

جلد سیوم
از
مآثر الامیر

تالیف
نواب مصمم الدولہ شاہ نواز خان

بتصحیح
جناب مولوی مرزا اشرف علی

دام افزائش
مدرس مدرستہ عالیہ کلکتہ

از طرف ایشیاٹک سوسائٹی بنگالہ

در مطبع اردو گائیڈ

تہود

واقع

مد اکبر

کلاکتہ

بخدمت

حلیہ طبع پوشید

سلطنت

مکہ [ب]

سند ۱۴۰۶ ہجری

LIST OF BOOKS FOR SALE

AT THE LIBRARY OF THE

ASIATIC SOCIETY OF BENGAL,

ASIATIC SOCIETY'S PUBLICATIONS.

THE SOCIETY'S LONDON AGENTS, MESSRS. TRUBNER & CO.

57 AND 59, LUDGATE HILL, LONDON, E. C.

BIBLIOTHECA INDICA.

	Rs.	A.
<i>Arabic and Persian Series.</i>		
Akbar-namah, with Index. (Text) Fasc. I—XIII @ 6/ each	4	14
Ain-i-Akbari. (Text) Fasc. I—XXII @ 1/ each	22	0
Partis (English) Vol. I (Fasc. I—VII) Vol. II. Fasc. I—V, Vol. III. (Fasc. I—V) @ 1/12 each	29	12
Akbar-namah, with Index. (Text) Fasc. I—XXXVII @ 1/ each	37	0
Arabic Bibliography by Dr. A Sprenger	0	6
Akbar-namah with Index. (Text) Fasc. I—XIX @ 6/ each	7	2
Catalogue of Persian books and MSS. in the library of the Asiatic Society of Bengal. Fasc. I and II	2	0
Partis (English) Technical Terms and Appendix. Fasc. I—XXI @ 1/ each	21	0
Farhang-i-Bashiri (Text) Fasc. I—XIV @ 1/ each	14	0
Farhang-i-Farsi, on Fussy's list of Shy'ah Books. (Text) Fasc. I—IV @ 1/2 each	3	0
Fatah-ul-Sham Waqidi. (Text) Fasc. I—IX @ 6/ each	3	6
Ditto Azadi. (Text) Fasc. I—IV @ 6/ each	1	8
Haft Asra. History of the Persian Mansawi (Text) Fasc. I	0	12
History of the Caliphs. (English) Fasc. I—VI @ 1/2 each	4	8
Ishtikhari-ol-Jahangiri. (Text) Fasc. I—III @ 6/ each	1	2
Ishtikhari-ol-Jahangiri. (Text) 51 Fasc @ 1/2 each	38	4
Moghadat-e-Waqidi. (Text) Fasc. I—V @ 6/ each	1	14
Mansur-ul-Umara Vol. I Fasc. I—11 Vol. II. Fasc. I—9 Vol. III Fasc. I—12 @ 6/ each	12	0
Mansur-ul-Umara. (Text) Fasc. I—XV @ 6/ each	5	10
Mansur-ul-Umara. (English) Vol. II. Fasc. I—V @ 1/2 each	3	12
Mansur-ul-Umara. (Text) Fasc. I—XIX @ 6/ each	7	2
Mansur-ul-Umara. (Text) Fasc. I—VI @ 6/ each	2	4
Mansur-ul-Umara. (Text) Fasc. I	0	6
Mansur-ul-Umara. (Text) Fasc. I and II @ 1/2 each	1	8
Riyad-us-Salatin (Text) Fasc. I—IV @ 6/ each	1	8
Safat-ul-Arkan on the Exegetic Sciences of the Koran, with Supplement, [Text] Fasc. VII—X @ 1 each	4	0
Tabaqat-i-Nasiri. [Text] Fasc. I—V @ 6/ each	1	14
Ditto [English] Fasc. I—XIV @ 1/2 each	10	8
Tarikh-i-Firuz Shahi, of Zia-al-din Barni [Text] Fasc. I—VII @ 6/ each	2	10
Tarikh-i-Balbagi. [Text] Fasc. I—IX @ 6/ each	3	6
Tarikh-i-Firozshahi of Shams-i-Siraj Afif [Text] Fasc. I—VI @ 6/ each	2	4
Tarikh-i-Jahangiri (English) Fasc. I	0	12
Ten Ancient Arabic Poems Fasc. I and II @ 1/8 each	3	0
Wise Ramai. [Text] Fasc. I—V @ 6/ each	1	14
Zafarnamah Vol. I Fasc. I—9 Vol. II Fasc. I—8 @ 6/ each	6	6

آغاز جلد میوم

* حرف الغاء *

(۲)

* فرحت خان *

مہتر سکاٹی نام از مردم خامہ خیل جنت آشیانی بود -
در جنگ میرزا کامران چون امرای نفاق سرشت شیوہ تزییر
بکار بردہ بار پیوستند و بیک بابای کولالی از عقب آمدہ شمشیر
بر جنت آشیانی انداخت اگرچہ خطا کرد اما فرحت خان
خود را رسانیدہ بیک حملہ او را گریزانید - و در اورانیکہ
جنت آشیانی از لاهور بارادہ جنگ سکندر سور بجانب سہرورد
فہضت نمود او بشقداد (رحی لاهور سرفراز گردید - چون شاه
ابوالمعالی بدان صوبہ تعیین شد او را بے حکم تغیر دادہ کھان خود
را بران کار مقرر ساخت - پس ازانکہ شاہزادہ محمد اکبر
بدین صوبہ رخصت یافت خان مذکور خود را بخدومت
ولی نعمت زادہ رسانیدہ مورد تحسین گشت - و در ایام سلطنت

(۲) نسخہ [ب] پانزدہ امیر (۳) نسخہ [ب] کولانی (۴) نسخہ [ب]

از ہم گذرانید *

548536 FEB 17 1964 KU

893.7112
N2331

V.3

548536

عرش آشیانی باقطاع داری قصبه کوراه عزت اندوخت - و حین معارفت سلطانی از دیار شرقی ضیافت او منظور نظر والا گردیده خانه او را بعد از قدم فیض لزوم رشک گلستان ساخت - و در جنگ محمد حسین میرزا که متصل احمدآباد رو داده مصدر نیکوخدمتی گوید - چون میرزا دستگیر شده آب برای خوردن طلبید فرحت خان از کمال دلسوختگی هر دو دست بر سر میرزا زد و گفت که در کدام آئین روست که بچنین نادولت خواهی آب داده شود - پادشاه بر اعتراض فرموده آب خامه طلبیده بخوردن میرزا داد - و در سال نوزدهم با جمع بتسخیر قلعه رهناس (که قلعه ایست در انضباط و استحکام بی نظیر - دیه چند بر فراز آن آبادان و چشمه های شیرین فراوان - آنقدر آذوقه بهم رسد که بمحافظان آنجا کفایت نماید) نامزد شد - و چون بمحاصره پرداخت روزی چند گذشته بود که فرمان پادشاهی بنام مظفر خان (که درین مهم بذاب غرور شکنی او تعینات فرحت خان شده بود) مشتمل بر تنبیه افغانان فتنه جو (که در صوبه بهار هنگامه آرائی داشتند) سایه مکرمست گسترده - و در جنگ مظفر خان با افغانه آن دیار فرحت خان سرداری جرائغار داشت - و چون کجپتی راجه بحوالی قصبه آره (که

(۲) نسخه [۱] نامزد شده (۳) نسخه [ب] کسخنی (۴) نسخه [ب] کوراه *

در جاگیر او بود) غبار شورش برداشت از ستیز را مناسب ندانسته شیوه تخصص گزید - فرهنگ خان پسر او باستماع خبر محصورى پدر بآهنگ کمک متوجه شد - در عرصه گاه نبرد شمشیر بآزان چابکدست اسب او را پی کردند - او پیاده دان مردانگی داده پا بسرحد عدم گذاشت - فرحت خان ازین راقعه دلگداز آگاه گردیده محبت پدری در خاطرش جوش زد - از قلعه برآمده برسم یکجهت آن جان خود را در باخت - و این راقعه در سال بست و یکم جلوس مطابق سده (۹۸۴) نهمصد و هشتاد و چهار هجری رو داد *

* فتح خان *

پسر ملک عنبر حبشی مشهور است - در زندگی پدر بمردانگی و شجاعت و جود و سخاوت اشتهار یافت - بعد فوتش صاحب رتق و فتق خاندان نظام شاهیه گشته اختیاری بمرتضی نظام شاه ثانی نگذاشت - او ناچار باغرا و تحریک مردم غدری بکار برده فتح خان را مقید ساخته بجنیر فرستاد - گویند بدستکاری زن چوربگر بسوهان زنجیر پا بر آورده پدایمردی همت برآمد - و با فوج خود پیوسته سمت احمدنگر شتافت - نظام شاه لشکر تعیین کرد - اتفاقاً در جنگ زخم خورده اسیر گشت - و در دولت آباد محبوس گردید - نظام شاه

(۲) نسخه [ب] یکجهت آن (۳) نسخه [ب] افوا *

پس از چند مدت دریافت که مقرب خان غلام ترک (که میو شمشیر و سر لشکر بجای او شده بود) و حمید خان حبشی وکیل السلطنة هر دو از عهده سرانجام مهام چنانچه باید بر نمی آید فتح خان را بدستور سابق وکیل و سپهسالار نمود . گویند در این مرتبه فتح خان بواسطت همشیره خود که مادر نظام شاه بود رهایی یافته بوضع سپاهیانه می گذرانید - بعد فوت حمید خان مدار مهمات بوی باز گردید *

بالجملة از احوال پیشین انتباه برگرفته بتربیت حبشیان عنبری پرداخت - و با خود یار و یار گردانید - و چون دریافت که رستگاری از قید اضطراری بود (هرگاه خاطر آن غدار فراهم شود باز محبوس خواهد ساخت) پیشدستی نموده در (۱۰۴۱) هزار و چهل و یک خلل دماغ بنظام شاه شهرت داده بدستور (که پدرش را نظر بند میداشت) مقید گردانید - و اول رز بیست و پنج امرای معتبر قدیمی را از هم گذرانید - و باعلی حضرت عرضه داشت نمود - که چون نظام شاه از کوتاه بینی و بدگالی مخالفان ملازمان می درزید او را مقید ساختم - در جواب فرمان رفت - که اگر این گفتار فرغی از راستی دارد جهان را از وجود بے سود او پاک گردانند - فتح خان او را خفیه نموده آرازه انداخت که باجل طبیعی در گذشت - و حسین نام

پسر ده ساله او را جانشین ساخت - چون بار دیگر از حقیقت حال انبا نمود اعلی حضرت اقبال و نفایس جواهر و مرصع آلات نظام شاه را طاب فرمود - او با وصف انقیاد و اطاعت در فرستادن پیشکش تعلل ورزید - لهذا در سال پنجم از برهانپور وزیر خان بتسخیر دولت آباد رخصت یافت - فتح خان بر سبیل استعجال عبدالرسول پسر کلان خود را با جواهر و فیل (که قیمت مجموع هشت لک روپیه می شد) بوسم پیشکش روانه نمود - جعفر خان او را استقبال نموده بملازمت آوردن - و بدان جهت از سخت و غضب پادشاهی محفوظ ماند - و چون فتح خان در همان مهمات حکومت بے شریک و سهم استقلال بهم رسانید عادل شاه بیجاپوری خواست که او را از میان برداشته دولت آباد را متصرف شود - فرهاد خان را با لشکر سنگین تعیین کرد - فتح خان بمهابت خان ناظم دکن نوشت که وصیت پدرم اینست - که خاکروبی درگاه سلاطین تیموریه بهتر است از دولت عظیمه بیجاپور - پیش از وصول عادل شاهیه خود را برسانند - چنانچه در احوال مهابت خان مفصل بتحریر آمده - که بعد رسیدن خان مزبور از برهانپور فتح خان (که قول و فعلش شایان اعتماد نبود) بلا به گری سرداران بیجاپور از جا رفته محصور گشت - و چون آذوقه را باسراف صرف می نمود در کمتر زمانی بعبور گرانیده بعهد و پیمان

(۲) قلعه تسلیم کرد - و با نظام الماک طفل مع توابع آن در دمان
(که یکصد و چهل و پنج سال حکومت آن دیار بآنها تعلق
داشت) همراهِ مهابت خان راهی شد - خان مزبور بے حجت
ظاهر نقض عهد کرده در ظفرنگر فتح خان را محبوس ساخت -
و اسباب و اشیای او را بضبط در آرد - و حسب الحکم اسلام خان
(که از صوبه داری گجرات تغیر شده بود) ببرهانپور آمده آن
خان و مان برباد داده ها را بحضور رسانید - نظام الملک در گوالیار
محبوس شد - و فتح خان مورد نوازش گردید - هنوز تجویز
منصب عمده در میان بود شاید بنابر زخمی (که بر سرش
رسیده خلل در دماغ پیدا شده) اداهای نامناسب بعمل آورده
از نظر افتاد - اما اموالش مسترد فرموده دو لک رپیهِ
سالیانه مقور گردید - در لاهور منزلی گشته مدتی بفرغت و
آسودگی بسر می برد - تا باجل طبیعی در گذشت - گویند با
مردم عرب بسیار محشور بود - و زرها میداد - برادرش چنگیز
پیش از در سال دوم بملازمت رسیده بمنصب دو هزار
و پانصدی هزار سوار و خطاب منصور خان چهار کامیابی
افروخت - و از خویشان و اقربای او اکثری بمقامب مناسب
سرافرازی یافتند - چون ملک عنبر نوکر پادشاهی اختیار
نکرده برآسه درینجا مذکور نشد - لیکن از آنجا که از ابطال

(۲) در [بعضی نسخه] قلعه را (۳) نسخه [ب] طبعی *

رجال و خوبان روزگار بود ضمناً مجمل از احوالش ناگزیر خامه
وقائع طراز است *

(۲) در غلام بیجاپوری سم با چغد حبشی مردانه شجاع در
جرکه ملازمان نظام شاهیه آمده بجوهر شجاعت و کاردانی
امتیاز بهم رسانید - چون (ملکه چاند سلطان در سنه
(۱۰۰۹) هزار و نه بتیغ کین بعضی دکنیان کوتاه اندیش
مقتول گردید - و قلعه احمدنگر جبراً و قهراً بتصرف عرش آشیانی
در آمد - و بهادر نظام شاه دستگیر گشته محبوس قلعه
گوالیار گشت) در احوال سلطنت نظام شاهیه (که از وقت
برهان شاه خلل پذیرفته بود) ضعف تمام راه یافت - که
از امرای صاحب داعیه دران دولتخانه نماند - ملک عنبر
و راجو میان دکنی علم استقلال افراشتند - از سرحد قلنگ
تا چهار گروهی احمدنگر و هشت گروهی دولت آباد بتصرف
نخستین در آمد - و شمالی دولت آباد تا سرحد گجرات و
جنوبی تا شش گروهی احمدنگر درمین بضبط خون آرد -
و بمقتضی نظام شاه ثانی ولد شاه علی قلعه اوسه و چند دیه
جهت اخراجات را گذاشتند - و چون هر یک ازین دو سردار
میخواست ملک دیگرے انتزاع نماید پیوسته در میان یکدیگر
ناثرو جدال و قتال ملتهم بود - در سال (۱۰۱۰) هزار و دهم

(۲) نسخه (ا-ب) با چند - (۳) نسخه [ب] خاند (۴) نسخه [ب] دیگر *

در حوالی ناندیر^(۲) میان ملک عنبر و میرزا ایرج پسر خانخانان
عبد الرحیم جنگی معب اتفاق افتاد - ملک عنبر را زخمی از معرکه
برداشتند بردند - خانخانان (که از عزمهای او واقف بود) فرجه
دیده طرح آشتی افکند - - ملک عنبر نیز مغتنم پنداشته ملاقات
نمود - و عهد و پیمان یکجبهتی موکد گردانید - چون اکثر غلبه
جانب راجو می بود درینوقت ملک عنبر باعانت خانخانان او را
منهزم گردانیده مرتضی نظام شاه را با اختیار خود آورده در جغیر
نگاهداشت - و پس ازان فوجی بر سر راجو تعیین کرده دستگیر
ساخت - و ملک او را نیز برگرفت - و چون در هندوستان
هنگامهای چند از فروکش کردن شاهزاده سلطان سایم و ارتحال
عرش آشیانی و بغی (زیدن سلطان خسرو باندک فاصله از هم
برپا شد - ملک عنبر بخاطر آسوده در اعداد مواد شوکت و استیلا
مسماعی فراوان بکار برد و سپاه بسیار فراهم آورد - و بیشتر
محالات پادشاهی را نیز متصرف گردید - خانخانان باقتضای
وقت بخودداری می گذرانید - چون سلطنت جنت مکانی
استقلال بهم رسانید مکرر افواج قاهره تعیین گشت - ملک
عنبر (که غالب و گاه مغلوب بود) تقابل را از دست
نمیداد - پس ازان (که شاهزاده ولی عهد شاهجهان در مرتبه
دستوری دکن یافت - و جمیع دنیا داران آن مملکت سر بزدگی
و عقیدت در ربه انقیاد و فرمانبرداری گذاشتند) ملک عنبر

نیز محال مغلبه را مع شی زاید بتصرف وکلای پادشاهی
گذاشته تا آخر بر جاده اطاعت ثابت و راسخ بود - همیشه
با عادل شاهیه و قطب شاهیه بتنازع ملکی اشتغال داشته
مکرر علم برتری و چیرگی بر افراسخت - و برسم نعلبذنی (زرها
میگرفت - در سنه (۱۰۳۵) هزار و سی و پنج هجری در هشتاد
سالگی باجل طبیعی درگذشت - و در (روضه دولت آباد مابین
درگاه شاه منتجب الدین (زربخش و شاه راجوی قتال مدفون
گشت - گنبد عالی و محوطه دارد - با این همه انقلابات تا حال
دیهم در انعام بحال است - که صرف (رغن چراغ مزارش (ز
آنجااست - در فنون سپاهگری و سرداری و قواعد درست افدیشی
و کارگذاری یگانه و یکتا بود - راه و روش قزاقی را (که باصطلاح
دکن برگی گری نامند) خوب فرا گرفته خیره سران و ارباشان
آن ملک را از قرار واقع سر حساب نگاه می داشت - و در
رفاه رعایا و آبادی ملک جدی فرادران می نمود - و با این
همه فساد و هنگامه (که پیوسته با فوج مغل و لشکر دکن
زن و خورد داشته) موضع کهرکی پنج کروهی در لک آباد را
(که الحال به خجسته بنیاد (رنگ آباد موسوم است) باحداث
تالاب و طرح باغ و عمارات عالییه معموره عظیم ساخت - گویند
در اشاعت خیرات و مبرات و بسط عدالت و دادرسی ملهوفان

دستیه قوی داشت . و بشعار تقوی و صلاح کما ینبغي قیام می نمود . شاعری در مدح او گفته *
* بیت *

* در خدمت رسول خدا یک بلال بود *

* بعد از هزار سال ملک عنبر آمده *

فدائی خان

میر ظریف از ملازمان خدمت گذار اعلی حضرت بود . چون صاحبقران ثانی را توجه بفراهم آوردن اسبان بیشتر بود مشارالیه را بهمراهی ایلیچی ایران بابتیاع اسبان عراقی رخصت فرمود . و چون اسبی (که پسند طبع مشکل پسند افتد) نیارند بتلافی آن التماس نمود که اگر بصوب بر عرب و مضافات روم دستوری یابد اسبان سواری خاصه خریدار خود را ازین خجالت بر آرد . لاجرم نامه دوستی و ولا با کمر مرصع گران بها بقیصر مصحوب او ارسال یافت . که اگر احیاناً او را رجوع بسطان روم افتد بدین دست آویز کارسازی خود نماید . در سال دهم از بذور لاهری^(۲) برای دریا بحجاز شتافت . و پس از ادراک زیارت حرمین شریفین بمصر رفت . و ازانجا بموصل آمد . و سلطان مراد خان را (که متوجه تسخیر بغداد بود) دید . سلطان باعزاز نامه^(۳) گرفته بترکی زبان پرسید که سبب طعی این مسافت دور و دراز چیست . موسی الیه بعد اظهار سبب کمر

(۲) نسخه [ب] لاری (۳) در [بعضی نسخه] نامه را گرفته *

مرصع بنظر در آرد . سلطان خوشوقت شده گفت . درین وقت رسیدن ایلیچی و کمر مرصع از پادشاه عظیم الشان شگون فتح و فیروزی ست . روز دیگر میر ظریف هزار پارچه از جانب خود پیشکش کرد . سلطان از سلاح همدوستان پرسید . او سپر قیمتی همراه داشت . گفت تیر و تفنگ ازین نمی گذرد . قیصر تعجب نموده تیرے بقوت تمام بر سپر زد که از میان نگذشت . ده هزار قرز که بیست هزار دریده باشد باو داده گفت که بعد از مهم بغداد رخصت خواهم کرد . بالفعل بموصل رفته بخريد اشپای مطلوبه پرداخت . پس ازان (که سلطان مراد جبراً و قهراً قلعه بغداد را از دست قزلباش انتزاع نموده بموصل برگشت) میر ظریف را رخصت داده جواب نامه مصحوب ارسال آقا با یک اسب عربی خوش رفتار با زین مرصع الماس و عبائی مرادید درز طرح روم بطریق ارمغان ارسال داشت . میر ظریف باتفاق ایلیچی مذکور از بصره سوار جهاز شده به تهته فرود آمد *

و چون سال سیزدهم بلاهور رسید جریده بجانب کشمیر (که مطرح الویه پادشاهی بود) راهی گشته باستلام آستان خلافت چهره برافروخت . و بفجاء و در اسب (که دران دیار ابتیاع نموده) با دو اسبی (که سله دار پادشاه از عمدهای

(۲) نسخه [ب] اسبان - (۳) نسخه [ب] گشته بود .

(باب الغاء) [۱۲] (مآثر الامرا)

(روم بار تکلیف کرده بود) از نظر پادشاهی گنجانید و به نیکو بندگی مورد گوناگون تحسین و آفرین شده بمقصب هزاره دو صد سوار و خطاب فدائی خان سرافرازی یافت - و بخدمت آخته بیگی از تغیر تربیت خان اختصاص گرفت - و در همین ایام بحکومت لاهری بندر تعیین گشت - و هنوز باولین پایه دولت برآمده بود که زمانه بے مهر شویب فاکامی بکامش فروریخت - سال چهاردهم آغاز سال (۱۰۵۱) هزار و پنجاه و یک پیمانه زندگانش پر شد *

* فدائی خان *

میرزا هدایت الله چهار برادر بودند که هر یک بزور قابلیت و نیروی پودلی در زمان دولت جهانگیری صاحب ثروت و مکنت گردیده بدرجه اعتبار برآمد - نخستین میرزا محمد تقی که در سر آغاز جلوس جنت مکانی به موافقت مهابت خان بمهم رانا امر سنگه تعیین گشت - چون سرش آگنده نخوت و پندار بود و زبانش آشنا بدشنام (که اشنع ذمائم است) با اهل رساله بدسلوکیها سرکرد - آنها یکتائی گزیده در مقام پور ماندل سر دیوان گشتند - دوم میرزا عزایت الله که بکار دانی و معامله فهمی مشهور وقت بود و در فن سیاق بے نظیر - بدیوانی سلطان پوریز فائز گشته

(۲) نسخه [ب] لاری بندر (۳) نسخه [ج] از زمان دولت عالمگیری *

(مآثر الامرا) [۱۳] (باب الغاء)

کارها را بضبط و ربط تمام سرانجام داد و دستگاه شوکت و علو شان بهم رسانید - اما از سخت گیریها عالمی را از خود آزاده ساخت - و از استغنا مزاجی سر بکسے فرود نمی آورد - آخر کار ازان رتبه و خدمت افتاد - گویند چون وقت موعودش در رسید بخدمت سلطان رفته عفو تقصیر خود و سفارش ارلان نمود - چون بخانه آمد جان بسپرد - سیومین میرزا روح الله جوانه نمایان خوش صورت در چوگان بازی گوی مسابقت میربود - و در فن مید و شکار سرآمد میر شکاران توان گفت - در خدمت جنت مکانی طرفه قرب و منزلت داشت - از غرایب اتفاقات آنکه هنگامی (که قلعه ماندو مہبط الویة جهانگیری گردید) او را با فرجه جرار بمالش مفسدان اطراف و جوانب تعیین فرمود - چون بجیت پور رسید راجه آنجا پذیره گشته بیرون شهر زیر درخته فرود آورد - و سامان خفاقت طلبید - ناگاه مارے سیاه از حوالی آن درخت پیدا شد - از زبان میرزا برآمد که مار مار - یکم از همراهان پنداشت که بقتل راجه امر می نماید - زخم براجہ رساند - راجه از مشاهده این حالت چستی و چالاکی کرده بیک زخم میرزا را یکم و خبازه ساخت - لشکر بے سردار رو بفرار

(۲) نسخه [ج] سرانجام داده (۳) نسخه - [ب] رتبه خدمت *

(۴) نسخه [ب ج] یکدر خیاره

نهاد - (راجه اموال و اشیای او را متصرف گشته خود را بکوهستان کشید - و پست^(۲)ر ملکش نیز پی سپر عساکر پادشاهی گشته مالش بجزا یافت - چهارمین میرزا هدایت الله است که خردتر از همه بود - در بدایت حال میر بحر نواره شد - و بوکالت مهابت خان مشهور گشته بدوام حضور و حاضر باشی شایسته عواطف خسروانی شد - و در پیشگاه خلافت قرب و منزلت بهم رسانید *

چون مهابت خان در مقام تربیت او بود در کمتر فرصتی درجه پیمای امارت گردید - لیکن در شورش مهابت خان باقتضای نمک خوارگی و فدویت در سرافشانی و جان نثاری تقصیر نکرد - بیافش آنکه (چون کنار آب بهت مخیم چهارنگری گردید - و امرا از غفلت و خامکاری با همگی اردو از پل گذشته جز دولتخانه پادشاهی آن طرف آب نماند) مهابت خان که در انتظار قابو بود از شورش طلبی بے محابا دولتخانه را فر گرفت - فدائی خان از فتنه پرداز می زمانه آگهی یافته (چون پل را آتش زده بودند) فدائیان خود را معاذی دولتخانه بر آب زد - لخته از همراهانش بموج خیز فدا رفتند - و برخی از معاذات پایان رویه افتاده نیم جان^(۴) بساحل سلامت بردند - خود با هفت سوار برآمده

(۲) نسخه (ج) پیشتر (۳) نسخه (ج) این طرف (۴) نسخه (ج) نیم جان *

تلاشهای مردانه نمود - چهار کس از رفقاییش بکار آمدند - دید کار پیش نمیرود - و بسبب هجوم مخالف نمی تواند بخدمت جنت مکانی رسید - چون پارچه سنگی (که بدیوار آهنی خورده بر گردن) بهمان چستی و چالاکي عنان گردانیده از آب گذشت - روز دوم (که امرا باتفاق نور جهان بیگم باراد دفع آن شور افزا خود را بآب زده بحملهای راجپوتیه از پیش نبرده پست^(۲)ر نشستند) فدائی خان از روی حمیت و غیرت با جمعی یک تیر انداز پایان تر از آب گذشته فوج مقابل را برداشت - و بخانه سلطان شهریار (که بادشاه همانجا بود) خود را رسانید - چون درون سرا پرده از خام سوار و پیاده بود بر سر دروازه ایستاده بتیر اندازی پرداخت - چنانچه نزدیک تخت پادشاهی تیرش می رسید - مخلص خان پیش روی جنت مکانی ایستاده خود را سپر تیر قضا ساخت - تا آنکه فدائی خان زمانه دراز توندها نموده عطاء الله خویش را با در سه منصبدار روشناس بکشتن داد و نتوانست پادشاه پیوست - بزوهتاس شافته اهل و عیال خود را برگرفته بگرجهاک بند (که متصل کوه کانگه است) رخت عافیت کشید - و چون بزربخش جنوه زمیندار برگشته مذکور ربط اخلاص داشت متعلقان را درانجا گذاشته جریده

راه هندوستان سر کرد *

و چون در سال بیست و دوم مکرم خان حاکم بنگاله سفینه سوار
بآب فرود رفت فدائی خان بایالت آن دیار سرفرازی یافت -
و مقرر شد که پنج لک (روپیه برسم پیشکش پادشاهی و پنج
لک روپیه نذر بیگم مجموع ده لک روپیه بخزانة عامرة داخل
سازد - و ازان وقت پیشکش حکام بنگاله معمول گردید - و
پس از جلوس فردوس آشیانی بمنصب چهار هزاره سه هزار
سوار سر بوافراخت - و در سال پنجم بمرحمت علم و نقاره
نوازش یافت - و در همین سال به تیولدارى جونپور کامیاب
عزت گردید - و پستو بفوجداری گورکھپور مامور گشت -
چون عبدالله خان صوبه دار بهار باستیصال برتاب اُچینیة همت^(۲)
برگماشت فدائی خان از روی کاربزه‌ی بی آنکه بار حکم رسد^(۳)
بکومک شتافت - و در تسخیر بهوجپور که حاکم نشین آن سر
زمین است بسعی و تلاش شریک و سهم گردید - گویند سپاه
دروست بود - افاغنه نوکر داشت - و از نخوت و استغنا (که لازمة
ظینت این برادران بود) خالی نبود - گویند چون از بنگاله
تغیر شده بحضور رسید عالمه نالشی شد - که ازافها زر خطیر
بحق و ناحق در دنبال داشت - چون استغاثه بدرگاه پادشاهی
نمودند متصدیان پیغام کردند - که بدارالعدالة رجوع شده

(۲) نسخه [ب - ج] آجده - (۳) نسخه [ج] برسد *

جواب گوید - او جمدهر بدست گرفته گفت جواب آنها بر
نوک این جمدهر است - و آمدن من آنجا خیال من محال -
زنهار در خاطر نیارند - چون بعرض رسید اعلی حضرت انماض^(۲)
نظر فرموده زیاده بر سابق الطاف افزود - سال سیزدهم^(۳) چون
ظریف بخطاب فدائی خان سر بلند گردید او بخطاب جان نثار^(۴)
خان سرفرازی یافت - سال چهاردهم در فیل از اقطاع خود
بحضور فرستاد - و چون دران سال ظریف فدائی خان فوت شد
او بخطاب قدیم خود سرافتخار بر افراخت - سال پانزدهم
از جاگیر آمده ملازمت نمود - و در همین سال با دارا شکوه
(که بااحتمال آمدن والی ایوان در قندهار بکابل تعیین
شده بود) شتافت - و پس از مراجعت رخصت بجایگز خود
گورکھپور یافت - سال نوزدهم باز آمده ملازمت نمود - و چون
بعد فوت راجه جگم سنگه بمشرد قلی در باب متصرف
شدن قلعه تارا گنده ایمان شده بود فدائی خان نیز بایلغار

(۲) نسخه [ج] نیارید (۳) نسخه [ج] آخر الامر باجل طبیعی درگذشت -
تاریخ فروش بنظر نیامده - در عمل صالح (که مشتمل بر موارد عهد دولت
فردوس آشیانی است) تا سال دوازدهم جانبجا ذکرش ثبت گردید - در سال سیزدهم
(که میر ظریف بخطاب فدائی خان نامی گشت) نوشته که هدایت الله پیش از
خطاب جانباز خان باین خطاب مخاطب بود - و در سال چهاردهم (چون میر ظریف
مذکور درگذشت) بقلم داده که هدایت الله بخطاب قدیم خود فدائی خان
ناموری اندوخت * (۴) نسخه [ج] جانباز خان

برای انصرام این کار تعیین گردید - اگرچه مرشد قلی پیش از رسیدن فدائی خان قلعه مزبور را بتصرف آورده بود بعد از رسیدن فدائی خان بار حواله نمود - و پس از رسیدن عرضداشت فدائی خان بحضور قلعه به بهادر کنبو حواله شد -
 از بعد چندی در همین سال رخت هستی بر بست *

* فاضل خان *

آقا افضل اصفهانی از ولایت بدیاری هذو وارد گردید - و با شیخ فرید مرتضی خان مربوط گشت - شیخ بقدر دانش و فهمیدن او بر قدر و منزلتش افزود - و یک رویه سالیانه او مقرر نمود - بله شیخ (که دریای همت و کرم و منبع قدر شناسی بود) با کثرت یک (رویه و هشتاد هزار) رویه سالیانه داد - چنانچه بامیر بیگ برادر فاضل خان مذکور هشتاد هزار رویه میداد - چون نظم صوبه پنجاب از پیشگاه جنت مکانی بشیخ تفویض یافت نیابت صوبه داری لاهور (۲) بآقا افضل ارزانی داشت - مشارالیه از کارشناسی و معامله فهمی بامور نظامت می پرداخت - پس از فوت شیخ آن صوبه در قبول اعتماد الدوله قرار گرفت - و نیز نیابت را بدستور سابق بعهد مومی الیه را گذاشته پیش از پیش بر اعتبارش افزود - و بعد از بدیوانی شاهزاده سلطان پرویز

(۳) نسخه [ج] آقا فاضل افضل (۳) نسخه (ب) پیش *

چهره افتخار افروخت - و پستر از بارگاه خلافت و جهانبانی بمنصب مناسب و خطاب فاضل خانی سرعزت برافراخت - و هنگامی (که سلطان پرویز باثالیقی مهابت خان بتعاقب شاهزاده ولی عهد تعیین گشت) بخشگیری و واتعه نویسی آن عسکر بمشار الیه نامزد گردید - و در سال بیستم بمنصب هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار و عطای اسب و فیل کامیاب مباحات شد - و بدیوانی دکن نامور گشت - و از زمانه سازی باخانجهان لودی صاحب صوبه آنجا خیل محشور و مخلوط شده در مشورت های مالی و ملکی شریک و سهیم گردید - چون جنت مکانی سفر آخرت برگزید اعلی حضرت (که در آن هنگام در جنور دکن اقامت داشت) جان نثار خان را با فرمان بحالی صوبه داری دکن باخانجهان فرستاده اظهار بآمدن خود ازان راه سرکرد - فاضل خان (که برادرش نوکر سلطان شهریار بود) رای باخانجهان را دزدیده گفت که امرای حضور دار بخش را بر تخت نشانده اند - و شهریار در لاهور کوس سلطنت می نوازند - و زر بسه سپاه را میدهد بیشتر نوئینان عظام بصاحبقران ثانی متوهم (که مباردا بعد جلوس بتلافی بردارد) شما صاحب الوس و جمعیت و خلاصه

(۲) نسخه [ب] صاحب قرانی - (۳) نسخه [ب] برگزیده - (۴) نسخه

[ج] خاندوران *

لشکر پادشاهی بود - همراه هرکه بر سر پیر فرمانروایی هندوستان
برآمد نوکر او هستید - مع هذا فردوس آشیانی حقوق چندین
ساله خدمت شما را کأن لم یکن انکاشته دیرز که مهابت خان
جان گوی گوی جوامع بخدمت ایشان پیوسته فوراً خطاب
سپه سالاری شما را تغییر کرده بوی بخشیدند - این حرف بر خاطر
افغان (باوجود دانش و سنجیده مزاجی) خورده جان نثار خان
را بے آنکه جواب فرمان بقلم آورد رخصت نمود - اعلیٰ حضرت
راه برهانپور متوقف نموده از راه گجرات باگرو رخصت
فرمود - بعد از استقلال سلطنت و تنفیذ احکام و تسبیح مهام
بتقدیم اهم بر مهم فرمان طلب حضور بنام خانجهان و فاضل
خان صدر یافت - فاضل خان از گذر هندی نوبدا جدا شده
پیشتر (اهی گشت - دران ایام اقواج پادشاهی بر سر چهار
سنگه بندیده تعیین شده بود - و اعلیٰ حضرت نیز تا قلعه گوالیار
بطریق سایر ازخای عثمان فرمود - چون خان مذکور به نور
رسید حسب الحکم او را محبوس نموده کارخانجات او هم
بضبط درآمده چندی در قید شدید گذرانید - دران
زمان (که خانجهان هم باریاب حضور بود) استخلاص او
بخش لک رزیه بالمقطع قرار یافت - اکثر امرا بقدر حال
امانت کردند - خانجهان نیز یک لک رزیه داد - مدتی معاتب

مانده و از منصب و عزت افتاده بود - پس از آن بتیولدار
بروده صوبه گجرات سرفرازی یافت - در سال نهم هنگام
معاودت اعلیٰ حضرت از دولت آباد بدار الخلافه فرمان طلب
بنام مشارالیه پیرویه صدر یافت - او از صوبه گجرات بر
جناح استعجال روانه شده در خطه برهانپور شرف تقبیل
آستان خلافت دریافت - او را مجدداً مورد تفضل خهرانی
ساخته بخطاب اعتماد خان و دیوانی دکن مفتخر و مباحی
گردانید - و در سال پانزدهم بدیوانی بنگاله و سرکار شاهزاده
محمد شجاع ناظم آنجا امتیاز پذیرفت - و همان جا در سال
بیست و یکم باجل موعود درگذشت - هزار و پانصدی ششصد
سوار منصب داشت - پسرش میرزا داراب صاحب هوش
شده بود - و همواره بخدمت پادشاهی اشتغال داشت *

* فیروز خان خواجه سرا *

از معتمدان جنم مکانی بود - پس از خرامش آن
پادشاه بدار آخرت چون آصف خان ابوالحسن بلاقی پسر
خسر را بسلطنت برداشته با شهریار جنگ نمود - و شهریار
حواس باخته بدار السلطنه در آمده درون محل سرا خزید
او باشاره خان مذکور درون محلات شتافته او را بتلاش برآورده
بآصف خان سپرد - و سال اول جلوس فردوس آشیانی بملازمت
برداخته بمنصب در هزاری پانصد سوار که از سابق داشت

سرفرازی پذیرفت - سال چهارم باضافه سه صد سوار کامیاب گشت - سال هشتم از اصل و اضافه بمنصب دو هزار سوار چهار عزت برافروخت - سال دوازدهم از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدی هزار و درهست سوار ناصیه بخت نورآکین گردانید - و سال سیزدهم باضافه پانصدی سر رشته بلند پایگی بدست آورد - سال هژدهم در جشن محبت بیکم صاحبه مبیغه کلان پادشاه (که بذابر رسیدن شعله شمع بدامان اطراف بدن سوخته چندی بر بستر بیماری افتاده بود) از اصل و اضافه بمنصب سه هزار و پانصد سوار درجه اعتلا پیمود - سال بیست و یکم هژدهم رمضان مطابق سنه (۱۰۵۷) هزار و پنجاه و هفت هجری آن جهانی شد - نظارت مشکری پادشاهی بار متعلق بود - و اعتماد و خصوصیت در خدمت اعلی حضرت داشت - باغ بنا نهاد از در کنار دریای بهت بخوبی و آراستگی مشهور است *

* فتح جنگ خان روهیله *

پدرش زکریا خان برادر عثمان خان روهیله است - که از مدتها در کمکیان دکن انتظام داشت - و با کم منصبی (قوم اعزاز و اعتبار خویش در دلها می نگاشت - در عشره ثانیة فرمانروائی فردوس آشیانی بفوجداری خاندیس سر سروری افراخت - و در آن امر باحداث ضوابط پسندیده و نگاهداشت جمعیت روهیله

زیاده از ضابطه نام خود بر صفحه روزگار روشن داشت - در سال سیام باجل طبیعی درگذشت - هزار و هشت صد سوار منصب داشت - زکریا خان نیز بشجاعت و پردلی از ناسوران وقت بود - فتح خان از پدر و عم در گذرانیده بدستیاری جهد و پایمردی سعی در عهد اعلی حضرت هم منصب عم خود گشت - و در سال بیست و ششم بخدمت فوجداری تونداپور مضاف خاندیس (که دهنة بالاکهات است) تعیین شد - و پس از آن بفوجداری چوپره از توابع صوبه مذکور سرفرازی یافت - و بمنصب هزار و هشت صد سوار درجه اعتبار پیمود - گویند مشارالیه بسیار خوش وضع و با وجود منصب قلیل دستگاه امرائی می چید - و ساز و سامان توڑک زیاده از قدر خود بکار می برد - و مرد گشاد پیشانی بود - و دسمت داد و دهش می گشود - هرچند خالی از فراست و دانائی نبود اما ملایمت و تواضع را بجائی رسانید که اگر پیاچی رجوع از می افتاد بخانه اش رفته آنقدر تملق و چاپلوسی میکرد که بدیگران حیرت می افزود - در قبیله پردری بے نظیر و در ثمن داری مشهور بود - بار مئونم برادر و برادر زادهای جوان (که هر یک بمردی و مردانگی گوی سبقت می (بود) بر دوش همت می کشید - و در جناب پاشاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر ناظم دکن مراتب عقیدت و نیکو پرستاری بتقدیم میرسانید -

در یساق (که قلعه بدر و کلیان مسخر ادلیای دولت شد)
 شاهزاده او را با اتفاق میر ملک حسین کوکه بر سر نیلکه^(۲)
 تعیین نمود - آنرا سر سواری بجبر و قهر بدست آورد -
 و هنگامی (که شاهزاده بقصد انتزاع سلطنت عزیمت همدوستان
 تصمیم فرمود) مشارالیه با برادران و خویشان کمر جانفشانی
 بنطاق همت بسته ملتزم رکاب نصرت انتساب گردید -
 و پس از عبور از بوهانپور بخطاب خانی نامروری اندوخت -
 و بعد از محاربه مهاراجه جسونت بخطاب فتح جنگ خان
 و مرحمت علم و نقاره و منصب در هزار و پانصدی در هزار^(۳)
 و پانصد سوار هرافرازی یافت - و درین معارک و مهالک
 (که با مدعیان سلطنت اتفاق افتاد) با برادران مصدر
 قردادات شایان گشت - و پس از جنگ کهجوه بهمراهی
 معظم خان خانخانان در تعاتب شجاع متعین شد - و بهر ادلی
 آن سپه سالار کارهای دست بسته و دستبردهای شایسته
 نمود - و در آخر سال جلوس خانخانان از اکبرنگر بجانب
 هولی (که چهارده کره جهانگیرنگر واقع است) شتافت -
 و زمره از دلداران جیش منصور را با مردم نامی در کشتیها
 نشانده آنطرف آب که مورچال مخالف بود روانه نمود -
 برخیزه فرون آمده بودند که جنگ در پیوست - و چند کوسه

(۲) نسخه [ب] نلیکه (۳) نسخه (۱) مکرم *

جنگی از نواره اعادی هجوم آورده بوروی آب آتش پیگار
 افروخت - بسیاری دست بکار نابوده برگشتند - برادرش حیات
 مخاطب بزبردست خان (که با جمعی از رفقای خود در
 کشتی بود) بسیاری را قتل و جریح ساخت - و یک زخم
 تفنگ و دو زخم تیر برداشته جنگ کذان از کوسها اعادی را^(۲)
 بر آورد - شهیدار و شریف برادران خان مومنی الیه و رستم
 و رسول برادرزادها با جمعی از اقربا و تائیدانش در کشتی
 دیگر بودند - هنوز بالتام فرود نیامده بودند که اعدا بمدافعه
 پرداختند - شهیدار از صدمه فیل از هم گذشت - و رستم و
 رسول با جمعی در آویخته جان در باختند - و دیگران بجراحت
 از تلاش باز مانده دستگیر گشتند - و پس ازان (که خانخانان
 مخلص خان را بقوعداری اکبرنگر مقرر نمود) او را با
 زبردست خان همراه خان مذکور گذاشت - بعد انصوام مهم
 شجاع از بنگاله بحضور آمد - چون دل ده تعیینائی دکن بود
 کومک آن دیار گردید - در یساق بیجاپور بهمراهی میرزا راجه
 جی سنگه بهرداری جنود طرح چپ چهره افروز جلالت بود -
 چون به حوالی بیجاپور پیوست شروزه خان مهدری و سیدی
 مسعود بولایت پادشاهی درآمده غبار شورش برانگیختند - اتفاقاً
 دران هنگام اسکندر مخاطب بصلابت خان برادر خان مذکور بعزم

(۲) نسخه [ب - ۱] برآورده *

لشکر راجه در چار کورهی پریخته فودن آمده بود - شرزه خان با شش هزار سوار بر سر او ریخت - مومی الیه را حفظ ناموس سپاه گری روی برتافتن ازان گروه تجویز نکرد - با چهل سوار تابین خویش بهربازی رتبه سرافرازی اندوخت^(۲) - هریک از برادرانش با پیروزی و مهابت ظاهری و دلیری و دلادری یکتا بوده - برگشته جامیزه^(۳) خاندیس در جاگیر داشت - و مقدمی اکثر دیهات آنجا گرفته موضع پیری را (که هشت کورهی فردابور سر راه برهانپور است) وطن قرار داده در آبادی کوشید^(۴) - اولادش دران مکان استقرار دارد - تا آخر عهد عالمگیری پسرش تاج خان زنده بود - وقار داشت - و پس از امتیاز برخاست - از پسرشدی قریب ده سال است که آن موضع از جاگیر آنها برآمده - مگر بعنوان زمینداری دخلی دارند - خویش او الهاد خان در قصبه منگلور شاه بدرالدین سمونک رزیده دروازه حویلی را بسیار بعظمت ساخته - اولادش در اینجا است *

فاخر خان

پسر باقر خان نجم ثانی است - سال سیوم جلوس فردوس آشیانی در آوانه (که دکن مضرب خیم سلطانی

(۲) نسخه [ج] یافت - (۳) نسخه [ج] جامینا (۴) نسخه [ب - ج] کوشیده *

بود) باپردله مومع و قدرے جواهر پیشکش پدر خود (که بحکومت اریجه می پرداخت) آمده به آستانبوس سده سنیه فائز گشت - و به منصب درخور مورد نوازش گردید - و پس از فوت پدر باضافه سربلند گردیده پیاپی در هزارگی هزار سوار مرتقی شده - چنده بنابر تقصیرے به منصب و جاگیر بود - سال بیست و یکم به بحالیج منصب سابق و خطاب خانی و میرتوزکی از تغیر نوازش خان سر بر افراخت - و بنابر صدور بعضی امور غیر مرضی چنده دیگر از کورنش محروم ماند - سال بیست و هفتم حسب التماس سلطان دارا شکوه باز بیافتن منصب قدیم آب رفته بجز آورد - سال بیست و نهم باضافه پانصدی سرمایة شادکامی اندوخت - در جنگ سموکر سردار میسر دارا شکوه بود -^(۲) عرصه پیمای دادی گریز شده جانب لاهور رفت - پس از رونق افزا شدن رایات عالمگیری در نواح اکبرآباد خان وزیر^(۳) احراز ملازمت نمود - و از منصب معزل شده بتقرر وظیفه در دار الخلافه نشست - و تا سال بیست و سیوم جلوس بقید حیات بود - پس ازان بوقت موعود بدار بقا خرامش نمود - پور از افتخار نام تا سال سیام شاهجهانی هفصدی

(۲) نسخه [ا] چون او عرصه پیمای - (۳) نسخه [ب] مذکور (۴) نسخه

[ب] هفصدی *

مد و بیست سوار منصب داشت - و پس از آن (که اورنگ سلطنت بجلوس عالمگیر پادشاه زمین پذیرفت سال پنجم بخطاب مغاخر خان نامور گشت - و سال نهم بمنصب هزاری چهار مد و پنجاه سوار سرفرازی یافته - با آسد خان نسبت خویشی داشت *

* فیض الله خان *

پسر زاهد خان کوکه است - هنگام وفات پدر ده ساله بود اعلیٰ حضرت از روی پایه شناسی و قدردانی او را بمنصب هزاری چهار مد سوار سرفراز فرمود - اگرچه بظاهر جدۀ اش هوزی خانم متعهد تربیت او بود اما حقیقه به مراعات خاطر نواب بیگم صاحب عاطفیت خسروی تکفل احوالش می نمود - در سال بیست و چهارم بخطاب خانی جبهه ناموری افرخت - و باضافه های متواتر بمنصب در هزاری هزار سوار کامیاب عزت گردید - و در سال بیست و هشتم ازدواج او با دختر امیرالامرا اتفاق افتاد - پادشاه از راه بنده پردی و کرم گسترده به جمله الملکی سعد الله خان فرمود که شهره لائی^(۲) بر سرش بزد - و در سال سی و یکم از تغیر سربلند خان آخته بیگی گشت - پس از هزیمت دارا شکوه به تلثیم عتبه عالمگیری استسعا یافته باضافه هزاری پانصد سوار پایه عزت

بوافراخت - و در همین ایام از تغیر نوازش خان بخدمت قراول بیگی ممتاز گشت - و بافزونی پانصدی پانصد سوار مشمول مراحم خسروانی شد - و در سال هفتم بمنصب چهار هزاری در هزار سوار لوی اعتبار افراشت - و در سال نهم استعفا منصف نموده گوشه انزوا برگزید - پس از آن بتازگی جبهه ارادت ببندگی درگاه والا نور آگین ساخته بخدمت قوش بیگی امتیاز یافت - و در سال سیزدهم بفوجداری سنبل مراد آباد^(۲) اختصاص گرفت - و مدتها بدان کار می پرداخت - و هر سال بحضور می آمد و گرانبار نوازش خسروانی گشته باجارت پادشاهی رخصت تعلقه می یافت - خلد مکان را نیز باحوال او (قطع نظر از توجه خانه زان پردی) عنایت خاص و التفات مخصوص بود - او هم طرفه نسبت تقرب در جناب خلافت مآب و در خدمت بیگم صاحب داشت - آخرها که فیل پا شد فیل او را بر میداشت - هرگاه بحضور می آمد بدربار نمیتوانست رفت - سرسواری سواره مجرا میکرد - در سال بیست و چهارم سنه (۱۰۹۲) هزار و نود و دو هجری از مراد آباد هستی به مراد برخاست - مرد با خیره آزاد شده بود - بامور دنیا املا نمی پرداخت - و بهیچ کس سر نیاز فرود نمی آورد - صحبت او جز باصناف دراب و سیاه و وحوش و طیور و سوام

و هوام نادر (که از اقصای امصار و بنادر برای او می آوردند)
نمی ساخت - گویند کم جانورے بود از وحشی و انھی و متعارف
و غیر متعارف که در سرکارش فراهم نیامد - حتی کیک و پشه
و سوس و شپش را در ادائی چوبی و مسی نگاهداشته
و پرورش میدادے - و با این حالت بارباب استحقاق رعایت
میکرد - از ارلادش که رشید بر نیامد *

فتح جنگ خان میانه

حمین خان نام از امرای صاحب نام و نشان عادل شاهیه
است - هر چند با بهلول خان میانه مشهور قرابت قریبه
ندارد - لیکن به بزرگ فرزادی و والا حسبی از مشاهیر
بیجاپور است - چون نوکران خانواده عادل شاهیه از پادشاه
خوبش حساب بر نگرفته سر خود سری بر افراشتند و کمر همت
بکین تیزی یکدیگر چست بستند کارهای سلطنت از رونق افتاد
و دشمن کامیابا افزود - عالمگیر پادشاه (که از دیر باز بر کندن
رگ و ریشه قطب شاهیه و عادل شاهیه نصب العین عزیمت
داشت) وقتی (که باقتضای درامی مرز و بوم دکن مضرب^(۲)
خیام پادشاهی گردید) دیرین اراده بیش از پیش تصمیم
یافت - مشار الیه از مال اندیشی و عاقبت طلبی بر همونئی
بخت و بدرفت تو فبق احوام آستان خلافت بسته در سال

بیست و ششم در ارک اورنگ آباد سعادت ملازمت دریافت -
بامر پادشاهی آتش خان روز بهانی تا دروازه غسلخانه پذیره
شده و اشرف خان میربخشی تا چبوتره رفته آرد - و بهر افرازی
منصب پنجهزائی پنج هزار سوار و علم و نقاره و خطاب
فتح جنگ خان و انعام چهل هزار (رپیّه محسود اقران
گردید - برادران^(۲) و اقربایش هر یک بخلعت و منصب درخور
پایه نوازش یافتند *

و در همان ایام اتفاق غریب افتاد - شاهزاده محمد اعظم
شاه (که بسمت بیجاپور رخصت یافته بود) از مقام کنار
دریای نیرا طلب حضور شد - (روزی) که بحوالی شهر رسید
اسب سواره می آمد ناگاه فیل خان مذکور از شور مستی
بر سر فوج دریده نزدیک بشاه رسید - تیرے حواله او نمود -
نزدیکتر آمد - اسب سواری بیتابی کرد - شاهزاده از اسب
فروان آمده مقابل شد - و شمشیر بر خرطوم فیل رسانید - درین
اثناء مردم رکاب (که پریشان شده بودند) بوزخهای منکر فیل
را کشتند - و چون شاهزاده مذکور به یساق بیجاپور تعین شد
مومی الیه نیز در سلک متعینه منتظم گشت - و در جنگ
مورچال آنجا بذات خود مصدر ترددات شده بگلگونه زخم
پیرایه چهره جلالت نمود - و پس ازان بقلعه دارج راهبری

مامور شد - و مدتی در آنجا ماند - و در آن نواحی با
اشقیای مکرر دستبرد شایان نمود - یکبار در جنگ دستگیر شد -
سنبها باعزاز پیش آمد و او را براهی رسانیید - همانجا
در گذشت - مرد صالح متعبد مشغول باوران و وظائف بود -
از پسرانش (که اکثر در ایام حیات او رخت بملک بقا
کشیدند) قدرت الله خان فوجدار تالیکوته بود - [در سال
پنجاهم تالیکوته ضمیمه صوبه داری بیجاپور بحسین قلی خان
بهادر تفویض یافت - خان مزبور بفوجداری مهگر بالاکهات
برار تعیین یافت - و در عمل او غنیمت بر سر قصبه ریخته
تاراج کرد -] و از برادرانش یسین خان تهنه دار کرر بود - و
فوجداریها در آن ضلع داشت - در عهد خلد منزل از تغیر
او پسران خان افغان آمد - بر سر عمل بینما بمنازعت کشیده
بجنگ انجامید - یسین خان در آن میان کشته گردید *

فاضل خان شیخ مخدوم صدر

اصل وی از تهنه است - ابتدا بمنشی گری محمد اعظم
شاه پیرایه نشو و نما پوشیده - سال بیست و سیوم جلوس
خلد مکان (چون قابل خان میرمنشی برادر ابوالفتح قابل خان
والا شاهي بوجه مورد عتاب گردید) او بعتای خدمت
(۲) نسخه [ب - ج] در آنجا (۳) نسخه [ج] مذکور (۴) نسخه [ج] در
عمل او - (۵) نسخه [۱] تهنه *

دار الانشای پادشاهی و منصب پانصدی سی سوار و عنایت
ده ده چیره و کمربند و جامه کمخاب لباس بلند طالعی
در بر کرد - و پس از انتقال شریف خان سال بیست و ششم
بانضمام مدارت کل نشه ترقی را دوبالا ساخت - سال بیست
و هشتم بخطاب فاضل خان مامور گردیده بعنایت دوات
سنگ یشم از همگان تفوق جهت - سال بیست و نهم
از تغیر خدمت خان خدمت داروغگی عرائض نیز ضمیمه
یافت - و سال سی و دوم مطابق سنه (۱۰۹۹) هزار و نود و نه
هجری باثر دبا (که در لشکر پادشاهی عالمگیر شده بود
رخت از سرای فانی بربست *

فدائی خان محمد صالح

و صفدر خان محمد جمال الدین پسران اعظم خان کوکه -
سال بیست و یکم جلوس خلد مکان چون اعظم خان
از نظم بنگاله معزول شده بعد وصول بدهاکه به آخرت سرا
پیوست پادشاه برای هریک از پسران او خلعت تعزیت
فرستاد - اولین در حین حیات پدر بمنصب درخور و خطاب
خانی سربلند گردیده - سال بیست و سیوم از تغیر ملاکت خان
داروغه فیلخانه شد - و سال بیست و ششم به بخشیرگی
احدیان از تغیر شهاب الدین خان مامور گردید - و سال بیست
و هشتم به فوجداری و دیوانی بریلی مختصر گشت - پستر

فوجداری گوالیار داشت - سال سی و هشتم بخطاب سابق
 پدر خود فدائی خان مخاطب گشته از انتقال شایسته خان
 بفوجداری اکبر آباد نامزد گردید - پس ازان چند روز بنظم
 صوبه بهار می پرداخت - سال چهل و چهارم فوجداری
 تهرمت و در بهنگه یافته از اصل و اضافه بمنصب سه هزار
 در هزار و پانصد سوار چهره عزت بر فروخت - در مین (۲) که
 بدامادی خانجهان بهادر کولکناش اختصاص داشت (ابتدا
 بمنصب شایان و خطاب خانی امتیاز برگرفته سال بیست و
 هفتم بخطاب مقدر خان سرمایه ناموری اندوخت - و بعد
 ازان بفوجداری گوالیار دستوری پذیرفته سال سی و سیوم (که
 بر کدهی ازان تعلقه تاخته بود) تیر بندوق اجل او را از
 تردد باز داشت *

فاضل خان برهان الدین

برادر زاده فاضل خان ملا علاءالملک تونی ست - در قرب
 ایام فوت عم بزرگوار خود تازه از ایران زمین آمده بود -
 پس ازان (که پیمانه حیات فاضل خان لبریز گردید) چون لاولد
 بود خلد مکان (که قدردان گوهر اخلاص و تیمت سنج جوهر
 عبودیت بود) مشارالیه را مورد نوازش ساخته بعنایت خلعت
 از لباس سوگوازی برآورد - و بمنصب هشتصدی صد و پنجاه

(۲) نسخه [ب] دو هزار سوار - (۳) در بعضی [نسخه] گدهی *

سوار سر بلند فرمود - او باکثر کمالات نفسانی متحلی و بسیار
 موقر و مهذب و مستقیم الاحوال بوده - بگاردانی و معامله فهمی
 اتصاف داشت - و بدیانت و امانت متصف - پادشاه پایه شناس
 در کمتر فرصتی باضافه منصب و خطاب قابل خان مطرح انظار
 عاطفت نمود - و در سال هژدهم (چون محمد شریف منشی
 داروغه داک و دارالانشا برادر ابوالفتح قابل خان منشی
 قدیمی والا شاهی بلحاظ مناسبتها بقابل خانی سرفرازی یافت)
 برهان الدین مخاطب باعتماد خان گردید - و در سال بیست و
 دوم مرتبه ثانی (که عزیمت اجمیر پیش نهاد همت پادشاهی
 گشت) او بدیوانی دار الخلافه شاهجهان آباد رخصت یافت -
 و پس ازان بخلعت دیوانی تن قامت قابلیت بیاراست - و
 در سال سی و دوم بخدمت خانسامانی سرکار والا از تغیر
 کامگار خان و باضافه پانصدی صد سوار دوهزاری چهار صد سوار
 و عطای کلگی یشم ممتاز شد - و در همین سال بخطاب فاضل خانی
 ناموری اندوخت - پس ازان پانصدی صد سوار دیگر بر
 منصب افزودند - و در سال چهل و یکم از خدمت خانسامانی
 مستعفی شده از تغیر ابونصر خان پسر شایسته خان امیر الامرا
 بنظم صوبه کشمیر لوای افتخار افرخت - و در سال چهل و چهارم
 از بارگاه سلطنت مامور شده که بنیابت شاهزاده محمد معظم

(۲) نسخه [ب] افزود *

بمنظم و نسق لاهور پردازد - مشار الیه قبول نکرده درخواست آمدن حضور نمود - حسب الطلب در اثنای قطع راه چون بپرهانپور رسید در سال مذکور سنه (۱۱۱۲) یکهزار و یکصد و درازده

هجری رخت زندگی بربست *

عبد الرحیم پسرش پس از فوت پدر بدار الخلافه باستلام آستان خلافت رسیده در سال چهل و هفتم بخدمت بیوتائی حضور و مرحمت خانی و اضافه منصب مورد اعزاز گشت - و بر زبان پادشاه قدرشذاس گذشت که فاضل خان علاءالملک و فاضل خان برهان الدین را حقوق خدمت درجذاب ما بسیار است - این خانه زاد را مطرح نوازش و تربیت میفرمایم - و فی الحقیقه آن جوان قابلیت و استعداد داشت - اگر حیات مستعار فرصت میداد ترقی عظیم میکرد - اما در چند روز آن بیچاره جوانی و زندگانی را وداع گفت - چون ازین سلسله بجز ضیاء الدین برادرزاده و خویش فاضل خان برهان الدین کسی نماند او را از دیوانی الکنه چینایتن طلب حضور نموده باضافه منصب و افزایش خانی و خدمت بیوتائی سرافرازی بخشیدند - حقا که نیکو خدمتیهایی نیاگان در پیشگاه دلی نعمتان قدردان اخلاص گزین در حق اخلاف

(۲) نسخه [ج] هزار (۳) نسخه [ج] میفرمایم - (۴) نسخه [ا - ب] اما چند روز .

کم از کیمیا نیست - خان مذکور در عهد خلد منزل نیز چندی بخدمت بیوتائی حضور نامور بود - پس ازان بدیوانی بنگاله شتافت *

چون در عهد محمد فرخ سیر میز حسین علی خان امیرالامرا صاحب صوبه دکن از پیشگاه خلافت بعزل و نصب خدمات آن مملکت مجاز و ماذون گردید و بعد از رسیدن دکن هرجا دستش رسید متوسلان خود را برپایه داشته از حضور هرکه کارے گرفته می آمد دخل نمی یافت (و ازین جهت زیاده بر گران سرحی پادشاه افزود) بعد الله خان قطب الملک کله این معنی درمیان آوردند - او در مقام اعتذار در آمده انکار نمود - آخر الامر قرار یافت که دیوان و بخشی (که عمده اهل خدمات اند) از حضور تعیین شوند - بنابراین ضیاء الدین خان از تغیر دیانت خان نبیره امانت خان مرحوم دیوان دکن گشت - و بخشیکری از انتقال عبد الرحمن خان پسر عبد الرحیم خان بن اسلام خان مشهدی نامزد فضل الله خان برادر متوفای مزبور گردید - هر دو باتفاق بادرنگ آباد آمدند - امیرالامرا بنا بر رفع بدنامی و زبان زد شهرت (که بنصب کردهای حضور عمل نمیده) ضیاء الدین خان را (که با قطب الملک نیز ربط داشت و برای او بمبالغه نوشته بود) دخیل کار نمود - و بدومین (که

خالی از شوریده سري نبود ملتفت نگشت - و پس ازان خان مذکور بهمراهی امیرالامرا بدهلی رفت - پس از خلع فرخ سیر از سلطنت ظاهر شد که او هم نوشت و خواند پیاذشاه داشت - از اعتبار افتاده در همان ایام درگذشت *

فضائل خان میرهادی

پسر کلان وزیر خان میر حاجی دیوان پادشاهزاده محمد اعظم شاه است - مشارالیه بلند استعداد درست حیثیت بود - فضائل و کمالات را از خدمت شیخ عبدالعزیز اکبرآبادی اکتساب نمود - و در جذب شاهزاده تقرب و مغزالت از اقربان و همسران برتر گذرانید - در سر آغاز سال بیست و هفتم (چون شاهزاده محمد اعظم اولین بار بیهماق بیدجاپور رخصت یافت) مزاج پادشاهی از میر مذکور بذایر رجه انحراف پذیرفت - و آتشخان روزبهانی تعیین شد که بلشکر شاهزاده رفته مشارالیه را بحضور آرد - نخست حواله روح الله خان شد و ثانیاً بصلابت خان سپردند - و بیست و پنجم رمضان سال مزبور برطبق حکم در قلعه دولت آباد محبوس گردید - و بعد ازان بروفق یرلیغ پادشاهی بابکرآباد شتافته در گوشه انزوا بافاده تلامذه و افاضه طلبه بسر می برد - تا آنکه نقش مرادش از کعبتین طالع بر تخته آرزو افتاد - بخت خفته بیدار گردید - روزگار آشفته سازگاری نمود - نظر بر

قابلیت و جامعیت او طلب حضور شده به تلثیم ساحت خلافت فرق اعتبار بر افراخت - و بخلعت میرمنشیگری و داروغگی کتابخانه سرکار ملا قامت امتیاز بیاراست - و در سال چهل و چهارم از تغیر خدا بنده خان بخدمت بیوتائی حضور بانضمام منشیگری سرمایه جمعیت اندوخت - و پس ازان ضمیمه خدمات مذکوره به نیابت خانسامانی چهره بختمندی برافروخت - و ششم ذی القعدة سال چهل و هفتم سنه (۱۱۱۴) هزار و یکصد و چهارده هجری زندگانی را وداع نمود *

برسائی طبع و شگرفی معلومات ذوقون روزگار و یکنای زمانه بود - در حق خود می گفت - مرد حاضر کو کار - و پادشاه در حق او می فرمود - که نیابت خانسامانی چنان سر برآه نمود که گویا خانه را روشن کرد - هنگامی (که دارالانشا بدو تفویض یافت) روزی بعرض رسانید که در زبان هندی و (سم الخط) آن آخر هیچ کلمه حرف ها نیامده - و الف خود اگرچه دران حررف محسوب است (که درین زبان قطعاً متروک اند) مگر عوض آن و عین و همزه که حرف دارند در اول کلمه می آرد وسط و آخر - اما از جمله دوازده اعراب (که وضع کرده اند) مدار ترکیب حرف بران گذاشته یکی را باهم کانا نامند و آخر لفظ آرنند - آن بصورت و مخرج الف

(باب الفاء) [۴۰] (متأثر الامرا)

است - ابتدای اسلام ارباب ترجمه و فارسی نویسان از روی سهر
الف کذائی را ها کرده مثل بنگالا و مالوا را بنگاله می نویسند -
پادشاه همه دان (که بهندی آشنا بود) پسندیده باهل دفاتر

حکم شد که امثال این الفاظ را بالف می نوشته باشند *

نواسه خان مزبور میر مرتضی خان جوان سنجیده

سپاهی منش یادگار آن سلسله بود - چنده در رفاقت مبارز
خان ناظم حیدر آباد بفوجداری میدک مضاف صوبه مذکور^(۲)

گزارانید - پس ازان در خدمت نواب آصف جاه پیوست - و

به عامی سرکار ایلکندل مامور شده بر سرزمیندار شمسی

(که مشهور بکالا پناه است) فوج کشید - و خود تیزجلوی

بکار برده آنها نزدیک کدهی رفت^(۳) - آنگاه بسینه اش

خورد - یکه و خبازه گردید - گویند چون زر سرکار بسیار در^(۴)

تصرف آورده بود بقصد خود را بکشتن داد *

فتح الله خان بهادر عالمگیر شاهي

محمد صادق نام از سادات خوست است (که قصه

ایست از مضافات بدخشان) مشارالیه از کهنه سپاهیان

ممتحن و سرآمد بهادران شمشیرزن بود - ابتدا بهمراهی

خان فیروز جنگ بمنصب پادشاهی سرانرازی یافت - و

(۲) نسخه [ج] مسطور - (۳) نسخه [ج] گدهی - (۴) نسخه [ج]

یکدو خیاره .

(متأثر الامرا) [۴۱] (باب الفاء)

بدلاوری و یکه تازی (که آیه بود در جملات و جلالت)
(۲)

از ناموران روزگار گردید - در سال بیست و هفتم (که خان

فیروز جنگ در جلدی تاختهای مکرر و آویزشهای سخت

با غنیم از شهاب الدین خان به غازی الدین خان بهادر

مخاطب گشت) مومی الیه (که دران معارک کارنامها

بر ساخت) بخطاب صادق خان نامی گردید - و مدتی

به تعیناتی خان فیروز جنگ گذرانیده مصدر قردادات شایان

گشت - و بخطاب فتح الله خان رایت اشتها را فراخت -

و پستو از رفاقت خان مذکور برآمده مطرح انتظار خسروانی

گشته بسبزی و سرداری چهره ناموری افروخت - و همواره

بگشت ملکی و مالش اشقیا مامور میشد - در سال چهل

و سیوم پس از اقامت چهار ساله در اسلام پوری موکب

پادشاهی به تسخیر قلاع سنبها توجه نمود - خان مذکور در

تقدیم مراسم قلعه گیری از مورچال دوانی و نقب زنی

تیزدستیها بکار برده از اقزان و امثال پیش قدمی می نمود - در

محاصره قلعه سنارا (که بر پشت کوه واقع شده و سرش

بئریا برده و بیخش از ثری در گذشته) بباسلیقی^(۴) روح الله خان

ثانی مورچال از محاذی دروازه قلعه روان نمود - و بجدکاری

و جلالت نزدیک بدر حصار رسانیده میخواست که بیک ضرب^(۵)

(۲) نسخه [ج] و در سال - (۳) نسخه [ج] از ثریا گذشته - (۴) نسخه

[ب] پاسلیقی [ج] پاسلیقی (۵) نسخه [۱ - ب] رسانیده *

پنجه آهني. دروازه را برکند از زنجير و هراس مورچالهای دیگر (که قريب رسیده بودند) قلعه مفتوح گردید - و در تسخير قلعه پرتی (که در مسافت و رفعت قرین بستار است) شریک غالب بود - چون عزم ملوکانه از کشایش ستارا و ایرداخت خان مذکور را برسم مغلا بگردن گرفتن پرتی تعیین فرمود - و خود نیز در سه روز آن مسافت را قطع نموده ساخت پیش روی دروازه قلعه مضرب خیام ساخت - خان مذکور از زلزلت و رصانت آن حصار حسابی بر نداشتند در مورچال بودن و تونها بر پشته سوکوبش برآوردن کارستانی بر روی کار آردن که آنچه سالها در سرانجامش سرآمد در روزها سامان داد - تا آنکه مورچال را زیر سنگی بسیار عریض و طویل سرازیر (که مکانی دریچه قلعه واقع است) رسانید - اما برآمدن برین سنگ بسیار دشوار - و اگر این سنگ بدست آید گرفتن قلعه بسیار آسان - خان جلالت نشان به دستياری پردلی و جلالت با جمع از جرأت منشان بر سنگ برآمد - و اعادي را دران میدان (که تا دریچه قلعه بود) زیر شمشیر گرفتند - آنها تاب مصادمت نیارزده بسر دریچه دریدند - و مغلان پاشنه کوب رسیدند - چون مرکوز خاطر خان مذکور نبود که در قلعه

درآید میخواست که بران سنگ برآید و مردم را قائم کند و توپ بالا برآرند دیوار براندازد - کفار دریچه را مضبوط ساخته از بالای دیوار طوفان بندوق زنی و حقه ریزی برانگیختند - و برای چنین روز بزرگی را (که در راه در آمد قلعه تعبیه کرده بودند) آتش زدند - فقیرالله خان پسرزاده خان مشارالیه با شخصیت و هفت کس دیگر جان داده - بسبب بی پناهی یوان سنگ نتوانستند ایستاد - فرود آمده جای قدیم را قائم کردند - لیکن از دبدبه این دستبرد آتش بجان کفار افتاد و دود از نهاد شان برآمد - فرغان الامان برآوردند - در عرض یک و نیم ماه سال چهل و چهارم قلعه مفتوح گردید - و هَذَا نَصْرُ اللَّهِ تاریخ بتکریر رسید - و بمناسبت آن (که از مستحدثات ابراهیم عادل شاهست که در سنه (۱۰۳۵) هجری و سی و پنج اساس گذاشته - و او بر هر چیز نو ساخته لفظ نورس اطلاق می کرد) بنورس تارا موسوم گشت - و خان مذکور بانورنی منصب امتیاز یافته برای جبر شکستهای هموهران رخصت خجسته بنیان یافت - و در ایام محاربه پرناله بحضور رسیده مامور شد که از یک جانب توپیت خان میر آتش سرگرم مورچال دوانیست از جانب دیگر او بهرکردگی شاهزاده بیدار بخت و همدستی منعم خان سبیه دوم دران

نماید - آن فرمان پذیر در عرض یک ماه زمین سنگ آکین را سهل تر از خاک بریده کوچکه پهای دیوار رساند (که عقل کوچه بند تحیر میشد) - محصوران مغلوب رعب و هراس گشته بزهار جوئی درآمدند - خان مومنی الیه بخطاب بهادری کردن باعتبار برافراخت *

و چون مرکب پادشاهی از ساحت پرناله کوچ نموده بجانب کهتاژن (که سیر علف و بسیار آذوقه است) باراده چهارنی توجه نمود آن جلالت آئین را بگرفتن در داندکده (که در گروهی موضع مذکور است) پیشتر روانه نمود - حصاریان از دبدبه دستبرد او قلعه را خالی گذاشته جان بدر بردن غنیمت دانستند - آن قلعه بمناسبت اسمی خان بهادر به صادق گده مسمی شد - و از کهتاژن بصر کردگی بخشی الملک بهره مند خان بتسخیر ناندگیر و چندین و مددن دستوری یافت - در کم فرصتی محصوران هرسه حصار غیر از زهار جوئی و گریز پائی چاره نیافتند - اولین بنام گیر دوم بمفتاح و سیوم بمفتوح نامی گردید - و در سال ^(۲) چهل و پنجم رایات پادشاهی از ظاهر حصار صادق گده بجانب قلعه ^(۳) کهیلنه (که سراسر آن کوهسار و بیشه های دشوار گذار و جنگل انبوه خاردار دارد) باهتزاز آمد - و در قطع مسافت

(۲) نسخه [ب] دومین [ج] و دوم (۳) نسخه [ب] کهیلنا *

چند روزه ساحت آن نواحی مضرب خیام گردید - بسبب حواجر و عقبات و کثرت چرو و مغاک مسلک بون عسیر العبور - خصوص چهار کرهه مسافت (که آرازه دشواری آن معبر خلأق را در مغاک تهله انداخته بود) بسعی و اهتمام آن خان سراپا تلاش و دستکاری تبرداران و سنگتراشان و ^(۲) خاراخراشان صعوبتها همه باسانی گرائید - خان مزبور بعنایت ترکش خاصه مورد تفضل خسروانی گشت - و بسر کردگی امیر الامرای جمله الملک و زرافعت حمید الدین خان و منعم خان و راجه جیه سنگه بجبهت محاصره تعیین شد - آن خان سراپا جرأت همان روز پشته سرکوب قلعه را از دست اعدای گرفته بلجار قائم ساخت - و روز دوم پشته دیگر بدست آورده توپهای آتشین دم بران بر آورد - و دست و بازوی سعی به پیش بردن مورچال و سیبه برگشاد - و به فرهاد کاری بران کوه دهابها بسته تا کمر برج رسانید - و کوچه ها از اطراف دوانید - تمام روز زر می پاشید - و با مزدوران بدست خود کار میکرد - و چون از قلعه بتواتر و توالی متواله صد منی و دو صد منی میریخت ناگاه سنگی بر تخته عریض میرسد و میشکند - خان از صدمه آن (که بر سرش میخورد) میغلطد و بجانب غار عمیق غلطان غلطان میزد - و به کجاره که افتاده بون بند

(۲) نسخه [ب] - ۱ [خاراخراش] *

می شود - طرئه شور و غوغا از مردم مرحله برخاست - و گرد یاس بر چهره همه نشست - بیهوش بر آوردند - بعد دیر - بافاقه آمد - سر و کمر آنقدر خسته شد که یکماه صاحب فراش بود - باز بر سر کار رفته (دین فکر شد که غلط انداز از طرف هیچ یورش نماید - درینولا بسعی شاهزاده بیدار بخت تسخیر قاعه صورت پذیرفت - خان بهادر بانعام جیغه مرصع و افزایش عالمگیر شاهی بخطابش امتیاز یافت *

هرچند کار پردازها و نیکو خدمتیا (که در فتح تلاع و استیصال غنیم ازان خان بهادر سرزد) از دیگر به ظهور نمیرسید - اما از پیشگاه سلطنت باقتضای مصلحت سنجی و مال اندیشی در خور آن افزایش مرتبه و افزودنی منصب نمی یافت - پادشاه او را با سپاهگرمی و پردلی و بیدایی سردار مدبر صاحب ذاعیه میدانست - روزی بعرض رسید که از تعهد میدهد که اگر پنج هزار سوار همراه دهند نام و نشان مرهقه از دکن بر میدارم - فرمودند که اول مثل از سردار دیگر با پنج هزار سوار مستعد باید نمود بعد ازان بار سرداری پنج هزار سوار باید داد - از همین جهت خان مذکور دل ده بودن حضور نبود - مکرر بتعییناتی کابل (که جوار وطن است) التماسی شد - در سال چهل و هفتم از اصل و اضافه بمنصب سه هزار

هزار سوار اعزاز اندوخته بجانب کابل رخصت یافت - و در سال چهل و نهم از تغیر آله یار خان تهانده داری لوه گده مضاف صوبه مذکور باضافه دو صد سوار بوی مغوض گردید - پس از سانحه ناگزیر خلد مکان (چون پادشاهزاده بهادر شاه با سائر امرای کومکمی آنصوبه از پیشاور کوچ فرمود) بنام خان مزبور (که دران وقت بوطن شتافته بود) حکم طلب رفت - در نزدیکی لاهور بعرض رسید که فتح الله خان بارصف صدور حکم خود را دزدیده از رفاقت پهلوتپی نمود - فرمودند جان نثار خان (که در شجاعت کم از فتح الله خان نیست) با جمعیت بسیار در آگره رسیده خواهد بود - گو خان مشار الیه نیامد - در میادین جلوس بهادر شاهی ودیعت حیات سپرد - سپاهی بحث و بسیط بود - بے محابا و درشت گو - (روزی بغایر امری خلاف مرضی خلد مکان برخه پیغام سرزنش آمیز مصحوب خواجه سرا بار رسید - در جواب گفت که انسان کامل العقل چون به هشتاد می رسد عقل و هوش می بازند - من خون سپاهی صد فرسخ دور از خدا و رن خلق شده ام - بیهوده (دین مرحله جان میکنم - خواجه سرای مذکور بقیع کلامش متنبه ساخته بجواب خضوع و عجز آمیز در آرد *

* حرف القاف *

قرا بهادر خان

عمزاده میرزا حیدر گوزگانست (که از نسل سلاطین کاشغری بود) - پدرش محمد حسین خاله زاده فردوس مکانی میشد - او از کاشغور^(۱) برای بدخشان بلاهور (سید) - و چون مرزا کامران جهت استخلاص قندهار (که از دست خواجه کلان بیگ بتصرف پادشاه ایران رفته بود) عزیمت نمود میرزا حیدر را بنیابت خود در لاهور گذاشت - ^(۲) پستر در ایامی (که مرزا کامران با گره آمده) از فیض رسیده ملازمت جنت آستانی نمود - و پس از جنگ دوم با شیرخان سور (چون شکست بر فوج پادشاهی افتاد و جنت آستانی بمقتضای وقت متوجه لاهور شد) از آنجا (که میرزا حیدر در وقت سلطان ابو سعید خان کاشغری همراه پسر او بکشمیر رفته ^(۳) از احوال آنجا اطلاع و با مردم آنجا شناسائی داشت و نوشتجات سکنة آن حدود متواتر در باب استدعای آمدن آنجا می رسید و از پیوسته بجنت آستانی نوشتنهای مزبوره نموده ترغیب عزیمت آن هیار می نمود) از لاهور او را مردمی چند همراه داده روانه

(۲) نسخه [ب] گذاشته - (۳) نسخه [ا] بکاشمیر .

کشمیر ساخت - چون در دارالملک بغایر نبودن حاکم مستقل - انواع هرج و مرج در داده بود میرزا بے جنگ و جدل کشمیر را بتصرف آورد - و ده سال حکومت باستقلال کرد - و آخرها خطبه و سکه بنام جنت آستانی نمود - تا آنکه مردم آنجا بمکر و خدع (که جبلی مردم آن مرز بوم است) پیش آمده در سنه (۹۵۸) نهصد و پنجاه و هشت شبخون زده مرزا را بقتل آوردند - تاریخ رشیدی تالیف اوست - که بنام عبدالرشید پسر ابو سعید خان مزبور نوشته - و طبع موزون هم داشت - این رباعی بنام او مشهور است *

* عاشق شده را اسیر غم باید بود *

* محنت کش و در داد ستم باید بود *

* یا از سرکوی یار باید بر خاست *

* یا از سگ کوی یار کم باید بود *

نام پدر قرا بهادر خان مرزا محمود است - عرش آشیانی نظربوین (که خان مذکور همراه مرزا حیدر دران ضلع بوده از واقف کاران آن حدود است) سال پنجم جلوس جمعی کثیر همراه او داده بتسخیر کشمیر تعیین فرمود - چون در روانگی مکث طویل واقع شد و در شدت گرما برآجوری رسید غازی ^(۲) خان حاکم آنجا طرق و تئگیها را مستحکم ساخت - متصل ^(۳)

(۲) نسخه [ب] را چوبی - نسخه [ا] و متصل *

راجوزي بعد از محاربه چند روزه خان مذکور شکست یافته برگشت - و سال نهم (که پادشاه بصوبه مالهه تا مندو رفته مراجعت بدارالخلافه نمود) او را بحکومت مندو مقرر ساخت - روز موعود بمرگ طبيعي بمقر اصلي شتافت - هفصدي (۳) منصب داشت *

قاسم محمد خان نیشاپوري

(۴) از اعظم نیشاپوري ست - چون دران ضلع هنگامه ارزبکيه شورش افزای خواطر گردید خان مزبور از وطن چشم بردوخته بوفاتت بیرام خان پیوست - و در جنگی (که با سکندر خان سرور داده) بهمراهی بیرام خان مجرای نیکو خدمتی بظهور آورد - و سال اول اکبري در جنگ هیمو بهراولی علی قلی خانزمان مامور گردیده مصدر گوناگون تودن شد - در همین سال باتفاق جمعی جهت تنبیه حاجي خان غلام شیر خان افغان (که بمزید شجاعت و هوشمندی ممتاز بود - و دران ایام با رانا اودے سنگه زمیندار میواز جنگ کرده اجمیر و ناگور را بتصرف خود آورده بود) تعیین گردید - مردم حاجي خان از طنطه لشکر پادشاهی متفرق گردیده هر کدام بجائے شتافت - و حاجي خان بگجرات رفت - خان مزبور باجمیر

(۲) نسخه [ب] طبعی - (۳) نسخه [ب] هفصدي - (۴) نسخه [ج] اعظم - (۵) نسخه [ب] و در سال *

رفته متکفل انتظام آن حدرد شد *

و چون سال پنجم زمانه نقش بدولتی بیرام خان بر روی کار آورد خان مزبور از خانخانان جدا شده ملنزم رکاب پادشاهی گشت - و در همین سال بهمراهی شمس الدین محمد خان انکه بمقابله بیرام خان تعیین گردیده - درز جنگ سرداری بوانغار تعلق بار داشت - پس از ظهور عطیه فتح در ملتان جاگیر یافته رخصت آن نواحی پذیرفت - سال نهم (که تنبیه عبدالله خان اوزبک پیش نهان خاطر پادشاهی گردید) قریب شکار فیلان نموده متوجه مالهه شده چون بحدرد سارنگ پور موکب خسروانی رسید خان مذکور (که دران وقت بحکومت آن نواح سرقرار بود) از سر ساخته بنعمت استقبال فائز گشت - و از پادشاه التماس قدوم بمنزل خود کرده بمراسم نیاز و ایثار پرداخت - و قریب هفت صد اسب و استر از خون و ملازمان خون بنظر معلی در آورده آنرا بامرا و ملازمان لشکر والا (که در یلغار فتح آثار بتدریج می رسیدند) قسمت نموده سرشته نیکنامی بدست آورد - چون عبدالله خان اوزبک بدریافت توجیه عرش آشیانی از ماندو راه فرار اختیار کرد پادشاه خان مذکور و چندی دیگر را پیشتر گسیل فرموده - تا جلد رفته سر راه آن به راه برگزیند - و پس ازان [که در اثنا راه عبدالله خان بغارت

را بر ملا انداخته بچنگ پیش آمد و آخر برورد پادشاه (که
پاشنه کوب رسید) ره سپرد وادی گریز گردید [خان مزبور با
چند دیگر بتعاقب او مرخص شد - چست و چالاک رفته
نزدیک گریوه (که چپانیر از انجا نمایان بود) بر اردوی
عبد الله خان ریخت - و چون عبد الله خان با پسر خود بدر
رفت تمامی بنه و بار او را گرد آورده در انجا متوقف شد - تا
آنکه پادشاه بدان منزل رسیده او را مشمول نوازش و مکتسب
سعادت گردانید - ثمة احوالش بملاحظه نیامده *

* قتل قدم خان قراول *

ابتدا ملازم مرزا کامران بود - پستر خود را به قتراک
در لک . جنم آستانی بست - و در عهد عرش آشیانی
بمدگی رسید - سال نوزدهم به همراهی منعم بیگ خانخانان
بهم بنگاله تعین شده در انجا بکارهای پادشاهی میپرداخت -
بمنصب وزاری ترقی نموده بوقت موعود در گذشت - پسرش
اسد خان همراه شاهزاده سلطان مراد بیساق دکن دستوری
پذیرفته سال چهل و ششم (که شیخ ابوالفضل متصل حوض
قتلغ رفته توقف نمود) او همراه بود - درین ضمن گولہ
توپ از قلعه دولت آباد بدو خورد - و شکمش آنچنان درید
که روده بدر افتاد - او سرورشته خود داری از دست نداده

(۲) نسخه [۱] سعادت ملازمت گردانید *

نیم شب با بکنج نیستی کشید *

* قمر خان *

پدر میر عبد اللطیف قزوینی ست - در سال هجدهم
جلوس (که عرش آشیانی بدیار شرقی متوجه شده) موسی الیه
از منتظمان رکاب بود - و سال نوزدهم (که خانخانان منعم بیگ
بتسخیر بنگاله رخصت یافت) او را در همراهیانش برنوشند -
خانخانان او را با اتفاق محمد قلی خان برلاس بجانب سائگام
فرستاد - او دران صوبه در تگ و تاز مصدر نیکو بندگی گشت -
در سال بیست و دوم باعانت شهاب الدین احمد خان (که
از مالوه بایالت گجرات دستوری یافته بود) رخصت پذیرفت -
در سال بیست و چهارم به همراهی راجه تودرمال (که بتادیب
ناسپاسان صوبه پکنه مقرر گردیده بود) متعین شد - و چون
امرای پادشاهی (از فزونی سرتابان نافرجام و کمی دولت خواهان)
حصاری شدند مخالفان نواره خود را دریائی ساخته بستن
طریق آمد شد آذوق اندیشیدند - او را با جمعی آن طرف
آب گذرانیده و جمعی از دریا و جمعی ازین طرف فرستادند -
چنانچه قریب سیصد نواره ادبار پورهان بدست مردم
پادشاهی آمد - بعد ازان احوالش بنظر نیامده - کوکب پسرش

(۲) نسخه [ب] تعین شد (۳) نسخه [ج] سه صد (۱) رسم الخط

سیصد است) *

در عهد جهانگیری مصدر تقصیر شده که پادشاه رو برو
طلبدده شلاق رسا نموده محبوس فرمود *

قیا خان کنک

از امرای جنّت آشیانی ست - در آخر عهد آن پادشاه
عالیجاه در کول جلالی و آن حدود لوازم خدمت بجای آورد -
چون هنگامه همرو تفرقه پرداز در و نزدیک گردید بدلهلی
رفته بتیروی بیگ خان پیوست - (رز جنک در هراتلی
جلادتها بتقدیم رسانید - چون خامه تقدیر نقش ناکامی بر لوحه
احوال کشیده بود گذشت آنچه گذشت - پس ازان (که آن
مدبر تیره بخت بتیغ اقبال اکبری بیاسا رسید) قیا خان از
پیشگاه سلطنت بانتظام دار الخلافه آکره و آن حدود نامزد
گشته بمصاعد منصب پنجهزاری ارتقا نمود - و چون پرگنات
نواح گواتیار در جاگیرش بود از کارطلبی و مردانگی ساز و سرانجام
که میباید ازانجا فراهم آورده در سال درم قلعه گواتیار
را (که از قلاع مشهور هندوستان است و سلیم شاه مستقر^(۲)
سلطنت خود ساخته بود) محاصره نمود - بهیل خان نامی
از غلامان سلیم شاه (که بصیانت آن قاعه قیام می نمود)
دانست که باوجود قرب جوار پادشاه مستقل نگاهداشتن
قلعه از ممتنع است - برآچه رام ساه (که از نسل راجه

مانسنگه بود که در زمان قدیم حکومت این قلعه داشته)
پیغام کرد که این مکان موردتختی تسمت بعرض قلیله بتو
را میگذارم - رام ساه لطیفه غیر مترقب پنداشته (و بدین حدود
آورد - قیا خان ازین آگهی^(۳) بآریزش شتافته ادرا آواره دشت
فرار ساخت - و رام ساه بولایت رانا درخورد - سال سیوم سنه
(۹۶۶) نهصد و شصت و شش (که ساحمت دار الخلافه آکره بقدم
عرش آشیانی رونق تازه پذیرفت) مجدداً فوج بکومک
تعیین شد - بهیل ناچار باختیار بلدگی و تسلیم قلعه ملتجی
بارباب مهمات سلطنت گردید - حاجی محمد خان سیستانی
برطبق التماس او بقلعه شتافته بهیل را بحضور آورد - و
چون در سال دهم عرش آشیانی باطفاى شورش خانزمان
متوجه دیار شرقیه شد در مغزل فوج قیا خان (که در زمرة
عامیان در آمده بود) باستشفاع خانخانان منعم به بساط بوس
رسید - پادشاه جرأند جرأتم او را بگرداب عفو انداخته
مورد نوازش فرمود - و بعد کشایش مملکت بنگاله بضبط
لودیه می پرداخت - چون عرصه دلکشی بنگاله غبار آلود
شورش فتنه باغیه گردید (اگرچه او را همت یاری نکرد که از
اسباب تسکین شورش شود) لیکن با بوخه بهادران یکجبهت
(۲) نسخه [ج] بوده - (۳) در [بعضه نسخه] آگهی یافته - (۴) نسخه
[ب] در خریده *

دران دیار روزگار گذرانیده - و آن سرزمین را از گرد خلاف رفت و روبرو میداد - چون در سنه بیست و پنجم آن ملک از افواج پادشاهی خالی شد قتلوی لوهانی سربقصاد برداشته به بسیاری آریزش نموده چیره دستی یافت - و بر او قیسه نیز قاضی بود - قیا خان مراسم کارزار بجا آورده حصاری شد - از امتداد پیگار و جدائی همراهان بے حقیقت به تنگنای فاکامی نشست - و آخر با برخه ناموس دوست در سنه (۹۸۹) نهصد و هشتاد و نهم نقد زندگانی باخته نیکنامی جارید اندوخت *

قطب الدین خان

برادر شمس الدین خان انکه و از امرای بزرگ اکبر بیست بمنصب پنجهازاری اختصاص داشت - در ایام تیولدارای پنجاب در بلده فاخره - لاهور بقاع خیر (که از اسباب ابقا (۳) و ذکر جمیل است) اساس گذاشته - و در سال نهم بطریق کمک میرزا محمد حکیم بدارالملک کابل شتافت - و بغزنین (که وطن مانوس او بود) رفته بتمام اقوام و احباب دور و نزدیک تفقدات کریمانه نمود - و طرح منزل و باغ انداخته برگشت - و چون پنجاب از انکه خیل برگرفتند سرکار مالوه

(۲) نسخه [ج] از امرای - (۳) در [بعضی نسخه] ابقاء ذکر جمیل -

(۴) نسخه [ب] مانوس او بوده *

بخان مذکور مکرمت شد - و بعد فتح گجرات بجاگیرداری سرکار بهرونچ (که جنوبی احمدآباد است - و قلعه دارد که آب نریدا از پایان او گذشته بدریای شور در شود - و آنرا یکم از بنادر آنصوبه می‌شمردند) نامزد گردید - و پس ازان بحضور رسیده بمنصب والای پنجهازاری امتیاز یافت - و چون آثار بزرگی و کارشناسی از نامیده حالش لمعه ظهور میداد در سال بیست و چهارم بخدمت اثنایقی شاهزاده سلطان سلیم سر برافراخت - و بخلعت گرانمایه راقو (که در سلسله تیموریه بس پایه سترگ دارد) و خطاب بیکلریگی (که از اعظم القاب این دودمان است) سر افتخار بچرخ برین رسانید - و او بسپاس گزاری این مهین بخشش جشف عالی ترتیب داد - و استدعای مقدم پادشاهی نمود - عرش آشیانی دران یوم شادمانی شاهزاده را بردوش او گذاشته قرین مسجد و سعادت گردانیدند - و بعد چندی بذر بیست سرکار بهرونچ تا نذر بار بدر تغویض یافته دستوری تعلقه گرفت - و در سال بیست و هشتم سنه (۹۹۱) نهصد و نود و یک سلطان مظفر عرصه گجرات را غبار آمایی شورش ساخت (۳) او با همه درسم اندیشی و عاقبت بینی از برگشته روزگاری بغفلت در شده به چاره گری نیفتاد - هر چند امرای پتن

(۲) نسخه [ج] شمرد - (۳) در بعضی [نسخه] که سلطان مظفر *

نوشتند که کج گزایان بر سر جاگیر و منصب باهم آویزه دارند
 بچه‌بستی و چالاکی روانه باید شد تا هنگامه آنها پراگنده
 گردن - گزان پائی نمود و توفیق شایسته کاری نیافت - چون
 از حضور سوزن‌شها رفت فوجی بر سر غنیم روانه کرد - آنها
 هزینه خورده برگشتند - درین وقت بی آن که قلعه بهرونج
 را گزین سامان نمایند (خود برآمد - خیر سالان گفتند که
 شورش بزرگ آسان بر گرفتن چرا و به سپاه نبرد اختن
 چیست - ناگزیر وقت زر دادن است و دلها بدست آردن -
 گوش نکرد - چون سلطان مظفر نزدیک رسید و از هر دو سو
 فوج بر آراستند بهیچ از مردم بمخالف پیوستند - ناچار
 قطب الدین خان با خامه^(۲) خیلان خود را بدیوار بند برده
 کشید - آنها او را فر گرفتند - قطب الدین خان از خواسته دوستی
 و جان دوستی همت جانفشانی نیافته خیال آشتی در سر
 گرفت - زین الدین کذب را فرستاده رخصت حجاز را با اندوخته
 طلبکار آمد - و ندانست که خواسته اندوزی جهت پاسبانی
 آبروست - و گزین زندگانی همانست که در سرناموس
 شود - جاودانی عار بر سر خود پسندیده بغزوان لایه عهدنامه^(۳)
 بدست آزرده پیش سلطان مظفر رفت - او از بدگوه‌ری
 نقض عهد نموده بجان گزایان سپرد که ازهم گذرانیدند *

(۲) نسخه [ج] خیلان - (۳) نسخه [۱] آورد *

گویند غدر و بدعهدی سلطان بر قطب الدین خان
 پیدا بود اما دیده بصیرتش را اجل موعود مکفوف ساخت
 که به عتمان حرف چنین سمع پیمان جان خور بیجا
 در باخت *

* اجل چون بخونش بازید دست *

* قضا چشم باریک بینش به بست *

پسرانش یکی نورنگ خان که چند سال در حضور بوده
 پستتر در صوبه مالوه جاگیر یافته - آخرها از انطاع داران
 صوبه گجرات گردید - و دران صوبه مصدر کارهای پسندیده
 شد - سال سی و نهم بدرد شکم رخت هستی بر بست -
 درمیان گوجر خان - تیول او نیز در صوبه گجرات مقرر شده
 با اتفاق خان اعظم کوکه بخدمات آنصوبه می پرداخت *

* قاسم علی خان *

در سال دهم که عرش آشیانی بر سر علی قلی خان خانزما
 یلغار فرمود او بر سر غازی پور تعیین گردید - و سال هفدهم
 (چون پادشاه بعد از فتح گجرات بتسخیر قلعه سورت متوجه
 شده بمحاصره کار بر متحصنان تنگ تر ساخته - و آنها امان^(۲)
 طلبیدند) پادشاه خان مذکور را (که بقرب منزلت از اقربان
 خود ممتاز بود) روانه گردانید - و سال هیجدهم با اتفاق

(۲) نسخه [ب] کار متحصنان *

خان عالم و غیره به کمک منعم خان خانانان جهت تسخیر
 یقغه دستوری یافت - و باز بتقریب بحضور آمد - در همین سال
 شجاع خان محمد مقیم را (که غایبانه منعم خان حرف
 ناشایسته در حق او گفته بود - و پاس مجلس خسروانی از
 دست داده) همراه خان مذکور نزد خانانان فرستادند - او
 در سال دیگر هنگامی (که نزدیکی آله آباد معسکر فوج پادشاهی
 بود) بحضور رسیده دولت آستانبوس حاصل نمود - و سال
 بیست و دوم همراه صادق خان به تنبیه مدیگر بگذیده (رخصت
 پذیرفته - و سال بیست و پنجم همراه خان اعظم کوکه بشرقی دیار
 مامور گشت - و سال بیست و ششم برای تسلی و دلانگیزی
 منصوبان حاجی بیگم طغای زاده والده جنت آستانی (که با
 پادشاه مهر و شفقت بسیار داشت - و پادشاه را هم از خرد سالی
 با وی انس و الفت بیشتر بود - و پس از سفر حجاز آمده
 در مقبره جنت آستانی میگذرانید - و در آن ایام بملک بقا
 شتافته بود) نامزد شد - و در سال سی و یکم (چون پادشاه
 برای حفاظت هر صوبه دو امیر را تجویز فرمود) صوبه اوده
 بشرکت فتح خان تعلق باو گرفت - و در سال سی و پنجم از
 خیرآباد بحضور آمده باسلام عقبه خلافت سرمایه کامیابی
 اندر خدمت - و آخر همین سال بکاپی (که در اقطاع او بود)

(۲) نسخه [ب] بحضور آمده - (۳) نسخه [ب] مدحگر پندیاه .

(رخصت یافت - مآل کارش بکجا انجامید معلوم نشد *)

قریش سلطان کاشغری

کاشغر ولایتیست از اقلیم ششم در غایت نصارت -
 شمالی آن کوههای مغلستان است - و آن حدی به شاش داده
 و حدی از طرفان گذشته بزمین قلدق در می آید - و از
 شاش تا طرفان سه ماهه راه است - غربی او هم کوهیست
 طولانی که کوههای مغلستان ازان مندرج می شود - و شرقی
 و جنوبی او صخرائیست بیدابان و پشتهای ریگ (دان -
 نسب مشارالیه بقا آن بزرگ می رسد - بدین طور - قریش
 سلطان بن عبدالرشید خان بن سلطان ابوسعید خان بن
 سلطان احمد خان المشتهر بالابچه خان بن یونس خان بن
 اویس خان بن شیرعلی اغلان بن خضر خواجه خان بن
 تغلقمور خان بن السانوقا خان بن دوا خان بن براق خان بن
 بیسون خان تولا بن موئلگان بن چغتائی خان بن چنگیز خان
 قتلغ - نگار خانم مادر فردوس مکانی دختر یونس خان بود -
 چون عبد الرشید خان فوت نمود حکومت کاشغر بعبدالکریم خان
 بوادر کلان قریش سلطان باز گردید - او با دیگر بوادران
 برطبق وصیت پدر و بحکم نیکوگوهری شیوه خیر اندیشی

(۲) نسخه [ب] و غربی - (۳) نسخه [ب] روا خان - (۴) نسخه [ب]

موالکان .

داشته - درین ضمن میان خدا بنده پسر قویش سلطان و عیم او محمد خان آویزش شد - خدا بنده بفرغ شتافته بامداد آنها طرفان و نواحی آن بر گرفت - خان از متوهم شده قویش سلطان را رخصت حجاز داد - او با زن و فرزندان خود ببدخشان آمد - از آنجا ببلخ رواند - و بر رخصت عبدالله خان متوجه هندوستان گردیده سال سی و چهارم ملازمت عرش آشیانی دریافت - و بعد از آن خسروانی کامیاب گردیده سال سی و هفتم مطابق سنه (۱۰۰۰) هزار هجری در حاجی پور بدر شد شکم و دیعت خیاب سپرد - و بمنصب هفت صدمی رسیده بود - پس از آن پسرانش بقدر حال روزگار داشتند *

قاسم خان میر بحر

براستی و کامرانی و دلاری و مهم سازی از ناموران زمانه بود - خواهر زاده دوست میرزا است (که به ذیورین پورستانی این عالی دودمان اختصاص داشت - چون در سنه (۹۵۴) نهصد و پنجاه و چهار مرزا کامران در قلعه کابل تنحصن ورزید و جنت آستانی بر کوه عقابین (که بقلعه اشراقه دارند) نزل اجل نمود و توپ و ضرب زنها نصب فرمود قاسم خان با برادر خود خواجگی محمد حسین بدستگیری

(۲) در بعضی [نسخه] بفرغ *

بخت بیدار از برجی (که میان دروازه آهلین و برج قاسم برلاس است) خود را انداخته پیاپوش گرامی استسعاد یافت - و از آن درز پیوسته مطرح اشعه التفات پادشاهی بود - پس از سرباز آرائی عرش آشیانی برورد و تدریج ببند پایه امارت مرتقی گشته بمنصب سه هزاره کامیابی فروخت - قلعه رفعت اساس آگره (که برصانیت و متانیت عدیل و نظیرش مساحان ربع مسکون نشان نداده اند) بحسن اهتمام قاسم خان در عرض هشت سال بصرف هفت کرور تنگه (که سی و پنج لک روپیه باشد) صورت اتمام و نقش اختتام گرفته - در سال دهم سنه (۹۷۲) نهصد و هفتاد و دو بر ساحل دریای جون در سمت شرقی شهر بجای قلعه پیشین (که بواسطه توالی نوایب زمان و تصادم حوادث درزگار ارکان آن بالکمال انجامید) طرح این حصن حصین کشیدند - عرض جدار سی گز و ارتفاع از اساس تا کنگره شصت گز - سنگهای سرخ تراشیده چنان باهم وصل یافته که سرموئی را در درز آن راه نیست - و همه جا بنیادش را بآب رسانیده - بمزید احتیاط سنگها را با حلقهای آهنین گذرانیده بر یک دیگر نشانند - در سال بیستم و سیوم قاسم خان دیالمت دار الخلافه آگره سرفرازی یافت - و در اوائل شعبان سال سی و دوم

(۲) نسخه [ج] نداده - (۳) نسخه [ب] بیست سال *

سخه (۹۹۵) نهصد و نود و پنج بتسخیر ملک کشمیر مامور گردید *

این ملکه ست که از دشواری راه و صعوبت گریوها پیشین فرمان دهان دل بگرفتن آن نهاده اند - هر چهار طرف او کوهها سر بآسمان افراخته پاسبانی کند - اگرچه شش هفت راه دارد - و ازان به راه لشکر گران تواند شتافت لیکن در هر یکی ازینها اگر پیر زالی چند بلخاندن سنگها نشیند مردان ازان گذاره نتوانند کرد - قاسم خان از کارشناسی و پردلی بکشاده پیشانی پذیرای این خدمت گشت - یعقوب خان ولد یوسف خان چک (که دران ایام بحکومت کشمیر سر نخوت می افراخت) با جمعیت تمام بآهنگ نبرد پذیره شد - در کتل کمزیر تنگی دره را استحکام داده نشست - چون مردم آن دیار از سرداری او دل تنگ و ملول بودند لخته جدا شده بقاسم خان پیوستند - و برخه در سری نگر لوی مخالفت افراشتند - ناگزیر یعقوب خان باطفاى نائره (که در خانه سرکشیده بود) متوجه شد - قاسم خان بے مانع و مزاحم بدان مملکت در آمد - او ثاب مقاومت در خود ندیده بکوهستان درخزید - پس ازان مکرر جمعیت فراهم آورده بکارزار پیوست - اما طرفه نبهت - ناگزیر راه ایلی و اطاعت پیمود - و داخل بندهای پادشاهی گردید - از آنجا

(که طینت قطان آن مرز و بوم قاطبة بشارت و بدخونی سرشته اند) رزے نبود که فتنه سر نمیزد - و ماهی نه که فساد بر نمی خاست *

قاسم خان از بسیاری آویز و ستیز بهتوه آمده استعفاى حکومت آنجا نمود - و در سال سی و چهارم بمرزبانى دارالملک کابل تعیین شد - و مدتی فراهم آور اشتات آن دیار بود - اندجانی پسرے در بدخشان خود را پور شاه رخ میرزا نامیده چندے بکامرانی کام فراخ برزد - پس ازان (که توران شاه برور چیره دستی یافت) بزایلج هزاره طرح دوستی انداخت - در هنگامه (که قاسم خان بحضور شتافت) او بآهنگ آن (که بدان الوس پیوند) با معدودے بدان دیار در آمد - و براه داران چنان را نمود که بدربار پادشاهی میروم - هاشم بیگ پسر قاسم خان (که بنیابت پدر رائق و فائق مهمات انصوبه بود) جمع پیش روانه کرد که بدرقه شده ادرا آورند - آن تبه سگال چون از پنجشیر گذشت به بنگاه هزاره شتاب آورد - هاشم بیگ نیز به تیزری در آمد - بلخته آویزش او را پایبند بکابل آورد - پس ازان (که قاسم خان معاودت نمود) از ساده لوحی او را نزد خود جا داده پاسبانی را آسان بر شمرد - و همراهان او را بنوکوی برگزید - هر چند هوا خواهان خیر اندیش (۲) در بعضی [نسخه] پنجشیر *

عذر سانجی برگزارند سودمند نیامد - آن بدسروشست با پانصد
بدخشی هم داستان شده . بگمین جان شکری نشست - (دران
هنگام) که او را بحکم پادشاهی روانه حضور میگردد - نیم روزی
بانه چند سر زده به خوابگاه قاسم خان (که جز پرستار
چند نزدیک نبود) در آمد - او مردانه نقد زندگی سپرده -
سروش بر لیزه کردند - هاشم بیگ ازین خبر در بارک نهاده
در و بند بر شکست - و هنگامه تیر و بادرق بر آراسته بسیاری را
به نیستی سرا فرستاد - و دران میان فتنه آرا نیوز پیداش
کردار رسید - این واقعه در سال سی و نهم سنه (۱۰۰۲) هزار
و دو هجری در داد *

قطب الدین خان شیخ خورین

دخترزاده شیخ سلیم فتحپوریست - پدرش از شیخزادهای
بدون است - نهبت کوکلتاشی بجنّت مکانی داشت - هنگامه
(که ایشان در ایام شاهزادگی باله آباد شتافته از خود سری
و بیراه روی بضبط ملک برداختند) او را بخطاب قطب الدین
خان برخواخته بصوبه دارمی بهار نامزد کردند - و پس از
سربر آرائی بمنصب پنجزاری و صاحب صوبگی بنگاله بلند رتبه
گشت - چون شورش طلبی و فتنه جوئی شیر افکن خان
استجلو (که بردران بنگاله در تیرل داشت) مکرر بعرض

رسیده بود یا بسنب زوجة او مهرنسا بیگم (که ذخیره خاطر
پادشاهی بود - چنانچه در احوال شیر افکن خان بتفصیل مرقوم
خامه گردیده) وقت رخصت بقطب الدین خان اشاره رفت که
اگر او را بر جاده اطاعت دسدان ثابت قدم یابد و اگذار و الا
روانه حضور نماید - و اگر در آمدن قعلل و زن بسزا رساند - چون
قطب الدین خان بدان دیار رسید از طرز سلوک و معاش او
نیز بد مظنه گشته هر چند نزد خود طلبداشت شیر افکن خان
(که از نوشته رکیل بر سرگذشت آگهی یافته بود) عذرهای
دور از کار پیش آورد - قطب الدین خان بر سبیل ایلغار متوجه
بودران شد - و شیخ غیاثا خواهرزاده خود را پیشتر فرستاد
که مافی الضمیر او دریابد و بگوید که ما بتحصیل پیشکش
زمینداران این ضلع آمده ایم - شما هم رفیق باشید - غیاثا چندان
لابگی و چاپلوسی نمود که شیر افکن خان را یقین شد که
عذر در میان نیست - جویده بوسم استقبال راهی گشت - چون
از آمدنش قطب الدین خان مطلع شد به جماعه داران معتبر
گفت که هرگاه من نیازانه بودارم شما او را از هم بگذرانید -
شیر افکن خان با دو کس آمده بتواضع ملاقات نمود - مردم از
اطراف هجوم کردند - او گفت که این چه درش توڑک است -
قطب الدین خان مردم را مانع گشته تنها با او چند قدم

همراه شده گرم سخن گردید - شیرافکن خان از چهره حال نقش
 قدری استنباط نموده پیشدستی نمود - گویند قطب الدین خان
 ازین ملاقات بوضع آدمیانه از اراده غدر از خاطر برآورد - چون
 دست بمنع هجوم برداشت آنها اشاره معین پنداشته گرم و گیرا
 شدند - ناچار شیرافکن خان شمشیر کشیده بر شکم قطب الدین^(۲)
 خان (که بسیار مرطوبی بود) چنان زد که امعا و احشا بیرون
 افتاد - قطب الدین خان بهر در دست شکم را گرفته باراز
 بلند گفت که این حرام نمک را نگذارند که بدر رود - ایبه
 خان کشمیری (که از عمدها بود و از شجاعت و جلالت بهره
 تمام داشت) اسب برانگیخته زخم شمشیر بر فرق او زد -
 شیرافکن خان شمشیر بسختی به ایبه خان زده کارش تمام^(۳)
 ساخت - درینوقت ملازمان قطب الدین خان از هر جانب غلوه
 کرده بتیغ انتقام در گذرانیدند - قطب الدین خان اسب سواره
 چندان ایستاد که خبر کشته شدن او رسید - احوالش متغیر شد -
 و غیثا را بضبط اموال و آوردن قبائل او بهرودان رخصت
 کرد - و خود پالکی سواره روانه گردید - لخته راه فوریدیده بود
 که درگذشت - نعل او را به فتحپور سیکری نقل کردند -
 در سنه (۱۰۱۶) یکهزار و شانزده هجری سال دوم جهانگیری
 این سانحه واقع شد *

(۲) نسخه [ب] شمشیر (۳) نسخه [ا] سیخکی

قلیچ خان اندجانی

از طائفه جانی قربانی ست - ابا عن جد در خدمت
 سلاطین چغتای صاحب نسبت بود - خصوص جدش نزد سلطان
 حسین میرزای بایقرا رتبه عمده داشت - و او در خدمت
 عرش آشیانی بمزید قرب و اعتبار اختصاص گرفت - عرش آشیانی
 در سال هفدهم سنه (۹۸۰) نهصد و هشتاد و تسخیر قلعه
 آهنی بزیاد سورت توجه صرف نمود - [این قلعه بر ساحل^(۲)
 دریای قزلباشی ست قریب بدریای شور - در طرف آن آب محیط
 گشته و از در جانب دیگر خندق عمیق بآب رسیده - صفر آنا
 مخاطب بخداوند خان غلام ترک سلطان محمود گجراتی در
 سنه (۹۴۷) نهصد و چهل و هفت بغا نمود * ع *

* سد بود بر سینه و جان فرنگی این بنای *

تاریخ است - [عرش آشیانی در محاصره یکماه و هفده روز
 بدست آورد - و قلیچ خان بهکراست و میانت آن دژ
 عالی اساس نامزد گردید - و در انجام سال بیست و سیوم
 از حضور بصوبه گجرات دستوری یافت که بیاروی کارپردازان
 آن ناحیه همت گماشته بآبادی اقطاع خود بیفزاید - و در سال^(۲)
 بیست و پنجم پس از کشته شدن شاه مذکور دیوان انتظام مهم
 وزارت بدر مفوض گشت - و در سال بیست و هشتم (چون شورش

(۲) نسخه [ج] آهنین بنای (۳) نسخه [ج] در سال *

سلطان مظفر گجراتي در ديار گجرات برخاست - و شکست
 فاهش بر شهاب الدين احمد خان و اعتماد خان افتاد (از
 پيشگاه خلافت ميرزا خان و قليچ خان تعيين گشتند بقرار آن
 که نخستين از راه راست رفته بمالش فتنه پردازان پردازند - و
 دومين تپولداران مالوه را گرفته در آن مملکت فسيحه درآيد -
 چنانچه قليچ خان مدتها در بندوبست آن الکة وسيع بسر
 برد - و در سال سي و چهارم سرکار سنبهل بجاگير از مقرر
 گشت - و هنگام نهضت کشمير بهمراهی راجه بهکونت داس
 و راجه تودرميل دستوری اقامت دار السلطنة لاهور يافت که
 باستصواب همدیگر مهمات ملکی سرانجام دهند - و پس از
 در گذشتن راجه تودرميل مدتی بسرانجام ديواني علم استقلال
 مي افراشت - و در سال سي و نهم سنه (۱۰۰۲) هزار و دو
 هجري (که ناسم خان مرزبان کابل کشته گردید) قليچ خان
 پایامت آن ملک سر برافراخت - و چون روشانيان از ممر
 کشته شدن صوبه دار سرتايي پيش گرفته بودند قليچ خان
 به کبراه در آمد - اما از کم آزرگي زرد بکابل برگردید - و
 ازین جهت (که زبلي ملک را بشايستگي (دبراه نکرد) معزول
 شد - و در سال چهل و دوم سنه (۱۰۰۵) هزار و پنج شاهزاده
 سلطان دانيال را بمنصب هفت هزاری هفت هزار سوار برنواخته
 باقطاع صوبه اله آباد رخصت کردند - قليچ خان (که دخت

او بشرف ازدواج شاهزاده سعادت اندوخت) بمنصب چهار هزار
 و پانصدي سر برافراخته باثاليقي شاهزاده چهارم افتخار
 افروخت - و در سال چهل و سيوم از خدمت شاهزاده سرگران
 شده بحضور رسيد *

و در سال چهل و چهارم چون رايات پادشاهي بعزمت
 خاندیس باهتزاز آمد پاسپاني دار الخلافة آگره بدر تفويض
 يافت - و پس از مراجعت عرش آشياني از آسير سال چهل
 و ششم (چون در پنجاب بزرگ امير نبود) قليچ خان بدارائی
 آن ديار رخصت يافت - او مرزبانی کابل نیز درخواست - پذيرفته
 آمد - و در سر آغاز جلوس جهانگيري بصوبه داری گجرات
 مامور گشت - و در سال دوم سنه (۱۰۱۶) هزار و شانزده
 باز بصوبه داری پنجاب اختصاص گرفت - و در سال ششم
 چون لاهور بتيول مرتضى خان شيخ فرید قرار يافت قليچ خان
 بحضور رسيد - و از تغير خاندوران بنظم کابل و استيصال
 اعداد روشاني و ضبط افغانستان تعيين گردید - سنه فوتش از
 تعداد حروف الموت جسر يوصل الحبیب الی الحبیب
 ظاهر مي شود - قليچ خان صلاح و تقوی بسيار داشت و در
 تملن متعصب بود - و همیشه بدرس علوم و افتادۀ طلاب اشتغال
 مي نمود - گویند در صوبه داری لاهور یکپاس بدرس فقه و
 تفسير و حديث در مدرسه قيام مي ورزید - و باقصی غايت در

ترویج علوم شریعه می‌کوشید - مردم آنجا بامید (و شناسایی و
انجاش مطالب غلوی تام بتحصیل علم کردند - قلیچ خان طبع
موزن داشت - الفتنی تخلص می‌کرد - این رباعی ازوست
* رباعی *

* عاشق هوس وصال در سر دارد *

* صوفی زرقه ز خرقه در بر دارد *

* من بنده آنکس که فارغ ز همه *

* دائم دل گرم دینده تر دارد *

گویند آخرها (که حسب الطلب عرش آشیانی در شش
روز از لاهور باگرا رسید) در آن هنگام ابتدای پیش آمد خواجه
ابوالحسن تربیتی بود - (روزه) خواجه عرض کرد که دامن جامه
حضرت از دوسوی صاف می‌شود و دامن جامه من از یک و
چه قدر گشاد و کلان است - قلیچ خان گفت خواجه زیر دامن
تو چند کل و کبر اند و زیر دامن حضرت عالمه ست - دامن
دولت ایشان گشاد باد - سهل کفایتی ست *

در ذخیره الخوانین آورده که از محمد سعید پسر میرم قلیچ
برادرزاده قلیچ خان (که در صدق و صلاح و راستی و درستی
نه همتای روزگار بود - و از فصری اتقا و غایت اهتمام
بترویج دین متین مجتهد وقتش می‌شمرند) شنیدم که

میگفت در سال هزارم (که جوانپور در جاگیر قلیچ خان مقرر
شد) خان مذکور عمارتی طرح انداخت - اتفاقاً در حفر بقیاد
کاسه گنبدی از کج ظاهر شد - بحضور من قلیچ خان تاده
روز از صبح تا شام با جمیع اشراف و اعیان آن بلده در آنجا
می‌گذرانید تا گنبد درست نمایان گردید - قفل یک مغی
(که بر دروازه آهنی او زده بودند) قلیچ خان شکسته با جم
غفیر بگنبد در آمد - شخصی چال ریش گندم گون مستقبل
قبله بطور چوکیان آسن زده نشسته - از صدای فتح الباب
و شور مردم سر برداشته بزبان هندی پرسید - که اوتار
راچه رامچند شد - گفتند شد - گفت سینا را (که دارن برده)
بدست رامچند افتاد - گفتند افتاد - گفت اوتار کشن در متهرا
واقع شد - گفتند چهار هزار سال است که آمد و گذشت - گفت
ظهور محمد خاتم انبیا در عرب شد - گفتند هزار سال است
که از عالم رحلت کرده و بدین او جمیع ادیان باطل گشته -
گفت آب گنگ جاری ست - گفتند آبربخش عالم است -
گفت مرا بر آرند - قلیچ خان هفت خرگاه متصل هم برپا کرد
و هر روز در یک نقل مکان می‌نمود - (روز هشتم بیرون برآمد -
بروش اهل اسلام نماز می‌گذارند - و در خواب و خور بزرگ
مردم دیگر بود - شش ماه زیست - تکلم با کسی نکرد - اگرچه
در تدرت آباد آبی امثال این حکایات و زیاده بران مستبعد

نیست - بلکه از سبخانه بر ایقاع نوادر قادر است اما این نقل نه از محاللات عادی است که کسی آن را نسبت بندرت دهد بل از مستلزمات عقلی است - اما چون (ادی خالی از وثوق نبود ثبت افتاد - قلیچ خان صاحب قبیلۀ بود - اکثره بمرتبۀ امارت رسیدند - از پسرانش میرزا سیف الله و میرزا چین قلیچ در عهد عرش آشیانی بمناصب مناسب امتیاز داشتند - احوال میرزا چین قلیچ عللکده بقلم آمد *

* قاسم خان میر ابو القاسم نمکین *

از سادات حسینی هرویست - ابتدا نوکر میرزا محمد حکیم بود - بیداری طالع در ملازمان عرش آشیانی انسلک گرفت - چون در بهیره و خوشآب جاگیر یافت بنابر قرب نمکسار رکابی و پیاله از نمک طیار کرده پیشکش فرستاد - به نمکین ملقب گردید - [نمکسار کوه سمت بدرازی بیست کرده مضاف صوبۀ پنجاب در درآبۀ سنده ساگر (که مابین بهت و سنده بدین نام موسوم است) - ازان پارچهای نمک بریده جدا سازند و برداشته بکذار آرنند - و آنچه حاصل شود سه حصه از کنندگان و یک حصه دستمزد بر آزندگان - سوداگر از نیم دام تا دو دام منی خریدۀ بدور دستها برد - و در هفده من یک رویه بسرکار دهد -] هنر پیشگان ازان سنگ طبق و سرپوش و اقسام ظروف بر تراشند - میر در پیشگاه اکبری قرب و منزلت داشت (۲) - در جنگ داوود

خان کرانی زنجیر طلای فیل از خانه اش برآمد - در رتبه انحطاطی واقع شد *

سال سی و دوم (که افغانان سواد و بحر و تیراه با اهل و عیال خود بحضور آمدند عرش آشیانی میر را کروری و فوجدار آنجا کرده نصف سرداران آن قوم را در رکاب نگاهداشته دیگران را بهمراهی میر رخصت فرمود - تا سال چهارم بمنصب هفصدی رسیده - سال چهل و سیوم سنه (۱۰۰۷) هزار و هفت بحکومت بهکر سر برافراخته دستوری تعلقه یافت - مسجد عالی قصبه (۳) سکهر اساس گذاشته اوست - چون با رعایا و سکنۀ آنجا بدسلوکی و ناهنجاری پیش گرفت باستغاثۀ آنها معزول گردید - گویند چون بحضور رسید ستم کشان بقاضی عبدالحمی قاضی اردو بیداد بردند - او طلب عدالتخانه نمود - میر حاضر نشد - قاضی بعرض آشیانی را نمود که میر اطاعت حکم شرع و فرمان برداری حضرت نکرد - حکم شد که بهای فیل بسته شهیر نمایند - میر آگهی یافته باستصواب شیخ معروف صدر بهکر (که حاضر بود) جمیع داد خواهان را بزر راضی ساخته همان روز روانۀ بهکر نمود - و پگاه بدربار شتافته بعرض رسانید که قاضی خلاف واقع ظاهر کرد - نه کسی از مردم بهکر فریاد نیست و نه مرا بعدالتخانه طایب کرده اند - چون از قاضی استفسار شد او هرچند باحضر

ستم رسیدگان دست و پائے زد کسمه پیدا نگشت - ازان (رز قرار یافت که قاضی چهره مستغیث نوشته به پیشگاه پادشاهی ایستاده نماید - و پس ازان میر باضافه منصب و خطاب خانجی سرفرازی یافته به تیولداری گجرات مامور شد *

چون سال اول جهانگیری سلطان خسرو بغی ورزیده از شیخ فرید بخاری شکست خورد بحال قباہ سرگردان بادیۃ حیرت و هیجان شد که بکدام جانب رخت ادبار کشد - جمعی از افغانان (که رفیق طریق عصیان شده بودند) گفتند که از ولایت میان درآب تاخمت و تاراج کنان سرے بدارالخلافة باید کشید اگر کارے از پیش رفت بهتر و آلا بدیار شرقیه باید شتافت که ملکه وسیع است - حسن بیگ بدخشی گفت که این کنکاش غلط است - شما را بجانب کابل باید رفت - چون خسرو عزان اختیار بدست او داده بود صوابدید او مرجع پنداشته یکران عزیمت بدان طرف راند - از آنجا (که فرامین به ممالک رفته بود که تیولداران و کردیان از حدود متعلقه خویش خبردار باشند - هرجا او ظاهر شود درگرفتن او سعی بکار برند - لاجرم در گذرها احتیاط بسیار میشد - خسرو با حسن بیگ و چند کس دیگر خواست از دریای چناب بگذرد - بگذر سودهره رفته وقت شب بتفحص کشتی

می گشت - یک کشتی بے ملاح بدست افتاد - ناگاه کشتی دیگر بر هیمة و کاه هم رسید - حسن بیگ ملاحان آن کشتی را خواست بزور کشیده بر کشتی خالی آرد - شور و غوغا برخاست - چون هری سودهره مطلع شده بکنار آب رفت - و ملاحان را از گذرانیدن مانع آمد تا آنکه سپیده صبح دمید - میر ابوالقاسم نمکین از گجرات با منصبداران (که در آنکودون بودند) رفته آن غریق بحر بے راه روی را بقصبة آورده نظربند نمود - و این حسن خدمت در پیشگاه خلافت باعث مجری گشته از اصل و اضافه به منصب سه هزار ترقی نمود - و بار دیگر بایالت بهکر نامزد شد - میر آنرا وطن قرار داده بر کوچه (که مشرف قلعه بهکر است جنوب رویه جانب قصبة لوهري متصل دریای پنجاب مشهور به چهارمانری گورخانه خون ساخته صفا صفا نام گذاشت - در شبهای ماهتاب بے نظیر عالم است) و همانجا مدفون گشت - گویند اشتها بسیار داشت (هزار انبه و هزار سیب شکری و در خربزه یک یک منی می خورد - کثیرالاولاد بود - بیست و دو پسر داشت - ازان جمله میر ابوالبقای امیر خان جدا مذکور گشته - و میرزا کشمیری در فترات سلطان خسرو آلت بجلوگیت او را حسب الحکم بریدند - و میرزا حسام الدین

ترقی کرده در جوانی در گذشت - و میرزا یدالله منصب نداشت - نوکر خانجهان لودی بود *

* قاسم خان *

بسر میر مراد جوینی ست - در سالف ایام جوین داخل ولایت بیبق بود (که بلده آن سبزوار است) و اکنون الکه ایست سر خود بکثرت اشجار و انهار ممتاز - و مردم نیک از آنجا بسیار بر خاسته اند - مثل شیخ سعدالدین حموی و امام الحرمین ابوالمعالی و خواجه شمس الدین صاحب دیوان - میر مراد نیز از اکابر سادات آنجا است - در دکن بسیار مانده بدکزی شهرت گرفت - بمیزیت شجاعت و پردای امتیاز داشته - در فنون تیر اندازی او را صاحب قبضه می دانستند - عرش آشیانی بجهت تعلیم سلطان خرم مقرر فرمود - سال چهل و ششم اکبری در بخشیکری لاهور در گذشت *

قاسم خان شعر را متین می گفت - و عبارت مربوط می نوشت - ابتدا در بنگاله در صوبه داری اسلام خان چشتی فاروقی خزانچی آنصوبه بود - اسلام خان در تربیت او و برادرش هاشم خان توجه تام میدول داشته - بپمن دستگیری امیر کریم الشیم (شده بهم رسانید - پس ازان که نتیجه بیگم

(۲) نسخه [ب] میداشند - (۳) نسخه [ب] شد (۴) نسخه [ب ج]
منجه بیگم

همیشه نور جهان بار منسوب شد ترقی کرده بوالایه امارت بر آمد - و صاحب طبل و علم گردید - ظرفای دربار قاسم خان منجه می گفتند - در خدمت جنت مکانی طرف مصاحبت نیز پیدا کرد - (رزه) پادشاه آب خاصه طلبید بسکه پیاله گلی نازک بود - تاب حرکت آب نیارده شکست - بادشاه بقاسم خان نگاهه کرده فرمود *

* کسه نازک بود آب آرام نتوانست کرد *

او فوراً پیش مصرع رساند *

* دید حال را و چشمش ضبط اشک خود نکرد *

در اواخر عهد آن پادشاه عالیجاه بنظم صوبه آگره و میانیت قلعه و خزاین آنجا می پرداخت - هنگامی که جنت مکانی شفقار شد و شاهجهان برای جلوس از جنیر دکن عازم دار الخلافه گشت و ساحت باغ دهره (که بانساب نورالدین محمد جهانگیر بنور منزل موسوم است) مخیم اقبال گردید [قاسم خان احراز ملازمت نموده مطرح عنایات پادشاهی شد - و در سال اول بمنصب پنجهزاری پیچهازار سوار اختصاص یافته از تغیر فدائی خان بنظم صوبه بنگاله سر افتخار برافراخت - اعلی حضرت قبل از جلوس بدان دیار نهضت فرموده از شقارت پزهی فرنگیان بذور هوگلی آگهی یافته بود که پرگنات

(۳) نسخه [ج] نیارده شکست *

اطراف را اجاره گرفته رعایای آن موضع را بعنف و ستم و جمعی را بتطبیع نصرانی ساخته بفرونگ می فرستادند - بلکه در پرگنات غیر اجاره نیز این عمل شایع می نمایند [و آن بذرری است نو احوادث - خورری از دریای شور جدا شده قریب بیست کرده براج محل آمده - و آب گدک از راج محل پیش گذشته بآن می پیوندند - و از مکان اتصال جانب راست بمسافت ربع کرده بر کنار خلیج گنگ بندر ساتگانون واقع است - در زمان سلاطین سابق بنگاله جمعی از سوداگران فرونگ (که سکان سرنوپی بودند) بدانجا آمد و شد داشته بیک گروهی بندر مذکور بر کنار خورر بهانه آن (که جائی جهت بیع و شرا ضرور است) بدستور بنگالیان خانه چند ساختند - و بمرور ایام از بی پردائی حکام آن ولایت فرونگی بسیار فراهم آمده معموره عظیم بر روی کار آمد - یک جانب دریای شور و سه طرف دیگر را خندق کنده آب خور انداختند و بتوپ و تفنگ استحکام داده به بندر هوگلی نامزد کردند - و آمد و شد جهازات فرونگ بدانجا قرار یافت - و بندر ساتگانون در یکساده نهاد [لهذا وقت رخصت بقاسم خان اشاره رفت که از دیرباز هدم معابد ضلالت معاهد نصاری این بندر مکنون ضمیر است - پس از نظم مهم ضروری آن صوبه در بر اندکدن بنیان این طائفه تباہ کیش مساعی جمیله بکار برد - قاسم خان در سال چهارم غنایم الله

پسر خود را با اله یار خان (که در حقیقت سردار او بود) و جمعی از منصبداران بدان صوب رخصت نمود - مبادا آن گروه خبر یافته و بکشتی در آمده ازین مهلکه بدرزند - شهرت داد که بتاخت و تاراج هجلی میروند - و برخی را با نواره تعین کرد که سر راه آنها را به بندند - فرستاده ها یک دفعه بیلغار شتافته هوگلی را محاصره نمودند - و قریب سه و نیم ماه کشید - فرونگیان گاهی بجنگ و جدال میپرداختند و گاهی بانتظار کمک فرونگ در ملج زده بلیت و لعل می گذرانیدند - مجاهدان در پیش خندق کلیسیا (که عرض و عمق کم داشته) چرها زده آب دزدیدند - و نقب ببارت انپاشته آتش زدند - آن عمارت با بسیاری از ضلالت کیشان باسماں پیوند - بهادران پرورش نموده مفتوح ساختند - از آغاز تا انجام ده هزار مرد و زن فرونگی بتقل رسیدند - و چهار هزار و چهار صد کس اسیر گردیدند - و قریب ده هزار کس از رعایا (که در قید آنها بودند) رهائی یافتند - و هزار کس از اهل اسلام بدرجه شهادت رسیدند - و پس ازین فتح سه روز گذشته بود که قاسم خان در سینه ۱۱۴۱) یک هزار و چهل و یک هجری باجل طبیعی بساط

(۲) نسخه (ب) که مبادا بران گروه - (۳) نسخه [ج] قریب سه و نیم ماه

(۴) نسخه [ب] کلیان - (۵) نسخه [ج] دو هزار - (۶) نسخه [ج]

ده هزار از رعایا - (۷) نسخه [ب] رسید *

هستی در نورددی - صاحب دیوان و منشآت است - کریم الطبع و شعرا دوست بود - این در بیت مشهور ازوست * قطعه *

* بعد ازین در عوض اشک دل آید بیرون *

* آب چون کم شود از چشمه گل آید بیرون *

* عشقت آمد پی دل بردن و در سینه نیافت *

* دزد از خانه مفلس خجل آید بیرون *

مسجد جامع آگره در بازار انکه خان بغای آن مرحوم است *

* قبحاق خان امان بیگ شقاول *

ریش سفید الوس قبحاق حوالی بلخ بوده - چون سال بیستم شاهجهانی آن بلده مضرب عساکر هندوستان گردید و والی آنجا نذر محمد خان از کم فکری و کوتاه نظری توهم بخود راه داده آوارگی دشت غربت برگزید مشارالیه از جدا شده میان چیچکتو و ماروچاق رحل اقامت انداخته درزگار می گذرانید - بهادر خان زهیل و اصالت خان میربخشی (که کارفرمایی آن ناحیه از پیشگاه سلطنت برای رزین آنها تفویض یافته بود) بهارشاد پادشاهی استمال نامت به مشارالیه فرستاده در اختیار دولت خواهی ترغیب نمودند - او به اقتضای درست اندیشی و سعادت منشی پذیرای انقیاد گردیده خود را ببلخ رسانید - کارپردازان بعطای شصت هزار شاهی از سرکار

(۲) نسخه [ب] کوتاه اندیشی * (۳) نسخه [ج] چیچکتو و ماروچاق

والا و تجویز منصب دو هزاره هزار سوار خوشدل و خورسند ساختند - موسی الیه متعلقان را در بلخ گذاشته برخاست (۴) سرداران بصوب گذران شتافت - تا ارمق خود را فراهم آورده بعضی احشام دیگر را (که سر بفساد برداشته اند) اسیدوار عواطف خسروانی نموده با خود متفق گرداند - از حضور نیز بغوازش منصب تجویزی مورد التفات گشته خطاب قبحاق خانی ضمیمه آن گردید - و لغت از محال چیچکتو و میمنه و غرجستان و گذران و خاریاب و خیراب در قبول او تن شد - پس ازان (که ولایات بلخ و بدخشان بنذر محمد خان وا گذاشتند) رستم خان صاحب صوبه اندخود برای درساج (که از توابع گذران اسمت) روانه هندوستان شد - او با خان مذکور پیوسته برای یکه اولنگ چون چند منزله نورددید کدخدایان ارمق او از عقب رسیده ظاهر ساختند که ما همه دل از اوزبکیه برداشته کمر همت به خواهی و خدمت گذاری این دولت بسته ایم - اما چندی توقف بجهت سامان سفر ضرور است - چون بر رستم خان ظاهر شد که الوس خان مذکور را سامان آن نیست که در زمستان همراهی نماید و توقف او تا اوائل بهار لازم است پنج هزار روپیه بطریق مدد خرچ از سرکار والا بوی داده مرخص ساخت - او زمستان را در چارحد که بحدود فذدهار

(۲) نسخه [ا] سروران * (۳) نسخه [ج] خاریاب و چنراب -

پیوسته است گذرانیده بعد از انقضای آن در سال بیست و دوم
(۲)
براه خواجه اوچین بقندهار رسید - و از بارگاه خلافت بارسال
مغشور طاب و انعام پنجاه هزار روپیه نقد از خزانه قندهار
مفتخر و مباهیه گردید - چون دران ایام خبر آمدن شاه عباس
ثانی بر سر قندهار محقق بود او از کار طلبی بقلمه دار ظاهر
ساخت که تا انجام این کار شریک اولیای دولت قاهره باشم -
او مغتنم دانسته بصد دل منت پذیر گردید - هنوز یک ماه
نگذشته بود که شاه ایران بقندهار آمده محاصره نمود - از
طرفین آتش تغال مشتعل گردید - تا آنکه شادی خان اوزبک
(که از تعیناتیان قاعه بود و درین هنگامه محافظت دروازه
ویس قرن بمعهده اش را گذاشته بودند) از غردلی و بیجگری
با غنیم همدستان شده قبیحاق خان را (که امارت اخلاص او
پیدا بود و خواهش دریافت سعادت آستان بوس پادشاهی
بسیار داشت) از راه برد - اگرچه بطیب خاطر دل نهاد این کار
نکوهیده نبود - اما رفقای او (که عیال همراه داشتند) از بیم
تلف مال و جان و ناموس اظهار آسیمه سری نموده او را بوضع او
نگذاشتند - ناگزیر بآن نمک هرام اتفاق نمود - چنانچه در احوال
شادیکان (تمزده خامه سوانح طراز شده که دروازه ویس قرن را

(۲) نسخه [ج] اوچین * (۳) نسخه [ا ب] و از طرفین - (۴) نسخه
[ج] امارت *

بقزلباش باز گذاشته با قبیحاق خان نزد شاه ایران (فته ملازمت
نمود - چون روی باز گشت بهندوستان نداشت همانجا ماند -
مال حال او معلوم نیست که بکجا انجامید *

قزلباش خان افشار

پور طهماسب بیگ بن قادر آقاست که چند سال وکالت
شاه اسمعیل مغربی دارای ایران داشت - او براه دریا عزیمت
هندوستان نموده وارد بیجاپور گردید - ابوالهیم عادل خان
او را با اعتماد خان مخاطب گردانیده سردار فوج ساخت - سال
پنجم جلوس فردوس آشیانی دولت ملازمت دریافته بمنصب
در هزاره سوار و خطاب قزلباش خان و انعام بیست هزار
روپیه نقد سر عزت برافراخت - و سال ششم همراه شاهزاده
شجاع بتسخیر پرندها مضاف دکن دستوری پذیرفت - و پس
از وصول بنواهی برهانپور (چون شاهزاده خانزمان را بطریق
منقلا روانه ساخته خود نیز نهضت بسمت مقصود نمود)
او را با هزار سوار در شاه گدده بغابر حفاظت (اه گذاشت -
و پس ازان (که سال نهم ملک دکن مضرب خیام خسروی شد
و سه فوج بهسرکردگی سه عمده بغابر گوشمال ساهو بهونسله و
تخریب ملک عادلخانیه تعیین یافت) از اصل و اضافه بمنصب
در هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار سر مباحات افراشته
به همراهی خاندوران مخصوص گشت - و سال دهم از اصل

و اضافه بمنصب سه هزارى دو هزار سوار کام دل برگرفته به
تهانه دارى پاتهرى مضاف برار افتخار پذيرفت - و سال سيزدهم
باضافه هزار سوار و حراست قلعه احمد نگر از تغير سيد مرتضى
خان اختصاص گرفت - و سال پانزدهم بعدايت نقاره بلند آرازه
گشت - و سال هجدهم بالتماس خان دوران پانصد سوار از
تاييدان او دو اسبه سه اسبه مقرر شد - و سال بيست و دوم
مطابق سنه (۱۰۵۸) هزار و پنجاه و هشت هجرى در احمدنگر
لباس زندگى را برگزید - صاحب ملايمت ظاهرى بود - با
ستوده منشى و نيکوباطنى از رسائى دانش داور دنيا بيمار
ميسيد - بى رهنمونى ديگرى کارها را حسن انجام ميداد - در
اوضاع معاش تکلف بکار مى بود - وفور طعام بيمار داشت - بيشتر
نوکرانش اهل ايران بودند - همه بيش ترار - از بجهت مداخلش
بخرج او وفا نمى کرد - مديون مى بود - پس از فوت او
خلف ارشدش ايرج خان دوش ذمه پدر را از گرانبار قرض
بيگ گردانيد - پسر کلانش ميرزا نجف علي ولايت را بود -
قازق از ايران رسیده - چون پدر در گذشت از اصل و اضافه
بمنصب هزارى ذات و سوار و فوجدارى بالابور برار سر برافراخت
و در سال بيست و دهم در قلعه دارى ظفرنگر بلاگهات برار
ايام زندگاني بانجام رسانيد - و ايرج خان (که سرآمد اخلاف
قزلباش خان است) با چهار برادر ديگر هندوستان را اند - از

يك بطن خان مذکور - پس از فوت پدر بمنصب هزار و پانصدي
ذات و خطاب خانى سر برافراخته بحفاظت احمد نگر بجای
پدر مقرر گشت - و ميرزا رستم بفوجدارى سنکميز فائز^(۲)
شد - در عهد عالمگيرى بخطاب غضنفر خان سرفراز شد -
و ميرزا بهرام بتهانه دارى ديولگانون مضاف بالاکهات برار
مقرر بود - بيمن رفاقت عالمگيرى بخطاب پدر سر برافراخت -
ديگر ميرزا هاشم که از علم و حسين خط بهره داشت - و
ديگر محمد رضا است که خود سالي بود - و از خويشان
قزلباش خان يک ميرزا سکندر بيگ است ولد سلطان بايسنقر
(که پسر عم خان مذکور ميشد) - از جانب شاه عباس صفوي
قلعه دار مقارير بود (که در سرحد ايران واقع شده) -
در عهد شاه صفي بساخت با روميان تهمت زده گرديد -
و ناحق خونس ريخته شد - پسر کلانش (که ياسيرى درم
رفته بود) در سلک ملازمان خوندار منسلک گشت - و سکندر
بيگ بديار دکن افتاده بمنصب پادشاهي رسيد - ديگرى
ميرزا ويس بيگ است که در تعييناتيان دکن منظم بود - چون
اين خانواده مدتها در ديار دکن صاحب نام و نشان بوده اند
لجته حالات بخوش نيز تحرير يافته *

* قزاق خان باقی بیگ اوزبک *

برادر خسرو دلی اوزبک است که از امرای جهانگیری بود -
 چون او در مهم رانا باجل طبیعی در گذشت باقی بیگ
 ترک نوکری و منصب نموده عزیمت حجاز وجه همت
 ساخت - جنت مکانی بر منصب و اعتبارش افزوده بالطف
 پادشاهانه ازان غم و اندوه بر آورد - و مدتها در قیوداری
 جالور گذرانید - و دران ناحیه بمردانگی و جرأت نام بر آورد -
 و در آبادکاری و عمل گذاری صاحب سلیقه بود - در سال ^{هم}
 شاه جهانی بهمراهی خان دوران بهادر در تعاقب چهار سنگه
 بنذیه نیکو پرستاریا بتقدیم رسانید - و از پیشگاه خلافت و
 جهانبانی بخطاب قزاق خان و از اصل و اضافه بمنصب هزار و
 پانصدی ذات هشتصد سوار نوازش یافت - و پستو بفرج داری
 سیستان شتافته در اینجا با قوم هیمنه و غیوه سرکشان
 آریزشهای شگرف و نبردهای شترگ نموده دران سوزمین علم
 تسلط و استیلا بر افراشت - و بمنصب دو هزار و سوار
 رسید - و در صاحب سوبگی محمد اوزنگ زیب بهادر تعیین
 گجرات گردید - چون اخراجانش بسیار افزوده بود و حاصل
 جاگیر کمتر از دست سپاه تعبها کشید - و در حکومت
 اسلام خان مشهیدی تعیین دکن شد - و به تهمانه داری و

جاگیر داری پتھری مامور گشت - و آن پرگنه را از قزاق
 واقع آباد ساخت - و بقدره رفاه و آسودگی بحالش رو آورد -
 همواره آرزوی حج برگذارده - در سال بیست و چهارم
 سنه (۱۰۶۱) هزار و شصت و یکم هجری باجل موعود
 در گذشت - و در پتھری مدفون گشت - گویند بسیار
 خوش نقل بود و اهلیمت و مردته هم داشت - در پسر خرد سال
 گذاشته - از سوکار پادشاهی یومیه بآنها مقرر شده بود - گویند
 والده او بسن صد و بیست سالگی ایستاده نماز می خواند - و
 خوراکش یخنی بود - بمرتبه پسر محبت داشت که هرگاه
 بدربار میرفت بے تاب و بے شعور می گشت - پس از
 فوتش از سخت جانی چند سال دیگر زنده ماند *

قاضی محمد اسلام

از اولاد مولانا خواجه کوهی سم - مولدش بلده فاخره
 هرات و در دارالملک کابل قوطن گزید - در مبادی سلطنت
 جنت مکانی بدار السلطنه لاهور آمده در خدمت شیخ بهلول
 (که از مشاهیر علمای آنجا است) تلمذ نمود - و پس از اکتساب
 علوم رسمی باکبر آباد رفته باریاب ملازمت جنت مکانی گردید -
 و نسبت قرابتی (که بمولانا میرکلان محدث داشت) مطرح
 عواطف خسروانی گشته بمنصب قضای کابل امتیاز یافت -

مولانای مذکور نویسنده مولانا خواجه کوهی سمک - علم حدیث را از خدمت سید میرک شاه ولد میر جمال الدین محدث سند نمود - چون وارد هندوستان گشت عرش آشیانی را با او اعتقاد و اخلاص^(۲) بهم رسید - بتعلیم جنم مکانی اختیار فرمود - و مردم بسیاری از علم حدیث فرا گرفتند - در آگره برحمت حق پیوست *

و چون قاضی محمد اسلام مدتها بخدمت ماموره قیام نمود و بتدین و تروع اشتیاق یافت بطلب جهانگیری بحضور رسیده بقضای اردوی معلی مامور گشت - و اعلی حضرت پس از جلوس خویش آن کار عظیم القدر را برو بحال داشته از کمال الطاف بمنصب هزاری برونواخت - و در سال شانزدهم او را بزرگشده شش هزار و پانصد روپیه همسنگش بوی مرحمت گردید - و او قریب سی سال بدین امور پرداخت - و در سال بیست و چهارم سنه (۱۰۶۰) هزار و شصت هجری روزی در اثنای گذشتن اسبان معتاد از نظر پادشاهی ریاضی اسب بچولان در آرد - چون بقاضی نزدیک رسید از استیلائی واهمه پایش بدر زمت و بر زمین افتاد - چنانچه قریب چهار ماه صاحب فراش بود - پس ازان (که آزارش تخفیف یافت از

(۲) نسخه [ب] اخلص - (۳) نسخه [ج] قاضی اسلام و نسخه [ب]

پیشگاه خلافت برفتن مکه و بردن متاع باب عرب و قسمت آن در حرمین شریفین مکلف گردید - توفیق احراز این سعادت نیافت و بعد از لنگ تمسک چستنه التماس رخصت کابل نمود - دستوری یافت - و سیورغال کابل و جز آن (که زیاده بر ده هزار روپیه حاصل دارد و بارجون منصب بطریق انعام داشت) بدستور سابق بر روی مسلم ماند - و درانجا در آغاز سفره

(۱۰۶۱) هزار و شصت و یک در گذشت *

گویند در مذهب خود سخت تعصب و تصلب داشت^(۲) چنین شهرت دارد که او در کابل نسخه کلینی را (که از کتب اربعه حدیث مذهب امامیه است در آتش انداخته بود - خلف ارشد او میر محمد زاهد - مشهور اسم که در اکثر علوم سیما در کلام و حکمت از همسران گذرانیده سرآمد علمای وقت گردید - حواشی مفیده بر شرح مواقف و دیگر کتب درسیه تحریر نموده - افکار صحیح و خیالات بلندش ازان نسخ بر اهل فطرت و ذکا ظاهر می گردد - و بسیاری از طلبه بمپاسن صحبت و تربیت از از حاضری شاگردی باوج استادی معبود نمودند - در سال بیست و هشتم شاهجهانی بخدمت واقع نویسی کابل نوازش یافت - و در سال هشتم عالمگیری از انتقال قادر خان بخدمت احتساب اردوی پادشاهی اعزاز

(۲) نسخه [ب] سخت تعصب بود و تصلب داشت *

اندوخت - و پس از آن بخدمت مدارت کابل (که وطن مالوف
ارست) مرخص گردید - پسرش محمد اسلم خان است که
پایه دولت از پدر و جد برتر افزایته صاحب امارت گردیده -
اموالش علنجه مرقوم خامه اخبار طراز شده *

قلیچ خان تورانی

در عنفوان حال ملازم عبد الله خان زخمی و داخل
دنگل نشینان او بود - پس از آن بیادری طالع در ایام شاهزادگی
ملازم پادشاهزاده ولئی عهد شاهجهان گردید - و هنگام انتهای
الویه شاهی بقصد بنگاله در مرز بوم قلنگانه برادر کلانش^(۲)
خان قالی بهادر (که در منصب و رتبه عمده تر از بود) در
جنگ میرزا محمد پسر افضل خان (که از رکاب شاهی جدائی
گرفته به بیجاپور میرفت) مراتب جانفشانی و جانستائی^(۳)
بیجا آورد - و خود را با حریف بشهرستان عدم رسانید - قلیچ^(۴)
خان در جمیع یساق و معارک متمسک فتراک دولت بود -
در سر آغاز جلوس بمنصب دو هزار و پانصدی در هزار
سوار امتیاز یافت - و از تغیر مختار خان بصوبه دارئی دهلی
مامور گشت - و سه سال دوم بحکومت آله آباد رخصت
یافت - و در سال پنجم بخظم صوبه ملتان اختصاص گرفت -

(۲) نسخه [ج] مرز و بوم - (۳) نسخه [ج] بیجا آورده - (۴) نسخه

[پ] بشهر عدم *

چون در سال یازدهم علی مردان خان زیگ با شاه ایروک راه
کور نمکی سپرده قلعه قندهار را پیشکش اعلی حضرت نمود
قلیچ خان از پیشگاه سلطنت بمنصب عمده پنجهازای سر
برافراخته بایالت آن الکه سرحدی نامزد گردید - و مدتها^(۲)
بروقت و فتق مهمات آن ولایت پرداخته نظم و نسق شایسته
داد - و قلاع و حصون آن دیار را بدست آورده در قلع و قمع
سرکشان و مخالفان دقیقه فرونگذاشت *

آورده اند که چون قلیچ خان بعد از تسخیر زمین
دور بتسخیر قلعه بصمت توجه گماشت محراب خان (که
از غلامان شاه و بجهارت و جلالت سرآمد آنها بود) لوازم
قلعه داری کما ینبغی مرعی داشته باندلختن توپ و تفنگ
و استعمال آلات آتشبازی مهیا درنگ نمیداد قلیچ خان
جزر بازوی پردلی و داد مردی پوش نموده پیش از همه
خود بقلعه درآمد - و هر کس از قزلباش پای حمیت^(۳)
بجنگ افشوده بقتل رسید - محراب خان یا معدودے بارگرفته
متحصن گشت - و چون نقبها بشیوخاجی زده راه پیدا شد
محراب خان امان خواسته برآمد - قلیچ خان از مررت و مردمی
بروقت خواهش او رخصت ایوان ارزانی داشت - و در سال
سیزدهم (که ملک حمزه حاکم سیستان باغوا و اغرای عیدل

(۲) نسخه [ج] مدتی - (۳) نسخه [پ] جمعیت *

زمیندار قندهار جوئے فرستاده ساخت آن دیار را غبار آمای
 شورش ساخت (تلج خان جمعه را تعیین نمود که بتعاقب
 آنها شتافته بنده (که مدار آبادی ولایت سیستان بود)
 شکسته برگشتند - و عیدل را بچنگ آورده بیاسا رسانید - و
 چون سال چهاردهم از قندهار بحضور رسید مجدداً حکومت
 ملتان یافت - و در سال هفدهم از تغیر سعید خان ظفر جنگ
 بصاحب سربگی پنجاب چهره بلند رنگی افروخت - و در ۳۴
 بلغ و بدخشان مصدر نیکو خدمت بها گشت - و چون شاهزاده
 مراد بخش بکابل برگشت حراست ولایت بدخشان بتجریز
 مدار المهای سعدالله خان بار نامزد گردید - مکرر در تذبیه
 آلمیان تردهای نمایان بکار برد - و در سال بیست و سیوم
 بهمراهی شاهزاده محمد اوزنگ زب بهادر بیساق قندهار تعیین
 شد - و باتفاق رستم خان دکنی در نبرد تزلباشیه از شجاعت
 و شهامت کارنامها بر عالمیان ظاهر ساخت - و از بارگاه خلافت
 از اصل و اضافه بمنصب پنجهزاری پنجهزار سوار در اسبه
 سه اسبه و نظم دار الملک کابل لوای بلند نامی برافراخت -
 و در سال بیست و هفتم سنه (۱۰۶۴) یک هزار و شصت و چهار
 هجری در تیول خود بهره متعلقه در آبه سده ساگر بساط
 هستی در پیچید - پسر نداشت - خنجر خان دامادش را از اصل

و اضافه بمنصب هزار و پانصدی ذات و سوار سرافراز ساختند - و
 ببازماندها درخور حال یومیه مقرر شد - گویند هزار سوار اوزبک
 قم قوچه دار همیشه نوکوش بود - و چنانچه نماز و روزه در
 لشکرش بسیار بود قمار و لواطت و شرب و زنا نیز بافراط - لولیا
 در اردوی او مدامی بودند - از لاهور تا ملتان سراها بقا کرد - و
 روضه منوره شیخ الاسلام شیخ بهاء الدین زکریا را (که بسیار
 تغک بود) خانهای اطراف از مردم خریده جای وسیع و
 مطبوع ساخت - گویند در بیش منصبی و دولت همچنانچه
 باید ادب عبدالله خان را مراعات میکرد - و بی مد عرضداشت
 نمی نوشت *

قاسم خان

محمد قاسم نام نبیره قاسم خان میربکر است - او
 بمیر آبی مشهور و این بمیر آتشی معروف - پدرش هاشم
 خان نیز در زمان جنم مکانی صاحب سوبه کشمیر بود -
 مشار الیه باعتبار خانه زادی بدولت و شغاسی اعلی حضرت فایز
 گردید - و در سال هژدهم از اصل و اضافه بمنصب هزار
 پانصد سوار و داروغگی توپخانه و کوتوالی اردوی پادشاهی
 چهره عزت برافروخت - و در یساق بلغ (که آثار کار طلبی
 از رجالت احوالش پرتو ظهور داد) بتجریز سعد الله خان
 بهمراهی رستم خان فیروز جنگ باند خود شتافت - و بتقدیم

خدمات سرگرمیها نموده بخطاب معتمد خان مخاطب شد - و چون بتقبیل آستان سلطنت نامیه بخش نور آگین ساخت در سال بیست و یکم بمنصب دو هزار سوار سرفرازی یافته آخته بیگی گردید - و در سال بیست و دوم باضافه پانصدی بمنصب سه هزار و خطاب قاسم خانی بلند پایه گشت - و در رکاب شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر با توبخانه و رب افزا بمحاصره قندهار نامزد گردید - و در سال بیست و پنجم باضافه سواران منصب و عطای نقاره امتیاز گرفت - و در سال بیست و هشتم باضافه پانصدی بمنصب چهار هزار و دو هزار و پانصد سوار نوازش یافت - و در سال بیست و نهم بانتزاع قلعه سانتور (که مرزبان سوری نگو بتازگی بترومیم آن پرداخته و جمعی از اهل فساد در آنجا نگهداشته بفریب و غارت مواضع مضافات آن می پرداخت) با چهار هزار سوار جلالت آثار تعیین گشت - و بصورت هرچه تمامتر خود را بدانجا رسانیده در مدد محاصره بود که مخازیل ثبات نورزیده باسیمه هری خانها را آتش زده راه سپر فرار شدند - قاسم خان قلعه را خراب گردانیده رهگرای معادرت گشت *

چون در اواخر زمان فردوس آشیانی بالکلیه کارفرمائی و حکمرانی سلطنت بداراشکوه بازگردید برادران دیگر را عذر خودسری بدست آمیده هریک بترویج امر خود پرداخت -

مراد بخش عجزول از شتاب زندگی خود را تهمت زده سلطنت ساخته در گجرات سرور آرائی فرمود - اعلیٰ حضرت بتجویز داراشکوه قاسم خان را در مبادی سی و دوم سنه (۱۰۶۸) هزار و شصت و هشت هجری به منصب پنج هزار و پنج هزار سوار دو اسپه سه اسپه و عطای یک لک رپیبه نقد و صوبه داری احمد آباد گجرات برنواخته باتفاق مهاراجه جسونت (که در همان ایام بصوبه داری مالوه تعیین شده بود) رخصت نمود - و قرار یافت که هر دو سردار در حوالی ارجین اقامت ورزیده بترومیم و اندرز مراد بخش پردازند - و بتقدیر (۲) که او بعدرهای فامسموع متمسک گشته بر وفق حکم حضور دست از گجرات برنداشته بتیولداری برار هر فرد نیارد و در مقام استبداد و سرکشی ایستد) خان مزبور بے احوال و درنگ با مهاراجه بر سرش شتافته در اخراج او و استخلاص آن ولایت سعی موفور بجا آرد - و اگر مصلحت وقت اقتضا نماید کومکى مهاراجه بوده بهر مهمی (که رودهد) قیام ورزد - پس از وصول بقراگاه معهود و استماع روانه شدن مراد بخش از گجرات بصوبه مالوه قاسم خان با مهاراجه بآهنگ محاربه براه بانس برله راهی گشت - چون سه کوره کهاچورد رسید شاهزاده از هژده کروهی راه (۳)

(۲) نسخه [ج] ایذای - (۳) نسخه [ج] کانچورو در رسید .

برگردانده در هفت گروهی ادجین به برادر کلان خود محمد
 اوزنگ زیب بهادر (که از دکن عازم حضور گشته) پیوست -
 مهاراجه ازین آگهی (که اصلا گمان آمدن محمد لوزنگ زیب
 نداشت) بعیرت در شده ناچار صف آرائی بخود قرار
 داد - قاسم خان با ده هزار سوار بهراولی میدان (زم پیمود -
 و پس ازان (که کار کشش و کوشش بالا گرفت) جمعی از
 متهوران راجپوتیه یکبار جلو انداخته بجنگ و ستیز از
 قویخانه عالمگیری گذشته بر هراولش قلاخند - ازان جانب
 قول اول بهراول پیوسته با طرح و التمش حمله آور گشت -
 نبرد عظیم اتفاق افتاد - سرداران معتبر لشکر پادشاهی سر در
 جیب عدم کشیدند - راجه جسونت ننگ گویز بر خود
 پسندیده راه وطن پیش گرفت - قاسم خان و سایر سپاه برآوردن
 نقد حیات ازان مهاله غنیمت شمرده بکام ناکامی^(۴) راه فرار
 سپردند - و در نخستین جنگ دارا شکوه خان مذکور در
 فوج جرنغار از انتظام داشت *

و چون بوارق فتح و فیروزی از پرچم لوائی ظفر پیرای
 عالمگیری لمعان داد - و باغ نور منزل مطرح خیام ظفر ارتسام
 گشت (قاسم خان بادراک ملازمت مباحات اندوخته از یادری
 (۲) نسخه [ج] برادر کلان محمد اوزنگ زیب - (۳) نسخه [ج]
 بکام و ناکامی *

طالع مسعود بتیولدارئی سنبهل و مراد آباد [که ضحال عمده و
 زور طلب مفسد خیز است - و قبل ازین باقطاع رستم خان
 دکنی (که درین جنگ نقد هستی در باخته) تعلق داشت] [
 اختصاص گرفته بدان صوب رخصت یافت - در همان ایام
 سلیمان شکوه بکوهستان سری نگر در خریده بود - خان مذکور
 مامور شد که آئین حزم و هوشیاری مرعی داشته اگر او سرے
 بیرون کوهسار کشد با فرجداران قریب مستعد گشته اورا بدست
 آورد - و در سال سیوم بنظم مهمات چکله متعین یافت -
 در اثنای ده نوردی مقصد سنه (۱۰۷۱) هزار و هفتاد و یکم
 هجری یکم از برادرانش (که مجهول شوریده دماغ بود - و همانا
 غبار نقاضی ازو در خاطر داشت) بجهالت ذاتی و نشئه جنون
 عارضی او را بزخم جمدهر از هم گذرانید - و آن بدکیش نیز
 بحکم پادشاهی بیاسا رسید *

قباد خان میر آخور

میر آخور نذر محمد خان رالی بلخ و بدخشانست - و در
 اواخر دولت خانان بکراست و حکومت قلعه غوری میبرد اخمت -
 (چون سال نوزدهم شاهجهانی شاهزاده مراد بخش بقصد تسخیر
 بدخشانات و بلخ از کابل رهگرای عزیمت گشته دران ولایت درآمد)

قلیج خان و خلیل الله خان را بگشایش قلعه کهمرون و غوری (۲) که پیوسته بحدود کابل است) تعیین فرمود. مشار الیهما جمعی را پیش از خود بر سر غوری فرستادند. قباد این مردم را فرجه از هزارجات دانسته با سیصد سوار از قلعه برآمده صف آرا گردید. و باندک آریزه خود را بحصار رسانیده بمداغه پرداخت. چون سرداران بحوالی قلعه پیوسته و زیاده بر پانصد کس همراه قباد نبود. و امید کمک از طرفی نداشت پناه بارک بود. و آخر الامر امان خواسته برآمد. قلیج خان او را با چهار پسر و سایر اهل و عیال مصحوب ابراهیم حسین ترکمان روانه درگاه پادشاهی نمود. در کابل بسعادت زمین بوس فایز گشت. و بمنصب هزاری پانصد سوار و انعام بیست هزار روپیه ابواب بهبود بر روی درزگر خود گشود. و در سال بیست و یکم از قبول خود بحضور آمده بخدمت قوش بیگی و اضافه پانصدی سرفرازی یافت. و در سال بیست و دوم ازاد شکار سفیدون بر مرآة خاطر پادشاهی پرتو افکند. نخست بشکارگاه کائوده موسوم بخاص شکار (که از دارالخلافه شش و نیم کوه است و در حوالی آن عمارات دلنشین ساخته شده) تشریف آورده بشکارگاه نیله کار مسرت اندوخت. و از اینجا براه کنار نهر بهشت متوجه سفیدون گشته همه جا نشاط کزان شکار افکندان برابر موضع (۳)

(۲) نسخه [ج] کهمرون در [بعضی نسخه] کهمرون (۳) نسخه [ج] بهشت

(۲) چهارانه (که سه گروهی سفیدون است) رسیده عخان معاودت منعطف ساخت. قباد خان را بعلاقه خدمت مذکور باضافه پانصدی بر نواختند. و در جنگ رستم خان دکنی و قلیج خان (که با قزلباشیه در حوالی قندهار اتفاق افتاد) مصدر تردد نمایان گردید. و بافرزنی پانصدی مورد التفات خسروانه گشت. تا آخوسال دهم از درر سیوم سلطنت اعلی حضرت بمنصب در هزار پانصدی هزار و پانصد سوار رسیده بود. و در نخستین جنگ دارا شکوه باتفاق طاهر خان و سایر تورانیان بهمراهی خلیل خان در فوج برانگار منتظم بود. و بعد هزیمت (۳) دارا شکوه کامیاب دولت آستان بوس عالمگیری گردید.

و (چون الویة ظفر طراز پادشاهی در تعاقب دارا شکوه بحوالی ملتان پرتو و رود افکند) خان مذکور بهمراهی شیخ میر بتگامشی دارا شکوه رخصت یافت. و پس ازان (که آن بادیه نورد بے درگتی از دریای تپته عبور کرده بصوب گجرات روانه گشت) شیخ میر خان مذکور را (که از حضور صوبه داری تپته نامزد ار شده بود) آنجا گذاشته خون عخان معاودت برتافت. و منصب خان مزبور چار هزار و سه هزار سوار قوال یافت. و از مرآة العالم ظاهر میشود در سال

(۲) نسخه [۱] چهارانه (۳) نسخه [ب - ج] بعد هزیمت - (۴) نسخه [پ] میر خان مذکور را (۵) نسخه [ج] مذکور.

سیوم تغییر شده لشکر خان بجایش تعیین گشت - و در عالمگیرنامه آورده که در سال هفتم از حکومت تپته معزول شده غضنفر خان منصوب گردید - ظاهراً در مرتبه بنظم آن دیار مامور شده باشد - پس از رسیدن حضور تعیین یساق دکن گردید *

چون مرزا راجه جی سنگه خود متوجه تسخیر قلاع سیوا بود او را از انتقال احتشام خان با برخی از منصب داران متعین بتهانه داری پونه برگماشت - و او از کارطلبی ابوالقاسم و عبدالله پسران خود را بمالشی اشقیای اطراف گسیل می نمود و سالم و غانم معاودت می کردند - و پس از رجوع سیوا و اختیار دولت خواهی پادشاهی راجه ازان مهم و پرداخته قناعت و تاراج ولایت بیجاپور را وجه همت گردانید - و خان مذکور را با مغلان بقراولی نامزد ساخت - مکرر کارهای نمایان بظهور آورد - در سال نهم حسب الطلب بحضور رسید - و در سال دهم (که محمد امین خان میروبخشی بتادیب افغانان یوسف زئی مرخص گشت) خان مذکور نیز در کوششها انصلاک یافت - و چنین مسموع افتاده که پستور بحکومت اردبیه شتافته درانجا ودیعت حیات سپرد *

قطب الدین خان خورشیدی

(۲)
پسر دوم نظر بهادر است - چون در فوجداری جوانگده

(۲) نسخه [ج] چونا گده - و در [بعضی نسخه] چونه گده *

سورتهه (که بمشارکت برادر کلان خود شمس الدین خان داشت) باهم مذاحمت نمودند اعلی حضرت شمس الدین خان را تعیین دکن فرمود - و او را بفوجداری و تیوالداری یقن گجرات سرفرازی بخشید - (چون در مبادی سنوح عارضه اعلی حضرت شاهزاده مراد بخش صاحب صوبه گجرات از تنگ ظرفی و بیحوصلگی رایست استقلال برافراخته بر تخت شاهی برآمد) تیولداران و اقطاع داران آن صوبه کام نا کام بربقه اطاعت و بندگی او سر در آوردند - مشارالیه نیز بملازمت او گرائیده مرافقت او برگزید - و در جنگ جسونت و (زم دارا شکوه بهمرائی او مصدر گردید - و پس ازان (که آن آشفته دماغ نابخرد بفریب کاریهای عالمگیری چهارم شوال در منزل متهراسیر و دستگیر گردید) روز دوم این واقعه خان مذکور احراز دولت ملازمت پادشاهی نموده خلعت سرفرازی یافته بفوجداری سورتهه دستوری یافت - و بهنگامی که اداره دشت فرار دارا شکوه سرے به تپته کشید و ازانجا بعزیمت ولایت گجرات [که از وجود لشکر و سردارے (که با او مقاومت و مدافعت تواند نمود) خالی دانسته] قدم در راه چول و بیابان گذاشت - و برهنمائی برخی از راه کنار دریای

(۲) نسخه (ج) خلعت سرفرازی پوشیده و باضافه ده بست بمنصب

سه هزارچی سه هزار سوار دو اسبه سه اسبه سرفرازی یافته *

شور (که طریقه است غیر مسلک و راهی ست معب و دشوار گذار)
بدان دیار در آمد - و دیگر باره هواي خود سري نموده
شورش انگیزخت [متصدیان و سایر کمکیان آن ناحیه بدو
گروانیدند - خان مذکور بمقتضای پیش بینی و کار آگهی
هر رشته بزدگی و دولت خواهی عالمگیری را دران آشوب
از کف نگذاشته بدارا شکوه نگروید - پس از جنگ اجمیر (که
بار دیگر دارا شکوه پی سپر دشت فرار گردید) مشار الیه باضافه
منصب و خطاب خانی مورد عنایت خسروانی گشت *

و [چون رای سنگه متغلب برادر ریمل زمیندار ولایت
(۲) جام (که باج گذار و فرمان پذیر پادشاهی بود - و پس از
فوتش زمینداري آن ناحیه از پیشگاه خلافت بهسر او سترسال
تفویض یافت) رایت خود سري برافراخته برادرزاده را
معقید ساخت و ولایتش را متصرف شده بجای او نشست
و به معارفت یتماجي زمیندار کچه مستظهر گشته کسان
قطب الدین خان را (که جهمت تحصیل پیشکش آن ولایت
معین شده بودند) از همه جا برخیزانید [خان مذکور با قریب
هشت هزار سوار و پیاده بسیار در سال پنجم از جونا گده
(۳) روانه گشت - چون بحوالی شهر جام رسید آن نافر جام نیز چار
کردهی استقبال نموده مورچاله پیش (و بر بسمت - تا دو ماه
(۴)

(۲) نسخه [ب] ایمل - (۳) نسخه [ج] جونا گده و [در بعضی نسخه]

جونه گده - (۴) نسخه [ج] ده ماه *

جنگ توپ و تفنگ در میان بود - تا آنکه (وزر) خان مزبور
ترتیب افواج داده بر کفار حمله برد - و دست کشش و کوشش
برگشاد - رای سنگه (که در بروی خان مذکور بود) با یک پسر
و عم و اقربا و خواص و عمدها (که همگی سیصد تن بودند) یکجا
سر بگریبان عدم فرو برد - و هر طرف کفار علف تیغ گشته
بقیة السیف راه گریز سپردند - شهر جام باسلام نگر موسوم
گشت - و خان مذکور مشمول عواطف پادشاهانه گردید - و پس
از آن مومنی الیه بیساق دکن تعیین شد - و بهمراهی میوزا راجه
چه سنگه پسرداری هفت هزار سوار در تاخت و تاراج ولایت
سیوا فراوان سعی بکار برد - و بعد از فرمان پذیری سیوا
(چون میوزا راجه متوجه ولایت عادل شاهیه گردید) خان
مذکور را بچنداولی برگزید - مکرر در آریز و ستیز با اعدای
دست بردهای نمایان نمود - و در سال نهم طلپ حضور گشته
بتقبیل سده خلافت استسعاد یافت - و باضافه پانصدی
تارک افتخار برافراخت - و در سال دهم بهمراهی محمد امین
خان میر بخشی بمالش افغانان یوسف زئی متعین گشت -
و بعد از آن بار دیگر رخصت یساق دکن یافت - و تا [آخر
عمر خویش دران دیار گذرانید *

و (چون کهنه عمله آن ولایت شده بود) به صوبه داران آنجا

(۲) نسخه [ج] مزبور *

به کج دار و مرئیز بسر می بود - خصوصاً خان جهان بهادر که نهایت از کینه بدگي داشت و هر کدام شکوه دیگر بحضور می نوشت - و در سال بیستم سنه (۱۰۸۸) هزار و هشتاد و هشتم هجری (که در همان ایام تمشیت مهم مویه داری دکن از عزل خان جهان بهادر دید دلیر خان تفویض یافته بود - و خان مذکور باتفاق ناظم جدید با بیجاپوریه مشغول زد و خورد بود) که اجل موعود در (سید - برهنمونی آن بادیه فنا پیمود - نعلش او را بقصیه قصور پنجاب (که وطن اوست) نقل کردند - سردارے بود مدبر دانا - تدبیرش با توفیر آمیخته - خان جهان بهادر از حساب بر میداشت *

گویند آخرها ضعف بصارتی طاری شده بود - خان جهان بنابر ناخوشیها بحضور نوشت که قطب الدین خان را پیری دریافته و عمی عارض گشته - خان مذکور از حرم و هوشیاری (که داشت) همان وقت آگاه شده فوراً با فیلبان دخترے تعشق بهم رسانیده بنگاه خود در آرد - و فوعی بااعلان آن پرداخت که داخل سوانح شده نوشته خان جهان محمول بر عداوت گردید - چهار پسر و دو دختر داشت - پسر کلانش محمد خان رشیدتر بود - بعد از فوت پدر در همان ایام در جنگ مل کھیر (۴)

(۲) نسخه [ج] نوشته خان محمول بر - (۳) نسخه [ب] بلا کھیر - و سر [بعضی نسخه] مکھیر *

بکار آمد - و دیگر مصطفی خان که ترک منصب نموده در دیشی بر گزید - ازین هر دو اولاد مانده - و دوی دیگر نظام الدین و فتح الدین - ازینها اعقاب نماند *

قطب پوره (که از پوره های مشاهیر ارزنگ آباد است) بنام اوست - گویند این پوره را کبریت سنگه پسر راجه جی سنگه داشت - عمارت و حوض کلانی که دارد ساخته اوست - قطب خان در زمان اقتدار خود بدعوی ارث (که نظر بهادر پدرش در ایام محاصره دولت آباد درین سرزمین فرود آمده و احداث پوره نموده) مدعی شد - و خواست که از راجه مذکور انتزاع نماید - بمنازعت کشید - مراجعه پیدادش رفت - از حضور فرمان انعام آن زمین بنام قطب خان صادر شد - خان مذکور زر عمارت بر اجه حواله نمود - تا امروز (که هیچ کدام از اولادش (شدی بهم نرسانید) بمحصول پوره معیشت دارند - مگر نواسهایش بتلاش معاش کوشیده فی الجملة قانع بر آورده اند - از آنها دوست محمد نام نواسه او (که مرد راست و فقیر مشرب و فقیر دوست بود) - مدتها تانگی برار در جاگیر داشت - چنانچه آن پرگنه بنام او زیانزد خلق است - پس از پسرش خطاب پدر یافته آن پرگنه را داشت - از صاحب همتان روزگار بود - سال چند پیش ازین در گذشت *

(۲) نسخه [ج] شده - (۳) نسخه [ج] مرد راست و درست *

درینولا برادرزاده اش خویشگی خان نام آن محال را بطریق ارث یافته - و اکثر قطب پوره هم با عمارت قدیم ارثاً و ابتیاعاً در تصرف اوست - نظر بر احوال ورثه می بایست که این پوره از درجه اشتها ساقط می شد - اما بسبب اینکه مرحومی مغفوری متهور خان بهادر خویشگی (که از امرای عمده نیشان و بحسن اخلاق و خوبیها شهره و یکتای روزگار بود) چون به همراهی امیر الامرا حسین علی خان وارد دکن گردید باعتبار هم قومی و رشته دور و درازی بطریق خوشباش درینجا فرود آمد - و قریب سی سال گذرانید - ازین جهت هر روز بر آبادیش افزوده انجام او حسن آغاز گرفت - رحلت متهور خان مرحوم غره (ربع الآخر سنه ۱۱۵۶) هزار و صد و پنجاه و شش واقع شد - و در همین قطب پوره قریب خانه خود مدفون گردید - (چون نام اصلی او رحمت خان است)^(۳) میر غلام علی آزاد بلگرامی با استدعای راقم تاریخ انتقال او بمناسبت نام چنان در سلک نظم کشید *

* قطعه *

و عده آمد متهور خان را * گشت بستان بقا منزل او گفت تاریخ وفاتش هاتف * رحمت ایزد حق شامل او

(۲) نسخه [ج] واقع شده در همین - (۳) نسخه [۱] میر غلام آزاد - (۴) نسخه [ج] - را *

قوام الدین خان اصفهانی

برادر خلیفه سلطان مشهور وزیر اعظم ایوان - این سلسله سازندارانی الاصل است از نژاد میر قوام الدین مشهور به میر بزرگ از سادات مرعشیه (که در ۷۶۰) هفتصد و شصت بحکومت مازندران و طبرستان رسیده -) پس از تصاریف ایام یکی از احفاد میر مذکور امیر نظام الدین نامی از حوادث دوران بصفاهان آمده در محله گلپار سکونت اختیار کرد - و بتدریج صاحب ملک و رقبه گردید - و پس ازان [چون نویت بخلیفه سید علی (که از نبائر امیر مذکور است) رسید] (و او را خلیفه سلطان می گفتند) ازین جهت بین الجمهور این طبقه بسادات خلیفه مشهور گشت - و بر آن برانند که شاه طهماسب صفوی او را بخطاب خلیفه سلطانی مخاطب ساخته صاحب طبل و علم گردانید - بعد ازو خلف ارشدش میر شجاع الدین محمد نبضه خلیفه اسدالله است - از مشاهیر سادات صفاهان صاحب این رباعی مشهور *

* رباعی *

* شمع که بسوخت جان غم پروردم *

* تا گفت که پروانه خویش کردم *

(۲) نسخه [ج] از نژاد قوام الدین - (۳) نسخه [ج] گلپار - و نسخه

[ب] گلپار *

* مي ميرم اگر - نميردم نزد يکش *

* مي سوزم اگر بگردد از ميگر - ردم *

مير شجاع الدين محمد بفضل و دانش و عظم قدر
اشتهار يافته - و به حسب املاک (که ابا عن جدّ بار رسیده بود)
بزرگانه روزگار مي گذرانيد - پسرش مير رفيع الدين محمد (که
از علوم معقول و منقول بهره داشت) منظور نظر شاه عباس
ماضي گرديد - و در (۱۰۲۶) هزار و بيست و شش هجري
سال سي و يکم جلوس شاهي از انتقال قاضي سلطان
موسوي تربتي (که از تغير قاضي خان سيفي حسيني هشت
روز صدر ايران شده به بيماري در گذشت) بمنصب مدارت
فائز شد - و او دران امر کمال ديانت ورزید - و در سنه
(۱۰۳۴) هزار و سي و چهار بجوار رحمت پيوست - خلف
ارجمندش خليفه سلطان نعلش او را بکربلاي معلی نقل نموده
در روضه مقدسه سيد الشهداء خامس آل عبا عليهم السلام
مدفون گردانيد - (و چون خليفه سلطان بشرف مصاهرت شاه
عباس ماضي و وزارت قلمرو ايران درکان دستگاه بزرگي فرائر
برچيد) برادرش مير قوام الدين بمنصب مدارت ايران (که
عمده ترين خدمات آن ديوارست) بهره افتخار بر افرخت -
و پس از فوت برادر و انقلاب سلطنت و بے استقلاليت پادشاه

(۲) نسخه [ج] از علوم معقول بهره داشت - (۳) نسخه [ج] حسني *

وقت دل از مسکن و ما را برگنده روانه هندوستان گرديد -
و در سر آغاز سال هفدهم عالمگيري جهه امانی بر آستان^(۲)
خلانت سوده با شرافات الطاف سلطاني نوراني ساخت - و
بمرحمت خلعت خاصه و جمدهر مرمع با پهلوتاره و علاقه
مرواريد و شمشير با ساز طلا و سپر با گل مرمع و عطای
کلگی یشم و ده هزار روپيه نقد و بمنصب سه هزارى هزار و
پانصد سوار و خطاب خاني سرمايه اندوز مباحات گشت -
سابق هم ازین سلسله بنام خويش خليفه سلطان درين دولت
خداداد روی ازادت آورده بقدر رتبه کامياب گشته اند -
مقل مير جعفر همشيره زاده او در سال بيست و هشتم
شاه جهاني (که هنوز خليفه سلطان در قيد حيات بود - و در
همان سال در گذشت) دارد بغدر سورت گرديد - و بانعام
شش هزار روپيه نقد از خزانه آنجا سرافراز گشت - و پس
از تلگيم سده پادشاهي بمنصب هزار و پانصدى پانصد
سوار و عطای ده هزار روپيه نقد برونواخته شد - و در سال
سي و يکم اضافه پانصدى پانصد سوار و فوجداري و تيولداري
حسين پور مضاف صوبه بهار يافت - و در سال سيوم
عالمگيري مير عماد الدين خويش مشار اليه سعادت ملازمت
در يافت - و بتدريج ب خطاب رحمت خان و ديوانى بيوتات

(۲) نسخه [ج] آمال *

فرق مباحثات بر افراخت - و در سال ششم سید صدر جهان از خویشان مومی الیه بعزم بندگی آمد - و بمنصب در خور سرافراز شد *

اکنون خامه به تتمیم بیان قوام الدین خان می پردازد
خان مذکور در همان ایام اضافه پانصدی یافته در سال
نوزدهم بعد مراجعت پادشاهی از حسن ابدال ^(۲) بداد السلطنة
لاهور بنظم کشمیر دستوری یافت - و در سال بیست و یکم
ازانجا تغیر شده بحضور (سید) - و بصاحب صوبگی لاهور
اختصاص گرفت - و پس از آن فوجداری جمو نیز ضمیمه
گردید - اتفاقاً در آن ایام قضای بلاد و قصبات را (که
بنابر صرف همت پادشاهی با اجرای احکام شرعیه پاس این
مردم باقصی الغایه مرعی می شد) کار بجائے رسیده بود
که با حکام و صوبه داران دم مسارات میزدند - خصوص
سید علی اکبر آله آبادی قاضی لاهور که بنابر دیانت و
حدت و صلاحیت (که در طبع او مخمر بود) سونیا بکمه
فرد نمی آورد - قوام الدین خان (که با فضل و کمال و بزرگی
جسم و نسب دماغ عمدگی ولایت در سر داشت - اندازه
عمومت او که تواند گرفت) بمجرد وصول لاهور احوال قاضی
دریافت - و در اول وهله صحبت برهم زد - و رفته رفته ^(۳)

(۲) نسخه [ج] یافت - (۳) در [بعضی نسخه] بابا حسن ابدال -
(۴) نسخه [ج] اوایل *

بناخوشیها کشید - قضا را سید فاضل نام همشیره زاده قاضی
(که مرد دست دراز و بد زبان بود) و کوتوال از دست و زبان او
بجان آمده در پی جان او افتاد - و کار بجائے رسید که ناظم
کوتوال را (که نظام الدین نام عرف میوزا بیگ بود) با جمعی
فرستاد که قاضی را گرفته بیاورند - قاضی با استحکام در و دیوار
خانه خود پرداخته صدای زد و خورد بلند ساخت - در آن
دار و گیر قاضی و همشیره زاده اش بخفت و رسوائی جان
سپردند - و پسر او زخمی شد - از آن (که مردم لاهور در امثال
این مقدمات باظهار دیداری و حمیت اسلام بهانه طلب اند)
اهل سوق و ارباب حرف (که حرفی چند خوانده خود را علما
نامند - و از جهلا کمتر اند) هزاران هزار باهم یکتائی ورزیده
بلوای عام نمودند - ناظم و کوتوال در خانه بسته مستعد
جنگ نشستند - و مدتی این هنگامه در شهر برپا بود -
مردم نمی توانستند در رسته بازار تردد نمود - تا آنکه
از حضور هر دو از منصب و خدمت بر طرف گشته
صوبه داری بنام پادشاهزاده محمد اعظم شاه قرار یافت - و
نیابت بلطف الله خان مقرر شد - و با رسیدن خان
مذکور ببرانرس حفظ الله خان (که فوجدار چنوت پنجاب
بود) حکم رسید که خود را بر جناح استعجال بلاهور رسانیده
کوتوال را حواله درثه قاضی نماید - و صوبه دار را روانه حضور

سازد - مشار الیه کاربند حکم گردید - نظام الدین در لاهور بیاسا رسید - و بسبب هجوم و اندوه اهل عذاب بسلامت آمدن قوام الدین خان متعذر مینمود - ناچار باخفا در پالکی پرده دار نشاند تا سر دریا (که پایان شهر است) آورده ازان جا کشتی سواره روانه نمودند - در سال بیست و سیوم در اجمیر بحضور رسید - پسر قاضی با جم غفیر نیز حاضر شده مدعی خون پدر گردید - پادشاه فرمود که بشرح رجوع نماید - خان مذکور در محکمه شریعه خفتها کشید - (چون قاضی شیخ الاسلام از نیک نفهمی حکم باثبات خون نمی نمود) مدتی این مقدمه در کشاکش بود - خان مذکور از غم و غصه گرفتار امراض جسمانی و روحانی گردید - مدعیان نمی گذاشتند رجد داشتند که وکیل او برای جواب در محکمه بیاید - بلکه خودش هم پالکی سواره بیاید - و چون ازین قسم رسوائی زیاده بحالش عائد شد بشفاعت و ضعیف نالی اعز دربار پسر سید علی اکبر بر پیرانه سرش بخشوده از سر تصاص طلبی در گذشت - خان مشار الیه هم در همان نزدیکی رحمه بحال تباة خون نموده جهان فانی را وا گذاشت - در پسر داشت - یکم مدرالدین - (که همراه پدر از ولایت آمده بود) احوال او جدا بقلم آمده - دیگره محمد شجاع (که در سال نوزدهم از ایران رسیده بمنصب هزاری سرافرازی (۲)

(۲) نسخه [ب] همراه پدر رسیده *

یافت - و چون برادرش از شجاعت خانی به صف شکن خانی (۲) مورد عنایت پادشاه زمان گشت او بدان خطاب سر عزت بر افراخت - و بهمراهی برادر در محاصره گولکنده زخم برداشته بنوازش پادشاهی بهی یافت *

قلعه دار خان مرحوم

نامش میرزا علی عرب خلف ارجمند عرب خان مغفور است - در ادب کده تربیت والد بزرگوار خویش نشو و نما یافته نخل فطرتش بسجیات حمیده و شیم پسندیده بالید و نهال رشادت او در چارچمن روزگار ریشه ترقی دوانید - از پیشگاه اعلی حضرت صاحب قران ثانی بمنصب پانصدی دو صد و پنجاه سوار چهره ناموزی برافروخت - و در سال بیست و چهارم باجارت والد خون از دکن بدارالخلافه شتافته بتلثیم ساحت خلافت فرق طالع بر افراخت - و درخور رتبه مشمول اعطاف خسروانی گشت - و مصحوب او خلعت و نقاره پیدرش از روی عنایت ارسال یافت - و پس از سانحه ناگزیر عرب خان منزوی در سال بیست و نهم حسب التماس پادشاهزاده فتح نصیب محمد از رنگ زیب صاحب صوبه دکن بتهانهداری تربنگ و هریس (که هر دو قلعه ایست متصل هم واقع - و از معظم حصون و قلاع سنگمنیر است) امتیاز گرفت - و پس (۳)

(۲) نسخه [ج] صف شکن خان - (۳) نسخه [ب - ج] سنگمنیز *

از نخستین جلوس عالمگیری طریق عقیدت بیای اخلاص پیموده
خود را برکاب نصرت انتساب شاهنشاهی رسانید - و در
جنگ شجاع در مورچال اجمیر کمر جانفشانی بر میان
همه بسته در سالک بهادران جلالت منش طرح دست چپ
منتظم گردید - پس ازان (چون مشار الیه بارضاع ملک دکن
شناسا و برسم و رویه آنجا آشنا بود) کومک آن دیار گشته
تا انجام حیات مستعار دران مملکت گذرانید - و با افزایش
منصب و خطاب قلعدار خانی ^(۲) مرتقی مدارج اعتدار گشت - و
چند سال بحراست و فوجداری اردبیل پرداخت - و دستر
قلعه داری فتح آباد دهاردی بوی تفویض یافت - و در
سال بیست و پنجم ایامی (که رایات ظفر آیات عالمگیری از
دارالخیر اجمیر بدارخسرو برهانپور برتو نزل افکند - و
سه چهار ماهی تا آخر صفر سنه (۱۰۹۳) هزار و نود و
^(۳) سیوم هجری باقامت پادشاهی رونق آگین بود) خان مزبور
در دهاردی بجوار رحمت ایزدی پیوست - و بقرب مرقده والد
^(۴) خویش آسود *

والده ماجده اش سیده ایست صبیله میر سید شریف
ولد میر سید ابراهیم ساکن یزد - (چون آن عقیقه داعی حق

(۲) نسخه [ج] قلعه دار خان - (۳) نسخه [ب] نود و سه هجری -

(۴) نسخه [ب - ج] آسوده .

را لبیک (اجابت گفت) عرب خان مرحوم دختر میرزا جمشید
بیگ یزدی قزلباش را بعقد ازدواج خویش در آورد - [این
میرزا جمشید بیگ داماد میر معصوم بدسگالی ست - مادرش
یکم از بذات شاهزادگان مغویه است - و پدرش میر معین
پسر میر ملاست (که در زمان شاه طهماسب مغری
وزارت استرآباد داشت) و والد او خلیفه میر (که از
جناب شاه اسمعیل ماضی بخلیفه مخاطب شده) فرزند
بلا واسطه ملا معین مشهور واعظ خراسان صاحب معارج النبوة
است -] صبیله دوم میرزا جمشید بیگ مرحوم را به پسر خویش
قلعدار خان مرحوم عقد بیوگانی بست - آن عفت سرشت
چهار دختر ستوده سیر (که یکم ازان عفاف گرامی نژاد
جده حقیقی راقم این سطور است غفرالله لها) و یک
پسر میرزا داراب آورد - مشار الیه بمیامن ادب آموزی پدر
والا گهر بغنون قابلیت و مردانگی سرآمد همسران گردید - و
در نوبت خویش بمنصب مناسب امتیاز یافته سرگرم تقدیم
خدمات پادشاهی بود - چند سال بخشیگری فوج شاهزاده محمد
اعظم شاه و بعد ازان بخشیگری کرناٹک و بخشیگری فوج
ذوالفقار خان نصرت جنگ پرداخت - و بقلعداری دهاردی و
کالنه و قندهار مره بعد اولی نامور شد - و نخست بخطاب

(۲) نسخه [ج] لها .

عرب خان و ثانیاً بنور محمد خان مخاطب گردید - و در هنگام قلعه داری قندهار موسوی خان میرزا معز (که در آن وقت دیوان دکن بود) خطی متضمن فرمایشی نوشته از سهل انگاری یا مراتب نشناسی بالقاب دفتری معنون ساخت - خان مذکور از غیرت و حمیت عرب (که نور پیشانی^۱ اصالتش بود) همان القاب را در جواب نوشت - موسوی خان آنرا دستاریز جنون خان مومنی الیه ساخته پیدایش عرض نمود - و پای عزل بمیان آمد - خان مسطور بحضور رفته خواست با موسوی خان سرسوازی خانه جنگی نماید - از مردم عمده را واسطه ساخت - و در پیشگاه خلافت هم اصل کیفیت پیرویه انکشاف یافت - بتازگی مشمول عزایت خسروانی گردید *

بعد واقعه حضرت خلد مکان در اورنگ آباد طرح سکونت ریخته روزگاری مهذا داشت که ناگاه فلک شیشه باز بر شیشه خانه جمعیتش سنگ تفرقه انداخت - در آن وقت نواب آصف جاه باتفاق محمد امین خان بهادر از همراهی محمد اعظم شاه قناعت جسته سر بدان بلده کشیده فروکش نمودند - و باقتضای ایام هرج و مرج بهر که گمان زرداری بهم رسید بشکنجه مواخذه در آوردند - خان مذکور را (که بتمول و اندوخته های پدر وجد شهرت داشت) از خانه آورده

مباحی مصادره نمودند - از آن روز خان مذکور ترک روزگار نموده بگوشه انزوا در ساخت - و ازین به اندامی (که عبرت سرشتانرا کشنده تر از مرگ است) سودائی بر دماغش ریخته جوهر خود را قیوه گردانید - اما جنون غریبه بهم رسانیده بود که یک روز بخواب و خاموشی می گذشت و نمی گذاشت که کسی بحضور او بیاید - و روز دوم با مردم می جوشید و سرگرم انواع محبت می شد - مدتی ممتد بدین حالت بسر برد - تا باجل موعود در گذشت - پسرش میرزا رضا علی بشعر و انشا کمال مهاس دارد *

عبرت

هر دوری از ادار فلکی مقتضی توفیر و تدریج شیئ است و موجب کمی و فقدان شیئ دیگر - گویا ایام سابقه زمان دولت و ثروت بود - آنچه از وفور مکنت و قدرت و کثرت ساز و سامان عرب خان مرحوم و قلعه دار خان مغفور با منصبهای معلوم بگوش خورده باستعداد پنجهزاری و هفت هزارمی^(۲) آردان خویش می سنجیم عقل از قبول آن می ایستد - و افسانه می شمارد *

موسوی خان میر هاشم جرأت تخلص قلعه دار خان است - موسوی خان از سه سال در رکاب نواب آصف جاه

است - عنوان ظاهرش میر منشیگری و رتبه قرب که مافوق
ندارد - و آن امیر کبیر در حق مشارالیه در ابتدای تفویض
وزارت بخسرو زمان عرض کرد که سرآمد نعمای الهی (که
شامل حال شده) (فاقت این مرد است که سید و فاضل و حکیم
و منشی و شاعر و مصاحب و مشیر رازدار است - اگرچه هنوز
سپاهگری بامتحان نیامده - اما جرأت از نامش پیدا - الحاصل
اصل نشو و نمای او از قلعه دار خان اسم - جدش سید علی
گیلانی مدتها در نوکری آن خان مغفرت نشان گذرانید - حقا که
خان مزبور مجموعه کمالات است - باین جامعیت درین وقت
بدیار دکن نظیر خویش ندارد - این شعر دلچسپ از دست
* بیت *

* لذت همه در مقاسبتهاست *

* از شیر دل شکر گشاید *

اما از اخلاق بهره ندارد - خداش روزی کند *

قلیچ خان خواجه صابد

پور عالم شیخ که از اعظم افاضل و اکابر سمرقند پسر
الهداد بن عبدالرحمن شیخ عزیزان است - که در معموره مذکور^(۲)
بر وساده ارشاد تکیه زده بتربیت اهل ارادت می پرداخت -
گویند نسبش بشیخ شهاب الدین سهروردی رحمه الله علیه^(۳)

(۲) نسخه [ب] عبدالرحیم - (۳) نسخه [ا] رحمه الله *

میرسد - خان مذکور در سمرقند تحصیل علوم نموده به بخارا
شتات - و ابتدا منصب قضائی آنجا و پستتر شیخ الاسلامی یافت
سال بیست و نهم جلوس فردوس آشیانی عزیمت زیارت
حرمین شرفین نموده بکابل و از آنجا بهندوستان وارد شده
نعمت ملازمت پادشاهی اندوخت - و بغایت خلعت و شش
هزار روبیه نقد نوازش پذیرفته مرخص گشت - و پس از^(۲)
طواف از آنجا برگردید *

در ایامی (که خلد مکان بعیادت پدر و الامزالت از دکن
عازم هندوستان شد) بمنصب سه هزاره بانصد سوار و
خطاب خانی چهره عزت برافراخت - و پس از جنگ
مهاراجه جسونت سنگه از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاره
هفت صد سوار سر مباحات برافراخت - سال چهارم بتفویض
خدمت مدارت کل کام دل برگرفت - سال هفتم از اصل
و اضافه بمنصب چهار هزاره هزار و بانصد سوار تکیه بر
چاربالش امارت زد - سال دهم از خدمت مذکور معزول
شده بصوبه داری اجمیر و عطای خلعت و فیل رایم
سربلندی برافراشت - و سال چهاردهم بتقرر نظم صوبه ملتان
سرمایه کامیابی اندوخت - سال هفدهم از آنجا تغیر شده
بمحور آمد - و میرحاج قافله مکه معظمه مقرر شده

(۲) نسخه [ب] برگردیده *

بدان صوب شتافت - و سال بیست و سیوم غائبانه بخطاب
قلیچ خان ناموزی پذیرفت - پستور بحضور رسیده سال بیست
و چهارم همراه شاه عالم بهادر بتعاقب سلطان محمد اکبر
(که آثار بغی بظهور آورده فرار گردیده بود) کمر همت
بست - (چون بخصمت پادشاهزاده برخاسته بحضور آمد)
چندے مورد عتاب بود - پس از مفتح جریمه در همان سال
بخدمت صدارت کل از انتقال رضوی خان بار دوم اوج پیما
گردید - سال بیست و پنجم بیساق دکن مامور شده و تحت
رخصت بعطای نقاره بلند آرازه گشت - پستور (که درون
موسکب پادشاهی در الکه دکن صورت بست) در سال بیست
و نهم بصوبه دارچی ظفرآباد بیدر مامور گردید *

و در ایام (که خلد مکان از شولا پور بارانده تسخیر
بیجاپور عیان عزیمت بدان صوب قامت) نامورده بحضور
رسیده نعمت بار اندوخت - و پس از وصول بفواصی بیجاپور
بعنائیت ترکش و کمان افتخار یافته تعین مورچال گشت
و قلعه مذکور بصلح مفتوح شد - سال سی ام مطابق سنه
(۱۰۹۷) هزار و نود و هفت هجری [که خلد مکان
جانب حیدرآباد لوائی توجه برافراشته بعد رسیدن متصل
قلعه گولکنده بمردم حکم شد انواع محصورین را (که بمردن
دیوار قلعه فرود آمده اند) بر دارند [خان مذکور از غایت

کار طلبی دران دار و گیر یوزش نموده قریب قلعه رسید -
درین ضمن گولکه زنبورک قضا بر شانه اش خورده دهنش را جدا
ساخت - او از انجا امب سواره باستقلال تمام بدائر خود
آمد - جملة الملک اسد خان (که نظر بدلجوئی بعیادت
مامور شده) وقت دران وقت جراحان از شانه او ریزهای
استخوان می چیدند - و او باستقامت زانو زده بچین چین
با حاضران سرگرم سخن بود - و از دهنش درم قهوه می خورد
و می گفت که بخیه دوز خود بدهست آمده - هر چند در
معالجه سعی بکار رفت اما بسر پنجه اجل دهنش از کارگاه
دنیا برداشت - پسر کلانش غازی الدین خان بهادر
فیروز جنگ است (که احوالش و ترجمه دو برادرش معزالدوله
حمید خان بهادر و نصیرالدوله عبدالرحیم خان بهادر جدا
جدا سمت ترقیم پذیرفته) - و یکم از پسرانش مجاهد خان
خواجه محمد عارف است (که با فیروز جنگ مذکور می بود)
بمنصب مناسب مرتقی گشته - و یکم محمد خان است که
چندان ترقی نکرده - هر دو زود در گذشتند *

قاسم خان گرماني

مرد ولایت زا بود - بطالع یاری و بختوری در سلک
(۲)
بغدهای خلد مکانی منظم گشت - و (چون خالی از جلالت

و کارطلبی نبود) پای پیش آمد در عرصه روزگار گذاشت -
و بتقریض خدمات حضور پادشاهی مورد التفات شد - و در
سال سیام بعد فتح بیجاپور از تغییر کامگار خان بدیرتوزکی
اول سر عزت بر افراشت - و در همین سال بیجانپ
بیسویتن بمالش مفسدین خیره سر تعین یافت - و پس ازان
بقوجدارج سرا (که الکه ایست و صایع و کرناتک بیجاپوری
عبارت از انست) لوای حکومت افراشت - و دران ناحیه
بجدکاری و تلاش مژدی (که ناشی از حسن جرأت و جسارت
بود) رعب افزای سرکشان و سرنایان گردیده - حتی که
یومی چیتل درک و راه درک (که هر یک از دیگر در
سرشخی و تبه را ئی یکسر و گردن می افزود) از دست قاسم
خان خس بدندان بودند - و خان مذکور از کار پزهری
دوره نمی آسود - و چو یک زنان دائر و سائر می بود - در سال
سی و نهم سنه (۱۱۰۷) هزار و یکصد و هفت هجری بتقریب
قریب بادرئی رسیده بود که حکم پادشاهی عزمدور یافت که
باتفاق خانه زاد خلی و غیره امرای حضور (که دران نواحی
رسیدند) بگوشمال ستائی شقی (که بگشت و راکشت آن
بوم سرشت ملک پادشاهی بی سپر نهیب و تاراج گشته -
و هر که از افواج پادشاهی بمقاباش شتافت دستخوش غارت

(۲) نسخه [۱] هفتم - (۳) نسخه [ب] قریب ادونی *

گردید) پردازد - خان مذکور در شش کره‌هی از راه
(که معبر غنیم بود) بفرج حضور پیوست - خواست که امرا
را ضیافت خاطر خواه کند - (چون اسباب نما نما از خیم
کرناتکی به استعمال در نیامده - و ظروف طلا و نقره و
چینی هر نوع در ادونی گذاشته بود) از انجا بر آزرده روز
دوم پیش خانه خود را بفاصله سه کوره فرستاد - غنیم ازان
آگهی یافته جمعیت خود را بر سه توپ قسمت کرده جوقه
را بر پیش خانه فرستاد - و گروهی را بمقابله لشکر و
جمع علحده مرتب داشت - آن جماعه بیخبر بر پیشخانه
ریخته سیار را کشتند و خستند - و آنچه بود بردند - ناگاه
این خبر بقاسم خان رسید - خانه زاد خان را از خواب
بیدار نکرده بمقابله تلخت - یک کوره نرفته بود که فرج
غنیم نمودار گردید - خانه زاد خان (که از خواب بیدار می گردد
و این خبر می شنود) بهیر و بنگاه و احوال و ائقال
همانجا گذاشته جلد می شتاید - محاربه عظیم در پیوست -
و دستبردهای مردانه در میان آمد - پای ثبات طرفین از
جانمیرفت - در عین گرمی قتال خبر رسید که جوقه (که
غنیم علحده داشته بود) بر بنگاه ریخته همه بتاراج داد -
بهمتها لغزش راه یافت - جنگ کنان بیک کره‌هی (که
قلعه دندیری بود) خود را رسانیدند - و بر سر تالاب

(۲) نسخه [ج] بر (۲) نسخه [ج] وندیری *

(که در اینجا بود) فرود آمدند - غنیم گرد ایشان را در گرفت -
 قاسه (روز نمودار می شد و جنگ نمی کرد - و اینجا جز بآب
 تالاب خوردن کسی نام خوردن نمی شنید - (روز چهارم کاله پیاده
 چون مور و ملخ هجوم آورد - تفنگ چون تگرگ بارش
 داشت - مصالح توپخانه این طرف بتاراج رفت - ناچار ساعتی
 چند تگنگ پا نموده (چون از چار طرف راه بیرون شدن بر
 خود بسته دیدند) با وجود ممانعت مردم قلعه بزر داخل آن
 شدند - غنیم از اطراف محاصره کرده نشست - (روز اول نان جوار
 و باجری از ذخیره آن قلعه بمحصوران رسید - و کاه چوپران
 و کهنه بدواب - و روز دوم ازین چیزها نام و نشان نیافتند -
 (چون خان مذکور تریاک می فرط بود و زندگی بدان متعلق)
 فقدان تریاک موجب هلاک او گردید - (روز سیوم جان بسپرد و
 از دست غنیم جان بدو بود - و برخی برآند که خود را
 مسموم ساخت *

قطب الدین خان خورشیدی

(۲) عرف بازید - پدرش سلطان احمد خلف زئی نواسه نظر
 بهادر مشهور و خورشید جانباز خان خورشیدی است - در نوکری
 پادشاهزاده محمد اعظم شاه شهرت و اعتبار داشت - بتقریب
 دسک از روزگار برداشته رخت اقامت بوطن مالوف کشید -

و آخرها طالب حضور شده نطق همک بامثال امر لازم الانقیاد
 پادشاهی بر بست - در عرض راه سپاه جنون بر جمعیت آباد
 مزاجش تاخت - و دران میان متاع زندگی او بدست یزد
 اجل بغارت رفت - چهار پسر داشت - حسین خان که احوالش
 بشرح و بسط تحریر یافت - و بازید خان و پیر خان و علی
 خان - سپرمین ترقی نکرد - و دومین در عهد بهادر شاه منصبه
 عمده یافته زد در گذشت - پسرش نور خان بشمس خان
 مخاطب گشته بفوجداری درآید بهانه جالذهر مامور شد *

دران هنگام (که گرده ضلالت یزده سکهان از لاهور تا قریب
 دهلی محصورها بهاد نهیب و نالان داده رطب و یابس را باآتش
 بیداد سوختند - و مثل وزیر خان فوجدار صاحب جمعیت
 سرهند را از پا در آورده قصبه را متصرف گشتند) چون
 فوجت بمشار الیه رسید خان مزبور با پنجاه هزار سوار و انبوهی از
 شرفا و اصناف محترقه اهل اسلام (که بنیمت جهاد و غزا
 و آزادی شهادت فراهم آمده در جنگ کفار بر یکدیگر سبق
 می جستند) استقبال نمود - و نزدیک راهون (که هفت
 کوهی سلطان پور است) معرکه کارزار بپاراست - و پس از
 شلکهای متوالیه و سنگ باران فلاحان اندازان کفار بهیبت
 مجموعی برقلب آنها تاخته بسیاری را علف تیغ گردانیدند -

اشقيا مرهوب و مرعوب بحصار راهون در آمده و بتحصن چند روزه دست و پای لایق زده اداره دشت فرار گشتند - و پستتر بفرط جلالت و جسارت بل بعون اقبال خدا داد در بیست و در جنگ لوای فیروزی بر افراخت - و در آن وقت (که محمد امین خان چین بهادر بطریق مقلد از حضور تعیین گردیده) چون بهره‌مند رسید خان مذکور از نصرت و خون داری اعتنا بشان او ناکرده بخود سری مراسم تزیین اشقیا و تسخیر قلعه سرهند بکار می‌برد - بهادر مزبور بحضور نوشت که شمس خان با نقش جمعیت^(۲) که دارد سرش بدایعه‌های دور از کار آگنده شده ایمن نتوان بود - کار برد از آن سلطنت حق شناسی بر طاق نهیان گذاشته او را (که در خور تردد چشم روی التفات داشت) بیای عزل در آوردند *

اما بازید خان مرد دنیا تلاش زمانه‌هاز بود - در قلیل منصبی هم فوجداری را برآه می‌کرد - زمانه (که بهادر شاه متوجه جنگ محمد اعظم شاه شد) بملازمت استعداد یافته وفاتت برگزید - بعد از فتح بمنصب عمده و خطاب قطب الدین خان اختصاص گرفت - و پس از آن شاهزاده عظیم الشان توسل پیدا کرده کام‌رایی فوجداری جمو گردید * [چون گرو (که مقتدا و سرغنه مکان بوده) از لوه‌گده

بکوه برفی در آمده از ترس فوج پادشاهی نتوانست اقامت ورزید [گردوه و مغاک بسیار پیچیده سر از نواحی رای دور و بهرام دور بر آورد - قطب الدین خان شانزده کردهی رایپور غربی مائل بشمال بوده - و از نوادر اتفاقات برادر زاده اش شمس خان از دوآبه تغیر شده بجهت رخصت بخدومت عم خویش (رسیده - ازین آگهی شهادت خان یزنه شمس خان را با هزار و پانصد سوار بصرعت هرچه تمامتر بحفاظت رایپور گسیل نمود - و خود باتفاق شمس خان با نهصد سوار بر آمده نیمه راه قطع کرده بشکار اشتغال داشت که خبر قرب آن سرگرده شقارت کیشان رسید - صواب دید خان مذکور آنکه برآپور شتافته با تمام فوج بر سرش بتازد - شمس خان (که آنها را بسرچنگ مستوفی بکرات مالش بسزا داده بود) حساسی بر نگرفته بدان سو عطف عنان نمود - و مفید بتویخانه نشده جلوریز تلخت - همین که دوچار شد و نام او بگوش آنها رسید غیر از جان بدر بردن سود خود نه پذیرفته رو بفرار گذاشتند - شمس خان بدنبال افتاد - هر چند قطب الدین خان گفت که این فتح غیبی را مغتقم دانسته جمعیت فراهم باید آورد و باستیصال پرداخت - از آن^(۳) مستی جوانی و غرور تهور عنان باز نکشید - آن بدطیفان بکمی

مردم پی برده برگشتند - و بکوته یراق پیوستند - زد و خوردی سخت و کارزار قوی بمیان آمد - و آخر کار بجائے رسید که دست از کارها باز ماند - و از طرفین شمشیر از دست انداخته باهم بتلاش درافتادند - و یکدیگر را بدنهاد میگرفتند تا آنکه شمس خان بهشادت رسید - و قطب الدین خان بنزخمهای گران از هوش رفت - آفتانے چند با فیلان هر دو سردار مانده بودند - کفار هر دو فیل را گاهی کشیده می بردند و باز افغانان حمله کرده از دست آنها برمی آمدند - درین اثنا شهداد خان (که از راپپور برسم استقبال در آمده بود و این هنگامه شنیده) سبک عنان گشت - و بسر وقت بقية الصیف در رسید - آن تباة سالان خیال کردند که شمس خان الحال آمده - چون بغات النعش منتشر گشتند - و سر خود گرفته بدو زدند - شهداد خان صلاح وقت در معاودت دانسته براپپور برگشت - بعد از سه روز قطب الدین خان هم در گذشت - نعش هر دو را بوطن برده مدفون ساختند - این شهداد خان درین عهد ترقی عظیم کرده - احوال او بتعزیر در آمده - قطب الدین خان پسر نداشت *

قطب الملک سید عبداللہ خان

حسن علی نام داشت - وزیر اعظم محمد قریح سیر پادشاه بود - و برادرش سید حسین علی خان منصب

امیر الامرائی داشت - و ترجمه او گذشت - قطب الملک در عهد خلد مکان بخطاب خانی و عوجداری نذر بار (۲) و سلطان پور (از توابع بکلانه) سرافرازی یافت - بعد ازان به حراست اورنگ آباد سر بلند گردید *

و چون شاهزاده محمد معز الدین بن شاه عالم از پیشگاه خلد مکان بصوبه داری ملتان مأمور شد (حسن علی خان بهمراهی وکاب شاهزاده دستوری یافت - صحبت او با شاهزاده کرک نشد - و آزرده خاطر بلاهور برگشت - وقتی که خلد مکان علم بملک جلودانی زد - و زیات شاه عالم از پشاور بلاهور خرامید) حسن علی خان را بمنصب سه هزاره و عطای نقاره و بخشیکری فوج جدید سرفراز ساخت - و در جنگ محمد اعظم شاه بهرازی فوج محمد معز الدین (که هرادل مجموع عساکر شاه عالمی بود) مقرر گردید - وقتی که جنگ ترازو شد (۳) حسن علی خان و حسین علی خان و نور الدین علی خان برادر سیوم برسم تهر پشکان هند خود را از فیل انداختند و با جمعیت سادات باره پای جلالت افشوده بجنگ کوه یراق پیوستند - نور الدین علی خان نقد زندگانی در باخت - و دیگر برادران زخمهای نمایان برداشتند - و سرخروئی فتح

(۲) نسخه [۱ - ج] نذر بار - (۳) نسخه [ج] آزرده خاطر - (۴) نسخه

[ج] فوج معز الدین - (۵) نسخه [ج] شاه عالم *

(باب القاف) [۱۳۲] (مآثر الامرا)

و ظفر حامل کردند - حسن علي خان بمنصب چار هزارى و صوبه دارى اجمير مياهي گشت - و بعد ازان بصوبه دارى آله آباد امتياز پذيرفت *

(چون نوبت سلطنت به محمد معزالدين (سيد) حکومت آله آباد از عزل او بنام راجي خان مقرر شد - و سيد عبدالغفار از احفاد سيد صدر جهان صدر الصدور بهانوي بنيايت راجي خان متوجه آله آباد شد - سيد حسن علي خان فوج بتقابل بر آورد - و در سواد آله آباد جنگ افتاد - سيد عبدالغفار بعد غالب شدن مغلوب گريده عمان عطف ساخت محمد معزالدين باقتضای غفلت و عياشي دست از تدارک برداشته باستمالت سيد حسن علي خان افتاد - و بارسال فرمان بحالي آله آباد و اضافه منصب سرفراز نمود - اما برادرش سيد حسين علي خان ناظم عظيم آباد پتنه (که بمزيد شجاعت و دقار و متانت ناموز (وزگار بود) با محمد فرخ سير پيمان رفاقت موكد ساخت - چنانچه در ترجمه او نگارش یافت (۳) - و بحسن علي خان برادر کلان نيز ترغيب رفاقت نمود - حسن علي خان بچاپلوسى محمد معزالدين (که از وقت صوبه دارى ملتان کم التفاتى او ميدانست) اعتنا

(۲) نسخه [ب] در سواد - (۳) نسخه [ا - ب] رفت - (۴) نسخه [ب] اعتبار *

(مآثر الامرا) [۱۳۳] (باب القاف)

نکرده از ته دل به محمد فرخ سير گريد - و درخواست قدوم آله آباد نمود - محمد فرخ سير در چنين هنگام اتفاق اين دو برادر بهادر صاحب فوج از امارات اقبال خود دانسته از بلده پتنه بآله آباد در (۲) سيد - و با حسن علي خان مشافهت بتجديد عهد پرداخته اميدوار مزيد عنايات ساخت - و بهر اولى فوج مقرر فرمود - و عازم پيش گشت *

عزالدين پسر کلان محمد معزالدين بازاليقى خواجه حسين مخاطب به خان دوران از دار الخلافه شاه جهان آباد بتقابل محمد فرخ سير مرخص گرديد - و در حوالى کهچوه (از توابع آله آباد) در سيده انتظار حريف مي کشيد - بمجرد تقارب فوج محمد فرخ سير عزالدين بى استعمال ادوات حرب نيم شب راه گريز گرفت - فوج محمد فرخ سير (که در کمال عسرت و بى ساماني بود) از غارت بنگاه عزالدين قوتيه بهم رسانيد - و روانه پيشتري شده در نواحى اکبر آباد خرامش نمود - محمد معزالدين نيز از دار الخلافه کوچ کرده باکبر آباد آمد - و در فکر عبور درياى جون بود که حسن علي خان پيشقدمي نموده از متصل سراى (روبهاني چهار گروهى اکبر آباد درياى جون را عبور کرد - و در عقب او محمد فرخ سير نيز از دريا گذشت - اکثر مردم محمد فرخ سير

(۲) نسخه [ج] رسيد - (۳) نسخه [ج] درياى جون *

از عسرت و کم مایگی زر بپراگندگی آورده بودند - معدود سه
همراه (کاب رسیدند - سیزدهم ذی الحجه سنه (۱۱۲۳) ثلث
و عشرين و مائة و الف تلاقى فریقین دست داد - نسیم
فیروزى بر الویة محمد فرخ سیر وزید - و محمد معز الدین
بتغیر وضع راه دهلی گرفت - درین کارزار از هر دو برادر
تقریرات نمایان بظهور رسید - حسین علی خان برادر خرد
زخمهای کاری برداشته در میدان افتاد - بعد جلوه افروزی
شاهد فتح حسن علی خان برادر کلان بر جناح استعجال
ورانه دارالخلافه گشت - و پادشاه نیز بتفارت یک هفته
سایه وصول بر ساحمت دهلی انداخت - حسن علی خان
بمقتضی هفت هزارى هفت هزار سوار و خطاب سید عبدالله
خان قطب الملک بهادر یار رفادار ظفر جنگ و تفویض وزارت
اعلی بلند پایه گشت *

چون عروج رتبه این هر دو برادر از حد گذشت ناتوان بینان
در صدد شکست افتادند - و بتسویلات واهی مزاج پادشاه را
شورانیدند - نویت بجائ رسید که هر دو برادر خانه نشین
گشتند - و بترتیب مورچال و استعداد اسباب پرغاش پرداختند -
والله پادشاه (که با هر دو اظهار دوستی می نمود - و از قدیم
واسطه اصلاح بود) بخانه قطب الملک آمده مجددا عهد و

(۲) نسخه [ج] سید حسین علی خان *

بیمان استوار ساخت - هر دو برادر بملازمت رسیده شکوهای
محبت آمیز در میان آمد - و چند روز زمانه بآرامش گزائید -
غرض گویان باز مزاج پادشاه را بوهم زدند - هر روز محبت
بیمزه تر می گشت - و ماده نفاق (که خانه برانداز کهنه
در لتهاست) می افزود - تا آنکه امیر الامرا بصوبه داری
دکن مرخص گشت - و قطب الملک بعیش و عشرت مشغول
گشته عنان وزارت بدست راجه رتن چند سپرد - اعتقاد خان
کشمیری همراز و دهمساز پادشاه گردید - و کنگایش قلعه و قمع
سادات اعلان گرفت - قطب الملک بامیر الامرا نوشت که کار
از دست رفته است - پیش ازان (که چشم زخمی بآب و جان
رسد) خود را باید رسانید - امیر الامرا با کمال تسلط و جبروت
از دکن روانه شده سوان دهلی را معسکر ساخت - و پادشاه را
پیغام کرد که تا بندوبست قلعه با اختیار ما نباشد در ملازمت
وسواس دارم - پادشاه خدمات قلعه را بمتوسلان امیر الامرا
سپرد - بعد استحکام قلعه امیر الامرا بملازمت پادشاه رسید -
و هشتم ربیع الآخر باران ملاقات ثانی فوجها آراسته داخل
شهر شد - و در حویلی شایسته خان فرود آمد - قطب الملک
و مهاراجه اجیت سنگه در قلعه رفته بدستور روز اول به
بندوبست قلعه پرداختند - و کلید دروازه بدست آوردند - آن

(۴) نسخه [ج] داریم - (۳) نسخه [پ] ربیع الاول *

روز و شب بهمین منوال گذشت - مردم شهر واقف نشدند که شب در قلعه چه واقع شد - چون صبح دمید قتل قطب الملک شهرت داده افواج پادشاهی از هرجانب مرتب شده بر سر امیرالامرا خواستند هجوم آرند - امیرالامرا بقطب الملک گفته فرستاد که چه جای توقف است - زود از میان باید برداشت لاعلاج قطب الملک نهم (بیع الآخر سنه (۱۱۳۱) احدى و ثلثین و مائة و الف پادشاه را مقید ساخت - و رفیع الدرجات بن رفیع الشان بن شاه عالم را از حبس برآورده بر تخت نشاند - و صدای نفاذ جلوس او آشوب را (که در شهر برپا شده بود) فرونشاند - رفیع الدرجات در حالت حبس بموضع تب دق مبتلا بود - چون سلطنت میسر شد لوازم احتیاط مزاج از دست داد - و بعد سه ماه و چند روز روزگار او سپری گشت - مطابق وصیت او برادر کلانش رفیع الدوله را بر سر سلطنت جا دادند - و به شاهجهان ثانی ملقب ساختند - بعد ایام نیکو سیر در قلعه آگره خروج کرد - امیرالامرا با پادشاه بسوخت خود را رسانده قلعه را مفتوح ساخت - ناکاه فتنه دیگر گل کرد و جی سنگه سوانی طبل مخالفت کوفت - قطب الملک در رکاب شاه جهان ثانی برای دفع جی سنگه بفتح پور سیکری شتافت - و با جی سنگه صورت مصالحه در میان آمد - شاهجهان ثانی نیز بعد سه ماه و

چند روز بمرض اسهال در گذشت - ناگزیر روشن اختر بن جهانشاه بن شاه عالم را از دار الخلافه طلبیده پانزدهم ذیقعد سنه (۱۱۳۱) احدى و ثلثین و مائة و الف بر اورنگ فرمانروائی اجلاس دادند - و به محمد شاه ملقب ساختند * سبحان الله هر چند سادات خود دعوی سلطنت نکردند و اولاد تیموریه را بر تخت نشاندند - اما حرکتی (که با محمد فرخ سیر کردند - مبارک نیامد - دمه به آسایش نگذرانیدند و نفقه بطمانینت نکشیدند - دروهای فتنه از هر چهار طرف بتلاطم در آمد - و اسباب زوال دولت آماده گشت - خبر رسید که غره رجب سنه (۱۱۳۲) اثنین و ثلثین و مائة و الف نواب نظام الملک ناظم مالوه از دریای فربدا گذشته قلعه آسیر و شهر بهرانپور را متصرف گشت - امیرالامرا سید دلور خان بخشی خود را با فوج سنگین جانب نواب نظام الملک فرستاد - دلور خان بعد محاربه بقتل رسید - سید عالم علی خان نائب صوبه داری دکن (که نوجوان تیور منش بود) کارزار نموده مردانه نقد هستی باخت - امیرالامرا با پادشاه قصد دکن کرد - و قطب الملک با چندی از امرا نوزدهم ذی القعد (۳) از چهار کورهی اکبر آباد فتح پور ریه رخصت دار الخلافه دهلی شد - و هنوز فرسیده بود که هفتم ذی حجه (۲) نسخه [ج] نائب صوبه دار - (۳) نسخه [ج] ذیقعد *

خبر کشته شدن امیر الامرا طاعت را گشت . قطب الملک
برادر مغیر اعیانی خود سید نجم الدین علی خان را (که
بحر است دهلی قیام داشت) نوشت که یکم از شاهزاده‌ها را
بر آورده بر تخت نشاند . پانزدهم ذی الحجه سنة (۱۱۳۲)
انین و ثلاثین و مائة و الف سلطان ابراهیم بن رفیع الشان بن
شاه عالم را بر تخت دهلی اجلاس دادند . بتفارت دو روز
قطب الملک نیز رسید . و باستمال امرای قدیم و جدید
پرداخت . و فوج عالی‌العموم نگاهداشت . و آنچه در ایام
وزارت اندوخته بود از نقد و جنس (که احصای آن جز
علم الهی مقدر کمی نیست) همه را صرف سپاه دیاران و
دوستان کرد . و گفت اگر زنده ایم باز بهم می‌رسانیم . و
اگر خواهش حق نوبت دیگر است چرا در دست غیر افتد .
هفدهم ماه مذکور بعزم مقابله از دار الخلافه برآمد . سیزدهم
محرم سنة (۱۱۳۳) ثلث و ثلاثین و مائة و الف بموضع
حسن پور رسید . چهاردهم جنگ واقع شد . آویخانه محمد شاهي
باهتمام حیدر قلی خان میر آتش بیهم درکار بود . مردم
باره سینه را سپر ساخته در مقابل آویخانه مکرر حملها
نمودند . از برگشتگی ایام فائده نه بخشید . چون شب نقد از
بارش گویهای توپ و زنبورک و شترنال (که آنی فرصت
نمیداد) فوج قطب الملک پراکنده گشت . و تا دمیدن صبح

معدود همراه قطب الملک ماندند . همین که آفتاب از
دریچه مشرق سر برآورد فوج محمد شاهي یورش کرد . و
چنگر معب واقع گشت . بسیاری از سادات بهمل شدند . و
سید نجم الدین علی خان زخمهای کاری برداشت . قطب
الملک خود را از فیل انداخت . زخم تیر بر پیشانی و زخم
شمشیر بر دست رسید . حیدر قلی خان باجمع بر سر وقت
قطب الملک رسیده او را بر فیل خود گرفت . و نزد پادشاه
آورد . پادشاه جان بخشی نموده حواله حیدر قلی خان فرمود .
قطب الملک در قید پادشاهی روزی به شب و شبی به روز سیاه
می‌آورد . آخر معمودش کردند . اول مرتبه خدمتگار او زهرمهره
را سائیده خوراند . باستفراغ بسیار سمیت دفع شد . روز دوم
باز خواجه سرای پادشاهی حب زهر هلاهل آورد . قطب الملک
تجدید رضو کرده مستقبل قبله نشست . و گفت الهی تو
میدانی که این شیء حرام را با اختیار خود نمی‌خورم . همین که
از حلق فرود رفت حالت متغیر گشت . و جان بجهان آفرین
سپرد . و این واقعه سالخ ذی الحجه سنة (۱۱۳۵) خمس
و ثلاثین و مائة و الف واقع شد . قبرش در شاه جهان آباد زیارتگاه

(۲) نسخه [ب] انداخته . (۳) نسخه [ب] خورائید . (۴) نسخه

[ب] بجهان آفرین . (۵) نسخه [ج] سنه (۱۱۵۳) هزار و یکصد و

خلأق است - از آثار اوست نهر پت پرگنج واقع شاه جهان آباد
(که از بی آبی حکم کر بلا داشت) قطب الملک در سنه (۱۱۲۷)
سبع و عشرين و مائة و الف نهری از اصل نهر شاه جهانی
بریده آردن - و آن خطه را بوفور آب احیا نمود - علامه
مرحوم میر عبدالجلیل بلگرامی گوید *

• قطعه •

- بهر جود و فیض قطب الملک عبد الله خان *
 - نهر خیرے کرد جاری آن وزیر محترم *
 - بهر آن عبدالجلیل واسطی تاریخ گفت *
 - نهر قطب الملک مد بهر احسان و کرم *
- و نیز علامه مرحوم در مثنوی بمدح او می پردازد
- بیت •

- ارسطو فطرے کامف نشان است *
- یمین الدوله عبدالله خان است *
- بدیوان چون نشیند نو بهار است *
- بمیدان چون در آید ذوالفقار است *

قادر دان خان بهادر

شیخ نورالله نام پور قادر دان خان بن رشید خان انصاری
شاه جهانی ست (که احوالش علیحدہ نوکرین خامه و قرائع نگار
گشته) - نامبرده در عهد خلد مکان بمنصب چار مدی و قلعداری

یکی از قلاع دکن سرفرازی داشت - و در عهد خلد منزل از
اصل و اضافه بمنصب یکمزاری و خطاب پدر خود نامور گشته
بفوجداری جامود صوبه خاندیس امتیاز اندوخت - و در وقت
محمد فرخ سیر (چون نظام الملک آصف جاه صوبه دار دکن مقرر
شده) دارن آن الکه گردید - او (که از جانب والدۀ آن امیر
قربانت قریبه داشت) بملاقات آمده مرافقت گزید - و در
جنگ سید دلاور علی خان و عالم علی خان ترددات نمایان
بظهور رسانیده از اصل و اضافه بمنصب سه هزار
سوار و خطاب بهادر و عطای علم و نقاره کوس شادمانی
بر نواخت - و در مصاف مبارز خان سرکردگی فوج هراول
تعلق بار داشت - پس از انصرام جنگ (که نسیم فتح
بر رایات آصف جاهی وزید) او از اصل و اضافه بمنصب
پنجهزاری چهار هزار سوار درجه بلذرتگی پیمود - پس
ازان بدغا بر دست نوکرے مقتول گردید - چون لاولد بود
آصف جاه قصبه جاتی گانون صوبه خجسته بنیاد و موضع انبار
صوبه خاندیس منجمله محال اقطاعش بطریق انعام بنام
متعلقان او مقرر ساخت - تا حالت تحریر هم باره ازان
بتصرف آنهاست *

قطب الدوله محمد انور خان بهادر

از نسله های شاه عیسی جندالله است (که مرید شاه لشکر

(باب القاف) [۱۴۲] (مآثر الامراء)

محمد عارف بود - و درون بلده برهانپور مقبره دارد (۲) و شاه لشکر محمد دست ارادت بشاه محمد غوث گولیارى داده - و بیرون بلده مزبور مرقد دارد - مومنى اليه ابتدا منظور نظر شاه نور الله درویش (که قطب الملك و حسین علی خان را بادی اخلاص و اتحاد متحقق بود) گردید - و بسفارش درویش مزبور سادات مذکور دستگیری نموده در عهد محمد فرخ سیر پادشاه بنوکری پادشاهی رسانیدند - (۳) او بمنصب شایسته و خطاب خانى سر بلند گردید - در ایامی (که عالم علی خان به نیابت اردنگ آباد قیام داشت) او به بخشیکری دکن و بذایب صوبه دارى برهانپور می پرداخت - پسر خاله اش محمد انور الله خان (که دیوان انصوبه بود) از جانب او حراست بلده مزبور نیز سرانجام می کرد *

چون خبر عبور نظام الملك فتح جنگ بهادر از نربدا بر زبانها افتاد عالم علی خان او را بانفاق سنکرا ملهار نامی برهنه برای خبر داری برهانپور فرستاد - او پس از وصول بهادر مزبور بذواحبی بلده مزبور بر آمده ملاقات نمود - ازان بعد بهمراهی بهادر مسطور می گذرانید - در عمل ناصر جنگ شهید به بخشیکری دکن سرمایه عزت اندوخت - و در عمل صلاحیت

(۲) نسخه [ب] - مقبره اوست - (۳) نسخه [ب] پادشاه - (۴) نسخه

[ج] و نیابت صوبه دارى برهانپور .

(مآثر الامراء) [۱۴۳] (باب القاف)

جنگ بقطاب قطب الدوله بلذ رتبه گردید - پستر در بلده مزبور مطابق سنه (۱۱۷۱) یکپور و یکصد و هفتاد و یک هجری بعالم اخروی شتافت - خلیق بود و بعد از آن یومیه مرطف - اما در زمانه سازی یکتائی داشت - از اولاد نمانده - خاله زاده اش محمد انور الله خان مدتی بدیوانی نواب آصف جاه می پرداخت - خالی از راستی نبود - و بوضع قدیم شهرت گرفته - از دیگر برادرانش اولاد باقیست *

* حرف الکاف *

کمال خان ککهر

پسر سلطان سازنگ است (که برادر خود سلطان آدم بود) - ککهران را طوایف بسیار است - در مابین بهت و سنده در شعاب جبال و اطلال و اغوار توطن دارند - در زمان سلطان زین الدین کشمیری ملک کد نامی از امرای غزنین (که بحاکم کابل نسبتی داشت) آمده بود و این جا را از تصرف کشمیریان گرفت - و از کنار نیلاب تا دامن کوه سواک و حد کشمیر تمام این عرصه بمردر ایام در حیز تصرف در آورد - اگرچه فرق دیگر مانع کهنتر و جانوتهه و ایوان و چترنیه و بهوکیان و جهیه و باریه و میکوال نیز متوطن درین فاحیه اند - اما مطیع و متقاد ککهران بوده اند - چون ملک کد در گذشت پسرش ملک کلان جانشین شد - و پس از نبیر نام پسر او کلانجی الوس خود یافت - و بعد ازو

(۲) نسخه [ب - ج] جانوتهه - (۳) نسخه [ج] جهترنیه - (۴) نسخه

[ج] بادیه - (۵) نسخه [ج] پیرا *

تتار ناظم قبیلۀ خود گردید - و در زمان تسخیر هندوستان در ملازمت فردوس مکانی خدمات شایسته بتقدیم رسانید - علی الخصوص در جنگ رانا سانگا ^(۲) جانفشانیها نمود - او را دو پسر بود - سلطان سازنگ و سلطان آدم - ریاست به نخستین باز گردید - او را با شیخ شاه و سلیم شاه منازعت عظیم رو داد - نبردهای مردانه کرد - و افغانان بسیار را به بندی گرفته بفروخت آورد - شیخ شاه باراد ^(۳) تذبیه این قوم قلعه روهتاس را متصل ولایت این طائفه اساس نهاد - و آخر بمقتضای سرنوشت آسمانی او را بدست آورده بقتل رسانید - و پسرش کمال خان را بقلعه گوالیار محبوس ساخت - و باوجود چنین فترت ملک اینها را بدست نتوانست آورد - حکومت الوس ککهران بمسلطان آدم برادر سلطان سازنگ رسید - سلیم شاه نیز در گرفتن این ملک سعیهای بلیغ نمود - سودمند نیامد *

گویند نوبت سلیم شاه زندانیان قلعه گوالیار را حکم سیاست عام کرد - که زندانخانه را کاراک کرده و پر از داری تفنگ ساخته آتش زدند - قوت آتش و باروت زور آورده خانه را از جای کنده با زندانیان بهوا برد - جزو جزو عضو عضو آنها را پراکنده ساخت - کمال خان دران میان بود - قادر پر کمال او را ازین

(۲) در [بعضی نسخه] رانا سانگا - (۳) نسخه [ج] کرده - (۴) نسخه

[ب] که زندان خانه را *

آسیب محفوظ داشت - و در گوشه خانه (که او بود) دود
از آن آتش نرسید - و چون سلیم شاه برین حراست ایزیدی
آگاه شد عهد گرفته او را رهائی داد - کمال خان بوطن رفت -
و چون عم او سلطان آدم استیلاى مطلق یافته بود با برادر
خود سعید خان روزگارے بذاکامی می گذرافید - و متابعت
بنفاق میکرد - در سر آغاز جلوس عرش آشیانی در منزل
جالدهر بوسیله دولت خواهی قدیم آمده ملازمت دریافت -
و در جرگه امرا منساک گشت - و در جنگ هیمو و مانکوت^(۳)
خدمات شایسته نموده مشمول عطاى سلطانی گردید - و در
حال سیوم بتنبیه افغانان میانه (که در حدود سرونج مضاف
صوبه مالوه هر بفساد و فتنه برداشته آهنگ آشوب و شورش
داشتند) تعیین شد - او بجمعیت لائق بر سر آنها رفته نبرد
مرد آزما نمود - و مظفر و منصور برگشت - عرش آشیانی
قصبه کره و فتح پور هنسوه و بعضی محال دیگر بجاکیر او
مکرمیت فرمود - و در سال ششم هنگام محاربه پسر مبارز
خان عدلی (که او را افغانان بهری برداشته بودند) کمال
خان جمعیت شایسته برده با خان زمان شیانی شریک خدمت
شد - و در آن جنگ مرد آزما از کارنامها بظهور آمد - عرش آشیانی
از اجتماع ادمردی و فدویت او فرمود - که کمال خان خدمت

(۲) نسخه [۱ - ب] داده - (۳) نسخه [ب] در منزل جنگ *

خود بجا آورد - اکنون وقت عاطفت ماست - بهر مطلبی (که
داشته باشد) کامیاب خواهد شد - چون بحضور رسید در سال
هشتم سنه (۹۷۰) نهمد و هفتاد و هجری بوسائل باریابان خلافت
معروض داشت که بمقتضای حب وطن آمید ولایت پدر
خود دارم - قا قضیه ناکامی مرا در پیش آمد ملک موزنی
عم من متصرف است - عرش آشیانی بخان کلان و دیگر
امرای پنجاب برنوشت که ولایت گهران (آنچه سلطان
سارنگ در تصرف خود داشته - و اکنون سلطان آدم دارد) دو
بخش ساخته یکی بار مسلم دارند - و بر دیگرے کمال خان
متصرف گردد - و اگر سلطان آدم ازین حکم را ایستد سزای
نفرمانی در کنارش نهند - چون گزارش این حکم به سلطان
آدم نمودند او و پسرش لشکری نام (که راتق و فاتق
مهمات پدر بود) سر از اطاعت پیچیدند - افواج پنجاب
با کمال خان بولایت گهران در آمده در حوالی قصبه^(۲)
هیلان جنگ عظیم در پیوست - و قتاله سخت دست داد -
سلطان آدم دست گیر شد - و لشکری پسرش گریخته
بکوهستان کشمیر رفت - او را نیز اسیر ساخته آوردند -
و تمامی ولایت گهران (که بتسخیر هیچ یکی از فرمانروایان
هندوستان نیامده بود) مسخر نموده کمال خان را باستقلال

(۲) نسخه [ب] بهیلان *

(باب الکاف) [۱۴۸] (مآثر الامر)

متمکن ساخته سلطان آدم و پسرش را بار سپردند - کمال خان لشکری را رهگرای فنا ساخت - و سلطان آدم را مقید نگاه می داشت - تا حیات طبیعی سپری کرد *^(۲)

در طبقات اکبری آورده که کمال خان در سلک امرای پنجهزاری انتظام داشته - و بشیوه مرضیه شجاعت و پردلی و بصفت ستوده سخاوت و کرم گستری ممتاز ابغای روزگار بود -^(۳) و گفته که در سنه (۹۷۰) نهصد و هفتاد پیمانه هستی او لبریز گردید - و این همان سال کامیابی اوست - والله اعلم *

کاگر علی خان

از یکه های همایون پادشاه است - ساله (که جنت آشیانی بکشایش هندوستان رایت عزیمت افراشت) او در رکاب پادشاهی وارد هندوستان گردیده - در عهد عرش آشیانی بمنصب دو هزاره رسیده - سال یازدهم (چون مهدی قاسم خان تعلقه دار گدده بے اجازت پادشاهی عازم حجاز گردید) عرش آشیانی او را با جمعه دیگر بآن حدود تعیین فرمود - و در جنگ ابراهیم حسین میرزا (که متصل قصبه سرنال از مضافات صوبه احمد آباد واقع شد) از ملتزمان

(۲) نسخه [پ] طبعی - (۳) نسخه [ج] بصنعت - (۴) نسخه [ج]
والله اعلم بالصواب - (۵) نسخه [ب] فردوس آشیانی - (۶) نسخه [ب]
گدهی *

(مآثر الامرا) [۱۴۹] (باب الکاف)

رکاب پادشاهی بود - پستتر همراه منعم بیگ خان خانان بمهم شرقی دیار تعیین یافته - در ایامه (که فوج پادشاهی بمحاصره پتله اشتغال داشت) (روزه باتفاق پسر خود بر سر غنیمت تاخته کارنامه رستمی بظهور رسانید - و کار جمعه بشمشیر جلالت تمام ساخته مطابق سنه (۹۸۰) نهصد و هشتاد هجری خود نیز پیمانه هستی لبریز گردانید *

کنور چگت سنگه

پسر کلان و خلف الصدق راجه مانسنگه کچهواکه است در عهد عرش آشیانی بسری و سرکردگی ناموری داشت - و گزین خدمات بجا آورد - و در سال چهل و دوم بکرمک میرزا جعفر آصف خان (که بمالش راجه پاسو زمیندار مؤ و پتهان مامور بود - و از ناسازی امرا کار پیش نمیرفت) تعیین شد - و نیکو پرستاریها بتقدیم رسانید - و در سال چهل و چهارم سنه (۱۰۰۸) هزار و هشت هجری رایات پادشاهی بعزیمت دکن جانب مالوه برافراخته شد - و شاهزاده سلطان سلیم باستیصال رانا امر سنگه رخصت یافت - راجه مانسنگه (که از نظم و نسق بنگاله خاطر و پرداخته بحضور دولت بار اندوخته بود) بهمراهی شاهزاده تعیین گشت - و یاسبانی آن مملکت وسیع بنیابت پدر بنام چگت سنگه قرار گرفته دستوری یافت - هنوز نزد دارالخلافه آگره در تهیه سامان راه

بود که با فراط می گساری در عین شباب ناگهانی واپسین خواب در ربود - و الوس که خواهه را بدر از نای غم انداخت -
 عرش آشیانی از خسروانی فوازش مها سنگه پور خرد سال
 از را بر نواخته بجایش فرستاد - و چمن زار امید جهان
 شاداب گردید - فتنه سگالان آشفته زای آندیار و برخی افغانان
 (که پیوسته پرستاری نمودند) ازان خرد سال حساب
 بر نگرفته سر بشورش برداشتند - مها سنگه از نا تجربگی
 چاره آن آسان بر شمرده بآهنگ آویزش برآمد - در تصبه
 به درک سال چهل و پنجم هنگامه نبود گرمی پذیرفت - و
 چشم زخمی بفوج پادشاهی (سید - اهل خلاف برخی جاها
 برگرفتند - راجه مانسنگه از شاهزاده جدائی گزیده به بنگاله
 گام سرعت برگرفت - و در تلافی آن شکست کارنامها بر ساخت -
 مها سنگه در سر آغاز شباب بطریقه شنیعه پدر شیفته شراب
 خان و مان خراب گشت - و جان شیرین بدان تلخ آبه جگرسوز
 در باخت *

کشن سنگه راتهور

(۲)

برادر علاقی راجه سورج سنگه مشهور و برادر اعیانی
 والد قدسیه فردوس آشیانی ست - بیمن این گرمی نسبت
 در عهد جنّت مکانی بمدارج قرب و دولت مرتقی گشت - و

(۲) نسخه [ج] راتهور *

با برادر کلان (که از اعیان سلطنت و سردار با سامان و جمعیت
 بود) بنفاق و کینه می گذرانید - اتفاقاً گویند داس بهائی^(۲)
 (که وکیل مطلق و مدار دولت راجه سورج سنگه بود)
 گوید داس برادرزاده راجه را بجهت نزاع بقتل آورد -
 چون راجه او را بسیار می خواست به باز خواست خون
 نیفتاد - کشن سنگه مذکور ازین اغماض بر آشفته بانتقام
 برادرزاده در کمین فرصت نشست - و انتهاز قابو می جست -
 در سال دهم جهانگیری سنه (۱۰۲۴) هزار و بیست و چهار
 هجری (که سواد دار الخیر اجمیر معسکر پادشاهی بود)
 دران روز (که جنّت مکانی بسیر تالاب بهکر نهضت فرمود)
 کشن سنگه پیش از صبح بعزم قصاص سوار شده در فضائی
 (که راجه سورج سنگه فرود آمده بود) (سید - و برخی
 مردم آزموده کار دلار خون را پیاده ساخته بر سر خانه گویند
 داس فرستاد - آنها جمعی را (که برسم حراست و حفاظت^(۳)
 اطراف خانه اش بودند) بشمشیر گرفتند - درین زد و خورد
 و شور شغب گویند داس بیدار شده بی سابقه خبر
 از یکطرف خانه برآمد - تا بر کیفیت حال آگهی یابد -
 مردم کشن سنگه (که بجهت وجوی او سراسیمه بودند) همین
 که دیدند بقتلش پرداختند - کشن سنگه (چون هنوز

(۲) نسخه [۱] بهائی - (۳) نسخه [۱ - ب] محافظت *

ازین ماجرا آگهی نداشت (بشدت خشم و اضطراب - خود نیز پیاده شده درون حویلی در آمد)^(۲) - هر چند مردم مانع آمدند ملتفت نشد - درین وقت راجه سورج سنگه نیز بیدار شده شمشیر در دست از خانه بر آمد - و مردم خود را بمدافعه برگماشت - دران هجوم کشتن سنگه با لخته همراهان کشته شد - و بقیة السیف خود را با سبان رسانیده برآمدند - مردم راجه دنبال گرفتند - پیش جهرکه پادشاهی هنگامه سرربائی و جان ستانی گرمی پذیرفت - شمشیرهای آبدار بفرق هر که می نشست تا کمر می رسید و تیغهای فولاد هندی نژاد بکمر هر که می خورد دو حصه عدل می ساخت - شصت و هشت راجپوت از طرفین دران معرکه مرد آزما چهره مردانگی را بملگونه جانفشانی برآراستند - گویند ازان روز شمشیر هروهي اعتبار بهم رسانید - و مردم دیگر نیز خواهش نمودند - جنت مکانی بعد ازین سانکه منصبش را به پسران تقسیم نموده کشتن گداز وطن او را بآنها بحال داشت *

کاگر خان عرف خان جهان کاگر

از والا شاهیان فردوس آشیانی ست - پس ازان (که تخت سلطنت بوجود فایز الجود آن پادشاه رونق تازه پذیرفت) او بمنصب هزاره چهار صد سوار و انعام شش

(۲) نسخه [ب] در آمده *

هزار روبیه مالامال نشاط گشت - و سال سیوم هنگامه (که الکه دکن متخیم سرادق پادشاهی بود) در افواج متعینه جهت قنبدیه خانجهان لودی و تخریب تعلقه نظام الملک دکنی بهمراهی راجه گچ سنگه اختصاص یافت - سال هشتم با سید خان جهان باره برای مالش چهار سنگه بقدیده تعیین شد - سال دهم باضافه پانصدی شش صد سوار ارج ترقی پیمود - سال سیزدهم از اصل و اضافه بمنصب دو هزاره سوار و خطاب کاگر خان عز ناموری اندوخت - پستو تعینات تعلقه قندهار گردید - مدتها درانجا ماند - (چون سال بیست و دوم شاه ایران آمده قلعه را بزرز برگرفت) او پاتفاق خواص خان قلعه دار آنجا رفته شاه را دید - و رخصت هندوستان حاصل نموده برگردید - همراه سلطان اورنگ زیب بهادر (که نوبت دوم بیساق آنجا نامزد شده بود) تعینات گشت - و سال بیست و ششم برکاب سلطان دارا شکوه بدان مهم شتافت - پس ازان احوالش بنظر نرسیده *

کار طلب خان

اصلش از قوم مرهته است - بسونت راو نام داشت - در عهد جنت مکانی در سلک ملازمان پادشاهی و تعیناتیان دکن

(۲) نسخه [ب] متعینه پادشاهی (۳) نسخه [ب] چهار سنگه -

(۴) نسخه [۱] نرسید *

انتظام یافته - و بمنصب در هزاری هزار سوار فائز گردیده - پس ازان (که برهقه اسلام در آمد) بخطاب کار طلب خان مخاطب گشت - و سال سیوم جلوس فردوس آشیانی هنگامی (که حدود فکن مطرح الیه فیروزی اثر بود) از اصل و اضافه بمنصب سه هزاری در هزار سوار امتیاز اندوخت - سال نهم (که پادشاه بار دوم بدکن رسیده افواج به تخنیه ساهو بهونسله و پامال ساختن ملک متعلقه عادل خان تعیین فرمود) او بهمراهی خان زمان اختصاص گرفت - پس ازان همواره با ناظران دکن بود - سال سی ام در رکاب پادشاهزاده محمد اوزنگ زیب بهادر بر سر تطیب الملک شتافت - و پس از انفصال مقدمه او همراه کیسر سنگه زمیندار دیوگده^(۲) جهت تحصیل زر^(۳) (که ذمه مومی الیه قرار یافته بود) از پادشاهزاده مرخص گردید - و پس ازان (که کار فرمایان قضا توطیه دیگر برانگیختند و پادشاهزاده بتقریب عیادت پدر والاقدار از دکن عازم هندوستان گردید) او را مستمال ساخته همراه گرفت - و در محاربه با مهاراجه جسونت سنگه و مقابله دارا شکوه ملتزم رکاب بود - در ایام موعود (زگار زندگیش بهر آمد *

(۲) نهخته [ب] کیسل سنگه - (۳) نهخته [ا] تحمل *

کنج علی خان عبدالله بیگ

پسر کلان علی مردان خان امیر الامرا ست - سال بیست و ششم جلوس فردوس آشیانی به منصب هزاری پانصد سوار و سال بیست و هشتم باضافه پانصدی ذات و سال بیست و نهم باضافه یکصد سوار کام دل برگرفت - سال سی ام از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی هشت صد سوار طبل شادمانی برنواخت - و (چون سال سی و یکم پدرش بعالم بقا خرامید) از اصل و اضافه بمنصب در هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار مرتقی گشته گرد لال از چهره قالم زده برافشاند - پستتر همواره سلیمان شکوه بر سر محمد شجاع تعیین شده - (چون زمانه نیرنگ کار رنگ دیگر ریخت - و فلک شعبده باز نقش عالمگیری بر روی کار آورد) او خود را ببارگاه سلطنت رسانیده بحصول ملازمت پرداخت - و سال اول بعطای نقاره کوس شادمانی زده همراه خلیل الله خان بتعاقب دارا شکوه مامور گردید - پستتر بخطاب کنج علی خان مخاطب گشته در جنگ شجاع و نبرد درم دارا شکوه همواره بود - سال نهم از اصل و اضافه بمنصب سه هزاری در هزار سوار سرفراز گشته در سلک کومکیان دارالملک کابل انتظام یافت - و در جنگ افغانه خیبر شریک تودن مبارزان گردید - پستتر حالات او بنظر نویسنده *

کیرت سنگه

پسر دوم میرزا راجه جی سنگه - (چون میوان فساد پیشه^(۲) کما بهاری و کوه مجاهد مابین مستقر الخلافه اکبر آباد و دار الخلافه شاه جهان آباد خار راه گشته متردین و سکان آن نواحی را ایذا و آزار می رسانیدند - و برگذات از دست انداز ایشان و بوبرائی نیاد - و تیولداران آن محال ازین رهگذر خسارت می کشیدند) در آخر سال بیست و سیوم شاه جهانی از پیشگاه خلافت و جهان بانی کیرت سنگه بمنصب هشتصدی هشت صد سوار سرائازی یافته محال مذکور بطریق وطن در تیولش مرحمت گردید - و بمیرزا راجه حکم شد که آن گروه واجب الدفع لازم الاستیصال را از بیخ و بن برکنده در قلع و قمع آنها دقیقه نامرعی نگذارد - و آن سوزمین را از خار و خس مفسدان تبه کار به بپراید - و بجای ایشان مردم خود را آورده آباد سازد - راجه بوطن شتافته با چهار هزار سوار و شش هزار تفنگچی و تیردار بمحال مذکور آمده بقطع جنگل پرداخت - و بسیاری از فتنه پڑهان را علف تیغ گردانید - و گروهی را ماسور ساخت - و فرادان مواشی بدست آورد - و بقیة السیف را مستاصل نمود - هزار سوار از منصب راجه دو اسپه سه اسپه گشته برگشته حال کلیان (که

(۳) نسخه [ج] میواتیان *

جمعش هشتاد لک دام است) در طلب این اضافه مرحمت شد - و کیرت سنگه هم باضافه منصب و فوجداری میوات سر برافراخت *

(چون سرد فطرتش بوسته جویبار میرزا راجه بود - و فمال شعورش تربیت یافته بوستان سزای دانش آن بلند فکرت) در کمتر زمانی معامله فهمی و کلدانی خود را خاطرنشین بادشاه ساخت - و در سال بیست و هشتم هنگامی (که رویه جهانبانی بجانب دارالخیر اجمیر باهتزاز آمد) از سابق و لاحق بمنصب هزاری نهصد سوار ممتاز نموده بحراست شهر دار الخلافه (خصم فرمود - و [چون آخر سال سیوم عمارات فیض آباد معروف به مخلص پور از مضافات برگشته مظفر آباد سرکار سهارن پور بر کنار دریای چون متصل کوه دامان شمالی (که بکوه سرمور نزدیک است) قریب باخترام رسید - و نرضت پادشاهی بسیر آن مکان دل نشین (که از دار الخلافه چهل و هفت کرده جریبی ست) اتفاق افتاد^(۳)] کیرت سنگه بحفاظت بیرون شاه جهان آباد دستوری یافت - و (چون پدرش از مراقبت سلیمان شکوه جدائی اختیار نموده عازم آستان عالمگیری گردید) کیرت سنگه (که بعد از جنگ دار شکوه بوطن رفته بود) پسر ملحق شده همراه

(۲) نسخه [ج] سارنگ پور - (۳) نسخه [پ] افتاده *

او استسعاد ملازمت نمود - و بعطای عام مشمول نوازش
گشت - و بجهت تنبیه مفسدان میوات مرخص گردید - و
چندے بفوجداری نواح دارالخلافه پرداخت - پستر بهمراهی
پدر در تسخیر ولایت سیوا تردد های نمایان نمود - و با سه
هزار کس در بروی قلعه بودند هر ملجأ بر ساخت *^(۲)

(چون سیوا رهگرای اطاعت و انقیاد گردید و جمیع
عمدهای آن جیش بالطاف پادشاهانه کامیاب گشتند) کبر
سنگه بمنصب دو هزار و پانصدی دو هزار سوار سربلندی
یافت - بعد ازان (چون میرزا راجه بتاخت ولایت بیجاپور
لوائ عزیمت برافراخت و فوج التمش را بشهامت کبر
سنگه انتظام بخشید) او دران معارک هیجا با مبارزان عساکر
بیجاپور نبردهای مردارزا نمود - و (چون میرزا راجه در
برهانپور باجل طبیعی در گذشت) او دولت اندوز حضور
گشته بعنایت نقاره و از اصل و اضافه بمنصب سه هزار و دو
هزار و پانصد سوار پایه اعتبار برتر افراخت - و باز کومک
دکن گشته مدتی دران ولایت بسر برد - در سال شانزدهم^(۳)
سنه (۱۰۸۴) یک هزار و هشتاد و چهار هجری بنهان خانه
نیستی فرو رفت *

(۲) نسخه [ج] بودند هر - (۳) نسخه [پ] طبیعی - (۴) نسخه
[ب] و در سال .

کامگار خان

پسر دوم جعفر خان است - در ابتدای سلطنت خلد مکان
بمنصب درخور سربلندی یافته - سال هفتم از اصل و اضافه
بمنصب هزار و دو صد سوار و خطاب خانی کامیاب گشته -
سال دهم از تغیر لطف الله خان بخدمت بخشیدگی اهدیان
اعتبار برگرفت - سال دوازدهم بداروغی جواهر بازار تخاصر
جست - سال نوزدهم بوجهی از منصب برطرف گشت - سال
بیست و یکم مورد عاطفت گشته از تغیر رحمت خان بخدمت
بیوثاتی مباحثات اندوخت - سال بیست و دوم (که پادشاه
از دار الخلافه عزیمت اجمیر فرمود) او بقلعه داری دارالخلافه
مامور شد - سال بیست و چهارم از تغیر اشرف خان
واقع خوانی و سال بیست و پنجم از انتقال عبد الرحیم
خان بخشعی سیم و سال بیست و هفتم بعزل مغل خان
آخته بیگی و سال بیست و هشتم داروغگی جلو و سال
سی ام عوض بهره مند خان داروغه غسل خانه و آخر همین سال
پس از انتقال محمد علی خان خانسامان شد - پستر از
تعلقه مذکور معزول شده سال سی و سیم با جماعه مامور
گردید که مردم محل محمد معظم را بشاه جهان آباد برساند -
سال چهل و سیم از اصل و اضافه بمنصب سه هزار و
ولایت بلند پایی افراخت - چندے قلعه داری اکبر آباد

هم داشت - سادۀ لوحیهای او زبان زد است - و با
به کمالی نظر بعلو خاندان بسیار بر خون می پیچید - و هر
بهیچ کس فرو نمی آورد *

گرفتند روزی پادشاه پیغامی بامیر خان تهته فرمود که
بکامکار خان برساند - او مصحوب معتمدی ازین ماجرا خان
مذکور را مطلع ساخته استدعای آمدنش بخانه خود کرد - خان
مذکور بدر تجاھل زده پرسید که کدام امیر خان - امیر خان
خود بنی عم ما بود - واسطه گفت که امیر خان عبدالکریم
تهته - گفت یعنی عبدالکریم فراش - بگوئید که ما بخانه فراشان
نمی آئیم - و باین حرف قلمیچ بدان کرد که میر عبدالکریم مدتی
دارنگی جانماز خانه پادشاهی داشت - چون امیر خان
این نقل پیش پادشاه کرد فرمود که آخر پسر جعفر خانست
در خانه نبایستی طلب داشت - قطعه نعمت خان عالی که
بیت اولش اینست *

* کتخدا شد بار دیگر خان عالی منزلت *

* با کمال عز و تمکین و وقار و زیب و زین *

در حق اوست *



حرف اللام

لشکر خان

محمد مهین نام خراسانی در عهد عرش آشیانی بمنصب
دو هزار و خدمت والای میر بخشگیری و میر عرضی اختصاص
داشت - در سال یازدهم بسعادت مظفر خان تربتی معزول
گردید - و در سال شانزدهم از به خودی و دولت نخوتی
روز روشن مست شراب بدربار آمده عریضه ناکي نمود -
چون بعرض پادشاهی رسید با وصف عمدگی و تفویض مناصب
عظیم الشان او را بدم اسمی بسته گردانیدند - و چندی معبر
داشته را گذاشتند - و در تہذیر بہار و بنگالہ بہمراہی
خان خانان منعم خان تعیین بود - در جنگ دارن کرانی^(۳)
(کہ دعوی وراثت آن ملکیت می نمود) در فرج قول
برفاہمی سپہ سالار پامی ثبات افشردہ زخمہای عذیف برداشت -
اگرچہ زخمہا بہ شد لیکن از به پروائی و ہبل انگاری

(۲) نسخہ [۱ - ب] جان خانان منعم تعیین بود (۳) نسخہ [ج] کرانی *

ایام نقاهت در نهم و هشتاد و دو در بنگاه قالب تهیه کرد - صاحب جمعیت بود - هزار سوار نوکر خود داشت *
 اگرچه این افراط تعدیب (۳) که از جانب پادشاه در باره او سرزد (بظاهر استیلائی قوت غضبی ظاهر می کند - چه در عرف و عادت سلاطین دانش آئین (که سیاست و تهدید را ناگزیر انتظام نشاء ظاهر دانند) تعزیر بشخص بر می گیرد - یک را بزهر چشم و چین پیشانی و دیگر را بدرشتی و سخت زبانی بعضی را سیلی و مشک کوب و برخی را بکوب و چوب سزا دهند - خوش گفت کسی که گفت * (باعی *)

* قادیبی اگر ضرورت افتد بهرس *

* یکدست خطا ست گوشمال همه کس * (۳)

* ای مطرب قانون بساط انصاف *

* دف را بطمانچه کوب دنی را بنفس *

اما نظر بر شخصیت این مرد جاء درست بموقع واقع شد - که باوصف این همه عمدگی متحمل چندین خواری و خفت گشته از ذلالت نفس و دناست همت دست از نوکری و ملازم پیشگی بر نداشت - والا بسا کم رتبان که بکجی ابرو و خوف پهلودار جان پیاس آبرو سپرده اند - و عزت و نیکدامی جاوید اندوخته *

(۲) نسخه [ج] این امر از تعدیب - (۳) نسخه [ج] هر کسی *

تنبیه

چون شخصیت هر کس قطع نظر از آن شخص بمفهوم غیر مختلف است احکام شرعی (که اشل و انفع دارد شده) بشخص بر نمی گردن بل بر فعل مترتب است - و بقدر آن مزد و اخذ قرار یافته *

* هر عمل اجر و هر کرده جزائی دارد *

لشکر خان ابرو الحسن مشهده

ابتدا دیوان شاهزاده سلطان مراد بود - پس از فوتش از دکن آمده در خدمت شاهزاده سلطان سلیم بزدگی اندرخت و حسن پرستاری را سرمایه دولت ساخت - بعد فرمانروائی بخطاب لشکر خانی و منصب عمده سر بر افراخت - و مدتی بدیوانی و بخشیکری موی کابل می پرداخت - چون خان دوران ناظم آنجا نرد مخالفت می باخت طلب حضور شد - و پس از آن به تنبیه افغانان (که ساک راه مترددین هندوستان و کابل بودند) مامور گشت - و مهما امکن در زند و بمتن رهنان و قطاع الطريق سعی بلیغ بکار برد - تا بوجه نیک امن طریق صورت گرفت - و در سال چهاردهم (که اول مرتبه سیر گلگشت کشمیر منظور جنت مکانی گردید) او را بعنایت علم و نقاره مفتخر ساخته بحراست دار الخلافه

(۲) نسخه [ج] امن بطریق *

آگوه گذاشتند - و (چون افواج پادشاهی به همراهی شاهزاده پرویز بسپه سالاری مهابت خان در تعاقب شاهزاده شاهجهان تعیین شد) لشکر خان نیز کمکی گردید - بعد (سیدن برهانپور) (چون عادل شاه والی بیجاپور بر رغم ملک عنبر با مهابت خان طرح دوستی انداخته ملا محمد لاری سپه سالار خود را با پنج هزار سوار گزیده به برهانپور فرستاد) مهابت خان را در (تن سر بلند رای) را بحر است بلده گذاشته لشکر خان را با جمعی از امرا همراه ساخت - و تمشیت مهمان آنجا بملا محمد تفویض نمود - و خود با شاهزاده پرویز بجانب آله آباد شتافت - ملک عنبر (که منتظر فرصت بود) به بیجاپور رفته محاصره نمود - عادل شاه باستحکام برج و باره پرداخته مرمغان بطلب ملا محمد روانه کرد - و بمهابت خان نوشت که در ازای هواخواهی پادشاهی چشم اعانت دارم - و سه لک هون (که قریب درازده لک روپیه باشد) برسم مدد خرج سپاه نیز حواله نمود - چنانچه حسب الرقم مهابت خان سر بلند رای با معدودی در شهر اقامت گزیده لشکر خان را با فوج دکن در زفانت ملا محمد باستیصال ملک عنبر راهی ساخت - ملک عنبر آگهی یافته بلشکر خان نوشت که نسبت بملازمان پادشاهی گستاخی سر نزده - بجهت تقریب واجب التخریب شده ام - چون با عادل شاه از قدیم الايام بر سر حدود ملکی

نزاع است مرا با مدعی بگذارید - تا هرچه مقدر است بظهور آید - اصلاً التقات بحرف او نکرده بحوالی بیجاپور رسیدند - ناگزیر ملک عنبر دست از محاصره برداشته راه دیار خود گرفت - ملا محمد هر در دنبالش گذاشت - هر چند او سپهر اندازی و مدارا می نمود ملا محمد حمل بر عجز و زبونی کرده شدت و غلظت می افزود - چون کار بر تو تک شد - و اضطراب دامن گیر گشت) ناگزیر در منزل بهانوری پنج گروهی احمد نگر قرار بچنگ داده رزم طلب گردید - اتفاقاً ملا محمد لاری کشته شد - و سر رشته انتظام فوج عادل شاهیه گسیخت - جادر رای و اردا (ام از امرای پادشاهی دست بکار جنگ نابره راه فرار سپردند - اخلاص خان و غیره بیست و پنج نفر از سرداران بیجاپور (که مدار دولت عادل شاهیه بر اینها بود) گرفتار شدند - ازان میان فرهاد خان را (که تشنه خون او بود) از سر چشمه تیغ سیراب ساخت - و از امرای پادشاهی لشکر خان با میرزا منوچهر و عقیدت خان و غیره چهل منصبدار بقید ملک عنبر در آمدند - و چندی بمقتضای سر نوشت آسمانی در قلعه دولت آباد محبوس و مسلسل بودند - پس از فوت سلطان پرویز (که مهمات دکن بخان جهان لودی بالاصالة باز گردید) لشکر خان با دیگر امرا رهائی یافته

ببرهانپور آمد - پس از سریر آرائی فردوس آشیانی نظر بر
سوابق خدمات او (که در ایام شاهزادگی بضرورت وقت ده
لک روپیه بطریق قرض داده بود) مبلغ مذکور باز مرحمت
فرمودند - و باضافه دو هزار ری ذات و سوار بمنصب پنجهازاری
چهار هزار سوار بلند پایه گردید - و بصوبه دارری کابل از تغیر
خواجه ابوالحسن تربیتی اختصاص گرفت - اتفاقاً پیش از
وصول منصوب نذر محمد خان والی بلخ و بدخشان از
کوتاه بینی و قابو طلبی وقوع حادثه جنت مکانی را موجب فوز
مطلب پنداشته بهوس تسخیر کابل گران لشکر کشیده
بحوالی آن بلده شورش افزا گشت - لشکر خان بانتظار
کرمک حضور (که مهابت خان سپه سالار مامور شده بود)
در راه متوقف نگشته بلا اجمال گام سرعت برداشت - چون
به باریک آب (که درازده کوهی شهر است) رسید نذر محمد
خان از گرد قلعه برخاسته باراد دستبرد پیش آمد - لشکر
خان از ناموس جوئی و کارطلبی بقصد پیگار باستعجال روان
شد - نذر محمد خان دید که لشکر خان به نهایت دلیری
و چیرگی می آید و نوکوان ماهواره خوارش (که در روز
بد همپائی نمایند) قلیل - سود این تجارت نارائج دانسته
نهم محرم الحرام سنه هزار و سی و هشت هجری عطف عنان
نمود - و نشیب و فراز مسافتی (که در یکماه قطع کرده بود)

بچهار روز نور دیده ببلخ رسید - لشکر خان داخل نزهتگاه
کابل گشته باستمال و ترفیه سکنة شهر و عیای نوای
(که غارت زده و مسم رسید) اوزبکان تهیدست بودند) پرداخت
و هر جا مناسب دید فوج فرستاده متمردان را برانداخت -
اما [چون قطان صوبه کابل (که از طائفه سنیه سنیه حنفیه
اند) از سلوک لشکر خان بسبب مخالفت مذهب راضی
نبودند] در سال چهارم معزول گشت - و در سال پنجم
از تغیر مهابت خان بحراست دهلی نامزد گردید - و
(چون از کبر سن خدمات مرجوعه از متمشی نمی شد) در سال
ششم داخل لشکر دعا گردانیدند - از با پسران بآستان بوس
سورافراخت *

اگرچه در پادشاه نامه علت انزوا غیر از پیری بیان
نکرده - اما بقرائن حال تفرس می رود که پیری چندان در
فیافته بود که از نوکری معاف دارند - مگر بوجه
از جانب او انحراف بمزج پادشاهی رد داده باشد - گویند
پس از استعفا ی نوکری عازم حج گشت - و بعد تحصیل
زیارت عتبات علیات و صرف زهای گران دران مشاهد
قدسیه بوطن مالوف رفت - و بجا رب کشی آستان ملائک
پاسیان رضویه (علی ساکنها الثناء والتحبة) فائز گردید - و دران
بلده سرا و رباط اسس نهاد - و املاک بسیار خرید - و

همان جا رخت هستي بريخت - اولاد او در هندوستان ماندند - خلف رشيدش سواران خان است (که احوال او درين اوراق سمع تحرير یافته - و پسر ديگر ميرزا لطف الله است - مذهب سفت و جماعت اختيار کرده بخشي دکن شده بود - شب رقت کوچ در پالکي نشسته بود که ناگاه شخصي بر سرش رسیده بخنجر بيداد هلاک ساخت - و بدر رقت - و هيچ ظاهر نشد که بود - و بابا ميرک خویش او در عهد جنت مکاني ترقي کرده کارهاي نمايان در دامن کوه کانگور نمود - هنگامی (که شاهزاده شاهجهان محاصره بوهانپور فرمود) همراه راد (تن) بود - و در (که شاه قلبي خان بشهر در آمد) او جنگ کرده کشته گويد - پسرش لطيف ميرک در قلعه دارمي انکي تنکي دکن بحر مي برد - بيدون باري باغچه طرح انداخته گور خانه خود ساخته بود - همانجا مدفون گرديد *

لشکر خان عرف جان نثار خان

يادگار بيگ نام پسر زبردست خان والا شاهي اعلى حضرت است - در حيات پدر بدولت روشناسي و تقديم خدمات عمده پادشاهي فايز گرديد - و در سال نوزدهم از اصل و اضافه بمنصب هزارمي ذات دو صد سوار و داروگمي گرز برداران و منصبداران (۲)

(۲) نسخه [ج] و يداروگمي *

نقدي مفاخرت اندرخت - و در همين سال باضافه پانصدي (۲) سيصد سوار فرق عزت بر افراخت - و بخطاب جان نثار خان چهره ناموري افروخت - و (چون همواره فيما بين سلاطين والا در دامن تيموريه و خواقين عاليشان صفويه ابواب اتحاد و يگانگي مفتوح و از جانبين ارسال نامه و پيام و اهداي هدايا مسلوک بود) شاه صفي در آخر فرمانبرداري خود بر سر مقدمه قندهار برخه انديشها (که مورت زنجش بود) بخود راه داده سلسله گسل محبتهاي ديرين گرديد - چون او ازين جهان گذران در گذشت فردوس آشياني نپسنديد که موالات قديم يکباره انقطاع پذيرد - در همين سال جان نثار خان را (که شايان سفارت بود) بعتاي طلب در ساله او و همراهانش نقد از خزانه برنواخته بامغان سه لک و پنجاه هزار روپيه و نامه معنون بتعزيت شاه صفي و تهفيت جلوس شاه عباس ثاني (که پسر جانشين او است) و مشعر بر معذرت آمدن علي مردان خان بهادر بهند (که نه بحسب جاه و آرزوي نوکري بوده بل بشارت حمد پيشگان گزاره گزيده) روانه ايران ديار فرمود - و خان مذکور در آخر سال بيستم و يکم از حجابت برگشته تقبيل هده خلافت نمود - و بمنصب دو هزارمي هفصد سوار و خدمت آخته بيگي سرافرازي يافت - و در سال بيست و

(۲) نسخه [ج] شش صد *

همین بمیر توزکی درجه اعزاز پیمود - و در سال بیست و چهارم بخدمت بخشیکری دوم از تغیر سیادت خان پایه اعتبارش افزود - و سال بیست و پنجم اضافه پانصدی هیصد سوار یافته بخطاب لشکر خان نامور گردید - و سال بیست و ششم بمنصب سه هزاری هزار سوار فایز شده به بخشیکری فوج متعین شاهزاده دارا شکوه بیساق تغدهار مامور گشت - و در سال بیست و هفتم از ملتان حسب الحکم بدرگاه پادشاهی سعادت تلثیم عتبه اقبال اندوخته بدستور پیش بخدمت بخشیکری دوم از تغیر ارادت خان سر بلند گردید - و در سال بیست و نهم امری چند (که دلالت بر عدم تدبیر داشت) بر وی (وز افتاد - و ظاهر شد که در بخشیکری دست طمع گشوده و ذیل دیانت خود بلوث خیانت آلوده - او را از خدمت باز داشته بکمی پانصدی معاتب کردند - و پس ازان بمالش فتنه پزوهان حوالی حصار و بیکانیور تعیین شد - و در سال هی و یکم از انتقال علی هردان خان امیر الامرا بصوبه دارمی کشید و اضافه پانصد سوار سواراوی یافت - و بعد از نخستین جلوس عالمگیری با ارسال خلعت و اضافه پانصدی پانصد سوار بمنصب سه هزاری در هزار و پانصد سوار مورد عنایت گشت - و بتقریض صوبه دارمی (۲) نسخه [ج] اضافه پانصدی یافته *

ملتان معزز شد - و در سال سیوم از تغیر قباد خان بصوبه دارمی تهنه مامور گشت - و پس ازان بنظم صوبه بهار رخس عزیمت راند - و در سال یازدهم از بهار معزول شده بخدمت صوبه دارمی ملتان از تغیر طاهر خان سرفراز گردید - و در سال سیزدهم از ملتان بحضور رسیده از انتقال دانش مند خان میربخشی بخدمت بخشیکری اول و بافزایش هزاری هزار سوار بمنصب پنجهزاری سه هزار سوار بلند مرتبه گشت - و در آخر همین سال سنه (۱۰۸۱) یک هزار و هشتاد و یکم هجری رخت هستی بر بیست - از پسرانش کسی ترقی نکرد - صبیحه او بحباله نکاح لطف الله خان بن سعد الله خان مرحوم بود *

لطف الله خان

همین خلف جملة الملک سعد الله خان است که نقوش فضائل و رقوم کمالات او بر صفائح السغه تا مرور دهور جلوه گر خواهد بود - (چون آن مربع نشین مسند وزارت در مبادی سال سی ام جلوس اعلی حضرت ازین سنجی سرا انتقال نمود) لطف الله خان در سن یازده سالگی بود - بمنصب (۳) هفصدی صد سوار مشمول نوازش خسروانی گشت - پس ازان (که عنان فرمانروائی همدستان بدست اقتدار عالمگیری

(۲) نسخه [ج] در آخر همین سال سنه هزار و هشتاد و یک هجری -

(۳) نسخه [ج] هفت مدي *

در آمد) از انجا (که پدر مرحومش نهیت یسایر شاهزادگان در خدمت پادشاه زاده محمد اورنگ زیب بهادر ربط دلی و اخلاص از صمیم قلب داشت) او را مورد گوناگون التفات فرموده بمنصب هزاری چهار صد سوار سربلند گردانید - و همواره مورد توبیت داشته بافزایش منصب و تفویض خدمات حضور بر نواختند - کمتر داروغگی بود از داروغگیهای عمده حضور که خان مذکور سرانجام نکرد - و در سال دوازدهم از تغیر عاقل خان بخدمت داک چوکی مباحی شد - و سال سیزدهم از تغیر حاجی احمد سعید خان داروغگی عرض مکرر یافت - و در سال چهاردهم بخلمت کتخدائی با صبیحة لشکر خان میر بخشی (که پیش ازان در گذشته بود) مخلع گردید - و در نوزدهم سال بعد مراجعت از حسن ابدال بلاهور از تغیر فیض الله خان بداروغگی فیل خانه اختصاص گرفت - و در سال بیست و یکم از انتقال شیخ عبدالعزیز اکبر آبادی بتازگی قامت امتیاز بخلمت عرض مکرر بر آراست - و در همین سال باعزاز خهروانی (که خان مشارالیه در قلعه پاکلی سواره می آمده باشد) در سائر همچشمان معزز گشت - و در سال بیست و سیوم صوبه داری لاهور از تغیر قوام الدین خان بپادشاهزاده محمد اعظم مفروض گردید - خان مزبور بنیابت شاهزاده اعتبار اندوخته رخصت یافت - و سال دیگر بحضور رسیده از

تغیر عبد الرحیم خان به داروغگی غسلخانه فرق عزت برافراخت - و در سال بیست و پنجم از تغیر کامگار خان بواقع خوانی فایز شد - و سال دیگر بداروغگی جلو خاص و چوکی خاص مخصوص الطاف گشت *

(چون قابلیت و کمال خان مذکور شهره آفاق بود و جودت طبع و صفائی ذهن و (سائی فکر بکمال داشت) در محامره گولکنده جوهر شجاعت و مردانگی خود را دل نشین همگان ساخته مصدر ترددات نمایان گردید - خصوص دران نیم شب [که محصوران بر دمدمه پادشاهی (که بکنگره قلعه رسیده بود) ریخته توپ را بیکار کردند - و سید عزت خان میر آتش را با سربراه خان چیله جلال نام بسته بردند] لطف الله خان که با جماعه چوکی خاص بمحافظت آن تعیین شده بود تا سه روز در میان دریا (که پای قلعه است) بپردلی و دلادری استقامت ورزید - تا جمعیت دیگر رسیده غنیم را برداشتند - و دمدمه قائم کردند - خان مذکور باضافه پانصدی مفتخر شد - و (چون نقد بهادری او بدار العیار امتحان سره برآمد) در سال سی و چهارم سمت نهانه کتدائن بمالش اشقیا رخصت یافت - و در سال دیگر از تغیر صلابت خان مجدداً بداروغگی چوکی خاص مورد لطف

گردید - و در همین سال بصدر زلتی بصلب منصب معاتب شد - و پس از چند روز ببحالی نوکری آب رفته بجویش باز آمد - و در سال سی و نهم از تغیر صف شکن خان بخدمت آخته بیگی و از تغیر خانه زاد خان بداروغگی خاص چوکی سرانرازی یافت - و در سال چهل و سیوم از اصل و اضافه بمنصب سه هزارری در هزار سوار و بعطای نقاره بلند آوازه گشت - و بصوبه دارری بیجاپور مامور شد - و سال چهل و پنجم از انجا معزول گشته بافزونری پانصد سوار بحراست اورنگ آباد تعین گردید - و در سال چهل ششم پس از فتح قلعه کھیلنا صوبه دارری مذکور به شاهزاده بیدار بخت مفوض شد - و خان فیروز جنگ از برابر بمحافظت بگاه پادشاه مامور گشت - و صوبه دارری آقجا بنیابت بلطف الله خان (۲) که خسروپور خان فیروز جنگ میشد (قرار یافت - خان مذکور بتعلقه نرسیده در سنه (۱۱۱۴) یک هزار و یکصد و چهارده رخت هستی برست - با فضل و کمال بشجاعت و کارطلبی ا تصاف داشت - و مکرر مصدر کارهای نمایان شده بایستے بیش ازین ترقی می کرد و پایه دولت را به منتهای مراتب امارت می افراشت شاید لخته سبکیهای رضع و برخه تکلفهای بیجا (که در مزاجش بود) مانع شده *

(۲) نسخه [ج] بنیابت لطف الله خان - (۳) نسخه [ج] بقلعه نارسیده *

مشهور است که در زمره پادشاه عرضی که (که بعض (۲) مقدمات مخفیة مندرج بود) می خواند - اتفاقاً هنوز آن مقدمات بر زبان پادشاه نگذشته که از جانبی بعرض رسید - و تفحص شد که چگونه افشای این امور شد - آخر الامر پادشاه بحدوت درست فرمود که سوائے لطف الله خان کار دیگری نیمست - پستر معلوم شد (که خان مذکور از پشت آن عرضی همه مطلب دریافته بمردم اظهار نمود - لهذا روزی چند از بازیابی خلوت ممنوع گردید - محاوره و مکالمه بالفاظ غیر مانوس (که محتاج بفرهنگ و قاموس بود - و آن دور از سلامت و روانی ست) بهیاری داشت - عبارتهای ساخته و تراکیب به تکلف تراشیده وی زبان زد مردم است - پسرش محمد خلیل عنایت خان (که چندی بحراست برهانپور قیام داشت) سهپاهی رضع میرزا منش بود - در نغمات هنری خالی از کمال نبود - در جنگ جاجو (که میان شاه عالم و محمد اعظم شاه بر سر سلطنت هندوستان صف آرائی بمیان آمد) خان مذکور در فوج جهاندار شاه معزالدین بود - چون سادات بارهه (که هراول بودند) با معدودے گرم عنان گشته بجنگ در پیوستند عنایت خان نیز خود را بکمک رسانید - چون غلبه مخالف مشاهده

(۲) نسخه [ج] بعضی *

نمود از فیل فرود آمد - و نورالدین علی خان برادر حسن
علی خان و حسین علی خان آنها دیده به برادران خود گفت
که حیف این شیخزاده گوی از میدان برد - بمجرد این
حرف آنها نیز از فیلان فرود آمدند - و در مقابل امان الله خان
و سید ارتان محمد و ابراهیم بیگ بسری و دیگر نوکران قدیم
محمد اعظم شاه بودند (که از سالها بشجاعت و مردانگی نام
برآوردند) باهم در آویختند - و طرفه گیر و داره و غریب کارزاره
واقع شد - که ترک خون آشام بهرام را از نظاره ان کند آدری
دود حیرت بسر برآمد - عنایت خان زخمهای کاری برداشته در
میدان افتاد - رمقی از جان داشت - بعد از ساعتی درگذشت
خلد منزل او را ملقب بعنایت خان شهید فرمود - و به
پسرانش (که خرد سال بودند) رعایت نمود - در عهد
فروردس آرامگاه هنگامه (که نواب آصف جاه نظام الملک از
دکن بدارالخلافة شتافته) از انتقال محمد امین خان وزیر الملک
مسند آرای وزارت گردید - دختر خان شهید را (که
طغای زاده آن نویین بلند اقبال بود) بعقد ازدواج در آورده
موسوم بصاحب بیگم نمود - و بدین انتساب جدید پسران
او را امتیاز و اعتبار دیگر بهم رسید - حقیظ الدین و محمد سعید
خان (که برادر اعیانی بودند) برفاقت آصف جاه بدکن
آمدند - و بعد جنگ مبارز خان هر یک فوجداری عمده

یافته صاحب طبل و حشم گردید - و پس از حقیظ الدین
خان بهادر بغیابت صوبه دار برهانپور سرفرازی یافت - و
چون در سال (۱۱۵۰) هزار و صد و پنجاهم ^(۲) هجری بار دیگر
آصف جاه لوای عزیمت دارالخلافة برافراخت هر دو برادر
با قامت دکن نگرانیده همراهی گزیدند - و اینها را (که سکونت
شاه جهان آباد مرغوب طبع بود) با آصف جاه معاودت
دکن نموده در رکاب پادشاهی ماندند - و بشرف این قرابت
در پیشگاه خلافت عزت و احترام دارند - و هر دو بخوش وضعی
و رنگینی موصوف اند - خصوص محمد سعید خان بهادر
امیرزاده واقعی ست - اگرچه در بیش منصبی از پدر و جد
درگذرانیدند اما آن حالت و دستگاه بالفعل ندارند - در
برادر دیگر محمی الدین قلی خان و دوم معین الدین قلی
خان (که در دهلی بودند) در قتل عام نادر شاه کشته شدند *

طفی الله خان صادق

^(۵)
از شیخ زادهای انصاری - وطنش پانی پت است - وقت
خلد منزل در دربار پادشاهی آمد و رفت نموده از کم رتبهگی
بپایه عمدگی رسید - و در عهد جهاندار شاه بپایه عتاب
درآمده خانه اش ضبط شد - ازین جهت با محمد فرخ سیر

(۲) نسخه [ج] پنجاه هجری - (۳) نسخه [ج] و برادر دیگر محمی الدین

قلی خان - (۴) نسخه [ج] کشته شد - (۵) نسخه [ب] و وطنش .

توسل جسته پس ازان (که شاهد سلطنت هندوستان بهشت
نشان در آغوش او در آمد) بعد فتح یافتن بر جهاندار شاه
باتفاق سید عبد الله خان به بزد و بخت دار الخلافه تعیین شده -
قطب الملك دیوانی خالصه بنام او تجویز نمود - و پادشاه
این تعلقه بنام ^(۲) جهیل (ام ناگر مقرر کرده بود - بدین تقریب
مابین پادشاه و وزیر کدورت واقع شد - قطب الملك گفت
که هرگاه تجویز اول وزیر پذیرا نشود استقلال او معلوم -
آخر تعلقه مزبور بنام خان مسطور قرار یافت - و در عهد
فردرس آرامگاه بخدمت خانسانانی و منصب شش هزاری
و خطاب شمس الدوله بهادر متهور جنگ کامیاب گردید - بعد
آمدن نادر شاه (چون از حرکات خلاف مرضی بظهور آمد) بهایه
معتاب در آمد - در عهد احمد شاه در گذشت - در لقب
او (که لفظ صادق افزود شده) وجه آن زبان زد عوام است
دلیر دل خان برادر اوست - که همراه امیرالامرا می بود -
و بمنصب سه هزاری رسیده - و برادر سیوم از شیرافکن
خان است - که بغوجدری کره مضاف آله آباد هرفراز شده -
از پهرانش عنایت خان راسخ و شاکر خان بقدر ترقی کردند *

(۲) نسخه [ع] جهله رام - (۳) نسخه [ب] نهور جنگ *

حرف المیم

* مصاحب بیگ *

ولد خواجه کلان بیگ که پدرش مولانا محمد صدرا از
اعظم ارکان دولت میرزا عمر شیخ بود - و شش پسر او در
فیکو خدمتی فردرس مکانی خود را نثار کردند - خواجه با
این همه حقوق بفرط رشادت و فراست و سنجیدگی اطوار و
شایستگی فضائل منظور نظر بابری شده سرآمد امرای بزرگ
گردید - برادر دیگرش کوچک خواجه مهرداد و معتمد خاص
بود - پس از فتح هندوستان (که روز جمعه بیستم رجب
سنه (۹۳۳) نهمصد و سی و دوم هجری واقع شد - و اگره مخیم
سراذقات فردرس مکانی گردید) سپاه چغتای را قلمت مجانست
علت عدم موافقت با اهل هند شد - و افراط گرمی هوا
و شائبه سموم و ربا ضمیمه گشت - درین اثنا از ناروائی راهها
و دیررسی سودا (که تنگی معیشت و فقدان اجناس بدید
آمد) امرا قاطبه قوار بر معارفت داده بسیاری یکه جوانان

به رخصت بکابل رفتند - خواجه کلان بیگ را (که در جمیع معارک و مراتب خصوص درین یورش سخنان مردانه عالی همتانه میگفت) نیز رای برگشت - فردس مکانی (که دل نهاد اقامت این دیار بود) فرمود که این چنین ملکی (که بچندین سعی و اهتمام بدست آمده) باندک تعبیه و کلفتی (که رو دهد) از دست دادن رسم جهانگیران هوشمند نیست - اما بپاس خاطر خواجه (که در بازگشت اموار داشت) تیولدارانی غزنین و گردیز بلام ری مقرر فرموده بدان جانب رخصت فرمود - در واقعات بابری مرقوم خامه راستی رقم آن پادشاه است که تسخیر هندوستان بمساعی جمیله خواجه میسر شده - در نصائح جنیت آشیانی بحسن سلوک با خواجه و صفح گستازیهای او وصیت فرموده - پس از ارتحال فردس مکانی خواجه رفاقت میرزا کامران اختیار نموده از جانب او بحکومت قندهار می پرداخت - در (۹۴۲) نهمصد و چهل و درسام میرزا برادر شاه طهماسب مغربی بر سر قندهار آمده آنرا محاصره نمود - تا هشت ماه نگاهداشت - چون مرتبه دیم شاه خود آمد ناچار قلعه سپرده در لاهور بمیرزا کامران پیوست - و بعد سنوح قضیه چوسا خواجه همراهی جنیت آشیانی

(۲) نسخه [۱] گردیز - (۳) نسخه [ب] پس ارتحال - (۴) در [بعضی نسخه] چوسا - (۵) نسخه [ب] جنیت آستانی *

قرار داد - چون آن پادشاه از ناسازگاری^(۲) زمانه متوجه سنده شد خواجه از سیالکوٹ رفته باز بمیرزا کامران ملحق گشت *

و چون خواجه در گذشت پسر او مصاحب بیگ بوسیله شایسته خدمتیهای نیاگان خود بقرب و اعتبار اختصاص گرفت - اما^(۳) چون سرشت او بخبت و خباثت آماده بود - و مزاج او بشرارت و بدکاری^(۴) مجبول مکرر حرکات ناپسندیده ازو بظهور می آمد - چنانچه جنیت آشیانی او را مصاحب منافق می گفت - پس ازان (که نوبت سلطنت بعرش آشیانی رسید) او از تبه رائی و بیخودی شطرس اوقات خود را در صحبت شاه ابوالمعالي ترمذی گذرانید - و لختی بحدود شرقیه بسر برده از مصاحبان خان زمان بود - در سال سیوم باندیشه ناصواب بدلهلی آمد - بیرام خان او را مقید ساخته روانه حجاز نمود - ناصرالملک باهتمام تمام بیرام خان را بران داشت که در قرعه قرطاس بریکه اسم قتل و بر دیگره نقش نجات نوشته انداخته شود - تا هر نقشی (که از پرده غیب بر رو افتد) آنرا بکار برند - اتفاقاً تقدیر موافق تدبیر آمد - همان ساعت مردم فرستاده او را بیاسا رسانیدند - گویند ازین واقعه همه امرا و امرازادهای چغتائی از بیرام خان هراسان گشته سر حساب شدند *

(۲) نسخه [ج] ناسازی - (۳) نسخه [ب] چون سرشت او *

ملا پیر محمد خان شروانی

از امرای پنج هزاره اکبری ست - صاحب فضل و کمال بود - ابتدا در قندهار ملازم بیرام خان شده - بعد سرور آرائی عرش آشیانی بوسیله خان مزبور برتبه امارت و سرداری رسیده بوکالت از جانب خان مشارالیه مقرر شد - و بعد فتح هیمو (که در جنگ مصدر ترددات گردید) بخطاب ناصرالملکی سرافرازی یافت - و رفته رفته قسم استقلالش افزود (که جمیع مهمات مالی و ملکی را بالاصالة انفصال میداد - گویا خود رکیل سلطنت بود - و جبروت و شوکت او بجائے رسید) که اعیان سلطنت و امرای الوس چغتای بدر خانه او رفته اکثر بار نیافته بر میگشتند - و او از راستی و درستی خود حساب کسی بر نمیداشت - بل از درشتی و تشدد او دیگران در حساب بودند - و (چون اعتنا بشان هیچ یکی نمیکرد) حسد آلورگان نا توان بین بستوه آمده خاطر بیرام خان را بفرهای نا مناسب ازو متنفذ ساختند - اتفاقاً سال چهارم ناصرالملک روزی چند بیمار شد - خان خانات بعیادت رفت - غلام ترک (که دربان بود) از نادانستگی گفت باشید - خبر کنیم - خان خانات متغیر شد - ملا پیر محمد ازین واقعه واقف شده از خانه برآمده بهزاران تواضع و خجالت در مقام معذرت استناد - و گفت این غلام نواب را نشاخت -

خان خانات گفت که شما چه قدر ما را شذاخته اید که او بشناسد - بارصف این بیرام خان (که اندرون رفت) بسبب شدت اهتمام از همراهان کمتر توانستند رفت - خان خانات زمانه چنین در ابرو بود - غرض گویان واقعه طلب فرصت یافته زیاده از سابق او را بشورش آوردند - چنانچه پیغام فرستاد که ما ترا از ملائی بامارت آوردیم - چون تنگ حوصله بودی بیک ساغر از دست رفتی - الحال مصلحت اینست که منزوی شوی - ملا (چون آزاده مرد بود) ازین بشارت بشکفتگی خاطر گوشه گرفت - بعد چند روز بمعنی شیخ گدائی کنبور دیگر بداندیشان بیرام خان ملا را بقلعه بیان فرستاده محبوس ساخت - و باز رخصت سفر حجاز داد - ملا روانه گجرات بود که در راه نوشته ادهم خان و غیره امرا رسید - که هر جا که رسیده باشند توقف نموده انتظار لطیفه غیبی برند - مشارالیه در نواحی رنتنبهوز اقامت برگزید - چون به بیرام خان آگهی شد جمع را فرستاد که او را دستگیر کرده بیازند - ملا بعد ازان (که زد و خورد در میان آمد) اسباب را اشیا گذاشته با معدودے بدر رفت - فی الحقیقه بیرام خان باغوازی کوته اندیشان حسد پیشه چنین مخلص کاردان را از خود دور ساخت - و بدعت خود تیشه بپای اقبال خود زد - سنج این تضییع در خاطر عرش آشیانی بسیار ناپسند آمد - و هنوز ملا

به کجرات نه رسیده بود که برهم زدگی دولت بیروم خان شنید . و برسم استعجال بزمین بوس رسیده بخطاب خانی و نمایند علم و نقاره بلند پایه گشت . و پیش ازان باتفاق ادهم خان به تسخیر مالوه تعیین شد . چون سال ششم ادهم خان کوکه حضور طلب شد حکومت مالوه باستقلال بملا قرار گرفت . باز بهادر حمای از بر نداشته در سال هفتم در حدود اراس جمعیتی فراهم آورده عرصه خودسری آراست . پیر محمد خان فوجی ترتیب داده بر سرش شتافت . و باندک تلاش او را اداره دشت هزیمت ساخت . و بتسخیر قلعه بیجاگده همت گماشته آنرا بجبر و قهر از دست اعتماد خان (که از جانب باز بهادر باستحکام آن می پرداخت) گرفته داخل ممالک محروسه ساخت . و (چون والی خاندیس میران محمد شاه فاروقی در اعانت باز بهادر جدی داشت) بنا برین پیر محمد خان هزار جوان کار طلب همراه گرفته بطریق ایلغار چهل کوه در یک شب رانده (چون او در قلعه آسیر بود) ببرهان پور درآمده به نهب و غارت پرداخت . و حکم قتل عام نموده بهیاری از سادات و علما را بحضور خود گردان زد . و با فراوان غنائم معاودت کرده شنید که باز بهادر از راه قریب تر است . مستعد پیگار گردید . ارباب خبرت صلاح جنگ نداده رفتن بهندیه اولی شمردند . پیر محمد

خان (که تهور بر عقل و تدبیر غالب داشت) گوش برین حرفها نکرده دل در جنگ بست . همراهان لوازم رفاقت بجا نیاورده باندک تلاش از جا رفتند . بعضی هواخواهان جلو اسب او گرفته از جنگ برآوردند . چون بگذار نربدا رسید شام بود . مردم گفتند که غایب دور است . امشب اینجا توقف باید کرد . نشنیده سواره خود را باب انداخت . اتفاقاً قطار اشترج نیز در میان آب می گذشت . باسب خان پهلوی زد . او از اسب جدا شد . همراهان قریب از بد درونی ببر آوردن دست و پائی نبردند . غریق گشت *

(۲) * چو در آرد روز در تیرگی *

* در چشم جهان بین کند خیرگی *

خون ناحق بیگناهان برهانپور کار خرد کرد (۳) * بیت *

* خون ناحق مکن چو یابی دست *

* کز مکافات آن نشاید رسم *

(۴)

این سائحه در سنه (۹۶۹) نهمه و شصت و نه واقع شد عرش آشیانی از رفتن چنین نوکر درمست اخلاص کاردان جوانمرد عالی همت ترین تاسف بسیار گشت . گویند پیر محمد خان ثروت و سرانجام بموت بهم رسانیده بود (که هر روز (۲) نسخه [ج] چو روز آورد - (۳) نسخه [ج] کرده - (۴) نسخه [ا ب] در نهمه و شصت و نه *

هزار قاب طعام می کشیدند) - و با تعبیر و نخوت کریم وضع بود - مکرر در یک روز پانصد اسم ب مردم بخشید - اما هر چه بود آیه قهر بود - غرور سپاهگری بعصبيت ملائي فراهم آمده دولت و جاه سرباري شد - ديگر چه توان گفت - در هنگامه (که مدار المهم خلافت بود) از پيشگاه سلطنت بخان زمان شيعيان تهديد رفت - که شاه ساربان بهر را (که بمعشوقتي برگزيده) بادشاهم بادشاهم مي گريد - بحضور فرستد يا از پيش خون دور سازد - خان زمان برج علي نوکر معتمد خود را بجهت تسکين غضب سلطاني و مهم سازي دربار روانه نمود - او بمنزل پير محمد خان آمده گزارش لخته پيغام کرد - ملا بغضب رفته او را ته چوب گرفت - و از برج قلعه انداخت - و قهقهه زنان گفت اکنون اين شخص مظهر اسم خود گرديد *

مير شاه ابراهيمي

از سادات ترمذ است - در آوان شباب سنه (۹۵۸) نهصد و پنجاه و هشت در کابل بوسيله خواجه محمد سبع بمجلس جنت آشياني راه يافت - (چون بحسن صورت و زيبائي منظر خالي از قبول نبود) منظور نظر پادشاهي گرديده

(۲) نسخه [ب] پادشاه ميگريد (۳) نسخه [ج] گفت اين شخص -

(۴) نسخه [ج] قبول *

بشمول تربيت و عنايت بدرجه امارت رسيد - و بخطاب غرورندي اختصاص گرفت - و در يساق هندوستان مصدر ترددات و مردانگيا شده بعد فتح با برخه امرا و عمدها بصوبه پنجاب دستوري يافت - تا سگندر خان سور والي هند (که از جنگ بدر رفته و خود را بدامن کوهستان کشيده) اگر برآمده دست اندازي نمايد بتدارک آن پردازد - و جميع مهمات آن ولايت براي او مفوض شد - اما ب اعتدالي و نخوت او با امرا باعث آن گرديد (که شاهزاده اکبر را باقاليقي بپرام خان بدان مملکت مرخص فرموده حکومت سرکار حصار بدام او قرار گرفت - (چون بر کنار آب بياه ملازمت شاهزاده نمود) نظربو الطاف جنت آشياني اشاره به نشستن در مجلس فرموده مورد مراحم بيکران ساخت - آن مرتبه نشناس بمنزل خود رفته پيغام يشاهزاده فرستاد که نصبت من بپادشاه بر همه روشن است خصوص بر ايشان - که فلان روز با پادشاه در يک ظرف خوردم - و بشما الوش عنايت کردند - پس با اين نصبت من (که بخانه شما آمدم چرا تقيه رنمد برآه من) جدا انداختند - شاهزاده باوجود حداثت سن جواب داد که توره سلطنت ديگر است و قانون عشق ديگر - آن نصبت (که پادشاه را با شما بود) مرا نيست - عجب که درميان

(۲) نسخه [۱-ج] تقيه نمده *

این هردو نسبت تفرقه نکرده گله کردند - پس ازان (که
عروش آشیانی سریر آرای هندوستان شد) بیرام خان نقوش
فئنه و فساد از سیمای احوال او برخوانده روز سیوم جلوس
در محفل حضور مقید ساخته بلاهور فرستاد - و به پهلوان
گل گر عسس آنجا سپردند - (روزی از بے پردائی محافظان از
زندان فرار نموده بولایت گهران در آمد - کمال خان گهر
مقید ساخت - از آنجا هم گریخته می خواست بکابل سرے
گشت (۲) چون منعم خان حاکم آنجا باستماع فرار او میر هاشم
برادرش را (که غوربند و غیره جاگیر داشت) بلطائف الحیل
مقید ساخته بود [بدان جانب هم نشناخته در نوشهره بکشمیریان
(که از حاکم خود غازی خان ستم رسیده بودند) پیوست -
و بلاه و مکر آنها را با خود متفق ساخته بحاکم کشمیر جنگ
نمود - و هزیمت خورد - و بعضی نوشته اند که چون بکمال خان
پیوست دران وقت آن ولایت بدست عم او آدم گهر بود -
کمال خان میر را اعتبار نموده فوجی فراهم آورد - و باتفاق
یکدیگر متوجه کشمیر شد - و پس از شکست عذرخواهی نمود -
میر بپرگنه دیبال پور (که در جاگیر بهادر شیانی بود) مخفی
رفت در خانه میرزا تولک ملازم خان مزبور (که سابق نوکر میر
بود) پنهان شد - اتفاقاً روزی تولک بزوج خود جنگ کرده

(۲) نسخه [ج] بکشد - (۳) نسخه [ج] دیبالپور *

اذیت بسیار بدو رسانید - او نزد بهادر خان رفته صورت واقعه
ظاهر نمود - و گفت قتل خان مصمم کرده اند - بهادر خان
همان ساعت سوار شده تولک را بقتل رسانید و میر ابوالعالی
را محبوس ساخته نزد بیرام خان فرستاد - او حوائه ولی بیگ
نمود که به بهکر راهی سازد - او روانه گجرات کرد - که از آنجا
بعجاز رود - در گجرات خونی ناحق ریخته نزد خان زمان
گریخت - او باز حسب الطلب نزد بیرام خان فرستاد - درین
نوبت خان چند روز او را باعزاز نگاهداشته آخر الامر در قلعه
بیانه زندانی گردانید - و در ایام تنزل خود از ایلور شاه
ابوالعالی را بندگسل ساخته با امرای دیگر روانه حضور نمود -
در قصبه جهجر همه امرا ملازمت یافتند - شاه نیز رسیده
سواره سلام کرد - بادشاه را بد آمد - باز زنجیر فرموده
بشهاب الدین احمد خان سپردند - که به سفر حجاز راهی سازد -
و پس از دو سال در سال هشتم از اماکن شریفه برگشته بخیال
فساد انگیزی از گجرات در جالور به میرزا شرف الدین حسین
احراری (که بغی در زیده بود) ملاقات کرد - او جمع را
همراهش ساخت که رفته در حوالی آگره و دهلی غبار فساد
بر انگیزد - آن بے باک اول بغارنول شتافته قلیله خزانة
پادشاهی متصرف گشت - و به جهنجهنوز آمده از آنجا بحصار
فیروزه رفت - دید که کار پیش رفت نمی شود - و انواح

پادشاهی از اطراف و جوانب در تعاقب است - روانه کابل گشت - و بماء جوجک بیگم والدۀ میرزا محمد حکیم (که رفق و فتق کابل برای (زمین او قمشیت می یافت) احوال خود فوشته باین بیت معنون نمود *

* ما بدین در نه پیج حشمت و جاه آمده ایم *

* از بد حادثه اینجا به پناه آمده ایم *

بیگم بهخندان مردم (که شاه ابوالمعالي جوانی ست بهنجابت و شجاعت متصف - ^(۲) جنت آشیانی صبیۀ کلان شما را نامزد (فرمود - اگر او را تربیت فرمایند - مفید کاره ست) فریب خورده در جواب نوشت *

* کرم نما و فرود آ که خانه خانۀ تست *

و باعزاز بکابل آورده فخرالانما بیگم همشیره میرزا محمد حکیم را بازواج او در آرد - (چون فی الجمله بوسیله این نسبت صاحب اختیار گشت) از بدسرشتی خود و زشت آموزی لخته فتنه پژوهان (که تا بیگم زنده است استقلال تو صورت نخواهد بست) - اواسط شعبان سال نهم سنه (۹۷۱) نهصد و هفتاد و یک با در کس از بے سعادتان بخانۀ بیگم در آمده آن مظلومه را بشهادت رسانید - ^(۳) و اکثر عمدها را که از انجمله حیدر قاسم کوه بر است (که پدر و بر پدر درین دردمان عالی از امرای

(۲) نسخه [۱] جنت آسفانی - (۳) نسخه [ب] رسانیده *

بزرگ بوده - و درین ولا منصب و کالت داشت) بقتل در آورده در کار مستقل گردید - میرزا سلیمان (که همواره در آرزوی کابل بود) با استدعای پنهانی میرزا محمد حکیم و درخواست برخی اهل کابل از بدخشان روانه شد - شاه ابوالمعالي میرزا محمد حکیم را همراه گرفته بمقابله برآمد نزدیک آب غوربند تلاقی فریقین رو داد - چون جنگ ترازو شد برخی دولت خواهان میرزا را جلو ریز نزد میرزا سلیمان آوردند - و کابلیان تمام پراگنده گشتند - شاه ابوالمعالي سراسیمه رو بفرار آرد - بدخشیان تعاقب کرده در موضع چاری کاران دستگیر ساختند - و در کابل روز عید فطر این سال بحکم میرزا از خلق برگزیده بقصاص رسانیدند *

* ابیات *

* به چشم خویش دیدم در گذرگاه *

* که زد مرغی بجان سوزک راه *

* هذوز از صید منقارش نپرداخت *

* که مرغ دیگر آمد کار او ساخت *

* چو بد کردی بمباش ایمن ز آفات *

* که راجب شد طبیعت را مکانات *

شاه ابوالمعالي خوش طبع و سلیقه بشعر موافق داشت

شهیدی تخلص می کرد *

محمد سلطان میرزا

پسر دین میرزا ست بن بایقرا بن منصور بن بایقرا - در زمان دولت سلطان حسین میرزای بایقرا که جد مادری او میشد مکرم و معزز بوده - بعد واقعه ناگزیر آن پادشاه (که تفرقه عظیم بخراسان (و داد) بهلازمیت بادر پادشاه پیوسته منظور عنایت و رعایت شد - و بدستور در زمان جنت آشیانی مشمول مراحم بود - با آن (که مکرر آثار عصیان بظهور آمد) جنت آشیانی از کمال مرورت بعد از قدرت انتقام هم در مقام عفو شد - در پسر داشت - الغ میرزا و شاه میرزا - اینها نیز مکرر با جنت آشیانی مصدر خلاف و طغیان گشته در ظل عاطفت در می آمدند تا آنکه الغ میرزا در تلخت هزاره کشته شد و شاه میرزا باجل طبیعی درگذشت - از الغ میرزا دو پسر ماند - سکندر و محمود سلطان - جنت آشیانی اول را الغ میرزا و دوم را شاه میرزا خطاب دادند - چون نوبت بعرش آشیانی رسید محمد سلطان میرزا را با نبائر و عشائر بعنایات مخصوص ساخت - و بنابر کبر سن از تکلیف نوکری معاف داشته برگزیده اعظم پور سرکار سنبل جهت خرج عنایت فرمود - در آنجا میرزا را در پیری چند پسر شد - ابراهیم حسین میرزا محمد حسین میرزا مسعود حسین میرزا عاقل حسین میرزا - و همه اینها منظور نظر پادشاهی بوده در سرکار سنبل جاگیرهای خوب داشتند

سال یازدهم عرش آشیانی بنابر دفع میرزا محمد حکیم (که از کابل آمده لاهور را محاصره داشت) متوجه شدند - الغ میرزا و شاه میرزا با اتفاق ابراهیم حسین و محمد حسین علم بغی افراشته دست بغاوت و تاراج برآوردند - و از آنجا نزد خان زمان بجنوبور شتافتند - چون صحبت با او در نگرفت تاراج گزان بحدود دهلی رسیدند - و از آنجا بمالوه (که به محمد تلی خان برلاس تعلق داشت - و او در حضور میبود) رفته متصرف گشتند - بنابرین محمد سلطان در قلعه بیانه محبوس شده در آن محبس فوت کرد - و در سال دوازدهم عرش آشیانی پس از استیصال خان زمان بتسخیر قلعه چتر متوجه شدند - و شهاب الدین احمد خان را بریاست مالوه و مالش میرزایان تعیین فرمودند - درین وقت الغ میرزا در ماند و زندگی بهسر برد - دیگران تاب مقاومت نیاروده نزد چنگیز خان غلام سلطان محمود گجراتی (که بعد از او بر بعضی بلاد آن ملک استیلا یافته بود) شتافتند - او درین هنگام بجنگ اعتماد خان گجراتی (که احمد آباد در تصرف داشت) متوجه بود - مقدم میرزایان مغنم دانست - و (چون دران جنگ کارهای نمایان بظهور آوردند) چنگیز خان بهرونج را بجاکیر میرزایان مقرر کرد - اما (چون ناف آنها بفتنه بریده بودند) دران ضلع هم رفته بانواع ظلم و تعدی کار بجائے رسانیدند که ناچار چنگیز

خان فوج تعیین کرد - اگرچه آن مردم را بر شکستند لیکن
مقابله چنگیز خان را فوق طاقت خودها دیده به خاندیس
شناختند - و از آنجا باز بمالوه آمده غبار شورش برانگیختند -
آشرف خان و صادق خان و غیره امرا (که بتمغیر زنتبهر تعیین
شده بودند) سال سیزدهم بموجب حکم تعاقب کردند - میرزایان
سراسیمه فرار نموده خود را بآب نریدا زدند - اکثر از همراهان
فرار رفتند - و (چون معلوم کردند^(۲) که چنگیز خان بندر
جهجار خان حبشی کشته شد - و ملک گجرات از حاکم مستقل
خالی ست) باز بدان دیار شناخته قلعه جانپانیر و بهرونج^(۳) و
مورت به جنگ و بجنگ متصرف شدند *

و (چون در سال هفدهم احمدآباد ضمیمه ملک پادشاهی
شد - و الویه عرش آشیانی ظلال افکن آن مملکت گشت)
در جمعیت میرزایان سنگ تفرقه افتاد - ابراهیم حسین از
بهرونج برآمده از هشت گروهی اردوی پادشاهی میگذشت -
(چون امرا یک روز بیشتر بدفع محمد حسین میرزا به جانب
مورت (خصمت یافته بودند) ازین خبر عرش آشیانی شهباز خان
را به بر گردانیدن امرا فرستاده خود ایلغار نمود^(۴) - چون
یکتار مهندری (که متصل قصبه سرنال است) رسید - مجموع
چهل سوار بود (که اکثر جیبه نداشت) - آنقدر توقف شد که

(۲) نسخه [ج] معلوم شد - (۳) نسخه [ب - ج] بهرونج - (۴) نسخه
[ج] ایلغار *

چند جیبه خاصه تقسیم یافت - درین اثنا امرا نیز رسیدند
(که مجموع دویست کس بود) - و دران قصبه محاربه سخت
رو داد - ابراهیم حسین گریخته آگوه سو بدر رفت - و
زنش گلرخ بیگم دختر میرزا کامران با مظفر حسین پسر
خود از سورت بدکن شناخت - عرش آشیانی دران سال
متوجه تمغیر سورت شده میرزا عزیز کوکه را در احمدآباد
گذاشت - و قطب الدین خان و غیره امرا را از مالوه طلب
داشته کومکي گردانید - محمد حسین میرزا و شاه میرزا
(که در نواحی پتن بودند) با شیرخان فولادی اتفاق کرده
آن قصبه را گرد گرفتند - میرزا کوکه بعزم پیگار روانه
شد - جنگی بکمال معونت رو داد - (چون مال کار ناسپاسان
ناکامی ست) سورت فتح میرزایان نمودار شده بود که شکست
افتاد - محمد حسین میرزا بدکن گریخت - و ابراهیم حسین
میرزا با مسعود حسین میرزا (که در ناگور شورش افزا
گشته مالشے بسزا یافته بود) رو به پنجاب گذاشت - دران
هنگام حسین قلی خان حاکم آنجا محاصره نگرکوت داشت -
صلح گونه با راجه کرده بتعاقب او شتاب آورد - مسعود
حسین میرزا در جنگ دستگیر شد - و ابراهیم حسین بملتان
بدر زده بدست بلوچان زخمی گشته گرفتار گردید - معید
خان چغته صوبه دار ملتان آگاهی یافته بدست آورد - بهمان

زخم در گذشت - و محمد حسین میرزا (پس از معارفت پادشاهی از گجرات باگرة) از حدود دولت آباد دکن برگشته برخیزد محاللات گجرات را مجدداً متصرف شد - و متصل (۲) کنبایت از نورنگ خان پسر قطب الدین و غیره امرای پادشاهی شکست خورده باختیار الملک و پسران شیر خان فولادی (که سر بفساد برداشته بودند) پیوست - و بهینت مجموعی در احمدآباد میرزا عزیز کوکه را محاصره نمود - عرش آشپانی باستماع این خبر از آگرة در نه روز (که اکثر بجمازهای تیز رو سوار می شد) ایلغار نموده پنجم جمادی الاولی سال (۹۸۱) نهمصد و هشتاد و یک سه گروهی احمدآباد را کمتر از هزار سوار رسید - و با محمد حسین میرزا (که اختیار الملک را گرد شهر گذاشته خود مستعد جنگ شد) مبارزه سخت نمود - پادشاه خود با صد سوار طرح شده بنفس نفیس تردد می فرمود - محمد حسین میرزا زخمی راه گریز پیش گرفت - ناله پای اسبش بخار بسمت زقوم رسیده بر زمین آمد - در کس از مردم پادشاهی بسر وقتش رسیده سوار اسب کرده بحضور آوردند - و هر یک بتلاش جلد و نسبت این خدمت بخود می کرد - (آچه بیرون بموجب حکم (۲) نسخه [ج] کنبایت - و در [بعضی نسخه] کنبایت - (۳) نسخه [ج] افتاد - (۴) نسخه [ج] بیرون .

از میرزا پرسید که کدام کس گرفته - گفت مرا نمک پادشاه گرفت - و الا اینها چه قدرت دارند - پس ازین هنگامه مردم بتاراج متفرق شدند - با پادشاه اقبالمند چند کس همراه مانده بود که اختیار الملک با پنج هزار کس دستگیر شدن میرزا شنیده گریزان میرفت - (چون قیاس مقتضی مقابله بود) شورش غریب برخاست - از دهشت نثارچیان را دست از کار رفته گاهه بعنف و گاهه بلطف بنقاره نواختن باز میداشتند - لیکن مخالفان نوعی سراسیمه می رفتند که بهادران لشکر پادشاهی رفته تیرهای ترکش آنها بیرون آورده بسیاری را طعمه تیغ ساختند - اختیار الملک از فوج جدا شده بزقوم زارے رسید - خواست اسب بجہاند - بزمین افتاد - سهراب ترکمان (که دنبالش داشت) سرش بریده آورد - دران وقت حیص و بیص محمد حسین میرزا را رای سنگه (که محافظ او بود) از هم گذرانید - و شاه میرزا از میادعی جنگ گریخته اداره شد *

پس ازین در سال بیست و دوم مظفر حسین (که والد اش بدکن برده بود) بهعی جوق بد نهادان بگجرات رسیده شورش افزا گشت - چون راجه تودرمل پیش ازان بیادری وزیر خان بانتظام مهمات آن دیار رسیده بود باتفاق خان مذکور بر سرش شتافته شکست فاحش داد - میرزا

بسمت جرنه گنده رهگرا شد - و چون راجه احرام حضور
بسمت باز ميرزا باحمد آباد آمده وزير خان را محاصره نمود -
و با مردم از ساخته در صدد در آمدن شهر شد - که ناگاه
(۲) بمهر علي کولابي (که ميرزای خرد سال را دست مایه
فساد ساخته چنین هنگامها مي آراست) تفنگي رسیده
در گذشت - ميرزا از مشاهده این حال در عين چیره دستي
از جا رفته بسمت نذر بار (ري گریز نهاد - چون بخاندیس
رسید راجه علي خان دالي آن ولایت مقید ساخته نزد
عرش آشياني فرستاد - چندی زنداني بود - (چون فدائيت
و در سمت اخلاصی از حال ميرزا ظاهر میشد) مورد عنايت
فرموده بر فواختند - و در سال سي و هشتم عرش آشياني
خانم سلطان دختر کلان خود را بميرزا پیوند يیوگاني بست -
و سرکار قنوج در قبول او مقرر کرد - چون باده پیمائی مفرط
و خیالات فاسد موروثی او بعرض رسید - از قبول طلب داشته
زنداني ساختند - و در سال چهل و پنجم سنه (۱۰۰۸) هزار و
هشت در ایام محاصره آسیر ميرزا را با فوج بتسخیر قلعه
(۳) للنگ گسیل نمود - ميرزا از پیشین لغزشها شمارے برنگرفته
از بدسرشتي و باده مستي با خواجهي فتح الله در آديخت -

(۲) در [بعضی نسخه] مهر علي خان سلدوز کولابي - (۳) در [بعضی
نسخه] انگ .

و در زمره قابو دیده گجرات رویه گام فراخ برزد - همراهان
جدائي گزیدند - آن ناکام میان سورت و بکلانه بوارستگی
پوشش در شد - درین سراسیمگی خواجه ويهي (که
بپژوهش شتافته بود) رسیده دستگیر ساخته بحضور آورد -
پادشاه بر کم بیغی او بخشوده بزندانی دبستان برنشاند - در
چهل و ششم بتازگی از زندان بر آورده بر فواخت - پس
ازان باجل طبیعی در گذشت - همشیره ميرزا نورالسا بیگم
بشاهزاده سلطان سلیم منسوب بود - گویند گلرخ بیگم (که
خوشدامن جنت مکاني میشد) در اجمیر سنه (۱۰۲۳) یکهزار
و بیست و سه بیمار بود - جهانگیر پادشاه بعیادت بخانه اش
رفت - بیگم خلعت پیش گذاشت - پادشاه حفظ توره بر پاس
سلطنت مقدم داشته تسلیم کرده سراپا گرفت *

* مهدي قاصم خان *

ابتدا در ملازمان ميرزا عسكري سيومين خلف فردوس مکاني
انسلک داشت - و صاحب اعتبار و اعزاز بود - بلکه به نسبت
رضاعت ميرزا امتياز مي اندوخت - برادرش غضنفر کوکه
هنگامی (که جنت آستاني فتح گجرات فرموده احمد آباد
(۴) بميرزا عسكري عنايت نموده بماندو عطف عنان فرمود) ميرزا

(۲) نسخه [ج] ناکام میان سورت - (۳) نسخه [ب - ج] جنت آشياني -
(۴) نسخه [ب] فرموده *

روزے در مجلس شراب از روی مستی بر زبان راند که ما پادشاه و ظل الله ایم - غضنفر آهسته گفت که مستی و با خویشتن نیستی - همنشیزان خنده کردند - میرزا در غضب رفته غضنفر را مقید ساخت - چون رهائی یافت پیش سلطان بهادر دالی گجرات (که به بندر دیپ خزیده بود) رفته گفت که من از منصوبه مغل واقفم (که مستعد فرار اند) - و چندان ترغیب رفتن به احمد آباد نمود که سلطان جمعیت فراهم آورده مجدداً آن دیار را متصرف گردید * (۲)

مجملاً مهدی قاسم خان پس از آن (که بملازمیت (۳) جنت آستانی اختصاص گرفته) مصدر خدمات شایسته (۴) گشت - و در زمان عرش آشیانی بمراتب عمده امارت تصاعد نموده بمنصب چهار هزاره سرافراز برافراخت - و در سال دهم آصف خان عبدالعجید (که بتعاقب خان زمان مامور بود) توهم بخود راه داده وقت کار سالک مسالک بے حقیقتی شد - و بولایت گدده و کنگه (۲) که ایالت آنجا داشت) فرار نمود - عرش آشیانی در مبادی سال یازدهم سنه (۹۷۳) نهصد و هفتاد و سه هجری پس از معادرت جوناپور باکره مهدی قاسم خان را بحکومت آن ولایت تعیین

(۲) نسخه [ج] گشت - (۳) نسخه [ب - ج] جنت آشیانی - (۴) نسخه [ج] گردید - (۵) نسخه [ج] در زمان - (۶) نسخه [ج] کنگه *

فرمود - که بانتظام آن ملک پرداخته آصف خان را (که مرکب چغین تقصیر عظیم گشته) بدست آرند - خان مذکور کمر عزیمت چست بسته بآئین شایسته قدم همت در راه اطاعت نهاد - آصف خان پیش از وصول عساکر پادشاهی بهزاران تحسیر و قاسف دل ازان ولایت برکنده آرازه محروای بے درلتی شد - مهدی قاسم خان بدان ملک در آمده بدنبال آصف خان تگنگ پا نمود - چون او از تباہ رانی بخان زمان پیوست خان مذکور عنان باز کشیده ناظم اشتات آن ملک گردید - با وصف آن (که بے ارتکاب تعب و منت سعی آن ولایت بدست افتاده) از وسعت مملکت و خرابی آن نتوانست سامان نمود - بملاکت و ستوه در شده در اواسط همین سال وحشت بر مزاجش غالب آمد و شورش دماغی بهم رسید - بے استرضای پادشاهی برخاسته از سرحد دکن متوجه سفر حجاز گشت - و از آنجا از راه عراق بقندهار آمد و آخر سال سیزدهم در ایام محاصره قلعه رنتنپور تشویر زده و ندامت کشیده بر آستان خلافت جبهه سا گردید - و اسبان عراقی و نفائس امتعه بنظر در آردن - (چون طغرای دیرین خدمت و قدم بندگی زیب صفعه اعتبارش بود) عرش آشیانی از راه مرورت بتفقدات فراوان برنواخته بتفویض همان مرتبه

(۲) نسخه [۱] افتاده - (۳) نسخه [ج] آمده شورش دماغی *

امارت و نیولدارای سرکار لکنؤ و آن حدود سر مباداتش بفلک
برین رسانید - پستتر احوالش بنظر نیامده *

محمد قاسم خان بدخشی

موجی تخلص خویش میر محمد جاله بان است - در
بدخشان خدمت جاله بانی داشته - در آن ایام (که جنت آستانی^(۲)
حسب الامر بدر جلیل القدر از هندوستان بدخشان شتافته
روزه چند گذرانید) پرتو عنایت بر وجنات احوالش یافت -
او پرستاری دایمی آن عالی جاه را سرمایه سود و بهبود خود
دانسته همواره بخندمگاری قیام می نمود - و برخه آورده اند که
او در مفر سن در بندگی فردوس مکانی رسیده از آران صبی تا
زمان نشو و نما در ملازمت جنت آستانی بسر برده - بالجمله در^(۳)
مفر عراق هم (که از بیمهری روزگار و بدمددی سپهر دوار با
کمال ناکامی و بی سرانجامی پیش آمد - و امتحان درست عیاران
اخلاص بود) ملتزم فتراک دولت بوده از رکاب پادشاهی تخلف
نورزید - و پس از معاودت عراق و تسخیر کابل در سنه (۹۵۴)
نهمصد و پنجاه و چهارم جنت آستانی باقتضای مصالح ملکی
بدخشان متوقف گردید - میرزا کامران (که منتظر فرست
بود) غیبت همایونی را مغتنم دانسته بقتله بکابل در آمده

(۲) نسخه [ب - ج] جنت آستانی - (۳) نسخه [ا - ب] نشر نما .

متصرف گشت - جنت آستانی بعجلت برگشته محاصره نمود -
میرزا از کوتاه خردی همت ناقص خود را بتعذیب طفلان
بی گناه و آلودگی پاک دامنان مصروف نموده از غایت
بیرحمی و سخت دلی شاهزاده محمد اکبر را (که در سن چهار
سالگی در قلعه کابل بود) در برابر توپ نگاه میداشت - و
از صیانت ایزدی (که متکفل جراسست او بود) محفوظ
مانده - روزی زن قاسم خان موجی را پستان بسته آویخت -
خاطر فدویت مآثر او از فرط یکهپتی و یکرؤی ازین حرکت
شغیعه هم بتذبذب نگرائید - و پایه درست اخلاصی خود را
بلند تر افراشت - و پس از آن در عهد عرش آشیانی بمناسبت
کار قدیمش جاله بانی بمیر بحرئی هندوستان سر بر افراشت -
و در دارا الخلافه بر کنار آب جون منزله دلکشا ترتیب
داده - در آخرها استعفاى ملازم پیشگی نمود - و همانجا انزوا
برگزید - و در آخر شهر سنه (۹۷۹) نهمصد و هفتاد و نه
سفینه عمر بساحل فزا رسانید - نسخه در تتبع یوسف زلیخا
بشش هزار بیت درصفت ساخته - این در بیت از انجاست

* بیت *

* فموده دست منعش از تفنن *

* هلال و بدر در یک روی نساخن *

(۲) نسخه [ب] جنت آستانی - (۳) نسخه [ب] در آخر استعفاى .

* میانش برتر از حد بیان است *

* که اینجا نازکیها در میان است *

و این نیز شعر است *

* ساقیا تا ز درواں شـروح بد حالی کنم *

(۲) شیشه پر کن تا که یک ساعت دل خالی کنم *

(۳) محمد قلی خان ترقبائی

از امرای هزاره عهد عرش آشیانی ست - اواخر سال پنجم همراه ادهم خان کوکه بتسخیر مالوه تعیین شد - و سال هشتم بکمک حسین قلی خان (که بعد گریختن میوزا اشرف الدین حسین بجاگیرش سرفرازی یافته بود) نامزد گردید - سال هفدهم همراه میر محمد خان کلان با فوج مغلا جانب گجرات رخصت یافته - و در سفر ایلغار گجرات از پیش فرستادهها بود - پستر همراه خان خانان منعم بیگ به یساق صوبه بنگاله راهی شد - مال احوالش بملاحظه در نیامده *

محمد قلی خان برلاس

از نژاد برنتق است - طبقه جلیله او همیشه در سلاطین چغتای

(۲) در [اکثر نسخه] شیشه پر کن که یک ساعت - (۳) نسخه [ا - ب]

محمد قلی ترقبائی - (۴) نسخه [ج] یلغار *

صاحب اعتبار و عالیشان بوده اند - جد کلان او امیر جاکوی برلاس از اعظم امرای امیر تیمور صاحبقران بود - خان مذکور قافل نیکو رای پسندیده اطوار و در شجاعت و سرداری سرآمد امرای روزگار بود - و بقدم خدمت و دیرین پرستاری در عهد جنم آستانی ترقی نموده بپایه امارت عمده برآمد و ملتان جاگیر یافت - و در آغاز جلوس عرش آشیانی باتفاق شمش الدین خان آنکه باوردن بیگمات و اهل و عیال امرا و سائر ملازمان (که از بے خانمانی و مفارقت اهل و عیال بے دایهها داشتند - شاید بدان سبب دل نهاد اقامت هندوستان گشته از اندیشه رفتن کابل باز مانند) روانه آن دیار شد - پس ازان بتیولدار می ناگور و آن حدود اختصاص گرفت - و رزے چند بحکومت مالوه نیز نامزد گردید *

(چون خود در حضور سعادت یار می اندرخت) خواجه هادی مشهور بخواجه کلان دامادش بنیابت سربراه کار آن ولایت بود - میرزایان باغیه بر سرش ریخته (اگرچه بملاحظه بزرگ زادگی بخواجه زحمت جانی نرسانیدند) اما از قرار واقع قاراج کردند - و در سال دوازدهم بر سر اسکندر خان ازبک (که در اردهه بنخوت آرائی علم خود سری می افراشت) تعیین گشت - چون در همان ایام خان زمان و بهادر خان شیبانی (که سرگروه ارباب طغیان بودند) بمکافات اعمال

گرفتار آمدند اسکندر خان فرار اختیار نموده سرگردان تیه
ادبار شد - سرکار اوده به جاکیر محمد قلی خان مقرر گردید -
و در تسخیر بهار و بتگاله به همراهی خان خانان منعم معاضی
جمیاه بتقدیم رسانید - چون بتائید سماری در سال نوزدهم
معموره بتگاله مفتوح گشت و داور کرانی بجانب ساتگانوی و
اردیسه روان شد خان خانان باتفاق راجه تودرمل در تانده
(که دارالملک آن ناحیه است) رحل اقامت انداخته
بنظام مهمان ملکی و مالی پرداختن گرفت - و جمیع امرا
را بسرکردگی محمد قلی خان برلاس بجانب ساتگانوی
فرستاد - که داور را فرصت سامان نداده بدست آرد -
چون خان مذکور بیست کردهای ساتگانوی رسید او را پای
ثبات بلغزش درآمده بصری اردیسه به سپهر راه گریز گشت -
اعیان این لشکر خواستند که بانتظام پراکندگیهای این
حدوده پردازند که راجه تودرمل به محمد قلی خان پیوست
و در راهی شدن بصوب اردیسه و استیصال داور مرغبات
انگیخته رهنمون گردید - در قصبه مندل پور در شهر رمضان
سنه (۹۸۲) نهمصد و هشتاد و دو هجری محمد قلی خان
را (روزگار سپری گردید - غیو آن) که زمان انتظار نان خورد
و حرارت بر وی غلبه کرد) سببه دیگر ظاهر نشد - برخی
از دوربینان عرصه آگهی این را از نتایج بد اندیشگی از

غلامان خواجه سرا فرا گرفتند - محمد قلی خان از امرای
پنجبهزاري صاحب جاه و جمعیت آن عهد بود - متانت و
سنجیده (روزگاری او شهر آفاق - بسروش فریدون خان برلاس
است که احوال او رقم پذیر خامه گردیده *

مجنون خان قاقشال

از امرای عمده و تمن دار بود - در عهد جنم آستانی
بتیولدارای نازنول اختصاص گرفت - چون واقعه ناگزیر آن پادشاه
در میان آمد حاجی خان (که از غلامان عمده شیرشاهی
بود) با جمعیت فرادران قلعه را محاصره نموده کار بر مجنون
خان تنگ ساخت - راجه بهارامل کچهواکه (که دران وقت
همراه حاجی خان بود) مرود و مردمی بکار برده بصلح
مجنون خان را باعزاز از قلعه برآورده بدلهی گسیل نمود -
چون نوبت فرمانروایی به عرش آشیانی (سید مانکپور در
جاگیر یافت - و در هنگامه) که خان زمان و برادرش علم
مخالفت و خود سری برافراشتند) او در مقابله آنها
ثبات قدم ورزیده هرچشمه اخلاص را بخار و خس هوارازی
مخالفان انباشته ساخت - و در جنگی (که خان زمان با
برادر خود بقتل رسید) مجنون خان در (کاب پادشاهی
مصدر ترددات شایسته گردید - و در سال چهاردهم بموجب
حکم بمحاصره قلعه کالنجر) که از مشاهیر قلاع هندوستان

است) پرداخت - این قلعه را راجه رامچند مرزبان قهته در زمان ادبار افغانان بنقدس گرانمزد از بجلی خان پسر خوانده بهار خان بدست آورده در تصرف داشت - چون میبست تسخیر چتور و رننجهور باطراف پیچیده راجه قلعه را بمجنون خان سپرده کلید آنرا بیست و نهم صفر سنه (۹۷۷) نهصد و هفتاد و هفت ارسال حضور نمود - حراست آن حصن حصین نیز از پیشگاه خلافت و جهانپانی بخان مشار الیه قرار گرفت - و در سال هفدهم بهمرهیی خان خانان منعم باستخلاص گورکهور در آورد *

اتفاقاً دران سال در آغاز یورش گجرات بابا خان قاقشال در رکاب پادشاهی با شهباز خان میر توزک بسبب اهتمام گفتگو کرده ادب یافته بود - ژاژ خایان دروغ ساز در لشکر خان خانان ارجوفه انداختند که بابا خان و جبباری و میرزا محمد و دیگر قاقشالان شهباز خان را کشته بمیرزایان باغیه پیوستند - و پادشاه نوشته که مجنون خان را مقید نمایند - خان مذکور در اثنای راه با سایر قاقشالان از لشکر خان خانان جدا شد - هرچند سپه سالار بدلاسا پرداخت (که این خبر فروغی از راستی ندارد) سودمند نیفتاد - بعد ازان (که نوشتها از حضور رسید که بابا خان و جبباری پاداش نیکو خدمتیا مشمول الطاف عرش آشیانی اند) مجنون خان

از کار خود خجلمت زده وقتی (که خان خانان فتح گورکهور کرده معارفت نموده بود) پیوست - و پس ازان بهمرهیی سپه سالار در تسخیر بنگ و بهار خدمات پسندیده بتقدیم رسانید - و در سنه (۹۸۲) نهصد و هشتاد و دو بحسن سعی خان خانان معموره بنگاله مفتوح گشت - و داؤد خان کرانی بجانب اردبیه و کالابهار و سلیمان و بابوی منکلی بجانب گهواره شتافتند - خان خانان بتانده (که دارالملک آن ناحیه بود) رحل اقامت انداخته افواج نصرت قرین را در اطراف و حواشی تعیین نمود - تا یکبارگی صاحب آن ولایت از خس و خاشاک مخالف رفت و ربه پذیرد - مجنون خان با جمع دیگر بجانب گهواره رخصت یافت - قاقشالان دران حدرد کلزاره کرده جوهر مردانگی بعبار رسانیدند - و غذائهم فواران اندرختند - سلیمان منکلی (که دم حکومت گهواره گشت میزد) بعدم آباد شتافت - و زه و زاده افغانان اسیر و دستگیر گشته آن ملک آباد بتصرف درآمد *

مجنون خان دختر سلیمان خان منکلی را با پور خود جبباری بیگ پیوند بیوگانی بهست - و آن ولایت را میان قاقشالان تقسیم نمود - و در همین سال (که بیستم سال آلهی بود) خان خانان بمالش داؤد بجانب گنگ شتافت -

بابری منکلی و کالا پہاڑ (کہ بجانب کوچ ^(۲) فرار نموده بودند)
بائفاق اولاد جلال الدین سرور بتازگی گرد شورش برانگیخته
بر سر قاقشالان ریختند . آنها آبروی حمیت و حیا را بخاک
بے ناموسی انپاشته هیچ جا پای همت نیفشوده بحوالی
قاندہ عنان کشیدند . مجنون خان بمراقبت معین خان در
قاندہ بانتظار خان خاتون چفدے گذرانید . سپہ سالار پس از
مصالحہ داؤد کرانی بصرعت معارفت نمود . و دیگر بار فوج
بسرکردگی مجنون خان بگهرزہ گھاٹ فرستاد . او از سر نو
آن ولایت را مستخلص ساختہ انتظام شایسته داد . و در
همان ایام در گذشت . سہ ہزاری منصب داشت . صاحب
طبقات پنجہزاري بقلم داده و گفته کہ پنج ہزار سوار نوکر
خود داشته . پس از فوت دی جباری پسرش ساء چند ہراسم
نوکری و کارگذاری سرگرم بود . تا آن (کہ هنگامہ داغ
بمیان آمد و گروہ قاقشالیہ متوحش شدہ آثار بغی بظہور
آوردند) او نیز شریک این کار بودہ . پس از قتل مظفر
خان قوبتی (کہ چندے ایام بکام شد . و برای ہر یک لقبہ
تعین یافت) خطاب خان جہانی بنام او بستند . چون
این گروہ از معصوم خان کابلی جدائی گزیدہ زنہاری شدند
(پس از ملازمت) عرش آشیانی نامبردہ را مدتی بزندان ادب

(۲) نسخہ [ب] کونچ - و در [بعضی نسخہ] کونچ *

بر نشانند . سال سی و نہم نقوش ندامت از سیمای او
خواندہ بر حال او بخشود *

میر محمد خان مشہور بخان کلان

برادر بزرگ شمس الدین محمد خان انگہ است . در
شہامت و پردلی یگانہ وقت بود . بہمراہی میرزا کامران و در
و کاب جغت آسٹانی ^(۲) کارہای نمایان کردہ در دور اکبری مصدر
خدمات عمدہ گردید . مدتی صاحب صوبہ مملکت پنجاب
بود . و اکثر محالات آن صوبہ بجاگیر انگہ خیل (کہ عبارت
از برادران و پسران و اقربای انگہ خان مذکور است)
اختصاص داشت . در تسخیر ولایت گھر و استیصال
سلطان آدم و بر نشاندن کمال خان بحکومت آن دیار خان
کلان مساعی جمیلہ بکار برد . و بائفاق برادران آثار مودانگی و
شجاعت بظہور آورد . و چنین فتحی (کہ سلاطین سابقہ دہلی
را در آرزوی آن بحر آمد) باقیال اکبری نصیب او گشت .
و در سال نہم میرزا محمد حکیم برادر علائق عرش آشیانی
مرزیان کابل از ستم شریک و بے انصافی میرزا سلیمان حاکم
بدخشان بعتوہ آمدہ روی التجا بعرض آشیانی آردہ بدرخواست
کمک از نیلاب گذشت . پادشاہ خان کلان را با امرای پنجاب
بہمراہی میرزا نامزد فرمود . و مقرر ساخت کہ امرا دست

(۲) نسخہ [ب - ج] جنت آشیانی - (۳) نسخہ [۱] و در نسخہ ۰

تصرف میرزا سلیمان را از پیرامون مملکت کابل کوتاه ساخته
میرزا محمد حکیم را بالتالیقی قطب الدین خان برادر خود
خان کلان دران دیار مستقل کرده بمکانهای خود معاودت
نمایند - پس ازان (که خان کلان یا عساکر پنجاب برفاقت میرزا
قریب کابل رسید) میرزا سلیمان دست از محاصره برداشته راه
بدخشان پیش گرفت - میرزا محمد حکیم قرین کامیابی و
مقصودوری با امرای پادشاهی داخل کابل گردید - خان کلان
وکالت میرزا و سرانجام مهمات آن ولایت بخود مناسب تر
دیده توقف گردید - و قطب الدین خان را با دیگر امرا روانه
هندوستان نمود - و چون میرزا بسبب حدائث من از
عقل معایب رس بهره وافر نداشت همواره کلمات راهی
مقتنان کابل را (که بمقتضای بد خوئی در مقام فتنه اندوزی
بودند) گوش داشت - خان کلان (که بد رستی اخلاص بعدت
مزاج موصوف بود) براه مدارا نمیرفت - و باندک چیزی
طبیعتش متغیر میشد - و کار بشدت میرسانید - بنابراین او را
با میرزا و کابلیان نقش سازگاری نه نشست - اگرچه میرزا
محمد حکیم اظهار تبعیت گونه می کرد اما بسیاری از
مهمات بزرگ بے استصواب خان کلان سرانجام میداد - تا آنکه
بخواجه حسن نقشبندی (که در کابل بسر می برد) همشیره
خود را (که سابقاً در عقد ازدواج شاه ابراهیم المعالی بود)

بے مصلحت خان کلان نصبت کرد - و او بچنین نسبت عالی
افتخار اندوخته مهمات میرزا را از پیش خود سرانجام نمودن
گرفت - خان کلان که با وجود شورش طبع مردی مزاجدان
دقیقه سنج و باریک غور بود (دانست که عاقبت بغاوشی
خواهد کشید - از پیش بیندیا شب بے آن (که کمر وقف
یابد) از کابل کوچ کرده شاهراه هندوستان سپرد - و بلاهور
رسیده دم آسایش و استقلال برکشید *

چون نخل بندان معنی و دانشوران باستانی پادشاهی
را ببغابانی نسبت داده اند - چنانکه باغبان آرایش باغ را
به پیرایش درخت برداشتن از جائی و فشاندن بجای دیگر
و ناپسندیدن انبوه و شاداب داشتن بقدر اعتدال و کوشیدن
بنشو و نما بمقدار صالح و استیصال اشجار بد سرشت و
قطع اغصان ناراست و تفریق درخت عظیمه و پیوند کردن
بعضی به بعضی و تمتع گرفتن بمیوهای گوناگون و گلهای رنگارنگ
و استظلال نمودن در ایام حاجت و امثال آنها (که در علم
فلاحیت مقرر شده) انتظام می بخشد - همچنان پادشاهان
دور بین بتهذیب و تادیب و سیاست مراعات احوال ملازمان
فرموده چراغ حکمت می افروزند - و لوی هدایت
می افرازند - هرگاه جمعی باهم یکدل و یک زبان بوده
فراهم آیند و کثرت هجوم و وفور ازدحام ظاهر شود اولاً

بجهت اصلاح احوال خودشان و ثانياً بجهت رفاهيت عموم
سکنه ملک آن اجتماع را متفرق مي سازند هر چند امری
ناملائم ازان کثرت معلوم و مظلون نباشد - و اين تفرقه
را سرمايه جمعيت پندارند - چه از آشوب باد مردم افکن
دنیا و بد مستی تنگ شرابان اين خمخانه هوش ربا ايمن
فتوان فحشست - خصوصاً وقتی (که فتنه اندوزان و سخن سازان
و تبه کاران فراوان باشند - و غفلت در نهاد بشریت مرکوز -
بنابرين امرای اخلاص منش آنکه خيل را (که مدتی مدیده
در پنجاب فراهم آمده انتظام بخش آن حدود بودند) در
سال سیزدهم معزول فرموده طالب حضور نمودند - و در
سنه (۹۷۶) نهصد و هفتاد و شش در دار الخلافه آگره
بسعادت زمین بوس کامیاب شدند - و هریک بجایگزین سیر حاصل
جید بهره مند گشت - سرکار سنبل (که بهترین ممالک
هندوستان است) بجایگزین میر محمد خان اختصاص گرفت
و حسین قلی خان ذوالقدر تیولدار سرکار ناگور بایالت پنجاب
امتیاز یافت - و آن آنکه وسیع بخان کلان قرار گرفت - و در
سال هفدهم دارالخیر اجمیر مضرب خیام فاک احتشام
پادشاهی گردید - و عزیمت تسخیر گجرات تصمیم یافت -
خان کلان با بصیرت از امرای عمده برسم منقلا بدان صوب
رخصت یافت - وقتی (که خان مزبور بقصبة بهادرآجن (که

نزدیک سروهي ست) رسید رای مانسنگه دیوهره (که کلان تر
آنجا بود) در مقام گریزی درآمده چنده از راجپوتان را
برسم رسالت فرستاده در اطاعت زد - چون این آمدها خان
کلان را دریافتند هنگام وداع خان برسم رسالت هندوستان
هریک را طلب داشته پان میداد و رخصت می کرد - یکی
ازان متهمان پائین ترقوه خان کلان چنان جمدهر زد که مقدار
سه انگشت زیر شانه سر بیرون کرد - مردم دیگر آن راجپوت
را با رفقای او ازهم گذرانیدند - هرچند زخم سخت بود اما
بمحض فضل ایودی در عرض پانزده روز بهی گرفت *

چون مملکت گجرات در همین سال بعیز تسخیر
عیش آشیانی در آمد خان کلان بمروزیانج سرکار یقن (که
شهریست قدیم به نهرواله موسوم - و نضت پای تخت
این ولایت بوده) سر برافراخت - و در سال بیستم
سنه (۹۸۳) نهصد و هشتاد و سه تعلق روح از کالبد خاکی
گسیخت - مرد مذهب کمال بود - بتوکی و فارسی شعر
می گفت - دیوانه مرتب دارد مشتمل بر قصائد و غزلیات
غزنوی تخلص میکرد - و در موهیقي نیز مهارت داشت -
گویند هیچگاه مجلس او خالی از فضلا و شعرا نبوده - پیوسته
بسختان رنگین و نغمات دلنشین حالات بخش و طرب افزای
اهل ذوق بود - ازوست *

* در جوانی حاصل عمرم بذاذانی گذشت *

* آنچه باقی بود آن هم در پیدمانی گذشت *

* فرد *

* کس آب بجز مردم چشم ندهد *

* جز آه سحر هم نفس نیست مرا *

فاضل خان پسرش کوکه هزاری منصب داشته - در ایام محصور شدن میرزا عزیز [که در احمد آباد (که هر روز جوانان کارطلب بیرون برآمده داد مبارزت میدادند) مراتب جانفشانی بجا آورده] در گذشت - پسر دوم فرخ خان است که تا سال چهارم اکبری بمنصب پانصدی رسیده *

معین الدین احمد خان فرخودی

سال (که جنت آستانی از کابل متوجه تسخیر هندوستان گردید) او در سایه عذایت سلطانی همراه (کاب بود - سال ششم جلوس اکبری (چون پادشاه بجانب ممالک شرقی لوای نهضت بر افراشت) او را بحراست آگره گذاشت - سال هفتم (که عبدالله خان اوزبک بتسخیر مالوه مامور گردید) او را (که برشد و کاردانی در وزرای بیوتات امتیاز داشت) بخطاب خانی برنواخته (خصم داد که بعد فتح بدلاسی وضع و شریف آنجا پرداخته و محال خالصه و اقطاع امرا (که دران مهم تعیین شده بودند) مناسب

حال هریک قرار داده بحضور بیاید - او رفته بآئین شایسته کار بند گردیده معارفت نمود - و مورد مزید عنایت گشت - سال هجدهم پیش منعم خان (که برطبق حکم محکم قاصد گرفتن پتقه بود) دستوری یافت - و پس ازان همراه خان مذکور بیساق بنگاله رفته سال بیستم (که در بلده جنت آباد کور چهارنی شد و بنابر زبونی هرا ربای عام (رو داد) او نیز مطابق سنه (۹۸۳) نهصد و هشتاد و سه هجری داعی حق را لبیک اجابت گفت *

* مهر علی خان سلدوز *

از امرای هزاری سمت - اواخر سال پنجم اکبری همراه ادهم خان بتسخیر مالوه تعیین شده در جنگ باز بهادر مصدر ترددات گردید - سال هفدهم باتفاق میر محمد خان کلان در فوج منقا بجانب گجرات گام همت برزد - در جنگ محمد حسین میرزا از سرداران هراولی بود - پس ازان با قطب الدین محمد خان بتعاقب میرزای مذکور شتافت - سال بیست و دوم (که عرش آشیانی بعزیمت شکار متوجه حوالی حصار شده بران معموره سایه اقبال گسترده) منزل او را بورزد قدوم میمنت لزوم رشک افزای گلستان ارم ساخت - سال بیست و سیوم همراه سکینه بانو بیگم (که باندوز گوئی میرزا حکیم (رخصت کابل یافته بود) شرف دستوری

پذیرفت - سال بیست و چهارم با اتفاق راجه تودرمل بظاہر تنبیه عرب (که جانب شرقی دیار مصدر هنگامه بود) کمر خدمت بر بست - و بتقدیم مراسم نیکو بندگان چهره عزت افروخت - مآل حالش معلوم نیست *

* میرزا میرک رضوی *

از سادات رضوی مشہدی ست - ابتدا در وفات علی قلی خان زمان بود - سال دهم جلوس عرش آشپانی از جانب او بمعذرت گزاری بموکب پادشاهی پیوست - و عفو جرائم خان زمان صورت گرفت - سال دوازدهم (چون خبر بغی خان زمان بعرض والا رسید) میرزا را گرفته بخان باقی خان سپرده - میرزا در کمین غفلت بوده از حبس فرار نمود - و پس از کشته شدن خان زمان گرفتار گشت - بحکم پادشاه او را هر روز پیش فیل مهم می انداختند - اما به فیلیان اشاره بود بقدر مالش بدهد - روز پنجم بشفاعت مقربان نوید جان بخشی یافت - و پس از چند روز عواطف خسروانی گشته بعطای منصب شایان و خطاب رضوی خان چهره ناموری افروخت - سال نوزدهم بدیوانی جونپور تعین گردید - سال بیست و چهارم بخشیدگری بنگاله نیز ضمیمه شد - سال بیست و پنجم (که شورش جاگیرداران بنگاله برپا شد - و آنطرف دریای بنگال معممی ساختند) از همراه مظفر خان صوبه دار آنجا

این طرف آب گذر بود - چون جواب و سوال آنها بصلح نگرائید خان مذکور و رای بتوداس را با یک دو کس برای غمهای آنها فرستاد - کسان همراهی رای مزبور سگالش کشتن باغیان بار گفتند - او از سادہ لوحی این راز را با خان مذکور ظاهر نمود - از آنجا (که دو درونی و شتر دلی مجبول طبع خان مزبور بود) اندیشه این مردم را برمز و اشارت خاطر فشین اهل بغی ساخت - آنها از آن افچمن کناره گزیده خیار فتنه را بلند ساختند - و او را در پناه خود گرفتند - بعد ازین احوالش معلوم نیست که بکجا انجامید *

* محمد مراد خان *

پسر امیر بیگ مغل از امرای سه هزارچی اکبری ست - سال فہم با اتفاق آصف خان عبدالمجید به تسخیر ملک گد و کندک تعین گردیده - سال دوازدهم در صوبہ مالوہ جاگیر یافته با اتفاق شہاب الدین احمد خان بدفع فتنہ ابراہیم حسین میرزا و محمد حسین میرزا رخصت یافت - و پس از آن (که مرزبانان از ہیبت غوج پادشاهی هوش و حواس باخته راه گجرات گرفتند - و امرای متعینہ ہریک بجاکیر خود متوقف گردید) خان مزبور نیز در ارجین (کہ در جاگیر از متعلق بود) سکونت ورزید - سال سیزدهم (چون باز میرزایان از جانب خاندیس بملک مالوہ در آمد نموده در حوالی ارجین بھاظ

شورش گسترده (خان مزبور با اتفاق میر عزیز الله دیوان صوبه
مالوه در روز پیش از آن بر فساد اندیشیدهای (۲) ارباب فتنه مطلع
شده در تعمیر و تاسیس قلعه اوجین اهتمام بکار برده قدم
ثبات را محکم کرد - تا آنکه این خبر بعرض خسروانی (سید و
فوج بمسرداری قلیچ خان شرف ارتخاص پذیرفت - میرزایان
از طائفه لشکر فیروزی سراسیمه شده مغرور ویه شتافتند -
خان مزبور نیز با اتفاق امرا بتعاقب شتافت - میرزایان از نبرده
عبور نموده سال هفدهم (که فتنه میرزایان در صوبه گجرات در
داد - و جاگیرداران مالوه حسب الحکم نزد خان اعظم میرزا
عزیز کوکه رسیدند) او نیز آمده در جنگ در فوج جرانغار
بود - پس از آن (که فوج مخالف غلبه نموده افواج هر دو باز
را متفرق ساختند) او یک طرف شده تماشا میکرد - پستور
بر طبق حکم همواره قطب الدین محمد خان آنکه بتعاقب
مظفر روانه شد - بعد از آن بهمراهی منعم خان خانان
بتسخیر بنگاله مامور گردیده - در سال نوزدهم خان خانان او را
بجانب فتح آباد و بکلانه فرستاد که آن ضلع امن پذیرد - و
(چون خانجیان رخت هستی بسمت و دار و غیره فتنه اندرزان
آن ملک بر سر هنگامه آمدند) خان مزبور از شهر جلیسر
بالعزیمت گردیده بتانده آمد - سال بیستم و پنجم مطابق
(۳)

(۲) نسخه [۱] بر فساد اندیشه های - (۳) نسخه [ج] پا بعزیمت -

سغه (۹۸۸) نهصد و هشتاد و هشت هجری بهمان ضلع
باجل طبیعی در گذشت *

* مظفر خان تربتی *

خواجه مظفر علی نام دیوان بیروم خان بود - هنگام تفرقه
(چون خان از بیکانیر متوجه پنجاب شد) میرزا عبدالرحیم
را (که سه ساله بود) با عیال و اموال در قلعه ترهنده محال
جاگیر شیر محمد دیوانه (که نوکر قدیم و تربیت کرده او
بود) گذاشته پیش راهی گشت - آن ناحق شناس اموال
را مقصرف گشته انواع اهانت بمتعلقان خان رسانید - بیروم
خان خواجه را از دیپال پور بدلاسا و استمالت او فرستاد -
آن بے آزر مرده دشمن خواجه را مقید ساخته روانه حضور
نمود - هر چند بعضی اعیان سلطنت در نابود ساختن او بدلائل
(۲) و وجوه شتی اهتمام داشتند عرش آشیانی از مجرم نوازی
و جوهر شناسی جان بخشی فرموده - چند گاه بعملداری برگشته
پرسرور مامور بود - از حسن کفایت بدیوانی بیوتات امتیاز
یافت *

چون کار دانی و بلند استعدادی وی ذهن نشین پادشاه
شد به والا منصب دیوانی و خطاب مظفر خانی سر بلند
گردید - سال یازدهم خان مشار الیه جمع زمی قلمرو را (که

(۲) نسخه [ب] هر چند اعیان سلطنت *

نر زمان بیرام خان بواسطه کثرت مردم و قلت ولایت بعام
افزوده برای مزید اعتبار قندخواه میدادند (از دفتر برآورده)
حال حاصلی بزم خود و اظهار قانون گویان ممالک محروسه
تخمین کرده جمع دیگر قرار داد - اگرچه نفس الامر حاصل نبود
اما نسبت بجمع پیش اگر حال حاصل نامزد دور نیست .
و (چون هنوز آئین داغ اسپان قرار نیافته بود) مظفر خان
بامرا و ملازمان پادشاهی تعیین نوکر مقرر گردانید که هر کدام
چند کس نگاه دارد - و عوام سپاهی (که بامرا مقرر شده)
سه تسم بود - اول را ساله چهل و هشت هزار دام دوم را
سی و دو سیوم را بیست و چهار - و در سال دوازدهم
پادشاه ظاهر شد که مظفر خان بساده رفته قطب خان نام
علاقه خاطر بهمرسانیده - (چون این حرکت شذیع نهایت بمزاج
عرش آشیانی ناپسند بود) فرمودند او را از مظفر خان جدا
ساخته نگاهدارند - خان از کوته حوصلگی لباس فقر پوشیده راه
محرا پیش گرفت - پادشاه از کمال التفات و تفقد (که بحال
او مبذول بود) مطایبش بدو باز گردانیدند - و در سال هفدهم
روزه در حضور پادشاهی بازی چوبدر درمیان بود - مظفر
خان از بسیار بای دادن تنگ حوصلگی کرده مصدر حرکات
(۲) نسخه [ب] گردانیده - (۳) نسخه [ب] بازگردانید - (۴) نسخه
[۱۰ - ب] و مظفر خان *

روستایانه شد - عرش آشیانی از پایه اعتبار اذداخته رخصت
کعبه فرمود - چه سلاطین دانش آئین در لباس لعب و هزل
کار جد کرده شناسای جوهر طبقات مردم میگردند - و بظاهر
بازار بازی گرم داشته در معنی عبار طوایف انام می گیرند -
شایان بازیابان قرب آنست که در جد و هزل سر رشته ادب
و بزدگی از دست خدمت پرست نهند - و مراعات مزاج
این طبقه عالی نهاد را (که بسلامه برنچند) بر همه مقدم
شناسند *

بالجمله عرش آشیانی نظر به نیکو خدمتیهای او داشته
از عرض راه طلب فرمود - در رفته (که پادشاه بمحاصره
قلعه سورت اشتغال داشت) ملازمت نمود - و سال هزدهم
از حویلی احمد آباد بحکومت سارنگپور مالوه رخصت یافت -
و در همین سال سنه (۹۸۱) نهصد و هشتاد و یک
بطلمب ساطانی شرف اندوز حضور گشته بمتصب زالی و کالت
و خطاب جمله الملکی اعتبارش افزود - و زمام حل و عقد
امور چهار دانگ هندوستان بید اقتدارش تفویض یافت -
اما باز در بعضی کارها مخالفت مزاج پادشاهی ورزید - لهذا
از مرتبه افتاد - هنگام مراجعت ظل آللهی از پتقه (که
فوج به تسخیر رهتاس تعیین یافته بود) بے آن (که او بازیاب
مجرا شود) بطریق کمک مامور شد - درین دیار بهوش افزائی

و دل دهی خواجه شمس الدین خان خوافی (که نیز تعیین بود) کارهای نمایان بظهور آورد - و سرتابان و فتنه سازان آن ناحیه را بکرات و مرات مالش داده حاجی پور را (که افغانان متصرف شده بودند) بتازگی استخلاص نمود - نظر برین خدمات پماندیده در سال بیستم از پیشگاه خلافت حراست آن ملک از گذر چوسا تا گدھی بدر تفویض یافت *^(۲)

گویند بعد فتح حاجی پور (که حالش بلندی گرفت) خبر آوردند که آن طرف نریده گندهک افغانان سرکش فراهم آمده اندیشه شورش دارند - مظفر خان بدفع آن گروه هممت بسته حوالی آن رود معسکر ساخت - و خود با تنه چند جهت تشخیص عمق آب و جای گذر برآمد که ناکاه آنطرف قویپ چهل سوار مخالف نمودار گشت - خواجه شمس الدین و عرب بهادر را اشاره نمود که درتر از آب عبور نموده این غفلت اندوزان را سزا دهند - آنها ازین خبر آگاهی یافته در طلب کومک شدند - اما بمجرد مشاهده خواجه عثمان تاب به هورت خود گشتند - مظفر خان از شتاب زدگی خود هم از آب گذشته بخواجه ملحق شد - که ناکاه کومک آنها رسید - و یکباره برگشتند - مردم معدود (که همراه خان بودند) پراکنده شده خود را بآب زده بگرداب

(۲) نسخه [ب - ج] چوسه - (۳) نسخه [ب] گندک .

فنا درآمدند - نزدیک بود که مظفر خان هم دران موج خیز در آید که خواجه شمس الدین عذر گرفته بجانب کوهستان روان شد - و تیزر رس بارور فرستاد که شاید کسی بفریاد رسد - و خواجه و عرب بهادر به تیرهای بازگشت در تعجیل غنیم (که دنبال نمی گذاشتند) فتورس می انداختند تا آنکه کار بر مظفر خان تنگ شد *

چون در لشکر کشته شدن مظفر خان شهرت یافت هر یک بفکر بدر زدن بود که درین اثنا آن تیزر بطلب کومک رسید - خدا داد برلاس و غیره با سیصد جوان بهادر دریا نور دیده رسیدند - چون مخالف را هم از بسیاری تردد طاق طاق شده بود از آمد آمد این مردم دل بانی داده زر بگریز نهادند - مظفر خان جان تازه یافته بتعاقب پرداخت - و روز دیگر به بنگاه آنها ریخته غنائم موفور بدست آورد - و در سال بیست و دوم ناصیه ساهی حضور گشته در مهمات سلطنت دخیل گردید - راجه تودرمل و خواجه شاه منصور وزیر باستصواب او سرانجام امور مالی و ملکی میدادند - چون خان جهان مویه دار بنگاله در گذشت مظفر خان بایالت آن مملکت وسیع دستوری یافت - و در سال بیست و پنجم خواجه شاه منصور از سخت گیری و کفایت اندوزی باز یافتهای شاقه بر ذمه امرای بهار و بنگاله برآورده در پی تحصیل

آن شد - معصوم خان کابلی و غیره اقطاع داران بهار بدان سبب لوای طغیان برافراختند - مظفر خان (که سرداری را با عملداری ضم کرده بود) با آن (که شورش افزائی بهار می شنید) در بنگاله نیز آن زواید بے حساب را از جاگیر مردم باز یافت نمود - و محصلان گماشته کار تنگ گرفت - امرا ازین سخت گیری و نا تیمارداری او متنفر شدند - بابا خان قاقشال با دیگر جاگیرداران بنگاله اتفاق کرده سر شورش برداشتند - و مکرر بکارزار برخاسته هر مرتبه هزیمت و ناکامی نصیب آنها بود - آخر هر چند بعجز و زهار گرائیدند مظفر خان باستکبار میزد - تا آنکه ناسپاسان بهار نیز پیوسته بهیئت مجموعی از سوار گرد فسان برانگیختند - و در مقابله مظفر خان آمده نشستند - هر روز جنگ و جدال می شد و مردم پادشاهی لوای فتح و فیروزی می افراشتند - ناچار تنگ آمده خواستند که جانب ادریسه رخت ادبار کشند - درین اثنا بعضی ارایشان بیونا از فرج پادشاهی جدا شده بآنها پیوستند - ازین حرکت سر رشته تدبیر مظفر خان گسیخته گردید - هر چند گفتند که ازین جمع پیرشان حساب برنداشته (۲) ده آرا باید گشت که غلبه ماست (چون دل بای داده بود) گوش نکرد - هرگاه کارفرما را دل از جا رود بر فرمانپذیران

چه گرفت و گیر - مردم جدا شدن گرفتند - و غریب تر آنکه غنیم را بای همت از جا رفته (که آیا با مظفر خان نبود چگونه رود) که ناکاه خان سپه سالار زندگانی تباه را بر فرو شدن مردانه گزیده بشهر بند تانده در آمد - آنها دلیر گشته پیغام جان بخشی و دستوری جواز بوا گذاشتن سیوم بخش اموال در میان آوردند - درین میانه میرزا شرف الدین حسین از قید گریخته از سراسیمگی مظفر خان بمخالفاں آگهی داد - آنها خیره تر شده بر فراز قلعه پیر آمدند - و مظفر خان را (که با غلامان خود آماده جان سپاری بود) بدست آورده در شهر ربیع الاول سال مذکور سنه (۹۸۸) نهصد و هشتاد و هشت هجری از هم گذرانیدند - مسجد جامع آگره نزدیک کتوره میان رفیق بنای مظفر خان است *

* میر معزالملک اکبری *

از سادات موسوی و از اکابر مشهود مقدس است - در عهد عرش آشیانی در سالک امرای سه هزاره انتظام داشته (۳) بمسربراهی خدمات پادشاهی بین الاقرا لوای امتیاز می افراشت در سال دهم سنه (۹۷۳) نهصد و هفتاد و سه عرش آشیانی به تنبیه خان زمان متوجه جوناپور شد - از برادر خویش بهادر خان را با سکندر خان اوزبک از خود جدا ساخته بولایت

سرار فرستاد که بتاخت و قاراج آن حدود غبار انگیز فساد کردند - از پیشگاه سلطنت جمعی امرا بسرداری میر معز الملک بمالش آنها تعیین یافت - فتنه گرایان از آمد آمد این فوج دست و پا گم کرده در مکر و تزییر زدند - و پیغام کردند که چه صورت دارد که در مقابل عساکر پادشاهی آماده جنگ شویم - استدعا آنست که واسطه صفح زلات شوند - فیلان نامی (که بدست آورده ایم) روانه حضور میکنیم - هرگاه از دریای مکرم جراثم ما بزال عفو پاک شود بدربار شتافته سجده ریز عذر خواهی خواهیم شد - میر در جواب نوشت که رقایم آثام شما ازان قبیل نیست که جز باب شمشیر از جریده روزگار معفو توان ساخت - بهادر خان با وصف این همه سماجت بکار برد که اگر تجویز نمایند یک دیگر را دریافته حرف چند مناسب وقت بمشافه گفته شود - میر با معدودے از اورد برآمد - بهادر خان ازان جانب با چنده پیش آمد - و مقدمات بهیار از جانبین مذکور شد *

چون آثار ناراستی در پیشانی معاندان ظاهر بود صورت صلح قرار نگرفت - عرش آشیانی از اصغای این ماجرا لشکر خان و راجه تودرمل را نیز ضمیمه عساکر فرمود که آنچه

(۲) نسخه [ب] از آمد آمد فوج - (۳) نسخه [ب - ج] می کنم -

(۴) نسخه [ج] جز آب شمشیر - (۵) نسخه [ب] مقدمات بسیار *

از صلح و جنگ مصلحت وقت دانند بعمل آرند - آنها به میر معز الملک پیوسته بشورش پزوهان پیغام فرستادند که آنچه از حرف عقیدت و اخلاص بر زبان شما می رود اگر از لوامح صدق ضیائے دارد بخاطر مطمئن متوجه آستان بوس شوند - و الا جنگ را آماده باشند - چون اطمینان نداشتند براه نیامدند - میر (که در جنگ مبالغه ابرام داشت و از غایت غرور تهور نعلش در آتش بود) با آن (که میشنید که خان زمان وسائل انکیخته مجدداً عفو جراثم او میشوند) بترتیب صغوف پرداخته در نواحی خیر آباد با مخالفان در آریخت - محمد یار برادرزاده سکندر خان ازبک (که مقدمه الجیش فتنه باغیه بود) بحمله عساکر پادشاهی بر خاک هلاک افتاد - سکندر خان (که با فوجی گزیده از دنبال او آماده جنگ بود) پشت بمعرکه داده و بهزیمت آورد - سپاه ظفر مآثر فرار سکندر را انفصال کارزار دانسته بقصد غارت و قاراج پراکنده شدند - بهادر خان (که با جمعی دز کمین بود) درین زد و گیر بفوج جرانغار رسیده - جنگ در پیوست - شاه بداغ خان از اسب جدا شده بقید مخالف در آمد - و جوق خاک بے حقیقتی بر فرق روزگار خود ریخته بغنیم پیوستند - بهادر خان این فوج را برداشته بجانب غول توجه گماشت - آنها

(۲) نسخه [ب] سکندر در جنگ مبالغه و ابرام داشت *

به جنگ سر رشته نبرد را از دست داده عاز فرار اختیار نمودند - و برخه از روی نفاق و حرام نمکي خود را بگذار کشیدند - بشومعی اهل نفاق بل بشامت ابرام و غرور سردار لشکر فتح کرده را شکست افتاد - هر چند راجه تودرمل با دیگر امرا جمع شده در میدان استاد اما (چون لشکر برهم خورده بود) کاره سرانجام نشد - پس ازان (چون صوفه بهار بتصرف پادشاهی در آمد) برگانه ^(۲) آرب و حوالی آن در جاگیر میر مقرر گشت - و در سال بیست و چهارم امرای بهار (که سر فتنه آنها معصوم خان کابای تیلدار پتقه بود)^(۳) از تباہ سرشتی و تیره خودی کردن مخالفت برافراشتند و میر معزالملک را با میر علی اکبر برادر خودش به چرب زبانی و حرف سرانی از راه برده شورش افزا گشتند - اما هر دو برادر چنده راه مراقبت با آن سرتابان پیهموده جدا شدند - میر معزالملک بچونپور شتافته علم خود سری برافراخت - و بهیاره واقع جویان کوتاه بین را فراهم آورد -

(۲) نسخه [ب - ج] ارب - (۳) نسخه [ب - ج] نغنه *

کاربند فرمان گشته آنها را بدست آورده براه دریا روانه حضور ساخت - در حدود قصبه اژده کشتی میر در موج خیز دریایه چون فرو شد *

* میر علی اکبر موسوی *

برادر خرد میر معزالملک مشهدی ست - او نیز در عهد عرش آشیانی بمنصب سه هزاره اختصاص داشته در تقدیم خدمات پادشاهی با برادر بزرگ خود شریک و سهیم بود - در سال بیست و دوم میر مولود نامه عرش آشیانی بخط قاضی غیاث الدین جامی (که بفضائل و مکرم متحلی بود و چنده بمنصب صدارت جنت آشیانی امتیاز داشت) بنظر پادشاه در آورد - متضمن آن (که در شب تولد آن پادشاه جم جاه جنت آشیانی در عالم رؤیا معاینه نمود) که ایزد یگانه او را فرزند کرامت فرموده - بد جلال الدین محمد اکبر موسوم فرمودند - عرش آشیانی بمشاهده آن بشاشت عظیم ظاهر کرده بصله و جائزه آن مولود نامه میرزا را مشمول عواطف خسروانه گردانیده برگانه ندیه در رجه انعام مرحمت فرمود - و چون برادرش در صوفه بهار جاگیر یافت او را نیز با برادر شریک گردانیدند - و در سال بیست و چهارم (که اکثر امرای بهار از بدگوهري راه عصیان و کافر نعمتی سپردند) نخست این دو برادر با آن شورش گرایان پکتائی گزیدند - لیکن از دور اندیشی

زود افتراق جستہ میر معزالملک به جونپور رفت - و او در
زمانه (که شش کردی غازی پور است) فرورکش نمود -
معهذا همواره به پیغام گزاری و هرزه سرانی افروزنده آتش
فتنه می شد - چون در سال بیست و پنجم کشتی برادرش
در دریای چرن بگرداب فنا فرو رفت حکم از درگاه پادشاهی
پیام خان اعظم (که بانظام صوبه بنگ و بهار مامور شده بود)
پیرویه صدور یافت که او را مقید و مسلسل روانه نماید -
وی با کولتاش در مقام لایه و حیلہ اندوزی در آمد - (از آنجا
(که معامل دیدہ در بود) دستان فروششی او سودمند نیامد
محصلان حضور ببارگاه خلافت حاضر ساختند - و آفت پادشاهی
دست از سیاست باز کشیده در دبستان زندان فرستاد *
(۲)

* میرزا شرف الدین حسین احراری *

پسر خواجه معین ولد خواجه خاوند محمود است - و او
پسر خواجه کلان مشهور به خواجگان خواجه پسر بزرگ خواجه
ناصرالدین عیدالله احرار است (قدس سره) - خواجه کلان آراسته
بود بعلوم ظاهر و باطن - بحکم پدر بزرگوار در موضع درسین
(که محله ایست از سمرقند) طرح اقامت ریخت - و در
ایام تسلط شاهی بیگ خان به اندجان هجرت نمود - (۳)
سنه (۹۰۵) نهصد و پنچ درگذشت - نعش او را بتاشکند

(۲) نسخه [ج] درستاند - (۳) نسخه [ب - ج] شاه بیگ *

نقل کرده بهاری مرقد والده اش مدفون ساختند - او را
از صبیغه سید نقی الدین محمد کرمانی سه پسر متولد شد -
خواجه نظام الدین عبدالهادی و خواجه خاوند محمود و خواجه
عبدالخالق - و بعد از فوت آن عقیقه دختر خواجه محمد
نظام برادر شیخ الاسلام خواجه عصام الدین را (که به چهار واسطه
بمولانا برهان الدین علی صاحب هدایه فقه می رسد) بعقد
خود در آرد - از نیز سه پسر بهم رسید - خواجه عبد العلیم
(۲) و خواجه عبد الشہید و خواجه ابوالفیض - و از ترکیه خاصه نیز
پسر داشت خواجه محمد یوسف نام - بالجملة خواجه
خاوند محمود پس از سلوک طریقه درویشی بسعادت حج
فائز شد - و بعراق و فارس شتافت - و مدتی نزد مولانا
جلال الدین محمد استفاده نمود - و از مولانا عماد الدین
محمود طبیب علم طب یاد گرفت - و بنابر استعداد ذاتی
باقصی مراتب کمال رسید - و بسمرقند مراجعت کرد - و بافاده
مشغول گشت - چون به همد آمد جنم آشیانی تجیل و
تعظیم بسیار بجا آرد - و ارادت بهم رسانید - و باز بنابر
وجه بکابل شتافته فوت کرد - خواجه معین در حیات پدر
بکشغر رفته نزد عبدالله خان والی آنجا اعتبار تمام پیدا کرد

(۲) نسخه [ب] خواجه عبد العلیم - (۳) نسخه [ب] طریق - (۴) نسخه

[۱ - ب] باقصای

و حامل رده خانه یشب بدر تفویض یافت - خواجه زاده
(چون علم معاش نیگو می دانست) ضبط آن نوعی کرد که کسی
یشب در خواب نمی دید - مردم بگوان ارز میگرفتند - ازین
جهت تمول تمام بهم رسانید - اما بر طبع او بخل و امساک
غالب بود - میرزا شرف الدین از پدر آزاده خاطر میزیست *

چون جنت آشیانی هنگام یورش هندوستان خواجه عبدالباری
نبیره خواجه عبدالهادی را نزد عبد الرشید خان والی کاشغر
(که همیشه سلسله جذبان قرب و قرابت صری و معنوی
بود) فرستاده بودند باین مناسبت خان کاشغر میرزا را همراه
داد که مراسم تعزیت جنت آشیانی و لوازم تهنیت جلوس
عرش آشیانی بتقدیم رساند - در سال اول اکبری ادراک
ملازمت نموده بسعی ماهم آنکه و ادهم خان در اندک مدتی
برتبه امارت و منصب پنج هزاره متصاعد گشته به تیولدار
اجمیر و ناگور لوی اعتبار برافراخت - و به نیروی شجاعت
و کارهائی مصدر تروقات شده سرتابان و متمردان آن ضلع
را برانداخت *

چون والد میرزا کوچک بیگم دختر میر علاء الملک
ترمذی است از بطن فخر جهان بیگم حبیبه سلطان ابو سعید

(۲) نسخه [ج] فرستاد - و باین مناسبت خان کاشغری که میرزا را همراه
داد - (۳) نسخه [ج] کوچک بیگم *

میرزا لهذا عرش آشیانی در سال پنجم بخشی بانو بیگم
همشیره خود را بازواج او در آورده پایه اش بلندتر ساخت -
و در سال هفتم سنه (۹۶۹) نهصد و شصت و نه الوبه
پادشاهی انتهای به اجمیر نمود - میرزا شرف ملازمت
در یافت - و بتدخیر قلعه میرته (که به رای مالدیو راتهور
تعلق داشت - و او از رایان و راجها باسم و رسم هندوستان
به مزیت اعتبار و رفور اقدار ممتاز بود) تعیین گشت -
جگمال و دیویداس از امرای راجه (که باستحکام آن قلعه
می پرداختند) تحصن جستند - پس از طول محاصره آشتی
قرار یافت - بشرط آنکه سدهای سوای اسب چیزی از قلعه
بر نیارد - جگمال بهمان روش بیرون آمد - و دیویداس جمیع
اسباب خود را سوخته با پانصد سوار برآمد - میرزا آگهی
یافته بجنگ او سوار شد - پیکار به غایت صعوبت رو داد -
دیویداس کشته شد - و بعضی گویند زخمی بدر رفت (چنانچه
شخص بعد چندی خود را دیویداس می گفت - برخه تکذیب
کردند - و جوقه برگزیدند - تا آنکه در یکی از معارک جان
سپرد) - و در سال هشتم خواجه معین اعتبار و فردرلست پسر
شفیده بتقریب حج از ابو الخیر خان رخصت گرفته از کاشغر بهند
آمد - میرزا از ناگور باستقبال پدر شتافته بدرگاه پادشاهی آورد -
عرش آشیانی خود استقبال کرده خواجه را باعزاز تمام باگوه آورد *

دیوبین (شمه سمت) که چون کسی را بخت تیرگی پذیرد و زمانه بکین توزی بر خیزد (چراغ دانایی او فرو میرد - بزبان را سود انگار و نکوهیده را سزادر بر شمرد * بیت *

* چو تیره شود مرد را روزگار *

* همان می کند کش نیاید بکار *

(۲) چنانچه احوال میرزا باز گوید که قدر این همه عنایات پادشاهی نشناخته در همین سال بجهت یا توهم بیجا یا از بد سرشته که داشت بخیال فتنه انگیزی از آکره بجانب اجمیر فرار نمود - (شش صفر تاریخ یافته اند) - پادشاه از کوتاه خردی و توهم زدگی او استبعاد تمام نموده حسین قلی خان را با جمعی امرا بتعاقب نامزد کرد - میرزا هیچ جا ثبات نرورزیده از ممالک محروسه بدر رفت - خواجه معین از حرکت نکوهیده پسر (اگرچه هیچ از تعظیم و تکریم او نگاهید) چند گاه بانفعال و تشویر بسر برده رفته حجاز شد - و به بندر کندهایمت رسیده بعالم بقا خرامید - (۳) مددوق نعلش او را در جهاز فتحی روان کردند - در دریا کشتی فرور نشست *

(۲) نسخه [۱-ب] همه آن کند - (۳) نسخه [ج] در احوال - (۴) نسخه [ج] به جهت یا توهم - (۵) یعنی بحساب جمل که (۹۷۰) میشود - (۶) نسخه [ج] کهنبایت - (۷) نسخه [ج] قبلی .

میرزا شرف الدین چنده اداره دشت ادبار بوده پناه به چنگیز خان گجراتی برد - و پس از بمرزایان باغیه پیوست - و باز بمرزبان خاندیس همراه شد - و از آنجا باز خسران زده نزد محمد حسین میرزا مراجعت کرد - چون زمانه بر سر ناسازی بود هیچ جا ناخوش بند نگردید - بعد از آن (که ولایت گجرات بحیطه تسخیر پادشاهی در آمد) بدکن گریخته عبورش بسرزمین بکلانه افتاد - برجه زمیندار آنجا مقید ساخته هنگامی (که قلعه سورت مفتوح شد) بحضور آورده از نظر گذرانید - عرش آشیانی قدری میرزا را بغیله (که آدم کش نبود) رسانیده بزدان فرستادند - و پس از چنده نزد مظفر خان صوبه دار بنگاله فرستادند که اگر ندامت از ناصیه حال میرزا دریابد جاکیرے دران صوبه تذخوه دهد - و الا روانه سفر حجاز نماید - چون اثرے از ندامت نداشت مظفر خان بانتظار موسم جهاز محبوس فکهداشت - درین ضمن معصوم خان کابلی در صوبه بهار بغی درزیده ببابا خان قاقشال وغیره (که در بنگاله شورش افزا بودند) پیوست - و مظفر خان را در تانده محاصره نمود - میرزا از قلعه گریخته بآنها رفیق گشت - چون بر مظفر خان چیره دست آمدند میرزا (که از بعضی دفائن او مطلع شده بود) بتصرف آورده سرمایه دستگاه ساخت -

اگرچه کارها به معصوم خان باز گردید اما سرداری بمیرزا قرار یافت - چون در امرای ناسپاس بنگاله تفرقه افتاد معصوم خان سرے به بهار کشید - لیکن از آمد آمد میرزا عزیز کوکه و شهباز خان کنبو با فوج شایسته حضور راه گریز سپرده به بنگاله برگشت - و میان میرزا و معصوم خان گرد خلاف برخاست - هر یک بکمین دیگری^(۲) بر نشست - تا آنکه معصوم خان محمود پسرے را (که مغلور میرزا بود) بزر^(۳) فریفت - و بگفته از آب خشکاش زهر آویز بخوردن میرزا داد - در سال بیست و پنجم سنه (۹۸۸) نهصد و هشتاد و هشت در گذشت *

* محب علی خان *

پسر میر نظام الدین علی خلیفه است که رکن السلطنة بابر پادشاه بود - و بقدم خدمت و فوط محو ویت و زانیت عقل و استقامت تدبیر و وفور شجاعت و کاردانی در نظر آن پادشاه والا همت مرتبه عالی داشت - و از فضائل و کمالات کسبی خصوصاً طب بهره مند بود - چون بواسطه لخته امور (که در معاملات دنیوی ناگزیر رافع می شود) از جنت آشیانی بیم و هراسه داشته راضی بسلطنت ایشان نبود در ایام ارتحال پادشاه (باوصف تصریح بنصب

(۲) نسخه [ب] دیگر بر نشست - (۳) نسخه [ب] بفریفت *

جناب همایونی بجا نشین خود (میر خلیفه می خواست مهدی خواجه داماد فردوس مکانی را (که مرد باذل سخی بود و با ری اظهار محبت می کرد) بفرمانروائی بردارد - چنانچه این قرارداد در مردم شائع گشته - خواجه نیز اوضاع شاهانه پیش گرفت - اتفاقاً رزے دران هنگام میر خلیفه با مهدی خواجه در خرگاه بود - چون میر بیرون آمد خواجه (که خالی از جنون نبود) غافل ازان (که دیگری هم حاضر است) بے اختیار دست بر ریش کشیده گفت انشاء الله تعالی ترا پوست می کنم - ناگاه نگاهش بر محمد مقیم هردی پدر خواجه نظام الدین بخشی افتاد (که دران وقت دیوان بیوتات بود و در کنج خرگاه استاده) - خواجه متغیر شد و گوش او قافله گفت ای تاجیک * ع *

* زبان سرخ سر سبز میدهد بر باد *

محمد مقیم همان وقت این حرف بمیر خلیفه رسانید که این نتیجه بد اندیشی ست (که میخواهید دولت بخاندان بیگانه نقل کزد) - میر خلیفه ازان اندیشه ناصواب باز آمده بمردم منع کرد که هیچ کس بخانه خواجه نرود - پس از فوت فردوس مکانی جنت آشیانی را بر سرپر خلافت متمکن ساخت *

(۲) نسخه [پ] پردازد - (۳) نسخه [ب] می خوانند *

محب عاي خان نیز در زمان بابوي و همايوني در معارك صاحب قرونات بود - زوجه او ناهید بیگم است - و این ناهید بیگم دختر قاسم کوکه است [که از درست اخلاصی در مبارزه عبدالله خان اوزبک (چون گیتی ستانی بدست غنیم در آمد پیش آمده) گفت پادشاه منم - این نوکر مرا بچه تقریب گرفته اید] - مخالفان او را از هم گذرانیدند - پادشاه ازان خطرگاه جانکاه خلاص شده اهل اعیال او را همواره مشمول عاطفت میداشت - در سال (۹۷۵) نهصد و هفتاد و پنج ناهید بیگم بملاقات والده خود حاجی بیگم (که دختر میرزا مقیم پسر امیر ذوالنون است - و بعد فوت قاسم کوکه بمیرزا حسن پیوست - و پس از بازواج میرزا عیسی ترخان حاکم تپته در آمد) روانه تپته شد - از قضا پیش از وصول بیگم میرزا رخت هستی بر بهت - و محمد باقی پسرش انتظام ده آن دیار گردید - از مدارائی با بیگم نکرد - و با حاجی بیگم نیز بد سلوکیها پیش گرفت - حاجی بیگم باتفاق برخی بدگوهران در مقام گرفتن محمد باقی شد - او آگهی یافته حاجی بیگم را محبوس نمود - تا در گذشت - ناهید بیگم بدلاوری و تدبیر ازان ولایت بر آمده (چون به بهکر رسید) سلطان محمود والی

(۲) نسخه [ب] از خطرگاه *

آنجا سخنان یک جهتی در میان آورده گفت که اگر محب علی خان باین حدرد بیاید من تپته را گرفته میدهم - بیگم مدارای دفع الوقت او را راست انگاشته (چون بهندوسقان آمد) بعرض آشیانی درین باب مبالغه از حد برد - پادشاه در سال شانزدهم سنه (۹۷۸) نهصد و هفتاد و هشت بمحب علی خان (که از مدتی ترک روزگار کرده نشسته بود) علم و نقاره مرحمت فرموده پنجاه لک تنگه جهت خرج از ملتان و جاگیردار آن صوبه تنخواه کرد - و مجاهد خان نبیرة دخترش او را (که جوان مردانه شجاع بود) همراه ساخته بدان سمت دستوری داد - و به سعید خان حاکم ملتان فرمان نوشت که کومک او باشد - خان مذکور پس از رسیدن ملتان با اعتماد وعدهای سلطان محمود مقید بمک نگشته با جمعی (که فراهم آورده بود) روانه بهکر شد - چون قریب رسید سلطان محمود پیغام فرستاد که حرفی بود بر زبان رفته - درین کار من همراهی نمی توانم کرد - معارفت نمایند یا از راه جیسلمیر بدان مملکت در آیند *

چون محب علی خان روی برگشتن نداشت ناچار با معدود همراهان (که زیاده بر دویمت کس نبود) دل

(۲) نسخه [ب] مابین حدود نیامده - (۳) نسخه [ب] دفع آنوقت -

(۴) نسخه [ب] نبیره دختر او *

به تسخیر بهکر بر بست - سلطان محمود ^(۲) تا ده هزار کس
آراسته در حدرد قلعه مائیهله پیش فرستاد - ^(۳) بعون تائید
آلهی این گره اندک آنها را بشکست - هزیمت یافته ها
بقلعه مذکور تحصن جستند - بعد محاصره آن قلعه گشایش
یافت - و لخر اسباب جمعیت منتظم گشت - پس متوجه
بهکر شد - کیف ما اتفاق تفرقه در جمعیت مخالفان افتاد -
ازان جمله مبارک خان خاصه خیل سلطان محمود (که مدار
معامله بر او بود) با هزار و پانصد سپاهی محب علی خان را
دید - و باعث ^(۴) صوری آن بود که بدو ^(۵) از آن دیار بیگ ^(۶) ارغلی
پسرش را بیکه از خلوتیان سلطان متهم گردانیدند - آن
ساده لوح بے تشخیص معامله در مقام استیصال خاندان او
شد - او را (که اخلاص درست نبود) از عرض ناموس
اندیشیده مفارقت جست - محب علی خان بطمع مال و مثال
او را از هم گذرانید - و قوت دیگر برافزوده بمحاصره بهکر
پرداخت - و آن مهم به سه سال کشید - در قلعه قحط و غلا
پدید آمد - و وبا شیوع یافت - از غرائب اتفاقات اینکه دران
ناحیه عارضه بزم بهم رسید - هر کس پوست درخت سرس

(۲) نسخه [ب] پانزده هزار کس - (۳) در [بعضی نسخه] مائیهله -
(۴) نسخه [ج] باعث صوری - (۵) نسخه [ب] مدبران (۶) نسخه
[ب] بیک ارغلی *

جوشانیده میخورد صحت می یافت - آنرا بوزن طلا میخریدند -
آخر کار سلطان محمود بعرض آشیانی ملتجی گشت که قلعه
پیشکش شاهزاده سلطان سلیم میختم - اما (چون میان من و
محب علی خان غبار بر خاسته) از مضرت او ایمن نیستم
دیگر تعیین شود که باز سپرده روانه درگاه شوم - هنوز
میر گیسوی بکاول بیگی (که عرش آشیانی بر طبق التماس
سلطان بحکومت آن دیار نامزد فرموده) نرسیده بود که سلطان
بیمار شده زندگی بسپرد - گویند محب علی خان
باستماع بیماری سلطان محمود رقعہ نوشت که طبیب حاذق
همراه است - اگر بفرمایند جهت معالجه بفرستم - سلطان بر
همان رقعہ بر نکاشت *

* دردم نهفته به (طبیبان مدعی)

* باشد که از خزانه غیبش دورا کنند *

چون میر گیسو بدان حدرد پیوست مجاهد خان در
محاصره قلعه کنجا به مشغول بود - مادرش سامعه بیگم (دختر
محب علی خان) آمدن میرزا شنیده بر آشفت و کشتی
چند به پیکار فرستاده کار تنگ ساخت - نزدیک بود که میر
گرفتار شود - خواجه مقیم هروی (که بامینی آن ناحیه
رفته بود) محب علی خان را از پرخاش بیجا بازداشت -

(۲) نسخه [ب] کنجانه - و در [بعضی نسخه] کنجابه *

میر گیو در سنه (۹۸۱) نهمصد و هشتاد و یک به قلعه شتافته - مردم آنجا (که منتظر بودند) کلید قلعه سپردند - اما محب علی خان و مجاهد خان از خام طمعی دل از آن مملکت بر نمی‌کنند - و بودن هم بے حکم مشکل - محب علی خان براه مصاحبت شتافت - تا میر گیو قرار داد که مجاهد خان بجانب تهته رود - و محب علی خان با زه رزان در قصبه لوهري سکونت گزیند - چون بدین قرار عمل رفت میر جمعی کثیر را بر کشتیا نشانده بر سر محب علی خان فرستاد - از تاب مقاومت نیاورده بجانب ماتهیله شتافت - سامعه بیگم حویلی را مستحکم کرده یک شبانه روز بمدافعه پرداخت - در آن هنگام مجاهد خان بیلغار رسید - و مردم را شکست داده سه ماه دیگر این طرف آب را متصرف بود *

چون بهر به قرمون خان قرار یافت محب علی خان بحضور آمد - و در سال بیست و یکم عرش آشیانی بمحب علی خان (که آثار تجربه و شناسائی از نامیه حال او پیدا بود) خلعت فاخره مرحمت فرموده اجازت داد که همواره حاجات خلایق و آنچه در پیشگاه شامل بشایستگی گراید بموقف عرض رساند - و چون محب علی خان مصاحب شعور بود و کاردانی در دست داشت عرش آشیانی سال

بیست و سیوم در گزیدن یکی از چهار کار بزرگ دستوری فرمود - منصب میر عرضی بارگاه خدمت گذاری در باش شهبان امارت ولایات در دست حکومت شهر دهلی - چون نیروی تگابو در استخوانی کالبد کمتر دیدن از راه انصاف گزینی و فرمان پذیری به شغل پشین خرسندی گرفت - و در سنه (۹۸۹) نهمصد و هشتاد و نه در ایالت دهلی بدار بقا پیوست - اگرچه صاحب طبقات اکبری او را چار هزاره نوشته اما شیخ علامی در ذیل هزارها مذکور ساخته *

بهر نام قلعه ایست از ابنیه قدیم - در کهن نامه ها منصوره نویسند - و هر شش دریای شمالی یکنائی گزیده ازو گذرد - دو حصه از جانب جنوب و یک بخش از شمال قصبه آن موسوم بسکهر بر کنار آباد و بر ساحل - دوم معموره دیگر است به لوهري زبان زد - و پیوسته داخل سنده بود - میرزا شاه حسین ازغون والی تهته قلعه را از هر نو در کمال استحکام ساخته بهلطان محمود کوکلتاش خود حکومت آنجا تفویض نمود - پس از فوتش سلطان محمود (که مردی سفاک دیوانه بود) در بهر و میرزا عیسی ترخان در تهته خطبه و سکه بعام خود کرده گاهی باشتی و گاهی بمخالفات می گذرانیدند - چون بهر پیش از تهته تسخیر عرش آشیانی گشت داخل ملتان گردید *

* معصوم خان فرخودي *

پسر معین الدین خان اکبری ست - بعد فوت پدر بمزید عزایت پادشاهی بپایه هزاره منصب برآمد - و بتیولداري سرکار غازپور مباحی گردید - هنگامی (که در ولایت بهار و بنگاله غبار بغی و فساد معصوم کابلی و بابای قاقشال تهیج نمود) او (اگرچه در ظاهر بهرامی راجه تودرمل دل نهاد تعاقب فتنه پورهان گشت و بخود سري و خود رائی کارها بتقدیم رسانید اما آمدن میرزا محمد حکیم به پنجاب و توجه عرش آشیانی بدانسو باعث بروز خیم باطن او شده) منهی نافرمانی پیمود - و جونپور را از مردم ترسون خان بتغلب و تعدی متصرف شد - از آنجا (که از طفلی تربیت یافته عواطف پادشاهی بود) عرش آشیانی از فرط مهربانی بشرط^(۲) گذاشتن جونپور اوده بجاکیر او مقور فرمود - او بظاهر فرمان پذیرفته بارده شتافت - اما در باطن بآماده ساختن اسباب شورش می پرداخت - از حضور شاه قلی خان محرم و راجه بیرو به اصلاح او رخصت یافتند - آن آشفته دماغ از پرده حیا برآمده حرفهای ناشایسته درمیان آورد - ناچار کار از اصلاح بیرون دانسته باز گردیدند - شهباز خان (که بمالش سرکشان بهار قطره زن بود) از احوال او آگاهی یافته در سال

بیست و پنجم بگوشمالش رو آورد - و نزدیک سلطان پور بلهري عرصه نبرد آراسته گردید - معصوم خان خود برغول گرفته گرد پیکار برانگیخت - شهباز خان دل از جای داده راه گریز سپرد - و بجونپور (که سی کرده ناردگاه بود) عذر باز کشید - ناگاه سوید غیبی آرازه کشته شدن معصوم خان بر زبانها انداخت - مردمش رو بپراگندگی آوردند - او بمیدان رسیده بحیرت در شد - درین اثنا فوج جرانغار پادشاهی (که از هزیمت سردار آگاهی نداشت) نمودار گشت ناگزیر بسراسیمگی در آویخت و زخم برداشته ببنگاه شتافت * چون منزل گاه بتاراج فوج پادشاهی رفته بود به قصبه اوده شتاب آورد - شهباز خان در جونپور خود را جمع ساخته بار دیگر هنگامه آرا گردید - هفت گروهی اوده صف آرائی رو داد - آن مدبر بتازگی شکست خورده بارده متحصن گردید - عرب بهادر و نیابت خان (که سرمایه مدهوشی او بودند) مفارقت گزیدند - معصوم خان زه و زان و اندوخته خود را وا گذاشته راه آوارگی گرفت - و چار ضرب شده رو بخمول نهاد - زمیگذار کوارج^(۳) به پیشین آشنائی به بنگاه خود آورده نقد و جنس ادرا برگرفت - بحال تباہ از آب سرو گذشته به راجه مان بومی آن سوزمین پیوست - و او

چندے را بدرقه گویان همراه دان - و بگمان جواهرے (که با او داشت) اشاره جان شکری نمود - معصوم خان دریافته آن فرومایگان را بزر فریفت - و خود را بزایه گمنامی کشید *

درین هنگام مقصود نامی از ملازمانش بدر پیوست و اندوخته روزگاران از خود نثار گردانید - آن شوریده سر باندیشه سری باز بشور افزائی بر خاست - در کمتر زمانے زربندها فراهم آمدند - شهر بهرایج را دست فرسود تاراج نمود - وزیر خان از حاجی پور با دیگر اقطاع داران آن ناحیه به پیکار در کمر بست - مدتی بتوپ و بندوق آریزش بود - شبی معصوم خان بذه و بار گذاشته بدر زد - و باز بجلوباره سر کشیده مردم فراهم نمود - و قصبه محمدپور را یغمائی ساخت - و در فکر غارت جونپور بود که اقطاع داران آن ضلع مجتمع گشتند - آن کج گرای (چون دید که خام خیالی او پیشرفت نیست) به خان اعظم کوکه نیایشمند گردید - او از پیشگاه خلافت التماس عفو جرائمش نموده ولایت مهستی بجاگیر او تذخواه کرد - نزدیک بود که باز سر شورش بردارد میرزا کوکه بچاره گری بنشست - او دریافته (چون در خون قرع نمی یافت) رخصت حضور گرفته روانه شد - در سال بیست و هفتم بدار الخلافه آگره رسید - باسئسفاح مریم مکانی بتازگی

مفتح جرائم او گردید - در همان ایام سنه (۹۹۰) نهصد و نون نیم شب از دربار بخانه خود میرفت - چندے برز ریخته از هم گذرانیدند - هر چند تفحص رفت بجائے نرسید - لخته مردم آن وقت این واقعه را محمول بر اشاره پادشاهی میکردند - والله اعلم *

* میرکیموی خراسانی *

از هادات آن دیار است - در بارگاه اکبری بقدم خدمت و خصوصیت محرمیت شایان فراران اعتماد گشته بمنصب بکاول بیگی (که جز به معتمدان درست اخلاص تفویض نیابد) اختصاص گرفت - و چون محب علی خان میرخیلفه بمساعی همت بمحاصره قلعه بهکر پرداخته عرصه زندگی بر متحصنان تنگتر ساخت (چنانچه در احوالش بزبان قلم گذشت) سلطان محمود والی آنجا بدرگاه اکبری معروض داشت که گذشت آنچه گذشت اکنون قلعه را پیشکش می کنم لیکن (چون میان من و محب علی خان جنگ و جدال رو داده) از غدر او ایمن نیستم - یکی از بندگان حضور تعیین شود - عرش آشیانی میرگیهو را (که بفرط کاردانی و معامله شناسی اقصاف داشت) روانه فرمود - چون میر بآن حدود پیوست

مردم محب علی خان سر راه او را گرفتند. (۲) نزدیک بود که گرفتار شود خواجه مقیم هردی پدر خواجه نظام الدین بخشی (که به امینی آن ناحیه رفته بود) محب علی خان را بنصائح هوش افزا از پرخاش بیجا بازداشت - اهل قلعه (که در انتظار میر می گذرانیدند) بموجب قرار داد سلطان محمود (که پیش از وصول میر رخت هفتی بر بسته بود) کلید قلعه در سال نوزدهم سنه (۹۸۲) تهصد و هشتاد و دو سپردند - اینچنین ملکه آباد بدست او درآمد - لیکن محب علی خان از خام طمع (۳) دل ازان ملک بر نمیکنند - کار فیما بین بنزاع و کارزار انجامید *

عرش آشانی برین سوانح اطلاع یافته ایالت آن دیار را بخام قهرمون خان نامزد ساخت - و چون برادرانش بآن موجب شتافتند میرگیسو (که لذت چش حکومت شده بود) بر سر سرکشی و خود فروشی آمده خواست قلعه را محکم سازد - برهمونی انجام اندیشی ازان خیال فاسد باز آمد - و دست ازان ولایت برداشته بعتبه بوسی (۴) رد آورد - و پس ازان بفوجداری میرقه و محالات اطراف و مضاف دهلی (۵) (که از عمده ترین محالات درآبهست) که عبارت از مابین دریای گنگ و جوں باشد

(۲) نسخه [ج] سر راه او گرفتند - (۳) نسخه [ب] خام طمع - (۴) نسخه [۱] اطراف او - (۵) نسخه [ج] که عمده ترین *

اختصاص گرفت - و (چون همواره از حرص اندرزی و آزری جا نوکران بر سر علوفه بر شوریدند - و هر یک از آقا و سپاهی جانب کفایت خویش فرو نگذاشته) در سال بیست و هشتم سنه (۹۹۱) نهصد و نود و یک در قصبه میرقه در همین دژ و ستد با سپاهیان فرمایش گفتگو واقع شد - برخی را از رسوائی و سرزنش از خانه بیرون کرد - بامدادان (که عید شوال بود) سرخوش باده بعیدگاه رفت - برخی ازان دو زبان ختنه اندوز به نیایشگری درآمدند - او از بد مستی مدارا از دست فرو هشته بنگویش پیش آمد - آن ناحق شناسان پا از جاده اطاعت پیشترک گذاشتند - میر از غضب رفتگی بر سر بنگاه آنان شتافت - و آتش در زد - آنها بآریزه برخاستند - همراهان راه بیدلی سپردند - روزگار میر سپری شد - آنها از بدگوهری کالبد را خاکستر گردانیدند - عرش آشانی ازان آگهی بر آشفته بسیار ازان قیام کاران را بیاسارسانید - پیشرش میر جلال الدین مسعود (که در اهل مناصب محسوب بود) در سال سیوم جهانگیری نهال زندگیش از تند باد اجل در افتاد - مادرش در حالت احتضار (چون آثار یاس از چهره احوال او مشاهده نمود) از فرط محبت و غایت دل بستگی (نیون خورد - پس از فوت پسر یک دو ساعت

(۲) نسخه [۱-ج] از اعراض محبت *

(باب المیم) [۲۵۲] (مآثر الامرا)

جان سپرد - زنده بآتش در آمدن زن بمردن شوهر در هندوستان بسیار ^(۲) رائی دارد اما جان باختن مادر نسبت به فرزند خالی از غرائب نیست - اما حقیقه آنرا با این نسبت نیست - چه در صورت ادل بها می باشد که بے تحقیق محبت و شیفتگی ادای رسم لازم می افتد - ازین است که بمرگ راجها ده کس و بیست کس از زن و مرد خود را بآتش می اندازند *

* مخدوم الملک ملا عبد الله انصاري *

ولد شیخ شمس الدین سلطانپوری سمت - آبای او از جانب ملتان به سلطانپور رسیده توطن اختیار کردند - ملا عبد الله نزد مولانا عبدالقادر سرهندي تلمذ نمود - و در علوم شرعیه مهارت تمام بهم رسانید - آوازه فضیلت او عالم را فرور گرفت - حاشیه بر شرح ملا و منهاج الدین در سیر نبوی (صلی الله علیه و آله و سلم) از تصانیف اوست - سلاطین وقت غایت احترام او بجا می آوردند - جفت آشیانی کمال ترجمه بحال او بذل می نمود - چون نوبت بشیر شاه رسید ^(۳) بخطاب صدر الاسلامی امتیاز بخشید - گویند روزی سلیم شاه در ایام سلطنت خود ملا را از دور دیده گفت بابر

(۲) نسخه [۱ - ب] بسیار - (۳) نسخه [۱ - ب] زنان و مردان -

(۴) نسخه [۱ - ب] صدر الاسلام *

(مآثر الامرا) [۲۵۳] (باب المیم)

پادشاه را پنج پسر بود - چهار رفتند یک ماند - سرهمیت خان گفت نگاهداشتن چنین مفتن چرا - جواب داد که بهتر ازو نمی یابم - چون ملا نزدیک آمد بر تخت نشانده تهییج مروارید (که بقیامت بیست هزار رویه همان زمان پیشکش آمده بود) بار تواضع نمود *

چون ملا را عصبیت (که آنرا حمیت دین نامند) بیشتر بود در پرده دین داری استیفای قوت غضبی بر وجه اتم می نمود - چنانچه قتل شیخ علائی بحسن سعی ملا واقع شد - او ارشد اولاد شیخ حسن است (که از کبار مشائخ بنگاله بود) - تحصیل علوم ظاهر و باطن از پدر بزرگوار نمود - و پس از زیارت بیت الله در خطبه بیانہ رحل اقامت انداخته به امر معروف و نهی منکر قیام می نمود - دران اثنا شیخ عبد الله نیازی [که از خلقای شیخ سلیم چشتی بود - و بعد معارفت سفر حجاز بمیر سید محمد جونپوری (که خود را مهدی موعود می گرفت) ^(۲) گردیده] در بیانہ ممکن گزید - شیخ علائی روش او را خوش کرد ^(۳) - و طریقه پاس انقاس را (که میان طائفه مهدویه مقرر است) ازو فرا گرفته بکشف و کرامات شهرت یافت - و با جمعی کثیر بتوکل بسر می برد - و شب ظرف خانه

(۲) نسخه [۲ - ج] مهدی وقت موعود - (۳) نسخه [۲ - ب] خورش کوده *

حتی اوانی آب هم خالی میگذاشت - روز نو (روزی نو - ^(۲)) ملا عبد الله او را بابتدای و خروج مهتم ساخته سلیم شاه را بران داشت که از بیان طلبیده با علما مذاکره فرمود - شیخ علائی غالب آمد - چون دران مجلس شیخ مبارک آمد او بود نیز بمهدوی شهرت گرفت - سلیم شاه از بیان شیخ متأثر شده آهسته بدو گفت که انکار مهدویت کن تا ترا بر ممالک محروسه محتسب الهی نمایم - و الا ازین قلمرو بدر (و که علما فتوای قتل تو نوشته اند - شیخ بدکن شتافت - چون سلیم شاه بدفع غنّه نیازیان متوجه پنجاب گشت ملا عبد الله ظاهر کرد که شیخ عبد الله پیر نیازیان است - سلیم شاه در (۹۵۵) نهصد و پنجاه و پنج او را طلبیده چندان تازیانه و چوب و لک زد که از هوش رفت - گویند تا زمانیکه شعور داشت (رَبُّنَا اَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا) میگفت - بعد مدت بسیاحت برآمد و از مهدویت ابا نمود - و در سنه (۹۹۳) نهصد و نود و سه در خدمت عرش آشیانی (که متوجه انگ بتارس بود) رسید - لکن زمین مدد معاش بتمام فرزندانش در سهرند انعام شد - در سن نود سالگی سنه (۱۰۰۰) هزارم هجری در گذشت *

چون سلیم شاه از مهم نیازیان برگشت ملا عبد الله باز

(۲) در نسخه [ج] لفظ هم نیست - (۳) نسخه [ب] یک هزار هجری *

تحریر نموده شیخ علائی را از هندیه طلبید - سلیم شاه همان کلام سابق را اعاده کرد - شیخ ملتفت نشد - سلیم شاه بملا گفت تودانی و او - ملا فرمود تازیانه زند - در تازیانه سیوم روح او بعالم علوی پرداز نمود - جسدش را پهای فیل بسته تشهیر کرد - گویند آن روز چنان باد عظیم وزید که مردم گمان قیامت بودند - بر قالب شیخ چندان گل ریخته شد که حکم قبر پیدا کرد - پس ازین واقعه دولت سلیم شاه هم بدو سال نگشید - هنگامی (که جنت آشیانی بار دیگر هندوستان بقبضه اقتدار در آرد) ملا را بشیخ الاسلامی مخاطب نمود - پس ازان (که سلطنت هندوستان بجلوس عرش آشیانی رونق دیگر یافت) ملا بخطاب مخدوم الملک اختصاص گرفت - و بیروم خان برگنه تانکواله بجمع یک لک (دویست و پنجاه) داده پایه عزت او را از همه اکابر گذرانید - و از اعظم ارکان دولت ساخت - بعد از مرور سنین و شهر مزاج سلطنت ببعض حوادث از فضایی عصر منحرف شد - در سال بیستم و چهارم سنه (۹۸۷) نهصد و هشتاد و هفت او را با شیخ عبد الغنی صدر (که هر دو مدتها باهم منازع و مخالف بودند) بصورت رفیق یکدیگر بجانب حجاز روان کردند با وصف آن هرگز میان ایشان (نه در اثنا طریق و نه دران مقامات منیف) اتفاق و التیام و رفع کدورت صورت تبسم *

چون مخدوم الملك از زمان افغانان تا عهد اكبري معزز و معتبر بود و بحزم و مقادرات رای و تجارب امور و جمع اموال موصوف و صیمت دانشمندی او بهمه جا رسیده شیخ ابن حجر مشهور مفتی مکه باستقصال آمده احترام بسیار بها آورد - و در غیر موسم در کعبه برای او واگرد - چون هنگامه میرزا محمد حکیم برادر عرش آشیانی مسموم نمود هرج و مرج غیر واقعه هندوستان را یقین پنداشته بطمع ریاست و حب جاه برگشته باتفاق شیخ عبد الغنی صدر به احمدآباد گجرات آمد - چون پادشاه ظاهر شد (که آنها بنابر خبیث سرپرست در مجالس و محافل حرفهای ناشایسته بجناب پادشاهی نسبت میدهند) برخی را باخفا بنابر آن (که بیگمان محل در مدد سفارش و استشفاع او بودند) تعیین کرد - مخدوم الملك در (۹۹۱) نهصد و نود و یک - از کمال ترس قالب تپي کرد - گویند باشاره عرش آشیانی مسموم کردند - مردم بطریق اخفا در جالذهر آورده مدفون ساختند قاضی علی بضبط اموالش سامور گشت - خرائن و دفائن بهیار در لاهور برآمد - ازان جمله چندین صندوق خشت طلا از گورخانه او ظاهر شد (که ببهانه اموات دفن کرده بود) - ازیں جهت پسرانش بعلمت تحقیق اموال چندے در شکنجه بودند - سه کردار (دبیه از) برآمد *

شیخ عبد القادر بداونی در تاریخ خون نوشته که مخدوم الملك فتوی میداد که درین ایام حج بر مردم هندوستان فرض نیست - چه امن طریق شرط است - و طریق یا دریا است [و آن بدون قول فرنگی و عهد نامه آنها (که صورت مریم و عیسی دارد) جاری نیست - و این خالی از ذلت دین نباشد و حکم بت پرستی دارد] و یا راه عراق است (و درانجا ناسزای محابه شائع گشته) - گویند مخدوم الملك از تعصب و تشدد (که در مذهب داشت) جلد ثالث روضة الاحباب را (که لخته افراط و تفریط در احوال سلف واقع شده) احراق نمود - ازیں جهت این جلد کمیاب است *

* میرزاده علی خان *

پسر محترم بیگ از امرای عهد عرش آشیانی ست - بمنصب هزاری رسیده سال نهم جلوس باتفاق دیگر امرا بتعاقب عبدالله خان اوزبک (که از مالوه بطرف گجرات رخت ادبار کشیده) دستوری یافته - سال هفدهم (که نهضت پادشاهی جانب گجرات تصمیم یافت - و خان کلان بائین منقلا دستوری پذیرفت) نامبرده بهمرایه او مرخص گشت - سال نوزدهم (که پادشاه طرف شرقی دیار عزیمت فرمود) مشارالیه از حاشیه نشینان بساط قرب بود - پستتر بتادیمپ

قاسم خان عرف کاسو (کہ با جمعے از افغانہ سرشورش در
(۲)
حدود بہار برداشته بود) با جمعے نامزد شد - و گردن بھندیدہ
بظہور آورد - ازان بعد ہمراہ مظفر خان سرگرم کارها بودہ -
(۳)
سال بیستم و یکم بحضور آمدہ بدولت بہاط بوس سرمایہ
افتخار اندوخت - سال بیست و سیوم (کہ شہباز خان
بمالش رانا پرتاب عرف کیکا دستوری یافت) او را در
همراہیانہ بر نوشتند - سال بیست و پنجم ہمراہی خان
اعظم کوکہ بشرقی دیار معین گردید - چون دران دیار کار
نمایان از صورت نہ بہمت سال سی و یکم نزد قاسم خان
حاکم کشمیر روانہ ساختند - در جنگ کشمیریان سال سی
و دوم روزے (کہ نوبت سید عبد اللہ خان بود و شکست
بر فوج پادشاہی افتاد) مطابق سہ (۹۹۵) نہصد و
نود و پنج ہجری روزگار او بسر آمد *

* میرزا فولاد *

پسر خدا داد برلاس اسم - معنی لفظ برلاس شجاع
با نسب اسم - و نسب تمام الوس برلاس بایر و معنی (کہ
اول کہ اسم کہ بلقب برلاس اختصاص یافت) می رسد -
و او پسر قاجولی بہادر اسم جد ہشتم امیر تیمور صاحبقران

(۲) نسخہ [ب] سرشورش - (۳) نسخہ [ب - ج] بود - (۴) نسخہ
[ب] کنگار - (۵) نسخہ [ج] ایرد معنی - (۶) نسخہ [ب] داشت *

و برادر توام قبل خان بود کہ جد سیوم چنگیز خان است *
میرزا فولاد ابا عن جد درین دردمان دیوین بغدادی و
قدیم خدمتہ است - چون عبداللہ خان والی توران مکرر
با عرش آشپانی باتحاف ہدایا سلسلہ جنبان دوستی شدہ
(۴)
گرم تر حرف مصادقت را بر دیپاچہ ظہور آورد - و استدعای
ہورش ایران دیار نمود کہ بہ نیروی یک جہتی عراق و
خراسان و فارس از اورنگ نشین آن روز بوم مستخلص
گردانند - عرش آشپانی بمقتضای فتوت و مروت در سال
بیست و دوم میرزا فولاد را (کہ جوانہ متعلی بآداب دانی
و مراتب شغاسی بود) با بوخہ از نفائس ہندوستان
با ایلچی توران رخصت فرمود - و در جواب رقم پذیر
ساخت کہ سلسلہ مغویہ را انتساب بہ خاندان نبوت
(۵)
متحقق است - پاس آن لازم - اختلاف آئینی و کیش را
سرمایہ آویزش ملک ستانی نمی سازیم - و گزیدہ اشغالیہای
پیشین نیز ازین داعیہ باز میدارد - و چون او شاہ ایوان
را با احترام یاد نکردہ بود در نکوہش آن ہم باندہرزہای
ہوش افزا بر نوشت *

* بزرگش نہخواند اہل خود *

* کہ نام بزرگان ہرشتی بود *

(۲) نسخہ [ج] سلسلہ جنبان شدہ - (۳) نسخہ [ب] ساختہ *

میرزا بعد از ادای مراسم سفارت به هندوستان معاودت نمود^(۲) و در رکاب پادشاهی بخدمت گذاری و نیکو پرستاری^(۳) چهره کامیابی می افروخت - چون درین قوم جهالت و شرارت ترکانه (که اصل طینت آنها بدان سرشته اند) بعد اکتساب رسوم معاشرت و تربیت هم می باشد خصوص در امور مذهبی و ملت^(۴) (که عصبیت و تشدد را جمیت دین نامند) در سال سی و دوم مبادعی سنه (۹۹۶) نهصد و نود و شش هجری میرزا فولاد از شورش جوانی و نخوت مردانگی ملا احمد تتری را (که از مشاهیر فضایل وقت بود) بزخم جانگاہ بواچین نفس رسانید - و خود بداروی اکبری^(۵) بپاسا رسید *

تفصیل این اجمال آنکه (چون عرش آشیانی بر فواز صلح کلی آمده وسعت مشرب را صلاهی عام داده بود) هر گز همه قرار داد خویش را بے اندیشه بر سر آید - و هر یک بآئین خود بے وسواس ایزد پرستی نمود - ملا احمد با فراوان دانش در امامی روش استوار پا و زبان دراز داشت - پیوسته گفتگوی سنی و شیعه برگزارده - و از طبعیت گرفتاری گذارش را بے هنجاری رسانیده - میرزا

(۲) نسخه [ج] بند - (۳) نسخه [ب] او در رکاب - (۴) نسخه [ب]

غضب - (۵) نسخه [ج] باردوی اکبری *

فولاد (که در تسنن بدان نمط راه بے اعتدالی می سپرد) کینه او در دل گرفته به جان گزائی برنشست - تا آنکه نیم شب با یکی از همسران بتاریک کوچه بکمین درآمد - و یکی را بعنوان چارشان شاهی بطلب او روانه گردانید - در میان راه قابو طلبان بد سگال بشمشیر گرفتند - دست او از میان ساعد قلم شد - از فراز زین بزمین افتاد - دلبران بیباک جدائی سر پنداشته پی کم کذاں به پیغوله در شدند -^(۲) (همه خنجر فولاد تاریخ این سانکه است - ملا با چنین زخم کاری دست برداشته خود را بخانه حکیم حسن انداخت - بجست جوی عسس بدان دو خود سر سراغ گرفتند - با آن (که از برخه نشانهای خون حال پیدائی داشت) آنها نمی گریزند - عرش آشیانی خانخانان و آصف خان و شیخ ابوالفضل را بپرسش پیش ملا فرستاد - او با دل خون چکان سرگذشت را باز گزارد - عرش آشیانی میرزا فولاد را با همدستش از کسوت هستی عریان ساخت - و بپای فیل بسته در تمام شهر لاهور گردانید - هر چند عمدهای سلطنت در زهائی آن خون گرفته ها سعی نمودند سودمذذ نیامد - ملا نیز بعد از سه چهار روز بساط هستی در پیچید - گویند شیخ فیضی و شیخ ابوالفضل بر تهر ملا محافظه چند

(۲) یعنی سنه نهصد و نود و شش هجری *

(باب المیم) [۲۶۲] (مائرا الامرا)

را گذاشته بودند - چون همان ایام اردی بادشاهی بعزم کشمیر انتهای نمود عوام و جهای شهر جسد او را برآورده سوختند .

چون احوال ملا خالی از غرائب نیست مجمل ازان فیروز رقم پذیر می گرد - اسلاف ملا فاروقی حنفی مذهب بوده اند - و پدرش قاضی تکه رئیس سنده بود - در ایام صبا عربی سیاح صالح از عراق به تکه رسیده (دو سه چند در قرب جوار ملا اقامت گزید - بملاقات او بر اصول مذهب امامیه آگاهی یافته رغبتی بدان طریقه پیدا کرد - و بر زبانها افتاد - هر چند در عقوان شباب از رسمی دانش را پرداخته و فوائد تلامذه همت می گماشت اما (چون تحصیل بعضی علم و تحقیق برخی مقدمات علمی دران بلده میسر نبود) در سن بیست و دو سالگی قلندرانه سفر برگزید - چون (از) مشهد مقدس گردید از خدمت مولانا افضل تائینی علم کلام و حدیث امامیه را با فنون ریاضی برگرفت - و بجانب یزد و شیراز رفته از ملا کمال الدین حسین طبیب و ملا میرزا جان کلیات قانون و شرح تجرید با حواشی گذرانید - و در قزین بملازمیت شاه طهماسب مغوی استسعاد یافت - و چون شاه اسمعیل ثانی فرمانروای ایران گردید و بتسنن شهرت یافت ملا بعراق عرب و حرمین - شتافت - و بهیاره

(مائرا الامرا) [۲۶۳] (باب المیم)

فضلی دکت را دریا و استفاده نمود - پس ازان از راه دریا بدکن رسیده به خدمت قطب شاه والی کلکته پیوست - و در سال بیست و هفتم در فتح پور سیکری بدرگاه اکبری دولت بار انداخته بقرب و اعتبار امتیاز یافت - و بتالیف تاریخ الفی (که متضمن احوال هزار ساله اسلام باشد) مامور گردید - و او وقایع هر ساله را بدقت تمام تا زمان چنگیز خان در سلک تحریر کشیده در دو جلد مرتب ساخت - چون او گشته شد بقیه احوال را آصف خان جعفر تا سال (۹۹۷) بهمد و زد و هفت نوشته ضمیمه گردانید - گویند ملا احمد آنچه از تاریخ الفی می نوشت بهخدمت پادشاه می خواند - چون بذکر خلافت خلیفه ثالث رسید در بواصت قتل و شرح آن اظنا و بسط بکار برد - و در اشیا ازان طول مقال بمال در آمده فرمود که مولوی (۲) قضیه را چرا بدور و دراز انداختی - ب محابا بحضور امرا و اکابر تودان عرض کرد که این قضیه روضه الشهدای اهل سنن و جماعت است - بکمتر ازین اکتفا نمی توان کرد - ازین قسم حرفها از در مذهب تشیع شهرت تمام داشت - شیخ عبد القادر بدائنی در منتخب التواریخ آورده که (دو سه در بازار او را دیدم - بعضی اهل عراق تعریف من کردند - گفت

(۲) نسخه [ج] قصه را - (۳) نسخه [ب] نمی توانم کرد .

(باب المیم) [۲۶۱۵] (مآثر الامرا)

نور ترفض در جبین ایشان می نماید - گفتیم چنانچه
نور تسنن در چهره شما *

* میرزا سلیمان حاکم بدخشان *

به پنج واسطه به امیر صاحب قران امیر تیمور گورکان
می رسد - این آئینه از دیرباز به دادوری جمعی (۲) که
خود را از نسل سکندر (رمی می شمردند) سمت معموری
داشت - و از سلاطین اطراف کسی مزاحم احوال آنها
نمی شد - و بقلیل (۳) باج از آنها اکثفا می نمودند - چون
نوبت به سلطان ابوسعید گورکان رسید سلطان محمد را (که
آخرین آن طبقه است) بدست آورده مع اولاد و اقربا بقتل
رسانید - و بدخشان متصرف شد - پس از آن (که سلطان
محمد میرزا پسر سلطان ابوسعید بمروقتد فائز شده در
گذشت) امیر خسرو شاه (که بیمن تربیت او بمروقتد امارت
رسیده بود) چندی نام سلطنت بتمام میرزا بایهتقر و میرزا
محمود پسران آن مرحوم کرده بعد مکتول ساختن اول و
کشتن ثانی در (۹۰۵) نهصد و پنج بهسلطنت بدخشان
بر نشست - تا آنکه در (۹۱۰) نهصد و ده فردوس مکانی
گیتی ستانی (که در ماوراءالنهر با سلاطین چغتای و اوزبک
(۲) نسخه [ب] بدوری - (۳) نسخه [ج] بقلیل - (۴) در [بعضی نسخه]

بدخشان را *

(مآثر الامرا) [۲۶۵] (باب المیم)

نبرد های عظیم کرده دید که از ناسازی روزگار نقش درست
نمی نشیند (دل از موطن اصلی برداشته با معدودے متوجه
بدخشان شد - مردم خسرو شاه بالتمام راه بیروانی سپرده
پیش شتافتند - ناگزیر از هم به ملازمت پیوست - پادشاه
(۲) با آن همه بے اعتدالی وی (که با دو عموزاده ایشان
کرده بود) رخصت خراشان داد که با قدرے اموال بدررفت
و بدخشان را تصدیق نموده بکابل آمد *

چون در (۹۱۲) نهصد و دوازده قندهار بمکاربه از
شاه بیگ ارغون برگرفت خان میرزا پسر سلطان محمود
میرزا را (که پدر میرزا سلیمان باشد) بدخشان فرستاد - او
بعد از سرگذشت بهیار استقلال تمام دران ملک بهم رسانید -
و در سنه (۹۱۷) نهصد و هفده رخت ارتحال ازین عالم
بر بست - گیتی ستانی بدخشان را به شاهزاده همایون
مکرمست نمود - مدتها ملازمان ایشان بدان خدمت اشتغال
داشتند - بعد فتح هندوستان و مکاربه (۳) زانا سانکا نهم (جیب سنه
(۹۳۳) نهصد و سی و سه شاهزاده جهمت بندوبست کابل و
بدخشان رخصت یافت - تا یک سال در بدخشان عشرت پیرا
بوده یکباره شوق والد ماجد گرامی گویان گیر وقت شد -
بے اختیار عیان تماسک از دست داده بدخشان را بهسلطان

(۲) نسخه [ج] با این همه - (۳) نسخه [ج] در مکاربه *

اویس (که میرزا سلیمان بدامادی او انتظام داشت) سپرده بجانب هندوستان رهگرا گردید - اتفاقاً در غیبت ایشان سلطان سعید خان (که از خوانین کاشغر است) بطلب سلطان اویس و دیگر امرا متوجه بدخشان شد - میرزا همدال پیش او رسیده قلعه ظفر را مستحکم ساخت - سعید خان بعد محاصره سه ماه بیهوده بکاشغر مراجعت کرد - لیکن در هند اشتها گرفت که کاشغریان بدخشان را متصرف شدند - گیتی ستانی بشاهزاده همایون تکلیف رفتن فرمود - عرض کرد که نذر کرده ام که باختیار حرمان ملازمت بر خود نپسندم - و امثال حکم را چاره نیست - بنابراین میرزا سلیمان را (رخصت بدخشان کرده) بسطان سعید خان نگارش یافت که با وجود چندین حقوق صدر این امر عجب نمود - اکنون میرزا همدال را طلبیدیم و میرزا سلیمان را فرستادیم اگر حقوق منظور داشته بدخشان را باو (که نسبت فرزندی دارد) بدهند بموقع خواهد بود - و الا ما از ذمه خود ساقط کرده میراث را بوارث سپردیم - دیگر ایشان دانند - میرزا سلیمان پیش ازان (که بکابل رسد) بدخشان از آسیب بداندیشان مصئون بوده محل امن و امان شده بود - میرزا تمام اولویت را در حیطة اقتدار خود آورده کامروا باستقلال گشت - و

بعد استیلای شیرخان در هندوستان (که میرزا کامران خطبه و سکه کابل بنام خود کرد) بمیرزا پیغام فرستاد که در بدخشان نیز خطبه و سکه او باشد - میرزا از قبول سر باز زده بلشکر کشی انجامید - پس از تلاقی میرزا در خود ضعف مشاهده کرده بدر آشتی زد - و ناچار خطبه و سکه بنام او ساخت - میرزا کامران بعضی محال بدخشان جدا کرده بمردم خود سپرده مراجعت نمود - میرزا نقض عهد کرده آن محالات را متصرف شد - میرزا کامران دیگر بار لشکر بدان صوب برده در حدود اندرآب جنگ واقع شد - شکست بر میرزا سلیمان افتاده بقلعه ظفر متحصن گردید - و از طول محاصره و بیوفائی مردم خود ملول گشته ناچار و بے اختیار برآمده میرزا کامران را دید - او میرزا را با پسرش میرزا ابراهیم مقید ساخته بکابل آورد - جمعه هفدهم

ماه جمادی الثانی تاریخ این واقعه یافته اند *

چون بیست و پنجم جمادی الآخر سنه (۹۵۲) نهصد و پنجاه و دو همایون پادشاه از عراق معارفت نموده قلعه قندهار از میرزا عسکری جبراً و قهراً بر گرفت - و آمد آمد بکابل شهرت یافت - میرزا کامران در فکر استخلاص میرزا

(باب الدیم) [۲۶۸] (مآثر الامرا)

شد که شاید وقتی بکار آید - درین ضمن جمعی از هواخواهان
میرزا اتفاق کرده قلعه ظفر گرفته و کسان میرزا کامران را
مقید ساخته پیغام نمودند که اگر میرزا سلیمان را را گذارند
این ملک سپرده خواهد شد - و آلا مردم شما را بقتل
رسانیده ملک بارزیک می سپاریم - علاوه تدبیر سابق گشته
میرزا را با میرزا ابراهیم دلاسا داده رخصت بدخشان نمود -
و هنوز مسافرت طی نشده بود که ازین رخصت پشیمان
گشته کس بطلب فرستاد - میرزا معذرتی نوشته بسرعت
متوجه بدخشان شد - چون جنت آشیانی کابل را به جنگ
از میرزا کامران بر گرفت میرزا سلیمان در مخالفت زده
خطبه بنام خود ساخت - جنت آشیانی در سنه (۹۵۳)
نهمصد و پنجاه و سه عنان عزیمت بصوب بدخشان منعطف
فرمود - میرزا تاب مقاومت نیارزیده آواره دشت هزیمت
گشت - و آن ملک با اتمام در تصرف پادشاهی آمده
قلعه ظفر مستقر دولت شد - تا آنکه میرزا کامران (که
پسندیده فرار نموده بود) کابل را خالی دیده بسرعت رسیده
متصرف گردید - ناگزیر جنت آشیانی میرزا سلیمان را طلب
داشتند مجدداً آن ولایت بدو سپرد - و پس ازان (که
جنت آشیانی بعزیمت هندوستان عبور نیلاب کرد) میرزا
بعضی محال قریب را هم بتصرف در آورد - و بعد از ارتحال

(مآثر الامرا) [۲۶۹] (باب الدیم)

آن پادشاه بدر رقاحت زده با اتفاق میرزا ابراهیم و کوچ
خود خرم بیگم مشهور بولی نعمت (که مدار مهمات برو
بود) بر سر کابل آمده محاصره کرد *

چون منعم خان از قرار واقع بمکافطت قلعه و شهر
پرداخت بستوه آمده ناچار بصلح گونه راضی شده برگشت -
و در (۹۶۷) نهمصد و شصت و هفت فوجی فراهم آورده متوجه
بلخ شد - هرچند خیراندیشان دور بین ظاهر کردند که باین
مردم مقابله با پیر محمد خان (که چندین سلاطین نژادان
با خود دارد - و هجوم اوزبکیه بمرتبه اتم) از حساب
دور است - چه مبارزان کار آگاه در صورتی مقابله فوج
قلیل با کثیر تجویز کرده اند که در لشکر کم سردار بسیار
باشند - درینجا دو سردار بیش نیست - یکی شمار دیگر
میرزا ابراهیم - باین حرفها ملتفت نشده بمکاربه در آورد -
چون دید کار پیشرفت نمی شود بدخشان رویه روانه شد -
بمیرزا ابراهیم (که گرم کارزار بود) گفتند چه وقت تلاش
است - پدر شما برآمده رخت - گفت برآمدن دشوار
است - همین جا جنگ کنیم تا چه پیش آید - محمد
قلی خان شغالی درشتی کرد که مقرر سپاهیان است که
هرگاه سپاهی از غنیم بقدر کمان جدا شود دیگر بدست
آمدن از دشوار - لاجلای میرزا بصد صعوبت برآمده با

معدود پیاده پا چار ضرب زده بموضع رسید - مردم آنجا شناخته مقید نزد پیر محمد خان بودند - او چند روز نگاه داشته بقتل آورد - میرزا سلیمان کو نخل امید پدر (تاریخ)^(۲) یافته است) پیش ازین واقعه میرزا ابراهیم قصیده گفته که مطلع اش این است *

* رفتم بخاک عسرت چون لاله داغ بر دل *

* آرم بکشر بیرون با داغ دل سر از گل *

و یکی از فضلا این رباعی گفته *

* ای لعل بدخشان ز بدخشان رفتی *

* از سایه خورشید بدخشان رفتی *

* در دهر چو خاتم سلیمان بودی *

* افسوس که از دست سلیمان رفتی *^(۳)

چون در سال هشتم اکبری بمخفی درخواست میرزا محمد حکیم (که مادرش بدست شاه ابوالمعالی نایب شناس کشته شده) میرزا سلیمان با اتفاق زوجه خود بکابل در آمد و ابوالمعالی را به انتقام بحلق کشید و صبیغه خود را به ازدواج میرزا محمد حکیم در آورد دو حصه ملک کابل بمردم خود تقسیم کرد - و امید علی را (که از اعیان امرای بدخشان بود) بوکالت میرزا محمد حکیم تعیین (۲) یعنی [سنه نهصد و شصت و هفت] (۳) در [بعضی نسخه] از شهر سلیمان *

نمود و خود بدخشان شتافت - چون میرزا محمد حکیم از تسلط بدخشیان بسلطه آمد آنها را از کابل بر آورده ملک را بمردم خود سپرد - میرزا سلیمان بتدارک این حرکت در (۹۷۱) نهصد و هفتاد و یک روانه کابل شد - میرزا محمد حکیم باستماع این خبر شهر را به باقی قاقشال و معصوم کوکه سپرده بر آمد - و از نیلاب گذشته ملتجی کومک بعرش آشیانی شد - میرزا سلیمان از بر آمدن میرزا آگهی یافته جلوریز تعاقب شده معلوم کرد که میرزا رفته است - برگشته جلال آباد را متصرف شده - بمحاصره کابل پرداخت - چون شنید [که میرزا محمد حکیم با پیر محمد خان و غیره اتکه خیل امرای پنجاب (که بامر عرش آشیانی بکومک مامور شده اند) قریب رسیده] بدخشان برگشت - و باز در (۳) سنه (۹۷۳) نهصد و هفتاد و سه عرصه کابل از امرای اکبری خالی یافته با خرم بیگم متوجه گردید - حکیم میرزا شهر را استحکام داده بغور بند شتافت - میرزا سلیمان تدبیرے چند بکار برد - نزدیک بود که صید مقصود بدام افتد - میرزا محمد حکیم آگاه شده راه هندوستان گرفت - ناچار میرزا کابل را محاصره کرد - آخر سعی بجائے نرسید - بمحقر پیشکش اکتفا کرده بدخشان مراجعت نمود *

(۲) نسخه [ب] معلوم گردید - (۳) در نسخه [ب] لفظ [سنه] نیست *

پس ازین حوادث در آردن که میرزا به اصلاح ملک خود در مانده نتوانست همه باسایش بسر برد - تفصیلش آنکه خرم بیگم زوجه میرزا دختر سلطان ویس کولابی از گروه تبیاق در انتظام ملک و سپاه رشده بظهور آورده بمرتبه استیلا بهم رسانید که میرزا سیاستهائے را (۲) که خود از عهده آن نتوانسته برآمد (۳) بار حواله کرده بدخشیان از ناتوان بینی دامن عفت او به حیدر علی برادر دوستدارش گرد آورد تهمت گردانیدند - میرزا ابراهیم از بد مستی جوانی بمحض بد گوئی مرز درایان آن بیگانه را از هم گذرانید - بیگم در برانداختن اعیان بدخشان هممت گذاشت چون میرزا ابراهیم کشته شد با جمیع لشکریان بدخشان دل دگرگون ساخت - و عداوت و دشمنی خصوص بعموم کشید - محترم خانم دختر شاه محمد کاشغری (۴) که در عقد میرزا کامران بود - و از کابل بعزیمت کاشغر بدخشان رسید (۵) میرزا در مقام خواستگاری او در آمد - و بیگم پیشدستی کرده بمیرزا ابراهیم مهر خود پیوند زنا شوئی داد - و نگذاشت که ضرر او شود - لیکن ازین جهت کین محترم خانم در دل گرفته همواره در مقام عداوت و ناخوشی بود - درینولا (۶) که میرزا ابراهیم بقتل رسید (۷) بیش از بیش زبان طعن

(۲) در بعضی نسخه [اویس] بالف آمده - (۳) نسخه (ج) حیدرقلی •

بر دراز کرد - همگی خیال آنکه او از بدسلوکی بستوه آمده راه کاشغر گیرد - و میرزا شاهرخ را در کنار خود تربیت نماید - خانم جدائی بسر ناگوار دانسته طعنه های جانکاه را ناشنیده انگاشته - تا آنکه میرزا شاهرخ بمن تمیز رسیده باتفاق مادر و بغوای بدخشیان (که بیشتر فتنه سازی و بیوفائی در سر دارند) با جد بزرگوار و جدی مانده بمناعت در آمد - گهی باشتی می انجامید و گاه بمخالفت می کشید - درین ضمن بیگم در بیعت حیات بسپرد - میرزا شاهرخ بتسلط محالات پدر را متصرف گشت - و مردم بسیاری از میرزا جدا شده بدو پیوستند - ناچار میرزا با خانم و شاهرخ طرح مصالحت انداخته بعهود و پیمان خاطر جمع ساخت - و بمبالغه رخصت هجاز خواسته روانه شد - مضمهر خاطرش آنکه از کابل یا هندوستان کومک همراه آورده انتقام کشم - چون بکابل رسید میرزا محمد حکیم بخلاف توقع پیش آمد - حتی بدرت درست هم نداد که از مسافت مخوفه بسلامت بگذرد - متوکلا نه راه هندوستان پیمود - در سال بیستم (۹۸۳) نه صد و هشتاد و سه از نیلاب گذشت - عرش آشدانی باموای پنجاب نوشت که مراسم استقبال و تهنیت بجا آورده در لوازم ضیافت و احترام کوشند - و راجه بهگونت داس بدرقه شده بحضور رساند - و مصحوب خواجه آقا خان پنجاب هزار روپیه نقد و

(۲) اسباب (که لائق چنان مهمان باشد) ارسال داشت - میرزا (که حامل چند ساله بدخشان را دفعه مشاهده نمود) طرب آمود گردید *

چون بحواشی دار الخلافه رسید نوینان دارا شکوه و ایمان مملکت جوق جوق آراسته پذیره شدند - و چون سه کردهای دار الخلافه منزل کرد عرش آشیانی از بزرگ متشی باستقبال سوار شده آن مصر جامع را آئین بستند - و از در دولتخانه تا سر منزل فیلان کوه تمثال را بسلاسل طلا و نقره و پوششهای زرین آراسته دوریه داشته و درمیان هر دو زنجیر و فیل یک قلاده چیتة بجواهر و جل نفیس پرکار بو کردند مزین بسقراط و گوان با زرین افسارها نظرفریب تماشائیان ساختند - پادشاه از اسب فرود آمده معانقه فرمود - جشنها ترتیب یافت - و در مهمان نوازی و خاطر جوئی دقیقه فور گذاشت نشد - و بخانجهان صوبه دار پنجاب حکم رفت که بهمراهی میرزا تهیه یورش بدخشان نماید - اتفاقاً در همین سال منعم خان خانانان صوبه دار بنگاله رخت هستی برپست - بمیرزا تکلیف حکومت آن دیار بمیان آمد - از وطن دوستی بدان ولایت وسیع نپرداخت - ناگزیر خانجهان بصوبه داری بنگاله تعیین شد - میرزا دانست که دو کمک تلخیر است - رخصت سفر

محجاز گرفت که شاید ازان راه بدخشان شتافته کارے بگریزی سرانجام دهد - چنانچه ازان قدسی مطاف بعراق عجم نزد شاه اسمعیل ثانی رفت - او احترام نموده جمعی بکومک همراه کرد - بهرات رسیده بود که پیمانه زندگی شاه پر شد - مایوس بقندهار آمد و بمظفر حسین میرزا خویشی کرد - و چون کارے بر نیامد بکابل بمیرزا محمد حکیم پیوست - می خواست بنواح پنجاب آمده شورش افزاید - میرزا ازین اراده او را باز داشته باتفاق سمع بدخشان رو آورد - میرزا شاهرخ مستعد پیکار گشته یاندک زه و خورد برخی بدخشیان راه بیوفائی سپرده بمیرزا پیوستند - میرزا شاهرخ از دیگران نیز متوهم شده بکولاب رفت - و آخر باشتی گرائیده از طالقان تا هندوکوه (که در اقطاع میرزا ابراهیم بود) بمیرزا سلیمان قرار گرفت - زمانه باتفاق و دوستی می گذرانیدند و گاهی بتحریر فتنه اندوزان نفاق در میان می آمد - تا والده میرزا شاهرخ زنده بود مقدمات رنجش زود اصلاح پذیرفته - پس از واقعه خاتم میرزا شاهرخ بخودشتن بیخی افتاد (۳) - میرزا سلیمان پیش عبدالله خان اوزبک والی توران رفت که به امداد او کامیاب خواش گردن - چون او بمهم تاشکند رفته بود باسکندر خان پدرش صحبت میرزا در گرفت - لیکن پس ازان (که معلوم

(باب المیم) [۲۷۶] (مأثر الامرا)

(۲) کرد که عبدالله خان بر سر غدر است (بهرعت برآمد -
چون بنواح بدخشان رسید میرزا شاهرخ بنیایشگری پیش
آمده خواست همان تقسیم ولایت بمیان آرد - میرزا به کشم
اکتفا کرده نشست - عبدالله خان بے اتفاقی میرزایان و
خلل آن دیار شنیده در سنه (۹۹۳) نهصد و نود و دو
به بدخشان آمد - میرزایان ملک از دست داده بے جنگ
برآمدند - میرزا شاهرخ روانه هند گردید - و میرزا (چون
ندامت سابق عائد حال داشت) برفتن هندوستان راضی
نشد - میرزا محمد حکیم چند ده در لمعانات بجهت
خرج مقرر نموده بدان ناحیه گسیل کرد - پس از چندی
جمعه همراه داده بدخشان فرستاد - باز شکست خورده
مراجعت نمود - چون میرزا محمد حکیم در گذشت ناچار میرزا
عازم هندوستان شد - کنور مانسنکه صوبه دار کابل بدرقه شده
تا پیشاور رسانید - در آخر سال سی و یکم قریب دار الخلافه
رسید - شاهزاده سلطان مراد پذیره گشته بملازمت عرش آشیانی
آرد - و بمنصب پنجهزاری اختصاص گرفته باعزاز و آسودگی
می گذرانید - در سنه (۹۹۷) نهصد و نود و هفت و هفت
(که پادشاه بسیر کشمیر متوجه شدند) میرزا را بذابر
کبر سن (که بهفتاد و هفت رسیده - و بخشی قاریخ ولادت

(۲) نسخه [ب - ج] معلوم گردید .

(باب المیم) [۲۷۷] (مأثر الامرا)

اوست (در لاهور گذاشتند - در همان ایام زندگی بسپرد -
در مردانگی و رزم شناسی یگانه روزگار بود *

محب علی خان رهناسی

از امرای چهار هزاره اکبر شاهي ست - به پودلی و
قهور متصف و به سپه کشی و سپه داری نامور بود - چون
مدتها حکومت رهناس داشت برهناسی شهرت گرفت - آن
قلعه ایست در صوبه بهار از قلاع والا ارتفاع هندوستان - از
بدائع منافع آفریدگار - مصئون از دهم اختلال - فراز کوه
آسمان سای دشوار گذار - دور آن چهارده کوه و عرض و
طول آن زیاده بر پنج کوه است - و از زمین هموار تا سطح
آن قلعه یک کوه بیشتر ارتفاع باشد - و بران کشت و کار
می شود - و فرادان چشمه بر جوشد - و غریب تر آنکه
بالای قلعه با آن بلندی هر جا سه چهار گز بروکنند آب
شیرین پدید آید - از مبادئی بنای این قلعه هیچ فردی
از فرمانروایان بران استیلا نیافته - در نوبت حکومت راجه
چنتامن برهناس در سال (۹۴۵) نهصد و چهل و پنج
(چون ولایت بنگاله بجنس آشیانی مفتوح شد) شیر شاه
سور با سائر افغانان و خلاصه خزینه بنگاله را گرفته از راه
(۲) چهار کهند بحدود رهناس آمد - و بر راجه احسانهای قدیم

(۲) نسخه [ب - ج] چهار کند - و در [بعضی نسخه] چهار کهند *

را یاد داده طرح یکجبهه‌ای انداخت - و التماس نمود که امروز مرا کار افتاده است می‌خواهم که مردمی بجای آری و اهل و عیال مرا و همراهان مرا بقلعه جا دهی - و مرا همین احسان خود سازی - بصد زبان چاپلوسی و نیرنگ سازی راجه ساده لوح بفریب آن شعبده باز قبول کرد - این بیگانه ملک آشنا ششصد قریبی سرانجام داد - و در هر قریبی در جوان مسلم را در آورد - و در اطراف قریبی کنیزان را گماشت - و باین حیل سپاهی را در آورده قلعه را گرفت و عیال خود و سپاه را در آن گذاشته دست فتنه دراز کرد و راه بنگاه مسدود ساخت - و ازان باز بدست فتح خان یقزی^(۲) (که از سرداران بزرگ او و پسرش سلیم شاه بوده) افتاد - و به پشت گرمی آن قلعه با سلیمان خان کرانی (که حکومت بنگاله یافته بود) دم مساهمت و منازعت میزد - و پس از چند جزید کرانی بتصرف آورده بسید محمد نام از معتمدان خود سپرد - چون کارش سپری شد آن سید چند گاه باندیشه حراست آن اهتمام می نمود - لیکن از فقدان استظهار شایسته با خویشتن برسگالید که بذریعه یکی از معتمدان بارگاه سلطنت بدست آریز پیشکش این قلعه خود را از منتسبان این دولت گرداند - درین اثنا مظفر

(۲) نسخه [۱] نینی - و [ج] نینهی - و دو بعضی نسخه [پنی] هم آمده •

خان با عساکر صوبه بهار (و بتسخیر نهاده - او بمقتضای جنسیت بشهباز خان کنبو (که در آن هنگام راجه گجپتی را بانواع مالش پامال آذارگی ساخته پسرش سري رام را در قلعه شیرگده محصور داشت) ملحق گردید - و وی گرم و گیرا شتافته در سال بیست و یکم سنه (۹۸۴) نهصد و هشتاد و چهار قلعه را بدست آورد - و در همین سال بموجب حکم حراست آنجا را بمحب علی خان باز گذاشته خون رزانه حضور گردید - ازان آوان سالها سال آن ناحیه بگردانی و داد دهی آن امیر معامله فهم شجاع منظم بود - و همواره با جمعیت شایسته کومک بنگاله بود - و در برگردن خار و بن فساد آن دیار مصاعی جمیله بتقدیم می رسانید - و پسرش حبیب علی خان (که جوان مردانه بود) بنیابت پدر بنظم رهتاس و آن حوالی می پرداخت - چون پیشتر قیولداران صوبه بهار بخدمتگذار بنگاله شتافتند یوسف متی نام در سال سی ام افغانه چند فراهم آورده دست بتاراج برگشود - حبیب علی از شورش جوانی بجوش آمده ساز بیکار نا کرده نبرد آرا شد - و کارنامه دلیری و دلوری بجای آورده نقد زندگی در باخت - محب علی خان ازین خبر جانکاه کایه شد - و هر چند بیتابی نمود امرای بنگاله نگذاشتند - چون شاه قلی خان محرم عازم حضور بود تنبیه

آن فرومایه را متعهد گشته در کمتر فرصتی گرد آن شورش
 فرد نشست - و چون در سال سی و یکم بحکومت هر صوبه
 دو امیر عمده نامزد گردید که اگر یکی بدرگاه آید یا رنجور
 شود دیگری بکار او پردازد بنگاله بنام وزیر خان باتفاق
 محب علی خان قرار یافت - و چون در سال سی و سیوم
 صوبه بهار باقطاع راجه بهکومت داس مقرر شد جاگیر او نیز
 بکچواهد تنخواه گشت - و ملتان در تیولش خیال کرده
 منشور طالب بنام او رقم یافت - و آغاز سال سی و چهارم
 باستان بوس (سیده) کام دل برگرفت - و بانواع عاطفت
 و عزت شادمانی اندوخت - و در نخستین فہست کشمیر
 (که در همین سال مطابق (۹۹۷) نصد و نود و
 هفت واقع شد - ملتزم رکاب بود - دران شهر مزاج عنصری
 از از حیز اعتدال انحراف نمود - و وقت مراجعت نزدیک
 کوه سلیمان او را واپسین سفر پیش آمد - یک روز پیشتر
 عرش آشیانی بمنزلش رفته پوشش نمود - گویند دران حالت
 (که جان می سپرد و از دیر سخن باز گرفته بود) یکی
 گفت لا اِلهَ اِلَّا اللّٰهُ بگوئید - پاسخ داد که هنگام لا اِلهَ گفتن
 نیست - وقت آنست که همگی دل به الله پردازد *

* میر ابوتراب گجراتی *

از سادات سلامی شیراز است - جدش میرعلایم الدین

سر الله (که ایضا هیبة الله نیز گویند - و مشهور بود بصید
 شاه میر) در علوم مکتسبی بهره فراوان داشت - و با امیر
 صدرالدین شیرازی همدرس بود - در زمان سلطان قطب الدین
 نبیره سلطان احمد (که احمد آباد بنام او اساس یافته) دارن
 گجرات گشت - و بعد چندی بوطن مالوف معارفت نمود -
 و بار دیگر در شورش شاه اسمعیل مغوی بعد حکومت سلطان
 محمود بیکره با فرزند خود میر کمال الدین (که پدر میر
 ابوتراب باشد) بدان دیار آمده در جانبانیر محمد آباد
 (که قدیم دارالخلافه سلاطین آنجا است) رخت افامت
 انداخت - و در افاضه و افاده بر روی طلبه مفتوح ساخت
 و کتب مفیده در رشته^(۳) تالیف کشید - و فرزندان ارجمند
 گذاشت - آرشد ایشان میر کمال الدین است^(۴) که بکمالات
 صوری و معنوی بهره مند بود - چون روزگارش به نیکبختی و
 ستوده کاری سپری شد بزرگترین برادران و بنی اعمام میر
 ابوتراب ماند - و جمیع این سادات بهلسله مغریه ازادت
 دارند (که چراغ آن خانواده مخدوم شیخ احمد کهنوست)
 و اینها را سلامی ازان گویند که غالباً یکی از اجداد ایشان

(۲) نسخه [ج] و مشهور بود که سید شاه الخ - (۳) نسخه [ج] برشته

(۴) در نسخه [ب] کافی نیست *

از رزمه مقدسه حضرت رسالت پناه ^(۲) صَلَّی اللہُ عَلَیْہِ وَاٰلِہٖ وَسَلَّم آراز جواب سلام شنیده بود *

بالجمله میر ابوتراب برشادت و کار دانی دران ولایت اعتباری بهم رسانید - سآلے (که رایات اکبری دران مملکت ظلال افکن گردید) میر (که عمده اصحاب مشورت آن دیار بود) پیش از سایر امرای گجرات متوجه درگاه پادشاهی شد - و در منزل جوتانه خواجه محمد هرودي و خان عالم پذیره گشته میر را بعزت و احترام آوردند - و بزمین بوس عتبه خلافت سر بلندي یافت - چون پیش از نزول رایات پادشاهی ببلد احمد آباد حکم شد که هر یک از امرای گجرات (که در موکب شاهی فراهم آمده اند) ضامن دهد تا در مراسم حرم و در اندیشی فتورے نرفته باشد اعتماد خان (که تسلط تمام دران دیار یافته بود) غیر از طبقه حبشیه همه را کفیل گردید - و ضامنیت اعتماد خان را میر ابوتراب تعهد نمود - پس ازان (که قریب نصف آن مملکت به اعتماد خان ^(۳) و دیگر امرای آنجا تفویض یافته موکب پادشاهی بسیر دریای شور بصوب بندر کنبايت نهضت نمود) اختیار الملک گجراتی از کوتاه اندیشی و شورش طلبی از

(۲) در نسخه [۱ - ج] لفظ [پناه] نیست - (۳) نسخه [ب] اعتماد خان

(۴) نسخه [ج] کنبايت و نسخه [ب] کنبايت *

احمد آباد راه گریز پیش گرفت - اعتماد خان و جمعی (که با او پیمان یکجہتی داشتند) در مقام رفتن بودند که میر ابوتراب خود را رسانیده بحرف و حکایت گرفت - نزدیک بود که او را نیز مقید ساخته همراه برند که درین اثنا شهباز خان از پیش پادشاه رسید - و اندیشه نپای آنها از قوه بفعل نیامد - و جوهر عقیدت میر بتازگی فروغ دیگر بخشیده مورد ^(۲) عواطف پادشاهی گشت - و ازان وقت همواره مورد عنایات سلطانی بود *

(۳)

در سال بیست و دوم سنه (۹۸۹) نهمصد و هشتاد و نه بوالا منصب قافله سالاری حاج اختصاص یافت - و پنج لک روپیه نقد و ده هزار خلعت بمیر حواله شد که بدیده درعی خود ارباب استحقاق آن بقاع شریفه را بقدرے شایسته ازین مواید افضال بهره ور گرداند - در سال بیست و چهارم آگهی رسید که آن سفرگزین بادیه حجاز خدمت مامورہ بتقدیم رسانیده نقش پای جناب نبوی (عَلَیْہِ التَّحِیَّاتُ الْبَرَکَاتُ) همراه آورده - چنین برگزید که این همدست آنست که سید جلال بخاری در زمان فیروز شاه بدھلی آردن - عرش آشیانی فرمود که میر بچهار کوهی دار الخلافه آگره با قافله توقف گیرند - و حسب الامر کار فرمایان بارگاه

(۲) نسخه [ب] عنایت - (۳) نسخه [ب - ج] سنه نهمصد و هشتاد و دو *

(باب المیم) [۲۸۴] (مآثر الامرا)

سلطنت نوهنگاه بر آراستند - پس ازان پادشاه با نوئیان عظام و دانشوران کرام پذیره شده قدمی چند آن پارچه سنگ را (که عزیزتر از جان بود) بردوش نهاده خرامش نمود - و بترتیب منزلت اعیان دولت بر تارک ادب گرفته بشهر آوردند - و بشاره پادشاهی بخانه میر برگذاشتند - خیر الاقدام (۲) تاریخ آنست *

از مطایری فکاری اخبار متنبهان اقوال و احوال چنین تفرس نمایند که دران آزان زبان زد خاص و عام و شائع ادانی و اقامی گردیده بود که پادشاه وقت دعوی نبوت دارد و مدعی رسالت است - و دین محمدی را (که تا انقراض عالم از طرق حدثان مصئون است) ناستوده میداند - و در استخفاف آن میکوشد - معاذ الله - بنا برین باقتضای مصلحت وقت بوسم پوزیند خلایق این بزرگداشت و اکرام بتکلف و ساختگی بجا آورد - چنانچه کلام شیخ علامی درین مقام موبد همین معنی است که هر چند حضرت شاهنشاهی می دانست که اصله ندارند و صیرفیان دیده در ناسرگی را نمودند اما از وفور پرده داری همان انتساب سترگ را پاس داشته حق گذار تپچیل آمد - و از فرغ شناسائی و آزم دوستی و قدردانی و فراخی حوصله

(۲) یعنی سنه نهصد و هشتاد و هفت *

(مآثر الامرا) [۲۸۵] (باب المیم)

باندیشه آن (که آبروی این سید ساده لوح بخاک نادانی ریخته نیاید - و شناسندگان شوخ طبع ابریز خنده نگردند) چنین احترام بزرگ بجا آمد - و بنقد کاسه خیال کوته اندیشان روزگار خاک آلود گشت - و بسیاری بدگوهر (که از تپاه سرشتی پیغاره بیدینی زده در کوی خجالت فروشد - انتهی *

و در سال بیست و نهم [چون ایالت گجرات باعتماد خان (که سالها حاکم آنجا بود - و طریق آبادی آن ناحیه بهتر از دیگران می دانست) قرار یافت] میر ابوتراب بامینی آن صوبه اختصاص یافته با دو برادر زاده خود میر محب الله و میر شرف الدین تعین آن دیار گردید - و تا سنه (۱۰۰۵) هزار و پنجم هجری چراغ زندگی روشن داشت - در احمدآباد مدفون است - پسرش میر گدائی در منصب داران اکبری انسلک داشته - و در لباس نوکری مراعات شیوه پیادت و مشیخت از دست نمیداد *

* میر شریف آملی *

(۲) مساس عملی داشت - و کتب درسیه متداوله در ایران دیار گذرانید - تصوف و حقائق بسیار در زده و الحاد و زندقه را بدان خلط داده دعوی همه ارسست میکرد - و همه را الله می گفت - چون در زمان عرش آشیانی وارد همدستان

(۲) نسخه [ب - ج] علمی - (۳) در نسخه [ج] حرف [واد] نیست -

گردید ملج کل و وسعت مشرب را (۲) روز بازار دید - مزاج پادشاه وقت مصروف آنکه سلطنت ظلال (بویت است - فیض را خاصه گروه نباید داشت - بل خلافت مختلف المشارب متلون الاحوال را ازان بهره مند باید ساخت - دگرگونگی کیش خلل انداز آن نباشد - میر برهمنوی شوق و فائد تمنا به تقبیل پیشگاه خلافت مقصود یاب گشته بتجویز منصب و جاگیر مطرح انظار عواطف سلطانی شد - در دبستان موبدی (۳) آورده که میر در منزل دیپالپور بملازمت عرش آشیانی رسید - و علانیه از طرف محمود بماخوانی با علما بحث کرده الزامها داد - چون با حکما در افتاد پیش پا خورد - عاطفت عامه اکبری نظر عذایت از نیز بر نگرفته متفقد احوالش گردید - و ازین منزل دیپالپور ظاهر می شود که همان مقامات دیپالپور مالوه است که در سال بیست و دوم سنه (۹۸۴) نهصد و هشتاد و چهار هجری بجهت مصالح ملکی (روزه چند آن سرزمین مخیم عساکر پادشاهی بود *

هرچند در اکبرنامه تاریخ ملازمت میر بنظر مولف این اوراق نرسیده اما تاریخ تفویض خدمات بمیر مثبت است - اما تداین بین دارند بدانچه سکندر بیگ منشی

(۲) نسخه [ج] زور بازار - (۳) نسخه [ب ج] موبدی *

در عالم آرای عباسی نوشته است که چون در سنه (۱۰۰۲) هزار و دوم هجری سال هفتم جلوس شاه عباس ماضی ارباب تنجیم اتفاق کردند که آثار قران کواکب علوی و سفلی بر افنا و انعدام شخصی بلند مرتبه از سلاطین (روزگار دلالت دارد - و آن بطن غالب محتمل ایران زمین است - زایچه طالع شاهي (که استخراج نمودند) تربیع نخستین در خانه طالع واقع شده - لهذا مولانا جلال الدین محمد منجم تبریزی (که دران فن سرآمد وقت بود) در دفع آن تدبیر برانگیخت که در دو سه روز (که معظم تاثیر قران است) شاه خود را از فرمانروائی خلع نموده واجب القتل را بسلطنت بر دارد - و دران مدت جمیع شریف و ضعیع مطیع حکم او باشند که تا صدق امر پادشاهی ازو بفعل آید - و بعد از سه روز او را رهگرایی فنا سازند - همگان این رای را مائب شمرده قرعه اختیار بنام یوسف ترکش دوز افتاد (که از زمره ملاحده و اتباع درویش خسرو قزیني بود - و در شیوه الحاد از رفقا یا پیشترک می نهاد -) شاه خون را از فرمان روائی خلع نموده تاج شاهی بر سرش نهاد - و در رکوب و نزل امرا و مقربان بآئین مقرر در ملازمتش کمر خدمت بسته مراسم اطاعت بجا می آوردند - آن ملحد

بحکم

* ع *

* سلطنت گر همه یکروزه بود مختتم است *

سه روز را بفراموش گذر افیده از لباس مستعار حیات عریان گردید - و پس ازین درین سال بر هرکه مظنه الحاد بود بقتل رسید - درویش خسرو (که نیاگانش بکسب چاه کنی اشتغال داشتند و او بکسوت قلندری در آمده با جماعت نقطویان آمیزش کرده سرغنه آنها گشت) با آن (که از نهایت احتیاط حرفه بیجا کسی از نشنیده بود) بمحض اشتباه نقطوییت بحاق آریختند - و میر سید احمد کاشی را (که بسیاری ازین ضلالت پورهان بدو گودیده بودند) شاه خود بشمشیر در پاره عدل نمود - از کتب او رساله ها در علم نقطه برآمد - و منشورے (که شیخ ابو الفضل از جانب عرش آشیانی بظام او انشا نموده بود) دران رسائل ظاهر شد - و میر شریف آملی (که شاعر تازه گوی شیرین کلام است و از اکابر این طائفه بود) از مشاهده این واقعه از استرآباد فرار نموده روانه هند گردید - انتهى *

(۲) بر متفحصان کلام ظاهر است که این اختلاف تاریخ (که در صدر گذشت) صورت تطابق بهیچ وجه ندارد - مگر روایت عالم آرا محمول بر هماسه داشته شود - آمدن میر بهند پیش از ملحد کشی ایران باشد و انتساب شاعری بدو در نسخه

(۲) نسخه [ب] متصفهان *

دیگر دیده نشد و شعرے از روی بگوش نخروده - بالجمله نقش خدمت میر در درگاه اکبری درست نشسته هر روز بقرب و اعتبار اختصاص می یافت - چون در سال سی ام سنه (۹۹۳) نهصد و نود و سه میرزا محمد حکیم برادر علایی عرش آشیانی (که بمرزبانگی کابل سر خود سوری می افراشت) باجل طبیعی درگذشت و آن ولایت ضمیمه ممالک محروسه گشت میر بمنصب امینی و صدارت آن صوبه هریلندی یافت - و در سال سی و ششم دستوری بنگ و بهار شد و بچهار خدمت آنجا بلند پایگی گرفت - خلیفگی و امینی و صدارت و قضا - و در سال چهل و سیم اجمیر باقطاع میر قرار گرفت - و موهان (که پرگنه ایست متصل لکهنو) تیول مقرری او بود - در محاصره اسر خاندیس از محال جاگیر برکاب پادشاهی شتافته مورد تحسین شد - گویند آخرها بدایه سه هزاره برآمده بود که کارکنان قضا طرمار املش بدست اجل سپردند - و در قصبه موهان مدفون (۳) گشت - گویند دفتر و سر رشته کاغذ در سرکارش نبود - نام سوار و پیاده ملازم خود را غمرس کرده نگاه میداشت - و ششماهه علوفه هرکس در خریطه نموده بخانه او میفرستاد *

مخفی نماید که نقطویه (که امنا و محمودیه نیز نامند)

(۲) نسخه [ج] در محاصره اسیر از محال - (۳) نسخه [ج] گشته •

قابع و پیرو محمود نامی بساخوانی اند - و بساخوان
 دیهه سی از گیلان - او در سنه (۸۰۰) هشتصد هجری
 ظهور نموده - عالم و متورع بود - او را رسائل و نسخ است -
 گویند چون جهل کاملتر شد ازان محمود سر برزد - یبعثک
 مقاماً محموداً ازان آگهی دهد - و او از نقطه خاک مراد
 دارد و مبدأ اول داند - و ایجاد دیگر عناصر از برشمارد -
 و افلاک را بیرون از عناصر نپندارد - و بتجدد نفس ناطقه
 نگراید - و برجعت و تذاسخ قائل باشد - و این طائفه مجرد
 را واحد و متاهل را امین خوانند - و سلام ایشان الله الله
 بود - و محمود خود را شخص واحد نامد و مهدی موعود
 داند - و گوید دین محمد منسوخ شد - دین محمود است
 در ممالک ایران این قوم بسیاری بهم رسیده بودند - چون
 شاه عباس ماضی صفوی اکثری ازین سرزده ضالّه را بقتل
 آورد و در هر شهر بهر که گمان این اعتقاد بود بخاک
 هلاک افکند بیشتری جلای وطن گزیده باطراف و جوانب
 منتشر شدند - و کمتر (که دل نهاد توطن بودند) در
 اخفا و استتار کوشیدند *

* میر مرتضی سبزواری *

از سمات آن دیار و از امرای دکن است - ابتدا ملازم

(۲) نسخه [ج] نموده - (۳) نسخه [ج] آورده *

عادل شاه مرزبان بیجاپور بود - حسب الطلب مرتضی نظام
 شاه باحمدنگر آمده سر لشکر برار گردید - و چون رکالت
 نظام شاه بشاه قلی صلابت خان چرکس باز گردید سید
 مرتضی امیر الامرا گشته بتخریب ملک عادل شاهیه مامور
 شد - و دران تاخت و باخت نامی بهشجاعت و مردانگی
 بر آورد - و پس ازان (که نظام شاه بسودا مزاجی گوشه نشین
 گشت و آمیزش بغامه نویسی قرار یافت) صلابت خان در
 امور سلطنت استیلائی تمام گرفت - میان او و میر غدار
 خصوصیت برخاست - صلابت خان در برانداختن قیود ازان
 برار شد - میر باتفاق خدایند خان حبشی و جمشید خان
 شیرازی و دیگر جاگیرداران برار در سنه (۹۹۲) نهصد و
 نود و دو بتوزک تمام بنواح احمدنگر شتافته معسکر ساخت
 صلابت خان بمرتضی نظام شاه قسم دیگر را نموده در رکاب
 شاهزاده میران حسین بکارزار پرداخت - ناگاه هزیمت بر لشکر
 برار افتاد - میر فرادران مال و اسباب از دست داده یارای
 بودن آن دیار هم نیابند - با همراهیان رجوع بعرش آشیانی
 آورد - و پس از ملازمت بمنصب هزاری و جاگیر آباد
 سرفرازی یافت - و در یرزش دکن بهمراهی شاهزاده سلطان
 مراد مصدر ترددات گشت - و چون از احمدنگر بمصالحه
 و آشتی مراجعت شد شاهزاده مجلس کنگاش منعقد ساخت *

بسیار از امرای عظیم الشان از نگاهداری ولایت مفتوحه سر باز زدند - محمد صادق پاسبانی هرحد بر ذمه خود گرفته در مهربان اقامت گزید - و میر مرتضی ضمان آبادی ملک گشته در ایالچپور استقرار گرفت - و بنابر قرب بنگاه قلعه کاریل [که ازان گزین تر دژ در برابر نباشد و همواره نشیمن گاه مرزبانان این ولایت بوده و دو کورهی ایالچپور است و ازان باز (که این دیار بر قلمرو پادشاهی افزد) سران سپاه دست چیرگی بران نیافتند] بافسونسرائی خون برگرفت - و بحسن تدبیر لخته داستان بیم و امید برخواند - وجیه الدین و بسواس رای خراسان از کم آذوقی پذیرفته در سال چهل و سیوم سنه (۱۰۰۷) هزار و هفت کلید قلعه سپردند - و منصب و اقطاع یافته به پرستاری در آمدند - پس ازان میر در فتح قلعه احمد نگر در رکاب شاهزاده سلطان دانیال خدمات شایسته بتقدیم رسانید - و بعد از گشایش آن حصار در برهانپور بملازمت عرش آشیانی سعادت اندوخت - و در پاداش نیکو پرستاری باضافه منصب و مرحمت علم و نقره و تاختواه آباد جاگیر کام دل برگرفت *

* معصوم خان کابلی *

از سادات تربت خراسان است - عمش میرزا عزیز در عهد جنیت آشیانی بمرتبه وزارت رسیده - و مشار الیه با

میرزا محمد حکیم نسبت کوکلتاشی داشت - بشجاعت و کار کردگی نام برآورد - چون خواجه حسن نقشبندی (که راتق و فاتق مهمات میرزا بود) از غبارخاطری (که دنیا و مرستان را باندک ^(۲) نوهیم میبرد) در استیصال وی شد او از عاقبت بینی در سال بیستم بدرگاه عرش آشیانی پناه آورد - و بمنصب پانصدی اختصاص گرفته باقطاع صوبه بهار دستوری یافت - دران دیار با کالاهار (که از امرای کبار افغانه بود - و بجلافت و مردانگی اشتهار داشت) کارزار نموده غالب آمد و زخمی چند برداشت - در جلدوی آن بمنصب هزاری لوی کامیابی افراخت - و در سال بیست و چهارم اردیسه در تیولش مقرر شد - اما (چون امرای آن نواح از سخت گیریهای متصدیان پادشاهی در اجرای آئین دافع تاین آشوب عصیان برانگیختند) معصوم خان از ناسپاسی و تباها سری پیش آهنگ آنها گردیده علم شورش برافراشت - و کار بجائے رسانید (که بمعصوم عامی ملقب گشت - و چون آمد آمد فوج حضور شکیب ربا شد بنگاه رویه شتافته با قاشالان و باغیان آن دیار پیوست و بهیئت مجموعی مظفر خان حاکم آن ولایت را در تانده محاصره نمود - او باوصف نیروی مبارزت دل بای داده از

(۲) نسخه [ب] باندک نوهیم بهم می رسد - (۳) نسخه [ب] از *

زر دوستی و جان پرستی به معصوم خان بیست هزار اشرفی
فرستاده پاسبانی عز و ناموس خود پیمان گرفت - آری
سراسیمگی قاقشالان و دیگر ^(۱) فتنه گرایان از هر جانب بغراز
قلعه برآمدند - معصوم خان بقرار داد آن (که بیشتر اموال
در دست او باشد) حوالی بنگاه مظفر خان آرامش گزیده
تذبا نزد او [که با چندی از غلامان خود سلاح پوشیده (نه
قای پیگار نه (ری گریز) استاده بود] رسیده گرم جوشی پیش
گرفت - چون حواس آن برگشته رزگار رفته بود چنین
قاپو را از دست داده نکرد که آن عامی قیام اندیش را
به نیستی سرا فرستد - بغرغای ناکهانی محل بدان طرف
رو آورد - معصوم خان ازین جرأت خود متنبه گشته بیرون
برآمد - و همیشه ازین حرکت خود را ملامت میکرد - و پس
از اتمام کار مظفر خان خطابهایی عمده و جایگزین تقسیم نموده
سکه و خطبه بنام میرزا محمد حکیم کردند - و این بیت
بخوای مشهومی را [که شاید در ایام رفاهت خان زمان
شیبانی (که او هم خطبه بنام میرزا کرده بود) گفته باشد]
شهرت دادند *

* بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ *

* وارث مالک است محمد حکیم *

چون خان اعظم میرزا کوکه بمالش آنها تعیین شد
معصوم خان با قتلوی لوهانی (که درین فرصت بر ولایت
اردبیل چیره دستی یافته برخه از بنگاله نیز در تصرف
آورده بود) عهد یکجبهتی بسته مقابل فوج پادشاهی معسکر
آراست - پس از آن (که قاقشالان بار مخالفت کرده بمیرزا
کوکه پیغام موافقت برگزاردند) آواره هزیمت گشت - و در
سال بیست و هشتم بتازگی شورش افزا شد - چون شهباز خان
بفوج بنگاله پیوست هنگامه نبرد با او گرم ساخت - تا آنکه
شکست فاحش خورده جباری و دیگر بد نهادان ازو جدا
گشتند (۲) معصوم خان پناه بولایت بهائی برد - و بحمایمت
عیسی زمیندار آن دیار بر ملک پادشاهی دست تالان
بر میگشاد - و هر بار از عساکر فیروزی مالش یافته بنگامی
بر می گشت - تا آنکه در سال چهل و چهارم سنه (۱۰۰۷)
هزار و هفت هجری در همان مملکت به نیستی سرا
شتافت - پس از فوت او شجاع پسرش باتفاق قلماق زر خرید
مظفر خان (که بشمشیرزنی نامی بر آورده باز بهادر خود را
نامیده بود) تورانی سیاه را با خود متفق ساخته دران حدود
چند ساله هنگامه پردازی داشت - سال چهل و ششم بزینهار
در آمده راجه مان سنگه کچهواهی حاکم آن دیار را دید

(باب المیم) [۲۹۶] (مآثر الامرا)

و تعهد نکوئی یافت - و در عهد جنت مکانی بتهانه داری
غزنین سر عزت برافراخته در درز فردوس آشیانی بمنصب
هزار و پانصدی هزار سوار و خطاب اسد خان کامیاب شد -
سال دوازدهم رخت از سه پنجی سرا بر بست - پسرش
قباد بمنصب پانصدی سیصد سوار رسیده *

* میرزا مظفر حسین صفوی *

پسر سلطان حسین ولد بهرام میرزا بن شاه اسمعیل
صفویست - چون در (۹۶۵) نهصد و شصت و پنج قلعه
قندهار بتصرف شاه طهماسب صفوی در آمد آن آله را با
زمین دادر و گرم سیر تا آب هیرنگد برادرزاده خود سلطان
حسین میرزا سپرد - او قریب بیست سال بزمین تربیت
عم بزرگوار گذرانیده در (۹۸۴) نهصد و هفتاد و چهار زمان
فرمانروائی شاه اسمعیل ثانی در گذشت - شاه (که از
جانب او متوهم و دسوسه ناک بود) قتل بنی اعمام (که
مرکوز خاطر داشت) از قوه بفعل نمی آورد - پس از
فوتش همت بجانستانی خویشان گماشت - از پنج پسر
سلطان حسین مرحوم محمد حسین میرزا (که بایران رفته بود)
دران واقعه مقتول گشت - و بجان گزائی چهار برادر دیگر
شاه قلی سلطان را (که حاکم قندهار کرده بود) مامور

(۲) نسخه [ج] هیرمند - (۳) نسخه [ب] نامزد *

(مآثر الامرا) (۲۹۷) (باب المیم)

ساخت - و او پیش از خود بداغ بیگ را بگسیختن تار و پود
همتی این بیگناهان فرستاد - او خواست بامدادان از هم گذراند
که ناگاه آوازه فرو شدن شاه آنها را رهائی بخشید *

چون نوبت دارائی ایران بسلطان محمد خدا بنده رسید
او قندهار را بمظفر حسین میرزا برادر بزرگتر داد - و زمین
دادر را تا کنار هیرمند برستم میرزا تفویض نمود - و در
برادر دیگر ابوسعید میرزا و سنجر میرزا را نیز با او همراه
ساخت - و حمزه بیگ ذوالقدر مشهور به کور حمزه را (که
وکیل سلطان حسین میرزا بود) لله میرزایان نمود - حمزه
بیگ آنچنان استیلا گرفت که جز نامی از حکومت بمیرزایان
نماند - مظفر حسین میرزا تنگ آمده قصد حمزه بیگ
نمود - او باین معنی مستشعر گردیده بزمین دادر شتافت - و
رستم میرزا را همراه گرفته بجنگ برگشت - چون اکثر سپاه
با او یکتائی داشتند شکست بر میرزا افتاده در قندهار
محصور شد - جمعی از اقصا اریماقات قزلباش درمیان آمده
بهم صلح دادند - و باز بعد از سه سال میرزا در پی
جان شکر حمزه بیگ شد - او پنهانی رستم میرزا را بقندهار
طلبیده میرزا را بجانب قلعه ثلاث (که درمیان هزارجات
است) فرستاد - و محمد بیگ را (که داماد او و ریش سفید

(۲) در نسخه [ج] لفظ [باز] نیست *

(باب المیم) [۲۹۸] (مآثر الامراء)
 بیات بود (۲) با پائند کسی بهاسبانی تعیین کرد - میرزا با وی
 در ساخته بعد چندی عازم سیستان شد - ملک محمود
 حاکم آنجا (که پدر زن میرزا می شد) بعد نزاع و جدال
 (که فیما بین او و میرزا واقع گشت) میانجی شده بمحرمه
 بیگ آشتی داده بر مسند قندهار متمکن گردانید - درین مرتبه
 باعانت محمد بیگ (که او را امیدوار و کالمت ساخته بود)
 حمزه بیگ را از هم گذرانید - ازین جهت رستم میرزا بر سر
 تندهار لشکر کشید - اما بنابر کرمک ملک محمود سیستانی
 کاره نکرده بزمن دار بر گشت - چون مظفر حسین میرزا
 متلون مزاج بود از محمد بیگ هم ملول خاطر شده بسیمستان
 شتافت - و با ملک محمود در آویخته شکست خورد - ملک
 مذکور آدمیت بکار برده میرزا را بخانه آورد - تا آنکه
 محمد بیگ عذرخواهی نموده بقندهار طلبید - میرزا انتظار
 فرصت جهته محمد بیگ را از میان برداشته مستقل گشت -
 اما امرای اوزبکیه خراسان خصوص دین محمد سلطان و باقی
 سلطان خواهرزاده عبدالله خان دلی توران (که بتسخیر
 خراسان مامور بودند) مکرر افواج بحدود قندهار فرستاده با
 میرزا آویزشها (و داد - اگرچه جنود اوزبک منہزم گشت
 لیکن از نهب و غارت آن قوم هیچگاه امن نبود - و چون

(۲) نسخه [ب] موار - (۳) نسخه [ب] شیبانی

(مآثر الامراء) [۲۹۹] (باب المیم)
 اکثر اعیان و عمدت قزلباش در معارک اوزبکیه کشته شدند و
 از شاه ایران هرگز کومک و اعانتی متصور نبود که یکدفعه شهرت
 آمد آمد فوج هندوستان سراسیمگی آورد - و رفتن رستم میرزا
 بهند و تفویض صوبه ملتان بار بهراس دیگر افکند و بیم افزود -
 ناگزیر میرزا را داعیه هند تصمیم یافت - هرچند عبدالله
 خان استمالت نامه بقلم آورد که عداوت ایرانی و تورانی
 رسمه مت قدیم - الحال از جانب ما ایمن بوده زنهار ولایت
 موردی را بدست چغتا ندهند - میرزا محمود برخدع داشت -
 درین وقت قرا بیگ کورجائی (که نوکر قدیم سلطان حسین
 میرزا بود - و از نزد مظفر حسین گریخته بهند آمده در
 سرکار عرش آشیانی منصب فراش بیگی یافته) متعهد آوردن
 میرزا شده بقندهار شتافت - و در پرده دولتخواهی در آمده
 چندان رسوسه کرد که میرزا والده و پور بزرگ خون بهرام
 میرزا را به پوزش گری فرستاده استدعای طلب نمود - پادشاه
 بشاه بیگ خان ارغون حاکم بنگش غوشت که بایلغار شتافته
 قلعه را متصرف شود - و میرزا را راهی سازد - چون
 شاه بیگ خان داخل قندهار گشت میرزا با اتباع و اشباع
 بیرون آمد و با آن (که سران و معتبران قزلباش نمانده بودند)

(۲) نسخه [ب] خدمه - (۳) نسخه [ب - ج] میرزا مظفر حسین - (۴)
 نسخه [ب] در پرده دولتخواهی چندان الخ - (۵) نسخه [ا] و چون

باز هم لشکر آراسته بنظر در آمد - میرزا ازین حرکت پشیمان گشته بشاه بیگ خان گفته فرستاد که بیرون برآمده یک روز مهمان ما باشید - که برخه حرفهای ضروری بمواجهه گفته شود - غرض آنکه بهر نوع خود را در قلعه خزانده با اد عذرخواهی نماید - شاه بیگ خان (که مرد کهنه سپاهی کاروان بود) مهمی را (که بآسانی ساخته) در عقده دشواری نینداخت - عذر خواست که چون بساعت نیک داخل شده ام بیرون آمدن مناسب نیست - هر چه ضروری باشد بمراسلات حواله نمایند - ناچار میرزا کوچ کرده در سال چهارم آخر سنه (۱۰۰۳) هزار و سه هجری با چهار پسر بهرام میرزا و حیدر میرزا و القاس میرزا و طهماس میرزا و با هزار (۲) قزلباش (چون سه منزل رسید) میرزا جانی بیگ و شیخ فرید بخشی باستقبال تعیین شده و از سه کردهی میرزا عزیز کوک و زین خان کوکلتاش پذیره گشته بملازمت آوردند - عرش آشیانی میرزا را بخطاب فرزندی اعتبار افزود - و بمنصب پنجزاری و اقطاع سنبل (که افزون از قندهار است) سروراز ساخت - لیکن میرزا (که بمزاج زمانه کم آشنا و معامله نا فهم بود) از تن آسانی و بی پروائی کارها به

(۲) در نسخه [ب] لفظ [با] نیست - (۳) نسخه [ج] هزار سرور قزلباش - (۴) نسخه [پ] گشته - (۵) نسخه [ج] سفید .

آزمندان ستمگر را گذاشت - مکرر رعایای اقطاع او و برخه بازارگان داد خواه آمدند - پند گزاری سودمند نیامد - آخر کار (۲) از داد دهی دل تنگ گشته رخصت حجاز خواست - پذیرش یافت - پس از چند پشیمان شده بآسینه سری بر نشست - عرش آشیانی از حجاب برآورده به بحالی منصب و اقطاع بر فوختند - و در سال چهل و دوم باز مردم میرزا دست ستمگری برگشادند - جاگیر موقوف شده نقدی قرار یافت - میرزا روانه حجاز گشته از نخستین منزل باز گردیده ملازمت نمود - اما (چون نقش از بدن نشست) چیزها از به پادشاه رسانیدند - از پایه اعتبار افتاد - هر روز خفیف تر می گشت - گویند میرزا از ناسازی روزگار بهیچ چیز هندوستان خورسند نبود - از ساده لوحی گاه اراده ایران میکرد و گاه عزیمت حجاز - از غم و غصه بامراض جسمانی گرفتار شده در سنه (۱۰۰۸) هزار و هشت هجری ودیعت حیات سپرد - و در سال چهارم جهانگیری صبیح میرزا جهت شاهزاده سلطان خرم مخاطب به شاه جهان خواستگاری کردند - از بطن آن عفت سرشت (که مشهور به قندهاری محل بود) در سنه (۱۰۲۰) یک هزار و بیست هجری نواب پرهیز بانو بیگم بوجود آمد - از پسران میرزای مغفور بهرام میرزا و حیدر میرزا و

(۲) نسخه [ب] از دوئی دلتنگ گشته .

(باب المیم) [۳۰۲] (مأثر الامرا)

اسمعیل میرزا در هند ماندند - [از انجمله احوال میرزا حیدر در (۲) ترجمه پسرش میرزا نور ترقیم یافته *

* میرزا جانی بیگ ارغون حاکم قهته *

از نژاد سنکل بیگ ترخان است - چون پدر او ائکوتمر (۴) در آریزه تفتیش خان مردانه جان بر افشاند صاحبقرانی در خرد سالی او را بر نواخته بپایه ترخانی بر آوردن - بهار یشت به ارغون خان بن ابغ خان بن هلاکو خان می رسد - سلاطین دادگر از چنده ملازمان سعادت سرشت را برخه کن مکن برگرفته بدان نام روشناس گردانند - ترخان صاحبقرانی را از هیچ جا چارشان باز نداشته - و تا نه گناه از و فرزندان او نپرسیده - چنگیز خان قشلیق و بانا (۶) را بپاداش آن (که از غنیم آگهی داده بودند) بدان پایه نوازش فرمود - و از بار فرمایش سبک دوش گردانید - از یغمای او شاهنشاهی بخش بدر باز گذاشتند - و برخه ترخان را بهفت چیز سربلند گردانند (۷) طبل و تومان توغ و نقاره و در کس از گزیدگان خود را قشون توغ دهد یعنی چتر توغ

(۲) نسخه [ج] جدا ترقیم یافته - (۳) در [بعضی نسخه] شکل - و در [دیگری] سنکل بیگ - (۴) در [بعضی نسخه] ائکوتمر - و در [دیگری] ائکوتمر - (۵) نسخه [ج] تفتیش و در [بعضی نسخه] تفتیش - (۶) در [بعضی نسخه] قشلق و بانا - (۷) نسخه [ب] گردانید *

(مأثر الامرا) [۳۰۳] (باب المیم)

قور او نیز بردارند - (آئین مغل آنست که جز فرمانروا ترکش هیچکس بر ری دست نگیرد) - شکارگاه نیز قرق باشد - و هرکه بدان جا در شود تن در نوکری دهد - بزرگ الوس خود باشد - در هر دیوان امرا از هر دو سو کمان داره دورتر نشینند *

چون توغلقتمور امیر لولاجی (۲) بدین نوازش بر نواخت (۳) دان و هتد تا هزاری نیز برای او باز گردانید - و از فرزندان او تا نه شکم باز خواست نباشد - و چون گناه از نه برگزید به باز پرس در آید - و در پاداش خون بر اسب نقره دو ساله بر نشانند - ته پای اسب سفید نمذ اندازند - گذارش او را یکی از بزرگان برلاس عرضه دارد - و پاسخ را یکی از هران ارکیوت بدو باز رساند - سپس شهرگ او را بکشانید - و آن دو بزرگ از دو هونگاه دارند تا کار او بانجام رسد - آنگاه از پیشگاه حضور بر آوردن بمسوگوار می بر نشینند - خضر خواجه میر خدا داد را بدین پایه بر آوردن - و هتد دیگر بر افزودن - (رزق توی) که همگی بزرگان پیاده باشند و یک یسارل فرمانروا سواره مردم را بنهی پردازند) همچنان ازو نیز سوار می هنگامه بیارایند - و

(۲) در [بعضی نسخه] تغلق تیمور - (۳) نسخه [ب - ج] لولاجی و در [بعضی نسخه] لولاجی [بغیر نقطه حرف اول و خامس] - (۴) نسخه [ج] بر نشینند *

چنانچه دران بزم شادگامي^(۲) به راستای کارگیا یکی بیاله^(۳) قمض داشته از دست چپ آن نیز ساتر^(۴) بدین سان دارند - مهر او نیز بر روی مناشیر باشد - لیکن سکه فرمانروا بر هر آخرین سطر بود - و از در پایان آن - شیخ ابوالفضل گوید این همه نوازش اگر از روی فهمیدگی بود رضامندی جهان آنرو را همدوش - آنکه تا نه گناه هرگونه که باشد نپرسند همانا بشایستگی پیوندی ندارد - و اگر بزرگان در بین به آزمون فرا گرفته باشند^(۵) که از نکرهیده کاری سر بر نزنند و برای سراقازی چنین حکم (فته باشد) لخته گنجائی دارد لیکن آنکه از نه شک باز پرس نرود همانا ایزد توانا او را آئینده دانی کرامت فرموده باشد *

بالجمله میرزا عبد العلي بن عبد الخالق جد چهارم میرزا نزد سلطان محمود بن میرزا ابوسعید به والایگی برآمده حکومت بخارا یافت - شیبانی خان اوزبک پیش او می بود - چون بسلطنت رسید از تبه رائي خداوند را با پنج پسر از هم گذرانید - ششمین میرزا عیسی ششماهه بود - الوس اخون از بی سري مادره النهر گذاشته بخارامان بمیر ذوالنون

(۲) نسخه [ب] شادی - (۳) در [بعضی نسخه] خمر و در [دیگری] قمر
(۴) نسخه [ج] از نکرهیده کاری سر زند - (۵) در [بعضی نسخه] شیبک خان *

بیگ ارغون (که امیر الامرا و سپه سالار سلطان حسین میرزا و اتالیق پسرش بدیع الزمان میرزا بود و قندهار باقطاع داشت) پیوستند - چون بدیع الزمان میرزا به بدگوهری از سلطان حسین میرزا رو بر تافت میر ذوالنون باو همراه شده دخت خود باو داد - پس ازان (که روزگار میرزا صوری شد) هر دو پور او بدیع الزمان و مظفر میرزا سربر آراستند - پراگندگی بخراسان راه یافت - شیبک خان^(۲) بآدیزه آمد - امیر ذوالنون در پیکار او فرو شد - شجاع بیگ مشهور بشاه بیگ پور او قندهار را نگاهداشت - و در سنه (۸۹۰) هشت صد و نود قلعه سیوی از تصرف حاکم سنده جام نظام الدین مشهور به جام زندا بر آردن - در سواف ایام حکومت سنده بطایفه سومره تعلق داشت - بعد از انقضای پانصد سال (که سی و شش تن فرمانروائی کردند) در آخر عهد سلطان محمد تغلق بفرقه همه از الوس جادون منتقل شد - خود را جمشیدی نژاد شمردند - و هر یک خود را جام نامد - بملاطین دهلی باج گذارده - گاهی تمره می ورزیدند - چنانچه سلطان فیروز شاه در زمان یان بهته سه بار لشکر بسنده کشیده او را بدلهی آردن - و

(۳) نسخه [۱] شیبک خان - (۴) نسخه [ب] می ورزید - (۵) نسخه [ج] سه بار لشکر کشیده *

(باب المیم) [۳۰۶] (مآثر الامرا)

آن دیار بملازمان سپرد - و پس ازان آثار نیک ذاتی از پیشانی او برخوانده بایالت آن دیار فرستاد *

چون سلطنت دهایی ضعیف شد بحکام گجرات توسل جمسته پیوند خویشی کردند - اما چون ناخن شاه بیک دران دیار بند شده بود باسانی دسته دراز ساخته بهکر و سیوستان برگرفت - و چون جام نندا در گذشت میان جام فیروز پسرش و جام صلاح الدین (که از خویشان او بود) بدعوئی ماک گرد دژی برخاست - در همین باعانت سلطان محمود گجراتی غالب آمد - ناچار جام فیروز بشاه بیک ملتجی گشت - او فوج همراه کرد - از قضا جام صلاح الدین کشته شد - جام فیروز بتازگی چوگرگی یافت - چون بابو پادشاه از کابل آمده قندهار را گرد گرفت شاه بیک مراتب سعی بقدر میسر بجا آورد - سودمند ندید - ناگزیر دل از قندهار برداشته تهته را مع مضافات بدست آورد - خرابی سنده تاریخ است - جام فیروز طاقت مقاومت نداشت - بگجرات شتافته در سالک امرای سلطان بهادر انتظام یافت - شاه بیک دران دیار سکه و خطبه بعام خود کرد - مرد شجاع و صاحب فضل و کمال بود - شرح عقائد عمقی و شرح کافیه و شرح مطالع از دست - و ملتان را از اندگاهان بدست آورد *

(۲) یعنی سنه نهصد و سی و دو -

(مآثر الامرا) [۳۰۷] (باب المیم)

(۲) و چون در (۹۳۰) نهصد و سی رخت هستی بر بهت پور از میرزا شاه حسین جا نشین شد - قلعه بهکر را (که بر پشت میان دریای پنجاب واقع شده) از سر نو درست کرده عمارات عالی ساخت - و عزیمت ملتان نمود - سلطان محمود نگاه حاکم آنجا دران هنگام بموت فجأة در گذشت - پور از سلطان حسین جا نشین گشت - میرزا شاه حسین محاصره کرده در سنه (۹۳۲) نهصد و سی و دو بدست آورده حاکم از طرف خود تعیین نمود - جنم آشیانی در زمان ناکامی بسر وقت او رسیدند - چندی بلطائف الحیل در بهکر نگاه داشت - پس ازان [که ناصر میرزا را (که عم پادشاه می شد) بوعده دامادی از خود ساخت] بهتیزه در آمد - ناچار جنم آشیانی روانه عراق شد - با ناصر میرزا هم ایفا نمود - گویند حرارتی باو عارض شده بود که بدون نسیم (که میان دریا می باشد) آرام نداشت - ازین جهت کشتی سواره پیوسته شش ماه پایان آب شده و شش ماه بالادریه شتافته - دران هنگام (که بهکر دریه رفته بود) برخی ناموزان ارغون ازو برگشته میرزا عیسی بن عبدالعلی را (که جد سیوم میرزا ست - و پیشین زمان بزرگی الوس در نیاکان او بود) بهری برداشته -

(۲) نسخه [ج] در سنه نهصد و سی رخت هستی بر بهت *

میرزا شاه حسین بیداری سلطان محمود کولتاش خود
(که ایالت بهکر داشت) بآرایش آمد - آشتی گونه رو داد -
سه حصه بمیرزا عیسی و دو حصه بار قرار گرفت - چرت
در گذشت سال (۹۹۳) نهصد و شصت و سه همگی آن
ملک بمیرزا عیسی باز گردید - و در (۹۷۵) نهصد و هفتاد
و پنج پیمانه هستی میرزا پر شد - میان پسرانش
محمد باقی و جان بابا نزاعی پدید آمد - محمد باقی
برادر کلان غالب آمده متصدی ایالت شد (۲) و در سنه
(۹۹۳) نهصد و نود و سه از چیرگی سودائی بر مزاج
قبضه شمشیر بدیوار بغداد کرده نوک آن را بشکم خود خلانده
فرو شد - از غنیه بر پسر او میرزا پاینده محمد (که گوشه دوست
و دیوانه وش بود) نام سری نهادند - و کار ملک بخلف
او میرزا جانی بیگ گرائید *

هنگامی (که ولایت پنجاب چهارده سال اقامتگاه عرش آشیانی
گشت) با قرب و جوار میرزا بملازمت نرسید - آخر سال
سی و پنجم سنه (۹۹۹) نهصد و نود و نه بخان خانان
(که از لاهور بکشایش فدهار دستوری یافته بود) حکم
شد که کسی را پیش میرزا فرستاده هوشیار سازد - و الا وقت

(۲) نسخه [ج] شده در نهصد و الخ - (۳) نسخه [ج] سودائی مزاج و
نسخه [ب] سودا بر مزاج - (۴) نسخه [ا] قرب جوار *

مراجعت بمالش پردازد - خانخانان ملتان و بهکر در تیول
داشت - راه نزدیک غزنین و بنگش گذاشته باندیشه
سر براهی جاگیر راه دراز اختیار کرد - دران میان از
بندگان خواسته فزونی تهیه باز نمودند - سپه سالار بتسخیر
سندھ اجازت گرفت - میرزا جانی بیگ با جمعیت فوران
مد و یقجاه کروه پیشتر بهسرحد سیوستان استقبال کرده
جنگهای مودانه نمود - در محرم سنه (۱۰۰۰) هزار هجری
بر میرزا شکست افتاد - فاچار باشتی گرائید - و در سال
سی و هشتم سنه (۱۰۰۱) هزار و یکم هجری برفاقت
خانخانان در لاهور ملازمت عرش آشیانی دریافت - و بمقصب
سه هزار و تیولداران موبه ملتان اختصاص گرفت - و
سندھ بنام شاهرخ میرزا مقرر شد - لیکن دران ایام خبر رسید
که الوس از غنیه قاده هزار مرد و زن بکشتی بالا رویه
می آیند - از ملک رفتگی کشتی بانان و خدمت گذاران باز
مانده اند - خودها بدست و دندان می کشند - عرش آشیانی
از فرط ترحم و مروت میرزا را بحکومت ملک سندھ
برنواخته بندر لاهری در خالصه و سرکار سیوستان (که سابق
پیشکش کرده بود) بمردم دیگر تنخواه شد - و در سال
چهل و دوم بمقصب سه هزار و پانصد امتیاز گرفت - میرزا
بفراسمت و دانائی آراسته و درستی و راستی از گفتار و

کردار او نمایان و شناسائی و آهستگی از نشیمن و برخاست او پیدا بود - از صغر سن شیفته باد شده - اما ناهنجار از سر بر نژد - و در کار کرد و گفت پاسبان خود بوده - از می فرزنی رنجور شد - و ریشه به سرسام کشید - و در سنه (۱۰۰۸) هزار و هشت سال چهل و پنجم در برهانپور بعد فتح آسیر در گذشت - گویند روزی در مجلسی گفت که اگر چنین قلعه یعنی آسیر من میداشتم تا صد سال نمیدادم - معاندان پادشاه برسانیدند - غبار بر حاشیه خاطر پادشاهی نشسته بود که در همان ایام در گذشت - طبع موزون داشت - حلیمی تخلص می کرد - از دست *

* خوش آن رفته که عشق غمخوارم بود *

* آه شب و گریه سحر کارم بود *

* بد گردی چرخ بین که بامن نگذاشت *

* کالای غم که زیب بازارم بود *

ولایت سنده دراز از بهکر تا کچ و مکران در بیست و پنجاه و هفت کوه - پنهان از قصبه بدین تا بندر لاهوری صد - دیگر از قصبه چاندور (از توابع بهکر) تا بیکانیو شصت - شرقی گجرات شمال بهکر و سیوی جنوب شور دریا غربی کچ - و مکران از اقلیم درم طول صد و در درجه و سی دقیقه

عمرض بیست و چهار درجه و ده دقیقه - نخست برهنه آباد پای تخت بود - الحال تهته و دبیل آنرا گویند - بخوش آب و هوایی و کثرت میوه مزین دارد - حسن سبز رنگ بسیار - و عیش و نشاط بر مردم آنجا غالب - در هر خانه شراب و نغمه مهیا - پوشش نسا از پیر و جوان رنگین معصفر - اگرچه رواج علم بیشتر و اهل فضل و کمال افزون اما فسق و فجور را نهایتی نیست - در هر هفته وضیع و شریف بر مزار پیر پتیه میروند (که صاحب ولایت آن ولایت است) یک فرسخی شهر واقع شده - بر موضع بلند - او مرید و خلیفه شیخ بهاء الدین زکریا ست - نامش ابراهیم و لقب او شاه عالم - شمالی کوه چند شاخ شده - یکی تا تندهار کشیده و دیگری از دریای شور تا قصبه کوه مار (و این را رام کر نامند) بسیدوستان انجامد - و آنجا را لکهی نامند - الوس بزرگ بلوچ آنجا ست - و ایشان را کلمانی^(۲) گویند - بیست هزار خانه دارد - ازینجا شتر گزیده برخیزد - و دیگر از سیوستان تا سیوی ان را کهر نام بود - گروه^(۳) تمردی را بنگاه سیصد سوار و هفت هزار پیاده - در پایان این گروه دیگر از بلوچ اند (بظهری زبان زد روزگار) هزار کس - گزین اسمپ ازینجا بر آید - دیگر کوهی ست (که یک

(۲) نسخه [ج] کلمانی - (۳) نسخه [ج] نامردی *

سرار پیوسته بکچ دیگر بمردم کلمانی (آنرا کاره گویند - چهار هزار بلوچ را بنگاه - از حدرد ملتان و اچھے تا تہتہ شمال (ریہ کوهہاے بلند خارا و اندران الوس بلوچ گروہا گروہ - در جانب جنوب از اچھے تا کجرات کوهہای رنگ از احشام تہی و جز آن گوناگون - و از بہکر تا نصرپور و امرکوت - مردم سود و چار بچہ و دیگران را بنگاہ - زمستانش محتاج پوستین نیست - تابستانش بجز سیوستان معتدل - گوناگون میوہ - خاصہ انبہ کہ بس خوب باشد - در صحرای خربڑہ خود در بہم رسد - و گل فراوان - شالی بسیار و گزین - کان نمک و آهن در جغرات گزیدہ شد - تا چہار ماہ بپاید - قسم است از ماہی (کہ پلوہ گویند) بہ نیکوئی و خوش مزگی کم ہمتا - این ولایت غلہ بخش است - سیوم حصہ از کشاورز برگیرند - پنج سرکار پنجاہ و سہ پرگنہ بدو گرایند - جمع شش کروہ و شصت لک و پنجاہ و دو ہزار و ششصد و نود و سہ دام - درین ایام تمام ولایت سجدہ بدست خدا یار لئی ست - از مدی صوبہ تہتہ یا سرکار سیوستان و بہکر بطریق اجارہ از سرکار پادشاہی گرفتہ بود - پس ازان (کہ مملکت آنطرف دریای سجدہ بشہنشاہ زمان

(۲) نسخہ [ج] پیوستہ بکچ دیگر - مردم کلمانی آنرا الخ - (۳) نسخہ

[ج] چار بچہ *

قادر شاہ بر طبق عہد نامہ متعلق گشت (حکومت آنجا از جانب شاہی ہم بخان مزبور بحال ماند *

از شگرف سوانح این ملک حال جگر خوار است (کہ آنرا دانین گویند) - او آدمی ست بنظر و افسون جگر رباید - برخہ گویند گاہ گاہ او را حالتی رو دہد بر ہرکس نظر اندازد بیخود شود - دران هنگام مانند انار دانہ چیزے از آدمی بر باید - لختے درون ساق پا نگاہدارد - و درین ایام جگر ربودہ بیہوش باشد - و چون از چارہ نا امید شوند آن چیز بر بالای آتش اندازد - طبق دایے بہن شود - با ہم پیشگان بخش کردہ بخورد - و پیمانہ زندگی آن بیخود لبریز گردن - و ہرکرا خواہد مانند خود سازد پارہ ازین بخوردش دہد - و افسونے بر آموزد - و چون گرفتار آید ساق پای او شکافتہ آن نار دانہ آسا را بر آورند - و بخورد آفت رسیدہ دہند - بہی پذیرد - و بیشتر زنان باشند - اگر سنگہا بستہ بدریا اندازند فرو نشوند - و چون خواہد کہ لڑین روش بر آرد ہر دو شقیقہ و بندہای او داغ نہند و چشم بنمک انباشتہ در خانہ بر زمین چہل روز معلق آویختہ دارند و طعام بے نمک بخوردش دہند و برخہ افسون بر خوانند - درین هنگام او را دھجرہ نامند - اگرچہ آن نیرو نماند لیکن شناسا می باشد و بہ دیدہ روی او آن

جانگزا گرفتار آید - و بخواندن افسون یا خوراندن چیزه
تندرستی بخشد *

* میرزا یوسف خان رضوی *

از سادات صحیح النسب مشهور مقدس است - در خدمت
عرش اشیانی شرف ترقی و بزرگ اعتبار است بهم رسانید -
و سال سی ام بمنصب دو هزار و پانصدی سرافراز گشت -
و چون شهباز خان از بهار به بگلانه شتافت میرزا از
آورده پیاسدانی آن دیار نامزد گردید - در سال سی و
دوم ^{هـ} ۹۹۵ (نهصد و نود و پنج) چون قاسم خان
حاکم کشمیر از شورش و آشوب متوالیه آنجا بقتوه در شده
استعفا نوشت میرزا بمرزبان آن مملکت تعیین گشته بخدمت
تدبیر دلهای مردم بدست آورد - و شمس چک را (که
دعوی ریاست آن دیار داشت) مستمال ساخته بحضور گسیل
کرد - و در سال سی و چهارم ^{هـ} ۹۹۷ (نهصد و نود و هفت)
و هفت عرش اشیانی بگلگشت کشمیر (که مثل آن سیرگاه
سیاحان ربع مسکون هیچ جا نشانی نداده اند) خرامش
نمودند - به ژرف نگاهان کار دان حکم شد که بمراچ و کامراچ
یعنی بالا و پائین رود آب بهمت رفته ربع بگیرند - در آن
مرز بوم هر لخت زمین را پته خوانند - و آن یک

(۲) نسخه [ج] که سیاحان ربع مسکون مثل آن سیرگاه *

بیگانه و یک بعوضه است به الهی گز - کشمیریان دو نیم پته
و کسری را یک بیگانه دانند - و بدیوان از قرار سه توده
جنس بر گذارند - و بشماره آن هر دیه را چند خروار شالی
اندازه گیرند - هر خروار سه من و هشت سیر اکبر شاهی
است - و چندی را بترک بر منجنند - و آن هشت سیر است -
در ربع از یک پته گندم و عدس دو ترک دست مزد
جهانبانی باشد - این رتبت منشیان جزرس کار بند گشته تغارتها
بر آوردند - لیکن از ابرام زمینداران که راستی بر روی روز
نیفتد - و بزرگتر بیشتر سپاهی - و تماشا دوستی و بی پزائی
کشور خدیو و هم نظر برین که جمع افزونی برهمزدگی کشاورز
آرد - خامه در ملک نوگشوده - لهذا جمع از روی واقع
قرار نیافت - هر بیست لک خروار شالی دو لک افزوده
هر خردار را بخر شانزده دام به میرزا یوسف خان
قن نمودند *

و در سال سی و ششم ^{هـ} ۱۰۰۰ کَیْفَ مَا اتَّفَقَ یکے از متصدیان
میرزا گریخته بحضور رسید - و چنان برگزارد که خروار ده
پانزده افزودگی دارد - و هر یک بیست و هشت دام - چون
از میرزا استفسار رفت این جمع افزونی قبول نکرد - بنابراین
قاضی نور الله و قاضی علی به واسطی تعیین شدند - مردم
میرزا از خیانت روی تباہ سگالی پیش گرفتند - قاضی

نور الله برگشته بعرض رسانید - حسین بیگ شیخ عمری
 را بیادری فرستادند - نخستین بعنوان دیوانی و دومی
 بتحصیل داری خرج گوم کار گشتند - چندی از نوکران میوزا
 با یکدیگر همدستان شده باغوازی برخه فتنه سرشتان آنجا
 یادگار عم زاده میوزا را دستاریز آشوب گردانیدند - یک دو
 دفعه آویزش بمیان آمد - بآشتی گرانید - اما از سهل انگاری
 این هر دو عزیز در کمتر فرصتی هنگامه فتنه پزوهان ارج گوا
 گشت - ناچار قاضی علی و حسین بیگ از شهر برآمده
 راه هندوستان گرفتند - و چون مخالفان پیش ازان گروه و
 کتل سر راه مسدود ساخته بودند باندک زد و خورد قاضی
 علی دستگیر شده بقتل رسید - و حسین بیگ بنگ یا نیم
 جان بدر بود - گویند (چون یادگار کل خیال سوری بسر
 آورد - و مهر کن را طلبید که نکین بدام او درست نماید)
 وقت کندن فولاد ریزه برجسته بچشم ری در شد - و وقت
 خواندن خطبه تب لرزه در گرفت - و چون مجلس ترتیب
 داده بر تخت نشست فراش مروحیه در دست ایستاده بود
 فوراً این بیت بر خواند *

* تکیه بر جای بزرگان فتوان زد بگزاف *

* مگر اسباب بزرگی همه آماده کنی *

یادگار را حیرت افزود - ازو پرسید چیزی خوانده - گفت
 نه - پس این بیت از کجا یاد داری - گفت مرا معلوم
 نیست - شگفت تر آنکه هنوز بعرض آشیانی ازین شورش
 آگهی نرسیده بود (چون سلاطین و ارباب دول ملهم اند) سال
 سی و هفتم سنه (۱۰۰۰) هزار هجری بغنه از لاهور آهنگ
 کشمیر فرمودند - هرچند مردم از راه دشواری باز میداشتند
 [و برخه بر آنکه پادشاه را (که از هر سو یک ساله راه
 قلمرو باشد) کناره شدن و بدان کهسار در آمدن شایان
 نیست] پادشاه در عین بارش جریده (اهی گشت - اتفاقاً
 این همان روز است که یادگار کل در کشمیر بغی درزیده
 است - و غریب تر آنکه پادشاه وقتی (که از دریای رادی
 می گذشت) فرمود این شعر در باره کیست * بیت *

* کلاه خسروی و تاج شاهی *

* بهر کل کی رسد حاشا و کلا *

و چند منزله پی سپر بکران عزیمت نکشته بود که فساد
 کشمیر پیدائی گرفت - و نهفته دایم دیهیم خدیو ظاهر
 گردید - شیخ فرید بخشی بیگی را با جمع پیش روانه
 ساخته خود هم تیز تر راندند - و میوزا یوسف خان حواله شیخ
 ابوالفضل شد - اما (چون میوزا لشکری پسرش بر داعیه

آن باغی واقف گشته عیال و اطفال (۲) را بارادۀ لاهور
بر آورده بود. - آن بد سگال هم زندانی شدن میرزا شنوده
زۀ و زادش زرد گسیل کرد - و سبب حفظ آبروی میرزا گردیده
دهائی یافت - و یادگار باستماع آوازه نهضت پادشاهی
بسیارے را روانۀ گریوه ساخته در استواری آن کوشش
نمود - بهادران کندآور بکمتر آویزه مخالفان را برداشته بدان
مملکت در آمدند - یادگار از سری نگر (که دارالملک کشمیر
است) بر آمده به هیراپور شتافت - جوقے از نوکران میرزا (که
در کمین بودند) نیم شبے رسیدن پادشاه را بلذ آنرا ساخته
بر اردوی او فرو ریختند - و دست غارت برگشادند - او
سراسیمه از سر پرده بر آمده راه صحرا بگرفت - و جز یوسف
(۳) پرستار دیگرے همراهی نگزید - او را به آوردن اسب فرستاد -
مردم (که از ناپیدایش حیرت داشتند یوسف را در
شکندچہ کشیدند - آخر الامر برهنه منوی او گرفتار آمد - و دوش
او را از بار سر صبک گردانیدند *
* قطعه *

* سر کشد با سر در بستان کدو *

* یعنی این سر بر کشیدن سروری ست *

(۲) در [نسخه - ج] لفظ [را] نیست - (۳) نسخه [ج] جز یوسف
پرستارے دیگر *

* آسمان دانسد که از سرو و کدو *

* خود کدامین سر سزای سروری ست *

گویند روزے (که بشورش این فرومایه آگهی رسید
چون مادرش نقره نام بدکاری در لولیان همتا نداشت)
عروش آشیانی این بیت بر خواندند *

* ولد الزناست حاسد منم آن که طالع من *

* ولد الزنا کش آمد چو ستاره یمانی *

و فرمودند که بخاطر میروسد که فرو شدن این نافرجام و
بر آمدن سهیل نزدیک بهم باشد - اختر شناسان بر گذاردند
از دو ماه تا سه ماه بسزا میروسد - فرمودند که از چهل
روز کم و دو ماه زیاده نمی کشد - چنانچه همگی پندجاه
و یک روز بود - و همان روز (که فرو شد) ستاره یمانی
(۲) بر آمد - پادشاه چون بکشمیر در آمد میرزا یوسف خان والیت
را بجمعه (که افزوده بودند) قبول نکرد - لهذا خالصه مقرر
کرده خواجه شمس الدین خافی را با سه هزار سوار
(۳) بحکومت آن دیار نامزد ساختند - لیکن باز بالتماس
شاهزاده سلطان سلیم مجدداً باقطاع میرزا یوسف خان قرار
گرفت - و سال سی و نهم میرزا بداروغگی توپ خانه سر
بر افراخت - و در همین سال سنه (۱۰۰۲) هزار و در هجری
(۴) نسخه [ج] یمانی ستاره - (۳) در [بعضی نسخه] خواجه شمس الدین
خان خوانی *

از تغیر قلیج خان بتیولدار می چونپور دستوری یافت - و در سال چهل و یکم در صوبه گجرات جاگیر تن گشته کومبلی دکن مقور گردیده - و چون صادق خان هروی در سال چهل و دوم فوت کرد میرزا باثالیقهی شاهزاده سلطان مراد افتخار اندوخته بصیرت از محال جاگیر خویش به بالاپور برار شتافته بملازمیت شاهزاده چهره مراد افروخت - و پس از فوت سلطان بهمرایعی علامی شیخ ابوالفضل در بمبت و گشاد دکن خدمات شایسته بتقدیم رسانید - و در محاصره و گشایش احمدنگر در رکاب شاهزاده سلطان دانیال زیاده بر دیگران تلاش و تردد بکار برد - و چون همواره دل افسردگی از دکن گزارش می نمود در آغاز سال چهل و ششم حسب الطالب در برهانپور بملازمیت عرش آشیانی استسعاد یافت - و چون بازگشت روایات پادشاهی باگروه واقع شد شاهزاده دانیال با امرای عظیم الشان از فویدا مرخص شد - میرزا نیز بهمرایعی دستوری یافت - و در همین سال (که سنه (۱۰۱۰) هزار و ده هجری بود) شاهزاده میرزا را باتفاق میرزا رستم صفوی بکومک شیخ ابوالفضل و خانخانان به بالاگهات تعین کرد - میرزا در جمادی الآخر در جالپور بدر دنیل فوت نمود - نعش او را به مشهد بردند - سلطان پور بطریق وطن

داشت - اکثر پیادهای رهیله نوکر می گرفت - در ماهه ماه بماء میداد - هرگاه اضافه می کرد یکماهه و نیم ماهه می گفت - آنرا سراسری بر ماهوار تمام سال کرده میداد - پسرانش میرزا صف شکن خان لشکری ست (که احوالش جداگانه سمیت ترقیم یافته) - دیگره میرزا عوض (که نثر را خوب می نوشت) - تاربخ متضمن احوال عالم تالیف کرده - موسوم به چمن - و دیگر میرزا افلاطون (که با برادر می گذرانید) - در آخر عمر تولیت بهشت آباد سکندره یافته در گذشت - اما خویش او میر عبد الله در عهد فردوس آشیانی بمنصبی هزار و پانصدی هشت صد هزار کام اندوز گردیده - چندی قلعه داری ده روز داشت - سال هشتم بساط زندگی در نوردید *

* مادهو سنگهه کچهراهه *

(۲) پسر راجه بهکونداس است - در سال هفدهم (که عرش آشیانی به تنبیه ابراهیم حسین میرزا ایلغار نموده متصل قصبه سرنال از مضافات صوبه احمد نگر جنگ (داد) او ملتزم رکاب پادشاهی بود - و پیوسته بخدومت پادشاهی مامور میشد - در سال سی ام (که فوجی بسرداری میرزا شاهرخ بتسخیر

کشمیر تعیین شده - و با یعقوب زمیندار آنجا جنگ (داد)
 مشار الیه آثار جلالت بظهور آورده مورد تحسین گردید - در
 سال سی و یکم (چون سید حامد بخاری در پشاور کشته شد)
 مشار الیه بر طبق حکم پادشاهی فوج پدر را همراه گرفته از
 قهانة لنگر (که تعلق بوی داشت) خود را به علی مسجد
 (که کنور مان سنگه در آنجا بود) رسانید - تا سال چهل و
 اکبری بمنصب هزار و پانصدی رسیده - در سال چهل و هشتم
 بمنصب سه هزار و دو هزار سوار سر بلند گردید - پسرش
 سترو سال در آخر عهد جهانگیری بمنصب هزار و پانصدی
 هزار سوار رسیده سال اول جلوس اعلی حضرت به بحالی
 منصب مزبور کامیابی اندوخته همراه خانجهان لودی صوبه دار
 مالو بمالش چهار سنگه بوندیله (که سر بی مغز بظغیان
 برداشته بود) تعیین یافت - و سال سیوم (که دکن مخیم
 صادق اقبال شد) او باتفاق راجه گج سنگه بتخریب تعلقه
 نظام الملک دکن متعین گردید - روز نبرد (چون در مثل
 چند اولی جا داشت و مقاهیر یکبارگی فرو ریختند) از بجلادت
 با دو پسر بهیم سنگه و اندک سنگه داد مردانگی داده جان
 فدای کار ولی نعمت ساخت - پسر دیگرش اگر همین بمنصب
 در خور سرفرازی پذیرفت *

* میر حسام الدین *

اصل گوهر امایش از معدن بدخشان و موله و منشايش
 از خاک پاک هندوستان - پدرش قاضی نظام بدخشی مشهور
 (که در عهد عرش آشیانی بدرجه امارت ترقی نموده) بخطاب
 قاضی خان سرفرازی یافتند - و پس ازان (که در معارک
 هیجا و غزوات کفار شقاوت انما مصدر تلاش و تردد نمایان
 گردید) بخطاب غازی خان فائز گشت - چنانچه احوالش
 بجای خویش رزم پذیر کلک سوانح سلک شده - میر نیز
 از آکتساب علوم رسمی بهره وافر برداشته در زمره ارباب
 مناسب والا فرق اعتبار افرایند - گویند هزار و اکبری بود -
 و همشیره علامی فهمی شیخ ابوالفضل مشهور در خانه
 داشت - در آن هنگام (که بتعییناتی دکن شتافت) ساز صحبتش
 با خانخانان میرزا عبدالرحیم کوک گردید - و ترائه مصاحبش
 بر نوا برآمد - در آن حالت بختش از گران خواب غفلت
 به بیداری گرائید - و دولت پاینده از در درآمد - ناکاه جذبه
 الهی محبت در بود - در ربیع جوانی سگالش قطع علاقه
 علائق و ترک هوا و هوس از گردبان جانش سر برزده بخانخانان
 وا گذارد - که چنین شگرف خواهش سراپای دل گرفته -
 به آسانی دست از من بر نخواستند داشت - مگر بدر دیوانگی
 زخم (که شاید مرا بمن وا گذارند) - بعد ازان بدلهی رفته بر سر

(باب المیم) [۳۲۴] (مآثر الامرا)

مرزا سلطان المشائخ بقیة عمر می گذرانم^(۲) - خانخانان هر چند از در عجز و الحاج در آمد و داستان داستان نصیحت و اندرز بر خوانند - هیچ در نگرفت - روز دیگر خود را بکوچه و بازار کشید - و عریان شده گل و لای بر بدن مالید - خانخانان با دیگر امرا رفته بآزاز بمنزل خویش آورده از سر نو زبان بموعظه گشودند - و استمالت و تسای می نمودند - بچواب نمی پرداخت - چون از عریضة خانخانان بسمع پادشاهی رسید به انزرای دهلی مأذون گردید - زوجه اش نیز ترک اختلاط برادران و خویشان نموده هر چه نقد و جنس داشت بفروخته شوهر بدریشان داد - گویند سی سال بگوشه نشینی بهر بود - و دوازده هزار روپیه خرج خانقاهش هر سال از جانب خانخانان می رسید - بعد از اختیار دریشی هرگز متوجه کتاب نشد - بیشتر اوقاتش بعبادت و تلاوت کلام الله می گذشت - هر ماه پانزده ختم قرآن میکرد - در اواخر نسبت ازادت بقدره اهل سعادت خواجه باقی بالله سمرقندی الاصل کابلی المولد درست کرده باجاست ارشاد سالکان و اعتدای طالبان اشتغال داشت تا بعالم بقاشافت *

* مخصوص خان *

(۳) برادر خرد سعید خان چغته است - در ایام () که

(۲) نسخه [ب] میگذارم - (۳) نسخه [ب] برادر خواجه سعید خان *

(باب المیم) [۳۲۵] (مآثر الامرا)

عروش آشپانی بایلغار متوجه دیار گجرات شد (سعید خان را) که صوبه دار ملتان بود (بدان ناحیه رخصت کرده او را همراه رکاب گرفت - و سال بیست و یکم او بهمراهی شهباز خان بهم گجپتی تعین گردید - و چون در سال بیست و ششم شاهزاده سلطان مراد را با فوج مرتب بجانب کابل بغابر متنبه ساختن مرزا محمد حکیم رخصت نمودند خان مذکور در جرانغار جا داشت - پس ازان [که پادشاه خود بکابل رفته عفو جرائم مرزا محمد حکیم نموده بایلغار جانب جلال آباد (که لشکر کلان درانجا بود) متوجه گردید] خان مذکور را همراه گرفت - و در مهم اوقیسه (که به سرداری راجه مانسنگه بمنصه ظهور آمد) مصدر ترددات شایان گردید - پستور همراه شاهزاده سلطان سلیم تعین گشته سال چهل و نهم همراه ایشان ادراک ملازمت نموده به منصب سه هزاری سربلندی یافت - در اوائل عهد جنیت مکانی زنده بود - تاریخ فوتش بنظر نیامده - پسرش مقصود نام (که پدر ازو گران خاطر بود) پس از جلوس جنیت مکانی (چون سعید خان برادر کلانش برای منصب او عرض کرد) پادشاه در جواب فرمود هرگاه پدر از کس ناخوش باشد چگونه قابل عنایت الهی و مبرحمت پادشاهی تواند شد *

(۲) نسخه (ب) چهل و ششم - (۳) نسخه (ب) عرضی کرد *

* میر معصوم بهکری *

نامی تخلص - نیاگانش از سادات نرمنند اند - از دو سه پشت سکونت قندهار اختیار کرده - آبی از توابع مقبره بابا شیر قلندر را (که از معنوی بزرگان وقت بوده و در آنجا آسوده) بشرکت بعضی سادات دیگر داشتند - پدرش میر سید صفائی نام داشت - بدان جهت میر را سید صفائی گویند - به بهکر آمده باعزاز و بزرگداشت سلطان محمود حاکم آنجا دل نهاد توطن گردید - و به سادات کهابروت سیوستان^(۲) نسبت نمود - میر معصوم و دو برادرش در آنجا متولد شدند - میر پس از فوت پدر در خدمت ملا محمد ساکن کنکری (که از توابع بهکر است) بتحصیل علوم اشتغال نمود - و بکمالات حسیه آشنا گشت - چون بشکار نهایت موله بود اکثر اوقاتش بتصید می گذشت - ناگاه افلاس سنگ تفرقه به جمعیت آباد احوالش انداخت - پا پیاده عازم گجرات گردید - شیخ اسحق فاروقی بهکری (که در سرکار خواجه نظام الدین احمد هرری دیوان آن دیار صاحب اختیار بوده) بغیر قدم معرفت (که در وطن یکجا بکسب علوم می پرداختند) میر را بخواجه ملاقات داد - اتفاقاً دران ایام تالیف طبقات اکبری

(۲) نسخه [ج] میر سید صفائی - (۳) نسخه [ج] و سادات کهابروت نسبت نمود *

در میان بود - صحبت میر (که در تاریخ دانی یگانه روزگار بود) در گرفت - چنانچه خواجه هم اشعار بمصاحبت و همدمی میر دران نسخه نموده - پس ازان بملازمت شهاب الدین احمد خان صاحب صوبه آنجا فائز گشته بتجویز منصب امتیاز گرفت - و بمروزیام نامی بشجاعت و مردانگی بر آورده در خدمت عرش آشیانی دولت (دشناسی اندوخت - تا سال چهارم بمنصب دو صد و پنجاهی ارج پیمای عزت بود - و بتدریج بقرب و اعتبار پادشاهی امتیاز یافته بحجابان ایران مامور گردید - و بقرط قراسک و کاردانی مورد الطاف شاه عباس مغوی گشت - چون از ایران دیار مراجعت نمود در سنه (۱۰۱۵) یک هزار و پانزده از بارگاه جنم مکانی بعنوان امین الملکی به بهکر رفته بود که ودیعت حیات سپرد - گویند بمنصب هزار اکبری رسیده بود - شعرا خوب می گفت - این بیت ازوست *

* چه خوش است آنکه از خود روم و تو حال پرهی *

* بتو شرح حال گویم بزبان بیزبانی *

دیوان نامی منظوم معدن افکار در جواب مخزن الاسرار تاریخ هنده و مختصری در طب (که بمفردات معصومی موصوم است) تالیف اوست - و کتابه نویس خوشخط بالادست بود - از هده

(۲) در [نسخه - ج] لفظ [هم] نیست - (۳) به بهکر رفته ودیعت الخ *

تا تبریز و امفهان همه جا در راه و منازل اشعار خود را
بر سنگهای مساجد و عمارات کنده - کتابچه دروازه قلعه آگره و
مسجد جامع فتحپور بخط اوست - بقاع خیر بهیاری اساس گذاشته
خصوص در بلده سهر (که مسقط النواص اوست) - و در میان
دریای پنجاب (که گرد بهکر است) عمارتی ستیاسر نام بنا
نهاد که از نوادر روی زمین است - گنجینه دریایی تاریخ^(۲)
آنست - زهد و تقوی بکمال داشت - و همت و سخاوت
را بجائے رسانید که تا بمردم اجلاف بهکر سوغات از هندوستان
می فرستاد - و به اکابر و اصاغر مصانعه و مشاخره و میاومه
و فصلانه و جمعگی مقرر کرده بود - اما آخرها (که بوطن
رفت) آن حسن سلوک نماند - بل بنابر وجه مردم آنجا
متنازی گشتند - گویند آبادکار بنوعی بود (که تقید می کرد
که در محال جاگیر پاره جنگل برای شکار نگاه دارند -
پسرش میر بزرگ است - در فترات سلطان خسرو او را
مسلم از میان راه گرفته آوردند - کوتوال ظاهر کرد که این
هم رفیق سلطان بود - او انکار کرد - جنت مکانی پرسید پس
درین وقت سلاح برای چه پوشیدی - گفت وصیت پدر من
است که شب چوکی با سلاح باشی - و چوکی نویسن هم
گواهی داد که امشب چوکی او بود - سلامت ماند - پادشاه

(۲) یعنی سنه هزار و هفت هجری - (۳) نسخه [۱] شجاعت *

از نوازش خانه زاده پروری اموال پدرش بار بخشیده بود -
در بخشیدگری قندهار مدتها بسر برده - زوهای پدر را (که^(۲)
به سی چهل لک روپیه بود) باسراف خرج کرده دماغه
بهم رسانید که سر تواضع بکسی فرود نمی آرد) - و با هیچ
صاحب صوبه آنجا نداشت - و نوکران بیش قرار وضع پاکیزه
داشت - در نظم و نثر هم مربوط بود - و خوش می نوشته -
اما باقسام مغیرات خو گرفته ظالم طبیعت گشت - در ماندور
برکاب جنت مکانی رسیده تعیین دکن گردید - مدتی در آنجا
گذرانید - چون حاصل جاگیرش کفاف معیشت او نمی کرد
ترک روزگار کرده در وطن طرح اقامت ریخته - و با ملاک
و باغات پدر قناعت ورزید - در سنه (۱۰۴۴) هزار
و چهل و چهار در گذشت - اولادش مانده - پاره از آنها
ببلده ملتان نقل نموده اند *

* میرزا شاهرخ *

پسر میرزا ابوالهیم بن میرزا سلیمان والی بدخشان است -
بعد کشته شدن پدر در کنار تربیت جد بزرگوار پرورش یافت -
چون بمن شعور رسید از آنجا [که مابین والده میرزا محترم
خانم و جد مکرمه خرم بیگم (که میرزا سلیمان با اختیار او
بود) از ابتدا مخالفت و ناسازگاری بود] بحرهای خانه بر انداز

(۲) نسخه [ب] که سی لک روپیه - و نسخه [ج] که سی چهل لک روپیه -

بدخشیان بے حقیقت با جد روکش شده در مقام منازعت
 در آمد - و کار بجائے رسانید که میرزا سلیمان دست از وطن
 برداشته به هندوستان آمد - چنانچه شطرنج ازان در ضمن
 احوال او تحریر یافت - و ازان باز (که میرزا سلیمان بهند
 آمده (خصمت حجاز گرفت) شاهرخ میرزا و والده اش بارسال
 عرائض و تعائف در خدمت عرش آشیانی پیوند عقیدت
 استحکام دادند - میرزا سلیمان از حجاز براه عراق معادرت
 کرده باعانت میرزا محمد حکیم فوج به بدخشان کشید - و
 بتفویض ولایت (که در حوزه تصرف میرزا ابراهیم بود) بمیرزا
 سلیمان آشتی قرار گرفت - لکن در هر چند گاه فیما بین
 گوردوئی برمی خاست - اما تا والده میرزا در حیات بود
 زود رنجشها باصلاح گرائیده مهمات فی الجملة نفعی در دست
 می یافت - بعد فوتش میرزا بخود بینی و خود کامی افتاد -
 حال سپاه پراگندگی گرفت - امرا بر سر قبول باهم در آویختند -
 عبدالله خان والی توران (که وقت جو بود) این خبرها
 شنیده بر سر بدخشان آمد - ملازمان راه بے حقیقتی سپردند -
 ناچار میرزایان خیرباد ملک موروثی گفته بهزار دشواری
 برآمدند - چون بصرحد کابل رسیدند میرزا سلیمان بشرمحاربی
 سابق اراده هند نکرد - میرزا با سه پسر حسن و حسین
 توامان و بدیع الزمان بعزم هندوستان راهی شد - در ملک

هزارجات خبر رسید که عبدالله خان از کولایان شکست خورد -
 میرزا بامید تصرف بدخشان عنان یافت - پس ازان
 ظاهر شد که والی توران بر کولاب استیلا یافت - میرزا بحال
 تباہتر از پیش برگشت - و در راه میرزا سلیمان (که بهمین
 خبر از کابل برآمده بود) در چار شده براه سپری افتادند -
 درین اثنا فوج ارزیک در رسیده بتاراج پرداخت - دران
 سراسیمگی پای اسب میرزا سلیمان از جای رفته بر زمین
 آمد - میرزا شاهرخ فرود آمده اسب خود را پیش کشید -
 آن هم محترائی شد - یکی از همراهان میرزا سلیمان را بر
 اسب خود سوار ساخت - و میرزا شاهرخ بچابکدستی بران
 گریز پا برآمده تیزپریگی بکار بردند - درین روز حسن
 پسرش جدا شده زمانه تازه دانی بر دل پدر نهاد - چون
 میرزا راه هندوستان گرفته از تنگناهی ها بدر آمد پسر جدا
 شده پیوست - کفور مانسنگه در حوالی دریای هنده و راجه
 بهگوانداس در لاهور مهمانداریها بجا آوردند - سال بیست و
 نهم در دار الخلافه شاهزاده دانیال استقبال نموده بملازمت
 آورد - بجلوس محفل پادشاهی اختصاص یافت - و بانعام یک
 لک روبیه نقد و اسباب فراش خانه و پنج زنجیر فیل و نه
 راس اسب و چند قطار شتر و چند خدمتگار مورد عاطفت
 گردید - سال سی و هشتم آخر سنه (۱۰۰۱) هزار و یکم

(باب المیم) [۳۳۲] (مآثر الامرا)

عرش آشيانی ^(۲) شکر نما بیگم دختر خود را بعقد ازدواج اد
در آرد - و بایالت مالوه و منصب والای پنج هزاره بلند پایه
ساخته باتالیقی ^(۳) شهباز خان کذبو دستوری تعلقه ارزانی
داشت - و در سال چهارم با شاهزاده سلطان مراد بمهم دکن
تعیین شده *

چون شهباز خان از احمدنکر برخاسته بمالوه آمد
ارجین و گزین جاهای آن صوبه از شهباز خان برگرفته
باقطاع میرزا تذخواه شد - و شاهزاده در بالاپور برار طرح
اقامت انداخت - و فوج پادشاهی بمسرداری میرزا شاهرخ و
سپه سالاری خانخانان در سال چهل و یکم مقابل افواج
هر سه دنیاداران دکن (که بهرری خواجه سهیل خان
بیجاپوری صف آرا بود) به پیگار در آویخته آویزش سخت
نمود - ^(۳) راجه علی خان مرزبان خاندیس (که سردار جرانغار
عساکر پادشاهی بود) با بهیاره فرو شد - اکثره را پای
همت از جا رفت - سران راجپوتیه دورتر رفته ایستادند -
میرزا شاهرخ و خانخانان فوج برابر خود را برداشته شب
تار بر فواز اسب گذرانیدند - بامدادان بیشتر سران مخالف را
علف تیغ ساخته بقیة السیف رو بفرار آوردند - و در سال
چهل سیوم (۱۰۰۷) هزار و هفت هجری حضور طلب

(۲) در [بعضی نسخه] شکر النسا بیگم - (۳) نسخه [ج] راجی علی خان *

(مآثر الامرا) [۳۳۳] (باب المیم)

گشته بواله درگاه رسید - و در همین سال شیخ ابو الفضل
بدکن رخصت یافت - و بمیرزا علم و نقاره عزایت فرموده
دستوری مالوه شد که رفته سامان سپاه نماید - چون بدکن
باز خوانند خود را زود رساند - میرزا در تقدیم خدمات پادشاهی
بهیچ وجه خود را معاف نمی داشت - چون شاهزاده سلطان
دانیال پس از گشایش احمدنکر به برهانپور نزد پدر عالی قدر
شتافت میرزا را بپاسبانی آن ناحیه گذاشت - هنگامی (که
خان خانان از حضور باحمدنکر رسید) میرزا احرام ملازمت
بست - و پس از آن از کنار نوبدا بهمراهی شاهزاده باز تعیین
دکن گردید - و در آخر عهد عرش آشيانی بمنصب عمده
هفت هزاره اختصاص یافت - و در سال دوم جهانگیری
سنه (۱۰۱۶) یک هزار و شانزده هجری در بلده ارجین
ودیعت حیات سپرد - و بیرون شهر مدفون گشت - گویند
کابلی بیگم دختر میرزا محمد حکیم (که نیز در حباله نکاح
میرزا بود) نعش او را برداشته بقصد آنکه در مدینه مشرفه
دفن نماید سفر حجاز اختیار کرد - از آسیب اعراب بادیه
نعش را بجماعه مکاره داده روانه نمود و خود ببصره آمد -
و از آن جا بشیراز رسید - آله دردی خان حاکم فارس اعزاز
و احترام بجا آورده بامفهان فرستاد - در سنه (۱۰۲۲) هزار
و بیست و دو شاه عباس ماضی دارای ایران ادرا با میرزا

سلطان علی مکتول عم خود مناکحه نمود - لیکن میانگ او و بیگم الفتی رو نداد - القصه میرزا شاهرخ بشجاعت و نیک طبیعتی اتصاف داشت - جهانگیر پادشاه در پادشاه نامه خود می نویسد (که اگرچه در عالم بی حقیقت ترس از بدخشی نخواهد بود اما شاهرخ گویا بدخشی نیست - بیست سال است که بهند آمده اصلا زبان هندی نمیداند - از پسرانش میرزا محمد زمان در بدخشان حاکم جائی بود - در شورش اوزبکیه روزگارش بسر آمد - مدتها محمد زمان جعلی دست آویز شورش ادبش بوده - و میرزا شاه محمد را میرزا محمد حکیم نزد خود نگاهداشت - و در حین رحلت میرزا شش پسر بود - حسن و حسین توامان - حسن همراه خسرو فرار نمود - روز دوم دستگیر گشته زندانی شد - میرزا سلطان از خرد سالی در خدمت جنت مکانی تربیت یافته بود - می خواستند پادشاه صبیحه خود بدهند - از محل بعرض رسید که او زنان بسیار در خانه دارد - چون از استفسار شد قسم بقدم پادشاه خورد - خواجه سرایان بخانه او رفته زنان را بحبس آوردند - از نظر افتاد - غازیپور جاگیر یافته درافجا درگذشت - میرزا بدیع الزمان مشهور بمیرزای فتحپوری در عهد جنت مکانی بخشعی دکن بود - بعد ازان پتن گجرات جاگیر یافت - مشمت استخوان مملو

بشرارت و فتنه بود - حتی برادران تنگ آمده در پتن بقتل رسانیدند - مادرش بحضور آمده دادخواه شد - اما چنانچه باید مدعی خون نشد - برادران چغند محبوس بودند - میرزا مغل ترقی نکرد - دختر داراب خان در خانه داشت - بجاکیر پرگنه نیم کهار بیسوازه می گذرانید - دیگر میرزا شجاع نجابت خان است که جداگانه مذکور شده *

* میر خلیل الله یزدی *

از احفاد قدسی نژاد اسوة العرفا سید نور الدین شاه نعمت الله ولی ست که بکشف و کرامات معروف آفاق بود - نسب شریفش بامام المتقین امام موسی کاظم (صلوات الله علیه و علی آبائه الکرام) می رسد - هرچند مولد و منشای سید بتحقیق نه پیوست اما پس از اتصاف بکمالات صوری و معنوی استفاضه از بهیاری اکابر زمان برگرفته بکرامان طرح سکونت ریخت - علمای آنجا تکفیرش کردند - فرمود - یَعْرِفُونَ نِعْمَةَ اللَّهِ ثُمَّ يُنْكِرُونَهَا وَ أَكْثَرُهُمُ الْكَافِرُونَ - چون سید مرید عبد الله یمنی شافعی ست برخه از را شافعی مذهب پذیرد - اما ازین قطعه اش خلاف آن ظاهر گردد *

* قطعه *

* گویند مرا چه کیش داری *

* ای بیخبران چه کیش دارم *

* از شافعی و ابو حذیفه *

* آئینه خویش پیش دارم *

* اینها همه تابعان جد اند *

* من مذهب جد خویش دارم *

مولفانش از نسخ و رسائل قریب به پانصد رسیده -

صیت فضائش چون باقطار عالم انتشار یافت ملوک روزگار

حائقه ارادت او در گوش کردند - در سنه (۷۲۸) هفصد و

بیست و هشت یا سی و چهار بجوار رحمت حق منزل

گزید - و در قصبه ماهان^(۲) از توابع کرمان مزارش مطاف

اقامی و ادانی ست *

اهل خبر را یک گونه اختلاف در اولاد سید بزرگوار افتاده -

آنچه ازین سلطه ابا عن جد در بلدة یزد و رساده نیاکان

عالی شای تا آن اکتا دارند خود را از نسل امیر غیاث الدین

می گیرند که فرزند بلا واسطه سید است - و برخی برانند

که آن عالی قدر را غیر از شاه خلیل الله پسر نبوده -

چون سلطان احمد شاه بهمنی دکن^(۳) که شهر بدر احداث

کرده ارست (غالبانه معتقد سید گردیده التماس قدوم

یکم از اولاد امجادش نمود سید بجوئی فرزند (که

غیر از در باغ حیات ثمره نداشت) راضی نشده

(۲) نسخه [ج] باهان - (۳) در [بعضی نسخه] بیدر.

پسرزاده میر نور الله را روانه نمود - درین صورت نظر بر

تطابق غیاث الدین شاید لقب شاه خلیل الله باشد - و نیز

احتمال است که ولادت امیر غیاث الدین بعد ازین حکایت

واقع شده باشد *

آوردند اند که سلطان احمد مقدم مخدوم زاده را گرامی

داشته با امرا و شاهزاده ها تا حوالی شهر لوزم استقبال

بجا آورد - و در موضع ملاقات قریه آباد کرده به نعمت آباد

موسوم نمود - و در تبجیل و تکویم باقصی الغایه کوشیده

مخاطب به ملک المشائخ ساخت - و بر اولاد سید محمد

گیسودراز تقدیم فرمود - و دختر خویش بحباله نکاحش^(۲)

در آورد - شاه خلیل الله هم بعد از ارتحال والد ماجد خود

با دو پسر شاه حبیب الله و شاه محب الله محمد آباد بدر را

بوزرد خویش سعادت آموذ گردانید - و مقصی المرام بوطن

مالوف معاودت نمود - و گروهی برانند که در دکن فوت

کرد - و چون شاه حبیب الله و شاه محب الله نیز بمصاهرت

سلطان احمد شاه و پسرش شاهزاده علاء الدین اختصاص

یافتند شاه حبیب الله در سلطنت سلطان علاء الدین بهمنی

در گذشت - میر نور الله امر سجاده نشینی ببرادر کوچک

شاه محب الله تفویض نمود - و خود کر و فر امارت

(۲) نسخه [ب] سید محمد گیسودراز قدس الله سره العزیز *

چیده صاحب طبل و حشم گردید - و قصبه بئر اقطاع یافت -
و چون نوبت سلطنت به پسر سلطان علاء الدین مشهور بهمایون
شاه ظالم رسید شاه حبیب الله را (که مخالفیت ورزیده بود)
مقید ساخت - چون درود سرداری بدماغش پیچیده بود از
زندان گریخته آخر کار کشته گردید * * ع *

* بر آمد روح پاک نعمت الله *

تاریخ است - و فرزندان ایشان تا حال در دکن هستند - و
لخته در بدخشانات و توران نیز خود را به پید نسبت دهند -
یختل که بتصاریف ایام یکی از اولادش بدان ولایت افتاده
باشد - غریب آنکه هر کدام معتقد علائحه دارد - و آنرا
منسوب به پید میکنند - و چون ازین سلسله به حال آنها (که در
بزد و کرمان بجانشینی جد بزرگوار اختصاص دارند) تفرقه و
اختلال راه نیافته بصحت نسب و التزام طریقه آبای گرامی
اقترب اند - و آن (که ازین دردمان در فارس و عراق بر
همنند دولت و حشمت بر آمد) میر نظام الدین عبد خلف^(۲)
شاه صفی الدین پسر امیر غیاث الدین مذکور است - پس از
احراز فضائل موزی بمنصب مدارت شاه اسمعیل صفوی
امتیاز یافت - و چون وکیل السلطنة امیر نجم ثانی را بدین
خاندان عالیہ اعتقاد موقوف بود هنگام رفتن او ببلخ نیابتش

نیز به میر باز گردید - و پس از کشته شدن امیر نجم در
امور و کالت شاهي عام استقلال برافراخت - و در سنه (۹۲۰)
فصد و بیست در جنگ چالدران بدست رومیه شربت ممات
چشید - پسرش سید نعیم الدین مشهور به نعمت الله ثانی
(که بتقوی و پرهیزگاری مرجع خلایق بود - و ارفاقش بانظار
مثنویات مصروف) شاه طهماسب صفوی همشیره خون
خانش خانم را بعقد ازدواجش در آورد - و او در همدان
برحمت حق پیوست - متروکانش زیاده بر چهل لک (رپیہ
بود - که بولد ارجمندش امیر غیاث الدین محمد میر میوان
و حبیه اش پری پیکر خانم تقسیم یافت - میر میوان مورد
اکرام و اجلال شاهي گشته بلقب مرتضی ممالک اسلام فایز
گردید - و پسرانش میر نعمت الله و میر خلیل الله نیز
بمصاهرت دردمان صفویه سر عزت برافراختند - عقیدت کیشان
سلسله شاه نعمت الله بار مریدانه سلوک کرده اقتباس انوار
سعادت می نمودند - در رفعت شان و علو مکان و کثرت
اسباب ثروت و مکنت و منازل و حدائق و غایت تکلفات
در مآکل و ملابس نظیر خود نداشت - حامل ادارات و
محصولات و مهملات آن سلسله پنج هزار تومان می شد -
و چون مزاج میر خالی از واقعه طلبی و شورش اندازی نبود
در سال سیوم جلوس شاه عباس ماضی سنه (۹۹۸) نهصد

و نود و هشت یکتاش خان افشار پسر ولی خان قورچی باشی
حاکم کرمان و یزد را (که مرد محیل صاحب داعیه
بلند پرواز بود - و دامادش می شد) بران داشت که در
تمام ولایت فارس نوای اقتدار برافراخته فرمانروا شد - و
انجام کار با یعقوب خان امیرالامرای آن دیار در حوالی
یزد زد و خورد نموده بشهر در آمد - یعقوب خان بمیر میران
گفته فرستاد که او دشمن دولت شاهست - بشما سپردیم - میر
برای رفع ^(۲) مظنه اتفاق و عدم مواخذه خود از را بلطائف
الکیل نگاه داشت - تا آن که او خود بخود کشته شد -
معینا یعقوب خان بحال میر و سایر ارادش غیر از استخفاف
روا نداشته مبلغها برسم پیشکش و ترجمان باز یافت نمود -
اما بر اعزاز و احترام میر خلیل الله (که همیشه با پدر و
یکتاش خان مخالف بود) افزود - و زوجه یکتاش خان را
(که دختر میر میران بود) بعد انقضای عدت بنکاح خود
آورد - پس ازان (که بنفشه پر زرد کامروائی از جا رفته
سر خود سوزی برافراخت) شاه در سال چهارم متوجه فارس
شد - میر میران در ادراک ملازمت بود - در خلال این حال
شهر بانو بیگم زوجه میر نعمت الله پسرش (که شوهر دختر
شاه طهماسب بود) در اصفهان باجل طبیعی در گذشت -

(۲) نسخه [۱] دفع - (۳) نسخه [ج] نگاه میداشت *

شاه خود رفته تعزیه و تسلیه فرمود - اما زیاده احترام
فیافته منظور نظر عاطفت گشت - و چون شاه به یزد تشریف
آورد در باغ گلشن (که مقام و مسکن میر خلیل الله است)
نزول فرمود - حرم محترمش (که دختر اسمعیل میرزا پسر
شاه طهماسب بود) باوازم مهمانداری پرداخت - شاه میر
خلیل را بشفقتهای گوناگون برنواخته مهمات یزد بار ارزانی
داشت - و پستر میر خلیل الله نیز بذایر جهت سرود عتاب
شاهی گشته از بیم جان با در پسر خود میر میران و میر
ظهیر الدین فرار اختیار نموده به تپه حالی و بی سرانجامی
رخت غربت بدارالامن هندوستان کشید - و در سال دوم
جهانگیری (۱۰۱۶) هزار و شانزدهم هجری به دارالسلطنة
لاهور باستانپرس جنت مکانی شرف اندوز گشت - و منصب
هزارم دو صد سوار و تذخواه تیول جید و عطای دوازده
هزار روبیه برسم مدد خرج چهارم کامیابی برافراخت - و
هنوز سال تمام نگذشته بود که بمرض اسهال و دیعت حیات
سپرد - پسر کلانش میر میران مشمول عنایت پادشاهانه گشته
به صالح بانو بیگم صبیحه آصف خان یمین الدوله منسوب گردید -
و در پسرش میر عبد الهادی و میر خلیل الله (که بذایر
صغر سن در ولایت مانده بودند) جنت مکانی از فرط
تفضل و مهربانی بشاه عباس نوشته بهند طلبید - چنانچه در

احول آنها (که هر یک رکن رکن سلطنت همدستان شده اند)
 بزبان خامه گزارش یافته - میر ظهیرالدین از ملازم پیشگی
 استعفا جسته برسم گوشه نشینی می گذرانید - و اعلیٰ حضرت
 از قدر شناسی بهر ده هزار روپیه سالیانه موظف فرمود - و در
 جشن عید و نوروز بانعام خاص مخصوص می گردانید - پسرش
میر نعمت الله بمنصب هزاری سرافرازی یافت - در سال بیست
 و پنجم بنسبت دامادی میرزا مراد کام مغوی نبیر میرزا
رستم تندهاری (که بفوجداری جرنپور سرافرازی یافت) بنیابت
 مشار الیه موصف گردید - و در مبادی سلطنت المرکب بخطاب
خانی و افزونی منصب چهار طالع افزوده با خسر می بود *

* محمد قلی ترکمان *

از امرای عهد عرش آشیانی است - ابتدا بتعیذانی موبه
 بنگاله شرف انداخت - چون مقدمه مظفر خان در فساد
 باغیان بنگاله از انتظام بر افتاد از چنده با اهل بغی
 هم پائی کرد - پس ازان بصفحه جرئت معزز شده سال سی ام
 همراه کثور مانکنکه بصوبه کابل رخصت پذیرفت - و در
 مهم افغانه مصدر ترددات نمایان گردید - سال سی و نهم
 (که یاسبانی کابل به قلیج خان باز گردید) کشمیر از تغیر
میرزا یوسف خان در اقطاع او و حمزه بیگ ترکمان برادرش
 و چند کس دیگر قرار یافت - سال چهل و پنجم (که

پادشاه بجنوبی دیار نهضت فرمود (بعضی از مردم کشمیر
 (۲) ایپاچک پور حسین را بسر داری برداشتند غبار فتنه برانگیختند -
علی قلی پسر نامبرده با جمع آریزش نموده چهار فیزی
بر افروخت - و سال چهل و هفتم بمنصب هزار و پانصدی ذات
و ششصد سوار و عزایت فیل و حمزه بیگ به هفت صدی
ذات و سیصد و پنجاه سوار سرافراز گردیدند - و سال
چهل و هشتم (چون علی رای زمیندار تبت خرد با از
حد ادب بیرون نهاد بحوالی کشمیر آمد) مشار الیه با
جمعیت خود بمقابله شقاقت - زمیندار مذکور از غایت عقب
به جنگ عرصه فرار ییمون - مقارن آن سیف الله پسر قلیج
خان از لاهور برطبق حکم محکم بکومک رسید - تا جائی
 (که گذر سوار میسر بود) تعاقب بعمل آمد - و سال
چهل و نهم اکبری در مالش ایدر زمیندار مرور تنبیه
ایپاچک پای همت افشوده با آن (که مخالقان به پناه
گریوها سرا راه گرفته بسنگ و تیر کارزار می کردند) بر
کوه بر آمد - و هنگاه مخالقان را پراکنده ساخت - سال
دوم جهانگیری از حکومت کشمیر معزول شد - پایان
احوالش معلوم نیست - حمزه بیگ سال چهل و نهم اکبری
بمنصب هزاری رسیده *

* مهتر خان *

انیس نام غلام جنت آشیانی ست از کره مانکپور
 با سیری آمده بخدمت درباری خادمان محل بسرمی برد -
 در اوان عزیمت عراق بهمراهی رکاب و خدمت خزینه داری
 شرف امتیاز داشت - و چون سال چهاردهم جلوس عرش آشیانی
 قلعه رننذپور مستخر اولیای دولت گردید سپرد او شد -
 و سال بیست و یکم (که کنور مانسنگه جهمت قنبیه رانا
 پرتاب زمیندار میوار تعیین گردید) نام مهتر خان نیز داخل
 همراهیان او گشت - و روز جنگ رانا موئی الیه چنداول
 فوج ظفر موج بود - دستر بکومک امرای دیار شرقی مامور
 بوده مصدر نیکو خدمتی گشت - و پس از چندی او را
 در دار الخلافه آگوه گذاشتند - بمنصب سه هزاری ذات
 و سوار مرققی شده سال سیوم جهانگیری مطابق سنه
 (۱۰۱۷) هزار و هفده هجری از دار فنا بصر منزل بقا
 پیوست - هشتاد و چهار سال عمر یافته بود - ساده لوحی
 او بسیار زبان زد است - گویند در حکومت اکبر آباد
 قافله سوداگران بیرون شهر فرود آمده بود - شتران آنها
 دزدان بردند - چون این معنی بسمع خان مشارالیه رسید
 دران سر زمین آمده چپ و راست نگاه کرد - و گفت
 من یافتم - بفاصله دوازده چند کسی پرسید که چه یافتند -

گفت این کار دزدان است - پس مردم همسایه را جمع کرده
 بعد سرزنش گفت که امشب شما را مهلت دادم - درین
 کنج خانه خاک اندازی نمائید - فردا اگر شترها ظاهر
 نشد مورد عتاب خواهید شد - با سادگی نیک ذاتی فراهم
 داشت - علوفه سپاه را ماه بماه میداد - و از جرأت و
 مردانگی خالی نبود - چون اصلش از قوم کایتیه بود رعایت
 این قوم بسیار می کرد - پسرش مونس خان در عهد جهانگیری
 منصب پانصدی ذات و یکصد و سی سوار داشت - ابوطالب
 نبیره مهتر خان دران عهد خزانچی صوبه بنگاله بود -
 گویند نزد قاسم خان صوبه دار آنجا روزی سر دربار ابوطالب
 آمده بتقریبی گفت که بر نواب احوال تعلقه من معلوم است -
 چون ابتدا قاسم خان خزانچی آن صوبه بود ازین حرف
 سرگران شده از دربار برخاست - مردم به ابوطالب گفتند
 که این حرف چرا گفتی - نمیدانی که سابق نواب هم این
 تعلقه داشت - (روز دزم آمده سر دربار بعرض رسانید که
 به بغده اصلا اطلاع نبود که سابق نواب باین تعلقه سرفراز
 بودند - قاسم خان زهر خنده کرده گفت که این همه از
 آثار جد شما مهتر خان است *

* میرزا غازی بیگ *

پسر میرزا جانی بیگ ترخان است حاکم تهته - چون

میرزا در رکاب پادشاهی در برهانپور زندگی سپرد و عرش آشیانی غائبانه میرزا غازي را مشمول عواطف داشته آن ولایت را بدو بازگذاشتند میرزا بر مسند آباي گرامی (۲) برآمده جمعیت بسیار فراهم آورد - خسرو خان چرکس (که وکیل مد سالد آن سلسله و مدبر صاحب نقش بود) بفکر دیگر افتاد - عرش آشیانی سعید خان را با پدرش سعد الله خان بالتزاع آن مملکت مأمور فرمود - میرزا برهانپوری سعادت در بهر آمده سعید خان را دید - و برفات او در سن هفده سالگی شرف اندوز ملازمت گردید - تهته بحال ماند - چون نوبت سربر آرائی هندوستان بجنت مکانی رسید نقش طالع او خوب نشست - صوبه ملتان هم ضمیمه گشته بخطابه نورزندی و منصب هفت هزاری بلند رتبه گردید - و چون حسین خان شاملو حاکم هرات تابع قندهار را محاصره نمود میرزا با فوج شایسته تعیین شد - پس ازان حکومت قندهار به میرزا تفویض یافت - درانجا بهمت و حسن سلوک با مترددین عراق نامه برآورد - و با شاه عباس طریقه مراسلات معلوک نمود - گویند شاه مکرر خلعت فرستاد - و در سنه (۱۰۱۸) یک هزار و هفده میرزا سه چهار روز بیماری

(۲) نسخه [ج] بمسند آرائی بر آمد - (۳) نسخه [ج] هزار و هیجده .

کشیده در بیست و پنج سالگی فوت کرد - غازي تاريخ است - مردم تهمت آن را بر لطف الله بهائی خان (که مصاحب و وکیل میرزا بود و بنابر آنکه با پدرش خسرو خان چرکس میرزا بے عنایتی داشت) بهتند - میرزا غازي بیگ بسیار معتد و بصحبت اهل سخن مشغوف بود - خون هم شعر می گفت - وقاری تخلص می نمود - گویند در قندهار شاعری بود باین تخلص - میرزا بیگ هزار روپیه و خلعت و اسب ازو این تخلص خرید کرد به مناسبت تخلص پدر (که حلیمی بود) - میرزا در نغمه پردازی و طنبور نوازی بے نظیر بود - همه ساز را خوب می نواخت - * مرشد گفته *

* گر نغمه سازت بسکون می آید *

* رمزه ست بگویمت که چون می آید *

* از بسکه بگرد زخمهات می گردد *

* پیچیده ز طنبور برن می آید *

گویند در قندهار مجلس میرزا مجمع صاحب کمالان بود - مثل ملا مرشد یزدجردی و طالب آملی و میر نعمت الله راضی و ملا اسد قصه خوان - گویند چون فخر علی گیلانی از ایران عازم هند گشت و به قندهار رسید میرزا بالتقا

(۲) یعنی سه هزار و هیجده شجری *

تمام نگاه داشت - اعزّه دیگر خصوص مالا مرشد و اسدي
 دخلها در شعرش مي کردند - رنجیده بے رخصت روانه لاهور
 شد - ميرزا متأسف گشته رقعۀ نوشت - و از مالا مرشد
 و اسدي فيز معذرتۀ نويسانيد - شايد (۲) که معاودت نمايد -
 غغفور در جواب اعزه نوشت *

- * آن جيفه که در جنگ دو کرگس باشد *
- * حيف اسم که لوث دامن کس باشد *
- * خررا طلب شاخ زيادت طلبي ست *
- * با یک سر خر دو گوش خر بس باشد *

ميرزا بدستور پدر شيفتگی تمام بشراب داشت - رز و شب
 درين کار مي گذرانيد - و اعتياد بازارۀ بکارت کرده بود که
 هر شب يکۀ را از هر جا بهم رسانيده مي آوردند - باز روی
 او نميديد - ازين بود که مدتها در شهر تهته هورن
 بدکار خود را بميرزا منسوب مي نمود *

* ميوان صدر جهان پهباني *

پهباني ديه ست از توابع لهنؤ - ميران مرد فاضل
 خوش طبع بود - در عهد عرش آشياني بوساطت شيخ
 عبد النبي صدر افتای ممالک محروسه بدو قرار گرفت - و
 چون عبدالله خان اوزبک والی توران به پادشاه بر نوشت که

(۲) نسخۀ [ج] که شايد *

که اجل موانع در ارسال رسل بعضی انحرافات ديني بود که
 بر السنه شائع گردیده - عرش آشياني در سال سي و یکم
 ميران را با اتفاق حکيم همام به يلچي گري روانۀ توران ديار
 فرمون - و در نامه (که بار (قم پذير گشت) درين مقدمه
 باین دو بيت اکتفا رفت *

- * قِيلَ إِنَّ الْإِلَهَ ذُو وَدٍّ *
- * قِيلَ إِنَّ الرَّسُولَ قَدْ كَبَّأَ *
- * مَا نَجَا إِلَهُ وَ الرَّسُولَ مَعَا *
- * مِنْ لِسَانِ الرَّزَى فَكَيْفَ إِنَّا *

ميران در سال سي و چهارم از توران معاودت نموده در
 خطۀ کابل بملازمست استسعاد يافت - و در سال سي و پنجم
 در جشن آبان ماه به پيشگاه خلافت مجلس باده پيمائي بود -
 مير صدر جهان مفتي و مير عبدالحي مير عدل هر دو نيز
 ساغرے در کشيدند - پادشاه اين بيت بر خواند * بيت *

* در دور پادشاه خطابخش جرم پوش *

* حافظ قرايه کش شد و مفتي پياله نوش *

تا سال چهارم بمنصب هفصدي رسیده بخدمت مدارت کل
 اختصاص گرفت - پس ازان گویند ترقی کرده پايۀ امارت
 و منصب در هزاري متصاعد گشت - هنگامی (که جنم مکاني
 در ایام شاهزادگی نزد شيخ عبد النبي صدر چهل حديث

(باب المیم) [۳۵۰] (مآثر الامرا)

می خواهد سید بطور خلیفه می بود - شاهزاده بسیار دوست
میداشت - روزی رسید وعده فرمود که اگر نوبت سلطنت بما
میرسد قرض ذمه شما ادا میکنم - یا هر منصبی که میخواهید
می دهم - پس از جلوس میران را مختار کردند - از
ادای قرض بر خود گرفته منصب چهار هزارگی در خواست -
جنت مکانی بمنصب مذکور بر نواخته با بحالی صدارت بر
قرب و اعتبارش افزود - و قنوج بجاگیرش تنخواه گردید -
سید محسن نافع الخلق بود - در صدارت زمان جنت مکانی
چندان مدد معاش بمردم داد که آصف خان جعفر پادشاه
عرض نمود که آنچه عرش آشیانی در مدت پنجاه سال
بخشیده اند میران در پنج سال داده - صد و بیست سال عمر
داشت - اصلا در عقل و حواس فتور راه نیافت - گویند
مشت استخوانی مانده بود در خانه پیوسته بر بستر ضعف
افتاده - همین که بحضور پادشاه می آمد بنیروی حب جاه
دیرتر می استاد - و بے استعانت غیر براه زینه آمد و رفت
می کرد *

* نیست گاه نماز از ضعف قدرت بر قیام *

* لیک پیش پادشاه استاده تا شب بے عصا *

در سنه (۱۰۴۰) هزار و بیست و دویست حیات سپرد -

گویند سید طبع موزون هم داشت - در مبادی حال لب باشعار

(مآثر الامرا) [۳۵۱] (باب المیم)

می گشود - پس ازان (که قامت قابلیت او بخلعت افتد
مخلع گردید) بپاس شریعت غرا خود را ازان باز داشت -
پسر کلانش میر بدر عالم منزوی بود - و پسر دوم سید
نظام مرتضی خان (که بمصاعد امارت ارتقا نموده) ذکرش اندک
سمت ترقیم یافته *

* میرزا چین قلیچ *

خلف ارشد میرزا قلیچ محمد خان اکبری ست - از ارباب
فضل و کمال بود - نزد ملا مصطفی جونپوری تلمذ نموده
کتاب درسیه را گذرانید - و باکثر صفات حمیده متحلی
گردید - و در جون و سخا دست بلند داشت - و خالی
از شجاعت و پردلی نبود - و بتدابیور ملکی بهیار می رسید
و مدتهای مدید در فوجدارچی جونپور و بنارس گذرانید -
و گویند در مجلس آرائی سلیقه داشت - محفلش قسمی
باسباب عیش و طرب آراسته و پیراسته می گردید که
مشاهده آن زاهد صد ساله را بهسرت می انداخت - چون
پدرش در عهد جهانگیری و دیعت حیات سپرد برادر خرد
ار میرزا لاهوری (که نزد پدر محبوب ترین اولاد و با
هزاران ناز و نعمت پرورش یافته کنار پدر بوده - اما

(۲) نسخه [ب] امارت و فضل و کمال - (۳) نسخه [ج] تحریر -

(۴) نسخه [ج] نزد ملا مصطفی تلمذ نمود .

طیقتش خمیر مایه یک جهان فتنت و آشوب و نافش بمفسده و شیطننت بریده بودند) بمیرزای مذکور پیوست - چندے نگذشته بود از خلل دماغی (که داشت) دست تصرف بملک پادشاهی دراز ساخت - و در حوالی جونپور سر خود سری افراخته خود را مطعون و زبان زد به بغی و طغیان کرد - تا آنکه بشومی او میرزا چین قلیچ دران هنگامه کشته شد - و اموالش بضبط سرکار پادشاهی در آمد - گویند یک سال سالم نویسندها عرض اجناس را می نوشتند *

در سنه (۱۰۲۲) هزار و بیست و دوم هجری هنگامه (که در دار الخیر اجمیر (ایات جهانگیری نزل داشت) ملا مصطفی را (که از مشاهیر علمای جونپور بود) بسبب استادی میرزا طلب حضور کرده می خواستند آن بیچاره را بعتاب و خطاب در آرند - ملا محمد تهته (که بسمت آخوندی آصف جاہ شهرت داشت - و با تبحر علوم و از مقربان آن خان ذي شان بود) با ملا بمباحثه علمی در آمد - و تا یک هفته لاینقطع صحبت مناظره منعقد بود - چون بمبالغ علمش را رسید خود شفیع گشته ازان بلیه نجات بخشید - ملا عازم مکه معظمه گردید - و بوطن اصلی معارفت نموده بجزار (حمت پیوست - میرزا لاهوری آیت بود از

(۲) نسخه [ج] بشومی - (۳) در [بعضی نسخه] آصف خان *

جلال بل آفته بود مالا مال از دبال و نکال - هیچ حیثیت نداشت - پارچه گوشته کویه منظر بد خصال - و عیش و نشاط او منحصراً بازار تازیانه بود - تمام روز بایسته صدای تازیانه بگوش او برسد - یک لحظه از سیاست خلق خدا نمی آسود - خدمتگاران را زنده در زمین دفن میکرد که خبر منکر و نکیر بیارند - و بعد ازان (که قبر را وا می کرد) آن مظلوم را مرده می یافت - در کوچه و بازار بر دوش نفران سواره میرفت - و فریادش بسبب عمدگی پدر هیچ جا نمی رسید - در آن وقتی (که پدرش صوبه دار لاهور بود) گاهی که می شنید بخانه هندوئی عروسی سم خود آنجا رفته عروس را جبراً برداشته می آورد - هرگاه ورثه او پیش پدرش فریاد میرفتند با آن همه علم و تقوی (که خود را مجتهد وقت می دانست) آنقدر مغلوب محبت پسر بود که جواب میداد که گویا شما با ما نسبت قرابت درست می کرده باشید - و چون میرزا چین قلیچ بشامت آن تبه کار گرفتار گشت میرزا لاهوری را گرفته بحضور آوردند - مدتی محبوس بود - آخر دهائی یافته یومیه مقرر شد - به پائی درمن اکبرآباد بگذار چون خانه ساخته کیوتر بسیار بهم رسانید - وجه معیشتش بهوال بود - بتلخی زندگانی می نمود - و مکافات اعمال زشت

(۲) نسخه [۱] قبر را میکرد *

خود می کشید - تا در گذشت - از پسر و قرابتیان قلیچ محمد خان مثل میرزا چین قلیچ و قلیچ الله و بالجوفلیچ (۲) و بیرم قلیچ و جان قلیچ - بیشتر در خور حال مناصب داشتند - در گذشتند *

* میرزا فریدون خان برلاس *

پسر میرزا محمد قلی خان برلاس است - بعد فوت پدر مشمول عوطف عرش آشیانی گردیده بمنصب مناسب سرفرازی یافت - سال سی و پنجم جلوس همراه خانخانان عبدالرحیم بهم تهنه دستوری پذیرفته مصدر تودعات شایان گشته - چون ملک تهنه گشایش یافت سال سی و هشتم بایبای سرگروه همراه جانی بیگ روانه بارگاه سلطنت شده شرف ملازمت اندوخت - تا سال چهارم بمنصب پانصدی (سیده - پس (ازان که تخت سلطنت بجلوس جهانگیری زینت پذیرفت) سال دوم نامبرده در صوبه آله آباد جاگیر یافته بمنصب هزاری ذات و سوار مفتخر گردید - سال سیوم از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی و یک هزار و شصت سوار و پستو بمنصب دو هزار سوار تصاعد نمود - سال هشتم بتعیناتی سلطان خرم بهم رافا امر سنگه شافته - و پستو برحمت حق واصل گشت - پادشاه حق شناس مهر علی (۲)

(۲) نسخه [ج] بالوفلیچ - (۳) در [بعضی نسخه] مهر علی برلاس *

پسر او را به منصب هزاری ذات و سوار کامیاب گردانید *

* محشم خان شیخ قاسم فتحپوری *

برادر اسلام خان شیخ علاء الدین - سال سیوم جلوس جنت مکانی بمنصب هزاری پانصد سوار فائز شده - سال پنجم باضافه دریهست و پنجاه سوار اختصاص گرفت - بعد فوت اسلام خان در منصب افزوده - سال هشتم بنظم صوبه بنگاله مامور گردید - سال نهم از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاری چهار هزار سوار سرافختار برافراخت - چون از لوازم سرداری بل از مراسم سازداری بهره نداشت مردم آنجا از دنجیده خاطر بودند - فوجی با کمال بے تدبیری بتسخیر ملک آشام تعیین نمود - همین که سه چهار منزل ازان ملک طی گردید آشامین شبنخون زدند - و چشم زخمی عظیم بفوج مذکور رسید - چون این معنی بعرض پادشاه در آمد او را از تعلقه مذکور تغیر کرده از نظر افکند - او در همان ایام سفر ملک بقا گزید *

* میرزا علی بیگ اکبرشاهی *

مولد و منشای او بدخشان است - بمکارم خصال و محاسن صفات آراستگی داشت - چون وارد هند گشت نقد اخلاص در ضمیر عرش آشیانی تمام عیار نمود - بخطاب اکبرشاهی سرافراز فرمود - در معارک و مغازی پردلی و مردانگ با

سهي و سرداري بكار مي برد - در يهاق دكن كمكي شاهزاده سلطان مراد گرديد - چون شاهزاده از احمدنكر بمصالح و آشتي برگشت صادق خان باقتضاي مصلحت سال چهل و يكم در مهر بنگاه ساخت - آردر خان و عين خان با ديگر دكئيان بشورش آرايي برخاستند - صادق خان گزين فوجي بمرکزگي ميرزا تعيين نمود - او ناگهاني بر آردري آنها ريخته بر شکست - و فرادان غنيمت و فيلان و زنان اكهارة بدست آورد - آزين چيرة دستي خداوند خان و غيره امرای نظام شاهيه با ده هزار سوار پسيچ پيگار در سرگرفتند - صادق محمد خان بهرادرلي ميرزا علي بيگ هشت كروهی پتهري بز ساحل گنگ در آويخت - ميرزا آن روز كارنامه مردانگي بجا آورده خداوند خان را (كه با پنج هزار سوار بدو آويخته بود) هدم شكست - و در سال چهل و سيوم قلعة راهوترة از مضافات دولت آباد را بمحاصره يك ماهه برگرفت - و در همين سال بكوشش او قصبه پتن (كه پاستان شهره است بر ساحل گودادري) گشوده گشت - و در آخر اين سال قلعة لوهگدة دولت آباد نيز بسعي ميرزا مفتوح گرديد - و اين هر دو قلعه از كم آبي مسمار شده تا امروز بر همان نهج است - ميرزا در هنگام ميه سالاري شيخ ابو الفضل هم

(۲) در [بعضی نسخه] پاتهري - (۳) در نسخه [ج] لفظ [را] نيست *

آريزهاي نمايان نموده كارهاي شايسته سر كرد - و در گشايش قلعة احمدنكر گزين ياور ملازمان شاهزاده دانيل بود - در سال چهل و ششم عرش آشياني در جلدي حسن خدمات ميرزا را بمرحمت علم و نقاره بلند آذاره ساخت - پس ازان مدتي كوميكي خانخانان بوده در دكن بسر برد - در عهده جنت مكاني بمنصب چهارهزاري سرافرازي يافته بحكومت كشمير مامور شد - و بعد ازان بتديولداري صوبه اوده شتافت - و هنگامی (كه دارالخير اجمير مهبط اويج جهانگيري گرديد) بحضور (سيده) روزي بزيارت روضه معينه رفته بود - قبر شهباز خان كنهوزا (كه درون محوطه است) ديده در بغل گرفت و گفت درشت قدیمی ما بود - و جان داد - همانجا مدفون گشت - و اين واقعه سال يازدهم جلوس بيست و دوم ربيع الاول سنه (۱۰۲۵) هزار و بيست و پنج هجري بمنصة ظهور رسيد - اگرچه نوكر كم نگاه مي داشت اما همه عمده و بيش علوفه بودند - و بسيار فضلا و صلحا دوست بودند - چون اعتياد بكونار داشت كارخانه شيريني در سرکار او بسيار بترک بود - و اقسام مربي و اشربه و انواع شيريني در مجلس او مي آردند - طبع سوزون داشت - شعر ميگفت *

(۲) نسخه [ج] چهل و سيوم - (۳) نسخه [ج] بسيار *

* میر جمال الدین انجو *

انجویه از اعیان سادات شیراز اند - نسب ایشان بقاسم
 (۲) الراسی بن حسن بن ابراهیم طباطبای حسینی می‌رسد - میر
 شاه محمود و میر شاه ابوتراب از اکابر متأخرین این
 طبقه بواسطت میر شمس الدین اسد الله شوستری صدر ایران
 در زمان شاه طهماسب مغوی اولین به شیخ الاسلامی فارس
 و دومین به افضی القضائی آنجا اختصاص یافتند - میر
 جمال الدین از بنی امام ایشان است - بولایت دکن وارد
 شد - حکام آنجا مراسم احترام و بزرگداشت بجا آورده نسبتی
 هم در میان آوردند - و پس ازان به‌لازمیت عرش آشیانی
 رسیده سال سی ام بمنصب ششصدی امتیاز یافت - و تا
 سال چهارم بیایه هزاری برآمد - گویند تا آخر زمان اکبری
 به هزاری منصب رسیده بود - چون در آخر سال پنجم
 قلعه اسیر مفتوح گردید عادل شاه بیجاپوری خواهش
 نمود که دختر خود را بعقد شاهزاده دانیال در آرد -
 عرش آشیانی میرزا را با سازخواستگاری روانه آن دیار ساخت -
 میر در سنه (۱۰۱۳) یکهزار و سیزده برکنار گنگ نزدیک
 پتن جشن طوی آراسته عروس را بشاهزاده سپرد - و خود
 باکرة رسید - پیشکش (۳) که تا این زمان بدین خوبی از دکن

(۲) نسخه [۱ - ج] الرشی - (۳) نسخه [ج] رسیده .

نیامده بود) از نظر پادشاهی گذرانید - چون با شاهزاده سلطان
 سلیم خصوصیت تام داشت پس از جلوس بمنصب چهار هزاری
 و مرحمت نقاره و علم پایه برتر افراخت - هنگامی که
 سلطان خسرو از اکراهه بخی ورزید (میر باصلاح دستوری
 یافت که آنچه از ملک بمیرزا محمد حکیم متعلق بود سلطان
 متصرف شود - او از کم خردی و تیره بختی راضی نشد - چون
 دستگیر گشته با رفقا بحضور (سید حسن بیگ بدخشی) که
 مدار علیه مهمات او شده بود (بحضور جنت مکانی زبان
 دراز ساخته گفت که نه من تنها رفیق بودم همه امرا که
 ایستاده اند درین کار شریک اند - دیردز میر جمال الدین
 انجو (که بمصالحات آمده) (۲) قریب منصب پنج هزاری از ما
 گرفته - میر رنگ رو باخته دست پاچه گشمت - خان اعظم
 بیباکانه عرض کرد که عجب حضرت (که گوش بر سخن این
 فضل دارند) او میداند که مرا می کشند - جمعی دیگر را
 هم بجانب خود می کشد - شریک غایت درین امر منم -
 بهر عقوبتی (که سزوار باشم) باید رسانید - پادشاه ازین
 حرفها اعراض کرده بمیر دلاسا فرمود - پس ازان بحکومت
 صوبه بهار نامزد گردید - و در سال یازدهم بخطاب عضد الدوله
 بلند نامی یافت - میر خنجر مرصع (که خون در بیجاپور

(۲) نسخه [ج] آمده بود -

سرکاری نموده بالای دسته یاقوت زرد در کمال مغا یا اندام
نصف بیضه مرغ نشانند - و بیاناتهای فرنگ یمنند و زمردهای
کیخته خوش آب و رنگ بطرح نظر فریب زینت افزوده بود)
از نظر گذرانید - پنجاه هزار روبیه قیمت آن مشخص
شد - مدتی در برگشته بهر ابرج محال تیل خود گذرانید -
از آنجا بحضور آمده باجل طبیعی در گذشت - مبر بکمالات
ظاهری آراستگی داشت - نسخه فرهنگ جهانگیری (که درین
فن بسیار معتبر و نزد همه ساذ است) از دست - الحاق در
تحقیق الفاظ و تعیین اعراب مساعی شگرف بکار برده - پسر
کلانش میر امین الدین با پدر تعیین دکن بود - بصیبه
خانخانان عبد الرحیم منسوب گشته - لغت ترقی کرد - و در
عهد جوانی در گذشت - و میر حسام الدین مرتضی خان
پسر درمش جداگانه درین اوراق مذکور شده *

* میرزا راجه بهادر سنگه *

پسر راجه مانسنگه است - در عهد اکبری بمنصب هزاری
رهیده سال اول جلوس جهانگیری هزار و پانصدی گردید -
سال سیوم بمنصب دو هزار و دو هزار سوار لوی ترقی
برافراخت - چون خبر فوت راجه مانسنگه بعرض رسید
اگرچه جانشینی او موافق ضابطه راجپوتیه به مها سنگه ولد

(۲) نسخه [ج] نشانده *

جگت سنگه (که پسر کلان راجه مزبور بود) میرسید - اما
پادشاه بنابر توجه (که بحال بهادر سنگه داشت) او را
بحضور طلبیده بخطاب میرزا راجه و از اصل و اضافه بمنصب
چهار هزار و سه هزار سوار برنواخته کلان ترحی آن قوم بار
تعلق گرفت - سال دهم باز بوطن موخص گردید - سال
یازدهم بعزایت طره کله گوشه دستار کج نهاد - و سال
دوازدهم باضافه هزار و ذات هرافراز شده تعینات مهم دکن
گردیده - سال شانزدهم جهانگیری مطابق سنه (۱۰۳۰)
هزار و سی هجری گرفتار چنگ اجل گردید - با آنکه جگت
سنگه برادر کلان و مها سنگه برادر زاده هر دو در افراط شراب
نقد حیات در باخته بودند عبرت از احوال آنها نگرفته جان
شیرین را بآب تلخ فروخت - جوان رجیه و سنجیده و
نیک ذات بود *

* میر فضل الله بخاری *

از سادات بخارا است - پس از درود هندوستان باسعاد بخت
بمنصب مناسب امتیاز یافته بشمول عاطفت جنت مکانی
مرتقی بلذذ پایه امارت گردید - و در نوئیان جهانگیری
صاحب ثروت و جمعیت گشته بقرب و اعتبار پادشاهی
اختصاص گرفت - و شوق بعلم صناعت بهم رسانید - و
هوای کیمیاگری در سرش افتاد - در هندوستان هر جا

مهر و شایسته و جویای این امر شگرف دید کرد و گردیده زوهای بسیار صرف کرد - گویند عمل قمری بدستش افتاده بود - بقدر حاجت نفقه می ساخت - و در خانه خود سکه می زد - و بطلب پناه و خرج بیوقوفات صرف میکرد - از کد و جدی که داشت درین کار نزدیک بود که عمل شمسی هم نصیب او شود اما اجل نگذاشت - رخت هستی بر بست - معینا در ضمن این دست کاریها بعضی اعمال غریبه بدست او افتاد - چنانچه سیماب را نوعی راست می نمود که یکدانه برنجی ازان ده حصه اشتها و باه می افزود - پسرش میر اسد الله عرف میر میران داماد تربیت خان بخشی ست - در آن هنگام که شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر مرتبه اول بنظم مویجات دکن مامور شد مشار الیه حسب الحکم اعلی حضرت به بخشگیری - رکار شاهزاده می پرداخت - و در آن ایام که پادشاهزاده بهم بلخ رخصت یافت مومی الیه بنابر وجه از ملازمت شاهي باز ماند - پسر بفرجداري و قیولداري هرگانون و چوپره مضاف موبه خاندیس تعیین گشته مدتها گذرانید - ششصدی ششصد هزار منصب داشت *

چون شاهزاده مسطور در موبه داری بار دوم سال سی ام فر سر عبد الله قطب شاه والی حیدرآباد فرج گران

کشیده قلعه گلکنده را (که پای تخت سلاطین تلنگ است) محاصره نمود میر مذکور نیز در ملجای جنوبی متعین بود - پس ازان (که مصالحه بتقبل پیشکش یک کرور روپیه و ازدواج صبیغه والی مزبور به سلطان محمد نخستین خلف شاهزاده در میان آمد) اهل ملجای از پیش بردن نقب و ستیز و آریز ممنوع گشتند - میر اسد الله از ملجای خود بخاطر جمع برآمده می گشت ناگاه از قلعه زنبورک بدو رسید - کارش بانصرام انجامید - چون از قدیم مورد عنایت شاهي بود درینولا بمیر اسد الله شهید ملقب فرمود - و بعد از سریر آرائی اولادش از صغیر و کبیر همه در غور حال مشمول عنایت پادشاهي گشتند - از اخلاش جلال الدین خان به بخشگیری فوج شاهزاده محمد اعظم شاه و قلعه داری بیدر در پیشگاه خلافت اعتباری بهم رسانیده در عرصه پیش آمد خرامیده بود - اجل مهلت نداد - رخت زندگی ته کرد - دیگرے میر یعنی ست که با دختر سر بلند خان میر بخشی منسوب گشته - پسر میر یعنی میر عیسی خان است که مدتی بقاعه دارئی چاندور^(۲) و سنکمنیر گذرانید - پس از فوتش بواسطه او قلعه دار آنجا ست - و دیگر از پسران میر اسد الله (که از بطن صبیغه تربیت خان بودند) میر نور الله سید

(۲) نسخه [ب] چاندور - (۳) نسخه [ج] سنکمنیر *

نور خان مشهور به باگه مار است که همیشه بقوچدارچی تهاانیر و دیگر پرگنات خاندیس و قلعه دارها می پرداخت - و با مؤصیه قایل صاحب اسباب و اقبال و جمعیت و حشم بود - لیکن از بے باکی و بے اعتدالی اکثر بکمی منصف معاذب می شد - و با وصف این باعتبار خانه زادی آنچه از احوال ملکی می نوشت منظور می شد - چنانچه هنگامی (که شاهزاده محمد اکبر فرار اختیار نموده از نزدیکی ملک اداس گذشته بخاندیس آمد) خان جهان بهادر (که بقصد دستگیر ساختن او ایامار نموده بود) نزدیک رسیده فروکش کرد - تا او خود را بکوهستان بگلانه کشید - هیچ کس را جرأت تحریر این مقدمه نشد - او بهارشاه نوشته خان جهان را در معرض خطاب و عتاب در آورد - و برادر حقیقی او میر رحمت الله بود که با دخترزاده خان دران لنگ منسوب گشته - و پسرش میر نعمت الله با صبیله خان غفران پناه امانت خان میرک معین الدین خان کد خدا گردید - دیگر پسر و پسرزادها بسیار داشت - برگنه بیرو سرکار کالنه گویا بطریق سیورغال بجاگیر اولادش از مدتهای ممتد مقرر بود - بود و باش همه آنها درانجا بود - از

(۲) نسخه [ج] انبال - (۳) نسخه [ج] دیگر پسر زاده - (۴) نسخه [۱-ج] نیرو

مبادی عمل نواب آصف جاه آن محال بسرکار ایشان ضبط شد - آنها نیز بدلا و قصبات دیگر نقل کردند - و اگر احیاناً که مانده بود بطور آحاد الناس بصر می برد *

* معظم خان شیخ با یزید *

از نبائر شیخ سلیم فتحپوری ست - والده اش مرضعه جنت مکانی بود - در آخر عهد عرش آشیانی بمنصب دو هزاره فائز شده - پس ازان (که مهذب خلافت بجلوس جنت مکانی زیبایش گرفت) باضافه هزاره و خطاب معظم خان سر بلند گردید - و سال سیوم از اصل و اغافه بمنصب چهار هزاره در هزار سوار رایت بلند پایگی بر افراشت - پستو بصوبه داره دهلی بر فراز امارت پای نهاد - مکرّم خان پسر ادست و داماد اسلام خان شیخ علاء الدین که بعنایت منصب علیه و عطای علم کام دل بر گرفته - مدتها در صوبه داره خسر در بنگاله ماند - و در مهم کوچ هاجو قدم ثبات محکم ساخته تودد بلیغ نمود - و بزیجهت زمیندار آنجا را پیش ناظم آورد - و چون دران ایام خسر او پای در زایه عدم در کشید و کار آن صوبه به محشم خان شیخ قاسم برادر اسلام خان مفوض شد تا یک سال بقوچدارچی کوچ هاجو می پرداخت - آخر ببد مزاجی قاسم خان (نجیده خاطر شده روانه حضور گشت - و سال بیست و یکم جهانگیری صوبه داره بنگاله

و تغیر خانه زاد خان بار تفویض پذیرفت - و فرمانی
بنام او صدور یافت - او کشتی سواره باستقبال بر آمد - درین
اثناء بملاحان گفت که سفینه را زمانه در کنار باز دارند -
تا نماز عصر گزارد - درین ضمن باد بهم رسید - و کشتی
از شورش تلاطم غرق شد - مکرم خان با همراهان غریق بحر
فدا گردید *

* محمد تقی سیم ساز مخاطب بشاه قلی خان *

از عنفوان شباب در سلک ملازمان شاهزاده شاهجهان انسلک
یافت - و بمصاعد دولت و اعتبار برآمد - و از یاری بخت
بخشی سرکار شاهی شده از عیواید دولت آن عالی جاه
گردید - چون مهم کانگه بعدد وکلای شاهزاده تفویض یافت
او را بانفاق راجه سورجمل بتسخیر آن مامور ساختند - چون
هر دو بمقصد پیوستند راجه (که از بدفهادی و شوره پشتهای
همواره اراده فاسد مرکوز خاطر داشت - و در صورت
بودن محمد تقی چهره مطلوب در آئینه خیالش صورت
نمی بست) از گریز فکری با وی خصومت آغاز نموده
بکرات شکایت او بشاهزاده نوشت - آخر پوست کنده
و آشکار عرض داشت که صحبت من با شاه قلی خان
کوک نیست - و هم این خدمت ازو متمشی نمیشود - بجای
او سردارے دیگر تعیین شود تا عهده این کار بآسانی گشوده

آید - ناگزیر محمد تقی طلب حضور گشت - و بستر
بفوجداری مالوه و حراست حصار ماندو (که در قبول شاهزاده
بود) سرافرازی یافت - و در هنگامه (که شاهزاده از راه
تلنگ باردیسه در آمد) احمد بیگ خان فائز صوبه دار (۳)
آنجا در خور هر پنچگی ملازمان شاهی توانائی در خود
ندیده پیش عم خود ابراهیم خان فتح جنگ باکبرنگر شتافت -
شاهزاده حراست آن صوبه بشاه قلی خان مقرر فرموده او را
همانجا گذاشت - و پس از وقوع حوادث [که جناب شاهی
را پیش آمد - و از بنگاله بدکن برگشته سواد دیوگانون (۴) که
بالای کتل روهن کهره است) معسر گردید] بتغییب و تحریک
ملک عنبر حبشی (که از جانب او یاقوت خان حبشی
در حوالی بوهانپور اقامت درزیده بتاخت و تاراج اطراف
می برداخت) شاهزاده نیز عبدالله خان را با شاه قلی
خان روانه نمود که چون آن بلده از فوج عهده پادشاهی
خالی ست یکتامل که بتگ تگ پا بدست افتد *

چون راه رتن هادا حارس آنجا باستحکام برج و باره
شهر پرداخته در لوازم کار آگهی دقیقه مهمل نمی گذاشت
اینها التماس قدوم شاهزاده نمودند - پس ازان (که لعل

(۲) نسخه [ب] تلنگانه - (۳) نسخه [ج] نائب صوبه دار - (۴) نسخه
[ج] دیوگانون *

بناغ برهانپور مخیم شاهي گشت هر دو سردار مامور شدند که از دو جانب یورش نمایند - از آنجا که هجوم مخالف جانب عبد الله خان بیشتر بود و یکه جوانان طرفین در معرکه مشغول زد و خورد بودند شاه قلی خان فرصت دیده دیوار حصار شکست - و گرم و گیرا بشهر در آمد - و بر چوبوتره کوتلوايي نشسته منادي گرداند که دور دور شاهجهان غازي ست *

چون پسر راو رتن در مقابل او بجنگ پیوسته هزیمت یافت راو رتن جمع کثیر را بتقابل عبد الله خان گذاشته خود عطف عنان نموده در چوک گرم کارزار گردید - شاه قلی خان (که مردم او بنهب و غارت متفرق شده بودند) بیا معدود پای همت افشوده بمدافعه پرداخت - و چون بیشتر همراهان او جان نثار گشتند (و امید کمک منقطع بود) ناگزیر خود را بقاعه ارک انداخته متحصن گردید - گویند عبد الله خان نفاق صریح می درزید - و الا اگر کمک می نمود کار پیش برده بود - و همین خود داری او باعث کپی دگی خاطر شاهي شده سبب جدائی عبد الله خان گشت - بالجملة کار بکرسی نشسته وارونه گردید - معامله فزونی شد - راو رتن از سر نو باستواری مورچال و فغد و بخت اضلاع و اطراف حصار پرداخته شاه قلی خان را

بعده و پیمان پیش خود آورده مقید ساخت - و بعد ازان رفقاییش را در برهانپور مقید نگاهداشته او را روانه حضور نمود - رفتیکه مهابت خان از جنگ تونس برهانپور رسید برخه یکه جوانان را بقتل آورد - و بعضی را مقطوع الید ساخت - چون از نیرنگی فلک شعبده باز در سنه (۱۰۳۵) هزار و سی و پنج برکنار آب بهت زمانه بکام خان مذکور گردید در ایام استیلای خود (روزه) که خواجه عبد الخالق خوانی را بقتل آورد (آن جوان جلالت منش را نیز ته تیغ بیدریغ کشید *

* ملا محمد قهنته *

پدرش ملا محمد یوسف بدریشتی و فقر می گذرانید - خالی از کمال معنوی و حق آگهی نبود - خلف ارشدش ملا محمد در مبادی جوانی در موطن مالوف خویش علوم دینی را بدلائل عقلی و نقلی خاطر نشین خود ساخته بتحصیل معقولات توجه مصروف گردانید - در کمتر فرصتی ماهر هر فن گردیده بجامعیت علم اشتها افراشت - در علم جفر و تکثیر و اعداد نیز دستگاهی بکمال داشت - با وصف فضائل رسمی به پیرایه ثقات و دینداری و زیور صلاح و پرهیزگاری متحلی بود - پس ازان (که ابواب افاضه و

(۲) نسخه [ج] پولس - (۳) نسخه [ج] خان *

افاده بر روی طلبه باز نمود - و بتعلیم و تدریس طلاب
درآمد - از آنجا که قدر مرد بعلم است و قدر علم بمال تلخ
یمین الدوله آصف جاهي (که شاگرد رشید ملا ست) اتفاق
افتاد - و باستادگی آن نوین بلند مرتبت شهره آفاق گشته
بجمعیت و دولت عظیم رسید *

چون این سلسله را در زمان جنت مکانی قرب و
امتياز مافوق حاصل شده و ترقیهای سترگ پیش آمده
خویشان و منتسبان این دودمان به معارج کامرانی برآمدند -
و غلامان و نوکران این خانواده خطاب خانی و ترخانی
یافتند - آصف جاهي (چنانچه اکتساب فضائل موری را
از یمن انفاص آن بزرگ می دانست شگرفی اقبال و
مساعدت روزگار را نیز بمیامن دعای ملا انگاشته) بر احترام
و اکرام بیش از پیش افزوده - و بساده خدمت مدارت
کل معالک محروسه هندوستان کوکب مراد برآمد - و اختو
بخت طلوع کرد - سعادت در آورد - و دولت باستقبال
شناخت - همگی املاک و باغات و تمامی منزل و محالات
ارغونیه و ترخانیه را (که سلاطین تهته بودند) از روی
تملق به بیع یا هبه از سرکار پادشاهی مالک و متصرف
گردید - بلکه صاحب تمام تهته گشته مناصب شرعیه از قضا
و افتا و احتساب برادران ملا تفویض یافت - و آنها بذایر

تسلط و اعتبار ملا اعتنا بشان حکام نکرده حکم رانی میکردند -
و هرچه می خواستند بعمل می آوردند *

چنانچه هنگامی (که بشاه بیگ خان صوبه داری تهته
مقرر شد برخصمت آصف جاهي شتافت - ایشان سفارش
برادران ملا محمد کردند - آن ترک ساده لوح احوال آنها
شنیده بود (که به پشت گرمی ملا وقع بحاکم نمی گذارند)
گفت اگر باندازه خواهند بود بعزت خواهند ماند - و الا
پوست خواهیم کفد (۲) و همین معنی سبب برهم زدگی
مهمات او گشته از منصب و جاگیر افتاد - در هنگامه
استیلاي مهابت خان اگر ملا میخواست بدرود هیچ کس
(اه) برو نگرفته بود - لیکن چون مدت زندگیش برآمد
بذایر آشنائی موری و معنوی بقاضی و میر عدل توسل
جسته برفاقت ایشان نزد مهابت خان شتافت - هرچند از
فضائل و خصائل درع و صلاح او شرح دادند اثری بران
مترتب نگشت *

چون پیش ازان ملا عبد الصمد نواسه شیخ چاند
مفخم و میرزا عبد الخالق برادرزاده خواجه شمس الدین
محمد خوافي (۳) بعلمت مصاحبت و خصوصیت آصف خان
از هم گذرانیده بود گفت این هر سه محرک سلسله فساد

(۲) نسخه [ب] خواهم کفد - (۳) در [بعضی نسخه] آصف جاهي *

بودند - ملا را بر اچپوتان سپرده و (روز چند محبوس داشته) با آنکه ملا درین قضایا هیچ دخل نداشت) بے جرم و خیانت که تیغ ستم شهید یافت - اگرچه عمده سبب قتلش استادی آصف خان بود - اتفاقاً رقتیکه زنجیر در پایش می کردند چنانچه باید استحکام ندادند باندک حرکتی سست شده از پای او برآمد - این را حمل بر سحر و انسور نموده - و چون ملا در آخر عمر موفق بحفظ قرآن شریف شده بود و پیوسته بتلاوت اشتغال داشته و لبهای او متحرک بود ازین حرکت لب یقین کرد که مرا دعای بد می کند - از غایب و سواس زرد بهلاک او پرداخت - و چندی مرد عزیز الرجود را قدر نشناخته ضائع ساخت - گویند آصف جاهلی را از فوت این سه مصاحب بے نظیر حزن و اندوه طاری شد که اکثر شبها از روی دل پرورد یاد می کرد - و امجد و اخالقا را صمد *

* محمد خان نیازی *

از امرای زمان اکبری است - و بقدم بندگی این درگاه والا در زمره افغانان امارت نشان امتیاز و اعتبار داشت - صاحب طبقات فرشته که پیاپی دو هزار (سیده بود - لیکن شیخ علامی تا سال چهارم الهی زیاده از پانصدی نهموده - اما در

(۲) نسخه [ب] به تیغ ستم شهید ساخت - (۲) در [بعضی نسخه] آصف جامی *

عهد جنم مکانی بمنصب عمده فائز گشت - و بمزید شان و شوکت ناموری اندوخت - گویند از پیشگاه جهانگیری بسه کس تکلیف خطاب شد - قبول نکردند - میرزا رستم صفوی و خواجه ابوالحسن تربتی و محمد خان نیازی - او گفت زیاده بر نام من که محمد است کدام اسم است که برگزینم - در مبادی حال بهمراهی شهباز خان کنو در بنگاه کارهای مردانه نمود - خصوص در جنگ برهم پوتر نام (۲) بشجاعت و راد مردی بر آورد - گویند شهباز خان پداس همان مرافقت و حسن آورد او یک لک (دوییه ساله) از جانب خود تواضع می کرد - و در مهم تهیه کومک خانخان بود *

(۳)

چون در سال (۱۰۰۰) هزار هجری میرزا جانی بیگ حاکم سنده از قاعه (که دران محصور بود) بیرون شده سیستان ریه شتاب آورد تا بکشتیهای لشکر فیروزی دست در باز - خانخانان جمعه را (که محمد خان نیازی از آنها بود) بدان سو روانه کرده خود نیز از پی رهگرا شد - چون فرستادگان بکشتیها پیوستند جوخه را اندیشه آنکه لکھی استوار کرده انتظار کمک رود - به تحریک راد مردان آویزش قرار یافت - بصرداری محمد خان نیازی از لکھی گذشته با مخالف

(۲) نسخه [ج] برهم پوتر - (۳) نسخه [ج] هزارم *

(باب المیم) [۳۷۴] (مآثر الامرا)

جنگ در پیوست - غنیم جرانغار و برانغار ^(۲) عساکر پادشاهی را ^(۳)
با هراول از جا برداشته از چیره دستی نخوت فروش بود -
محمد خان با فوج قبل رسیده به سخت آویزه بر شکست با آنکه ^(۴)
غنیم از پنج هزار افزون و سپاه پادشاهی از هزار و دریست
زیاده نبود - میرزا جانی در عین گریز چند بار برگشته
در آویخت - سوده نکرد - گویند ازان روز خانخانان را
بر سرب و سرداری او اعتماد تمام بهم رسید - در عهد
جنت مکانی در جنگ که رکی (که از کارزارهای مشهور دکن ^(۵)
است) خانخانان عنان اختیار شاه نواز خان پسر خود را
بدست او و یعقوب خان بدخشی (که هر دو از کهنه سپاهیان
روزگار بودند) داد - دران روز محمد خان طرفه حسن تدبیر
بکار برد - ناله ای (که دران میدان واقع شده) در میان
داده رهگذرهای آن را مهود ساخت - و سر ناله خود
بای ثبات افشوده گذاشت که شاه نواز خان تیز چابوی
نماید - ملک عنبر با آن همه ساز و سرانجامه ^(۶) که داشت
هرگاه میخواست از طرفه سر بر آرد - ریزش تیر و تفنگ
دون از نهاد آنها بر می آرد - ناگزیر ملک عنبر بسیاری را

(۲) نسخه [ج] برانغا و جرانغار - (۳) نسخه [ب] عسکر - (۴) نسخه

[۱ - ب] غول - (۵) نسخه [ج] از کارزارهای دکن مشهور است - (۶)

نسخه [ج] سرانجام *

(مآثر الامرا) [۳۷۵] (باب المیم)

بگشتن داده در بهزیمت گذاشت - و از تعاقب بهادران تا
مقر خود هیچ جا نرسیدند *

و چون شاهزاده شاهجهان بیساق دکن انتهای فرمود
محمد خان نیازی در قطره و پویه خود را دریغ نداشته
مساعی جمیله بکار برد - الحق محمد خان امیر متین ^(۲)
بے بر کرده بسیاری مزاج گرفته بود - گویند در تقسیم اوقات
شبانروزی (که قرار داده بود) در هشتاد و پنج سال عمر ^(۳)
خود تخلف ننمود - مگر گاهی بذایر سواری و ایلغار دران
فتور راه می یافت - و از پاس شب مانده تا اشراق بارود
می گذرانید - و تا دو پاس روز بمطالعه کتب تفسیر و
میر اشتغال داشته از انساب افغانان آگاهی تمام داشت -
پس ازان بطعام و استراحت پرداخته آخر روز بمهمات و
معاملات متوجه میشد - و اول شب با سپاه و علما و فقرا
صحبت بود - و دو پاس وسط در محل بسر می برد - در
طعام هم تکلف می کرد - و چوکی محض برای طعام
قرار داده بود - اکثر سپاه از قوم خودش بوده - اگر یکی
از آنها می مرد در ماهه او سالم به پسرش مقرر می کرد - و
اگر لولد بود نصف در ماهه پورته می رسید - صلاح و
د تقوی و دینداری در کمال مرتبه می درزید - همه بے رضو

(۲) نسخه [۱] آورد - (۳) نسخه [ب - ج] شبانروزی *

نمی ماند - مردم خوارق از نقل کنند - در سنه (۱۰۳۷)
هزار و سی و هفت ازین جهان گذران انتقال نمود - بمرد
(۲)
اولیا محمد خان تاریخ است *

چون در دکن بسیار گزرانید و برگشته آشتی برار (که
آنطرف دریای ورده است) در جاگیرش بود - آن قصبه را
وطن قرار داده بتعمیر و آبادی همت گماشته معموره عظیم
بروی کار آمد - در همان قصبه مدفون گشت - احمد خان
خلف رشید مقبره و مسجد و باغی طرح انداخته - زیارت گاه
خلایق بود - درین ایام آن قصبه و برگشته بلکه همه آن
ناحیه و الکه ویران و خراب افتاده - از صد خانه یک خانه
چراغی دارد و از ده ده یک ده خواجه - ازین سلسله هم
کسی نماند که رشده داشته باشد *

* مظفر خان میر عبد الرزاق معموری *

از سادات صحیح النسب معمور آباد است که موضوعیست
از نجف اشرف - فیالگان او بهزد آمدند - میر بدانش
و قابلیت از یکتایان روزگار بود - در عهد عرش آشیانی
جولانی عرصه روزگار گشته به بخشیدگری سپاه بنگاله تعیین
گشت - چون راجه مانسنگه کچهواهی (که ناظم آنجا بود)
(۳)

(۲) یعنی سنه هزار و سی و هفت - و در بعضی نسخه [محمد خان اولیا
بمرد] واقع شده - (۳) نسخه [ج] ناظم آنجا *

بهمراهی شاهزاده سلطان سلیم بهم رانا سیهودیہ دستوری
یافت و کار آن ولایت را از ناشناسی به نبایر خود سال
خون را گذاشت در سال چهل و پنجم فتنه اندوزان آن
مملکت پسر قتلوی لوهانی را (که از هران آن دیار بوده)
دستاورز شورش گردانیده سرفساد برداشتند - چند بار مردم
راجه لشکر کشیدند - و شکست یافتند - میر دران میانه
دستگیر شد - در همان ایام اتفاقاً شاهزاده از خود سری
به آله آباد شتافته فروکش نمود - راجه رخصت بنگاله گرفته
بمالش شورش افزایان را آورد - نزدیک شیرپور آریزشه بسزا
(۳)
رفت - هزیمت بر غنیم افتاد - و دران معرکه میر مذکور طرق
در گردن و زنجیر در پا بدست افتاد - او را بدین روش
بر فیل داشتند - و یکم را برگماشته بودند که بهنگام شکست
ازهم گذراند - فاکه دران زد و خورد آن شخص باسیمب بندرق
در گذشت - و میر از جانی گزند رهائی یافت - پس ازان
بعضور رسیده بخمروانی نوازش چهره اعتبار بر افروخت *

چون سابق میر از تعیناتی شاهزاده مذکور بے رخصت
بر خاسته بعضور شتافت و مشمول الطاف پادشاهی گشته
به بخشیدگری بنگاله هراترازی یافته بود جذاب شاهی از جانب
میر هرگرانی و ذخیره خاطر داشت - پس از سرپر آرائی

(۲) نسخه [ج] بر افراشند - (۳) نسخه [ج] آریزش *

از کمال بغده نوازي بصقم جرائمش بر نواخته بیکالی منصب سابق مورد مزاحم فرمود - و بخطاب مظفر خان نامروز گردانیده بهمراهی خواجه جهان سرگرم مهمات بخشیکری دوم بر ساخت - درین کار میر نامه بنیکی و بزرگی بر آورد *

و چون بعد فوت میرزا غازي بیگ ترخان صوبه تنجه بضبط پادشاهی در آمده میرزا رستم مغوی به ایالت آنجا معین گشت مظفر خان بجهت تشخیص جمع دامی آن صوبه مرخص گردید - و از روی کار شناسی و معامله دانی از قرار هست و بود جمع معین نموده بجاگیر میرزا و متعینه او تنخواه داده معاودت کرد - و در اواخر عهد جهانگیری بصاحب صوبگی مالوه بلند پایه گردید - و پس از ارتحال جنم مکانی اعلی حضرت بمظنه بد اخلاصی و نالدولت خواهی خانجهان لودی ناظم دکن از جغیر برای احمد آباد متوجه دار الخلافه گردید - بر زبانها افتاد که صاحب قوآن ثانی از کجرات بر سر ماندو (که خزانه و بیشتر محل خانجهان در آنجا بودند) می آید - خان جهان فرزندان خویش را با هکندر درقانی در برهانپور گذاشته خود با جمعی از بدهای

(۲) نسخه [ج] در آمد و میرزا الخ - (۳) نسخه [ب] جمع بندی - (۴) نسخه [ب] معامله فهمی - (۵) نسخه [ج] فرموده - (۶) نسخه [ج] بود - (۷) در [بعضی نسخه] دومان و [در دیگر] دویانی *

پادشاهی بماندو آمده مالوه را از مظفر خان گرفته متصرف شد * و چون سزیر فرمانروائی هندوستان بجلوس اعلی حضرت زینت پذیرفت حکومت مالوه از تغیر مظفر خان بخانزمان ولد مهابت خان قفویض یافت - و اصلا پرتو التفات خسروانی بحالش نداشت - او در دار الخلافه منزلی داخل لشکر و قلا گردید - بعد مدتی باجل موعود رخت هستی بر بست *

* مقرب خان شیخ حسن معروف به حسر *

پسر شیخ بهنیا ولد شیخ حسن پانی پتی - مشهور است که در ملازمت عرش آشیانی بخدمت طبابت خاصه جراحه (که در آن فن بے نظیر روزگار بود) قیام می نمود - معالجه فیل از غرایب اختراعات اوست - و شهرت تمام دارد - مقرب خان نیز درین صنعت عدیل و سهیم نداشت - با پدر در دست کاریها شریک و با معالجات دست یار بود - در سال چهل و یکم سنه (۱۰۰۴) هزار و چهار در تماشای آریز آهوان آهوانی بجانب پادشاه دویده شاخ بند گردانید - خراش به بیضه رسید - و آماس نمود - هفت روز بخلاجا نرفت - سخت شورش در مملکت افتاد - اگرچه چاره بحکیم مصری و حکیم علی باز گردید اما در گذاشتن مرهم و بند و گشاد آن این پدر و پسر طرفه نیک اندیشیها بجا آوردند - شیخ

(۲) در [بعضی نسخه] بهنیا و در [دیگر] بینا *

حسّو از مغرسن در خدمت جنت مکانی تربیت یافته شگرف
 پرستارها بتقدیم (سانید) ^(۲) چنانچه جهانگیر پادشاه می گفت
 که مثل حسّو خدمتگاره کم پادشاهی داشته باشد - و در ایام
 شاهزادگی هر چند شاهزاده مبالغه می کرد چیزی از سرکار
 شاهی نمیگرفت - پس ازان که بمنصب شاهزاده افزوده شد ^(۳)
 اول کسی را (که بمنصب امتیاز بخشید) او بود - و نظر
 برین مراتب بعد جلوس بخطاب مقرب خانی و منصب
 پنج هزاری بلند مرتبه گردید - دران عهد از بے پردا مزاجی
 پادشاه در کار سازی و معامله پردازي مرد هر کار و کار هر
 مرد منظور نبود - بهمین که مقرب خان بجواهر شناسی
 وقوف تمام داشت صوبه عمده گجرات که [مثل سورت و
 کنایات ^(۴) (که هر یک معدن نفائس و منبع رغائب است)
 بنادر دارن] بار دادند - نتوانست از عهده کارگذاری ملک و
 سرداری سپاه برآمد - تغیر گشته آن ولایت در تپول شاهزاده
 شاه جهان مقرر شد - و در سال سیزدهم سنه (۱۰۲۷) هزار
 و بیست و هفت به صاحب صوبگی ولایت بهار اختصاص
 یافت - و در سال شانزدهم آن ملک بشاهزاده سلطان پریز قرار
 گرفت - و او بحضور رسیده بنظم صوبه آگره افتخار اندوخت -

(۲) نسخه [ج] رسانیده - (۳) نسخه [ج] منصب شاهزاده - (۴)
 نسخه [ج] کنایات *

و پس ازان به بخشگیری دوم و مزید قرب و مصاحبت لوی
 برتری می افراخت - و در سر آغاز جلوس شاهجهانی بذابر
 پیروی او را از خدمت معاف داشته قصبه کیرانه (که رطن
 اوسست - و پیوسته در تیولش بود) مرحمت فرمودند که
 بفراغ بال روزگار بسر برد - گویند زمانه با دی طرفه موافقت
 کرد - هرگز سیلی روزگار نخورد - بعد ازان (که مغزری
 شد) با هزار سهیلی (که کارخانه دار هم آنها بودند) در
 کمال خرمی و بے غمی می گذرانید - گویند دولتمند با همه
 اشتها و کثرت باه بکمال شگفتگی و بے فکری دران وقت
 دیگر نبود - چون تولیت روضه شاه شرف پانی بتی بدو
 تعلق داشت درانجا گورخانه خود ترتیب داده در عمر نو
 سالگی در وطن خویش بموطن اصلی شتافت *

کیرانه پرگنه ایست از مضافات سهارنپور صوبه دهلی که
 به خوش آب و هوایی و شایستگی زمین شهرت تمام دارد -
 درانجا عمارت عالیه طرح انداخت - و باغی یکصد و چهل
 بیگم را دیوار پخته کشید - و حوض بذراع دو صد و
 بیست در دو صد بوسط پرداخت - و اشجار گرم سیر و سرد
 سیر هر دو نشانند - گویند نهال پسته آنجا سبز شد - و
 انبه خوب هر جا شنید از گجرات و دکن تخم آن آورده
 کاشت - چنانچه تا حال در شاه جهان آباد بخوبی انبه

کیرانه انبیه هیچ جا نمی رسد - (رزق الله پسرش در عهد
اعلی حضرت بمقصب هشتصدی رسید - در جراحی و طبابت
مهارت رافی داشت - در زمان عالمگیری بقطاب خانی و
افزونی منصب امتیاز یافت - و در سال دهم درگذشت -
مسیحای کیرانوی سعد الله نام پسر خوانده مقرب خان است
که در شاعری شهرت گرفته - و قصه سیتا زن راجه رامچند
مشهور را منظوم ساخته - این سه بیت از انجاست * مثنوی *

* چو آب انداخت بر فرق آن بت مست *

* زدستش آب هم میرفت از دست *

* قدم چون بعد غسل از آب برزد *

* نهال آتشین از آب سرزد *

* قوی شد قول اهل همد گویا *

* که ماه آمد برون بے شک ز دیار *

* مرتضی خان میر حسام الدین انجو *

پسر میر جمال الدین عضد الدوله است - برادرش میر

امین الدین بخویشی میرزا عبد الرحیم خان خانناران (شادآفر

بهم رسانید - و در جوانی درگذشت - میر حسام الدین همیشره^(۲)

احمد بیگ خان برادرزاده ابراهیم خان فتح جنگ بعقد^(۳)

(۲) نسخه [ب] همشیر زاده - (۳) در [بعضی نسخه] فتح جنگ برادر

فرز جهان بیگم *

ازدواج آورد - و بدان وسیله جلیله ادج پیمای عزت و
اعتلا گردید - و بسیار در فرمانبرداری و استرضای آن عقیقه
می کوشید - هرگاه در نوزد و اعیاد بیگم بدولت سرای
پادشاهی می رفت میر قدرت نداشت که بے اجازت بمحل
در آید - در عهد جهانگیری بصیانت و حراست حصار
استوار آسیر (که در متانت و ارتفاع و آنچه شایسته
قلعگی بود بے همتا و از فامور قلاع ممالک محروسه است)
می پرداخت *

و چون شاهزاده دای عهد شاه جهان بے سبک عنانی
قعاتب گران عساکر پادشاهی اقامت مآند در از مقتضیات وقت^(۲)
بیرون دیده سال هفدهم بعزم برهانپور از آب نربدا عبور
فرمود و جمعی را بمحافظت گذر و حبس سفاین برگماشته
نزدیک قنعه مذکور رسید شریفا نام ملازم خون را با منشور
مشمول بر ترهیب و تخویف بزام میر فرستاد - و میر
اعتماد خانه زادی و نام آوری پدر و استحسان عقیدت و
جانفشانی در کار خداوند مجازی را بظفر نیارده با آنکه
سامان ترب و تفنگ و ذخیره و آذوقه آنقدر بود (که در
قلاع دیگر عشر عشر آن نباشد) و معویت گذر بمرتبه (که
زاله سوزا بر رستم تواند گرفت) بمجرد وصول منشور شاهي

(۲) نسخه [ب] مقتضای *

برهنموننی عزوجی (که در طالع او مودع دست مشیت بود)
 بی مضایقه قلعه را بشریفا سپرده خود با زن و فرزند فرود
 آمده ادراک ملازمت شاهي نمود - شاهزاده بر تبجیل و تکریم
 او افزوده بعواطف گوناگون برنواخت - پس از سوزن آذائی
 و فرمانروائی اعلی حضرت نظر بر حسن سابقه بمنصب چار هزار
 سه هزار سوار بلند پایه گردانیدند - و در همین سال
 بخطاب مرتضی خان و عطای پنجاه هزار دینیه نقد برنواخته
 بجای شیرخواجه (که در اثنای راه تنه رهگرای ملک بقا^(۲)
 گشت) بصوبه داری آن ولایت سرفراز گردید *

چون فلک حمد پیشه دیرین دشمن کامیابی ارباب مقام
 است هنوز جا گرم نکرده بود که در آخر سال دوم سنه
 (۱۰۳۹) یک هزار و سی و نه هجری بار سفر دائمی بر بخت -
 او پهرانش میر مصمم الدوله رشادت بهم رسانید - و در سال
 بیست و یکم بدیوانی شاهزاده شجاع فائز گردید - و در سال
 بیست و هشتم بذیابیت شاهزاده بحرست موند اوقیسه و
 منصب هزار و پانصد صدی پانصد سوار بر افراخت - و آخر
 همین سال در گذشت *

* مصطفی بیگ ترکمان خان *

از امرای عهد جدت مکانی ست - تا آخر آن عهد بیایه

(۲) نسخه [ب] شیر راجه - (۳) نسخه [ب] مقصد *

دو هزار و چهار صد سوار مرتقی گشته - پس از
 سوزن آذائی فردوس آشیانی سال اول از اصل و اضافه بمنصب
 سه هزار و چهار سوار و عطای خلعت و خنجر مرمع
 و علم و اسب با زین نقره لوای مباحات افراشت - و سال
 سیوم بعنایت نقاره بلند آوازه شد - پستر تعینات یساق دکن
 گردیده سال ششم (که مهابت خان بمقامه قلعه درامت آباد
 قیام داشت) او به تهمانه داری ظفرنگر معین بود - چون
 مردم بعیار از قابیضان منصب داران متعینه این مهم با گواران
 غله درانجا فراهم شده بغابر گشت و واگشت افواج دکن
 نمی توانستند ملحق بلشکر خانخانان شد نامبرده این کیفیت
 بخانخانان نوشت - او خان زمان را با فرجه تعیین نمود که
 غله و مردم را آمده برداند - سال هفتم مطابق سنه (۱۰۴۳)
 هزار و چهل و سه هجری برحمت حق پیوست - حسن خان
 پسر او بمنصب هشت صدی سیصد سوار سرفرازی داشت -
 و علی قای برادر او بمنصب نهصدی چهارصد و پنجاه سوار
 ارتعاع پذیرفته سال پانزدهم جاوس اعلی حضرت در فزا را گذاشت *
 * مهابت خان خانخانان سپه سالار *

زمانه بیگ نام پسر غیور بیگ کابلی ست - ایقها از
 سادات محکم الغصب رفویه اند - چنانچه خان زمان پسرش

(۲) نسخه [ب] ارتقا *

آبا و اجداد خود را در تاریخ مولفه خویش تا حضرت امام موسی الرضا علیه التحته و الثنا ذکر کرده - و همه را بزرگ و صاحب ثروت شمرده - غیور بیگ از شیراز بکابل آمده در یکم از بلوکات آنجا طرح اقامت انداخت - و در یکم جوانان میرزا محمد حکیم انسلک یافت - پس از فوت میرزا بملازمت عوش آشیانی کامیاب گردید - و در جنگ چنور مصدر تردد نمایان شد - زمانه بیگ در خود سالی در سرکار شاهزاده سلیم داخل احدیان گشته چندان خدمات پسندیده کرد که در کمتر فرستاده بمنصب مناسب (سیده بخشی شاگرد پدشاه شد * چون راجه اوجینیه در آله آباد بعهد و پیمان معظم خان فتحپوری با جمع کثیر (که شهر و مکر را در گرفته بودند) ملازمت شاهزاده نمود (و هرگاه می آمد خاص و عام از مردم او پر می شد) این امر بر مزاج شاهي شاق آمد - شب در خلوت فرمودند فکر این گوار چیست - زمانه بیگ عرض کرد که اگر حکم شود امشب کارش باتمام می رانم - و حسب اشاره با یک خدمتکار روانه شد - پس از نیم شب بخانه راجه (که مست و به خود در رادگی خوابیده بود) رسیده خدمتکار را بر در ایستاده کرد - و مردم راجه را بدر نمود که شاهزاده پیغام مخفی گفته اند -

خود برادری در آمده سر او برید - و بشال پیچیده برآمد - و مردم گفت که کسی نبرد که باز جواب می آید - سر را پیش شاهزاده انداخت - همان وقت حکم شد که لشکر راجه را یغمائی سازند - مردم او آگهی یافته منتشر و بذات النعش گشتند - خزانه و اموالش ضبط سرکار گردید - زمانه بیگ بخطاب مهابت خان امتیاز یافت - و در سر آغاز جلوس جهانگیری بمنصب سه هزاری سر برافراخته بهمم رانا تعیین گشت - و هنوز آن مهم تمشیت نپذیرفته بود و از تهانه بزدی بیرون کوه را پرداخته می خواست درون کوه در آید که طلب حضور گردید - پس ازان بهمراهی شاهزاده شاه جهان بهمم دکن نامزد شد - و در سال دوازدهم از تغیر شاه بیگ خان خان دوران بصوبه دارج کابل بلند مرتبه گشت - لیکن از تسلط و پیش آمد سلسله اعتماد الدوله (که عداوت و خصومت دای بآنها داشت) خواست از کابل بعراق شتابد چنانچه شاه عباس مغوی باعزاز رقم طلب قلمی نمود - اما خانه زاد خان خان زمان بحسن تدبیر مردم همراهی را متفرق ساخت - ناچار فسخ عزیمت کرد *

چون در سال هفدهم باغواي نور جهان بیگم میان جنت مکانی و پادشاهزاده ولی عهد شاه جهان غبار کدورت

برخاست و با نزاع و جدال انجاميد مدار مهمت برهم زني دولت شاهزاده بر مهابت خان قرار يافته از کابل طلبيدند - هر چند ابتدا بتروشه (که از جانب ديگم داشت) تن در نداد - اما پس از طمانينت خاطر بحضور (سيد - چون عبدالله خان از هراتي عساکر پادشاهي بعوج شاهي پيوست جنت مکاني از بدگماني اصف خان را (که سر فرج بود) با خواجه ابوالحسن پيش خون طلبيد - سخت شورش در لشکرافتاد - مهابت خان از مشاهده اثار غلبه شاهي بوساطت عبدالرحيم خان خانخانان بشاهزاده اظهار درامت خواري نهوده - بر نوشت که اگر بعفو و نصير مرا مطمئن فرمايد خدمات شايسته بجای مي آرم - بالفعل صلاح انست که اوج خود را طلب داشته بساط منزعت در پيچند - و خون به اندر تشریف برند که اسناد بحالتي قبول قدیم بمهر اقدس مي فرستم - شاهزاده (که همواره جويان رضامندی پدر بزرگوار بود) بترييب و تحريك خانخانان معارفت فرمود - و پس ازان (که سلطان پرويز از آله آباد برکاب رسيد) مهابت خان باتفاق ديگر واقع طلبان بتأش افروزي در آمده پادشاه را بران داشت که تا اجمير نهضت نموده سلطان پرويز را باتاليقي مهابت خان بر سر شاهزاده تعيين بايد فرمود - شاهزاده از ماندن بيرهانپور^(۲)

و از انجا براه تلنگانه عازم بنگاله گرديد - مهابت خان بهمراهي سلطان پرويز بيرهانپور آمده بتتسيق مهمات دکن همگماشت - درين اثنا حکم رسيد که زود خاطر از نظم دکن و پرداخته متوجه آله آباد شوند - که اگر صوبدار بنگاله سد راه شاهزاده نتواند شد شما بمقابله پردازيد *

مهابت خان در کمتر فرصتي بنخبروي تدبير سلاطين دکن را بحاقت اختيار بخدي و درامت خواهي پادشاهي در آورد - اگرچه ملک عنبر مکرر وکیل فرستاد که پسر خود را در نوکران پادشاهي منتظم ساخته در ديوانگرون ملاقات مي نمايم -^(۲) مهمات اين صوبه بعهده من وا گذراند - ليکن چون عادل خان بيجاپوري (که همواره با او عذا و جدال داشت) ملا محمد لاري وکیل السلطنه خود را با پنجهزار سوار گسيل کرد که هميشه کومکي ملک پادشاهي بوده در کارها جهد فراراد بکار برد مهابت خان جانب ملک عنبر فرو گذاشته ملا محمد لاري را با رارتن هادا مخاطب بسر بلند رای در بيرهانپور فکاه داشته خون با شاهزاده پرويز در عين برشکال گل ولاي مالوه طه کرده بصوبه آله آباد رسيد - و در مقام تونس چند روز تقابل فتئين اتقاق افتاد - شاهزاده شاهجهان بنابر قلت جمعيت خود جنگ صف صلاح نمي ديد - اما بمبالغه و ابرام

راجه بهیم (که از رفقای شاهي بود) واقع شد آنچه شد - و چون کار بآخر رسید عبد الله خان (خمي بسماجت تمام جلو شاهي گرفته از معرکه بر آرد) *

اتفاقاً در دکن ملک عنبر بسبب یکجهتی عادل شاهیه با عساکر پادشاهی متوهم گشته از قصبة کهرکي با نظام الملک برآمد - و بقندهار عیال و اسباب گذاشته سرے بسرحد ولایت قطب الملک کشید - و مقرری هر سال بعنوان خرچ سپاه از برگرفت - و بیخبر بر بلده بیدر ریخته تاراج نموده بر سر بیجاپور رفت - عادل شاه متحصن گشته مهرعان بطلمب ملا محمد لاری فرستاد - و بمهابت خان نوشت که درین وقت مردم پادشاهی نیز کومک نمایند - مهابت خان (که متوجه آله آباد بود) به سربلند رای بر نکاشت که لشکر خان را با جادو رای و اودا جی رام با جمیع امرای بالاگهات تعیین نماید - ملک عنبر ازین قضیه آگهی یافته هرچند ضعیف نالی کرد که من هم غلام پادشاهی ام تقصیرے سر نزده که شما بر من کمر بسته اید - مرا با مدعی من وا گذارید - کسم نشنید - ناچار بکارزار پیوست - از قضا ملا محمد کشته شد - و جادو رای و اودا جی رام دست بکار نبوده بدر زدند - بیست و پنج نفر از سران عادل شاهیه و از لشکر پادشاهی سوای خانچر خان قلعه دار احمدنگر و

جانسپار خان فوجدار بیدر (که با تدم چند ازان ورطه برآمده بمکانهای خود رسیدند) چهل و دو منصبدار با لشکر خان و میرزا منوچهر گرفتار گشته مدتها در دولت آباد بحبس گذرانیدند *

(۲) عنبر فتح کرد تاریخ این واقعه است - گویند ملک عنبر (که ربطه بسخن نداشت) این تاریخ شنیده گفت چه لطف دارد - طفل هم میداند که عنبر فتح کرد - مکرر او و عادل شاه هر دو عرائض مشعر بر التماس قدوم بدکن بجانب شاهي ارسال داشتند - شاهزاده از بنگاله عطف عذر نموده با فوج ملک عنبر و یاقوت خان حبشی برهانپور را محاصره کرد - از سونج این هرچ و مرج دکن بر طبق حکم مهابت خان با سلطان پرویز بسرعت از بنگاله برگشت - چون بمسارنگپور مالوه رسید فدائی خان فرمان آورد که خان جهان از گجرات بجای مهابت خان منصوب شد - مهابت خان بصوبه دارچی بنگاله قیام نماید - سلطان پرویز باین وصل و فصل راضی نمی شد - حکم دیگر رسید که اگر رفتن بنگاله مرغوب مهابت خان نیست بحضور آید - و خانه زاد خان را (که تا حال به نیابت پدر بنظم کابل می پرداخت) طلبیده به بنگاله رخصت کردند که بمهمات آنجا را رسد - و آصف

خان بعد از آنکه داشت عرب دست غیب را با هزار سوار
احدی تعیین کرد که او را زود بحضور بیاورد - لا علاج مهابت
خان از برهانپور روانه گشت - سلطان قا سرای بهاری
به شایعت آمد - مهابت خان میخواست بعضی مذهب داران را
همراه بگيرد - فاضل خان دیوان دکن فرمان حضور نمود
که او معائب است که رفاعت نکند - مهابت خان گفت
متصدیان حضور در کنکاش غلط کرده اند - سلطان (خواهند شنید
که) آخر ازین طالب ندامت خواهند کشید - چون به رانده پور
رسید شروع به نگهبان داشت نمود - و رانا نیز یک هزار سوار خوب
همراهش داد - گویند در آن جا عرب دست غیب رسید -
مهابت خان بدر گفت بکاره که آمده مرا آگهی ست - من
میزم - تو حرف مغل بخوای زد - با شش هزار سوار (که
چهار هزار راجپوت و دو هزار مغل و سید و شیخ و افغان
بود) روانه شد *

در هنگامی (که پادشاه عزیمت سیر کابل داشتند)
آمدنش بعرض رسید - پیغام شد که قادیان مطالبه پادشاهی
و جواب جاگیرداران بنگاه (که از آنها متصرف گشته)
نمایند ملازمت میسر نیست - و شنید که آصف خان برای
قید از فکر برانگیخته که گزار بهت روزه (که منزل

(۲) نسخه [ج] [خواهی زد ۹ (۳) نسخه [ج] معلوم شد *

شود) (در دهمه فوج از دریا بگذرد و پادشاه با مردم چوکی
همان طرف آب باشند - چون مهابت خان بملازمت آید
پادشاه دستش گرفته بکشتی نشانده همراه بیاورد - و پل را
بشکندند تا مردم او نتوانند گذشت - و در منزل شاه آباد
کجهت خان داروغه فیل خانه بخانه اش رفته حکم رسانید
فیلانی (که درین مدت بدست آوردید) داخل سرکار کنید -
مهابت خان چند فیل نامی نگاه داشته باقی حواله کرد -
کجهت خان گفت که خان جیو برای کدام روز می گذارید
کشتی حیات شما تباهی شده - اگر پسران زنده بمانند
محتاج نان جوار خواهند بود - مهابت خان تبسم کرده
گفت که آن وقت شما اعانت نخواهید کرد - این فیلان را
من خواهم گذرانید - الحال زود بررید که این راجپوتان
گوار اند مبادا از حرف فضول شما از جا در آیند - بالجملة
مهابت خان را ازین قسم حرفها دلنشین شد که از شر اعدا
جان بر نیست - دل بمرگ نهاده بسپاه پیشگی داده عهد و
پیمان موکد ساخت *

چون گزار آب بهت مخیم عساکر پادشاهی شد آصف
خان بقرار دادن خود با تمام لشکر حتی خدمتگاران حضور هم

(۲) نسخه [ب] آوردند - (۳) نسخه [ب] [خانچور - (۴) نسخه [ج]

گفت شما اعانت نخواهید کرد *

از راه پل رفته آن روی آب در کمال غفلت و بے برادری
مغزل نمود - مهابت خان (که منتظر لطیفه غیبی بود)
چنین فرصتی را مغتنم دانسته یک هزار سوار را باهتمام سر
پل فرستاد - و خود گرم و گدازا بخانه شهریار و داور بخش
هواره درآمده آنها را همراه گرفت - و دروازه کلال باز شکسته
بدولت خانه پادشاهی سرزده رسید - و بر دروازه مردم خود
نشاند ملازمت پادشاه نمود - و گفت که چون دیدم از
عدارت آصف خان رهائی ممکن نیست مرتکب چنین جسارت
گشتم - شایسته هر سیاستی که باشم بدست خود باید کرد -
گویند چون راجپوتان بے باکانه بغسل خانه در آمدند مقرب
خان بوردش قدیم با مهابت خان گفت که کوزه‌ی یعنی
مبروص این چه بے ادبی است - او گفت که هرگاه زن و
دختر فلانی را قسمتی می کردند نتوانستی حرف زد - کله
چوبه (که در دست داشت) بر پیشانی وی زد که
قشقه وارے زخم شده خون روان گشت - (۲) درین وقت پادشاه
از غلبه خشم دو مرتبه دست بقبضه شمشیر کردند - میر منصور
بدخشی بتیرگی گفت که وقت حوصله آزمائی ست - پس
ازان مهابت خان عرض کرد که [شوبه] برخاسته سواری
بشکار ملاح دولت است - بمبالغه بر فیل خود سوار ساخت -

کجاست خان ماده فیل سوارچی خاصه (که خود بجای مهارت و
بسرش در خواصی بود) پیش آورد - مهابت خان گفت
خان جیو همان روز است که پسران من محتاج بدان جوار
شوند - و به راجپوتان اشاره کرد که هر دو را علف تیغ
بے دریغ ساختند - و از عرض راه پادشاه را بخانه خود فرود
آزده با فرزندان بلاگردان گشته نثار و ایثار بسیار نمود - و
چون از نور جهان غفلت ورزیده بود پادشاه را باز سوار ساخته
بخانه سلطان شهریار آورد - درین فرصت بیگم بدر زده بود -
ندامت و افسوس از بے خبری خود می کرد - بیگم دران
حیص و بیص از دریا گذشته امرا را سرزنش و ملامت بسیار
نمود - و بترتیب افواج باراده کارزار پرداخت - چون پل را
آتش زده بودند روز درم بے شگرف پورهش از معبر و گذر
راهی گشته خود را بآب زد - چون سه چهار جا ژرفی داشت
و مخالف فیلان پیش رو داشته حمله آدر گشت ترک فوج
پورم خورد - اکثر را پای ثبات از جا رفت - و هر کدام
بطرف افتاده بآسیمه سری جان بدر برد - بیگم برگشته
بخیمه خود فرود آمد - و آصف خان بقلعه آتک (که در
تپولش بود) شتافته تحصن جست - و دیگر امرا قول گرفته
مهابت خان را دیدند - و هرزه گوئیهای او را بدین برداشتند - (۳)

(باب المیم) [۳۹۶] (مآثر الامراء)

مهابت خان خود باتک رفته بعد و سوگند آصف خان را
بیا ابوطالب پسرش و خلیل الله ولد میو میران بدست آورد -
و مهمات ملکی و مالی پیش خود گرفته صاحب معامله را
نیز بے دخل ساخت - و راجپوتیه در کشک مقرر کرده بهیچ
کس یارای حرف و عرض نگذاشت *

چون خطه کابل مهبط ریاست پادشاهی گردید بشاره جنت
مکانی جمعی از اعدیان را با راجپوتیه بر سر چراگاه گفتگو
واقع شد - قضا را دران میان یکے کشته گشت - آنها بهیئت
مجموعی بر دائره راجپوتان رفته جنگ سخت در پیوست - و
ازان فرقه ضلالت بزره بسیاری با عمدهای آن طائفه بقذل
رسید - و هر که از راجپوتیه بچراگاههای اطراف و جوانب
شافته بود مفت بدست احشام هر موضع جان در باخت - و
برخی دستگیر گشته بفروخت رفتند - اگرچه مهابت خان
بکرمک آنها خود سوار شد اما نتوانست دران هجوم پایداری
ورزید - بر گشته به پناه پادشاهی خرید - هر چند جنت مکانی^(۲)
باطفای آن نائره کوتوال را تعیین فرمود - و پیاس خاطرش
چندے از اعدیان را بوی گرانیید^(۳) - لیکن آن همه رعب و
تسلط او نماند - و او نیز توهم بخود راه داده ایام بسو
می برد - تا آنکه وقت مراجعت از کابل در حوالی رهناس
(۲) نسخه [ج] پادشاه - (۳) نسخه [ب] بوی گرانیید - آن رعب الخ *

(مآثر الامراء) [۳۹۷] (باب المیم)

هوشیار خان خواجه سزای نور جهان بیگم در هزار سوار بفرومود
بیگم از لاهور همراه آورده ملازمت نمود - تقریب مجلای فوج
در میان آورده حکم شد که از نوکوان قدیم و جدید مسلح و
جلبه پوش شوند *

چون گزار دریای بهت (که سر آغاز استیلای او بود)
منزل شد بمهابت خان پیغام شد که فردا مجلای فوج بیگم قرار
یافته - شما پیش شتابید که مبادا در فلجیان گفتگو واقع شود
و بنزاع و پرخاش انجامد - او از غلبه راهمه یک منزل پیش
رفته فرود آمد - قضا را درین هنگام شاهزاده شاهجهان بخبر تسلط
مهابت خان نزدیک بودن خود اصلح انگاشته از ناسک باجمیر رسید
و چون فراهم آمدن مردم (که مظنون خاطر شاهی بود) اتفاق
نیفتاد عازم گتیه گردید - لهذا بآن مغلوب بیم و هراس حکم
رفت که بتعاقب شاهزاده شاهجهان (که از دکن بمالوه و ازانجا
باجمیر شده) از راه جیسلمیر عزیمت گتیه نموده گام سرعت
بردارد - مهابت خان آصف خان را بعد و قسم را گذاشته
دران مقصود شد - اتفاقاً شاهزاده بعد هژده روز (که ظاهر^(۲)
بلده گتیه مخیم سرادقات بود) بوصول خط نور جهان
بیگم [که از صیت موکب شاهی یحتمل که مهابت خان
ناعاقبت بین از شورش مزاجی آسیبه باخلاف گوامی قدر (که

(۲) نسخه [ج] شاهزاده شاهجهان بعد و پیمان هیجده روز *

در خدمت جد ماجد بودند (رساند) معارفت بدکن اصوبه
می نماید - و خبر فوت سلطان نیز رسید - و شیوع بیماری
علاوه گشت - هژدهم صفر سنه (۱۰۳۶) هزار و سی و شش
رخصت فرموده در چهل و دو روز براه گجرات در صد
و شصت کوه مسافت پیموده ناسک را مطروح انوار نزل
ساخت - ناچار مهابت خان در یوکر چهل کوردهی این
طرف جیسلمیر چهارنی کوه - و پس از آذارگی او (چون
از حضور فرجه نیز بر سرش تعیین شده بود - ما نتوانست
بار مقابل شد) عقب تر توقف گزید - مهابت خان دل از
همه برداشته به رانا پناه برد - او باخلاص پیش نیامد -
ناگزیر با دو هزار سوار (راچپوت) که دست از رفاقتش
بر نمی داشتند) بملک بهیلان (که مابین گجرات و مملکت
رانا ست) در آمد - و اظهار ندامت و عذر گستاخی
بخدمت پادشاهزاده شاهجهان [که دران ایام برطبق التماس
نظام شاه از ناسک بجنیر بنا گذاشته ملک عنبر (که
بکوار ای آب و هوا و عمارات امتیاز داشت) رفته طرح اتانست
انداخته بود] نمود - و حسب الطلب شاهي بیست و یکم صفر
سنه (۱۰۳۷) هزار و سی و هفت از راه راج پیله و بکلانه
بسجود آستان سعادت اندوخته مشمول عواطف گشت *

در همین ایام واقعه ناگزیر جنت مکانی بمیان آمد -
اعلی حضرت باراد سلطنت از راه گجرات باجمیر رسیدند -
گویند چون بزیارت روضه مقدسه معینیه رفتند مهابت خان
حمائل مصحف بر تعوین قبر شریف گذاشت - و عرض کرد که
مراد فدوی همین بود که حضرت پادشاه شوند - اَلْحَمْدُ لِلَّهِ
بمراد رسیدم - اگر بموجب قول تقصیرات مرا عفو کنند قسم
بمصحف خورده خواجه بزرگ را درمیان دهند یا همین
وقت رخصت کعبه فرمایند - و آلا فردا آصف جاهی می رسد -
فتوای خون من خواهد بود - صاحب قران ثانی تشفی
خاطرخواه او فرموده پس از جلوس بخطاب خان خانان
سپه سالار و بمنصب هفت هزاری هفت هزار سوار و انعام
چهار لک روپیه نقد و صاحب صوبگی اجمیر ارتقا بخشیدند -
و در همین سال جلوس مهابت خان بصوبه داری دکن
چهره عزت برافروخت - و پسرش خان زمان (که بآزگی
صوبه دار مالوه شده بود به نیابت او مقرر گشت - و در
سال دوم) که رایات پادشاهی به تعاقب خان جهان لودی
عزیمت دکن نمود (مهابت خان بصاحب صوبگی دارالملک
دهلی نامزد گردید - و در سال پنجم از تغیر اعظم خان
مجددا بصوبه داری دکن دستوری یافت *

گویند در آن سی چهل سال (که صوبه اراک بدکن می آمدند)
تا بر آمدن بالاگهات بی جنگ و جدال از عسرت غله بتنگ^(۲)
آمده بر می گشتند - هیچ کس بفکر آن نمی افتاد - آری
تدبیر (که مهابت خان درین صوبه داری کرد) آن بود
که بنجارهای هندوستان را بغیل و اسب و خلعت مستمال
ساخته آن قدر گرویده کرد که یک سر بنجاره باکوه و گجرات
بود و سر دیگر به بالاگهات - و مشخص نمود که (ریشه) را
ده سیر گران باشد یا اراک بگیرند *

چون ساهو بهونسله عادل شاهیه پیوسته بانتزاع قلعه
دولت آباد از تصرف فتح خان پسر ملک عزیز کمر سعی
بر بست فتح خان امرای نظام شاهیه را با خود در
مقام کین توزی دیده به مهابت خان نوشت که در قلعه
آذوقه نمانده - اگر به سرعت برسند قلعه سپرده در سلک
بندهای پادشاهی منسلک می گردم - مهابت خان بر جناح
استعجال خان زمان را با فوج بمنقلا روانه کرده خود نیز
بیسست و نهم جمادی الآخره سال ششم از بهرانیور راهی
شد - خان زمان از کتل کهرکی فرود آمده با ساهو و
زندوله خان معرکه نبرد آراست - و پس از زد و خورد
بمیار تا شش کوره تعاقب آنها نموده علف تیغ گردانید -

بیجاپوریان خائف گشته با فتح خان طرح صلح افکندند - او
هم نقض عهد نموده بآنها متفق گشت - مهابت خان (که
به ظفر نگر اقامت داشت) ناچار سلخ شعبان از کهرکی
گذشته بخان زمان پیوسته بمحاصره قلعه همت گماشت - و
غره^(۲) رمضان تقسیم ملجاری نموده توب و ضرب^(۳) را بعهده
لهراسپ پسر دوم خود وا گذاشته مقرر کرد که از سرکوب
حصار (که کوه ست رفیع و کاغذی دازه بران آباد) بجانب
قلعه سردهند - همواره به نیروی شهابت و پرتابی خان زمان
و به بهادری و جدکاری خان دوران بر کپی و رسد با ساهو و
زندوله خان و بهلول خان بیجاپوری نبردهای مودانه و چپقلشهای
گردانه در می داد - ظفر و فیروزی هر مرتبه نصیب بهادران
پادشاهی میگردید *

پس از فتح عنبرکوت چون گشایش میاکوت را وجه
همت ساختند قلعه نشینان از فقدان غله و عدم قوت (که
اکثره بگوشت حیوانات مرده سد^(۳) مق می کردند) بستوه
آمده از مشاهده غلبه هر دزد فوج پادشاهی خیریت خان
عم زندوله خان و برخه عادل شاهیه (که در قلعه بودند)
امان طلبیده شب پنهانی بکمند فرود آمدند - و خانخانان را
دیده راه بیجاپور گرفتند *

و چون نقب بیای میهاکوت رسید فتح خان زه و زان
خون را بکالاکوت فرستاد - و مراری پندت (که راتق و فاتق
سلطنت بیجاپور بود) با همه عادل شاهیه و نظام شاهیه در
ایلوره آمده رندله و ساهو را برابر خانزمان (که در کاغذی واره
بود) گذاشته خون با یاقوت خان حبشی بر سر خان خاذان^(۲)
رسید - جنگ عظیم و نبرد قوی در داد - مخالف
عنان تماسک از دست داده بادیه نورد فرار گردید - در
اذهای گریز یاقوت خان حبشی کشته شد - و در این وقت
غریب زن و خورده به میان آمد - گویند در دکن چنین
جنگ قیامت آشوب کمتر واقع گشته - مهابت خان قرین
فتح و نصرت معارفت نموده نزدیک نقب شیر حاجی میهاکوت
رفته خواست آتش در زند - فتح خان آگهی یافته پیغام
فرستاد که چون با عادل شاهیه پیمان بایمان موکد کرده ام
که بے صواب دید آنها حرف صلح به میان نیارم امروز موقوف
کنید - مهابت خان گفت که اگر حرفت از راستی فروغی دارد
بسر خون را بفرست - چون پسرش نیامد آتش زدند - یک
برج و قریب پانزده ذرع دیوار پرید - تهر منقان جان سپار
بقاعه در آمده اندرون ملجاریها ساختند - فتح خان از دید
شگرف کاری بهادران دست و پا باخته برای پاس عرض

(۲) نسخه [ب] گذاشته با یاقوت خان *

و ناموس عبد الرسول پسر کلان خون را فرستاده اظهار ندامت
و التماس صفح جرایم کرد - و استدعای خرج و مهلت یک
هفته به بر آوردن بذه و بار خون نمود - سپه سالار در یک
و پنجاه هزار ردیبه داده فیلان و شتران خود را جهت بار بردار
فرستاد - و فتح خان کلید قلعه (سال داشته نوزدهم
ذی الحجه سال ۱۰۴۲) یک هزار و چهل دو در محاصره سه
ماه و چند روز چنین قلعه رصینه فلک شکوه * بیست *

* حصار که مناش ندیدست کس *

* بود قلعه دولت آباد و بس *

مفتوح گشت - نواب بفتح دولت آباد آمد تاریخ اسم -
مهابت خان خان دزدان را با مرتضی خان سید نظام پسر
میران صدر جهان پنهانوی در قلعه گذاشته خود فتح خان را
با نظام الماک (که خرد سال بود) همراه گرفته روانه برهانپور
شد - و چون یظفر نگر رسید عهد و سوگند بر طاق بلند
گذاشته فتح خان را با نظام الماک مقید ساخته اشیا و اسباب
او را در سرکار پادشاهی ضبط نمود - گویند فتح خان از
بے خردی به بیجاپور پیغام کرد که فوج با مهابت خان
کم است - شما هجوم آورده مرا خلاص کنید - یا بنابر نخوت
او که تقارن کوچ می شد و مهابت خان سواره می ایستاد

(۲) یعنی سنه یک هزار و چهل و دو *

فتح خان هنوز در خواب است - یا بنابر مصلحت ملکی
بهر صورت بجهت پیسنده مهابت خان نقض عهد کرد *
چون به برهانپور رسید اعلیٰ حضرت پنج لک روپیه نقه
در جلدوی این حسن خدمت بمهابت خان انعام فرمود - او
از متصدیان پادشاهی استفسار نمود که برین مهم چه قدر
وز سرکار خرج شده - گفتند بیست لک روپیه - مهابت خان
بیست و پنج لک روپیه داخل خزانه کرده گفت سه سال
است که من پیشکش پادشاه نگذرانیده ام - دولت آباد را
پیشکش کردم - و از جناب خلافت استدعای قدم یک
شاهزاده نمود که بنیروی فوج تازه تسخیر بیجاپور نماید -
اعلیٰ حضرت پادشاهزاده محمد شجاع درمی خلف سلطنت را
رخصت کردند - سپه سالار تسخیر قلعه پرینده را (که از
قلاع حصینه رصینه دکن است - و از نظام شاهیه بتصرف
عادلشاهیه درآمده بود) نصب العین همت ساخته خانزمان را
پیشتر فرستاد - او بلوازم و مراسم محاصره و تقسیم ملجاریه
پرداخته هر روز آریز و ستیز می شد - چون مهابت خان به
شاهزاده بسمه کوهی رسیده اقامت نمود عادل شاهیه و ساهو
با جمعی از نظام الملکیه نمودار شده گاهی بر کبی و گاهی
بر مرزچال جنگ می انداختند - (رزے در کبی) که نوبت
خانخانان بود (راجپوتیه بمجرد نمود مخالف تیز جلوی

کرده پیش رفتند - هر چند مهابت خان طلبید که پستر آئید
از جهالت پا افشوده بسیاری کشته شدند - مهابت خان در جای
خود ثبات ورزیده تلاش و تردد می کرد - گویند چنین صف جنگ
در صد سال در دکن نشده - نزدیک بود که کارخانخانان باتمام
رسد که خان دوران از بنگاه رسیده غنیم را پراگنده ساخت *
چون میان خان دوران و خانخانان نفاق و ناخوشی بود
خان دوران مکرر در مجالس میگفت من او را از کشته شدن
رهائی بخشیدم - و مهابت خان آنرا شاییده بر خود
می پیچید - اتفاقاً رزے خان دوران با سید شجاعت خان و
سید خان جهان بارهه بکمی رفته چون کاه پر کرده روانه شدند
غنیم دره کوه را گرفته شروع بیان کاری کرد - ازان آتش بکاه
در گرفت - فیلان و شتر و گاو بسیاری سوخته آتش تمام
صحرا را فرو گرفت - جای بدر شدن نماند - گویند شمار
سوختهها سی هزار دواب و ده هزار آدم بود - و نیم سوخته
از حساب بیرون - امرا بر پشت بلند ایستاده حیران نیرونگی
غلک بودند - بعد اطفای آتش غنیم از طرف هجوم آورده
عرصه تنگ ساخت - مهابت خان بکمک رسید - آنها منتشر
گشتند - ازان روز خان دوران زبان طعن بکام کشید - گویند این
هنگامه باشاره مهابت خان شده - با وصف آنکه سیدی مرجان
قلعه دار و پس از غالب نامی (که بجایش از قبل عادل

شاه آمده) هر دو بوزخ تفنگ در گذشتند صورت فتح در آئینه خیال منطبق نمی شد - و جهد و کوشش اثر نمیداد - معینا برشکال بر سر رسید - امرا بوزخ مهابت خان اتفاق کرده مزاج پادشاهزاده را بمراجعت آوردند - مهابت خان هرچند ممانعت نمود پادشاهزاده کوچ کرد *

چون بار بردار در لشکر نمایند بود گوان بنجاره را مردم بقیمت گران خریدند - گویند روز کوچ بنجاره سر راه گرفته مهابت خان عرض کرد که با اعتماد قول شما جنس آورده بودیم بار بردار نیمست که بردارم - گفت مال چه مبلغ است - گفتند در لک روپیه - همان وقت از خزانة خود داد و گفت هرکه خواهد بردارد باقی را آتش زند - اعلیٰ حضرت ازین معارفت بخان خانان عذای نوشته شاهزاده را طلب حضور کردند - مهابت خان بپرهانپور رسیده چون از راجپوتان (که روز جنگ کبی خود را بیدجا بکشتن دادند بے اعتقاد شده می گفت اینها همین مردن میدانند - کاکا پندت دیوان خود را به اکبر آبان فرستان که ده هزار سوار از سید و شیخ و مغل و افغان نوکر کرده بیارد که سال آینده محتاج بکمکیان فشم - بگشایش پوینده فوج من کافی باشد *

در همین ایام مرض بهکندر (که ناسور خاصه سمت - و دیرین رفیق او بود) شدت کرد - و ازین مراجعت بے نیل

مقصود و بوخاسته رفتن خان زمان از بدسلوکی او بحضور دق بهم رسانیده حالتش بصعوبت انجامید - املا پرهیز نمی کرد - می گفت که من از علم تفجیم دریافتم که درین مرض جان بر نیستم و بآن احوال دیوان میکرد - و بعزیمت تسخیر پوینده از شهر پرهانپور برآمده بر موهن ناله دیره کرد تا بر صفحه ایام باقی ماند که درین وقت هم در کار پادشاهی مساهله نمود - و همگی چهار هزار اشرافی بدرون و بدرون تقسیم کرده آنچه داشت همه را داخل طومار ساخت - و بخانم اهلیه خود (که بعد از مادر خان زمان بعقد آورده بود) گفت که سنگریزه هندوستان هم دشمن من است - مال یک روپیه هم پنهان نکنند - و طومار را ملفوف عرضداشت روانه حضور کرد - و سرداران راجپوتیه را طابیده گفت که باعانت شما فاسی بر آوردم - آنچه بود طومار کرده بحضور فرستادم - جای مواخذة نماید - بعد مردن من متصدیان پادشاهی ضبط اموال نکنند - و عمله فعله را زیر محاسبه نیارند - و ثابت مرا بدلهی برده زیر قدمگاه شاه مردان دفن نمایند - و تمامی اموال را از ناطق و صامت بسرکار دالا رسانند - در سنه (۱۰۴۴) یک هزار و چهل و چهار بصاط زندگانی در نوردید - زمانه آرام گرفت و سپا سالار رفته هردو تاریخ فوت اوست *

(اچو تیه حسب الوصیت او از برهانپور تا دهلی بدستور زندگی آداب مجرا و سلام بجا می آوردند - اعلی حضرت سوای فیضان همه را پسران بخشیدند - گویند نقد کم داشت - کروز در پیه ساله مداخل بود - همه را خرج می کرد - صاحب همت بود - در زسه گفت که خان جهان لودی بخشش نداشت - یکم گفت در سرکار او فروغ نبود - گفت این چه حرف است - مرد آن سمت که بهر وجه زر پیدا کند و صرف نماید - لیکن پوشاک خاصه او همگی به پنج درپیه نمی کشید - طعام هم کم داشته - چون بفیل شوقش بسیار بود برنج کمود و خربزه ولایتی بخورد آنها می داد - و املا بتکلف آشنا نبود - نوبت در سواری نمی نواخت - مگر وقت کوچ نقاره و کرنا می شد - از علم بهره نداشت - در جوتک و نجوم مهارتی بود - اما احوال و اسباب پیشینیان از هر قوم و طایفه سر زبان داشته - شیفته صحبت ایرانی بود - می گفت خلاصه آفرینش اند *

گویند در بدایت حال مذهبی نداشت - آخرها مذهب امامیه اختیار کرده - نامه های ائمه معصومین علیهم السلام بر جواهر شنبه کنده در گروی خود می بست - و بروزه و نماز مقید نبود - سفاکی و سبعت او مشهور عالم است - در کارهای

(۳) نسخه [ب] همه خرج میکرد *

پادشاهی دقت و جزر و سیار می کرد - و بکارهای خود بیخبر محض بود - و پهلوی چوب داشت - هرکس را که نواخت اگر هزار تقصیر می کرد در عزت و قرب او نقصان نمی آرد - گاهی شعر هم می گفت - اما اظهارش مکرره می دانست - از دست *

* ننگ دلم بود که بهشت آرزو کند *

* دوزخ نصیب من بود و آرزو مباه *

از پسرانش احوال خان زمان امانی و لهراسپ مهابت خان جداگانه سمت تحویر یافته - اما میرزا دلیر همت (که ظالم طبیعت و کاهل خدمت بود) و میرزا گرشاسپ (که داماد آله وردی خان شد) و میرزا بهروز و میرزا افراسیاب هیچ کدام ترقی فکریه بدیار خاموشان منزل گزیدند *

* مختار خان سبزواری *

سید محمد نام از سادات بنی مختار است که از خیار قرینت رسول مختار اند - سلسله نسب این سادات عالی درجات به ابوالمختار النقیب امیرالحاج منتهی می شود - نقابت مشهود منور مرتضویه علیه السلام و امارت حج اسلام مدتی به اکابر این خاندان علیه مفوض بود - امیر شمس الدین علی ثانی نقیب النقبای ممالک عراق و خراسان [که به واسطه بهامیر شمس الدین علی ماضی (که آخر نقبای زمان شاه

(۲) عباس بود (میرسد) در زمان سلطنت شاهرخ میرزا از نجف اشرف بخراسان آمده در بلد سبزار متوطن گردید - و دیگرے مثل او بکثرت خیل و حشم از عراق بر نیامد - چون نوبت بامیر شمس الدین ثالث (که از اکابر متاخرین این سلسله است) رسید در علو قدر و رفعت شان از جمیع اعیان خراسان در گذرانید - و اکثر ولایات سبزار را خریده ملکی خود ساخت - هنگامی (که عبد الله خان اوزبک والی توران بر هرات و توابع آن استیلا یافت) رؤسا و اهالی خراسان سر به رنقه اطاعت او در آوردند - مگر امیر شمس الدین (که قز سبزار فروکش نموده) به ایلی نگرائید - عبد الله خان استمالت نامه باین بیعت رقم فرموده (۳)

* بیعت *

* درخت دوستی بنشان که کام دل بیار آرد *

* نهال دشمنی بر کن که رنج بے شمار آرد *

همچو املا حسابت از بر نداشته بے محابا در جواب نوشت :

* بیعت *

* چو مهمان خرابانی بعزت باش با زندان *

* که درد سر کشی جانان گر این مستی خمار آرد *

و این جرات و خود داری باعث افزایش الطاف شاه طهاشی

(۲) نسخه [۱ - ج] زمان بن العباس - (۴) نسخه [۲ - ج] رقم نموده .

مقبول دارای ایران گردید - میر را بخطاب سلطانی بر نواخته صاحب طیل و علم گردانیده تمام آن ولایت را مع شی و ازند باقطاعش تفویض فرمود - و سید فاضل میر محمد قاسم نهاده نیز از مشاهیر متاخرین این طبقه است - و همچنین میر شرف الدین ازین سلسله است که در عهد فرمانروائی سلطان حسین میرزا [چون آستانه بلخ] که بحضرت امیرالمؤمنین علیه السلام منسوب است (ظاهر شد) بتکلیف آن پادشاه مرجوم از سبزار ببلخ شتافته به نقیب القبا ئی آن دیار نامزد گشت - و پس ازان (که پادشاه مذکور در گذشت و حوادث و فتن سرکشید) از ازانجا بر آمده بهند بار غربت (۲) گشود - اولادش درین ملک اقامت ورزیدند *

بالجمله سید محمد مذکور در سلطنت جنیت مکانی بخطاب مختار خان و منصب دو هزار و در بیعت هوار پایه افتخار برتر افرخت - و در آخر عهد آن پادشاه بنظم صوبه دهلی می پرداخت - و در سر آغاز جلوس اعلی حضرت به قبولداری سرکار مونگیر مضاف صوبه پتنه (که پیوسته بسرحد بنگاله است) تعیین گشت - و مدت ها دران آله بھر بود - و در سال دهم عبد الله خان فیروز جنگ ناظم صوبه بهار با سایر کیمیان آنجا بقصد استیصال پرتاب آجینیه (۳)

(۲) نسخه [۲ - ج] گشود - و اولادش (۳) نسخه [۲ - ج] آجینیه *

(که از زمینداران مفسد پیشه آن ولایت بود) راهی گردید -
و مختار خان را بهر ادای فوج برگزید - چون قلعه بهوجپور
حاکم نشین آن سر زمین (که آن بومی شورش گرا در آنجا
متحصن بود) بعد محاصره شش ماه مفتوح شد بر تاق
حویلی خود را مستحکم ساخته آرد و ستیز گرم کرد - تا
در ضمن آن راه گریز بدست آورده بدر رود - و مختار خان
(که مقدمه لشکر بود) محاذی دروازه ملجار خود نموده
لوازم سعی بهادرانه بکار برد - و زیاده بر یک شبانه روز نکشید
که او مغلوب رعب گشته زینهار جوان برآمد - و پس از
انجام این مهم کمابیش یک ماه نگذشته بود که در همین
سال آغاز سنه (۱۰۴۷) هزار و چهل و هفت هجری افغانه
(که متعهد ضبط قبولش بود) هنگام تلقیح محاسبه شمشیر
کین آخته پرونداخت - اگرچه مختار خان هم جمدهری بان
زیاده سر رسانید اما کارگر نیاید - حضار آن نابکار را از هم
گذرانیدند - و خان مزبور نیز بهمان زخم جهان را پدرزد
نمود - گویند باز خواست محاسبه را بمصادره رسانیده از
عامل یاد داشت بستند - و باز محال طلبی می کرد - هر چند
او ضعیف نالیها نمود رجم ناکرده تهدید بحبس و شکنجه
کرد - چون بر خاست که درون رود راه گردید - و بیخبر
زخم منکر رسانید - در اجمیر در احاطه دیوار بیرون نزدیک

قبر خواجگی حاجی محمد مدفون گشت - احوال سه پسرش
شمس الدین خان مختار خان و داراب خان و جان سپار خان
جدا جدا تحریر یافته *

* میر محمد امین میر جمله شهرستانی *

از اعیان سادات اصفهان است مشهور بسادات شهرستان -
برادر کلانش میر جلال الدین حسین صلائی تخلص (که فاضل
مستعد بود) منظور نظر شاه عباس ماضی صفوی گشته
بمنصب مدارت (که از اعظم مناصب ایران است) امتیاز
یافت - چون او در گذشت برادر زاده او میرزا رضی پسر
میرزا تقی بجای عم خود بدان رتبه گرامی فائز گردید - و
از رفور قابلیت و طالع مندی بمصاهرت شاهي بلند رتبی
یافت - و بر شد کار دانی تولیت اوقاف خاصه آن پادشاه
عالی جاء بر حضرات ائمه معصومین علیهم السلام و منصب
مهر داری توقیعات علاوه منصب مدارت گشت - و در سنه
(۱۰۲۶) هزار و بیست و شش بساط هستی در نوردد -
مدارت ایران به پهرش صدر الدین محمد (که دختر زاده
شاه و طفل ضعیع بود) مقرر شده نیابت بمیرزا رفیع عم زاده
آن مرحوم قرار گرفت - و بالاخره او نیز مستقلاً بامر مدارت
می پرداخت *

بالجمله میر محمد امین در سنه (۱۰۱۳) هزار و سیزده
از عراق بدیار دکن وارد گشته در خدمت محمد قلی قطب
شاه والی تلنگ بوسیله مرتضی ممالک میر مؤمن استرآبادی
نوکر گردید - میر مؤمن خواهرزاده میر فخرالدین سماکی
بود - و در صلاح و تقوی درجه عالی داشت - و در ایران
بتعالیم سلطان حیدر میرزا پسر شاه طهماسب صفوی قیام
می نمود - ویسی از رواج قضیه ناگزیر شاه و کشته شدن میرزا
حیدر و استیلاي شاه اسمعیل ثانی قاپ توقف نیارده بدکن
آمد - و بقایر اتحاد مذهب از سایر سلاطین آن مملکت
ملازم محمد قلی قطب شاه گشته منصب پیشوایی و وکالت
یافت - و سالها مدار دولت قطب شاه برو بود - میر محمد
امین از مددگاری یخت و توافقی اقبال در مزاج محمد قلی
(که از دوام ارتکاب مدام خود به مهمات ملکی و مالی
نمی پرداخت) چنان جا کرد که او بخطاب میر جمیل
بر نواخته همگی حل و عقد امور بکار آگهی میر را گذاشت - و
پس از (که پسر نداشت) نوبت حکومت به برادرزاده اش
سلطان محمد قطب شاه رسید - او از رشادت و هوشمندی خود
متوجه مهمات ایالت گشت - نقش میر با او خوب نشست - اما
سلطان محمد املا دست تصرف و طمع با سوال و اشیای میر
دراز نموده بآئین نیک ریختن فرمود - میر از گلکنده به بیجاپور

(۲) پیوسته - با عادل شاه نیز صحبت از در گرفت - ناگزیر
بخواه دریا بوطن مالوف شتافته در عراق بملازمت شاه عباس
صفوی استسعاد یافت - و بشعب میر رفیع صدر (که برادرزاده
او می شد) مشمول عواطف شاهي گردید - و در خدمت
شاه پیشکشهای لائق بدفعات گذرانید - و مدت چهار سال
بعزت و آبرو روزگار بسر برد - اما میر می خواست که
در خدمت شاه صاحب منصب عالی باشد - و شاه را مطرح
نظر آنکه بالتفات زبانی سوگرم داشته نغایسته (که درین
مدت فراهم آورده) برگزید - چون میر دریافت که حقیقت
کار چیست بالضرور بملازمان جنیت مکانی التجا آورد - جمع
از قصور فهمیدگی احوال او چنانچه باید در نیافته بخدومت
جنیت مکانی یکی را به ضد معروض داشتند - آن پادشاه
عالی جاه فرمانی بکخط خاص خود بطلب میر برنوشت -
او از امفهان فرار نموده در سال سی و نهم سنه (۱۰۲۷)
هزار و بیست و هفت هجری بملازمت مستعد گشت - و
بمنصب دو هزار و پانصدی در خدمت سوار و خدمت عرض مگرو
سترافراز گردید - و در سال پانزدهم از تغیر ارادتخان بمیر سامانی
هزار و الا سر برافراخت *

چون نوبت سلطنت به اعلی حضرت رسید مدتی بوسیله

دیرین بندگی بمیر سامانی اختصاص داشت - و در سال هشتم از تغیر اسلام خان بهایه والای میر بخشگیری برآمده بضافه هزارای پانصد سوار بمنصب پنجهازای دو هزار سوار چهره کامیابی بوافروخت - و دهم (بیع الآخر سنه ۱۰۴۷) هزار و چهل و هفت هجری سال دهم جلوس بازار لقوه و فالج رخت هستی بر بست - میر اگرچه در سیادت و شرافت نسب مرتبه بلند داشت اما از اخلاق موضیه و اطوار بهیه نصیب نداشت - بسیار سبک مزاج و تند خو بود - و در مذهب امامیه سخت متعصب - روزه در حضور اعلی حضرت تقوی مذهب در میان آمد - میر بتندی حرف زد - پادشاه فرمود که میر واقعی اصفهانی است - چه مردم آنجا بدوشتی و تندی اشتهار دارند - گویند در سال چهارم (که اعلی حضرت بخطه برهانپور اقامت داشت) بنابر امهال بازاران گرانی و غلا بجائے انجامید که جانے بدانے میدادند - کس نمی خرید - و شریف برعقیقه می فروختند - نمی ارزید - متصدیان مهمات پادشاهی و عدها بحکم والا آتش پزخانهها (که بلندگر زبان زد (رزگار است) در هر بلده ترتیب دادند - در آن هنگام میر جمله نامے بسخارت بر آرد - شب و روز در برهانپور لنگر طعام جاری داشت - و نقد و اجناس نیز بمردم خیرات کرد - اگرچه آن وقت هم مردم ایران می گفتند که کرم

میر جبلی نیمه اما این طعن و سرزنش صریح ناشی از سوء باطن است - و الا این امر بتکلف هم مؤد تبحرین و محل جزاست *

اصفهان از معظم بلاد ایران است - * بیت *

* اصفهان نیمه جهان گفتند *

* نیمه وصف اصفهان گفتند *

بقول اصح از اقلیم چهارم است اگرچه برخی بجهت طول و عرض از اقلیم سوم شمرده اند - از کهنه شهرهای عراق است - در قدیم یهودیه می خواندند - چه بنی اسرائیل از بخت نصر گریخته گرد عالم می گشتند - چون خاک اینجا را موافق خاک بیت المقدس یافتند شهره طرح انداخته به یهودیه موهوم ساختند - و برخی بنای آنرا به اصفهان بن سام نسبت دهند - بقره از ابیغیه اسکندر بر شمرند - ابن درید گوید اصفهان لفظ مرکب است از اصف بمعنی شهر و هان بمعنی سواران - و در فرهنگ رشیدی گوید اسپاه و اسپه لشکر و سگ و همچنین سپاه و سپه - و ازین مأخوذ است اسپاهان چه آن شهر همیشه موضع اقامت سپاه ایران بود - و دران سگ نیز بمیار بود - چنانچه مؤلف تاریخ اصفهان علی بن حمزه گفته - و الف و نون برای نسبت است - انتهای کلام الرشیدی - و اصفهان معرب اسپهان است - گویند ابتدا چهار دیه بود

کران و کوشک و جویاره و دشت - چون کیقباد آن را
پای تخت ساخت شهرت عظیم شد - و آن دیهات هریک
موسوم بکوچه گردید - زنده رود (که به زاینده رود شهرت
دارد - گویند از آن هزار نهر جدا شده) پایان آن شهر روان
است - شاه عباس ماضی در ایام فرمانورائی خود دار السلطنه
ساخت - و چندان عمارات عالی و حدائق طرب افزا اساس
گذاشته بآبادی و معموری آن یلده همت گماشتن که مزید
بر آن متصور نیست - و تا انقضای دولت صفویه مستقر خلافت
بود - در فترت افغانان خرابی بدان معموره راه یافت - آب و
هوای خوب دارد - مردمش بیشتر خوش صورت و لطیف طبع
اند - و صاحب کمالان ظاهر و باطن بسیار از آن مکان بوخاسته
اند - بیشتر مردم آنجا شافعی مذهب بودند - اما الحال همه
شیعه لیکن اکثر دشت و تندر خو می باشند - و گفته اند
که اصفهانی خالی از بغل و خست نباشد - از صاحب بن عباد
آردند اند که می گفت هرگاه بامفهان میرسم در خود خست
می یابم - در حق این شهر و اهل شهر جری جنبانده اند

* بیت *

* همه چیزش نکوست الا آنکه *

* اصفهانی در نمی باید *

* محلدار خان *

پسر محلدار خان چرگس است - در درگت نظام شاهیه
همون قرب و اعتبار اختصاص داشت - چون در دکن بسیار
گذرانیده بود به دکنی شهرت گرفت - پس از فوتش نظام
شاه پسر او را بلقب پدر ملقب نموده نامه بسرداری و
سرفوجی بر آرد - و در سال ششم جلوس فردوس آشیانی
هنگامی (که مهابت خان سپه سالار قلعه دولت آباد را
محاصر داشت) او برهمنوی بخت بیدار از قصبه تیالی (۳) که
درینولا مشهور به نعمت آباد و مضاف سرکار کالنه است)
بصیحه سالار پیغام نمود که این مکان را بهرکه اشاره رود حواله
کرده خود را پیش شما می رسانم - هر چند صدق مقالش پرتو
ظهور میداد سپه سالار بجهت اظهار هواخواهی و دولت ستایی
او بر همگان گزارش نمود (که چون بنه و بار ساهو بهونسله و
رندوله خان بیجاپوری در بیضاپور است) اگر ترکتازی نموده
بدان دستبرد نماید به ازین دستاویز برای ظهور عذایات
پادشاهی نخواهد بود - محلدار خان بیادری روزگار بی محابا
بر سر قصبه مذکور تاخت - از آنجا که حسن اتفاق باسانی
باعث نشست نقش مرادے چند می گردد دران نزدیکی زن

(۲) نسخه [ب - ج] محاصره داشت - (۳) نسخه [ا - ج] بتالی [و در

بعض نسخه [بتالی] *

و دختر ساهو (که با خزانه و اسباب کثیر از جنیر بدانجا آمده بودند) بدست او افتاد - و قریب چهار صد اسب و یک لک و پنجاه هزار هون با افرادان اسباب و اجناس بهونسله مذکور و بقدر دوازده هزار هون از نقد و جنس و ندرله خان بتاراج رفت - خان مذکور مورد هزاران تحسین و آفرین گشته عیال ساهو را بر وفق نوشته شده سالار بجعفر بیگ قلعه دار کالنه سپرده خود بارلای دولت پیوست - و در آغاز سال هفتم از دکن بدار الخلافه آکره شتافته سعادت آستانبوس اندوخت - و بمنصب چار هزاری ذات دو هزار سوار و عطای بیست هزار رپیبه ند و دیگر عنایات خسروانه سو برافراخت - و سرکار مونگیر از توابع صوبه بهار در اقطاع او مقرر گشت *

و چون مشارالیه از سایر امرای دکن بمتانت و فطانت امتیاز داشت در همین سال بمرحمت علم و نقاره فرق عزت برافراخت - و بخدمت فوجداری سرکار گورکھپور از تغیر مخلص خان سرافراز شده رخصت تعلقه یافت - و پستر در کومکیان دکن منظم شده در تقدیم خدمات پادشاهی می پرداخت - با آنکه از قوم چرکس بود از وطن گزینی در ولایت دکن وصلت و خویشی بهم مردم کرد - چنانچه

(۲) نسخه [ب - ج] آمده بود - (۳) نسخه [ج] عطای *

صبیه خود را پسر دلاور خان حبشی (که پدرش نیز از امرای نظام شاهیه بود) داد *

* مرشد قلی خان ترکمان معروف *

* بمرور خان *

در عهد جهانگیری از ایران دیار رسیده بمنصب هفصدی دو صد سوار در سلک ملازمان پادشاهی انسلک یافت - و در سال سیوم فردوس آشیانی بمنصب هزاری سو برافراخته بخدمت آخته بیگی اختصاص گرفت - و چون فروغ معامله دانی و کارطایی او پرتو ظهور داد (از انجا که در خدمت میر ترکی مرتبه سنجی و پایه شناسی منظور می باشد - و خلیل الله خان میر ترک از فوط خشرنم مزاج کار موافق مرضی پادشاهی نمی کرد) در سال ششم آن کار نیز بمرور خان ضمیمه خدمت سابق گشته بافروزی پانصدی منصب و خطاب عم خود مرشد قلی خان (که الله شاه عباس ماضی بود) نوازش یافت - و هنگامی که رایات پادشاهی از آکره بصیر دولت آباد ارتفاع یافت *

* پادشاه جهان این سفر مبارک باد *

ازان سال آگهی بخشد (از منزل روپ پاس فوجداری متهرا و مهابن و مالش شقاوت کیشان آن مرز بوم شورش لزوم بخان

(۴) یعنی سنه هزار و چهل و پنجم هجری *

موتوم تفویض یافت - و چون افزونی جمعیت ناگزیر ضبط آن سرزمین بود باضافه پانصدی ذات هزار و سیصد سوار بمنصب در هزاری دو هزار سوار و مرحمت علم عز انتخار اندوخت - و پس ازان (که نقش عملداری او دران بوم فائده خیز درست نشست و سرکشان تهر پیشه دست خوش سرچنگهای زبردست او گشتند) مورد تفضل پادشاهی شده بافزایش پانصدی پانصد سوار و عطای نقاره مباهیه گردید -

و در سال یازدهم سنه (۱۰۴۷) هزار و چهل و هفت هجری در اثنای قاحت بریلی از مواضع مفسدان (که همگی شورش گزینان آنجا در پناه دیوار بهمت آتش افروز هنگامه کین توزی بودند) بزخم تفنگ نقد زندگی در باخت - بسکه در فوجداری متعرا بند و اسیری بسیار نموده کنیزان جمیله پری چهره (که هر یک در حسن و ناز از دیگره گرو سبقت می برد) بسیار فراهم آورد - گویند در کوردهن نگر (که معاذی متعرا آن طرف آب جون است - و آنرا مولد و منشأ کشن میدانند) در شب هشتم از ماه سانون (که باعتبار میلادگان آنرا جنم اشمی خوانند) غریب مجمع از زن و مرد هنوز واقع می شود - اتفاقاً خان مذکور برورش آنها قشقه کشیده و دهرتی پوشیده دران هجوم عام نظارگی حسن بوده گشت

(۲) در نسخه [ج] حرف [راو] نیست *

و راگشت می نمود - زنی دید (که بجمال شک ماه بود) مثل گرگ (که در روم در آید) او را برداشته روان شد - چون مردمش کشتی در کنار آب مهیا داشته بودند بران نشسته راه اکبر آباد گرفت - هنوز اصلاً اظهار نکردند که دختر که بود - احوال مرشد قلی خان شاملو^(۲) لل استاجلو خالی از غرائب نیست - مجمله بر زبان قلم می گذرد *

مشارایه حاکم خواف و باخوز بود - چون عالی قلی خان شاملو حاکم هرات و امیرالامرای خراسان متکفل للگی عباس میرزا (که از زمان جد خود شاه طهماسب صفوی ایالت خراسان داشت) گردید - و سلطان محمد خدا بدنه والد شاهزاده مذکور بفرمانروائی ایران دیار رسیده بسبب عدم بصارت او کار قزلباش به بے ضبطی کشید - و ملک محل حوادث رفتن گشت - باقتضای عقل مصلحت اندیش امرای خراسان را با خود متفق ساخته در سنه (۹۸۹) فصد و هشتاد و نه عباس میرزا را سرور آرا ساخت - و مخاطب بشاه عباس نمود - مرشد قلی خان از همه پیشتر درین باب کمر موافقت بسته عهد و پیمان یکجبهتی استوار نمود - اما موقوف قلی خان درناک حاکم مشهد مقدس (که خود را همسر علی قلی خان و بیگلربیگی نصف خراسان می گرفت) یکتائی نورزیده در

(۲) نسخه [ج] مرشد قلی خان لل استاجلو *

کار شکنی افتاد - سلطان محمد خدا بنده با لشکر گران متوجه خراسان گشت - علي قلی خان تائب تقابل در خون فدیده در حصار هرات متحصن گردید - و مرشد قلی خان در تربت متحصن جست - بعد از وقوع نزاع و جدال قرار بر مصالحه یافت - سلطان محمد بشرط ایلی و اطاعت بدستور سابق هرات را بشاهزاده و علي قلیخان مسلم داشته معاودت نمود - و بهاس خاطر خان مذکور مرتضی قلی خان را از مشهد مقدس تغیر ساخته بجهت تالیف قلوب مرشد قلی خان و طائفه استاجلو حکومت آنجا را بسلیمان خان (که بزرگ زاده آنها بود) نامزد کرد - و هنوز او استقامت دران ملک نیافته بود که مرشد قلی خان زیارت روضه مطهره حضرت امام الحسن و الانس تقویب کرده بشهر درآمد - و ابواب مکر و حيله گشوده بچرب زبانی و چاپلوسی اظهار اخلاص و عقیدت بسلیمان خان نمود - و پس ازان (که بتفاریق مردم او جمع آمدند) بسلیمان خان پیغام داد که شما را تشرون و لشکر آراسته (که از ضبط سرکشان این ناحیه بیرون توانند آمد) نیست بعهده من وا گذاشته خود بجانب خوان و باخوز رفته بفراغت بگذرانید - او کام نا کام راضو گشته روانه شد - و از اثنای راه احوال و احوال انداخته بعراق بدرزد - و مرشد قلی خان بر مشهد مقدس مستولی گشته

سرکشان اکثر محال خراسان را برفق و ملایمت مطیع و منقاد خود ساخت - و بمرتبه در تالیف دلها کوشید که حکمش در انجای خراسان نافذ گشته شوکت و اقتدارش متزاید گردید - پستتر بعلي قلیخان اظهار محبت و اخلاص نموده برادر خود ابراهیم خان را نزد او فرستاد (که ترغیب ملک گیری کرده خان را با جناب شاهی بجانب مشهد مقدس بیارد) تا مراسم فدویت و عقیدت بتقدیم رساند *

چون بسا مهمات دنیا ازان قبیل است که در آغاز بمصادقت و دوستی فراگیرند و در انجام بمخالفت و دشمنی برخیزند ریش سفیدان شاملو اقتدارش مکرره پنداشته بهسعایت در آمده (۲) فیما بین آن دو سردار اسباب وحشت سرانجام دادند - و رفته رفته کار بجائے رسید که علي قلی خان شاه را برداشته فرج بمشهد کشید - مرشد قلی خان سرچنگ نداشت و میخواست مهم هرگونه باصلاح گراید - در سوسفید ترشیز بوابر هم فرود آمدند - علي قلی خان بهیچ وجه سر بمصلحه نچندانیده عنان حزم و هوشیاری از دست داده خود مباشر حرب گردید - و بر جماعته تاخته پراکنده ساخت و بتعاقب آنها پرداخت - مرشد قلی خان با معدود در جانب ایتاده بود - نظرش بر لوای شاهی افتاد - ممنون طالع

(۲) در نسخه [۱] حرف [واو] نیست .

خود گشته همت بران مقصور ساخته آن شهریار بلند اقبال را بدست آورد - و بهمان مردم کمی^(۲) بر اعادي حمله برده شکست فاحش داد - پس ازان (که علي قاي خان از تعاقب آن گروه باز آمد) از لشکر قول و علامت چتر شاهي اثری ندید - متحیر گشته در کمال یاس و ناکامي راه هرات پیش گرفت - مرشد قاي خان با سعادت ابدی توانان گشته ازین عطیة غیر مترقب کلاه شادمانیش بر تارک گردن سائید - و بعلي قاي خان نامه محبت آمیز بطریق معهود چاکرانه نوشته گله مندیهای درستانه نمود - و این سانحه را بانقضای سرنوشت آسمانی حواله نمود *

بالجمله مرشد قاي خان اسباب سلطنت شاه عباس را ترتیب داده خود من حیث الاستقلال بر مسند وکالت ولکي تکیه زد - و چون عرصه عراق را غبار آشوب و بد نسقي در گرفته بود بدار السلطنة قزوين (که مقر خلافت شاهان صفویه بود) خالي شنیده مرشد قاي خان شاهزاده را بر داشته بصرعت هرچه تمامتر از راه دامغان بقزوين در آمد - اقسقالان طوائف قزلباش از هر جانب بتهنیت قدم در آوردند - و چون این خبر باردوی سلطان محمد خدا بنده رسید از متجنده و اداسط الناس تا اعیان و روشناس دربار (که همه خانه

(۲) نسخه [۱] مردم وی - (۳) نسخه [ج] با *

کوچ در قزوين داشتند) بخصت شروع در رفتن کردند * چون قضا (سیده) بود امرای عمده (که رائق و فائق سلطنت بودند) نیز عنان مصلحت از دست داده قرار بر رفتن قزوين دادند - و عهد و پیمان از مرشد قاي خان گرفته خاطر خود جمع ساختند - و چون بآن بلده در آمدند سلطان محمد خدا بنده (که از ارضاع ناهموار روزگار و گزندار جهان ناپایدار دلگیر گشته گوشه عافیت و فراغت میطلبید) بملاقات فرزند ارجمند شاه عباس اظهار مسرت و شادمانی کرده خود را از پادشاهی خلع نمود و فرق پسر را بتاج شاهي بیاراست - روز دیگر مرشد قاي خان ایوان چهل ستون را آراسته شاه را بر تخت فرماندهی بر آورد - و امرا را بمواخذة خون سلطان همزه میرزا در آورد - و چند نفر عمده را (که رکن رکین سلطنت بودند) به تیغ کشیده تقصیر سایر امرا و ارباب مناصب بعفو مقرون ساخت - از آنجا که اکثریه چنین جاری شده [که هرکه از شجاعان روزگار و بلند همتان نامدار در اعتلای لوای دولت پادشاهی و ارتفاع علم سلطنت صاحب اقباله سعی و جانفشانی بکار برده عرق ریز تودن نمایان گردد هرگز بر بستر کامرانی نیاسوده از ساقی دوران غیر از جرعه تلخ کامی نذوشت - و آن همه اعانت و موافقت بمخالفات و عداوت کشد

(۲) نسخه [ب] به تیغ کشیده - (۳) نسخه [۱] شاه *

و حقوق بعقوق هر بر هي آرند - و آخر الامر هر در سر آن
مي بازند (شايد وجهش آنست كه سلاطين ذري اقتدار
دور انديش از مشاهده آثار عزم بلند و افتخار در امور عظيمه
ايقای او را منافعی مصلحت خود تصور نموده بتضييع او
مي كوشند) اگرچه ظاهر آنست (كه بيشتر امزجه مجبول
خدمت فروشي و كار [آرائي ست] بقدر مدد نخوت رعونه راه
مي يابد و آنرا غيرت سلطنت بر نه مي تابند] چون پایه قدر
و منزلت مرشد قلي خان بايوان كيوان رسيد و (تق و فتنه امور
كاي و جزئی سلطنت بدر باز گردید آتش حقد و حسد در
كانون سينه همسران و همچو شمشانش اشتعال يافت - چون شاه (كه
نشو و نما در طائفه شاملو يافته بود و للگو مرشد قلي خان
و درميانه استاجلو بودن مرغوب طبعش نبود و درين وقت
سلوكه كه مي كرد نيز نادرخواه بود) در سال دوم جلوس
خون سنة (۹۹۷) نهصد و نود و هفت هجري هنگامه
(كه جانب خراسان برآمده بود) بجمع اشاره نمود كه ناگاه
بكشك خانه او در آمده در خواب كارش تمام ساختند *

* مخلص خان *

برادر كلان آله وردی خان مشهور است - در مجادلی حال
ملازم سلطان پرویز بود - از رشادت و كار داني بپای دیوانی

(۲) نسخه [ج] درمیان *

شاهزاده برآمده بحكومت و حراست صوبه پتنه (كه در تيول
سلطان مقرر بود) مي پرداخت - در سال نوزدهم جهانگیری
(چون شاهزاده ولي عهد شاهجهان بعد كشته شدن ابراهيم
خان فتح جنگ حاكم بنگاله فوج برسم منقلا بسرداری راجه
بهيم پسر انا امر سنگه بر سر پتنه فرستاد) مخلص خان را
پای همت از جا رفته با آن (كه آله يار خان پسر افتخار خان^(۲)
و شیر خان افغان كمكي بودند) توفيق ياري نکرد كه حصار
پتنه را استحکام داده (دز) چند تا سيدن عساکر پادشاهی
بگذرانند - بجانب آله آباد شتافت - و پس ازان در ملازمان
جنت مكاني انتظام يافته بقرب و اعتبار فائز گردید - در هنگامه
شهر يار بهمراهی خواجه ابو الحسن در هراتی يمین الدوله
بود - پس از جلوس اعلی حضرت بمنصب دو هزارى ذات
و سوار و عنايت علم سر برافراخته بفوجداری نرد^(۳) دستوري
يافت - و بعد ازان باضافه منصب و عطای نقاره کاميابي
اندرخته بخدمت فوجداری سرکار گورکهور مفتخر و مباهي
گشت - و در سال هفتم بمنصب سه هزارى و صوبه دارى
تلنگانه (كه دران وقت عبارت از ناندیر وغيره محالات
صوبه محمدآباد بود) سر بلند گردیده بدان صوب مرخص
گشت - و در سال دهم سفر آخرت برگزید - گویند سراسی جميله^(۴)
(۲) نسخه [ب] آله يار خان - (۳) نسخه [ج] نردار - (۴) نسخه [ج] شد *

بسیار جمع کرده بود - و در مرض موت پانصد اسامی آزاد کرد *
 پسرش میرزا لشکری (که علامه روزگار بود - و در
 بے صرفه گونی و هرزه خانی مشهور) به پشت گرمی التفات
 مهابت خان در درگاه پادشاهی دولت (۲) و شناسی اندوخت -
 گویند اول باعث کار شکنی خانجهان لودی آن بوالفضل
 گشت - شب در غسل خانه بر سر اهتمام با حسین خان و
 عظمت خان پسران خان مذکور خارج آهنگی نمود - آنها بر در
 تشدد زدند - او گفت مردانگی شما فردا ظاهر خواهد شد
 که پدرت را زنجیر در پا کرده یک کور (دیده) می گیرند -
 چون شب چوکی خان جهان بود پسران به تیش خانه آمده
 بپدر این حرف رسانیدند - چون ایام درلش بانها رسیده بود
 اینحرف پوچ بے اصل علاوه واهمهای او گردیده خانه نشین
 شد - اسلام خان بحکم پادشاهی آمده استفسار وجه انزوا
 نمود - دران وقت حرف میرزا لشکری گل کرد - اعلیٰ حضرت
 او را مقید و مسلسل بقلعه گوالیار فرستاد - و بعد رسیدن
 کار خان جهان بجائے که رسید از زندان رهائی یافته در
 دیار غربت می زیست - تا باجل طبیعی درگذشت - و پسر
 دیگرش زوالی است که تا سال بیستم اعلیٰ حضرت بمنصب
 هفصدمی صد و پنجاه سوار سرفراز بود *

* معتمد خان محمد شریف *

از مردم غیر مشاهیر ایران است - چون بهندوستان وارد
 شد بدستگیری بخت بیدار بدولت (رشناسی جنت مکانی
 فائز گشت - و در سال سیوم بخطاب معتمد خان سرافرازی
 یافت - در حق او ظرفی مغایه آن وقت این بیت گفتند
 * بیت *

* بدر شامه جهانگیر خانی ازان شد *

* شریفه بانوی ما رفت و معتمد خان شد *

مدتی بخشگیری احدیان داشت - در سال فہم سلیمان بیگ
 فدائی خان بخشی لشکر شاهزاده شاهجهان (که بمهم انا
 مامور بود) فروت کرد - و معتمد خان به بخشگیری عساکر
 شاهی تعین گشت - و در سال یازدهم (چون شاهزاده بتنسیق
 مملکت دکن دستوری یافت) معتمد خان باز ببخشگیری
 فوج امتیاز گرفت - و در هنگامی (که جنت مکانی مرتبه
 اول بگلکشت کشمیر خرامش فرمود - و مرکز خاطر محض
 سیر بهار آن دیار بود) از انجا (که درین موسم کتل پیر پنجال
 از برف مالا مال می باشد - و عبور لشکر ازان راه دشوار بلکه
 محال) براه پکھلی و دمتور نهضت اتفاق افتاد - و بر رودخانه
 (۲)

کشن گنگا جشن سال پانزدهم مطابق سنه (۱۰۲۹) هزار و

بیست و نهم هجری آراستگی یافت *

و چون ازین منزل تا کشمیر همه جا راه بر کنار بهت
است و از دو جانب کوه بلند دارد و اکثر کتلهای بغایت
تنگ و دشوار واقع شده (که مرور بصعوبت میسر می آید)
لهذا میراهتمامی آن بعهده معتمد خان تفویض یافت که
غیر از معدودی در رکاب پادشاهی کسی را از امرای عظام
و غیره نگذارد - خان مذکور در پای کتل بهلباس فرود
آمد - و حسب اتفاق (چون سواری) جنت مکانی متصل
خیمه او (سید) برف و باران بمرتبه هجوم کرد که مزاج
پادشاهی بتشویش گرائیده با اهل حرم در خیمه او فرود آمد -
و از آشوب آن طوفان محفوظ گشتند - و شب با سودگی بهر
بردند - پادشاه لباس (که در برداشت) بمعتمد خان مرحمت
فرمود - و از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی پانصد
سوار سرش را بارج برین رسانید - غریب تر آنکه بارصف
جریدگی (که لازمه سفر کشمیر است) آن قدر خیمه های
متعدد و فرش و جامه خواب و مصالح بارچی خانه و اسباب
و آلات ضروری (که آنچه سرکار اهل دولت را درخور باشد)
همراه داشت که حاجت بعاریت طلبی نشد - و چندان شیلان
کشید که بهمه مردم اندرزن و بیرون کفان نمود *

سبحان الله آن وقت چه خیر و برکت بوده که در
قلیل منصبی های چنین هنگام این همه اسباب و سامان بود که

بیگاه و بیخبر از عهده مهمانداری پادشاه هندوستان برآمد -
در همین مراجعت کشمیر از تغیر میر جمله بخدمت عرض
مکرر چهره کامیابی افروخت - و چون بدولتخواهی شاهزاده
شاه جهان مشهور بود بعد از جاوس باضافه منصب و بزرگ
قرب و اعتبار اختصاص گرفت - و در سال دوم از تغیر اسلام
خان به بخشیدگی دوم سر برافراخت - و در سال دهم از
انتقال میر جمله بتفویض خدمت والای میر بخشیدگی و
از اصل و اضافه بمنصب چار هزاری در هزار سوار بلند مرتبه
گردید - و در همین سال باعانت سیو رام کور برادرزاده (راجه)
بیتل داس با اتفاق راجه مذکور بولایت دهندیره تعیین گشت -

معتمد خان اندرمن زمیندار آنجا را گرفته بحضور آورد - و در
سال سیزدهم سنه (۱۰۴۹) هزار و چهل و نهم هجری از
هینچی سرا در گذشت - اگرچه در تاریخ دانی شهرت داشت
اما از اقبال نامه جهانگیری (که بعبارت سلیس و مربوط
نوشتۀ کلک اخبار طراز است) معلوم میشود که سلیقه تاریخ
نویسی نداشت - چه بارصف عهده عهد نویسی اصلا بجزئیات
ضروری نپرداخته - بلکه معظم وقائع را هم با حذف و اسقاط

(۲) نسخه [ج] قلیل منصبی چنین هنگام - (۳) نسخه [ب] بیتل داس

(باب الميم) [۴۳۴] (متأثر الامرا)

بسیار بقید تحریر کشیده - در ستکام پسرش تا سال سی ام پیاپی هشتصدی دو صد سوار رسیده بدفعات ببخشیکری گجرات و کابل و بنگاله تعیین یافته - سال هفتم جلوس عالمگیری در بنگاله فوت نموده - محمد اشرف برادر معتمد خان در تیولدارای لکهنؤ عمارات عالیه در انجا بنا کرده - و سرا و پورده اشرف آباد اساس نهاده - و باغی نیز طرح انداخته که سیرگاه عالم بود - تاریخ آنرا بر دروازه بخط کتبه کنده - بوستان دوستان - دران باغ مخزوی بود تا بسرا بهستان بقا شتافت *

* میرزا رستم صفری *

برادر خرد میرزا مظفر حسین قندهاری ست - در احوال او گذشت که سلطان محمد خدا بنده دارای ایران قندهار را به مظفر حسین میرزا و زمین دادر را به رستم میرزا با دو برادر خردش ابوسعید میرزا و سنجر میرزا تفویض فرمود - چون این الکه نسبت بقندهار بسیار محقر بود وفا بمعاش میرزا و برادران نمیکرد - خواست که سیستان را از دست ملک محمود (که از نواد رالیان قدیم آنجا بود - و بعد فوت شاه اسمعیل ثانی بران ولایت استیلا یافت) بر آورده به الکه خون افزایش - مظفر حسین میرزا بر سر ملک محمود فوج

(۲) نسخه [ج] برادرش محمد اشرف در تیولدارای - (۳) یعنی سنه هزار و چهل و هجری *

(متأثر الامرا) [۴۳۵] (باب الميم)

کشیده پس از آویز و ستیز دختر از باز دراج خون آورده آن ناحیه را بدر مسلم داشت - این معنی موجب کلفت هر دو برادر گشت - رستم میرزا مکرر باعانت حمزه بیگ لله بر قندهار لشکر کشیده طرفه نبهت *

چون اکثر بلاد خراسان لکدکوب حوادث اوزبک گشت و سر و سردارے مشخص نداشت میرزا از زمین دادر به قواه شتافته متصرف شد - و بکرات با اوزبک عرصه پیگار آراسته لوائ مردانگی و شجاعت برافراخت - و پس ازان هوای تسخیر سیستان در سر گرفته بران دیار یلغار بود - ملک محمود بعد تحصن و رعایت لوازم قلعه داری ملاقات کرده بمرام خدمت پرداخت - میرزا در عالم مستی باغوائ کوته خردان مغرور ملک را محبوس ساخت - پسرش جلال الدین جمعی فراهم آورده بهیچ آویزش پیش گرفت - میرزا ملک محمود را از هم گذرانید - چون قاب مقابله نداشت راه زمین دادر سپرد - او بتعاقب افتاد - ناچار برگشته بجنگ پیوست - شکست بر میرزا افتاد - پس ازان در نظرها وقع نماید - بزرگ برادر (که منتظر فرصت بود) دهت چیرگی برگشاده زمین دادر نیز برگرفت - رستم میرزا بتیزی آمده قلات بستد - (رزے بشکار رفته بود - طایفه بیات خواستند آن را متصرف شوند - والد میرزا بقلعه داری پرداخت - و بتغذک یکی از حرام نمکان

(باب المیم) [۴۳۶] (مآثر الامرا)

(که بجانب آن ضعیفه سرداد) در گذشت - اگرچه میوزا
بسیارے را بتیغ انتقام گذرانید اما (چون اوضاع زمانه حسب
دلخواه ندید - و آوازه آمد آمد جنود هندوستان بگرفتن
آن دیار بجمعیتی دیگر می افزود) بشریف خان آنکه
حاکم غزنین دوستی داستان برخوانده آهنگ بندگی پادشاهی
وانمود - حسب درخواست منشور طلب ارسال یافت - سال
سی و هشتم اکبری سنه (۱۰۰۱) هزار و یک میوزا بکنار آب
چناب رسید - سرا پرده و بارگاه و قالینها و دیگر رخت فراش خانه
مصحوب قرا بیگ ترکمان از سرکار پادشاهی فرستادند - و
متصل آن کمر خنجر مرصع بدست حکیم الملک ارسال
یافت - چون نزدیک رسید شریف خان و آصف خان و شاه بیگ
خان و برخی امرا باستقبال دستوری یافتند - بچهار گروهی
لاهور روز جشن دهمرا خانخانان و زین خان کوکه پذیره
گشته با سنجر میوزا برادر خرد و چهار پسر مراد شاهوخ
حسن ابراهیم و با چهار صد ترکمان دولت ملازمت دریافت -
چون تالیف برادر کلانش منظور بود بمنصب والای پنججزاری
و انعام یک کروڑ تنگه مرادی و اقطاع ملتان و بسیاری
پرگنات بلوچستان (که افزون از قندهار است) برنواختند - و
پس از چندے بعنایت علم و نقاره اعتبار برافزودند - میوزا

(۲) در [نسخه - ج] لفظ [اکبری] نیست .

(مآثر الامرا) [۴۳۷] (باب المیم)

ابو سعید (که در قندهار مانده بود) نیز رسیده بنوکری
پادشاهی امتیاز یافت *

چون مردم میوزا در ملتان داد و ستد را از اعتدال
بر گذرانیدند سال چهارم سرکار چیتور باقطاع میوزا مقرر شده بدان
سودستوری یافت - اما بذات وجه از سرهند بر گردانیدند -
چون راجه باسو و برخی بوم نشینان شمالی کوهسار سر از
فرمان پذیری بر تافتند سال چهل و یکم پتهان و آن نواحی
در تیرل میوزا تذخواه گشته بدان حدود مرخص شد - و آصف
خان را بیابری همراه دادند - میان میوزا و خان مزبور ناسازی
افتاد - راجه باسو مؤ را استوار کرده نخوت فروری پیش
گرفت - پادشاه جنگ سنگه پور راجه مانسگه را نامزد فرموده
میوزا را بحضور خواند - سال چهل و سیوم رایسین و آن حوالی
بجاکیر میوزا قرار یافته بدان جانب شتافت *

چون گشایش احمدنکر به درنگ افتاد و سپاه از گران ارزی
بمستوه آمد و بد گوهراں سر بفساد برداشتند شاهزاده سلطان
دانیال التماس کمک نمود - پادشاه از برهانپور فوج تازه
بهرکردگی میوزا و یک لک اشرفی روانه کرد - آزان باز
میوزا کمکی دکن بود - دختر خان خانان برای پسر خود
میوزا مراد خواستگاری نموده بحسن یارمی آن سپه سالار
مدح در قصبه تمرنی (که الحال به ظفرنگر زبان زن اسم)

گذرانید - و در سال هفتم جهانگیری سنه (۱۰۲۱) هزار و بیست و یک از انتقال میرزا غازي ترخان بحکومت تتهه و عنایم دو اک رویه برسم مدد خرج سرافرازي یافت -
جانت مکاني نصایح ارجحه در مراعات قانون عدالت و نصفت فرموده در درانه ساختن ارغونیه (که از چند سال آن دیار بآنها متعلق است) با خسرو خان چوگس وکیل چهار پشته آن سلسله (که مبادا غدری اندیشد) تاکید رفت - و میر عبد الرزاق معمری بهمرای نامزد شد که جمع آن محروسه را از قرار هست و بون جمع بسته بمیرزا و توابع او تنخواه دهد - میرزا با ارغونیه بدسلوکیها نموده بخلاف چشمداشت با متوطنان آنجا نیز طریقه پیش گرفت (که منافعی آئین مرورت و مردمی بود) - ناچار معزول شد - چون بحضور پیوست عالم بداد خواهی همواره آمد - لهذا میرزا حواله انی رای سگنه دکن شد تا جواب مدعیان گوید - پس از چندے جنت مکاني نزد خود طلب داشته مشمول عواطف ساخت - و دختر میرزا را بسلطان پرویز پیوند بیوگانی دادند - پس ازان بمنصب شش هزاری امتیاز یافته به صاحب صوبگی آله آباد اختصاص گرفت *

چون شاهزاده شاهجهان از بنگاله گذشته پتده و بهار

(۲) نسخه [ج] که از مد سال - (۳) نسخه [ب] داین *

بتصرف در آردن عبد الله خان بطریق متعلا گرم و گیرا رسیده در قصبه جهوسی مقابل آله آباد آنطرف آب گنگ معسکر آراست - میرزا در قلعه متحصن گشت - چون خان مذکور نواره مستعد همراه داشت بضرب توپ و تفنگ از آب گذشته در شهر در آمد - هرچند دهی خان میروآتش شاهي تعهد می نمود که در اندک فرصت قلعه مفتوح می شود عبد الله خان اضطراب بیجا نموده باز به جهوسی برگشت - (۲) روزے چند گذشته بود که آرازه آمد آمد پادشاهی بلند شد - میرزا ازان محنت برآمده راحت و آسایش از سر گرفت - و در سال بیست و یکم بصوبه داری بهار تعیین گردید - و در سال اول جلوس شاهجهانی از حکومت بهار معزول گشته بحضور رسید - چون عارضه نقرس مزمن علامه کبر سن شده از حرکت بازداشت از تکالیف نوکری معاف فرموده به سالیانه یک لک و بیست هزار رویه موظف ساختند - تا بفراغ بال در دار الخلافه آگره بگذراند - و در سال ششم جشن کتخدائی شاهزاده محمد شجاع با صبیغه میرزا انعقاد یافت * ع *

* مهد بلقیس بسر منزل جمشید آمد *

(۴) تاریخ است - و در عمر هفتاد و دو سالگی سال پانزدهم (۵)

(۲) در نسخه [ج] لفظ [بیجا] نیست - (۳) نسخه [ب] یک لک و هشت هزار رویه - (۴) یعنی سنه هزار و چهل و دو - (۵) نسخه [ج] هشتاد و دو *

سنه (۱۰۵۱) هزار و پنجاه و یک جهان را بدزد نمود -
گویند چون میرزا در گذشت متصدیان آگره خواستند که ضبط
اموال نمایند - حلیله جلیله میرزا کنیزان را لباس مردانه
پوشانده تنگها در دست آماده جنگ شد که با ما مثل سایر
امرا نتوان ده سپرد - آنها بذات احتیاط دست کشیده بحضور
نوشته - اعلی حضرت محظوظ شده سوای فیلان همه را
معاف فرموده *

میرزا مرد دنیا بود - بمزاج روزگار آشنا - و نسبت برادر
کلان بهیار آرمیده و ضابطه دان - روزی در شکارگاه باشد دور
رای سال درباری بدرختی نشست - همراهان میرزا برگرفتند -
برخی راچپوت بآریزه برخاستند - میرزا بآهنگ آرامش آن
آشوبگاه رفت - ناگهان شمشیر بدست رسید - از کار آگهی
آن بے راهه رو را بسته نزد رای سال فرستاد - عرض آشنایی
بر مردمی و بردباری میرزا آفرین کردند - طبع موزون هم داشت -
فدائی تخلص میکرد - ازوست *

* برجید دلم بمطایمائی را *

* کج باختام نون خدادانی را *

* ابروی بتی قبله خود ساخته ام *

* بر طاق نهاده ام مسلمانی را *

و هزل میرزا برتبه بود - هنگامی که برادر کلانش مظفر حسین

میرزا (که باهم نفاق و عداوت بوده) از قندهار می آمد
این رباعی گفت *

* آن کور که در راه حسد پامال است *

* دجال نگویمش خر دجال است *

* گویند ز ایران خنکی می آید *

* ای باد سموم رقت استقبال است *

این قطعه مشهور ازوست

* قطعه *

* مرا زین پیشتر بود ای عزیزان *

* ذکر چون جرّه بازه تیغ چنگ *

* بهر میدی که می افکندم او را *

* نمی دادم مجاله و درنگ *

* کنون پریده است آن باز و مانده *

* بدستم تمسمه و جفت زنگه *

احوال بهرام میرزا (که هریک صاحب نام و نشان بود) بجای
خود مثبت است - برادرانش ابر سعید میرزا و سنجر میرزا هر دو
در سنه (۱۰۵۵) هزار و پنج باجل طبیعی در گذشتند *

* مرسوی خان صدر *

گویند از سادات مشهد مقدس است - و با سید یوسف خان
رضوی قرابت قریبه داشت - در عهد جهانگیری به رشتامی

بادشاهی کامیاب گشته سال پانزدهم به داروغگی آبادار خانه
هر بلند گردید - و رفته رفته بپایهٔ مدارت کل و منصب
دو هزاری پانصد سوار مرتقی شد - پس از فوت جهانگیری
چون با یمین الدوله یکویان بود سال اول جلوس فردوس آشیانی
(که سعادت بار اندوخت) به بحالی مدارت کل و از اصل
و اضافه بمنصب سه هزار و هفت صد و پنجاه سوار درجه
اعتلا پیمود - سال پنجم بمنصب چهار هزار و هفتصد و پنجاه
سوار افتخار یافت - سال شانزدهم چون بعرض پادشاه رسیده
که او (چنانکه باید) عهدهٔ برای تعلقهٔ ماموره نیست - لهذا
پای عزل در میان آمد - سال هفدهم هزدهم صفر سنه (۱۰۵۴)
هزار و پنجاه و چهار هجری بمعموره بقا شتافت - در پسر
او بعالمیت درخور سرفرازی یافتند - گویند چندان کسب علم
نگرده بود - از کثرت مصاحبت با اهل کمال علم مجلس و
تقریر خوب بهم رسانیده بود *

* مبارز خان روهله *

در عهد جهانگیری به بلند پایهٔ امارت ارتقا یافته بمنصب
سه هزار و سه سوار ارج پیمای اعتبار گردید - از عهد
آن پادشاه تا صوبه‌داری لشکر خان مبادی سلطنت اعلی
حضرت بتعیناتی کابل گذرانید - و در جنگ یلنگتوش اوزبک
هفته سالار نذر محمد خان والی بلخ (که با خانه زاد خان

خان زمان در حوالی غزنین اتفاق افتاد (خان مزبور هرادل
فوج فیروزی بود - در آن معرکه کارنامهٔ جلالت و جان سپاری
بظهور رسانید - بستر در کمپیان دکن انتظام گرفت - و در
تسخیر دولت آباد بمردانگی و بهادری کارنامه‌ها بر ساخت -
خصوص روزه [که خان زمان خزانه و رسد از ظفرنگر گرفته
داخل موضع کهرکی (که پنج کردهی دولت آباد و الحال
موسوم به اوزنگ آباد است) می شد] عادل شاهیه و نظام
شاهیه یکدل گشته خود را غافل بقول زدند - سردار نبود کار
پای ثبات افشوده آویزش سترگ نمود - اعادی کار نه ساخته
بر گرفتند - و بقصد تلافی بچنداول در آویختند - از جانب
بهادر جی پسر جادو رای چون ابر صاعقه ریز تاخته قلب
مخالف را پراکنده گردانید - و از جانب مبارز خان (که او
نیز در چنداری بود) خود را رسانیده از مقرض بران تیغ
خودم و بقراضهٔ پیکان دو سر جامهٔ زخم رسائی بر تن
اکثر بل سر تا سر آن گزیده کم فرصت زیاده سر برید - و
خون آن خاکساران باد پیما را (که دست قضا گرد نخوست
و ادبار بر سرپای آنها ریخته بود) با خاک عرصهٔ مصاف
بر آمیخت *

پس از فوت مهابت خان خانخانان (چون صوبه داری
دکن در سال هشتم دو حصه شده بالاگهات بخان زمان و

(۲) پایان گهات بخان دوران (تفویض یافت) کمکیان عمده نیز تفریق شدند - و سایر متعینه برضامندی یکدیگر قرار یافتند - مبارز خان بهمراهی خانزمان تعیین دولت آباد گشته بافروزی پانصدی پانصد سوار سرافراز گردید - پس ازان بحضور شتافته در سال یازدهم بمنصب چار هزاری ذات و سوار فرق افتخار برافراخت (۳) و چون مدتها در کابل گذرانیده از راه و رسم جنگ افغانان آگهی داشت و باب آن ملک و مصالح جنگ آنجا دانسته باز کمکی گردانیدند - سال هژدهم سنه (۱۰۵۶) هزار و پنجاه و شش هجری در فوجداری و تیولداری دیبال پور خانه بر سرش فرود آمده رخت هستی بر بست - به بزرگی و دینداری شهرت عظیم داشت - اوقاتش بر روزه و نماز و مطالعه تفسیر و فقه می گذشت - ملازمانش چه سوار و پیاده کلمه طیب ورن زبان داشتند - و کلمه گویان راه میرفتند - و باین وجه شغلته میشد که نوکر مبارز خان است - گویند مشار الیه در زهد و تقوی ثانی اثنین عمر بن عبد العزیز بود - و در تدبیر و (سائی) فکر دوم عمرو بن عاص - تمام عمر بعزت و اعتبار بهر برد *

(۲) نسخه [ب] پائین گهات - (۳) نسخه [ج] پانزدهم - (۴) نسخه

* مهیس داس راتهور *

بهر داپت که برادر راجه سورج سنگه بود - مومنی الیه ابتدا در نوکری مهابت خان خانخاندان نامه برادر مردی بر آوردن - بعد فوت خان مزبور سال هشتم جلوس بهلازمت فردوس آشیانی پیوسته بمنصب پانصدی چهار صد سوار ناصیه اعتبار فروخت - و بهمراهی شاهزاده اردنگ زیب (که به پشت گری افواج متعینه جهمت استیصال ججهار سنگه بودند یله تعیین شده بود) شتافت - و سال نهم با خان دوران بجانب ناندیر تعیین گردید - سال یازدهم از اصل و اضافه بمنصب هزاری شش صد سوار و سال پانزدهم بلضافه چهار صد سوار و عطای علم مباحات اندوخته همراه شاهزاده دارا شکوه جانب قندهار شتافت - و سال شانزدهم از اصل و اضافه بمنصب دو هزاری دو هزار سوار و عطای برگنه جالور بطریق وطن بجاکیر رامت کامرانی افراشت - سال نوزدهم بلضافه پانصدی ذات افتخار پذیرفته همراه شاهزاده مراد بخش بتسخیر بلخ و بدخشان رفت - و پستتر از اصل و اضافه بمنصب سه هزاری دو هزار سوار و عنایت نقاره بلند آوازه گشت *

و چون (پس از رسیدن شاهزاده بلبلخ و اداره شدن نذر محمد خان والی آنجا) بهادر خان و امالت خان با جمیع

(باب المیم) [۴۴۶] (مآثر الامر)

بتعاقب او مامور شدند او بوفور کار طایبی بے اجازت شاهزاده
همراهی آنها گردید - در سال بیستم حسب الطلب بحضور
آمد - در همان سال مطابق سنه (۱۰۵۶) هزار و پنجاه
و شش هجری رخت هستی بر بست - مورد کار دیده
بیکار ورزیده بود - پادشاه اعتماد بسیار بر او داشت - و در
دولت خانه پادشاهی پس تخت پهلوی سندی (که برای
شمشیر و ترکش بفاصله دو گز می بود) می ایستاد - و
وقت سواری بفاصله دو برابر آن می آمد - پسر کلانش رتن
(که در جالور بود - و بچهار صدی دویست سوار سرفراز)
از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار
مورد ترحم گشت - و از وطن آمده بدولت آستان بوس کام^(۳)
دل برگرفته پیش شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر به بلخ
دستوری یافت - و چون شاهزاده صوبه مذکور را به نذر محمد
خان والی آنجا باز گذاشته مراجعت نمود او در عرض راه
به زن و خوردن با المانان مصدر ترددات گشت - و سال
بیست و دوم با شاهزاده مذکور بجانب قندهار شتافت - و در
جنگ با تزلبش همراه رستم خان تعیین گردید - و سال بیست
و پنجم بعطای علم رایت افتخار افراشته همراه شاهزاده
مذکور بار دوم بمهم مزبور و باز سیوم همراه شاهزاده دارا شکوه

(۲) نسخه [ب] بفر - (۳) نسخه [ب] آستانبوسی *

(مآثر الامرا) (۴۴۷) (باب المیم)

تعبین شد - و سال بیست و هشتم با علامی سعد الله
خان بانهدام چنور راهی گشته - سال سی ام نزد شاهزاده
محمد اورنگ زیب بهادر بجانب دکن علم عزیمت بر افراشت -
و در جنگ عادل خافیه مراسم جانفشانی بتقدیم رسانیده
در جلدی آن از اصل و اضافه بمنصب در هزاری در هزار
سوار مرتقی گشت - پس ازان همراه مهراجه جسونت سنگه
در جنگ (که متصل ادجین (و داد) قرار گرفته وقت
زن و خوردن داد دلیری و دلوری داده ته تیغ مبارزان فرج
عالمگیری در آمده *^(۲)

* میر سید جلال صدر *

خلف الصدق میر سید محمد بخاری رضوی ست که
به پنج واسطه بشاه عالم (که در مقام رسول آباد ظاهر بلده
احمد آباد آسوده است) می رسد - او بیستم جمادی الآخره
سنه (۸۱۷) هشتصد و هفده متولد شد - و در هشت صد
و هشتاد (۸۸۰) رحلت نمود - ازادت از پدر خود قطب عالم
یافته - او نبیره سید جلال مخدوم جهانیان است - بذابر
مخالفت حاکم ارچه بفرموده پدر و مرشد خود شاه محمود
در زمان سلطان محمود (که بدر واسطه پور سلطان مظفر
والی گجرات است) بدان دیار آمده در قصبه تبوه سه کرهی

(۲) نسخه [ب] در آمده - (۳) نسخه [ج] شده *

احمد آباد طرح اقامت ریخت - و در سنه (۸۵۷) هشتصد و پنجاه و هفت در گذشت - میر سید محمد بهجاده نشینی شاه عالم بمزید فضل و بزرگی متصف بود - و در فقر و توکل ثانی نداشت - ترجمه قرآن شریف بعبارت خوب ترتیب داده - هنگام (که جنّت مکانی از گجرات بهیر دریای شور لوی عزیمت بسمت کذبایت ^(۲) برافراخت) میر در کمال تبجیل و تعظیم همراه بود - اعلیٰ حضرت نیز در مرتبه بادراک لقای آن سید جلیل القدر فیض یاب شد - نوبت اول در ایام شاهزادگی در خطه احمد آباد و دوم رفته که از جنیر متوجه قرارگاه خلانت شد - آن بزرگوار در تاریخ ^(۳) ولادت خود بدین مصرع مشهور

* من و دست و دامان آل رسول *

ملهم گشت - گویند مذهب سید و آبابی ایشان امامیه است - در سنه (۱۰۴۵) هزار و چهل و پنج سال هشتم شاهجهانی رحلت نمود - مدفن او گنبد متصل بدروازه سمت غربی روضه شاه عالم است .

میر سید جلال بحسن صورت و ستودگی هیرت آراستی داشت - و در علم ظاهری و فزون دانش رمی ماهر بود - طبعش موزون و بهیار مناسب بشعر - ضائی تخلص میکرد

(۲) نسخه [ب] کذبایت - (۳) یعنی سنه نهصد و هشتاد و نه .

این رباعی مشهور ازوست *

* در نخوت و کبر لا علاج چه کنم *

* با آنکه اسیر احتیاجم چه کنم *

* میرم بنیاز و نیاز دلبر نکشم *

* من عاشق معشوق مزاجم چه کنم *

سید یانزدهم جمادی الآخره سنه (۱۰۰۳) هزار و سه هجری ولادت یافت - وارث رسول تاریخ است - ^(۲) پس از تجلوس فرمانروایی اعلیٰ حضرت بموجب ارشاد پدر گرامی قدر بهادای قهنت سلطنت بدار الخلافه آگره رسیده بانواع نوازش و اکرام اعزاز تمام یافته - مقصر المرام بوطن مراجعت نمود - مرتبه دوم باز بحضور رسید - چون در ازمند ماضیه نیز ازین سلسله چندی در سلک اعظم امرای سلاطین گجرات انتظام داشتند اعلیٰ حضرت هفتم شعبان سنه (۱۰۵۲) هزار و پنجاه و دو هجری سال شانزدهم بکمال مبالغه میر را از لباس فقر برآورده بمنصب چهار هزاره و خدمت مدارت هذوستان از تغیر موسوی خان بلند مرتبه فرمود - و سید باوصف اخلاق مرضیه و انتساب چنین دودمان علیهعالیه بعرض رسانید که از محامله و بے خبری موسوی خان صدر سابق وجه مدد معاش واکثر مردم (که اصلاً استحقاق نداشتند) مقرر شده - و

(۲) یعنی سنه هزار و سه هجری *

بیشتر به باسناد جمعی اراضی بسیار متصرف اند - حکم بممالک
محرره رفت که تا تحقیق و تدقیق (سند مدد معاش عموماً
فیض نمایند - هرچند در عالم نوکری این قسم رفتها را
(که منبئی از ذمه براءت خود و ادای حقوق آقا است) عرفاً
و عقلاً مستحسن داشته اند اما در خلایق سخت بدنامی
بمید عاید شد *

اتفاقاً در همان ایام بدامان بیگم صاحبه آتش در گرفت - و
اکثر بدن سوخت - خیرات و انعام وافر بعمل آمد - زندانیان
آزاد گشته - مطالبات معاف شد - این حکم نیز موقوف
ماند - میر باضافهای متواتر بمنصب شش هزار سوار
سرافراز گردید - اگر اجلش می گذاشت ترقی عظیم می کرد -
سال بیست و یکم در لاهور غره جمادی الاولی سنه (۱۰۵۷)
هزار و پنجاه و هفت هجری در جوانی بساط هستی
در پیچید *

گویند ملا محمد صوفی مازندرانی مشهور در جوانی از
ایران آمده اکثر ممالک هندوستان را بقدم سیر و سیاحت
پیموده در احمدآباد رنگ سکونت ریخت - و بمیر تعلق
خاطر بهم رسانیده تعلیم او می نمود - شعر ملا خالی از
لطف نیست - این بیت از ساقی نامه اوست * * بیت *

* نمی ماند این باده ام - لا باب *

* تو گوئی که حل کرده اند آفتاب *

ملا بیاضی ترتیب داده (موسوم به بتخانه) شصت هزار بیت
از درازین شعرا برچیده - سیف خان صوبه دار گجرات
اعتقادی با ملا داشت - حسب الطلب جنت مکانی لا علاج
ملا را روانه نمود - در راه فوت کرد - و دران حالت این
رباعی گفت *

(۲)
* ای شاه نه تخت و نه نگین می ماند *

* از بهر تو یک در گز زمین می ماند *

* منندوق خود و کاسه درویشان را *

* خالی کن و پر کن که همین می ماند *

پادشاه شنیده رفتها نمود *

(۳)
بالجمله از میر سید جلال دو پسر ماند - اول مهمی
بهید جعفر که در صورت و سیرت مشابته تمام پدر داشته -
چون بمیر خدمت صدارت تفویض یافت او بسجاده نشینی
روضه شاه عالم اختصاص گرفت - دوم سید علی مخاطب
به رضوی خان که بصدارت هندوستان رسید - احوالش جدا
ترقیم یافته - میر سید جلال صبیح خود را بشیخ فرید پسر
سید بهو بخاری مخاطب بدیندار خان نسبت کرد *

* محمد زمان طهرانی *

از منصب داران عهد جنت مکانی ست - و مدت‌ها بتغیضاتی
صوبه بنگاله گذرانیده - فوجدار و تیولدار سلامت بود - پس
ازان (که دیبیم سلطنت بجلوس فردوس آشیانی رفق یافت)
از سال اول به بحالی منصب دو هزارچی هزار سوار (که
از سابق داشت) نامیه مباهات برافروخت - سال چهارم
باضافه دویست سوار و سال پنجم نیز باضافه مذکور
کامرانی اندوخت - سال هشتم بحضور آمده جنبه ارادت بر
آستانه عقیدت گذاشت - بعد چندی همراه اسلام خان (که
از تغیر اعظم خان به صوبه دارمی بنگاله مفتخر گردیده بود)
وخصت آن صوب یافت - و در هنگامه مردم آشام (که بامداد
بلدیو برادر پریچمت زمیندار کوچ هاجو پرداخته مصدر انواع^(۲)
سرشخی گردیده بودند) همراه میر زین الدین علی برادر
اسلام خان (که مخاطب به سیادت خان گشته) ترددات
فمایان و خدمات شایان بتقدیم رسانیده رسوخ و فدویت را
بر روی روز افکند - بنابران سال یازدهم از اصل و اضافه
بمنصب دو هزارچی هزار و هشت صد سوار مورد عاطفت شد -
سال پانزدهم باضافه دویست سوار قابیذانش مصاری ذات^(۳)
گردید - و چون درین سال ارقیسه بهادشاهزاده محمد شجاع

(۲) در [بعضی نسخه] کوچ هاجو - (۳) نسخه [ب] گردیدند *

ضمیمه صوبه دارمی بنگاله تقرر یافت از بر طبق حکم بضبط و
ربط آنجا اختصاص گرفت - سال نوزدهم از آنجا معزول
شده بهارگاه سلطنت رسید - سال بیستم نون پادشاهزاده
محمد اورنگ زیب بهادر (که برای بند و بست بلخ و غیره
شتافته بود) دستوری یافت - و چون پادشاهزاده بلخ را بکیمیا
نذر محمد خان سپرده سال بیست و یکم معارفت نمود او
حسب الطلمب پیش از پادشاهزاده خود را بدرگاه والا رسانید -
پس ازان احوال از معلوم نگردیده *

* مادهور سنگه هادا *

پسر دوم راو (تن است) - سال اول جلوس فردوس آشیانی
بهحالی هزارچی شش صد سوار منصب سابق تارک عزت
برافراخته - سال دوم بتعاقب خان جهان لودی و سال سوم
پس از وصول موکم پادشاهی بدکن در فوجیه (که سرگروه آن
شایسته خان بود) و پستر باتفاق سید مظفر خان بمالش
خان جهان لودی (که از دکن برآمده چنانب مالوه راهی
گردیده بود) تعیین شد - چون اینها بچستجوی آن سراسیمه
دادی فرار گام فراخ بر زده خود را بوی رسانیدند او ناچار
شده از اسم فرود آمد - در اندای زد و خون مادهور سنگه
(که هرادل سید مظفر خان بود) برجهه برز زن - و بدین
حسن خدمت از اصل و اضافه بمنصب دو هزارچی هزار سوار

(باب المیم) [۴۵۴] (مآثر الامرا)

و عذایت علم سرمایه ناموزی اندوخت - و چون در همین سال راو رتن پدرش در گذشت پادشاه او را باضافه پانصدی پانصد سوار و عذایت پرگنه کورنه بیلاشه در جاگیر مباحات بخشید - سال ششم همراه سلطان شجاع بصوب دکن راهی گشت - و پس از فوت مهابت خان صوبه دار دکن تعینات خان دوران صوبه دار برهانپور گردید *

درین ضمن (که شورش ساهو بهونسله در نواح دولت آباد رو داد و خاندوران با دیگر تعیناتیان عزیمت تنجیه ار پیش نهاد خاطر ساخته روانه شد) او را به محافظت بلده برهانپور گذاشت - پستری سال هفتم بهمراهی خان مذکور بمالش ججهار سنگه بذیل مقرر شده بعد رسیدن در ملک چاندا (۲) روزی (که فیکنام عم بهادر خان زهره زن و خوردن نموده زخمی در میدان افتاد) مادهو سنگه از یمین فیکنام جلو انداخته برخه ازان گوره طغیان سرشت را بنایره قتال کالای همی (۳) بسوخت - و بقیه را از پیش رو برداشت - پستری باتفاق سید محمد پسر کلان خان دوران بران گوره و خیم اعاقبت (که در جوهر ساختن عیال خود بودند) دریده چندین کس را بر خاک هلاک انداخت - پس از رسیدن حضور مشارالیه از اصل و اضافه بمنصب سه هزار و شصده

(۲) نسخه [ج] چانده - (۳) نسخه [ب] بر سوخت *

(مآثر الامرا) [۴۵۵] (باب المیم)

سوار چهره مفاخرت بوافروخت - سال نهم (چون بلده برهانپور بوزدن رایات فیروزی رونق گرفت و جهت تنجیه ساهو بهونسله و تخریب ملک عادل خانیه سه فوج بصرداری سه کس مقرر شد) او بهمراهی خان دوران بهادر دستوری یافت - بعد از معارفت از آنجا سال دهم چون بملازمت پیوستن از اصل و اضافه بمنصب سه هزار و دو هزار سوار نوازش یافت - سال یازدهم در رکاب سلطان محمد شجاع بصوب کابل راهی گردید - سال سیزدهم بهمراهی سلطان مراد بخش (که بجانب کابل معین شده بود) روانه گشت - و پس از مراجعت شاهزاده سال چهاردهم (که نعمت بار اندوخت) از اصل و اضافه بمنصب سه هزار و دو هزار و پانصد سوار مورد مرام شد - سال شانزدهم باضافه پانصد سوار اختصاص گرفت - سال هیجدهم بکومک امیرالامرا صوبه دار کابل (که بتسخیر بدخشان مامور بود) رخصت پذیرفت - پستری در رکاب سلطان مراد بخش ببلخ شتافته (چون سلطان مزبور تعلقه مذکور را گذاشت - و سلطان محمد از رنگ زیب بجای او نامزد گردید) مشارالیه بتقدیم خدمات پرداخته چنده بحفاظت قلعه بلخ مامور بود - چون شاهزاده مرحوم حسب الامر پدر والا قدر صوبه مسطور را به نذر محمد خان والی آنجا باز گذاشته معارفت نمود (پس از وصول بکابل) مادهو سنگه مطابق حکم از

(باب المیم) [۳۵۶] (متأثر الامر)

شاهزاده رخصت شده سال بیست و یکم در پیشگاه سلطنت رسید و رخصت وطن یافت - و پس از چند روز مطابق سنه (۱۰۵۷) هزار و پنجاه و هفت هجری از تماشاگاه دنیا چشم بر بست - مکنه سنگه نهادا پسر او ست که احوالش جداگانه تسطیر پذیرفته *

* میرزا والی *

پسر خواجه حسن نقشبندی ست نسباً (۲) - خواجه از دیرباز در کابل طرح سکونت انداخته روزگار می گذرانید - چون میرزا سلیمان والی بدخشان دست تغلب و استیلا شاه ابوالمعالی را از دامن احوال میرزا محمد حکیم والی کابل (که هنوز بمن تمییز نرسیده بود) کوتاه ساخته او را بناداش کردارش رسانید و صبیغه خود را بازواج میرزا در آورده اکثر محال کابل را بدخشان تنخواه نمود و در لباس دوستی سباب دشمنی ترتیب داده در مقام آن شد که کابل را بتدریج در تصرف خود آرد (پس از آن میرزا سلیمان به بدخشان معارفت نمود) جمعی (که عمده آنها خواجه حسن و باقی قاقشال بودند) حقیقت معامله را خاطر نشین میرزا کرده در اخراج بدخشیان اهتمام بکار بردند - و میرزا

(۲) نسخه [ب] آبی خواجه از دیرباز در کابل طرح سکونت انداخته روزگار می گذرانیدند *

(متأثر الامر) [۳۵۷] (باب المیم)

سلیمان ازین آگهی یافته باز متوجه کابل شد - میرزا قلعه را بیانی قاقشال سپرده خود بجانب پشاور بدرزد - و از آب سنده گذشته بدرگاه عرش آشیانی ملتجی گردید - امرای آنکه خیل با تیولداران صوبه پنجاب حسب الامر پادشاهی همراهی میرزا گزیده بار دیگر بر مسند حکومت بر نشاندند - و باشاره عرش آشیانی میر محمد خان آنکه بسوراهی مهم کابل اشتغال ورزید - میرزا محمد حکیم همشیره خود نجیب النسا بیگم را (که سابقاً والده اش در عقد ازدواج شاه ابوالمعالی آورده بود) بے استصواب عرش آشیانی و بے استفسار از میر محمد خان بخواجه حسن نسبت کرد - و خواجه (چون بچنین نسبتی عالی افتخار یافت) مهمات در خانه میرزا را از پیش خود سرانجام نمودن گرفت - و امری (که بار مناسب نبود) میساخت - و از میر محمد خان اصلاً حسابی بر نمیداشت - خان مذکور از حدت طبع قاب نیاروده از افجا بلاهور آمد - خواجه من حیث الاستقلال بامر و کالت پرداخته بجزرسی و سخت گیری دکان خود آرائی برگشاد - ظرفی آنوقت میگفتند که * بیت *

* گر خواجه ما خواجه حسن خواهد بود *

* ما را نه جوال و نه رسن خواهد بود *

چون یقین میرزا سلیمان شد که از امرای پادشاهی هیچ

(۲) نسخه [ب] فخرالنسا بیگم - (۳) در نسخه [ب] لفظ [را] نیست *

کس در کابل نیست در سال یازدهم ^(۱) الہی سنۃ (۹۷۳) نھصد و هفتاد و سیوم ہجری بقصد تدارک مافات لشکر بر سر کابل کشید - میرزا شہر را بمعصوم کوکۃ خود سپردہ خود باتفاق خواجہ بغور بند شتافت - میرزا سلیمان چون نتوانست کابل را بزور گرفت دلی نعمت بیگم زوجۃ خود را بہ قرا باغ (کہ دوازده کرویہی کابل است) فرستادہ در پردہ غدر طرح صلح انداخت - میرزا از نیرنگ بیگم قریب خوردہ ملاقات قرار داد - و پیش ازان (کہ میرزا سلیمان باشارۃ بیگم از حوالی کابل برسم ایلغار روانہ گشتہ در کمین استناد) میرزا مطلع شدہ راہ گریز پیش گرفت - چون بکئل ہندو کوہ رسیدن خواجہ حسن خواست کہ میرزا را نزد پیر محمد خان ببلخ بردہ استدعای کمک نماید - باقی قافشال نگذاشت - بدرخواست اعانت عرش آشیانی (ہگرای جلال آباد گردیدن - و خواجہ با جماعۃ خود جدا شدہ ببلخ شتافت - در ^(۲) مرآۃ العالم نوشتہ کہ همانجا ضایع گشت *

* دل بشد جان گریخت دین گم شد *

* ای حسن زین بتـر چه خواہم شد *

تفصیل این و غرض ازین ظاہر نمی شود - چہ خواجہ بعد ازین سانکہ مدتہای مدید بامر وکالت می پرداخت - چنانچہ در اکبر نامہ و طبقات اکبری مندرج است *

چون میرزا بترغیب و تکلیف باغیۃ بنگالہ بارادۃ شورش ^(۱) بلاہور رسید از آوازۃ نہضت عرش آشیانی راہ کابل برگرفت و عرش آشیانی بقصد تعاقب در سنۃ (۹۹۰) نھصد و نون ہجری سال بیست و ششم از دریای نیلاب عبور فرمود - و جواب عذر خواہی میرزا نگارش یافت کہ اگر گفتار فرغ راستی دارد (و از خجالت ملازمت نمیتواند فرار داد) یکے از فرزندان را مصحوب ہمیشہ خود روانہ سازد - و اگر خاطر باین ہم نگراید خواجہ حسن را با برخۃ اعیان آن سرزمین فرستادہ رسوم پیمان و سوگند بجا آورد - میرزا ہر چند خواست کہ ہمیشہ بدرگاہ رفتہ پوزش نماید خواجہ پذیرای آن نشد - و زن خود را گرفته بجانب بدخشان عزیمت گردید - ^(۲) و شاید در همین ایام فوت کرد - خواجہ را از بطن آن عقیقۃ خاندان سلطنت دو پسر بود - یکے میرزا بدیع الزمان کہ رشادت و کار طلبیہا داشت - چون نا روشناسی خود را ^(۳) ہمایون پور میرزا سلیمان را نمودہ در کوهسار بدخشان سر ^(۴) سردری برافراشت بدیع الزمان در سال چہل و ششم الہی با برخۃ از حصار شادمان رفتہ در آریخت - و چیرہ دست

(۲) نسخۃ [ج] رسیدہ - (۳) در نسخۃ [ج] لفظ [را] نیست -

(۴) نسخۃ [ج] درین ایام - (۵) نسخۃ [ب] کوهستان - (۶) نسخۃ

[ب] سرداری *

آمد - و آن بد گوهر در آویزه فرو شد - مشارالیه منبر و زرد سیم بنام عرش آشیانی بر آراسته عرضداشت نمود - و از پیشگاه خلافت بانواع عطایا کام دل اندرخت - دیگرے میرزا والی ست که دارد هندوستان گشته مرود مرحام خصروانی گردید - عرش آشیانی بلاقی بیکم دختر شاهزاده دانیال را بحباله نکاح او در آورد - در عهد جنت مکانی بمنصب هزار و پانصدی هفت مد و پنجاه سوار سر عزت برافراخت - و در جشن جلوس اعلیٰ حضرت باضافه پانصدی در مد و پنجاه سوار بمنصب در هزاری هزار سوار مباحات اندرخت - آخرها بفوجداری سرکار ماند می پرداخت - در سال بیست و دوم سنه (۱۰۵۸) هزار و پنجاه و هشت هجری در گذشت - برگذره انهل مضاف اوجین بطریق وطن در جاگیر داشت - بقدر قرابت ترقی نکرد - خالی از خدمت طبع نبود - پسرش میرزا ابوالمعالی میرزا خان جدا مذکور است *

* مکرمات خان *

ملا مرشد شیرازی ست - در مبادی حال مدتها با مهابت خان سپه سالار بعمر برد - پستر در ملک بندگان جنت مکانی منسلک گشت - و در سر آغاز جلوس اعلیٰ حضرت بخطاب

مکرمات خان و خدمت دیوانی بیوتات سرکار والا و منصب هزاری در مد سوار اختصاص پذیرفت - در سال چهارم بدیوانی و بخشگیری و واقعه نویسی و بیوتاتی دار الخلافه اکبر آباد مامور گردید - و در سال هشتم سرزمین بندیله مطرح الودیه پادشاهی گشت و از باستخلاص قلعه جهانیه (که از قلاع استوار چهار بر گشته روزگار بوده) و بتفحص دفائن آن مقهور تعیین گردید - نگهبانان قلعه از دست بردهای انواع تاهره (که برای العین مشاهده نموده بودند) همت بای داده زینباری گشتند - و چنین حصاره را (که باسباب و آلات قلعه دازی استحکام تمام داشت - و بر فراز کوهچه در میان جنگل انبوه و اشجار خاردار واقع شده) بے ارتکاب یروخاش و تلاش تسلیم نمودند - مکرمات خان ازین فتح بیست و هشت لک روپیه از دفینه های نواحی جهانسی و دنبه بجست و جو بدست آورده بملازمت والا (سیده از نظر گذرانید - اعلیٰ حضرت بعد سیر و گلگشت آن دیار (که بگذرت آب و دفور آبشار رشک کشمیر همیشه بهار است) در اواخر همین سال از آب نریده عبور فرمود - و مکرمات

(۲) نسخه [ب] مکرمات خان بخدمت الخ - (۳) نسخه [ب] سال هشتم (که سرزمین بوندیله مطرح الودیه پادشاهی گشت) او باستخلاص الخ - (۴) نسخه [ج] دینه و در [بعضی نسخه] دینه *

خان بطریق سفارت نزد عادل شاه والی بیجاپور (که از نا عاقبت اندیشی در ارسال پیشکش تکاسل نموده بقیة السیف نظام شاهیه را در حمایت خود جا داده بود) (خصمت یافت - خان مذکور بگزارش انواع ترغیب و تروہیب او را (هگرای اطاعت ساخته در سال نهم با اقسام نوادر پیشکش و فیله (که فرد کامل نوع خود بود موسوم بگجراج) معارفت نموده تارک اعتبار برافراخت - و پس ازان بخدمت والا رتبت خانصامانی چہرہ کامیابی افروخت - و در آغاز سال پانزدہم سنہ (۱۰۵۱) ہزار و پنجاہ و یک ہجری بمنصب سہ ہزاری ذات و سوار و عنایت نقارہ بلند آرازہ گشتہ بہ صاحب صوبگی دہلی دستوری یافت - و سال ہجدهم ضمیمہ آن از تغیر اعظم خان بفوجداری و قبول داری متہرا و مہابن شادکام شدہ باضافہ ہزاری ہزار سوار بمنصب چہار ہزاری چہار ہزار سوار بلند مرتبہ گشت *

کیفیت بلادہ شاہجہان آباد

ازانجا کہ ہم عالیہ مصروف آن است کہ ذکر جمیل ہو مفعلہ روزگار مرتسم گردد - سیما مزجہ سلاطین ذوی الاقتدار (۲) (کہ ہموارہ می خواہند کہ عرصہ جہان را بآثار پایدار بیارایند) داعیہ اساس شہرے دل نشین بر کنار دریای جون

(۲) نسخہ [۱] ذوالاقتدار .

از خاطر اعلیٰ حضرت چہرہ نمود - کار آگاہان عمارت بعد (۲) ٹڑھش بسیار قطعہ زمینے (کہ در ظاہر دارالملک دہلی میان نورگدہ و آغاز آن معمورہ واقع بود) ہوگزیدند - بیست و پنجم ذی الحجہ سال دوازدہم سنہ (۱۰۴۸) ہزار و چہل و ہشت ہجری مطابق طرحے (کہ در پیشگاہ خلافت مقرر گشتہ) بسوکاری غیرت خان برادرزادہ عبداللہ خان فیروز جنگ (کہ نظم صوبہ دہلی بدو مفوض بود) رنگ ریختہ بحفر بنیان آن پرداختند - و نهم محرم سال مذکور اساس آن بنای مہیخ الشان نہادند - و در ممالک محروسہ ہرجا صنعت گرے از سنگ تراش سادہ کار و پرچین گر و معمار و نجار بود بحکم پادشاہی آمدہ با عملہ بسیار مشغول کار گشتند - و ہنوز تاسیس برخے از بنا و تہیہ لختہ مصالح شدہ بود کہ غیرت خان بصوبہ داری تئہہ نوازش یافت - و حراست صوبہ دہلی و اہتمام برافراختن عمارات رفیعہ بہ اکہ دردی خان مفوض شد - او دو سال و چند روز بدین امر پرداختہ از جانب دریا اساس قلعہ دہ گز افراختہ گشت - پس ازو ضبط صوبہ مذکور با اہتمام تاسیس عمارت (۴) و سرانجام لوازم آن بمکرمت خان (کہ بوالا خدمت میرسامانی

(۲) نسخہ [ب] بعد از - (۳) نسخہ [ب] عزت خان - (۴) نسخہ [ج] عمارات .

قیام می نمود) مقور گردید - او جد و جهد بلیغ بظهور رسانید - تا آنکه در سال بیستم این حصار گردون بنا یا سایر ابنیه فردوس آئین [که در هر گوشه آن خورنجه و سدیر ست و در هر زائیه آن گلشن و غدیر - و به تکلف و اغراق نگارخانه چین است - اما آن نقش پیشین و این نگار پسین *
* بیت *

* در آن تندر برده صنعت بکار *

* که خود نیز مجو است صنعت نگار *

از غیب دانیهای اویر خسرو ست که آنچه سابق در مدح دهلی گفته بود درینولا بر روی کار آمد *
* بیت *

* اگر فردوس بر روی زمین است *

* هدین است و همین است و همین است *

وصوف شصت یک روپیه در عرض نه سال و سه ماه و چهل روز صورت حسن انجام گرفت *

قلعه رفیع (که مئمن بغدادی ست) درازش هزار گز پادشاهی و پنهان شش صد ذراع - جدراناش از احجار لعل قام فتح پور برافراخته شده - ارتفاع آن با شرفات و خاکریز بیست و پنج ذراع - و زمین شش یک گز است مضاعف زمین قلعه مستقر الخلافة اکبر آباد - و دروش سه هزار و سیصد ذراع است

(۲) نسخه [ب] در صورت احسن انجام گرفت *

مشمول بر بیست و یک برج - هفت مدور - چهارده مئمن - چهار دروازه و دو دریچه - و خندق به پهنائی بیست گز و عمق ده گز از آب نهر مالمال - از دو جانب بدریای جون می ریزد - سوی ضلع شرقی (که دریای مذکور بدیوار حصار پیوسته است) - به بیست و یک اک روپیه مرتب گشته - و نشیمنهای خاص از شاه محل با سقف سیمین و امتیاز محل با آرامگاه معروف بهرج طلا و دولت خانه خاص و عام و باغ حیات بخش به بیست و هشت یک روپیه - و منازل بیستم صاحب و دیگر پردگیان حریم عفت بهفت یک روپیه - و دیگر عمارات از بازار و چوکیهای درون قلعه گردون عظمت (که بهجهت کارخانجات پادشاهی ساخته شده) به چهار یک روپیه صورت تمام گرفت *

سلطان فیروز خانجی در ایام سلطنت خود نهری از دریای جون از نوعی برگنه خضر آباد جدا نموده به سی کوه پادشاهی آورده بحدود برگنه سفیدون (که شکارگاه او بود و آب گشت کم داشت) رسانید - آن نهر بعد از انتقال سلطان بتوالی ایام و تواتر احوام خراب گشت - و از جویان باز ماند - و در عهد عرش آشیانی شهاب الدین احمد خان صوبه دار دهلی برای افزونی زراعت و آبادی محال قبول خود نهر مذکور را مرمت نموده جاری ساخت و به شهاب

نهر موسوم گردانید - چون زرگار از سپهری شد بترمیم و
تعدیل آن نپرداختن - و بدستور پیش از جریان باز ماند -
درینوا (که توجه اعلی حضرت به بذای این قلعه مصروف
گشت) امر شد که نهر مذکور را از خضر آباد تا سفیدون
(که مبدأ و منتهای آنست) مرمت کنند - و از سفیدون
تا قلعه (که مسافت آن نیز سی کوه پادشاهی ست) نهر
تازه حفر نمایند - بعد تیاری به نهر بهشت مسمی شد - و
نشینها بحوضهای لبریز و فوارهای بلند پرواز فضائی دیگر
بهم رسانید - بیست و چهارم ربیع الاول سنه (۱۰۵۸) هزار
و پنجاه و هشت هجری سال بیست و یکم (که برای
نزل پادشاهی مختار اهل تخریم بود) به تهیه اسباب جشن
و تعبیه مواد عشرت فرمان رفت - و تمامی منازل خاصه را
بگونگون نفائس فرش (که در کشمیر و لاهور از پشم شال
برای هر نشیمنه بغفاست و لطافت بر روی کار آورده بودند)
برآراستند - و بر در حجرها و ایوانها پردهای طلادوزی و
ده یک دوزی و کلابتون دوزی و مخمل زریفت کار هنرمندان
بدائع آثار گجرات آویختند - و در هر نشیمنه ادرنگ مرصع
و طلائی میز کار و منبت و ساده نصب نمودند - و هر جا
معدده والا گسترده گاوکیدها با غلافهای لآلی متلائی گذاشته
مسند پوشهای زرکش بران کشیدند - و سه جانب ایوان مذبح الشان

دولت خانه خاص و عام بمحجر نقره و پیش جهره که بمحجر طلا
برآراستند - و در هر طاق آن زرین کوکبه بزنجیر طلا آویخته
نمودار چرخ برین بر گردانیدند - و در وسط آن ایوان مربع تختگاه
ساخته در آنرا بمحجر طلا آرایش دادند - و بر روی
آن مرصع سریر فلک نظیر (که فروغ مایه خورشید عالم افروز
است) گذاشتند - و پیش تخت شامیانة زرنگار مسلسل مرزاید
با ساطین مرصع بر افراختند - و بر دو جانب تخت گاه دو
مرصع چتر مسلسل مرزاید و بر درامین تخت مثنی منبت
نصب کردند - و عقب تختگاه منداپهای مرصع و طلا نهاده
قورخانه (که محکمی سمک بر شمشیرهای جواهرنگار با
بردهای مرصع و ترکشها با یراق مرصع و نیزهای مرصع
نه در ترمیع آن سرمایه بحر و کان بکار رفته) بترتیب نگاه
داشتند - و سقف و ستون و در و دیوار آن ایوان سحر بنیان
و ایوانهای اطراف چهار گانه دولت خانه خاص و عام را
سایبانهای زر دوزی و پردهای زرنگار فرنگی و چینی و
مخمل زریفت طلا باف و نقره باف گجراتی و مسلسلهای^(۴)
کلابتون و بادنه آذین بستند - و پیش ایوان رفعت مکان بارگاه
مخمل زریفت و بر روی ایوانهای اطراف شامیانهای مخمل
(۲) نسخه [ج] و هر دو جانب این - (۳) در نسخه [ج] لفظ [مرصع]
نیست - (۴) نسخه [ج] بامسللهای

زینت بسرغه های سیمین برافراختند - و در زیر بارگاه
فرشهای رنگین گسترده بر ددر آن محجر نقره نصب
نمودند - و بارگاه مذکور (که در رفعت و وسعت با آسمان
بوابری دارد) بحکم عالی در احمد آباد در کلخانه سرکار وال
بافتند - بمبلغ قریب یک لک روپیه در مدت مدید انجام
پذیرفت - طول آن هفتاد ذراع پادشاهی و عرض چهل و پنج
بر چهار ستون نقره (که دور هر کدام دو گز و ربع است -
و ارتفاع بیست و دو) برپا می شود - و سه هزار و دریست
گز زمین را احاطه می نماید - و ده هزار کس در زیر آن
میتوانند ایستاد - و از فراش و غیر آن سه هزار کس بصنعت
جرتقیل در مدت یک ماه برافرازند - و آن بر اسفند خاص
و عام مشهور به دلبدل است •

بالجملة چنین بارگاه (که با فلک همسوی نماید)
گاهم افراخته نشده - و چنین مکانی (که نمونه فردوس
برین باشد) باین زیب و زینت آراسته نگشته - از روز
وصول فیض موصول پادشاهی بدین مغازل جانت مشاغل ده روز
جشن قرار یافت - هر روز صد کس بخلاص فخره سرافراز
می گشتند - و گروهی بفرزنی منصب و نوازش خطاب و
جمع بمرحمت نقد و اسب و فیل کام دل بر گرفتند - میر
(۲) نسخه [۱] باین زینت آراسته نگشته - (۳) نسخه [ب] سرافراز گشتند •

یجبی کاشی (۲) از این عمارت این بذای عالی چنین یافته •
* مصرع *

* شد شاهجهان آباد از شاه جهان آباد *

و هزار روپیه صلح بر گرفت *

مکرمات خان را بجایزه اتمام این عمارت هزاری ذات و
سوار بر منصبش افزوده از اصل و اضافه بمنصب پنجهزاری
ذات و سوار و سه هزار سوار دوا سبه سه اسبه سرافراز
ساختند - و در سال بیست و سیوم مطابق سنه (۱۰۵۹)
هزار و پنجاه و نه هجری در شاهجهان آباد مکرمات خان رخت
زندگانی بر بست - مشارالیه بتمول و زرداری شهرت تمام
داشت - مشهور است که (روزی فردوس آشیانی فرمود که
بعن ملاحظه نقشه بغداد و اصفهان بازارهای مثنی و مسقف
آنجا (که طرح برگزیده طبیعت بود) ترتیب نگرفت - و
بدان نمط (که پسند خاطر بود) این شهر صورت نیافت -
و در این باب تعرض گونه به مکرمات خان کردند - ازان روز
مکرمات خان گفته که این شهر اگر بنام ما مسمی کنند
آنچه خرج شده داخل خزانه می نمایم - پسری داشت
محمد لطیف نام - در سال بیست و دوم بتقدیم خدمت

(۲) یعنی سنه هزار و پنجاه و هشت هجری - (۳) نسخه [۱] یافت -

(۴) نسخه [ج] عمارت - (۵) نسخه [ب] فرموده •

فوجداری میان دو آب مأمور گردید - و روح الله روانه زاده از منصب مناسب داشت *

چون خامه نیز خرام بتقریب سخن بگزارش چگونگی قلعه شاهجهان آباد پرداخته در عرصه بدان این شهر و دهلی قدیم نیز جولانی میکرد - و چون قلعه مبارک شاهجهان آباد صورت تاسیس پذیرفت جانب راست و چپ آن بر نثار دریا سایر شاهزادهای عالی شان و امرای عظمت نشان عمارات وسیع و بدیع و انشیمانی دل نشین چندان پرداختند [که از ابنیه عالیه (که بیست یک درپیه صرف آن شده باشد) و آنچه از آحاد ناس تا اکابر و اعالی درخور مراتب احوال و تفاوت کثرت و قلت اموال موافق خواهش و سلیقه خود طرح ریخته اند (و از حیز احصا بیرون است) معموره عظیمه و سراد اعظمه سمت] که سیاحان جهانگرد بلدے باین پایه فسحت و وسعت و بدین مایه جمعیت و جامعیت در هیچ املیه نشان ندهند *

* تعالی الله اگر مصر است و گر شام *

* بود یک گوشه این محشر عام *

مدینه السلام بغداد (که پانصد و چند سال دار الخلافه خلفای عباسیه بود) دوره از طرفین دجاء دو فرسخ است که

(۴) نسخه [ج] احصار - (۳) نسخه [ج] اقلیم *

شش کوره رسمی باشد - و محیط این شهر عظمت بهر پنج فرسخ پانزده کوره رسمی ست - و چون حصار شهر نو (که از سنگ و گل کشیده بودند) بوفور دارن جا بجا ریخت در سال بیست و ششم سوزی از سنگ و صاردج در کمال متانت و استحکام اساس گذاشته در آخر سال سی ام بطول شش هزار و سیصد و شصت و چهار ذراع مشتمل بر بیست و هفت برج و یازده دروازه (که دو کلان بعرض چهار و ارتفاع با شرفات نه ذراع است) بصرف چهار لک (دیده صورت انجام گرفت *

چنانچه رسته سمت لاهور بعرض چهل ذراع و طول یک هزار و پانصد و بیست گز مشتمل بر هزار و پانصد و شصت حصه و دیوارهای نهایت مطبوع و دایمست (که بحکم معاین سکن باده آنرا ساخته اند) - از آغاز بازار (که متصل اصطبل پادشاهی سمت - و آن بفاصله دوسد و پنجاه ذراع از دیوار قلعه اساس یافته) تا چوک هشتاد در هشتاد - کوتوالی چهل و چهار صد و هشتاد گز است - از اینجا تا چوک دیگر صد در صد بطرز مئمن بغدادی - بازارست بهمین قدر طول و عرض - جانب شمالی این چوک سرای دو سقفه (فیه اساس بیگم صاحب) که یک درش جانب بازار و دیگر بطرف باغ (موسوم به صاحب آباد) که حقیقه سه باغ است)

بطول نهصد و هفتاد و دو ذراع . و یکم ازان مكرمت خان
پيشكش نموده و اعلى حضرت بآن ملكه دوران مرحمت فرموده -
و جانب ضلع جنوبى بازار مذکور حمامى است بكمال نزاهت و
مقا که بفرمان آن ملكه زمان صورت اتمام یافته - و ازين
سرای و چوك تا سراى و چوك فتحپوري محل پانصد و
شصت گز - و رسته بازار جانب اكبر آباد بطول هزار و
پنجاه و عرض سي ذراع در نهايت پاكي و خوبي در دیده
بهشت صد و هشتاد و هشت حجره و ايوان آراسته - در آغاز
بازار مکانى دروازه قلعه بجانب جنوب مسجدى عالي بنیان
اكبرآبادي محل و مسجد جامع اين شهر (که موسوم بمسجد
جهان نماست) در کمال صانیت و متانت و نهايت
فراخى (۲) بر كوچه جانب غربى قلعه بمفاصله هزار گز
واقع است - دهم شوال سنه (۱۰۶۰) هزار و شصت هجری
اساس گذاشتند - در مدت شش سال بصرف ده لک ردييه
بنا تمام سعد الله خان و خليل الله خان زينت افزای خطه
خاک گردید *

* قبله حاجات آمد مسجد شاه جهان *

(۳) تاريخ اتمام آن است - و ازان وقت تا حالت تحریر (که
قريب مد سال گذشته) نوئينان عظام و عمدهای والا مقام

(۲) نسخه [ب] فراخى ساخت - (۳) يعنى سنه هزار و شصت و هفت *

طرح امکنه دل فریب و طراحي حدائق طراوت افزا بجائى
رسانیده اند (که ادهم تيزگام خيال در مسلک بيان آله
بلنگي مي گرايد) خامه پناى چوبين چگونه آن راه تواند
پيمود - خصوص مساجد که در چوك سعد الله خان و چوك
معروف به چاندني چوك (که معمار همت عاليه ظفر خان
مخاطب به روشن الدوله احداث نموده) - كاسه گنبدهای
هريك را با منارها از جانب بالا بصفايح مس مطلا در کمال
درخشاني گرفته اند - در وقت اشراق آفتاب و ماهتاب لمعانش
چشم فلک را خيره مي سازد - و ازين جهت (که از مدته
ممتد رايات ظل الهي سایه گستر اين مصر جامع است) بكثرت
ابنيه و هجوم قطان هر جانب بيرون حصارش معموره ايست
هر چهار ربع او مسكون - و از بسيارى اجتماع و فراهم آمدن
مردم هفت اقليم هر كوچه و برزنش كشور يست بامتعه اقليم
سبعه مشحون - هر خانه مالا مال هر چه در خور مدن و ناگزير
امصار است - و در هر دوكانش بوفور نفايس و نوادر هر
ديار صد كاروان بار - ازين است که در فترت نادر شاهي
طرفه چشم زخمه باین شهر رسيد - و در طوفه العين بصورت
اصلي باز گردید - بل همه چيزش از اول بهتر و روز افزون
است - و تصوير نقش و نگارش از قدرت قلم بيرون -
 صنايع پردازي و نزاکت کارها را (روز بازار است - و طرف انگيزي

و بزم طرازی را با دلهای سرور کار - چون پای خامه تیز رفتار در
مساحت مساحت خصوصیات این جای حیرت افزا لنگ است
بلین بیت از فرورغی کشمیری (که در تعریف این شهر گفته)
اکتفا می نماید *

* جهان را گریه از خود یاد باشد *

* همین شاه جهان آباد باشد *

اما دهلی قدیم (که از مهین و دیرین شهرهای هند است)
نخستین اندریت نام داشت - طول مد و چهارده درجه و سی
و هشت دقیقه - و عرض بیست و هشت درجه و پانزده
دقیقه - اگرچه برخه از اقلیم درم انگارند اما از نیم اقلیم
است - سلطان قطب الدین و سلطان شمس الدین در قلعه
پنهورا بهر میبردند - سلطان غیاث الدین بلبن قلعه دیگر اساس
نهاد - و آنرا مرزغن اندیشید - معز الدین کیقباد بر ساحل
دریای جون شهره دیگر طرح انداخت - آنرا کیلوگرونی
گویند - امیر خسرو در قران المعدین این شهر را می ستاید *

* بیت *

* دی دهلی و دی بنان ساده *

* بگ بسته و چیره کج نهاده *

الحال مقبره جنت آشیانی درین شهر است - سلطان

علاء الدین شهر دیگر بنا نهاده آن را سوری گویند - پس از آن

تغلق شاه تغلق آباد بر ساخت - پستر پسرش سلطان محمد
شهره نو و منازل دلگشا بر روی کار آورد - و سلطان فیروز
بنام خود شهره بزرگ آباد نمود - و دریای جون را بریده
نزدیک ساخت - و سه گروهی فیروز آباد کوشکی دیگر برافراشت
جهان دما نام *

چون نوبت به جنت آشیانی رسید قلعه اندریت را تعمیر
نموده دین پناه نام گذاشت - شیر خان سوز دهلی علاقی را
دیران کرده جدا شهره برآراست - آثار این شهرها نمایان
و پیداست - طول این صوبه از بلبل تا لدهانه (که بر ساحل
دریای ستلج است) صد و شصت کرده - و عرض از سرکار (یواری
تا کوه کمادون مد و چهل - دیگر از حصار تا خضرآباد مد
و سی - شرقی آگره - میان مشرق و شمال پیوسته بخیر آباد
صوبه اردعه - شمالی کوهستان - جذوبی آگره و اجمیر - غربی
لدهانه و سرچشمه گنگ - و (چون درین صوبه دیگر رودها
فرادان) لخته شالی کوه این صوبه را کمادون نامند - کان
طلا و نقره و سرب و مس و زر نیخ و تنگار در - و آهوی
مشکین و گاز قطام و کرم پیله و باز و شاهین و دیگر
شکاری جانور و خیل و اسب کوه بس انبوه - هشت سرکار
و دریمت و سی و دو برگنه بجمع شصت کرد و شانزده
لک و پانزده هزار و پانصد و پنجاه نام در عهد عرش آشیانی

بدو میگرائید - چون اعلیٰ حضرت باحداث شاهجهانآباد موسوم
بدار الخلافه گردانید محالات دیگر افزوده دوازده سرکار دو صد
و هشتاد و یک محال بجمع یک صد و بیست و دو کرد و
بیست و نه لک و پنجاه هزار و یک صد و سی و هفت دام
قرار گرفت *

این سواد اعظم (که بهترین بلاد هندوستان است)
سه فصل دارد - زمستان از غره آبان تا بهمن - آذر و
دی ایام شدت سرماست - و دو دیگر اردیبهشت و پسین اگرچه
سرد است لیکن نه بسیار - و این فصل موسم خوبیهای
هندوستان است که سیر و شکار بکام دل میتوان کرد - دوم
تابستان از غره اسفندار تا آخر خرداد - اسفندار آغاز بهار
هندوستان است - در کمال اعتدال - و خرداد نیز معتدل
است - درین در ماه سواری و قطره می توان کرد -
اردیبهشت هم بد نیست - اما بے ضرورت تردد فتوان نمود -
و خرداد زمان استیلائی گرم است - سیوم برسات - از فیز
اگر بارش شود هوا بهتر است - و الا بهمان خرداد گرم -
امرداد عین باران است - و هنگام غایت لطافت هواست -
گاه باشد که (رز) ده پانزده مرتبه باران - و ابرهای رنگین

(۲) نسخه [ج] دوازده سرکار و صد و هشتاد - (۳) در نسخه [ج] لفظ
[آخر] نیست - (۴) نسخه [ج] آغاز بهار و در کمال اعتدال است *

پدید آید - و این ایام نیز ایام خوبیهای هندوستان است -
و در شهریز اگرچه باران می بارد اما نه بمرتبه ماه گذشته -
مهر آخرهای ایام برسات است - باران این وقت بخریف
و ربیع نفع تمام دارد - روز بعد از یک پارس گرم
می گردد - و شبها مائل بسردی - این فصل سه هوا دارد -
و اگر بارش است برسات - و گر نه هوای تابستان - لیکن
در تابستان گرفتگی در هوا نمی باشد - و در برسات
(رز) که باران نشود و نسیم نوزد) هوا گرفته می شود -
این فصل ثلثه در تمام بلاد هندوستان دایر است - اما
هوا متفاوت است *

* میروزا حسن صفوی *

پسر سیوم میروزا رستم قندهاریست - در عهد جنت مکانی
یمنصب هزار و پانصدی هفت صد سوار سرافرازی داشت -
پس از جلوس اعلیٰ حضرت همراه پدر عالی قدر خویش از
صوبه بهار آمده به آستان بوس خلافت جبهه آرا گشت - و
در سال دوم به تعییناتی صوبه بنگاله رخصت یافت - مدتها
با پسر خود میروزا صف شکن در کومکیان آن ولایت انصلاک
داشت - گاهی بر طبق طلب به پیشگاه سلطنت رسیده روی
عقیدت بتقبیل سده جهانبانی می افروخت - و باز بدستوری
معادرت کام دل می انداخت - و به افزایش منصب پایه

(باب المیم) [۴۷۸] (مآثر الامراء)
اعتبار بلند تر می افراخت - در سال نوزدهم بمنصب
سه هزاری دو هزار سوار امتیاز یافته بجایگزینی فتح پور
بیانه مورد اعطاف گردید - و در سال بیستم فوجدارای
جونیور از تغیر شاه نواز خان صفوی برادر خردش نامزد او
گشت - و منصوب صف شکن پسرش نقاره مرحمت شد -
و او از اصل و اضافه بمنصب دو هزاری دو هزار سوار
تارک افتخار افراخته نزد پدر دستوری یافت - و در سال
بیست و یکم میرزا با پسر خود از جونیور آمده شرف
استلام خلافت در یافت - و باز پدر و پسر کومک بنگاله
شده بدان صوب مرخص گشتند - و در سال بیست و دوم
حسب الالتماس شاهزاده محمد شجاع پنهان داری کوچ متعلق
موبه مذکور مفتخر گشت - و باضافه هزار سوار مباحثات
اندوخت - و در سال بیست و سیوم آخر سنه (۱۰۵۹)
هزار و پنجاه و نه هجری (ه نورد عقبی) گردید - مشار الیه
خطاب خانی قبول نمود - میرزا صف شکن بعد فوت پدر
بخدمت تهاه داری و فوجدارای حصر ولایت بنگاله چند
بسر برد - پس ازان بگوشه انزوا بوظائف دعا گویی پادشاه
زمان اشتغال وزید - و در سنه (۱۰۷۳) هزار و هفتاد و سیوم
هجری سال پنجم عالمگیری (روزگار حیاتش بسر آمد - د خور
میر میران یزدی همشیره نوازش خان عبد الکلی (که برادر

(مآثر الامراء) [۴۷۹] (باب المیم)
تلائق خلیل الله خان است (در خانه او بود - خلف او
سیف الدین صفوی باعتبار دلمادی خلیل الله خان مطرح
انظار عاطفت خردانه گشته در سال هفتم بخطاب کامیاب
خان ناموری گرفت - و بظاہر جهت از منصب برطرف
شده بود - در سال چهاردهم بدعای منصب کامران گردید - و
خطاب خانی بنام خود یافت *

* مرتضی خان مید نظام *

بسر دوم میران صدر جهان پنهانست - از بطن برهن زنی
بوده (که میران کمال شیفتگی بدو داشت) - اذن جهت
این پسر را نهایت درست داشته در مدد تربیت او شد -
و در حین حیات خود بروشناسی پادشاهی و منصب
عمده کامیاب گردانید - پس از فوت میران جنم مکانی
او را بمنصب دو هزار و پانصدی دو هزار سوار سوار فرمود -
و در نخستین سال جلوس اعلی حضرت باضافه پانصدی
بمنصب سه هزاری دو هزار سوار و عطای نقاره بلند آوازه
گشت - و پس از فوت مرتضی خان میرحسام الدین انجور مید
مذکور بخطاب مرتضی خان ناموری اندوخت - هنگامی (که
نظم موبه دکن بمهابت خان خانانان تفویض یافت) خان
مشارائیه نیز کومک گشته رخصت دکن یافت - و پس ازان
(که حصون تسعة دولت آباد بندروی شهابت مهابت خان

سپه سالار در سال ششم سنه (۱۰۴۲) هزار و چهل و دو
هجری گشایش یافت) سپه سالار خواست یکی از سران فوج
را با برخی از بندهای اخلاص شعار بکراست قلعه گذاشته
خود به برهانپور شتابد - ازان جهت (که مدتی در محاصره
قلعه انواع رنج و تعب کشیده بودند - و صبح و شام از کارزار
بیچاپوری و نظام شاهیه دمی نیاسوده - و آذوقه ذخیره نیز
نمانده) بهر که تکلیف نمود از تکفل آن سر برتافت - و
مشهور است که (چون مرتضی خان صاحب سامان و جمعیت
بود) مهابت خان با از درین امر مبالغه نمود - سید
باصدق چنین اصرار ورزید که مهابت خان خط آزادی از
نوشته گرفت *

و چون خان دوران از اخلاص خالص و حمایت راسخ
پذیرای آن خدمت گردید خانخانان حکمت عملی بکار برده
سید مرتضی خان را با جماعه دیگر بهرواهی خان مذکور در
قلعه گذاشته طبل رحیل فرود کوفت - در همان چند روز
فرمان بنام خان دوران رسید که (چون از بیش از همه
تعب و معوبت کشیده) قلعه را بمرتضی خان سپرده خون
بمالوه (که صوبه دار آن بار متعلق بود) رفته چندی
ببایسد - خان مذکور سید را در قلعه گذاشته و زرت (که
از خزانه عامره با خود داشت) برای ناگزیر قلعه بمشار الیه

داده زنانه سمع مطالب شد - و پس ازان به تیوالداری دلمو
سرافرزی یافته بمالش متمدنان آن ناحیه از بیس و غیر
آن مامور شد - چون وطنش در جوار دلموست جمعیت
کثیر و انبوهی فردان فراهم آورده در جستن و بستن طایفه
بیس کوتاهی نمود - مکرر بجنگ و پیگار غالب آمده نقش
صوت او درست نشست - مدتها در فوجداری بیسواره و
لکهاو بضبط و ربط تمام گذرانید - آخر الامر از غلبه پیروی
و ضعف قوی طاقت قطره و پویه نماند - و بمهام خدمت
نمی توانست پرداخت - در سال بیست و چهارم از بازگاه
خلافت او را از منصب باز داشته بیست لک دام بطریق
سالانه از برگذ بهائی وطنش (که یک کور دام جمع
دارد) مرحمت شد - چون پسرانش در گذشته بودند هر
کدام از عبدالمقدور و عبدالمذکر و عبدالمذکر از (باضافه منصب
و دیگر نایب او را فراخور حال بمناصب برنواخته هشتاد
لک دام تقمه این برگذ را در قبول آنها مقرر کرد - پس
ازین سید مذکور مدتها در زمره وظیفه خواران گذرانیده
بجای موقوف بساط حیات در نوردید - عبدالمقدور در عهد
امای حضرت بمناصب وزارت شش مد سوار و فوجداری
خیروآباد رسیده *

(۲) در [بعضی نسخ] دلمو *

* معتقد خان میرزا مکی *

پسر افتخار خان است که در بنگاله سال هفتم جهانگیری در جنگ عثمان خان لوهانی دان جانفشانی و جان ستانی داده بکار آمد - میرزا نیز دران جنگ مصدر تلاشها گشته - این هر دو پدر و پسر در تیراندازی شهره آفاق بودند - پس از فوت پدر برهنمونى بخت سعادت پزوه خود را بقتراک دولت شاهزاده ولی عهد شاهجهان بر بست - و بحسن خدمت و دوام حضور کامیاب نوازش شاهي گردیده بقرب و اعتبار اختصاص پذیرفت - گویان بشرف نسبت رضاعت شاهي نیز افتخار داشت *

چون شاهزاده نخستین باز باصلاح مهمات دکن توجه برگذاشت و افضل خان و بکرماجیت (که از عمدهای دولت شاهي بودند) بهوش افزائی و فرمان پذیری عادل شاه بیجاپوری تعیین گشتند مشارالیه با جادو داس دیوان بیودات بحیدرآباد دستوری یافت که قطب شاه وائی آنجا را از خواب غفلت بر آورده بشاهراه اطاعت رهنمون شود - از (چون بصرت سریعہ بمقصد فائز گشت) قطب شاه را در کمال انقیاد و فرمان برادری دیده پیشکش پانزده لک روپیه از جواهر ثمینہ و فیضان نامی تنومند و اسبان قبیحاق بر گرفته معاودت نمود - و به بساط بوسی انجمن حضور و استعسان

تقدیم خدمت اسباب مزید رفعت جاه آماده گردانید - و در ایام ناکامی شاهزاده (که از بی مهری روزگار غیر از قطع فیانی سود سفر بنظر نمی آمد) او از اخلاص وافی و صفای مافی (که سرآمد شمائل رضیه است) پوستاری و هوا داری خدایند مجازی را سرمایه ببود دانسته بهیچ وجه از رکب شاهي جدائی نگزید - تا آنکه زمانه نیرنگ ساز بغافلگی یک بست و گشاه مژه چمن دیگر طرح ریخت - و بهار دولت شاهي گل کرد - در سنه (۱۰۳۷) هزار و سی و هفت هجری چنت مکانی در گذشت - و الویه شاهي از جلیبر دکن باهتزاز آمده هفدهم ربیع الآخر بر تالاب کانگریه (که در خارج شهر نزعت بهر احمدآباد گجرات است) بر تو نزل افتاد - و نظم آن دیار باقتضای وقت به شیر خان قونور تمویض یافت - و از آنجا که هنوز وصول بدار الخلافه واقع نشده و سلطنت استقراعی نگرفته معتقد خان را بمنصب چار هزاری در هزار سوار برنواخته با جمعی دیگر در احمدآباد گذاشتند - و در سال دوم بقوچداری اجمیر سر بر افراخت - پس ازان به صوبه داری مالوه متعین گشت - و در سال بیفجم حکومت آن ولایت نامزد نصرت خان خاندوزان گردید - و او بقوچداری اطراف دار الخلافه مامور شد - و در همین سال مکرر نالش باقر خان نجم ثانی

ناظم اودیسه بعرض اعلیٰ حضرت رسید که با رعایا سلوک ناپسندیده می نماید - معتقد خان باضافه سواران منصب نوازش یافته به بصاحب موبکی اودیسه بلند پایه گردید *

از غرائب رودان آنکه گویند باقر خان کارخانه چند کرده مبلغها بدست آورده که افشای هر یکی موجب رسوائی بود - خواست که آفرایا خس پوش کند - زمینداران آن ناحیه را از دیسمکه و دیسپانویه و مقدم فراهم آورده بهره گمان شراعت داشت مقید ساخت - و از آنها یکدفعه هفت صد کس را بدم تیغ داد - ناگهان یکی ازان آشوب جان گزاید چست خود را بحضور رسانید - و طومار چهل لک رویه بنام باقر خان نوشته داد - درینوقت تحقیق آن مقدمه نیز به معتقد خان مقرر شد - اتفاقاً میرزا احمد داماد باقر خان (که بخشیکری آن صوبه یافته همراه بود) روزی (که از آلاآباد در کشتی نشسته می رفتند) میرزا احمد تقریبی از طومار مذکوره بر آورده ازان زمیندار معتقفسر گردید - و بیهانه دیدن طومار را از دستش گرفته بتیزدستی چنان شمشیر بر تافت که سر از قن جدا شده در دریا افتاده - و طومار نیز پاره نموده بآب رها کرد - و به معتقد خان گفت که بمحض دولت خواهی شما این

(۲) نسخه [ب] و افشای هر یک از *

حرکت بعمل آمده که آخر کار این قسم طومار بنام شما هم در دست می گردد - معتقد خان مستحسن داشت - اما چند معائب پادشاهی ماند *

معتقد خان مدتی دران دیار بداد دهی و مطیع نوازی و سرکش بر اندازی بسر برده چون بحضور آمد باز در سال نوزدهم بحکومت آن دیار تعیین گردید - و در سال بیست و دوم طایب حضور گشت - چون اعظم خان حاکم جونپور در همان ایام در گذشت بخدوبست آن سرکار به معتقد خان قرار گرفت - خان مذکور از عرض راه عطف عنان کرده بجانب امرور رجوع نموده - چون او را پیوری دریافته بسیار از کار رفته بود در سال بیست و پنجم درازدهم ذی القعدة سال (۱۰۶۱) یک هزار و شصت و یکم بعرض اعلیٰ حضرت رسید که او بضبط نواحی جونپور نمی تواند پرداخت - آن تعلقه بنام مراد کام مغوی تجویز شد - اتفاقاً او هم در همان تاریخ در جونپور بحاط حیات در نورید *

* میرزا عیسیٰ قرخان *

پدرش جان بابا عم پدر میرزا جانی بیگ حاکم منده است - چون بیمانه حیات میرزا جانی لبریز گردید میرزا عیسیٰ بهوس حکومت دست و پائی بحرکت آورد - خسرو خان چرگس (که رئیس مستهل آن سلسله بود) میرزا

غازی را جا نشین پدر ساخت - و خواست که میرزا عیسی را بادب گاه زندان بر نشانند - او بقلای بخت و رهنمونیت اقبال ازان دیار بدر زده بدرگاه جهانگیری استظلال عافیت نمود - جنّت مکانی بمنصب عمده مطرح انظار عاطفت ساخته تعینات دکن فرمود - و چون میرزا غازی در حکومت قندهار در گذشت خسرو خان عبد العلی نامی را ازان سلسله بر متصد ترخانیه متمکن ساخته دست مایه حکم رانی اندیشید - جنّت مکانی بتوهم آن (که مبادا عبد العلی به دستان سرائی خسرو خان ریشه استقلال دران سرزمین فرو بود) فرمان بنام میرزا عیسی خان قلمی فرمود - و چون او جبهه ساعی استان خلافت گردید بعرض برخی حساد [که میرزا از دیرباز در آرزوی ملک موروثی نعل در آتش است - اگر درینولا مستقل شده بحاکم کچ و مکوان و هرمز (که قریب واقع شده اند) اعانت جسته با شاه عباس صفوی توسل نماید مدتها باید که تدارک آن بوقوع آید] پادشاه بد گمان شده میرزا رستم قندهاری را بحکومت آن دیار مامور فرمود - و بسعی او رگ و ریشه ترخانیه ازان ولایت برکنده گشت - و میرزا عیسی بجایگزینی دهن پور گجرات سر بر نواخته تعین آن صوبه گردید - دران هنگام (که اعلی حضرت از حوالی تتهه بذاکامی پراه زن و ولایت بهاره مضاف گجرات

معاودت بدکن فرمود (میرزا بیادری طالع از نقد و جنس واسب و شتر بطریق پیشکش در جناب شاهي ارسال داشته ذخیره سود و بهیود روزگار خود اندر خست *

پس از ارتحال جنّت مکانی در اثنای توجه رایات فردرس آشیانی از دکن بدار الخلافه آگره هنگام جهان گشائی بسعدت زمین بوس رسیده باضافه دو هزار و سیصد سوار بمنصب چار هزاری ذات و دو هزار و پانصد سوار ایالت ملک تتهه کامروای ملک خود گردید - لیکن بعد جلوس بر سریر فرمان (وائی حسب اقتضای وقت ضبط و ربط آن دیار به شیر خواجه مخاطب بخواجه باقی خان تفویض یافت - و میرزا بے نیل مقصود از عرض راه معاودت نموده بتیولداری متهم و آن نواحی مورد نوازش گشت - و در سال پنجم در سواران منصب افزوده بجایگزینی ایلچپور رخصت یافت - و در سال هشتم باضافه هزار و سوار بمنصب ولای پنجهزاری چهار هزار سوار دو اسبه سه اسبه بر نواخته بفوجداری سرکار سورتتهه مباهی گردید - در سال پانزدهم بصاحب صوبگی گجرات از تغیر اعظم خان اختصاص پذیرفت - و ضبط سورتتهه بپسر کلانش عنایت الله (که بمنصب دو هزار و هزار سوار سر افرازی داشت) مقرر گشت - و بعد از عزل صوبه داری مجدداً بایالت جوناگده (که حاکم نشین ولایت

سوزته است) سر برافراخت - و در سال بیست و پنجم هراسم آن دیار بمحمد صالح پسر درمیش مفوض گشت - و فرمان طلب میرزا بحضور صادر گردید - در محرم سنه (۱۰۶۲) هزار و شصت و دوم بقصبه سانبهر رسیده بود که پیمانه حیاتش برآمود - با آنکه عمر میرزا از صد متجاوز بود اما قوی از درجه طبیعی سقوط نیافته - باه هم جوانانه داشت - و بسیار عیش دوست و شیفته مسکرات و دل داده راگ و رنگ بود - و در نغمه خوانی و ساز نوازی خالی از کمال نبود - اولاد بسیار بهم رسانید - عنایت الله خلف کلانش که عمده بود در سال بیست و یکم در گذشت - و پیشتر در حیات پدر زندگی مستعار سپردند - بعد فوت میرزا محمد صالح (که ارشد ارلادش بود - و احوالش جدا بقلم آمده) بمنصب در هزاری هزار و پانصد سوار و فتح الله بمنصب پانصدی و عاقل بمنصب درخیز سرافرازی یافتند *

* محمد علی خان محمد علی بیگ *

خویش قلیچ خان از منصب داران داخلی همراهی شاهزاده دارا شکوه است - چون سرکار حصار بضابطه معمول بپادشاه زادهای ولی عهد تعلق می کرد [چنانچه در عهد فردوس مکانی به جنت آشیانی و در وقت جنت آشیانی بعرض آشیانی و همین قسم بجنت مکانی و فردوس آشیانی

تذخوه شده بود] لهذا در عصر سلطنت فردوس آشیانی پیداشاهزاده کلان قرار یافته او بفوجدارئی آنجا مامور گردید - از آنجا که گشاد هر کار در گزر وقت است و کار کفای قضا یادنی وسیله جامه را بکام می یزند دران ایام [که جراحات بیگم صاحب (که بغابر وصول شعله شمع بدامان و رسیدن ببدن اضلاع سوخته بود و پس از معالجه بسیار اطباء وقت) هرچند التیام پذیرفته اما گاه گاه عود میکند] او در پیشگاه سلطنت ظاهر نمود که هامون نام فقیری بی نوا در سرکار مذکور میباشد - مرهم او برای این قسم جراحات مفید و مشهور است - پستربرطبق حکم او را آورد - و مرهم او نفع تمام بخشید - پادشاه آن فقیر را به مبلغ همسنگش خلعت و اسب و فیل و دیه در وطن بطریق التماس برنواخت - و مشارالیه (که واسطه این امر بود) مورد عاطفت گشته سال هژدهم بخطاب خانی ناموری اندوخت - سال بیست و ششم (چون موبه ملتان در عوض موبه گجرات به پادشاهزاده مذکور تفویض یافت) او بعنایت خلعت و هراسم آنجا اختصاص گرفت - چون موبه تتهه هم ضمیمه موبجات سابق به پادشاهزاده مذکور مرحمت شد او بمحافظت آنجا مامور گردید - سال سی ام مطابق سنه (۱۰۶۶) هزار و شصت و شش هجری پیمانه زدگی او برآمود *

* مغل خان *

پسر زین خان کوکه است - در عهد چغتو مکانی بمنصب
 هزارچی پانصد سوار رسیده بود - در سر آغاز جلوس اعلیٰ^(۲)
 حضرت بقلعه داری دارالملک کابل سر بر افراخته مریض
 گردید - و چون سال نهم سلطنت دولت آباد مضروب خدیام
 پادشاهی گردید و عساکر قاهره به سرکردگی سران نامور
 بنهب و غارت ملک عادل شاهیه و تسخیر تدمر قلاع نظام^(۳)
 شاهیه تعیین گردید مغل خان بافرونی بمنصب پانصدی
 پانصد سوار کام دل اندرخته بهمراهی خان دوران نصرت
 جنگ انتظام یافت - و در آخر این سال بذیری شهامت
 و پودلی سردار باوقار قلعه اردگیر (که از قلاع حصینة مدینه
 بالاکمالت دکن است و درین وقت مضاف صوبه محمد آباد^(۴)
 بدر) هشتم جمادی الاولی سنه (۱۰۴۶) هزار و چهل
 و شش هجری در محاصره سه ماه و کسریه بتصرف
 پادشاهی درآمد - خان مذکور پانصدی ذات پانصد سوار
 دیگر اضافه یافته بصیانت و حفاظت آن حصن استوار
 معین گردید - و مشار الیه مدتی در آنجا گذرانیده نامر بمروت
 و مردمی برآورد *

(۲) نسخه [ج] در آغاز جلوس - (۳) نسخه [ج] عا. ل. شاه - (۴) در
 نسخه [ج] حرف [واو] نیست *

راقم سطور را در سنه پانزده جلوس خاقان زمان گذری^(۲)
 بنماشای قلعه مسطور افتاد - مشاهده نمود که در دیوار
 عمری (که اندرون قلعه واقع شده) بر سنگی تاریخ فتح
 قلعه و تفویض آن بمغل خان کنده نصب کرده اند -
 اغلب که بغرمایش خان مذکور باشد - پس ازان بحضور
 شتافته در سال هزدهم بمنصب در هزار و پانصدی در هزار
 سوار پایه افزای اعتبار گشت - و چون در همین ایام خان
 دوران صاحب صوبه دکن (خصمت انصراف یافت خان مذکور
 نیز بعطای نقاره بلند آوازه گشته بهمراهی صوبه دار دستوری
 یافت - و در سال بیست و پنجم به صاحب صوبگی تهم
 سرافراز گشته از راه کجرات روانه آن سمت گردید - صاحب
 همت و شگفته رو بود - هرکه بسر وقتش وارد میشد در
 تفقد و دلجوئی کوتاهی نمیکرد - و جویای نام نیک بود *

چون خان مذکور از تن آسانی و فراغت دوستی توفیق آن
 نیافت (که خود را در مهم قندهار بخدمت شاهزاده بلند اقبال
 محمد دارا شکوه رساند) ازین رهگذر از منصب سه هزارچی در^(۳)
 هزار سوار و جاگیر برطرف شد - چندی بدین منزل
 گذرانید و پویشانیا کشید - آخر در سال سی ام حسب التماس

(۲) بعلی شاه عالم پادشاه مطابق سنه (۱۱۸۸) هزار و یکصد و هشتاد
 و هشت هجری - (۳) نسخه [واو] برساند *

دارا شکوه بسالیانه پانزده هزار روپيه موظف گردید - تاریخ
فوتش بنظر نیامد - گویند شکار دوست بود - و باغچه و سرود
شیفتهگی داشت - سازنده و نوازنده بسیار فراهم آورده بود *

* میروشمس *

از سادات حسینی ست - گویند مدتی تارک دنیا بود -
و سیاحت میکرد - پس ازان ملقزم رکاب شاه جهان شده -
بعد ارتحال جنت مکانی (چون موکب شاهجهانی در فوج
سورت رده نمود) او بقلعه داری آفجا سرفرازی یافت - و
سال هفتم از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدی دو
هزار سوار چهره ناموری برافروخت - و سال دهم باضافه
پانصد سوار و فوجداری و تیولدارانی برگشته پزوده مضاف
گجرات لوی بلند پایگی برافراشت - سال هزدهم بعنايت
نقاره بلند آوازه گشت - و سال نوزدهم از اصل و اضافه
بمنصب سه هزار و سه هزار سوار و فوجداری و تیولدارانی
ببر قامت قابلیت آراست - سال بیست و پنجم بفوجداری
و تیولدارانی بطن متعلق گجرات فضل امیدش بارور گردید -
سال بیست و هشتم باز به تهاذه داری و جاگیرداری پزوده
از توابع احمد آباد مامور گشت - سال سی و یکم نوزدهم
(رمضان مطابق سنه ۱۰۶۷) هزار و شصت و هفت هجری
لباس هستی را بر کند *

* مرشد قلی خان خراسانی *

از ترکان سپاهی پیشه بود - بکار دانی و معامله فهمی
امتیاز داشت - ابتدا نوکر علی مردان خان زیگ حاکم
قندهار بود - چون خان مذکور آن حصن حصین را تسلیم
اولیای پادشاهی نموده بزدگی درگاه والا برگزید چند کس
از نوکران عمده او در سلک ملازمان درگاه انتظام یافتند -
از انجمله مرشد قلی خان از یاری طالع بدولت روشناس^(۲)
فایز گشته منظور نظر التفات خسروانه گردید - در سال نوزدهم
جلوس فردوس آشیانی به فوجداری دامن کوه کانگره از تغیر
خنجر خان فرق افتخار برافراخت - و چون صاحب موکی
و سرداری بلغ و بدخشان نامزد شاهزاده محمد ادرنگ زیب
شد او به بخشگیری فوج متعینه ایشان تعیین یافت - و در
سال بیست و دوم از تغیر جان نثار خان آخته بیگی شد - و
در سال بیست و چهارم به بخشگیری لاهور اختصاص گرفت -
و چون شاهزاده مذکور در سال بیست و ششم بتفویض نظم
موکب دکن لوی توجه برافراخت او از سابق و لاحق بمنصب
هزار و پانصدی پانصد سوار و خدمت دیوانی بالاگهات دکن
کامیابی اندوخته بهمراهی شاهزاده دستوری یافت - و در تقدیم
آن خدمت مساعی جمیاه بکار برده جوهر رشادت و کار دانی

(۲) در نسخه [ج] لفظ [خان] نیست *

خود را بر (ری) روز آورد - و حسب الائتماس شاهزاده در سال بیست و هفتم بافزایش پانصدی و خطاب خانی چهره اعتبار برافروخت - و در سال بیست و نهم بافروزی پانصد سوار مورد نوازش گردیده خدمت دیوانی پایان گهات از تغیر ملئقت خان بانضمام کار سابق بدر مقرر شد *

و پس ازان [که همت والا نهمت پادشاهزاده فتح نصیب محمد ارزنگ زیب مصروف آن گردید که به مستقر الخلافه شتافته دست استیلا دارا شکوه را (که از فرط توجه اعلی حضرت هیچ یک از برادران را بنظر همسری در نیارده طبل خود کامی و خود آرئی می نواخت - و از امور سلطنت جز نام به اعلی حضرت نماند) کوتاه سازد] پرتو اهتمام بصوب این مطلب افکند - و در کمتر فرصت لشکر نمایان و توپخانه شایان ترتیب داد - از ملازمان پادشاهی (که دران صوبه بودند) هرکرا بخت اقبالمند مساعدت نمود بر ارادت بر خط بزدگی و همای گداشت - مرشد قلی خان (که آثار ارادت و جانفشانی از سیمای احوالش هویدا بود - و بر همه اخلاص مژدان عقیدت کیش سبقت گرفته مراسم دولت خواهی بتقدیم می (سانید) از تغیر میر ضیاء الدین حسین اسلام خان (که در مرافقت شاهزاده محمد سلطان برسم منتلا از ارزنگ آباد زلف برهانپور

گشت) بخدمت دیوانی جلیل القدر سرکار شاهی مدارج عزت پیمود - و از اعلی و اضافه بمذنب سه هزار سرافرازی یافت - و چون زیات پادشاهی دهم (جیب سنة ۱۰۶۸) هزار و شصت و هشت هجری بگذر اکبرپور از آب نریده پایاب عبور نموده و بیست و دوم همین ماه اتفاق صف آرایی (که نخستین معارک آن شاه فیروزمند است) با مهاراجه جسونت (که از جهالت و جسارت سد راه آن شاهزاده گردیده پای اقامت در نواحی اجین افشده بود) افتاد (اجپوتان مشهور مثل مکند سنگه هاده و رتن رتھور و دیال داس جهله و ارچن کور) که از رؤسای آن قوم جلالت کیش بودند (دست تعلق از جان برداشته جلو انداختند - و نخست بنرپ خانه شاهزاده [که اهتمام آن دران روز بعدد شجاعت و اندرخی مرشد قلی خان (که از سرداران راسخ العقیده و صاحب سیف و قلم بود) قرار یافته] بجنگ و ستیز پرداختند خان مذکور باتفاق ذوالفقار خان (که مقدمه الجیش هراول بود) با آنکه فوج درخور ثروت و هجوم مخالفان نداشت یست ثبات و قرار در عرصه کارزار استوار داشته از جانرفت - و بعد از گیر و دار بحیار و سعی و تلاش بی شمار (که منتهای مرتبه سپاه گری و جانفشانی بود) مردانه نقد جان نثار نمود - و بادی حق اخلاص سرخوئی اندوخت *

مشار الیه با وصف جوشش بهادری و نشئه سپاه گری
فهمید متصدیانہ داشت - و دیانت و خدا ترسی پیرایه^(۲)
هالش بود - در دیوانی دکن باستمال و رفاهیت رعایا
کوشیده در توفیر و تکثیر آبادی ملک همت گماشت - و
از کار شناسی و جزرسی تقسیم اراضی نموده ربع هر جنس
بر گرفت - و دستور العمل قرار داد - گویند از درستی احتیاط
(که مبادا حیف و میل بجانب رود) بسا اوقات خود طناب
جریب بدست گرفته زمین را پیمایش می کرد - از حسن
نیت اوست که عمر جارید یافت - یعنی نامش بسبب
این دستور العمل تا انقضای اعوام و شهرور بسیار بر مفعله^(۳)
روزگار خواهد ماند *

باید دانست که در ممالک فسیحه المسالک سیر حاصل
زرخیز دکن تشخیص جمع مال بر سر بیگه و محاسن
اراضی بجریب و تفریق زمینها و تقسیم اجناس حبوب و
بقول در میان نبود - کشاورز و مزارع آنچه بیک قلبه و
جفت گار می توانست و هر جنسه که می خواست بر سر
قلبه قلبه باختلاف بلاد و برگذات بحاکم می داد - باز پرس
کمیت و کیفیت نمی شد - و پس ازان [این ولایت
بروزگار ممتد بفوج کشیهای متوالیه سلاطین هندوستان

(۲) نسخه [ج] خدا پرستی . (۳) در نسخه [ج] لفظ [بسیار] نیست *

پی سپر گردید - و رعایا از نام مغل و معاملات نو ترسان
و لوزان گشته ترک اوطان گرفت - و امساک باران و قحط
چندین ساله سرباری گردید - و دیوانی بمرتبه انجامید
(که اعلی حضرت با آنکه در سال چهارم سی و چهل کرد
دام از اصل صوبه خاندیس تخفیف دادند) بحالت اصلی
نگراند تا آنکه نوبت بمشرد قلی خان رسید [خان مذکور^(۲)
از کار طلبی و دقت پژوهی به راجی مراب اندیش خود دستور
العمل راجه تودرمل را (که از زمان عرش آشیانی احداث
یافته در هندوستان مروج گردیده) بتازگی دران مرز بوم
برودی کار آرد - اولاً در فراهم آوردن رعایای متفرق کوشش
تمام بکار برد - و جابجا امدای فهمیده و عمال متدین تعیین
نمود که اراضی اکثر برگذات را به پیمایش در آردند (که
آنها رقبه خواهند) - و تفریق شایان زراعت و کوه و ناله
(که بکار قلبه رانی نمی آمد) نمود - و هر دایه (که
مقدم نداشت و وارثان او از مدمات حوادث مفقود الاثر
بودند) مقدمی آنجا بهره از احوالش جوهر استعداد آبادی
و پرداخت رعایا دریافت نمود مقرر کرده سرگرم کشت و کار
ساخت - و برای خرید گار و دیگر مایحتاج زراعت مبلغی
از سرکار داد (که آنها تقاری گویند) و با عمال گفت که

(۲) نسخه [ج] اینکه - (۳) در نسخه [ج] لفظ [را] نیست *

آنها بر سر فصل بومل در آرند - و معاملات با کشاورز سه قسم نمود - اولاً تشخیص سربسته^(۲) (که معمول زمان قدیم نیز بود) - درم تقصیم غله (که آنها قبائی نامند) و آن نیز سه گونه است - اول هرچه از آب باران تا هنگام در بر مراد رسد بالمناصفه قرار داد - و در آنچه از آب چاه مراد رسد اگر جنس غله است سیوم حصه از سرکار و دو حصه از رعایا - و سوای غله از انگور و نیشکر یا زیره و اسفغول مختلف است نظر بر خرج آب کشتی و ایام قیاری آن - از نهم حصه تا چهارم حصه برای سرکار باقی بر عیت - سیوم آنچه از آب کاربز و نهرا از دریا بریده بزرعیت مردهند و آنها پات خوانند بخلاف چاهی بکم و زیاده مختلف قرار داد - عمل سیوم جریب یعنی ربع هر جنسه از حبوب و بقول و فواکه و بودر نظر بر نرخ و چندی و چگونگی حصول آن از هنگام زراعت تا حصاد فی بیکه چیزه معین نمود^(۳) که بعد جریب آنها باز یافت نمایند - و این عمل در سه چهار موته دکن (که آنوقت همین قدر ازین دیار بحوضه تصرف پادشاهی در آمده بود) به دهانه مرشد قلی خان شهرت دارد * پسرش علی بیگ در حال چهارم جلوس خلد مکان بخطاب اهتمام خان و پسر دیگر فضل علی بیگ در سال

(۲) نسخه [ب] سرشته - (۳) نسخه [ب] کرد *

سی و درم بوتايع نگاری کچهری دیوان اعلی سرفراز گردید - وقت مرحمت خانی و خطاب بر زبان پادشاه گذشت پرسید که بر قام خانی می خواهد یا خطاب پدر - مشارالیه بلحاظ بعضی وجوه مرشد قلی خانی اختیار کرد - خلد مکان فرمود که من و مادر قربان علی (کرم الله وجهه) باین نادان بگوئید که علی گذاشته قلی میشود - فضل علی خان بهتر است - و پس از آن بدیوانی شاهزاده محمد معزالدین (که از زندان تادیب رستگاری یافته بود) اختصاص گرفت - و در سال چهل و درم بخدمت دیوانی موته ملتان امتیاز یافت - (زبانی یکی از رفقای خان مذکور) که خالی از اعتماد نبود (مصمم افتاد که چون از دکن بجانب ملتان رخصت یافت بچه کامیابی و شغف راه مقصود پیمودن گرفت و چه شیشه های مراد که دست امید بر طاق دل او و همراهانش نهید - چون بلاهور پیوست برفع کوفت سفر رفقه چند روزه طرح نمود - هر صبح هیر باغی و هر شام مجلسه قازه می آراست - ناگهان از فلاخن خانه فلک سنگ حادثه بشیخه خانه آرزویش افتاد - فرمان پادشاهی بنام حاکم آن بلده اصدار یافت که فضل علی خان را طوق و زنجیر کرده روانه حضور سازد - و او کاربند حکم گردید - و چون

(۲) نسخه [ب] خان - (۳) نسخه [ا] شفقت (۴) نسخه [ج] روز *

این سانحه از اخبار نویسان آنجا بعرض رسید ظاهر شد که فرمان جعلي بود - و آن بیچاره بے موجب در شکنجه بلا گرفتار گشت - همان ساعت گرز برداران تعیین شدند که بهر جا رسیده باشد از قید و بند برآورده اسباب و اشیای او (که در لاهور بضبط درآمده) بار مسترد نمایند *

* ملتفت خان *

همین خلف ارشد اعظم خان جهانگیر شاهبخت - از علوم متداوله بهره رافي داشت - و از حمایده شیم بخشه رافر - در عهد جنگ مکانی به روشناسی و ناموزی بهره تفوق می افروخت - چون پدرش در آغاز سال دوم شاهجهانی بنظم دکن مامور شد او باضافه چهار صدی صد و پنجاه سوار بمنصب هزاری در صد و پنجاه سوار مفتخر گردید - و پس ازان (که همراه پدر بمالش خان جهان لودی به بالاگهات دکن رخصت یافت) بمنصب هزار و پانصدی پانصد سوار سر بر افراخت - و چون خانجهان باتفاق نظام شاهیه مکرر از افواج منصوره مالشه بمرا یافت اطراف لشکر از دور سیاه می نمودند - و گاه جنگی بگریز می کردند - ازین جهت دلاوران جهارت منس حساب از آنها بر نمی گرفتند - اتفاقاً (۲) در روزه (که بر چنداولی ملتفت خان با جمعی از راجپوتیه

(۲) در نسخه [ج] در اینجا [کاف] نیست *

با نام و نشان نامزد بود) از سهل انگاری قریب بدو کرده از قول دور افتادند - مخالف (که در کمین فرصت بود) بیکبار با ده هزار سوار رسیده - بجنگ پرداختند - برخه خانه زادان روشناس از مغل و راجپوت داد مردانگی داده راه جانفشانی سپردند - ملتفت خان با راه دودا چندزارت ثبات قدم نیازست ورزید - از معرکه پیرو قبی ساخت - و در سال دهم بخدمت عرض مکرر استیاز یافت - و در سال سیزدهم بدیوانی صوبه بنگاله دستوری یافت - و در سال نوزدهم ببخشیکری لشکر (که بمسرداری شاهزاده مراد بخش بمهم بلخ و بدخشان تعیین یافته) اختصاص گرفت - و در سال بیست و دوم (چون شاهزاده محمد اورنگ زیب با عساکر نصرت پیوا بمهم قندهار تعیین شد) ببخشیکری آن فوج بخان مذکور مفوض گردید - و در همین سال پدرش رخت زندگی بر بست - او در رکاب بود - باضافه پانصد سوار سرافرازی یافت - و در سال بیست و سیوم پانصدی دیگر بر منصبش افزوده تعیین دکن گشت - دران هنگام صاحب صوبگی دکن بشایسته خان متعلق بود - بنابراین رباطها و رفور کاردانی و معامله فہمی بنیابت برهانپور مامور شد - و مشارالیه در بندوبست آنصوبه کوشیده آثار تمدن از ساحت آن زمین برداشت - و بحسن سلوک همه را از خود راضی و خرسند

ساخت - و در سال بیست و پنجم از پیشگاه خلافت و جهانجانی دیوانی پایان گهاگ دکن (که عبادت از صوبه خاندیس و نصف صوبه برار باشد) بدر تعلق گرفت - و در سال بیست و نهم حسب الالتماس شاهزاده محمد اردنگزیب بهادر ناظم دکن بافرونی پانصدی ذات و پانصد سوار و خدمت قلعه داری احمدنکر از تغیر شاه بیگ خان سر بلند گشت *

و چون مشام حسن اخلاص از شمامه التفات شاهزاده مذکور معطر بود و در وقت رکعت عالمگیری بانتزاع سلطنت نطق همت بمیان مراقبت بر بست پس ازان (که یکران عزیمت شاهی از برهانپور بسوی مقصود ملک عنان گردید) خان مذکور بعنایت نقاره بلند [وازه گشت - و بعد از محاربه جسونت در ظاهر بلده اجین عشره اخیر رجب از انتقال مرشد قلی خان (که دران معرکه مردانه دار نقد جان نثار نمود) بخدمت دیوانی سرکار و خطاب اعظم خانی و عنایت طرخ مطرح انوار عاطفت گشت - و از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاری در هزار و پانصد سوار پایه اعتبار برافراخت - از آنجا [که فلک ستمکار و روزگار ناسازگار (که شادی او غم آمود و شربت او زهر آلود است) هر چه برافرازد بیندازد و بهره پردازد نوازد] آن

حضرت نصیب چمنستان کامیابی هنوز از باد وزارت لیه ^(۲) تر ناکرده ^(۳) که پیمانته حیاتش لبریز گشت - یعنی یک و نیم ماه سالم نگذشته بود که روز جنگ دارا شکوه بعد از فتح از غلبه حدت هوا و شدت گرما و سنگینی چلقد و جوشن جان بجان آفرین سپرد - از بفهم درست و ادراک عالی مشهور و شگفته پیشانی و متواضع بود - و حسن معاشرت داشت که هر که بار میرسید دل بهتته صحبتش می گردید - و طبع موزون هم داشت - این شعر از دست - * فرد *

* بخواب دیده ام آن طره پریشان را *

* قمام عمر ذکر خواب من پریشان است *

دختر احمد الله خان معموری در خانه اش بود - احوال هوشدار خان پسر او (که از امرای عالمگیری ست) جدا بتحریر آمده *

* معمر خان میرابوالفضل معموری *

میدے محیم النصب و مردے کریم الحصب بود - و بهیورایه فراست و کیاست آراستگی داشت - در عهد فردوس آشیانی به منصب پانصدی در صد سوار سرمایه عزت اندوخته از دیرباز در کومکیان صوبه دکن قیام می ورزید - بممدکاری طالع قوی و دستیاری حلیقه درست هر صوبه دارے (که دران ^(۲) نسخه [ج] نازده ناکرده - ^(۳) در نسخه [ب] حرف [گ] نیست *

ولایت (رسید) میرزا بقرب و مصلحت خویش بر نواخته
 باعزاز و احترام تلقی نمود - در اهلیت و مردمی سرآمد
 روزگار و در کاروائی و آشنا پردی یکنای وقت بود - چون
 نظم آن دیار به پادشاهزاده محمد اوزنگ زیب بهادر تفویض
 یافت مومی الیه از کارشناسی و دیده دردی دیرین خدمت
 و خیرخواهی خود را دل نشین شاهي ساخته همواره مورد
 التفات بود - هنگامی که شاهزاده باراد انتزاع سلطنت
 بجانب مستقر الخلفه را بک عزیمت بر افراخته بکوچ متواتر
 گذار (پای نبرده) مسکر اقبال گردید (او دران روز از اصل
 و اضافه بمنصب هزار مد سوار سرفرازی یافت - و
 در محاربه جعزنت بهورشی شاهزاده محمد سلطان در
 فرج هزارلی انتظام داشت - پس از ایتسام بهار نصرت
 و فیروزی بخطاب معمر خان و منصب هزار و پانصدی
 پانصد سوار چهره امتیاز افروخت - و پس از جنگ دارا شکوه
 (چون سواد باغ اغرابان دهلی مشهور بشاله مار مضرب
 خیام عالمگیری گردید) ازان جهت [که اختر شناسان بجهت
 جلوس مسعود بر سریر فرمانروائی (روز جمعه غره ذی القعدة
 سال (۱۰۶۸) هزار و شصت و هشت هجری برگزیده
 بودند و وقت گنجایش آن نداشت که بهرانجام لوازم این
 امر بنویسند (که معمول این دولت است) پردازند] لهذا

در باغ مذکور در ساعت معهود بر تخت سلطنت برآمد *
 اتفاقاً در همین ایام نجابت خان سپه سالار [که درین
 معارک هیجا و مهالک و غا در تلاش و تردد و تدبیر و
 کارفرمائی شریک غالب بود - و عمده تر ازان خان شهابت
 نشان از امرای شاهجهانی (که در مرافقت شاهي چنان بار
 گران بر گردن گرفته بچنین امری سترگ اقدام نماید)
 دیگره نبود باوصف تفویض منصب هفت هزاره هفت هزار
 سوار و انعام دولک روپیه و خطاب خانخانان سپه سالار (که
 بابرام گرفته بود) از سبک سرب و کم حوصلگی دست از
 زیاده طلبی بر نمي داشت - و عنایات پادشاهی را در جنب
 حسن خدمت خود رقیه نمی گذاشت] خانه نشین گردید -
 معمر خان (که بحسب قدم بزدگی و رفور قابلیت مصدر
 اعطاف پادشاهی بود - و باخان مذکور نیز دم یکجبهتی و
 مصادقت می زد) بر طبق امر والا به تبلیغ برخی احکام و
 پیامهای زبانی پیش خان مذکور شنافت - و هر چند بنصائح
 تلخ معبافه پرداخت در نگرفت - از آنجا که بر پندار و
 رعزت فطری از نصوت و غرور خود کامی سرباری شده بود
 درخواستهای بیجا و تقاضای دور از کار نموده حرفهای بی
 و سخفهای لغو و هرزه آغاز کرد - معمر خان (که پاس
 نمک و حفظ توره سلطنت زیاده بر مراعات درستی داشت)

مراراً ازان منع نمود - ممنوع نگشت - ناچار نظر بر صلاح حال او و خویش بر خاسته ^(۲) بر راه افتاد - نجابت خان بهلاحظه آن (که مبادا کچه گل کند) از قفایش شمشیر راند که سرش نماند - و لاش او را سر در درازه انداخت - هر چند مردم هفت چوکی و غیره بر سر او تعیین شدند او هم مستعد جنگ نشست - بغیر عزل منصب و سلب خطاب پاداش خون ناحق صورت نگرفت - و آن بیچاره حسرت دولت روز افزون بخاک برد - و امیدها ناشکفته پژمرد *

پهرش میر عبدالله (که مرد صاحب نام و نشان بود - و وضع متین داشت - و در خوش نویسی علم استادی می افراشت) چند گاه بخشی فوج خان فیروز جنگ بود - پسر او از بچه روزگاری پدر درویشی زن - و صبیغه او [که اهلیمه جعفر علی خان خراسانیست که (ابتدا بدامادی حاتم بیگ کفایت خان شهرت گرفته در عهد خلد مکانی دیوانی بیجاپور و حیدرآباد و بدر و بخشیگیری فوج خان فیروز جنگ سرانجام داده - آخرها حالش بهریشانی انجامید) در مبادی عهد خسرو زمان در گذشت] تا الآن به باغ گورخانه پدر و جد خون واقع بلده اورنگ آباد اوقات بسر اسمت - و دیگر اولاد میر ابوالفضل معمور خان معلوم نشد -

(۲) نسخه [ب] بر راه افتاد - (۳) در نسخه [ب] لفظ [بدر] نیست *

مگر همشیره آن مرحوم ارلادش بسیار اسمت - که یکی از نبایش فخرالدین علی خان معموری است (که یک عالم همت و یک جهان عزم بوده) - اما حیف که صد یکم ازان یاری طالع نداشت - و الا کارهای عظیمه ازو متمشی می شد - پدرش میر ابوالفتح از نوکری پادشاهی استعفا جسته در بلده کتک حاکم نشین صوبه اردبیه به تجارت و سوداگری جهاز در ساخت *

خان مذکور در عهد عالمگیری به بخشیگیری و واقعه نویسی ساکنمیر دکن مامور شد - و در عهد خلد منزل بقلعه داری قلعه بندر مبارک سورت سرافرازی یافت - و در مبادی جلوس فرخ سیر معزول گشته بمنسوب دخل نداده مستعد جنگ گردید - و بعتاب سلطانی معاتب شده چندس در احمدآباد گجرات گذرانید - هنگامی (که حسین علی خان امیر الامراء بدکن می آمد بسابقه معرفتی (که پدرش با ^(۲) سید عبدالله خان بارهه داشت) با آن عالی منزلت پیوسته بفوجداری بیجاگده کنار نریدا اختصاص گرفت - و بنابر رجوع شتی طرفه از رفاه و جمعیت نبسته خسارت بر خسارت افزود - و بحال تباہ از دکن بدر الخلافه و از انجا

(۲) نسخه [ج] که با سید عبدالله الخ - (۳) نسخه [ب] بآن عالی منزلت *

ببنگاله شتافت - هرچند بسعی و تلاش قریب باب نمود در
نگشون - از راه اودیسه به حیدرآباد سرے کشید - مبارز خان
حاکم آنجا بسوابق آشنائی نیکوداشتها بجا آورد *

چون از پیشگاه خلافت نظم مریجات دکن بدر تفریض
یافت او صوبه داری برار را نامزد خان مذکور گردانید -
پس ازان (که مبارز خان عمل نیافته سر در سر این کار
کرد) خان مشار الیه تفرقه زده خود را بجانب بذر سورت
انداخت - و از سر نو دستگاه بر چین - و از بد اختاری
دستخوش تاراج غنیم گشت - ازانجا نزد (۲) راجه ساهو بردند -
هرچند باغواي راجه پرداخت و سعیا کرد (که برهم زن
ملح دهن گردن) سودمند نیفتاد - در آن وقت [که آشفته جبهه
فتح جنگ پرگنات متعلقه چانده را از دست تصرف ایلمه
(که گروهی است از تلنگه) انتزاع نمود] بملازمین فتح جنگ
فایز گردید - نظر بر کار طلبیهای او تجویز خدمت در میان
بود - اجل امان نداد - در همان نواحی مدفون گردید -
با راقم این مظهر قرابت قریبه سببی داشت - افراطی در
مزاج آن مرحوم مودع دست تقدیر شده بود که در هیچ
مزاج ندیده شد *

(۲) نسخه [ب] و ازانجا - (۳) نسخه [ج] دیده نشده .

* مکند سنگه هادا *

یسر مادھو سنگه است - پس از فوت پدر سال بیست و
یکم فردوس آشیانی بحضور آمده بمنصب دوهزاری هزار و
پانصد سوار و عطای وطن بجاگیر چهره کامیابی برافروخت -
و پستتر باضافه پانصد سوار مرقی شد - سال بیست و دوم
در رکاب سلطان محمد اورنگزیب بکومک قلعه قندهار (که
در محاصره قزلباش بود) دستوری یافت - و پس از
معادرت سال بیست و پنجم باضافه پانصدی ذات و عذایت علم
و نقاره کرس شادمانی برخواست - و در همین سال همراه
سلطان محمد اورنگ زیب بار دوم بصوب قندهار شتافت - سال
بیست و ششم بتعییناتی سلطان دارا شکوه امتیاز حاصل کرده
و بان موجب کرد - و پس از مراجعت ازانجا از اصل و اضافت
منصب سه هزار و دو هزار سوار درجه اعتلا پیمود -
سال بیست و هشتم همراه سعد الله خان بتخریب قلعه چتور
نامزد شد - و سال سی و یکم همراه مهاراجه جمون سنگه (که
جهت سد کردن بر روی سلطان محمد اورنگ زیب بصوبه
مالوه تعیین شده بود) شرف دستوری پذیرفت - و روز جنگ
باقی موهن سنگه هادا برادر خود از توپخانه مقابل و فوج
هراول گذشته در بر روی شاهزاده آمده دست جرأت بالا کرد -

(۳) نسخه [ا] سلطان اورنگ زیب - (۴) نسخه [ب] موهن سنگه .

و در کشتش و کوشش غفلت نورزیده ماحی کارنامه (ستم گردید - تا آنکه جانرا نثار آبرو ساخت - هر دو برادر مطابق سنه (۱۰۶۸) هزار و شصت و هشت هجری راه عدم پیش گرفتند - جگت سنگه پسر مکند سنگه در عهد عالمگیری بمنصب دو هزار و سرداری وطن فائز شده مدتها تعینات دکن بود - سال بیست پنجم در گذشت - مرزبانای وطن بغام کشور سنگه (که احوال او در ترجمه رام سنگه هادا اندراج یافته) مقرر گشت *

* معتمد خان محمد صالح خرافی *

ابداً بمشرفی توپ خانه پادشاهی و منصب در خور سرفراز بود - فردرس آشیانی (سائی) او در کارها و حسن سرانجام ملاحظه نموده سال بیست و چهارم بانضمام کوتوالی لشکر و اضافه منصب مهابی گردانید - و سال بیست و پنجم به کوتوالی لاهور کامیاب گردید - پستتر همراه سلطان محمد اردنگ زیب بهادر به یساق تندهار شتافت - و سال بیست و ششم با سلطان دارا شکوه باز بهم مسطور کمر عزیمت بسمت - چون دران مهم مصدر خدمات شایسته گردیده بود سال بیست و هشتم بتفویض خدمت دیوانی بیوتات از تغیر راه مکند (که بنابر کبر سن چنانچه باید بآن

(۲) نسخه [ب] ساخته *

نمیتوانست پرداخت) و افزونی منصب و عطای خلعت و قلهدان طلا چهره عزت بر افروخت - و اواخر همین سال از اصل و اضافه بمنصب هزار و صد سوار و خطاب معتمد خان عزامتیاژ یافته از دیوانی بیوتات معزل شده بدیوانی سلطان دارا شکوه از تغیر شیخ عبدالکریم (که بسبب ضعف قوی عهده برا نمی توانست شد) لوای اعتبار برافراخت - سال بیست و نهم از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی دو صد سوار رتبه اش ببلندی گرائید - سال سی ام از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و صد سوار ناصیه بخت را نور آگین ساخت - پس ازان (که زمانه رنگ دیگر بر روی کار آرد و سلطان محمد اردنگ زیب بهادر از دکن بازاده عیادت پدر گرامی قدر روانه حضور شد - و متصل سموگر^(۲) میان او و سلطان دارا شکوه محاربه (و دان) در اثنای زد و خورد نامبرده (که از جانب دارا شکوه بخطاب وزیر خانی نام آدر شده بود) مطابق سنه (۱۰۶۸) هزار و شصت و هشت هجری مقتول گردید *

* مبارک خان نیازی *

پسرزاده محمد خان نیازی ست - پدرش مظفر خان ترقی ناکرده رخت هستی ته کرد - مشارالیه در حدائث

(۲) نسخه [ب] سموگر *

سن در سلک بندهای جهانگیری انسلاک یافت - چون سال
سیوم شاهجهانی خطه بوهانپور مطرح التوبه صاحب قران
ثانی گشت او از اصل و اضافه بمنصب هزاری ذات هفت
صد سوار بر نواخته بهمراهی (۲) راو رتن بصوب تلنگانه رخصت
یافت - و چون سپه سالاری آن ولایت به نصیری خان
خاندوران باز گردید ازانجا (که شجاعت و پردلی اثری این
خاندان است - و تلاش و جانفشانی کار دست چپ این
سلسله) مشار الیه از کار طلبیها بمرافقت خان مذکور در تسخیر
قلعه قندهار تردد نمایان نموده باضافه پانصد سیصد سوار
سر عزت برفراخت - و در کمتر فرصتی باضافهای متواتر
بمنصب دو هزار سوار نامی بامارت و بزرگی بر آورد
(چون بهمراهی خاندوران بانفتاح قلعه اودگیر و ارسه مکرر
(۳) مصدر کارهای شگرف گشته جدکاری و دولتخواهی او بروی
رز افتاد) در سال دهم حسب الالتماس آن سردار شهامت
نشان بمرحمت علم و نقاره بلند آوازه گشت - مدتهای ممتد
در صوبه برار گذرانید - و در آبادی قصبه آشتی (که
جدش بطریق وطن قرار داده بود - و عمش احمد خان نیازی
هممت بتعمیر آن گماشته) باقصی الغایه کوشید - چنانچه

(۲) نسخه [ب] بر نواخته شد - و بهمراهی - (۳) نسخه [ب - ج]

قا حال بنام از شهرت دارد - و در هنگام صاحب صوبگی
اسلام خان مشهدی بتقریب برخی امور روزی سر دیوان حرفه
تذد درمیان آمد - از فرط غضب و غیرت فطری نتوانست
متحمل شد - روانه حضور گردید - و پس از تقبیل سده
خلافت مشمول اعطاف خسروانی گشته در کومکیان دارالملک
کابل انتظام یافت - و در سال بیست و هفتم بهانه داری و
قبول داری هر دو بنگش (که در انعام سلطان سلیمان شکوه
مقرر بود) سرافراز گردید - چون بند و بست آن سرزمین
(که ماری فساد پیشگان فتنه انگیز است) چنانچه باید
صورت نبست در سال بیست و نهم معزول شده به تعیناتی
آن صوبه بسر می برد - و در سال دوم عالمگیری از تغیر
حسین بیگ خان بار دیگر بفرج داری بنگش مامور گشت -
(۳) قاریخ فوئش بنظر نیامد - فقیر درست بود - و خدمتی
بدرویشان میکرد - بعد از از این سلسله کسی ترقی نکرد -
الحال در آشتی هم غیر از رسوم و اطلال نامی و نشانی
نمانده *

* میرزا ابوسعید *

نبیره اعتماد الدوله برادرزاده نور جهان بیگم است - در

(۲) نسخه [ب] الطاف - (۳) نسخه [ج] بنگش که در انعام سلطان

رمثائی و میوزائی شهر آفاق بود - تکلف و تصنع طرفه در
ملابس و مآکل بکار برده - و لطافت و نظافت تمام در
بساط و فرش نگاهداشته - و زیب و زیفته و قوزک و ترتیب
در جلوس و قعود و قیام و جمیع اسباب دنیا داری نوع
رعایت نموده که درین باب هیچ کس از همسران بل عورتان
بار نمی رسید - و نازک مزاجی و عالی دماغی او بجائ
رسیده که گاهی هنوز در چیره بستن برده که خبر برخاست
دربار می رسید و گاهی در عین چیره بستن دماغش رها
نمی کرد سواری متوقف می نمود - بدولت جد بزرگوار خود
بمعارج عزت و اعتبار ارج گرا گشته با عمدها سر بزرگی و
برتری می افراخت - و نخوت و باد بروت بمرتبه داشت که
فلک و ملک را بنظر در نمی آورد * ^(۲)

چون خطش شبیه بخط اعتماد الدوله بود در ایام وزارت
بیشتر بر فیوض و ذرات او دستخط می کرد - و پس از
ارتحال اعتماد الدوله از روی نا تجربگی و خرد سالی با عم
خود آصف جامی برهم زده سر رشته اخلاص با مهابت خان
محکم نمود - و صحبتش با شاهزاده سلطان پریز کوک گشته ^(۳)
پایه افزای بزرگی و اجلال گردید - و بمرافقت شاهزاده بدکن
شتافته بعد فوتش بحضور رسید - و در سال بیست و دوم

(۲) نسخه [ب] بنظر نمی آورد - (۳) در نسخه [ج] حرف [واو] نیست .

جهانگیری بحکومت تنهه فرق عزت بر افراخت - و چون
نوبت فرمان رسانی به اعلی حضرت رسید بسبب ناخوشی
یمین الدوله آصف خان از منصب و اعتبار افتاده به می
هزار رزیده سالیانه موظف گردید - و مدتهای ممتد در گوشه
فراغت به آسوده دلی و فراغ بالی بسر آورد - و در سال
بیست و سیوم حمی التماس بیگم صاحب از پیشگاه خلافت ^(۲)
و جهانبانی بقصداری اجمیر و منصب دو هزاره ذات و هشت
صد سوار برنواخته شده رخصت ^(۳) تعلقه یافت - چون بمرض
داء الثعلب ابتلا بهم رسانید نمی توانست بکارها پرداخت -
در سال بیست و ششم به تقرر چهل هزار رزیده سالیانه بار
دیگر در اکبر آباد منزوی گشته بقیه ایام حیات را بصورت و
بغمی گذرانید - و در اراذل عهد عالمگیری رخت بزاریه
لحم کشید - موزون طبع بود و بانتخاب دروین فصحا شغفه
تمام داشت - اشعار بسیار منتخب نموده هفینه ترتیب داده
خلاصه کونین نام گذاشته - بحرش حمید الدین خان برفاقت
شاهزاده محمد اورنگ زیب چهارم معادلمندی افروخت - و بعد
جنگ راجه جیرونت (که نخستین فتح سریر آرائی ست)
بخطاب خانه زاده خان سر افتخار بر افراخت - و بعد از آن
خانی بنام خود یافت - و در سال بیست و ششم از انتقال

(۲) نسخه [ب] بیگم صاحب - (۳) نسخه [ج] برنواخته رخصت الخ .

کرم الله بفروجداری مؤکمی یقین (که بیست و نه سال در آنجا بود)
برکنار گذار است) تعیین گردید - و در سال بیست و نهم
بقاعه دارایی قندهار دکن اختصاص گرفت *

* مصطفی خان خراسانی *

میر احمد نام داشت - پدرش میرزا عرب (که از
سادات صحیح النسب خوانده است) بهند آمد - و بهلازمه
جنت مکانی استسعا یافت - و در کمتر مدتی بوقائع نگاری
حضور اختصاص گرفت - پستر بیاداری طالع پایه افزای مرتبه
امارت گشته ایام زندگی را بعزت و اعتبار با انجام رسانید -
پسرانش میرزا شمس الدین و میر احمد - اولین در حیات
پدر بدست نوکر خود بوقت تازیانہ زدند گشته گشت -
دومین در عهد اعلی حضرت چندی ببخشگیری لکهنؤ تعیین
یافت - و در سال بیست و یکم هنگام (که شاهزاده
مراد بخش بنظم مهمات صوبه کشمیر رخصت یافت) بدیوانی
سرکار شاهي مباہی شد - پستر تعیین دکن گردید - و بمنصب
هفتصدی در مد و پنجاه سوار سرافراز گشت - و در سال سیوم
بحراسمت قلعه ظفر نگر مضاف بالاگهات برار (که بیست و
هشت گروهی اورنگ آباد واقع است) اختصاص گرفت *

(۲) نسخه [ب] کرم الله خان - (۳) نسخه [۱] میرزا عزت *

داشت در جناب شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر ناظم
دکن مربوط گردید - و بحسن پرستاری و فرط عقیدت بمزید
اعتبار اختصاص گرفت - و پس از جلموس آن شاه ظفر نصیب
باضافه منصب سر عزت برافراخت - و چون ولایت بالاگهات
کرناتک (که معظم خان میرجمله در هنگام انتصاب بهسلطان
عبدالله قطب شاه والی حیدر آباد تسخیر کرده بود و پس
از التجا بدرگاه فردوس آشیانی بر سبیل پیشکش گذرانیده
و بعد ازان از پیشگاه خلافت برسم انعام بخان مذکور عطا
شد) و برخه قلاع آن مثل کنچی کوته (که از حصون
معظمه آن دیار است) با توپ خانه بسیار و سایر اشیا
در تصرف کسان او بود و ازین جهت (که قطب شاه را
خار خار طمع در تصرف آن ولایت می شد) مهمات آنجا
اختلال داشت در سال دوم نیز مشارالیه را بنظم امور
آنحدود مقرر نموده بخطاب مصطفی خان و عنایت اسب
و فیل و اضافه هزار و پانصدی هزار و چهار صد سوار و
منصب سه هزاری دو هزار سوار کامیاب دولت گردانیدند - و
پس ازان نظر بران (که مرد سنجیده وضع و مزاج دان است)
از پیشگاه خلافت بسفارت توران زمین تعیین گردید - و مصحوب
او نامه (که دانشمند خان انشا کرده بود) با موازی یک

(۲) نسخه [ج] کنچی کوته *

لک و پنجاه هزار (دیده از نوادر مریع آلات و نفائس اقمشه
بعبد العزیز خان والی بخارا و موازی یک لک (دیده از مغانی
ببرادرش سبحان قلی خان والی بلخ) که هر کدام میانی
مصادقت و موالات را همواره باهدای تحف و تنسوقات موکد
می داشت) ارسال یافت - دیگر از احوال و مالش بنظر
نرسیده - همشیره زاده و متینایش میر بدیع الزمان نام داشت -
پسرش میر احمد مصطفی خان ثانی است که چند بدیوانی
خانه نظام الملک آصف جاه نامور شده بود - خلفش
میر محمد علی سید مکرم خان بهادر است - باکتساب علمی
پرداخته از هر باب بهره گرفته - پیش ازین بدیوانی سرکار
عالی جاه پور نظام الدوله آصف جاه نامور گردیده - با
محرر اوراق بهیاری محبت دارد *

* میرک شیخ هروی *

برادرزاده قاضی اسلام مشهور است - بعهد جهانگیری در
ریعان تمیز و عنفوان شعور از خراسان بهندوستان آمده در
لاهور نزد ملا عبد السلام (که از فضایی معتبر آن شهر بود
و در فقهامت رتبه عالی و قریب پنجاه سال بر مصد
افاده و افاضه تمکن داشت - و حاشیه بر بیضاری نوشته -
و به افتای عسکر پادشاهی چند قیام ورزیده - و در
نخستین سال جلوس صاحب قران ثانی ازین جهان فانی

بعالم جاردانی شتافته (تلمذ نمود - و اکثر کتب متداوله
گذرانید - و پس از اکتساب کمال در سلک ملازمان اعلی حضرت
انتظام یافت - و باسعاد بخت و یاری طالع بتعلیم
پادشاهزاده دارا شکوه و دیگر پادشاهزاده ها فرق افتخار
برافراخت - و بتدریج کسوت احوالش بطراز التفات خسروانی^(۲)
مطرز گشته بمنصب معتبر چهره مباهات افروخت - و در
سال هفدهم خدمت عرض مکرر بمشارایه تفویض یافت -
و در سال بیست و هشتم بدیوانی بیگم صاحب و افزونی پانصدی^(۳)
ذات پنجاه سوار بمنصب دوهزاری در صد سوار بلند پایگی
یافت - پستر پانصدی دیگر اضافه یافت *

و چون محمد ارنک زیب بهادر به هم عنانی ظفر و اقبال
عمره پنهانی هندوستان را بزیر یکران فرمانروایی در آورد
بیش از بیش او را مشمول عاطفت ساخته در جشن جلوس
دوم بافرونی پانصدی بمنصب سه هزاره سر بلند فرمود - و
در آخر سال دوم بخدمت صدارت کل از تغیر سید
هدایت الله قادری اختصاص گرفت - چون کبر سن در یافته
بود در سال چهارم ازان کار معزول گشت - و در همان
ایام مطابق سنه (۱۰۷۱) هزار و هفتاد و یک هجری
ودیع حیات سپرد *

(۲) نسخه [ب] خسروانه - (۳) نسخه (ج) بیگم صاحب *

* مالرجي و پرسوجي *^(۲)

برادران کهیلوجي بهونسله (که از عمد های نظام شاهیه
بود - در نخستین جلوس اعلی حضرت برهنمونیه بخت بیدار
داخل بندهای پادشاهی گشته بخانزمان پسر مهابت خان
خانخانان (که بنیابت پدر بکومت همگی ممالک دکن از
برار و خاندیس می پرداخت) پیوست - از پیشگاه خلافت
بمنصب پنج هزاره ذات و پنج هزار سوار سواراز گشته فرمان
استمالت با خلعت و جمدهر مرصع و علم و نقاره و اسب با
زین مطلا و قیل بنابر سر بلندی او ارسال گردید - و در سلک
تعیانیان دکن انتظام گزیده بتقدیم خدمات پادشاهی سرگرم
بود - در مبادی تسخیر قلعه دولت آباد بهمراهی خانزمان
تورددات نمایان نموده مکرر با غنیم در آویخته دولت خواهی
خود دل نشین همگان ساخت *

چون بمساعی جمیله بهادران اخلاص منش اسباب افتتاح
آن حصن حصین (که پای تخت نظام شاهیه بود) هر روز
آماده تر می گردید کهیلوجي با ندیشه آن (که پس از تسخیر
قلعه دولت آباد دولت نظام شاهیه خلل خواهد پذیرفت)
مانند یاقوت خان حبشی راه فرار سپرد - و در سلک^(۵)

(۲) در [بعضی نسخه] مانرجي - (۳) نسخه (ج) کیلوجي - (۴) نسخه
[ب] تعیناتیات - (۵) نسخه [ج] سپرده در سلک الخ *

نوکران عادل شاهیه انسلاک یافته بکرات با فوج پادشاهی
در آریخت - جز خسارت و زیان کاری طرفه نبست - گویند
زوجه او بغسل دریای گنگ آمده گرفتار گشت - مهابت
خان باعزاز تمام نگاهداشته به کهیلوجي پیغام کرد که مال
تصدق ناموس است - اگر یک لک هون میدهی او را بعزت
وخصمت می کنم - او ناچار زر نقد رسانید - مهابت خان
زنش را بانواع ترک روانه ساخت - و پس ازان (که عادل
شاه احکام مطاعه پادشاهی را بسمع رضا امضا نموده - و عهد
وفاق و دولتخواهی با اولیای دولت بر بست) کهیلوجي را
از پیش خود راند - و او مدتی بخون سوي ترکتارها نموده
بنهب و غارت ملک پادشاهی میگذرانید - شاهزاده محمد
اورنگزیب بهادر در سال سیزدهم در نخستین ایام صاحبزویی
دکن او را بدست آورده بسزای گردارش رسانید *

مالوجي و پرسوجي برادران خود او هر یک در نظام شاهیه
بهجاعت و بهادری نام و نشانی داشتند - در هنگامی (که آن
قبیله انجام از نوکر پادشاهی حرمان جسته با عادل شاهیه
پیوست) بدلالیت عقل و رهنمائی طالع همراهی او نگزیدند -
و نزد خانخانان مهابت خان آمده پیمان جانفشانی بستند -
مهابت خان بانواع رعایت بر نواخته سرگرم پرستاری گرفتارید -

(۲) در [بعضی نسخه] مانوجي *

ولید بن بمنصب پنج هزاره ذات و سوار و درمین بمنصب سه هزاره دو هزار سوار سواراوی داشتند - و به یمن بغدادی پادشاهی صاحب علم و نقاره شده رفاهیت و جمعیت تمام اندوختند - و همواره بهوشیاری و زمانه سازی در امور ملازم پیشگی کوشیده جمیع صوبه داران دکن را با خود راضی و سرعایت داشتند - مالوجی چون خالی از اهلیت و مردت نبود و بقدری پاس آشنائی نگاه میداشت (که شیراز تمام دکنها بود) همه با وی یکتائی داشتند *

در سال یازدهم (چون شاهزاده محمد اردنگ زیب فتح ولایت بکلان پیش نهاد عزیمت ساخت) از او با سه هزار مردم پادشاهی باتفاق محمد طاهر وزیر خان (که از نوکران معتمد آن عالی قدر بود) بآن صوب تعیین نمود - مالوجی بآئین شایسته از کار مرجوعه را پرداخته بکامیابی معادرت کرد - پس ازان بموافقت صوبه داران دکن هرجا باقتضای وقت ضرورت افتاد چست و چالاک خدمت پسندید و بجا آورد - و در ایام حکومت مراد بخش (چون شاه نواز خان صفوی لشکر بر سر دیوگده برد) او پیشقدم امرای دکنیه بود - و در سال بیست و نهم شاهزاده محمد اردنگ زیب میرزا خان ناظم برار را با هادیداد صوبه دار تلنگانه بتحصیل پیشکش دیوگده (که زمیندار آنجا بلطایف الحیل

می گذرانید) تعیین کرد - و مالوجی را با جمیع امرای دکن همراه داد - از پس از انصرام آن مهم خود را در سال سی ام برکاب شاهزاده (که تودن فرمای محاصره گلکنده بود) رسانیده مصدر تودنات گشت - و در همان ایام بنابر برخی وجوه مزاج شاهزاده از هر دو برادر منحرف شد - با آن (که درین ایام شاهزاده از پیشگاه خلافت بتادیب عادل شاه بیجاپوری مامور بود - و افواج قاهره از حضور بطریق کمک تعیین شده) این هر دو برادر حسب الحکم از دکن بشاهجهان آباد رفته جبهه ساری آستان شدند - و در همین سال بتیولاداری ابرج بهاندر و برخی برگزانت آن نواحی دستوری یافتند - و هنگام (که مهاراجه جهونت با مردم جرار بمالوه تعیین گشت) آنها نیز کمکی گشته در جنگ اچین بمحافظت بنگاه راجه (که نزدیک بجنگ گاه بود) قیام داشتند - در عین گرمی نبرد مراد بخش (که در برانغار موکب عالمگیری بود) بر بنگاه ریخته بغارت و تاراج پرداخت - مالوجی و پرسوجی قاب مقاومت نیارزیده رخ از جنگ و ستیز تانته آهنگ گریز کردند و یاسر تا اکبر آباد عغان باز پس نکشیدند - پستر در جنگ دارا شکر با سپهر شکوه پسرش در میسر متعین گشت - و بعد فتح بادراک ملازمت عالمگیری فایز شده بمقتضای حال مشمول مراحم عام گردیدند *

اما (چون از سابق و لاحق خلد مکن را ذخیره خاطر بود)
در سال سیوم هر دو را از منصب برطرف نموده فطر بر قدم
نوکری و دیرین پستیاری آنها (که تمام عمر در بندگی درگاه
آسمان جاه صرف کردند) از کین بسالیانه سی هزار روپیه و
درمین بسالیانه بیست هزار روپیه موظف گردیدند - مالتوجی
در سال پنجم سنه (۱۰۷۲) هزار و هفتاد و دو در گذشت -
هر دو در اورنگ آباد پوره احوال کرده اند که هنوز بنام آنها
شهرت دارد - مالتوجی پوره بذرین شهر است و پوره پروسوجی
داخل حصار شده - گویند پروسوجی در وضع معاش تقلید
مغلیه میکرد - زمینداری جلگنوں مضاف برار را به هشتاد
هزار روپیه خریده بود *

* ملا علاء الملک تونی مخاطب بغاضل خان *

در فنون حکمت طبیعی و ریاضی از یکتایان روزگار بود -
سیما در علم هیئت و نجوم گوی سبقت از مهره این فن
می ریود - و با کثرت فضل و کمال سایر ارضاءش دستور العمل
دانشوران حالی - در سال هفتم اعلی حضرت از ایران
به هندوستان رسیده با نواب آصفجاهی (که مستجمع دانشهای
گوناگون بود) پیوست - و بعنوان صاحب دست بسرمی برد -
پس از ارتحال آن امیر ستوده اطوار در سال پانزدهم داخل

(۲) نسخه [ج] ملا علاء الدین علاء الملک تونی *

بندهای پادشاهی شده بمنصب پانصدی پنجاه سوار
سرافرازی یافت *

چون نهر لاهور یکی از همراهان علی مردان خان (که در
حفر قنوات مهارت داشت) از نزدیکی منبع دریای راوی
(که چهل و هشت و نیم کوه جریبی ست) باهتمام خان
مذکور بصرف یک لک روپیه آورده بود - اما چنانچه باید
آب بمساتین و حدائق حوالی آن شهر نمی رسید لک روپیه
دیگر باریاب کار حواله شد - آنها نیز از کار ناشناسی پنجاه
هزار روپیه بمرمت بکار برده کارے بظهور نیاروندند - ملا علاء الملک
(که بآب ترازو هم مثل سایر فنون ریاضی شناسا بود) پنج
کوه از آن نهر بحال داشته سی کوه دیگر حفر نمود - و
آب داتر بے فتور نصارت افزای دار السلطنت لاهور گردید -
و در سال شانزدهم بخدمت دیوانی تن قامت مفاخرت^(۲)
برآراست - و در نوزدهم نخست بدادوگی عوض مکرر اختصاص
یافت - پس از آن بخدمت عمده خانسامانی سربرافراخت -
و باضافهای متواتر کامیابی اندوخت - و چون پیش از تسخیر
بلخ و بدخشان فتح آن ولایت از قواعد نجومی استخراج
نموده بعرض اعلی حضرت رسانیده بود بعد گشایش آن دیار

(۲) نسخه [ج] بخدمت دیوانی قامت مفاخرت الخ - (۳) نسخه [ج]

برخواخته باضافهای الخ *

از اصل و اضافه بمنصب دوهزارى چهار صد سوار مباحي
گشت - و در سال بيست و سيوم بخطاب فاضل خان تحصيل
ناموري نمود - و در سال بيست و هشتم بمنصب سه هزارى
(۲)
پايه اعتبار برتر افراخت *

چون هفتم شهر رمضان سنه (۱۰۶۸) هزار و شصت
و هشت هجري سال سي و دوم جلوس دارا شکوه از معرکه
عالمگيري عذرا تاب گرديد و شهزاده فتح نصيب از جنگ گاه
به در کوچ باغ نور منزل را (که در ظاهر اکبرآباد واقع
شده) (۳) مضرب خيام ظفر احتشام ساخت اعلى حضرت فاضل
خان را بمزيد اعتبار و وفور اعتماد بسمت محرميت و حفظ
امرار سلطنت از اقران امتياز داشت - و دران وقت مقرب
حضرت خاتان بود - بگزارش لخته پيغام زباني بخلد مکان
رخصت فرموده فرمانيه نيز قلعي گرديد - خلاصه مضمونش
آنکه بمقتضای مشيت ازلي آنچه در پرده تقدير مستور
بود بر روى روز افتاد - اغماض نظر از مجارى فضاى
متعتم نشاء خود شناسي و خدا داني ست - چون از امراض
شدیده شفا حاصل شد و حقيقه زندگي در باره عطا گشت
لوايح اشتياق اوج گراست - زود بملاقات تسلي بخش شوند -
فاضل خان (که از پاک طينتي و نيك انديشي خير خواه

(۲) نسخه [ج] افراشت - (۳) نسخه [ج] واقع است .

طرفين بود) بعد ابلاغ احكام و فرمان نويم سخندان دلپذير
ملائم وقت مذکور نمود که شاهزاده مستعد و مستهل سعادت
ملازمت پدر والا قدر گرديده عرض داشته متضمن فواران
ارادت و آزوي قدمبوس و رسيدن خون بحضور ارسال نمود -
(۲)
ليکن بعد ترخيص فاضل خان بعضى اعيان امرا به ممانعت
با افشوده در فسخ اراده مبالغه ورزيدند - چون بار ديگر
خان مذکور پيغامهاى بشاشت امير از جانب اعلى حضرت
آورد صحبت را ب رنگ ديگر مشاهده نمود - و هرچند توجيهات
موجه گذرانيد راقحه اميد بمشام توقع او نرسيد - و انجام
كام ناکام کشيد بجائى که کشيد - و چون خلد مکان را
بر دانائي و دولت خواهى فاضل خان اعتماد کلي بود بعلاقه
مزاج شناسي و زبان داني در حيات اعلى حضرت هم بتقديم
پرستارى حضور و سربراهى مهمات بيوتات خامه تعيين فرمود -
و در سال دوم پس از جلوس ثاني بمنصب چهار هزارى
دو هزار سوار والا پايگي يافته اهتمام نگارش امثله جليله و
مناشير عاليشان (که بديوان کل و وزير اعظم تعلق دارد) مفوض
گرديد - و پيتر باداى لخته پيغام در خدمت اعلى حضرت
فرستاد - و در سال چهارم به پيشگاه خلافت رسیده برخى از
جواهر و مرمع آلات مرسله فردرس آشياني از نظر گذرانيد -

(۲) نسخه [ج] قدمبوسي *

و در سال پنجم بمنصب والی پنجهزاری مرتقی مدارج جاه و جلال گشت - و در سال ششم هنگامی (که کشمیر مطرح البریه پادشاهی بود) رگه‌ناقه متصدی مهمات دیوانی (هکرای فزا گشت *

خان مذکور با وصف جامعیت علوم معقول و منقول بمنجیده روشی و معامله فهمی و زانیت رای متصف بود - و استحقاق منصب جلیل القدر وزارت داشت - (۲) یازدهم ذی‌قعدة سال (۱۰۷۳) هزار و هفتاد و سه هجری بتفویض این رتبه والا و منزلت عظمی سر مباحثات باوج کامرانی رسانید - از آنجا (که کامیابی ارباب استعداد را سپهر حمد پیشه دشمن دیوبند و در گزار دل آزار همیشه بر سر کین است) آن خان کمالات اثین را (که خلعت وزارت بر قامت قابلیتش (۳) زینت و شایان بود) پس از تسلیم خدمات کوفت معده به‌رسیده در اندک فرصت اشتداد یافت - و (چون اشهب عمرش از منزل ستین بچند مرحله برگزشته بعدود سبعین مشرف گشته بود و طبیعت شیخوخت را قوت مقاومت آن مرض نموده) معالجه و مدارا سردمذ نشد - بیست و هفتم همین ماه (که روز هفدهم وزارت بود) داعی حق را لبیک اجابت

(۲) نسخه [ج] یازدهم - (۳) نسخه [ب] قابلیت اړه

گفت - نعلش از بموجب وصیتش (۲) بلاهور نقل یافته در باغی (که جهت مدفن خود ساخته بود) مدغون گشت - گویند (۳) روزی چند پیش از فوز رتبه وزارت می گفت که من بوزارت می (سم) لیکن عمر وفا نمی کند - چنانچه بعد دیوانی این بیت مکرر بر زبانش گذشت (۴) * غرد *

* امید بسته بر آمد دلی چه غانده زانگ *

* امید نیست که عمر گذشته باز آید *

گویند احکام (که فاضل خان از روی تفهیم اعلی حضرت و خلد مکان نوشته داد اکثر مطابق واقع بر آمد - گویند ازین صدمه (که آخر سنه چهل در غواص بر پدای عالمگیر پادشاه رسید) نیز آگاهی داده بود - و در ملائیم هم وقع بکس نمی گذاشت - و هر یک را بهر پنجگی و قابلیت خود بنظر نمی آورد - گویند روزی اعلی حضرت بعیر نهر موسوم به بهشت (که بتازگی حفر گشته شاهجهان آباد رسیده بود) سوار شد - سعدالله خان نیز همراه بود - در مذکورات مکرر نهر بفتح وسط (چنانچه زبان زد عام است) می گفت - فاضل خان بعنوان ایراد گفت نهر بگویند بکون وسط - سعدالله خان در جواب آیه خواند -

(۲) نسخه [ج] وصیت اړ - (۳) نسخه [ج] شد - (۴) نسخه [ج]

مکرر این بیت - (۵) نسخه [ب] بگویند *

إِنَّ اللَّهَ مُبْتَلِيكُمْ بِنَهْرٍ - فاضل خان از بے انصافی بمکاره زده گفت استشهاد شعر عرب می باشد - پادشاه فرمود که مگر فصاحت قرآن کمتر از شعر است - فاضل خان خاموش ماند - و چون اراده نداشت پس از فوتش برهان الدین برادرزاده او (که در همان ایام از ایران زمین نزد عم خود رسیده بود) بمنصب مناسب عراقی یافت - احوالش عنقریب مذکور خواهد شد *

* میر محمد سعید میر جمله مخاطب بمعظم *

* خان خانخانان سپه سالار *

از سادات اردستان مفاهان است - چون بولایت گلکنده وارد گردید بنظر تربیت و عطوفت سلطان عبدالله قطب شاه دالی آن دیار بر مدارج دولت و معارج اقبال متصاعد گشت - و مدتها رقی و فتق مهمات و قبض و بسط امور آن مملکت در قبضه اختیار او بود - تا آنکه بنیروی شهابت و کاردانی ولایت از مضافات کرناک (که یکصد و پنجاه کره طول - و از بیست تا سی عرض - و چهل لک ریزه حاصل داشته) مشتمل بر معدن الماس و چندین قلاع استوار آهنین اساس مثل کنچی کرته و سدهوت (که عبارت از بالاگاهت کرناک و فرخنده بنیاد باشد - و درینولا حاکم نشین آن کره است -

(۲) نسخه [ج] آن ملک - (۳) نسخه [ج] کنچی کرته و سدهوت *

در هیچ یک از اسلاف قطب الملک (ا) میسر نشده بود) از کرناکیان انتزاع نموده بتصرف آورد - و از سابق و لاحق ثروت و مکنت و ساز و سرانجامش بجائی رسید که پنج هزار سوار از خود نوکر داشت - و علم تفوق و جبروت بر اقران و امثال می افراشت - ازین رهگذر جمع (که بادی مخالف بودند) از روی عفا و بداندیشی در پرده دولت خواهی حرفهای دور از کار ذهن نشین قطب شاه ساخته از جانب میر جمله متوهم و منحرف کردند - و از انداز و حرکات پسرش میر محمد امین [که در حضور بود - و بنشین در بالای جوانی در دولت سرشار رونق در سر داشت - و ازین فتوح شگرف (که نصیب پدر او گردید) به بد مستی نخوت افتاده با از حد خود فراطر گذاشت - چنانچه روزی سیه مست بدربار آمده بر مسند پادشاهی بخواب رفت - و استغراق نموده سرباری سوء مزاج گردید [آثار بے التفاتی پیدائی گرفت - میر جمله (که در پاداش چندین فتح عظیم توغها داشت) از مشاهده نتایج خلاف متمنی دل برداشته رفاقت شده در سال بیست و نهم بشاهزاده محمد اوزنگ زیب (که به صاحب موبکی انتظام بخش دکن بود) توسل جسته التماس طلب خود نمود - فرارس آشیانی بر طبق استدعای شاهزاده مقهور عنایت متضمن

مرحمت منصب پنجزاری ذات و سوار و در هزاری هزار^(۳)
سوار بمیر محمد امین پسرش و فرمان در باب عدم مخالفت
و تعرض بدو و متعلقان او به قطب شاه مضروب فاضی
محمد عازف کشمیری روانه فرمود . قطب شاه بمجرد
اصغای این خبر محمد امین را با مختصیان او تید نموده
آنچه از ناطق و ماموت داشت بضبط در آورد . و با وصف
وزرد فرمان هم بر کرده خود اصرار ورزید . شاهزاده
محمد اردنگ زیب اولاً منشور بادشاهی متضمن آن (که
سلطان محمد میخواهد از راه اردبیه بخدمت عم خود
شاهزاده محمد شجاع به بنگاله شتابد . باید که از ولایت
خود بآئین نیک بگذرانید) فرستاده . آن ساده لوح غافل از^(۳)
فیرنگی روزگار بتیها ضیافت پرداخت . شاهزاده حسب الحکم
هشتم ربیع الاول سنه (۱۰۴۶) هزار و شصت و شش هجری
سلطان محمد نخستین خلف خود را بطریق منقلا بحیدر آباد
واهی ساخته خود نیز سیوم ربیع الآخر برآمد . درین هنگام
قطب الماک از گران خواب غفلت بیدار شده محمد امین را
با والده او روانه ساخت . او دوازده کروهی حیدر آباد ملازمت^(۴)
سلطان محمد دریافت . چون اموالش از خام طمعی مسترد

(۲) نسخه [ب - ج] دو هزار سوار - (۳) نسخه [ج] بگذارند - (۴)
در نسخه [ج] لفظ [او] نیست .

نموده بود بنابراین سلطان عازم آن بلده گشت . قطب الملک
بشنیدن این خبر پنجم ربیع الآخر باضطرار تمام با نقد و
جواهر و طلا و نقره بقلعہ گلگنده (که سه کروهی شهر است)
در آمد *

چون گذار تالاب حمین ساگر مخیم عساکر سلطانی گردید
افراج قطب شاهی نمودار گشته خیرگی نمودند . سلطان
محمد دلیرانه تاخته تا دیوار شهر بزد تعاقب هزیمت خوردگان
نمود . و روز دیگر حیدر آباد بتصرف آورد . اگرچه عمارت
آنجا را از سوختن و سکنه آنجا را از غارت و تاراج بقدر
سیانمت شد . اما بسیاری به کارخانجات قطب شاه دستخوش
قاراج گشت . و کتب نفیسه و چینی آلات و اجناس
بسیار بحیض ضبط در آمد . و افزونی اشیا بمرتبه بود که
(با وجود غارت و تفرقه چند روز) وقت کوچ هنوز خانها
مالامال بود . هر چند سلطان عبدالله در ظاهر ابواب مدارا
و مواسا مفتوح داشته مکرر جواهر و فیل پیشکش فرستاده
اظهار اطاعت و انقیاد کرد لیکن در تهیای اسباب رزم و استحکام
قلعه و سرانجام مصالح قلعه داری کوشیده در باب طلب کمک
مکرر بعادل شاه نوشت . چون شاهزاده در عرض هجده روز
یک کروهی قلعه رسیده معسکر آراست و دور قلعه (که سه
کروهی جویبی است) تعیین هلیجار نمود (با آنکه از قلعه

توب و تفنگ چون ژاله در بارش بود) مکرر کارزارهای عظیم و آویزشهای سترگ در میدان هم اتفاق افتاد - و هر بار مردم پادشاهی چهره مردانگی بگلگونه نصرت برافروختند *

چون قطب شاه جدکاری شاهزاده در تسخیر قلعه مشاهده نمود فاجار زینباری شده میر احمد داماد خود را فرستاده بقایای پیشکش سنوات ماضیه را با اسباب و اشیای میر محمد امین ارسال داشت و التماس استمالت نامه نمود - و پس از وصول آن بامید حصول مرام والد خود را فرستاد - و آن عقیقه ملازمت شاهزاده نموده عفو جرایم پسر را بتعین کرد و روپیه پیشکش حال و ازدواج صبیئه قطب الملک بسطاطان محمد قرار داد - و آن دختر را با موازینی ده لک روپیه بعنوان جهیز باعزاز و احترام از قلعه بخانه سلطان محمد آوردند - دوازدهم جمادی الآخره سنه سی برکنار تالاب حسین ساگر میر جمله از ولایت مفتوحه رسیده ادراک ملازمت شاهزاده نمود - و باجارت نشستن کله گوشه افتخار بفلاک رسانید - و شاهزاده نیز بمنزل او تشریف فرموده گوانبار امتیاز ساخت - و هفتم رجب شاهزاده عثمان معاودت بصوب اورنگ آباد منعطف فرمود - و پنهانی با میر جمله پیمان هواخواهی و یک جهتی موکد ساخته از منزل انحراف او را با پسرش بدرگاه پادشاهی مرخص ساخت - در همین

منزل از پیشگاه خلافت فرمانی متضمن خطاب معظم خان و نوازش علم و نقاره بمیر جمله پیرایه صدور یافت - بیستم و پنجم ماه مبارک رمضان در دارالخلافت شاهجهان آباد خان مذکور بتقدیل عتبه سلطنت چهره کامیابی برافروخت - و بمنصب شش هزارمی شش هزار سوار و خدمت والای دیوانی اعلی و نوازش قلمدان مرمع و انعام پنج لک روپیه نقد و دیگر مراحم سلطانی مباهی گردید - معظم خان الماس کلان بوزن نه تانگ (که در صد و شازده سرخ باشد) بقیمت دو لک و شازده هزار روپیه با شصت زنجیر فیل و دیگر جواهر قیمه از نظر گذرانید (که بهای مجموع پانزده لک روپیه قرار یافت) - و چون نشو و نما یافته دیار دکن بود پیوسته در ترتیب مقدمات (که موصل بمطلوب تواند شد) همت مقصور داشته قابو می جست که اتفاقاً در همین سال بوضوح پیوست که ابراهیم عادلشاه والی بیجاپور در گذشت - و امرای او (که اکثر غلام اند) علی نام مجهول النسب را (که بفرزندی برداشته بود) جا نشین او ساخته اند - معظم خان سر کلاوه مدعا را کرده تسخیر آن ولایت در کمال تیسر و انموده متعهد آن مهم سترگ گردید - محمد امین خان خلف خود را بنیابت وزارت در حضور گذاشته با امرای عمده (مثل مهابتخان و راد ستورسال

و نجابت خان (در اردنگ آباد شاهزاده محمد اردنگ زیب پیوست - شاهزاده بصواب دیدن آن امیر معظم در اسرع ایام قلعه بدر را (که از حصون رصیقه دکن است) بعیز تسخیر کشید - و غره ذی قعدة سنة (۱۰۶۷) هزار و شصت و هفت هجری قلعه کلیان را نیز بتصرف در آورد - و اکثر آباد جاهای آن ناحیه را تهانه نشین گردانید - و پس ازان [که رایت عزیزت بافتتاح گلبرگه (که از مشاهیر بلاد ولایت بیجاپور است) مرتفع ساخت] عادل شاه باستیصال خود اندیشناک گشته (بتقبیل پیشکش کرد در پیبه و انضمام ولایت کوکن و قلعه پربنده با لواحق آن بقامر پادشاهی) منتهی عقیدت و انقیاد پیمود - مدشور حضور بغام شاهزاده شرف نغان یافت که خود بارنگ آباد برگردد - و معظم خان در قلاع متعلقه کوکن تهانه نشانده احرام ملازمت بندد - و هفوز تعین اقطاع پیشکش و ضبط ملک مفتوحه خاطرخواه شاهزاده صورت نگرفته بود که عارضه مزاج اعلیٰ حضرت و درآمد مهمات سلطنت بقبضه اختیار دارا شکوه شایع شد - و برخه نوشته اند (۳) که هفوز معاصره گلبرگه و زد و خورد با عادلشاهی در میان بود که این آشوب برخاست - و غنیم خیره تر گردید - بالجمله دارا شکوه از روی عناد و کار شکنی سایر کمکیان این مهم را (۲) نسخه [ب] پرند - (۳) در نسخه [ب] لفظ [سلطنت] نیست .

طاب حضور نمود - مهابت خان و راو سترسال بے رخصت شاهزاده برخاسته روانه شدند - ناچار شاهزاده بدر مصالحت (۲) زده بلطایف الحیل در چنین هنگامه (که دهه تمام بعساكر راه یافته بود) خود را بسلامت در آغاز سنة (۱۰۶۸) هزار و شصت و هشت اواخر سال سی و یکم بارنگ آباد رسانید - در همین ایام بعلمت برخه دواعی معظم خان از وزارت معزول گشته مشار الیه نیز مثل دیگران مرحله پیمای حضور گردید *

چون رفتن آنچنان عمده صاحب تدبیر و رای و خداوند خزاین و سپاه مخالف قانون عقل دوراندیش بود شاهزاده باو پیغام فرستاد که اگر آن جمله الملك درینوقت رخصت شده بود ترین مصالح ملکی خواهد بود - او ازین امر بهلر قبی نموده معرض داشت - که در نشأة بزدگی جز انقیاد حکم چاره نیست - باز دیگر سلطان معظم را بجهت مید آن شاهباز قضای ثروت و مکنم فرستاده که (چون آن خبر اندیش را هواخواه خود میدانیم) لختی مقدمات ضروریة الاعلام است آنرا شنیده اگر بپردازند گنجایش دارد - خان مذکور بکلمات تملق آمیز سلطان خاطر از توهم و اپرداخته

(۲) نسخه [ج] مصلحت - (۳) نسخه [ج] مخالف قانون دوراندیشی -
(۴) نسخه [ج] کرده .

بر گردید - همین که بخلوتگاه شاهي رسيد محبوس و مقيد شد - و برخه برانند که (چون رفتن حضور دلخواه او هم نبود و بے جهت توقف مناسب نميديد) آنچه (در داد بصلاح خودش بود - و از پخته کاري چنان را نمود که بر اعلیٰ حضرت محمول بر بيداد و بے اعتدالی شاهزاده گشت - فرمان رسيد - که از باز پرس (وز جزا انديشيده از قيد آن سيد بيچاره) که سراسر در پاس نمک مصروف است) دهن باز دارد - شاهزاده پيش از صدور حکم عرضه داشت - که از اطوار او رايحه در گرداني اشتها مي شد - او را مقيد گردانيد - و آلا بے شايبه گمان گريخته باز بدکنديان مي پيوست * و (چون امتداد کهل اعلیٰ حضرت و استيلای دارا شکوه بچهار دانگ هندوستان پيچيده هر مرے هودائي و هر لرے بازاراي گشت) شاهزاده اموال و خزاین معظم خان را همایه سرانجام ضروریات نموده و نوکرانش را در ملازمان انسلک داده او را در قلعه دولت آباد نگاهداشت - و خود بعزیمت هندوستان عازم گردید - پس ازان (که شاهزاده بدهتیاراي اقبال کامیاب سلطنت و فرمانروائي گشت) معظم خان (۴) را باسترداد نقود و اجناس او مشمول عذایمت ساخته

(۲) نسخه [ب] روز رست و خیز - (۳) نسخه [ب - ج] عرض داشت
(۴) نسخه [ب] بیاز داد *

بصوبه داراي خاندیس مياهي و مفتخر فرمود - و در همین سال (که از دار الخلافه دهلي باطفاي نایره شورش شاهزاده محمد شجاع شرق رویه نهضت نمود) معظم خان طلب حضور گشته بطریق ایلغار در روز بیس از جنگ در قصبه کوه بستان بوس خلافت استسعاد یافته حسن اخلاص را فرود فرستاد دیگر داد - و روز جنگ فیل مرکوب او در جنب فیل سواراي خامه قرار یافت - و پس از برافراختن رایت نصرت و فیروزي معظم خان بمنصب هفت هزاراي هفت هزار سوار و انعام ده لک روپيه مورد نوازش گشته بهمراهی شاهزاده محمد سلطان در تعاقب محمد شجاع (که از نبردگاه قرار بر قرار داده) رخصت یافت - درین مهم تدابیر مایبه و پردلیهای شایسته (که شایان هرداران والا شکوه باشد) از معظم خان بر لوحه روزگار مرتسم گشت - چون شجاع قصبه مونگیر را بآلات حرب استحکام داده اقامت جا نمود او بحسن تدبیر ثمره رعب افزا گشت [که شجاع آن مکان را گذاشته باکبرنگر (که آنرا محل عاقبت خود مي بنداشت) رخت سکونت انداخت] معظم خان راه راست آنرا گذاشته طریق بیسه و کوه پدش گرفت - تا از عقب مرش در آمده

(۲) نسخه [۱] شاهزاده محمد - (۳) نسخه [ج] یافته - (۴) نسخه [ب] مي دانست - (۵) در نسخه [ب] لفظ [آنرا] نیست *

راه فرار او بر بندد - شجاع از امغانه این خبر اکبرنگر را
(که مقر حکومت او بود) گذاشته با اهل و عیال از دریای
گنگ گذشت - و در سرزمین باقرپور مجموع نواره بنگاله
(که مدار جنگ آن ولایت است) بتصرف خود آورده
مورچالها بسته نشست - معظم خان شاهزاده سلطان محمد را
در اکبرنگر در بر روی مخالف نگاه داشته خود باران عبور
به عبور دیگر شتافت - مدتی دست بردهای مردانه و چپقلشهای
دلبرانه بظهور می پیوست *

چون موسم برشکال بر سر رسید قطره و تردد موقوف
گشته هر کدام بجای خود آمدند - سلطان شجاع بغریب کاری
در آمده شاهزاده سلطان محمد را بتزیج صبیح خود قطع
نمود - او (که از معظم خان بغمازی بعضی مفتنان نقاض
خاطر بهم رسانیده بود) باغواهی شجاع از جا رفته با
دو سه مخصوص (اکب سفینه گشته بیست و هفتم شهر رمضان
سنه (۹۶۹) نه صد و شصت و نه بشجاع ملحق گشت -
ازین سائحه کمال فتور و اختلال بعساكر پادشاهی راه یافت -
گویند اگر مثل معظم خان سردار مدبر با رفتار نمی بود
مشکل میشد - معظم خان از موضع هوای (که در اینجا اقامت
گزیده مشغول دفع اعادی بود) از وقوع این حادثه عیان

(۲) نسخه [ب] نگاه داشت و خود اله - (۳) نسخه [ج] مخصوص *

ثبات از کف نداده بازو رسید - و بدستپازی همت والا
بانواع نیکو تدبیرها بجبر و تدارک پرداخت - چون آنها
تمام آن سرزمین گرفته و نواره بدست مخالف بود غلای
عظیم در معسكر افتاد - و سر باری دیگر تشویشها گشت -
شجاع بار دیگر اکبرنگر را بدست آورد - پس از انقضای
برشکال شجاع بهراولی سلطان محمد عازم محاربه گردید -
معظم خان بهراولی فتح جنگ خان رهیل و میمنه اسلام خان
بدخشی و میسر و فدائی خان کوکه در کنار بهاگیرتی با فوج
(که سه توره داشت مثل سلطان محمد و شجاع و پسرش
بلند اختر) در آریخته - تا شام بتوپ و تفنگ و بان نیران
جدال زبانه میزد - شب دست از محاربه کشیده هر دو لشکر
بمقام خود برگشت - معظم خان بدارد خان قریشی
مویه دار بهار (که بکمک می آمد) برنورشت که از راه
تاند شتافته متصرف شود که زه و زاد و بنه و بار شجاع
آنجا است - یقینی ست که باستماع این خبر پای از لغزش
خواهد پذیرفت - و خود بانتظار دلیر خان (که از حضور
درانه شده بود) چند روز صف آرائی موقوف نمود - درین
اثناء نوعی (که معظم خان اندیشیده بود) شجاع بشنیدن خبر
دارد خان در کمال اضطراب طبل رحیل فرز کوفته از کنار آب

(۲) نسخه [ب] صف آرائی را موقوف نمود *

بهاگيرتي (د بعمت سولي آرد) - که از دریای گنگ گذشته خود را بتانده رساند - معظم خان (که در انتظار این فرصت بود) بقصد تعاقب سوار شده تا پانزده روز از صبح تا شام بین الفریقین هنگامه جنگ بتوپ و تفنگ گرم بود - و شبها بخیمه گاه پاسداري میکردند - تا آنکه سلطان شجاع از آب گنگ گذشته راه تانده گرفت - معظم خان اسلام خان را باده هزار سوار بضبط و حراست این روی دریا به اکبرنگر رخصت کرده خود کمر سعی باستیصال شجاع بر بست - درین هنگام (چون شاهزاده محمد سلطان آثار نکبت و خذلان از ناصیه حال شجاع برأی العین مشاهده نمود) ششم جمادی الآخره از تانده بتقریب شکار سوار شده بکنار دریا آمد - و بکشتی نشسته از گذر تانده بگذر دوکاري رسید - معظم خان شاهزاده را پیش خود طلب داشته با جمیع امرا استقبالی نمود - و خیمه و دیگر مایحتاج (آنچه عجله مقدور بود) سامان کرد - و شاهزاده را حسب الحکم با فدائی خان روانه حضور ساخت *

و (چون بکرات و مرات میان مبارزان جنود پادشاهی و مردم اعادي آویزشها رودان و هر مرتبه فیروزي و چیره دستی نصیب اولیای دولت بود) معظم خان مدت یک ماه

(۲) نسخه [ب] دکاري - و در [بعضی نسخه] دهکاري *

در محمود آباد اقامت گزیده تمامی همت بتدبیر عبور از مہاندی و استیصال مخالف (که بمیانجی آب و استظهار توپخانه و نواره قدم ثبات افشوده اظهار آثار تجلد میکرد) برگماشت - و آرامش و آسایش را خیرباد گفته کوشش فرادان بتقدیم رسانید - تا این مهم بعجلت تمام انجام یافته بموسم برشکال آینده نکشد - اتفاقاً گذر پایایی در حدود بکله گهاٹ بهمرسید - آن نوین قوی همت بهیئت مجموعی سوار شده بکنار ناله رسید - با وصف مدافعه مخالف از آب گذشته بر مورچال آنها ریخت - بسیاری روی همت بر تافته بتانده شتافتند - ناگزیر شجاع دل از بودن مملکت دیر ساله بنگاله برگرفته از چوکی میردادپور برخاسته بتانده آمد - و از انجا با معدود کشتی سواره روانه جهانگیرنگر گشت - معظم خان بتانده رسیده بضبط و گرد آردی اموالش (که از دست تاراجیان خود سر باقی مانده بود) پرداخته در استردان آنچه اوباش بغارت برده بودند ساعی شد - و از انجا بقصد تعاقب بر جناح مسارعت روانه پیش گشت - شجاع در جهانگیرنگر انتظار کمک راجه (خنگ) که بططنه قرب وصول موکب پادشاهی مورد هراس گشته) ششم رمضان آغاز سال هیوم عالمگیری با سه پسر و چند عموها از جهانگیرنگر

(۲) در نسخه [۱ - ب] لفظ [تمام] نیست *

برآمده بقایید ادبار روانه رخنگ (که ارنل معمورهای عالم و مسکن کفره ضلالت شیم است) گردید - و سوای سید عالم باده کس از سادات باره و سید تلی اوزبک با دوازده تن مغلان و معدودے دیگر (که همگی بچهل کس نمیکشیدند)^(۲) هیچ کس نماند - معظم خان در جلدوی این مساعی جمیاه (که در مدت شازده ماه بانواع متاعب و مصاعب چنین کار سترگ را انجام شایسته بخشید) بخطاب والای خان خانان سپه سالار بلند نامی یافت *

چون بسبب بیماری اعلیٰ حضرت در جمیع سرحداتی ممالک محروسه گرد شورش برخاسته بود بیم نراین زمیندار کوچ بهار از شاهراه انقیاد یکسو شده بتاخت گهواره گهاث^(۳) جسارت ورزید - چی دهج سنگه راجه آشام (که بفروشی جمعیت و وسعت ولایت و بسیاری ساز و سرانجام تفوق دارد) نیز جمع را از راه دریا و خشکی بر ولایت کامروپ (که عبارت از هاجو و کواهقی و توابع آنست - و از قدیم الامام داخل ملک بادشاهی بود) فرستاده بدست آورد - چون شجاع بدال خود در مانده بود بجبر آن قضیه نپرداخت - آنها قدم جرأت پیش نهاده تا حوالی برگنه کوی بازی (که

(۲) در نسخه [ب] لفظ [کس] نیست - (۳) در بعضی [نسخه] گهوزا گهاث - (۴) نسخه [ج] چی دهج سنگه *

بفتح مغزای جهانگیر نگر است) متصرف شدند - معظم خان (که بتعاقب شجاع بجهانگیر نگر رسید) در صدد جوراقتل احوال آن حدود گردید - راجه آشام مغلوب رعب و هراس گشته باعتذار پیش آمده دست از ملک متصرفه باز داشت - خانخانان بظاهر معذرت او پذیرفته هژدهم ربیع الاول سال چهارم جلوس سنه (۱۰۷۲) هزار و هفتاد و در هجری بآهنگ مالش بیم نراین از خضرپور روانه شد *

چون بموضع بوی پتهه^(۲) (که سرحد ملک بادشاهی ست) رسید باقتضای رلی کار آگاه راه غیر متعارف را (که از انبرهی جنکل و نیستان بیم نراین عبور لشکر ازان بعید دانسته چنانچه باید بمحافظت نپرداخته بود) اختیار نمود - و هر روز جنکل در هم شکسته بزحمت و مشقت تمام دران بیشه راهی گشوده بپای همت مردانه مصافت می پیمودند - تا هفتم جمادی الاولی شهر کوچ بهار مرکز رلیات فیروزپی گشت - گویند این شهر بطرح و قریه آباد شده - کوچها همه خیابان دارند - و درختهای ناگیمر و کچنار (که خوش برگ و موزون گل است) نشانیده اند - معظم خان جمعی را بتعاقب بیم نراین [که خود را بدامن کوه بهرتفت (که

(۲) نسخه [ج] بزه پتهه - و نسخه [ب] بری تبه - (۳) نسخه [ب - ج] و کوچها *

پانزده کوهه شمالی کوچ بهار است (کشیده بود) تعیین نمود -
او به دهم راج موزیان آن کوهستان توسل جهته بدای
کوه برآمد - چه آن کوهه ست سرد سیر (که پیاده را بصد
دشواری معود بران متصور است) - این ولایت ست مابین
شمال و مغرب بنگاله مایل بشمال - پنجاه و پنج کوهه جریبی
طول و پنجاه عرض - بلطاف آب و هوا و دفرور (باحین و
اثار از بلاد شرق ریه امتیاز دارد - و همگی بهیتر بند و
باهر بند (که عبارت از درون و بیرون باشد) هشتاد و نه
پرکنه است بجمع ده لک (رویه - و چون سکنه اینجا بیشتر
قوم کوچ اند ازین جهت بکوچ بهار شهرت گرفته - و بت
معبود اهل آن دیار به نراین موسوم است - لهذا این افط
جزو نام حکام افتاده - نزد کفره هند زمیندار اینجا (که از
نژاد راجه های بزرگ قبل از اسلام است) اعتبار عظیم دارد -
سکه بر زر میزنند - نرایی میگویند *

چون خاندانان را غرض ازین یورش تسخیر ولایت اشام
بود اسفندیار خان ولد آله یار خان مرحوم را بفرجدارچی
کوچ بهار گذاشته آنرا بعالمگیر نگر موسوم ساخت - و خود از
راه گهوه گهات روانه شد - چون بکنار دروای برهماپتر رسید
(۲) نسخه [ج] قوم کوچ - (۳) نسخه [ج] سکه نوز میزنند -
نرایی گویند *

در کرده از رنگا مائی گذشته (بارصف کمال معوبت راه)
کام همت در مراحل عزیمت نهاد - و در تصفیة آن مصالح
صعب المورر کما ینبغی لوازم جهد بکار بود - فیلان کوه پیکر
بصدمه دندان جنگل درهم شکسته پایمال می ساختند - و
قیوداران و پیاده های لشکر بقدر وسع تیز دستیها می نمودند -
چون همه جا راه بکنار دریا بود در هر قدم دلدل یعنی
کله (که دران آدم و اسب و فیل فرو رود) پیش می آمد
آنرا بشاخه های اشجار و دسته های نی و رشته های کاه
می انباشتند و راه می ساختند - باین عنوان (دز در و نیم
کرده راه بیشتر طی نمیشد - چون بچوکی کهنه رسید) که
کوهه ست بر ساحل آن دریا و محاذی آن کوه دیگر است
پنج (تن نام - و بر هر در در قلعه در کمال استحکام اساس
یافته) آنرا بتصرف در آورد - و جمعه (که بجنگ نواره
پیوسته بودند) هزیمت یافته لخته غریق و جوقه دستگیر
شدند - تا آنکه به در کرده ای کواهی (که سرحد قدیم
پادشاهی بود) معسکر فیروزی گشت - دران موضع حصار در
نهایت رمانت واقع شده - و بهفت کرده ای آن قلعه کجایی
منازل بجنگل موسوم بکجایی بن است که فیل بسیار دران

(۲) نسخه [ج] رنگا پانی - (۳) در نسخه [ج] لفظ [لوازم] نیست -

(۴) نسخه [۱ - ب] بدو کوهه *

پیدا میشود - و ذکر آن در اسماز هند آمده - و بتخانه
گور یکها و لونا چماری^(۲) و اسمعیل چوکي (که از منمکدهای
بزرگ مشهور و در افسونهای هندی بعظمت مذکور بر فراز
کوهی) که از نشیب تا بالا قریب هزار زینه از سنگ
ساخته اند) همه را بدست آورده - زیاده بر لک آشامی
(که درانجا فراهم آمده بود) از بیناکی و هراس زدگی راه
قرار پیمودند - و پس از آن (که تا کرامتی که ازانجا کرگانون^(۳)
دارالملک [شام یکده راه است) از تصرف کفار ضلالت شعار
مستخلص گردید - خانخانان خاطر از بند و بست آن ولایت
را پرداخته عازم پیش شد -

و چون مدار جنگ آن قوم بر خدعه و شبخون است
تمام لشکر شبها بمراسم تیقظ و بیداری قیام ورزیده سلاح از بو
نمی افکندند - و زین از یشت مراکب باز نمی گرفتند - تا
آنکه از دریای برهما بتو عبور نموده قلعه سیمله را (که از
مشاهیر قلاع آن سرزمین و بمسافت پنجاه کوه از کرگانون
است) بدستیاری اقبال بجنگ و بیگار برکشود - قریب
سه لک آشامی جنگ جو درانجا مجتمع بود - بمیاره
علف تیغ خون آشام اهل اسلام گشتند - و پس از آن بجنگ
نواره در پیوستند - زمانه ممد (که گاه اندق نیفتاده)^(۴)

(۲) نسخه [ج] نونا چماری - (۳) نسخه [ج] کره گانون - (۴) نسخه (ب) نیفتاده بود -

جنگ نواره در داد - و اکثر ازان ادبار یافتگان هدف قیر
بلا شدند - قلعه چمدرة (که ثانی قلعه سیمله بود) بے کارزار
مفتوح گردید - از سنجوچ این قضایا شکست تمام باحوال
مخدولان آشام راه یافت - راجه بجانب کوهستان کامروپه
(که از کونون چهار روزه راه است - و عبور بر فراز آن
بکمال دشواری است) اداره گشت - ششم شعبان آخر سال
چهارم خطه کرگانون از یزقو ماهیچه اسلام نور آیین گشت - و
بخطبه و سکه پادشاهی رونق پذیرفت *

و چون بشکرف کاری تدبیر و پردلی آن سردار سپه سالار
چنین کشور در دست دشوار عبور با چندین قلاع حصین
و الکه های وسیع [که مفتاح همه سلاطین هندوستان طلسم
اشکال آن مهم نگشوده - و هوکاه در سوابق ایام لشکر دران
مرز و بوم رحیده بدست آن مخاذیل اسیر و قنیل شده
(چنانچه سلطان محمد شاه تغلق فرمانروای اکثر مواد اعظم
هندوستان نویم یک لک سوار با سامان درخور بکشایش
اندیار فرستاده مجموع دران سرزمین طلسم آئین سر بجیمه
گمنامی فرد بوده) اثر از آنها ظاهر نشد] بتحصیر اولیای
قاهره در آمد از پیشگاه سلطنت خانخانان بانعام محال یک
کرور دام و عطای قومان طوغ اختصاص یافت - این ولایت
مابین شمال و مشرق بنگاله طولانی واقع شده - طولش تقریباً

در مد کوره جریبی سمت - و عرضش از کوهستان شمالی تا جبال جنوبی تخمیداً هشت روزه راه - از کواهی تا کرگانون هفتاد و پنج کوره جریبی و از آنجا تا ولایت ختن (که مسکن پیران ویسه بود و درین زمان مشهور به اده ^(۲) و دارالملک راجه پیگوسمت (که خود را از نسل پیران ویسه میدانند) پانزده منزل مسافت است - از انجمله پنج منزل آن طرف کوهستان کاهورپ جنگل دشوار گذار است - و در سمت شمالی دشت خطا سمت (که از به مهاچین گذارش رد) - و عامه مهاچین گویند - و دریای برهما پتر ازین سمت آمده و چندین آب (که اعظم آنها آب دهنک است) بدو پیوسته از میان این ولایت میگذرد - و آنچه ازین موز و بوم بساحل شمالی این دریا است اتر کرل گویند - و آنچه ^(۳) در طرف ساحل جنوبی سمت دکن کول خوانند - و در جمیع این ولایت بریک شویی انهار طلا حاصل میشود - و این یکی ^(۴) از محصولات است - گویند درازده هزار کس بدین کار قیام دارند - و بالمقطع در سال یک توله طلا بر راجه دهند - و اهل آشام ملت مشغول ندارند - بفتوای خواهش نفس هر چه مرغوب طبع شان افتد بدان می گرانند - و سکته قدیم آن ولایت

(۲) نسخه [ب] اده - (۳) در نسخه [ب] حرف [داو] نیست -

(۴) نسخه [ج] و آن -

در قوم اند - آشامی و کلتانی - ثانی بر نخستین در جمیع امور مؤید دارند - مگر در مراسم حرب - چون راجه و عدهای آن ولایت را روزگار سپری شود خاصان او از مرد و زن گشاده پیشانی با بوخه جویج زندگانی در دخمه فرو روند - و شهر کرگانون مشتمل بر چهار دروازه است - از هر دروازه تا خانه راجه سه کوره مسافت است - و در حقیقت آن شهر محوطه ایست مشتمل بر قری و مزارع - هرکس در پیش خانه باغ و مزرعه خود دارد - و درون ^(۲) دنجو نام از میان شهر می گذرد - بازار است مختصر دارد که غیر از پان غرض دیگر اصناف محترفه دران نمی نشیند - چه خرید و فروخت دران دیار متعارف نیست - سکته آنجا یک ساله اقوات ذخیره می کنند - و غیر از کرباس بر سر و لنگه در کمر دیگر پوشش رسم نیست - و بر آمدن ازان مملکت مجنون نیست - اگر چه بیگانه هم وارد شود - لهذا آگاهی کماهی از حال آن گره حاصل نمی شود - مردم هندوستان اهل آندیار را ساحر نامند - و راجه آنجا مقلب به سرگی ^(۳) راجه است - گویند یکی از اجداد او فرمانروای ملای اعلی بود - چون بدین دیار مبروط نمود دلشین او افتاد - دیگر بآسمان نرفت -

(۲) نسخه (ب - ج) و نچو - (۳) نسخه [ب] سرگی -

بالجملة چون خانخانان آثار موسم برشکال (که دران
فلسفه از سایر ممالک هندوستان بیشتر شروع می شود)
مشاهده نمود با اکثر جنود موضع متعرا پور را (که بمسافت
سه و نیم کمره از کرکانون در دامن کوهی بوده) بارادۃ انقضای
موسم باران مضروب خیام ساخت - و بحفظ حدود و ضبط طرق
و تعین تهانها پرداخته استیصال راجه و اتباعش را برگزشتن
برسات انداخت - و چون موسم باران در رسید تمام روی
زمین را آب فرو گرفت - آشامیان بدنهاد (که جا بها
مخفی بوده در انتهاز فرصت بسر می بردند) دلیری آغاز
کرده از جمیع اطراف هجوم آوردند - چون مجاهدان اسلام را
مجال قطره و ترکناز نبود بر هر تهانه شب خونها زده غیر
از کرکانون و متعرا پور جاے دیگر در تصرف عساکر منصور
نماند - و بمبب دانات آب و هوا انواع امراض و اسقام شایع
شد - و جوهر هوا از کسب سمیت باحداث ربا پرداخت -
خالق انبوه از جانب و اجانب بکوی عدم فرو رفتند - و
بعلمت انسداد طرق و فقدان ذخیره حالتی بر زندگانی فوج
پادشاهی گذشت که بدتر از مردن بود - چون در اواخر
ربیع الاول زمینها نمودار گشت اقواچ اسلام باطراف و نواحی
قاخده از کشته ها پشته ها پدیدار کردند - راجه باز بکوهستان

(۲) نسخه [ج] مخفی - (۳) نسخه [ب] و چون

خزیده بمصالحه و زینهار در آمد - خان سیه سالار باتقاضای
مصالحه ملتفت بدان نشده بسمت کامروپ نهضت نمود -
در خلال این احوال مرض ذات الصدر بر سیه سالار طاری
شده ارکان همت امرا و لشکریان تزلزل پذیرفت - که مبادا
وزگار سردار بسر آید - و کار لشکر از بے سری بفساد گراید -
یا پیش از انصرام این مهم موسم بارش در رسد و همان
معویتها رخ نماید - بلکه برخی در مدد آن شدند که (اگر
باستیصال راجه خان خانان ارادۃ گذرانید در موسم برشکال
داشته باشد) ممالک خردسری پیونده به بنگاله باید شکافت -
چون سردار ازین معنی آگهی یافت این الم روحانی موبارای
کوفت جصانی گشت - اگرچه یک منزل پیش رفت (تا غنیم
خیره نگردد) اما هم مصالحه و هم معارفت بخود مصمم
ساخت - چنانچه بوساطت دلیر خان (که راجه بدر قوسل
جمعه بود) چنین قرار گرفت که راجه مبیة خود را یا دختر
راجۃ پیام (که با او قرابتی دارد) با بیست هزار توله طلا
و یک لک و هشت هزار توله نقره و بیست زنجیر فیل برجم
پیشکش و پانزده زنجیر فیل برای خانخانان و پنج زنجیر
فیل بجهت دلیر خان بفرستد - و در عرض یک سال

(۲) نسخه [ب . ۱] کامروپ - (۳) نسخه [ب] با دختر - (۴)
نسخه [ج] برای دلیر خان •

۵۵۴ لک توله نقره و نود و پنج هزار فیل در سرکار داخل هازد -
و هر ساله بیست و پنج هزار فیل پیشکش می فرستاده باشد - و
تا وصول آن یک پسر و سه کس از عمده های او بر سر یرغمال
در بنگاله باشند - و ولایت درنگ (که یکطرفش بکواهتی
پیوسته) از آترکول و ولایت بیل تلی (۲) از دکن کول ضمیمه
ممالک محروسه سازد - چون راجه موافق قرارداد بعمل
آورد خانخانان هشتم جمادی الاولی سال پنجم از دهه
کوهستان کامروپ کوچ نموده راجه معارفت بصرب بنگاله
بر انراخت - و در عرض راه به بندر بسنت ولایت (که
بتازگی داخل ممالک محروسه شده بود) پرداخت - چون از
استعمال بعضی ادویه حاره ضیق النفس و خفقان عارض شده
باستسقا کشید ناگزیر از کجلی کوچ کرده قصبه کواهتی را
معمر ساخت - و رشید خانرا بقریه دارای کامروپ نامزد نموده
و عسکر خان را با اکثر جنود بمالش بیم نرازد زمیندار ولایت
کوچ بهار (که باز بران دیار مستولی شده بود) تعیین کرده
خود بجانب خضرپور روانه شد - در شهر رمضان آغاز سال
ششم سنه (۱۰۷۲) هزار و هفتاد و سه هجری در دو گروهی
خضرپور ازین مرحله فنا بسر منزل بقا پیوست *

(۲) نسخه [ج] سل تلی - (۳) نسخه [۱-ب] کامروپ - (۴)
در نسخه [ج] لفظ (شهر) نیست .

میر جمله امیر عظیم الشان و نویسنده شاهزاده نشان
بود - در سرداران و امرای قریب العهد خود بوضع متین
و فرط وقار و رای دور بین و دانش رسا و پردلی و
شجاعت فطری و کارطلبی های بجا یکتا (۲) و بے نظیر بود -
در کشور کشانی و مهم سربراهی هیچ کس باو نمی رسد -
چون در هندوستان کمتر گذرانید آثار او دران مملکت چندان
ظاهر نیست - در قصبات تلنگانه یادگار بهیار گذاشته که
تا الآن اعیای نام او میکند - چنانچه در شهر حیدر آباد
قلاب و باغ و حویلی شهرت با اسم او دارد * (۳)

* میرزا نوذر صفری *

خلف میرزا حیدر (که درمیان پسر میرزا مظفر حسین
قندهاری ست) - چون نقش اعتبار میرزا مظفر در بارگاه
اکبری درست نه نشست پسرانش هم چندان با بعمره
پیش آمد نگذاشتند - میرزا حیدر در عهد جهانگیری بنصب
پانصدی مدد و پنجاه هزار (سیده بود - چون سرور فرمانروائی
هندوستان به وجود زبنده نمود صاحب قران ثانی زیمپ و
زیفت دیگر پذیرفت بمراعات دیرین دودمانش او را بنصب
هزاری در مدد هزار کامیاب عاطفت فرمود - سال چهارم ازین
پنجی مرا در گذشت - پسرش میرزا نوذر بدستاری طالع

(۲) نسخه (ج) و کار طلبیها یکتا و بے نظیر بود - (۳) نسخه [ج] بنام او .

از چند مشغول الطائف خسروانی گشته در سال هجدهم بمنصب دو هزار و دو هزار سوار سر بلغدی یافت - و در سال نوزدهم باضافه پانصدی و خدمت خوش بیگی مباحث اندر خدمت - و در همین سال پانصدی دیگر یافته بنایک سه هزار و مرتقی گشت - از آنجا که عزیمت بهانه جو ست سال بیست و دوم در جشن وزن شمی او را بمنصب چهار هزار و سه هزار سوار بلند رتبه گردانیدند - و در اولین یساق قندهار به همراهی قاضی محمد اوزنگ زیب بهادر سرداری فوج دست چپ بدر مقوض بود - و در تقسیم ملجای محافظت عقب کوه چلرنه بار و برادرش میرزا سلطان تفویض یافته مصدر خدمات گردید - و در سال بیست و سیوم از تغیر اعتقاد خان کهرایج مضائق صریح اوده بتیول یافته به بند و بیست آن مرخص گردید - و پستور بقوعداری ماند و سر برافراخت *

چون نیز متدان بیماری و ازمان مرض از کار مانده بود (چنانچه به حفظ قبول خود هم نمی توانست پرداخت) در سال بیست و ششم از نوکری معاف داشته می هزار (رتبه عالیانه مقرر گشت - و حکم شد همچنان) که میرزا مراد التقات خان پسر میرزا رستم قندهاری عم پدرش در بقیه بگوشه انزوا می گذراند) او نیز آنجا بسر برد - مختار الیه

(۲) نسخه [ج] چلرنه - (۳) نسخه [ج] پستور

بعد از چندی از بقیه بمستقر الخانۀ اکبر آباد آمده برسم گوشه نشینی به فراغت و آسودگی شد و روز می رسانید - در سال هفتم عالمگیری سنه (۱۰۷۴) هزار و هفتاد و چهار هجری باجل طبیعی در گذشت - میرزا صرف باد دست بود - هرچه آمده برافشاند - اما اکثر بحال محتاجان پرداخت - این بیت در نگین خود بطریق صبح کفده بود *

* بیت *

* نودر حصین اگر زر داشته *

* بیخوابی در جهان ننگ داشته *

* میرزا ابر المعالی *

پسر میرزا دلالی مشهور است (که بلاقی بیگم صبیح شاهزاده دانیال در خانه داشت) - مختار الیه بعد فوت پدر از امل و امانه بمنصب هزار و چهار صد سوار سرافراز گردید - و در سال بیست و ششم جلوس اعلی حضرت بمنصب در هزار و هزار و پانصد سوار و جاگیرداری و قوعداری هیوستلین تارک عزت برافراخت - پستور پانصد سوار دیگر اضافه یافته در سال هی و یکم از انتقال وزارت خان مشهدی بقوعداری ترهت مضائق صریح بهار کامیاب اعتبار گردید - پس از آن که بوالعجبیهای روزگار سلطنت اعلی حضرت از انتظام انگذده بدستان سرلی نفاق ابتای خلافت انواع تخیل بمهمات ملکی

(باب المیم) [۵۵۸] (مآثر الامراء)
 راه یافت و کار بقزاق و جدال کشید و دارا شکوه (که رتی و فتق
 فرمانروائی بدست اقتدار خود داشت) از مقابل عالمگیری
 هزیمت خورده راه فرار سپرد - و ظاهر مستقر الخلافه
 بوزن موکب عالمگیری زینت پذیرفت [بقتضای عقل
 مصلحت سنج از عظام امور اول کار (که پیش نهاد
 عالمگیری گشت و بر جمیع مهمات مقدم داشتند) این بود
 که قصبه مونگیر با صوبه بهار و بقیه (که همیشه شاهزاده
 شجاع آرزوی آن داشت) از حضرت اعلی بمبالغه تمام برای
 او گرفته ضمیمه ملک دبیج بنگاله گردانید - و باین تدبیر از
 جانب او را پرداخت - لهذا سایر جاگیر داران و فوجداران آن
 صوبه کام نا کام بوی گردیدند - میرزا ابوالمعالي نیز ضرورت
 بمرافقت تن داد - شجاع (که سابق از عذاب دارا شکوه در
 نواحی بنارس شکست پذیرفته فترت بحالش راه یافته بود)
 از هزیمت دارا شکوه و تفویض ولایت بهار منت پذیر گشته
 شکرگزاری را مرتبه بلند تر نهاد - اما دران هنگام (که الویه
 عالمگیری بتعاقب دارا شکوه متوجه پنجاب گشت - و التمام
 آن مهم بقیاس و تخمین بدور و دراز افتاد) شجاع از
 آرزوی زیاده طلبی انتهاز فرصت نموده رایت عزیمت بصوب
 آله آباد افراشت - ازین آگهی خلد مکان دست از دنبال
 دارا شکوه باز داشته عنان معاودت بقصد محاربه شجاع

(مآثر الامراء) [۵۵۹] (باب المیم)
 منعطف ساخت - پیش ازان (که تقارب و تلاقی فریقین
 دست دهد) میرزا ابوالمعالي برهبری سعادت از لشکر او
 درع ارادت به درگاه عالمگیری آورده دولت زمین بوس
 در یافت - و بعدایت فیل و انواع عطایا و خطاب میرزا
 خانی و انعام سی هزار رپی و باضافه هزاره پانصد سوار
 به منصب سه هزاره دو هزار سوار مشمول مرهم گوناگون
 گردید - و پس از فرار شجاع و تعیین شاهزاده سلطان محمد
 بتگامشی او خان مذکور نیز ضمیمه کومکبان شاهزاده گردید -
 و پستر بقوجداره درهنگه صوبه بهار می پرداخت - در
 سال ششم حسب الحکم با آله دردی خان قوجدار گزرگه پور
 پیوسته بمالش زمیندار مورنگ (و آردن - و دران حدود سنه
 ۱۰۷۳) هزار و هفتاد و چهار هجری باجل طبیعی (روزگار
 حیاتش سپری شد - پسرش عبدالواحد خان در سال
 بیستم و درم بخطاب خانی سرفرازی یافت - و در محاسره
 حیدرآباد نیکو خدمتیها بتلاشهای نمایان بجا آورد - برگشته
 انهل مالوه (که از زمان میرزا والی باین سلسله تنخواه است)
 بجاکیر مشارالیه و پس ازو بارلادش تا حال مقرر بود - هنگام
 (که مرهغه صوبه مالوه را یکسر بتصرف آورد) آنها را بیدخل
 نمود - نبیره او خواجه عبدالواحد خان خواجه همت بهادر
 است (که در عمل نظام الملک آصف جاه بدکن رسید) -

چون نوبت ریاست به ملائیت جنگ رسید بخطاب جد خود و رفته رفته بمنصب عمده و خطاب امین الدوله بهادر سیف جنگ و دیوانی سرکار عالی جاه خلف نظام الدوله آصف جاه ترقی کرده مطابق سنه (۱۱۸۹) یک هزار یکصد و هشتاد و نه هجری با باخرت سرا گذاشت - در پاس آشنائی^(۲) به مثل بود *

* محمد صالح ترخان *

پسر درم میرزا عیسی ترخان است - در سال بیست و چهارم شاهجهانی پدرش از فوجدارئی سورتمه طلب حضور گردید - و نظم سرکار مذکور بالاصالة بمشارالیه تفویض یافت^(۳) - و چون در همین سال والد بزرگوار او در گذشت او باضافه پانصدی بمنصب دو هزاری هزار و پانصد سوار چهارم امتیاز برافروخت - و در سال سی ام بخدمت فوجدارئی و تیولدارئی میوستان از تغیر میرزا ابوالمعالی و افزونی پانصد سوار بمنصب دو هزاری دو هزار سوار تارک افتخار برافراخت *

اتفاقاً در آن هنگام دارا شکوه از تعاقب اقواج عالمگیری هیچ جا مجال اقامت نیافته بعزیمت تگه خود را بسمت میوستان کشید - و صف شکن خان داروغه گویخانه عالمگیری (که بتعاقب او مامور بود) نیز پاشنه کوب در رسید - درین

(۲) نسخه [ب] به بدل بود - (۳) نسخه [ج] بالاضافه *

اذا نوشته محمد صالح بخان مذکور رسید - که دارا شکوه به پنج گروهی قلعه رسیده - باید که شما خود را زود رسانید و کشتیهای خزانه او را سد راه شوید - خان مزبور^(۲) محمد معصوم خویش خود را با لشکر پیش فرستاد که از کشتیهای دارا شکوه گذشته بر کناره دریا مورچال سازد - و خود شباشب کوچ نموده از محاذی لشکر دارا شکوه در کوه گذشته مترصد کشتیهای غنیمت نشست - و خواست که از آب گذشته بدفع اعدای پردازد - چون کشتیهای مخالف پیش آمده مانع رسیدن کشتیهای خان مذکور بود به محمد صالح پیغام نمود که ازان طرف کشتی بفرستد - و خود نیز شرایط ممانعت بتقدیم رساند - چون کوکه زاده دارا شکوه در خانه محمد صالح بود اصلاً توفیق خدمت نیافت - بلکه هوا داری او بخاطر رسانیده بخان مزبور پیغام داد که ازیں کنار عمق آب تا کمر است - ازان کنار آب عبور خواهد کرد - صف شکن خان راست انکاشته بالضرور از آب عبور نمود - و فردای آن از اثر گرد و غبار آن روی آب ظاهر شد که دارا شکوه کوچ کرد - و مخالفان کشتیها را از همان طرف بردند - ازیں جهت^(۳) (که چنین تابوی فتح بکج بازی محمد صالح باطل گشت) مورد عتاب خسروانی گردیده از منصب و خطاب برطرف

(۲) نسخه [ج] مذکور - (۳) در نسخه [ب] حرف [واو] نیست *

شد - و باز در سال دوم عالمگیری بمنصب هزار و پانصدی
هزار هزار بعال گشت - و بهمراهی بهادر خان بجهت مالش
بهادر ^(۲) بچکوئی (که در حوالی بیسواره هر فساد برداشته بود)
تعیین گشت - و پس ازان تعیین یساق دکن گردیده بهمراهی
میرزا راجه بی سنگه در تسخیر قلاع سیوای بهونله و تاخت
و قاراج ولایت او کمر خدمتگاری محکم بست - تاریخ فوتش
بنظر نیامده - پسرش میرزا بهروز پانصدی شاهجهانی بود *

• ملا احمد نایته •

قوم نوائیت نوآمد اند از شرفای عرب - گویا همین لفظ
نوآمد بکثرت استعمال نوائیت شده - و صاحب قاموس ^(۳) نوشته
النوائی الملاحون فی التبصر - الواحد نوائی - و ظاهر است
که نوائیت موافق قاعده تصریف جمع ناییت یا نایته است -
و نوائی غیر نوائیت باشد - پس عوام الناس که نوائیت را
ملاحین گویند و سغد از قاموس گیرند در غلط افتاده اند -
گویند حجاج بن یوسف ظالم مشهور از روی عناد باستیصال
اشراف و اعیان همت گماشته بهیاری از ملحا و علما را بتیغ
بیداد گذرانید - ناگزیر مردم از ممر خوفش جلاے وطن
اختیار نموده هر جا مامن یافتند خریدند - جمع از بنی تریش

(۲) نسخه [ج] بچکوئی - (۳) نسخه [ج] سربفصاد برداشته بود -
(۴) نسخه [ج] نوشته که النوائی الخ •

در سنه (۱۵۲) یکصد و پنجاه و دوم هجری از مدینه
طیبه هجرت کرده بجهاز برآمدند - و در سواحل بحر هندی
متعلق ولایت دکن (که موسوم به کوکن است) فرود آمده
توطن گزیدند - و بمرور ایام و دهور اعوام کثرت تشعب و
تفرق راه یافته اماکن و مواضع آن ناحیه را فرد گرفتند -
و برای شناسائی هر فرقه را باندک ملا بست با چیزی
نسبت بآن چیز ملقب ساختند - غریب لقبها درین گروه
شایع است •

ملا احمد صاحب فضل و کمال و از ارباب علم و دانش
بود - بیاری طالع مورد التفات علی عادل شاه والی بیجاپور
گشته در کمتر زمانی بجزهر عقل و رایی صواب اندیش
رکن دکن دولت و مدار مهام سلطنت او گردید - و پس
از چندی بنابر جهت از رفاقت عادل شاه دل برداشته شد -
یا از و یندار چشم او را از حق بینی پوشیده خود را برتر
از نوکر بیجاپوریه انکاشته سودای ملازمت عالمگیری در
دیگ هوس می پخت - و انتهاز فرصتی می جست - تا آنکه
در سال هشتم میرزا راجه بی سنگه بعد از کفایت مهم سیوا
بالشکر گران بتاخت ولایت بیجاپور تعیین یافت - عادل شاه
بملاحظه سوابق جرایم و تفصیرات خویش از گران خواب غفلت ^(۲)

(۲) در نسخه [ج] لفظ [گران] نیست *

بیدار شده ملا را (که بصمت فهمیدگی و کار دانی از سایر امرای بیجاپور امتیاز داشت) بجهت اصلاح کار و تمهید مراسم اعتذار و تجدید مراتب قبول و قرار نزن راجه فرستاد . ملا (که در بنوتم حصول دیوبین آرزوی او سرور بصمت) چنین تقریری را مغنم شاخته در پای قلعه پورندهر سنه (۱۰۷۶) هزار و هفتاد و شش هجری براجه پیوست . و باظهار مکنون خاطر خویش پرداخت . و چون این معنی به پادشاه ظاهر شد فرمان طلب بقام مشارالیه صدرر یافته بعاطفت خسرانه غایبانه او را بمنصب شش هزاری شش هزار سوار - رمایه افتخار بخشید . گویند بهیرزا راجه ایما شده بود که ملا بعد رسیدن حضور بخطاب سعدالله خان و در خور استعداد بخدمت عمده سرافرازی خواهد یافت *

بالجمله راجه بموجب حکم در لک روپیه بار و پنجاه هزار روپیه پسرش از سرکار والا داده روانه درگاه سلطانی گردانید . - رمی الیه بروفق قسمت و اقتضای تقدیر (که هیچکس را از ان چاره و گزیر نیست) در راه کوفتنگ گشته (چون باحمدنکر رسید) از جام اجل شربت ناکامی چشید . و ظاهر است که چون حق نمک قدیم را منظور نداشت از دولت نو نیز کامیاب نگردید . پسرش محمد اسد بر طبق منشور پادشاهی بحضور شتافته در آغاز سال نهم دولت

زمین بوس دریافت . و بانواع عطایا و منصب هزار و پانصدی هزار سوار و خطاب اکرام خان سر عزت سرافراخت . و ملا یحیی برادر خرد ملا احمد (که پیش از التجا و رجوع برادر کلان بقلاذری بخت سعید در سال ششم از بیجاپور روی نیاز بدرگاه عالمگیری آورده بمنصب دو هزاری هزار سوار سرافرازی یافته) تعیین دکن گردید . و بهمراهی میرزا راجه در تاخت و تاراج ولایت بیجاپور طریق نیکو بندگی می پیمود . پس از ان بخطاب مخلص خانی اختصاص یافته در اورنگ آباد می گذرانید . پسرش زین الدین علی خان و خویش او عبد القادر معتبر خان هر یک بمنصب مناسبت رسید *
(۲) چون فوجداری کوکن بمعبر خان تعلق گرفت مشارالیه از روی حزم و هوشیاری چنان به بذ و بصت آن آله که مرطون و محسن فرقه ضاله مرهقه است (پرداخت که نقش عقیدت و کارطلبی خویش در پیشگاه خلافت درست ساخت . غریب اعتبار بهم رسانیده بود که ساخته و پرداخته او همه منظور می شد . و باعتبار کارهای دست بسته او (که پادشاه از ان ناحیه فتنه خیز خاطر جمع داشت) مکرر فرمود که مثل معتبر خان نوکر باید . بعد فوتش (که پسر نداشت . مگر ابو محمد خان نام پسر یکی از خویشان

خود را بفرزندی گرفته بود (تعلقه او به زین الدین علی خان
 خسر پوره اش تفویض یافت و مدتی گذرانید - و باز در عهد
 خلد مکان مرتبه ثانی تعلقه مذکور یافت - و در مبادی
 سلطنت فرخ سیر حیدر قلی خان خراسانی بدیوانی دکن
 ممتاز گشته به اورنگ آباد رسید - از آنجا (که اقتدار و تسلط
 او از دیوانیان هزار و یک افزون بود) با خان مذکور بر
 سر زر خالصه (که متصرف شده بود) پیچید و خفت ها
 رسانید - و در اوایل صوبه داری حسین علی خان امیر الامرا
 به ارکات نزد سعادت الله خان نایب شرافت - او بنابر
 هم تومی و رعایت خاندان قدیم و رئیس زادگی درودش را
 بامراز تلقی نمود - خان مذکور باعانت آن بزرگ منش بقیه
 عمر را به اسودگی بسر برد - پهرش نیز خطاب پدر یافته در
 کرناٹک است - حوالی ملا یحیی از مشاهیر امکنه قدیمه
 اورنگ آباد بود - چون پیوسته بمکان حکام نشین است اصقاج
 در ابتداء آن به سعادت الله خان اشاره نمود - او هبه نامه
 برنامندی درته درست کرده فرستاد *

* مخلص خان قاضی نظاما کرهروی *

ابتدا بملازمت فردوس آشیانی پیوسته بنوکری پادشاهی

(۲) نسخه [ب] او مدتی گذرانید - (۳) نسخه [ج] هزار و یک بود بلکه
 افزون - (۴) نسخه [ج] سعد الله خان نایب *

افتخار یافته سال بیستم به بخشیکری بلغ تعیین شد - سال
 بیست و یکم به بخشیکری و وقایع نویسی صوبه کابل چهره
 امتیاز برافروخت - و سال بیست و چهارم داروغگی توپخانه
 صوبه مذکور انضمام پذیرفته باضافه منصب سر بلند گردید -
 سال بیست و پنجم دیوان صوبه دار الخلافه شد - سال بیست
 و ششم در کاب محمد دارا شکوه به یساق قندهار دستوری
 پذیرفت - سال بیست و هفتم به بخشیکری شاگرد پیشه
 کام دل برگرفت - سال بیست هشتم بهمراهی سعد الله خان
 بتخریب قلعه چنور کام جلالت پیش گذاشت - پستر باتفاق
 خلیل الله خان بخشی راتعه نویس فوج همراهی خان مزبور
 قرار یافته بر سر مرزبان سری نگر رفت - سال سی ام بامینی
 داغ قامت قابلیت آراست - و پستر تعیین دکن گشته سال
 سی و یکم برای وصول پیشکش عادل خان عزیمت بیجاپور
 نمود - تا سال سی ام فردوس آشیانی بمنصب هشت صدی
 دو صد سوار رسیده - پس از آن (که سلطان محمد اورنگزیب
 بهادر از دکن روانه مستقر الخلافه شد) او دامن جانفشانی
 بر کمر زده از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی دو صد
 سوار و خطاب مخلص خان لوی ارتقا برافراخت - و
 در جنگ مهاراجه جسونت سنگه و مصاف اول دارا شکوه
 (۲) نسخه [ب] بهمرای - (۳) نسخه [ج] بر آراست *

(۲) در رکاب بادشاهی بوده - بعد معاودت از ملتان به اکبر آباد رخصت یافت - و بموجب حکم کومکیان صوبه مذکور را همراه شاهزاده محمد سلطان بقدرغن برآوردند باز بحضور رسید - و چون در نبره دوم دارا شکوه بادشاه شایسته خان ناظم صوبه اکبر آباد را همراه گرفت نظام صوبه مزبور به نامبرده مقروض شد - سال دوم بر طبق حکم به بنگاله شتافته با خانخانان شریک گردید - سال سیوم حراست اکبر نگر بار تفویض یافت - سال هفتم بر وفق طلب به پیشگاه سلطنت رسیده احراز ملازمت نمود - و سال نهم از امل و اضافه بمنصب دو هزارگی میصد سوار برنواخته همراه سلطان محمد معظم ابتدا بدار السلطنت لاهور و پس از معاودت بالک دکن تعین گشت - پس ازان احوالش بنظر در نیامده *

• میرزا راجه جی سنگه کچهراده •

پسر راجه مها سنگه است - چون پدرش فوت شد از حسب الطلب بملازمت جنت مکانی رسیده سال دوازدهم جلوس در سن دوازده سالگی بمنصب هزارگی ذات و پانصد سوار و عنایت یک زنجیر فیل سرفراز گشت - پس ازان همراه سلطان پرویز بتعییناتی مهم دکن نامزد شد - و باضافه های متواتره صاحب منصب عمده گردید - بعد ارتحال

(۲) نسخه [ج] بود - (۳) نسخه [ب] برنواخته شد - و همراه الخ *

آن بادشاه (چون خانجهان لودی بمنصب صوبه دکن علم مخالفت برافراشته بصوبه مالوه رفت) او (که بغاچاری با وی طریق موافقت می پیمود) بعد شنیدن خبر رسیدن موکب ظفر کوکب فردوس آشیانی باجمیر جدا شده بوطن گاه خویش شتافت - و از آنجا سال اول جلوس بحضور رسیده باضافه پانصد سوار بمنصب چهار هزارگی ذات و سه هزار سوار و عطای علم و نقاره بلند آذانه گشت - و باتفاق قاسم خان جوینی بتذبییه متمردان مهابن (که برگشته ایست از سرکار آگره) دستوری یافته تذبییه شایسته نموده برگردید - و (چون در همین سال نذر محمد خان والی بلخ سلسله جنیان فساد گردیده بصوبه کابل درآمده شهر را محاصره نمود و مهابت خان خانخانان بمالش از مقرر شد) نامبرده نیز با خان مزبور تعین گشت - و سال دوم باتفاق خواجه ابوالحسن ترمی بتعاقب خانجهان لودی مامور گردید - و سال سیوم با شایسته خان بتذبییه خانجهان لودی و تخریب ملک نظام الملک دکنی قرار یافته باضافه هزار سوار بمنصب چهار هزارگی چهار هزار سوار مرتقی گشت - و چون سید خانجهان باره را بنابریهاری بحضور طالب داشتند هراولی فوج اعظم خان بوسه تعلق گرفت - و در جنگ بهاتوزی و تاخت پیته و قصبه پرینده

(۲) در [بعضی نسخه] پنبه *

مصدر تودعات شایسته شد - و سال چهارم با زمین الدوله
(که بتخریب ملک عادل شاه نامزد گردیده) تعیین شده
هو طرح دست چپ جا داشت - و همراه وی آمده حصول
آستان بوس نموده - و بستر رخصت وطن یافته - سال ششم
بعینه خلافت خود را (رسانیده در روز جنگ فیلقا (چون
فیلقا بر شاهزاده ادرنگ زیب حمله نمود) راجه اسب برد
تلاشت - و از جانب راست برچپ انداخت - و اواخر
همین سال همراه سلطان شجاع بهم دکن رخصت یافته -
سال هفتم با خانزمان برای سوختن علف کر و پریندا مامور
گردید - و در اقلای محاصره قلعه مذکور و در آردن کپی
وقت مراجعت (که با غنیم زد و خورد متواتر (داد)
واجه مزبور قدم هست دریغ نداشته بر مجال خود را رسانیده
خدمات پهنانیده بجا آرد - و چون سال هشتم مویه داری
بالاکهات (که عبارت از سرکار دولت آباد و احمد نگر و غیره
باشد) بخانزمان مفوض شد او بتعیفاتی خان مذکور مقرر
گردید - و در همین سال باضافه هزاره ذات بمنصب
پنج هزاره چهار هزار سوار کام دل برگرفت - بهتر در پیشگاه
سلطانی آمده استسعاد ملازمت یافت - سال نهم همراه
خاندوران بهادر بتادیب ساهو بهونسله دستوری پذیرفت - سال
دهم جبهه عقیدت را بشرف حضور نور آگین ساخت - و چون

در مهم دکن کارهای دست بسته ازو بظهور آمده بود بادشاه
از روی عاطفت بمرحمت خلعت خامه برنواخته از را
یوطنش انبیر مرخص فرمود که چنده بر آساید - و سال
یازدهم باز جبهه سالی آستان خلافت گشته همراه سلطان
شجاع (که پس از سپردن علی مردان خان قلعه قندهار را
بارلیای دولت نظر باحتمال آمدن شاه صفی بکابل رخصت
شده بود) متعین گردید - و سال دوازدهم حسب الحکم بحضور
آمده بعذایت ماله مرورید و فیلقا از حلقه خامه و خطاب
میرزا راجه مفتخر گشت - و سال سیزدهم بدستوری وطن
چهارم شادکامی برافروخت - سال چهاردهم باستلام سده سغیه
فایز گردیده با سلطان مراد بخش بصب کابل تعین گشت -
در سال پانزدهم بهمراهی سعید خان جهت تسخیر حصار مؤ
[که متعلق بر راجه جگت سانگه بن راجه باسو (و نامبرده
بغی درزیده) بود] راهی شد - و پس از وصول بنواهی
قلعه مذکور (چون محاصره بامتداد انجامید - و حکم یورش
مادر شد) راجه مذکور پیش از دیگران بعقله در آمد -
و در جلدوی این تردد بمنصب پنج هزاره پنج هزار سوار
دو هزار سوار در اسبه ۵۰ اسبه درجه پیمای اعتلا گشت -

(۲) نسخه [ج] انبیر - (۳) نسخه [ب] راجه باسو بود - و نامبرده

و محافظت قلعه مذکور بعهده او تفویض یافت - پس ازان (که صفح جرایم راجه جگمت سنگهه بوقوع آمد) راجه مزبور بحضور رسیده در همین سال بخلعت خامه و جمدهر موصع با پهل کتاره و اسب از طویلۀ خامه با یراق طلا و فیل از حلقۀ خامه سربلند گردیده بهمراهی شاهزاده دارا شکوه بجانب قندهار نامزد شد - و سال شازدهم شرف آستان بوس حامل نموده رخصت وطن یافت - و سال هفدهم در اجمیر بملازمت پیوسته پنج هزار سوار سپاه خود را بنظر در آورده بدستوری وطن خوشدل گردید - و سال هجدهم (چون صوبه داری دکن به خان دران مفوض گردیده بود - و خان مزبور جهت مشارکت طلب حضور گشت) حکم قضا توام بنام راجه مذکور صادر شد - که از وطن بدکن رفته تا رسیدن خاندوران محافظت آن ملک نماید *

و چون خان دران رخصت شده در لاهور بمطایحیات در نوردید خلعت استقلال براجۀ مذکور ارسال یافت - و سال بیستم حسب الطلب از دکن بحضور آمده به تلثیم سده خلافت سر برافراخت - پس ازان همراه شاهزاده اورنگ زیب ببهاق بلخ مامور گشت - و چون صوبۀ مذکور حسب الحکم سپرد فذر محمد خان شد هنگام مراجعت سرداری جرانغار بغام راجه مزبور تقرر یافته - و سال بیست و دوم هزار

سوار تابین او دو اسبه سه اسبه مقرر شده از اصل و اضافه بمنصب پنج هزار و پنج هزار سوار سه هزار سوار دو اسبه سه اسبه فاصیۀ عزت برافروخته با شاهزاده اورنگ زیب بهم قندهار تعیین گردیده - و بمرداری برانغار لواص مباحات برافراخت - و چون تسخیر قندهار صورت نبست و شاهزاده طلب حضور گردید مشار الیه نیز سال بیست و سیوم عازم بارگاه سلطنت گردیده دولت بار یافت - و اواخر همین سال بر رخصت وطن نوازش پذیرفته به تنبیه فساد پیشگان کامان پهازی (که ما بین مستقر الخلافۀ اکبر آباد و دار الخلافۀ شاهجهان آباد واقع است) مامور شد - و چون بعرض رسید (که راجه بعد رسیدن وطن قریب چهار هزار سوار و شش هزار پیاده تفنگچی و تیرانداز فراهم آورده بمحال مذکور در آمد - و بقطع جنگل پرداخته بسیاری از غنّه پڑوهان را قتل و اسیر ساخته مواشی بسیار بدست آورد) یک هزار سوار دیگر از تابین او دو اسبه سه اسبه ساخته منصب او از اصل و اضافه پنج هزار و پنج هزار سوار چهار هزار سوار دو اسبه سه اسبه مقرر شده برگنۀ حال کلیانه (که جمع آن هفتاد یک دام است) در طاب این اضافه عنایت شد - و سال بیست و پنجم حسب الطلب بحضور آمده با شاهزاده اورنگ زیب بهم قندهار تعیین گردیده

سرداری فوج هراول بغام او قرار گرفت - و بعطای خلعت
خاصه و اسب از طویلۀ خاصه با زین طلا و فیل از حلقۀ خاصه
مورد مراحم گشت *

چون فتح قندهار ملتوی ماند سال بیست و ششم هنگام
(که فردوس آشنایی در کابل بود) بهره اندوز ملازمت گشته
در همین سال همراه سلطان سلیمان شکوه (که صاحب مویۀ
کابل گردیده بود) متعین شد - و پستر بهمراهی بادشاهزاده
دارا شکوه به یساق قندهار مامور گردیده (چون مقدمۀ فتح
قندهار صورت نگرفت) راجۀ مزبور بحضور آمدۀ سال بیست
و هفتم رخصت وطن یافت - و سال بیست و هشتم با
جملة الملكي سعدالله خان برای منهدم ساختن قلعۀ چتور
نامزد شد - و سال سی و یکم [چون اخبار بے راه روی
سلطان شجاع (که یغابر سزوج بیماری اعلیٰ حضرت اکثر
معالجات خالصه را متصرف شده بود) بعرض رسید] او
باتالیقی سلیمان شکوه و اضافۀ هزار سوار دو اسب
سه اسب سربلند گشته با جمع کثیر بمقابله سلطان شجاع
دستوری یافت - و پس از هزیمت یافتن او غایبانه بالتماس
بادشاهزاده دارا شکوه از اصل و اضافه بمنصب هفت هزار
هفت هزار سوار پنج هزار سوار دو اسب سه اسب سربلندی
افزودخت - و حسب الطلب بادشاهزاده روانۀ حضور شد -

درین ضمن (که رایات عالمگیری از دکن بحرکت آمده بعد
شکست یافتن مهاراجه جسونت سنگه و دارا شکوه باکبر آباد
رسید - و از آنجا طرف شاهجهان آباد توجه نمود) مومی الیه
بنابر شیرفکری از همراهی سلیمان شکوه جدا گشته بملازمت
بادشاهی پیوست - و بعنایت محال یک کرور دام در انعام
اختصاص پذیرفت - سال اول جلوس خلد مکان با جمع
به پشت گرمی خلیل الله خان (که بتعاقب دارا شکوه مامور
بود) رخصت یافت *

چون دارا شکوه راه ملتان پیش گرفت مشارالیه در لاهور
حسب الحکم متوقف شده دولت بار اندوخت - از آنجا (که
مدعی بوطن نرفته بود - و تعب یساق ها بے در بے کشیده)
اجازت موطن حاصل کرده بعد جنگ شجاع بحضور آمد -
و در جنگ دارا شکوه (که متصل اجمیر (داد) مصدر
تورد شده پس از هزیمت او با جمعی بتعاقب مامور گردید -
و سال چهارم بانعام محال بجمع یک کرور دام سوای انعام
سابق چهرۀ امتیاز افروخت - و سال هفتم به تنبیه سیوا
بهونسله [که باعتماد حصون حصینه مثل پوزندهو گدده و غیره
متعلقۀ مویۀ اورنگ آباد (که از عهد سلاطین نظام شاهیه در
تصرف داشت) علم خود سری افراخته بره زنی و قاطع الطریق

می پرداخت - و بمترودین دریا مضرت می (سانید) [معین
شد - و پس از وصول بناحیه مذکور بمحاصره قلعه پورندهر
پرداخته ملک متعلقه سیوا را بپه سحر سم عساکر پادشاهی
گردانیده کار بران مقهور چنان تنگ ساخته که سرانجامه
گشته بملاقات راجه آمد - و بیست و سه قلعه برکار گذاشت -
چون این معنی بمصامع سلطانی رسید دو هزار سوار از
تابینانش دو اسبه سه اسبه قرار یافته از امل و اضافه
بمنصب هفت هزار و هفت هزار سوار دو اسبه سه اسبه
درجه اعتلا پیمود - و سال هشتم بتخریب ملک عادل خان
(که در ارسال پیشکش مقرری تمهل می ورزید) مجاز شد -
و برطبق حکم کمر همت چست بسته بهیمنت مجبوعی تا
قریب بیجاپور رفت - و در عرصه مسافت در قتل و اسیر و
غارت و تالان دقیقه فرو گذاشت نکرده اکثر اماکن متعلقه
عادل خان را بتصرف در آورد - چون کم یابی غله و چاره
دران نواح روداد بافتضای مصاحبت باراد این (که سبک بار
گشته بعزیمت گوشمالی دکنیان پردازد) ازان نواح برگردیده
داخل ملک پادشاهی شد - و درین رفت و آمد متواتر با
افواج دکن (که بطور قزاقی جنگ می نمودند) زد و خورد
می شد - راجه بذات خود سعی و تلاش مردانه و حزم
و احتیاط سردارانه بتقدیم (سانید) - پس ازان (که موسم

برشکال قریب شد) و منشور پادشاهی متضمن این (که
چهارونی در بلده ارنک آباد نماید) صدور یافت راجه ببلده
مذکور (سید) - و بستر بوزرد فرمان طلب عازم حضور گردید -
سال دهم مطابق سنه (۱۰۷۷) هزار و هفتاد و هفت هجری
بعد وصول به برهانپور رخت زندگی برپست - بحسن تدبیر
و سنجیدگی فکر موصوف بود - سپاهی گری را با سرداری
فراهم داشت - با مزاج زمانه شغاسا و باندیشه وقت آشنا^(۲) -
ازینجا مت که از ابتدای دولت تا انتهای زندگی بآبرو
بسر برده - و همواره ترقیات رزبه یافته - پس از آن راجه
رام سنگه و کیرت سنگه - احوال هر دو عللده ثبت
شده - بپورن احاطه ارنک آباد غرب رویه پوره بنام او
آباد است *

* محمد قلی خان نر مهلم *

نیتوجی بهونسله است (که قرابت قریبه با سیوای
مشهور داشت - و سرآمد اعیان دولت او بود) - چون
بحسن سعی میرزا راجه چه سنگه در سال هشتم عالمگیری
سیوا بشاهراه اطاعت و بندگی پادشاهی (ز آورد و پسرش^(۳)
سنگه جی (که طفل هشت ساله بود) در سالک بذهای
درگاه منتظم گشت بقرار آن (که او همراه راجه باشد - و

(۲) نسخه [ب] آشنا بود - (۳) در نسخه [ج] حرف [واو] نیست *

سپاه و نوکرانش بمراسم خدمت قیام نمایند - و سیوا خود نیز در آن حدود اگر مهمی اتفاق افتد کمر خدمت بر میان جان بسته لوازم بندگی بجا آورد (در آن هنگام نیتوجی (که معتبر و سر لشکرش بود) بر طبق تجویز میوزا راجه بمنصب پنج هزاره سر افتخار بادج سماک رسانید - و چون راجه پس از فراغ مهم سیوا بذاخت ولایت بیجاپور مامور گردید) در مبادی آن یساق نیتوجی بسرکردگی فوج سیوا فیکو خدمتیها بتقدیم رسانید - و در گرفتن قلعه منگل بیره (۲) و دیگر گدهای سرحد ولایت بیجاپوریه تنها مصدر تردد و تلاش گشته آنها را از دست عادل شاهیه انتزاع نموده تهمانه نشین بادشاهی گردانید *

و (چون قصد محاصره بیجاپور مرکوز خاطر راجه نبود و ادرات قلعه گشائی همراه نداشت) از پنج کردهی بیجاپور عنان عزیمت را بجانب مالش سران بیجاپور (که بملک بادشاهی درآمده غبار شورش انگیزخته بودند) انعطاف داد - سیوا را بطرف قاعه پرناله (که از اعظم قلاع عادل شاه بود) گسیل نمود - تا مخالفان مذذب خاطر گشته برخه بآن سمت روانه شوند - و اگر میسر آید قلعه مذکور را مستخر سازد - سیوا پهای قلعه مذکور رفته با سپاه خویش

(۲) نسخه [ب] منگل و بیره - (۳) نسخه [ج] برانگیخته بودند *

بران یورش برد - محصوران (چون خبردار بودند) آمادگی مدافعت و پیگار گشتند - سیوا جمعی را از مردم خود ضایع ساخته ناکام از آنجا بقلعه کهیلنه (۲) که بمسافت بیست کره واقع و در تصرف او بود (رفته قرار گرفت - درین وقت میان او و نیتوجی سر لشکرش بکدورت و ملالت کشید - مشاعر الیه جدائی گزیده به بیجاپوریه پیوست - و با اتفاق سران آن دیار در مملکت پادشاهی دقیقه از شورش انگیزی و فساد غرور فکذاشت - میوزا راجه بمقتضای مصلحت و کار آگهی باستمال و تالیف قلب او بتازگی پرداخته بجاده قویم بقدگی رهنمون گشت - او آغاز سال نهم بیادری بخت از کردار نامواب خویش برگشته از خیل مخالف جدا شد و براجه پیوست - و چون راجه عنان معارفت به اورنگ آباد قافلت او را در فتح آباد دهاردر نگاه داشت *

اتفاقاً درین وقت سیوای مکیدت انتها (که بهر خویش بحضور شتافته بود) از اکبر آباد (که مرکز ریای پادشاهی بود) از فتنه سرشتی راه قرار پیمود - لهذا براجه فرمان شد که نیتو (۳) را بحسن تدبیر دستگیر ساخته روانه دار الخلافه نماید - که مبادا عرق شقارتش بجنبش آید و بدان گریز پا گراید - راجه جمعی را تعیین نمود که او را با پسرش از فتح آباد

(۲) نسخه [ب] کهیلنا - (۳) نسخه [ج] نیتوجی را *

آورده در حوالی بیر حواله دگیر خان (که حسب الطلب روانه حضور بود) نمود - خان مذکور از دریای نریده بموجب یرلیغ بجانب چانده متعین گردید - و او بدرگاه والا (۲) رسیده به فدائی خان میر آتش سپردند - که حوتی از اهل توپخانه بحراست او گذاشته از حال باخبر باشد - پس از دوزی چند بدلالیت هدایت تمنا ی قبول اسلام از خاطرش سر برزد - چون بوساطت خان مومنی الیه داعیه مرضیه او بعرض بادشاه حق پزده رسیده پرتو عفو و افضال بر حال او گسترده - آن بختمند نیک سرافجام (که عمره بضالت و بت پرستی بهر پیده بود) توفیق ادراک شرف اسلام دریافته زاریه باطش از ظلمت شرک پیراسته شد - پس از اندوختن آداب مسلمانی و شعار اسلام مطمح انظار مراجع خسروانی گشته بمنصب سه هزاری در هزار سوار و خطاب محمد قلی خان و دیگر عطایای بهیه کامیاب اعزاز گردید - و پستتر در سالک کومکیان دارالماک کابل انتظام یافته بعطای فیل تارک مباحات افراخت - و بموافقت او کوندا جی عیش نیز دریافت سعادت اسلام نموده بمنصب هزاری هشت صد سوار سرمایه جمعیت اندوخت *

(۲) نسخه [ب] و چون او بدرگاه والا رسید او را فدائی خان الیه *

* میرزا سلطان صفری *

برادر خرد میرزا نوذر قزدهاری است - نسبت دامادی باسلام خان مشهدی داشت - چون در عهد اعلی حضرت خان مذکور بنظم مریجات دکن مامور گردید او را بمنصب هزاری چهار صد سوار برنواخته بهمراهی خان مشارالیه مرخص کردند - و پس از فوت اسلام خان بحضور آمده باضافه منصب کام دل اندوخت - و در سال بیست و چهارم از تغیر میرزا مراد کام پسر عم خویش قوریگی گردید - و مدتها بدین خدمت پرداخت - چون در سال سی ام شاهزاده محمد ادرنگ زیب بهادر بمالش عادل شاه و تخریب ملک او مامور شد و عساکر قاهره بهمراهی معظم خان میر جمله از حضور برسم کومک تعین گردید میرزا سلطان نیز از امل و اضافه بمنصب سه هزار و یانصد سوار هر برافراخته دستوری یافت - و پس ازان (که فوج کومکی باشا دارا شکوه معارفت نمود) میرزا که بالتفات سرشار شاهزاده هرخوش نشه اخلاص گشته بود (از خدمت شاهی جدائی نگزیده در ادرنگ آباد فروکش نمود - و چون در همان ایام باقتضای دوائی تدبیر نهضت هندوستان تصمیم یافت شاهزاده محمد معظم را بصوبه داری دکن معین فرمودند - و میرزا را (۲) نسخه [ج] میرزا نوروز - (۳) نسخه [ب] دستوری همراهی یافت *

باضافهٔ هزاری. پانصد سوار بمنصب چهار هزاری در هزار سوار بلند پایه گردانیده از بهلمری رخصت اورنگ آباد کردند - که در خدمت شاهزاده ملازم بوده چهرهٔ عقیدت را بگلگرنهٔ نیکو پرستاری بیاراید - پس ازان (که اعلام دولت عالمگیری از افق خلافت ارتفاع یافت و خار بن فساد اعدا بر کذده گشته که در هندوستان در ظل ظلیل آن بر آسود) مشارالیه از دکن بحضور شتافته ناصیه سالی بزدگی گردید - و در سال نهم هزار سوار بر منصبش افزوده بهمرائی بادشاهزاده محمد معظم (که بآرازهٔ آمد آمد شاه عباس ثانی بداعیهٔ سپه کشی جانب هند بر جناح سرعت و استعجال رخصت کابل یافته) تعیین گردید - و هنوز شاهزاده از دار السلطنت لاهور پیش نگذشته بود که ایام زندگانی شاه فرمانروای ایران بعارضهٔ خناق بانصرام رسید - و در آغاز سال دهم مشارالیه در رکاب پادشاهزاده مراجعت نموده بتقییل سدهٔ سلطنت تارک مباحات بر افراخت - و درین ایام پادشاهزادهٔ مذکور بنظم صوبهٔ دکن [که حقیقهٔ بآن والا مقدار متعلق بود - و ازانکه در اواخر سال هشتم بموجب فرمان طلب به پیشگاه حضور آمد - و بافتضای مصلحت بر ارجه جی سنگه (که بمالشی عادل شاهیه قیام داشت) تفویض شده بود] دستوری یافت - که بر نهج سابق بایالت آنجا قیام ورزد - میرزا سلطان

نیز خلعت یافته بجایگزین مرخص شد - که بند و بست آن نموده از آنجا بخدمت بادشاهزاده بدکن شتابد - مومنی الیه مدتی دران دیار ماند - سال فوتش بنظر نیامده - اما اغلب در دکن پیمانهٔ زندگیش لبریز گردید - چرا که مقبره اش بیرون اورنگ آباد پیوسته به جی سنگه پوره سر راه قلعه دولت آباد واقع است - پسرش میرزا صدرالدین محمد خان بخشی است که احوال او بزبان قلم گذشته *

* میرزا مکرم خان صفری *

مراد کام نام پسر میرزا مراد التفات خان است (که مهین فرزند میرزا (ستم قندهاری سمت) - به بیوگانی صبیحهٔ عبد الرحیم خانخانان کامیاب مراد گشته در عهد جنّت مکانی بخطاب التفات خان و منصب دو هزاری هشت صد سوار مورد عنایت شد - و در زمان اعلیٰ حضرت هم مدتی در بندگی پادشاهی گذرانید - چون در عرصهٔ تلاش پا پیش نگذاشت در سال شانزدهم از ملازم پیشگی اعراض نموده بهسالیانهٔ چهل هزار رزیهٔ موظف گردید - مدتها در بلدهٔ پتنه گوشهٔ عافیت گزیده کامرانه امن و امان بود - و ابواب آسودگی و فراغت بر روی (رزگار خود می گشود - مراد کام بحسن رشادت و بهین آئین خدمت گزینی قیام داشت - منظور

(۲) در نسخهٔ [ج] لفظ [مراد] نیست .

التفات خسروانه گشته سر آغاز سال بیست و یکم شاهجهانی
از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و خدمت قور بیگی امتیاز
یافت - و سال بیست و چهارم او را از پیشگاه خلافت باضافه
منصب برنواخته بفوجداری لکهنو و بیسواره از تغیر سید
مرتضی خان بلند بایگی بخشیدند - و در سال بیست و پنجم
بفوجداری جونپور از انتقال معتمد خان منصوب شد - و
از اصل و اضافه بمنصب سه هزار و سه هزار سوار و غذایت
نقاره بلند آوازه گردید - و پس ازان بآستان برس خلافت
رسیده در سال بیست و هفتم بخطاب مکرم خان معزز گشته
رخصت تعلقه یافت - و در سال بیست و هشتم بحضور آمده
میگذرانید - و مجدداً در سال سی و یکم بفوجداری جونپور
مباهی گشت - و چون نیرنگ ساز تقدیر نقش حکم (انی
ماحب قران ثانی از لوحه روزگار محو و ناچیز ساخته رنگ
سلطنت عالمگیری ریخت شاهزاده شجاع (که از آبله ناکمی
خارستان جفا و عذاب دارا شکوه با محمد اورنگ زیب بهادر
عهد و پیمان موافقت و مصادقت بسته دم یکجہتی میزد
و چون دارا شکوه از مقابل عالمگیری عذاب قاب فرار گشت)
از غایت سرور و ابتهاج بشکرانه و تهنیت پرداخت - و ازین
طرف نیز صوبه بهار را ضمیمه بنگاله بوسه ارزانی داشتند -
و از اعلیٰ حضرت نیز درین باب نویسانیدند - شجاع بظاہر

منعت پذیر گشته از اکبرنگر بپتند آمد - و در انتہای فرصت
نشست - چون خلد مکان بتعاقب دارا شکوه قاخته تا ملتان
شناخت آن قابو جوے کمین گر توسن عزیمت پیش راند -
و فوجی بمعزکردگی سید عالم بارہ و حسن خان خوشگی بر
سر جونپور فرستاد - مکرم خان قاب ثبات و پایداری در خون
ندیده بعد انداختن توپے چند و اندک آویزش از قلعه برآمده
باتفاق آنها در دو منزلی آله آباد از روی اضطرار بشجاع پیوسته
ضمیمه لشکر او گردید - شجاع در کھجوه روز صف آرایی
او را بکار فرمانی و سرداری فوج جرانگار برگماشت - در
عین رزم و پیگار بمشاهده مولف و سطوت عالمگیری و معاينه
دھن و فتورے (که از احوال شجاع پیدا بود) ازو گسسته
بمومک عالمگیری پیوست - و بعد از فتح بدستور سابق
بفوجداری جونپور دستوری یافت - و در سال سیم بفوجداری
ارده مامور گشت - و در سال نهم بوالا منصب پنج هزار
بلند رتبه گردید - و در سال دهم بشمول رأفت و کرم ظل اللہی
بخطاب میرزا مکرم خان چہرہ ناموری افروخت - و رایت
افتخار بادج بلند نامی افراخت - و پس ازان بنابر جہتم
روزے چند گوشه انزوا برگزید - و در سال دوازدهم بتازگی
مشمول الطاف خسروانه گردیده بے یراق آمده ملازمت نمود -
بادشاه قدر شناس بعطای شمشیر کمر ازادتش محکم بست -

و در همین سال سنه (۱۰۸۰) هزار و هشتاد هجری
بعارضه قیام شدید از عرصه دنیا ناپدید گردید - طبع موزون
داشت - شعر را خوب می گفت - از رحمت - * شعر *

* شکست شیشه دل های بلبلان چندان *

* که پا برهنه صبا جلوه در چمن نکند *

سببه او را بعد فوتش در آخر سال نوزدهم یازدهم شاهزاده
معزالدین نخستین خلف شاه عالم بهادر در آوردند - و پس
از فوت آن عقیقه شاهزاده معزی الیه را با سید النسا بیگم
دختر میرزا رستم پسر مکرم خان مرحوم در سال بیست و
هشتم عقد بستند *

* میرزا خان منوچهر *

بهر میرزا ایرج شاهنواز خان بن عبد الرحیم خان خانان
است - یادگار بوده از دودمان بیوم خانیه - چه غیر از این
سلسله علیه (که ادبیای نام نیاگان والا شان خود نماید) در
عرصه ناموری نمانده - بمردی و مردانگی و دلیری و دلوری
(که لازمه خاندان اوست) اتصاف داشت - و با سائقی طبع
ادراک بلند و تدبیر درست و کنکاش بجای در قابلیت و
و اهلیم یگانه بود - بهبب زخمها (که در جنگ باو رسیده)
اعتیاد به غیرات و مسکرات کرده - چندان ترقی ننمود - از
دیر باز در کرمکیان دکن انتظام داشت - در جنگ بهاتوری

احمد نگر سال نوزدهم جهانگیری (که لشکر خان با امرای بهیار
بقید ملک عذیر افتاده) میرزا منوچهر (^(۲)) که در غنوان
شباب و ریحان جوانی بود (نیز زخمهای مؤلم برداشته تن
باسیری در داد - مدتی در دولت آباد زندانی بود - چون
دران معرکه مرد آزما مصدر ترددات نمایان شده پس از
استخلاص جنم مکانی بخطاب میرزا خان و منصب سه هزار
ذات در هزار سوار و علم و نقاره بر نواخت - و بعد سریر آرائی
اعلی حضرت بشمول عنایت خمر وانه کام دل انداخت - و
در سال ششم بفرجدارای سرکار بهرایج چهره عزت افروخت -
چون سال هشتم نجابت خان بنابر سوء تدبیرش در مهم
سری نگر مورد عتاب پادشاهی گردید ادرا از تغیر مشار الیه
بفرجدارای دامن کوه کانگره و تنخواه جاکیرش مورد نوازش
گردانیدند - و در آخر سال نهم از شوریدگی دماغ انزوا
گزیده مدتی بدستاری جنون بی ساخته از فراز و نشیب
دردگار راست - و پس از افاق و هوشیاری یک چندی
بغظم موبه اوده پایت عزت بر افراخت - و بهتر به تیولدارای
و فرجدارای ماند و قیام داشت - و در سال بیست و پنجم
از انتقال احمد خان نیازی بقلعه دارای احمد نگر دستوری
یافت - و در سال بیست و هشتم بحکومت ایلیچپور سرافراز

گردید - و چون کوکبا^(۲) زمیندار دیوگدهه بعد از سال دهم بخان دوران نصرت جنگ پیشکش ادا نمود و بعد از پسرش کیرت سنگه بهمرزبانى آنجا رسیده درمى بخزانة داخل نساخت شاهزاده محمد اوزنگ زیب بهادر صاحب صوبه دکن در سال بیست و نهم بر طبق فرمان بادشاهی میرزا خان را باتفاق هادی داد خان ناظم تلنگانه و جمعی از امرای دکنی بر سر زمیندار مذکور تعیین نمود - چون خان مسطور بسرحد آن ولایت رسید آن بومی در اندیش رهایی خود در پذیرائی احکام بادشاهی دیده از در عجز و استکانت در آمد - و ناچار میرزا خان را دیده اداى بقایای پیشکش سوارات تا آخر سال مرقوم قبول نمود - میرزا خان خاطر ازان ۲۴ را پرداخته مرزبان وزیر را با بیست زنجیر فیل (که سواى آن در تصرف نداشت) بخدمت شاهزاده آورد - و سال سی ام در یساق گلکنده در رکاب شاهزاده مصدر نیکوخدمتیا گشته ملجأ شمالی قلعه در عهده او بود - مکرر بمالش جسارت کیشان پرداخته بلطامات بهادری پشم و رو گردان می ساخت - بعد مصالحه با سلطان عبد الله قطب شاه (چون شاهزاده عنان معارفت بصوب اوزنگ اید منعطف ساخت) او برخصت ایلچپور کامیابی یافت - و با

این نیکوخدمتی و حسن اخلاص در معارک (که آن شاهزاده فتح نصیب را با مدعیان سلطنت اتفاق افتاد) منتظم رکاب ظفر انتساب نبود - بهمین جهت (و شاید سبب دیگر هم باشد) از مبادی سلطنت خلد مکان از منصب معزول گشته مدتی بزاریه عزلت و خمول بسر برد - آخر بیمن وسیله ارادت (که در خدمت شیخ عبد اللطیف برهانپوری داشت) و بادشاه نیز از اخلاص مندان شیخ بود (در سال دهم مورخ انظار عنایت شده بمنصب سه هزارى سه هزار سوار سربلند گردید - و^(۲) به تیولدارى و فوجداری ایوج شرف دستوری پذیرفت - و همانجا در سال شانزدهم سنه (۱۰۸۳) هزار و هشتاد و سیوم هجری بساط هستی در نوردید - بانچه در برهانپور طرح انداخته بشیخ عبد اللطیف گذرانید - و ارادت خاص بشیخ داشت - پسرش محمد منعم رشید و قابل بود - هنگام انتهای الویه عالمگیری از دکن به هندوستان بقصد انتزاع سلطنت همراهی نموده بمنصب هزار و پانصدی و خطاب خانی فایز گردید -^(۲) و در جمیع معارک ملتزم رکاب بوده مصدر تردد شد - در سال دوم از تغیر آزاب خان بقلعه دارى احمد نگر سر برافراخت *

* مهابت خان میوزا لهراسب *

(شیدترین پسران مهابت خان خانخانان سپه سالار بعد از خانزمان بهادر ارست - در سر آغاز جلوس شاهجهانی بمنصب در هزاری ذات هزار سوار سر امتیاز بر افراخته در تسخیر دولت آباد همراه پدر مصدر کارهای نمایان و تودعات شایسته گردید - و پس از فوت پدر از پیشگاه سلطنت باقتضای خانه زاد پروری بتدریج ایام به اضافه های منصب برنواخته بخدمت میرتذکی اختصاص گرفت - و پستر چند به فوجداری بهرایج مضاف موبه اوده شتافته بضبط و ربط آن ناحیه از قرار واقع پرداخت - و بعد ازان به قبولداری بیانه رخصت یافت - و مکرر بیساق قندهار در رکاب شاهزاده های عالی مقدار تعیین گشت - و در سال بیست و چهارم از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاری سه هزار سوار سربلند ساخته از تغیر خلیل الله خان میر بخشی گردانیدند - و در سال بیست و پنجم باضافه هزاری ذات و در هزار سوار بمنصب والای پنج هزاری پنج هزار سوار و از لهراسب خانی بخطاب مهابت خانی چهارم بلند نامی افروخته از انتقال سعید خان بنظم صوبه کابل دستوری یافت - و در سال سی ام بنام شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر ناظم دکن یرلیخ رفت - که بجانب بیجاپور (که علی نام

مجهول النسبه را عادل شاهیه بفرمانروائی آندیار یرداشته اند) شتافته نهجی (که مناسبت داند) مهم بانجام رساند - و بنام مهابت خان نیز منشور مطاع شرف صدر یافت - که از اقطاع خود روانه دکن گرد - خان مذکور بعد از افتتاح قلعه بدر بامر شاهزاده والا قدر با فوج جوار بتاخت و تاراج نواحی کلیان و گلبرکه رخصت یافته مکرر با سران بیجاپور دست برد های مردانه بکار برد - و بضرب دست آن گروه ادبار پزده را اداره و پراکنده ساخت - و در ایام محاصره قلعه کلیان (۲) روزی مهابت خان به پنجه شاهجهان پور (که پنج گروهی آن مکان است) بجهت کپی رفته بود که مخالف دفعه بهیئت مجموعی نمایان گشته عرصه نبرد برآراست - رستم خان بیجاپوری با اخلاص خان چندبار در آریخت - و خان محمد خان (که از عمده سران مقاهر بود) با رار ستر سال بگیر و دار در آمد - و هر سو هنگامه سرستانی و سر فشانی گرمی پذیرفت - درین هنگام پسران بهلول بر راجه رانی سنگه هیسودییه ریخته چنان عرصه کارزار تنگ ساختند که راجپوتیه دل بر مرگ نهاده گشاده پیشانی از اسبان فرود آمده دست و بازو بکوشش و کشش برکشوند - مهابت خان چون شیر زیان خود را بر قلب ناسره آن تیوه بختان

(۲) نسخه [ب] پخته - و نسخه [ج] ذبته •

زده افضل خان مشهور را (که بهر می لشکر بیجاورد نخوت می فروخت) از میدان برداشته رهگرای دشت هزیمت نمود *

بعد از گشایش آن قلعه استوار (هنوز کارها حسب خواهش انجام نگرفته بود) که انحراف مزاج و عارضه طبیعت اعلی حضرت باطراف و جوانب ممالک شایع گشت - دارا شکوه (که درین ایام زیاده بر سابق رتق و فتق سلطنت بدست خود آورده) فرمانی بغام مهابت خان ارسال نمود - که مقید برخصمت و اجازت شاهزاده اردنگ زیب نشده با سایر مغلیه بسرعت هرچه تمامتر روانه حضور شود - ناچار بامثال حکم بادشاهی (که از متحکّمات عالم بندگی ست) کار بند گشته - بے آن (که اظهار این معنی بشاهزاده نماید) کوچ بکوچ روانه درگاه معلی گردید - و در آخر سال سی و یکم سنه (۱۰۶۸) هزار و شصت و هشت هجری مجدداً بصوبه داری کابل دستوری یافت - و در سال پنجم جلوس عالمگیری از صوبه داری کابل معزول شده شرف اندوز ملازمت پادشاهی گردید - و از تغیر مهاراجه جسونت سنگه بظلم صوبه گجرات رخصت یافت - منصبش از اصل و اضافه شش هزار داری پنج هزار سوار سه هزار سوار در اسبه سه اسبه مقرر شد - و در سال یازدهم از گجرات بحضور

رسیده از سر نو بایالت کابل سر بر افراخت - و در سال سی و نهم تغیر شده در اکبر آباد عتبه بوس خلافت گشت *

و چون دران ایام شور انگیزی سیوای بیدادگر بجائ میسید (که بر بندر سورت تاخته بسوختن شهر و تالان شهریان پرداخت) مهابت خان بمالش آن مقهور با فوج جرار مرخص دکن گشت - و در تذبیه مرهقه معامی جمیله بتقدیم رسانید - و پستور شورش افغانه در کوهستان کابل و بتاراج رفتن محمد امین خان ناظم آنجا در دره خیبر اتفاق افتاد - نظر بر طور سلوک مهابت خان بآن کوه نشینان فساد اندیش از دکن طلب حضور گشته در سال شانزدهم بپند و بهمت کابل روانه گردید - لیکن خانمذکور از کهنه عملی و کارشناسی (چون از پیشادر ره نوردن پیش گردید) مزاحم احدی نشده اغماض صریح از پاداش آن فتنه باغیه نمود - و ما بخیر و شما بسلامت گویان بکابل شتافت - این معنی در پیشگاه خلافت مستحسن و مرضی فیفتاده در سال هفدهم ظاهر حسن ابدال مطرح الویة جهانبانی گردید - و افواج قاهره بسرزنش آشوب گرایان تعیین یافت - مهابت خان بملازمت رسیده بتادیب بیرو سنگه نبیره راجه بهریت داس کور (۲) (۳)

(۲) نسخه [ب] سر سنگه - (۳) نسخه [ج] راجه بهریت داس کور -
و نسخه [ا] بیتل داس.

مامور شد - و چون بمنزل امن آباد مضاف پنجاب رسید
 سنه (۱۰۸۵) هزار و هشتاد و پنج هجری مبادی سال هجدهم
 به امن آباد آخرت شناخت - در زیاده سري و بیباکی یادگار
 پدر بود - به عالمگیر پادشاه (که مرد غیور و غضوب بود)
 گستاخانه عرض میکرد - مشهور است که خلد مکان بذابر پاس
 شریعت غرا و تقید در اجرای احکام شرعی بیشتر مقدمات عمده
 بقاضی عبد الوهاب گجراتی قاضی القضاة حضور (که سخت جا
 در مزاج پادشاهی داشت) جوع میفرمود - و استقلال و اعتبارش
 بجائے رسیده که امرای با نام و نشان از سر حساب بوده
 بر آبروی خود می ترسیدند - چون شوخیهای سیوای تبه کار
 از اندازه گذشت و تجویز (خصمت بمیان آمد پادشاه بعنوان
 تمهید سردیوان فصلی از ظلم و بیداد آن خیره سر خوانده
 در بمهابت خان کرده فرمود که استیصال آن شقی بمقتضای
 حمیت اسلام واجب است - خان مزبور بے محابا گفت
 که احتیاج تعیین فوج نیست - اعلام قاضی کفایت می کند -
 بمیار به پادشاه بد آمده بجعفر خان حکم شد که بار
 بگوید که کلمات لغو در حضور بر زبان نمی آرد -
 پسرش میرزا طهماسب (که بدختر سعید خان ظفر جنگ
 منسوب بود) در گذشت - پس از فوتش بهرام و فرجام

بمنصب مناسب سرافرازی یافته بتدریج بخطاب خان
 قایم گشتند - بهرام خان در محاصره گلکنده بضرب گوله
 قالب تهی نمود - دیگرے ازین سلسله رشده بهم نرسانیده *

* مبارز خان میرکل *

از سادات بدخشان است - در سال بیست و سیوم
 شاهجهانی با چندے از برادران و اقربای خویش از موطن
 اصلی برآمده بامید بندگی آستان پادشاهی رخت سعادت
 به هندوستان کشید - و به بختوری دولت بار اندوخته
 بمنصب پانصدی در صد سوار و انعام سه هزار روبه سرعت
 برافراخت - و در سال بیست و ششم به تھانه داری
 تومان پنجشیر (که از تومانات موبه کابل است) نوازش
 یافت - و چون خالی از کار طایبی نبود باضافه های متواتر
 چهار افتخار افزود - و در سال بیست و نهم بمنصب
 هزار و پانصدی هزار سوار و قیوداری تومان ایسا و بحرا
 مضاف موبه مذکور امتیاز گرفت - و در سال سی ام عزاز
 بیگ بدخشی را (که در کومکیان کابل امتیاز داشت)
 مفسدان موضع بلغین از توابع محمود عراقی (که در قیولش
 بود) بمکر و خدیعت بقتل آوردند - بهادر خان دارا شکوهی

ناظم آنجا (که در پیشاور اقامت داشت) حسب الحکم
پادشاهی به میز کل نوشت - که باتفاق نایب کابل و متعینه
آنجا و الوسات افغانه از غازی و صای به تنبیه آنها پردازد -
از بچستی و چالاکي اقواج گران ترتیب داده برة نوردی
در آمد - از غایت جد کاری و فرط جلاوت از عقبه دشوار گذار
جلو اسب بدست گرفته عبور نمود - و خود را به مخدولان
رسانیده آتش افروز نبرد گشت - بسیاری علف تیغ بے دریغ
گردیدند - از انجمله چهارده کس از مشاهیر بلوکان بحوا
(که بکمک آمده بودند) کشته شدند - ناچار فتنه پڑوهان
بلغین به سنگرهای خود در آمدند - مشارالیه تعاقب نموده
از کثرت برف و افزونی سنگ لاج پیاده شد - و دامن
برزده بقلاری همّت خود را به پناه جای مخادیل رسانیده
(گرچه آنها در پناه سنگر و فراوان سعی و تلاش نمودند)
اما او و همراهانش به نیروی شجاعت کوسفندان غارت نموده
هنگام معارفت خانهای آنها سوخته مظفر و منصور بمقر
خود رسیدند - مشارالیه در چایزه ابن حسن تردد بفرزنی
یانصدي و عطای علم و خطاب مبارز خان میبای گردید - و
در عهد عالمگیری نیز مدتها در صوبه کابل بسر برد - و در
سال نهم بصاحب صوبگی کشمیر اختصاص گرفت - و در
(۲) نسخه [ج] غلزي و صائي - و در [بعضی نسخه] علي زئي *

سال سیزدهم از تغیر لشکر خان بنظم صوبه ملتان شتافت -
و پس ازان بقوچداري متهرا مامور گردید - و در سال
نوزدهم مغزول گشت - مال کارش بنظر نیامده *

* مرتضی خان سید شاه محمد *

از سادات بخارا ست - دو سرکار سلطان اورنگ زیب بهادر
بتعلقه مردم چوکی خاص سوافرازي داشت - در ایامی
(که پادشاهزاده مذکور بتقریب عیادت پدر گرامی قدو
از دکن روانه هندوستان شد) او بخطاب مرتضی خانی
چهره عزت بر افروخت - و در جنگ مهاراجه جسوفت سنگه
بسرکردگی التمش قوار یافته مصدر توددات نمایان گردید -
و در مصاف اول دارا شکوه کالبد دلاری را بکلگونه زخم
آراست - و در محاربه شجاع در جنگ درم دارا شکوه فیو
نقش نیکوخدمتی را بورزید (روزگار نشاند - سال هفتم از
اصل و اضافه بمنصب پنج هزاری پنج هزار سوار سر بلغدی
اندوخت - سال بیست و یکم مطابق سنه (۱۰۸۸) هزار و
هشتاد و هشت هجری رخت سفر بعالم آخرت برد - بادشاه
بختاور خان خواجه سرا را بیورش احوالش فرستاده بود -
در جواب گفت آرزو داشتم در کار دلی نعمت جان در بازم -
میسر نشد - دیگران زر و جواهر می گذرانند - من چند جان
بجای خود می گذارم - یحتمل که بکار حضرت بیایند *

بعد فوت او اکثر نوکرانش از هزاری تا چار بیستی نوکر پادشاهی شدند - و پیاده‌ها در کارخانجات انصلاک یافتند - سید شجاع بود و سپاه را بیش قرار و بتوزک می داشت - پسرش سید حامد خان است که در سال چهارم جلوس بخطاب خانی نامور شده - و سال پانزدهم همراه بعد انداز خان بمالش گروه ست بامی تعیین شده مصدر تردد گردید - و سال شانزدهم پسر زمیندار کمایون را (که از بی سپهر شدن تعلقه او بسیر و گشت لشکر پادشاهی باستصواب سید مرتضی خان عفو زلایش صورت گرفته بود) ببلزگاه سلطنت آورد - سال بیستم از تغیر سید احمد خان به صورت داری اجیر راجت اعتبار بر افراشت - سال بیست و یکم بحضور رسیده از انتقال پدر بداد رنگی خاص چوکی مجوز گشت - و سال بیست و سیوم به تنبیه خیره سران سوخت و چیتار^(۲) و سال بیست و چهارم بمالش مفسدان راتهور جانب میرتهم شتافته مراسم حسن خدمت بتقدیم رسانید - پسر بخطاب مجاهد خان بلند آرازه گشته سال سی و پنجم بفرج داری میواب و از اصل و اضافه بمنصب سه هزار و پانصد سوار کامیابی پذیرفت - سال فوتش معلوم نشده *

* مهاراجه جسونت سنگه راتهور *

پور راجه کج سنگه است - سال یازدهم جلوس فردرس آشیانی همراه پدر به پیشگاه سلطنت آمده دولت بار اندرخت - چون پدرش به نیستی سرا در شد [از انجا که برخلاف رسم سایر راجپوتیه (که دلی عهد مخصوص پسر کلان را دانند) این فریق هرکه با مادر او الفت بیشتر باشد او را برای آن از اولاد می گردید] لهذا پادشاه او را با آن (که امر سنگه در سال کلان تر از بود) جانشین پدرش ساخته بعطای خلعت و جمدهر مرمع بمنصب چهار هزار و چهار سوار و خطاب راجگی برطبق وصیت پدر او و علم و تقاره و اسب با زین مطلا و فیل از حلقه خاصه بر نواخت - سال پانزدهم در رکاب پادشاهزاده دارا شکوه بعطای خلعت خاصه و جمدهر مرمع با پهل کتاره و اسب از طویل خاصه با یراق طلا و فیل از حلقه خاصه سرفرازی یافته بصوب قندهار تعیین گردید - سال هجدهم (که رایات پادشاهی از اکبر آباد جانب لاهور بحرکت در آمد) حکم شد - که او تا رسیدن شیخ فرید ولد قطب الدین خان کوکه (که نظم صورت دار الخلافه بدو مقرر شده) بحراست آنجا پردازد - و پس از آن روانه بارگاه سلطنت شود - سال بیست و یکم از اصل و اضافه بمنصب پنج هزار و پنج سوار

سوار سه هزار سوار دو اسبه سه اسبه مپاهات اندرخت - و آخر همان سال تتمه سواران او نیز دو اسبه سه اسبه قرار یافت - و سال بیست و دوم پادشاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر بکومک قندهار (که افواج قزلباش محاصره نموده بودند) روانه گشت - اما برطبق حکم پادشاهی در کابل ماند - و (چون اواخر همین سال پادشاه ظل ورون بمعموره کابل گسترده) او محله سواران خود (که دو هزار نفر بود) بنظر در آورد - سال بیست و ششم از اصل و اضافه بمنصب شش هزاره پنج هزار سوار دو اسبه سه اسبه لوی امتیاز افراخت - و سال بیست و نهم به تقرر منصب از اصل و اضافه شش هزاره شش هزار سوار پنج هزار سوار دو اسبه سه اسبه و خطاب مهاراجه فرق افتخار با آسمان سود - سال بیست و نهم بنابر آن (که طوع او با دختر سربدیو سیسودیه مقرر شده بود) دستوری یافت که به متهر (فته بعد فراغ از رسوم آن بوطن جوده پور رود - و اوایل سال سی و دوم (چون حرکات ناشایسته مراد بخش و شهرت روانگی پادشاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر از دکن باراده عیادت اعلی حضرت بر زبانها افتاد) دارا شکوه چاره کار خود دران اندیشید که دو فوج با سرداران معتمد بسر راه هر دو برادر تعیین نماید - بنابران مهاراجه را از اصل و اضافه بمنصب

هفت هزاره هفت هزار سوار پنج هزار سوار دو اسبه سه اسبه و صوبه داره مالوه از تغیر خانجهان بهادر شایسته خان و مرحمت صد اسب از انجمله یکم بساز طلا و فیل با ساز نقره و ماده فیل و یک لک روپیه نقد بلند رتبه ساخته از بارگاه خسروانی رخصت دهانید - او با همراهان به اوجین رسیده بعد از قرب وصول موکب عالمگیری هرچند پادشاهزاده اظهار صلاحیت کرد اما او بدر تبختر زده مقدمه جدال و قتال را بیکرو کرد - پس از رد دادن زن و خورد و بقتل رسیدن راجپوتیه ها و فرار گزیدن دیگران دست و پا کم کرده جان بدر بردن تنظیمت انگاشت - سال اول جلوس خلد مکان در ایامی (که موکب پادشاهی کنار آب سئلج بتعاقب دارا شکوه رسیده بود) بعد صفح جرایم او (که بشفاعت نوئیغان حضور صورت گرفته بود) شرف آستان بوس حاصل نمود - پادشاه نظر بصلاح وقت دستوری داد - که تا انجام مهم تعاقب در دار الخلافه شاهجهان آباد باشد - و در جنگ شجاع بسرداری برانگار نامزد شد *

چون خورکده ناز برداری اعلی حضرت بود و درین صحبت اثره ازان نمی دید خار خار ناخوشی بخاطرش می خلید -

(۲) نسخه [ب] بقتل رسیدن بسیاری از راجپوتیه (۳) در نسخه [ج] لفظ [او] نیست *

تا آنکه از کوته خردی و تنگ حوصلگی با مخالف هم زبان شده پرده از روی کار برداشت - و شب منزل خود را خالی گذاشته با فوج خود راه وطن پیش گرفت - و درین آشوب برخی از اشیای سرکار پادشاهزاده محمد سلطان و سرکار پادشاهی و امرا و سپاهی بغارت رفت - و صدمه عظمی بر مردم گذشت - و پس از فراغ از جنگ شجاع پادشاه را به عزیمت بصوب اجمیر افراشت - در آن ایام (چون از طرف پادشاه امیدش گسسته بود) بذابر آمد آمد دارا شکوه از جانب گجرات در وطن خود جوده پور با اجتماع جمعیت فرادان پرداخته حرف سازش با او داشت - درین ضمن بمیانجی گری میرزا راجه جی سنگه (که بحسن تدبیر زبانزد روزگار بود) امیدوار عفو و بخشایش شده از رفاقت او پهلوی تپ کرد - و از آنجا (که بذابر وقوع تقصیرات متواتر روی آمدن بحضور نداشت) غایبانه به بحالی مذهب سابق و خطاب مهاراجه و صوبه داری احمد آباد سر رشته اطمینان بدست آورد - و سال چهارم بر طبق حکم پادشاهی با همگی جمعیت بکرمک امیر الامراء شایسته خان عازم دکن گشت - سال پنجم از صوبه داری گجرات عزل پذیرفته در سه سال در دکن [چند] باشایسته خان و مدتی با پادشاهزاده محمد معظم (که بعزل خان مذکور بنظم آن نواحی مقرر شده بود) گذرانید - و

در تخریب ملک سبوا بقدر مقدر مساعی بظهور رسانیده - و اواخر سال هفتم طالب حضور شده بهارگاه دولت رسید - و سال نهم چون میان پادشاه و شاه عباس ثانی والی ایران آئین رفاق بنفاق مبدل شده پادشاهزاده محمد معظم (که پیش از نهضت مرکب پادشاهی بذابر حزم گرینی با فوج بسیار بصوب کابل نامزد شد) او هم بهمراهی پادشاهزاده اختصاص گرفت - و پس از وصول خبر فوت والی ایران (که پادشاهزاده بر طبق فرمان خسروانی از لاهور برگشت) او نیز همراه پادشاهزاده مذکور معارفت نمود - سال دهم در رکاب پادشاهزاده محمد معظم عنان عزیمت بصوب دکن گردانید - و سال چهاردهم بعیای قهانه داری جهورد از مضافات کابل رخس طرب برانگیخت - و سال بیست و دوم مطابق سنه (۱۰۸۹) هزار و هشتاد و نه هجری رخت هستی بر بهمت - راجه بکثرت اسباب و فرادانی جمعیت عمده راجهای هندوستان بود - اما (چون بنغاز و نعمت پرورش یافته و از کم و زیاد واردات بیکسو زیست نموده) سلیقه دنیا داری نداشت - بیدون محوطه اوزبک آباد شرق رویه پوره و قلاب بغام او مشهور است - و عمارات سنگ بست (که بر قلاب ساخته) اثر از آن باقی است - گذر یرتقی سنگه پسر کلان او در حین حیاتش در گذشته - بعد فوتش از دو زن آبستنی

او دو فرزند متولد شده - یکی زرد بیدر ملحق گردیده - و دومین محمدی (اچ) است که بشرف اسلام در آمده - و در محالات بادشاهی تربیت پذیرفته - و پسر دیگر (که گریخته هم قومان او بعد کشش و کوشش بسیار بوطن برده مسلط ساختند) اچیت سنگه است - که احوالش درین کار نامه جداگانه اندراج یافته *

* میو سید محمد چشتی قنوجی *

فاضل کریم الاخلاق بود - و چاشنی فقر داشت - آبابی او از مدتی در قنوج [که در زمان ماضیه پای تخت راجهائی ذری اقتدار هندوستان و معموره عظیم الشان بود - (گریخته سی هزار دوکان پان فروش داشته) - و الحال مضای اکبر آباد و بروزخ است میان آن و صوبه آله آباد و صوبه اردهه] سکونت اختیار نموده - میو در آغاز حال در مولد و منشای خویش در زاری فقر در کمال توکل و تسلیم اوقات بسر برده بافاده فیض سگالان میوئی و معنوی می بوداخت - در اواخر عهد فردوس آشیانی بتکلیف و خواهش تمام آن پادشاه قدر شناس از موطن منیف بحضور معالی تشریف فرموده - اعلی حضرت (که همت شریفش باعزاز علم و بزرگ داشت علما مصروف بود) مقدم سید را (که جمعیت فضایل ظاهر و باطن داشت)

باکرام تلقی نموده بتقرب خویش اختصاص بخشید - روزی چند نگذشته بود که سپهر بے مهر عافیت سوز نقشه دیگر زن که قوه عزلت و بے اختیاری آن شاه آفاق گیر افتاد - بحکم عالمگیری ابواب آمد و شد مردم در خدمتش قاطبه مسدود گشت - مگر میر که به بازیابی و درام مجالست مأذون گردید - از ابتدای سال سی و دوم تا دم رحلت آن شاه عاتبت محمود همه وقت حاضر مجلس بوده به بیان معانی و احادیث مستفید می نمود - پس ازان حضرت خلد مکان از مستقر الخلافه اکبر آباد بکمال توفیر و احتیاط طلب حضور فرموده به شرف تقرب و مجالست خویش بلند پایگی بخشید - و در هفته سه روز با سید معزی الیه مصنفات حجة الاسلام امام محمد غزالی خصوص کتاب افادت آیات احياء العلوم و فتاوی عالمگیر شاهي (که بحسن اهتمام آن پادشاه بتأزگی تألیف یافته بود) و دیگر نسخ سلوک بمیل می آمد - و آن بزرگوار همواره بدرس طلبه اشتغال ورزیده در انجاء مراد طبقات افام مساعی جمیله بذل می نمود - در سفر اجمیر ملتزم کتاب بادشاهی نبود - در سال بیست و چهارم بعد فرار محمد اکبر از دار الخلافه بحضور رسیده ملاقات خسروانی در یافت - بعد از تحال سید

در حق او اکثر خلد مکان بلفظ استاد اعلی حضرت و من غافل
از اجل یاد می فرمود *

مشهور است که سید مرید شیخ محب الله آله آبادی
بوده (که عالم است بعلم ظاهر و باطن) - اگرچه اراده
بخواجگان جنب داشت اما در مسائل بسیار تابع شیخ اکبر
شیخ محی الدین عربی است - شرح موسوم به اخص خواص
بر فصوص الحکم نوشته - در زمان او و تا حال اهل آباد
به زندقه و الحاد منسوب داشته هنگامها آراستند - رساله
قبویه شیخ اشتیاق تمام دارد - گویند چون بنظر عالمگیر
پادشاه در آمد [اگرچه دران هنگام رحلت نموده بود] اما دو
کس از مریدان وی در شاهجهان آباد زبانزد بودند - یکی میرو
(که صاحب عزت و احترام بود) - و دیگر شیخ محمدی
(که در لباس درویشی و زهد می گذرانید) - پادشاه غوامض
آن رساله را اول از خدمت سید استفسار فرمود - میرو از
مریدی شیخ انکار کرد - بعد ازان بشیخ محمدی پیغام شد
که اگر اقرار مریدی شیخ محب الله داری مقدمات این
رساله را با احکام شرع شریف تطابق دهی - و الا از مریدی
او استغفار نموده رساله در آتش افداز - او جواب داد که
مرا از مریدی انکار نیست و استغفار نیز سزاوار نه ولیکن
از مقامی (که شیخ گفتگو کرده) هنوز مرا بدان مقام عروج

حامل نشده - هرگاه بدان مرتبه راصل شوم حسب درخواست
حتل مشکلات نوشته خواهند شد - و اگر اراده سوختن آن
رساله مصمم شده آتش در مطبخ پادشاهی زیاده از خانه
عقراي متوکل است - حکم شود که بسوزند - بالجمله میرو املا
رغبت بمنصب و امارت نمود - و از ذی ارداب عمان بر نیامد -
اما در وطن صاحب ضیاع و عقار و املاک و مواضع گردید -
خصوص هر دو پسران ایشان سید امجد خان و سید عبد الکرم
شریف خان (که به استاد زادگهی پادشاه ناموزی یافته) بمنصب
و جاگیر و خدمات لایقه مخصوص گشتند - نخستین در سال
سیزدهم از انتقال قاضی محمد حسین جونپوری خدمت احتساب
آردو یافته مدتها بکمال استقلال بدان کار پرداخت - پسرش
فیز بغام پدر مخاطب گشته بصدارت دارالخلافه شاهجهان آباد
قیام داشته لواء اقتدار و اعتبار می افراشت - پس
ازان به بخشیکری و راقعه نویسی آنجا منصوب شده - گویند
برای نماز جمعه جایزه منصب داران می گرفت - و در عهد
خلد منزل بخدمت والای صدارت کل و خطاب صدر جهان و
منصب عمده ممتاز شد - و در عهد جهاندار شاه تغیر گردید -
دیانت واقعی داشت - در مبادی سلطنت محمد فرخ سیر
نیز بتجویز قطب الملک صدرالصدر شده بذایر نزاع میر
و وزیر موقوف ماند - و شاید در وقتی بدیوانی اجمیر و

فوجداری سانبهر نیز مامور شده - در اواخر عهد فرخ سیر
برخی خالصه باجاره گرفته در مواخذة و محاسبه خسارت عظیم
کشید - در همین سید عبد الکریم (که او نیز کتب متداوله
در مدرسه گذرانیده بود) در آن هنگام (که بلده برهانپور
مطرح (ایات عالمگیری گشت) بخدمت امانت تحصیل جزیه
بلده مذکور تعیین شده در آن کار ضبط و دیانت مافوق و سختی
و تقید زیاده بکار برده - سال گذشته (که از تمام بلده از
وجوه جزئیة بیست و شش هزار (روپیه بوصول در آمده بود)
او در عرض سه ماه از نصف بلده یک لک و بیست هزار
روپیه داخل خزانه ساخته بعطای اضافه مورد تحسین و آفرین
گردید - و امینی جزیه چهار صوبه دکن بدو تفویض یافت -
(۲)
پس از آن بخطاب سید شریف خانی نامی گردید - و چون
در ایام محاصره حیدرآباد از وفور بارش و طغیان دریای
(۳)
مانجرا رسیدن رسد مفقود گردید و قحط و غلا را (در بازار
بهم رسید و کار بجائے انجامید) که زنده از خوردن میته
اجتناب نداشت - و هر سو که نظر کار میکرد از لاش مردها
کوهچه ها نمودار بود (قرعۃ تجویز کرد و گوی گنج بجای
سردار خان [که مرزا یار علی بیگ نظر بر آن (که درین
چار صوبه نوازل (که سرانجام آن بر نیک نامی افزایش)

(۲) نسخه [ب] گردیده امینی جزایر الخ - (۳) نسخه [ج] ماخرا •

متعذر می نمود) از قبول آن بهلو ورزید [بزم خان
مذکور (که دیانت و سخت گیری او بر (وی روز آمده بود)
افتاد - و از آن (که در چنین ایام سعی درین مرام غیر
از نفرین و دشنام اثم انجام ندارد) عالم (که از دست
تشدن او بیغان بود) و متصدیان حضور (که دایه بوی داشتند)
خوش دلی اندوختند - و چون باران رو بکمی آورده بود
فی الجملة ارزانی پدید آمد - خان مذکور رخصت یافت
که در هر چهار صوبه سایر و دایر بوده مال جزیه را موافق
احکام شرعیه بقید ضبط در آرد *

پس از فوت او پسرانش امام الدین خان و میر عبدالرحیم
شریف خان (که برادر اعیانی بودند) با برادران علایی
قصیم الدین خان و غیره در افتاده معانت گشتند - پس از
چند شقه دستخطی بعنایت الله خان رسید - که آنها
خوگر منصب و جاگیر شده وضع فقر و فقیرزادگی از دست
دادند - وَ كَانَ أَبُوهُمَا صَالِحًا - منصب آنها را بحال
باید کرد - از انجمه سید عبدالرحیم بامانت جزیه صوبه
برار سرفرازی یافته در عهد خلد منزل بخطاب پدر اختصاص
گرفت - و در زمان فرمانروائی جهان دار شاه بنیابت
صوبه داری اکبرآباد علم بزرگی برافراشت - و در سلطنت
خسرو زمان فوجداری جونپور را بنیابت عظیم الله خان باجاره

گرفت - سپاه بسیار نگاهداشته - و هیچ طرفه نبخت - در خسارت آن املاک موردی وطن به باد داده خسروان زده بدکن آمد - نواب آصف جاه از قدر شناسی نگاهداشته چندی بخیابت دیوانی دکن و پس ازان به متصدیگری محالات خجسته بخیاں مورد عنایت فرموده - در هنگام وصول شهنشاه معظم نادر شاه برای برخی استفسار باحضر متصدیان آن نوین عالی جاه حکم فرمود - خان مذکور بحضور او (که از هیبتش بهرام فلک بر خود می لرزید - و زهره شیرنر بر می شگفت) دل بای نداده مردانه جواب و سوال نمود - و بعد از مراجعت آصف جاه بدکن به بخشیدگری هرکار آن عالی شان اعزاز اندرخت - و بمنصب سه هزاری دو هزار سوار و عطای نقاره فایز گشته - در آخر صفر سنه (۱۱۵۹) هزار و یکصد و پنجاه و نه بخیابت موبه داری برار مامور شده - صاحب سپاه و دستگاه است - مرد آفتقال جهان دیده و متواضع و صاحب سلوک است - اما گویند کرم ندارد - و از صد وعده اش یکی نمی باید -

* مصرع *

* خوش آن کس که دراز است از زبان دستش *

رحمهم الله - عالمگیر پادشاه طرفه آدم شناسی داشت - بعنایت الله خان نوشته (چنانچه در رساله کلمات طیبات

مقدوح است) عبدالرحیم پسر شریف خان سیدزاده و طالب علم امین شده قریب ده هزار روپیه را مرورید بجوهری فروخته - ازو پیرسد و بگیرد - و باینها کار بفرماید - که گذدم نمای جو فروش اند و زر اندود - انتمی - هرگاه در حدائق سن نمود زیاده بر بودش درین مرتبه باشد - الحال پختگی مشق اطوار بقدر سال خوردگی پیدا است *

* ملتفت خان میر ابراهیم حسین *

پسر دوم اصالت خان میر بخشی سست - در آخر سال بیست و ششم شاهجهانی بخدمت بخشیدگری احدیان هرازی یافت - و پس ازان بداروغگی پیشکش مباحی گشت - هرچند دران عهد منصبش از هفت صدی نیفزوده اما باعتبار خانه زادی (که نزد سلاطین قدر شناس فوق اعتبارات است) تر امثال و اقربان درجه برتری می پیمود - پس از جلوس عالمگیری (چون برادر کلانش میرسلطان حسین افتخار خان ارج گرای مرتبه امارت گردید) او نیز از پیشگاه خلافت بشمول رأفت و التفات بافزونی منصب و خطاب ملتفت خان چهره امتیاز انروخت - و بخدمت میر بخشیدگری احدیان منصوب گشت - و در سال ششم از تغیر برادر خود افتخار

خان (که زیب آرای مسند خانسامانی^(۲) گردید) آخته بیگی شد - و در همین سال از انتقال آله یار خان بداروغگی گرز برداران و ملازمان جلو (که جز بمعتمدان تفویض نیابد) اختصاص گرفت - و میر تزی نیز ضمیمه آن گردید - و چون در سال سیزدهم برادرش مورد عتاب شده از دریای آنگ اخراج یافت او نیز بسلب خطاب و منصب درآمد و یساول شدید متعین گردید که او را بلاهور^(۳) رساند - و باز همراه برادر بصفح جرائم آب رفته بجیش درآمد - و بحر است قلعه دار الخلافه از تغیر معتمد خان سوافرازی یافت و در سال پانزدهم بار دیگر بداروغگی بندهای جلو اختصاص گرفت - و پستور بفوجداری لنگرکوت مضاف پیشاور تعین گردید - و در سال هیزدهم از انتقال صف شکن خان محمد طاهر بداروغگی توپ خانه ممتاز گشت - و پس ازان بذابر جهتم از منصب برطرف گشت - و در سال بیست و دوم به بحالی هزاری هزار سوار و بفوجداری غازپور زمانیه مشمول غایت گردید - بعد از عزل آن بفوجداری نواحی اکبر آباد اسب نشاط دواند - و در سال بیست و چهارم روزی بدیهه تاخته بود زخمی شد - نوزدهم جمادی الاخری سنه (۱۰۹۲) هزار و نود و دوم هجری جان سپرد - غریب

(۲) نسخه [۱] خانه سامانی - (۳) نسخه [ج] رسانند *

اتفاق افتاده برادرش نیز در همین سال در جونپور در گذشت *

* محمد امین خان میر محمد امین *

پسر معظم خان میر جمله اردستانی سم - چون دست تعرض قطب شاه والی تلنگ بسعی بادشاهزاده محمد اورنگ زیب از احوال پدرش کوتاه گردید او را از قید رهایی بخشیده در خدمت سلطان محمد (که برسم منقلا بدان ولایت در آمده بود) ارسال نمود - مشارالیه درازده گروهی حیدر آباد ملازمت سلطان دریافته دل از خوف و خشیه را برداشت - در سال سی ام شاهجهانی بمرافقت پدر احوام ملازمت ظل الهی بست - چون بخرطه برهانپور رسید بجهت افزونی بارش و عارضه طبیعت چندی از همراهی باز ماند - و پس ازان بسده خلافت رسیده بعنایت خلعت و خطاب خانی چهره کامیابی افروخت - و در همین سال معظم خان رخصت یافت که در رکاب شاهزاده محمد اورنگ زیب بتاخت و تاراج ولایت عادل شاهی پرداخته آن مهم را بر نهج پسنجیده بانجام رساند - و محمد امین خان بافزونی هزاری ذات بمنصب سه هزار سوار هرفراز گردیده حکم شد تا رسیدن پدر نیایه بمعاملات وزارت پردازد - و چون در سال سی و یکم معظم خان بسبب وقوع بعضی امور خلاف مرضی

(۲) نسخه [ب] درین سال - (۳) نسخه [ج] ملازمت دریافته *

والا از دیوانی اعلیٰ معزول گشت محمد امین خان نیز از تقدیم کارها منوع گردید - و چون رشادت و معامله فهمی او دل نشین اعلیٰ حضرت شده بود باضافه بانصد سوار و عطای قلمدان مرصع و تفویض خدمت میر بخشگیری از تغیر دانشمند خان (که خود استعفا نموده بود) برنواخته *
 و چون شاهزاده محمد اورنگ زیم معظم خان را (که

بقرمان حضور با عساکر منصوبه روانه دربار بود - و از عزیمت بهیچ وجه تقاعد نمی نمود) دستگیر کرده در دکن نگاه داشت دارا شکوه بعد از آگاهی این مقدمه را بر سازش و اتفاق خان مذکور با شاهزاده محمول داشته مقدمات هشت انگیز خاطر نشین اعلیٰ حضرت نمود - و محمد امین خان را بامور غیر واقع متهم ساخته اذن گرفتن گرفت - و او را بخانه خود طلبیده دستگیر کرد - و بعد از سه چهار روز صورت بے گناهی خان مرقوم بر خاطر بادشاهی لایم گردید - از قید دارا شکوه برآوردند - و بعد هزیمت دارا شکوه روز دوم از افراختن رایات فتح و ظفر عالمگیری [چون عمارت شکارگاه سموکر (که بر کفار آب چون است) پرتو قدوم آن شاه نصیب غنیا (۲) در نسخه [ج] لفظ [از] نیست - (۳) نسخه [ج] خاطر نشان *

پذیرفت [محمد امین خان بقدیم عقیدت و فرط ارادت بر سایر بندهای پادشاهی سبقت جسته بآستان بوس عالمگیری رسید - و مورد انظار مرحمت شاهی گشته بمنصب چهار هزار (۱) سه هزار سوار سربلندی یافت - و در همین ماه به بحالی خدمت میر بخشگیری والا پایگی انداخت - و چون در جنگ شجاع راجه جسونت سنگه طبل خلاف و نفاق بر ملا نواخته از موکب عالمگیری روگردان شد و بگام فرار راه وطن پیش گرفته عزم پیوستن به دارا شکوه داشت (بعد فراغ از جنگ شجاع و معاودت ازان سمت) محمد امین خان با فوج جرار بگوشمالی آن سرخیل کفار تعین گشت - و خان مذکور بسبب قرب وصول دارا شکوه (که از احمد آباد عازم اجمیر بود) از نواحی پوهکر برگشته بموکب پادشاهی پیوست - و در سال دوم بمنصب پنج هزار (۲) چهار هزار سوار اختصاص گرفت - و در سال پنجم باضافه هزار سوار امتیاز یافت *

و چون در سر آغاز سال ششم میر جمله در بنگاله در گذشت شاهزاده محمد معظم به سر منزل او عز قدوم بخشید - و به تعزیت و تسلیت خاطر او پرداخت - و او را همراه خود بهلازمیت بادشاهی آورد - عاطفت خسروانه او را

(۲) نسخه [ج] افواج - (۳) نسخه [ج] پوهکر *

بعطای خلعت خاص از لباس سوگواری برآورد - و در سال دهم
گروه یوسف زئی در موضع اره‌ند (که دهنة کوهستان آنها ست)
دگر باره اجتماع نموده غبار شورش و فساد برانگیخته بودند
محمد امین خان با فوج شایسته بمالش آن طایفه متعین
گشت - هرچند پیش از وصول خان مذکور آن زمرة فساد آئین
بآریشهای نمایان شمشیر خان نربین^(۲) تنبیه و تادیب بلیغ یافته
مغلوب و منهزم گردیده بودند خان مشارالیه نیز در ولایت
آنها درآمده از مراتب تاخمت و تاراج و تخریب مساکن و
مواطن آن شورش افزایان (چندانکه ممکن بود) بفعل آورد -
و برطبق منشور پادشاهی معاودت کرده بصوبه داری لاهور
از تغیر ابراهیم خان قیام نمود - و در سال سیزدهم فرمان
متضمن تفویض نظم و تربیه کابل از تغیر مهابت خان شرق
امدار یافت - و در همین سال جعفر خان وزیر اعظم جهان
گذران را پدرود نمود - و برخی کارها اسد خان برسم نیابت
سرانجام می داد - رای پادشاهی انتضای آن نمود که
شایستگی این امر خطیر و لیامت این امر عظیم الشان جز
عمده نوئیان دیگر ندارد - او را طلب حضور فرمود - در
سال چهاردهم تارک افتخار به تقبیل عتبه خلافت از آسمان
در گذراندید - و بفرادان نوازش و عنایت خسرانده بر خود

بالید - و با آن (که در اصابت فکر و رزانمت رای شهره^(۲)
آفاق بود) اما ناستوده شیعه^(۲) عونمت هم فطری داشت -
قبول وزارت را مشروط بشرايطه چند (که سراسر خلاف مزاج
پادشاهی بود) نمود - و بالتماس تکالیف شاقه مبادرت کرد *
چون بحسب سرنوشت روز بد او را در پیش بود
به بند و بست صوبه کابل (خصمت انصراف یافت - و بانواع
مواهب سلطانیه و عطای فیل عالم گمان با ساز نقره مباحثات
اندوخت - از آنجا [که بقم های غرور غیر از زرد رنگ بر
رو نمی آرد - و باد بردت نخوت جز خاک مذلت بر فرق
روزگار نمی پیزد - رگ گردن علم (که می افرازد) دشمن شغفی
و ناکامی ست - و پندار غلط طرفه (که می بزد) خواری
و بد انجامی [خان خویشتن آرای خود بین با کثرت اسباب
جاء و ثروت و رفور مواد شوکت و سطوت خواست که از
پیشاور بدارالملک کابل شنافته در استیصال افاغنة شورش انگیز
(چنانچه باید و شاید) پرداخته خار بن فساد آن فنة طایفه را
ازان سرزمین بر اندازد - در سال پانزدهم سیوم محرم
سنه (۱۰۸۳) هزار و هشتاد و سیوم هجری (پیش ازان
که از کتل خیبر عبور کند) باوجود رسیدن اخبار (که
افغانان باآوازه اراده مذکور راه مهدون نموده چون مور و ملخ

جوشیده اند) آن غضوب قدم جسارت استوار کرده ^(۲) حسابی
بر نداشت - و برداشتن آن اشرار کاره نیندیشیده روانه
پیش شد - در خلال عبور از بے تدبیری و نفاق بد اندیشان
(چنانچه در عهد عرش اشیانی بر زین خان کوک و حکیم
ابوالفتح و راجه بیریل گذشته بود) بظهور رسید - افغانان از
اطراف و جوانب هجوم آورده به قیر و سنگ کار پردازی
نمودند - افواج برهم خورد - و فیل و اسب و آدم بر یک
دیگر افتاده - درین حادثه چند هزار کس از قواز کوه بغار ^(۳)
افتاده نقد هستی در باختند - محمد امین خان از فرط غیبت
خواست جان نثار کند - نوکرانش جلو گرفته از آشوب کاه
بر آوردند - خبری از ناموس ناکرفته بحال تباہ بسبک عنانی
تعجیل به پیشاور آمد - عبد الله خان پسر جوان رشیدش
دران تلام بلا بموج خیز فنا رفت - اموال و اسباب لشکر
دست خوش قاراج گشت - و اکثری از قبایل مردم باسیری
در آمد - مبیعه خورد سال محمد امین خان را مبالغ های
خطیر گرفته با برخی از پردگیان او گذاشتند *

گویند خان مذکور بعد از سنج این واقعه به پادشاه
عرض نمود - که آنچه بسرنوشت تقدیر گذشت گذشت -

(۲) نسخه [ب] حسابی از آنها بر نداشت - (۳) نسخه [ب] افتاده -

(۴) نسخه [ج] بزر افتاده الخ

الحال باز اگر این مهم بعهده من باز گذارند متکفل تدارک
و تلاقی میسر - پادشاه درین باب استشاره نمود - امیر
خان گفت بخوک قیر خورده می ماند کام نا کام خود را
بر آنها خواهد زد - لهذا از منصیص (که شش هزار پنج
هزار سوار بود) بکمی هزاری ذات متذبه ساخته بصوبه دارمی
احمد آباد گجرات مامور کردند - و حکم شد که بحضور
نارسیده روانه محال خدمت شود - مدتی در ایالت
آن مملکت گذرانید - و در سال بیست و سوم (که
دارالخیر اجمیر مطرح رایات پادشاهی بود) حسب الطلب
بعضی بساط بوس جبهه تفاخر آراست - و تا اودیپور همراه
رانا بود - از چیتر گرانبار عواطف خسروانه گشته برخاست
انصراف ممتاز گردید - و در سال بیست و پنجم
هستم جمادی الآخره سنه (۱۰۹۳) هزار و نود و سیوم
هجری در احمد آباد بدارالبقا شدانت - هفتاد و یک روز
و یک و سی و پنج هزار اشرفی و ابراهیمی و هفتاد و
شش زنجیر فیل با دیگر امتعه و اجناس بضیض سرکار والا
در آمد - پسر نداشت - سید محمد نام همشیره زاده او بود -
و خویش او سید سلطان کربلائی (که از سادات کرام آن
مکان معالی است) ابتدا بحیدر آباد وارد شده - والی آنجا
عبد الله قطب شاه بدامادی خود برگزید - اتفاقاً در روزی

(که عقد واقع خواهد شد) میر احمد عرب را (که داماد کلان و رائق و فائق مهمات حکومت و واسطه این کار بود) با او بر سر حرفه پرخاش رو میدهد - و بجائے می انجامد که آن مید بیچاره باسباب خانه آتش زده بر آمد - هر چند خان مذکور تکبر و خود آرائی بافراط داشت اما در دیانت و راستی از یکتایان روزگار بود - و بخیر سگالی و نیک سنجی می کوشید - و حافظه تند داشت - در آخر عمر هنگام صوبه داری احمد آباد در مدت بسیار کم بحفظ کلام الله موفق شد - چنانچه عالمگیر بادشاه بحافظ محمد امین خان مخاطب می نمود - در مذهب امامیه شدید التعصب بود - هنوز بخوارتسرایش راه باز نمی یافتند - اگر یکی از اجه های عمده (که ممانعت او نمی توانست صورت گرفت) بدیدنش می رفت خانه را بآب می کشید و فرش و لباس را تغیر می داد *

• مختار خان میر شمس الدین •

بزرگ خلف مختار خان سبزواری است - در سال بیست و یکم اعلی حضرت بخدمت بخشیکری کل دکن و منصب وزارت چهار صد سوار از سابق و لاحق سواران گشته دستوری تعلقه یافت - و در سال بیست و سیوم بحراست (۲) در نسخه [ج] لفظ [را] نیست - (۳) نسخه [ب] سوارانی یافته -

قلعه آسیر (که سر آمد قلاع صوبه خاندیس بل در جمیع ممالک دکن بحصانت و صانت ممتاز است) مامور گردید - و در سال بیست و هشتم بداروغگی قوچ خانه دکن اختصاص گرفت - و بدان وسیله در خدمت شاهزاده محمد اوزنگ زیب ناظم آن دیار سرگرم پرستاری بوده سلسله بندی و خانه زادی را محکم ساخت - و پیوسته به تقدیم امور مرجوعه حسب مرضی آن عالی تبار پرداخته خون را مورد فراران الطاف گردانید - و در یساق گولکنده همراه بود - پس از تشنید مبانی مصالحت با سلطان عبدالله قطب شاه والی آنجا ازدواج سلطان محمد نخستین خلف شاهزاده با صبیله قطب شاه مذکور صورت انعقاد گرفت - میر شمس الدین با محمد طاهر وزیر خان درون قلعه رفته آن عقیقه پاک سرشت را نزد شاهزاده آوردند - و غالباً پس از آن باافاضه (۴) یک صد سوار بر منصب اختصاص پذیرفته - در سال سی ام از تغیر حمام الدین خان بقلعه داری اردگیر و افزونی پانصدی سیصد سوار بمنصب هزار و پانصدی هشت صد سوار امتیاز یافت - و در سال سی و یکم چون غالب خان عادلشاهی تفویض قلعه پریندا (که از حصون صینه دکن است)

(۲) نسخه [۱] در یساق - (۳) نسخه [ب] محمد طاهر و زین خان - (۴) نسخه [ج] و در سال سی ام از تغیر الخ *

نمود [حسب الحکم پادشاهی مختار خان بقلعه داری آن
حصار استوار تعیین گشت . و چون آن شاهزاده فتح نصیب
در سال (۱۰۶۸) هزار و شصت و هشت هجری از خطه
برهانپور بجانب مستقر الخلافه اکبر آباد لوی ملک ستانی
برافراخت خان مذکور (که کمر هممت بنطاق مرافقت چمت
بسته بود) باضافه پانصدی در صد سوار بمنصب در هزاری
هزار سوار و خطاب پدر و عطای علم کامیاب عزت و دولت
گشت . و پس از جنگ سموکر و هزیمت دارا شکوه
بفوجداری ناندیر دکن رخصت یافت *

و چون در سال دوم شایسته خان صاحب صوبه آن ولایت
هممت باستیصال سیوا برگماشته از اردنگ آباد عازم ملک
ار گردید آن خان کار دان را به حراست آن بلده مقرر
فرمود . و بستر بقلعه داری و فوجداری ظفر آباد بدر
می پرداخت . و در سال پانزدهم از انتقال هوش دار خان
بصوبه داری خاندیس پایه اعتبار برافراخت . و پس ازان
بایالت صوبه مالوا افتخار اندوخت . و در سال بیست دوم
هنگامی (که مرتبه اول سواد اجمیر مضرب خیام پادشاهی
گردید) مختار خان بملازمت فایز شد و چون سال بیست و
پنجم الویه جهان پیمای پادشاهی از اجمیر بسمت برهانپور
انتهاض نمود خان مذکور در سرحد تعلقه خود روی سعادت

بآستان بوس خلافت برافروخت . از پیشگاه سلطنت و جهانبانی
از غایت الطاف خسروانی مرحمت خنجر دسته یشم (که
جز بعدهای قدیم خدمت معمول نبود) در اعزازش افزود .
و در همین سال محمد امین خان صوبه دار گجرات رخت
هستی بر بست . و خان مشار الیه بجای او منصوب گردید .
و از دو سال سالم در احمد آباد گذرانیده در سنه (۱۰۹۵)
یک هزار و نود و پنج هجری سر آغاز سال بیست و هشتم
رهبرای باز یسین سفر گشت . خان مذکور گل سوسید قبیله
بني مختار بود . اگرچه این خاندان به اکثر خصایص جمیله
ستوده السنه و افواه اند . اما مختار خان درینها مستغنی
و بخوبی همه چیز مدوح و مشهور بود *

• مغل خان عرب شیم •

بصر طاهر خان بلخی ست . در حضور پدر بر شاد
خویش در ملت روشناسی پادشاه زمان خلد مکان اندوخته
جولانی عرصه پیش آمد و اعتبار گردید . در سال نهم
بخطاب مغل خانی سر افرازی یافت . و بستر بداروغی
عرض مکرر مورد عنایت گشت . در سال شانزدهم از اصل
و اضافه بمنصب در هزاری چهارم بختوری افروخته از تغیر
ملتفت خان داروغه گرز برادران گشت . و در همین سال
میر ترکی و عصای طلا یافت . و در سال پانزدهم بخدومت

قوش بیگی امتیاز یافت - و در سال نوزدهم بغا بر جهت
 بسلب^(۲) منصب و جاگیر معاتب گردید - و پستر با کمی
 منصب بحال گردید - و در سال بیست و یکم از تغیر
 روح الله خان آخته بیگی شد - و پس از آن بدکن تعیین
 گشت - و هنگامی (که موکب پادشاهی از اودیپور رانا
 معاودت نموده سایه نزل بساحت اجمیر افکند) مشار الیه
 به آستان بوس خلافت شرف اندوز شده خلعت میروتری
 اول پوشید - و پستر به تنبیه خیره سران سانبر و دندوانه
 مرخص گشت - و چون در سال بیست و ششم درجن سنگه
 هادا بمکاره بوندی پرداخته متصرف شد او باستیصال آن
 بدمال کمر امتثال بر بست - و چون خان مذکور حوالی بوندی
 بیوست درجن سنگه قلعه بند گردید - آن خان شهابت شعار
 برق ریز یورش گشت - تگرگ تیر و تفنگ تا سه پهر
 ریزش داشت - آخر کار آن قبه اطوار سیاهی شب را پرده
 کردار خود نموده نیل عار فرار بر رخساره روزگار کشید -
 و انزده سنگه نبیره را در بهار سنگه هادا (که نیز از حضور
 رخصت یافته بود) حسب الحکم با جمعیت خویش داخل
 آن شده - مشار الیه عذر معاودت دوتا ساخته بعد تقبیل
 سده خلافت بیافتن خلعت تحسین درجه افتخار پیمود -

(۲) نسخه [ج] بسلب منصب معاتب گردید - (۳) نسخه [ب] انوره •

و در سر آغاز سال بیست و هشتم از انتقال خان زمان
 باقصی پایه عزت صوبه دارئی مالوه صعود نمود - و بموهبت
 فیل ذوالفقار نام و از اصل و اضافه بمنصب سه هزار و
 پانصدی سه هزار سوار اوج پیمای اعتبار گردید - و در آخر
 همین سال سنه (۱۰۹۶) هزار و نود و شش هجری
 از ننگلے دنیا برآمد - پسرش نیز خطاب پدر یافته
 سرگرم خدمات پادشاهی بود - بعد رحلت خلد مکان مدتها
 در دار الخلافه به بیکاری گذرانید - سالی چند پیش از تحریر
 ودیعت حیات سپرد - خالی از غیرت و شرافت نفس نبود -
 همشیره سیده بیگم زوجه محترمه آصف جاه فتح جنگ در
 خانه داشت - هنگامی (که نواب معزی الیه از دکن بحضور
 رفته در کمال اقتدار زیب آرای امارت گشتند) اصلا بایشان
 رجوع نکرد - بلکه ترک آمد و رفت نمود *

* محمد علی خان خانسامان *

پسر تقرب خان حکیم داور است - ولایت را بوده -
 چون پدرش (که در علم طب حذاقت تمام داشت) در
 خدمت اعلی حضرت بحسن تعالج و تداری مشمول الطاف
 خهروانی گردیده آخرها به والا مرتبه امارت برآمد او نیز
 بمنصب هزاری چهره امتیاز افروخت - و بعد از جلوس
 عالمگیری دران هنگام (که موکب منصوره پادشاهی از

پنجاب بدار الخلافه معارفت نمود (مشارالیه بخطاب خانیه نوازش یافت - و چون تقرب خان را بعلاج بقیه کوفت اعلی حضرت نزد آن پادشاه متروک السلطنه نگه داشته بودند بنابر وجه طبع خلافت پناهی از منصرف گشته مورد عتاب خسروانه گردید - او نیز به تبعیت پدر از منصب معزول شده از نظرات خاقانی افتاد - چون سال پنجم والدش از اجل طبیعی رخت هستی بر بسمت عواطف پادشاهانه خان مذکور را به عطای خلعت از لباس کدرت بر آورده از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی دو صد سوار مطرح انظار تفضل و اکرام گشت - و در سال هفدهم از انتقال حکیم صالح خان به داروغگی کرکرا آقخانه اعتبار^(۳) اندوخته بافروزی منصب دو هزار و سوار سواراواز شد - و پستو داروغگی چینی خانه نیز ضمیمه گردید *

و چون دیانت و کفایت و کاردانی و معامله فهمی او در پیشگاه سلطنت و جهانبانی لمعه ظهور برداد پیش از سفر اجمیر از تغیر روح الله خان بوالا خدمت خانسامانی فرق افتخار برافراخت - بنابر استقامت وضع و راستی طبع و فرط صلاح و تقوی دخل تمام در مزاج حضرت خلد مکان

(۲) نسخه [ب] خسروانی - (۳) نسخه [ج] کرکیراق خانه - و نسخه

[ب] کرکیراق خانه - و در [بضم نسخه] کرکرا آقخانه *

پیدا کرده بمرتبت قرب و اعتبار سرآمد همسوار گردید - بل معهود امرای عمده گشت - در ایام محاصره گولکنده (که هنوز به تسخیر اولیای دولت قاهره در نیامده بود) هفدهم رجب سنه (۱۰۹۸) هزار و نود و هشت هجری طایر رخس از خاک خاک بخورده افلاک پرواز نمود - در فراست و دانائی و بزرگی و ستبرگی منشی شهره روزگار بود - و با کمال دیانت و جدی وافر در گرد آوری مال پادشاهی می کوشید - بکرم آشنا بود - هرکه بار می رسید کامیاب می گردید - در اتقا و پرهیزگاری مولع بود - اوقات خود را مصروف نماز و روزه داشت - و پیوسته همت بر مشغله ارزاد و احزاب گماشته - نعمت خان حاجی در هزلهای خود زاهد خشک و عابد مرائی کنایه بار دارد - یحتمل چون او داروغگیهای متعلقه خان سامانی داشت دررباش احتیاط صاحب رساله مانع دستبرد او شده دل خالی کرده باشد - خان مذکور دستار کلانی مثل قضاة بر سر می بست - نعمت خان هم اشاره بدان کرده - * بیمن *

* در سر داری بزرگی بسیار *

* ما هیچ ندیدیم بجز دستار *

* مهابت خان حیدرآبادی *

مشهور به محمد ابراهیم قمارباز - ولایت را بود - در

دولت ابو الحسن قطب شاه را ای تلذک بدستاری طالع بلند ارج پیمای امارت گشت - چون بعد عزل سید مظفر (که مدتها وکیل السلطنت مملکت بود) رتی و فتق امور ملکی و مالی باقتدار آن دو برادر بهمن شوم ملوم مادنا و ایکنای که خمیر مایه مفاسد و فتن و مورت و بال و زوال آن دردمان کهن گشتند) تفویض یافت هرچند آنها هم قوم خود و دکنیها را بر کشیده بمغل و غریزادهها فرد می شکستند اما خان مذکور بزمانه سازی و مزاج شناسی مراتب لایه گری و چاپلوسی می پیمود - و آن دو برادر در رضا جویی و فرمان برداری او می کوشیدند - لهذا مرتقی مدارج عالیه گشته بمنصب سر لشکر و خطاب خلیل الله خان پلنگ حمله رایت بلند نامی انراشت - سجع نگین او بود * بیت *

* ز التفات پادشاه و پندت روشن روان *

* گشت ابراهیم سر لشکر خلیل الله خان *

هنگامی (که رایات عالمگیری ظلال افکن مرزد بوه دکن گردید نخصتین تسخیر بیجاپور نصب العین همت خسروانی گشته شاهزاده محمد اعظم شاه با عساکر گران بکشایش آن تعیین یافت - و چون آن مهم بامتداد کشید پادشاه کشور گشا باقتضای صواب دید از اورنگ آباد باحمدنگر و از انجا شولاپور معسکر گردانید - ناگاه نوشته ابو الحسن بنام حاجب او (که

(۲) در فوج فیروزی بود) بجنس از نظر پادشاهی گذشت - بدین مضمون که تا حال پاس مراسم بزرگداشت می نمودیم - حالا (که ایشان سکندر را یتیم و ناتوان دانسته بیجاپور را محاصره نموده کار بر تنگ آوردند) راجب آمد که سوای جمعیت موفور بیجاپور راجه سنبها از طرفه با قشون از شمار افزون جهت کمک آن بیکس کفر سعی ببریزد - و ما بهر درازی خلیل الله خان پلنگ حمله چهل هزار سوار مستعد بیگار تعیین نمائیم - و ببینیم که ایشان کدام کدام طرف مقابله و مقاومت خواهند کرد - ازین ممر غضب سلطانی توران و جوش گرفت - و بر زبان گذشت - که ما تعریک چینی فروش میمون باز چنگ نواز را موقوف داشته بودیم (۴) حالا (که ماده خردس خود بیانگ آمد) جای توقف نماند -

باوجود تعویق و تعقید مهمات بیجاپور پادشاهزاده شاه عالم بهادر با خانجهان کولکاش در آخر سال بیست و هشتم بمالش ابو الحسن مامور گردید - خلیل الله خان باتفاق شیخ منهاج (که در نوکری بیجاپوری خضر خان پنی را بغدر کشته به ابو الحسن پیوسته سر ناموزی می افراشت) با رستم

(۲) نسخه [ب] بجنسه - (۳) نسخه [ج] می نوم - (۴) نسخه

[ب] پلنگ نواز - و نسخه [۱] تلنگ نواز - (۵) نسخه [ج] موقوف بر

وقت داشته بودیم - (۶) نسخه [ج] نینی *

راو عمزاده مادنا استقبال شاهزاده نموده مرارا عرصه نبرد
آراستند - و بسهام جان ستان و مصصام خون آشام داد شجاعت
و شهامت دادند - با وصف آن (که روزی بر خانجهان
نوبی هجوم آوردند که نزدیک بود که پای ثباتش از جا
رود - فیل مسمت زنجیر گسسته راجه رام سنگه بداد رسید -
که سرزده بفوج مخالف در آمد - اکثر اسبان هران نامی را
بچراغ پا در آورده در کس را بر زمین سرنگون انداخت -
و در ارکان استقامت آنها تزلزل افتاده و بهزیمت نهادند -
و دیگر باره تا سه روز با شاهزاده جنگ قائم داشته اکثر
امرای پادشاهی زخم برداشتن - آخر کار شکست بر لشکر
لذگ افتاده راه فرار پیمود - شاهزاده بتعاقب نپرداخته
توقف نمود - این وقفه بیجا باوجود تردد نمایان در پیشگاه
خلافت درجه استحسان نیافته فرمان عتاب آمیز رسید -
و شاهزاده بمحمد ابراهیم سرلشکر پیغام داد (که بهسبب
اغماض (که با شما بعمل آمد) در معرض عتاب آمده ایم -
اگر برگشته کوهپروسم (که سرحد صوبه بدر است) وا گذارید^(۲)
دستاریزه براه استشفاع ابوالحسن ما را بهم می رسد -
مشار الیه (گوش شنوا داشت) بقبول اصغا نمود - و رستم
راو و دیگر جهالت منشان گفتند که این برگذات بر هر نوک

(۲) نسخه [ج] کوشیر و مجرم - و در [بعضی نسخه] کولهبر •

نیزه بسته ایم - و جنگ را آماده ایم - باز کارزار وصف آرائی
مکرر بمیان آمد - روزی شوخی و استیلا بجائی رسانیدند که
رای بغدادین دیوان پادشاهزاده را فیل سواره پیش انداخته
بردند - سید عبد الله خان بارهه باوجود رسیدن زخم بان بر
لب خود را بار رسانیده از دست مخالف را رهانید - و دران
روز زن غیرت خان بخشی پادشاهزاده در حوضه فیل بضرب
بان کشته گشت - از صبح تا شام آتش جدال زبانه میزد - روز
دیگر دکنیها بغرور یگانگی پیغام کردند که از روی انصاف^(۲)
باید که فوجهای طرفین بر جا باشد - و سرداران با یکدیگر
تلاش نمایند - شاهزاده جواب داد که هرچند درین امر
صرفه فائز است که نیزه بازی و شمشیر بازی را استعمال
کرده اید - اما ما قبول کردیم بشرطیکه شما زنجیر پهای فیل
اندازید - تا در انجام کار رو بفرار (که نزد ما عار و شما آنرا
از هنرها پذیرد) نیاورید - آنها گفتند ما زنجیر بها جنگ
نمی کنیم - شاهزاده گفت ما هم جنگ بگیریز نمی نمائیم -
آخر الامر نفاق (که از قدیم الایام میان غریب و غریب زاده
و دکنیها می باشد) پدید آمد - فوج ابوالحسن بادیه
آوارگی پیموده رو بحیدرآباد گذاشت - پادشاهزاده درین
مرتبه ره نورد تعاقب گردید - دکنیها خلیل الله خان را

(۲) نسخه [ج] یکرنگی - و نسخه [۱] یک انکی •

به نارسائی متهم ساخته هزیمت را سبب او را نمودند - مادنا
(که قاطبه با مغل دوست نبود) خاطر نشان ابو الحسن
ساخت که او اراده نوکری پادشاهی دارد - ^(۲) بزدان باید نشاند -
فناچار خان مذکور در حوالی حیدرآباد سال بیست و نهم
بملازمت پادشاهزاده پیوست - و حسب التجویز شاهی بمنصب
شش هزارگی شش هزار سوار و خطاب مهابت خان سرافتخار
بصهر دوار رسانید - و در همین سال در شولایور باستانبوس
خلافت فرق اعتبار افراخته بانعام پنجاه هزار روپیه و دیگر
عطایا اختصاص گرفت - و در سال سی ام بعد فتح
بیجاپور از انتقال حسن علی خان بهادر عالمگیر شاهی
بصاحب موپگی برار مورد نوازش گشت - و پس از فتح
حیدرآباد سال سی و یکم باضافه هزارگی هزار سوار عاج
معارج بلند نامی گردید - و در همین ایام بنظم صوبه پنجاب
جبهه دولت برافروخت - و بمکان خدمت رسیده در سال سی
و دوم جان باجل سپرد - کلمه مهابت خان ^(۴) مشعر تاریخ
فوت اوست - بعد از اختیار نوکری پادشاهی پسرزاده او
محمد منصور تازه از ایران رسیده بنامیه سائی آستان خلافت
سرمایه کامیابی اندوخت - و بمنصب هزار و پانصدگی هزار
سوار و خطاب مکرمات خان امتیاز یافت *

(۲) نسخه [ج] پادشاه (۳) نسخه [ب] برافراخت - (۴) یعنی سنه
هزار و نود و نه *

* موسوی خان میوزا معز *

صبیه زاده سید السادات میر محمد زمان مشهدی است
که سرآمد علمای آن مکان فیض نشان بود - مشارالیه
در ربیعان شباب از والد بزرگوار خود میوزا فخر (که از
سادات موسوی قم است) برهم زده به دار السلطنه امفهان
(که مجمع اهل فضل و کمال بود) در آمد - و در خدمت
علامی آقا حسین خوانساری استفادۀ علوم نموده بدستیاری
طبع رسا و ذهن عالی در علوم عقلیه یگانه روزگار گردید -
و در سنه (۱۰۸۲) هزار و هشتاد و دو هجری به هذدوستان
بار غربت گشاد *

چون طالعش مانند استعداد بلند بود مشمول عواطف
عالمگیری گردیده بمناسب مناسبت سر عزت برافراخت -
و با صبیه شاه نواز خان صفوی خاله شاهزاده محمد اعظم
شاه شرف ازدواج یافت - گویند در مقامات حسن ابدال
دورے میوزا را با شیخ عبد العزیز عزت ^(۴) مباحثه علمی و
مذاکره حکمی در میان آمد - و بطول انجامید - شیخ گفت
که این را شما از که سنده دارید - گفت از شیخ بهار الدین
محمد - گفت من بر شیخ بیست و دو جا حرف کرده ام -

(۲) در نسخه [ب] حرف [واو] نیست - (۳) نسخه [ج] بمنصب
مناسب - (۴) نسخه [ب] غریب مباحثه علمی الخ *

میر گفت مخدوم آن حروف تهجی خواهد بود - آخر کار بجائے کشید که شیخ بهم برآمده گفت شیعه های شما میّت را رقت غسل گز میکنند - سبب چیست - میر خنده زده گفت این مسئله را در لاهور بهزدهای کنجی از من پرسیده بودند - یا امروز شما پرسیدید - بالجملة در ابتدای حال بدیوانی صوبه پکنه و بهار سرافراز گشته صحبتش با بزرگ امید خان ناظم آنجا کوک نگردیده برهم زدگیها درمیان آمد - خان مزموبر بر علو خاندان و بذرت امیر الامرا شایسته خان می تنید و در دیگره بنگاه کم از کم میدید - و میر سبب سلف بودن با پادشاه از علاقه فضل و کمال خویش انکاشته بر خود می بالید - و از غیره فروتنی نمی کشید - شکوه یکدیگر به پادشاه نوشتند - میرزا معز طایب حضور شد - و در سال سی و دوم بخطاب موسوی خان و دیوانی تن از تغییر معتمد خان سرمایه افتخار اندوخت - خان مذکور از کفایت پژوهی از منصبداران نوملازم مچلکا گرفت - که بعد طیارچی یاد داشت تا یافتن جاگیر طلب ایام ما بین نه نمایند - و اگر جاگیر یافته تغییر شود تا تنخواه محال دیگر ایام میانه محسوب محاسبه است - و چون این بدنامی بنام او شهرت گرفت

در تلافی آن قرار یافت - تا تنخواه جاگیر نوملازم را تعینات جائے نکنند مگر بدرخواست او - سبحان الله در زمان سابقه گویند در محاسبه جاگیر داری اکثر طلب سرکار نیز ذمه منصب داران بر می آمد - لهذا برای رجوع سزاواران تعین می شدند - و آنها مبلغ داده لیت و لعل بکار می بردند - در یساق دکن از قلت پایبانی و کم حاصلی ملک و بسیاری ارباب طلب (خصوص نو نوکران دکنی) کار بجائے رسید که باوصف مچلکای معموله موسوی خان مبلغ از طلب منصب دار در سرکار بر می آمد - لهذا هر چند منصبداران بمحاسبه رجوع می نمودند مستوفیان ناشنیده انکاشته تن نمیدادند - درین ایام همگی این ضوابط نسبیاً منسباً گشته - الحاصل در سال سی و سیوم موسوی خان از تغیر حاجی شفیع خان بدیوانی دکن کامیابی اندوخت - و در سال سی و چهارم سنه (۱۱۰۱) یک هزار و یک صد و یکم هجری برحمت حق پیوست - کجا شد موسوی خان تاریخ فوت و افضل اولاد (مانه) تاریخ ولادت اوست - در خوش خیالی و نازک تلاشی بے نیاز و به انشا پردازی و دقت آفرینی ممتاز بود - در اول مشق شعر فطرت تخلص

می کرد - آخر موسوی دل نشین او افتاد - از بهت * شعر *
 * سد راه معصیت ها شد پریشانی مرا *
 * داشت عریانی نگه ز آلوده دامانی مرا *

* محمد بدیع سلطان *

پور خسرو بن نذر محمد خان است - سال نوزدهم
 جاوس صاحب قران ثانی همراه پدر به هندوستان آمده -
 سال بیستم به پیشگاه سلطنت (سیده) جبین ارادت را نور آگین
 ساخت و بعنایت خلعت و جیغ مرصع و اسب با زین مطلا
 بلند پایگی اندرخت - سال بیست و هفتم بتقرر دوازده هزار
 رویه سالیانه لبریز نشاط گشت - و بستر از امل و افانه
 بمنصب هزار و پانصدی لوی مر بلندی برافراخت - سال
 بیست و هشتم باضافه پانصدی اختصاص گرفت - سال
 سی ام از امل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدی رسید سوار
 کام دل بر گرفت - و پس از آن (که رتق و فتق سلطنت
 بخلد مکان تعلق پذیرفت) همراه پدر و عم خود در فدای
 اکبر آباد دولت ملازمت دریافت - در جنگ شجاع و
 در مین پیگار داراشکوه ملانزم رکاب پادشاهی بود - و همراه
 مر بلند خان میر بخشی و بعد انداز خان میر آتش بکارها
 تعین شده - بستر برجه معاتب شده از منصب بو طرف
 گردید - سال سی و ششم مشمول عنایت گشته بمنصب

سه هزارمی هفت صد سوار رنگ پریده بر دیوان آمد - مآل
 هالش بکجا انجامید معلوم نیست *

* مصطفی خان کاشی *

که شیعه ایست از الوس افغانه - پدرش آن قدر بی بضاعت
 بود که چون فوت نمود اسباب تکفین و تدفین او بصعوبت
 صورت گرفت - خان مزبور در چهارده سالگی از مادر
 رخصت شده بتلاش روزگار بر آمده - رفته رفته بنوکر
 محمد اعظم شاه کام دل اندوخته ساز صحبت از کوک گشت -
 و از مقربان راسخ و همدمان محرم راز شاهزاده گردید - چون
 در سرکار پادشاهزاده بغایر افزونی خرج سپاه همیشه نالش
 بود خان مذکور بحقیقت را رسیده قرار داد - که زیاده
 از شش هزار سوار نگاه ندارند - و اگر بمسب سفارش و رجوع
 مردم عمده یا ضرورت مهم نگاهداشته شوند تا منجمله
 جمعیت مقرری عوض از فرتی و فراری بهم نرسد تنخواه
 او جاری نگردد - و بحدن جز (سعی) او کار سرکار پادشاهزاده
 تسق گرفت - و نالش سپاه و شاگرد پیشه برخاست -
 و فوج هم ده دوازده هزار سوار مدام موجود می بود -
 آن قدر در مزاج شاهزاده دخل بهم رسانید که هیچ کار
 بی مشورت او تمشیت نمی توان یافت - و هرچه از شاهزاده
 خلاف مزاج خلد مکان بظهور می رسید پادشاه از پخته کاری

خان مذکور می دانست - و چون افغانه محل اعتماد نبودند صاحب اختیاری او در سرکار شاهزاده علاوه بد مظفگی گردید - لهذا درین باب مراراً بشاهزاده ارشاد فرمود - آخر بتقریب مغضوب و بی منصب ساخت و گرز بوداری شدید تعیین نمود - که از لشکر شاهزاده اخراج کرده به بندر سورت رسانید - و به مقصدی آنجا حکم رفت که بر جهاز نشاند و رانۀ بیعت الله نماید - خان مذکور بعد حصول زیارت کعبۀ معظمه (زَادَهَا اللهُ تَشْرِیْفًا) معارفت نموده بصورت رسید - اگرچه حکم طلب بنام او صادر شد اما (چون از فحواي آن بوی مفع جرایم بمشام خرد نمی رسید) خان مذکور سال سی و نهم جلوس به خجسته بنیاد آمده نظر بمزاج پادشاه بلباس درویشانه ادراک ملازمت نمود - پادشاه این مصرع برخواند -

* بهر صورت که آئی می شناسم *

گوریند هرچند محمد اعظم شاه خواست (که باستشفاع او پرداخته همراه خود بگیرد) صورت نه بست - خان مذکور (که بجایۀ فضل و کمال آراسته بود) نسخه موسوم به امارات الکلم برای تهلیل استخراج آیات قرآنی تألیف نموده - شاهزاده از نظر پادشاه گذرانید که تصنیف مصطفی خان است - بعد مطالعه ارشاد شد که تصنیف نکوئی

تالیف است - شاهزاده عرض کرد که تا حال دیگر به بدین فکر نیفتاده - لهذا تصنیف میتوان گفت - پادشاه بیدماغ شده بداروقۀ کتابخانه ارشاد نمود - رسالۀ (که درین ماده سابق کس نوشته) از کتابخانه بر آورده بدست شاهزاده دهد - خان مذکور بقیۀ عمر در خانه نشینی بسر آورد - خانۀ عالی (که در محله سلطان گنج بلده اورنگ آباد ساخته) بنام او معروف است - با آنکه خلد مکان نسبت باخلاف دیگر بحال محمد اعظم شاه توجه مغرط داشت اما بغیر اختلاف مزاج طرفین طرفه معامله درمیان بود - گوریند سال سی و ششم جلوس نسبت شهرت خبر مخلصی سلطان محمد معظم اراده باطل از جانب محمد اعظم شاه بر زبانها افتاد - پادشاه از روی مصلحت محمد اعظم شاه را (که متصل بنکابور بود) برای رفتن به راکنکیرا مامور فرمود - چون لشکر پادشاهی در اثنای راه بود به محمد اعظم شاه نیز از طرف پادشاه اخبار مختلف می رسید - پادشاهزاده بعد وصول بفرز یکی لشکر پادشاهی معروض داشت - که اگرچه آرزوی حصول نعمت ملازمت زیاده بران است (که بعرض رساند) لیکن چون بر مهم ماموره باید رفت وسواس آن دارد که مردم همراهی پس از رسیدن به لشکر در بر آمدن تکامل روزند - هرچه ارشاد شود بدان عمل نمایند -

در جواب مادر گشت - ما هم خواهش دیدار آن فرزندی بسیار داریم - اما چون داخل شدن در لشکر صلاح نیست جریده بازاده شکار بر می آئیم - شما هم جریده با پانصد سوار باتفاق هر دو پسر بیایید - که همان وقت رخصت خواهند شد - و حکم شد که خیمه مختصره در زمین پستی بغامله از لشکر نصب نمایند - که از دور نمایان نباشد - و مخفی به بخشیان و داروغه جلو خاص و گرز برداران و مردم خاص چوکی ارشاد صدر یافت - که مردم بسیار کم انتخابی مسلح همراه بگیرند - و بظاهر تاکید رفت مردم زیاده نیایند - و مردم باره و میرتوزکان برای منع ازدحام و بند و بست هر چهار طرف دولتخانه مامور گردیدند که کسی بے حکم نتواند در شد - و بعد رسیدن بشکارگاه متواتر احکام بغام شاهزاده رفت که جای دولتخانه کم وسعت واقع شده با مردم قلیل بیایند - پس از نزدیک رسیدن شاهزاده جمال چیله حکم رسانید - میدیکه پسر سر تیر آورده ایم خواهد خورد - و میدان جلوخانه هم تنگ است - زیاده از سه جلودار همراه نیارند - چون شاهزاده با دو پسر والاچاه و عالی تبار در جلوخانه رسید بسبب اهتمام غیر از دو جلودار همراه نبود - درین حالت شاهزاده رنگ رو باخته خود را در دام بلا دید - مختار خان حکم رسانید که هر سه یراق را نموده بیایند - بعد ملازمت

و تقدیم آداب پادشاه از روی شفقت در بغل گرفته بندوق بدست شاهزاده داده حکم تیر انداختن بر صید نمود - پستر به تسبیح خانه برده حکم نشستن فرمود - بگرمی تمام استفسار احوال کرد - بذابیر شهرت آن (که شاهزاده زور جامه زره پوشیده) پیاله ارگجه طلب داشته بعد را کردن بند جامه بدست خود مالید - و شمشیر خاصه (که پیش پادشاه بود) از غلاف بر آورده بدست شاهزاده داد - با دست های لرزان گرفته بعد ملاحظه خراست که بگذراند - شمشیر مذکور از روی عنایت مرحمت شد - و چند کلمه وعظ و نصیحت مشتمل بر اشاره آن (که شما را گرفته خلاص نمودیم) بر زبان آورده مرخص ساخت *

* مخاص خان *

پسر صف شکن خان نبیره قوام الدین خان صدر ایران برادر خلیفه سلطان مشهور - ولایت را بود - در ایام محاصره قلعه گلکنده داروغگی توپخانه پادشاهی را بنیابت پدر سرانجام می داد - بعد از افتتاح آن حصار استوار باضافه دو صد سوار بمنصب هزارچی سیصد سوار و اصالت بدان خدمت مقرر گردید - و در سال سی و سیوم بخدمت عرض مکرر سرمایه مبالغات اندوخت - پس ازان قور بیگی شد - و بمنصب دو هزارچی هفت صد سوار تحصیل کامیابی نمود -

(باب المیم) [۶۴۲] (مآثر الامرا)

و در سال سی و ششم بافروزی پانصدی و از تغیر بهره مند
خان بخدمت بخشیدگی دوم چهارم امتیاز برافروخت - و
بستر پانصدی دیگر یافته بمنزلت سه هزاری عروج نمود -
و در آخر سال چهل و چهارم الویة ظفر پرچم عالمگیری
از خاص پور بقصد انتزاع پرناله باهتزاز آمد - و دوم شعبان
قصبه مرتضی آباد مرج مضاف بیجاپور بمسافت سی و شش
کروه مضرب خیام پاشاهی گردید - خان مذکور (که بامراض
شدیده مبتلا شده بود) چهارم شهر مذکور سنه (۱۱۱۲)
یک هزار و یکصد و درازده هجری برحمت حق پیوست -
و در روضه زبدة العرفا سید شمس الدین (که یکی از مشایخ
آن دیار است) واقع قصبه مذکور مدفون گردید - نجابت
ذاتی با کمالات کسبی جمع داشت - مجموعه بود از محاسن
اخلاق - ابواب فیض بر روی آشنا و بیگانه مفتوح داشته - و
در اجرای کار خلائق بسیار کوشیده - و در مثل گذرانیدن
منصب داران و عرض مطالب در بارگاه خلافت مثل روح الله
خان اذل جری و حریص بود - با آن (که شوم طمعی ها
نداشته - بلکه استغنا و آزادی جبلی و فطری طبعش بود)
طرفه جا در مزاج پادشاه کرده بود - مکرر در حق او بر زبان
(۲) نسخه [ج] مرتضی آباد مرج - و در [بعضی نسخه] مرتضی آباد
عرف مرج *

(مآثر الامرا) [۶۴۳] (باب المیم)

خلد مکان گذشته که خلیفه سلطان جران داریم - و نهایت
الطاف و عین اعطاف خسروانی بحال خان مذکور از دستخط
خاص [که در حق پسرش بعزایت الله خان نوشته اند که
بشاهزاده بیدار بخت (که دران وقت باقامت اورنگ آباد
مأمور بود) بنویسد - و آن در رساله کلمات طیبات داخل
است] ظاهر می شود - چون پسر مخلص خان مرحوم یتیم
است و جوهره دارد و علم نحو و صرف را خوب آموخته
پرداخت احوال ظاهری او باید کرد - از قضایان مخالفان
و گرگان افتاده - دایه شیرده او والدۀ حقیقی ملتفت خان
است - و دیوان حاجی محمد علی خان - میان این هر دو
کمال عداوت بود - و قایما (که با پسر بود) دیوان حیدرآباد
شد - از احوال پسر یتیم بهمه جهت خبرگیران باشند - هرگاه
شفقت آقا باین مرتبه باشد نوکری مزه دارد - و این ملتفت
خان میرزا محمد علی و حاجی محمد علی خان و میر
قایما تفرشی همه مخلص خانی اند - که بعد از فوت آن
مغفور بخانی و بخطاب پادشاهی رسیدند - خان مذکور
همین یک پسر داشت - بیست و یکم سنه (۱۱۰۸) یک
هزار و یک صد و هشت هجری متولد شد - خلد مکان باسم
محمد حسن نامور کرد - در عهد خلد منزل بخطاب
شمس الدین خان مخاطب گشته - سال چند پیش از تحریر

در دار الخلافه شاه جهان آباد رخت هستي بر بست -
بالجمله مخلص خان با فضيلت و ملائي طبع مرزون داشت
و اشعار رنگين مي گفت - از دست - * شعر *

* خمار ما و در توبه دل ساقی *

* بیک تبسم مینا شکست و بست و گشاد *

و غریب تر آنکه با مغیبت و فضیلت مذاق تصوف داشت -
خالی از درد نبوده *

* مرتضی خان سید مبارک خان *

از سادات بخاری سم - در عهد خلد مکان نشو و نما
پذیرفته چند عهده بحفاظت قلعه رام کیسر و فصله بحراست
آسیر و ایامی بفوجداری سلطان پور نذر بار پرداخت - پس
ازان از تغیر سید محامد خان دولت آباد بدو مفروض شد -
و سال بیست و نهم مخاطب بمرتضی خان گردیده بمنصب
سه هزاره رسیده - گویند با خانجهان بهادر ربط بسیار داشت -
چون تقرر خطاب خانی بقام پسرانش سید محمود و سید
جهانگیر بخاطر پادشاه رسید خانجهان عرض کرد که سید
محمود می گوید در خاندان ما کسی محمود خان و فیروز
خان نشده است - پادشاه فرمود شما تجویز بکنید - گفت
سید محمود را مبارک خان و سید جهانگیر را مجتبی خان -
پادشاه فرمود مبارک خان خطاب پدر است - عرض کرد که

خطاب مرتضی خان برای کدام بنده ملتوی سم - به ازین
کسی نیست - پادشاه منظور فرمود - مرتضی خان سال چهل
و پنجم مطابق سنه (۱۱۱۲) هزار و یک صد و دوازده هجری
انتقال نمود - قلعه دار بهشت باسقاط های وقفی لفظ
قلعه تاریخ است - پس از فوت او پسر کلانش سید
محمود مبارک خان بحفاظت مهاکوت قلعه مذکور مقرر شده
در وقت فردوس آرامگاه بمنصب سه هزاره کامیاب گشت -
بعد از پسرش سید مراد علی مبارک خان (که در هزار
و پانصدی منصب داشت) و از انتقال پسر او سید شیر
علی مبارک خان بتعلقه مذکور سرگرم بودند - و پسر دومش
سید جهانگیر مجتبی خان بخبرداری عنبرکوت تعیین شد -
و پس ازان سید علی رضا پسرش بخطاب پدر و در عهد
فردوس آرامگاه بمنصب سه هزاره و خطاب جد و تقرر تعلقه
مذکور شادمانی اندوخت - و بعد فوت او سید علی آبر
مخاطب به مجتبی خان بجای پدر وجد قرار یافت -
پس ازان قلعه مزبور بتصرف ملائمت جنگ در آمد - تا
آن وقت قلعه داران آنجا با صوبه داران دکن مثل حسین
علی خان امیر الامرا و نظام الملک آصف جاه و پسرانش
سر فرود نمی آوردند - چون صوبه داران مذکور طریق کلاش
پیموده تیرل قلعه بضبط در آوردند فردوس آرامگاه در لک

روپیه سال نقدی از حضور بدام تعلقه داران قلعه مقرر فرمود -
 یک بار آصفجاء بوجه از قلعه دار آنجا سرگرانی بهمرسانیده
 فرجه بمحاصره آن تعیین نمود - چون این خبر بحضور رسید
 فرمان صدور یافت که در تمام دکن یک قلعه تعلق بما
 دارد شما آنرا هم نمی خواهید - آصف جاه بیاس حکم پادشاه
 صلح بمیان آورده فوج خود را طلب داشت *

* محتشم خان میر ابراهیم *

میرین پسر شیخ میر خوانی سمت که سر آمد مقربان ایام
 شاهزاده عالمگیر پادشاه بود - اگر اجلش میگذاشت در سلطنت
 هم رکن (کن فرمان رانی و سرخیل نویذنان پادشاهی میشد -
 در مبادی جلوس مصدر امر عظیم گردیده حق بر ذمه
 خانواد سلطنت گذاشت - پادشاه قدر شناس پسرانس را (که
 در حدائق سن بودند) منظور نظر تربیت ساخته بمذاسب
 مناسب مورد مراحم فرمود - و هر چند آنها از بی طالعی
 موافق مزاج پادشاهی بر نیامدند (و الا بمنتهای مراتب
 امارت می رسیدند) لهذا ازان طرف حقوق آن مرحوم
 مرعی بود - هیچگاه التفات از پیرامون احوال شان بر نگرفته
 شد - میر ابراهیم بمنصب هزاری چهار صد سوار نوازش
 یافت - و بدوام خدمت حضور و عطای اضافه های منصب
 کام دل می اندوخت - بستر بنا بر جهت بسفر حجاز مجاز

گشت - و در سال هیجدهم بعد سعادت اندوخی حج
 بجبهه سائی پیشگاه جهانبانی و بحالی منصب هزار و پانصدی
 سر بلند گردید - و بخطاب محتشم خان چهار کامیابی افروخته
 از حسن ابدال به فوجداری لنگرکوت (که بیست گروهی
 پیشدار است) و عطای علم معزز شد - و بعد مراجعت از
 حسن ابدال بفوجداری سارنگپور (خصت یافت - و در سال بیستم
 بفوجداری میوات رخس عزیمت راند - و چون شاهزاده محمد
 اکبر سر بخی و طغیان برافراشت و از امرای کومکي برخه
 بطوع و جوق باکراه یکتائی کزیدند خان مذکور با معدود
 از رسوخ عقیدت و اخلاص از شاهراه بزدگی انحراف نورزیده
 زنار هم بفرومانبرداری شاهزاده آشنا نساخت - چنده محبوس
 زندان سخن ناشنوی بود - از آزارگی شاهزاده بزمین بوس
 معتبه سلطنت ناصیه را گشته مورد تحسین گردید - و پس
 ازان به صوبه داری اکبرآباد لوی مباهات افراخت - و در
 سال بیست و هشتم از انتقال سیف خان بصاحب صوبگی
 آله آباد کام دل اندوخت - و پس ازان از منصب برطرف
 شده مدتها بگوشه انزوا گذرانید - و در سال چهل و دوم
 بمنصب دو هزاری هزار سوار بحال گشت - و پس از چنده
 هزار سوار دیگر بابت کمی یافت و بحر است خجسته بنیاد هم
 مامور شد - اما در چه وقت بنظر نیامده - در سال چهل و

هفتم بقعه داری نادرک شتافت . و پستور باز به منصب شاه
بعضور رسید . چون در سال چهل و نهم توجه پادشاهی
مصرف گشایش راکنیزه گردید بعد زد و خورد طرفین^(۲)
پیریا نایک در نشین از در احتیال در آمده توطئه صلح
انگیخت . به عبد الغنی کشمیری دست فروش اردو (که بمکر
و حیله راه داد و ستد بآن مفتن بهم رسانیده بود) آن
زنهار جو بعضی ملتزمات خود نوشته بار داد . او بر سلطنت
هدایت کیش و اتمه خوان بعرض رسانیده درجه پذیرائی
یافت . پس از آن محتشم خان را (که به منصب نهشته
و در بروی تردد بسته مدیون همان کشمیری بود) بتجویز
نایک ببعالی منصب و تقویض قاعه داری سرانرا فرموده
رخصت کردند . آن غدار خان مذکور را با چند کس
در قلعه گرفت . و در پیشگاه خلافت نفاذ فتح بلند آوازه
گردانیده آداب تهنیت بتقدیم رسانید . تا آنکه کشمیری از
زبان مادرش پیام آرد که پیریا بدر دیوانگی زده بدر رفت .
سوم سنگه برادرش (که برای مصالحه بعضور آمده بود)
رخصت یافت که قلعه خالی نماید . این هم بعمل آمد . و
می دانست که بسقیفه سازی و شعبده بازی ار کوچ
پادشاهی خواهد شد . چون متمنای خیالی او صورت

(۲) نسخه [ج] واکن کیره - و در [بعضی نسخه] واکنکیره .

نیست بار دیگر نایره جدال مشتعل ساخت . و بیچاره
محتشم خان را محبوس گردانید . (رزبه) که بسعی
بهادران جسارت کیش قلعه بدست آمد) آن بد نهاد خان
مزبور را در خانه مضبوط کرده آتش بخانه زده گریخت .
اگر ساعتی مردم پادشاهی دیوتر می رسیدند خان مذکور
سوخته آتش بیداد آن مقهور می گردید . گویند خان مذکور
از فلزات چیزی خورده بود . در عین زمستان عرق از
بدنش می چکید . محتاج باد زن بود . بکثرت باه و بسیاری
نحوان شهرت تمام داشت . و غیر از شهوت رانی و خواب
و خور دیگر شغله نداشت . و بسبب بر طرفی متواتر و
به چاکری احوالش پیریشانی کشید . هنگام مراجعت از
کهنلنه (که انواع معویبت و تعب ها باحوال عمدها راه
یافت . و هر ناله از غایت شدت بازاران دریای عمانی بود .
در هر قدم جمره قائم می شد . نامی از مرکوب و بارکش
نمانده . چهارده کوه راه در یک ماه و هفده رز سهری
گشت) خان مذکور (که به نما نمی توانست) خود پیاده^(۲)
با اکثر زنان عسا در دست دامن کوه گرفته افتاد و خیزان
قدمی چند می پیمود . اولاد بسیار داشت . از پسرانش

(۲) نسخه [ج] نمی توانست ماند *

(۲) هیچ کدام ترقی نکرد - مگر میر محمد خان (که خطاب پدر یافته دستگاه بهم رسانید) - احوالش جدا رقم پذیرفته *

* مطلب خان میرزا مطلب *

نواسه مختار خان سبزواری سمت - مادرش گلرنگ بانو بیگم مشهور در حباله عقد میرزا محسن پسر سید میرزا برادر خود خان مزبور بود - (۳) خان مذکور بیماری طالع و ذریعه سفارش والده خویش در عهد خلد مکان جولانی عرصه پیش آمد روزگار گردیده بتدریج به بخشیکری اعدیان ادج پیدای عزت گشت - و در سال بیست و نهم بنیابت بهره مند خان (که به تهاذه انندی رخصت یافته بود) به تمشیت امور بخشیکری درم مامور گشت - و در همین سال از انتقال سیف الله خان بخدمت میرتزکی امتیاز گرفت - و در سال چهل و یکم بخطاب خانی ناموری اندرخته از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی پانصد سوار سرافرازی یافت - و (چون در پیشگاه خلافت خود را کار طلب و جدکار و نمودار بود) اکثر بهزادلی افواج ماموره - بمالش اشقیاء و نیابت خدمات حضور کار بند گشته در جایزه سوانجام آن بافزونی منصب کامیابی می اندوخت - و پس ازان (که از انتقال بهره مند خان خدمت جلیل القدر میر بخشیکری

(۲) نسخه [ج] نکرده - (۳) نسخه [ب] بوده *

بخان نصرت جنگ تفویض یافت) ازانجا (که خان مذکور بیشتر بگشت ملکی و تعاقب تیره بختان مرهقه سایر و دایر می بود) در حضور مهمات بخشیکری را بنیابت او مطلب خان من حیث الاستقلال بعد فتح واکن کیره متمشی می ساخت - بدان جهت بسرداری و مرجعیت هرے افراشت - و باضافه سواران منصب و عطای نقاره بلند آوازه گردید - و در آخر زمان عالمگیری یکی از امرای دربار و متصدیان صاحب مدار (که چند کسی بیش نبودند) او بوده - و به تنبیه و تعریک غنیم لثیم حوالی اردو نیز مامور می شد - پس از ارتحال خلد مکان ازین جهان گذران بدستور سایر اعیان حضور ملتزم رکاب شاهزاده محمد اعظم شاه گردید - و بشمول رأفت شاهی گل رز بهی از شاخصار روزگار چید - و بخطاب مرتضی خان اختصاص یافت - مرد بی حیثیت دل ناچسپ بود - نعمت خان میرزا محمد حاجی (که هیچ یکی از زبانش نرسنه) دران وقت این بیت گفت -

* راستی را می-گذارم در کجی خواهم شدن *

* مرتضی گراین بود من خارجی خواهم شدن *

بهمراهی شاهزاده مذکور در جنگ بهادر شاه زخمهای کاری برداشت - خانخانان منعم خان او را از رزمگاه عقب فیلبان

خود نشانده آورد - بهمان زخمهای مؤلم در گذشت - مرد
 تنومند بلند بالا بود - و بسفاهت و بلاهت زبان زد - (چون
 ظهور سریر پدر بصحت نسب رهندا ست) اولاد والا نژاد
 آن مرحوم نیز از شمه آن شیمه خالی نیستند - در پسر
 داشت - در عهد خلد منزل اولین (که داماد جانمهار
 خان بهادر دل بود) خطاب پدر یافته - و در همین (که خویش
 قریبیم خان میر آتش بود) به ابو طالب خان مخاطب
 گردید - و در عهد فرخ میر کلان فرجدار کهری (۲)
 بود - چون تغییر شد بنابر قرابت تازه (که همشیره زاده
 او صبیغه کامیاب خان مرحوم باز دواج امیر الامرا حسین
 علی خان در آمده) آن امیر کریم الخصال بدکن رفته در
 اردنگ آباد (محل اقامت انداخت - و برادر خرد بفوجداری
 کودره و تهاوره مضاف صوبه کجرات سر افرازی یافت - و
 صاحب نقش و جمعیت بود - پسر امیر الامرا بفوجداری
 بکلان منصوب گردانید - خان میرور با جمعیت شایسته بعالم
 علی خان پیوسته در جنگ نواب آصف جاه ساز و سامان
 امارت همه باخت - در همان ایام مبارز خان ناظم حیدر آباد
 بعزم ملاقات فتح جنگ وارد شده بود - صبیغه مطلب خان را

(۲) در [بعضی نسخه] کهری - (۳) در [بعضی نسخه] کودره - (۴) نسخه

[ج] بفوجداری کودره و بکلان منصوب گردانید .

برای خواجه اسد خان پسر خود خواستگاری نمود - گویند بفابر
 سقم احوال زر هم برای سرانجام شادی قرار یافته بود -
 مطلب خان زیاده طلبی می کرد - و او ابا می نمود -
 خان مذکور نقد شده بوسایط (که درین پیغام بودند)
 گفت - که آخر انصاف کنید دختر بنی مختار است - یک
 از آنها (که شوخی در مزاج داشت) جواب داد که ایشان
 هم فاعل مختار اند بجهت خویشی مذکور - ابو طالب خان
 (که آفت رسیده بود) همراه خان مذکور بعیدر آباد شتافته
 بقلمه داری شاه پور مضاف کولپاک و انواع مراعات آسودگی
 یافت - در جنگ نواب آصف جاه (که با مبارز خان
 اتفاق افتاده) زخمی شد - در خجسته بنیاد هر دو برادر
 بوقت موعود خویش حیات مصتعار سپردند .

• میرزا صفوی خان علی نقی •

نسبت بخاندان سلاطین صفویه دارد - سال چهل و هفتم
 جلوس خلد مکان وارد هندوستان گردیده احرار سعادت
 ملازمت نمود - و بمنصب سه هزار و سوار و خطاب
 میرزا صفوی خان نامور شده به بخشیکری سیوم چهره عزت
 برافروخت - سال چهل و نهم (که دولت او با صبیغه
 معظم خان قرار یافت) خلعت با سرپیچ و دوازده هزار
 روپیه نقد مرحمت گردید - پس از ارتحال آن پادشاه در

رفاقت محمد اعظم شاه از دکن به هندوستان شتافت -
و در جنگ بهادر شاه در قول جا داشت - (چون اکثر
مردم معتبر بهمراهی اعظم شاه جان نثار گشتند) او نیز
مقتول شد *

* منور خان شیخ میران *

پسر دوم خان زمان شیخ نظام است - سال بیست و
نهم خلد مکان همراه پدر بدولت آستان بوسی پیوسته -
سال سی ام (چون پدرش در گرفتن سنبها بهونسله تردد
نمایان بتقدیم رسانید) او باضافه منصب و خطاب منور
خان اختصاص گرفت - و سال سی و نهم از اصل و اضافه
بمنصب چهار هزار و دو هزار و پانصد سوار چهره بلند پایکی
بر افروخت - و سال پنجاهم به تعیناتی محمد اعظم شاه
(که جانب مالیه مرخص گردید) قرار گرفت - پس از
ارتحال خلد مکان همراهی شاهزاده مذکور برگزیده روانه
هندوستان شد - و در جنگی (که فیما بین شاهزاده مذکور
و بهادر شاه متصل اکبر آباد صورت بست) نامبرده با برادر
کلان خود خان عالم در هراولی بود - بمقابله عظیم الشان
فیل رانده (چون به برادر از زخم تیر رسید) جهان در
چشم از تاریک گردید - درین ضمن بگلوله از زنبورک کار او

(۲) نسخه [ب] بدولت آستان بوس پیوست *

تمام شد - پسرش منور خان قطبی ست (که مرتضی پور
موبه برار در تیول داشت) - ابتدای عمل نظام الملک
اصفجاء در دکن فوجی زیاده بر مقدور فراهم آوردند - آن
امیر بظنظیر بحسن تدبیر دست او ازین داعیه کوتاه ساخت -
تا آنکه باجل طبیعی در گذشت - پسرانش اختصاص خان
(که آخرها بخطاب خان زمان فایز گشته) و اعزاز خان
و دیگران هم بودند - هر یک بقدر قسمت از مهال اثری
جاکیر یافت - چندی پیش ازین همه از سر رشته
حیات مرفوع القلم شدند - مگر پسر خرد سال او (که
فقیر محمد نام دارد) باقی ست - بنوکری این و آن (رزگار
پسر می برد *

* مختار خان قمرالدین *

پسر شمس الدین مختار خان است - در سال بیست
و یکم عالمگیری بخطاب خانی سراقرازی یافت - پسر
بخدمت قراول بیگی ممتاز گردید - و (چون پدرش بنظم
صوبه احمد آباد گجرات لوای کامرانی افراخت) او به تعیناتی
پدر مامور گردید - و پس از ارتحال پدر جبهه سعادت
بآستان بوس خلافت نور آگین ساخته بخطاب مختار خان
چهره ناموزی بر افروخت - و بداورغلی اصطبل اسب شاد کامی
(اند - و در سال بیست و نهم ترکش و کمان یافته به تهاذه

(باب المیم) [۶۵۶] (مآثر الامراء)
 هولنگی (که از محاللات بیجاپور است) مرخص گردید -
 و از آنجا تعیین محامره بیجاپور گشت - و (چون سال
 سی ام بعد از فتح بیجاپور الویه ظفر طراز پادشاهی سایه
 معارفت بظاهر شولایور افکند) یازدهم محرم سنه (۱۰۹۸)
 هزار و نود و هشت هجری جشن ازدواج شاهزاده محمد
 بیدار بخت نخستین خلف شاه عالی جاء محمد اعظم
 شاه با دختر نیک اختر خان مذکور حسن انعقاد یافت -
 و آن عفت سرشت به پوتی بیگم مخاطب گردید - و در
 سال سی و سیوم خان مشارالیه بخدمت میر آتشی خلعت
 امتیاز پوشید - و پس ازان به تعریک و سرزنش خیره سران
 کنگ گیری و راه باغ تعیین شد - و در سال سی
 و هفتم باز بمیر آتشی اختر طالع برافروخت - و در
 سال سی و هشتم از تغییر فدائی خان کوکه بصوبه دارین
 اکبر آباد درجه پیمای اعتبار گشت - و در آخر سال چهل
 و یکم از حکومت آگه معزول گشته به بند و بستی مرده مالوه
 پرداخت - و در سال چهل و پنجم مجدداً بصاحب موبکی
 اکبر آباد سرمایه افتخار اندوخت - خان وزیر بمنصب
 سه هزاره رسیده بوقوع تقصیر بکمی پانصدی معاتب
 شده باز به بحالی کمی پایه افزای امتیاز گشت - و در
 (۲) در [بعضی نسخه] کنگری - و در [دیگر] هورگی *

(مآثر الامراء) [۶۵۷] (باب المیم)
 سال چهل و نهم در جابیزه فتح سنه سنه راجا
 رام جات مفسد (که درم رجب سال مذکور سنه (۱۱۱۷)
 هزار و یک صد و هفده مرتبه ثانی متزعزعه شده) باضافه
 پانصدی بنیایه سه هزار و پانصدی بر آمد *
 (هرگاه کارکنان قضا و قدر در پی توطیه دولت بختیاره
 عرق ریزان سعی باشند) تمهیدات خانه بر انداز بد اندیش
 چه طرفه تواند بست - بل آنچه از کار شکنی اندیشد
 به تقریب مقصود صاحب اقبال در خور بود - بیانش
 آنکه شاهزاده محمد اعظم شاه از کمال غرور و شجاعت
 بوجود برادر کلان شاه عالم بهادر شاه رفته نمی نهاد - (چون
 محمد عظیم دومین پسر شاه عالم بصوبه بنگاله و بهار ریشه
 استقلال فر بردن صاحب خزان و جمعیت شد) در فکر بیجا
 ساختن او افتاد - در اواخر عهد خلد مکان [چون محمد
 اعظم شاه از احمد آباد به احمد نگر (که معمر پادشاهی
 بود) شتافت] چندان کلمات رقعی از جانب محمد عظیم
 پیداشد رسانید که فرمان طلب و گرز بردار تعیین شد - و
 ندانست که آمدن محمد عظیم بالای عظیم بجان او خواهد
 بود - چنانچه محمد عظیم نزدیک به شاهزاد پور رسیده بود
 که بر واقعه ناگزیر خلد مکان اطلاع یافته به فراهم آوردن سپاه

(۲) در [بعضی نسخه] شاهزاده پور *

و استمالت فرجداران اطراف و ثمن داران آن فواج پرداخته
با بیست هزار سوار بر جناح استعجال خود را به اکبر آباد
(سائیه) - و مختار خان ناظم آنجا را مقید ساخته اموالش
بضبط در آورد - و این سرعت و مول بمستقر الخلفه (که وسط
مسلکت و پای تخت سلطنت است) - و از زمان عرش آشپانی
معدن خزان و مخزن جواهر این دولت قرار یافته (اولین
پایه سریر [رائی] بهادر شاه گردیده استقلال و همت آنطرف
از یکم بصد افزرد -

* عدو شود سبب خیر چون خدا خواهد *
چه ظاهر است که اگر عظیم الشان در اقصای پلانه میبود
باین عجلت کی می رسید - غریب تر آنکه اعظم شاه
بعد از واقعه پدر بزرگوار خواست بسلطان بیدار بخش
(که از مالوه بکجرات شتافته بود) بنویسد - که با افواج
مالوه و کجرات به یلغار متوجه اگره شده بافاق مختار خان
(که خمر او می شد) بفراهم آوردن سپاه و اعداد مواد
جنگ و بیگار همت بر گمارد - گویند ابراهیم خان صوبه دار
نورمیده کجرات (که خود را اعظم شاهی می گرفت)
انتظار می کشید - که اگر بمراقبت بیدار بخت حکم رسد
فرجه [راسته] گرد آورده روانه شود - (چون والا جاء درمین
(۲) نسخه [ب] پخته *

پسر اعظم شاه بر اراده پدر آگهی یافت (بعد از همچو شمی
(که مبادا برادر کلان صاحب جمعیت و دست گاه شود)
به بازیابان و مشیوران پدر در ساخته بعرض رسانید که
پیش فرستادن شاهزاده مقتضای حزم و احتیاط نیست
که دولت دنیا غرور افزا و مرد دبا ست - اگر بر خزان
اگره دست تصرف یافته باعانت دو صوبه دار چنینه لوی
خود سری بر افرازد قباخته عظیم دارد - چه دشمن خانه
بدتر از بیگانه می باشد - محمد اعظم شاه [که نصیب
سلطنت نداشت - و ادبار و تیره بختی ظاهر حالش را
فرز گرفته بود (هرچه را سود و بهیون خود می اندیشید
آبستن صد تباهی بود) فوراً بشاهزاده نوشت که تا رسیدن
این جانب بمالوه (که سر راه دکن است) اقامت نماید *
القصة (چون سریر فرماندهی هندوستان از شکوه اقبال
بهادر شاهی آسمان پایه گردید) از آنجا (که عموم رأفت
و مکرمت آن شاه کرم گستر چون آفتاب یکمان پرتو افکن
سنگ و گهر بود - و ددام مرحمت و فیض بخشی او چون
سحاب یکدفعه سیراب ساز خشک و تر) مختار خان بافاقه
نمایان و منصوب عمده و خطاب خان عالم بهادر شاهی
سر بلندی یافته به بحالی صوبه دار اکبر آباد با خدمت
والی خانه سامانی بلند رتبه گردید - و باستردان اموالش از

صامت و ناطق (که در سرکار عظیم الشان بضبط در آمده)
(۲)
کامیاب نوازش گشت - گویند پیش از آن (که حکم استرداد
جنس او شود) روز جشن لباس سفید پوشیده بدربار
حاضر شده - شاه عالم با آن همه حوصله بلند و گذشت
رسا چنین ابرو شده بخانخانان منعم خان فرمود که حق
بطرف مختار خان است - از سلطنت ما او را چه دلخوشی
خواهد بود - خانخانان بمشار الیه گفت - که این لباس بروز
جشن چه مناسب است - خان مکرر ظاهر کرد که از
بی استعدادیهاست - خانخانان از جانب خود مبلغی را
از نقد و جنس فرستاد - مختار خان به بعضی چیزها متهم
بود - نعمت خان حاجی درین شعر اشاره بدان نموده -
* شعر *

* هیچ کس در خانه مختار خان بیکار نیست *
* هر کس را دیدیم آنجا فاعل مختار بود *
* وَاللَّهِ اعْلَمُ *

* میوزا یار علی بیگ *

مردی بود راست و درست - به پاره گیری مطلقا
مزاجش آشنائی نداشت - ازین جهت منظور نظر حضرت
خلد مکان گردیده سرمایه اعتبار اندوخت - در آغاز پیدشدست

(۲) نسخه [ج] در آمده بود *

روح الله خان بخششی بود - و بدقت و سخت گیری زبانزد -
بستر بداروغگی ذاک و داروغگی کچهری سرافراز شده در اجرای
(۲)
کار خلق الله می کوشید - سال سی ام پیاپی چهار صدی چهل
سوار و سال سی و یکم باضافه پانزده سوار رسیده - هر چند
پادشاه می خواست که منصبش بیفزاید قبول نکرد - در عرض
خیله گستاخ بود - گویند سادۀ روزی را برای منصب استاده
کرد - پادشاه فرمود که خرد سال است - عرض نمود که تا یافتن
جاگیر نیم تر خواهد بود - و نیم تر بزبان اهل هند عبارت
است از کسی که دارج سن انحطاط پیموده باشد - و نیز
نقل کنند که روزی الوش یار عنایت شد - و وقت بازیابی
از خاطرش رفت - پادشاه بتقریب استفسار مژۀ پیداش داد -
متنبه شده چهار تسلیم عنایت الوش و چهار تسلیم دیگر
(که این سجده سهو است) بتقدیم رسانید - و نیز بیان
کنند که روزی بتقریب ادای شهادت تورانی در مقدمه
شوعی عرض کرد که تورانی شمت - شهادت او چه اعتبار
دارد - و حفظ این نکرد که پادشاه هم تورانی شمت - در
محامره گولکنده قحط و غلا بسیار شد - پادشاه نظر بدیانت
او خواست که بداروغگی رسد مامور سازد - او بخوف
بدنامی ابا نمود - (چون اعظم شاه از ارضاع او ناخوش بود)

(۲) نسخه [ج] سرافراز شده آخرها در اجرای الخ *

بعرض رسانید که پاجنه را چه یارا که از حکم دلی نعمت سر
به پیچد - (چون بر خاطر پادشاه هم این حرف گرانی نمود)
فرمود که یار علی بیگ را گردنی زده از دیوانخانه بر آورند -
بعد ارتحال خلد مکان از محمد اعظم شاه مرخص گردیده
بدکه معظمه شتافت - و سال سیوم جلوس خلد منزل او
بیت الله معارف نمود به ملازمت بیوست - همان سال
مطابق سنه (۱۱۲۱) هزار و یک صد و بیست و یک
هجری در گذشت *

• میر احمد خان •

داماد خواجه عبد الرحیم خان بدوئات است - مرد راست
درست سپاهی وضع بود - در زمان عالمگیری به بخشگیری
و راقعه نویسی فوج شاه عالی جاه محمد اعظم شاه (که
دران ایام بنظم صوبه گجرات می پرداخت) سرافراز می یافتند
[با آنکه بدرستی و سخت گیری (که لازم راستی و درستی
است) شهرت داشت] درین کار پادشاهزاده را (که اکثر از
ارباب تحریر سرگران و برآشفته می بود) با خود راضی
و سر التفات نگهداشت - و پس ازان بدیوانی فوج محمد
بیدار بخش به پایگاه عزت برآمد - و در سال چهل و هشتم
از دیوانی به نیابت شاهزاده بصوبه دارق خاندیس امتیاز
اندوخت - دران هنگام [که شاه عالم از جنگ کم بخش

را پرداخته لوای مراجعت برافراخت) چون سلامت بلده
برهانپور مضرب خیام ظفر از تسام گردید [میخواستند چند گاه
بحیر و شکار رفته کرازه (که میر جائی است دلگشا و
نخچیر گاه ست مسرت افزا) عشرت اندرزدند - و آن
دیه ست سه کروهی برهانپور و رودخانه دارد بصفای
آب بی همتا - در ازمنه سابقه بران رود بوابر کرازه بنده
بسته اند بعرض صد گز و ارتفاع در گز (که ازان آبشاره
میریزد) - بفرمان صاحب قران ثانی (که در ایام
پادشاهزادگی به تصدیق مهمات دکن فروغ بخش آن خطه
شده) پیش بند سابق بند دیگر بفاصله هشتاد گز بر بسته
میان هر دو بند حوض صد گز در هشتاد گز بر روی کار
آمده - آبشاره دیگر از روی این بند می افتد - و در سوی
آن در دست عمارت بر افراخته اند - و باغچه متصل
آب ترتیب یافته - اما چون شورش راجپوتیه و فساد مکه
بهجامع جلال رسید بی اهمال و امهال اوایل شعبان سال
سیوم سنه (۱۱۲۱) هزار و یکصد و بیست و یکم هجری
کوچ فرموده خان مذکور را بحراست آن بلده مطرح انظار
عاطف نمود - اتفاقاً در سال چهارم تلسی بائی نام زن
یکی از سرداران مرهته با فوج بهیار تاخت آورده بعد از

نهب و غارت قصبه^(۲) رادیر (که هفت گروهی برهانپور است) قلعه دار را (که تاب مقاومت و مقابله در میدان نداشتند محصور شده بود) گرد گرفت - چون حصانیت حصار بدان مرتبه نیست نزدیک بود که دستگیر شود - خان مذکور از فرط غیرت و افراط حمیت حفظ جان بازاری شهادت نپسندید - و از مقابله زن حریفه خود را بدزدید -

* مصرع *

* چه مردی بود کز زنی کم بود *

به اختیار عنان تماسک از دست داده به آن (که بگرد آردن لشکر و یراق کرد و فر مقید شود) به بهادر پوره رفته فرود آمد - و یسارلان و نقبا بطلم منصب داران متعینه و اهل خدمات فرستاد - مردم (که چاشنی تشدد و سوء خلق خان مذکور گرفته بودند) پاسداری آبرو را بر خود داری ترجیح داده باکراه و اجبار (که اکثر ازانها پیاده و گردون سوار بودند) فراهم آمده خان مذکور روز دیگر (که از هفت صد سوار متجاوز نبود) میمنه و میصره^(۳) آراسته روان شد - در اثنای راه تلاقی فریقین نمود - و آتش حرب و ضرب اشتعال گرفت - هر چند نبایر و خویشان سردار دل بمرگ نهاده بسیاری را بر روی سهام و ضرب مصمام بر خاک انداختند -

(۲) نسخه [ج] رادیر - (۳) نسخه [ب] بدر برده .

اما اشقیا بطعن (ماج مستطیل اکثر مجاهدان را جریح و قتل گردانیده کار بجائی رسانیدند که بساق سردار دو زخم تفنگ رسید - درین ضمن شیخ اسمعیل ظفرمند خان فوجدار جامود (که سرکردگی فوج طرح داشت) کرمک بجای نموده شعله غلبه کفار را بآب شمشیر فرو نشاند - تا فضا و فضای قلعه رادیر دایره فوج اسلام گشت - در شبانه روز جنگ تیر و تفنگ در میان بود - (چون اشقیا دریافتند که بذای ثبات مبارزان تزلزل پذیر نیست) رخت ادبار بهوی شهر کشیدند - اگرچه قاضی باتفاق شرفای بلده در حفاظت شهر تگ تگ با بکار بود - لیکن حوالی آنرا بجاروب تاراج پاک رفتند - و باآتش بیداد سوختند - شب دهم ماه صفر خان مذکور بعزم شبخون شکیب نمود - و از پای قلعه رادیر حرکت کرد - هر چند برخی آرمود کاران بآئین خیرخواهی گفتند (که شب روی مصلحت نیست) گوش نکرد - چون بنزدیکی شهر رسید ضلالت پیشگان آگهی یافته سد راه گشتند - و نیروان پیگار برافروختند - (زم جوانان طرفین داد مردانگی و دلادری دادند - میر احمد خان با بیشتر از ارلان و اقربا و در ثلث لشکر در معرکه - جام شهادت چشید - و ظفرمند خان در سبک پائی از باد گرو برده دران حالت) که

(۲) نسخه [ب] نکرده .

غبار را مجال نبود که از راه هوا خود را بشهر تواند انداخت) با یک پسر خان شهادت نشان و معدودے از تیز پایان خود را بشهر (۲) رسانید - تکه لخته مجروح و برخه ماسور گردیدند - از خان مذکور در پسر باقی مانده - یکم میر سید محمد (که بعنوان درویشی می گذرانید - و معتقد فیه بسیاری بود) - و در همین میر محمد (که بخطاب پدر مخاطب گشته) - ترجمه اش جداگانه درین اوراق ثبت یافته *

* محمد اسلم خان *

پسر میر زاهد هروی ست (که احوالش جداگانه نوکریز خامه رقاب نگار شده - مومی الیه در عهد خلد مکان بعد و مرل بسن رشد و تیزیز بمنصب درخور و خطاب خانی امتیاز یافته - مدتها بدیوانی صوبه کابل سوزرازی داشت - و پستر دیوانی شاه عالم نیز ضمیمه گردید - سال چهل و هشتم (۳) ازان کارها عزل پذیرفته از تغیر سید میرک خان بتفویض دیوانی لاهور افتخار اندوخت - سال چهل و یکم از تعلقه مذکور تغیر گشت - پستر سالے چند بحراست لاهور می پرداخت - در عهد خلد منزل همانجا در گذشت - پسرانش محمد اکبر و محمد اعظم (چون ملازمت پادشاه نمودند) برعایت نام پادشاهزاده تغییر نام فرموده به

(۲) نسخه [ب] رسانیده - (۳) نسخه [ج] ازان کام عزل پذیرفته *

محمد اکرم و محمد اصغر موسوم ساخت - اولین خطاب خانی یافته در هندوستان اوقات زندگی را به پایان رسانید - و در همین بخطاب پدر مخاطب گشته بعد هنگام نادر شاه همراه نظام الملک آصف جاه بدکن آمد - و چنده بدیوانی صوبجات آنجا و پستر بتعلقه میر آتشی سرمایه اعتبار برگرفت - و در عمل ملاکت جنگ به تفویض بخشیرگی دکن خاست امتیاز پوشید - پس ازان بخطاب حقت جنگ بهادر مرتقی گشته بحراست برهانپور نامزد شد - و در عمل نظام الدوله آصف جاه لفظ ضیاء الدوله ضمیمه خطابش گشت - سالے چند پیش از حالت تحریر باختر سرا شتافت - بمنصب شش هزاری شش هزار موار رسیده بود - اخلاف ازو باقی مانده اند *

* منعم خان خانان بهادر شاهی *

پدرش سلطان بیگ از قوم برلاس است - منصبه جزو کوتوالی اکبر آباد داشت - بکشمیر نیز بعلاقه کار پادشاهی رفته - پس از فوتش محمد منعم بتلاش روزگار بدکن شتافته در لشکر پادشاهی بچهره رشادت و کردانی با روح الله خان میر بخشی متوسل گشت - بخشی الملک منصبه برای او گرفته مهر خود حواله نمود - پس ازان بطالع یازری

(۲) نسخه [ج] مرتقی مدارج حشت و شوکت گشته الخ *

و بخت یاری ترقی نموده بدولت رو شناسی خلد مکان
رسید و بخدمت متفرقه مامور میگردد - سال سی و چهارم
بخدمت امانت هفت چوکی از تغیر میر عبد الکریم ملتفت
خان امتیاز یافت - و در سال و چهل و ششم بداروغگی
فیلخانه اختصاص گرفت - (چون در مهم کهلنا بکمک
محمد امین خان بهادر نرسید - و تهرانی سرزد) بکمی
منتصب و عزل تعلقه معائب گشت - پس ازان بدیوانی
مهمین پور خلافت پادشاهزاده محمد معظم از تغیر اسلام خان
مامور شد - و دیوانی کابل نیز ضمیمه گردید - و بحسن
اخلاص و نیکوخدمتی مشمول عواطف پادشاهزاده گشت -
و در سال چهل و نهم صوبه داری پنجاب بوکلای شاهی
نامزد شد - بتجویز شاهزاده نیابت بخان مشارالیه
با فوجداری جموں اصاله تفویض یافت - و بمنصب هزار
و پانصدی هزار سوار مرقی گشت - و با رای مایبه
و نیروی مردانگی متمردان و سرتابان آن صوبه را مطیع
و ایل ساخته بمعزلت و انصاف بکارها پرداخت - (چون
مرد مدبر کهنه روزگار و دولتخواهی شاهزاده بخود تصمیم
داده بود) گوش بر آواز انقلاب زمانه داشته باخفا و استتار
در اعداد مواد سلطنت پادشاهزاده می کوشید - از نیرونگی

(۲) نسخه [۱] مامور گردید - (۳) نسخه [ب] که صوبداری الخ .

تقدیر بیست و پنجم ذی الحجه سنه (۱۰۱۸) هزار و هیجده
خبر ارتحال خلد مکان بمنعم خان رسید - تا وصول پادشاهزاده
از پیشاور (که قشلاق کابل است) بعرضه دلگشای دارالسلطنة
لاهور (که دوم صفر اتفاق افتاد) بمنعم خان قریب پنج
هزار سوار و توپخانه سنگین فراهم آورده با سوار و سامان
سلطنت آن طرف پل شاه دوله شرف ملازمت دریافت - و
تا رسیدن سرهند بمنصب چهار هزار و دو هزار سوار و خطاب
خانزمان و عنایت طوغ و نقاره ناموری اندوخت - و تا وصول
نصرت شمول بمستقر الخلافه بحسن سعی و نیکوخدمتی او
پنجاه هزار سوار موجودی سوای نگاهداشت شاهزاده (۲)
مساری همین عدد بود (در ظل رایت پادشاهی مجتمع
گشت - بمکرم منصب پنج هزار و پنج هزار سوار و افزایش
خطاب بهادر ظفر جنگ بلند مرتبه گردید - و در جنگ محمد
اعظم شاه در تردد و جانفشانی شریک غالب بود - اجمالش
آنکه (چون محمد اعظم شاه بنگاه را با زینت انسا بیگم
همشیره اعیانی خود و جمله الملک اسد خان در گوالیار
گذاشته عزیمت پیش نمود) خلد منزل (که کمال حلم
و خداترسی داشت) از سفک دماء مسلمین احتراز لازم
شناخته ببادر نوشت - که بمراعات وصیت پدر (که پیشتر

(۲) نسخه [۱] شاهزاده - (۳) نسخه [ج] زیب انسا .

دکن تا مالوه و گجرات بشما ارزانی داشته و هندوستان بما (اگر باقتضای مروت لنگانه را ضمیمه بیدجاپور به کام بخش (که برادر خرد بجای فرزند می باشد) را گذراند) ما از مقسوم و مورث خود بحصه شما می افزائیم (بهترین شقوق است - و اگر این صلح صلاح شما نباشد چه لازم که بغرض نفسانی بر سر ملک فانی جنگ کنیم و عالم بتلف جان و مال گرفتار شود - ما و شما تنها بیدان در آئیم -

* ع *

* تا یار کرا خواهد و میلش بکه باشد *

و درین صورت صرفه با شما ست که در مقابل شمشیر خود دیگرے را بنظر نمی آرید *

و بعضی ثقات برانند که بهادر شاه ازین وصیت اطلاع نداشته لیکن آخرها خلد مکان فرمانی بار نوشته که بر لفافه اش بخط خاص مرقوم بود **اَلْسَّلَامُ عَلَیْکَ یَا دَالِیَ الْهِنْدِ** - بهمین متمسک شد - بهر تقدیر (چون این پیغام بمحمد اعظم شاه رسید) نوشت که این قسمت منظور نیست - تقسیم دیگر (که بعید از تعادل و تکافو بود)

* بیت *

* از فرش خانه تا بلب بام از آن من *

* از بام خانه تا بثوریا از آن تو *

درمیان آرد - و پس ازان برآشفته بایلچلی گفت این پیر

خرف مگر گاستان شیخ سعدی هم نخوانده که دو پادشاه در اقلیمه نگذچند *

* چو فردا بر آید بلند آفتاب *

(۲)

* من و کرز و میدان افراسیاب *

(۳)

هژدهم ربیع الاول متصل حاجو ده کردهی اکبر آباد تلاقی فریقین اتفاق افتاد - خانزمان با فوج جرار باتفاق شاهزادهای دیگر از چپ و راست وقت رسید که محمد عظیم الشان را بیدار بخت از سه جانب گرد گرفته بود - کارزار عظیم و آویزش های نمایان بوقوع آمد - و با آنکه گلوله بادلیج در پهلوی (است) زیر بغل رسیده - اگرچه استخوانهای قبرغه مسلم ماند اما یکر است از جانب پشت گوشت و پوست گرفته برآمد - اصلا از جنگ پهلوی تهی نکرده چندان پای ثبات افشرد که محمد اعظم با در پسر بیدار بخت و والا جاء رهگرای فنا شدند - های محمد اعظم تاریخ است - خانزمان با اهل و عیال و مال و مثال اعظم شاه دران عرصه هرج و مرج گرد آردی نموده قریب نصف شب بحضور رسید - و ازان زخم منکر غش کرد - بیست و نهم همین ماه بخطاب والای خانخانان بهادر ظفر جنگ و منصب هفت

(۲) در نسخه [ج] حرف [و] [و] نیست - (۳) نسخه [ج] حاجو -

(۴) یعنی سنه هزار *

هزاره هفت هزار سوار و تفویض امر جلیل القدر وزارت سر
افتخار افراخت - و یک کرد (روپیه نقد و یک کرد) را
جنس (که از ابتدای سلطنت تیموریه هیچ امیر باین
عطیه عظمی کامیاب نگشته) از پیشگاه خلافت و جهانبانی
مرحمت شد - و دهم ربيع الآخر ظل سبحانی در باغ
دهر آرای بعیادت او (که ازان زخم ذي فراش بود) سایه
گسترده بانواع نوازش و دلدهی (که این فتح بنیروی شمشیر
و اصابت راجی آن صاحب سیف و قلم رو نمود) فرق
مباهاتش را فرقدان سا فرمودند - و از جمله پیشکش او (که
بده لک روپیه می رسید) بقدر یک لک روپیه پذیرائی یافت -
و هشتم جمادی الاولی تسلیمات وزارت و صوبه دارهی اکبر آباد
بتقدیم رسانید - و سال سیوم بنواختن نوبت در حضور چهره
تفوق و برتری افروخت - و در سال چهارم (که جلد منزل
بقصد استیصال کردی بد مال در شاه دهورا رسیده اقامت
نمود) خانخانان بصرداری پادشاهزاده محمد (فیع الشان
بر سر او تعیین شد - آن تبه کار از کارزار بسیار بمکان قلب
موسوم به لوه گدهه رفته محصور گردید - افواج پادشاهی
دست از تعاقب بر نداشته بمحاصره آن قلعه پرداختند -
پیروان و گرویدگان آن دخیم العاقبة (که جان فشانی را

(۲) نسخه [ج] کزوی - (۳) نسخه [ب] شاه دره

باعتماد تذاضع حیات ابدی تصور می کردند) بکمال رغبت
و شوق برآمده بر مورچالها می ریختند - و جمعی را کشته
بقتل می رسیدند - پس از مدتی (که آنرقه مفقود
شد) یکی از کهتریها کلابا نام تنباکو فروش خود را
فدیة آن مغربی ضلالت کیش ساخته با لباس فاخره بجایش
نشست - و کژن با جوقه بر مورچال پادشاهی یورش نموده
بملک برنی راجه (که متصل بود) بدر رفت - و بعد
فتح آن مکان مردم پادشاهی کلابا را با شان و شوکت دیده
کرد خیال کردند - و مقید ساخته نزد خانخانان آوردند -
خانخانان بعجلت تمام این مژده بعرض رسانیده مرور
تحسین و آفرین گردید - حکم نوبت و تیاری دیوان
عام شد - و فرمودند قفس آهنی سیخ دار زون در دست
نمایند - پس ازان (که به پرس و جو پره از روی کار
برداشتند) ظاهر شد که باز پریده و بوم بدام افتاده است -
خانخانان انفعال کشید - و بهمراهان سرزنش کرده گفت
همه پیاده شده بکوه راجه برنی در آیند - یا کون را دستگیر
نمایند یا راجه را کشیده بیاورند - و بر راجه هم نوشت که
بهبود خود در دستگیر ساختن آن محکال شناسد - گویند
هرکارهای ذوالفقار خان باشاره خان مزبور (که با خانخانان

(۲) نسخه [ب] گرو و نسخه [ج] گرد - (۳) نسخه [ج] راجه برنی *

عداوت هم چشمی داشت) از کوهستان تا اردوی معلی
شهرت دادند که کرد دستگیر گشت - هرکارهای خانخانان
باعتبار همجنسی زبانی آنها فرا گرفته متواتر این خبر
رسانیدند - و او پیداشاه عرض کرد - ذوالفقار خان گفت
اغلب که این همه امل نداشته باشد - پس ازان (که
معلوم شد راهی بود) اگرچه راجه را آورده در همان قفس
آهني بدار الخلافه فرستاده محبوس کردند اما خانخانان را
خجالت بر خجالت افزوده از غصه بیمار شد - و ماده
دماغي گشته بجانب گوش ریخت - و در همان ایام
و دیعت حیات سپرد *

خانخانان بهیار متواضع و صاحب سلوک بود - اما
نخوت و غرور نداشت - در مراعات اشنائی قدیم و یاس
مراتب قدرشناسی می کوشید - حتی که بلافاصله درون ربط
با کم منصبان به تعظیم پیش می آمد - هرچند در جود
و کرم و اکرام و اطعام دست گشاده نداشت اما در کارها
فیض عام بود - وزارت را به ستوده نامی و نیک نفسی
بی درایی طمع و غرض سرانجام داد - وقت کچهری
سزاولان تعیین میکرد که کاند ارباب حاجت بی دستخط پرور
دیگر نماند - برفع بلیه خوراک دراب از ذمه منصبداران طرفه
تحصیل اجر جزیل کرد - در عهد خلد مکان همین که

بمنصب دار خوراک دراب لازم می شد (هرچند که از قات
یابداقی^(۲) جاگیر قلیله ریران کم حاصل بعد مدتها یافته که
بنصف و ثلث خرج دراب وفا ننماید تا بصرف حوائج
ار چه رسد) داروغه فیلیخانه و آخته بیگی و دیگر متصدیان
به تشدد از رکیلش بازخواست زور خوراک می کردند -
و هیچ جا فریاد نمی رسید - ناچار وکلا استعقای وکالت
می دادند - خانخانان مقرر نمود که در حین کنذراه
دامها بقدر خرج دراب از قول جاگیر منها کرده تدمه
بنویسد - چنانچه تا حال همین ضابطه معمول است *

* مصرع *

* نیکوان رفتند و سذمتها بماند *

کمالات کسبی هم (که ازان بقابلیت و استعداد تعبیر
کنند) داشت - شعر می گفت - میلانی به تصوف بهم
رسانیده - رساله نرشته موسوم به الهامات منعمی - مطالب
عمده ندارد - نکات چند با شعر برجسته حسب حال
آورده - حرف گیران سخن ساز بعضی بالحداد و برخی بتهمت
ادعای معراج نسبت می دهند - حال آنکه ازین
نسبتها عاری ست - در الهام^(۳) (که سیر خود به بهشت
و از انجا پایان عرش بیان نموده) بلفظ روایا مقید ساخته -

(۲) نسخه [ج] پانثانی - (۳) نسخه [ب] تا به پایان عرش *

مغانچه ندارد - بله لفظ الهام اگر مخصوص اولیا دارند دعوی بی معنی است - و موهم سوء ادب - یا وصف وفاء کوشی و کم آزادی که داشت بمقتضای حرص و شوق به نیت ابقای نام بر صفحه ایام می خراست در هر شهر و بلده حویلی و سرا و کترة او باشد - جا بجا زرها جهت ابتیاع اراضی و عمله می فرستاد - متصدیان فاعاقبت اندیش بخوش آمد و اظهار مجری زمین و خانه ها به تعدی و ظلم از مردم گرفتند - چون بنای ستم بر خرابی است پیدا است که مبتدی بران چه طرفی از استمرار خواهد بست - بیشتر مکانها مرتب نشده بانتقال بانی ازین ساری فانی از اول هم خرابه تر ماند - گویند خالخانان اکثر مکانهای نزول هم از سوار پادشاهی خریدند - روزی مخلص خان مغل بیگ بنابر نقاض و عناد پادشاه گفت که هندوستان بفضل الهی مجمع هفت اقلیم است - اگر این مقدمه را (که پادشاه هند زمین بنوک خود می فروشد) بشاه ایران یا روم نقل کنند قباحتی دارد - پادشاه با این همه شهرت بی خبری هوشمندانه جواب داد - که مخلص خان ما چه بد میکنیم - زمین افتاده بیاض را بار میدهیم - مبلغها خرج کرده درست میسازد - پیر شده است فردا می میرد - باز در سوار ضبط خواهد شد *

(۲) همچنین در دو نسخه - و در نسخه [ب] مخیری *

پسر کلانش نعیم خان پس از آن (که تخت همایون بخت سلطنت هندوستان بجایوس بهادر شاه زیب و زینت گرفت) از اصل و اضافه بمنصب پنج هزاری پنج هزار سوار و خطاب بهابیت خان و برادریه مکرم خان خان زمان بهادر و تفویض خدمت بخشگیری سیوم چهره امتیاز برافروخت - و چون تربیت جهان داری بجهان دار شاه رسید به کینه دیرینه ذوالفقار خان نامبرده مغضوب غضب پادشاه گردیده (۲) مطوق و مسامل شد - پستری در عهد محمد فرخ سیر حسین علی خان امیر الامرا بناس دیرین روابط و اشنائی بفریاد او رسید - و همراه خود بدکن بود - آخرها دست توسل به عماد الملک مبارز خان داده در جنگی (که سنه (۱۱۳۶) هزار و یک صد و سی و شش هجری با نظام الملک آصف جاء صورت گرفت) حاضر بود - و در همین خانه زاد خان که در اوایل عصر بهادر شاه به منصب چهار هزاری و سه هزار سوار کسوت افتخار در بر گرفت *

• میرزا محمد هاشم •

پدر واسطه نبیره خلیفه سلطان مشهور و به واسطه نواسه شاه عباس ماضی است - در سال چهارم بهادرشاهی بار غربت خویش به بندر هورت برگشاد - خلد منزل محیط

(۲) نسخه [ج] پادشاهی - (۳) نسخه [ب] چهار هزار و سه هزار سوار *

کم بود - بعد آگهی از راه قدر شناسی و غریب نوازی
به تنخواه مبلغ سه هزار روپیه و تعین مهماندار اعزازش
افزود - و بنام خان فیروز جنگ ناظم گجرات حکم رفت -
که هرگاه مشارالیه به احمد آباد برسد بدستور محمد امین
خان موپه دار سابق گجرات [که در عهد خلد مکن
ما یحتاج قوام الدین خان برادر خلیفه سلطان (که از
ایران رسیده بود) حسب الحکم سرانجام نمود] ضروریات
او را هم ساخته و پرداخته روانه حضور نماید - خان
فیروز جنگ طفل مغیر خود را باستقبال فرستاده خود هم
چند قدم پیش آمده در خوردن - و پانزده هزار روپیه نقد و
فیل و اسب تواضع نمود - و پس ازان (که میرزا قریب
بادری پادشاهی رسیده) کوکه خان نامی (که مادرش
مصلحه پادشاه بود) بمهمانداری معین شد - روز ملازمت
بانواع عطایای خسروانی مباحثات اندرخت - (چون از شدت
گرمای عرق ضعفی بر چهره اش ظاهر گشت) حکم شد که
در خسخانه برده آب یخ پرورده بخوراند *^(۲)

دران ایام از انتقال خانخانان گفت و گوی تقرر وزارت
درمیان بود - و محمد عظیم الشان دومین خلف خلافت
(که در مہیات سلطنت دخل تمام داشت) بر سر آن شد

(۲) نسخه [ج] بخوراند *

که وزارت بنام ذو الفقار خان قرار یابد - و میر بخشیکری
و موپه داری دکن بهر دو پسران خانخانان موعود مقرر
گردد - و ذو الفقار خان می گفت که تا پدرم زنده است
وزارت حق اوست - و می خواست باین تقریب هر سه کار در
دستش باشد - این رد و بدل مدتی کشید - مکرر در خلوت
بر زبان پادشاه گذشت - که ازین مناقشه تنگ آمده ام -
میخواهم که وزارت را نامزد شاهزاده ایران نموده یکم از
دیوانیان تن و خالصه را باستقلال نیابت او فرمایم - و از نایب
کار وزارت گیرم - اما پیش از ملازمت میرزا و بعد ازان چیزها
بیادشاه از جانب شاهزاده رسانیده بودند - خصوص دعوت
و تبحتر بیجا - مشارالیه (که سر تواضع به پادشاهزاده
فرود نمی آورد) جمیع امرا را ملول و کپییده خاطر
ساخت - تا آنکه مهماندار باشا میرزا شاه نواز خان صفوی
(که همچشمی بیشتر داشت) و بقدر آن حسد در کانون
سینه اش شعله کشیده بود (بیادشاه عرضی نویساند - که
با پادشاهزاده در سواری و دربار بنده آداب چگونه بجا
آورد - و با امرا چگونه در خوردن - و هرگاه پیش از بر آمدن
حضرت آمدن بنده بدربار اتفاق افتد کجا بنشیند - پادشاه
بر پیشانی عرضی دستخط کرد - که با پادشاهزاده در سواری
از اسب پیاده شده آداب بجا آرد - و در دربار بدستور آمده

مجرا نماید و تا سه هزار (که سبقت سلام نمایند) دست
بسر شود - چون بر سر دقعه ثالث رسید طرف میرزا شاهنواز
خان شده پرسید که چه دستخط باید کرد - او عرض کرد
که تا آمدن حضرت در پیش خانه خان زاده خان بنشیند -
چنانچه روز دوم میرزا پیش از برآمدن بدربار (سیده بود
که سزاده بگفته شاهنواز خان رسیده بموجب حکم در
پیشخانه خان مذکور برده نشاند - و صاحب خانه بقدر پندار
میرزا بمراعات رسمیات و اظهار تپاک پیش نیامد - اگرچه
روز دوم میرزا شاهنواز خان بخانه او رفته عذرخواهیها نمود
اما این عزمی و این قسم آمدن باعث سبکیها شده نقل
مجالس و محافل گردید - و آخر کار بمنصب پنج هزار
سه هزار سوار و خطاب خلیفه سلطان (که خودش درخواست
نموده بود) هر اقراری یافت - مزاج زمانه ساز نداشت -
هر چند ایمان دربار بیرونی و کمی خلقي بکارش کردند لیکن
اصلا ازین ترش رویها مفراشکنی نخوتش بعمل نماید -
و هنوز جاگیر تنخواه نشده بود که خلد منزل بوحمت حق
پیوست - و بعد ازان کمی باحوالش نپرداخت - مدتی
در دارالخلافه بود - باجل موعود در گذشت *

خوانی خان صاحب تاریخ منتخب اللباب (که با محرر
این اوراق محبت تمام داشت - و اتفاقاً خان فیروز جنگ از

احمد آباد از طرف خود او را مهمان دار شاهزاده مقرر
کرده بود - و شاهزاده در راه کارهای دیوانی خود را بار فرموده
قتل می کرد که عرش المعرفت میرزا نسب بود - غیر از
استخوان فروشی نیاگان و نسب پرستی هیچ چیز را مشق
نکرده بود - و این همه بر نسب می بالید که گویا
مناسبتی به زمینیان ندارند - و غافل ازین که گفته اند

* بیت *

* به نسب فخر ز نقص گهر و کم خردی ست *

* چون نگین چند توان زیست بزم دگران *

چون از احمد آباد بدار الخلافه دهلی رسید همراهان
(که با امید ترقیها مرافقت گزیده بودند) بمساجت برای
ملاقات آصف الدوله بردند - آصف الدوله سوزنی دیگر مقابل
مهند خود برای میرزا فرش کرده بود - این حرکت بطبع
وی خورد - بعد از ملاقات هر چند آصف الدوله جوشها کرد
هیچ وا نشد - تا آنکه بطور حرفهای دلخوش از زبان
آصف الدوله برآمد - که (همینکه بملازمت پادشاهی شرف اندوز
می شوید)^(۲) اول روز منصب هفت هزار (که منتهای دولت
هندستان است) تجویز خواهد شد - یک مرتبه تزد شده
جواب گفت - اینجا هر پاجی هفت هزاری است - برای

(۲) نسخه [ج] می شوند *

من چه فخر دارد - سبحان الله پس ازین (۲) که مقدمات
ایران برهم خورد - و دولت صفویه باختتام رسید (بسیار
ازین سلسله بخت سلامت بمأمن هندوستان کشیدند - چون
سلطنت اینجا هم از رونق افتاد و امور ملک داری نصیقه ندارد
بعان پیشین عزت و اعتبار (که اصلا اعتنا بشان آنها نکردند)
نماد - هر کدام بناحیه شتافته بمحض انتصاب بخاندان علیه
وزارت بدست آوردند - غریب تو آنکه برخی بتزویج دختر
خویش خود را بآن دردمان بسته خلیفه سلطانی را نمودند -
چنانچه یکی از حکام بنگاله با یکی ازینها وصلت نمود - و بعد
ازان ظاهر شد که مدعی کاذب امت - و همچنین در دیار
دکن هم آمدند - و بنام این خاندان پاره عزت یافتند - پس
ازان (که میرزایان واقعی این سلسله (سیدند) معلوم همگان
شد - که آنها اصلا نسبت به این خاندان ندارند .

• محمد مراد خان •

پسر مرشد تلی خان محمد حمین است - جدّه مادری او
باسم ماه بانو - که تربیت کرده نجیبه بیگم خاله خلد مکان
بود - آخوها در محل پادشاهی اعتبار بسیار بهم رسانیده -
ازین رو خان وزیر و میر ملنگ همشیره زاده او (که
میر بخشی کام بخش شده) بخطاب احسن خان مخاطب
(۲) نسخه [ج] پس ازان - (۲) در نسخه [۱-ج] لفظ [یک از] نیست .

گردیده در محل پرورش یافته به نشو و نما رسیدند - پدرش
مرشد قلی خان خطاب داشت - برادرش میرزا محمد نام
ابتدا مشرف غسلسخانه بود - سال بیست و هفتم (که برای
وصول تتمه پیشکش ذمه ابوالحسن تعیین گشت) (ارشاد
شد که چون ترا از خانه فادان مرضی شناس خود می دانیم
باید که (چون دیگران بطمع مال فریفته شده) به خوشامد
او نپردازی - بلکه در حرف بی محابا پیش آئی - و
درشتی نمائی که او هم با تو درشتی کند - و مارا حجتی
برای استیصال او بهم رسد - چنانچه او رفته حسب مرضی
پادشاه در کلمه و کلام بی باکی کرده و ملزم ساخته - و
ابوالحسن مسامحه نموده - گویند روزی از زبان ابوالحسن
برآمد که ما هم پادشاه این الکّه محقر گفته می شویم -
میرزا محمد بر آشفته گفت که شما را اطلاق لفظ پادشاه
بر خود نمی رسد - و همین امور باعث ازدیاد گرانج خاطر
عالمگیر پادشاه می شود - ابوالحسن گفت که میرزا محمد
این اعتراض شما غلط است - تا که ما پادشاه گفته نشویم
حضرت عالمگیر را پادشاه پادشاهان نخواهند گفت -
بالجمله خان مذکور در بدو حال بخطاب سعادت خان
استسعاد پذیرفته به واقعه نگاری کل دکن سرورازی داشته -
سال بیست و هفتم (که پادشاه سلطان محمد معظم را

به مهم (ام دره تعیین فرمود) واقعه نگاری فوج شاهزاده
 ضمیمه آن ساخت - و پستر (که شاهزادگان مذکور بر سر
 ابوالحسن روانه شد) دیوانی فوج خانجهان بهادر بر تعلقات
 سابق او افزود - و در یکی از جنگهای آنجا نامبرده
 چاره عقیدت را بگلگونة زخم آراست - و پس ازان (که
 شاهزاده بر سر ابوالحسن رفته بعد زد و خورد مکرر مهم
 او بصلح انجامید) پیشکش از سابق و حال مقرر نموده
 نامبرده را برای وصول تخته درانجا گذاشت - (ازانجا) که این
 مله پادشاه مستحسن نیفتاد - و سال بیست و نهم بعد فتح
 بیجاپور لوی عزیمت بجانب گولکنده برافراشت (بخان
 مذکور از ما فی الضمیر خود اطلاع داده برای وصول پیشکش
 منشور تاکید صادر گردید - ابوالحسن بامید موهم نه خوانچه
 جواهر با یاد داشت آن بخان مذکور بطریق امانت سپرده
 قرار داد که آنچه نقد هم سرانجام می شود با جواهر
 مذکور مقیم سرکار خود همراه داده روانه حضور سازد - اتفاقاً
 متعاقب آن ابوالحسن چند بهنگی میده برای پادشاه
 ارسال داشت - سعادت خان هم چند کبار و ذالی از جانب
 خود بحضور راهی گردانید - درین ضمن (که آمدن پادشاه
 بدان سمت به یقین پیوست) ابوالحسن از خان مذکور
 تقاضای جواهر خود نمود - و فوجی بر خانه او تعیین کرد -

و در روز برخاش ماند - خان مذکور پاس نمک از دست
 نداده در جواب گفت که الحق بطرف شما ست - اما
 (چون از روی منشور پادشاهی توجه مویک ظفرکوب باین
 طرف معلوم شد) رستگاری خود دران دیده خوانچه های
 جواهر را در بهنگیها بحضور فرستادم - سر من حاضر است -
 ناچار مرا کشته باید گردید - اما پادشاه را به از کشتن
 حاجب دست آریزه برای استیصال شما نخواهد بود -
 ابوالحسن دست از برداشت *

بعد فتح گولکنده بخاطر آن (که او از نیک سرشتی
 نمی خواست که بانی آتش افروزی شود) دوسه مقدمه را
 بحضور نوشتم - و از خارج بعرض رسید - بدایه عتاب
 در آمد - و بکمی دوسه دو صد سوار و سلب خطاب
 تذب اندرخت - دران ایام هر چند خواست خوانچه های
 جواهر مذکور (که قریب ده لک روپیه مالیت بود)
 بکارخانه داران بهیچ کس دست بآن نکرد - بعد یک
 سال متصدیان بعرض رسانیدند - پادشاه از روی قدرشناسی
 فرمود که خاطر ما از عدم خیانت او جمع است - بگیریند -
 و رسید آن بدهند - در همان ایام کمی منصب بحال نموده
 خواست بخطاب پدرش بر نوازد - او خانی بنام خود
 در خواسته بخطاب محمد مراد خان بلند آرازه گشت - تا

آخر عهد خاند مکان بصبب عدم رجوع بمتصدیان بخشیکری
بمنصب هفت مدعی چهار صد سوار رسیده - و بمنصب
مرامات خلاف ضابطه بخدمت وقایع نگاری و سوانح نگاری
بلده و پرگذاشت موبه احمد آباد از تغییر چندین کس بانضمام
فوجداری کورده^(۲) و تهاسره مضاف موبه مزبور لوای اعتبار
بر افراشته بود - پس ازان که نوبت سلطنت به بهادر شاه
رسید [هرچند از ایام شامزادگی تا وقت مهم حیدرآباد
(که مومی الیه از حضور خلد مکان بواقع نگاری فوج شاهي^(۳)
مامور بود) حقوق نیکوخدمتی در جناب پادشاه ثابت
داشت] اما (چون دران وقت بخطاب سعادت خانی ممتاز
بود) اعتماد خان نامی بوسیله ذوالفقار خان (که او هم از
تبدیل خطاب غافل شده) بعرض رسانید [که محمد مراد خان
با بخشی کام بخش قرابت دارد - و بتعلقات موبه احمد آباد
(که ملک سپاه خیز است) مامور] بنابران از خدمات
معزول و طلب حضور گردید *

[هرچند خانخانان برین ماجرا اطلاع یافته بے گناهی او
(که فی الحقیقه ساخته بد اندیشان بود) خاطر نشین
پادشاه گردانیده حکم بحالقی تعلقات فرستاد] اما او بنابر
اثبات براءت ذمه خود کارها را بمتصدیان باز گذاشته سال

(۲) در [بعضی نسخه] کورده - (۳) نسخه [ج] به وقایع نگاری *

دوم جلوس بحضور آمد - پس از ملازمت بعطای خلعت
و سرپیچ مرمع و از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصد
هزار سوار و در عرض مکرر دو هزار و هزار و پانصد سوار
و تقویض خدمت داغ تصحیحه حضور سرافتخار برفراخت -
سال سیوم هنگامی (که پادشاه بعد انقراض مهم کام بخش از
حیدرآباد بجانب هندوستان لوای مراجعت برافراشت)
او از اصل و اضافه بمنصب سه هزار و هزار سوار و عطای
نقاره و تقرر موبه داری بیجاپور عز امتیاز اندوخت - اما
[چون بنابر بے سرانجامی (با آنکه ذوالفقار خان بهادر
نصرت جنگ اعانته نمود) نتوانست بتعلقه شتانی [لہذا
به نیابت موبه داری اورنگ آباد (که امالة به بهادر مذکور
تعلق داشت) چهره عزت بر افروخته بدان موب مرخص
گردید - و در همان سال ازانجا تغیر شد - سال چهارم
مطابق سنه (۱۱۲۲) هزار و یک صد و بیست و در
هجری برحمت حق پیوست - در جرأت و کارطلبی یگانه
بوده - در آخرها (چون عالمگیر پادشاه را فوج مطلوب بود)
بغاطمان اکثر موبجات فرمان رفت که عمله زادهای بیکار را
بامید نوکری روانه حضور سازند - محمد مراد خان (که
دران وقت فوجداری کورده و تهاسره داشت) بعد اطلاع
عرضی نمود - که (هرگاه حضرت خود بدولت متوجه تنبیه کفار

باشند) بندگان را سایه دیوار گزیدن و بآرام نشستن گوارا
 فیست - هر قدر حکم شود از عمده زادگان این اقواج همراه
 گرفته غلام بدولت ملازمت فایز شود - پادشاه در جواب
 تحسین بسیار و حکم در باب رسیدن با جماعه صدر نوشت -
 و تشذیع نامه بنام شجاعت خان محمد بیگ صوبه دار
 احمد آباد (که عذر نبودن مردم لایق سابقاً معروض داشته)
 صدور یافت - و حواله عرضداشت محمد مراد خان مندرج
 گردید - شجاعت خان بعد ورود آن بسکنه شهر تهدید
 نمود - که هیچ کس رفاقت محمد مراد خان قبول نکند -
 خان مذکور بعد معاینه این حال ناچار شده بشخصه (که
 سابق بخشعی خانه شجاعت خان بود - و از چنده بنابر
 ناخوشی دست از (وزگار او کشیده) در ساخته برآمده
 سرمثلی آردنهای خود معرفت او مردم را فراهم آورد -
 و روانه حضور شد - و پس از رسیدن به پیشگاه سلطنت
 در محاصره قلعه برناله صاحب ملجاء گردید *

روزه یکی از پسران او از مورچه بر سبیل تفرج برآمده
 عقب گامیها (که در صحرا می چویدند) تیر و کمان
 بدست طی مسافتی نمود - چون گامیشان از قلعه بود
 براه معهود بالای کوه برآمد - او ازین معنی پدر را
 آگاه ساخت - خان مذکور با همراهیان خود رفته در کمره
 کوه مورچه قائم نمود - و بحضور عرضی کرده برای کومک

معروض داشت - پادشاه (روح الله خان و تربیت خان را
 برای کومک او حکم فرمود - آنها دیده و دانسته تهران
 بعمل آورده بخان مذکور پیغام نمودند که ما زینهار کومکی^(۲)
 شما نخواهیم کرد - بهتر آنکه عرضی نمائید که جا قابل^(۳)
 قیام نیست - بغلطی اینجا رسیده شد - چون عرضی او
 بنظر پادشاه گذشت فرمود که چرا حرکت لغو کرد - بمورچه
 خود بیاید - اما پادشاه کیفیت مفصل از روی عرضی هرکارها
 معلوم گردید - (رز دوم) که خان مذکور خلاف معمول
 تنها بمجرا رفت) پادشاه گفت که چرا همراهیان شما
 نیامدند - او در جواب عرض کرد که بنابر ماندگی همان
 حرکت لغو که دیروز بعمل آمده *

در حسن توجیه صاحب سلیقه بود - گویند در ایام
 حکایت حیدر آباد روزی در مجلس ابوالحسن (که
 فضلی آنجا فراهم بودند) تقریب خویبهای عالمگیر پادشاه
 بمیان آمد - سخن باینجا کشید که (چون میان پادشاه
 و والی ایران بذایر خفت کشیدن تربیت خان ایلچی مقدمه
 بغزاع کشید) حکم شد - که اسبان مرسله والی مذکور را
 ذبح نموده بقرا تقسیم نمایند - با این همه ادعای تقوی
 این امر را جز باتباع نفس حمل بر چه توان نمود - بایست

(۲) نسخه [ب] کومک - (۳) نسخه [۱ - ب] نماند *

بغضلا و صلحا تفهیم می شد - خان مذکور گفت که درین امر دالی ایران بهیچ وجه دخل ندارد - اصل آنست که آخته بیگی اسبان مزبور را وقت (که پادشاه بتلاوت مشغول بود) آورده بعرض رسانید - پادشاه خواست که تنمه معتاد را بر فردا موقوف داشته بملاحظه اسبان متوجه شود - درین ضمن آیه قرآنی متضمن احوال سلیمان عَلَّی نَبِیِّنَا وَ عَلَیْهِ السَّلَامُ (که در ملاحظه اسبان پیشکش نماز سلت و بزواته فرض قضا شد - و آن حضرت در کفاره آن اسبان را مذبح ساخت) بتلاوت در آمد - بظاہر آن آیدیده گردیده بجهت تنبیه نفس نسبت آن حضرت عمل فرمود - آنها گفتند که درین صورت فرستادن اسبان بدر خانهای امرای ایران چه وجه داشت - گفت که این بغلط زبانزد گشته - در اصل (که شاهجهان آباد تازه آباد شده) هیچ محله نبود که خالی از حویلی یکی از امرای ایران باشد - و آن محله بنام آن امیر شهرت داشت - و (چون یکجا ذبح نمودن بظاہر ازدحام فقرا متعذر نمود) حکم شد که در هر محله یک در اسب ذبح نموده بتقسیم آرند - این خبر بنوشته وقایع نگار بمسامع خسروانی رسید - خان مذکور مورد تحسین گشت *

گویند [چون در ایام (که ابراهیم خان زیک صوبه دار گجرات شده بدانجا رسید و شاهزاده بیدار بخیر طلب حضور

گردید) محمد مراد خان (که فوجداری کودره و تهاوره داشت) از شاهزاده وقت شب خلعت عنایت و رخصت تعلقه یافت [همین که بخانه آمد حسب الطلب ابراهیم خان پیش او شتافت - او باستفسار احوال شاهزاده پرداخته خبر ارتحال خلد مکان (که بار رسیده بود) ظاهر ساخت و گفت که همین وقت پیش شاهزاده رفته اطلاع باید داد - خان مزبور نیم شب بدربار شاهزاده رسید - (چون زبانی خواجه سرا معلوم کرد که شاهزاده در خواب است) گفت که که امر ضروری است - بشاهزاده خبر نماید - خواجه سرا وقت گرداندن پهلوی عرض کرد که محمد مراد خان حاضر است - شاهزاده پرسید که لباس عنایتی در بر دارد یا تبدیل آن کرده - خواجه سرا گفت که لباس سفید پوشیده - شاهزاده او را طلب داشتند بعد دریافت خبر آثار ملالت ظاهر نمود - خان مزبور بعد ادای مراسم تعزیت بآداب تهنیت سلطنت پرداخت - شاهزاده گفت که فلان مردم قدر حضرت عالمگیر نمی داشتند - چه شد که زمانه بکام ما گردید - حالا خواهید دید که یا کدام دیوانه سردکار می افتد - محمد مراد خان اخلاف و صباها بسیار داشت - پسر کلانش جوان علی خان خط نسخ و ثلث خوب می نوشت - در پیرانه سری یضعف بصر مبتلا شده در اورنگ آباد کنج عزلت گزید -

و صبیة کلانش به میر حسن خلف امانت خان میر حسین منصوب بود - ازاد اخلاف دیگر هم در گجرات و ادرنگ آباد باقی است *

* میرزا شاهنواز خان صفوی *

صدر الدین محمد نام پسر میرزا سلطان صفوی سب - یادگار سلسله صفویه بود - بدستکاری بخت بلند پایه امارت خویش را از پدر و پدر کلان خود در گذرانید - اما خاتم دود خویشتن گشت - بعد از تا حال ازین خاندان کسی رایت بلندنامی نیفرخت - بالجملة مشارالیه بعد فوت پدر صاحب نام و نشان بود - به یساقهای دور و نزدیک تعیین می گشت - در سال بیست و ششم جلوس خلد مکان بخطاب خانی و فوجداری رام گیر صدر نشین عزت گشت - پس ازین بفوجداری ایرج بهاندیر مضاف صوبه آگره و پستر بفوجداری بونار متعلقه صوبه برار تعیین گردید - و در سال چهارم از تغیر معتقد خان بخدمت صوبه داری خاندیس و اضافه پانصدی بمنصب دو هزاره اعتبار اندوخت - و پس ازان بمنصب بخشیکری سیوم تحصیل ناموری نمود - و بافزایش لفظ میرزا بخطاب صدر الدین محمد خان صفوی بزرگی افزا شد - هنگامی که موکب پادشاهی از سواد بهادر گده (که

(۲) نسخه [ج] رامکر و در [بعضی نسخه] رامکیر *

چندت معسکر والا بود) بعزم تسخیر قلعه کدانه رکضت نمود [احوال و انتقال در بهادر گده گذاشتند - و بخشی الملک میرزا صدر الدین محمد خان (که بعنایت سلطانی بیایه در هزار و پانصدی هشت صد سوار رسیده بود) باضافه پانصدی دو صد سوار بمنصب سه هزاره سوار و فیل کامیاب دولت گردیده بمحافظت بنگاه رخصت یافت - و در سال چهل و هشتم از انتقال روح الله خان ثانی غایبانه بخدمت بخشیکری دوم مقرر گشته از بنگاه طلب حضور گردید - و بعد فتح واکن کیره بافروزی پانصدی دیگر مرتبه افزا شد *

پس از واقعه ناگزیر خلد مکان بهمراهی محمد اعظم شاه شتافت - و در جنگ بهادر شاه [چون اعظم شاه کشته گشت اکثر امرای خلد مکانی و والا شاهي با بهادر شاه موافقت بلکه مسابقت نمودند - و معدودی از میان بدر رفتند - مگر خان مذکور (که زخمی بر داشته در معرکه ماند) چون شرف یاب ملازمت بهادر شاهي گردید [به بحالی خدمت سابق و منصب پنج هزاره و خطاب حسام الدوله

(۲) نسخه [ج] احوال و انتقال و بنه و بار الخ - (۳) در [مآثر عالمگیری] دو هزار و پانصدی هشتصد سوار بود - پانصدی دویست و پنجاه سوار اضافه یافت *

میرزا شاهنواز خان مفری رایت بلند نامی [افراخت - و در کمال اعزاز و احترام می گذرانید - و] چون در سواد لاهور شاه صاحب فضل و حلم بهادر شاه بخلد برین منزل گزید - و اخلاف اربعه سلطنت بانتزاع خلافت کمر کین تیزی و صف [رائی با یک دیگر چسبست بستند] هر یک از اصرای پادشاهی با هر که از پادشاهزادهها ربط و اخلاص داشت رفاقت او اختیار نمود - خان مذکور بعظیم الشان متوسل بود - پیش از جنگ دو سه روزی (که ایام بحران و آشوب بود) مومی الیه از نزد شاهزاده مذکور برگشته از نزدیکی دایره جهان شاه می گذشت - مردم او بغلط ناکهانی بر سرش ریخته باره باره کردند - و بقوله روز جنگ (چون کار عظیم الشان بانصرام رسید) خواست به شاهزاده جهانشاه پیوندن - دران حین و بیص مردم یکمان او را زیر شپه تیر گرفتند - هر چند فریاد زد که من اراده جنگ ندارم کسی نشنید - بر فیلس برآمده حربه ها زدند - مرد بی سون و گزند بود - و بسیار ضعیف بنیه - کم خوری و کم طعامی او مشهور است - گویند برای او در یک دراج قدری کباب و قدری پلاؤ و قدری قلیه طیار می کردند - در سیر خورشان بقدر ماشه ها افزوده چون بچند توله رسید ثقلان آورد *

(۲) نسخه [۱] یک دگر - (۳) در نسخه [ج] لفظ [هر یک از] نیست *

* مکرم خان میر اسحاق *

دومین خلف شیخ میر اسمت - حسن عقیدت و کار طلبیهای آن مبارز بصالت نشان آنهمه دل نشین عالمگیر پادشاه بود که بیک نیکو خدمتی (که در مبادی جلوس از جان عزیز خود را بکار دلی نعمت ایثار نمود) حق عظیم بر ذمه خود بر شمرده اخلاص را مشمول انواع التفات و تربیت گردانید - مشهور است که ایضا را پادشاه صاحبزاده می گفت - ازین بود که این التفات مغروران با آقا هم ناز خانه زادی می فروختند - و بمزاج زمانه بی نبرده از بی نیازی سر بکمره فرود نمی آوردند - و غیر از گوشه نشینی و انزوا بکمره نساختند - بالجمله میر اسحق بمنصب عمده و خطاب مکرم خان سرفرازی یافت - و بداد رنگی بندهای جلوس عزت اندر خدمت - و در سال هیجدهم (که گل زمین حسن ابدال معسکر پادشاهی بود) خان مذکور با برادر (۳) خودش شمشیر خان محمد یعقوب و فوجی شایسته به تنبیه افغانه مامور گردید - خان مزبور از سمت کذل خالوش (۴) افتاد *

(۲) نسخه [ج] بر ذمه خود شمرده - (۳) در [مآثر عالمگیری] - مکرم خان با برادر خود شمشیر خان محمد یعقوب با فوجی شایسته مامور گردید - که از سمت کذل خابوش به تنبیه افغانه پردازد - (۴) نسخه [ج] خرد - و در [بعضی نسخه] خرد - (۵) نسخه [ب] خابوش - و در [بعضی نسخه] جانش *

در آمده مکرر با غنیمت نبرد آرا گشت - و اکثر آنها را اسیر
و موطن آنها را بے سپر ساخت - روزی شورش انگیزان اول
خود را نمودار کردند - از ازانها شماره بر نداشته بیمحابا
خود را بر غنیمت زد - و فیروزمند گردید - درین اثنا
دو فوج سنگین (که دو طرف کمر کوه کمین کرده بودند)
حمله آرا شدند - و فرادان کوشش و کشش از طرفین
بظهور رسید - شمشیر خان و میر عزیزالله داماد شیخ مهر
پای ثبات افشوده با جمعی کثیر راه فنا پیمودند - و
بیشتری از بے آبی و راه نیایی بیابان مرگ گشتند - مکرر
خان با برخی به رهنمونی واقفان آن سرزمین خود را نزد عزت
خان تهانه دار بلجور رسانید - مومنی الیه قدم او را گرامی
داشتند بانواع موافقت و دلداري پیش آمد - و حسب الحکم

(۲) در [مآثر عالمگیری] روزی شورش انگیزان اول خود را اندک نمودار
کردند - خان ازانها شماره بر نداشته بے محابا خود را بر غنیمت میزد - نخست
فیروزمند میگردد - سپس دو فوج ناممرد (که دو طرف کمر کوه پنهان بودند)
برو حمله آور میشوند - فراوان کوشش بظهور می رساند - شمشیر خان و میر عزیزالله
داماد شیخ میر بچیش رگ غیرت پای ثبات محکم می کنند - و مردانه شربت
و اسپین می نوشند - و جمع کثیر با هر دو رفیق میشوند و اکثر سوار و پیاده از
بے آبی و هیچ طرف راه نیایی بیابان مرگ میگردند - شکست نوحش رو میدهد -
مصیبت سخت بر خرد و بزرگ میگردد - مکرر خان با زندگی نصیبان دیگر
برهنمائی واقفان آن سرزمین خود را بعزت خان تهانه دار بلجور می رساند .
(۳) نسخه [ب] دانسته - (۴) نسخه [ج] مرافقت .

رئائے حضور ساخت - و در سال بیستم از تغیر عبد الرحیم
خان بدادریگی گرز بوداران مراعتبار بر افراخت - و در
سال بیست و سیوم بوقت معاودت از اردیپور رانا بصوب
اجمیر مشارالیه به تنبیه مفسدان طرف بدھنور متعلقه
چیتور رخصت شده بعطای فیل کامیاب گردید - پستر
بنابر جهت مورد عتاب گشته چندی از دولت کورنش مهجور
ماند - و بتازگی در سال بیست و ششم بادراک ملازمت
نامیه سعادت بر افروخت - و بحکومت لاهور تعین گشت -
و در سال سی ام عزل یافت - و پس ازان بصاحب صوبگی
ملتان کمر عزیمت بر بست - و بعد ازان باز بنظم صوبه
لاهور معین گردید - و در سال چهل و یکم معزول گشته
استعفای نوکری نموده در دار الخلافه منزوی و موظف
گردید *

در سال چهل و پنجم بشوق ملازمت در مقامات
کهندانون (که در نزدیکیهای قلعه پرناله است) بحضور
رحیده روزی چند مشمول مراسم خسروانی بود - (چون
مزاج طرفین بے نیاز و باهم ناساز افتاده از هیچ جانب
تکلیف بمیان نیامد) عنان مراجعت بکوشه انزوا یافت - و
ازان باز در دار الخلافه طرح اقامت ریخته بفراموشی و آسودگی
می گذرانید - و از اندرخته ها حویلی و داکین خرید - خرچ هم

داشت - و خالي از کمال نبود - خود را صوفي مي گرفت -
و همه اوست مي گفت - و درین امر مبالغه مي نمود -
نواب آصف جاه (که در عهد بهادر شاه روزه چند در
دار الخلافه گوشه نشین بود) خود مي فرمود - دران آدان
بخدمت مکرم خان رفته استفاده ميکردم - در زمان محمد
فوخ سیر بسیر عدم قدم برداشت - لاوگد بود - عبید الله
خان نامي متبذای او مشهور است - سید حشمت الله
خان (که درین ایام از جانب آصف جاه بوکالت دربار
پادشاهی متعین است) پسر اوست *

[چون اکثر بطالت به مهوسي و کیمیا دوستي مي کشد -
و بسیار دیده شد که این شغل سراپا امید در رفع بیکاري
اثره دارد] مکرم خان هم ازین سودا خالي نبود - در اواخر
عهد خلد مکان طرفه واقع روداد - که از سوانح^(۲) بعرض
پادشاه هم رسید - و خواص خان در تاریخ خویش آورده -
که من از شخصه (که از جانب محمد یار خان ناظم
دهلي جهت تحقیق این خبر نزد مکرم خان رفته و
زبانهای خودش اصفا نموده) شنیدم - چون خالي از اعتماد
نبود ثبوت مي افتد - پس ازان (که خان مذکور بتلاش
کیمیا شهرت گرفت - و کارخانه دستکاري گرم گردید) فقیر

مرتاض مشایخانه سر و شکل آمد - و براستی و بی نیازی
خود را نمود - و نهایت باحتیاط ظاهر کرد - که من مرید^(۲)
قدوة الواصلین زبدة العارفين حضرت غوث الثقلین ام - و بعلم
صناعت مبرشر شده ام - و مآذونم بتعلیم شما - و بفریب کاري
(چندان افسانه و افسون دمید - و بمزوري مکرر قدری طلا را
با دستکاري دو چند بنظر در آورد) که مکرم خان بوی
گردید - و هر چند درین مدت تکلیفی و تواضعي ميکرد اصلا
اعتنا نمي نمود - و از جمیع تنعمات محترز بوده بمقدار کمی
از چیزهای سهل بسند داشت - و هرگاه ذکر تعلیم بمیان
مي آمد بروز (خصت مي انداخت - تا آنکه روزه گفت
دیگر بمیار کلان آوردند و تا دهنش یک ته اشرفي
و یک ته پل سیاه بالای هم چیدند - و بگل حکمت گرفته^(۵)
آتش بر افروخت - چون ثلثی از شب گذشت آرازی مهیب
ازان دیگ بلند شد - آن غدار دست افسوس برهم زده
گفت خیل نقصان بعمل راه یافت - بریختن خون کودک
سیاه چرده جبر و اصلاح آن میشود - مکرم خان گفت چگونه
مجوز سفک خون ناحق توان شد - از هر باید گرفت^(۶) -

(۲) نسخه [۱] من مرید حضرت غوث الثقلین ام - (۳) نسخه [ب]
پیشرو شده ام - (۴) نسخه [۱] منعمات - (۵) نسخه [ب] پول سیاه -
(۶) نسخه [ج] باید گذشت *

فقیر بهم برآمده گفت از شما می شود^(۲) - چند اشرفی را گرفت و بیرون رفت - و بعد در ساعت طفله گرفته آورد - و بدست خود بر حلق او کارده (انده) قطره چند از خونس بر آتش ریخت - صدا فرود نشست - و آن مذبح را بر خس و خاشاک بر تافت - زمانه نگذشت که مردم کوتوال با مشعل و غوغا رسیده بوقها بآواز در آوردند - که فقیر دزد طفل بیچاره را همین ساعت برداشته درین کچه آمده و ازین خانه درنگشته - آنرا گرفته بدهید که مادر و پدر آن^(۳) مظلوم بے طاقتی می نمایند - مکرم خان مضطرب گردیده از ترس بدنامی هر چند بزر خطیر تطبیع می نماید دست از شور و غوغا و آقا بر نمی دارند - و آن محنتال نیرنگ ساز اهرام دارد که چرا زر میدهند - مرا حواله نمایند - چه خواهند کرد - و بعد اللَّتِي وَ اللَّتِي آن شعبده باز خود برآمده گفت - اینک حاضر - بدادها دست و پایش بسته سیلی زنان بردند - مکرم خان در زیر درخت^(۴) (چکنم) نشسته گاه انگشت حیرت بدهن دارد و گاه دست ندامت بدندان میگذرد - همین که سپیده صبح دمید که را پی استفسار احوال فقیر فرستاد - اما از آن هنگامه نشان نیافت - از اهل محله جویان

(۲) همچنین در هر سه نسخه - (۳) نسخه [۱ - ب] بدهند - (۴) همچنین در هر سه نسخه .

و پرسیان شدند - هیچ کس چیزی نگفت - ازان مذبح خبر گرفتند - نیافتند - حیرت بر حیرت می افزود - بهتر آتش دیک سرد نموده چون کافتند بجای اشرفی سنگریزه یافتند - هرکه از خان مذکور می پرسید میگفت بهای تماشائیه بود که از دیدم *

(۲) * میر ویس غلزی *

غلزی قومه سم از افغانه - اینها در نواح زمیادار سکونت دارند - در سلطنت شاه سلطان حسین صفوی (که گرگین خان والی گرجستان^(۳) پیکار بیکی قندهار بود) گرجیه بهمراهی او دست تملط بر افغانه دراز کردند - میر ویس (که رئیس قوم خود بوده) ببارگاه شاهی بذابر ظلم و فریاد شتافت - چون مزاج شاه قسمه حلیم و سلیم افتاده بود که شب و روز جز صحبت علما کار نداشته - از سیاست (که لازمه ریاست است) دست بردار گردیده خونی را بدعی نمی سپرد - و دیک قصاص از سرکار خود می داد - لهذا مستحق عمل باذهاب هیبت از قلوب راه یافته هیچ کس مطارعت احکام شاهی نمیکرد تا بداد دیگران که پردازند - لهذا میر ویس بمشاهده این احوال راه مکه معظمه (زَاهَا اللَّهُ تَشْرِيفًا) پیش گرفت - و پس از معالوت از انجا بوطن رسیده در

(۲) در [تاریخ ایران] غلزاری - (۳) نسخه [ب] برجستان *

صدد قابو بوده در سنه (۱۱۲۰) هزار و یک صد و بیست
هجری هنگامی (که گرگین خان بقصد تنبیه کاکری در مقام
ده سنج بیرون قندهار بود) برو ریخته اسیر گردانیده کارش
باتمام رسانید - و در قندهار مستقل شده عرضداشت با
کلید طلا پیش خلد منزل ارسال داشت - و اظهار (سوخ
نمود - پادشاه مزبور [که خواهش موافقت پادشاه ایران
داشت - و برای رفع کدورتی (که ما بین خلد مکان و شاه
عباس ثانی بنابر نا رسائی تربیت خان ایلچی هندوستان
بمیان آمد) توطیه ها می انگیزخت] صلاح وقت دانسته او را
بمنصب پنج هزاری و خطاب پادشاه نواز خان برنواخته
سند قلعه داری قندهار فرستاد - و بدست تاجار بشاه
سلطان حسین پیغام داد - که افغان نمک بحرام سلوک
نالایق بآن درگاه بعمل آورده - می باید آنچه لازمه کیفر او
باشد زرد بدان پردازند - و از کمک اینجا خاطر جمع
دارند - شاه سلطان کیخسرو خان برادرزاده گرگین خان را
با فوجی جانب قندهار تعیین ساخت - او آمده بمحاصره
پرداخته از سوء تدبیر مقتول گشت - بعد ازان محمد زمان
خان شاملو قورچی باشی بدین کار دستوری یافت - اتفاقاً
تا وصول بدان جا در عرض راه کاسه عمرش لبریز گردید *

(۲) نسخه [ب] بمیان آمده بود *

میرریس هشت سال راتی و فائق مهمات آنجا بوده گوشه
فنا گزید - و پس از برادرش عبد العزیز بر سرور حکم رانی
نشست - و بعد یک سال محمود پور میرریس با چند
کس از حواشی او ساخته او را بقتل رسانیده رایست حکومت
بر افراشت - و [چون در هرات هنگام ابدالی (که
شیعه ایست از اقوام افغان) بلند شد] عبد الله خان
ابدالی با پسر خود اسد الله (که بهمین مظنه چندی در
هرات عباس قای خان شاملو حاکم آنجا مقید داشت) از
محبس گریخته باجماع جمعیت پرداخته اول قلعه اسفرار را
بتصرف آوردند - و در سنه (۱۱۲۹) هزار و یک صد و
بیست و نه هجری بلده هرات را گرفتند - و اسد الله بر
قلعه فراه (که بتصرف غلزیان بود) بغفلت ناخته متصرف
شد - بعد از چندی محمود غلزی بقصد استرداد فراه شتافته
ما بین فراه و زمیادار با اسد الله بجنگ پیوسته فامبرده را
بقتل رسانید *

* اسد را سگ شاه ایران درید *

(۳) تاریخ این واقعه است - ازان (که قلعه مزبور استحکام
داشت) بقتل اسد الله اکتفا نموده بقندهار معارفت
نمود - و آنرا از جلال خدمات شمرده بشاه سلطان حسین

(۲) نسخه [ج] زمیادار - (۳) یعنی سنه هزار و یکصد و سی و دو *

معروض داشت - و استدعا کرد که موکب شاهي ازان طرف جانب خراسان رکضت نماید - من هم سمت هرات میروسم - ارکان سلطنت تدلیس او را قرین صدق انکاشته محمود را به صوفی صافی ضمیر ملقب و به حسن قلی خان مخاطب گردانیدند - و قندهار باو مسلم داشته خلعت و شمشیر برای او فرستادند - محمود به بهانه تذبیه ابدالی هرات بهیستان رسید - درین ضمن بکرمان شتافته نه ماه بضبط آنجا پرداخت - پستتر باستماع هنگامه بیچن سلطان لکزی ساکن فراه (که او را در قندهار نایب کرده بود - و او میدان خالی دیده باتفاق چند کس افغانه درونی را کشته خود هم بر دست افغانان بیرونی مقتول گردید) بقندهار معارفت نمود - سال دیگر بر سر کرمان رفت - و قتل و غارت موفور نمود - مردم قلعه ناچار بقبول پیشکش تفریض قلعه برانجام کار اصفهان موقوف داشتند - محمود غلزی اقبال این معنی نموده عازم اصفهان شد - به چهار فرسخی اصفهان رسیده با فرج شاهي مقابله بوقوع آمده آنها را شکست داد - تمامی توپخانه و اسباب اهل اردو بتصرف آورد - پس ازان متصل اصفهان رفته مطابق سنه (۱۱۳۴) هزار و یک صد و سی و چهار هجری شروع در محاصره نمود -

و کار بر مردم آنجا قسمه تنگ ساخت که نوبت به اکل میته رسید - ارکان دولت شاهي بدادن شهر مصمم گردیده یازدهم محرم سنه (۱۱۳۵) هزار و یک صد و سی و پنج هجری شاه را پیش او برده تاج خسروی را بر سر افغان مذکور زدند - همان وقت مردم بضبط خزاین و کارخانجات تعیین نموده خود هم داخل شهر گشت - و خطبه و سکه بنام خویش کرد - و بهیاری از امرای روشناس و تمام اولاد و احفاد صفویه را از هم گذرایند - و شیراز را بتصرف آورده قریب بدو سال در اصفهان و غیر آن لوای فرمان فرمائی بر افراخت - پس ازان عارضه جزون و فالج برو طاری شده از کار باز ماند - دوازدهم شعبان سنه (۱۱۳۷) یک هزار و یک صد و سی و هفت هجری اشرف ابن عمش از گوشه خفا برآمده کار محمود باتمام رسانیده نوبت سلطنت بنام خود نواخت - در عهد خود کرمان و یزد و بزار و قم و قزوین و طهران تا پول کربی (که سرحد عراق و خراسان است) بقبضه اقتدار در آورد - و سال سیوم سلطنت او ایلچی از جانب سلطان روم پیغامهایی درشت متضمن کثارة گزیدن از فرمانروائی رسانید - او جواب بزبان تیغ داده سر شاه سلطان حسین را (که در اصفهان می بود) از تن جدا ساخته نزد ایلچی فرستاد - لهذا افواج روم بمقابله او

آمده جنگ رو داد - و آخر در میان شکست یافته بمصالحت پرداختند - پشتر با نادر شاه سه بار بمقابله پرداخت - و هر بار هزیمت یافت - آخر جانب شیراز رفت - و جا نیافته متصل قندهار (که بذا بر کشتن محمود روی رفتن آنجا نداشت) رسیده عزم بلرچستان نمود - حسین برادر محمود غازی باستماع این معنی ابراهیم نام غلام خود را با فوج بر سر او فرستاد - ابراهیم باز رسید - و اشرف بضرب تنگ ابراهیم - سنه (۱۱۴۲) هزار و یک صد و چهل و دو هجری به نیستی سرا رو کرد - همین مزبور چنده در قندهار بود - آخر قلعه مذکور بتصرف نادر شاه در آمد *

* محمد یار خان *

پسر میرزا بهمن یار اعتقاد خان است - آن پدری را چنین پسرش شاید - بل در استغنا و بی نیازی از هم گذرانید - هیچ مناسبتی باهل روزگار نداشت - هر چند بدینیا پشت پا میزد بیشتر دست خواهش بدامنش آریخته - و هر قدر دست زد بر سینه درگت می کشید دست زنان رو بر آستانه او مالیده - (اگرچه پدرش ایام زندگی را آزادانه صرف عیش و عشرت ساخته بلهو و لعب گذرانید) اما این در عین صحو و هوشیاری و پاس قاعده دانی و حفظ ضوابط پیش از آسودگی و فراغت اندوخت - کمتر تعب ملازم پیشگی

کشید - در آغاز حال سال دوازدهم عالمگیری (که هنوز پدرش زنده بود) بمنصب چهار صدی نو سوارافراز شده بصیبه میرزا فرخ فال عم خود [که پسر کوچک همین الدوله آصف جاه است] که (از پس قریبی و تفرمندی منزوی بوده) روز اعیاد و جشن باریاب سلطنت گشته بعطیه و انعام پادشاهی ادخار جمعیت می نمود [که خدا شد - در سال بیست و یکم بداروغگی زرگرخانه سرکار والا امتیاز یافت - و پستو داروغگی قورخانه نیز ضمیمه گردید - و رفته رفته به میرتوزکی عزت اندوخته بخدومت عرض مکرر نیز اختصاص گرفت - و پس ازان بداروغگی غسلخانه اعتبار افزود - اما از خویشتن داری و تن آسانی یک ماه و دو ماه بدربار نمی رفت - تا آنکه پیش منصب ذوالفقار خان نصرت جنگ (که بسرفوجی نام بر آورده همواره در جلدوی مالش اشقیا و تسخیر قلاع دکن اضافه ها یافته - باوصف آنکه او هم به تکرار اضافه ها بمنصب دو هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار رسیده) در عالم هم چشمی و هم سری نتوانست گوارا کرد - از جا در آمده استعفا می نوکری نمود - و بران اصرار در زود - بهان شاهزاده محمد اعظم شاه حکم شد که او را مستمال نمایند - شاهزاده هر چند گرم التقاتیها بکار برد اصلا فریفته (۲) در [مآثر عالمگیری] محمد یار واد اعتقاد خان چهار صدی نو سوارافراز شد *

و غره نگشت - و گفته فرستاد که نوکری من (دینی مرتبه نیست که به میانجی گری شما اصلاح پذیرد - شاهزاده بر آشفته در حضور گله بهیار کرد - پادشاه فرمود که می خواهد که بمکان قلعه بفرستم - چون این خبر بار رسید عرضي نمود که همه مردم را بر طرف کرده ام بیجاپور نزدیک است اگر مکانی از مکانهای قلعه مرحمت شود رفته محفوظ بنشینم - بموجب حکم از کلکله بآنجا رفته نشست - و پادشاه هم متعاقب به بیجاپور آمد (چون ظاهر شد که هیچ گونه دل نهان نوکری نیست) برخصت دار الخلافه مجاز گردید *

اتفاقاً در همان ایام پادشاهزاده محمد معظم بجانب اکبرآباد مرخص شده بهم قافلگی ایشان درانه شد - هرگز در راه شاهزاده نندید - حتی که از پیش خیمه او گذشت - بر نیامد - بشاهجهان آباد رفته بر در پوسته آزادی و استغنا مشق استقامت می نمود - چند ماهی به بیکاری بر نیامد که بختیاری و اقبال یادری کرد - در سال چهارم سنه (۱۰۰۸) هزار و هشت هجری از پیشگاه سلطنت و جهانبانی بار سال فرمان صوبه داری دار الخلافه از انتقال علین خان خوافی دامن مقصود بدست افتاد - و چهره مطلوب بنظر آمد - باضافه پانصدی پانصد سوار بر مدارج منصب

سه هزارچی دو هزار سوار تصاعد نمود - و در سال چهل و ششم از اصل و اضافه بمنصب سه هزار و پانصدی سه هزار سوار و عطای نقاره کوس اعتبار و افتخار نواخته فوجداری مرادآباد (که جز به نوئینان والا مرتبت تفویض نیابد) بانضمام صوبه داری مفوض گشت - و پس از واقعه ناگزیر خلد مکان (چون بهادر شاه از پیشاور بسه منزلی دار الخلافه رسید) منعم خان را (که دران وقت خطاب خان زمانی یافته بود) باستمالت خان مزبور پیش فرستاد - [اگرچه محمد یار خان بقدم اطاعت و انقیاد پیش آمده حسن یار خان پسر خود را مع کلید قلعه و نذر مبارکبان سلطنت همراه خان زمان فرستاد - و بایصال می لک درپیه نقد و هشتاد لک درپیه را نقره آلات (که بجهت سرانجام لایبی گرفتند) تن در داد] اما خون باظهار بیماری خفقان در قلعه فروکش نمود - و پس از جلوس بهادر شاه (با وصف آنکه آصف الدوله اسد خان باقامت دار الخلافه مامور شد) کار نظامت و نگاهبانی قلعه بخان مشارالیه مقرر بود - (چون نوبت سلطنت بجهاندار شاه رسیده - و از لاهور عازم دار الخلافه گشت) او تا اغراباد باستقبال شتافته همان روز در نیمدت آصف الدوله را هم دید - و بحویلی

خویش آمده نشست - ذوالفقار خان (که دران وقت وزیر اعظم هندوستان بود) مکرر بدیدنش رفت - و نظر بر (دینه) او (که هیچکس در حضورش بسلاح نمی رفت) جمدهر از کمر او کرده رفت - (روزی) که پادشاه محمد فرخ سیر بهم غذائی فتح و ظفر داخل شاهجهان آباد شد (در نفس شهر سرسواری ملازمت در یافته از بیرون قلعه بخانه خویش برگشت - هرچند آمد و رفت دربار نداشت اما بزم صوبه داری گاه بیگاه مقدمات جز باو رجوع می شد - و دران هنگام (که محمد فرخ سیر از تسلط سادات باره بجان آمده در مدد پیش آمد امزای عالمگیری شد) خانسامانی را از انتقال ثقب خان شیرازی بابرام و سماجت بدو تکلیف نمود - بشرط عدم آمد و رفت دربار قبول نمود - كَلَّهْ كَيْفَ مَا أَتَقَى پیش پادشاه می رفت - و هرگاه بکچهری خانسامانی رفتی فرود نیامده پالکی سواره دستخط میکرد - و برای پالکی ستونها نصب کرده بودند - دیانت دار و صاحب دقت بود - بعد از فرخ سیر هرچند کاره نداشت اما جاگیرش تا آخر عمر بحال بود - در عهد خسرو زمان محمد شاه پادشاه هم دوسه مرتبه بطلب باریاب پادشاهی شده - بوقت صعود داعی حق را لَبَّيْكَ اجابت گفت - غیر از حسن یار خان (که در جوانی

در گذشت) بسر نداشت - صاحب خزانه و املاک بود - و حویلی و دکان بسیار در دهلی داشت - مردم در وجه کرایه آن مبالغه ها دارند *

* میر جمله خانخان *

(۲)
عبد الله نام مرد ملای بود دوران را - کسی بزیانی خود او نقل میکرد - در ایامی (که در وطن خود بتحصیل علم اشتغال داشت) (روزی بر هیل تفنن با جمع بسیر باغچه بیرون معموره رفت - ناگهان فوج اوزبک بآئین تزاری در رسیده انتشار دران مجمع انداخت - او از دیوار باغ فرود آمده راه هندوستان گرفت - چون زاد سفر همراه نداشت بتصدیع کلی طی مسافت میکرد - در عهد خلد مکان (که بدین ملک رسید) ابتدا تعلقه قضای جهانگیر نگر عرف قهاکه مضاف صوبه بنگاله یافت - پسترقاضی بلده عظیم آباد پتله گردید - و در ایامی (که محمد فرخ سیر به پتله رسیده بر تخت نشست) او ساز موافقت با مزاج پادشاه کوک ساخته همراهی رکاب گزید - و پس ازان (که با جهاندار شاه جنگ نموده فیروزی نصیب شد) او بمنصب هفت هزاری هفت هزار سوار و خطاب میر جمله خانخان معظم خان بهادر مظفر جنک سربلندی اندوخت *

اگرچه بظاهر داروغگی دیوان خاص و داروغگی دآک داشت
اما بمحریمیت فوق الفرق اختصاص گرفته دستخط پادشاهی
باختیار از قرار یافت - از آنجا (که مغل عجز طبع یک
دفعه باین دولت عظمی رسید) از تسلط سادات باره
(که پیش حسن خدمت خود گفته هیچک را بخاطر
نمی آوردند) بدر حسد زده از جانب آنها یک راه ساخته
به پادشاه میرسانید - و از کشته شدن ذوالفقار خان و
هدایت الله خان و دیگر مردم نام از بسیاست و غمازی
بر آمد - و این معنی باعث کشیدگی خاطر سید عبد الله
خان و حسین علی خان گشته از آمد و رفت دربار پای
کشیدند - سال دوم جلوس محمد فرخ میر (چون نظم
دکن بامیر الامرا حسین علی خان تعلق گرفت) او برفتن
دکن راضی نمی شد - تا آنکه میر جمله بصوبه داری پتینه
سرفراز گردیده مرخص شد - و بدانجا رسید (چون فرج
بسیار و بیش قرار نگاه داشت) از عهده طلب بر آمدن
متعذر گشت - بنابراین سراسیمه شده مخفی در بالکی
برده دار نشسته روانه حضور گردید - در آن وقت (که در حضور
برهمنی صحبت سادات در داده هر روز به بد مظنکی
می گذشت) پادشاه او را و نداد - ناچار پیش سید عبد الله
خان رفته بعهز گرائید - او سهل بر تزییر نمود - و مردم

نگهداشت او از عقب رسیده هنگام تقاضای طلب خود
کردند - ناچار خانه محمد امین خان بهادر رفته پناه جست
پادشاه نظر برفع فساد او بکمی منصب چشم نمائی کرده
تعیینات صوبه پنجاب ساخت - و طلب مردم او از سرکار
پادشاهی دهانید - پس از دستگیر شدن آن پادشاه او
پیش سادات باره آمده بخدمت مدارت کل چهره عزت
بر افروخت - اما مثل سابق اعزاز و وقار نداشت - در عهد
غردوس آرامگاه در گذشت - در صوبه داری پتینه از مغلان
همراهی از ظلم کلی بر رعایا و سکنه آنجا گذشت - و خود
هم طریقه رحم و مروت و عاقبت اندیشی نداشت - با اینهمه
در امرای کار هرکه با او رجوع می نمود مبادرت میکرد *

• مرحمت خان بهادر غصنفر جنگ •

میر ابراهیم نام پسر امیر خان کابلی ست - سال چهل و
هشتم جاوس خلد مکان از اصل و اضافه بمنصب هزاره چهار
صد سوار علم کامیابی بر افراشت - و در وقت محمد فرخ سوار
بفوجداری و قلعداری ماند و مضاف صوبه مالوه مقرر گردیده
به تنبیه و قادیب متهمدان آن زمین پرداخته نامه بمردانگی
بر آورد - در اواخر عهد پادشاه مزبور (که حسین علی خان

(۲) یعنی شهید مرحوم محمد فرخ میر بادشاه - (۳) نسخه [ج] بلو -

(۴) نسخه [۱] پسر امیر خان کابل است •

از دکن روانه دار الخلافه شد (با آنکه او سر راه بود) بنابر
 وفور غیرت یا نظار برین که پادشاه را از خان مذکور
 خوش نمی دانست [بعد از تمارض ملاقات نکرد - حسین علی
 خان بعد رسیدن بحضور او را معزول ساخت - و برای
 دهانیدن عمل بمنسوب] بنظام الملک آصف جاه (که دران
 ایام ناظم مالوه بود) نوشت - آصف جاه او را معقول کرده
 از قلعه طلب داشت - و چون ردی رفتن بحضور نداشت
 بقلعه داری سرونج و غیره محالات متعلقه صوبه مالوه معین
 گردانید - و چون در همان ایام آصف جاه عزیمت دکن نمود
 نامبرده هم همراهی گزیده با جمعیت شایسته خود را شریک
 ساخت - در جنگ سید دلار علی خان سرداری دست چپ
 بغام او بود - تردیدات نمایان نموده خود را بوابر هراول
 رسانید - و اکثر راجپوتیه همراهی خصم درانجا کشته شدند - و
 در نبرد عالم علی خان نیز مساعی جمیله بکار برده دقیقه از

(۲) در تاریخ مظفری [چون حسین علی خان بقصد دستگیر کردن محمد
 فرخ سهر از دکن روانه حضور شد - و از آب نریدا عبور شده متصل قلعه
 ماندر واقع صوبه مالوه (که مرحمت خان خلف امیر خان کلان بقلعه داری
 وفوجداری آن ضلع مامور بود) رسید - مرحمت خان بنابر قوهم تاسازی
 مزاج حسین علی خان خود را پیش او تقوانست رسانید - ازانجا که بغض
 و مدارات این حرکت در دل حسین علی خان ممکن بود و قتیکه زمانه جام
 موافقت بکام هر دو برادر پیوسته جاگیر مرحمت خانرا ضبط نمود - (۳)
 یعنی خواجه قلی خان .

زد و خوردن فرو نگذاشت - و پس از فتح از اصل و اضافه
 بمنصب پنجهازاری پنج هزار سوار و خطاب مرحمت خان بهادر
 غضنفر جنگ و تقرر صوبه داری برهانپور از همگنان تفوق
 جست - و با راولان خاندیس بتنبیه پیش آمده تردیدات نمایان
 نمود - اما (چون فریاد ظلم کارپردازانش به آصف جاه رسید)
 عرض نظم خاندیس فوجداری بکلانه با بحالی جاگیر چهارده لک
 روپیه بغام او قرار یافت - او دلنهای نشده باستماع استقلال
 فردرس آرامگاه و برهم خوردن مقدمه سادات بارهه بحضور
 شتافته چند بفوجداری میرواب و پشتر به صوبه داری بکنه
 هرمایه مباحات اندرخت - و وقت موعود در گذشت - پسرش
 بقاد الله خان (که داماد میرزا محسن برادر ابو المنصور
 خان مفدر جنگ بود) مدتها بخیابان خان مزبور حراست
 آله آباد سرانجام می داد - و در هنگامه احمد خان بنگش
 سر رشته تحصن از دست نداده قلعه را از تصرف افغانه
 نگاهداشت *

* مرحوم مجرور محمد کاظم خان مغفور *

جد امجد بلا واسطه (اقم سطور است) (چون والد
 بزرگوارش میرک معین الدین امانت خان به روضه رضوان
 نقل فرمود) پادشاه حق شناس قدر دان خلد مکان هریک از
 اخلاف ذی اوصاف و منتهمان سعادت توامان آن ستوده خصال

خیر مال را در خور حال به افزونی مقام و عطای خدمات کامیاب امانی و آمال نمود - آن نونهال چمن سیادت در دیمان شهاب باضافه منصب سرافراز شده نخست به بیوثانی موبه بیجاپور و پستور بفوجداری جالناپور موبه خجسته بغیاد بانضمام پرگنات دیگر سرمایه عزت اندوخت - و دران ایام (که سواد برم پوری اقامت جای معمر پادشاهی بود)^(۲) بدیوانی دار السلطنت لاهور رخصت یافت - خانه زاد شناسی و خانه زاد پوری را دران وقت طرفه روز بازار بود - گویند (چون دران روزها خان مشار الیه به باده گساری و مهیاکشی اعتیاد داشت) یکی از نمایر وزیر خان شاه جهانی (که سوانح نگار دار السلطنت بود) در افراد سوانح کشف حال نمود - داروغه داک آنرا بجنس از نظر پادشاه گذرانید - پس از مطالبه به ارشد خان یزنه او (که دیوان خالصه بود) مستفسر بیان واقع شده فرمود - که از اولاد امانت خان امثال این امور مستغرب و مستبعد می نماید - اما نگارنده نیز خانه زاد است - بعد تأمل (با آن همه تشویر و احتیاجی که داشت) بمحض حسن ظن بحال پدرش و حقوق نیکوخدمتی آن مرحوم بداروغه ارشاد شد - که در جواب

(۲) در [بعضی نسخه] برهم پوری - و در [متأثر مالم پوری] برهم پوری و برهم پوری مسمی به اسلام پوری *

بنویسد که هر دو خانه زاد اند - نباید که خانه زاد در حق خانه زاد چیزهای مستقیم و ناپسند بحضور نویسد *

و [چون شاهزاده محمد معز الدین نخستین پور پادشاهزاده محمد معظم بهادر شاه (که رهگرای موبه ملتان بود) وارد شهر گردید] خان مزبور بادراک ملازمت شاهی شرف اندرز شده بفراوان عواطف و مهربانی و وفور اکرام و قدرانی اختصاص گرفت - بدو سه روز در خور ساز صحت بمرتبه کوک گشت و نقش توافق چنان درست نشست که شاهزاده بالحاج و اقتراح خواهان موافقت او شد - مکرر استدعای این معنی بحضور عرضه داشت - از پیشگاه خلافت و جهانبانی دیوانی موبه ملتان و تقه و ما یُضَافُ إِلَیْهَا از بهکر و سیوستان و غیر آن ضمیمه دیوانی فوج بنام آن راستی منشد تفریض یافت - چون به ملتان شتافت ازانجا (که مزاج طرفین بدوام تجرع و ادمان شرب آشنا بود) جنسیت علت ضم گردید - و اتحاد مشرب خصوصیت افزد - بمجالست بزم خاص و محرمیت تام امتیاز اندوخت - و با این همه بدستور دیگر عدهای آن دولت (که محیی و ذهاب مستورات خویش را در محل شاهی ناگزیر امارت خود می دانستند) با آن (که یک شبانه روز شاه در باغ حویلی آن بزرگ هم با پرستاران خاص بطریق سیر قدوم فرمود) با رمف ایما مجوز آن امر

غیر مستحسن نگردید - و در مهم بلوچ (که از کارهای دست بسته شاهزاده بود - و حضرت خلد مکان بدان نازش می نمود) پس ازان (که افواج آن بومی مستاصل گردید - و شیوازه جمعیت آن قوم از هم پاشید) شاهزاده خواست که فرجه با یکی از مقربان بر سر مأمور و مسکن آنها تعیین کند - اکثری سر باز زدند - آن صدامت کیش بامر دلی نعمت خویش بلا اهنال پا برکاب استعجال گشت - آن طایفه نیک اعتقاد به محض ادب سیادت با وجود قدرت و توانائی چهرة ناشده اسباب و امتعه بجای خود گذاشته (اه فرار سپردند - چون از نوشته شاهزاده بعرض سلطانی رسید بافزایش منصب و خطاب خانی ناموزنی اندوخت - و پس ازان [که عالمگیر پادشاه بسفر ناگزیر عالم بقا شتافت - و شاهزاده بهمراهی پدر عالی قدر] که از بلده پیشاور بحدنگ برادر خرد محمد اعظم شاه (که هر یک بمقتضای وقت سکه و خطبه بنام خویش آراسته بود) رایت عزیمت افراشت] در ملتان خان مشارالیه را به نیابت موبه داری گذاشت - و پس از عزل (چون بلاهور رسید) ازان (که خلد منزل بدکن مترجه شده بود) بنابر در دست ها نتوانست سفر گزید - دو سه سال کتا بیش دران بلده به بیکاری گذرانید - و بے مداخلل مخارج زیاده (که لازم

در لتمدنیها ست) کشید - و ازانجا [که دیانت و امانت بحمت بهیض به مرانت بے شایسته لیت و لیس داشت (۲) و بیشتر ماحصل تیولش بصرف ارباب نشاط و طرب (که هر صنفی از اصناف آن مشاهره یاب بود) در می آمد] درین ایام زرے [که از وجوه جاگیر و نقدی پسران (که هم منصب پادشاهی و منصب شاهی داشتند) فراهم آمده] بمصارف در آمد - و (چون در مقام سادهورا مضاف مرهند بملازمت پادشاهی و شاهی استسعاد نمود) به قیول آباد موبه پنجاب و بخشیکری درم شاهزاده (که به جهاندار شاه ملقب شده بود) مواد افتخار اندوخت - و بعد ازان (که نوبت سلطنت هندوستان به جهاندار شاه رسید) اگرچه به منصب چهار هزاره پایه افزای امتزاز گردید - اما از استغذای فطری و بے پروا مزاجی و عدم مساس به مرسومات زمانه سازان به پیش آمد نوآمدهای ناشناسا و کیفه رچی کولکلتاش خان (که همیشه در پوند دوستی کارشکنی ها میکرد) فتح البای از رفاه و مکنت رو نمود - بلکه از رهگذر ناقدردانی و افسرده دلی بقطع سلسله آمد و رفت دربار و انقطاع مجری و سلام انجامید - (زرے

(۲) نسخه [۱] لب و لیس - (۳) نسخه [۲] شاه مهورا و در [بعضی نسخه] شاه دره *

(باب المیم) [۷۲۰] (مآثر الامرا)

در دار الخلافه کُتِفَ مَا اتَّفَقَ سر سوارى دوچار پادشاه شد -
و سوابق الطاف بر سر پرسش های تفقد آمدن آورد - و
از بے کارى و پریشان حالى تاسف و قلهف نمود - و
تعير و سرزنش (که بایست) بکار کوکلتاش خان رفت -
تجويز صاحب موبكى گجرات و لاهور بميان آمد - ازان (که
ارتشا و کار سازى را (دز بازار و مير و وزير را با داد و ستد
سر و کار بود - و مزاج آن متدين واقعي ازين چيزها
پُر بيگانه) چگونه در گيرد - آخر کار ناچار بقلعه دارى ارک
لاهور بمذ افتاد - چند ماه نگذشت که گله ديگر شگفت -
و سرپر آرائى فرخ سير رعب افزاى دور و نزديک گشت -
نزديک بود که بعلمت ديورين رفاقت جهاندار شاه دست زد
معتاب پادشاهى شود - پيش آگهي و اشرف قطب الملک
(که چنده در ملتان تعيين بود - و بر حقيقت حال رفوف
داشت) بفریاد رسيد - بعرض رسانيد که مشار اليه (چون
از اخذ رجر و حيف و ميل اجتناب مي ورزید) باستمزاج
شاهزاده کارها را به اختيار کوکلتاش خان را گذاشته خود
بنام خورسند بود - لهذا آن بليه از سر راشد - در اواخر
عهد آن پادشاه (چون اعتقاد خان فرخ شاهى بقرب و
منزلت سلطاني ارج پيمای اعتبار گشت) بقدم آشنائي
و سابقه تعارف (که او هم جهاندار شاهى بود) روانی

(مآثر الامرا) [۷۲۱] (باب المیم)

صوبه کشمير (که تن آسانان عيش گزين را گوشه ايست
روح افزا و فضائى سم دلگشا) بنام آن عشرت گرا نامزد
نمود - و [چون هنگامه محتوي خان (که در احوال مير
احمد خان ثاني نايم ناظم آن صوبه بتفصيل رقم زده خامه
شده) آشوب آماى آن خطه گرديد] اگرچه (ذوق حالش
دران چار موچه بے تميزي (که سفاین احوال اکثر متصديان
پادشاهي در گرداب خواري و ذلت افتاد) بکنار سلامت
ماند کار پردازان حضور در ذيل اهل خدمات آنجا بپايه عزل
در آوردند - پس ازان بدهلي آمده ساله چند به بيکاري و
بے جمعيتي گذرانیده در سنه (۱۱۳۵) و هزار یکصد و سي
و پنج (که سن شريف او از عشره ششم فراز تر شده) روح
پرفتوحش بفردوس برون خراميد *

بسر کلانش غفران مآب مير حسن علي والد ماجد
محرر اوراق در آغاز بهار جواني (که از نوزده سالگي
بر نگذشته - و هنوز نهال آرزيش بشگوفه مراد نشگفته)
در بلده لاهور سنه (۱۱۱۱) هزار و یک صد و يازده هجري
گل زندگيش به آفت خزان اجل برگ ريز گرديد - بعد
از پانزده روز بيست و هشتم رمضان اين نقش موهوم
بر صفحه هستي نمود بے بود نمود - اگرچه اعمام و برخه

(۲) - ترجمه اش عنقریب مي آيد •

(باب المیم) [۷۲۲] (مآثر الامرا)

ذی ارحام این اضعف عباد در لاهور اند اما بتقریب
در خوردن سایر نبار و عشاير در حین حیات جد امجد سال
(که امیر الامرا حسین علی خان بدکن نهضت فرمود)
وارد خجسته بنیاد شده باقتضای آب خوردن پائانه غربت
کشوده لنگر اقامت انداخت - و بطول مکث سر مراجعت
نماند - دست از یار و دیار فشاند - و ناگزیر پایند تاهل
گشته رو به ملازم پیشگی آورد - در سنه (۱۱۴۵) هزار و
یک صد و چهل و پنج هجری از جناب نواب آصف جاه
بدیوانی صوبه برار سرافرازی یافت - آن نسخه برهم خورده
را نوخط شیراز رنق گردانید - و آن گل پژمرده از هم
ریخته را به آبیاری سعی از سر نو برنگ و بو آورد - حسن
تمشی و نیکو کار گذاری بر روی روز افتاده بر زبان حق
ترجمان آصف جاه گذشت - که کارهای فلانی نمک دارد *

[چون دران هنگام (که والاتبار گردون وقار عالم مدار
عالمیان استظهار نواب نظام الدوله بهادر ناصر جنگ دام اقباله
باقتضای وقت بخت و کشاد دکن پیش گرفت) همین
اتفاق نگارنده اخبار را هم بارنگ آباد کشید] بتلثم بهسط
فیض مناط آن جوان بخت جوان همت ابواب کامرانی بر
رخ عقیدت خویش کشود - (هرگاه سابقه رأفت ایزدی
بدستیاری یکم از پانشتگان گوشه خمول گزاید - و روشن گر

(مآثر الامرا) [۷۲۳] (باب المیم)

تقدیر آئینه روشناسی یکم از پشت بدیوار ماندگان گمناهی را
بر زباید (هر آئینه مودات ظهورش شکرخانه جلوه شهود
آزاید - چنانچه بے سلسله جذباتی احدی آن والا قدر
بے هنری مرا بهذر بر گرفته مشام بزدگی ام را از شمامه
الطاف خاص معنبر گردانید - و بدرجه قرب و اعتبار بلا شریک
و سهم بر آورده بمصاحبت و محرمیت فوق الفوق اختصاص
بخشید *

(چون حصول هر امری در حلول وقت بود) بعد از
چند بدیوانی دکن و نیابت دیوانی و خانه سامانی
سرکار آصفجاه متعلقه آن مملکت ممتاز فرمود - بسپاس دای
آن نطق هواخواهی و خیرسگالی بر میان کار دانی و
کارشناسی بسته کاربند کارهای ماموره گردید - و باحیای رسوم
نیاگان خویش ارتشا و پاره ستانی (که اهل روزگار حق السعی
گویان حلال تر از شیر مادر دانند) از قلمرو خاطر یک قلم
قلم انداز کرده حرام و ناروا تر ساخت - ظاهر است که
فرا گرفتن این ملکه رضیه بخوف و خشیت الهی بس نادر
و کم یاب - بیشتر در اختیار آن جز استرضای خاطر آقا و
مزید التفات او (که مستجلب جاه و افزایش قدر است)
منظور و متصور نیست - آن هم درین دور فاسد وجود عنقا
گرفته است - از مد یکم اگر باین صفت متحلی ست در

(باب الميم) [۷۲۴] (مآثر الامرا)

اينكه زمان بناداني و سفاقت منسوب است - الحمد لله
كه اينجا غرض اخير مفقود - چه اين متبوع والا اقبال ما
(۲) كه بالتباع شريف وى سرمايه سعادت ميباندرزم (در
علو همت آفتابى سمت منير (كه برتو تربيتش عام) و
از فرط عطا سحابى سمت بى نظير (كه فيض انعامش تام) -
مگر عقل ثامل كيش محض بحكم حيا كاري (كه ازان چشم
درچار نشود و سر بالا نتواند شد) (۳) اجتناب واجب شمرده -
(۴)
اختيار افتاد *
* بيت *

* سر بيالا نتواند ز خجالت كردن *

* همچو قلاب كسى را كه گرفتن هنر است *

و پس ازان (كه زمانه رنگ دگر ريخت - و آن گرامى
نژاد نيك انديش بمصلحت سنجى خرد گوشه انزوا گزید)
[چنانچه ذيل احوالش مفصلاً بدان اقسام يافته] اين رهين
امتنان بجاى محبت دست از اين و آن برداشته چون
سايه با شخص هم قدمي نمود - و بجرعه مى شيراز كام
و دهان رقت را بكلات ميباندرن *
* بيت *

* جائى كه تجخت و افسردم ميرود بباد *

* گر غم خوردم خوش نبود به كه مى خوردم *

(۲) نسخه [ج] ميباندرنم - (۳) نسخه [ج] سر بيالا - (۴) نسخه
[ب] واجب شمرده اختيار افتاد *

(باب الميم) [۷۲۵] (مآثر الامرا)

روزى چند در كنج عزلت فراغت مهيا و عافيت مستوفي
داشتم - و مى گفتم

* ما گوشه را نه بهر قناعت گرفته ايم *

* آن يزدري بگوشه خاطر رسیده است *

ناگاه فلک رشك گين بحال خویش نگذاشت - و
پا بدامن كشيدگان را سر بكنه و صحران داده از روضه عبهر
بود - اكثرى را درين نقل و تحويل بازوى همت بسمتي
گراييد - و پاى عزيمت بسنگ آمد - نفسى چند بر فيارديم كه
بى راهه روى كردون ناهنجار براه پيگار سراسر خسار انداخت -
(۲)
و دران روز هم بدستور هر روز با سردار مرادف فيل
بود - (۳) چون معامله فزونى شد و زيان كاري بهزيمت متمثل
گرديد (سران و سرخیلان بمحوطه) (كه قريب ناردگاه
بود) در آمدند - جز فيل آن عالي نژاد (كه آنهم بسر
رهگذر آن چار ديوار رسیده) ديگر دران عرصه نماند - ازين
تماشائى كارگاه تقدير استفسار برفت كه چه بايد كرد - گفتم
غير ازين [كه درين پناه جا (كه بى پناهي بهتر از انست)
خود را نشانه گوله و بان هر چهار سمت بايد ساخت - و
رايگان جان در باخت] سودى متخيل نيست - [آن قوي دل
تيز فكر ازين حرف خون را بميدان كشيد - و ديد كه
(۲) نسخه [ج] سراسر خار - (۳) چنانكه در صفحه ۱۸ از جزر اول ذكر يافته *

فیل نهینان مقابل او را تنها دیده جلوریز اند - از
 راد مردی یکه و تنها فیل خود را بهمان سمت تیز راند -
 آنها بمشاهده این حالت لب باقرین و تحسین گشوده دست
 از آریز و ستیز باز داشتند - و حلقه دار درمیان گرفته بدان
 هیأت بجانب آصف جاه پی سپر گشتند - قدم چند
 باقی بود که برخه ناموس پرستان شمشیرها آخته ازان محوطه
 برآمده برق آسا خود را رسانیدند - چون وقت از دست رفته
 (هر چند آن دلار پُر دل و محرر اوراق بدرشتی ممانعت ها
 نمود) جز ایحاش طرف ثانی هیچ نیفزود - ناچار بمقتضای
 حزم و احتیاط ازان سو دست و بازو به تیر باران برگشاده
 همانجا باز داشتند - از نیرنگی تقدیر در جنگ سالم مانده
 در صلح زخمه برداشتیم - ناگاه دران شورش بی تمیزی ارباشه
 چند تیغها علم کرده بمن رو آوردند - و حمله میکردند - بآراز
 عمده (که چرا خویشتن را بکشتن میدهی) متنبه گشته
 خود را از فیل برتافت - چون حفظ آلهی رتایه بود بجانب
 حلقه فیلان (که دم و خرطوم باهم پیوسته بود) افتادم - معاً
 عمده دیگر بهواداری آن سامی مرتبت را نیز بر فیل خود
 گرفته از آشوبگاه بر آرد - و شعله بلند شده فرو نشست -

(۲) نسخه [ب] رفته بود - (۳) و او حوز الله خان نبیره سعد الله خان
 است که در صفحه ۱۹ از جزو اول مذکور شده *

دران آوارگی و محرومی آشنائی دوچار شده بخانه منهور
 خان مرحور (که احوالش نگاشته خامه شد) رهنمونی کرد -
 هر چند از وقوع این حرکت غیر مرضی بعقوبت ها شایان تر
 بودیم لیکن حلم آصف جاهی (که آیه ایست از آیات
 الهی) در عتاب گاه پاداش بصلب منصب و جاگیر اکتفا
 فرموده بر ما چند کس بضبط خانه نیز افزودند *

اگرچه در عالم وهم و خیال مهالک بسیار بود اما
 لله الشکر مغفون گوشه عزلت که ناشنیدنی ها بگوش
 نخورد و ناشنیدنی ها بنظر در نیاید * بیت *

* ای گوشه عزلت ز تو آب زخم افزود *

* نشناسم اگر قدر تو را در بدر افتم *

همین عزلت است که باعث تالیف این نسخه شده -
 و اشاره در دیباجه بدان رفته - تا لطیفه غیبی در نماید -
 و فضل لایبی رخ کشاید - و شغله دلخواه بدست افتد -
 بدین مشغله دلکش در رفع بیکاری میکوشم - پیداست که
 کلیترة نویسی و لطایل گرئی بیش نیست - چون طبیعت را
 از آفت تعطیل میانت نموده و از هجوم افکار ردیه باطله
 باز داشته مقید وقت افتاده چه توان کرد که بطالت

(۲) نسخه [ج] اکتفا فرمودند و بر ما الخ - (۳) چنانکه در صفحه ۱۹ از
 جزو اول گذشته *

و عطايت بامتداد کشيد - شش سال قریب باختتام رسيد *
* بيت *

* خميازه سنج قهمت عيش (میده ايم *

* می این قدر نبود که زنج خمار ماند *
(۲)

اگرچه چندی بدولت آن از کشاکش روزگار زود گسل

پوشکن به امن آباد جمعیت آرمیده * * بيت *

* هرکه در کار است گردون میزند بر یکدگر *

* وقت آن آمد که بیکاری بکار آید مرا *

باز هم از اقتضای مزاج عنصري [که انشراح او بجنبش

باز بسته اند (که هر قدر حرکت فزون تر آثار فراوان تر) -

آب بآن لطافت از دیرایستادگی کثافت پذیرد - دل تا

کی بستوه نیاید [سر اظهار نداریم * * بيت *

* ما را زبان شکوه ز بیداد چرخ نیست *

* از ما خطه بهر خموشی گرفته اند *

چون دنیا را به امید خورده اند در آرزو عیب نیست *

* مصرع *

* شاید شب ما هم سحرے داشته باشد *

نعم عصرے میان دو یسر واقع شده - و سیاهی لیل را

سپیدة ماه صبح در پی است * * بيت *
(۲)

(۲) نسخه [ج] آن قدر - (۳) نسخه [ب] سپیده دم صبح *

* نقاب چهره امید باشد گرد نومیدی *

* غبار دیدة یعقوب آخر توتیا گردد *

خداوندا حوصله مباشرت اسباب نیست - و بے اسباب

هیچ کار را فتح باب نی - اندک کار این بیچاره را از
(۲)

دایره اسباب بیرون نه - و اگر بے سبب نکفی سبب را

بر ما آسان کن - و ما را بما مگذار - و آنچه تو مستحق آنی

پیش آر - الهی هرچه از ما بتو رسيد اَسْتَغْفِرُ الله - و هرچه

از تو بما رسيد اَلْحَمْدُ لِلّٰه - اَللّٰهُمَّ كَمَا اَنْعَمْتَ فَزِدْ - وَ كَمَا

زِدْتَ قَادِم - وَ كَمَا اَدْنَمْتَ فَبَارِكْ - بِحَقِّ الْحَقِّ وَ اَهْلِهٖ وَ صَلِّ

عَلٰى مُحَمَّدٍ وَ اٰلِهٖ *

* مبارز خان عماد الملک *

خواجه محمد نام در آردان صبا و طفلی بهمراهی والدۀ

ماجده از مولد و موطن خویش بلخ رهگرای هندوستان

گردیده (چون بگجرات پنجاب منزل گزید) او را بخدمت

شاه دولۀ مشهور (که درویش صاحب تصرف بوده - و

سکنۀ پنجاب را عموماً بدو اعتقاد است) بردند - آن

بزرگوار مؤدۀ رسان دولت و اقبال آن نونهال گشته پارچۀ

از ملبوس درویشانۀ خون بار بخشید - و پس ازان (که

پا بهن رشد و تمییز گذاشت) جولانی عرصۀ تلاش روزگار
(۲)

(۲) نسخه [ب] تفسیر الباب - (۳) نسخه [۱] جولانی تلاش عرصۀ روزگار *

گردیده در آغاز شباب برفاقت میرزا یار علی (که با کم منصبی جای بسیار در مزاج پادشاهی داشت) پیوست - میرزا کاغذهای دستخطی خود را حواله او میکرد - و کارها ازو میگرفت - تا آنکه به شیرازه بندی التفات میرزا نسخه احوالش بجمعیت گرائید - و بمنصب پادشاهی سرفرازی یافته چندس به پیشدستی بخشیکری سیوم مامور شد - پس ازان به نیابت سردار خان کوتوال نامه و شهرت اندوخت - در همان هنگام میده نمایندگ الله خان (که از اکابر کشمیر است) بعقد ازدواج خویش در آرد - چارچمن حالش طراوت دیگر گرفت - و جوینار دولتش شادابی تازه یافت - بافزونی منصب چهره ازاز افروخته بتفویض بخشیکری سرکار پادشاهزاده محمد کام بخش فرق اعتبار برافراخت - در ایام محاصره قلعه پرناله با فوج شاهزاده میر مورچال بوده - پس ازان بفرجدارى سنگمیز (که محال^(۳) خالصه مقرری خجسته بنیاد بوده) نامزد شد - در ازای حسن تردد و کاردانی بخطاب امانت خان تحصیل ناموری نمود - و در سال چهل و هفتم فرجدارى بیضاورد (که بیست و چهار کروهی اورنگ آباد است) ضمیمه شده بعطای فیل کامیابی افزود - و در عهد خلد منزل بمتصدیکری و

(۲) نسخه [ج] پیشدستی و بخشیکری - (۳) نسخه [ج] سنگمیز .

فرجدارى بندر مبارک سورت ممتاز گشته عخان عزیمت بجانب مقصود منعطف ساخت *

(چون خان فیروز جنگ ناظم صوبه گجرات بسفر دارالقرار بنه برست) خان مزبور برسم یلغار خود را به احمد آباد رسانیده بضبط خزانه و کارخانجات از پرداخته حفاظت و حراست آن الکة وسیع وجه همت گردانید - از پیشگاه خلافت و جهانبانی بافزایش منصب و صاحب صوبگی گجرات پایه افزای امارت گردیده کله گوشه مباحثات بر اوج افتخار رسانید - (چون نوبت فرمانروائی بجهان دار شاه رسید) آن صوبه به سربلند خان قرار یافته بوسیله کولکلتاش خان خانجهان نظام ولایت مالوه بعهده خان مذکور مفوض شد - پس از وصول بارجین (که حاکم نشین آن صوبه است) با رتن سنگه چندرات زمیندار رام پوره [که در عهد عالمگیری بر سر رطن معلمان شده باسلام خان مخاطب گشته - درین رلا بنابر وهن و سستی سلطنت خیال سری و هزداري بدماغ بی مغز خود راه داده و انبوه فراهم آورده بتصرف محلات پادشاهی دست تجبر افراشته بود] اگرچه مشهور این است که ذوالفقار خان بنابر نفاق (که با کولکلتاش خان داشت) براجه اشاره نمود که خلل انداز عمل خان

(۲) نسخه [ج] آن الکة وسیع وجه همت خویش گردانید *

مذکور شود - تا بدنامی این بد نقشی بحال مربی او عاید گردد [نخست پیام های صلاح آمیز بر گزارد - ضعیف الاسلام (۲) شدید العناد از قوط نخوت و استکبار سر از قبول آن باز زده در مخالفت استبداد نمود - و دلیر خان روهیله را (که از مشاهیر جماعه داران آن صوبه بود) با فوج بسیار بر قصبه سازنگپور فرستاده عبدالرحیم بیگ تهاه دار آن جا را برداشت - و جمعی کثیر را ماسور و مقتول ساخت - خان شهابت نشان از حمیت رسا و غیرت بجای زیاده برین تاب ستم شریکی آن جهالت کیش نیارده با جمعی (که همگی بسه هزار سوار نمیرسید) بعزیمت رزم و پیگار بگام سرعت ره سپر گردیده در حوالی آن قصبه (که بیست و سه کرده می ارجین اسم) یسال بر آراسته آماده جدال گشت - آن ادبار پژوه با بیست هزار سوار [که اکثر افغانان نامی بودند مثل دوست محمد روهیله (که هنوز رگ و ریشه زمینداری دران مرزبوم ندرانیده) با سه چهار هزار سوار نوکری میکرد] میدان جلالت را بپای جرأت پیموده هر سه طرف خان مذکور را بسه فوج فرو گرفت - تا زنده دستگیر نماید - پس از انداختن بان و تفنگ (که آتش افروز رزم و جنگ است) نیروان قتال اشتعال یافت - و کار کشش و کوشش

(۲) نسخه [ج] آن ضعیف الاسلام اله - (۳) نسخه [ب] میرسید .

بالا گرفت - درین اثنا نسیم از مهب غایت ایزدی وزید - و شاهد ظفر جاوه نمود - بعد از فتح شخصه راجه را در معرکه افتاده دید - سرش بریده آردن - ظاهر شد (که هنوز زنده خورد گرمی داشت) که در سلک توپ خانه گوله رهکله بدر رسیده از پا در آمد - خان اقبال نشان گرانباز غنایم گشته بهم غذائی نصرت خواست که بنهب و غارت رام پوره وطن آن شقی توجه گمارد - زنش بضعیف نالی درآمده از ارسال پیشکش ازان عزیمت باز داشت - جهاندار شاه بارسال فرامین تحسین و عطای خطاب شهابت خان مشمول عواطف بیکران گردانید *

در آغاز فرمانروائی محمد فرخ سیر بار دیگر صوبه دار می گجرات نامزد او شد - دو هفته از حکمرانی او منقضي نگشته بود که ایالت آنجا به داود خان پنی اختصاص (۲) گرفت - و خان مذکور بخطاب مبارز خان و تقرر صوبه دار می حیدر آباد درجه امتیاز پیموده (خش عزیمت بجانب مقصود راند - دوازده سال کما بیش دران مملکت طولانی وسیع به مفسد گزائی و مطیع نوازی گذرانید - سرکشان گردن تاب را از پا در آرد و رباعی مالگذار را باستمالت و دلاسا بنواخت - از قطره و پویه دم نمی آسود - و پیوسته ازین سر تا آن سر

(۲) نسخه [ب] داود خان پنی - و در [بعضی نسخه] پنی .

ولایت سایر و دایر می بود - اگرچه زیاده بر سه هزار سوار نگاه نمی داشت اما فوجهای گران مرهقه را بآویز و ستیز نمایان آرداشت فرار می ساخت - یکی از اشقیا (هرگاه بصره او قدم گذاشت) سرچنگ مستوفی خورد - و هر مرتبه (که اراده دست انداز آن دیار نمود) ضرب دست او دیده بنگ پا جان بدر برد *

دران هنگام (که امیر الامرا حسین علی خان ناظم دکن شده آمد) خان مزبور بآهنج ملاقات به خجسته بنیاد رسید - امیر الامرا پس از آن (که شخصیت او دریافت) باندازه قدر و منزلتش سالک پهنندیده نموده مقضی المرام بتعلقه مرخص گردید - و چون آصف جاه کمر دولت خواهی خسرو زمان محمد شاه پادشاه بر میان عقیدت بسته از مالوه بدکن افتخاض نمود (از انجا) که خان مشارالیه بمراسلات زبان مرافقت داده بود (از حیدرآباد روانه شد - بعد از آن که آصف جاه از جنگ مخالفان را پرداخته بارزنگ آباد اقامت داشت) (حیدرآباد ملاقات چهره مزید اخلاص افروخت - و از طرفین تجدید موافقت یکجبهتی باتفاق بدین آمده بتجویز منصب هفت هزارگی هفت هزار سوار و خطاب عماد الملک لوائی شادکامی افراخت - قضا را درین اثنا سادات (که از

بیم کین توزی آنها شیه نمی غنودند) (۲) بروز خود نشسته راه ناکامی سپردند - و خلشها بالکلیه مرتفع گشت - خان مزبور تمهید شادی بسرما برانگیخت - و جشن طوی و سور برآراست - دران ایام آصف جاه رفتن حضور بخود تصمیم فرمود - با آن (که مرابدید آن خان دور بین نیک اندیش نبود - و ممانعت ها نمود) اتفاقاً بقتل فردا پور رسیده برخه وجوه اقامت دکن (ججان پیدا کرده برگشت - و در تصویب رای خان مبارزت نشان نامه نوشت - و این بیت

معنون ساخت *

* آنچه در آئینه جوان بیند *

* بپر درخشت کهنه آن بیند *

(۳) پس از آن بمشورت و کنگش یک دیگر آصف جاه فتح جنگ بجانب ادنی رو آورد - از سران و افغانان جنوبی (که از دیوباز خلیع العذار گذرانیده زرها اندوختند) پیشکش معتمد به درخواست - آن خان مزاج شناس روزگار نخست بتعاقب خود شتافته از انجا (که بایسته بجمعیت و ملابت رسیده) (تب افزا می شد) با معدود آمده ملحق گردید - چون صرفه خویش ندید [که مرداران آن طرف دستمال

تکرم شده هرچه گویند بتن بردارند (چه خود از همان
 آبشخور آب می خرد) [باهم یکتائی ورزید - آنچه مظم
 نظر فتح جنگ بود صد یک آن بظهور نیامد - (اگرچه
 بمقتضای وقت بظاهر ناخوشی بروز نکرد - و گرد شکافته
 نشد) اما باطن ها غبار آلود گشت - ازان هنگام او و دیگر
 حکام جنوبی مطلقاً دل از بازپرس برداشته محال سیکاکول^(۳)
 (که خالصه بود - و دست بر داشته گاه ازان داخل خزانه
 میکرد) با دیگر محالات آن صوبه بطریق تملک متصرف
 گشت - و چون نواب فتح جنگ بحضور شتافته مسند آرای
 وزارت گردید هنگام پذیرائی بمناسبت او و پسران و همراهانش
 کمی و نقصان بعمل آورده بازخواست زر خالصه نیز بویکیش
 نموده کاوش زبانی کرد - و ذخیره خاطر بیرون انداخت -
 و هرگاه تجویز نظم کابل بمیان آمد بطل سبکدانی عرض کرد
 که برای این کار به از مبارز خان دیگر نیست - در پرده
 دوستی میخواست کارش بسازد - و پس ازان (که عوض
 دکن مالوه و گجرات ضمیمه وزارت بآصف جاه مقرر شد)
 ازین (که بیگانه صوبه دار شود - بهتر است که مبارز خان
 باشد - فیما بین حقوق اخلاص در غایت متحقق است)^(۴)

(۲) نسخه [ب] ورزیده - (۳) نسخه [ج] سیکاکول - و در نسخه [ب]

سیکاکول - (۴) نسخه [ج] که نیمه بین *

به پادشاه هم عرض نمود - و مشار الیه را هم بتکرار
 نوشت و خواند برین پله آورد - اما درین ضمن عنایت الله
 خان خهرش (که در حضور خان سامان و نایب وزارت
 بود) بشاره خاقان زمان او را باغ سبز نموده تظمیع
 زیاد کرد - و روغن قاز مالیده امید واریها داد - خان مزبور
 با رصف پی بر کردگی و کهنه تجربگی از جا در آمده بے
 آن (که استصواب نواب فتح جنگ در میان باشد)
 از روی فدویت و نمک خوارگی انقیاد اوامر بادشاهی را
 بخود مصمم گردانید - در محامره گدھی پهلچری^(۲) (که نزدیک
 مچھلی بندر است - و آبا رار زمیندار مفسد پیشه آنجا
 متحصن گشته در جنگ و پیگار داد دلیری و دلاری میدان)
 شش هفت ماهی گذرانیده بود که فرمان صوبه داری دکن
 رسید - خان مزبور چندی دیگر صرف اوقات بران قلعه
 نموده بمصالحه آنرا گرفته علم معاودت بحیدر آباد افراخت *
 چون افغانان جنوبی درین امر نیز سلسه جنبان بودند
 بهادر خان پنی فوجدار کرنول و ابوالفتح پسر عبد الذبی
 خان فوجدار کریمه و عبد المجید خان نبیره دلیر خان و^(۳)
 متبذای ار علی خان و از جانب سعادت الله خان فوجدار

(۲) نسخه [ج] پهلچری و در [بعضی نسخه] پهلچری - و در [بعضی

جا] پهلچری و پهلچری هم آمده - (۳) نسخه [ج] کویه *

کرناتک غالب خان پسر امیر ابوطالب بدخشی با فوج
شایسته رفیق گشته در عین برشکال از متصل ناندیر عبور
آب گنگ کوتمین نموده در سواد اوذهیه (که پرگنه ایست
از سوار باسم بالا گهاک برار) خواست موسم باران بگذراند -
درین ایام نواب فتح جنگ آصف جاه (که بنابر ناسازی
مردم حضور بتقریب شکار بر آمده بود) باستماع انتشار
مرهقه در مالوه از منزل سوزدن کنار گنگ بهاگیرتی روانه
آن صوب گردید - پس از اخراج اشقیا از قریب ارجین
برگشته به پرگنه سوزدن (که متصل سوزنج است) رسیده بود
که خط محمد عنایت خان بهادر از خجسته بنیاد در رسید -

[که باغواهی مردم در انداز حضور و تحریک افغانان جنوبی
مبارز خان صوبه داری دکن قبول کرده بوصول فرمان عازم این
طرف است - و از فحواهی مشورت اینها چنان مستفاد
می شود که بعد از دخل صوبه داری با عساکر دکن متوجه
مالوه شود - و جمعی از حضور هم تعیین گردند] با خدام
تکالیف مالایطاق در میان آرند - که هم سر پیچیدن متعذر
و هم گردن نهادن متعسر باشد - در همین اندیشه خط وکیل
مبارز خان بدست افتاده (آنچه زبانی عنایت الله خان

(۲) نسخه [ب] سوزون - و در [بعضی نسخه] سوزون - (۳) نسخه (ج)
محمد عنایت الله خان .

نوشته) مقوم مضمون مرقوم محمد عنایت خان بوده لا محاله
موهوم مجزوم آمد - عطف عنان بجانب دکن نمود - و
بپای استعجال ره سیر گشته در شهر ذی قعدة سال ششم
محمد شاهی داخل خجسته بنیاد گشت - و بر سبیل
اتمام حجت نخست مواعظ و تحذیر از سفک دماء مسلمین
در نوشت - خان شهابت منش (هر چند که کار کئیف ما اتفق
بدین مرتبه رسیده بود) دل بای دادن و برگشتن شایان
سری و سرداری خود (که از مبارز پیشگان روزگار بود)
ندیده (خصوص در عالم فوکری این خام خیالیهایی در خور
نام و زبیده شانش باشد) سر از مواعظ غرض بود پیچید -
و مستعد رزم و پیگار گردید - آصف جاه نیز باتفاق باجی
راو و غیره مرهقه با شش هزار سوار استقبال نموده (چون
به پرگنه چارتهانه رسید) خان قضا گرفته اجل رسیده با فرط
جلادت و کثرت تجربه بگفته جمعی غلط بین باراد ظفر نگر
(که آلتغای بهادر خان است و آبادی افغانان) باندیشه
آن که (بایاغار و شبگیر بدان تصبه رسیده دمی آسایش
نگرفت - و یکسر به اورنگ آباد شتافت) از دو حال
خالی نیست - مخالف اگر از راه اضطراب تعاقب سر
می کند توپخانه (که نازش از به یشت گرمی آنست)
نمی رسد - جنگ دلخواه ماست - و اگر توپخانه را نگذاشت

بدیر خواهد رسید - تا آن وقت قبایل و خزانه سوار و زه و زاد مردم فوج با شهر (که پای تخت است) بدست آورده آماده نبرد می شویم - از آب پورنا (که فرود آمده بمقابل ده دوازده کوهی (سیده بود) برگشته باز غبره نمود - بدانست که انحراف از حریف در پور در هندوستان دمه نقد فرار بر خویش بستن و شهر غلبه بخصم (را داشتن است - فی الواقعه محرر این سطور همراه آصف جاه بود - همان روز) (ع) و مهابتش از دلها پاک رفت - و احتمال فتح او (که یقینی اکثر بود) مرجوح گشت - بل بیم زدگی و گریختن خاطر نشین که و مه گردید - نذر مبارک باد از نظر سردار گذشت - موزون طبعان تاریخ ها فکر کردند - شخصی تاریخ غریب بهندی یافته منظوم نموده * ع *

۱۱۳۶

* در گیا مبارز خان *

ماده آن تاریخ است - بالجمله هنگام عبور برخی پیش قدمان یزک و کار طلبان قراولی طرف فتح جنگ در رسیده دستبرد سترگ نمودند - دایره توپخانه او با جمعی از پا در آمد - آنها بدان بسند نموده بالختی از مرهقه به برگری گری و قزاقی در آمده حریف را از یلغار برداشته قطع در قدم راه بدشواری

(۴) چنانکه در جزو اول صفحه ۲۱ مذکور شده - (۳) نسخه [ج] بر داشتند - و قطع الخ *

انجامید - ناگزیر بقصبة شکر کهیره بهیر و بنگاه بر تافته خود با مردم جنگی بدون ایستاد - اما این انفکاک و افتراق بدر شبانه روز کشید - بعلمت بی چیزی (که همه باسب و قمچی ماندند) طرفه معوبت بر مردم گذشت - که بدتر از مردن بود - بیست و دوم محرم سنه (۱۱۳۷)

یک هزار و یک صد و سی و هفت هجری ثلثه از روز جمعه مانده با کمتر از ده هزار سوار بجانب فتح جنگ (که دو فوج مرتب ساخته یکی به سرداری خویش و دیگری بسری عضد الدوله عوض خان بهادر در کوهی قصبة مذکور صف آرا بود) روان شده بدست راست عوض خان (که طرف یمین آصف جاه بود) سبک عنان گردید - ناله ناله (که در سیه لایش آدم و جانور تا سینه فرور میرفت) پیش آمد - ناچار سر رشته یمل گسیخت - و رده درهم خورد - طرفه چپقلش بهم رسید - اگر اسب چراغ پا می شد از تنگی جا همان قسم راه میرفت - و اگر سوار می افتاد بزمین نا رسیده میان در کفل و در سر اسب

(۲) نسخه [ب] سکه کهریه و در [بعضی نسخه] سکه کهرله - اما در [تاریخ مظفری مرقوم است که] نظام الملک بعد از اجازت بادشاه مسافرت نور دیده جانب دکن بر گردانید - و بر جناح استعجال خود را بدانجا رسانید - مبارز خان بمقابله پیش آمده بیست و سیوم محرم سنه ۱۱۳۷ در شکر کهیره جنگ معب اتفاق افتاد *

بند گشته بالا بالا ره می پیمود - آخر مردم جرانغار
 براه افتادند - با این همه توپخانه رعد نهیب برق افکن
 خصم را بر دست راست گذاشته چون شیر غران در آمده
 با میمنه و التمش عوض خان به زد و خورد کوتاه برق
 پیوست - درین اثنا سرداران منصور با جزائریهای جان کاه و
 تفنگ های زندگی را به پشت گرمی رسیده آتش در
 خرمن هستی آن جسارت کیشان زدند - خان مبارز با در
 پسر هدف تیر قضا گشته ^(۲) بسیاری از سرداران [مثل بهادر
 خان پنی صاحب اهتمام برانغار و مکرم خان خانزمان سردار
 جرانغار و غالب خان هراول و ابو الفتح خان میانه و
 حسینی خان پسر علی مردان خان حیدر آبادی و امین خان
 دکنی و جگدیو راد جادون (که هردو ازین طرف رفته
 ملحق شده) و محمد فایق خان کشمیری (که دیوان
 سرکار آن مرحوم و از صاحب کمالان روزگار بود) با سه هزار
 و پانصد کس [گریبان بچنگ اجل دادند *

بر شناسای کار ظاهر است که آن خان ناکام از نامساعدت
 روزگار مساهله و مسامحه در امری که نداشت بکار برد -
 و الا بوصول فرمان اگر دست از گداهی پهلچری برداشته
^(۳)

(۲) در [تاریخ مظفری] خان مذکور هر چند داد شجاعت داد آخر از دست
 نظام الملک بقتل رسید - (۳) در نسخه [۱] دولهر بغیر نقطه مرقوم است *

(۲) متوجه می شد کار تا اینجا نمی رسید - بعد ازین هم معلوم
 نمی شد که بدین طول خواهد کشید - و الا ساز و سرانجام
 و فوج بسیار می توانست جمع کرد - حتی که در ایام
 جنگ هم سواران مرهقه پیغام رفاقت نمودند - خصوص کانهو
 بهونسله با پنج هزار سوار بقلیل راضی بوده - اصلا قبول نکرد -
 که اینها همه سرچنگ خورده و مالش یافته من اند - آینده
 هم سر حساب نگهداشتنی ست - منت پذیر نمی شوم - اگر
 بے زر آمده رفیق شوند مضایقه ندارد *

بالجمله در نواحی آن قصبه (که صحرانیست دلفزا)
 مدفون گشت - سرآمد امرای حال بوده - بلکه به امیران
 زمانه هیچ مناسبتی نداشت - بوی سرداران سلف میدارد -
 شجاعتش با فراست ترین - و ریاستش با سیاست هم نشین - در
 استقلال و متانت کوه بوده (که از تند باد انقلاب روزگار
 جنبه در ارکان ثباتش راه نیافته - و در راست اندیشی
 و حسن تدبیر قدر اندازه بود) که هرگز تیر فکرش از
 نشانه مقصود چپ و راست نیفتاده - دور باش ممل
 و اختلاط مغل نداشت - (هر چند خالی از یار باشی
 و صحبت دوستی نبود) نوکر پروری و رفیق نوازی
 بسیار داشت - عیش پرستی و تن آسانی نمی کرد -

سپاهي وضع بود - کار طلبی ها داشت - معامله فهم بود -
 بجزرسی همه جا میرسید - شلتاق و شتلم در میان نمی آرد -
 حیف رایگان رفت - به مفتای دولت نرسید - از صبیة
 عنایت الله خان پنج پسر و یک دختر داشته - در پسر
 خرد اسعد خان و مسعود خان (که یکی با دختر مطلب خان^(۲)
 بن مطلب خان بنی مختار و دیگری با صبیة خان زمان
 مکرم خان بن خانخانان بهادر شاهي کتخدا گردید) در عین
 شباب همراهی پدر برگزیدند - و از همه کلان تر خواجه
 احمد خان است که پدر همیشه بنیابت خود در شهر
 می گذاشت - اگرچه کارها همه مفوض به رای جلال الدین
 محمود خان بود که بقدم رفاقت و راستی مزاج چنان
 در دل مبارز خان جا کرده که بر ساخته و پرداخته او
 نمی توانست انگشت اعتراض نهان - بعد از کشته شدن پدر
 با احشام قلعه محمد نگر عرف گولکنده ساخته صندل خان
 خواجه سرا را (که قلعه داری می نمود) بیدخل کرده
 با مال و متاع و اقبال و اشباع بقاعه شتافته باستحکام برج
 و باره پرداخت - و تا یک سال نگه داشت - هر چند

(۲) در احوال مطلب خان [اسد خان] بغیر عین مهمله وقوع یافته - اما
 اغلب که [اسعد خان] صحیح باشد - (۳) چنانکه در ترجمه مطلب خان در
 جزو سیم صفحه ۶۵۳ گذشته *

او را مناسبتر باین کارها نیست (مورد بیچاره است - همیشه
 روزانه می خوابد - و شبها بیدار) به رای و تدبیر دیگر
 هواخواهان بعمل آمده باشد - پس از آن [که دلار خان
 (که خسر او بود و خالۀ حقیقی هم باو منسوب) مصلح
 شده] بمنصب شش هزاره و خطاب شهابت خان و تذخواه
 جاگیر در همان صوبه و معافی تکالیف نوکری و عدم تقاضای
 اموال پدر قلعه تسلیم نموده - بعد از چند عوض جاگیر
 حیدر آباد در اوقیه پور و قوال یافته^(۲) - الحال از مدتی
 در خجسته بنیان گوشه نشین است - کاره بکس ندارد -
 جاگیر در خاندیس یافته - دیگری خواجه محمود خان
 است که در جنگ زخمهای مؤلم برداشته صحت یافت -
 و آصف جاه بمنصب پنج هزاره و خطاب مبارز خان مشمول
 نوازش فرمود - درین ولا خطاب امانت خانی یافته^(۳) آمیزه
 خاندیس در جاگیر دارد - خلف ارشد است - در زمان
 پدر قلعه داری ها داشت - مورد شجاع معامله فهم و شایان
 کارهای عمده - با دریشان اخلاص مند - بهمه چیز مربوط
 و بهمه اوصاف آراسته - در همراهی آصف جاه معزز است -
 دیگری عبد المعبد خان (که در حین حیات پدر بحضور

(۲) همچنین در دو نسخه و در [سیم] عوض جاگیر حیدر آباد راتنه نور
 و قوال یافته - (۳) نسخه [ج] آنبیر *

(باب المیم) [۷۴۶] (مآثر الامراء)

شتافته (- خهرو زمان در خون بهای پدر بمنصب عمده و خطاب مبارز خان و داروگی گرز برداران سرفراز فرمود - الحال در عرصه نیست - و دختر به ثناء الله خان نبیره عزایت الله خان منصوب شده - در حکومت خسر فوجدار سیکاکول بود - پس ازان آصف جاه بصوبه دارمی بیجاپور تعیین نموده - دران جا از دست اردا چوهان سردار مرهقه شکست فاحش خورده - آخرها در قلعه دارمی پریندا در گذشت - اگرچه هرزه چانه بود اما حرف های بزمه داشت - دیگر هم اولاد داشته - یکی ازان حامد الله خان است که نواب آصف جاه بضابطه هند (که عداوت خون را بوملت نسبتاً منسیاً می کنند) همشیره خود را بعقد او داده - با این نسبت هم رفاه ندارد *

* معز الدوله حیدر قلی خان *

اسفرائینی ست - محمد رضا نام داشت - ابتدا در سرکار سلطان عظیم الشان توسل جنسته بنسبت نام او مشهور گردید - پس ازان (که زمام سلطنت هندوستان بدست محمد فرخ سیر در آمد) سال اول جلوس بواسطت میر جمله بخطاب حیدر قلی خان و خدمت دیوانی دکن مع دیوانیهای صوبجات آن و امانت کل محال خالصه با دیگر داروگیها سر بلندی اندوخت - و بعد رفتن بدان صوبه

(مآثر الامراء) [۷۴۷] (باب المیم)

(چون در مزاج شورش و سختی بسیار داشت) با نظام الملك آصف جاه ناظم آنجا صحبت از درستی نه نشست - لهذا بحضور شتافته دیوانی صوبه احمد آباد و متصدیگری بندر سورت و نیابت نظامت گجرات (که امالاً دران ایام بنام خاندوران بود) عزت اندوخته بدان صوب (اهی گشت - و به تنصیق مهمات آنجا پرداخته اضافه نمایان در محصول بندر و محال خالصه (که سپرد او شده بود) آورد - و در جنگ با صفدر خان ثانی (که با جمعیت بسیار بمقابله آمده بود و از جمعیت کم داشت) بجرأت پدش آمده برو غالب گردید - اما بنابر درشتی مزاج او رعایای آنجا ناراض بودند - و جاگیرداران آن صوبه شکایت کلی داشتند - و این معنی باعث کبییدگی خاطر قطب الملك شده بود - از آنجا تغیر شده در عهد سلطان رفیع الدرجات عزیمت حضور نمود - و بمقتضای وقت پس از وصول بابکر آباد با سید عزت خان بارهه چون شیور شکر جوشیده باستصواب از راجه رتن چند را بکند اتحاد در آورد - بشفاعت حمین علی خان با قطب الملك نزد صفا باخته شریک مشورت هر دو برادر شد *

و (چون در عهد سلطنت سلطان رفیع الدوله حمین علی خان بدفع فساد نیکو سیر بن سلطان محمد اکبر بن خلد مکان

بصوب اکبر آباد اراده نمود) او بخطاب بهادری آبرو یافته بطریق هزارل پیشتر به راه پیمائی در آمد - و در محاصره قلعه اکبر آباد مصدر ترود شد - و سال اول جلوس فردوس آرامگاه به تنبیه گردهر بهادر (که بعد فوت راجه جهیللا رام ناگر عم خود در صوبه آله آباد سر نافرمانی داشت) با فوج شایسته دستوری یافت - و (چون باستصواب راجه رتن چند این مقدمه بصلح گرائید) از انجا برگشته پس از رسیدن بحضور در همین سال بتعلقه میر آتشی از انتقال سید خانجهان باره نوای افتخار بر افراخت - و پس از کشته شدن حسین علی خان (که سید عزت خان باره و دیگر رفقای خان مزبور رو بجانب دولت خانه پادشاهی آوردند) نام برده با جمعیت سوار و پیاده موجود کدر خدمت بسته آثار دلیری و دلادری بظهور آورد - و در جلدی آن از اصل و اضافه بمنصب شش هزاری شش هزار سوار و خطاب ناصر جنگ طبل شاد کامی نواخت -

(۲) نسخه [ب] جهیللا رام - (۳) در [تاریخ مظفری] در همان اثنا شعله شهرت کشید که گردهر پسر دیا بهادر برادرزاده جهیللا رام که مقدمه الجیش و قوت یازوی او بود بعد فوت عم خود بجمع سپاه پرداخته قلعه آله آباد را بتیاری برج و باره استواری نمود - (۴) در [تاریخ مظفری] حیدر قلی خان بمنصب هفت هزاری شش هزار سوار یک اسبه و خطاب حیدر قلی خان بهادر ناصر جنگ امتیاز یافت *

در جنگ (که با قطب الملک بتوزکی سلطان ابراهیم پسر سلطان رفیع الشان متصل آن رو داد) بهر ادلی مامور شده در سردادن توپخانه بزرگ افشانی بعهده آن سعی بلیغ نمود - و پستر بشمشیر با حریف پیوسته طریق جرأت پیمود - و قطب الملک بهادر را (که زخم بدست آمد) بر فیل برداشته نزد پادشاه آورد - و باین حسن خدمت از اصل و اضافه بمنصب هفت هزاری هفت هزار سوار و خطاب معزالدوله علم بلند رتبی بر افراشت - و سال (۱۱۳۳) هزار و یک صد و سی و سه هجری صوبه داری گجرات از تغیر اجیت سنگه و متصدی گری بندر سورت از تغیر قمرالدین خان بهادر ضمیمه میر آتشی بار تقرر یافت - و در سال دیگر (که نظام الملک آصف جاه حسب الطلب از دکن بحضور آمده بخلعت وزارت از انتقال محمد امین خان بهادر اعتماد الدوله مخلع شد) او (که بزبان آدری و دلیری موصوف

(۲) در [تاریخ مظفری] و حیدر قلی خان میر آتش در لشکر محمد شاهي تردیدیکه بکار برده و بنیر پاشی بیدریغ و بوعدهای لطف آمیز نوازش پادشاهی بتالیف قلوب و جذب خواطر پرداخته کاریکه از عملة توپخانهها در روز جنگ گرفته شاید در عهده هیچ مبر آتش از زمان سلف این جهد بظهور نرسیده - (۳) در [تاریخ مظفری] چون کارش از مدد بخت و یاری اخبر در گذشته بود دو زخم یکی زخم نیر و پیشانی و دیگری زخم شمشیر بر دستش رسیده بود - و بتقدیر الهی زنده از آن معرکه اسیر گردید *

بود (در کارهای ملکی و مالی دخیل میکرد - این معنی بر مزاج
وزیر گوازه نشد - و پادشاه به خاطر داشت او حیدر قلی خان را
مانع آمد - او متحمل نگشته رخصت شده به احمد آباد
رفت - و در آنجا زر معالات خالصه و تیول جاگیرداران را^(۲)
متصرف گشت - لهذا جاگیر او (که در نواح دارالخلافه
بود) بضبطی در آمد - او باستماع این خبر بمتصدیان حضور
نوشتم - که چون اقطاع من ضبط شده از من نوکری و
اطاعت نمی آید - لهذا مریه داری آنجا بنام نظام الملک^(۳)
آصف جاء بهادر تقرر پذیرفته بهادر مزبور روانه آن مریه
شد - او باستماع این معنی با آن (که نوح بسیار
فراهم آورده بود) خود را بجنون انداخته روانه پیدگاه سلطنت
گردید - و پس از وصول بدو منزلی شاهجهان آباد بتسخیر
مریة اجیر (که بتصرف اجیت سنگه^(۴) رفته بود) تعیین

(۲) نسخه [ا] لفظ [را] نیست - (۳) در [تاریخ مظفری] چون درین
ایام معزالدوله حیدر قلی خان ناظم گجرات قدم جرات در وادی بغی گذاشت
وای جهان آرای مریه داری گجرات و مالوه ضمیمه وزارت و ایالت دکن نموده
مهم حیدر قلی خان بر نظام الملک مقرر داشت - و او پاشنه کوب تا جلاله
قریب گجرات خود را رسانید - و حیدر قلی خان چون تاب مقاومت در خود
ندید بدو جنون زده بحضور پادشاه رسید - بعد چندی از تغییر خاندان
بخدمت میر آتشی سر بلند شد - (۴) نسخه [ج] اجیت سنگه رانهور *

شد - و بعد ازان (که گده پتلی^(۲) هم مفتوح گشت) بحضور
آمده مطابق سنه (۱۱۳۷) هزار و یک صد و سی و هفت
هجری شبر با زن خود در خس خانه می خوابید ناگاه آتش
در گرفت - و چمن زندگیش را سوخت - در کارها طبع رسائی^(۳)
داشت - و جلادت را بکار دانی فراهم کرده بود - اما
مزاجش خالی از سختگیری و زیاده سوری نبود - گویند طعام
گرم میخورد - حتی که بر دستار خوان ظروف پخت طعام را
بر سر مجمر پراز آتش داشته حاضر می ساختند *

• مرثمن الملک جعفر خان •

در اصل برهمن پسر بود - حاجی شفیع امفبانی خربد
کرده مسمی به محمد هادی ساخت - و مثل اطفال پرورش
و تربیت نمود - و همراه او بایران رفت - و پس از فوت
او بدکن بر گردیده بقلیل نوکر حاجی عبد الله خراسانی
دیوان مریه برار شد - و پستتر نوکر پادشاهی گشته در
عهد خلد مکن بمنصب درخور و خطاب کار طلب خان سرفراز

(۲) نسخه [ج] گده پتلی - و در [بعض نسخه] گده پتلی - (۳) در
[تاریخ مظفری] سال هشتم از جلوس فردوس آرامگاه معزالدوله حیدر
قلی خان ناصر جنگ در ایام گرما بخش خانه استراحت داشت - ناگاه
آن خانه را آتش در گرفت و او فرصت بر آمدن نیافته همانجا بر حمت ایزیدی
پیوست *

شده بتعلقات موبه دکن می پرداخت - و چنده دیوانی
حیدرآباد داشت - پستر بدیوانی موبه بنگاله از تغیر ضیاء الله
خان و خطاب مرشد قلی خان سر عزت بر افراخت - در
ایام (که محمد فرخ سیر جانب اکبرآباد بقصد جنگ
با عم خون جهاندار شاه عزیزمت نمود) حیدر بیگ نامی را
با جمعی بصوبه بنگاله فرستاد که خزانه بیارد - او بجنگ
پیش آمده شکست داد - پس ازان (که سلطنت به محمد
فرخ سیر رسید) رشید خان برادر افراسیاب خان مرزا
جمیری بصوبه داری آنجا تعیین یافته کار بقتال و جدال
رسانیده مقتول شد - نامبرده معرفت جغت سببه ساهو (که
از معتبران مالداران آن موبه بود زرها صرف نموده بتعلقه
موبه داری آنجا و منصب هفت هزاره هفت هزار سوار
و خطاب مؤتمن الملک علاء الدوله جعفر خان بهادر اسد
جنگ ناموری اندوخت - و سالها در آنجا بسر برده در سنه
(۱۱۳۸) هزار و یک صد و سی و هشت هجری ره سیر
مالک آخرت گشت - مرشد آباد آباد کرده اوست - گویند
در فن عملداری کمال آگهی داشت - کوده پر از نجاست
ساخته نام آن بیکنته نهاده بود - زمینداران را در آنجا
قید می نمود - و بیکنته (بفتح بای موحده و سکون یای
تحتانی و ضم کاف عربی و سکون نون و قای فوقانی مثقله

هندي با های مخفی موقوف) بزیان اهل هند عبارت از
بهشت است که باعتقاد خود مخصوص برگزیدگان دانند *
(۲)
پس از شجاع الدین محمد خان بهادر داماد او [که
میرزا دکنی عرف داشت - و از مردم برهانپور بود - نام
پدرش نورالدین از قوم افشار (که یکی از اجداد او علی
یار سلطان نام در ایام شاه طهماسب حاکم فراه مضاف
خراسان بود) و خون از چنده بتعلقه داری ایلکندل مضاف
موبه فرخنده بنیاد اشتغال داشت - و در ایام موبه داری
جعفر خان در بنگاله بحکومت اودیه می پرداخت] بالغار
نموده داخل مرشد آباد گردید - و از حضور فروردین آرامگاه
بنصب عمده و خطاب مؤتمن الملک شجاع الدوله بهادر
اسد خان سر بر افراخته بنظم آن ملک تقرر پذیرفت - و
کود مزبور را برهم زده همه زمینداران را گذاشت - و سیزده
سال بحکومت آنجا گذرانیده در سال (۱۱۵۴) هزار و
یک صد و پنجاه و در هجری راصل عالم مقبری گشت -
(۳)
رنق از بنگاله رفت تاریخ فوت اوست *

(۲) در [تاریخ مظفری] سال چهاردهم از جلوس والا جعفر خان المصطفی
به مرشد قلی خان موبه دار بنگاله در گذشت - و شجاع الدوله داماد او
بقرمان نظامت بنگاله و خلعت مکلف با مالای مروارید و خنجر مرصع و شمشیر
با ساز میناکار و قیل و اسب از حضور والا مرده مراحم گشت - (۳) یعنی
سنه هزار و یک صد و پنجاه و دو هجری *

(باب المیم) [۷۵۴] (مآثر الامرا)

پس از پهرش علاءالدوله سرفراز^(۲) خان بهادر بهادر جنگ
(که مرزا اسدالدین نام داشت) ایالت آنجا یافت - و
پس از انقضای ده ماه در سنه (۱۱۵۳) هزار و یک صد
و پنجاه و سه هجری بدست علی وردی خان (که از
پیش آردهای پدرش بود) کشته گردید - مرشد قای
خان بهادر رستم جنگ یزده سرفراز خان است - نامش مرزا
لطف الله - پدرش حاجی شکرالله قبری از دیار ایران
به هندوستان آمده در صورت توپان گردید - مرزا لطف الله
دران جامتولد گردید - و پس از وصول بسن رشد کسب
علوم نموده بقصد تجارت به بنگاله رفت - شجاع الدوله جوهر
قابلیت او دریافته صبیغه خود را با او عقد نمود - ابتدا
بخطاب لطف علی خان و بعد فوت جعفر خان به مرشد
قای خان مخاطب شد - دران ایام حاکم ادریسه بود -
(چون علی وردی خان بعد قتل سرفراز خان عازم آن سمت
شد) او هم فوجی فراهم آورده بمقتله پرداخت - و شکست
یافته دکن رویه شتافت - و در سنه (۱۱۵۴) هزار و یک
صد و پنجاه و چهار هجری باز اجتماع نموده بادریسه آمد -

(۲) در [تاریخ مظفری] و چون شجاع الدوله صوبه دار بنگاله و بهار و
ادریسه میزدهم ذی الحجه در سنه ۱۱۵۱ هجری در عین هنگام ورود نادر
شاه در گذشت فرمان نظامت هر سه صوبه با دیگر عذایات از پیشگاه جهانبانی
برای سرفراز خان خلف او روانه گردید *

(مآثر الامرا) [۷۵۵] (باب المیم)

و سعید محمد خان پسر حاجی محمد را (که بهادرزاده
علی وردی خان می شد - و نائب ادریسه بود) دستگیر
ساخت - علی وردی خان با هر دو عزیزیت ادریسه کرده حاکم
آنجا را هزینه داد - از آن بعد بدکن آمد - نظام الملک
آصف جاه بهادر مشمول عواطف ساخته بتقرر جاگیر و قرب
مصاحبت خود خرسند گردانید - سال (۱۱۶۴) هزار و یک
صد و شصت و چهار هجری در گذشت - شعر می گفت -
و مخمور تخلص می کرد - این بیت از دست * بیت *

* میگذار از ضعیفان کار سنگین بر نمی آید *

* که کوه میشود صورت پذیر از خامه^(۲) صوفی *

حلیله اش مشهور به مهمان بیگم صبیغه شجاع الدوله مدتی
زنده بود - در حیدرآباد بحویلی خرید کرده شوهر بصر
می برد - پسرش یحیی خان چند قلعہ داری^(۳) کهنپوره
مضاف فرخنده بنیان داشت - سال چندی قبل از حالت
تحریر ازینجا راز شده *

* مهاراجه اجیت سنگه و آتھر *

پسر مهاراجه جسونت سنگه است - چون پدرش در
تهانہ داری جمرد در گذشت از در شکم مادر برد - پس

(۲) نسخه [۱] خاند مورے - (۳) نسخه [ج] مبین بیگم - (۴) نسخه

[ب] کهنمور - و در [بعضی نسخه] کهنور *

از وصول بلاهور متولد گشت - پسپو بر طبق حکم خلد مکان
گسایش بحضور آوردند - پادشاه خواست بدست آورد -
را آهوزان (که قدیمان راجه متوفی بودند) بجنگ برخاسته
برخیز بکار آمدند - و چندی او را بوطن رسانیدند - پس
ازان (که پادشاه خود در بار در صوبه اجمیر رفته بقلع و
قمع این قوم پرداخت - و شاهزاده محمد اکبر را بتعاقب
او مامور ساخت) اینها باخواهی شاهزاده کاربند شده او را
از راه بردند - تا آنکه شاهزاده باتفاق آن مردم یک و نیم
کردهی لشکر پادشاهی رسید - بوجه اینها بد گمان شده از
نزد پادشاهزاده برخاسته رفتند - ناچار شاهزاده هم راه فرار
گزیذ - پادشاه در جودهپور فوجدار تعیین نمود - تا حیات
پادشاه او در کوه های صعب المرور جا گرفته بود - پس از
ارتحال پادشاه فوجدار جودهپور را به حرمت ساخته قصبه
بتصرف در آورد - خلد منزل در جنگ اعظم شاه فرمان طلب
فرستاد - نیامد - لهذا بعد جنگ اعظم شاه بر سر جودهپور
رفت - و خانزمان پسر منعم خان خانانان را بر تعیین
نمود - پس از رسیدن خان مزور نزدیک جودهپور آمده او را
دید - و تسلی یافته بملازمت آمد - و بعد عفو جرابم
بمنصب سه هزاری سر افتخار بر فراخت *

(۲) نسخه [ج] ندیمان - و نسخه [ب] ندیمان *

و (چون پادشاه متوجه دکن بعزیمت مقابله کام بخش
گردید) او از انذای راه باتفاق راجه جی سنگه کچهواکه
اسباب ضروری بوداشته و خیمه ها در لشکر گذاشته راه وطن
گرفت - و بعد معارفت از دکن پادشاه را فکر تنبیه این
قوم در سر بود - اما فساد قوم سکهان (که در پنجاب
عالم گیر شده بود) مانع آن شد - نظر بصاحت وقت از
کرده و فاکرده او چشم پوشیده بوساطت خانانان قرار یافت
که او باتفاق راجه جی سنگه سرسرای ملازمت نموده رخصت
وطن یابد - و سرانجام دست کرده خود را بحضور رساند -
ازانجا (که فلک فتنه را مردم توطیه دیگر بر می انگیزد)
خلد منزل را بعد رسیدن لاهور قضیه ناگزیر پیش آمد -
و پسنر میان پادشاهزاده مخالفت (داد - تا آنکه نوبت
سلطنت به محمد فرخ سیر رسید - سال دوم جاسوس حسین
علی خان امیر الامرا با فوج بر سرش تعیین گردید - نامبردا
مقاوب (عیب گشته به امیر الامرا رجوع آورد - و بقبای
پیشکش جبرایم او بصفحه مقرون گردید - صبیحه خود را بر
معمول جهت عقد با پادشاه روانه حضور ساخت - و
صوبه دارمی کجرات سر بیلد گشت - پس ازان دست تو
بدامن سادات زده اواخر عهد محمد فرخ سیر حسب الطلب
از احمد آباد بحضور آمده بخطاب مهراجه فرق عزت بر افتراخت -

و در محبوس ساختن پادشاه مذکور با سادات شریک مشورت بود - ازین جهت در خاص و عام طشت بدنامی او از بام افتاده در اوایل عهد فردوس آرامگاه از نظامت گجرات عزل پذیرفت - و از سر نیک نالی دست اریز سزد بلده دار الخیر اجمیر را بتصرف در آورد - پس از آن (که امرا با فوجی بر سر او تعیین شدند) راه وطن خود پیش گرفت - و در گده پتای مردم او متحصن بودند - فوج پادشاهی رفته به کامره آن پرداخت - آخر بصلح مفتوح گردید - و فرار یافت که ابهی سنگه پسر کلانش از جانب پدر در حضور باشد - ابهی سنگه پس از رسیدن به حضور بتطبیع ارکان آنجا دست از حقوق پدری برداشته به بخت سنگه برادر خود خود نوشت - و او بتفریدی در حالت خواب اجیت سنگه را روانه بنس القرار ساخت - لهذا ابهی سنگه مخاطب

(۲) در [تاریخ مغربی] سال چهارم از جلوس والا اشرف الدوله ارادتمند خان را بصوابدید او با بیست و دو امرا بر مهم مهاراجه اجیت سنگه رخصت فرمودند - خان مذکور در اجمیر رسیده بلفظ و عطف او را مطیع و متفاد ساخته قلعه هنلی که در عمل مهاراجه بود بتصرف اولیای دولت در آورده راجه ابهی سنگه پسر کلانش را مع پیشکش لایقه همراه امرا مذکور حضور آورد *

(۳) در [تاریخ مغربی] بعضی میگویند که چون مهاراجه اجیت سنگه سرورش و بغی برداشته بود پادشاه و وزیر الممالک اعناده الدوله قمر الدین خان بخت سنگه پسر او را بوعده حکومت جرده پور و عبیره تمامی ملک پدر او فرستاده بر نشن پدر تحریر دادند - و او بامید ریاست پدر را بخت -

به مهاراجگی شده در سنه (۱۱۴۰) هزار و یک صد و چهل هجری از تغیر سربلند خان به صوبه داری گجرات (ایت عزت برافراخت - و بوطن رفته یک سال به بگذر بست آنجا گذرانید - و در سال یازدهم محمد شاهی داخل گجرات شده بمرهته جوتیه صوبه می داد - چون غلبه آنها روز افزون دید سال یازدهم برخاسته بوطن خود آمد - و تمام صوبه بتصرف مرهته رفت *

مهاراجه اجیت سنگه دو پسر داشت - اولین ابهی سنگه که احوالش گذشت - و دومین بخت سنگه که بعد فوت پدر بر وطن قابض گردید - و پس از بر سرش بجای سنگه در حالت تحریر متصرف است - و به رعایا پروری و پاسداری زبردستان و سر شکاری زبردستان زبانزد - تنه احوال سلطان محمد اکبر بدین اسلوب است که بعد فرار از نزدیکی اجمیر (چون هیچ جانب مقرر نیافت) پیش سنبها بهونسله شتالت - سنبها بسلوک پیش آمده چنده نگاهداشت - (چون خلد مکان بدکن نهضت فرموده غلغله کافر کشی در چار هو افکند) او مرعوب گشته جهاز سواره روانه ایران شد - چون جهاز بمسقط رسید حاکم آنجا نگاه داشته بخداد مکان نوشت - درین ضمن (که خبر آمدن او بمسقط مصرع شاه سلیمان

مفوی گردید - و سابق سلطان محمد اکبر از اراده خود اطلاع داده بود (شاه بتعلقه دار مسقط) که رجوع شاه ایران دارد (بتقید نوشته طلب داشت - و لازمه احترام بجا آورده همیشه ضیافت و سیر بود - آخر سلطان درخواست کمک نمود - شاه گفت که هنوز پدر شما زنده است - بعد ازین (که نوبت برادران رسد) آنچه لازمه امداد و اعانت است بعمل خواهد آمد - سلطان تنگدل شده گفت که مزاج من با هوای اینجا نمی سازد - رخصت دهند که قریب قندهار در ولایت گرم سیر متوقف باشم - شاه حسب درخواست مرخص نمود - و برای اخراجات لابدی بهمان نواح تنخواه معین کرد - سلطان پس از رسیدن آن نواح سال (۱۱۱۵) هزار و یک صد و پانزده هجری بگلشن بقا خرامید *

* میر احمد خان ثانی *

خلف میر احمد خان شهید است که در صوبه داری بوهان پور با کفار مرهته جنگ مردانه نموده جان در باخت - نخست محمد خان خطاب داشت - پس از آن بنام پدر نامی گردیده چند فوجداری چکله امتداد صوبه پنجاب بعهده اش بود - قضا در آنجا حلیله او (که محبت و دلپسندی مفرط بدر داشت) در نقاب مبات کشیده -

رأس المال میر و هوش خود را بدست قاراجگران جزع و فزع داد - و این نامور دلخراش چون داغ لاله دامن گیر دل غم زبده او شد - همت بر ترمیم و تاسیس مقبره آن عقیقه گماشته بانی طرح انداخت و بستر بغیابت عنایت الله خان کشمیری به ایالت خطه کشمیر کامروائی یافت - نقش درست نه نشست - آخر کار بغضت و رسوائی انجامید - تبیین این اجمال آنکه محتوی خان ملا عبد النبي (که از علمای عصر و در زمره ارباب منصب منسلک بود) همواره میخواست در پرده حمیت اسلام اغراض نفسانی خود را پیش برد - از تعصب و لجاج گاه گاه با هنود آن دیار کارش بصورت احتساب می نمود *

(چون انقلاب در کار و بے نقی سلطنت انبعاث و ایراث خود مری و خیره روی شور یشتان می نماید) آن شوخ چشم در سال دوم محمد شاهي اجلاف و احامره شهر را بر روایات مرجوح فقیه از راه برده با خود متفق ساخت - و رفته با نایب صوبه و قاضی صلاحت و ابرام نمود - که احکام شرعیه (که به ذمی متعلق است) مثل ممانعت از رکوب

(۲) چنانکه در احوال محمد کظم خان در صفحه ۷۲۱ از جزو سیم اشاره

بهین برده - (۳) نسخه [ج] علمای قشری - (۴) نسخه [ب]

اجامره - (۵) نسخه [ج] مرجوحه *

اسب و ارتباط يراق و غير ذلك بدان کار بند بايد شد - و آن
شورمه ضاله را از اعلان رسوم مشوم باز بايد داشت - آنها
جواب دادند - آنچه در دار الخلافه و ساير بلاد هند شايع و
مروج است بعمل مي آيد - احداث امر غير معمول بدون
حكم خليفه وقت چگونه پيشرفت ميشود - آن شوریده سر از
باز زن حکام بر خویش پيچيد - و بيرون برآمده بپيامردی
يکتائی گزيان هر جا هندوئی مي ديد مراتب استخفاف
و استحقار مي نمود - اتفاقاً درين ايام روزی مجلس رای
نامي (که در جرگه معتبران بلده منتظم بود) با براهمة
بسير باغی رفته بطعام و اطعام اشتغال داشت - که آن سبکرو
بهر وقت رسیده آرازه گیر و دار بلند ساخت - و بی تخاصا
به زن و بختن پرداخت - مجلسی رای بپای استعجال راه
فرار سر کرده خود را بخانه مير احمد خان انداخت - و آنرا
به زم خود مأمون پنداشت - آن بيداد گر بتر گشته بمحلّه
هتدوان آتش در زده دود از دمار آنها بر آورد - و بدان
بسنند ننموده خانه خان مذکور را گزن گرفت - و هر کرا
يافت بشکفته بيعزتي در کشيد - خان مشاير اليه داران روز
بطايف الحيل شر او را از خود بی سر ساخت - روز ديگر
جمعيت فراهم آورده باتفاق بخشی پادشاهي و منصبداران

بتلافي و تدارک مافات بر سرش شناسمت - آن جهارت کيش
بهمان مردم مقابل پيوسته آتش قتل برمی سهام و ضرب
محضام برافروخت - و باغوايش مسامين شهر نيز بر جوشيدند -
جماعه از عقب پله را (که خان مذکور ازان گذشته بود)
سوختند - و از هر دو طرف راسته و بازار تير و تفنگ
مي انداختند - و سنگ و خشت مي زدند - و نسلوان و
مبيان هر چه مي يافتند از بام در مي برتافتند - دران (٢)
هنگامه قيامت انگيز سيد ولي همشيره زاده مير احمد خان
با جمعی نقد جان در باخت - خان مذکور ازان چار موجه
هلاک (که نه يارای پيش رفتن داشت و نه راه بازگشتن
مي يافت) بعجز گرائيده بخفت و خوارى بسيار جان
بدر بردن مغنم دانست - پس ازان فساد سرشت بقیه
خانهای هند را بباد غارت و تاراج داده مجلس رای را
با جمعی ازان مأمون بر آورده مثله ساخت - و هنگام ختان
برخی را نوبت بقطع عضو مخصوص رسيد - و روز ديگر
محتوي خان بمسجد جامع رفته باجماع مسلمين مير احمد
خان را از حکومت برانداخته خود را حاکم مسلمانان
قرار داده مخاطب به ديندار خان گرديد - و تا پنج ماه
(که حاکم ديگر از حضور نرسيد) بفصل قضاي و اجرای

احکام استقلال می ورزید - و در مسجد نشسته در تمشیت امور ملکی و مالی می کوشید - (چون مؤمن خان نجم ثانی بنیابت عیانت الله خان بروج این آشوب و تجدید بذر و بخت مأمور گردید) اواخر شوال به کرمه می کشمیر رسیده فرود آمد - محتوی خان (که شرمندگ کردار نکوهیده خود بود) با جمع از فضلا و اعیان شهر با اتفاق خواجه عبد الله نام منصبدار (که از مشاهیر آنجا بود) باستقبال نایب موبه رفته بازاز در شهر آورد - خواجه مذکور از راه اعتدال یا از روی شرارت (که خمیرمایه سرشت آن مرز بوم است) مشورت داد - که نخست بخانه میر شاه پور خان^(۲) بخشی رفته استعذار گذشته نمایند - و بحتر پذیره شوند - زمان باداش افعالش رسیده گوش بر آواز پیام اجل بوده فوراً شتافت - صاحب خانه (که از منصبداران کهر و غیور و برخه مردم محله جذبی مالی را در گوشه و کنار خانه آماده کرده بود) پس از ساعت خود به بهانه شغل برخاست - آنها ناگاه بر سر آن مرگ گرفته ریخته اول دو پسر خرد سال وی را (که همواره پیش پیش او مولود خوانده میرفتند)^(۳) علف تیغ بیدریغ ساخته او را بانواع تعذیب اداره دادند

(۲) نسخه [ب] میر شاپور خان - (۳) نسخه [ج] جذبی مالی - (۴) نسخه [پ] مولود خوانان *

عدم ساختند - روز دیگر پیروان او بدعوای خون مقتدای خون کمر برخاش بسته بر سر محله جذبی مالی ها (که بمذهب تشیع شهرت دارند) و محله حسن آباد رفتند - تا دو روز بین فریقین زد و خورد گرمی داشت - چون ازین طرف بلاوی عام بود آخر الامر چیره گشته دو سه هزار کس ازین دو محله با بسیاری از مغولیه مسافر ته تیغ کشیدند - و انواع بی ناموسی بر سر زنان آورده تا دو سه روز مبلغهای خطیر از نقد و جنس بغارت بردند - پستو بخانه بخشی و فاضی شتافته (نخستین به پیغواله در شد که بی نبردند - و درمیان بدر زد) خشته از خانه آنها بجا نکداشتند - چون مؤمن خان داخل شهر شد به کجدار و مرز پیش آمده میر احمد خان را بدرقه همراه داده روانه نمود - خان مذکور بدار الخلافه آمد - و بعد از آن از جانب قمر الدین خان بهادر اعتماد الدراء فوجداری مراد آباد گرفت - و در آنجا خسارت بسیار کشید - از تاریخ فروش آگهی نشده *

• معزالدوله حامد خان بهادر صلابت جنگ •

برادر مایندری خان فیروز جنگ است - در حیات پدر بدولت رو شامی خادمگان کامیاب گشته بمنصب درخود

(۲) نسخه [ج] برادر مایندری خان فیروز جنگ *

سر رشته روزگار بدست آورد - سال بیست و نهم جلوس
بعثایت خطاب خانی و عطای ماده قیل امتیاز پذیرفته
مامور شد که خزانه بلشکر محمد اعظم شاه (که بمحاصره
بیجاپور تعیین بود) رساند - تا آخر عهد آن پادشاه بمذنب
در هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار ارتقا پذیرفته *

پس از ارتحال خلد مکان بهمراهی اعظم شاه بهندوستان
رفته در جنگ بهادر شاه سردار طرح دست چپ بود -
پس ازان (که اعظم شاه بقتل رسید) بملازمت خلد منزل
پیوسته سال سیوم جلوس بصوبه داری بیجاپور افتخار
اندوخت - و پست ازان جا عزل پذیرفته بحضور آمد -
ادایل سلطنت فردوس آرامگاه (که نظام الملک از مالوه
بدکن رسیده با کسان سادات بمقابلہ پیش آمد) نامبرده
(که همراه سید عبد الله خان قطب الملک (داند شاهجهان) ادان
گردیده بود) جاگوش تغییر و خود خانه نشین شد - درین
ضمن (که حسین علی خان امیر الامرا کشته شد)
قطب الملک شاهزاده را از محبوسان سلیم گداز طالب داشته

(۲) در [تاریخ مظفری] در جنگ که افواج پادشاهی را با غیوت خان
ممشیره زاده حسین علی خان رو داده حسین علیخان بضرب گلوله تنگ غالب
نهی کرد و طائر روحش از نفس تن متوجه پرواز گردید - (۳) در [تاریخ
مظفری] و بنجم الدین علی خان صوبه دار شاهجهان آباد نوشته فرستاد
که یک از پادشاهزاده های والا تبار را از مسکن سلیم گداز بر آورده برونیت
سلطنت جلوس باید داد *

در فکر تالیف مردم افتاده او را به بحالی جاگیر خوشدل
ساخته و مبلغ نقد رسانیده همراه گرفت - و چون
قطب الملک گرفتار گشت اعتماد الدوله امین خان بهادر
اورا بر قیل خود گرفته بملازمت پادشاهی رسانید - و
پس ازان (که نظم صوبه گجرات از تغییر معز الدوله حیدر
قلی خان به نظام الملک آصف جاه قرار گرفت) او را
به نیابت آنجا مامور نمود - و بخطاب معز الدوله صلاحیت
جنگ مخاطب ساخته تجریز بحضور نوشت *

و (چون در سنه (۱۱۳۶) هزار و یک صد و سی
و شش هجری صوبه داری گجرات از تغیر آصف جاه
به سر بلند خان مفوض گشت) شجاعت خان و (رستم علی
خان پسران محمد کظم نام جماعه دار) (که سابق نوکر
شجاعت خان محمد بیگ بود - و پسرانش از روی کار طلبی
بمذنب پادشاهی و خطاب خانی بسعی حیدر قلی خان
فایز شده بنیابت سر بلند خان در گجرات و صورت دخیل

(۲) در [تاریخ مظفری] بعد ازان رستم علی خان برادر شجاعت خان
(که دران وقت حاکم بندر صورت بود) خبر قتل برادر شنیده استیجاب محاربه
با حامد خان سامان نمود - پیلنجی گایکوار با عشت هزار سوار با وی ملحق
گشت و حامد خان نیز با کنتها مرهقه (که صاحب پست هزار سوار بود) از
احمد آباد کوچید - بر کنار دریای مهتی قلاق فریقین دست داد - حامد خان
بعد جنگ شدید غالب آمد - و رستم علیخان از دست وی بقتل رسید *

شدند) هر دو جنگ با معز الدوله نموده بقتل رسیدند - تا آنکه سر بلند خان خود (سید و بخشی حامد خان کشته شد (۲) و او دخیل تعلقه گردید - بذاوران حامد خان حسب الطلب نظام الملک آصف جاه بدکن (رسیده بتفویض صوبه داری ناندیر لوای بلند رتبی برافراخت - و بعد چند مدت مطابق سنه (۱۱۴۰) هزار و یک صد و چهل هجری در ایامه (که لشکر آصف جاه متصل کرناک بود) در منزل گلبرگه سفر آخرت گزید - و در روضه شاه بنده نواز (قدس سره) بیرون گنبد مدفون گشت - خوش خلق و غیور و سپاهي و صاحب همت بود - در عدوان گفتگو وضع بی باکانه داشت - پسرانش (که شهرت گرفته اند) خیر الله خان و حفیظ الله خان و مرحمت خان هر یک بظاہر قرب قرابت با آصف جاه بمنصب و جاگیر در خور با نقدي بطور مدد خرج سرفرازي

(۲) در [تاریخ مظفری] مبارز الملک سر بلند خان بعد استماع هنگامه حامد خان جانب گجرات روانه شد - و حامد خان بقصد محاربه او را مرده از گجرات بر آمد - هر چند مبارز الملک نصایح هوش افزا بقلم آورد - و نظام الملک هم از دکن بعم خود ظامرا در باب دخل دادن مبارز الملک نوشته ها روانه کرد - چون حامد خان مرد لا آهالي بود این معنی فائده ننمود - آخر امان بیگ بخشی خود را بانوج مرده بحرب مبارز الملک متعین گردانید - و او جنگ عظیم در میان آورده بقتل رسید - (۳) نسخه [ج] سپاهي وضع - (۴) نسخه [ب] حفظ الله خان *

داشت - و اکثر اینها به بد وضعی مشهور - و برعایت سردار مزبور تکلیف نوکری معاف شده به خانه نشینی بسر می بردند - از هر یک اعقاب باقی (۲) و پیاژه جاگیر روز را بشب می رسانند - پسران مرحمت خان (که خودش بسادگی زبان زد بود) صورت تربیت پذیرفته اولین بختاب فتح یاب جنگ و دومین ظفر یاب جنگ - و بجاگیر از پرگنه مالکده سرفرازي دارند - و با محرز اوراق شناسا *

• محمد غیاث خان بهادر •

نامش غیاث بیگ است - پدرش غنی بیگ در سرکار خان قیروز جنگ نوکر بود - نامبرده دست توسل بدامن خیر میامن نظام الملک آصف جاه بهادر زده رفاقت او برگزید - ابتدا بداروغگی توپخانه می پرداخت - پست در تعلقه داری مراد آباد به نیابت قرجداري مامور شد - چون سیر فکر و درست منصوبه بود - و دلاوری با کار دانی فراهم داشت (مشیر و معتمد گردید - امور عظیمه بی مصلحت او متمشی نمی شد -) چون بهادر مزبور از صوبه مالوه عثمان عزیمت

(۲) نسخه [ج] باقی اند - (۳) در نسخه [ج] حرف [از] نیست - (۴) در نسخه [ب] مالکده بغير نقطه حرف اول مرقوم است *

بجانب دکن گرداند) او در معارک (که یاسید دلاور علی ^(۲) خان (داد) شریک غالب در زد و خورد مانده در هر نوبت لوی غلبه افراشت - یک چشم او از سابق نور بینائی نداشت و چشم دوم در جنگ اخیر بنابر رسیدن زخم تیر عاقل گشت - بهادر مذکور قدامت و قدوریت او منظور داشته بعد فتح بخطاب بهادری و منصب پنجهازلی پنج هزار سوار و خدمت فوجداری بکلان صوبه خاندیس نوازش فرمود - و بستر بتعلقه متصدیگری محالات صوبه خجسته بنیاد بر نواخت - مدتی درانجا نشست - سال (۱۱۴۸) هزار و یکصد و چهل و هشت هجری جهان گذران را گذاشت - در محسن مدرسه متصل مغل پوره رافع خجسته بنیاد (که بنا نهاد) او ست) مدفون گردید - به آشنا پروری و فیض رسانی اتصاف داشت - پسرش رحیم الله خان بهادر به قدر دانی نوین مزبور بمنصب شایسته و تیولداری برگشته سیونا مضاف برار سورنازی یافته چندی بفوجداری سرکار بکلان صوبه خاندیس و یکچند به ضلع داری محالات نواح خجسته بنیاد مامور

(۲) در [تاریخ مظفری] سال دوم جلوس فردوس آرامگاه دلاور علی خان با فوج شایسته به چهارده گروهی بوهانپور متصل موضع حسن پور سرکار هندیه رایت حرب افراخت - و محمد غیاث خان بمقابلہ پیش آمده جنگ معرب روی داد - دلاور علی خان از ریا در آمده و بسیاری از سرداران باره و راجپوتیه زخمی گشته دستگیر گردیدند *

گردید - در عمل ملائمت جنگ بهادر بمنصب آمده و خطاب منظور الدوله متهور جنگ اختصاص گرفت - ساله چند پیش ازین دار فانی را پدرود نمود - از پدر ارث شجاعت یافته بود - چند یسر از باقی سمت - ارشد آنها فضل الله خان است که درین ولا بخطاب پدر و تیولداری محال مرقوم امتیاز دارد *

* محمد خان بنگش *

ابتدا بصیغه جماعتداری روزگار داشت - سادات باره پیش آورده بنوکری پادشاهی و دولت (و شناسی رسانیدند - سال سیوم جلوس فردوس آرامگاه در چنگ (که با قطب الملک بتوزکی سلطان ابراهیم (داد) خان مزبور در همراهی قطب الملک بود - با جمعیت خود آمده برکاب پادشاهی پیوست - و مصدر تردد گردید - و بمنصب عمده و خطاب قائم جنگ لوی اعتبار بر افراخت - و سال سیزدهم مطابق سنه (۱۱۴۳) هزار و یک صد و چهل و سه هجری بصوبه داری مالوه از انتقال راجه گردید ^(۲) بهادر سرمایه عزت اندوخت - و دران آوان فوجی بر سر سترسال بندیله برد - و تا یک سال با او بمقابلہ پرداخته محالات پادشاهی (که در تصرف او بود) مستخلص ساخت -

(۲) نسخۃ [پ] کرور - (۳) نسخۃ [ج] محالات پادشاهی را اله *

سترسال در مدد قابو بوده پس ازان (که خان مزبور جمعیت افزود برطرف کرده با مرهقه اتفاق نموده دفعه دریده نامبرده را در گدھی محصور نمود) بعد چهار ماه محاصره (چون در هوا اثر ربا ظاهر شد) فوج مرهقه برخاسته رفت - سترسال هنوز سعی در محاصره داشت که یورش قائم خان با جمعیت رسید - لهذا سترسال بصلح پرداخت - و از مستخاص گردیده پیش پادشاه آمد - در جنگ نادر شاه در چند ادلی بود - و بوقت موافقت پیرایه زندگی را برگزید - بعد فوآش پسر کلان از قائم خان بفوجداری محال فرخ آباد دغبره مضاف مریه اکبر آباد پسر می برد - پس ازان (که صفدر جنگ وزیر شد) بتحریر او بر سعد الله خان پسر علی محمد خان رهله شنانده در بدآورن محصور ساخت - و هر چند از زار نالی کرد مفید نشد - ناچار او برآمده جنگ نمود - قائم خان مع برادران کشته گردید - صفدر جنگ احمد شاه پادشاه را برداشته برده خواست که تعلقات قائم خان بضبط در آرد - مادر قائم خان معجز پوش آمده مقدمه بر شصت لک روپیه انفصال یافت - صفدر جنگ همه برگذاتش ضبط نموده فرخ آباد را با درازده موضع (که از عهد فرخ میر در انعام آلتغای مادر قائم خان بود) گذاشت - و نول رای نامی را برای تحصیل

نگاهداشته خود متعاقب پادشاه بدلهلی رسید - احمد خان برادر قائم خان بجمع افغانه پرداخته با نول رای جنگ نموده او را کشت - و صفدر جنگ (که بازاده کمک نول رای از دهلی روانه شده بود) به سنج این واقعه مابین قصبه سالی و قصبه سهار (سیده سنه (۱۱۶۳) هزار و یک صد و شصت و سه هجری با احمد خان مقابله نمود - و شکست فامش یافته بر حوفا برونجی (که سوار بود) با آن (که زخمی شد و فیلبان و سوار خواصی هردو بکار آمدند) اما نادانسته از چنگل افغانه (هائی یافته بدلهلی رفت - احمد خان پسر خود محصوره خان را بضبط مریه آورده فرستاده خود جانب آله آباد عطف عنان نمود - و در تحریق اماکن و اسر اشخاص بهیچ وجه کوتاهی ننمود - سال (۱۱۶۴) هزار و یک صد و شصت و چهار هجری باز صفدر جنگ باجتماع جمعیت پرداخته باتفاق ملهه (از هواگر و جی آبا سندهه رخس عزیمت بتدارک برجهاند *

مرهقه اول شادی خان نامی را (که از جانب احمد خان حاکم کول جلیسر بود) (ه سپر دادی فرار ساخت - در چون یومول این خبر احمد خان (که آله آباد را در محاصره داشت) (راه فرخ آباد گرفت [مرهقه متعاقب رسیده درانجا او را محصور ساخت - از قابو دیده ازانجا

برآمده بحسین پور (که مستحکم تر بود) خود را رسانید -
روز (که سعد الله خان بهر علي محمد خان بمک
او رسیده جنگ بر روی کار آمد) او منہزم گردیده
در دامن کوه مداریه پناه گرفت - و ملک او همه بتاراج
رفت - آخر از راه عجز درآمده خاطر خواه مقدر جنگ
صلح صورت بهت - مدتی در تعلقه خود راتق مهمات بود -
شهرت نیکوئی او زبانزد - چه اکثر مردم خاندان عمده^(۲)
از ذکور و اناث (که بعد خرابی دار الخلافه پیش او
می رفتند) خدمت آنها بیش از بیش می کرد - و
بے تکلیف نوکری بخانه هر یک ماهر می رسانید - و بطاق
و توافع پیش می آمد - ازین جهت عمره به نیکامی
گذرانید - و طریقه احسان بے عوض را برسم بادکار بر مفعله
روزگار گذاشت - از بانی ماندهای خاندان او آگهی
دست نداده *

* مؤتمن الدوله اسحاق خان *

(۳) پدرش از شوستر دارن هندوستان گردیده در شاهجهان آباد

(۲) نسخه [ج] و شهرت - (۳) در [تاریخ مظفری] اسحاق خان
مؤتمن الدوله (نه پدرش از شوستر آمده در شاهجهان آباد منوط
گردید) مرزا غلام علي نام داشت و یک از دانشوران وقت و علامه عصر بود -
در اواسط عهد فردوس آرامگاه کمال تقرب سلطانی بهرسانید - لطیفه گو و
حاضر جواب به بود *

اقامت گزید - و در زمان محمد شاه پادشاه بنوکری پادشاهی
معزز گشته بخطاب غلام علي خان سرافرازی یافت - و بتعلقه
بگالوی می پرداخت - نامبرده در هفت متولد گردیده پس
از سن تمیز بحصول قابلیت صاحب استعداد گشت - و در
عهد فردوس آرامگاه بتعلقه خانسامانی و کمال تقرب عروج
نمود - سال بیست و دوم مطابق سنه (۱۱۵۲) هزار و
یک صد و پنجاه و در هجری زمت زندگی بر بست -
شعر می گفت - از دست *

(۲) * ز بکه در دل تنگم خیال آن گل بود *

* نفیر خواب من امشب مغیر بلبل بود *

(۳) بهر گذاشت - نخستین میرزا محمد (که او نیز

مثل پدر کمال تقرب فردوس آرامگاه بهم رسانیده محصور
اقوان بود) اول بخطاب امحق خان و آخر بخطاب نجم
الدوله امتیاز پذیرفت - و بخشیم چهارم شد - فردوس آرامگاه

(۲) مقطوع این است - عجب مدار اگر بوی جان دهد امحق • سواد
شعرو از دودمان کاکل بود - (۳) در [تاریخ مظفری] و اوسه پسر و یک
دختر گذاشت - نخستین مرزا محمد خان نجم الدوله - دوم مرزا علي خان
افتخار الدوله - سیوم مرزا محمد علي خان سالار جنگ - پسر گلان بخدمات
ممه و منصب و جاگیر پدر سرایه عزت اندوخت - و دیگر برادران بتقرب
سلطانی معزز و ممتاز بودند - بعد چندی فردوس آرامگاه محمد شاه پادشاه
خواهر ایشان را با شجاع الدوله خلف ابوالنصور خان مقدر جنگ
ازواج داد *

خواهر نجم الدوله را با شجاع الدوله خالف مفدر جنگ
از دراج داد - بعد انتقال فردوس آرامگاه در عهد احمد شاه
هم بخشیکری او بحال ماند - و کردگرعی شاهجهان آباد
(که از خدمت سیر حاصل است) ضمیمه شد - و [چون
مفدر جنگ را با افغانه بنگش و غیره (که در شرقی شمالی
صوبه دهلی می باشند) نزاع پیش آمد - و مابین قصبه
سالی و قصبه سهاور جنگ اتفاق افتاد - و مفدر جنگ
شکست یافت] نجم الدوله (که همراه مفدر جنگ بود)
داد شجاعت داده مطابق سنه (۱۱۶۳) هزار و یک صد
و شصت و سه هجری خود را بمیدان عدم کشید - در
پهر دیگر مؤتمن الدوله یکی میرزا علی افتخار الدوله دوم
میرزا محمد علی سالار جنگ در عهد عالمگیر ثانی از
شاهجهان آباد عازم لشکر مفدر جنگ شدند - اتفاقاً مفدر
جنگ در همان ایام فوت کرد - و هر دو برادر در سال
(۱۱۶۸) هزار و یک صد شصت و هشت هجری در بلده
آورده نزد شجاع الدوله رسیدند - بستر سالار جنگ از پیشگاه
شاه عالم بخلعت تن بخشیکری قلعت مهابات آراست *

• متبرر خان بهادر خورشکی •

رحمت خان نام رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ - شگفته پیشانی
گشاده دست توانا دل قوی همت بلند نظر فراخ حوصله

درست کنگاش پمذیده رای نیک اندیش خیرخواه یک پهلو
اتصاف گزین راست کیش مفاآئین گیوا تدبیر سنجیده تقریر
بهر فن و علم آشنا و به نشیب و فراز نبود شناسا - چرخ پیر
هزاران چرخ زند تا شخصی بدین جامعیت بعرضه وجود خرامد
و زمانه کهن چه شبها بروز رساند که چنان در شاهوار در
مدف تکوین جا گیرد - بعقل سلیم و مزاج مستقیم و ذهن
بلند و فکر (سا) سرآمد همسران - و در شرافت نفس و علو
همت و حسن ملکات و تهذیب اخلاق برتر از اقوان - سعت
(۲)
صدر و شرح قلب او بمرتبه که هرچه از منابع و تدابیر
بخاطرش گذشته معو و اثبات گرفته دفعه مرورت پذیرفته -
و نوراً اگر اشخاص متعدد از امور متباینه در آن واحد
استقمار نموده مغلوب هجوم اجوبه نشده بقدر فهم جواب
شافی و مسکت گفته - جدش اسماعیل خان حسین زئی [آن
شعبه ایست از علی زئی که خیل سست از خورشکی]
(۳)
بخورشکی و مصاهرت شمس الدین خان پهر کلان نظر بهادر
خورشکی (که باعتبار منصب پادشاهی و قرب سلطانی
عمده تر از درین قوم نگذشته) اختصاص داشت - و در
سلک ملازمان پشاهزاده محمد اردنگزیب بهادر منسلک و

(۲) نعت [ب] وسعت - (۳) در هر دو نعت قلبی [نظر] بطله
معجمه مرقوم است - اما در مآثر عالمگیری [نذر] بذال آمده *

به سمت التفات و امتیاز شاهي فايز بود - بعد از جنگ
مهاراجه جسونمت بخطاب جانباز خان و عطای علم و اضافه
پانصدی صد سوار بمنصب در هزاری شش صد سوار سرفرازي
یافت - و [چون با شیخ میر خوافي (که از اعظم مقربان
شاهي بوده) ربط یکجهتي داشت] در سایر معارک
سلطاني (که با مدعیان خلافت واقع شده) بهمراهی او
داد شجاعت و پُر دلي داده مورد عاطفت خسرواني گردید -
و در مبادی سلطنت بفوجداري سلطان پور و نذر بار دستوري
یافته - پس ازان مکرر تعین یساق کابل گشته - و دران
صوبه بتقدیم خدمات پرداخته - پسرانش عثمان خان و
آله داد خان نخستین مبلغ خطیر از شمس الدین خان
(که غیر از اولاد دختری وارثی نداشت) بدست آورده
در وطن برنشست - و ایام زندگی را با سودگی بمر آورد -
درمیان بزر میراث ترجمه نگماشته صرف عذاب بخویشگی
قمود - مرد متین سنجیده وضع بود - از سیر فکریهایش
امیر خان ناظم آنجا (که بندوبست پابرجای او ضرب المثل
عالم است) حساب برداشته - ابتدا به تهانه داری
غریب خانه (۲) و پس ازان مدتی به تهانه داری مژدر (۳) که

(۲) در [مآثر عالمگیری] آله داد خان سلخ ربیع الاول (سال
هجدهم) بتهانه داری غریب خانه سرفرازي یافت - و سال چهل و هفتم
بخدمت فوجداري مندر از تغیر رحمان داد خان مقرر شد - (۳) در (مآثر
عالمگیری) مندر - (ون) مذله *

(۲) او بهین و مرغزار تهانه های مشهور آنجا سمت (و لنگر کوت
حاکم نشین) که (روز) چند به رحمان داد خان خویشگی
مقرر شده - سال چهل و هفتم باز بخان مذکور بحال
گشت (گذرانیده از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی
هزار سوار سر برافراخت - هنگامی که نظم صوبه کابل
به پادشاهزاده محمد معظم تفویض یافت) ازانجا [که
خویشگیها قاطبه بتوسل اعظم شاه شهرت داشتند و از یزید
سلطان احمد (که اعظم شاهي مقرري بود) بوده]
شاهزاده بفکر بیجا ساختنش افتاد - خان مذکور ازين آکمی
معتبره بموجب شاهي فرستاد - از غرایب اتفاقات امة
الحبيب حرم محترم پادشاهزاده بوسیلهی برخاست *

تبیین این اجمال آنکه پیشین ایام خان مذکور
(۳) بخلد مکان عرض نموده بود که درین وقت (که حضرت بر
سر جهان اند) بر همه خانه زایدان واجب است که در رکاب
سعادت انتساب احوال مثنویات نمایند - اما (چون اطاعت
بالای طاعت است) غلام بامور ماموره می پردازد - بمحض
افتضای سنت سنیه ولینعمت درین جا هم بر سر قوم موسوم
بکافری (که در کهمار سرحد کابل می باشد) به نیت غزا

(۲) در نسخه [۱] این لفظ مشکوک است - (۳) نسخه [ج] عرضی
نموده بود *

تلخت و تاراج می بود - از اساری اینجا چند سوار
ارسال داشت - در بارگاه خلافت درجه استحصان یافته حکم
شد - که (چون آنها دار الحربی واقعی اند - و با استخدام
الیق و اولی) هر سال ازان جواری و سوار می چند اسمی
می فرستاده باشد - قضا را دیگر اتفاق غزا نیفتاده - ناچار
امه العجیب^(۲) را (که کافیه بود از اسیران سابق - و در
تقسیم افغانی جلال خان نام آمده) از گرفته ارسال نمود -
پادشاه از راه بهین پور خلافت مرحومت فرمود - پس ازان
[که او مثل مهر پور (که نیز از مواهب پادشاهی بود)
منظور نظر عاطفت شاهی گشته بپایه احترام و اعتبار برآمد
و صاحب توره و تورک شد) به همپیشی مهر پور مذکور (که
بدعوی مقبولیت برادر خود نیاز بیگ قلیچ محمد خان^(۳)
بهموسانیده بود) از هم خود را افغان دختر ظاهر کرد - (جوع
و بازگشت خان مذکور را مغنم شمرده خواهش نمود که
تصعیم دعوی او نمایند - چنانچه همان جلال خان را بابت
او راضی ساختند - تا بحضور پادشاهزاده اقرار نمود - و
بعتر از واسطه کارهای خان مذکور گشته خاطر شاهی را
بالکلیه مطمئن گردانید - چون بهادر شاه بعد از ارتحال
خالد مکان از پیدشار بجنگ محمد اعظم شاه روانه شد

(۲) نسخه [ج] امه العجیب (۳) نسخه [ج] قلیچ محمد خان *

(اگرچه با جمعیت بهیار آمده ملازمت کرد) لیکن از پریشانی
- پیاه متفرق گشته اشتداد بیماری علاوه گردید - از مراقبت
متقاعد شده در لاهور را ماقده - ازانکه اصرار بفتح اعظم شاه
داشت در همان ایام ودیعت حیات سپرد - از پسرانش
رحمت خان بجمع وجوه آراسته و بیش از دیگر برادران مورد
عنایت خاص شاهی بود - چون پدرش بعلمت بیماری در
لاهور باز ماند رضا می داد که هیچکدام پسر همراه بهادر شاه
نرود مگر مشارالیه که خواه ناخواه با خداداد خان برادر
علاقه خویش تنها برآمده در دهلی برکاب شاهی پیوست -
بیست هزار روبیه پیش از جنگ و همین قدر بعد از
بطریق مساعدت یافته - پس از فتح باضافه منصب و خطاب
متنور خان چهار ناموری افرخت - مکرر تجویز خدمات
بمیان آمد - بعد جنگ کام بخش بفرجدار می لکنو و بیسواره
رخصت یافت - چون نقش عمل درست نه نشست بعد
رحلت خالد منزل بی آن (که تغیر شون) راه دارالخلافت
گرفت - چون بهواس مواخذة ری آمدن حضور نداشت
در عرض راه بشاهزاده اعزالدین (که باذالیق خان درازان
خراجة حمین بمقابله فرخ سیر برآمده بود) ملحق گشته
رفاقت او برگزید - چون آن بیجگر شب هنگام از سرای
کهجوه در مالید خان موسی الیه بجای خویش ماند - و

(باب المیم) [۷۸۲] (مآثر الامرا)

چون بد میدن سفیده صبح قطب الملک در رسید باشنائی
دیرین گرم خوئی بکار برده در حوضه قیل با خویش قرین
گردانید - در جنگ جهاندار شاه در فوج حسین علی خان
بود - در آن وقت (که سردار عنان اسب سبک ساخت)
هم پائی نتوانست نمود - بطرف دیگر افتاد - سالم ماند -
نزد امیر الامرا اعزاز و اعتبار تمام داشت *

چون بدکن آمد بفوجداری سرا دستوری یافت - چون
افغانه جنوبی (که خالی از سرتابی نبودند) بزم آن
(که شاید بنابر هم قومی بوسیله او مقدمات گذشته و
حال روی برآورد و کدر بصفای تبدیل یابد) ابتدا بهادر
خان پنی و عبدالنبی خان میانه ملاقات نموده همراهی
برگزیدند - و از خود کامیاب و غرض مندیها زود بافتراق
کشید - خان مذکور روزی چند بتحصیل پیشکش های باله گران
جز همت گماشته [چون طرفه نه بست و زمیندار
سورنگ پتن (۲) که عمده تر از دیگر نیست) مقدمه
خویش به امیر الامرا (جمع کرده ناچار باعانت زمیندار
(۳) که بهر با بومی چناندرک لغت ملک او متصرف شده بود)
(۴)

(۲) نسخه [ج] سورنگ پتن - و در [بعضی نسخه] سری رنگ پتن -
و سری نگر پتن - (۳) نسخه [ج] بهرما - و در [بعضی نسخه] بهرما
[بغیر نقطه حرف رابع] - (۴) نسخه [ج] چینل درک - و در [بعضی
نسخه چینل درک و حلد درک] بغیر نقطه و مشکوک است *

(مآثر الامرا) [۷۸۳] (باب المیم)

متوجه گشت - آن متمرّد نخوت گرا با بیست هزار سوار
و شصت هزار پیاده صف آرای جنگ گردید - آخر کار
هزیمت خورده پپای فرار بدر رفت - در همین اثنا خبر
تغییری از رسید - آنچه از مال ناطق و صامت بود در
طالب سپاه داده به گرانباری قرض و هم قافالگی تقاضا داران
زخم پریشانی بخجسته بنیاد کشید - عالم علیخان ضربه دار
دکن قدوم او را باعزاز و اکرام تلقی نموده به قنخواره
جاگیر ملتفت گردید *

درین اثنا آوازه نهضت آصف جاه در زبان افتاد - هر چند
سنگرا ملهار (که زمام حل و عقد بدستش بود) راضی
بجنگ نمی شد - اما آن جوان عجزول جری از تهور
ذاتی و فرغیب سپاهی پیشگان جهالت کیش تصمیم کارزار
نموده بهراولی آن تهور مرتبت استقبال نموده بجنگ
در پیوست - از هیچ کس کاره متمشی نشد - رایگان جان
در باختند - خان مشارالیه زخم برداشته بمیدان افتاد -
برادرش تهور دل خان بکار آمد - نخست با وصف اشارت از
جانب فتح جنگ سر از رفاقت باز زد - پس ازان (که هنگامه
آزائی سادات باختتام گرائید - و سر رشته امید از آنها قطعاً
منقطع شد) بآبباری التفات آصف جاهی نضارت باحوالش
(وی آورده به بحالی منصب و جاگیر کامیابی یافت - دستور

بمصلحت دید عوض خان بهادر از تغیر امین خان دکنی
بصاحب صوبگی ناندیر دستوری گرفت - در کمال بی سامانی
افتان و خیزان بتعلقه شتافت - معزول خیره سر مزاحم عمل
پرگذاشت شده تن به ادای زر بازگردانید نمیداد - چون
به نوشت و خواند عوض خان هم زر براه نیاردن (ازان که
خان مسطور از سابق ذخیره خاطر ازو داشت) بباغی زنیها
در آمده بمنسوب نوشت - که اگر او سپاهست شما هم
سپاهی اید - چرا از حق خود می گذرید - و خواه و ناخواه
برصراحت خانه جنگی آرد - مع هذا مشارالیه از نیک باطنی
بآن کوتاه نظر (که می خواست از متصل ناندیر گذشته
بیالکند شتابد) گفته فرستاد - من بمنافسه مجبورم - اگر
از دور برگزیند بعد مسافت در گفت و شنید دست آریز
عدم مزاحمت تواند شد - آن مغرور بی خرد اعتنا بدان
حرف ناکرده عیان ده پیری ازان طریق باز نگردانید - خان
شجاعت نشان بیاس آبرو مردن بخون تصمیم داده با معدودے
(که زیاده بر پنجاه سوار نبود) بقصد سدره بر آمد -
از قائیدن غیبی در اثنای قطع مصافحت کماندار و غیره
بی طلب ملحق گشته لخته سپاهی لشکر بهم رسید - شام
فریقین قریب بیکدیگر فرود آمده شب بونده داری گذرانیدند -
همین که سپیده صبح دمید نزدیک برد که آتش کلزار

بالا گیرد - به آب زنی مصلح چند فرو نشست - و قرار یافت
که بناندیر آمده از روی حساب زر بازگردانید را جواب
گوید - از تیره بختی با آن (که مردم خوب چیده داشت)
تن بذلت در داد که مخالف ار را گرد گرفته راهی شد -
و سپاهش یسل بسته بفاصله ده می نوریدند - از بیوقوفیهای
خویش مدتی زندانی ماند - غریب تر آنکه بوقوع چنین کار
دست بسته هیچ در عملداری نیفزود - و از بی سرانجامی
و پریشانی او سر موئی نگاهید - معزول گشت - ازان باز
به تقلد خدمت اقبال نمود - و خالی از استعجاب نبود
که با آن همه عقل درست هیچ جا نقش عملداری او
درست نه نشست - و ظاهر است که ریاست بی سیاست
نمی باشد - درانجا ترحم و مهربانی را روز بازار و با مروت
و احسان سوزگار بود - و انهماک طبیعت و صرف توجه در
امور غریبه غیر ضروری که از عادات باز می داشت - علاوه آن
در جنگ مبارز خان بسرداری در هزار سوار (که اکثر افغان
بنی بودند) در هرادی عوض خان بهادر صف آرا بود - آنها
بمخالف زبان داده وقت کار خود را درزدیدند و او
ایستادند - او تنها فیل خود را راند - اما تا آنوقت اعدا
بکلزار در آمده خود را بدم شمشیر بهادران داده بودند -

لغته از هم تهمت زده خویشتن داری گردید - و در همان
اذا تفنگی بمرفق دست راست او رسیده زخمی کرد - مگر
به شد و مکث نمود *

(اگرچه همیشه نزد سرداران حرف او منظور و مقبول بود)
اما در تسلط نواب نظام الدوله (آدام الله اقباله) بیش از پیش
ملتزمات او درجه پذیرائی یافته - و بعرض للهی او عالم
گامروا گشته - هنگامی (که آصف جاه از هندوستان معارفت
نمود) به برهانپور شتافته ملاقی گشت - سخت و سخت و
بلند و پست (آنچه نبایست) گفته طرفدار این نظام الدوله را
بر خود رنگ بست نمود - هرچند از بی برکردگیهای
سردار بظاهر چندان ونحیه تراوش نکرد اما باطن یکسر
غبار آلوده کدورت گشته مرده محبت و مفای محبت نماند -
چون سال بیست و پنجم محمد شاهی به اندزاع کزناک
(ایک عزیمت بر افراختند او را در خجسته بنیاد گذاشتند -
در عشره آخر مهر مرفق زخم رسیده آماسید - و در یک ماه
برمیزر و صحیح کشید - غره ربیع الثانی سنه (۱۱۵۶) یک
هزار و یک صد و پنجاه و شش هجری بقریب پییده -
شام نو میدی گل کرد - و غره حیاتش بسلخ مسات رسید -
غره همین ماه مولد او بود - سالش بشصت سال انجامید *

(۲) نسخه [۱] مکرر به شد و نکث نمود - [۳] نسخه [ب] غبار آلود *

* مصرع *

* سبب حب علی اجر در صد عابد یافت *

(۲) تاریخ یافته اند - و از لفظ در صد عدد مذکور گرفتند
نه حرف *

دروع قام بعلم صنعت داشت - بهیاری از رسائل
و کذب این فن فراهم آورده بود - و می گفت که هنوز
از عام را نپرداخته ام که کار بدن عمل شوم - (اگرچه فیم
برجی از مطلوب و مقصود نگشوده بودند) اما از بس
فرو رفتگی درین فن علم دیگر (که گویا مستور بود بر
مقدمین و متأخرین) بر وی کشف کردند - اکثر آیات و
برخه سور قرآنی را از اول تا آخر به اصطلاحات صنعت فرد
آورده قلمه بیان میکرد که دلنشین مستمع میشد - و کذلک
از بهیاری احادیث و کلام اکابر و اشعار مشایخ و کبرای صوفیه
معانی مطلوبه استنباط می نمود - غریب تر آنکه آیات و
احادیث مشکله مسائل مختلفه مذهب را بقاعده آن علم
مطابق گردانیده مدلل می کرد - و بعد برهان رسانیده -
حیف معلوماتش تدوین نیافت - آخرها محرر این اوراق
درین امر تحریر می کرد - انسوس که زرد طایر روحش
برخاض جنان پرواز نمود - آن بزرگ هم بعدم شوق و نا آشنائی

(۲) یعنی منه هزار و یکصد و پنجاه و شش *

راقم باین فن دست تاسف میزد - ابتدای تحریر این اوراق
پراکنده را نظر ثانی میکرد - نبذی از احوال خود مرقوم
نموده - بتغیر کمی مثبت افتاد *

احقر العباد (چون در طفولیت به شکار شوق تمام داشت -
حتی در مکتب بعنکبوت مکس را مید می کرد) ازین
روی بهره از نوشت و خواند بر نداشت - چون سن قریب
ببلوغ رسید بتعلیم طیور مفیر^(۲) اشتغال می نمود - و از
استادان این فن هرچه در تربیت طیور و امراض و معالجات
آن می شنود (از آنکه خط و سواد نداشت) برای تحریر
بمردم رجوع میکرد - ناچار شوق بالا دست بجانب مشق
مفردات تهجی کشید - و چندی همان حروف را بے املا
می نوشت - و جهت تفهیم خویش اعراب می نمود - چون
یک مرض را دوی متعدد مختلف الکیمیة بود متفرس شد
که شاید مرض هم انواع دارد - به باز نامه ها دست زد -
چون اکثر ادویه عربی و یونانی بود یکی باختیارات بدیعی
حواله داد - از آنجا که معلوم شد که طالب علمیت مفید
و علم بزدره جزو سم ازان - لهذا کفایة منصری سند
نمود - پس ازان کتب معتبره فراهم آورده از مباحث آن
نصیبه رافی برداشت - و از قوت علمی تشریح طیور نموده

خواست کتای در بزدره بنویسد - چه درین فن سه علم
ضروری ست - تندرستی و قوت طیور و روانست و اشتباهی
غالب - خصوص اخیر که آن دو در ضمن آن حاصل است -
و چون اکثر معدنیات هم در معالجات طیور داخل بود
نگاهی به رسائل کیمیا افتاده چندان بتجربه سهل الوقوع
(که اعزه بیان میکردند) گذشت - بخاطر رسید مقصود
(که القای اشیا سم بر اجساد ذاتیه تا به ذهب و فضه
بدل گردد) اگر بدین قسم صورت پذیرفته هیچ کس مفلس
نماند - از سمایی خود را باز داشته بکتب این فن (جوع
کرد - بدان مطابق یافت - بحیرت افزود که این کتب
یاسلاف صالح (که متحلی بعلوم ظاهر و باطن بودند)
منسوب است - آنها بے هیچ برای اتلاف مال اخلاف نوشته
و بال و نکال اخروی اندوخته باشند - بتامل رافی ظاهر شد که
شاید بزبان (مز و اصطلاح) دارند نوشته اند - اما اگر آن
(روز از کتب معلوم نشود این همه تحریر لغو بیش
نیست - و اتعاب در لغو ازان صاحب کمالان محل استعجاب
و استغراب - لهذا از تجربه دست برداشته به تحصیل
این علم همت برگماشت - تا در سنه (۱۱۳۲) یک هزار
و یک صد و سی و دوم هجری اطلاع تفصیلی بر
اصطلاح این جماعه حاصل شد - و دریافت هرکه در هر

علمی مهارت داشت (از هیئت و هندسه و طب و نجوم و رمل و تسخیر و طلسم حتی تیراندازی و کبوتربازی) مطالب غامضه آن علم را بطور خود بیان کرده - و کذالک در علوم نقلی از تفسیر و حدیث و قصص و فقه و سلوک و حقایق - بگذران شوقم به تصفح این علوم داعی شد - و لختی محاسن بهم رسید - بعد از آنکه بعلم تصوف رسید فیه مافیه معلوم نمود - علم در یافت که میزان دین و دنیا است - یعنی از غیب الغیب تا انسان کامل و سیر آن برای همه نزد ایشان مثله است از علم صنعت که بآن متحقق میشوند شیون دین و دنیا و منسوخ می گردن امور باطله بدهانه - و ظاهر می شود بآن بطور قرآن - و منکشف میگردن معانی احادیث مشکله - پس در بحر عمیق افتادم - و کیمیا بلکه تمام عالم فواموش گردید - به بیغم اخراک بکجا می رسد - انقیاد کلامه *

پس ازین نوشته در ماه نگذشت که برحمت پیوسته - (۲)
در ظهور کلمه الخیر ب اختیار بود - و سفارش عام داشت - موقوف بر ربط و تعارف نبود - بدین هر دلی می رسید - و مردم هر خسته جگر می گردید - چندی به پیغام آشفته جاه (که عرض حوالی مردم بعد از متصدیان

است - شما چرا برای همه کس می گوئید (خود را باز داشت - و باز بر سر کار خویش رفت - حرفهایش خالی از پذیرائی و دل نشینی نبود - و نیک تمهید می گفت - که سوار را (با آنکه صرفه در نشاندن نبود) خوش می آید - ^(۲) مقصوب پنج هزاره داشت - اما سپاهیان می گذرانید - بلکه درویشانه - املا بمداخل را نمی رسید - ^(۳) رحیم داد یکمربه پسر (که در فوجداری بیسواره به بند افتاده و تربیت یافته) عامل بود - هرچه بخاطر نا انصافش می گذشت دست برداشته می داد - هرچند سعادت او میکردند تا شنیده می انگاشت - گاهی بهای مواخذه نیارنده فارغ خطی محجل بهر خود و اولاد خویش حواله نمود - مذهب امامیه داشت - و مسائل مختلف فیه را خوب مدلل ساخته - اگرچه مقید بفروع نبود در تبجیل و اکرام سادات بسیار می کوشید - اعتقاد داشت که این طایفه علیه باید (بشرف انتماب خاندان نبوت) در اکثر احکام و حدود شرعی از سایر ناس مستثنی و مخصوص باشند - گفتم اگر تخصیص و ترجیح می بود کتمان از شارع صورت نمی داشت - نکته در جواب گفت که معتقدم ساخت -

(۲) نسخه [ج] و حرفهایش الخ - (۳) نسخه [۱] می آمد -

(۴) همچنین در هر سه نسخه *

يعني هرگاه آن رحمة للعالمين بمقتضای شفق و عاطفت خویش به احوال امت اراد خود را بر آنها رجحان نداد و بمساوات حکم کرد اگر امت در جذب چنین احسان ذریة مقدسة او را بامتیاز (که دیگرے شریک نباشد) خاص گردانند از آئین مرآت بیرون نخواهد بود - و بکیش محبت و بندگی بیگانه نخواهد نمود - نادانسته سیده (که پدرش حیدر علی خان از نبایر شاه میرزای حیدر آبادی مشهور و سادات مازندران است) بعقد نکاح آرد - بعد آگهی فسخ متعذر نمود - متأسف می بود - و مرة بعد اولی و کره بعد آخری از هم قوم و مغول خواستگاری نموده بود - و از هر کدام اولادے داشت - پسرے را امة الحبیب بعد واقعة خلد منزل بفرزندی گرفته - پس از فوتش بدکن پیش والد بزرگوار آمد - با آنکه در دولت عظیم پرورش یافته خالی از وارستگی و بے تکلفی نبوده - شش ماه از سانحه ناگزیر پدر نگذشت که اسیر سر پنجه اجل گردید - الیوم از پسرانش یکی در وطن است - و فخر الدین خان و دیگر برادران صاحب منصب و جاگیر اند - و برادر زاده و خویش آن مرحوم جانباز خان در هزار و پانصدی سمت - راقم این سطور در مبادی حال بدستباری

سعی آن مرحوم با بصمت سکونت دکن گردید - و پس از قطع بلند و پست روزگار که زمانه دور و بجزم یکسوئی بعنایگاه آصف جاه رسانید - و انزوائے (که موجب تحریر این نسخه گردیده - و در رفع بیکاری یاری ها نموده) به هم نشینی و هم خانگی ضغث و اقامه در سال کما بیش با مغفور گذشت - پاس جزئیات در خورد و حفظ مراتب نشست و برخاست باوصف بے پروا مزاجی زیاده بر قدر طرفین دیده می شد - از بزرگداشت آنچه در خور بزرگیش بود دقیقه فرد نمی گذاشت - محسن و خیر بالذات بود - رَحْمَةُ اللهِ - الْحَمْدُ لِلّٰهِ که آغاز و انجامش برحمت الہی شده اشعار بحسن خاتمه او دارد *

(۲) * محتشم خان بهادر *

میر محمد جان پسر محتشم خان شیخ میر است - از سایر برادران برشادت و وسعت دستگاه سبقت جسته - نه باعتبار بذرت خان مزبور بل بجهت آن که نواب علیہ زینت النساء بیگم خواهر اعیانی محمد اعظم شاه (که پیوسته در خدمت پدر بزرگوار شرف پذیر حضور بود - و پس از جلوس بهادر شاه به بیگم صاحب مدعو شده) دختر میر مسعود نامی منصب دار را پرورش نموده بازواج او

در آوردن - و بهفارش بیگم در عهد عالمگیری به منصب هفت
مدی رسید - مقام علمی درست داشت - نزد ملا جیون
امیهی رال (که از فضلی مشهور روزگار و از دیوباز
به همراهی خلد مکان و پس از آن با خلد منزل می بود)
قلمذ نموده خود را از تلامذۀ رشید ملا می گرفت - (۳)
زمان بهادر شاه بختاب پدر اختصاص یافت - از آنجا (که
مهمات سلطنت از نظام استمراری بر افتاده - و اعتبار
خانه زادی و اندازه نوکری در بانحطاط گذاشته امرا زادگان
و ابزای عمده خاندان بدولت صاحب شوکتی از حوادث روزگار
استقلال عاقبت جستند) خان مومنی الیه هم بعد از
واعتۀ ناگزیر بیگم مرحومه بر فاقمت نواب اصف جاه فتح جنگ
استعداد یافته بصوبۀ مالو آمد - مد و پنجاه رویه در ماهه
بطریق مدد خرج می یافت - (چون آن امیر عالی جاه
باقضای مصلحت از دریای نوبدا گذشته بدستیار می فخر دوزی
اعادی پر صولت را با فوجهای گران علف تیغ جلالت
ساخته به همعنائی اقبال بتصرف ولایت وسیعۀ دکن علم
اشتهار ابراخت) او را بمنصب سه هزار در هزار هزار
و خدمت بخشیکری منصب داران کل دکن بر نواخت - و
هنگامی (که فتح جنگ برای تفویض وزارت به هندوستان

(۲) یا امیهی رال باشد - (۳) نسخه [ج] و در زمان الخ *

طالب حضور گردید) خان مزبور از همراهی احتراز ورزیده
از خدمت معزول گشت - پس از چندی از دار الخلافه
بتعیذاتی دکن رخصت یافت - و بعد از جنگ مبارز خان
(که روز گلزار از شاخصار مردی گل زخم چیده بود)
بتفویض خدمت مذکوره (بقول خودش که این کار
مربوب و محبوب و معشوق من است) دامن کامیابی
بدست آورد - و قریب بیست سال بآئین شایسته بامر
مأمور پرداخت - و بختاب بهادری ناموری اندرخته بیایه
پنج هزار مرتقی گشت *

مرد راست در سمت به زور و مکر ناآشنا - در یگر دئی
و یگرائی یکتا بود - اخلاص و عقیدت (که با سردار باید)
استوار داشت - و پاس مراتب دربار را فرود نمی گذاشت -
با وصف عمدگی مراسم نوکری نیکو بجا آورد - و با قرب و
مقامت املا در امور ملکی در صورت استفسار هم دخل
نکرد - از آغاز تا انجام بیک وتیره گذرانید - هرگز پیش پا
نخورد - بظاهر کلف و عبوس می نمود - اما در انجام کار خلاق
خود را معاف نداشته - و بقدر میسر کوشیده - هر چند
باندازه منصب جمعیت فوج و سامان نداشته اما صاحب

(۲) در نسخه [ج] مرغوب و محبوب من است - (۳) نسخه [ج]

(باب المیم) [۷۹۶] (مآثر الامرا)

(۲) اسباب و اقبال بود - در آخرها امارد پرستی را باعلان و شیوع رسانیده - ازین هوس پروران ساده رو و نوخطان چار ابرو فراهم آورده در تخطیع و تزئین آنها توجه می گماشت - و همین را مصارف همت می پنداشت - در ایامی (که نواب فتح جنگ محاصره قلعه ترچنان پلی داشته) شازدهم جمادی الاولی سنه (۱۱۵۶) هزار و صد و پنجاه و شش هجری بعالم بقا خرامید - پسرش هشتت الله خان از انتقال پدر بخشیکری و از اصل و اضافه منصب دو هزار و پانصدی یافته - جوان هموار با سلوک است - و به کار درائی موفق *

* مقرب خان *

بهر امین خان بهادر است که احوالش جداگانه مذکور گردیده - [چون پدرش از کوته اندیشی (با وصف رعایت های نظام الملک آصف جاه) چشم از حقوق پوشیده برخاسته بخیدر آباد نزد مبارز خان رفت] مقرب خان بفراهمی فرج پرداخته نزد آصف جاه آمده در جنگ مبارز خان شریک گشت - و در هنگامه آریز و ستیز اتفاقاً پدرش از جانب مخالف بمقابله او رسید - او برسم اهل دکن باجمع از

(۲) نسخه [ب] اسباب - و نسخه [ج] اسباب و اقبال - (۳) نسخه [ج] همواره با سلوک *

(مآثر الامرا) [۷۹۷] (باب المیم)

اسبان فرود آمد - شمشیر بازی غریب رو داد - او بدست خود نقش زندگی چند حریف بآب تیغ فرو شست - و سر پدر خود را که (مجروح افتاده بود) از تن جدا ساخت - و پس از فتح بمنصب چهار هزاره درجه اعتلا پیمود - در امور جاکیرداری و آبادان کاری سلیقه درست داشته *

گویند در دیهات بالکنده زمین خوب چیده بنام خود مقرر ساخت - که آنرا باصطلاح مردم آن نواح سیرری گویند - کشتکار آنجا گماشتهای او می کردند - و دهقان گری آن زمین تعلق بوی داشت - حتی که شیر فرشی و تخم فروشی دیهات نسبت بوی می دهند - ازین رجوع انتفاع بسیار بر می داشت - احاطه قلعه بالکنده ساخته ارسن - بیشتر فوج او از باز گیران بیقرار بود - ضابطه قدیم دکن خصوص درین خانواده (که دو رویه و سه رویه یومیه بلکه بیشتر) معمول و مستمر است - با آنکه خان مذکور عیش پرست و عشرت دوست نبوده اما شوق نغمه داشت - خواننده و سازنده نامی دکن نزد او فراهم آمده - و سامان و سرانجامی (که در خور همت هزاره های صاحب جمعیت باشد) بر همین یک پرکنده و دو سه محاله از سرکار ایلکندل مهیا کرده بود - از سه چهار سال مانده سرطانی در پشت پیدا شده بود -

(۲) نسخه [ج] فراهم آمده *

منجر بجرافات متعدده گردید - مکرر گوشت پارهها بردند - و
 فزونیها تراشیدند - هر مرتبه التیام می یافت - باز عود می کرد -
 آخرها (که گرگ اجل در کمین بود) بیست و دهم (ربيع الاول
 سنه ۱۱۵۸) هزار و یک صد و پنجاه و هشت هجری اسیر
 سرینجه خویش گردانید - ابتدا بفقدان باه و قطع رجولیت
 شهرت داشت - پس ازان کتخدا شده خواستگاری ها نمود -
 پسران آرد - هنوز مغیر بودند که در گذشت *

برادر اعیانی او نبی منور خان (که بسبب ناسازی و
 عداوت فیما بین بقایل جاگیر جدا می گذرانید) از واقعه
 فاکزیر برادر آگهی یافته باتفاق مادر (که نزد او می بود)
 شتافته تصبه را بمال و متاع متوفی متصرف گردید - و بزعم
 خود قائم مقام برادر شده سر سرداری بر افراخت - و چون
 میدانست که (با وجود پسران همه بر وی مسلم نخواهند
 گذاشت) از آمدن دربار سر باز زده از ازمندی سر
 خود سری زد - و اطفال و متعلقان برادر را نظربند کرده
 باستحکام برج و باره و انداخ ذخایر پرداخت - بظاهر حرمان
 ورثه و حقیقه کثرت خزانه (که زبانزد خاص و عام بود) داعی
 بدان گردید که آصفجه بقصد اقتلاع آن زیاده سر و انتزاع آن
 مکان از دست او در عشره سیوم ربيع الاول سنه ۱۱۵۹ (

هزار و یک صد و پنجاه و نهم هجری سواد آن تصبه
 مضرب خیام گردانید - و کار پردازان بتقدیم سیه و ترقیب
 مورچال دست بکار بردند - آن خیره سر زیاده بر دو هزار
 سوار و سه چهار هزار پیاده مستعد پیگار از غایت استکبار
 بیرون قصبه ملجار داشت - هر دفعه (که بعزم کلزار با فوج
 ظفر اثار درچار شد) مردم خوب معتبر خود را بکشتن
 داده خایم و خاسر رجعة القهقري نمود - اما ازان رو (که
 ذخیره بهمه چیز بر وجه مستوفی بود - و از بس وسعت
 شهر بناه) محاصره سایر اطراف آن متعذر می نمود - بیم
 و هراس بخود راه نداده بامید آغاز بوشکال که بر سر
 رسیده بود دل خوش می کرد که بسبب باران آنجا را
 اطراف آب می گیرن هنگام زد و خورد نیست - اغلب که
 ترک محاصره کرده راه خود گیراند - چون عزم والا همتان
 فضای مبرم است دگرگون نمی گردد (آصف جاه همانجا
 تصمیم چهارنی فرمود - و لخته بازوی همت درونیان
 بسختی گرائید *

گویند در آزان محاصره بآن همه حزم و احتیاط (که
 مجبیل طبیعت سردار بود) (زرت غریب مسامحه و
 معامله بکار رفت - هر فوج را بهر مکانی نگاهداشته سردار
 معماری های محل و مردم قلیل (که همگی به هزار سوار

نمی (سید) سیرکنان بگرد شهر یناء برآمد - چون معاذی دراز (که افواج سرکار از آنجا کمتر از مسافت در کرده و سه کرده نبود) مردم بار گفتند که قابوی عجیب بدست آمد - جلو ریز به کوته یراق می پیوندیم - و بر می داریم - در جواب گفت که مرا دعوی صوبه داری دکن نیست - برای این برگنه یورش برپا کرده ام - بالجمله سلخ جمادی الاول (که در ماه از محاصره منقضي شده بود) اقبال آصفی خود بخود جلوه گر گشت - و تفرقه درونی در قلعیان افتاد *

تفصیل این اجمال آنکه آن بیمروت خواست که بچه‌ها را اطفال آن متوفی را از میان بردارد - دکنی هائے که با او یکتائی گزیده (چون اکثره نمکخوار و پرورش یافتگان متوفی بودند) بر اندیشه او آگهی یافته بدنامی کور نمکی رخ زد را نداشته بهیمنت مجبومی ازو برگشتند - و نگذاشتند که ساعتی آرام گیرد - جزایر و تفنگ جانب او می دادند - آن ادبار رسیده ناچار هوش و دل باخته همان شب پا پیاده متعلقان خود را بر آورده براجه رام چندر سین جادون یناء برد - روز دیگر پسران خان متوفی بمعرفت حرز الله خان بهادر صوبه دار ناندیر ادراک سعادت ملازمت نموده بمنصب در خور سرفرازی یافته قصبه با چند مواضع بجاگیر آنها مقرر شد - (چون رحمت عام و حام کامل فطری سردار

است) آن کشتنی هم بوسیله حاجه مذکور بصفحه جرایم زندگی در باره یافت - قریب دو لک روپیه بقیه نه ده لک روپیه (که آن متغلب در ایام تسلط خویش بپاد داده) با دو صد و چند اسمب و چند زنجیر فیل سوای جنس ذخیره از غله و سرب و باروت (که نیز ضبط شد) عاید سرکار گردید - در حالت تحریر پسر کوچکش (که به خطاب پدر نامور شده بود) در وقت (که متصل قلعه کلیدان لشکر آصف جاه نظام الدوله توقف داشت) بگزند هوای وبا مطابق سنه (۱۱۹۰) هزار و یکصد و نود هجری جان بحق تسلیم نمود - پسر کلانی (که به ابراهیم منور خان زبانزد بود) جاکیر دیگر یافته با جمعیت بنوکری می پرداز - درینولا خطاب خانزمان خان مخاطب شده *

• مبارز الملک سربلند خان بهادر دلار جنگ •

نامش میر محمد رفیع است و وطنش تون - در عهد خلد مکان با پدر خود (که میرزا افضل نام داشت - و مقتدوی خان خطاب یافته) از ایران بهندوستان آمده - پدرش بدیوانی گوالیار مضاف اکبر آباد سر عزت بر افراخت - او بعد فوت پدر نزد طغای خود بشارت خان نام (که فرجدارای ماکپور صوبه برار داشت) آمده به تنبیه مفسدان

(۲) در هر دو نسخه بطاء جمله مرقوم است - اما بقاء فوقانی صحیح است *

دیهای آن برگنه جوهر (شادت بر روی کار آردن - و باین تقریب بمنصب مناسب چهره عزت بر افروخت - و پستور بلشکر پادشاهی رسیده هدیه بیگم صبیة (زوج الله خان بخشي را بعقد مذاکحت در آردن - (چون عایشه بیگم صبیة دوم خان مرزبر در خانه سلطان عظیم الشان بود) بنابران بسلفیت شاهزاده امتیاز اندوخته حسب درخواست شاهزاده مرزبر در عهد خلد منزل بخطاب سر بلند خان نامور شده وخیل مهمات سرکار شاهزاده بود - پستر شاهزاده او را جهت بندوبست بصوبه بنگاله تعین نمود - چون با محمد فرخ سیر پهر عظیم الشان (که از جانب پدر بنظم بنگاله معین بود) صحبت او برار نشد ازین جهت عظیم الشان او را بحضور طلب داشت - و از وسط راه بفروجداری کوه صوبه آله آباد تعین گردید - و پس از فوت خلد منزل (چون عظیم الشان نیز در جنگ با برادران کشته گشت و محمد فرخ سیر بعزیمت محاربه با جهاندار شاه (رانه شد) نامبرده بتصور ناموافق سابق با زر تحصیل تعلقه پیش جهاندار شاه شتافت - و دران ایام (که صوبه دارئی گجرات ضمیمه وکالت بغام آصف الدوله اسد خان مقرر شده) ذو الفقار خان او را نیابة به بندوبست آن صوبه مقرر ساخت - ازانجا (که زمانه بکام محمد فرخ سیر گردید) بوساطت سید عبد الله خان

قطب الملک عفو تقصیرات او بعمل آمده بصوبه دارئی اورده سر بلندی اندوخت - و پس از چنده معزول شده بحضور آمد - و از تغیر میرجمله بصوبه دارئی عظیم آباد پتقه لوای امتیاز بر افراخت - و پس از وصول بدانجا عنان عزیمت به تغیه وهرماجی زمیندار مفسد آن صوبه معطوف داشته بعد زد و خورد و کشش و کوشش او را (ه سپر دادی قرار ساخت - و در اثنای گریز زخمه بار رسیده اراده دشمن عدم گردید *

چون در نگاهداشت سپاه اندازه نداشت و مردم قمن دار بیش قرار نوکر می کرد بعد عزل ازانجا بحضور آمده مدتی گرفتار تقاضای تذخواه سپاه بود - دران ایام (که محبت پادشاه و وزیر و بخشي برهم خورد) آنها نظر بوقت تالیف منظور داشته زری مخفی بار فرستادند - که از دست سپاه رهائی یافت - پستور در عهد سلطان (فیج الدرجات بصوبه دارئی کابل مامور شده بدانجا شتافت - و در عهد فردوس آرامگاه ازانجا تغیر شده بحضور آمد و سال (۱۱۳۸) هزار و یک صد و سی و هشت هجری بصوبه دارئی گجرات از تغیر نظام الملک آصف جاه علم کامیابی بر افراخت - و بشجاعت خان گجراتی سند نیابت فرستاد - حامد خان عدوی آصف جاه (که به نیابت او در احمد آباد

بود (بے سامان بر خود پیچیده بر آمد - و در موضع دودود
اقامت نموده کنتها نامی مرهقه را بکمک طالب داشته
بر سر گجرات رفته با شجاعت خان جنگ نموده او را
کشت - رستم علی خان برادر شجاعت خان (که در سورت
بود) استعداد جنگ نموده با اتفاق بیلاچی گایکوار عزیمت
مقابلہ کرد - و کنار دریای مہی تلاقی (داد - چون بیلاچی
در باطن مرافقت با حامد خان داشت رستم علی خان
هم کشته گردید - سر بلند خان باستماع ابن خبر در سنه
(۱۱۳۸) هزار و یک صد و سی و هشت هجری
مبلغی از خزانه پادشاهی بطریق مساعدہ گرفته خود را ہی
تعلقہ شد - و بخشی حامد خان بچنگ پیش آمده بقتل
رسید و خان مزبور دخیل آنجا کشت - اما بنابر نارسائی
مزاج و نامآل اندیشی آن قدر راه افراط و تفریط پیمود
که مبالغہ مذکور را با حاملات محالات خالصہ پادشاهی
و تیول جاکیرداران (که دران صوبہ بود) بصرف آورده
دیندار ملازمان گردید - و ضبط از میان بر خاصیت -
نوکرائش دست ظلم دراز نموده از سکنہ بلادہ هر کس را
که مالدار می دانستند در خانہ خود نهانده ازو بچہر
زر می گرفتند - و خود هم در دست درازی کمی
نکرد - و بلا حفظ غلبہ مرهقه چوتہ آنها دران صوبہ قرار

داد - لہذا سال یازدهم جلوس نظم صوبہ مزبور از تغیر
او بہ ابہی سکنہ عرف دھوکر سکنہ پسر اجیت سکنہ مقرر
شد - و از عزیمت دارالخلافہ کوفہ مدتہا در حویلی خود
نشست - و بنابر تقاضای قرض خواہان دروازه آن مکان را (کہ
کلان بود) بقدر سنگچین ساخته بود - گویند ہرگاہ پادشاہ اورا
می طلبید بالکی از سرکار و چند سزادل ہمراہ می رسید -
کہ در راہ مانع قرض خواہان باشند - و بعد ورنہ قادر شاہ
(چون بر سکنہ دارالخلافہ توزیع زر قرار یافت پس از فوت
برہان الملک سعادت خان) کہ عمدہ بانی این چیزہا او
بود (تحصیل آن بر ذمہ او مقرر کشت - و داد و فریاد
او در کوچہ و بازار بلند گردید -) چون شیوہ بیبائی در
مزاجش غالب بود - و در اخراجات بے اندیشگی مجبول
داشت (ہیچ جا کامیاب مراد نگردید - سنہ (۱۱۵۸) ہزار
(۲) و یک صد و پنجاہ و ہشت ہجری بہ فہان خانہ نیمستی
در شد - پسرش خانہ زاد خان بہادر (اگرچہ بمنصب

(۲) در [تاریخ مظفری] ممدین آوان (یعنی سنہ ہزار و یکصد و پنجاہ
و چہارم) مبارز الملک سر بلند خان (کہ اصلش از تون بود - و تون شہرست
در ایران) جہان غانی را وداع کرد - از امرای ذوی الاقتدار سلطنت و برفاقت
محمد عظیم الشان خاف محمد شاہی بود - و از مہد اورنگزیب پادشاہ
بر چار پالش امارت تمکن داشت و برواقت محمد عظیم الشان خلف خلد منزل
می بود •

شش هزاری (سیده بود) اما با کم اسبابی در شاهجهان آباد
بسر بوده اوایل عهد احمد شاه پادشاه در گذشت - پسر دوم
او میر گجراتی هیچ (شده نکرده) - مهندی خانه پسر
خانه زان خان برفاقت این و آن وقت می گذرانند *

* مها راو چانوجی جسونت بنالکر *

پسر راو (نباست که در عهد خلد مکان بمنصب عمده
و تعییناتی دکن سرفرازی داشت - و (چون با سران راجه
ساهر و نعلمه مکرر سرچنگها (سانیده بود) اینها بعد قرار
یافتن صلح با حسین علی خان شکایت از بهیان آوردند - از
به خاطر داشت آنها ادرا بغدر مقید ساخت - و در ایام
(که نظام الملک [مغجاء بهادر از مالوه راه دکن پیش گرفته
عبور نربدا نمود) حسب درخواست محمد انور خان (هائی
یافته بکمک برهانپور تعیین شد - او (که ابله در جگر
داشت) بوساطت محمد غیاث خان بهادر با نوین مزبور
در ساخته بملات پیوست - و در جنگ عالم علی خان و
مبارز خان عماد الملک مصدر حسن خدمت گردیده بمنصب
هفت هزاری هفت هزار سوار بلند مرتبه گشت - بعد فوت
او نامبرده بمنصب درخور و تقرر محالات ارثی در قبول
علم اعتبار بر افراشت - سلیقه جاگیرداری خوب داشت -
به آبادی اقطاع پرداخته فوج شایسته فراهم آورده در محاربات

رایت تهور می افراخت - از آنجا که سیر منصوبه بود واسطه
جواب و سوال سران مرهتة دکن می شد - در عمل ناصر جنگ
شهید بخطاب جسونت ناموزی اندوخت - و در جنگ پهلچری
بهمراه سردار مذکور مصدر قوددات شایسته گردید - اگرچه
در السنه قوعه بدنامی مقتول شدن او بغام نامبرده هم
افتاد سال (۱۱۷۶) هزار و یک صد و هفتاد و شش
هجری بدار عدم شتافت - پسر کلانش انند راو جیونت (که
آثار (شادت از چهاره او لایم بود) در حین حیات او
در گذشت - الحال پسر دوم او بهاراد و راو (نباست که
جیونت مزبور بطریق ارث بجاکیر او کامیاب گشته بفوکری
سرکار می پردازند *

* مجد الدوله عبدالاحد خان *

نیاکانش در کشمیر توطن داشتند - پدرش عبد المجید خان
از وطن آمده ابتدا با عزایت الله خان پسر می برد - و پس
از فوت او رفیق اعتماد الدوله قمرالدین خان گردید - و
بفوکری پادشاهی امتیاز اندوخت - از آنجا که متصدی پختدکار
بود رفته رفته بعد واقعه نادر شاه در عهد فردرس [رامگاه
بدیوانی خالصه و تن و از اصل و اضافه بمنصب شش
هزار و شش هزار سوار و عطای علم و نقاره و پالکی
جهالردار و خطاب مجد الدوله بهادر بدرجه بلند رتبی

تصاعد نمود - دو پسر داشت - یکی محمد پرست خان که زود در گذشت - دوم عبد الاحد خان (که در مزاج پادشاه وقت شاه عالم بهادر جا کرده) محیط مقدمات سرکار پادشاهی گردیده جزئی و کلی امور سلطنت به رای او منوط شده بخطاب پدر و منصب عمده سرفراز گردیده در سنه (۱۱۹۳) هزار و یک صد و نود و سه هجری یکی از شاهزاده ها را بطریق توره معین نموده همراه شاهزاده جمعیت کرده جانب تعلقه سهند شتافت - و (چون کار آنجا خاطر خواه صورت نه بست - علاوه سکهان بکمک امر سنگهه (زمیندار بتیاله اجتماع نمودند) باتفاق شاهزاده برجهه القهری پرداخت - ازین سبب مزاج پادشاه برهم شد - از آنجا (که مابین او و ذوالفقار الدوله میرزا نجف خان از سابق طریق عناد مسلوک بود) پادشاه او را بدست ذوالفقار الدوله گیرانیده - در آوان تحریر مقید است - و خانه و اسباب او بضبط پادشاهی در آمده - جاگیر او بحال مانده *

* حرف النون *

* نیابت خان *

عرب نام پسر میر هاشم خان نیشابری صت (که چون خانخانان منعم بیگ از حضور عرش آشیانی بتسخیر دیار شرقی (خصمت یافت) او نیز در همراهیان خان مذکور شرف دستوری حامل نموده به سوانح نویسی آن حدود مامور گردید - و سال بیستم جاس در چهارونیم جنت آباد گور (که بانی زبونی آب و هوا جمعی کثیر از امرا بذهان خانه عدم شتافتند) او نیز بساط زندگی در نوردید - نامبرده (که به نیابت پدر در حضور بوده عرایض پدر می گذرانید) در سال نوزدهم بخطاب نیابت خانی امتیاز یافت - و پس از فتح موبه بهار در آنجا جاگیر یافته بهمراهی خانخانان (که بگشایش بنگاله معین گشته بود) نامزد شد - و بکارها پرداخت - پس از چندس به عملداری محال خالصه شریفه مقرر شده (چون اداره نویسان باقی بر آوردند) او جواب زر واجبی

(۲) چنانکه در اکبرنامه جلد میوم صفحه ۱۶۰ بتفصیل مذکور است -

(۳) نسخه [ج] اوارجه نویسان *

نکرده سرکشی بنیان نهاد - و قصبه کوه را (که بجایگزین اسمعیل قلی خان مقرر بود) محاصره نموده الیاس خان لنگاه نوکر خان مزبور را در پیگار گشت - بقایران اسمعیل قلی خان با جمعی از پیشگاه سلطنت تعیین گردید - سال بیست و پنجم بار رسیده مصاف نمود - از جمعی را بکشتن داده راه شهر بادیة فرار گشت - و پستتر رفته با معصوم خان فرزند خودی (که خیال براهه روی در کلخ و ماموش جا کرده بود) اتفاق جست - و در جلگه (که با شهباز خان (ر دان) شریک از شد - (چون معصوم خان غالب گشته مغلوب شد - و به اوده شتافت - و شهباز خان جمعیت فراهم آورده بر سر او رفت) نامبرده دلنهاد جدائی گردید - و سال بیست و ششم با اتفاق عرب بهادر

(۳) در [اکبر نامه - جلد ثالث - صفحه ۳۲۷] و از سوانح سزا یافتن نهایت خان - این فرومایه تا فرجام پسر میر هاشم نیشاپوری ست - عرب نام دارد - از خردی باز در پسران گیتی خداوند پرورش یافت - و فراوان اعتبار سر بلندی گرفت - چندی عمل پرده از خالصه بود - آواره نویسان خرده گیر باقی بر آورده بودند - آن زربنده سرکشی را از حق گزاری بهتر اندیشید - دست فتنه دراز کرد و قصبه کوه را محاصره نمود - (۳) نسخه [ب] براه روی - (۴) در [اکبر نامه جلد ثالث صفحه ۳۳۱] چون شهباز خان حوالی قصبه بهیه رسید الخ *

و غیره در حدود سنبل غبار فتنه انگیزت - (۲) از آنجا (که حکیم عین الملک قلعه بریلی را مستحکم ساخته با اجتماع جایگزینان آن نواحی پرداخت) او باستصواب برخی زمینداران سر رشته بزدگی بدست آورده بغوج پادشاهی پیوست - و به مریم مکانی تمسک جهته زنهار نامه آن مهین بانو دست آویز رستگاری ساخته سال بیست و هفتم بحضور آمد - پادشاه نظر بمصلحت وقت از جرایم او در گذشت - تاریخ فوتش بملاحظه نیامده *

نور قلیچ *

پسر النون قلیچ خان از قزاقیان قلیچ اکبری ست - در عهد عرش آشیانی بمنصب پانصدی رسیده سال بیست

(۲) در [اکبر نامه - جلد ثالث - صفحه ۳۴۸] و از سوانح غبار آورد شدن عرب بهادر بخاکستان هزیمت - چون معصوم خان فرزند خودی از سیه بختی روی در ادهبار آورد عرب بهادر و نیابت خان و شاه دانه و بسیاری به نهادن شورش طلب در حدود سنبل گرد فتنه برانگیختند - (۳) در [اکبر نامه جلد ثالث صفحه ۳۸۳] و نیابت خان از او منذگی بعین الملک پیوست - و از غنودگی بخت راه جدائی سپرد - و خیال شورش پیش گرفت - و چون کار به نساخت بدرگاه حضرت مریم مکانی لایه گری نمود - و بدست کسان شهباز خان گرفتار گشت - چون زنهار نامه آن مهین بانوی روزگار در دست داشت بدین قسمی عتبه رسانیدند - و از آنجا (که فرموده آن پسر نشین اقبال حسن پذیرائی گیرد) شانزدهم فروردین [سال بیست و هفتم] این نا بخشودنی در سایه بخشایش شاهنشاهی آسایش گرفت - (۴) در [اکبر نامه] نور قلیچ - [و ن] نور قلیچ *

و یکم جلوس هنگام (که پادشاه از اجمیر بصوب کونکده
تعلقه رانا نهضت فرمود) نامبرده همراه قلیچ خان
بطرف ایدر^(۲) رخصت یافت - و در جنگ زمیندار آنجا
بوجود زخم بازو دست از کار باز نداشته تردد نمایان
بظهور آرد - و سال بیست و ششم همراه شاهزاده سلطان
مران بهم میرزا محمد حکیم دستوری پذیرفت - سال
سی ام قلیچ خان حاکم گجرات ازرا بکرمک امین خان
غزوی فرستاده - و سال سی و دوم همراه خانخانان بحضور
رسیده سعادت استانبوس دریافت *

* نقیب خان میر غیاث الدین ملی *

از سادات سیفی قزوین است - و این سلسله در اروان
بتسن مشهور - جدش میر یحیی حسنی سیفی از علوم
نقلی و عقلی بهره تمام داشت - و در فن شیر و تاریخ
یگانه روزگار و سرآمد دهر بود *

* کس درین تاریخ مثل او ندید *

گویند از ابتدای اسلام تا زمان خود از وقایع هر سال
(که از استفسار می نمودند) بیداهت احوال سلاطین و
مشایخ و علما و شعرا مفصل و مشروح با فید تاریخ تولد و

(۲) نسخه [ج] ایدر - و در [اکبر نامه جلد ثالث صفحه ۱۹۱] و قلیچ
خان و نورم قلیچ و غیره و بسیاری از مجاهدین عرصه نصرت را درین تاریخ
[یعنی سی و یکم مهر ماه آبی سال ۲۱ سنه ۹۸۴] بصوب ایدر فرستادند *

رحلت بیان می کرد - و لب التواضع از مولفات او ست -
ابتدا در خدمت شاه طهماسب صفوی معزز و معتبر بوده -
شاه ازرا یحیی معصوم میگفت - تا آنکه ارباب عنان
مزاج شاهی را از منصرف ساختند - که میر یحیی و
پسرش میر عبد اللطیف مذهب اهل سنت و جماعت دارند
و مقتدای سنیان قزوین اند - شاه از حدود آذربایجان^(۲)
تورچی تعین نمود که میر را با اهل و عیال بصفاهان برده
مقیم نگاه دارد - در آن هنگام پسر درم او میر علاء الدوله
کامی قضاص مولف تذکره نقایس المآثر در آذربایجان
بود - معصوم فرستاده ازین خبر بپدر آگاهی داد - میر
یحیی بنابر ضعف پیری نتوانست فرار گزید - همراه
تورچی بصفاهان رفته بعد یک سال و نه ماه سنه (۹۶۲)
نه صد و شصت و دو بعمر هفتاد و هفت سالگی ودیعت
حیات سپرد - اما میر عبد اللطیف بمجرد وصول آن خبر
موحش به کیلانات فرار نمود - پس ازان حسب الطلب
جنت اشیانی روانه همد گشت - پیش از ورود او رافعه
ناگزیر آن پادشاه مغفور رو داد - میر در سر آغاز جلوس^(۳)

(۲) نسخه [ج] شاه ایران - (۳) در [اکبر نامه - جلد اول صفحه ۱۹]
و از سوانح این پیام سعادت قرین آن است که نقایس اکبر عراق معدن مکارم
اخلاق میر عبد اللطیف از قزوین رسیده ادراک محفل عالی نمود - و مشمول
انواع اعزاز و اکرام شد *

اکبري با اولاد و احفاد وارد هندوستان گردیده ادراک مجلس پادشاهی نمود - و مشمول انواع اعزاز و اکرام گشت - و در سال دهم بعلیمی عرش آشیانی افتخار اندوخت - آن پادشاه والا جاه خط و سواد نداشت - لکن اوقات برخه غزلهای لسان الغیب نزد میر میخواند - میر بغنون و علوم و فضایل و طلاقت لسان و اطمینان قلب امتیاز تمام داشت - و از وسعت مشرب و عدم تعصب (چنانچه در عراق بتصنف زبان زد روزگار بود) در هند بتشیع اشتیاق گرفت - همانا رفتار میر بصوب دارالامان صاحب کل بوده که غالیان هر طایفه او را مطعون دارند - گویند در تقویم و پرهیزگاری هم آینه بود نازل - و در انجام مدعیات ارباب حاجت همتی والی داشت - و به نیک نفسی و هشیار مغزی می زیست - چون انحراف مزاج پادشاهی از بیرام خان متحقق گشت (و او از اگره بر آمده متوجه الور شد) چنان آوازه انداختند که میخواستند پیراه غلط انداز سر به پنجاب کشد - عرش آشیانی از دهلی بر آمده میر را (که از

(۲) نسخه [ب] و کمالات بسیار امتیاز داشت - در [کبرنامه جلد اول] میر بغنون و فضایل و طلاقت لسان و اطمینان قلب و دیگر شرافت مقام امتیاز تمام داشت - و از عدم تعصب و وسعت صدر هر هند به تشیع و در عراق به تسنن زبانزد روزگار بود - همانا که رفتار میر بصوب دارالامان صلح کل بود که غالیان هر طایفه او را مطعون میداشتند - (۳) نسخه [ب] غالباً *

(۴) نسخه [ج] ایلور *

بیرام اهل قرب بدانش و عقیدت ممتاز می دانست) پیش بیرام خان رخصت فرمود - که رفته او را بمواعظ هوش افزا از پندار واهی باز آرد - میر در سنه (۹۸۱) (نه صد و هشتاد و یک در قصبة سیکری در گذشت - قاسم ارسلان فخر آل یس تاریخ گفت - خلف رشید او میر غیاث الدین علی به خیر سگالی و نیک ذاتی و درام خدمت عرش آشیانی اختصاص داشت - و همیشه منظور التفات آن پادشاه بود - در سال بیست و ششم خطاب نقیب خانی یافته - تا سال چهارم اگرچه بیایه منصب هزاری بر آمد اما نسبت قوی بهم رسانید - عرش آشیانی سکینه بانو بیگم همشیره میرزا محمد حکیم را بشاه غازی خان پسر عم او منسوب فرمود - و قاضی عیسی عم او (که مدتی در ایران بامر قضا اشتغال داشت) بهند آمده در سلک منتسبان سده خلافت اندراج یافت - و در (۹۸۰) نه صد و هشتاد در گذشت - نقیب خان در سال سی و هشتم بعرض رسانید که قاضی عیسی دخت خود نذر حضرت کرده - آن یرده نشین عفت از دیر باز بدان آرزو بهر می بود - عرش آشیانی بخانه نقیب خان رفته بآئین بزرگان او را

(۲) نسخه [ب] نه صد و هشتاد و دو در قصبة سیکری در گذشت *

(۲) بر گرفت - و در سلطنت جنت مکانی باضافه منصب و افزونی اعتبار تبجیل و تکریم دیگر یافت - و در سال نهم سنه (۱۰۲۳) هزار و بیست و سه هنگامی (که دارالخیر اجمیر مورد موکب جهانگیری بود) بجوار رحمت پیوست - و در روضه معینیه در محوطه سنگ مرمر با خانم حليلة (۳) خود (که کدبانو و عاقله روزگار بود) مدفون گشت - نقیب خان هم در حدیث و سیر و اسماء رجال استحضار تمام داشت - و در تاریخ دانی بی همتا بود - گویند هفت جاد روضه الصفا سر زبان و در جفر نیز مهارت داشت - جنت مکانی در سوانح خون مرتوم فرموده که نقیب خان طوفه تخمین و تیاس داشته - و غریب دور بینی بکار می برد - یک قلب کبوتر (که در هوا بود) تا نظر میکرد میگفت چقدر است - چون می شمردند یکی تفاوت نمی نمود - نقیب خان عمر دراز یافته - گویند با اعتماد الدوله و میر جمال الدین حسین انجو بسیار محشور بود - پسرش میر عبدالمطیف (که با هم جد خود موسوم بود) نیز صاحب فضل و کمال

(۲) در [اکبر نامه جلد ثالث] درین ولا نصیب خان بهابیون عرض رسانید که قاضی عیسی عم من دخت خود را نذر آنحضرت کرده بود - و از دیر باز آن پرده نشین پارسائی بدان آرزو می برد - گیني خداوند با آنکه درین هنگام کمتر بدین پردازد پذیرش فرمود - دوازدهم نیز به نبایش خان نصیب خان بآئین بزرگان آن پاک دامن را برگرفتند - (۳) نسخه [ج] خانم حليلة جليلة *

(۲) بوده - همشیره میرزا یوسف خان رضوی در خانه داشته - منصب عمده یافت - آخرها خلل دماغ بهم رسانیده در گذشت *

* نروالدین قلی *

در عهد جنت مکانی بکوتوالی مستقر الخلافه سر فرازی یافته - سال دوازدهم بمنصب وزارت رسید سوار نامیه امتیاز افروخته - بعد صدر گستاخی از مهابت خان و فرار او در فوج (که بتعاقب او مامور شده) باجمیر (سید) متوقف بود - پس ازان (که جنت مکانی بنعیم جاودانی پیوست - و (ایات فردوس آشیانی ببلد معطور (سید) او بار یافته سال اول به بجائی منصب سابق (که دو وزارت هفت صد سوار بود) سر عزت بر افراخته همراه خانجهان لودی (که بمالش چهار سنگه بوندیله تربت ازل تعیین شده) دستوری یافت - و سال سیوم در ایامی [که دکن مضرب خیام پادشاهی بود - و سه فوج به سرکردگی سه امیر برای تنبیه خانجهان لودی و تخریب تعلقه نظام الملك دکنی (که او را یناه داده بود) مقرر شده] او بمهرابی اعظم خان اختصاص پذیرفت - سال پنجم بیست و پنجم شعبان سنه (۱۰۴۱) هزار و چهل و یک هجری در رفته

(۲) نسخه [ج] بود - (۳) نسخه [ب] مقرر شده بود *

(که از دربار بوخاسته بخانه میرفت) کشن سنگه پور
 هسونت (اتهور بکینه آن) که در عصر جنت مکاني پدرش
 را مردم نورالدین قاي کشته بودند) زخمهای ملکر زده
 کارش تمام ساخته بدر رفت *

(۲)
 * نظر بهادر خورشکی *

موطن و منشاى او قسور (که قصبه ایست از دوابه باري
 هجده کردی از دار السلطنت لاهور مسکن خورشکیان) که
 در میان افغانه بصلاح و بزرگی شهرت دارند) - مشارالیه
 از اعیان نوکران شاهزاده پردیز بود - پس از آن در سلک
 ملازمان جهانگیری انتظام یافته بمنصب هزار و پانصدی
 سر برافراخت - و در عهد اعلیٰ حضرت بالفرونی اخلاص
 و فرط عقیدت پایه اعتبار برتر افراخته در سال دوم
 بقصداری سرکار سنبل تعیین گشت - و در محاصره
 دولت آباد مردانگی و بر دلجی خود دلنشین همگان ساخت -
 (رز) که عنبرکوت بدست اولیای دولت در آمد) از
 زیرش تیر و تفنگ و بان (که حصار نشینان بر سر دیوار
 شکسته نقب زده هجوم آورده سر میدادند) جماعه
 (که برای در آمدن قلعه مقرر شده بودند) ملجاء را

(۲) چند جا [نذر] بذال معجمه نوشته - و در (مآثر عالمگیری) نیز
 بذال منقوطه مرقوم است *

پناه خود ساخته قدم پیش نمی گذاشتند - نصیری خان
 خان دوران پیش آهنگ گشته با نظر بهادر بقدم جمارت از
 جانب راست بقلعه در آمد - و بازار جان ستانی و سرفشانی
 گرم گردانید - و به دست بردهای نمایان متحصنان را بخندق
 قلعه دوم (که به مهارت اشتهاار دارد) در آورد -
 و در جایزه آن از پیشگاه خلافت درخور حال نوازش
 یافت - پس از آن بنابر جهت قریب دو سال دست
 از ملازم پیشکی کشیده گوشه عزلت برگزید - (چون راستی
 و درستی مزاج و حاضر باشی و چست خدمتی او سکه زه
 عالم بود) در سال چهاردهم مشمول مراسم پادشاهانه گشته
 باز بمنصب دو هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار سرافراز
 گردید - و در سال پانزدهم در مهم چکنا و تمخیر قلعه
 مؤر تارا گتھے مصدر تلاشهای نمایان شده درجه استعسان
 پیبود - و در سال نوزدهم بمنصب سه هزارى دو هزار
 و پانصد سوار کام دل اندرخت - و بهمراهی شاهزاده
 مراد بخش بجانب بلخ و بدخشان رخصت یافت - و پس از آن
 (که شاهزاده چنین مملکت موردنی مفت بدست افتاده را
 دقعی نهاده از راحت طلبی معارفت را فوز عظیم پنداشت)
 با آن (که نظر بهادر خورشکی بتجویز مدار المهای

(۲) نسخه [ج] داده جان ستانی و سرفشانی داده - (۳) نسخه [ج] چکنا *

سعد الله خان بهمهراهی قلیچ خان بمحافظت بدخشان قرار یافته بود) از وطن دوستی با جمعی از راجه های عمده برخاسته به پیشاور آمد - (چون عبور از آب اتک ممنوع بود) متوقف گشته باز بهمهراهی شاهزاده محمد ادرنگ زیب (دائۀ آن دیار شد - و در یساق قندهار سال بیست و سیوم بهراولی (ستم خان دکنی) که با سی هزار قزلباش جنگ جو اتفاق کارزار افتاد) خان مذکور پای ثبات افشوده دست جلالت برگشاد - و داد مردی و مردانگی داده کارنامه ها بر ساخت - و مخالف بارصف هجوم کاره نتوانست کرد - عذرا تاب گشته بدیگر افواج در آویخت - پس ازین فتح در جایزه حسن تردد باضافه هزاری ذات هزار سوار بمنصب چار هزاری ذات و سوار چهاره بلند نامی فروخت - و در سال بیست و دوم سنه (۱۰۹۲) یک هزار و شصت و دو هجری در لاهور بساط هستی در نوردید - شمس الدین پسر کلانش از اصل و اضافه هزار و پانصدی ذات و سوار - و قطب الدین پسر دیگرش بمنصب مذکور و هزار و چهار صد سوار مفتخر گردیدند - پسر دیگر نیز داشت - اسد الله نام - بهمین منصب سرافزای داشته - مومی الیه به خدا ترسی و دینداری

اتصاف داشت - با اسباب امارت مزاجش بتکلف آشنا نبود - درویشانه زیست می کرد - نوکران همه از خویشان و اقوام او بودند - برادرانه سلوک میکرد - و یک رفته طعام با سپاه می خورد - دیانتش بمرتبه بود که حاصل جاکیر بعد وضع خرج سپاه و ما یحتاج خود آنچه می باید با کاغذ جمع خرج بی ساخته و پرداخته از فطر اعلی حضرت می گذرانید - و چیزی از آن نمی گرفت *

* نجات خان میرزا شجاع *

سیومین پسر میرزا شاهرخ والی بدخشان است - برشادت و ناموری سرآمد برادران خود بود - تولدش در هندوستان شد در عهد جنت مکانی - [اگرچه بعلمت کشتن میرزا بدیع الزمان برادر کلان (که آیه قهر و شر مصور بود) با دیگر برادران معاتب و مقید گردید] اما پس از آن بنوازش پادشاهی اختصاص یافته بتقدیم خدمت گزینی و نیکو پرستاری عرصه ترقی و پیش آمد پیمود - در سال سیوم شاهجهانی بخطاب نجات خانی و منصب درهزاری افتخار اندوخت - و بفوجداری سرکار کول مامور گشت - و در سال چهارم باضافه منصب و عنایت نقاره تحصیل بلند نامی نمود - و بفوجداری صوبه ملتان (که در جاکیر زمین ادرانه بود) دستوری یافت - پس از آن فوجداری

دامن کوه کانگوه یافته آن کار را بشایستگی سرانجام داد - و بمغصب سه هزارى دو هزار سوار پایه برقرار افراخت - و از فرط دولت خواهی و کار طلبی متعبد مهم سري نگر شد - که یا آن الکه را بتسخیر می آرد - یا پیشکش نمایان از مرزبان آنها گرفته داخل سرکار میکنم - دو هزار سوار کمکی از حضور تعیین گشت *

گرفتند [چون سواران پور و میرته بدو متعلق گشت دران ایام راجه سري نگر (که عمده راجهای کوهستان است و ملکه وسیع و کان طلا دارد) در گذشت] زنی باتفاق درست بیگ مغل (که از وقت راجه دخیل کارها بود) استیلا تمام گرفت - هرکه باطاعت او سر فرود نمی آورد پیدایش می برد - لهذا به نک کتی زنی اشتهار داشت - برهمه ادبش کوتاه اندیش به نجابت خان اغرا نمودند که هرگاه میرزا مغل کردی سابق این ناحیه کیلا گرهی را (که تعلق بدان راجه داشته) تهاونه نشین پادشاهی گردانید - اگر تا حال می بود تمامی این ولایت را بحوضه تسخیر در می آورد - چه زن خواهد بود که در جنب شما عرصه تسلط بقدم استکبار پیماید - خان نا تجربه کار را رگ حمیت بحرکت آمده در سال نهم عازم آن ولایت گردید - و پس از تصرف حصه حصینه مثل شیر گدازه (که زمیندار سري نگر در سرحد

خود بر آب چون اساس گذاشته) و قلعه کانی را (که سابق بزمیندار سرور تعلق داشت) بدست آورده حواله زمیندار نمود - و حصار نذور را بر گشود - و قریب هردواز از آب گنگ گذشت - هرچند (که راجی آن ولایت پیاده بسیار فراهم آورده به انسدان دهنة دره ها و معبر کتلها پرداخت - و تنگنای آب را بگج و سنگ سدهای استوار بست) خان تهور نشان بدای مردمی جسارت جبراً و قهراً در آمد نمود - (چون به سی کوهی سري نگر رسید) آن یومی از دست برد بی در پی هراسان گشته از راه گریزی در مقام اطاعت و انقیاد شده وکیل فرستاده ده لک روپیه پیشکش والا تقبل نمود - و جهت سرانجام وعده دو هفته در میان آورد - و بلبیت و اعل بعد یک و نیم ماه همگی یک لک روپیه عاید ساخت - سردار نا آزموده کار از غرور فزونیات متواتره آن دفع الوقت را چندان دفع نمیگذاشت - تا آنکه قامت آذوقه بجائ کشید که مردم نامی را جان بلب رسیده ناله باب نمی رسید - چون مردم کوهی راه ها مسدود ساخته بودند هرکه به آردن رسد می شتافت دستخوش تاراج و غارت آنها می شد - (چون کار بجان و کارد باستخوان رسید - و اشقیا هجوم آورده گرد گرفتند)

آن خان نوجوان از خواب غفلت بیدار گشته جز برگشتن چاره ندید - ناگزیر کوچ نمود - بوخ غیرت پرستان چنین بر آمدن نه پسندیده داد نبرد داده کشته شدند - و بیشتر بامید رستگاری پیاده شده منتشر گشتند - اثر از آنها پیدا نشد - نجابت خان پایباده از قلل جبال (که گذر طایر دشوار بود) افتان و خیزان بعد از بیست روز (که بادراق اشجار سد جوع میکرد) از نواحی سنبهیل سر بر آورد - و در ازای این بے تدبیری چند بے عزت منصب و جاگیر تادیب یافت - پستری به بحالی منصب اختصاص گرفت - و بعد از آن بصوبه دارئی ملتان از تغیر قلیچ خان سرافرازی اندرخت - و (چون در سال پانزدهم ملک چکنا^(۲) از مو و نوروز و تارا گدده و پنهان گشایش یافت) آن ولایت مفتوحه بدر مغوض گردید - و در سال بیست و سیوم پس از معاودت از یساق قندهار بدایه والای پنجهرزایی بر آمد - و پیوسته مصدر کارهای عمده می شد *

در آخر عهد اعلی حضرت در کمکیان شاهزاده (که به هم بیجاپور مامور شده بود) انسلاک یافت - در آن هنگام (که بطریان عارضه بر مزاج پادشاهی آشوب هر طرف برخاست - و بطلب شاهزاده ولی عهد محمد دارا شکوه

(۲) نسخه [ج] چکنا - (۳) در [بعضی نسخه] بهمان *

امرای کمکی دکن روانه حضور گشتند (عمده تر^(۲) جز از مردم پادشاهی کسی در رفاقت شاهزاده محمد اورنگزیب نماند - چون شاهزاده داعیه انتزاع سلطنت با خود مصمم ساخت در جمیع امور مشیر غالب بود - بمنصب هفت هزاره هفت هزار سوار بر نواخته غره جمادی الاولی سنه (۱۰۶۸) هزار و شصت و هشت پادشاهزاده محمد سلطان برسم منقلا از اورنگاباد راهی ساخت - پس از مداربه^(۳) با مهاراجه جسونت [که در هراولی سلطان محمد (که سردار میسر بود) کارنامه تهور و جلالت بظهور آورد] با تمام لک روپیه و خطاب والای خانخانان بهادر سپه سالار سرمایه بلند تبگی اندرخت - اما از آنجا (که نجابت خان سبکسر و جلف وضع بود) ازین رفاقت باد برت بخود بسته ناز سرگرانی به آقا می فروخت - و از بلند پروازی کافر ماجرائیها می نمود - چون مزاج سلاطین غیور می باشد [خصوص عالمگیر پادشاه (که با پدر و برادران چه کرد) نمی خواست که سر زنده در عالم و رنگ درسته بر چهره کسی باشد] تاب اندازه های او نیارده بعد از جلوس برای صفرا شکنی او لیموئه از ترش وضعی بکار برد - هنگامی (که

(۲) نسخه [ج] عمده ترین - (۳) نسخه [ج] راهی شد - (۴) نسخه

[ج] و چون - (۵) نسخه [ج] لیمری ترش وضعی *

بتقریب تعاقب دارا شکوه سواد دهلی مهبط رایت ظفر ارتسام
گردید (نجابت خان بذابو لخته وجوه) که همه از
ناهنجاریهای خودش ناشی بود (خانه نشین گشت - خلد مکان
میر ابو الفضل معنوری را) که از دیرین خدمتی مورد
عنایت گشته خطاب معنور خانی یافته بود - و با خان مذکور^(۳)
نیز سلسله اتحاد مستحکم داشت (باملاح مزاج و گذارش
برخیز پیغام مامور فرمود - میر هر چند به آبیاری مواعظ
إخلاص خواست غبار آشوبی که در عرصه خاطرش اوج
گرفته (فرو نشاند] از بے باکیها بلا تعاشی زبان بناسزا
بجناب خلافت دراز ساخت - میر بمقتضای ادب و پاس
حق نمک برخاسته راهی شد - آن سودائی (که دماغش
زنبور خانه هزار دیوانگی بود) بملاحظه آن (که میدان
کچه اش گل کند) نیمچه (که بر مسند داشت) از قفای
معنور خان چنان حواله کرد که آن سید مظلوم را در حصه
عدل ساخت - بصدر چنین تقصیر عظیم بعزل منصب و
جاگیر و سلب خطاب عمده (که بابرار گرفته بود) معاتب
گردید - پس از معارفت از ملتان (که باز دهلی مخیم
مراقات گشت) بوساطت امیر خان برادر شیخ میر

(۲) نسخه [ج] یافته - (۳) چنانکه در جاد سیوم صفحه ۵۰۶ در احوال
معنور خان میر ابو الفضل ذکر یافته *

باریاب ملازمت شد - و در جشن سال سیوم (که تا
آن وقت بے یراق بحضور می آمد) بعطای شمشیر نوازش
یافت - و در سال پنجم به بحالی منصب پنج هزاره چهار
هزار سوار و خطاب اول دیگر باره آب رفته بجو آمد - و^(۲)
در سال ششم جعفر خان صوبه دار مالوه بجبهت تفویض وزارت
طلب حضور گردید - و نجابت خان بایالت آن مملکت وسیع
دستوری یافت - و در آنجا در سال هفتم ودیعت حیات
سپرد - در جرأت و مردانگی و قهر و پردلی یکتای روزگار
بود - مردم چیده با خون داشت - شاهزاده محمد اوزنگزیب
بهادر در وقت عزیمت هندوستان باراه سلطنت مدار
جنگ و در داد وقت اکثر به رای او مفروض داشته *

چون صاحب جمعیت و سپاهی با نقش بود شاهزاده
نیز با وی سر حساب بوده از راه تالیف و تزییر سلوک
بسیار بجا می آرد - گویند (چون بعد محاربه مهاراجه
جسونت شاهزاده بجانب آگره رهگرا گردید) دارا شکوه
بترتیب مقدمات مقابله و نبرد همت گماشت - اعلی
حضرت فرمود که صواب دید حال آن است که من خود
بر آیم - اغلب که کار بجنگ نکشد - چه بیشتر
همراهش نوکران سوار اند - آنها درین صورت راه اطاعت

(۲) نسخه [۱] دیگر بار *

نخواهند پیمود - و مردم پادشاهی (که همراه شما اند در حضور من بیشتر تن ده کار خواهند شد - چون این خبر از نوشتنهای آگه بشاهزاده رسید آن خطوط را گرفته باضطراب بخانه نجابت خان تشریف آورد - و خواست ازین مقدمه بار اطلاع دهد - نجابت خان عرض کرد - رمت خواب من است خود هم درین جا آسایش فرمایند - چنانچه شاهزاده نشسته ماند - خود رفته بعد قیلوه و برکشیدن بنگ آب معتاد (چون نشه اش رسید و تردماغ گشت) بخدمت شاهزاده آمد - و پس از آگهی گفت حضرت ما شما را صاحب عزم دیده این اراده کرده ایم و با آقای خود برهم زدیم - الحال شما اختیار دارید - من یک مرتبه اگر هیچان باشد با جهانگیر خود را بصیف میزنم - هر چه بادا باد - شاهزاده را تقویت افزود - و به ثبات عزم او تحسین نمود - پسران رشید داشت - بعضی درین صحایف مذکور اند *

* نوازش خان میروا عبد الکافی *

برادر علائق امالت خان و خلیل الله خان میر بخشی است - گذارش این سلسله در احوال جد ماجدش میر خلیل الله یزدی بشرح و بسطه شایان نگارش پذیرفته - و

قتمه (که ناگزیر مقام بود) در ضمن ترجمه برادران مودی گردید - مجملی مناسب اینجا بنوک خامه می گذارد - (چون میر خلیل الله یزدی از سرگرانی فرمانروای ایران شاه عباس ماضی دل از موطن و مسکن برگرفته وارد هندوستان گردید) جنت مکانی قدیم او را گرامی داشته بانواع نوازش و عواطف بر نواخت - بعد چند پسرش میر میران از شاه گریخته افغان و خیزان خود را بسایه عنایت جهانگیری رسانیده از تابش حوادث روزگار بر آسود - دران تفرقه و اضطراب پسران خرد سال خود امالت خان و خلیل الله خان را نتوانست همراه برداشت - در ایران ماندند - چنانچه جنت مکانی بر طبق التماس مشارالیه در باب فرستادن پسرانش مصحوب خان عالم (که بسفارت رفته بود) بشاه پیغام داد - و آن مردت کیش بچین پیشانی آنها را با خان مذکور فرستاد - بالجمله (چون میر میران را سکونت هندوستان دلنشین افتاد از اینجا) که شرافت و نجابت این خاندان اظهر من الشمس و عزت و اعتبار این دودمان ابین من الامم (صالحه بیگم مهین صبیحہ یمین الدوله آصف خان خانخانان را بعقد ازدواج از در آورد - از بطن آن عقیقه میرزا عبد الکافی و همشیره اش شاهزاده بیگم (که بصف شکن پسر میرزا حسن صفری منسوب گردید) با بعمره وجود

گذاشت - همواره در پیشگاه صاحبقران ثانی بنظر التفات
قریبیت یافته - سال نوزدهم بخطاب نوازش خان درجه اعتبار
پیمود - و بتدریج بمنصب در هزار و پانصدی فرق عزت
بر افراخت - در سال سی ام از تغییر میرزا سلطان صفوی
قور بیگی گردید - در فرمانروائی عالمگیر پادشاه بفرجدارئی
ماندر (که از معظم قلاع صوبه مالوه است) رخصت یافت -
و در سال هشتم همانجا جهان گذران را بدرود نمود *

* نامدار خان *

پسر کلان جمده الملکی جعفر خان است - مادرش
فرزانه بیگم همشیره ممتاز زمانی بود - سال نوزدهم جلوس
فردوس آشیانی در حین (که پادشاه عزیمت کابل فرمود -
و جعفر خان را بصوبه دارئی لاهور تعیین کرد) او بمنصب
پانصدی صد سوار کامیاب شد - و سال بیست و سیوم (که
خان مذکور بنظم صوبه دار الخلافه مامور گشت) او از اهل
و اضافه بمنصب هزارئی دریمت سوار کامرانی اندوخت -
سال بیست و چهارم (که صوبه دارئی بهار به پدرش تفویض
یافت) او باضافه پانصدی چهار صد سوار امتیاز پذیرفت -
سال بیست و هشتم از سابق و لاحق به پایه در هزارئی هزار
سوار بر همگان تفوق جست - سال بیست و نهم بعیای
علم رایت بلند طالعی بر افراخت - و سال سی ام بدرنگی

دولت خانة خاص از تغییر حیات خان و از اهل و اضافه
بمنصب در هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار درجه اعتلا
پیمود - و پس ازان (که سلطان محمد ادرنگ زیب بهادر
از دکن آمده متصل بموکر ادرا با سلطان دارا شکوه مبارزه
دست داد و دارا شکوه فرار گزیده راه لاهور پیش گرفت -
و اکثری از مردم حضور بدلازمهت عالمگیری پیوستند)
او نیز سعادت بار اندوخته بخلعت عفایت قامت ازادت
آراست *

پس از چندت بکوهک بهاراجه جسونت سنگه بصوب دکن
شافتة مصدر ترددات نمایان گردیده سال هفتم حسب الطلب
بعثت خلافت رسید - سال نهم خزانه را (که سابق از
مستقر الخلافه بدار الخلافه طلب شده بود - و در سال مذکور
فرستادن آن بدانجا مرکز خاطر پادشاهی شد) مامور گردید -
همدین سال (که فیما بین پادشاه و شاه عباس ثانی والی
ایران غبار در رنگی برخاست - و سلطان معظم با فوجی بطریق
مغلا بصمت کابل تعیین گشت) او نیز بعزایت خلعت
و اسم از اهل و اضافه بمنصب چار هزارئی سه هزار سوار
کام اندوز شده بهمراهی شاهزاده مذکور رخصت پذیرفت -
سال دهم به تفویض فرجدارئی سرکار مراد آباد و عفایت
خلعت و اسم با ساز طلا شاهد مقصود را در کنار آورد -

و سال سیزدهم بحضور آمده دولت آستانبوس دریافت -
و [چون دران سال پدرش جعفر خان ^(۲)] که بهر انجام امور
وزارت می پرداخت (داعی حق را لبیک اجابت گفت) سلطان
محمد اعظم و محمد اکبر جهت ادای مراسم تعزیت برفتن
خانه نامدار خان و کامگار خان مامور شدند - و برای
هر دو کس خلعت خاصه و بوالده آنها توره در خور عنایت
شد - و سلطان محمد اکبر هر دو را از ماتم برداشته بحضور
آوردند - و هر کدام بعطای خنجر مرصع با علاقه مروارید
و انواع نوازش از سوگواری بر آمد - و سال چهاردهم بخدومت

(۲) در [مآثر عالمگیری] چون پیماری جمده الملك جعفر خان باشنداد و
استعداد کشید پادشاه بنده پرور کرم گستر و مرزبه (اولاً جهت عیادت و ثانیاً
جهت تعزیت) بخانه آن عمده مخلصان تشریف فرمودند - بیست و پنجم این
ماه [یعنی ذی الحجه سال سیزدهم سنه ۱۰۸۰] جمده الملك جهان گذران
را پدرود نمود - بعد از رحلت چنین ذوقین ارادت آئین خاطر مقدس
تاسف و تضرع قرین گردید - حکم شد تا سه روز یک مد و بیست قاب طعام
بتعزیت داران رسانند - پادشاهزاده محمد اعظم و محمد اکبر مامور شدند
که بخانه نامدار خان و کامگار خان پسرانش رفته مراسم پرسی بجای
آورند و به تسلی و دلوهی عفت مرتبت فرزانه بیگم والده مومی الیها
پردازند - و برای هر دو کس خلعت خاصه و بوالده آنها توره درخور حالتش
فرستادند - و پادشاهزاده محمد اکبر هر دو را از ماتم برداشته بحضور
عاطفت ظهور آوردند - هر کدام بعطای خنجر مرصع با علاقه مروارید و انواع
نوازش و خاطر داری بر اقربان امتیاز یافتند .

نظم صوبه اکبر آباد نامزد گشت - سال هفدهم بوجه
مورد عتاب شده به برطرفی منصب و تقرر چهل هزار
روپیه سالیانه در او بکده انزوا جا گرفت - سال هیجدهم
مشمول عواطف گردیده به بحالی منصب چهار هزار
در هزار سوار و تقرر صوبه داری اوده از تغیر سادات خان
آب رفته بجو آورد - و پستو از انجا تغیر شده در حضور بود
تا آنکه در گذشت - مرحمت خان دیندار پسر اوست (که
سال بیست و پنجم عالمگیری همراه عظیم الشان بجانب اجمیر
دستوری یافته) - سال بیست و هشتم به تهاغه داری
گذه نموده مضاف دکن سر بلند گردید - سال بیست و نهم
^(۲)
^(۳) برای رسانیدن خزانه به بیجاپور مامور شد *

* ناصر خان محمد امان *

پسر حمین بیگ خان است - نامبرده در عهد
عالمگیری تعینات صوبه کابل گردید - و در انجا ترقی کرده
بخطاب ناصر خان و در اوایل سلطنت بهادر شاه
[که ابراهیم خان صوبه دار کابل شده - و عهده برای
بند و بیعت آنجا چنانچه باید بگشته در سودهه (که در
انعام داشت) آمده نشست] صوبه داری آنجا بناصر خان

(۲) در [مآثر عالمگیری] کره نمونه - (۳) در [مآثر عالمگیری] در ماه
ذی القعدة به تهاغه داری مدخل مابین ظفر آباد و حیدر آباد رخصت شد -
و در ماه جمادی الاولی برسانیدن خزانه بیجاپور مامور شد *

تقرر یافت . و اواخر سلطنت محمد فرخ سیر غالباً

سنه (۱۱۲۹) هزار و یک صد و بیست و نه هجری

در گذشت - پسرش نصیری خان بجای پدر صوبه دار شد .

و چون مادرش از قوم افغان بود بندوبست صوبه و راه خرب

کرده سال درم جلوس فردوس آرامگاه (که نظام الملک

بوزارت مامور شد) فرمان استقلال تعاقب و خطاب پدر بنام

او صادر شد - و در ایامی (که نادر شاه بعزیمت هندوستان

وارد کابل گردید) او در پیشاور بود - چون فوج شاهي

سنه (۱۱۵۱) هزار و یکصد و پنجاه و یک هجری به پیشاور

رسید جنگی بعین آمده نامبرده دستگیر شد - و چندی

نظر بند ماند - بعد رسیدن لاهور نادر شاه از جرائم او

در گذشته بدستور سابق صوبه دار کابل نمود و پس از مراجعت

از شاهجهان آباد نیز بحال داشت - مدتی درانجا گذرانید -

در هنگامه شاه درانی حکومت کابل از وی رفت - نزد

شاه نواز خان میرزا پهلوی آمد - و پستری بدهلی آمده

در سال (۱۱۶۱) هزار و یک صد و شصت و یک هجری

باتفاق اعتماد الدوله قمرالدین خان بجنگ شاه درانی

شتافت - پس ازان همراه معین الملک به پنجاب رفته چند

مکال بطریق سپرد گرفت - چون فیما بین غبار ناخوشي

برخاست باز بدهلی آمد - و در ایام وزارت انتظام الدوله

پیش احمد خان بنگش در فرخ آباد رفت - و بدانچه

تواضع میکرد بسربرد داشت - تا آنکه ودیعت حیات سپرد *

* نصیر الدوله صلاحیت جنگ *

مشهور به عبد الرحیم خان برادر مایندری خان فیروز جنگ

است - در عهد خلد مکان بخطاب خانی سر بلند گردیده -

و در عهد خلد منزل بخطاب چین قلیچ خان و تفویض

فرجداري جونپور ناموری اندوخته - پستری برفاقت نظام

الملک آصف جاه بهادر می گذرانید - پس ازان (که بهادر

مزبور از مالوه بصوب دکن گام فراخ برزد) او

همراهی گزیده در جنگ سید دلار علی خان سردار

التمش بود - و در پیگار عالم علی خان در میمنه جا

داشت - بعد حصول فیروزی و وصول ببلده خجسته بنیاد

سنه (۱۱۲۲) هزار و یکصد و سی و در هجری از اصل و

اضافه بمنصب پنج هزاره پنج هزار و خطاب نصیرالدوله

صلاحیت جنگ چهره عزت بر افروخت - سال دیگر از

تغیر مرحمت خان به صوبه داري برهانپور مامور شده

دستوری یافت - و (چون آصف جاه بهادر بحضور رفته

بعد یافتن خلعت وزارت به تنبیه حیدر قلی خان جانب

احمد آباد تعیین گردید) او حسب الطلب بهادر مزبور از

تعلقه خود شتافته ملحق شد - و پس از انفصال مقدمه

آنجا برخصت تعلقه خورشدلی اندوخت . و در محاربه مبارز خان عماد الملک سرداری میسره بنام او قرار گرفت . و بعد از دادن فتح از اصل و اضافه به منصب هفت هزار هفت هزار سوار ترقی نمود . و پس از فوت عضد الدوله حسب الطلب آصف جاه رفته به حراست خجسته بنیاد مامور گردید . و نظم برهانپور به حفیظ الدین خان تعلق گرفت . و چون نوبت دوم بهادر مزبور احرار رفتن حضور بست . و ناصر جنگ شهید را به نیابت خود در خجسته بنیاد گذاشت (مطابق سنه ۱۱۴۸) هزار و یک صد و چهل و هشت هجری موبداری برهانپور بخان مزبور باز گشت . و بعد آمدن و رفتن نادر شاه (که از بادشاه رخصت شده پای مراجعت بهمت دکن برداشته نزدیک برهانپور رسید) از باستقبال برآمده بملاقات همدیگر انبساط اندوختند . و چون بهادر مزبور بسفر ترچنابلی روی توجه آورد بار دوم او را ضمیمه نظامت برهانپور حارس خجسته بنیاد ساخت . در همان سال مطابق سنه ۱۱۵۶) هزار و یک صد و پنجاه و شش هجری او رخت زندگانی بر بست . بعیار خلیق و متواضع بود و بهیر و تفنن مالوف . در برهانپور هم مکانی (است نموده . و بیرون خجسته بنیاد در خضری تالاب بنگله موهوم به تماشا منزل

ساخته است . قوم مغل بیشتر در سرکار او فیضیاب بودند . پسره داشت مخاطب به مجاهد خان - آصف جاه بور بسیار تفقد میکرد . اما او مرد ساده بود . آخرها لباس درویشی در بر کرد . و عملة ملک پدر خود واقعه برهانپور مدتی فروخته خوردن . معلوم نیست که سر بجای کشید *

* نظام الملک آصف جاه طاب ثراه *

جد مادری او سعد الله خان وزیر اعظم صاحب قران شاهجهان بادشاه است . و جد پدری او عابد خان که پدرش عالم شیخ از عظمای اکابر سمرقند و از اهل فقه شیخ شهاب الدین سهروردی بود . عابد خان در عهد شاهجهان وارد هندوستان گردید . و بدولت در شناسایی بادشاه و خدمت گزینی شاهزاده ادرنگ زیب شرف اندرز گشت . و چون شاهزاده را با برادران محاربه پیش آمد درین معارک ملتزم رکاب بود . و بعد از سرور آرائی بمنصب چهارهزاری اختصاص یافت . و در سال چهارم جلوس بخدمت مدارت کل و بعد ازان بمنصب پنج هزاره و خطاب قلیچ خان (۳) افتخار اندوخت . و بعد عزل مدارت ساردهم جمادی الاخره سنه ۱۰۹۲) اثنین و قصین و الف کرت ثانی قامت (۵)

(۲) نسخه [ب] بعد سرور آرائی - (۳) نسخه [ب - ج] قلیچ خان

(۴) در [مآثر عالمگیری] صفحه ۱۸۵ - عابد خان غائبانه خطاب قلیچ خان

سرافراز شد - (۵) نسخه [ج] بخلعت مدارت قامت آراست *

بخلعت مصادرات آراست - و در محاصره قلعه گامقده
حیدر آباد بیست و چهارم ربیع الاول سنه (۱۰۹۸) ثمان
و تسعين و الف بزخم گوله توپ نقد جان نثار کرد *^(۲)
میر شهاب الدین غازی الدین خان خلف عابد خان
بمراتب علیا معود نمود - و ترجمه او در حرف الغین گذارش
یافت - نواب نظام الملک آصفیاء خلف نواب غازی الدین
خان - نام اصلی او میر تمر الدین است - و سال میلاد
او سنه (۱۰۸۲) اثنین و ثمانین و الف - در دربان شهاب
مطرح انتظار خلد مکان بود - بمنصب چهار هزار و خطاب
چین تلیم خان سرفراز گردید - و در تسخیر قلعه واکندیره

(۲) در [مآثر العکبری صفحه ۲۸۹] سال سی ام سنه ۱۰۹۸ - اما
درین ستیز و آویز مودانه و جست و خیز متهورانه [که قلیچ خان خود را
در آن آتش بهار شرربار در حصار همسر چرخ دوار جلوریز رسانیده میخواست
همان وقت بقلعه در آید - و از عهد انزاع بر آید (چون کارکنان فضا و قدر
خواسته بودند چندی ظهور این شگرف کارنامه در عقد تعویق باشد)
گوله زنبورک بشانه خان شهابت نشان در رسید - گشایش دژ آهنین صورت
نگرفت - و خان بقوت شجاعت بدائر خویش باز آمده جمده الملک بیعادت
رفت - در آن وقت جراحان از شانه آن پیکر شجاعت استخوان ریزها
می چیدند و او باسقامت نشسته بی چین جبین با حضار مکالمت داشت
و بدست دیگر قهوه می خورد و می گفت بخیه دوز خوب بدست آمده - انتهی -
چنانکه در جلد ثالث صفحه ۱۲۳ در حرف قی گذشت *

مصدر ترددات نمایان گردیده باضافه هزار و بیست و پنج هزار و
عروج نمود - و بعد رحلت خلد مکان در تنازع شاهزاده
سرشته احتیاط بدست آورده ملتزم هیچ طرف نگردید - و^(۲)
چون شاه عالم سریر سلطنت آراست بخطاب خاندوران
بهادر و صوبه داری اوده با فوجدار علی لکهنو (که در آن
وقت فوجدار آنجا از حضور علیده مقرر می شد) ممتاز
گردید - علامه مرحوم میر عبد الجلیل بلگرامی تاریخ خطاب^(۳)
او همین خاندوران بهادر یافت - نواب نظام الملک بکمتر
فرصت بتابر گرمی بازار امرای جدید و کهاد امرای
قدیم از نوکری استعفا کرده بدار الخلافه شاهجهان آباد آمد -
و لباس درویشانه پوشیده خانه نشین گشت - بعد رحلت
شاه عالم (چون ثوبت سلطنت چند روزه به محمد معز الدین
رسید) بعزایت اصل منصب و خطاب سابق نواخت - و چون
محمد فرخ میر بر تخت خلافت بر آمد بخطاب نظام الملک
بهادر فتح جنگ و منصب هفت هزار و بیست و پنج
و بنظم دکن مامور فرمود - و (چون ایالت دکن بامیر الامرا
سید حسین علی خان قرار گرفت - و نواب بیایه سریر
خلافت شتافت) حکومت مراد آباد بوی تفویض یافت - و^(۴)

(۲) در نسخه [ج] حرف [واو] نیست - (۳) یعنی سنه هزار و یکصد و
بیست و چهار (۴) نسخه [ج] حکومت مراد آباد تفویض یافت *

(چون امیرالامرا از دکن بدار الخلافه معاودت نمود - و محمد فرخ سیر را عزل کرده پادشاه نو را بر تخت نشاند) حکومت مالوه بنواب نظام الملک مقرر ساخت - نواب نظام الملک بمالوه آمد و بری نفاق از امرای پای تخت استشمام نموده در سال دوم محمد شاهي مطابق سنه (۱۱۲۲) انڊین و ثلثین و مائه و الف متوجه دکن گردید - و غره رجب عبور دریای نرپدا نموده قلعه آسیر را از طالب خان و شهر برهانپور را از محمد انور خان برهانپوری بصلح بدست آورد - امیرالامرا لشکر جراره بسرداری سید دلار خان بتعاقب فرستاد - نواب بطریق رجع القهقري بمقابله شتافت - در موضع حسن پور سرکار هندیه سیزدهم شعبان سال مذکور تلافی فریقین دست داد - سید دلار خان بقتل رسید - و نواب قرین بفتح و نصرت بدار السور برهانپور عود فرمود - و هنوز زخم جراحت رسیدگان التیام نیافته بود که سید

(۲) در [تاریخ مظفری] حاصل بیان اواسط ماه شعبان المعظم سال دوم جلوس دلار علی خان با فوج شایسته خود را به چهارده کرهه برهانپور رسانیده متصل موضع حسن پور سرکار هندیه را بت افرات - و از انطرف محمد غیاث خان را با دیگر از سرداران شجاعت نشان و توپخانه آتش نشان فتح جنگ بطریق مراد روانه ساخت - و خود برفاقت عوضی خان و رنبا مرهقه و بعضی دیگر بهادران از برهانپور بر آمده بمقابلت قلیل (که بر وقت بعد محمد غیاث خان ترواند رسید) قرارگاه خود مقرر ساخت - دلار علی خان بعد جنگ معب از پا در آمد - و بسیاری از سرداران و مرهقه بخای ملک افتادند *

عالم علی خان برادر زاده امیرالامرا نایب دکن بتدارک کمر بست - و از خجسته بنیان اردنگ آباد جلوریز جانب برهانپور شتافت - و ششم شوال سال مسطور در نواحی بالاپور از توابع صوبه برار جنگه معب رودان - عالم علی خان از غرط تهر پای جلالت افشوده خون خون را بے محابا ریخت - و نواب مظفر و منصور داخل اورنگ آباد گردید - (چون قلم تقدیر بر زوال دولت سادات بارهه رفته بود) اعتماد الدوله محمد امین خان شخصی را مقرر کرد تا امیرالامرا را در امین سواری پالکی بخنجر دغا کشت - و این حادثه ششم ذی الحجه سال مذکور در منزل توره واقع شد - قطب الملک برادر امیرالامرا بموصول این خبر وحشت افزا یکی از شاهزاده را از قلعه دار الخلافه بر آورده بمسلطنت

(۲) در [تاریخ مظفری] و نزدیک تصبیه بالاپور مکان مضاف قرار یافت - و عالم علی خان پنجم ماه شوال سال دوم از جلوس والا بترتیب افواج پرداخته بهراولی منهور خان و همراهی غالب خان پسر رستم خان دکنی و عمر خان پنی عم داود خان و بسیاری دیگر از بهادران دکن و بارهه و دوهزار پیاده کرنالکی و فیلان مست جنگی و توپخانه شایسته مستعد محاربه گردید (۳) نسخه [ج] سید عالم علیخان - (۴) آخرکار عالم علیخان در کمال شجاعت بانورده فیل سوار در مضمار نبرد کشته شدند و منکراجی ملهار مرهقه زخمدار شده با چند مرهقه دیگر دستگیر شد - و فیلان و خیمه و توپخانه و کل کارخانجات بضبط نظام الملک فتح جنگ در آمد - (۵) نسخه [ب] حین - (۶) نسخه [ب] وفا *

برداشت - و فوجی فراهم آورده بمقابله شتافت - و بعد
مکاربه دستگیر گردید - و چون نواب نظام الملک بنظم ممالک
دکن اشتغال داشت وزارت بر محمد امین خان قرار گرفت -
محمد امین خان پسر خواجه بهاء الدین است - که برادر نواب
عابد خان مذکور و قاضی بلده سمرقند بود - محمد امین خان
از عهد محمد فرخ سیر بخشگیری دوم بالاستقلال داشت -
و بطور (که تحریر یافت) پیاپی وزارت اعلی مرتقی
گشت - اما بعد وزارت اجل فرصت نداد - و در ایام
معدود در گذشت - نواب نظام الملک خود را از دکن
به دار الخلافه رسانیده خلعت وزارت پوشید - و خواست
که قواء خاد مکاني (که متروک شده بود) بتازگی
راج دهد - امرای خلیع العذار این را مغل مقاصد خود
پنداشته مزاج پادشاه را نوعی منصرف ساختند - در همان ایام
مطابق سنه (۱۱۳۵) خمس و ثلثین و مائه و الف آثار بغی
از نامیه حال حیدر قلی خان ناظم گجرات هویدا گشت -
نواب بتادیب او مقرر گردید - و باین تقریب امرا نواب را
از حضور بر آوردند - چون نواب بمزمل جهابوه قریب
گجرات رسید حیدر قلی خان (که باراده جنگ مصافحه
طی کرده بود) تاب مقاومت در خون ندیده خود را

(۲) در [تاریخ مظفری] جهالوه .

دیوانه قرار داد - (۲) نواب بدار الخلافه عطف عذر نمود -
و در جلدوی این خدمت صوبه دارمی مالوه و گجرات ضمیمه
حکومت دکن و وزارت مقرر گردید - اما از نفاق امرا
غبار خاطرها افزونی گرفت - و در سنه (۱۱۳۶) ست
و ثلثین و مائه و الف حکومت تمام ملک دکن از تغیر
نواب مبارز خان (که از سالها ناظم حیدر آباد بود) مفوض
گشت - و ملال پنهانی بدرجه اعلان رسید - نواب مخالفت
هوای دار الخلافه با مزاج خود و موافقت هوای مراد آباد
(که پیشتر بحکومت آنجا پرداخته بود) بهانه ساخته از
پادشاه رخصت مراد آباد گرفت - و چند منزل طی کرده
جلو عزم جانب دکن صرف ساخت - و پاشنه کوب خود را
بدکن رسانید - مبارز خان بمقابله پیش آمد - در سواد
شکرکهره شصت کرده از اورنگ آباد فریقین بهم رسیدند -
بیمست و سیوم محرم سنه (۱۱۳۷) سبع و ثلثین و مائه و
الف جنگ عظیم واقع شد - مبارز خان بقتل رسید - و
ممالک دکن مجموع بنواب مسلم گشت - بعد ازین پادشاه
باستمال نواب کوشید - و همیشه با ارسال فرامین عذایات و
بذل انعامات مخصوص می ساخت - و درین ایام بخطاب

(۲) چنانکه در جلد سیوم صفحه ۷۵۰ در ترجمه معز الدوله حیدر قلی

خان مذکور شده - (۳) نسخه [ج] مکرر کپی - و در [بعضی نسخه]

مکرر کپی *

آصف جاه بلند آوازه گردید و در سنه (۱۱۵۰) خمسين ر
مائه و الف پادشاه بمبالغه تمام نواب را طلب حضور نمود -
نواب خلف الصدق خود نظام الدوله ناصر جنگ بهادر را
نایب دکن مقرر ساخته خود بدار الخلافه شتافت - و شرف
ملازمت پادشاه در یافت - فضل علي خان تاریخ قدوم
چنین در سلک نظم کشید * قطعه *

* صد شکر که ذات دین پناهی آمد *

* رونق ده ملک پادشاهی آمد *

* تاریخ رسیدنش بکوشم هائف *

* گفت آیت رحمت الهی آمد *

نواب هزار روپیه نقد واسب با ساز نقره در وجه صله
عقایت نمود - و بعد دو ماه از وصول دهلی پادشاه
نواب را برای تنبیه مرهته دکن رخصت فرمود - نواب
چون به اکبر آباد رسید از بعض وجوه شارع متعارف جنوبی
گذاشته سمت شرقی روانه گردید - و بر سر اقامه و
مکنپور مورد آمده زیر کالپی دریای جمن را عبور فرمود -
و از آنجا رو بجزوب کرد - و بملک مالوه در آمد - و بعد
طی منازل بشهر بهوپال از توابع صوبه مالوه رسید - و فوج
مرهته از دکن استقبال کرد - در ماه رمضان سال مظهر
جنگ های معصب در سواد بهوپال واقع شد - چون آمد

آمد نادر شاه گرم بود نواب مصالحه را صلاح وقت دیده
بدار الخلافه رجعت نمود - چون نادر شاه استیلا یافت - و
گذشت آنچه گذشت فواب را نسبت سایر امرا فرادان
رعایت و مدارا می کرد - (چون امیر الامرا خان درزان در
جنگ نادر شاهي جانفشانی نمود) پیش از استیلاء نادر شاه
منصب امیر الامرائی ضمیمه مراتب دیگر بنواب مقرر گشت -
و بعد رفتن نادر شاه بحال ماند - و در سنه (۱۱۵۳) ثلث
و خمسين و مائه و الف نواب از پادشاه رخصت دکن
گرفت - و قطع مسافت نموده پرتو قدوم بر سواد بههانپور
افکند - مخویان نواب نظام الدوله ناصر جنگ را برین آردند
که سد راه باید شد - اکثر سرداران و افواج دکن نخست
عهد اتفاق بستند - آخر نظر به نمک خوارگی نواب آصفجاء
در اقدام حرب تقاعد نمودند - نظام الدوله رنگ فوج مشاهده
کرده در روضه شاه بههان الدین غریب گوشه عزلت گرفت -
(چون رایات آصف جاه بعد تنظیم و تنسيق ملک و
نصب حکام جدید ارایل موسم برشکال قریب به اورنگ آباد
رسید) نواب نظام الدوله باندیشه آن (که مبادا آریزشه
رو دهد) از روضه بقلعه ملهیر رفت - نواب آصف جاه
موافق قاعده مستمره در موسم برشکال افواج را باوطان و
(۲) نسخه [ج] نواب نظام الدوله *

(باب الذون) [۸۴۶] (مآثر الامرا)

(۲)

چراگاه رخصت فرمود - و جریده در اورنگ آباد نشست *
[چون شیطان لعین راهزن بني آدم است - تا بحدی
(که نتایج انبیا را بزور تسویلات از راه می برد) و بمعارضه
تَاللهِ اِنَّكَ لَفِي ضَلَالِكَ الْقَدِيمِ گستاخ می سازد] نواب
نظام الدوله بتحریر راقعه طلبان اراده اورنگ آباد مصمم
ساخت - و قریب هفت هزار سوار فراهم آورده بایلغار قریب
اورنگ آباد رسید - نواب آصف جاه با هر قدر مردم (که حاضر
بودند) و توپخانه در سواد شهر جانب عیدگاه بمدافعه قیام
نمود - بیستم جمادی الاولی سنه (۱۱۵۴) اربع و خمسين
مائه و الف وقت شام جنگ قائم شد - از کثرت توپخانه
آصف جاهی و ظلمت شام و تنگی وقت فوج طرف ثانی
از هم پاشید - نواب نظام الدوله فیل را تاخته با معدود
خود را قریب فیل نواب آصف جاه رسانید - و زخمی شده در
دست پدر والا کهر افتاد - نواب آصفجاه در سنه (۱۱۵۶)
ست و خمسين و مائه و الف کمر عزم به تسخیر ملک
کوناٹک بر بست - و بعد وصول آن دیار اول قلعه ترچناپلی را
(که در دست مرهته بود) محاصره کرده مفتوح ساخت - و
بعد ازان ملک آرکات را از قوم نوابیت (که از مدتی آن
الک را در تصرف داشتند) افتزاع نمود - و حکومت آنجا

(۲) نسخه [۱] خزیده *

(مآثر الامرا) [۸۴۷] (باب الذون)

به انورالدین خان شهابت جنگ گویا موئی از جانب خود
مقرر فرموده در سنه (۱۱۵۷) سبع و خمسين و مائه
و الف به خجسته بنیان مراجعت کرد - و در سنه (۱۱۵۹)
تسع و خمسين و مائه و الف قلعه بالکنده از توابع
حیدر آباد (که در دست بعض امرای دکن بود) بعد
محاصره در فرصت کمی مفتوح ساخت - و در سنه (۱۱۶۱)
احدی و ستین و مائه و الف خبر آمد آمد احمد خان
ابدالی از جانب کابل به شاهجهان آباد گرم شد - نواب
به اقتضای مصلحت ملکی از اورنگ آباد بسمت برهانپور
فہضت فرمود - در برهانپور خبر رسید که احمد شاه ظفر
یافت - و احمد خان ابدالی شکست خورده راه کابل گرفت *
نواب آصفجاه را درین ایام مرضه شدید عارض شد -
بهمان حالت بیست و هفتم جمادی الاولی خیمه جانب
اورنگ آباد بر آورد - از استیلاي مرض در سواد شهر برهانپور
زیر خیمه وقفه کرد - و بیماری روز بروز قوت میگرفت - تا آنکه
چهارم جمادی الآخره وقت عصر سنه (۱۱۶۱) احدی و ستین
و مائه و الف رایت بملک جاردانی بر افراخت - وقت
برداشتن نعش غریبه از خلق برخاست - که زمین و
زمان در لرزه در آمد - امرای عظام جنازه اش را دروش بدوش
بمیدان رسانیدند - و نماز ادا کرده بروضه شاه برهان الدین

غریب قدس سره روانه ساختند - و پایان مرقد شریف مایل
قبله بخاک سپردند - متوجه بهشت تاریخ رحلت او سمت -
که میر غلام علی آزاد یافته *

* نظام الدوله بهادر فاضل جنگ شهید *

* رحمه الله تعالى *

امیر بون دین پور عدالت گستر غیور صاحب عزم
صف آرای بزم و رزم - در اجرای احکام شریعت غرا جهد
وافی می نمود - و در فریاد سی عاجزان ے دست و پا
توجه تام می فرمود - در فصاحت تقریر و ادراک لطایف
سخن کوس یکتائی مینواخت - و بذکر سوانح سالفه سلاطین
اولوالعزم گوش مستمعان را لذت در غور می ساخت -
پایه مشق سخن را به تتبع میرزا مایب بجائے رسانیده بود
که موشگافان دقائق معانی و رموز یابان لطائف سخن دانی
نمی توانستند راهی بفرق تحقیق و تقلید گشود - از مبادی
سن شعور به مقتضای علو همت و فرط شجاعت هوای تسخیر
ممالک عظیمه در سر داشت - نواب آصف جاه در سنه
(۱۱۵۰) خمسين و مائة و الف حسب الطاب محمد شاه
پادشاه بدار الخلافه دهلي شتافت - و رفق و رفیق صوبجات
دکن بر سبیل نیابت به پھر والا کھر تفویض نمود - نواب

(۲) یعنی سنه هزار و یکصد و شصت و یک *

نظام الدوله در تظلم و تنسيق امور مملکت و امنیت
بلاد و امصار و رفاه و فلاح عامه خلافت تدابیر صایبه
و معاصی جمیله بظهور آورد - و به بذل انعامات و عطای
مناصب و خطابات و جاگیرات رضيع و شریف منتسبان
دولت عظمی را مورد نوازش ساخت - و غنیم مرهقه را
(که در دکن تسلط بهم رسانیده صوبه مالوه را بتصرف
در آورده - و تا حوالی دهلي زیروزبر ساخته) گوشمال
واقعی داد - و عرصه دکن را از ترکناز حوادث محفوظ
و مصئون داشت - و چون نواب آصفجاه از دار الخلافه دهلي
الریه توجه بدکن برافراخت مغویان نواب نظام الدوله را
بر سر مخالفت آوردند - و محاربه بوقوع آمد - نوب
(که در ترجمه نظام الملک گذارش یافت) در سنه
(۱۱۵۵) خمس و خمسين و مائة و الف نواب آصفجاه
فرزند گرامی را از عتاب برآورد - و در سنه (۱۱۵۸)
ثمان و خمسين و مائة و الف در حیدر آباد او را مورد
نوازش فرمود - و صوبه دارای اورنگ آباد تفویض نموده رخصت
آن بلده ساخت - و در سنه (۱۱۵۹) تسع و خمسين
و مائة و الف نواب آصفجاه از حیدر آباد به دھارر رسیده

(۲) نسخه [ج] ساخته بودند - (۳) کما تقدم ذکره انفا فی ترجمه نواب
نظام الملک - صفحه ۸۴۹ *

پسر را از اورنگاباد نزد خود طلبید - نواب نظام الدوله خود را بحضور رسانید - و پدر و پسر بظاہر مصلحت ملکی جانب واکتیره خرامش نمودند - از آنجا نواب آصفجاء پسر را بطرف میسور رخصت فرمود - که از راجه میسور پیشکش بدست آورد - و خود به اورنگاباد مراجعت نمود - نواب شهید بعد وصول سری رنگ پتن (که دارالاماره راجه میسور است) تحصیل پیشکش نموده خود را پیش پدر به اورنگاباد رسانید - و عنقریب پدر و پسر جانب دار امور برهانپور خرامیدند - نواب آصفجاء متوجه دارالحدود شد - نواب نظام الدوله برآسه معتمد ایالت دکن را زیب و زینت بخشید - و از برهانپور بصوب اورنگاباد (که مقر خلافت دکن است) متوجه گشت - و ایام برشکال را در آنجا بھر برد *

درین اثنا احمد شاه فرمان دای هندوستان بجهت اصلاح امور سلطنت (که بهسبب نزاع و نفاق اعیان حضر منجر بفساد عظیم شده بود) شقه طلب^(۳) بخط خاص نوشت - نواب بآصفجاء موانع و مفاسد دکن و وسوسه بغی هدایت محی الدین خان دخترزاده نواب آصفجاء (که از عهد آصفجاء به حکومت راجپور و ادونی^(۴))

(۲) نسخه [۱] راجه میسوریه - (۳) در نسخه [ب] لفظ [طلب] نیست - (۴) نسخه [ج] راجپور *

می پرداخت) بمحض امتثال حکم ظل الهی و اصلاح کارهای پادشاهی با فوج گران و توپخانه فراوان عازم هندوستان شد - و تا دریای نریندا جلو ریز خود را رسانید - درین ضمن شقه دستخط خاص پادشاه ناسخ عزیمت حضر ورود نمود - و اخبار سرکشی و بی اعتدالی هدایت محی الدین خان نیز بر سبیل تواتر رسید - لهذا مراجعت به اورنگاباد نموده موسم برشکال در آنجا گذرانید - درین فرصت حسین دوست خان عرف چندا از رؤسای نوایت آرکات به هدایت محی الدین خان پیوسته او را بگرفتن آرکات تحریر نمود - هدایت محی الدین خان رو بآرکات آورد - و در آنجا جم غفیره از فرنگیان فراسیس ساکن بذر پهلچری بواسطه چندا با فوج هدایت محی الدین خان ملحق شدند - و باتفاق بر سر انورالدین خان گویا موئی (که از وقت نواب آصفجاء ناظم آرکات بود - و در عمل ناصر جنگ به خطاب شہامت جنگ مخاطب گشته) رفتند - شازدهم شعبان سنه (۱۱۶۲) اثنین و ستین د مائه و الف معرکه قتال آراسته شد - بحسب تقدیر شہامت جنگ درجه شہادت یافت *

(۲) نسخه [ب] ناسخ عزیمت ورود نموده - (۳) نسخه [۱] در آنجا - (۴) نسخه [ب] جم غفیر - (۵) نسخه [ج] انورالدین خان شہامت جنگ گویا موئی *

مخفی نماند که تا این وقت نصاری فراسیس و انگریز در بندر بودند - و پا از حد خود بیرون نمی گذاشتند - هدایت محی الدین خان اینها^(۲) را رفیق خود کرده جری ساخت - شهادت نواب نظام الدوله هم (که بدانش عنقریب می آید) باعانت فراسیس واقع شد - و بعد ازین نصاری سخت غرور و جرأت بهم رسانیدند - و جرأت های فراسیس دیده نصاری انگریز هم بحرکت آمدند - و ملک آرکات بعضی را فراسیس و بعضی را انگریز گرفت - و نیز انگریز با ناظم بنگاله برخاش برانگیخت - و جنگیده بنگاله را بتصرف در آورد - و بندر سورت و کلبایت را گرفت - پس بنای تسلط نصاری ابتدا طرح کرده هدایت محی الدین خان است *

القصة نواب نظام الدوله بمجرد وصول خبر شهادت شهابت جنگ در صدد گرد آوری افواج و اجتماع سرداران نامی دکن و افزونی مصالح حرب گشته با هفتاد هزار حواری جوار و قویخانه بشمار و یک لک پیاده بعزم تذبیه باغیان لوی عزیمت افراخت - و تا بندر بهاچری (که بانصد کرده جریبی از خجسته بنیاد معافوت دارد) پاشنه کوب رسیده

(۲) نسخه [ب] آنها را رفیق خود کرده اعتضاد ساخت - (۳) نسخه [ج]

کنیهایت *

صف آرای میدان فبرد گردید - بیست و ششم ربیع الآخر سنه (۱۱۶۳) ثلث و ستین و مائه و الف تا سه پاس کامل آتشخانه فرنگ سرگرم اشتغال بود - آخر کار بیست و هفتم منه فرنگیان از رعب و مهابت محمدیان رو بهزیمت آوردند - و هدایت محی الدین خان زنده بگیر آمد - نواب^(۲) بحکم - لَا تَذَرِبْ عَلَیْکُمُ الْیَوْمَ - هدایت محی الدین خان را زنده نگاه داشت - و مصاحبان و لشکریان او را قاطبه از جان و مال امان بخشید - دولت خواهان هر چند در پیشگاه نواب بدلیل قاطعه ثابت کردند (که بقای هدایت محی الدین خان موجب هیجان ماده فتنه است) از او از میان باید برداشت - نواب ترحم را کار فرموده هرگز بقتل راضی نشد - و محفوظ نگاهداشته مردم بوی تقدیم لوازم خدمت تعیین ساخت - تا انصافان قدر این نعمت غیر مترقب نشناختند - و بفحوائی کُلِّ یَعْمَلُ عَلَی شَاکِلَتِهِ - احسان جان بخشی بر طاق نسیان گذاشته پنهان کمر بدخواهی چست بستند - و فرنگیان با رمف شکست فاحش هنوز مصدر انواع شورش و خیره سری گردیدند - و بضرورت قلع ریشه فساد آنها^(۴) توقف دران سرزمین واجب دانسته متوجه آرکات شد - و

(۲) نسخه [ب] دستگیر شد - (۳) نسخه [ب] ابقای - (۴) در نسخه

[ج] ایها - و در نسخه [ب] خود این لفظ نیست *

فوج بمداغنه آن گرده باطل پزده تعین نمود - از دیرنگی
قضا و قدر چشم زخمی بغوج اسلام رسید - و قلعه
نصرت گدھے چنجی (که پای تخت الکه کرناگ است)
بتصرف فراسیس رفت - نواب از کمال غیرت و حمیت
دین متین و مراعات رسم و آئین ملک داری [که تدارک
هر امری باید فوراً بظهور رسیده عبرت افزای متمدنان
گردد] بادمف شدت برشکال و مشاهده طوفان روح
و معویت عبور و مرور و انقطاع رسد غلذ [خود بدولت
متوجه تذبیه نفره فجره گشت - دیار هم شول سنه (۱۱۶۳)
ثلث و ستین و مائه و الف از اراکات کوچ فرمود - و
هفدهم ماه مذکور باشاره درویش از جمیع منہیات توبه
کرد - و تانفس واپسین برحالت توبه ماند *
(۳)

ازانجا (که فلک شعبده باز در هر جزو زمان نقشه تازه
بر روی کار می آرد) سرداران افغانه کرناگ (که درین یهاق
ملازم کلب بودند) بادمف شامل عنایات و انواع رعایات و
حقوق پرورش مطلقاً پاس نمک خوارگی دلی نعمت نداشته و
از فیر و غضب منتقم حقیقی نیندیشیده بطمع ملک و مال
باطناً با فرنگیان بیدین متفق و یکدل شدند - و جمع از

(۲) نسخه [ج] چنجی - (۳) نسخه [ب] توبه کرده تانفس واپسین
الخ - (۴) نسخه [ب] غر هر چرخ زدن *

کافر نعمتان دیگر را هم ضمیمه ادبار خود ساختند - و جواسیس
خون فرستاده فرنگیان را (که زیر قلعه چنجی اجتماع
داشتند) بقصد شیخون طلبیدند - شب هفدهم محرم
بحساب تنجیم سنه (۱۱۶۴) اربع و ستین و مائه
و الف آخر شب رسیده یکایک جنگ انداختند - اگر افغانه
بقوت نصاری نمی پرداختند آن جماعه (که شرمه
قابل بودند) قدرت نداشتند که در بلشکر آوند - هر چند
بعضی دولت خواهان پیش ازین بنواب رسانیدند که افغانه
بر سر غدر اند از کمال صفای طینت اعتبار نکرد - که من
با ایشان چه بد کرده ام - تا بعدے (که در وقت جنگ
فیل را جانب افغانه راند) که باتفاق اینها فرنگیان را
باید برداشت - همین که فیل نواب قریب فیل همت خان
سردار افغانه رسید نواب تواضعاً پیش از مجرای او دست
بسر گذاشت - ازان طرف آداب مجرا بعمل نیامد - چون
صبح هنوز خوب ندمیده بود نواب گمان کرد که مرا
نشناخته اند - اندے خود را عماري بلذتر ساخت - در همان
فرصت همت خان و شخصے (که در خواصی او نشسته بود)
تفنگها معاً سر دادند - هر دو تیر و تفنگ بسینه نواب

(۲) [ب] رسانیده بودند *

رسید و کار آخر شد - ^(۲) آغاغه سر نواب را برود و بر نوک
 نیزه کردند - و سلوک [که است در ماه محرم با امام
 الشهدا (رضی الله عنه) کرده بودند] نوکران نواب با نواب
 کردند - اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا اِلَيْهِ رَاجِعُونَ - مردم لشکر آخر روز
 سر را با تن ملحق ساختند - و تابوت را روانه خجسته بقیاد
 نمودند - و پائین مرقد شاه برهان الدین غریب نزد نواب
 آصف جاه زیر خاک سپردند - شهادت نواب قریب قلعه
 چنچی بفاصله بیست کوه از بهاچری رافع شد - میر غلام
 علی آزان گوید *

- * نواب عدل گستر عالی جذاب رفت *
- * فرصت نداد تیغ حوادث شتاب رفت *
- * در هفدهم ز ماه محرم شهید شد *
- * تاریخ گفت نوحه گریه افتاب رفت *

دران شب (که آبستن صبح قیامت بود) وقت دستار
 بستن آئینه طلبید - و بدستار بستن مشغول شد - دران
 حال با عکس خود مکرر خطاب کرد - که ای میر احمد
 خدا حافظ تسمت - (نام اصلی از میر احمد است) - وقت
 سوار شدن با وصف آنکه وضو داشت تجدید وضو نمود -

(۲) نسخه [ج] آغاغه ملاعنه نمک حرام سر نواب را الح - (۳) نسخه
 [ب] علیه الصلوة والسلام - (۴) یعنی سه هزار و یک صد و شصت و چهار *

و دوگانه نماز ادا کرد - و سبحة گردانان و ادعیه خوانان بر
 فیل سوار شد - و معمول نواب بود که در محاربات از سر
 تا با آهن می پوشید - دران شب جز جامه یک تپی
 هیچ نپوشید - و بهمین حالت بمرتبه عالی شهادت فایز
 گردید - ^(۲) نواب شهید ذکا طبع و سرعت اندیشه بدرجه
 کمال داشت - و در لمحظه غزل طولانی آبدار بنظم
 می آورد - این چند بیت از در خزانه حافظه موجود بود
 * شعر *

- * کدام گل بچمن گوشه نقاب شکست *
- * که شبم آئینه بر روی افتاب شکست *
- * وله *
- * ای دل ز زلف یار مدد می توان گرفت *
- * ^(۴) سر رشته ها ز عمر ابد می توان گرفت *
- * گر بپوشد بمیکده فال سفر زند *
- * از چشم مصت یار بلد می توان گرفت *
- * وله *

- * ای شوخ هوایی ممکن تیرنگه را *
- * این نازک بیدان بکار جگر کن *

(۲) نسخه [ج] فایز شد - (۳) در نسخه [ج] لفظ [آبدار] نیست -

(۴) نسخه [ب - ج] سر رشته ز عمر ابد *

* وله *

* مرنجیان خاطر جانان مزاج نازک دارم *
(۲)
* تو گر از حسن مغروری من از عشق تو مغرورم *

* وله *

* از گل گوشه دستار بخود میارزد *

* قد از تازه نهاله ست که من میدانم *

بعد شهادت نواب نظام الدوله افغانه و نصاری هدایت
محمی الدین خان را بهرداری بر داشتند - و افغانه در جلدوری
این حرکت قلاع و ملک بسیاری از هدایت محمی الدین
خان نوشته گرفتند - هدایت محمی الدین خان با افغانه
به بهلچری رفت - و کپتان یعنی حاکم را ملاقات کرد -
(۳)
و جمعی از سپاه نصاری همراه گرفته عازم حیدر آباد شد -
و بر سر آرکات عبور نموده در ملک افغانه در آمد - قضا و
قدر اسباب انتقام نواب نظام الدوله آماده ساخت - و در
دل هدایت محمی الدین خان و افغانه غبار نفاق برانگیخت -
(۴)
(روزه) که در سرزمین لکویت بلی مخیم شد (ناخوشی
طرفین باعلان رسید - و بماید بهر خاش شد - از یک طرف
هدایت محمی الدین خان و نصاری و از طرف دیگر افغانه
(۲) نسخه [ب] معذورم - (۳) نسخه [ج] حاکم آنها را - (۴) نسخه
[ب] لکویت بلی *

مستعد شده صف آرای قتل گردیدند - همت خان و
دیگر سرداران افغانه بقتل رسیدند - و کار هدایت محمی الدین
خان نیز بزخم تیرس (که در حدقه چشم رسید) آخر
شد - اعیان لشکر نواب ملاقات جنگ بن نواب آصف جاه را
سردار ساختند - و سر همت خان و دیگر سرداران افغانه را
بر نوک نیزه کرده شادیانه نواخته داخل خیام گردیدند -
و این سانحه هفدهم ربیع الاول سنه (۱۱۶۴) اربع و
ستین و مائه و الف واقع شد - خون نواب شهید طره
گیرا افتاد - و کسان (که با نواب شهید بدغا پیش
آمدند) همه بهرزا رسیدند - و بعد شصت روز این همه
فانلان در آن واحد مقتول گردیدند *

* شعر *

* دیدی که خون ناحق پروانه شمع را *

* چندان امان نداد که شب را سحر کند *

از اتفاقات آنکه (روزه) که این جنگ واقع شد
یعنی هفدهم ربیع الاول فرصت دفن مقتولان نشد - هردهم
آنها را از معرکه برداشته در صحرای لق و دق مسکن
وحوش و سباع روزانه دفن ساختند - و تابوت نواب نظام الدوله
در همین تاریخ هردهم بر روضه مقدسه رسید - و بعد شام
در جوار اریاء الله مدفون گردید - سبحان الله نواب اول

قاتلان خود را زیر زمین فرستاد و بعد ازان خود در کنار زمین آسود - فَأَعْتَبِرُوا يَا أُولَى الْأَبْصَارِ (۲) و هر جا در اندامی راه تابوت او را گذاشته اند مردم مکانی قریب داده زیارت می کنند - و نیازها می گذرانند *

از جمله سرداران افغانه (که با نواب شهید طریق دعا پیمودند) عهد المجید خان است - که جدش عبد الکرم میانه از عمده امرای سلاطین بیجاپور بود - و ارلان او تا حال بحکومت بنگاپور و غیره از توابع کرناٹک می پردازند - عهد المجید خان پسر خود بهلول خان را به انا بقی نصیب یادر خان در رکاب نواب فرستاد - اما باطناً پسر خود و دیگر سرداران افغانه را براه غدر دلالت می کرد - و منصوبه شطرنج دعا غایبانه می باخت - و همت خان (که نواب را بشهادت رسانید) پسر الف خان بن ابراهیم خان بن خضر خان پنی سمت - خضر خان مدار کار عبد الکرم میانه مذکور بود - و داؤد خان پنی (که با امیر الامرا حسن علی خان بیوفائی کرد - و جنگیده کشته شد) پسر خضر خان است *

چون صوبه داری دکن در عهد شاه عالم به ذوالفقار خان بن اسد خان وزیر تفویض یافت - و نیابت بداد خان پنی

(۲) نسخه [ب] اولی الاباب - (۳) نسخه [ب] شطرنج و غامی باخت *

مرحمت شد (داؤد خان برادر خود ابراهیم خان را به نیابت حیدرآباد مقرر کرد - و چون حیدر قلی خان در اریل عصر محمد فروخ سیر دیوان دکن شد) ابراهیم خان را بفوجدار می کرنول مامور ساخت - ازان وقت کرنول در دست ارلان ابراهیم خان است - در جنگ انتقام همت خان و دیوان او امرت الله خان (که تخم این همه فساد کشته او بود) و بهلول خان و نصیب یادر خان و دیگر بدخواهان از طرفین بداسا رسیدند - و چون لشکر بر سر کرنول آمد شهر را غارت کرد - و اهل و عیال همت خان همه باسیری در آمدند - و از شامت عمل (که ازان بے همت صادر شد) جان و مال و آبرو همه برباد رفت - حالت دنیا خود این شد - مال عقبی چه خواهد بود - و سَعِیْلُمُ الدِّینِ ظَلَمًا أَيْ مَنْقَلَبٍ یَنْقَلِبُونَ - و حسین درست خان عرف چندا هم بتیغ انتقام مذبح شد - و سرش بذوک نیزه رسید *

تقصیر این مقال آنکه محمد علی خان پسر انورالدین خان گویاموئی بعد شهادت پدر قلعه ترچنابلی را قائم کرد - (چون طره پرچم ریاست نواب نظام الدوله عرصه آراست را معطر ساخت) محمد علی خان آمده دولت

(۲) نسخه [ب] خواهد شد - (۳) نسخه [ب] عرف نواب چندا صاحب *

ملازمت در یافت - و بخطاب پدر مخاطب گشت - و بعد
 شهادت نواب نظام الدوله پناه بقلعه ترچنپلی برد - درین
 وقت ریاست آرکات به چندا (که در پهلچری نشسته بود)
 عاید شد - و همان جماعه نصاری فرامیس (که بر نواب
 نظام الدوله شبخون آورده بودند) همراه گرفته با فوج دیگر
 بر سر ترچنپلی رفت - انورالدین خان فوج خود و
 فرنگیان انگریز ساکن دیوانان یقن^(۲) را با خود متفق ساخته
 بمقابلہ بر آمد - چندی آتش حرب شعله خیز بود -
 آخر انورالدین خان غالب آمد - و چندا زنده دستگیر^(۳)
 شد - و غره شعبان سنه (۱۱۶۵) خمس و سبب و مائه
 و الف چندا را مذبح ساختند - و سرش را بر نوک نیزه
 کرده تشہیر نمودند - و همچنین سرداران فرامیس با قوم
 خود هزار و یک صد فرنگی سفید بروت ولایت را سوای
 فرقه کردی زنده دستگیر شدند و بعد شهادت نواب
 نظام الدوله جماعه (که شبخون آوردند) هیچ کس روی
 آسایش ندید - و مال کلر باین حالت کشید *
 اِنْ فِيْ ذٰلِكَ لَذِكْرٰی لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ اَوْ اَلْقِيَ السَّمْعُ
 وَ هُوَ شَهِيدٌ *

(۲) نسخه [ج] دیوانان یقن - (۳) نسخه [پ] نواب چندا صاحب -

(۴) نسخه [ج] آورده بودند •

* نجیب الدوله شیخ علی خان بهادر *

از اولاد سید الطایفه شیخ جنید بغدادی ست - پدرش
 شیخ علی خان کلان و عمش بهروز خان پسران شیخ محمد
 جنیدی (که صبیئه او بدست شیخ منہاج بیجاپوری بود -
 و شیخ منہاج از امرای بیجاپور بود) - سال هفدهم
 عالمگیری [چون بهلول خان عبدالکریم خواص خان را (که
 وکیل مهمات سکندر عادل شاه بود) دستگیر کرده خود
 مختار گردید] از انجا (که از دکنیان مطمئن نبود)
 شیخ را با جمعی بتقریب تنبیه سیوا بهوصله برآورد -
 و عقب از خضر خان پنی را بظاهر بنام کومک و در
 باطن بکشتن شیخ تعیین نمود - (در) (که خضر خان
 شیخ را بدعوت طلبید) او بر مافی الضمیر او پی برده
 چھتی نموده خان مزبور را کشت - و خود را بفوج خود
 رسانید - بهلول خان با جمعیت خود رفته با شیخ جنگ
 عظیم نمود - و شیخ بگلبرگه آمد - سال پانزدهم (که
 بهادر خان کوکه بموجب حکم پادشاه به تنبیه عبدالکریم از
 خجسته بنیان رانہ شد) شیخ مزبور آمده شریک فوج
 پادشاهی گردید - و پس از ملحق کولکاتاش مزبور شیخ را
 بجانب گلبرگه فرستاد - شیخ نوشت که اگر فوجی تعیین شود
 قاپوی تسخیر قلعه همت - خان مزبور وزیر بیگ پسر قلندر

خان قلعه دار بيدر را (که آخرها جان نثار خان شده) با جمعی فرستاد - شيخ درون قلعه رفته پاسداران قلعه دستگیر ساخته قلعه حواله وزیر بیدگ نمود - و چون داود خان قلعه نلدرک را گذاشته در فوج پادشاهی آمد بخاطر داشت از بهادر خان شيخ منهاج را نزد حاکم حیدر آباد روانه ساخت - و پس از تسخیر حیدر آباد بنوکری پادشاهی اعتبار اندوخت - بوقت موعود در گذشت - و شيخ محمد جفیدی بنوکری دالی بجهانپور می گذرانید - بعد فتح جهانپور بنوکری پادشاهی می پرداخت - پس از فوت بی سرکردگی به بهروز خان تعلق گرفت - و بعد در گذشتن او بنام شيخ علي خان قرار یافت - اوایل سلطنت فردوس ارامگاه در ایامی (که نظام الملک اصف جاه بکشانش بهیار الک دکن را از دست سادات باره مستخلص ساخت) خرد و بزرگ دکن به دولتخانه اش شتافتند - او ازین معنی اکراه می کرد - روز اول ملاقات (که بسلام شاه استاد) دفعه مفلج شد - و بهمان بیماری در گذشت *

پس از کار دولت به شيخ علي خان بهادر رسید - همواره بمرافقت نظام الملک اصف جاه می گذرانید - نوبت به صوبه داری ناندیر امتیاز یافته - بمذنب عمده مروتی گردیده بود - در عمل ملامت جنگ بخطاب نجیب الدوله

مخطاب گشت - اما خوش نمی داشت که کسی باین نام او را یاد کند - عظیم الجثه بود - لیکن مشق سوارزی اصب خوب داشت - مطابق سنه (۱۱۸۲) هزار و یک صد و هشتاد و درم هجری سفر آخرت گزید - پسر کلانش عبدالقادر نام پس از به قبولداری آشتی و غیره دیهات پرگنه پاتهری صوبه برار (که بموجب فرامین سلطانی بطریق سیورغال در تصرف نیاگانش و تا حیاتش باو مقرر بود) شاد کام گردید - لیکن زود در گذشت - دیگر پسرانش هیچ کس نشده نکرده *

* نجیب الدوله نجیب خان *

از قوم افغان بود - بعنوان جماعه داری می گذرانید - در ایامی (که ما بین غازي الدین خان عماد الملک و ابوالمنصور خان نوبت به پرخاش رسید) او نوکری غازي الدین خان اختیار کرده به آمد و رفت دربار چهره تربیت بر اندوخت - و بتجویز عماد الملک به منصب هفت هزاری و خطاب نجیب الدوله بهادر ثابت جنگ لوی ناموری بر افراشت - و بعد آمدن شاه درانی در سنه (۱۱۷۰) هزار و یک صد و هفتاد هجری در دارالخلافه با او ملاقات نموده بنابر رابطه قومیت از اهل حل و عقد

(۲) نسخه [ج] دیگر هیچ کس از پسرانش نشده نکرده *

گردید - و بمراقب عمدگی تصاعد نمود - و بجائی رسید که با امیرالامراء و عماد الملک طرف گشت * ^(۲)

و (چون عماد الملک از فرخ آباد برگشته رکعتیه راو و ملهار راو هولکر را از دکن طلب داشته باتفاق محاصره دهلی نمود) نجیب الدوله با هولکر کارسازی کرده با احوال و اقبال بر آمده بتعلقه خود آن طرف دریای جمنا رفت - و درانجا دقا سیندهیه در شکرقال سنه (۱۱۷۳) هزار و یک صد و هفتاد و سه هجری او را محصور ساخته بحالت صعوبت رسانیده بود که بکمک شجاع الدوله نجات ازان (و داد - درین ضمن) که شاه درانی آمده) نجیب الدوله در هراولیه شاه بر سر سدا سیدو (از بهار رفته شریک تودن گردید - یستر) چون سلطنت بنام شاه عالم بهادر قرار یافت - و شاه درانی بملک خود مراجعت نمود) او به امیرالامرائی مستقل شد - و در سنه (۱۱۷۹) هزار و یک صد و هفتاد و نه هجری با جواهر سنگه جات پسر سورجمل ^(۳) (که باراده انتظام پدر بر سر شاهجهان آباد آمده بود) مقابله بآئین شایسته نمود - میرزا جوان بخت پسر شاه عالم پادشاه را دست آویز حکومت ساخته باستقلال در دار الخلافه می بود - و بصیارسه از ملک میان درآب

(۲) نسخه [ج] حریف گشت - (۳) نسخه [ب] سورجمل جات *

در اقطاع داشت - در سنه (۱۱۸۵) هزار و یک صد و هشتاد و پنج هجری در گذشت *

پسرش ضابط خان بر قبول پدر قابض شد - تا آن (که شاه عالم پادشاه از صوبه آله آباد بجانب شاهجهان آباد عزیمت نمود) او از حضور بوساطت مجدد الدوله (که در آن ایام نایب وزارت بود) مستمال گردیده بعینه خلافت رسید - و رایات عالیات شاهی در سواد بادلی دوازده کروهی دار الخلافه بود که میرزا نجف خان بهادر از نواح اکبرآباد حسب الطلب آمده شرف ملازمت حاصل ساخت - در همان آوان متصدیان مال سرکار والا مبلغ کلی بابت محالات میان درآب صوبه شاهجهان آباد (که بتصرف ضابط خان بود) از خان مذکور پای طلب بمیان آوردند - او از نامفائمی متصدی کل و ملحق شدن بهادر مذکور بعسکر فیروزی (چون از کوده های خود موسوس بود) و علاوه رنگ مجلس دگرگون دیده شب هنگام از لشکر پادشاهی گریخت - و آن (دی آب گنگ به غوث گدهه) که از مدتی ممکن و ماوای او بود (رسیده متحصن گشت - پادشاه پس ازان (که داخل دار الخلافه گردید) باتفاق میرزا نجف خان فوج بر سر او برده بقتال و جدال

(۲) نسخه [ج] بادلی *

و محاصره مسکن او پرداخت - او تنگ گردیده از قلعه فرار نموده ب قوم سکهان (که در ضلع پنجاب سر آنا و لاغیري برداشته از ملکان قاناکور و بعضی محلات شاهجهان آباد هم بتصرف دارند) پیوست - مدتی با فوج آنها بر محلات پادشاهی می تاخت - میرزا نجف خان باستمالت او همت گماشته بفرار خود طلب داشته از پادشاه درخواست عفو جرائم او نمود - و پاره از محلات قدیم او داده جهت بند و بست آنجا رخصت دهانید - تا حالت تحریر بقید حیات است *

• نظام الملک نظام الدوله آصف جاه •

چهارمین خلف نظام الملک آصف جاه است - نام اصلی او میر نظام علی - در کنف حمایت پدر بزرگوار خود تربیت یافته بخانی و خطاب اسد جنگ بهادر مخاطب گشته (چون آثار جرأت از لوحه جبینش می تافت) در سفر من نوبت به اتالیقی شیخ علی خان بهادر به تبلیغ مرسته تعیین شد - در عمل صلابت جنگ مطابق سنه (۱۱۶۹) هزار و یک صد و شصت و نه هجری ب صوبه داری برادر شاهمانی هوا خواهان اندرخته - و پس ازان در خجسته بنیاد بیش برادر خود صلابت جنگ رسیده بر و ماده ولی مهدی جا گرفت - و دران ایام (که از راد بالاجی آثار

زیاده طلبی مشاهده نمود) دفعیه او لازم شمرده برادر را در بلده مذکور نشاند - و خود با همگی فوج رفته بمقابله پرداخت - آخر پای صلح بمیان آمد *

درین ضمن موسی بهرزی سردار کلاه پوشان فراسیس (که در زمرة ملازمان صلابت جنگ بود) از حیدر آباد در رسید - (چون از حیدر جنگ کار پرداز او وضع نفاق ملاحظه نمود) کاسه دماغش را از باد زندگی خالی کرده با کمال جریدگی راه برهانپور در پیش گرفت - و درانجا بفراهمی سامان همت گماشته به برادر رفت - و با جانوجی پسر (کهو جی بهرنسله) که بر اخذ چهارم حصه مرسته دران صوبه بود) مکرر جنگ کرده صورت بند و بست بر روی کار آورد - پستر باراد ملاقات صلابت جنگ (که دران هنگام متصل چهلای بندر صوبه فرخنده بنیاد رفته متوقف بود) عازم آن سمت گردید - (چون بهالت جنگ برادر کوچکش به خبر آمد آمد او از برادر کلان جدا شده از آب کشنا عبور نموده راه صوبه متعلقه خود سر کرد) او رفته بعلاقه ولیمهدی قابض امور آنجا گردید - پس ازان (که در سنه (۱۱۷۳) هزار و یک صد و هفتاد و سه هجری بالاجی (او قلعه احمد نگر را بتصرف آورده بدرخواست ملک برخاست) التزام جنگ با او نموده کمر عزیمت بر بهت - حسب

تقدیر بر فوج چنداول شکست افتاده سر کرده های آن
مثل مقتول و مجروح گردیدند - بصلاح وقت ملک شصت
لک روپیه بمرهقه داده بمصالحه پرداخت - و از صلابت
جنگ رخصت شده برای اخذ پیشکشات جانب راجیندري
صوبه مزبور گام همت بر داشت - و بعد مراجعت از انجا
(چون طلب سپاه سرکار ملامت جنگ افزود شده رای
حکم در میان نموده بود) چند سرکار صوبه حیدرآباد بقبول
ادای زر سپاه بقدر آن بنام خون گرفته بوسات را رفته
به ایلكندل مضاف صوبه مذکور گذرانید - سال دیگر (که
رگهزاتمه رار برادر بالاجي با فرجه آمده تکلیفات چند در چند
بمیان آرد) سر رشته استقامت از دست نداده با او
جنگ کنان تا قصبه میدک متعلقه صوبه مسطور آمد - و
در انجا مقدمه بصلح انجامید - پستر بجانب بیدر شتافته
قلعه را از میر مقتدا خان گرفت - و در چند در انجا متوقف
بوده متصل حیدرآباد رفت - و در آن ایام بصالت جنگ
ملاط جنگ را برای گرفتن زر از زمینداران صوبه بیجاپور
(که تعلق بار داشت) آن طرف کشا برده بود - و چون فائده
مترتب نشد صلابت جنگ ازو مفارقت نموده روانه قلعه
کلبه که گردید - بدریافت این خبر عجله خود را بقلعه مزبور
رسانیده بتسلح برادر پرداخته همراه گرفته برای گذرانیدن

بوسات به بیدر آمد - و (چون در آن سال بالاجي فوت نمود -
و رگهزاتمه رار برادر و مادهو رار پسرش باهم نفاق داشتند)
قابوی تذبیه آنها غنیمت شمرده سغه (۱۱۷۵) هزار و یک
صد و هفتاد و پنج هجری نبرد کنان شش کوزهی پونه (که
مسکن و موادای آن فزوق است) رسید - و بعد استقرار صلح
به بیدر معاودت نمود - و در همان سال سغد صوبه دارمی
دکن از پیشگاه خلافت بنام او صدور یافت - بنابران برادر را
منزوی ساخته خود رائق و فائق مهادت آن الکه گردید -
و سال دیگر قادیب مرهقه تصمیم کرده از دریای بهیمورا هم
عبور کرد - رگهزاتمه رار بنابر قلمت جمعیت چهره شدن
نژوانسته راه فرار سپرد - در تعانب او یلغار کرده (که گاه
یانزده کرده و گاه بیست کرده منزل میشد) تا سرحد
پایان گهات برار و از انجا تا قصبه پتن صوبه خجسته بنیاد
به طبع مسافت پرداخت - (چون رگهزاتمه رار جهت تاخت
و تاراج روند سمت حیدرآباد گشت) او خون را به پونه
رسانیده در مکافات آن قوم و تخریب آنجا دقیقه
فرود گذاشت - پستر بقلعه ارسا آمده تخفیف بار نموده
بقصد خجسته بنیاد برگشت - چون دریای گنگا طغیانی
داشت برای عبور چند روز کشید - و مردم فوج دو جوق
شدند - یکی آن طرفه (که بهمراهی او به خجسته بنیاد

رسیدند) درم این طرفه (که همراه دیوانش راجه بیتل داس بودند) - مرهغه (که در مدنه قابو بود) ناگهان بر سر افتاد - برخیزد بقتل و قتمه بغارت در آمدند - ازان بعد فیما بین او و مادهو راو (که بر عم خود رگهناقه راو تسلط یافته بود) صلح منعقد گشت - و در سنه (۱۱۷۸) هزار و یک صد و هفتاد و هشت هجری در سر قمرنگر کرنول (که تعلقه دار آنجا دسواس بخون راه داده بود) شتخته بمصالحه او را ایل ساخته پیشکش گیوان از راه کنجی کوته و تربتی و ازان طرف دریای کشنا طی مسافت کرده متصل بجواره مضاف موبه کجرات از دریای مزیور عبور نمود - و در سنه (۱۱۸۲) هزار و یک صد و هشتاد و دو بتعلقه سوری رنگ پتن رفته هیدر علی خان تعلقه دار آنجا را (که ترجمه اش جداگانه درین نامه اندراج پذیرفته) متفق ساخته لشکر بر سر نصارای کرناٹک حیدرآباد کشید - اما مال آن خاطر خواه برقوق نیامد - آخر طریق مدارا پیورده بحیدرآباد رسید - پس ازان (که مادهو راو در گذشت - و برادرش نراین راو نام را رگهناقه راو کشته سنه (۱۱۸۷) هزار و یک صد و هشتاد و هفت بخیل فامد در ملک او در آمد) لهذا با جمعیت موجود تا بیدر خود را رسانید - قریب یک ماه جنگ ترب

و رهکله در میان بود - آخر بعهد و قرار رفع نزاع شد - ازانجا (که رگهناقه راو را دران ایام سرمستی باده پندار در گرفته بود) پاس قسم از دست داده وقت مراجعت ازانجا بے تعاشی از محالات متعلقه او زرها گرفت - درین ضمن کار پردازان قدیمی راو بالا جی (که از قاون مزاجی رگهناقه راو کاره بودند - و جهت ناحق کشتن نراین راو خار عداوت در دل می شکستند) بار رجوع آورده خواهان اعانت شدند - او کمر همت بامداد آنها بسته از نزدیکی قاعه کلیان تا قریب قلعه مریج و ازانجا تا برهانپور از تعاقب رگهناقه راو دست بر نداشت - و جهت امضای ایام بارش به خجسته بنیاد آمد - و سال دیگر باز همان سمت رخس عزیمت بر جهانند - تا آنکه رگهناقه راو رخت ادبار آن طرف دریای نریدا برد - پس ازان اصلاح مقدمات صوبه برار (که سابا جی و مادهو جی پسران رگهوجی بهونسله باهم مناقشه داشتند - و با اسمعیل خان بهادر نایب نظامت سر خود سوری میخاریدند) انصت عیان تافته تا ناگیور (که جای بود و باش کسان رگهوجی است) زمام حرکت باز نکشید - اگرچه سابا جی پیش از رسیدن او بر دست برادر خود کشته گردید (۱) حین معاودت از ناگیور مادهو جی هم صلح را باعث امن دانسته از مخاصمت دست برداشت - درین ضمن دیوان سرکارش

مخاطب به رکن الدوله (که مرد کثیر الخلق بود بدست سپاهی اسمعیل خان سنه (۱۱۸۹) هزار و یکصد و هشتاد و نه مقتول گشت - و اسمعیل خان مذکور هم قریب لشکر رسیده بمقابله فوج سرکار پرداخته جان مردانه در باخت - از آن بعد بغض نفیس متوجه کارهای سرکار خود گردیده بکلی و جزوی را میبرد - و الحق در تدابیر ملکی و شوکاتی می کند - در قبيله پروری و مواعات ملت رحم ید طولی دارد - مغیر و کبیر دکن بقدر قسمت از خوان نعمت او فیض یاب اند - با آنکه عمیم الخلق و کم غضب است اما در محفل از مهابت جلو نبرد - هر چند شاه و شوکتش بمرتبه سلاطین کشیده اما پاس غربا او را در نظر - بغیر سپاه گری از تیر افکندی و بر قندازی و اسب تازی شذا و بشیوه سنیه خشیت الهی و رجوع در کارها بجانب او اشاره از نزد تعالی شأنه بجمیع توفیقات حسن او را موفق دارد - و عمر دراز با مره آن روزی گذاد - پسر کلانش میر احمد خان بهادر (که بخطاب امیر الممالک عالیجاه مخاطب است) آثار هوشمندی از جبین حالش لایم - و پسر دوم میر اکبر علی خان عرف میر فولاد خان - اگرچه حدث السن است اما آداب شناسی از ریه او پیدا - اولاد دیگر هم دارد - از سبخانه همه را در زیر سایه او برخوردار گرداند *

[از عهد نواب سعد الله خان وزیر شاهجهان پادشاه]

تا عهد نظام علی خان سنه (۱۱۷۶) یک هزار

و یک صد و هفتاد و شش [

• نواب آصفجه غفران پناه المتخلص به آصف •

جد مادری او سعد الله خان وزیر اعظم شاهجهان پادشاه است - و جد پدری او عابد خان (که از سمرقند و از احفاد شیخ شهاب الدین سهروردی ست) - عابد خان در عهد شاهجهان پادشاه وارد هندوستان شد - و در سلک خدمت گزینان شاهزاده اورنگ زیب انتظام یافت - بعد از اورنگ آرائی شاهزاده بتدریج بمنصب پنج هزاره درجه پیمای اعتبار گشت - و دو بار بمنصب مدارت کل صدر آرا گردید - بیست و چهارم ربیع الاول سنه (۱۰۹۸) ثمان و تسعین و الف در محاصره قلعه کلنگه بزخم گوله گوی جانفشانی از میدان برد - خلف او میر شهاب الدین از کبرای امرای خلد مکان است - رفته رفته بمنصب هفت هزاره و خطاب قازی الدین خان بهادر فیردز جنگ عارچ آسمان ترقی گشت - و در جلدوی ترددات شایسته (که در فتح بیجاپور بتقدیم رسانید) باضانه فقره فرزند ارجمند بر القاب سابق طره زیبایی بر دستار افتخار زد - و در عهد شاه عالم بصوبه داری کجرات علم مباهات افراخت - و در ایام حکومت

آنجا در سنه (۱۱۲۲) اثنین و عشرين و مائة و الف
 کوس رحلت ازین عالم گرفت - خلف از نواب آصف جاء -
 نام اصلی از میر قمرالدین است - و سال ولادت او سنه
 (۱۰۸۲) اثنین و ثمانین و الف - در زمان خلد مکان
 بخطاب چین قلیچ خان و منصب پنج هزاره بلند پایه
 گشت - و اواخر العهد بصوبه داری بیجاپور مورد عنایت
 گردید - و در عصر شاه عالم بخطاب خاندوران بهادر و
 مریه داری اوده امتیاز یافت - و بکمتر فرصت بنابر
 ناموافقی امرا بر حضور ترک منصب کرده و لباس فقر
 پوشیده در شاهجهان آباد گوشه انزوا گرفت - و در ایام
 جهاندار شاه از انزوا برآمده بمرحمت اهل منصب و
 خطاب برنواخته آمد - و در سال اول جلوس محمد فرخ سیر
 بخطاب نظام الملک بهادر فتح جنگ و منصب هفت هزاره
 و مریه داری دکن مباحی گشت - و (چون ایالت دکن
 به امیر الامرا حسین علی خان تفویض یافت - و نواب بتقبیل
 عتبه خلافت شتافت) بنابر دفع آن دقت که مثل شاه
 بی پردبال مطلق شده بنشینند حکومت مراد آباد از پیشگاه
 خلافت برگرفت - و در حین سلطنت رفیع الدرجات
 بصوبه داری مالوه سر بر افراخت - و بوی نفاق از امرای
 حضور استشمام نموده قصد تسخیر دکن بخاطر آورد - در سنه

(۱۱۳۲) اثنین و ثلثین و مائة و الف از مالوه متوجه دکن
 گردید - و قلعه آسیر را از طالب خان و شهر برهانپور را از
 محمد خان انور (۲) که در عهد رفیع الدرجات بصوبه داری
 برهانپور مامور شده بود) بصلح بدست آورد - و سیزدهم
 شعبان سال مذکور بر سید دلاور خان (که از حضور بمکاربه
 نواب تعیین شده بود) در موضع حسن پور سرکار هندیه ظفر
 یافت - و به برهانپور معادرت نمود - و ششم شوال سال
 مسطور بر سید عالم علی خان برادرزاده امیر الامرا سید حسین
 علی خان (که نایب دکن بود) در نواح بالاپور لوی
 نصرت افراخت *

و [چون طبقه سادات باره برهم خورده - و اعتماد الدوله
 محمد امین خان (که بعد سادات وزیر فردرس آرامگاه
 محمد شاه شده بود) نیز در گذشت] نواب در سنه
 (۱۱۳۴) اربع و ثلثین و مائة و الف از دکن بحضور رفته
 پنجم جمادی الاولی بخلافت وزارت قامت مباحات آرامت -
 فقیر دران وقت بدارالخلافت اقامت داشت - و در همان ایام
 معزالدوله حیدر قلی خان اسفراینی ناظم کجرات قدم جرأت در
 دادی بغی گذاشت - فردرس آرامگاه صوبه داری کجرات و مالوه
 ضمیمه وزارت و ایالت دکن بنواب مقرر داشته مهم حیدر قلی

(۲) نسخه [ج] الور - (۳) در نسخه [ج] لفظ اسفراینی نیست *

خان بار تقویض فرمود - نواب یاشنه کوب تا چهارده قریب
(۲)
کجرات خود را رسانید - حیدر قلی خان تاب مقاومت در
خود ندیده خود را مجنون ساخته بدر زد - و نواب عم
خود حامد خان را نیابت صوبه داری کجرات و اردعه داده
بمالوه آمد - و نیابت صوبه داری مالوه به عظیم الدین
خان پسر عم خود سپرده اوائل جمادی الاولی از آن سال
بدار الخلافه مراجعت نمود - امرای حضور نمی خواستند که
پای نواب در آستان خلافت قائم شود - مزاج پادشاه را
بر گردانیدند - و در سنه (۱۱۳۶) ست و ثلثین و مائه
و الف حکومت دکن از تغیر نواب مبارز خان ناظم
حیدر آباد بار مفوض گشت - نواب مخالفه هوای دار
الخلافه و موافقت هوای مراد آباد با مزاج خود (که سابق
به حکومت افجا پرداخته بود) بهانه ساخته از فردوس آرامگاه
رخصت مراد آباد گرفت - و معافیه طی کرده جانب
دکن عطف عثمان نمود - و بر جناح استعمال خود را
بدکن رسانید - مبارز خان بمقابله و مقاتله پیش آمد -
بیعت و سیوم محرم الحرام سنه (۱۱۳۷) سبع و ثلثین و
مائه و الف در شکر کهنه جنگ صعب زد داد - مبارز خان
(۳)
(۲) نسخه [ج] چهارده . (۳) نسخه [ج] شکر کهنه - و در [تاریخ
ظفری] شکر کهنه .

بقتل رسید - و مجموع ممالک دکن بنواب مسلم گشت -
بعد وصول این خبر بحضور صوبه کجرات از عزل نواب
یمبارز الملک سر بلند خان تونی و صوبه مالوه به گردهر مقرر
گشت - فردوس آرامگاه خاطر باستماست نواب متوجه ساخته
در سنه (۱۱۳۸) ثمان و ثلثین و مائه و الف بقطاب آصفجاه
سرفراز فرمود - و در سنه (۱۱۵۰) خمسين و مائه و الف بمبالغه
تمام طلب حضور نمود - نواب خلف خود نواب نظام الدوله
نامر جنگ را نایب دکن ساخته روانه حضور شد - اواخر ربیع
الاول سال مذکور داخل دار الخلافه گشت - و بعد دو ماه
فردوس آرامگاه نواب را برای تنبیه غنیم رخصت کرد - و
صوبه داری اکبر آباد از عزل راجه جی سنگه و صوبه داری مالوه
از تغیر باجی رار بنواب عنایت فرموده به اکبر آباد آمد - و
محمی الدین قلی خان را که (وزیر د از اقربای نواب بود)
نایب صوبه اکبر آباد کرده عازم مالوه شد - و چون کنار دریای
خیل یکدست غارهایی عمیق پیچ در پیچ است در وقت
آمدن نواب از دکن دزدان کفار خیل لشکر را تصدیع بسیار
رسانیده بودند - نواب زیر اکبر آباد جمن را عبور کرده شرق ریه
روان شد - و بر مرط نادیده کمین پور گذشته زیر کالپی دو باره
دریای جون را عبور نموده در ملک بنگدیله آمد - راجه بنگدیله
با جمعیتی در رکاب شد - و بعد طی منازل به بهریال از توابع

صوبه مالوه رسيد - و بلجي راو هم با فوج سنگين از
دكن استقبال كرده در ماه رمضان سال مسطور در سواد
بهويال آتش جدال و قتال اشتعال گرفت - چون خبر
آمد آمد نادر شاه استيلا يافت با نواب نسبت با مرای
ديگر حسن سلوك فراوان بعمل آورد - و چون اميرالامراء
مصمّم الدوله خاندوران در محاربه نادر شاه جانفشاني نمود
منصب اميرالامرائي ضميمه مراتب ديگر بنواب مقرر گشت *
درين ايام نواب نظام الدوله ناصر جنگ نائب دكن
باغواي مغريان ساك خود سري پديد - نواب براي اصلاح
شر در سنه (۱۱۵۳) ثلث و خمسين و مائه و الف كمر
باميد تسخير ملك كرناتك بر بست - اول بالتجا از بادشاه
رخصت گرفته بدكن آمد - بيستم جمادى الاول سنه (۱۱۵۴)
اربع و خمسين و مائه و الف در سواد اوزنگ آباد جانب
غرب با پدر و پسر جنگ واقع شد - و نواب نظام الدوله
زخما برداشته بدست پدر والا گهر افتاد - نواب در سنه
(۱۱۵۶) ست و خمسين و مائه و الف كمر بتسخير ملك
كرناتك بر بست - اول قلعه اوچناپاي را محاصره كرده مفتوح
ساخت - و بعد ازان آرکات را از قوم نويس انتزاع نمود -
در سنه (۱۱۵۷) سبع و خمسين و مائه و الف قلعه بالكتره
از توابع حيدرآباد محاصره كرده از دست مقرب خان دكني

بتصرف در آورد - و چهارم جمادى الآخر سنه (۱۱۶۱)
احدى و ستين و مائه و الف در سواد برهانپور علم بكشور
بقا زد - و نعلش او را نقل كرده در روضه منوره (كه
قريب قلعه دولت آباد است) يائين مرقد شاه برهان الدين
غريب دفن كردند - و در همين سال فردوس آرامگاه محمد
شاه پادشاه و وزير اعتماد الدوله قمرالدين خان روى توجه
بعالم جاويد آوردند - مولف گويد * قطعه *

* سه ركن مملكت هند از جهان رفتند *

* فتاد حيف سه در يگانه از كف دهر *

* براي رحلت اين هر سه يافتم تاريخ *

۱۱۶۱

* نماند شاه زمان با وزير و امف دهر *

نواب از اعظم امراءي دولت تيموريه هندوستان است -
از عهد خلدمكن تا منتهاي دولت فردوس آرامگاه محمد شاه
پادشاه بر چاربالش امارت كامراني كرد - و قريب سي سال
بهكومت شش صوبه دكن (كه تلمو چندين پادشاهان
عاليجاه بود) پرداخت - جمعه از امراءي عهد فردوس آرامگاه
عيال او بودند - و مراسم آداب فرزندان بهتقديم رسانيدند -
عجب ذات ملكي مفات مجبول بخير بود - هميشه در مركز
او فقرا و علما و صلحا و ارباب استحقاق را بقدر قسمت
هر كس ترشح بظهور مي رسيد - علما و مشايخ ديوار

عرب و ماراء النهر و خراسان و عراق و اطراف هندوستان
 ميت قدر دانى او شفيده در بدكن آوردند - و زله از شيلان
 كثير الالوان او بردند - از آثار اوست حصار شهر بقا
 برهانپور (كه در سنه (۱۱۴۱) احدى و اربعين و مائه و
 الف بناى آن گذاشت) و بمرور ايام ياتمام سيد - و
 آبادى نظام آباد بالاي كتل فرداير (كه در ويرانه معض
 بود) طرح انداخت - و مسجد و كاروان سرا و درلخانه و
 پل تعمير نمود - مطابق اين آبادى ست حصار شهر پناه
 حيدر آباد و نهر هرسول (كه وسط شهر اورنگ آباد مي آيد) -
 نواب سخن موزن مي كرد - و ديوانه مضيم دارد - از
 نتايج طبع شريف اوست

* تا مقابل كرد با خود حسن يار آئينه را *

* تازه آي آمده بر روى كار آئينه را *

(۲) در [تاريخ مظفرى] الحاصل او مدت مي سال بحكومت شش صوبه دكن
 (كه هريك مملكت ست عظمه) استقلال تمام يافته ذخاير كامراني اندوخت -
 و دران مرتجات عمارات عالي بنا نهاد - حصار شهر برهانپور و حيدرآباد و
 معمرى نظام آباد بالاي كتل فرداير و نهر هرسول (كه در شهر اورنگ آباد
 مي رود) و مسجد عالي و كاروان سراى وسيع و پل استوار از آثار اوست -
 و او علما و فقرا و مورخين و شعرا را عزيز داشته و دامن اميد اينها را
 از زر و سيم گران بار ساخته *

* و گه *

* سوخت با داغ محبت دل ديوانه ما *

* شمع گرديد بگـردن سر ديوانه ما *

نواب غفران پناه وقت رحلت شش پسر والا گهر
 گذاشت - مير محمد و مير احمد كه هر دو از يك مادر
 اند - و مير سيد محمد و مير نظام علي و مير محمد
 شريف و مير مغل اين چهار مختلف اند - و هر کدام
 بخطابات عمده مختلف معزز - براى امتياز اولين را
 امير الامرا و درميين را نظام الدوله و سيومين را امير الممالك
 و چهارمين را آصف جاه ثاني و پنجمين را برهان المالك
 و ششمين را ناصر المالك ياد ميكنم - امير الامرا فيروز جنگ
 غازى الدين خان بهادر بن نواب آصف جاه غفران پناه
 از پيشگاه خلافت بخطاب جد خود سرفراز گشته سرمايه
 ناموري اندوخت - نواب آصف جاه از دكن دارن دهلي
 گشته به تقبيل پايه تخت سلطنت اعزاز مي يابد - و چون
 نواب آصفجاه در سنه (۱۱۵۳) ثلث و خمسين و مائه و الف
 از فردرس آرامگاه رخصت دكن گرفت نيابت امير الامرائي
 [كه بعد كشته شدن خواجه عامر (مخاطب به منصام الدوله
 خاندوران در جنگ نادر شاهي) بنواب آصف جاه مقرر شده
 بود] بخلف خود فيروز جنگ تفويض نمود - و بعد رحلت

نواب آصف جاه در عهد احمد شاه منصب امير الامرائي به بشارت خان قرار گرفت - و بعد چند روز خلعت امير الامرائي از تغيير او به شهادت خان فيروز جنگ عنايت شد - و بعد شهادت نواب نظام الدوله ناصر جنگ امير الامرا را هوس رياست دکن در سر افتاد - اعيان حضور بنابر بعضی رجوع اول راضي نبودند - آخر راضي شدند - نوعیکه در ترجمه مفرد جنگ رقم ايضاح خواهد يافت - امير الامرا مير (جبهه صله (۱۱۶۵) خمس ستين و مائه و الف از احمد شاه بخلعت حکومت دکن قامت مباحثات آراست - و در عين موسم برشکال جانب دکن قطره زد - و (چون در دکن امير الممالک برادر سيومين مسلط بود) هولگر مرهقه را (که با فوج سنگين در نواح دهلي بود) رفيق خود گردانيد - و بعد طبع محافلت بيستم ذيقعد سال مذکور داخل اورنگ آباد شد - امير الممالک (که در حيدرآباد بود) بقصد مقابله محافله نورديد - غنيم قابو يافته از امير الامرا ملک خاندیس تمام و کمال و سنگينيز و جالغه از توابع اورنگ آباد وغيره استبداد نمود - امير الامرا (چون نوآمده و فنا واقف بود و کار عمده مقابله با امير الممالک در پيش داشت) صلح ملک خاندیس

وغيره بمهر خود حواله غنيم نمود - و اين چندين ملک عظيم مفت در دست غنيم رفت *

چون قلم قضا برين رفته بود (که رياست ملک دکن بر امير الممالک بحال باشد) امير الامرا بعد هفده روز از داخل شدن اورنگ آباد هفتم ذي حجه آخر روز حال مذکور بمرگ مفاجات در گذشت - و رفقای او (که بجه توقعات سبيل رفعت پيموده بودند) همه در چاه ياس فرود رفتند - و قابوت او را به سكينه خاطر بدرقه سلامت راه معاينه نموده قرار دادند که پيش و پس صف خود نگاهداشته از اورنگ آباد بدهلي برند - آخر همچنان کردند - و چون بذات النعش در رکاب نعش راه طي کرده بدهلي رسيدند - و درانجا نعش را بزمين سپردند *

اما عماد الملک بن امير الامرا فيروز جنگ بن نواب

(۲) در [تاريخ مظفري] چون آصف جاه نظام الملک فتح جنگ جهان فاني را گذاشت نظام الدوله ناصر جنگ پسر دومين آصف جاه بجاي پدر نشست - پس از چنده غازی الدين خان فيروز جنگ (که در حضور پادشاه بود) بنظامت دکن مقرر شد - و او پسر خود عماد الملک را به نيابت مير بخشگيري بحضور والا گذاشته با محمد ابراهيم خان عم راقم روانه حيدرآباد گويد - و قتيکه متصل آن بلده رسيد از اتفاقات قضا و قدر بمرگ مفاجات يا بلخي که به تعبيه زهر در طعمش کرده في الفور اهم عزيمت از جهان فنا بر تافت و بملک بقا شقاقت - نعش او را به شاه جهان آباد آوردند و در گورخانه بزرگان او بخاک سپردند *

آمفجاء غفران پناه و دخترزاده وزیر الممالک اعتماد الدوله
 قمر الدین خان مرحوم نام اصلی او میر شهاب الدین
 است - او هم بخطاب موردی غازی الدین خان بهادر
 فیروز جنگ ناموری دارد - رفتیکه پدرش امیر الامرا در
 دکن رفته بمرگ مفاجات در گذشت بمجرد وصول این
 خبر وحشت اثر به دار الخلافه عماد الملک بخانه وزیر
 الممالک مفدر جنگ رفته نشست - و غم نالی را بجائے
 رساند که مفدر جنگ بر سر ترحم آمده امیر الامرائی
 از پی را از احمد شاه بار دهانید - آخر این نقش
 راست از نگین اخلاص کج نشست - عماد الملک خواست
 که مفدر جنگ را برهم زند - چنانکه تفصیل آن در ترجمه
 مفدر جنگ خواهد آمد - عماد الملک در ایام جنگ مذکور
 هولکر را از مالوه و چه آبا را از ناگور بکومک خود
 طلبید - اما پیش از رسیدن اینها با مفدر جنگ مصالحه
 در میان آمد - عماد الملک و هولکر و چه آبا هر سه
 باتفاق بر سر سورجمل جات رفتند - و بهرت پور و کمپور
 و دیک را (که هر سه از قلاع حصینه ملک جات است)
 محاصره نمودند - و (چون عمده اسباب قلعه گیری اضراب
 اتواب است) عماد الملک بالتماس سرداران غنیم عریضه
 بدرگاه احمد شاه مشتمل بر استدعای اضراب توپ مصحوب

عاقبت محمود خان کشمیری (که مدار المہام او بود) ارسال
 داشت - انتظام الدوله وزیر بن عماد الدوله قمر الدین خان
 مرحوم بضد عماد الملک پادشاه را از فرستادن اضراب توپ
 مانع آمد - عاقبت محمود خان اکثرے از منصب داران
 پادشاهی و مردم توپخانه را بوعده این (که اگر در
 اعتماد الدوله شود با شما مراعات چنین و چنان بعمل
 می آید) با خود متفق ساخته خواست که انتظام الدوله
 را بر دارد - و روزی قرار داده بر سر خانه انتظام الدوله
 غلو کرده هنگامه دارد گیر گرم ساخت - و همان روز کارے
 نساخته روی گریز بجانب داسنه نهاد - و از راه قطاع
 الطریق در آمده بتاخت و قاراج محاللات پادشاهی و جواگیر
 منصبداران (که در نواحی دار الخلافه بود) غبار فتنه
 برانگیخت - درین ضمن سورجمل جات (که از دست اهل
 محاصره بحالت کسوف رسیده بود) از احمد شاه امداد
 التماس کرد - احمد شاه در ظاهر برای شکار و نظم و نسق
 آن الک و در باطن برای کومک جات از دهلی بر آمده
 در سکندره مضرب خیام ساخت - و عاقبت محمود خان را
 (که در آن نواحی هنگامه پوداز بود) استمالت نموده بحضور
 طلبید - عاقبت محمود خان از مقام خورجه جریده آمده

ملازمت پادشاه نموده بطورجه برگشت - از مقدرات الهی اینکه هولگر بخاطر آورد که احمد شاه در دادن اضراب تربت تغافل ورزید - الحال (که بیرون برآمده است) رفته رسد غله و کاه لشکر او را بند باید کرد - و قافله او را تنگ نموده اضراب اتواب باید گرفت - و خواست که این کار بی سپهر و شریک بکوسی نشاند - عماد الملک و جی آبا را خبر ناکرده شبگیر نمود - و از گذر مقهرا عبور دریای جمن نموده شیخ (که عاقبت معصوم خان ملازمت نموده بطورجه برگشت) هولگر قریب معسکر احمد شاه رسیده ازل شب چقدان بان سرداه که مردم گمان بردند که عاقبت معصوم خان از راه شرارت باز آمده آتش افروز هنگامه است - امر سهل دانسته استعدادان جنگ نکردند - و فکر فرار هم نه نمودند - و آلا خواربها پیش نمی آمد - آخر شب متعفق شد که هولگر آمده است - دست و پا کم کردند - که نه وقت استعدادان جنگ و نه فرصت فرار - ناچار احمد شاه و بهادران و مصصام الدوله میر آتش پسر امیر الامرا مصصام الدوله خاندوران ناموس و احوال و اطفال را گذاشته با چند کس راه دار الخلافه برگرفتند - و از طغلی و نا تجربگی و بی حیثیتی پادشاه چشم زخم عظیم بفاحرین تیموریه رسید - هولگر آمده بی منازعتی تمام اثاث سلطنت را غارت کرد -

باکه زمانیه دختر فرخ سیر پادشاه (که زوجه فردوس آرامگاه بود) و دیگر پردگیان سرافقات پادشاهی به اسیری در آمدند - هرچند هولگر اینها را بحرمات نگاهداشت اما خاک بر سر این حرمت - عماد الملک این خبر شنیده محاصره را گذاشته بدار الخلافه شتافت - جی آبا (چون دید که این هردو سردار برخاسته رفتند و تنها عهده برای محاصره نمی توان شد) از هم دست از محاصره برداشته بذانول رفت - و مورچمل جات خود بخود از کسوف محاصره بر آمد - عماد الملک بزور هولگر و سازش امرای حضور (خصوص مصصام الدوله میر آتش) وزارت از تغیر انتظام الدوله خود گرفت - و امیر الامرائی به مصصام الدوله میر آتش دهانید - (رزت) (که وزارت گرفت) صبح خلعت پوشید وقت استرا احمد شاه را با مادرش قید کرده عزالدین خلف معزالدین جهاندار شاه را دهم شعبان روز یکشنبه سنه (۱۱۶۷) سبع و ستین و مائة و الف بر تخت سلطنت نشاند به عالمگیر ثانی ملقب ساخت - و بعد یک هفته از قید کردن چشم احمد شاه و مادرش را (که تمام فتنه از دست رسیده بود) (۳) میل کشید - بعد ایامی برای انتظام صوبه پنجاب قصد لاهور کرد *

(۲) نسخه [ج] عزیز الدین - (۳) نسخه [ج] برخاسته بود *

مخفی نماند که در سنه (۱۱۶۱) احدی ر ستین
 و مائه و الف صوبه دارى لاهور به معین الملک قرار یافت
 و بعد فوت معین الملک حکومت لاهور برون او عاید شد -
 چنانچه در واقعات شاه دراني مفصل می آید - عماد الملک
 عالمگیر ثانی را در دهلي گذاشته شاهزاده عالی گوهر را
 بتوزکی برداشته از راه هانسی و حصار روانه لاهور گردید -
 و به بودانه رسیده حسب الطلب آدینه بیگ خان فوج را
 بسرکردگی سید جمیل الدین سپه سالار و عباد الله خان
 کشمیری مدار المہام شباشب بلاهور (که از انجا چهل کرده
 مسافت دارد) رخصت کرد - اینها در یک شب و روز خود را
 بلاهور رسانیدند - و خواجه سرائان را در حرم فرستاده بیگم را
 (که در تمام غفلت خوابیده بود) بیدار کرده مقید ساختند -
 و از عمارات بر آورده در خیمه جا دادند - بیگم زن تغائی
 عماد الملک است - و نیز دختر او به عماد الملک نامزد
 بود - عماد الملک صوبه دارى لاهور به آدینه بیگ خان در
 بدل پیشکش هی لک روپیہ مقرر کرده بدہلي معارفت نمود -
 چون این خبر بجمع شاه دراني رسید بسیار شاق آمد - و
 از قندهار پاشنه کوب خود را بلاهور رسانید - آدینه بیگ خان
 چون طفل آدینه (که از کتب (م کند) از لاهور بصحرای
 هانسی و حصار فرار نمود - شاه دراني بر جناح استعجال

به بیست کردهی دهلي علم افراز شد - عماد الملک (که
 سروسامانی نداشت) جز انقیاد چاره نیافته ملازمت شاه
 دراني نمود - اول معائب شد - آخر بسفارش بیگم مذکور و
 اشرف انور شاه دراني از خان محظوظ شد - و وزارت هم
 بغیر از پیشکشی بار مسلم شد - و چون شاه دراني جهان خانرا
 به تسخیر قلعجات سورجمل جات تعیین کرد عماد الملک
 همراه جهان خان ترددات نمایان بعرضه ظهور آورد - و مورد
 آفرین شاه گردید - و چون طلب پیشکش بابت وزارت
 درمیان آمد عماد الملک از شاه التماس کرد که توره از
 نسل تیموریہ و فوج از درانیان همراه من شود که از انتربید
 زر خطیر بمعرض وصول در آورده داخل سرکار سازم - شاه
 دراني دو شاهزاده یک هدایت بخش بن عالمگیر ثانی و
 دیگر میوزا بابر خورش عزیز الدین برادر عالمگیر ثانی را از
 دهلي طلبیده با جانباز خان (که یک از سرداران رکاب شاه بود)
 همراه عماد الملک کرد - عماد الملک با دو شاهزاده و جانباز
 خان در کمال بی سرانجامی عبور جمن نموده عازم فرخ آباد
 مسکن احمد خان پسر محمد خان بنگش گردید - احمد خان
 استقبال کرده خیمه و خرگاه و اخیال و افراس وغیره پیشکش
 شاهزاده نمود - عماد الملک از انجا بیشتر رفته از آب گنگ
 گذشته و بصوبه اردهه آورد - و شجاع الدوله ناظم اردهه

باستعداد جنگ از لکهنو برآمده خود را در میدان ساندی و پالی (که سرحد صوبه اردعه است) رسانید - دو بار جنگ سهل با قراران طرفین واقع شد - آخر بوساطت سعد الله خان رهیل بر پنج لک روپیه (قدری نقد و باقی بوعده) صلح قرار یافت - عماد الملک مع شاهزاده هفتم شوال سنه (۱۱۹۰) ستین و مائه و الف از میدان سراع کوچید - و از دریای گنگ گذشته بفرخ آباد رفت *

و چون شاه درانی بنابر حدوث وبا در لشکر او از حوالی اکبر آباد بعزم ولایت گام سرعت برگرفت روزه (که محاذی دار الخلافه (سید) عالمگیر ثانی با نجیب الدوله بر سر تالاب مقصود آباد آمده با شاه ملاقات نمود - و از عماد الملک شکایت بسیار کرد - لهذا شاه نجیب الدوله را منصب امیر الامرائی هندوستان داده روانه لاهور گردید - نجیب الدوله از قوم افغان است - چون آثار رشد از ناصیه حالش بر تو ظهور می داد عماد الملک او را در سرکار خویش پیش آورد - و چون شاه درانی به هندوستان آمد بنابر جوهر ذاتی و هم قومی تقرب پادشاه پیدا کرد - تا بجائی که امیر الامرا شد - و با عماد الملک طرف گردید - القصة عماد الملک در فکر بیجا ساختن نجیب الدوله از فرخ آباد عازم دهلی گردید - و رگذاشته را برادر اعیانی بالا جی (او

و هولکر را بمبالغه تمام از دکن طلبیده باتفاق دهلی را محاصره نمود - عالمگیر ثانی و نجیب الدوله محصور شدند - و چهل و پنج روز جنگ توپ و رگله در میان ماند - آخر هولکر (شورت سنگین از نجیب الدوله گرفته بذای صلح گذاشت - و نجیب الدوله را با آبرو و مال و ائصال از قلعه برآورده متصل خیمه خود جاداد - و تعلقه او آن طرف آب جمن (که عبارت از مهارپور و چاندور و تمام قصبات بارهه باشد) به تصرف در آورد - و چون سردار غنیم نجیب الدوله را در شکرآل محاصره کرد (نوعیکه در ترجمه شجاع الدوله خواهد آمد) عماد الملک را از دهلی بکومک طلبید - عماد الملک [که با خانخانان انتظام الدوله ناخوش بود - و با عالمگیر ثانی هم صفائی نداشت - که این ها با شاه درانی مخفی سلسله رسل و رسایل دارند - و نیز غلبه نجیب الدوله بر ما می خواهند] اول خانخانان را بقتل رسانید - و بعد سه روز هشتم ربیع الآخر روز پنجشنبه سنه (۱۱۹۳) ثابت و ستین و مائه و الف عالمگیر ثانی را جرعه شهادت چشاندید - و در تاریخ مذکور پسر محی السنه بن کام بخش بن خلد مکان را بر تخت نشانده بشاهجهان ملقب ساخت - و بعد قتل پادشاه و خانخانان بر طبق طلب دتا بکمک او شتافت -

در همین ایام آمد آمد شاه درانی غلغله دران نواحی افکند - و دقا از نواحی شکرآل بر خاسته بارانۀ مقابله با شاه درانی بجانب سرهند روانه - عماد الملک به شاهجهان آباد آمد - و چون خبر مقابله دقا با قوادان شاه درانی شنید غالبیت درانیان و مغلوبیت عم استنباط نمود - زیراکه در در پهلوان (که باهم کشتی میکردند) او دید زرد آرد کم زرد را به نیروی بازو عقب می برد - درانیان بقوت ترکیه‌آزی عم در را جانب دهلی پس پا ساختند - عماد الملک دریافست که عنقریب شاه درانی عم را برداشته بر سر شاهجهان آباد میرسد - از خوف او پادشاه نازه را در دهلی گذاشته خود نزد سورجمل جات رفت *

اما نظام الدوله خلف دوم نواب اصف جاه غفران پناه واسطة العقد امراست و بلیة القصيدة شعرا - احوال او مفصل در ترجمه او صورت تصویر پذیرفته - در اینجا رخسار مفعه بحال اجمال آرایش می یابد - (چون نواب امفجاء در سنه ۱۱۵۰) خمسين و مائة و الف بشاهجهان آباد تشريف برد (پسر دالا گهر را نیابت دکن تفویض فرمود - و او در ایام نیابت خود راجه راو را (که نشه غرور در سر داشت) مغلوب ریاست ساخت - نوعیکه در احوال غنیم گذشت - و بعد رحمت نواب امفجاء بر مسند دکن نشست - و رعیت

او قسم غنیم را دست خوش هراس داشته که تا آخر عهد او از حد خورد پا بیرون نگذاشت - احمد شاه فرمانروای هندوستان برای اصلاح امور سلطنت شقه بخط خاص بنواب نظام الدوله نوشت - نواب تا دریای نربدا جلو ریز خود را رسانید - درین ضمن احمد شاه شقه ناسخ عزیمت حضور بقلم آورد - و نیز مظفر جنگ (که در ترجمه او می آید) سر از اطاعت پیچید - نواب از نربدا معارفت نموده با هفتاد هزار سوار جرار و یک لک پیاده بعزم تنبیه مظفر جنگ لوی عزیمت افراخت - و تا بندر بهاچری (که از اورنگ آباد پانصد کوه جریبی است) بر جناح استعجال خود را رسانیده به بیست و ششم (بیع الآخر سنه ۱۱۶۳) ثلث و ستین و مائة و الف معركة قتال اراست - نسایم فیروزی بر پرچم اعلام نظام الدوله وزید - و مظفر جنگ زنده دستگیر شد - نظام الدوله موهم پوشال در آرکات گذرانید - افاغنه کرناٹک و همت خان وغیره (که درین یساق ملازم رکاب بودند) چشم از حقوق تربیت و نمکخوارگی پوشیده بطمع ملک و مال کمر دغا بستند - و باتفاق نصاری بهاچری شب هفدهم محرم بحساب تنجیم و شازدهم بحساب (ریت سنه ۱۱۶۴) اربع و ستین و مائة و الف شبخون زده نواب نظام الدوله را بگلگشت ارغوان زار

شهادت روانه ساختند - و بعضی ارباب توفیق ثابت او را بروی شاه برهان الدین غریب رسانیده قریب مرقد نواب آصفجاه دفن کردند *

بعد شهادت او مظفر جنگ را (که مقید همراه بود) بریاست دکن برداشتند - و از پهلچری قصد حیدرآباد کردند - قضا و قدر اسباب انتقام نواب نظام الدوله آماده ساخت - و در دل مظفر جنگ و افغانه ماده نفاق ریخت - روزی (که زمین لکویت پلي مضروب خیام شد) ناخوشی از باطن بظاهر بروز کرد - هفدهم (بیع الاول سال مذکور فریقین از مکانهای خود حرکت کرده هنگام پیکار گرم ساختند - و سرداران طرفین با مظفر جنگ و همت خان و غیرهما بقتل رسیدند - و خون نواب نظام الدوله یقلم قاتلان خود را بخاک هلاک غلطان ساخت - مظفر جنگ نام اصلی او هدایت محی الدین خان است - او بدر واسطه به عبد الله وزیر صاحب قران ثانی شاهجهان پادشاه می رسد - و دختر زاده نواب آصف جاه غفران پناه است - در عهد نواب آصف جاه بحکومت بیجاپور می پرداخت - و در عهد نواب نظام الدوله شهید مسلک مخالفت پیمود - نواب حسین دوست خان عرف نواب چندا صاحب (که از سرداران نوایم آرکات است) بار پیوسته

بگرفتن آرکات تحریر نمود - مظفر جنگ در آرکات آورد - آنجا جم غفیر از نصاری فراسیس ساکن پهلچری را بوساطت نواب چندا صاحب همراه گرفت - و بر سر انورالدین خان گویامونی (که از وقت نواب آصف جاه ناظم آرکات بود) رفته شانزدهم شعبان سنه (۱۱۶۳) انذین و ستین و مائت و الف در لایب خون ریزی بکردن او زد - شهادت جنگ پای جلالت افشوده ساغر موت چشید *

بعد شهادت نواب نظام الملک افغانه و نصارا مظفر جنگ را در مسند ریاست نشاندند - مظفر جنگ رام داس را دیوان خود مقرر کرده به راجه (که غنااته داس مخاطب ساخت - و این رام داس برهنه سپاهی ست ساکن سیکاکول) که در ذیل متصدیان سرکار نظام الدوله بود (- چندان رتبه نداشت - لیکن در قتل نواب نظام الدوله جد و جبهه بسیار بعمل آورده زنار محبت مظفر جنگ بر کمر بست - لهذا مظفر جنگ او را باین مرتبه رسانید - و با افغانه به پهلچری رفت - و کپتان یعنی حاکم آنجا را ملاقات کرد - و جمعی از سپاه نصارا همراه گرفته عازم حیدرآباد شد - و بر سر آرکات عبور نموده در ملک افغانه در آمد - فیرنگی قدرت در میان مظفر جنگ و افغانه خلاف انداخت - و روزی (که سرزمین لکویت پلي مخیم شد) ناخوشی پنهانی

گل کرد - و عاید به پرخاش گشت - از یک طرف مظفر جنگ و نصارا و از طرف دیگر افغانه مستعد شده صف آرای قتال گردیدند - همت خان و دیگر سرداران افغانه بقتل رسیدند - و کار مظفر جنگ نیز بزم تیر (که در حدقه چشم رسید) آخر شد - و این سالحه هفدهم ربیع الاول سنه (۱۱۶۴) اربع و ستمین و مائه و الف بعالم ظهور آمد *

مظفر جنگ طبع طالب علمی داشت - و تهذیب المذوق ازبر کرده بود - با شعرا املا مناسبته نداشت - در ایام ریاست (که دو ماه پیش نبود) قریب هشت روز فقیر را هم اتفاق محبتش دست داده - شبها خود را به بحث علمی مشغول داشته - و او تزکیه نفس بمرتبه کمال نداشت - هرگاه خود متائی آغاز میکرد حضار الفاظ تأیید و تصدیق از بر زبان می آوردند - و در ایام ریاست مظفر جنگ بالا جی با فرجه از پیوه بر سر ادرنگ آباد آمد - و رکن الدوله ناظم آنجا بازده لک روپیه داده آفت او را دفع ساخت - و این رکن الدوله از اعظم امرای نواب آصفجه است - یازدهم جمیع سنه (۱۱۷۰) سبعین و مائه و الف بجوار رحمت آسود - مظفر جنگ اول کسی است که نصارا را نوکر کرده بطرف دیار اسلام آورد - پیش ازین نصارا در بخادر

خود بودند - و با از حدود خود بیرون نمی گذاشتند - بعد شهادت نواب نظام الدوله مظفر جنگ نصاری فراسیس را نوکر گرفته آنها را اعتضاد خود ساخت - و بعد قتل مظفر جنگ نصارا بصیغه نوکری در رکاب امیر الممالک شدند - و سیکاکول و راجبذری و دیگر مواضع را در جاگیر خود گرفتند - و طرفه اقتدار بهم رسانیدند - که در دکن حکم حکم ایشان شد - موسی بهوسی سرکرده نصارا بخطاب عمده الملک مخاطب گردید - (چون انگریز و فراسیس همیشه باهم انجیل عدارت تلاوت می کنند - و بخادر هر دو فرقه باهم قریب واقع است) نصاری انگریز را هم هوائ مداخلت در ملک پادشاهی بهم رسید - که الو الو را دیده رشک میگیرد - و بعض ملک آرکات را بتصرف آوردند - و نیز بر بنگاله مسلط شدند - و قلعه بخدر سورت را قابض گشتند - و در سنه (۱۱۷۴) اربع و سبعین و مائه و الف بخدر بهلچهری را محاصره کرده از دست فراسیس انتزاع نمودند - و عمارات بهلچهری را زریخ آگنده قائماً مَقْصُفاً ساختند - و سیکاکول و راجبذری و دیگر مواضع (که در جاگیر فراسیس رفته بود - و قیاس کار نمی کرد که چه طور از دست اینها خواهد بر آمد) خود بخود مستخلص گردید *

امير الممالك خلف هيوم نواب آصفجاء غفران پناه - نام
اصلی او سيد محمد خان است - اول مخاطب به ملايت جنگ
بود - و آخر در عهد عالمگير ثاني به امير الممالك مخاطب
گريدید - بعد قتل مظفر جنگ راجه رگهنايه داس و جميع
اعيان او را سردار ساختند - راجه رگهنايه داس وکیل مطلق
شد - راجه جمعه از نصاری فراسيس را (که مظفر جنگ از
پهلچري نوکر کرده همراه آورده بود) استمالت نموده رفيق
امير الممالك ساخت - امير الممالك بعد طي منازل رفق افزای
ادرنگ آباد شد - و ايام برشکال درانجا گذرانیده یازدهم
ذی حجه سنه (۱۱۶۴) (ربع و ستين و مائة و الف بقصد
ننبيه بالا جي با پنجاه هزار سوار جرار بمقابله پيش
آمد - و دوازدهم محرم سنه (۱۱۶۵) خمس و ستين و
مائة و الف جنگ شروع شد - بهادران اسلام جنگیده
جنگیده غنيم را قريب پونه رسانیدند - و آبادیهای غنيم را
(که سر راه پيش آمد) سوخته با خاک برابر ساخته
جلوخانه درخ کردند - درین محاربات فرنگيان با آتش خانه
خود دود از نهاد غنيم بر آوردند - علی الخصوص شب
چهاردهم محرم (که ماه خسوف تمام کرده بود) نصارا بر
فوج غنيم شبخون زدند - و جمعه کثیر را به آتشکده
آخرت فرستادند - بالا جي (که در حالت پوجا یعنی پرستش

خسوف بود) برهنه سر بر بادبائے برهنه پشت سوار شده
فرار را وسیله نجات خود ساخت - و ادرات و آلات طلائی
پوجا بغنيمت اسلاميان در آمد - اما بسبب نفاق
خافه برانداز انجام این همه آوردن و مصالح برابر خاک بود -
امير الممالك بعد انفصال جنگ متوجه حيدر آباد شد -
سپاه نصارا در میدان تهالکي سیزدهم جمادی الآخر سنه
(۱۱۶۵) خمس و ستين و مائة و الف راجه رگهنايه
داس را کشتند - نواب امير الممالك بحيدر آباد شتافت - و
حسب الطلب او رکن الدوله و مصمص الدوله از ادرنگ آباد
خود را بحيدر آباد رسانیدند - و وکالت مطلق برکن الدوله
تفويض یافت - فاگاه خبر رسید که امير الامرا فیروز جنگ
بن نواب آصفجاء از پیشگاه احمد شاه خلعت صوبه داری دکن
پوشیده عازم دکن است - رکن الدوله از وکالت پهلوتی کرده
به کپرتله نزد جانوجي بذاکر آمد - مقصدش اینکه امير الامرا
باتفاق هوکر مرهته بدکن می آید بوساطت جانوجي
بذاکر و نیز بوساطت بالا جي (که با او از عهد نواب
آصفجاء غفران پناه (بطه داشت) بامير الامرا پیوسته سر رشته
موافقت بدست آورد - وقتیکه رکن الدوله از حيدر آباد روانه
شد مصمص الدوله همانجا ماند - و بصوبه داری حيدر آباد
از امير الامرا امتیاز یافت - و چون امير الامرا بادرنگ آباد

رسیده هفده روز زندقانی کرده در گذشت (درین هفده روز چه خرابیها که در نداد) غنیمت که در سرکار امیرالامرا صاحب اختیار و اقتدار بود (ملک خاندیس و سرکار سنگمیز و جالنه و غیره از امیرالامر سزد گرفته گرفت و شوکت اسلام ازین اله برداشت - و بعد فوت امیرالامرا به امیرالممالک که بقصد مقابله امیرالامرا از حیدر آباد برآمده بود پیوست - و ملکی (که از امیرالامرا گرفته بود) سزد او از امیرالممالک هم حاصل کرد - و بعد از آن رکن الدوله از کپرتله برآمده به امیرالممالک پیوست - و بر وکالت مطلق قایم شد - و مصاص الدوله را معطل ساخته به اوزنگ آباد فرستاد - و چون ایام برشکال قریب رسید امیرالممالک با رکن الدوله به اوزنگ آباد آمد - عمده الملک و موسی بهوسی با رکن الدوله پیوستند - و چهاردهم صفر سنه (۱۱۶۷) سبع و ستین و مائه و الف وکالت از تغیر رکن الدوله به مصاص الدوله شاهنواز خان اوزنگ آبادی مقرر گردید - مصاص الدوله چهار سال به سرانجام این منصب جلیل القدر پرداخت - و در ایام وکالت خود بتدایر صائبه نوع غنیمت را بر حد خود نگاهداشت که اصلا سرشودش بر نداشت - تفصیل این در دیباجه کتاب مآثر الامرا بزبان قلم رفته *

میر نظام علی و میر محمد شریف (که این مدت معطل با امیرالممالک بصر می بردند) مصاص الدوله در سنه (۱۱۶۹) تسع و ستین و مائه و الف اولین را صوبه دارمی برار و دومین را صوبه دارمی بیجاپور از امیر الممالک دهانیده هر کدام را بصوبه خود فرستاد - میر نظام علی آخر مخاطب به آصف جاه ثانی شد - و محمد شریف اول به شجاع الملک و آخر به برهان الملک مخاطب گردید - و بتاریخ ششم ذیقعه سنه (۱۱۷۰) سبعین و مائه و الف وکالت مطلق از عزل مصاص الدوله به برهان الملک (که از صوبه بیجاپور در حضور امیرالممالک به اوزنگ آباد بود) تقرر یافت - و در همین ایام آصف جاه ثانی با فوج شایسته از برار به اوزنگ آباد تشریف آورد - و برهان الملک را معطل ساخته اختیار ریاست بدست خود آورد *

و چون اطلاق وکیل مطلق به برهان الملک بود لقب او دلی عهد مقرر گردید - و در همین سال بالاچی رار باراده پرخاش در حواد اوزنگ آباد آمد - آصف جاه ثانی نواب امیرالممالک را بهراسمت اوزنگ آباد گذاشت و خود با برهان الملک جنگ کزان تا سزدکپیر (که قریب می کرده از اوزنگ آباد است) رفت - انجام کار

مصالحه به قرار دادن جاگیر غنیم قرار یافت - و
 ملک بیست و هفت لک (دیهه از موبجات دکن تسلیم
 غنیم شد - و شوکت حکومت اسلام ازین محالات
 برخاست - نواب آصفجاء ثانی بعد مصالحه از سغد کهیر
 بادرنگ آباد تشریف آورد - و حیدر جنگ مدار المہام موسی
 بهوسی سرگروه نصارا گردید - و چون دید (که باوصف
 نواب آصفجاء نقش تسلط از دست نمی توان نشست) در
 شکست نواب آصفجاء افتاد - و بانواع حیلہ سازی ابراهیم
 خان کاپردی و سایر فوج نواب آصفجاء را از نواب جدا ساخته
 در ذیل نوکران موسی بهوسی داخل کرد - زر سپاہ هشت
 لک (دیهه از نزد خود تسلیم نمود - و نواب را تلبہا ساخت -
 بعد ازان مصمص الدولہ را مقید کردہ خاطر خود را از ہر دو
 طرف جمع نمود - و خواست نواب آصفجاء را بہ بہانہ
 صوبہ داری حیدر آباد بحیدر آباد فرستد - و در قلعہ گواکنندہ
 نگاہدارد - و میدان برای جولان خود خالی سازد - ندانست
 کہ تقدیر بر تدبیر سر پیچید - در سیوم رمضان قریب
 استوا سنہ (۱۱۷۱) احدی و سبعین و مائتہ و الف
 حیدر جنگ در خیمہ نواب آصفجاء آمد - نواب آصفجاء
 پیشتر با مشیران خود مخفی قتل حیدر جنگ قرار دادہ
 بود - حضار مجلس و خواص محفل حیدر جنگ را گرفته

ذبح کردند - و نواب آصفجاء بر اسبی سوار شدہ از لشکر
 تنها برآمد - و این ہمہ توپخانہ فرنگ در مقام حیرت معطل
 ماند - و جرأت نمود کہ کارنامہ رستم و افراسیاب را
 منسوخ ساخت - و از مذبح شدن حیدر جنگ موسی بهوسی
 و دیگر اعیان لشکر هوش باختند - درین رستخیز واقعہ طلبان
 نواب مصمص الدولہ و یمین الدولہ و میر عبد النبی خان
 پسر نواب مصمص الدولہ را بسیر لالہ زار شہادت فرستادند -
 بعد این هنگامہ امیر الممالک و برہان الملک و موسی بهوسی
 بحیدر آباد شتافتند - و نواب آصفجاء ثانی پس از ذبح
 کردن حیدر جنگ راہ برہان پور گرفت - و ابراهیم خان
 کاپردی (کہ جبراً و قہراً حیدر جنگ او را از نواب آصفجاء
 جدا کردہ بود) درین وقت بنواب پیوست - نواب آصفجاء
 سیزدہم رمضان سال مذکور سواد برہان پور را مرکز نزل
 ساخت - و متمولان شہر و محمد انور خان برہانپوری وغیرہ را
 مصادرہ نمود - خان مذکور بشدت محصلان و از غم مصادرہ
 ہفدہم ذیقعدہ سال مذکور زندگانی را وداع نمود - و در درگاہ
 شاہ برہان الدین غریب مدفون گردید - نواب آصفجاء از
 برہانپور بہ ہزار رفت - و در قصبہ پاتم (کہ از قصبات
 اعظم ہزار است) چہارٹنی کرد - و بعد چہارٹنی با جانوجی
 پسر رگہو بہونسلہ مکامدار ہزار محاربات در میان آمد -

و بصلح انجامید - و بعد مصالحه لازم حضور امیر الممالک
(که در نواحی حیدرآباد بود) شد - و بعد ملاقات
در میان هر سه برادران جدال و نزاع بسیار بوقوع آمد - آنچه
انجام کار ضرورت گرفت اینکه نواب امیر الممالک و نواب
آصفجاه ثانی یکجا شوند - و نواب برهان الملک بصوبه خود
بیجاپور باشد - هیژدهم (بیع الاول سنة ۱۱۷۳) ثالث و
سبعین و مائة و الف فتنة عجیبی گل کرد - که قلعه
احمد نگر پای تخت نظام شاهیه را سداسیو با در برادر
عمزاده بالاجی با قلعه دار سازش کرده گرفت - و بتاریخ
مذکور مردم از داخل قلعه شده قابض گشتند - شهر
احمد نگر آباد کرده احمد نظام شاه است که در سنة (۹۰۰)
تعمیلة طرح انداخت - و بنام خود موسوم ساخت - و در
دوسه سال شهرت بکمال خوبی آباد شد - و بعد اندک
فرصت حصار از سنگ و گل تعمیر نمود - و در درون
آن عمارات داکش و قصور منقش برای سکونت خود
مرتب ساخت - و بعد فوت از اخلاف از این قلعه را
متوارث بودند - شاهزاده دانیال بن اکبر شاه مع سپه سالار
خان خافان در اوائل سنة (۱۰۰۹) تسع و الی
قلعه را از طبقه نظام شاهیه بتصرف خود آورد - و بعد
ازین قلعه داران پادشاهان تیموریه هند بصیانت این قلعه

مامور می شدند - بعد دو صد و هفتاد سال تخمیناً این
قلعه از دست اسلامیان بدست اصفامیان افتاد - و درین سال
یادو راو خیال خام در سر خود پخت - و خواست که
ریاست اسلام را از دکن بردارد - و کار اصفام را رونق دهد -
ابراهیم خان کاپردی را (که بدتر از آرزو بت تراش بود)
نوکر گرفت - و این ابراهیم خان یکی از قوم اژدال بود
که در فرنگیان تربیت یافته جنگ بقواعد فرنگ می کرد -
سامان حرب و توپخانه شایسته با خود داشت - اول در سلک
نوکران آصفجاه ثانی بود - بتفریط و افراط نواب جدا
شده بغنیم پیوست - غنیم از پونه بر آمده بیست و درم
جمادی الاول سال مذکور در سوان اودگیر بتقابل عساکر
رسید - درین وقت فوج غنیم شصت هزار سوار بود -
امیر الممالک و آصفجاه ثانی خواستند که از اودگیر به دهاردر
دایر بیایند - و بعضی افواج سرکار را (که قریب دهاردر بود)
با خود گرفته بر سر دارالحرب پونه روند *

مخفی نماند که بیشتر با غنیم تنها جنگ قزاقی بود -
هنر اینها همین که رسد غله و کبجی لشکر اسلام بند میکردند -
و قابو دیده به کوه یراق می جنگیدند - و مدار فوج اسلام
بر توپخانه بود که گرد لشکر حصار از توپخانه کشیده بدفع
می پرداختند - این مرتبه بعلمت رفاقت ابراهیم خان با

غزیم جمع جنگ قزاقی و جنگ فرنگی یعنی آتشکاری توپخانه شد - و اضراب توپ نیز همراه گرفت - چون فوج اسلام در زنجیره توپخانه بهیئت مجموعی و اجتماعی راه طی میکرد تیر توپخانه غزیم کم خالی می رفت - و تیر توپخانه اسلام باینها اتفاقی می رسید - ابراهیم خان با آن (که خود را مسلمان می گرفت) طرفه کمر بر شکست اسلام بر بست - در حالت کوچ و مقام شب و روز توپخانه را مقابل آورده در کار داشت - و در حرکت و سکون و خواب و بیداری توپها سر داده آنی فرصت نمی داد - ازین جهت در لشکر اسلام خستگی سپاه راه یافت و عالم راه نورد کوچ شهادت گردید - و ششم جمادی الآخر سال مذکور بهادران اسلام از زنجیره توپخانه برآمده بر ابراهیم خان و دیگر فوج غزیم ریختند - و بشمشیر جلالت بسیاری از مخالفان را مقتول و مجروح ساختند - و پانزده علم از جماعت ابراهیم خان کشیده آوردند - بر همین منوال جنگیده جنگیده بقلعه اردیسه سه گروهی دهاورد رسیدند - غزیم دید که اگر عساکر اسلام بدهاورد رسیده فوج آنجا را با خود ملحق می سازند عهده برائی متعذر خواهد شد - پانزدهم جمادی الآخر سال مذکور قریب چهل هزار سوار اسمب مجموعی بر چنداول فوج اسلام ریختند - چون جمعیت

اعدا بسیار و فوج اسلام دو سه هزار کس بیش نبود بعد از کشت و کوشش بسیار چنداول بغارت درآمده چشم زخم عظیم به اسلامیان رسید - روز دیگر بساط معارفت برچیده شد - ناگزیر ملحه (که آبستن هزاران فساد بود) انعقاد یافت - غزیم جاگیر شصت لک روپیه محالات خجسته بنیان تمام و کمال سوای شهر و برگنه و حویلی هرسل و ستاره و نیمه از صوبه بیدر و بیجاپور و قلعه دولت آباد و قلعه اسپر و قلعه بیجاپور (که هر کدام پای تخت سلاطین اسلام بود) گرفت - و جاگیرات خامه سرکار و جاگیرات امرا و منصبداران بسیاری در تاختوا غزیم رفته بحکم تقدیر قتل عام عجیبه بوقوع آمد - جز صوبه حیدرآباد و بعضی از صوبه برار و بعضی از صوبه بیجاپور و قلاع بیدر در دست اولاد آصفجاه نماند - آنهم بشرکت غالباً چهارم حصه - و خون فاسد در عروق ملک سرایت آورد - هرچند دهن عظیم در بنیان اسلام راه یافت لیکن آنهم نشد که حسب خواهش یادو ریاست اسلام یکقلم از قلمرو دکن بر خیزد - و چون آغاز این دهن رفتن قلعه احمدنگر است شخصی تارین رفتن ملک شصت لک روپیه چنین یافته *

- * کافر دشمن اسلام گرفت *
- * حصن بسیار حصین از فن *
- * سال تاریخ^(۲) رقم کرد خود *
- * رفت احمدنگر و ملک دکن *

بعد انعقاد صلح غنیم قوچ برای قبض دولت آباد فرستاد - قلعه دار آنجا شجاعت جنگ از اولاد سید محمد قنوجی فی الجمله استادگی کرد - غنیم احکام امیر الممالک (که بنام شجاعت جنگ بود) مردم او را طلبیده نمود - و گفت که قلعه موافق قرار داده (که با ما درمیان آمده) تسلیم باید کرد - ناچار نوزدهم شعبان سنه (۱۱۷۳) ثلث و سبعین و مائت و الف قلعه را بمردم غنیم حواله نمود -

شخصه تاریخ بنظم آورده :

- * گرفتند کفار احمد نگر را *
- * دگر دولت آباد حصن عالم رفت *
- * خرد سال تاریخ بر لوح گیت -ی *
- * چنین زد رقم دولت آباد هم رفت *

(۲) یعنی سنه هزار و یک صد و هفتاد و سه - (۳) یعنی سنه هزار و یک صد و هفتاد و سه *

درین مقام بیان این (که دولت آباد هر چه وقت و بچه نهج بتصرف اسلامیان آمده بود)
بوزان قلم می آید *

مورخان آورده اند که سلطان علاء الدین برادر زاده و داماد جلال الدین خلجی والی دهلی پیش ازان (که بهندوستان رسد شنید که رام دیو راجه دکن خزاین موردی چندین قرن دارد - در سنه (۷۰۴) (اربع و سبعمائت با هفت و هشت هزار سوار از هندوستان بقصد تسخیر دیوکر یعنی دولت آباد رهگرای دکن شد - و مسافت دور و دراز طی کرده بایلچپور رسید - و از آنجا بایلغار جانب دیوکر شتافت - رام دیو (که از رطل گران غفلت سیاه مست بود) جمعی را (که دران وقت حاضر بودند) به مقابله و مدافعه فرستاد - و در کردهی دیوکر با قراولان سلطان روبرو شدند - (چون هندوان دکن هرگز مسلمانان را ندیده بودند - و تیر اندازی و قزاقی بهادران اسلام مشاهده نموده) تاب حمله اول نیاورده تا شهر دیوکر هیچ جا نه ایستادند - رام دیو این حالت معاینه کرده در قلعه دیوکر متحصن گردید - سلطان علاء الدین جلو ریز به شهر دیوکر آمده پرهمتان و

متمولان آنجا را دستگیر ساخته صد و پنجاه من طلا و چند من مروارید و اتمشۀ نفیسه از آنها گرفت . و دو صد زنجیر فیل و چندین هزار اسب از طویلۀ خاصۀ رام دیو بدست آورد - و بذایر فقدان ذخیرۀ رام دیو سفیران فرستاده بالعاج تمام پیغام صلح کرد - و مَا بِهِ الصَّلَاحُ یک هزار من طلا بوزن دکن و هفت من مروارید و دو من جواهر مختلف و یک هزار من نقره و چهار هزار چادر ابریشمی بوطه بافت نقره و طلا و دیگر اشیا (که عقل از تصدیق آن ابا دارد) قبول نمود - و سلطان پیشکش را قبض کرده و هر سال خراج بر رام دیو مقرر نموده جمیع اسارا را از قید نجات داده (در بیست و پنجم از محرمه عطف عنان نموده سالم و غانم به هندوستان رسید - و سلطان جلال الدین را از هم گذرانیده خود بر تخت نشست *

و چون رام دیو تیرد در زنده سه سال باج و خراج نفرستاد سلطان در سنه (۷۰۶) سمت و سبعمائۀ ملک نائب کافر را (که عمده ترین امرای حضور بود) با لک سوار به تسخیر دکن روانه فرمود - و چون ملک نائب بحوالی دولت آباد رسید رام دیو صرفه در آویزه و ستیزه ندیده پسر خود سکندر دیو را در قلعه گذاشته خون با سایر فرزندان

(مآثر الامرا) [۹۱۳] (باب الفون)
و تحف و هدایا از قلعه برآمده ملاقات ملک نائب نمود - ملک نائب او را همراه گرفته در اوایل سنه (۷۰۷) سبع و سبعمائۀ بخدمت سلطان علاء الدین آورد - و سلطان او را مورد مرام ساخته باعطای چتر سفید و خطاب رای رایان و تفویض دیوکر با بسیاری از ممالک قدیم سرغراز گردانید - و قصبۀ توساری را (که متصل بذر سورت است) با انعام او مقرر کرده یک لک تنگه نقد مرحمت نموده با پسران و تمامی خیل رخصت آن طرف ارزانی داشت - رام دیو بدیوکر رسیده آن قدر ملک (که از سلطان یافته بود) متصرف گشته مدۀ العمر قدم از جاده اطاعت بیرون نگذاشت - در سنه (۷۰۹) تسع و سبعمائۀ سلطان مالک نایب کافر را با لشکر گران از راه دیوکر به تسخیر درنگل تعیین فرمود - چون بدیوکر رسید رام دیو استقبال نموده خدمات شایسته بتقدیم رسانید - و اعانت مهم فرادان بعمل آورد - و ملک نائب بعد فتح درنگل لک دیو (اجۀ آنجا را امان داد - و پیشکش سنگین گرفته به هندوستان مراجعت نمود - و در سنه (۷۱۰) عشر و سبعمائۀ باز ملک نائب را بتسخیر دهور سمندر یکی از بنادر دکن (که درین عصر از طغیان آب خراب است) و بعضی بنادر دیگر

با لشکر عظیم روانه کرد - چون بدیوکر رسید معلوم شد که رام دیو جان به قابض ازواج سپرده و پسرش قائم مقام گردیده - و چون پسر را باخلاص پدر نیافت بگایر احتیاط فوج را در جالنه باز داشته پیشتر گذشت - و بعد سه ماه به بنادر مقصوده رسیده آن ولایت را غارت کرد - و بلال دیو راجه کوناگک را دستگیر ساخت - و نقود و جواهر چندین هزار قرن (که تعداد آن منحصراً در علم الهی ست) بدست آورده قرن سلامت بجالنه برگشت - و درانجا بلال دیو و دیگر اعیان کوناگک را (که اسیر کرده آورده بود) یکقلم سز داد - و از راه سلطان پور و نذر بار در سنه (۷۱۱) هجری عشر و سبعمائة بموصل دهلی سرمایه مسرت افزود - و سیصد و درازده زنجیر فیل و نود و شش من طلا و منادیق جواهر و مودارید مع بیست هزار اسب از نظر سلطان گذرانید - و بعد چند روز بعرض سلطان رسانید که رام دیو فوت شده - پسر از محل اعتماد من نیست - اگر حکم شود بدکن رفته خراج چندین ساله را بجنگ بدست آورده مملکت رام دیو را نیز ضمیمه ممالک محروسه سازم - سلطان التماس از را پذیرفته مرخص دکن فرمود *

(۲) نسخه [ج] که اسیر کرده بود - (۳) نسخه [ج] هشت هزار اسب *

ملک نایب چون بدیوکر رسید پسر رام دیو را گرفته بقتل رسانید - و قلعه را بتصرف خود آورد - و دران سرزمین علم محمدی نصب کرده بجای رام رام تحیه و سلام رایج ساخت - ازان وقت این قلعه در ایدی حکام اسلام متداول بود - تا آنکه مهابت خان یکی از امرای صاحبقران ثانی شاه جهان پادشاه نوزدهم ذیحجه سنه (۱۰۴۲) انکین و اربعین و الف قلعه را از طبقه نظام شاهیه گرفت - و ازان عصر قلعه داران سلاطین تیموریه هند یکی بعد دیگری بحفظ قلعه می پرداختند - بعد چهار صد و شصت سال تخمیناً از دست ایمانیان به تصرف اصنامیان رفت - وَ تِلْكَ الْأَيَّامُ نُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ *

در وقت راجه ها دیوکر حصار و دربند و خندق و استحکام نداشت - سلاطین اسلام حصار متعدد ساختند - و سلطان محمد بن تغلق شاه دیوکر را دولت آباد نام کرد - و گرد قلعه سنگ را تراشیده خندق عمیق ساخت - و عمارات عالیه طرح کرد - و خواست که دارالملک سازد - و دهلی را ویران کرده سکنة آنجا را آورده آباد سازد - آخر الامر منسوبه این خیال صورت نه پذیرفت - اما قلعه دار بیجاپور بنابر بی سامانی استادگی نکرد -

(۲) نسخه [ج] آن قلعه - و نسخه [ب] این قلعه *

همین که غنیم حکم امیر الممالک حاصل کرده فرستاد قلعه را تسلیم کسان غنیم نمود - قلعه ارک بیجاپور از ابنیه یوسف عادل شاه مبدع طبقه عادل شاهیه است - اول از خاک بود - یوسف عادل شاه در اواخر مائه سابعه دیوار گلی را شکسته قلعه را از سنگ و گچ مرتب ساخت - و بعد فوت او ورثه او قابض بودند - خالد مکان در اوائل ذی قعدة سنة (۱۰۹۷) سبع و تسعین و الف این قلعه را از سکندر (که خاتم طبقه عادل شاهیه بود) انتزاع نمود - و ازان وقت قلعه داران سلاطین تیموریه محافظت این قلعه بجا می آوردند - بعد دو صد و هفتاد سال و کسری قلعه از دست تصبیح شماران بیرون رفته در قبضة زنارداران افتاد *

اما میر نجف علی خان قلعه دار آسیر بنابر حمیت اسلام در دادن قلعه بمردم غنیم سر باز زد - و غنیم در لوازم محاصره کوشیده خان مذکور قریب یک سال جنگیده قلعه را نگاهداشت - آخر الامر چون فقدان ذخیره بحالت اضطرار رسانید دوازدهم ربیع الآخر روز جمعه سنة (۱۱۷۴) اربع و سبعین و مائه و الف قلعه را بصلح تسلیم مردم غنیم نمود - مولف گوید *

* در شاه اسلام کافر گرفت *

* بدین شکل فرمان تقدیر رفت *

* دیبر خرد سه سال تاریخ از *

(۲)
* زنم زن عجب حصن آسیر رفت *

قلعه آسیر از ابنیه آسا اهیور است که از کثرت استعمال تخفیف یافته سه حرف میانه ساقط گردید - و آسا نام شخصه و اهیور لقب اوست - اهیور بزبان هندی کار چراننده - آسا اهیور از زمینداران معتبر خاندیس بود - آبا و اجداد او قریب هفت صد سال دران کوه آسمان شکوه توطن داشتند - و برای حفظ مواشی و سایر اموال حصاره از سنگ و گل ساخته روزگار می گذرانیدند - (چون نوبت به آسا اهیور رسید و در مال و مواشی از آبا ترقی کرد) چار دیوار قدیم شکسته حصاره از سنگ و گچ تیار نمود - و قلعه بنام او شهرت گرفت *

نصیر خان فاروقی والی برهانپور (که در سنة (۸۰۱) احدی و ثمانمائه بسلطنت رسید) قلعه را از آسا اهیور انتزاع نمود - باین طریق که آسا را پیغام کرد که راجه بکلانه و انتور جمعیت بسیار فراهم آورده با من در مقام مخالفت اند - می خواهم اهل و عیال مرا در قلعه جادهی - تا بخاطر جمع بدفع دشمن پردازم - آسا قبول کرد - نصیر خان روز اول چند دولی عورات در قلعه فرستاد -

(۲) یعنی سه هزار و یکصد و هفتاد و چهار هجری - (۳) نسخه [ج] رنور *

و تعلیم کرد که اگر زنان آسا بملاقات شما بیایند مراتب تواضع چنانچه باید بعمل آرید - روز دیگر مردم شجاع در قزلیها نشانده فرستاد - چون قزلیها بقلعه در آمدند سپاهیان بکبار از قزلیها بدر جسته و شمشیر از غلاف بر آورده متوجه خانه آسا شدند - قضا را آسا و فرزندان او مصیبت غفلت بودند - و برای مبارکباد قدم می آمدند - مردان درچار شده تمام را بقتل رسانیدند - و باقی اهل قلعه امان خواسته بر آمدند - نصیر خان این خبر شنیده از جائیکه بود بر جناح استعجال خود را به آسیر رسانید - و مجدداً به تعمیر او مشغول گشته شکست و ریخت درست کردن - از آن وقت این قلعه در دست ابدان نصیر خان بود - تا آنکه اکبر پادشاه در سنه (۱۰۰۹) تسع و الف قلعه را از دست بهادر پسر راجه علی خان انتزاع نمود - و از آن عهد قلعه داران سلاطین تیموریه نوبت بنوبت حراست قلعه بتقدیم رسانیدند - بعد از شش صد و شصت سال و کمره این قلعه از تصرف اهل اسلام بدر رفت - و باختیار حربیان در آمد *

القصه بعد گرفتن ملک شصت لک روپیه و قلاع ثلاثه نخوت دماغ یادر را در گرفت - و با افواج پیش آهنگ و توپخانه فرنگ قصد هندوستان کرد - که بتدارک

شکست دتا پردازد - و غافل از آنکه تقدیر بر تدبیر می خندد - و قلعه اجل از راه رهنه نونی کرده بهندوستان رسانید - اگرچه سرداری فوج بغام بسواس راو پسر بالاجی راو قرار یافت و مدارالمهامی بغام یادو بود لیکن هرچه بون یادو بود - بعد رسیدن هندوستان و جنگ با شاه درانی بسواس راو و یادو و سرداران دیگر بمعرض قاف در آمدند - و این همه فوج و توپخانه و اموال بی قیاس به یغمای درانیان رفت - چنانچه در واقعات شاه درانی مفصل می آید - و این قصه ششم جمادی الآخر سنه (۱۱۷۴) اربع و سبعین و مائه و الف بوقوع آمد - و بالاجی راو هم در دکن نوزدهم ذیقعدة سال مذکور با پسر و برادر ملحق گردید - و زیارت به پسر او داده راو (که مغیر سن است) و برادر اعیانی او رگهاتاه راو عاید شد - و در سنه (۱۱۷۵) خمس و سبعین و مائه و الف آصفجاء ثانی فوجها فراهم آورده با امیر الممالک از قلعه بیدر (که درانجا چهارنی شده بود) بذابر رجوه اول متوجه اورنگ آباد شد - رگهاتاه راو و مادهو راو هم با فوج سنگین و توپخانه از پوزه حرکت کرده در میدان شاه گده ایمانیان و اوثانیان نزدیک هم رسیدند - و تا اورنگ آباد فی الجمله زد و خورد واقع شد - آصفجاء ثانی بفرقه و اثقال زائد را در اورنگ آباد گذاشته بیعت

و سیریم (بیع الآخر سنه (۱۱۷۵) خمس و سبعین و مائه و الف بقصد دار الحرب پونه از انجا نهضت نمود - و غنیم را زده تا هفت کرده پونه رسانید - و در اثنای راه لونکرا (که شهریست بر لب دریای گنگ دکن و مشتمل بر بتخانه معتبره و غنیم در دولت خود عمارات عالیه در انجا طرح انداخته) سوخته و بت را شکسته عمارات را با زمین هموار کرد - و قریب بود که پونه هم باین حالت رسد که ناگاه ناصر الملک پسر ششمی نواب آصفجاه غفران پناه بذایر غباری (که با برادر داشت) و راجه (ام چندر) که عمده سردار لشکر اسلام بود) با غنیم در ساخته شب بیست و هفتم جمادی الاول سال مذکور از لشکر اسلام بر خاسته بلشکر غنیم پیوستند - و کارے (که ناکردنی) بود بعمل آوردند - و بعد وقوع این قصه غنیم پلّه اسلامیان را سبک پنداشته روز دیگر از چهار طرف یورش کرده جنگ انداخت - و توپها را آورده بازار گوله اندازی گرم ساخت - مجاهدان اسلام از زنجیره توپخانه خود بر آمده دست بجنگ کوتاه یراق دراز کردند - و بغیروی شمشیر آبدار صف مخالفان را برهم زده بسیاری را بر خاک هلاک انداختند - غنیم تاب نیارده از میدان خود را واکشید - و چون دید که رایت منصور آن قدر راه

دور و دراز طی کرده بر هفت کرده پونه (سید) پیش مادهو راو رفته فریاد کردند و گفتند که هرچند بر سر راه شدیم فائده نه بخشید - فرداست که پونه زده آتش می شود - و سگان پونه هم پیش رگهناپه راو واریلا و فریاد بر آوردن که می خواهی که خانمان ما را بردست مسلمانان بریان دهی - ناچار رگهناپه راو و مادهو راو سفیران را فرستاده پیغام صلح کردند - و ملک بیست و هفت لک (رپیه از صوبه خجسته بغیاد و صوبه بیدر بدل صلح باصف جاه ثانی تسلیم نمودند - و این مصالحه ششم جمادی الآخر سنه (۱۱۷۵) خمس و سبعین و مائه و الف واقع شد - طرفه اینکه سال گذشته در همین تاریخ شاه درونی بر یادر ظفر یافت - نواب آصفجاه از هفت گروهی پونه کوچیده جانب محلات راجه رامچندر خرامید - و در پاداش خوکت لغوی (که ازو بوقوع آمده) ملک او را پامال عساکر گردانید - و آغاز موسم برشکال چهاردهم ذیحجه سنه (۱۱۷۵) خمس و سبعین و مائه و الف باراد چهل و نوبی داخل قلعه صوبه بیدر یا امیر الممالک شد - همان روز امیر الممالک را در قلعه مذکور مقید کرد - از یک سال و سه ماه و شش روز در حالت حبس گذرانید - و بعد تحریر این کتاب هشتم

ربیع الاول روز پنجشنبه سنه (۱۱۷۷) سبع و سبعین
و مائة و الف از قید زندان هستی برآمد - و در
جوار مرقد شیخ محمد ملتانی قدس سره مدفون گردید -
و در تاریخ فوت از میر اراد محمد ذکا طال عمره گوید -

* قطعه *

* خدیو دکن (رج والای او *

* به پیراز از دام محنت شده *

* رقم کون تاریخ فوتش ذکا *

۱۱۷۷

* امیر الممالک بجذبت شده *

نواب آصفجاه ثانی بعد از آن (که قاعه بیدر را دایره
مرکز نزول خرد ساخت) فرمان شاه عالی گوهر را (که
بنام او مشتمل بر تفویض صوبه دارن دکن از تغیر امیر
الممالک صادر شده بود) استقبال نموده بدست تعظیم
گرفت - و مسند ریاست را بالاستقلال آرایش نازده داد - و
راجه پرماسرت را (که برهمنی ست ساکن سنگمیز) مختار
کل کرده جمیع مهمات مالی و ملکی بار را گذاشت -
بعد مصالحه ششم جمادی الآخر سال مذکور نحوه که
عقربین گزانش یافت رگهناقه را و مادهو را و
بدار الحرب پونه چهارتنی کردند - درین ایام میان هر دو
مخالفت بهم رسید - متصدیان مادهو را خواستند که

قابو یافته رگهناقه را و را مقید سازند - رگهناقه را برین
معنی اطلاع یافته سیوم صفر سنه (۱۱۷۶) ست
و سبعین و مائة و الف جریده با سواران معدود از
پونه بر آمده راه ناسک گرفت - محمد مراد خان
بهادر اورنگ آبادی (که از عمده نوکران نواب آصفجاه
ثانی ست) باستمالت غنیم از نواب مامور گردید - و
در اورنگ آباد اقامت داشت - سر برزده برآمدن رگهناقه
را و شنیده چهاردهم صفر سال مذکور با جمع از اورنگ آباد
دریده در نواحی ناسک با رگهناقه را و برخورد - رگهناقه
را (که کمال بے سامانی و سراسیمگی داشت) آمدن
محمد مراد خان بهادر را در حق خود مغتنم شمرده باعزاز
تمام پیش آمد - سرداران غنیم از رفاقت محمد مراد
خان معاینه کردند که نواب آصفجاه جانب رگهناقه
را است - اکثران بار گردیدند - و در رفاقت مادهو را و
قهارن ورزیدند - بنابران جمع شایسته با رگهناقه را و
فراهم آمد - بیست و پنجم ربیع الآخر از اورنگ آباد
باحمد نگر شتافت - مادهو را و هم با فوج از پونه بر آمد -
بر درازده کوهی از احمد نگر بیست و پنجم ربیع الآخر
سال حال مادهو را و شکست یافته از میدان گذاره گرفت -
و امان خواسته روز دیگر خود را پیش عم رگهناقه را و

رسانید . نواب آصفجاه بکرمک رگه‌خانه را از بیدر
بر آمده قریب ناردگاه رسیده بود که این جا مذاکسه
انفصال یافت . چون مرکب آصفجاهی بموضع بیدگانو رسید
رگه‌خانه را در هم آنجا شافته در نخستین عشره جمادی الاول
سال حال باهم ملاقاتها و ضیافتها بعمل آمد . رگه‌خانه را
ملک پنجاه اک روپیه و قاعه دولت آباد در جلدوی
این عنایت بنواب آصفجاه گذرانید . و اسناد مراتب کرده
برکلاسی سرکار حواله نمود *

چون این امر جلیل القدر بحسن تردد محمد مراد خان
بر کرسی نشست راجه پرماسوت نتوانست دید که بیش ازان
عمل و دخل او در ملک و قلعه دولت آباد شود . صلح را
برهم زد . و نواب آصفجاه را بران داشت که رگه‌خانه را
معطل باید کرد . و جانوجی پسر رگه و بهرنسائه مکسدار برار را
بتطمیع این (که قرا بر جای رگه‌خانه را قائم میکنم) طلبیده
ملازم رکاب نواب آصفجاه ساخت . و نامر الملک پسر ششمی
نواب آصفجاه غفران پناه (که بطرف غنیم رفته بود) از
نا قدر دانی کشیده خاطر گشته چهاردهم شعبان سال حال
بنواب آصفجاه ثانی پیوست . رایات نواب با فوج سنگین متوجه
تادیب رگه‌خانه را شد . رگه‌خانه را تاب مقاومت در خود
ندیده آوارگی و تاراج ملک (که اصل شیوه غنیم است)

اختیار کرد . و با سی هزار سوار بر سر اورنگ آباد آمده در
سوان غرضی شهر نزول کرد . و زر معتد به از شهریان طلب
کرد . موتمن الملک بهادر ناظم اورنگ آباد با وصف قلت
سپاه و سامان حرب در کمال حزم و هوشیاری باستحکام برج
و باره حصار شهر پناه پرداخته مرزچالها را بر همت خان
بهادر کوتوال شهر بواد اعیانی محمد مراد خان بهادر و
دیگر متصدیان و مردم شهر تقسیم نموده بانتظار کرمک نواب
آصفجاه با غنیم به لطائف الحیل گذرانید . رگه‌خانه را
این معنی دریافته گرفتن شهر تصمیم کرده نردبانهای
قلعه گبری مرتب ساخت . و صبح بیستم شعبان سال حال
(همین که از در بچه شرق سر بر آورد) غارتیان همراهی
او بر آبادی خراج شهر پناه ریخته دست تاراج دراز
کردند . رگه‌خانه را خود با فوج جانب شمال شهر ایستاد .
و سپاهیان او نردبانها بپای قلعه قائم کردند . و فیلان
متصل دیوار داشته چند کس بر دیوار بر آمدند . و
تخته‌های دروازه را (که در دیوار کلان باغ قلعه ارک است)
خواستند شکسته در آیند . همت خان بهادر و میرزا محمد
بافر خان و تماشاگران شهر بدارش تفنگ و سنگ و کفش آنقدر
فرد و تلاش بظهور رسانیدند که خام خیالان بسیاری در پای
دیوار راه درک اسفل گرفتند و در اطراف دیگر هم جمعه

کثیر از غارتیان بر دست شهریان قتل و جرم گشتند. در عین گرمی معرکه (که تیر و تفنگ می بارید تفنگ بگیلان رگهاته راه رسید - و همین تیر فارغ میدان دار و گیر شد - رگهاته راه دست حضرت خائیده و خاک تشویر بر رو مالیده از یورش برگشت - و خبر قرب موبک آصفجاهی شنیده رخت آذارگی جانب بکلان کشید - بیعت و ششم شعبان سال مذکور موبک آصفجاهی وارد ادرنگ آباد شد - چون غنیم اراده داشت که بملک برار در آمده گرد قاراج بر انگیزد نواب غره رمضان بمنازل طولانی قریب بالابور رسیده سد راه گشت غنیم ازان طرف برگشته و از نزدیکی بلد ادرنگ آباد گذشته متوجه حیدر آباد شتافت نواب هم عطف عنان نموده تا دریای گنگ سبیل تعاقب پیمود - و درانجا چنین مصلحت قرار یافت که تخریب دیار غنیم بر تعاقب رجحان دارد - نواب تعاقب را گذاشته متوجه دارالحرب پونه شد - و بعد بر آمدن از کتل احمد نگر جرق جرق سپاه را بهر ناحیه مقرر نمود که بتاراج ممالک و موطن غنیم پردازند - و خود بدر کروهی پونه رسیده مخیم ساخت - سکان پونه پیش ازین گریخته بقلاع و امنه قریب رفته بودند - فَأَصْبَحُوا لَا يَرُونَ إِلَّا مَسَاكِنَهُمْ - مردم لشکر اسلام یقیناً عمارات پونه را سوخته با خاک میاء برابر

کردند - و افواج در یغما و نهب اطراف پونه و ملک کوکن دقیقه فر نگذاشتند - سُبْحَانَ اللَّهِ در عهد بالا جی و یاد از حدود دکن تا لاهور که چه قدرت داشت که برکاه اینها دست مزاحمت رساند - اکنون اموال و امتعه اینها به یغما در آمد - و عماراتی که بصرف لکوک ساخته بودند و قود آتش غضب الهی گردید - میر ارلان محمد ذکا طَال عَمْرَهُ گوید *

* آصف جاء دریم سلیمان اعلام *

* آبادی قوم برهن سوخت تمام *

* تاریخ شنو ز شعله طبع ذکا *

۱۱۸۱

* آتش زده پونه را سپاه اسلام *

رگهاته راه حیدر آباد رفته غره ذیقعه سال حال بر شهر یورش کرده تلاش گرفتن شهر از حد گذرانید - شجاع الدراء بهادر دل خان ادرنگ آبادی ناظم حیدر آباد جمع شایسته نگاه داشته بند و بست شهر کرده بود - او و مردم او قدم هست در مقام جهاد فشرده بضرب توپ و تفنگ و تیر یورش را رد کردند - و بهیار از غازیان سپاه او را تحفه آتش جهنم ساختند - ازانجا هم رگهاته راه به نیل مقصود برگشت *

* حرف الواو *

* وزیر جمیل *

از منصبداران عهد عرش آشیانی ست - بپایه هفت صدی رسیده در سفر و حضر بار یابی داشت - پس از قتل علی قلی خان خانزمان در دیار شرقی جاگیر یافته سال نوزدهم جلوس همراه خانخانان منعم بیک به یساق بنگاله رخصت شده - و در آن صوبه یکارها می پرداخت - ناگاه فلک شعبده باز توطئه فساد برانگیخت - و میان مظفر خان حاکم آن صوبه و قاقشالان غبار درونی برخاست - از آنجا (که در رنگی مجبول مزاج نامبرده بود) سال بیست و پنج حقوق پرورش دلی نعمت را بر طاق نسیان نهاده بمخالفتان پیوست - و چندی در آن خراب درنمان گذرانید - تا آنکه سال بیست و هشتم قاقشالان از معصوم خان کابلی جدائی گزیده روی نیایش بدرگاه والا آوردند - معصوم خان بعزم تاراج زه و زاد قاقشالان روانه شد - خان اعظم کوکه حاکم آن صوبه ترسون محمد خان را با جمعی

بیکم قاقشالان فرستاد - نامبرده نزد خان مزبور آمد - سال بیست و نهم بعد از خلافت رسیده ملازمت در یافت - پس ازان تا وقت موعود سرگرم نوکری بود *

* وزیر خان هروی *

برادر آصف خان عبد المجید است که سابقاً بتقریب احوالش خامه سبک خرام عرمه این واقعه باقدام بیان پیموده - که (چون هردو برادر از دست خانزمان و بهادر خان شیدانی رهائی یافته بکوه مانکیور آمدند) وزیر خان گرم و گیرا به آگره شتافت - در هنگامه (که عرش آشیانی نصرت بخش ملک پنجاب بود - و مظفر خان دیوان اعلیٰ صاحب الحکم احرام حضور بسته) خان مزبور در دهلی بدر پیوست - از بنوید عواطف خسروانی امیدوار ساخته همراه گرفت - چون بملازمت پادشاهی فایز گردید التماس عفو جرایم هردو برادر نمود - از پیشگاه جرم بخشی و مجرم نوازی دزخ خان بتازگی مورد نوازش گشت - و بنام آصف خان نیز منشور عنایت شرف نفاذ یافت - و چون میرزا کوکه ناظم کجرات مورد عتاب گردید (سال بیست و یکم) اگرچه سرداری بنام میرزا خان قرار گرفت) اما حل و عقد مهمات آن ولایت به (این) وزیر خان تفویض

(۲) نسخه [ج] همین هنگام که عرش آشیانی نصفت بخش پنجاب بود *

یافت - پس ازان (که میرزا خان طلب حضور گشت)
 سپه سالاری نیز بدو باز گردید - و چون سال بیست
 و دوم ظاهر شد (که آن ناحیه از بے برائی وزیر خان
 غبار آلود نا ایمنی ست) (راجه تودومل) که در کار دانی
 و مردانگی از یکتایان (روزگار بود) بیادری تعیین گردید -
 اتفاقاً در همین سال مهر علی کولابی (که از ملازمان
 ابراهیم حسین باغی بود) مظفر حسین پسر خرد سال او را
 از دکن آورده گرد شورش بر انگیخت - هر چند وزیر خان
 جرأت به صف آرایی نمیکرد بنیروی شہامت و پردلی راجه
 (چنانکه در ذکر او ثبت افتاده) مخالف خاک ادبار بر فرق
 (روزگار خود بیخت - چون راجه بحضور شتافت بار دیگر
 مهر علی مهیج غبار آشوب گشته سر بفساد برداشت - وزیر
 خان بعزم پیکار از احمد آباد برآمد - پیشتر از نوکران
 فرمایه جدائی گزیده بغنیم پیوستند - ناچار بشهر معادرت
 نموده متحصن گردید - آن فتنه پزده خیره تر گشته بمحاصره
 پرداخت - روزی (که بسازش درونیان نردبانها گذاشته در
 مدد بر آمدی بودند) از کشادگاه تقدیر تفتک به مهر علی
 رسیده بکوی نیستی فرو شد - مظفر حسین میرزا را از
 ناتجربگی دل از جا رفته رو بهزیمت آورد - و معہذا (چون
 کارهای کجرات از وزیر خان متمشی نمی شد - و نا درائی

داد دہی علاء اختلال آن دیار گشت) معزول شده بحضور
 آمد - و در سال بیست و پنجم از تغیر شاه منصور
 شیرازی بمنصب وزارت امتیاز اندرخت - و در همین ایام
 بحکومت اوده دستوری یافت - و در سال بیست و هشتم
 (که خان اعظم بدفع معصوم خان عامی و استخلاص بنگالہ از
 تصرف متغلبان کافر نعمت تعیین گشت) وزیر خان
 بمک نامزد گردید - و پس از انہزام معصوم خان (که میرزا
 کوکے از ناسازی هوای آنجا بصوبہ بہار معاودت نمود)
 سپه سالاری عساکر آن مملکت تا رسیدن صوبہ دار حضور
 بوزیر خان اختصاص گرفت - خان مزبور از کار طلبی
 بر سر قتلو خان لوهانی (که بر ولایت اودیسه استیلا
 یافته بود) فرج کشیده او را آوارہ بادیدہ قرار ساخت -
 قتلو خان ناچار در سال بیست و نهم بارسال پیشکش راه
 اطاعت و انقیاد پیمود - وزیر خان اودیسه بار گذاشته خون
 بقتلہ برگشت - و با صادق خان و شہباز خان کنبو
 کمکی بوده در ضبط و نسق آن ملک می کوشید *
 چون در سال سی و یکم هر صوبہ بدو امیر کار آگاه حوالہ
 شد (تا یکے اگر بدرگاہ آید یا رنجور شود دیگرے بکار او
 پردازد) پاسبانی بنگالہ بوزیر خان و محب علی خان قرار
 گرفت - و در سال سی و دوم سنہ (۹۹۵) نہ صد و نود و

پنج هجری باسفال در گذشت - از امرای چهار هزارى بود - پس از فوتش شهباز خان (که در آن هنگام بخشی سپاه آن دیار بوده) نوکران او را به میرزا محمد صالح پسرش سپرد - (چون در سری و سپه آرائی نسبت عنصري و شایسته کرداری نیاگان کارگر نیاید - و تا که مزاج شناسی زمانه و فراخ حوصلگی و خیر سگالی و آگاهی بر درام فراهم نشود سواران آن نگرند) در کمتر فرصت آن تباه گوهر بهم نشینی هرزه درایان یافته سرای نیرو خواسته اندیشه کم گرائی فراموش گرفت - درین اثنا میر مراد از حضور تعیین شد که سپاه وزیر خان را با پسرش بحضور آرد - محمد صالح در راه با از گلیم فرا تر گذاشت - میر مراد ناچار به فتح پور همنوعه محصور گردید - تا جاکه داران اطراف جمع گشته مقیدش ساختند - چون بحضور رسید عرش آشیانی چندی زندانی فرمود *

• وزیر خان مقیم نام •

در آخر عهد عرش آشیانی بمنصب در خور و خطاب وزیر خان • فرمازی یافته - پس ازان (که سکه سلطنت بقام جنت مکافی نورانی شد) از اصل و اضافه بمنصب هزار

(۲) نخته [ب] در کمتر فرصت آن تباه گوهر هم نشینی هرزه درایان نه سردها به نیروی خواسته اندیشه کم گرا فراموش گرفت *

و پانصدی و تقرر وزارت ممالک محروسه بشرکت وزیر الملک جان بیگ (که از والا شاهیان آن پادشاه بود) سر بلند گردید - پس ازان بدیوانی بنگاله ممتاز گشته بدان صوبه دستوری پذیرفت - و تعلقه مزبور به غیاث بیگ اعتماد الدوله تقرر یافت - سال سیوم حسب الحکم از بنگاله معارفت نموده بملازمت پیوست - پستور (چون پادشاهزاده سلطان پوریز بیساق دکن معین شد) او بهمراهی پادشاهزاده کمر عزیمت بست - ازان بعد همواره بخدمت پادشاهزاده بود - سال یازدهم از اصل و اضافه بمنصب دو هزارى هزار سوار شادکامی اندوخت - سال دوازدهم بعطای علم و اضافه پانصدی قامت قابلیت بر آراست - پستور بر احوال او اطلاع نیافته *

• وزیر خان حکیم علم الدین •

مسقط الرأس وی چنوت پنجاب است - در طبابت مهارت داشت - در عنفوان شباب و ریعان جوانی در سلک ملازمان شاهزاده شاهجهان انتظام گرفت - چون برسيله پزشکی بدولت قرب و مزاج شناسی فایز گردید شاهزاده از کمال التفات بداد و عجب عدالت عسکر خود مامور گردانید - او در رفع و قطع خصومات نقش دیانت و معامله فهمی خود بر لوحه ظهور مرتسم ساخت - و از قرار واقع جادو دل شاهی نمود - و در مهم رانا (که دیوان بیوتات بود)

خدمات شگرف بجا آورده بپایه عمدگی ترقی و تصاعد نمود - و در ایام هرج و مرج ملتزم رکاب بود - املا درخواست چیزه نمود - بلکه آنچه درین مدت بهم رسانیده بود قریب ده درازده اک روپیه بدراعی ضرورت بصرف خاص شاهي در آورد - و ^(۲) حکام اقامت جفر بدیوانی سوار شاهزاده عز اختصاص گرفت - و دران وقت بعد از مهابت خان عمده تری از دیگره همراه نبود *

(در جلسه صاحب قران ثانی بر سریر خلافت و حکم رانی بمنصب پنجهزاری ذات و سه هزار سوار و مرحمت عام و نقاره و انعام یک اک روپیه فرق مباحات بر افراخت - و در سال پنجم) چون فتح خان دولتآبادی با وصف اظهار القیاد بادای پیشکش تعلل می نمود (اعلیٰ حضرت وزیر خان را باضافه سواران بمنصب پنجهزاری پنج هزار سوار بر نواخته با ده هزار سوار جرار از برهانپور رخصت فرمود - تا هم بتسخیر قلعه دولت آباد پردازد و هم آن گران خواب غفلت را بیدار سازد - ازین آگهی فتح خان ترسان ^(۳) گشته پسر کلان خود را با پیشکش روانه درگاه ساخت - لهذا وزیر خان حسب الحکم از راه برگشته ملازمت در یافت - از آنجا (که در یاق

(۲) نسخه [ب] بصرف خاصه پادشاهی در آمد - (۳) نسخه [ج] عمده ترین - (۴) نسخه [ب] هراسان *

دکن جمعیت زیاده نگاهداشته بود) بیش از بیش مورد تفضل پادشاهی شده در همین سال حین معارفت از برهانپور نظم مریه پنجاب [که در تیول یمین الدوله بود - و تنهیق محال خالصه آنجا (که نسبت بخالصات دیگر ممالک زیاده است) از نایب او چنانچه باید بر روی کار نمی آمد] بوزیر خان (که قدیم الخدمه معتمد بود) مفوض گشته از عرض راه رخصت یافت - و زیاده بر هفت سال من حیث الاستقلال به صاحب موبگی آن ولایت پرداخت - و در مرور و عبور خلافت پناهی پیشکش های لایق از نظر می گذرانید - سال چهاردهم بصوبه داربی اکبر آباد سرفرازی یافته همگی ده ماه کامروا شد - و در سنه (۱۰۵۰) یک هزار و پنجاه هجری به آزار قولنج در گذشت *

گویند در ده از بیرون شهر بدرون قلعه می رفت - چون بدر دراز هتیاپول رسید پای اسب لغزیده افتاد - احوالش متغیر شد - دران حالت بلا کم و کاست مال ناطق و صامت خود را داخل طومار کرده ارسال حضور نمود - آثار خیر بسیار بر روی روزگار گذاشته - در لاهور حمام و بازار و حویلیهای متعدد ساخته - مسجد جامع دارن که بمرو دهور و احوام نام او بر صفحه زمانه خواهد ماند - وزیر آباد نزدیک لاهور اعدا کرده قصبه چنوت را حصار از خشت

(باب الواو) [۹۳۶] (مآثر الامراء)

پخته کشیده عمارات سنگین و پخته درست نموده بمطوقان داد - و راسته بازارها و دکانین و معابد و رباط و مدرسه و دارالشفاء و چاه و برکه اساس گذاشته وقف مردم آنجا کرده تکالیف داد و ستد از اهل حرف برانداخت - و نوع وطن را آراست که این دولت بهیچ امیری دیگر در هندوستان میسر نشده - اما روی وطن ندید - همیشه درین آرزو ماند - گویند مرد سلیم النفس و یک پهلوا بود - همه عمر بهسادگی و بے تکلفی بسر برد - خرج بیوات و پوشاک کم داشت - چون در لاهور هر خرید و فروخته که می شد اکثر از سواران بود زرهایی بسیار اندوخت - اما انهرس که کرم وجود نداشت - و باندک حرف احوال او منقلب میگشت - و فرراً سرور غضب فرد می نشست - و از فرط ارادت و دولت خواهی کار پادشاهی را توأم عبادت الهی می دانست - بهرش ملاح خان است که مدتی در عهد عالمگیری میرتوزک بود - سال بیست و نهم بغضاب انور خان و داروغگی خراسان سوزراز شد - سال هی و ششم فوت نمود *

* وزیر خان محمد طاهر خراسانی *

از خاک پاک مشهد مقدس رضویه است - سَلَامُ اللّٰهِ عَلَیْ مَآکِنِهَا - مَشَارِالیه عمده سایر ملازمان معتبر و

(مآثر الامراء) [۹۳۷] (باب الواو)

سرآمد مقربان عقیدت اثر ایام شاهزادگی عالمگیر پادشاه بود - مدتی مستند بدیوانی سرکار شاهزاده پرداخت - و کارهای شایسته و خراج کشیهای شایان نمود - سال دهم شاه جهانی (چون شاهزاده بعد از وقوع طوی کتخدائی خویش از حضور پدر والا تدر رخصت معارفت بصورتی داری دکن یافت) بانتزاع الکلی بکلان (که مابین گجرات و دکن بصیر حاملی مشهور است) - و بر سبیل آلتغا غامزد شاهزاده شد) مامور گردید - جذاب شاهی پس از وصول بتعلقه محمد طاهر را باتفاق مالوجی دکنی بتسخیر آن ولایت تعین نمود - مومنی الیه از کار طلبی و نذ آوری سه فرج ترتیب داده از سه جانب بر بار قلعه ملهیر (که مسکن و مادی بهرجی مرزبان آنجا بود) یورش نموده بتصرف در آردن - آن بومی از آسیبه سری بقلعه (که بر قلعه کوه است) رفته متحصن گشت - سردار جد کار به انسداد ابواب غله پرداخته در مورچال درانی و نبرد آرئی کمر سعی چست بر بست - آن زمیندار مغلوب رعب و هراس گشته در سال یازدهم بهمد و پیمان ملاقی گردید - بند و بست آن مرزوم مفتوحه و حراست قلعه ملهیر (که حاکم نشین آن دیار است) بمحمد طاهر مقرر گشت - و (چون در سنه ۱۰۶۲) هزار و

شصت و درم هجری موبه ثانی نظم دکن بشاهزاده
تفویض یافت) او بنیابت موبه خاندیس من حیث الاستقلال
اختصاص گرفت *

(و) چون بیست و پنجم جمادی الآخره سنه (۱۰۶۸)
هزار و شصت و هشت از خطه برهانپور (ایات عزیزمت
بدفع دارا شکوه برافراخته گشت) نظر بر قدم بزدگی و
دیرین فدویت و فرط محرمیت و بسیاری قرب و منزلت
بدستور سابق بحکومت خاندیس مقرر داشته بعطای علم
و نقاره و خطاب وزیر خانی سر اعتبار بر افراخت . و پس
از ظهور کامیابی (که سریر سلطنت هندوستان بجلوس
عالمگیری مزین گشت) موبه خاندیس بهعظم خان
میر جمله (که باقتضای مصلحت وقت در دولت آباد
نظر بند بود) متعلق گردید . خان مذکور حسب الحکم
به اورنگاباد نود شاهزاده محمد معظم شتافت . و بعد ازان
بمرافقت شاهزاده مذکور بتقبیل سده خلافت جبهه آرا گشت .
(۲)
و در سال سیوم بصوبه داری اکبر آباد خلعت امتیاز
پوشید . و چون سال ششم پادشاهزاده محمد معظم
از تغیر شایسته خان امیر الامرا بنظم دکن مرخص گردید)
خان مزبور از آگرة بهدراهی شاهزاده متعین گشت . و

ایالت خاندیس مجدداً بدو تعلق گرفت . و در سال
هفتم بصوبه داری مالوه از انتقال نجابت خان مامور شد .
و بمنصب پنج هزاری پنج هزار سوار در هزار سوار در اسبه
سه اسبه بلند پایگی یافت . مدتی دران ولایت گذرانید .
(۲)
سال یازدهم سنه (۱۰۸۳) یک هزار و هشتاد و سیوم
هجری همانجا ودیعت حیات سپرد . در نفس شهر
اورنگاباد باغی احداث نموده . با آنکه درین ایام گشت زاری
بیش نیست هنوز بزم او زیانزد است . و محمود پوره
بیرون شهر مذکور (که ما بین تالاب خرد و روضه
اسلام خان مشهدی است) احداث کرده برادر کلان او میرزا
محمود است که پسرش محمد تقی خان در سال
ششم عالمگیری بخدمت بخشیکری و واقعه نویسی موبه
خجسته بنیاد سرفرازی یافت . و در سال دهم باجل
طبیعی در گذشت . حویلی عالیشان مطبوع مشرف بر
تالاب خرد در پوره مذکور اساس نهاده که سیرگاه بود .
و مثل شاهزاده بیدار بخت خلف محمد اعظم شاه
درانجا فرود آمد . پسرش میرزا عبد الرحیم مدتها در
کم منصبی دران دلنشین مکان داد عیش و عشرت داد .
پسره گذاشته بود . الحال از آنها کسی نیست . و هنوز

آن مکان با برجها سمیت - دیگر برادرزاده وزیر خان رفیع خان باذل تخلص اسمت - مدتی فرجدار بانس بریای بود - غزوات اعجاز سمات حضرت نبوی صلی الله علیه و آله و سلم (۲) در زمین شاهنامه فردوسی بنظم آورده موسوم به حمله حیدری ساخت - تلاشها کردم قریب چهل هزار بیت است *

* حرف الهاء *

* هاشم خان *

میر قاسم خان میر بحر است - (چون پدرش سال سی و نهم جلوس عرش آشیانی در کابل گشته شد - و ایالت آنجا بقایح خان مقرر گردید) او ببارگاه سلطانی رسیده مورد نوازش گشت - و سال چهل و یکم بهمراهی میرزا و ستم قندهاری بتادیب راجه باسو و غیره بوم نشینان شمالی کهسار رخصت یافت - و در کشایش قلعه مؤ مصدر تردد گردید - بیشتر بحضور آمد - سال چهل و چهارم همراه

(۲) در نسخه [۱ - ب] لفظ [حضرت] فیست *

شیخ فرید بخشی بتسخیر آسیر مامور گشت - پس ازان همراه سعادت خان (که از جانب حکام دکن قلعه داربی کالده و تربنگ داشت و از مساعدت بخت رجوع ببارگاه سلطنت آورده بود) بجانب ناسک دستوری پذیرفت - و بعد گرفتن قلعه تربنگ سال چهل و ششم به پیشگاه خلافت رسیده شرف کورنش در یافت - و سال چهل و هفتم بمنصب هزار و پانصدی امتیاز اندوخت - سال اول جلوس جهانگیری از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصد سوار و عنایت اسب خاصه چهره ناموری بر افروخت - سال دوم بمنصب سه هزار و دو سوار و صاحب صوبگی ملک اردیسه بلند پایه گشت - سال پنجم غایبانه بحکومت کشمیر سرفراز شد - خواجهی محمد حمید عم او رخصت آنجا یافت - که تا رسیدنش ازان ملک خبردار باشد - و اواخر همان سال بحضور آمده جانب کشمیر مرخص گردید - پسر او محمد قاسم خان میر آتش شاهجهانی سمیت که ترجمه اش درین اوراق انصاری یافته *

* هادی داد خان *

برادر رشید خان انصاری سمیت - در عهد فردوس آشیانی بمنصب پانصدی سرفراز شده - سال هشتم همراه سید

(۲) نسخه [ج] خبر دارد *

خانجهان باره بگوشمال چهار سنگه بونديله تعيين يافته .
 سال نهم (که ملک دکن مضرب خيام سلطاني بود - و سه
 فوج بسرکردگی سه کس به تذيبه ساهو بهونسله و پامال
 ساختن تعلقه عادل خان دستوري پذيرفت) در بهمهراهی
 خاندوران اختصاص گرفت - سال يازدهم از اصل و اضافه
 بمنصب هزارهی هزار سوار چهره عزت بر افروخت - و سال
 بيست و دوم (که برادرش رشيد خان رهگرای سفر آخرت
 گرديد) او بمنصب دو هزارهی دو هزار سوار سر بر افراخته
 بجای برادر بضبط موبه تلنگانه (که عبارت از ناندير وغيره
 محالات مفتوحه باشد) مامور شد - سال بيست و چهارم
 از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدی هزار و پانصد
 سوار و خطاب خاني نامور گشت - سال بيست و نهم بعطای
 علم و نقاره طبل شادکامي بر نواخت - و در همین سال
 بر طبق حکم حضور و اشاره شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر
 باجمع از مناصبداران برای گرفتن پيشکش باقی ذمه کيسر
 سنگه پسر کوکنا زميندار ديوگده گام عقيدت بدان موب
 برداشت - و ميرزا خان موبه دار ايلچپور نیز از سمت
 ديگر عزيمت نمود - و او مضطرب شده با موبه دار ايلچپور
 برخورد - مع پيشکشات پيش شاهزاده روانه گشت - سال

سي ام بر طبق حکم خسروي همراه محمد سلطان شاهزاده
 بجانب تعلقه گولگنده شتافت - پس از رسيدن پادشاهزاده
 محمد اورنگ زیب بهادر در مورچال مصدر مساعی جميله
 گرديد - و هنگام معارفت پادشاهزاده بناندير رخصت يافت - و
 در همین سال مطابق سنه (۱۰۶۶) هزار و شصت و شش
 هجري بکنج نيستی خزید - و در ناندير مدفون گرديد -
 اگرچه سي پسر از او مانده بود اما الهام الله پسر رشيد خان
 (که برادرزاده او باشد) برای نگاهداشتن جمعيت او
 شايسته بود - پادشاه او را از اصل و اضافه بمنصب هزار و
 پانصدی هزار سوار بر نواخت - و پور حقيقي او عبدالرحيم
 نام تا سال سي ام منصب پانصدی صد و بيست سوار
 کاميابي داشت *

* هوشدار خان مير هوشدار *

پسر ملتفت خان مخاطب به اعظم خان عالمگيري ست -
 در سال بيست و هفتم شاهجهاني از تغير عم خویش
 مفتخر خان خانزمان بداد و غمی توپخانه دکن بپايه اعتبار
 بر آمد - و بمنصب نه صدی چهار صد سوار سرفرازي
 يافت - و در آخر آن عهد برکت مهد به هزارهی شش
 صد سوار رسيد - (چون الويه ظفر طراز شاهزاده
 محمد اورنگ زیب ناظم دکن بقصد مستقر الخلافه

اکبر آباد سایهٔ رسول ببلدهٔ برهانپور انداخت (بافزایش پانصدی صد سوار بمنصب هزار و پانصدی هفت صد سوار و خطاب خانی کامیاب عزت گردید - و در معارک رزم و دغا همه جا ملتزم رکاب عالمگیری بود -) (چون روز جنگ دارا شکوه بعد ظهور تباشیر فتح پدرش از حدت هوا جان در باخت) پادشاه قدر دان او را باعطاف خسروانی از غزا بر آورده باضافهٔ نمایان استمالک و دلجوئی فرمود - و داروغگی غسلسخانه (که جز به معتمد اخلاص منس^(۲) عقیدت نشان تفویض نشود) بخان مذکور مفوض گردید - و او بحسن کار دانی و مزاج شناسی مدتی بتقدیم آن خدمت خود را شایان الطاف پادشاهانه گردانید - و بعد جنگ شجاع بمنصب سه هزاری دو هزار سوار مورد عنایت گشت - و در سال پنجم از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاری سه هزار سوار بالغد رتبهگی یافت - (چون در همان ایام بازادهٔ سیر کشمیر رایات عالیہ بجانب پنجاب نهضت نمود) به صوبه داری دار الخلافهٔ شاهجهان آباد خلعت سرفرازی پوشید - و در سال ششم بارسال فرمان حکومت مستقر الخلافهٔ اکبر آباد از انتقال اسلام خان بدخشی مباحثات اندوخته سر گرم کار گشت - و در سال

(۲) نسخه [ج] معتمد خاص عقیدت منس .

هشتم فوجدارئی نواح آن مصر جامع نیز ضمیمه بخان مزبور مقرر شده بافزایش هزار سوار مشمول مراحم گردید - و چون صفاقت و فدویت خان مشارالیه با نیکو معاملگی و راست کیشی دلنشین خاد مکان بود در صوبه داری آگره مدتها بسر برد - و در سال چهاردهم بصاحب صوبگی خاندیس مامور شد - و در سر آغاز سال پانزدهم سنه (۱۰۸۲) هزار و هشتاد و دوم هجری در برهانپور بساط هستی در نوردید - خان مومنی الیه در شیوهٔ بندرق اندازی سر آمد امثال و اقران بود - چندی بتعلیم پادشاهزاده محمد اعظم (که ورزش فن ناگزیر نشاء سروری ست) تارک افتخار می افراخت - پسرانش کامگار و جعفر بعد فوت پدر به آستانبوس خلافت رسیده کامیاب عنایت شاهانه گشتند - نخستین در پردلی و جسارت منشی مشهور روزگار بود - (سوم سپاهگیری^(۲) پر لازم گرفته - تکیه و لحاف او بے زره نبود - جمعی را با خود رفیق داشت و آنرا چهل تن می نامید - از غرور خانه زادی اکثر مصدر بے باکیها میشد - و معاتب میگشت - در سال بیست و سیوم هنگامی (که اجمیر معسکر پادشاهی بود) بنابر جهت از منصب بر طرف شده چهار زخم جمدهر بشکم خود زد - ناچار

(۲) نسخه [ج] رسم سپاهگیری را لازم گرفته .

از روی خانه زان نوازی هم التفات بکار رفت - بسیار
پیر زرد و قوت بود - و حکایات غریبه از نقل کنند - جنگ او
با نهنک در قلعه داری چنانچه گدشه مشهور عالم است - در
قلعه داری رای سین مالوه در گذشت - ازو که نماند *

* هزبر خان خلف آله وردی خان *

در عهد خلد مکان سال هفتم بقعه داری رهتاس
و پستر بفوجدارج بنارس از تغییر ارسلان خان برادر خود
و از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی هفت مد
سوار میاهات اندوخت - سال هجدهم مطابق سنه (۱۰۸۵)
هزار و هشتاد و پنج هجری به تهاه داری چکدک
(که در راه کابل واقع است) سر بلند شده در جنگ
با افغانه آنجا با اتفاق پسر بکار دلی نعمت در آمد *

* همت خان میر عیسی *

خلف الصدق اسلام خان بدخشی است - از سر آغاز
نشو و نما بل در سن مبا بعنایت و الطاف خلد مکان
سرافراز بود - و بانوازش تربیت آن شاه ستوده شیم ممتاز -
مجموعه بود در قابلیت و کمال - نسخه بود از فضایل
خصال - پیوسته ملاذ علمای دقیقه طراز و مرجع سخن بهمان
نکته پرداز - سلیم النفس نیک ذات کریم الاخلاق خیرخواه
کاینات - از باب علم و هنر از هر باب در محفلش باریاب

و کامیاب - طبع مرزون داشت - ازوست * بیست *
* بجز خارے که معنون داشت در دل *
* بیابان جفون خارے ندارن *

مشار الیه بغایر اقتدار و اعتبارے (که پدرش را در ایام
شاهزادگی در سرکار خلد مکان بود) خود هم باعزاز
و احترام می زیست - بعد محاربه جهونمت بمنصب
دو هزار و خطاب همت خانی (که والد او نیز بدان
چندے مخاطب شده بود) سر بلند گردید - و چون
سال ششم پدرش بصوبه داری مستقر الخلافه آگره سرافرازی
یافت او را بفوجدارج نواحی آن مرکز سلطنت بر نواخته
از منصبش (که هزار سوار بود) پانصد سوار دو اسبه
سه اسبه گردید - و پس از فوت پدر بحضور (سیده قوریبگی
شد - و در سال نهم بدادریگی گرز برداران افتخار اندوخت -
و سال دوازدهم بدادریگی دیوان خاص اختصاص گرفت -
و پستر بمنصب سه هزار و بخشیدگی میوم فایز شد -
و در سال چهاردهم از تغیر اسم خان به بخشیدگی
دوم مخلص و معزز گشت - و در سال پانزدهم از تغیر
سر بلند خان بصوبه داری اکبر آباد امتیاز یافت - و سال
هفدهم (هنگام نهضت پادشاهی بجانب حسن ابدال)
بدادریگی غسلسخانه مفتخر گردید - و در سال نوزدهم از تغیر

حسن علي خان بصاحب موبگي آله آباد و مرحمت
 يك لك (ربيعه خرمي اندوخت - و سال بيست و سيوم
 در اجمير به آستانبوس خلافت رسیده از اودپور رخصت
 معاودت بتعلقه یافت - و در همین سال سر بلند خان
 مير بخشي وديعت حیات سپرد و حکم مضاع بطلب
 همت خان رفت - دهم شوال سال بيست و چهارم
 در بلده اجمير بخدمت جليل القدر بخشيدگري اول فرق
 تقاخر بلند ساخت و از فوط نوازش خلعت دوبقه زرین
 بخانه اش مرسل گشت - و همین سال در عین هنگامه بغی
 و طغیان اکبر [که باتفاق مغروران راتهور و برخه سران
 لشکر پادشاهی از غایت رقابت و بی سعادتي باران
 مقابله پدر عالیقدر دران رقت (که زیاده بر ده هزار سوار
 در رکاب پادشاهی نبود) نزدیک رسید] خلد مکان همت
 خان را (که بشدت مرض مبتلا بود) بکراست اجمير
 در قلعه گذاشته از شهر بر آمد - پنجم ماه محرم
 سنه (۱۰۹۲) هزار و نود و دوم هجري خان مذکور
 بساط حیات در نورديد - از مستعدان روزگار بود - و در
 همسران سرآمد اقوام - فصاحت و بلاغت از نظم و نثر
 بر مفعله یادگار نگاشته - بهندي نیز شوق و سلیقه درست
 داشت - ميرن تخلص میکرد - پسرانش محمد مصیح مراد

خان و روح الله نیکنام خان اولین در سال بیست و ششم
 بخدمت مير توزکي سر برافراخت - پستو خطاب خانه زان
 خاني یافت - و در سال بیست و هشتم از تغیر صلاحیت
 خان بداد و غیج بندهای جلو اختصاص گرفت - و پس
 ازان بقلعه داری ارک خجسته بنیان و آخر بقلعه داری
 بندر صورت تعیین یافت - درمیان منصب هزاري و بخشيدگري
 فوج شاهزاده محمد بيدار بخت داشت *

* همت خان محمد حسن و سپه دار خان *

* محمد محسن *

پسران خانجهان بهادر کولکاش اند - ابتدا بمنصب
 در خور و خطاب خاني سر برافراخته پستو اولین خطاب
 مظفر خان و درمیان بخطاب نصيري خان چهره عزت
 بر افروختند - سال بیست و هفتم جلوس خلد مکان
 (چون عرضداشت خانجهان بنظر پادشاه گذشت که غنیم
 بر دریای کشنا باران فاسد فراهم شده بود) مومنی الیه
 سي کوزه تاخته بمالش قوي بسيار را قتل و اسیر
 گردانید - فرمان تحسین بغام او صدور یافته اقربايش باضافه
 منصب و عطای خطابها شادکامی اندوختند - ازان جمله مظفر
 خان بخطاب همت خان و نصيري خان بخطاب سپه دار خان
 نامور گردیدند - و سال نهم اولین بعطيه خلعت

و شمشیر و فیل مهابی گردیده رخصت بیجاپور یافت -
و پس از وقوع فتح آنجا سال سی ام بعنایت اسب
با ساز مرمع و از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصد
دو هزار دو صد سوار و خطاب بهادر و عطای هشتاد
لک دام بانعام کامیاب گشته به تفویض صوبه آله آباد
نامزد شد - و سال سی و سیوم (چون خانجهان کوکلتاش
ناظم آله آباد گردید) نامبرده بصوبه داری اوده و فوجداری
گورکپور اختصاص گرفت - سال سی و چهارم باز تعلقه داری
آله آباد بار قرار یافت - دستر طلب حضور شد - سال
سی و هفتم بملازمت پادشاهی پیوست - و جهت رسانیدن
متعلقان سلطان معز الدین بقاعه پرناله دستوری پذیرفت -
سال سی و نهم [چون روح الله خان و غیره امرای پادشاهی
بتفصیل (که در احوال قاسم خان کرمانی رقم زده کلک
اخبار سلک گشته) در کهور پوه از سنهای سردار مرهته مغلوب
گردیدند] او حسب الحکم یلغار نموده با سنهای مذکور بمقابله
پرداخت - و آویزش سترگ رو داد - اگرچه مقاهیر را از
پیش رو برداشته بود - اما از نیرنگی تقدیر تیر بندرق
اجل بر سینه اش خورده مطابق سنه (۱۱۰۶) هزار و یک
صد و شش هجری کار او باتمام رسانید - درمیان سال

سی ام از تغیر مکرم خان بصوبه داری دکن و سال سی و
هفتم بنظم آله آباد از انتقال بزرگ امید خان بانضمام
فوجداری جونپور و از اصل و اضافه بمنصب سه هزار سی
هزار سوار و عطای یک کورر دام بطریق انعام مشمول
عواطف گشت - و سال چهل و یکم از آنجا معزول گردید *
(۲)
صاحب مآثر عالمگیری میفرماید که سال چهل و هشتم
سپهبدار خان ناظم آله آباد در جلدوی تنبیه مهابت بومی
جونپور از اصل و اضافه بمنصب چهار هزار سی هزار و
پانصد سوار و سال چهل و نهم باضافه هزار سی ذات
درجه پیمای افتخار گردید - ازینجا معلوم میشود که نامبرده بار
دوم هم صوبه دار آله آباد شده - و پس از ارتحال خلد مکان
بوقت خلد منزل بخطاب خانجهان اعزالدوله بهادر رایت
اعتبار بلند ساخته - غالباً سال سوم جلوس پادشاه مزبور
بصوبه داری بنگاله اختصاص پذیرفته - تاریخ فوتش بنظر
نیامده - در اورنگ آباد متصل دهلی دروازه حویلی عالیشان (که
مکانی عمارت حمام در نهایت پاکیزگی ساخته) یادگار
از بوده - الحال آن عمارت بر هم خورده *

(مآثر الامراء) [۹۵۳] (باب الیاء)

ادهم خان و ماهم انگه گرفت - تا آنکه سیاست پادشاهی در باره ادهم خان خاطر نشین گردیده باره تسلی شد - پس ازان خان مزبور و برادرش عزیز محمد کوکلتاش مشمول گوناگون عذایات خسروانی گشته در بزم و رزم دوام حضور و کمال تقرب داشتند - سال دهم جلوس (که ماجرایی کافر نعمتی و فتنه پژوهی علی قلی خان زمان و بهادر خان و اسکندر خان معروض بارگاه والا گردید) پادشاه به تنبیه این کرده شقاوت پزده رجه همت ساخته از آگره نهضت فرمود - بعد عبور از ساحل گنگ بعرض رسید که هنوز اسکندر خان در لکهنؤ بجای خود است - عرش اشیانی توجه بآن صوب نمود - و حکم شد که خان مذکور باتفاق شجاعت خان و برخی از بهادران اخلاص گزین بمنزل هراول بونه پیش پیش می رفته باشد - در سایه عاطفت عرش اشیانی بمنصب والای پنج هزاره رسیده بود که در عین ریعان شباب از فرط باده پیمائیها بیمار شده در سال یازدهم جلوس مطابق سنه (۹۷۳) نه صد و هفتاد و سه هجری بخلوتکده^(۲) فذا شنانت *

(۲) در [اکبرنامه] یوسف محمد خان کوکلتاش برادر کلان میرزا عزیز ازین جهان گذران از فرط باده پیمائی روز خور پانزدهم خرداد ماه الهی موافق پنجم ذیقعد پنج روز مزاج او از پایه اعتدال انحراف نموده بخلوتکده فنا شنانت *

* حرف الیاء *

* یوسف محمد خان کوکلتاش *

پسر کلان خان اعظم انگه است - با عرش اشیانی نصبت رضاءت داشت - چون پدرش با جمعی از پیشگاه سلطنت دستوری یافت تا سر راه بیروم خان (که عازم فوج پنجاب بود) بگیرد او نیز در سن درازده سالگی بهمراهی پدر تعین یافت - و در روز معرکه با جمعی از مبارزان میان قول و التمش اختصاص گرفت - و چون انگه خان بعد برهم خوردن افواج میمنه و میصره چاره دران دید (که بر فوج بیروم خان قاخت آرد) خان مذکور پیش پیش پدر بوده مصدر قردادات شد - و بخطاب خانی نام آرد گردید - و چون پدرش بر دست ادهم خان کوکه کشته گردید او با جهتندان خون مسلح شده سر راه^(۲)

(۲) نسخه [ج] با مصدب داران خود *

* انتباه *

حکما آب انگرور را (چون در باب تقویت مزاج انسانی مناسب تجربه نموده متضمن فواید کثیره یافته اند) مجوز استعمال آن گردیده تعیین مقدار و تقدیر وقت نموده - و در ادمان آن (که مزیل جوهر عقل و مورث امراض کثیره است) منع شدید و تهدید بلیغ بکار برده - چنانچه این معنی از کتب قوم واضح و لایح است - اما شریعت مصطفوی (علی صاحبها الصلوٰۃ والسلام - که بر اوفق طرق و عموم مصاحمت نازل گردیده) نظر بحکم ماده ضرر رخصت بارتکاب قلیل و کثیر آن نداده - و برای صلاح جزئی فساد کلی جایز نداشته - و آیه اِثْمَهُمَا اکْبَرُ مِنْ نَفْعِهِمَا مبین آنست *

* یوسف خان کشمیری *

پدرش علی خان چک^(۲) مرزبان کشمیر داشت - چون در تگاپوی چوگان بازی به آسیب پیش کوه زمین راه عدم پیش گرفت مردم او را بکلانی برگرفتند - از نخست خانه ابدال عم خود (که اندیشه سری بخاطر آورده بود) گرد گرفت - و در زد و گیر ابدال مذکور بزخم بندرق در گذشت - مردم آنجا سید مبارک نامی را برداشته بمیدان عیدگاه عرصه نبرد آراستند - هراول یوسف خان در جنگ

(۲) نسخه [ج] پیک *

کشته شد - یوسف خان به آردگاه فرسیده راه گریز سپرد - اواخر سال بیست و چهارم جلوس عرش آشیانی به بارگاه سلطنت رسیده بانواع نوازش اختصاص یافت - و (چون پیش از سپری شدن در ماه بد نهادان آن سر زمین سید مبارک را بکنج خمول نشانیده لوه چک عم زاده خان مذکور را^(۲) بسرداری برگزیدند) سال بیست و پنجم او از بارگاه سلطانی رخصت پذیرفت - و به امرای پنجاب حکم شد که فوج همراه او سازند - ازین خبر کشمیریان به لایه گری در آمده او را تنها طلب داشتند - او بے اطلاع امرای عازم آن سو گردید^(۳) و بدون سزاوار آریزش لوه چک را بدست آورده بر حکومت آنجا قابض گشت - چون صالح دیوانه داستان رسوخ او بعرض رسانید در سال بیست و هفتم پادشاه شیخ یعقوب کشمیری را (که از معتمدان زکاب بود) جهت دلدهی با حیدر پسر او روانه گردانید - سال بیست و نهم او یعقوب پسر خود را با هدایای آن دیار بحضور فرستاد - سال سی ام (که موبه پنجاب مقر سلطانی بود) پادشاه را نیز طلب او بخاطر رسید - یعقوب متوحش شده راه فرار سپرد - حکیم علی و بهاء الدین کنبو دستوری یافتند که باندزها رهنمون شوند - اگر خود دولت آستان بوس نیندوزد پسر آشفته رای خود را روانه

(۲) نسخه [ب] لوه چک (۳) در نسخه [ج] حرف [واو] نیست *

سازد - چون فرستادگان باز گردیده نخوت فروری او برگزاردند
 میرزا شاهرخ با فوجی گران بتسخیر آن ملک (خصت یافت -
 پس ازان که (از راه پکهای نزدیک بولباس ^(۲) رسید نامبرده
 بجز زنهای شدن چاره ندیده آمده امرا را دید - خواستند
 او را همراه گرفته برگردند - این رای پسند پادشاه نشد - و
 برای تسخیر ملک تاکید رفت - بنا بران کشمیریان اولاً حسین
 خان چک را و ثانیاً یعقوب خان پسر یوسف خان را
 بسرداری برداشته جنگی کرده به پراکندگی افتادند - آخر
 پیغام نمودند که مرزبان اینجا (و بدرگاه آرد - و دنانیر و
 درهم بقام پادشاه رونق پذیرد - و دار الضرب و زعفران و
 ابریشم و شکاری جانور بسرکار والا باز گردد - و چون امرا از
 بارش برف بستوه آمده بودند داروغه ها بتعلقات مذکور
 تعیین نموده بعد پذیرائی این معامله در حضور مع یوسف
 خان باز گشته ارایل سال سی و یکم بعینه خلافت
 جبهه ما گردیدند - خان مذکور حواله تودرمل شد - و
 (چون از یعقوب و غیره کشمیریان آثار برخلاف آشتی
 بظهور پیوست) قاسم خان را با فوجی شایان راهی ساختند -
 او بشایسته تدبیر ملک را مسخر ساخت - و بارها
 به یعقوب خان پسر یوسف خان و دیگر کشمیریان آریزش

(۲) نسخه [ج] پولباس - (۲) نسخه [ج] این رای پسند نشد *

فموده غالب آمد - سال سی و دوم او را از زندان برآورده
 در حدود بهار جاگیر تاختوا شد - و تعینات صوبه بنگاله
 گردید - تا سال سی و هفتم دران صوبه سرگرم خدمات
 بود - پسرش یعقوب خان است که پس از آمدن پدر بدراگاه
 سلطنت مردم کشمیر او را دست آویز شورش افزائی ساخته
 مدعی بسرداری برداشته بودند - چون قاسم خان میر بحر
 بکشایش آن صوبه تعیین شد باقبال پادشاه در مجمع آنها
 دو (رئی افتاد - و بدین تقریب خان مذکور داخل سری نگر
 گشت - بعد آن هم نامبرده شیوه سرقتی داشت - در سال
 سی و چهارم رقتی (که پادشاه در کشمیر بود) پس ازان
 (که پا افراز خاصه برای دلجمعی او رفت) بتارک نهاده
 کامیاب آستانبوسی گردید *

* یوسف خان ولد حسین خن تکریم *

پس از فوت پدر مشمول عواطف عرش آشیانی گردیده
 بمنصب شایان سرمایه اعتبار اندوخت - و سال پنجاهم
 بمنصب دو هزاره ذات و سیصد سوار مهابی گردید - و
 پس از جلوس جهانگیری پانصد سوار بمراتب ار افزود - و
 سال پنجم همراه خان اعظم بهم دکن تعیین گردید - و چون
 ترددات او درین صوبه بعرض رسید سال هشتم بعنایت
 علم لوی کامرانی برافراشت - و سال دوازدهم بالتماس

شاهزاده سلطان خرم از اصل و اضافه بمنصب سه هزار و هشتاد و هشت و پانصد سوار مرتقی گردیده بفوجدارئی کوندوانه و عنایت خلعت و فیل نوازش یافت *

* یعقوب خان بدخشی *

ابتدا نهمصدی پنجاه سوار منصب داشت - و با خانخانان عبد الرحیم تعینات دکن بود - در جنگی (که شاه نواز خان مرزا ایرج عنبر حبشی را شکست داد - و کار نمایان صورت بهمت) خانخانان عنان اختیار پسر بدست او داده بود - چون از ترددات نمایان بوقوع آمد سال هشتم جلوس جهانگیری از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصد سوار گردن بلند پایگی بر افراخت - و آخرها تعینات صوبه کابل گردیده سال اول جلوس فردوس آشیانی (که نذر محمد خان والی بلخ در نواح کابل آمده بمحاصره پرداخت - و آخر به پیغامهای تهدید آمیز خواست که بلده مزبور را بتصرف آرد) او در کابل بود - پاس نمک خوارگی مقدم داشته جوابهای صاف درشت گفته فرستاد - و وقت موعود بعدم آباد شتافت *

* یاقوت خان حبشی *

که از غلامی خدایند خان مشهور به یاقوت خدایند خان اشتها یافته و از رشد و شجاعت مدار علیه و مشارالیه دولت

نظام شاهیه گردیده بعد از ملک عنبر سردارے عمده تر ازو نبود - بلکه لشکرکشی و انتظام افواج در حیات عنبر نیز بعد از او بود - چنانچه مکرر مملکت پادشاهی را بمراکب باد پا لکد کوب نهب و غارت ساخته بوهانپور را محاصره نمود - و (چون نظام شاه حمید خان نام غلام حبشی را پیشوای خود ساخته اختیار مهمات مالی و ملکی در قبضه او سپرد) به فریب کاری زنش (که هر روز زنان مردم را از افسون طرازی از راه برده بمعاشرت او می برد) بمرتبه شیفته و فریفته او شد که خود به اسم بی مسمای حکومت خورسند گشته رتق و فتق کارها را بآن محتانه دلاله باز گذاشت - چنانچه یکبار عادل شاه فوج بسرحد نظام شاه فرستاد - آن زنکه از فرط جرأت و دلیری سرداری لشکر را استدعا نموده نقاب افکنده بر اسب سوار شد - و بمقابله شتافته جمعی کثیر را از سران آن فوج مقتول و ماسور ساخته سالمآ و غانمآ معاودت نمود - از آنجا (که مبلغهای خطیر بمردم بخشید) رفته رفته کارش بجائی رسید که سران سپاه و عمدهای ملک پیاده در رکابش رفته عرض حوایج خود می نمودند - ازین جهت یاقوت خان (که سردار نامور صاحب جمعیت بود) دل برداشته نوکری نظام شاه گذاشته اختیار بندگی پادشاهی را سرمایه فلاح خود دانست -

در سال بیست و یکم جهانگیری به پانصد سوار حوالی
جالند پور آمده به راز رتن هادا (که بحفاظت بالا گهات
می پرداخت) بر نوشت - که من با فتح خان پسر ملک
عزیز و دیگر سرداران نظام شاهیه قرار دولت خواهی داده
از پیشقدمان این سعادت شده ام - راز رتن باستمالت
و دلجوئی از پرداخته سرگرم این عزیمت ساخت - و
به خانجهان لودی (که در آن وقت صاحب صوبه دکن بود)
اطلاع داد - خان مذکور او را بتجویز منصب پنج هزاره ذات
و سوار و به برخی همراهانش منصبه درخور (که مجموع
بیست هزاره پانزده هزار سوار باشد) سرفراز نموده در
ساک بندگان پادشاهی منسلک گردانید - و در سر آغاز
جلوس فردوس آشیانی او را بارسال علم و نقاره مباهی
فرمودند - و (چون سرآمد امرای دکن بود) نقش او درین
سلطنت درست نشسته صوبه داران آن ملک بے صوابدید
او کارهای بزرگ بعمل نمی آوردند - (چون در سال ششم
مهابت خان خانخانان حصار استوار دولت آباد را با فوج
قاهره احاطه نمود - و ملجاریها برانراخت - و بدوانیدن
نقب و ساختن کوچه سلامت و سوانجام دیگر اسباب
کشایش آن همت گماشت) یاقوت خان فرقت (که با رجوع
نوکری پادشاهی سرشته هواخواهی نظام شاه را از دست

نگذاشته) انفتاح قلعه را قریب الوقوع دیده دانست که
بعد ازین بالکلیه استیصال این خاندان شده آن دیار بالتمام
بتصرف اولیای دولت خواهد آمد - نهانی در مهود
تقویت محصوران شد - هرچند سعی نمود (که آذوقه و
تفنگچی و دیگر لوازم قلعه داری محصوران برساند) بسبب
دیدبانی اهل ملجاری مطلب او بفعل نیامد - و ازآنکه غلظت
(که از بازار آن نفاق کیش بقلعه می بردند) مکرر بدست
افتاد اندیشه او بر روی روز آمد - آن خاین خایف براه
قرار (که شعار غلامان است) شتافته بخیل عادلشاهی
پیوست - از آنجا (که اقبال پادشاهی (وزافزون بود) کاره
(که بظاهر موجب وهن چنانچ تواند شد) در باطن سبب
شکست مخالف گردید - چه آن کافر نعمت از لاف و گزاف
مپاهگری سرزنش چندی به سران بیجاپور نمود - روزی بعد
فتح عزیزکوت (که عبارت از شهر پناه دولت آباد است)
رندوله خان و ساهو بهونسله در بر روی خانزمان (که برگهات
گلخندی دلازه بود) مانده یاقوت خان بهمراهی میرای دت
صاحب اختیار عادلشاه با لشکر جرار نمایان گردید - خانخانان
میرزا لهراسپ پسر خود را با فوج تعیین نمود - و بالخته
از بهادران خود نیز روان شد - پیش از آن (که بمدد لهراسپ
پودازد) در اثنای راه نوردی بجوزی از فوج مخالف

(باب البیاء) [۹۶۲] (مآثر الامراء)

بر خورد - و آن ربابه منشان براه فرار افتادند - درین ضمن گروه دیگر از میان حرس برآمده نمودار گشتند - و ظاهر شد که یاقوت تیره درون و بیرون درین فوج اسب - و مراری عقب آن قشون آراسته هوارل را بر سر لهراسب فرستاد که تا او را بجنگ در گیر جانب اینها کشد - سپه سالار جز نبرد چاره ندیده با رجوع قلب سپاه تکیه بر حفظ ایزدی نموده رایست همک برافراخت - و شمشیر سر افشان فتنه نشان از پیام انتقام آخته با همراهان بر قلب غنیم تاخت - از ستیز و آریز بهادرانه مخالفان پای ثبات از دست داده راه هزیمت پیمودند - اتفاقاً در اثنای گریز جهره پیش آمده از تنگی راه افواج ادبار امتزاج آنها از ترک اعتاده بهادران عرصه شهادت از عقب خود را بیاقوت خان خون گرفته رسانیدند - هر چند حبشیان براس محافظت سردار لخته پا افشوده آتش قتال ملتهب گردانیدند اما پودلان تهر آئین بهیارس ازان طایفه را بکوی نیستی فرستادند - و بقیه بر یاقوت خان ریخته به بیسمت و هفت زخم نیرزه و شمشیر کار دشمن بانجام رسانیدند - حبشیان همچو مور و مکس فراهم آمده خواستند که پیکر آن سیه روی تیره رز را از میان بپزند -

(۲) نسخه [ب] بهادران (۳) نسخه [ج] مانند مور و مکس *

(مآثر الامراء) [۹۶۳] (باب البیاء)

دلبران نصرت کیش بنا کامی آن گرده کمال جلالت بکار برده جسد او را بدست آوردند - کشته شدن چنین سردارے (که در علم مرتبه سپه کشی و فوج آرائی سپهیم و عدیل نداشت) درین هنگام موجب فراوان بیدلی سران مخالف و باعث دل شکنی محصوران گشته مقدمه انفتاح قلعه گردید - پسرش فخرالملک نیز درین سلطنت علیّه بمنصب سه هزارچی دو هزار سوار در سلک امراء انتظام داشت - پیش از فرار پدر در سال پنجم باجل طبیعی در گذشت - حسن خان و غیره پسران فخرالملک بعد کشته شدن یاقوت خان نوکری عادلشاه اختیار نمودند - پسر حسن خان برهنمونی بخدمت بیدار بدرگاه فلک اشتباه اعلی حضرت ناصیه عجز و استکانت سوده داخل بغدها گردید - و در سال نهم باضافه هزارچی پانصد سوار بمنصب سه هزارچی دو هزار سوار امتیاز یافت - و به تنخواه جاگیر دکن کام اندوز دل گردید *

* یوسف محمد خان تاشکندی *

تاشکند شهرے مت از ولایت فرغانه که از اقلیم پنجم امت و در کنار معموره عالم واقع شده - شوقی آن کاشغر و غربی آن سمرقند و جنوبی کوهستان سرحد بدخشان و شمالی [اگرچه پیش ازین شهرها بود مثل المالیغ و الماتو (۲)]

(۲) نسخه [ج] ۱

و بانگي (که به اترار^(۲) مشهور است) اما الحال بمصیبت عبور و مرور ادریکه اثری از رسوم و اطلال آنها هم نمانده - غیر از جانب غربی (که کوه ندارد) گذار بیگانه صورت پذیر نیست - و دریای سیحون (که بآب خجند مشهور است) از میان شرق و شمال این ولایت آمده بسمت غوب میرود - و از شمال خجند و جنوب فناکمت (که بشاهرخیه اشتباه دارد) گذشته پایان ترکستان در ریگ فرو رفته غایب میگردد - و درین دیار هفت قصبه واقع است - پنج بجانب جنوب - اندجان وارش و مرغینان و اسفوره و خجند و از شمال آخسی و شاش^(۴) (که از بلاد قدیم است) و سابق بخیاکمت اشهار داشته) الحال به تاشکند و تاشکندیت^(۵) معروف - لاله زار آنجا چون گل سرخ بخارا بین الجمهور مشهور - خصوصاً لاله هفت رنگ که خاصه آن ناحیه است *

بالجملة (چون خان مذکور از وطن مالوف وارد هندوستان گردید) ایامی چند بموافقت عبدالله خان فیروز جنگ بسرد برد - آخر بمعادمت منشی و بخت یاری بخندمت شاهزاده شاهجهان پیوست - و بحسن خدمت و درام حضور مباحات اندوخت - و در سفر و حضر بلوازم خدمتگاری قیام

(۲) نسخه [ج] اترار - (۳) نسخه [ب] گذر - (۴) نسخه [ج] شایش - (۵) نسخه [ج] تاشکیت و نسخه [ب] تاشکندیت *

وزید - و پس از سویر آرائی بمنصب دو هزارچی هزار سوار و مرحمت علم و نقاره و اسب و فیل و پانزده هزار رویه نقد چهره کامیابی برافروخت - و بتفویض تیول از نواحی ماندو اختصاص گرفت - و سال چهارم در یساق دکن باقتضای نیرنگ پردازیهای تقدیر بیک ناکه گرفتار حادثه غیبی گردید - یعنی بهمراهی بهادر خان روهیله در روز نوبت کبی با رندوله خان و بهلول خان عادلشاهی تلاشهای بهادرانه و کوششهای رستمانه نموده بزخمهای گران در میدان افتاد - مخالف فوزی عظیم دانسته او را با بهادر خان برداشته بردند - مدتی در بیجاپور مقید و محبوس بود - چون در سال پنجم یمین الدوله آصف خان بداخت و تاراج حوالی بیجاپور پرداخته آنرا محاصره نمود عادل شاه هر دو را نزد یمین الدوله فرستاد - چون بر آستانه خلافت نامیده دولت بر سویدند پادشاه قدرشناس بمراحم خسرانه (که در باره زندگان وفا گزین عقیدت آئین مبذول است) تدارک گذشته فرمود - تا هر کدام بمرحمت خلعت و شمشیر و سپر با یراق طلای میناکار و اسب و فیل و برافروخت - یوسف محمد خان از اصل و اضافه بمنصب سه هزارچی در هزار سوار و عطای نقاره و بیست هزار رویه مباحی گردید - و پستر بصوبه داری مته علم اعتبار برافروخت *

گویند پیشتر مغلیه توران نوکر داشت - چون درین سانحه بخلاف متوقع بے حقیقی و بیوفائی ازینها مشاهده نمود [که اتای ولی نعمت خود را باسیری مخالفان داده خود صحیح و سالم از معرکه برآمده بمحال جاگیرش شتافتند - و از پدر بزرگوار خان مذکور (که ترک روزگار نموده درویشانه بسر می برد) غدر کرده بتحکم مبلغی بصیغه طلب برگرفتند] ازین جهت مغل را کمتر نگاه میداشت - اکثر هندوستان را نوکر میکرد - و پس ازان بفرجدارئی بهکر مامور شد - چون در سال یازدهم قلعه تذهار بتصرف پادشاهی در آمد از با فوجدار سیوستان تا بندوبست آن ناحیه بکمک تعیین گشت - خان مشار الیه بهمراهی قلیچ خان ناظم آن الکه در تسخیر قلعه بسمت مساعی جمیله بکار برد - و در سال دوازدهم از فوجدارئی بهکر تغیر شده بصوبه دارئی ملتان و اضافه هزار سوار کامیاب دولت گشت - و در همین سال سنه (۱۰۴۹) هزار و چهل و نهم رخت سکونت بعدم آبان کشید - در پھر داشت میرزا روح الله و میرزا بهرام - نخستین در آخر سال بیست و هشتم بمنصب هزار و پانصدی هشت صد سوار و فوجداري و جاگیرداري ماندو سرفراز گشت - و بجهت مورد عتاب گردید - و هزاري بحال ماند - و پستور

بفرجدارئی و قلعه دارئی کانگوه دستوری یافت - و در اوایل جلوس عالمگیر شاهی بصدر برخی حرکات مخالف مرضی پادشاهی از منصب و جاگیر افتاده گوشه انزوا برگزید * پسرانش با وصف خانه زادی بذابر سوء مزاج خلد مکان منصب یاب نگشته چندی برفاقت خان جهان بهادر کوکلتاش گذرانیدند - پس ازان میرزا عبد الله در سرکار شاهزاده محمد اعظم شاه نوکر شده قوریگی گردید - و پایت عزت و اعتبار برتر افراخته آب رفته بجو آورد - و به میرآثی امتیاز یافته در جنگ جاجو^(۳) ادای حق نمک بجا آورده بهمراهی آن شاه والا همت نقد هستی برافشاند - خلف او میرزا فتح الله (که خود سال بود) بهالت خان سلطان نظر اعظم شاهی بعلاقه آشنائی و خواجه تاشی بتربیتش توجه برگماشت - بعد فوتش در سرکار آصف جاه نظام الماک نوکر گشته بداروغگی دیوانخانه و هرکارها اختصاص یافت - و به همین عنایت آن امیر سلاطین نظیر بمنصب و خطاب موردی سر عزت برافراخت - در حالت تحریر بقید حیات است - با راقم این سوانح محبت و الفت دارد *

(۲) نسخه [ج] عالمگیری - (۳) نسخه [ج] حاجو *

* یکه تاز خان عبد الله بیگ *

پسر منصور حاجی بلخی ست که مورد فهمیده آزموده کار و از اعیان دولت نذر محمد خان والی بلخ و بهخشان بود - خان مزبور در سال درازدهم ارزا با قدری تنسوقات بعنوان سفارت پیش فردوس آشیانی فرستاد - از پیشگاه^(۲) خلافت بانعام پنجاه هزار (دوبه نقد و دیگر عطایا مشمول نوازش خسروانی گردیده) (نصبت انصراف یافت - پسرانش نیز همراه بودند - هر یکم بعطیه در خور کامیابی اندوخته بوطن^(۳) مالتوف شتافتند - هنگامی که بسعی شاهزاده مراد بخش ولایت بدخشان و بلخ بحوزه تصرف پادشاهی در آمد و نذر محمد خان آواره بیابان نوردی گردید (حاجی مذکور بیالت و حراسه قلعه ترمذ می پرداخت - از صوابدید و به اندیشی پسران خویش محمد منصور و عبد الله بیگ را بخدمت شاهزاده فرستاده اظهار بندگی درگاه والا نمود - در همانوقت از جانب شاهی استمالت نامه با خلعت مصحوب یکم از معتمدان ارسال یافت - و سعادت خان نبیره (زین خان کوکلتاش بحفاظت ترمذ تعیین گردید - او قلعه مذکور را بخان مشار الیه تسلیم نموده بجناب شاهی پیوست - و غایبانه بمنصب دو هزاری هزار

(۲) نسخه [ب] از پیشگاه خلافت - (۳) نسخه [ب] آنطرف *

سوار و خدمت صدارت بلخ سرافراز گردید - و پسرانش نیز بمنصب مناسب هرمایه افتخار اندوختند - و در همین ایام پسر کلانش محمد محسن جبهه سالی پیشگاه خلافت گشت - و در سال بیست و یکم منصب هزارچی چهار صد سوار و خطاب خانی یافته تعیین بنگاله گردید - و در سال بیست و سیوم بشرب مدام رو بنهائخانه نیستی نهاد - و عبد الله بیگ در سال و بیست و یکم از بلخ آمده بتلذیم ساحت سلطنت فرق طالع برافراخت - و بعنایت خلعت و خنجر مرموع و اضافه منصب و انعام پنج هزار روبیه نوازش یافت - و در سال بیست و چهارم باضافه پانصدی بمنصب هزار و پانصدی پانصد سوار اختصاص گرفت - و در سال بیست و هفتم بخدمت میرنژی و خطاب مخلص خان و از اصل و اضافه بمنصب دو هزارچی هشت صد سوار کام دل اندوخت - و در اواخر عهد اعلی حضرت بهمراهی مهاراجه جسونت تعیین مالیه گشت - و چون راجه از جانب دارا شکوه (که بیعت و گشاد سلطنت در دستش بود) اشاره داشت که هرگاه صاحب مداران دکن و گجرات اراده حضور نمایند نگذارد که پای جسارت پیش نهند - درین هنگام (که مرکب عالمگیری عبور نموده نموده رهگرای مستقر الخلافة

(۲) نسخه [ب] شش صد *

بود (راجه بترتیب فوج پرداخته هفت کروهی اوچین سد راه گردید - نبرد سترگ در پیوست - مخلص خان با جمعی از سپاهیان نامی توران در قراردی بود - چون سران راجپوتیه عاف تیغ بیدریغ گشتند راجه ننگ فرار بر خود پسندیده و نیل عار بر چهره روزگار خود کشیده با راجپوتان زخم خورده طبع راه پیش گرفت - و اکثری از امرای پادشاهی بتگ تگ پا جان بدر بردند - مشارالیه با گروه دیگر از خیل مخالف جدا شده برهنه‌مونی بخت باسلام عتبه عالمگیری سعادت اندوخت *

و [چون پیش ازین (هنگام برافراختن رایات عزیمت جهانگیری از دکن) خطاب مخلص خانی نامزد قاضی نظامی کروردی شده بود] او را بخطاب یکه تاز خان و منصب سه هزار و پانصد سوار و انعام بیست هزار روپیه مباحی گردانیدند - پس از جنگ کهجوه (چون شجاع هزیمت نصیب بجانب بنگاله (سپهر دادی قرار گردید) او هم بهمراهی شاهزاده سلطان محمد بتعاقب تعیین گشت - و (چون شاهزاده از کوته اندیشی و تبه رائی بشجاع ملحق گشت) معظم خان (که کارفرمای این یساق و سردار عساکر پادشاهی بود) بعد انقضای برسات در حوالی بل کتهه (۲)

(که بیست و چهار کروهی اکبرنگر است) در عقب ناله عمیق قرار اقامت داده دو جسر بمصله نیم کروهی از هم بران ناله بست - و دران طرف جسرهای مورچال بسته با ادوات توپخانه استحکام داد - و شجاع در ماه ربیع الآخر سال دوم در مقابل فرود آمده هنگامی توپ و تفنگ گرم ساخت - چون دید که جسر محاذی لشکر معظم خان بافروزی توپخانه استوار است بهرادی سلطان محمد بسمت جمر دیگر روان شد - یکه تاز خان با همراهان خود بقدم همت و جلالت بقصد موانعه مورچال این طرف آب آمد - معظم خان ازین آگهی ذوالفقار خان را با فرقه اعزان (۲) و رزبانیان کمک فرستاد - از طرف شجاع مقصود بیگ مخاطب به قدر انداز خان و سرمست افغان هدف ناوک قضا شدند - و ازین طرف یکه تاز خان با برادر خرد خود نقد جان نثار کرد - و جوقی دیگر نیز سر بچیب نیستی فرو بردند - و بسیاری زخم برداشتند *

* یلنگتوش خان بهادر *

سال چهاردهم جلوس خلد مکان بعطای شمشیر و جمدهر و برجهی محسود اتران گردید - و سال نوزدهم روز طری او بعنایت خاعت و سر پیچ زمرد و اسب

با ساز طلا و فیل با ساز نقره سرمایه مباحات اندوختند -
و سال بیستم از اصل و اضافه بمنصب در وزارت
هفت صد سوار چهره عزت بر افروختند - و سال بیست
و پنجم از عزل ابونصر خان قور بیگی گشت - پس ازین
معائب گردیده سال بیست و هشتم به بحالی منصب آب
رفته بجو آرد از انتقال بختادار خان بدارغی خواصان
قامت قابلیت آراست - و سال بیست و نهم باز
ببرطرفی خدمت و منصب پدایه عتاب آمد - تتمه احوالش
بدریافت نیامده *

خاتمه

المذکر لله که این نسخه اتمام طالب بانضمام مآثر
تتمه مردم حسن انصرام گرفت - الحال خامه تکمله نویس
بعرض مدعا می پردازد *

* بیت *

* اگرچه نیک نیم خاک پای نیکانم *

* عجب که تشنه بمانم سقال ریحانم ^(۳) *

نظر برین پاره از سرگذشت خود هم بزیان قلم می دهد *

نام این بے بضاعت عبدالحی است - در سنه

(۱۱۴۲) هزار و یکصد و چهل و دوی هجری از عالم

کمون بساحمت بروز پیوسته - بعد وصول بسن تمییز چنده

بجز و کشی در مدارس گذرانیده بتحصیل علوم درسی پرداخته

و لخته بکسم نفون ادبیه و عربیه و فصلی بمطالعه کتب

حکمت نظری و عملی همت گماشته - سال (۱۱۶۲)

هزار و یکصد و شصت و دو هجوي بمنصب و خطاب
خاني اعتبار یافته از جانب ناصر جنگ شهيد ديواني
صوبه بزاز و متصدیگری محالات قبول آن نوئين بلند مرتبه
(که دران صوبه بود) مامور گردید - و در عمل ملامت
جنگ بنظامت بلده خجسته بنیاد و قلعه دارچی قلعه
دولت آباد نامزد شد *

و چون مقدمه ناگزير والد مغفور بعرضه رفوع
رسید و زمانه بکام بد خواهان شد (اگرچه چنده
بکنج توارى بر نشانند و از همه سو یاس نمودار
گردید) ناگهان جاذبه عنايت نواب نظام الماک نظام الدوله
دست اين پا شکسته برگرفت و بانواع عواطف بنواخت -
ابتدا به بحالى منصب قدیم و عطای خطاب موردی
بر فراز امتیاز آورد - و بتفویض تعلقه ديوانی مویجات
دکن (که ارثی ست) بین الاقراں تفویض بخشید - در بزم
و رزم جایس خود ساخت - و در معارک و مهالک مورد
تحسین و نوازش داشت - درینولا بوفور مرحمت و قرب
هم نشینی آن امیر بے نظیر ممتاز است - و بمنتهای
منصب مرسوم الوقت و خطاب مصاص الملك سرفراز -
به مناسبت آن مرام تخلص می کند - و شعره چند
از گفتهای خود بر صفحه بیاض یادگار می گذارد -

* شعر *

* دیدن آسان نیست حسن آتشین خوی ترا *

* آفتاب آئینه باشد جاود ری ترا *

وله

* بدیها نیک گردد چون مذاصب با مزاج افتد *

* که باشد آب حیوان آتش سوزان سمندر را *

وله

* هنردر کی تواند دید زیر چرخ آرامی *

* در غلطان ندارد یار شکل آرمیدن ها *

وله

* ز خط پشت لبش نقش و نگاره میکند پیدا *

* عقیق از کندن نام اعتباره میکند پیدا *

وله

غنچه سان تا بفکر در باشی * نتوان دید دل کشائیه

وله

* ناتوانانرا نمی باشد غم از آشوب دهر *

* موج دریا از برای گاه بازدی شناسست *

وله

* بعد استعمال بوی عطر کاهد دم بدم *

* قدر کمتر ساز خوبان هرچه هست آمیزش است *

وَلَهُ

* آئینه تا مغای رخ یار دیده است *

* در چشم خویش سرمه حیرت کشیده است *

وَلَهُ

* غافل مشو ز فتنه مکر زبان نرم *

* با سنگ کار تیشه کند آب عاقبت *

وَلَهُ

* دامن زلف را ز کف من کشید و رفت *

* گفتم که من شکار تو ام دام چید و رفت *

وَلَهُ

* که تغافل و گه ناز و گه جفا دارد *

* برای کشتن عشاق شیوها دارد *

وَلَهُ

* سخن بقدر ضرورت بود بزرگان را *

* که جز جواب نکرد مدد ز کوه بلند *

وَلَهُ

* دل دیوانه از چشم تو هر دم می خواهد *

* ز خون رفته است مهت ما و دیگر جام می خواهد *

وَلَهُ

* ماتم کده گر نیست جهان بهر چه هر صبح *

* شد هر که در چار دگر دست بسر زد *

وَلَهُ

* دل شد ز شوق خطش معبوس زندان ذفن *

* عاقبت این طفل نادان را پری در چاه برد *

وَلَهُ

* از خم قامت پیریمت عیان شکل فدا *

* ای دیوار چو گردید درت می افتد *

وَلَهُ

* گران جانان نمی دانند رسم رازداری ها *

* بر آری گر سخن از لب بکوهستان صدا گردد *

وَلَهُ

* دل نازک مزاجان از نسیم می شود برهم *

* مباد در گلستان بر خویشتن لرزیده می آید *

وَلَهُ - قطعه

* خار را گل میدهد جا در پناه خویشتن *

* دست شفقت بر مگیر از خیرخواه خویشتن *

* لازم افتاد است در عالم مکافات عمل *

* چاه کن اول رود در قعر چاه خویشتن *

وَلَهُ

* تا ز باغ دیده من رفتی ای جان نگاه *

* هر سر و زگان من شد خار دامان نگار *

وله

* مپایج با سخن لغو سنگدل هرگز *

* که منتفع نشود از جواب کوه کس *

وله

* قدت که خم شده از طول عمر محراب است *

* آزان بترس که با پدر بے ادب باشی *

• رباعیه *

* هر کس که زند بر لب خود مهر ادب *

* بدخواهش را بود هم بسته در لب *

* ای شمع خاموش تا بمحفل باشی *

* هرگز نکشی ز جور مقراض تعب *

رباعیه

* با خلق ز حسن خلق بیکار مباش *

* سود از نرسائی پی آزار مباش *

* چون گل نکنی اگر دل کس را خوش *

* بارے بغیراش دامن خار مباش *

رباعیه

* دنیا که براه چار سو می ماند *

* هر کوچه ننگ از بوم می ماند *

* قادر گذری ازو نکوئی می کن *

* کز مرد همین نام نکو می ماند *

رباعیه

* بگذشت شباب و عهد پیری چو رسید *

* حیف است سیاه کردن مری سفید *

* ای معجز خیال خواب غفلت تا چند *

* شب آخر شد سفید صبح دمید *

رباعیه

* ای خاتم انبیا چه عالی شانی *

* آئی تو که خچر مرآت میدانی *

* چون ذات خدا که خالق بے مثل است *

* تو مخلوقی دلی نداری ثانی *

رباعیه

* ای راکب درش فیض آمله نبی *

* وی ذات تو عین ذات والے نبی *

* زمین روست که در مکه کسے فرق نکرد *

* چون خوابیدی شب تو بر جای نبی *

(تاریخ طبع) [۹۸۰] (مآثر الامرا)

الحال ختم کلام بر ستایش ملک عالم و درود بر رسول
خیر انام (عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ السَّلَام) مینماید *

* تـمـت *

تمام شد جلد ثالث

مآثر الامرا بعون الله الملك الوهاب
* و اليه المرجع والمآب *

تاریخ طبع مآثر الامرا

قمری هجری

۱۳۰۹

* اٰمَنْتُ بِعَوْنِ اللّٰهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ *

* قطعه *

چو گشت طبع کتاب مآثر الامرا * که مخبر است از احباب منصب هندی

۱۳۰۸

نوشت از سرانصاف خامه تاریخش * بحق مآثر ارباب منصب هندی

(دیگر)

شد طبع چو از غایت حق * این دفتر مخبر الموانع

۱۳۰۹

تاریخ دی از خرد بهیستم * بر خواند - چه مظهر الموانع

(مآثر الامرا) [۹۸۱] (تاریخ طبع)

(دیگر — مثنوی)

چو از افادت ایشیا تک سوسیته تک * کتاب بر ز مدائح مآثر الامرا

۱۳۰۹

بگشت طبع ضیای خرد سمنش بزدود * سدا به سوانح مآثر الامرا

(دیگر)

چو شد مطبوع این تاریخ بے عیب

بدردم سر بقدر سال در جیب

که هاتف خوش بگفت از دامن غیب^۲

۲۱۲

۱۵۱۹

تواریخ امید - روان است بے ریب

(دیگر)

ختم چو شد طبع این تذکره بے مثال

از مدد ذوالنمن و از کرم ذوالجلال

۱۴

جسمت دلم سال آن گفت خرد از حجاب

۷۰۶

۵۸۹

پرده ز رخ بر کشید شاهد صدق المقال

* دیگر - ظاهر و باطن *

۱۳۰۹

* همه محرم الحرام یک هزار سیصد و نه از هجری *

(تاریخ طبع) [۹۸۲] (مآثر امرا)

شمسی عیسوی

۱۸۹۱

* تَمَّ طَبَعَ مَآثِرُ الْأَمَرَاءِ بِعَوْنِ الْعَلِيِّ الْمُبْدِيِّ *

۱۸۹۱

(دیگر) — ختم بالخیر جدا

(قطعه)

چو از حسن توفیق و عون آبی * بآخر رسید این بیاض مآثر

۱۸۹۱

بجستم ز دل سال طبعش که ناکه * خرد گفت - الحق ریاض مآثر

(دیگر)

کتاب بر ز اثرها مآثر الامرا * زه کلید ظفرها مآثر الامرا

۱۸۹۱

چو طبع شد بی سالش گشاد لب خامه * کلید باب خبرها مآثر الامرا

(دیگر — مثنوی)

طبع پایان رسید دل ز بی سال زرد

آمده در جستجو نکته خوش بر سر د

۱۸۲۶

دوامت مهضام مالک جوهر خالص نمود

۳۲

۲۳

تبع بلاغت کشید سر ز امیران گشود

* دیگر - ظاهر و باطن *

۱۸۹۱

* به کمیت پسال هزار هشتصد و بود و یک عیسوی *

* دیگر - ظاهر و باطن عیسوی *

* فرد *

۱۸۹۱

ده بهاء محرم نصاب طبع انجام * هزار و سیصد و نه سال هجری قدسی

فهرست

نامهای مردمان و قبائل و اقوام و مواضع و قلعات و

آبها (که در سیومین جلد - مآثر الامرا اندراج یافته اند)

بترتیب حروف هجا

از طرف

ایشیائیک سوسائیتی بنگاله

حسب تالیف و تصحیح

جناب

مولوی مرزا اشرف علی صاحب

سپرنتنڈنت مدرسه چانگام

در مطبع آردوگانید پریس

واقع نمبر ۱۴ غلام سبکان لیدن

زیور طبع پوشید

کلیکته

سنه ۱۸۹۵ ع

بسم الله الرحمن الرحيم

فهرست نامهای مردمان و قبائل و اقوام و مواضع و قلعهجات
و آبها و غیره (که در سیومین جلد مآثر الامرا اندراج
یافته اند) بترتیب حروف هجاء - مرتب بر دو منظر - اولین
برای مردمان - و دومین برای مواضع و غیره * شعر *

حَسْبِيَ إِلَهَ الْعَالَمِينَ فَاتَهُ * مَوْلَى حُسَيْبٍ قَادِرٌ وَ نَصِيرٌ

منظر اول در اسامی مردمان و قبائل و اقوام و غیره

* حرف الف *		
آبازار زمیندار گدھی بهاجری	آشامیان (قوم)	۳۵۵ - ۵۴۸
آتش خان روزبهانی	آصف الدوله	۶۸۱
آدینه بیگ خان صوبه دار لاهور	آصف الدوله اسد خان (شف	۳۸
آسا اھیر زمیندار خاندیس	آصف جہا	۱۴۰ - ۱۷۷
و بانئی قلعه آسیر	آصف الدوله اسد خان (شف	۳۵۲ - ۵۶۶ - ۷۱۴ - ۷۱۵
آبازار زمیندار گدھی بهاجری	آصف الدوله	۶۸۱
آدینه بیگ خان صوبه دار لاهور	آصف الدوله اسد خان (شف	۳۸
آسا اھیر زمیندار خاندیس	آصف جہا	۱۴۰ - ۱۷۷
و بانئی قلعه آسیر	آصف الدوله اسد خان (شف	۳۵۲ - ۵۶۶ - ۷۱۴ - ۷۱۵

(فهرست جلد سوم) (۲) (مآثر الامرا)

۷۵۳ - ۷۸۹ - ۷۹۰ - ۷۹۳	آصف جاهي ۳۷۱ - ۲۹۹
آصف جاء نظام الدوله ۸۰۱ ۵۱۴
آصف جاء نظام الملك (خطاب	آصف خان ۲۰۱ - ۲۶۱
اميرالامرا نواب نظام الملك	۳۷۱ - ۳۷۲ - ۳۸۸ - ۳۹۱
خاندوران بهادر - شف -	۳۹۲ - ۳۹۴ - ۳۹۵ - ۳۹۷
خاندوران بهادر (۷۱	.. ۴۳۶ - ۴۳۷
۸۵ - ۸۶ - ۸۸ - ۱۳۳	آصف خان ابوالحسن بلاقي
۱۳۸ - ۱۴۱ - ۱۶۳ - ۱۷۶	پسر خسرو .. ۲۱
۴۰۵ - ۴۰۶ - ۴۰۷ - ۴۰۸	آصف خان جعفر ۲۶۳ - ۳۵۰
۴۵۵ - ۴۸۰ - ۵۱۸ - ۵۵۹	آصف خان عبدالمجيد ۲۰۰ -
۵۷۰ - ۵۷۲ - ۵۷۴ - ۶۴۵ ۲۱۹ - ۹۲۹
۶۵۵ - ۶۶۷ - ۶۷۷ - ۷۱۴	آصف خان يمين الدوله ۳۴۱
۷۴۲ - ۷۴۵ - ۷۴۶ - ۷۴۷	آل يسين (طائفه) ۸۱۵
۷۴۹ - ۷۵۰ - ۷۵۵ - ۷۶۶	اباغ خان .. ۳۰۲
۷۶۷ - ۷۶۸ - ۷۶۹ - ۷۷۰	ابدال عم يوسف خان کشميري
۷۹۶ - ۷۹۸ - ۷۹۹ - ۸۰۳ ۹۵۴
۸۰۶ - ۸۳۵ - ۸۳۶ - ۸۳۷	ابدالي (طائفه از اقوام افغانان)
۸۴۵ - ۸۶۴ - ۸۹۳ - ۸۹۷	.. ۷۰۳ - ۷۰۴
۹۶۲ - ۹۶۷	ابراهيم بيگ بسري ۱۷۶
آصف جاء فتح جنگ ۵۰۸	ابراهيم پسر رستم ميرزا ۴۳۶

(مآثر الامرا) (۳) (فهرست جلد سوم)

۱۹۳ - ۱۹۴	ابراهيم حسين
.. .. ۱۹۵
۹۳۰	ابراهيم حسين باغي
۱۰۰	ابراهيم حسين ترکمان
۱۴۸ -	ابراهيم حسين ميرزا
۱۹۲ - ۱۹۵ - ۲۱۹ - ۲۲۱
۶۱۶	ابراهيم خان ..
۴۶۲ - ۴۸۲ - ۵۲۱ - ۵۲۳	ابراهيم خان فواجدار کرنول
۵۳۳ - ۵۳۵ - ۵۳۶ - ۵۷۰	(برادر دارد خان پني
۵۷۸ - ۵۸۱ - ۵۵۹ - ۹۶۱	و پسر خضر خان پني)
۹۶۳ ۸۶۰ - ۸۶۱
ابراهيم غلام حسين برادر محمود	ابراهيم خان برادر مرشد قلي
۷۰۶	خان .. ۴۲۵
ابراهيم منور خان مخاطب	ابراهيم خان زيک صوبه دار
بخان زمان خان پسر کلان	گجرات ۴۵۸ - ۴۹۰
منور خان .. ۸۰۱ ۴۹۱
ابن دريد .. ۴۱۷	ابراهيم خان صوبه دار کابل
۴۲۸ - ۴۲۹ ۸۳۳
۴۳۱ - ۴۳۲ - ۴۸۳ - ۴۸۴	ابراهيم خان فتح جنگ حاکم
۴۸۹	بنگاه ۳۶۷ - ۳۸۲

(فہرست جلد سیوم) (۴) (متأثر الامرا)

ابوالحسن قطب شاہ والی	ابوطالب پسر آصف خان
تلنگ (شف قطب شاہ	۳۹۶
والی تلنگ)	۶۱۳ - ابوطالب خان پسر مطلب خان
۶۲۸	۶۵۳ - ۶۵۲ ..
ابوالخیر خان .. ۲۳۵	ابوطالب نبیرہ مہتر خان
ابوالفتح پسر عبدالنبی خان	۳۴۵
فوجدار کرہ (یا) کرہ	ابو محمد خان پروردہ
۷۳۷	عبدالقادر معتبر خان ۵۶۵
ابوالفتح خان میانہ ۷۴۲	ابونصر خان پسر شایستہ خان
ابوالفتح قابل خان منشی	امیر الامرا .. ۳۵
قدیمی والا شاہی ۳۲ -	ابونصر خان قوربیگی ۹۷۲
۳۵	ابو ی سنگھ (عرف دھوکر
ابوالقاسم پسر قباد خان میراخور	سنگھ پسر اجیت سنگھ)
۱۰۲	۸۰۵
ابوالمختار الفقیہ المیر الحاج	۹۸ ابیہ خان کشمیری
۴۰۹	انکوتمر (یا) ایکوتمر (یا)
ابوالمنصور خان مغدر جنگ	۳۵۰ .. ایکوتمر
۸۶۵ - ۷۷۶ - ۷۷۵ ..	انگہ خیل (طائفہ) ۲۱ -
ابوسعید میرزا برادر رستم میرزا	۴۵۷ - ۲۱۴ ۵۶ ..
۲۹۷ - ۴۳۴ - ۴۳۷ ۴۴۱	اجیت سنگھ (یا) اجیت

(متأثر الامرا) (۵) (فہرست جلد سیوم)

۸۸۴ - ۸۸۶ - ۸۸۸ - ۸۸۹ -	سنگھ راٹھور ۷۴۹ -
۹۰۱ - ۸۹۵	۸۰۵ - ۷۵۰
۹۰۶ .. احمد نظام شاہ	۱۰۲ .. احتشام خان
اختصاص خان پسر مغور خان	احسن خان (خطاب میر ملنگ
۶۵۵ .. قطبی	ہمشیرہ زادہ محمد مراد
اختیار الملک گجراتی	۶۸۲ .. خان
۲۸۲ - ۱۹۷ - ۱۹۶ ..	احمد بیگ خان ۳۸۲ - ۳۶۷
۱۶۵ .. اخلاص خان	۳۷۶ .. احمد خان
۵۹۱ اخلاص خان چنداول	۸۴۷ احمد خان ابدالی
۱۸۸ .. ادام گھر	احمد خان بنگش برادر قائم
۱۸۳ - ۱۸۴ -	خان پسر محمد خان
۲۳۴ - ۲۱۷	بنگش ۷۷۳ - ۷۱۵ -
۲۰۴ - ادھم خان کوکھ	۸۹۱ - ۸۳۵ ..
۹۵۳ - ۹۵۲	احمد خان حاکم کول جلیسر
۱۷۰ .. ارادت خان	۷۷۳
۴۱۵ ارادت خان میر سامان	۵۱۲ - احمد خان نیازی
۴۹۵ .. ارجن کور	۵۸۷
۱۱ .. ارسلان آقا	احمد شاہ پادشاہ فرمان رومی
ارسلان خان برادر ہڑیر خان	۷۷۲ - ۱۷۸ - ہندوستان
۹۴۶	۷۷۶ - ۸۰۶ - ۸۳۷ - ۸۵۰ -

۱۴۰	..	ارسطو	۲۳۰	..	مانک پور
۷۱۶	..	محمد کاظم خان	۸۶۰	..	اسد خان دزیو
۳۰۲	..	ارغون خان	اسعد خان (یا) اسد خان
۳۰۸ - ۴۳۸	..	ارغونیه (قوم)	پسر خرد مبارز خان
۳۰۳	..	ارکیوت (گروه)	۷۴۴	..	عماد الملک خواجه محمد
۳۵۶	..	ازدر خان	اسفندیار خان ولد آله یار
۶۱	..	السانوقا خان	۵۴۶	..	خان
..	..	استاجلو (یا) استجلو (قوم)	۲۷۵ - ۹۵۳	..	اسکندر خان
۴۲۸ - ۴۲۴	۲۰۵ -	..	اسکندر خان اوزبک
..	..	اسد الله پسر عبدالله خان	۲۰۶
۷۰۳	..	ابدالی	اسکندر مخاطب بصلابت
۸۲۱	..	اسد الله پسر نظر بهادر خویشگی	خان برادر فتح جنگ خان
۵۰۳	..	اسد الله خان معمری	۲۵ - ۳۳ - ۳۸ - ۱۷۳ -	..	(شف - ملایت خان)
۲۸ - ۲۹۶ - ۶۱۶ -	..	اسد خان	۹۴۹
۹۴۷	اسلام خان ۶ - ۳۵۵ - ۳۱۶ -
..	..	اسد خان پسر قتلک قدم خان	۴۳۰ - ۴۳۳ - ۴۵۲
۵۲	اسلام خان بدخشی ۵۴۱ -
..	..	اسد خان ترکمان جاگیردار	۵۴۲ - ۹۴۴ - ۹۴۶

۷۵۸	اسلام خان چشتی فاروقی
۸۹۱	..	اشرف انور	۷۸	..	صوبه دار بنگاله
۱۵۹ - ۱۹۴	..	اشرف خان	اسلام خان شیخ علاء الدین
۳۱	..	اشرف خان میر بخشی	۳۵۵ - ۳۶۵
۸۲۸ - ۴۴۵	..	امالت خان	۳۷	..	اسلام خان مشهدی
۸۲۹	۵۱۳ - ۵۸۱ - ۹۳۹
۸۲	..	امالت خان میر بخشی	۶۶۸	..	اسلم خان
۶۱۱	۸۱۰	..	اسمعیل خان
۴۱۷	..	امفهان بن سام	اسمعیل خان بهادر نایب
۵۵۶	..	اعتقاد خان	۸۷۳ - ۸۷۴	..	نظامت
..	..	اعتقاد خان فرخ شاهي	اسمعیل خان حمید بن زئی
۷۲۰	خویش شمس الدین خان
۱۳۵	..	اعتقاد خان کشمیری	وجد متهور خان بهادر
۳۸۷ - ۱۸	..	اعتماد الدوله	خویشگی رحمت خان
۵۱۴ - ۵۱۳	۷۷۷
..	..	اعتماد الدوله قمرالدین خان	اسمعیل میروزا پسر شاه طهماسب
..	..	وزیر فردرس آرامگاه (شف -	۳۰۲ - ۳۴۱
..	..	قمرالدین خان ۳ بهادر)	اشرف ابن عم محمود غلزی
۷۴۹ - ۸۰۷ - ۸۳۴ - ۸۸۱	۷۰۵
..	..	اعتماد الدوله محمد امین خان	اشرف الدوله ارادتمند خان

بہادر وزیر فردوس آرامگاہ	معروف بہ فدائی خان
محمد شاہ پادشاہ (شف)	(شف - فدائی خان)
محمد امین خان بہادر	۳۳ - ۵۴۱ - ۵۴۲ - ۵۵۶
۷۴۹ - ۷۶۷ - ۸۴۱ - ۸۷۷	اعظم شاہ (شف - محمد اعظم
اعتماد خان ۷۰ - ۱۸۴ -	شاہ) ۳۱ - ۳۲ - ۳۸ - ۱۱۳ -
۲۸۵ - ۲۸۳ - ۲۸۲ ..	۱۱۷ - ۱۱۸ - ۱۲۸ - ۱۳۱ -
اعتماد خان آقا افضل فاضل	۱۷۲ - ۱۷۵ - ۱۷۶ - ۲۹۳ -
خان (شف - فاضل خان	۶۲۸ - ۶۳۳ - ۶۳۷ - ۶۳۹ -
۲۱ - ۲۰ - ۱۹ - ۱۸ ..	۶۵۱ - ۶۵۴ - ۶۵۶ - ۶۵۷ -
اعتماد خان گجراتی ۱۹۳	۶۵۸ - ۶۶۱ - ۶۶۲ - ۶۶۹ -
اعزاز خان پسر منور خان	۶۷۱ - ۶۹۳ - ۷۰۷ - ۷۱۸ -
قطبی .. ۴۵۵	۷۱۸ - ۷۵۶ - ۷۶۹ - ۷۷۹ -
اعزاز (یا) اعران (فرقه)	۷۸۰ - ۷۸۱ - ۷۹۳ - ۸۳۲ -
۹۷۱	۹۳۹ - ۹۴۵
اعظم خان ۳۹۹ - ۴۵۲ -	اعلیٰ حضرت (یعنی شہاب الدین
۴۶۳ - ۴۸۷ - ۵۶۹ - ۸۱۷	محمد شاہجہان بادشاہ
اعظم خان جہانگیر شاہی	ملقب بہ فردوس آشیانی -
۵۰۰	شف - محمد شاہجہان
اعظم خان حاکم جونپور ۴۸۵	بادشاہ) ۸ - ۱۰ - ۱۶ -
اعظم خان کرکھ ناظم بنگالہ	۱۹ - ۲۰ - ۲۱ - ۲۲ - ۲۶ -

۸۵ - ۱۱۵ - ۱۲۱ - ۱۶۴ -	۸۲۱ - ۸۲۴ - ۸۲۷ - ۸۳۰ -
۱۶۸ - ۱۷۱ - ۲۹۶ - ۳۰۲ -	۸۳۷ - ۸۷۵ - ۸۹۶ - ۹۳۳ -
۳۲۱ - ۳۲۲ - ۳۶۲ - ۶۶۳ -	۹۳۴ - ۹۴۱ - ۹۵۸ - ۹۶۰ -
۳۶۸ - ۳۷۵ - ۳۷۸ - ۳۷۹ -	۹۶۳ - ۹۶۴ - ۹۶۹ ..
۳۸۳ - ۳۸۴ - ۳۸۵ - ۳۸۶ -	افغانہ (یا) افغانان (قوم)
۳۸۹ - ۳۹۹ - ۴۱۹ - ۴۲۱ -	۴ - ۲۰ - ۷۵ - ۱۲۰ - ۲۵۶ -
۴۲۹ - ۴۳۳ - ۴۳۸ - ۴۴۲ -	۲۷۷ - ۳۷۲ - ۳۹۲ - ۴۰۶ -
۴۴۵ - ۴۵۲ - ۴۵۳ - ۴۶۹ -	۴۱۸ - ۴۴۴ - ۵۹۳ - ۶۹۵ -
۴۷۲ - ۴۸۱ - ۴۸۲ - ۴۸۴ -	۷۰۱ - ۷۳۲ - ۷۳۵ - ۷۳۷ -
۴۸۵ - ۴۸۶ - ۴۹۰ - ۴۹۳ -	۷۳۸ - ۷۳۹ - ۷۷۳ - ۷۷۶ -
۴۹۴ - ۴۹۷ - ۵۱۲ - ۵۱۵ -	۷۸۰ - ۷۸۲ - ۷۸۵ - ۸۳۴ -
۵۱۶ - ۵۱۸ - ۵۱۹ - ۵۲۰ -	۸۵۴ - ۸۵۵ - ۸۵۶ - ۸۵۸ -
۵۲۴ - ۵۲۵ - ۵۲۶ - ۵۲۷ -	۸۵۹ - ۸۶۰ - ۸۶۵ - ۸۹۲ -
۵۲۹ - ۵۳۴ - ۵۳۷ - ۵۴۴ -	۸۹۵ - ۸۹۶ - ۸۹۷ - ۸۹۸ -
۵۵۵ - ۵۵۷ - ۵۵۸ - ۵۷۹ -	۹۴۶
۵۸۱ - ۵۸۳ - ۵۸۴ - ۵۸۷ -	افتخار خان ۴۲۹ - ۴۸۲ -
۵۹۲ - ۵۹۷ - ۵۹۹ - ۶۰۰ -	افتخار مخاطب بقاخر خان
۶۰۱ - ۶۰۴ - ۶۰۶ - ۶۱۴ -	۲۷ - ۲۸
۶۲۰ - ۶۲۵ - ۶۲۶ - ۶۳۶ -	افراسیاب ... ۹۰۵
۶۶۳ - ۶۶۴ - ۷۱۷ - ۸۱۸ -	افراسیاب خان مرزا جمیوری

۷۵۲	۲۲۸ - ۲۳۱ - ۲۳۴ - ۲۳۵
۷۵۳ ... (قوم)	۲۳۷ - ۲۴۱ - ۲۴۳ - ۲۴۴
افضل خان ۹۲ - ۴۸۲	۲۴۵ - ۲۴۹ - ۲۵۰
۵۹۲	۲۵۱ - ۲۵۴ - ۲۵۵ - ۲۵۶
افسقال اریعات قزلباش (یا)	۲۵۹ - ۲۶۰ - ۲۶۱ - ۲۶۳
افسقالان قزلباش (طائفه)	۲۷۱ - ۲۷۳ - ۲۷۴ - ۲۷۶
۴۲۶ - ۴۹۷	۲۸۰ - ۲۸۳ - ۲۸۵ - ۲۸۶
اکبر شاه بادشاه ملقب به عرش	۲۸۸ - ۲۹۱ - ۲۹۲ - ۲۹۳
آشیانی (شف - عرش	۲۹۹ - ۳۰۰ - ۳۰۱ - ۳۰۸
آشیانی (۱ - ۲ - ۸ -	۳۰۹ - ۳۱۴ - ۳۱۷ - ۳۱۹
۱۷ - ۴۹ - ۵۱ - ۵۲ - ۵۳ -	۳۲۰ - ۳۲۱ - ۳۲۳ - ۳۲۵
۵۵ - ۵۷ - ۵۹ - ۶۲ - ۷۱ -	۳۲۷ - ۳۳۰ - ۳۳۲ - ۳۳۳
۷۲ - ۷۴ - ۷۵ - ۷۸ - ۹۰ -	۳۴۲ - ۳۴۴ - ۳۴۸ - ۳۴۹
۱۴۶ - ۱۸۱ - ۱۸۲ - ۱۸۳ -	۳۵۰ - ۳۵۴ - ۳۵۵ - ۳۵۷
۱۸۵ - ۱۸۷ - ۱۸۸ - ۱۹۳ -	۳۵۸ - ۳۶۴ - ۳۶۵ - ۳۷۶
۱۹۴ - ۱۹۵ - ۱۹۶ - ۱۹۸ -	۳۷۹ - ۴۰۰ - ۴۵۷ - ۴۵۸
۲۰۰ - ۲۰۱ - ۲۰۳ - ۲۰۴ -	۴۵۹ - ۴۶۰ - ۴۶۵ - ۴۷۵
۲۰۵ - ۲۰۷ - ۲۰۸ - ۲۱۰ -	۴۸۸ - ۴۹۷ - ۴۹۸ - ۴۹۷
۲۱۱ - ۲۱۵ - ۲۱۷ - ۲۱۸ -	۴۵۸ - ۷۵۴ - ۸۰۹ - ۸۱۱
۲۲۱ - ۲۲۲ - ۲۲۳ - ۲۲۷ -	۸۱۴ - ۸۱۵ - ۹۰۶ - ۹۱۸

۱۲۰	۹۲۸ - ۹۲۹ - ۹۳۲ - ۹۵۲
آله داد خان پسر دومین	۹۵۳ - ۹۵۵ - ۹۵۷
اسماعیل خان حسین زنی	۹۴۸ مکان
۷۷۸	۳۲۲ ...
آله دان خورش فتح جذک	۸۱۱
۲۶	۱۹۲ - ۱۹۳
آله وردی خان ۴۲۸ - ۴۶۳	الف خان بن ابراهیم خان
۹۴۶	بن خضر خان پنی ۸۶۰
آله وردی خان حاکم فارس	القاس میرزا ... ۳۰۰
۳۳۳	آلمنان (قوم) ۹۴ - ۴۴۶
آله وردی خان فواجدار	الوس ارغون ... ۲۰۴
۵۵۹	الوس (یا) الوسات افغانه
آله یار خان ۴۷ - ۸۱ -	... ۵۹۶ - ۶۳۷ - ۶۳۸
۴۱۲ - ۵۴۶	الوس چغتای ... ۱۸۲
آله یار خان (یا) الله یار	الوس خان ... ۸۳
خان پسر افتخار خان	الوس کچهواهد ... ۱۵۰
۴۲۹	الوس گکهران ... ۱۴۵
الیاس خان لنکاه نوکر اسمعیل	الهام الله پسر رشید خان
۸۱۰	انصاری و برادر زاده
حضرت امام العین و الانس	هادی دان خان ۹۴۳

۴۵۳ - ۱۳۵ - ۳۵ - ۳۴	۵۵۹ - ۵۱۸ - ۴۸۰ - ۴۵۵	امۃ العجیب (یا) امۃ العجیب	۴۲۴
۶۰۲ - ۵۶۹ - ۵۶۸ - ۵۰۱	۶۴۶ - ۶۴۵ - ۵۷۲ - ۵۷۰	حرم معترم پادشاه زاده	امام الحرمین ابوالمعالی
۹۳۸ - ۶۳۵ ۶۲۲ ..	۷۱۴ - ۶۷۷ - ۶۶۷ - ۶۵۵	محمد معظم	۷۸
امیرالامرا شهادت خان فیروز	۷۴۷ - ۷۴۶ - ۷۴۵ - ۷۴۲	۷۹۱ - ۷۸۰	امام الدین خان پسر میرسید
جنگ ۸۸۵ - ۸۸۴	۷۶۶ - ۷۵۵ - ۷۵۰ - ۷۴۹	امرا و امرازادهای چغتائی	محمد چشتی ۶۰۹
امیرالامرا مصمص الدوله میر	۷۷۰ - ۷۶۹ - ۷۶۸ - ۷۶۷	۱۸۱	امام الشهداء (رضی الله عنه)
آتش خلف امیرالامرا	۷۹۹ - ۷۹۸ - ۷۹۷ - ۸۰۳	امرای نظام شاهیه ۳۵۶	۸۵۶
مصمص الدوله خاقدوران	۸۳۷ - ۸۳۶ - ۸۳۵ - ۸۰۶	امرسنگه زمیندار پتیه	امام موسی کاظم (رض) ۳۳۵
۸۸۹ - ۷۸۸	۸۹۷ - ۸۹۳ - ۸۹۲ - ۸۴۵	۸۰۸ - ۵۹۹	امان الله خان ۱۷۹
امیرالامرا صوبه دار کابل ۴۵۵	۹۶۷ - ۹۶۲	امید علی ۲۷۰	امان بیگ بخشی معزالدوله
امیرالامرا و سپه سالار سلطان	امیرالامرا سید حمید علی	امیر ابوطالب بدخشی ۷۳۸	حامد خان بهادر ملابت
حمیدین مرزا (شف -	خان ناظم دکن (شف	امیرالامرا بشارت خان ۸۸۴	جنگ ۷۶۸
سلطان حمیدین میرزا)	(رحمت خان) ۱۰۸ -	امیرالامرا جملة الملك ۴۵	امانت الله خان دیوان همت
۲۹۶ - ۲۹۷ - ۲۹۹ - ۳۰۵	۷۱۲ - ۷۲۲ - ۷۲۴ - ۸۲۹	امیرالامرا خان دوران (خطاب)	خان ۸۶۱
۴۱۱	۸۳۰ - ۸۴۱ - ۸۶۰ - ۸۷۶	نواب نظام الملك اصف	امانت خان ۷۱۶
امیرالامرا نجیب الدوله	۸۷۷	جاء (شف - امیرالامرا	امانت خان (خطاب)
۸۹۳ ۸۹۲	امیرالامرا سید دلار خان	نواب نظام الملك ۷۱ -	خواجه محمد مبارز خان
حضرت امیر المؤمنین	۱۳۷	۸۵ - ۸۶ - ۸۸ - ۱۳۳ -	عمادالملک ۷۳۰
علیه السلام ۴۱۱ ..	امیرالامرا شایسته خان (شف -	۱۳۸ - ۱۴۱ - ۱۶۳ - ۱۷۶ -	امانت خان میرک معین الدین
امیر بیگ برادر فاضل خان	شایسته خان امیرالامرا)	۴۰۵ - ۴۴۴ - ۴۴۵ - ۴۵۴ -	خان ۲۶۴

۱۸	امیر صاحب قران امیر تیمور
۲۱۹	..	۲۰۵ - ۲۹۵	گورگان
امیر تیمور صاحب قران	۲۸۱	..	امیر صدرالدین شیرازی
۱۵۸	امیر غیاث الدین محمد میر
امیر جاکوی برلاس	۲۰۵	۳۳۷ - ۳۳۶	میران
امیر خان	۶۱۹
امیر خان برادر شیخ میر	۳۳۸	..	امیر نجم ثانی
..	۸۲۶
امیر خان عبدالکریم تهنه	۱۰۹	..	امیر نظام الدین
..	۱۶۰	۷۹۶	امین خان بهادر
امیر خان ناظم کابل	۷۱۳	..	امین خان دکنی
..	۷۷۸	۷۸۴	..
امیر خسرو	۴۷۴ - ۴۷۳	۸۱۲	امین خان غوری
امیر خسرو شاه	۲۹۴	..	انبیچک (یا) انبیچک دور
امیر ذوالنون	۲۰۵
امیر شمس الدین ثالث	انتظام الدوله وزیر پسر
..	۴۱۰	..	عماد الدوله قمر الدین
امیر شمس الدین علی ثانی	..	۸۲۴ - ۸۸۷	خان
نقیب النقبای ممالک	..	۸۸۹	..
عراق و خراسان	۴۰۹	..	اندرمن زمیندار دهنذیره

۹۶ - ۹۸ - ۱۱۵ - ۱۱۸	۴۲۳
۱۲۱ - ۱۲۲ - ۱۲۳ - ۱۳۱	انرویه سنگهه نبیورگ راد بهادر
۱۴۰ - ۱۵۳ - ۱۵۴ - ۱۷۲	۸۲۴ سنگهه هادا
۳۶۲ - ۴۵۳ - ۴۵۵ - ۴۹۳	انند راد جیونمت پسر کلان
۴۹۴ - ۴۹۸ - ۴۹۹ - ۵۰۱	مهارار جانوجی جسونت
۵۰۲ - ۵۰۴ - ۵۰۶ - ۵۰۹	۸۰۷ یذاکر
۵۱۰ - ۵۱۱ - ۵۱۵ - ۵۱۷	۳۲۲ انند سنگهه
۵۱۹ - ۵۲۱ - ۵۲۲ - ۵۲۴	انور الدین خان شهابت جنگ
۵۲۶ - ۵۲۷ - ۵۲۹ - ۵۳۱	گوبا موئی ناظم آرکات
۵۳۲ - ۵۳۶ - ۵۵۶ - ۵۵۸	۸۴۷ - ۸۵۱ - ۸۵۲ - ۸۶۱
۵۶۴ - ۵۶۷ - ۵۷۰ - ۵۷۲	۸۶۲ - ۸۹۷
۵۷۳ - ۵۷۵ - ۵۸۱ - ۵۸۴	انی رای سکنده دکن (یا)
۵۸۵ - ۵۹۰ - ۵۹۴ - ۵۹۷	۴۳۸ دلین
۶۰۰ - ۶۰۱ - ۶۰۵ - ۶۰۶	۱۶۵ - ۳۹۰ ارداجی رام
۶۱۰ - ۶۱۳ - ۶۱۴ - ۶۲۰	اردا چوهان سردار مرهته
۶۲۱ - ۶۲۳ - ۶۲۴ - ۶۲۶	۷۴۶
۶۲۷ - ۶۳۴ - ۶۳۷ - ۶۳۹	اورنگزیب بادشاه (ملقب به
۶۴۰ - ۶۴۴ - ۶۵۰ - ۶۵۱	خلدمکان - شف خلد مکان
۶۵۳ - ۶۵۵ - ۶۵۷ - ۶۶۰	۲۸ - ۲۹ - ۳۰ - ۳۲
۶۶۲ - ۶۶۶ - ۶۶۸ - ۶۶۹	۳۴ - ۳۷ - ۸۸ - ۹۴

۶۱	اوريس خان ..	۶۷۰ - ۶۷۴ - ۶۷۸ - ۶۸۳
	انبك معصومين عليهم السلام	۶۸۳ - ۶۸۷ - ۶۸۹
۴۱۳	۶۹۱ - ۶۹۲ - ۶۹۳ - ۶۹۵
۲۴۳	ايدز زميندار مرز ..	۶۹۸ - ۷۰۲ - ۷۰۹ - ۷۱۱
	ايرج خان (خلف قزلباش	۸۱۳ - ۷۱۵ - ۷۱۸ - ۷۴۷
۸۶	خان ..	۷۵۹ - ۷۵۶ - ۷۵۹ - ۷۶۵
	اينكا برادر مادنا وكييل السلطنة	۷۶۶ - ۷۷۷ - ۷۷۹ - ۷۸۰
۶۲۸	قلنگ ..	۷۹۴ - ۸۰۱ - ۸۰۶ - ۸۲۰
۵۰۸	ايلمه (قم) ..	۸۲۹ - ۸۳۰ - ۸۳۱
	* حرف با *	
	بابا خان قاتشال (يا) باباي	۸۷۵ - ۸۷۶ - ۸۸۱ - ۸۸۱
	قاتشال ۲۰۸ - ۲۲۶	۸۹۳ - ۹۱۶ - ۹۳۷ - ۹۴۱
۲۳۶ - ۲۳۷	۹۴۲ - ۹۴۵ - ۹۴۶ - ۹۴۷
۲۲۶	بابا شير قلندر	۹۴۸ - ۹۴۹ - ۹۵۱ - ۹۶۷
۱۶۸	بابا ميرک ..	۹۷۱
	بابر پادشاه (ملقب به فردوس	اوز بکيه (يا) اوزبک (قم)
	مکاني شف - فردوس	۵۰ - ۸۳ - ۹۵ - ۲۶۸
۶۱ - ۴۸	(مکاني)	۲۶۹ - ۲۹۹ - ۴۳۵ - ۷۱۱
۱۶۵ - ۱۷۹ - ۱۸۰ - ۱۹۲		۹۶۴
۱۹۹ - ۲۰۲ - ۲۳۹ - ۲۵۲		اوز بکيه خراسان ۲۹۸

۲۶۴ - ۳۰۶ - ۳۸۸	..	۹۰۱ - ۹۰۳ - ۹۰۶ - ۹۱۹
۲۱۰ - ۲۰۹	بابوي مکاني	۹۲۷
۷۳۹	بابجي راد مرهقه	بالجو قليج (يا) بالو قليج
۸۸۰ - ۸۷۹	۳۵۳
۷۷۰	بارعه (گرده)	بجت سنگه پسر درمين
	باريه (يا) باريه (گرده)	مهاراجه اجيت سنگه
۱۴۴	۷۵۹ - ۷۵۸ (رتيرور)
۲۱۷ - ۱۸۴	باز بهادر	بجلي خان .. ۲۰۸
	بازيد خان (يا) بايزيد خان	بجي سنگه پسر بجت سنگه
	(يا) بازير مخاطب به	۷۵۹
	قطب الدين خان خوشکي	بختادر خان .. ۹۷۲
	فوجدار جمو (شف -	بختار خان خواجه سرا ۵۹۷
	قطب الدين خان خوشکي	بخت نصر .. ۴۱۷
۱۲۶ - ۱۰۷	بخشي الملك بهره مذن خان
	بافر خان نجم ثاني ناظم	۴۴
۲۶ - ۴۸۳	ارديمه	بخشي الملك ميرزا صدرالدين
۴۸۴	محمد خان ۶۹۳
۲۹۸	بخشي بانوييگم .. ۲۳۵
۸۷۰ - ۸۷۱	بخشي (يا) بدخشان ۶۶ -
۸۷۲ - ۸۹۲ - ۹۹۸ - ۹۰۰	۴۵۶ - ۲۷۵ - ۴۷۲

بدیع الزمان ..	۳۳۵	بسالت جنگ برادر کوچک اسد
بدیع الزمان میروزا	۳۰۵	جنگ پسر نواب نظام الملک
براق خان ..	۹۱	آصف جاہ ۸۶۹ - ۸۷۰
برقی راجہ ..	۶۷۳	بسالت خان سلطان نظر اعظم
برلاس (قوم)	۳۰۳ -	شاهی .. ۹۶۷
.. ..	۶۶۷	بسواس زاد پسر بالاجی زاد
برهان الدین (کہ اولاً قابل خان	۹۱۹
و ثانیاً اعتماد خان خطاب		بشارت خان فوجدار ملکابور
یافتہ بفاضل خان مخاطب		صوبہ برار طغای مبارزالملک
گشت) ..	۳۵	دلور جنگ سر بلند خان
برهان الدین برادرزادہ فاضل		بہادر میو محمد رفیع
خان (شف - فاضل خان)	۸۰۱
.. ۳۴ ۳۵ -		بقاء اللہ خان پسر میو جملہ
برهان الملک سعادت خان		خانخانان مرحمت خان
.. ..	۸۰۵	بہادر غضافر جڈک ۷۱۵
برهان شاہ ..	۷	بکرمجیت .. ۴۸۲
برہمن (قوم) ۴۷۹ - ۷۵۱ -		بلاقی بیگم دختر شاہزادہ
.. ..	۸۹۷ - ۹۲۷	دانیال ۴۶۰ - ۵۵۷
بزرگ امید خان	۴۳۴ -	بلال دیوراجہ کوناٹک ۹۱۴
.. ..	۹۵۱	بلہیو برادر پریچھت زمیندار

کوچ ہاجو ..	۴۵۲	۲۲۷ - ۲۲۸ - ۲۲۹ - ۴۴۵ -
بلقیس ..	۴۳۹	۵۶۲ - ۷۳۹ - ۹۵۳
بلند اختر پسر شجاع	۵۴۱	بہادر خان یثی فوجدار کرنل
بلوچ (قوم) ۱۹۵ - ۳۱۲ -		۷۳۷ - ۷۴۲ - ۷۸۲
.. ..	۷۱۸	بہادر خان دارا شکوہی ۵۹۵
بلوکان بحرہ ..	۵۹۶	بہادر خان رھیلہ ۸۲ -
بنگالیان (قوم) ..	۸۰ ۴۵۴ - ۹۶۵
بنی اسرائیل (قوم)	۴۱۷	بہادر خان شیبانی (یا) بہادر
بنی قریش (طاغہ)	۵۶۲	شیبانی ۱۸۸ - ۲۰۵ -
بنی مختار (قبیلہ)	۶۲۳ ۹۲۹
بومی چیتل درک	۱۲۴	بہادر خان کنبو (یا) بہادر
بومی رای درک	۱۲۴	کنبو .. ۱۸ - ۹۵۵
بہادر ..	۲۹۵	بہادر خان کوکہ ۸۶۳ -
بہادر بچکوٹی (یا) بچکوٹی	 ۸۶۴
.. ..	۵۶۲	بہادر سنگھ (شف - میروزا
بہادر پسر راجہ علی خان		راجہ بہادر سنگھ) ۳۶۰ -
.. ..	۹۱۸ ۳۶۱
بہادر جی پسر جادو رای		بہادر شاہ پادشاہ (مخاطب
.. ..	۴۴۳	بہ خلد منزل شف - خلد
بہادر خان ۱۸۹ - ۲۰۸ -		منزل) ۳۲ - ۳۷ -

۴۷ - ۱۲۱ - ۱۲۷ - ۱۲۸	بہرہ مند خان	۱۵۹ -
۱۷۷ - ۵۰۷ - ۶۰۷ - ۶۴۳	۶۵۰ - ۶۴۲
۶۵۱ - ۶۵۲ - ۶۵۴ - ۶۵۸	بہرہ (یا) بہرہ ما (یا) بہرہ	
۶۶۲ - ۶۶۶ - ۶۷۰ - ۶۷۳	(بغیر نقطہ حرف رابع)	
۶۷۷ - ۶۸۰ - ۶۸۶ - ۶۹۳	زمیندار چٹلدرک (یا)	
۶۹۴ - ۶۹۸ - ۷۰۲ - ۷۰۹	چٹلدرگ ..	۷۸۲
۷۳۰ - ۷۵۶ - ۷۵۷ - ۷۶۶	بہلول ..	۵۹۱
۷۸۰ - ۷۸۱ - ۷۹۲ - ۷۹۳	بہلول خان بیجا پوری	۴۰۱
۷۹۴ - ۸۰۵ - ۸۰۳ - ۸۳۳	بہلول خان پسر عبدالمجید	
۸۳۵ - ۸۳۵ - ۹۵۱	خان ..	۸۶۰
بہادر نظام شاہ .. ۷	بہلول خان پسر ہمت خان	
بہادر راو .. ۸۸۸	۸۶۱
بہرام خان .. ۵۹۳	بہلول خان عادل شاہی	
بہرام میرزا .. ۲۹۹ - ۳۰۰	۹۴۵
.. .. ۳۰۱	بہلول خان عبدالکریم	۸۶۳
بہرجی مرزبان ملہیر ۹۳۷	بہلول خان میانہ	۳۰
بہروز خان عم نجیب الدولہ	بہوکیان ..	۱۴۴
شیخ علی خان بہادر و	بہیل خان غلام سلیم شاہ	۵۴ -
پسر شیخ محمد جنیدی	۵۵
.. .. ۸۶۳ - ۸۶۴	بہیم سنگھ ..	۳۲۲

بیات (طائفہ) ۴۳۵	راجہ بیدر ۱۹۶ -
بیجا پوریہ (طائفہ) ۱۰۶ - ۶۱۸ - ۲۴۶
۴۰۲ - ۴۰۳ - ۴۸۰ - ۵۶۳	بیدر سنگھ (یا) سرسنگھ بیدر
.. .. ۵۷۹	راجہ بہویت داس کور
.. .. ۷۰۴ ۵۹۳
.. .. ۷۰۴	بہیم قلیج .. ۲۵۴
بیدار بخت پسر محمد اعظم	بیس (طائفہ) ۴۸۱
شاہ .. ۶۷۱ - ۶۴۳	بیسون خان تولا بن مولگان
بیرام خان خانخانان (شف -	(یا) مولگان ۶۱
خانخانان بیرام خان)	بیک ارغای (یا) بیک ارغلی
۵۰ - ۵۱ - ۱۸۱ - ۱۸۲ ۲۴۲
۱۸۳ - ۱۸۴ - ۱۸۷ - ۱۸۸	بیک بابای کولالی (یا) کولانی
۱۸۹ - ۲۰۶ - ۲۰۷ - ۲۰۹ ۱
۲۱۰ - ۲۲۱ - ۲۲۲ - ۲۵۵	بیلچی گایکوار .. ۸۰۴
۲۶۱ - ۳۰۸ - ۳۰۹ - ۳۲۰	
۳۲۱ - ۳۳۲ - ۳۳۳ - ۳۵۷	
۳۷۳ - ۳۷۴ - ۳۸۵ - ۴۳۶	پادشاہزادہ بہادر شاہ (شف -
۴۰۷ - ۸۱۲ - ۸۱۴ - ۸۱۵	بہادر شاہ) ۱۲۷ - ۳۷
.. .. ۹۵۲	۱۲۸ - ۶۵۱ - ۶۵۴ - ۶۷۷
.. .. ۹۵۲	۶۷۷ - ۶۸۶ - ۶۹۳ - ۶۹۴
بیدر (یا) بیدر (شف -	

* حرف پے *

جهان ملقب به فردوس	۶۹۸ - ۷۰۹ - ۷۶۶ - ۷۸۰
آشنایی و اعلیٰ حضرت و	۷۸۱ - ۷۹۳ - ۸۳۳ ..
صاحب قران ثانی (شف -	پادشاهزاده دارا شکوه (یا)
محمد شاهجهان پادشاه)	محمد دارا شکوه (شف -
۸ - ۱۰ - ۱۶ - ۱۹ - ۲۰ -	محمد دارا شکوه (۱۷ -
۲۱ - ۲۲ - ۲۶ - ۲۸ - ۲۹ -	۲۷ - ۲۸ - ۲۹ - ۹۸ - ۱۰۱ -
۱۱۵ - ۱۲۱ - ۱۶۵ - ۱۶۸ -	۱۰۳ - ۱۰۴ - ۱۰۵ - ۱۵۴ -
۱۷۱ - ۲۹۶ - ۳۰۲ - ۳۲۱ -	۱۵۵ - ۱۵۷ - ۱۷۰ - ۲۷۴ -
۳۲۲ - ۳۶۲ - ۳۶۶ - ۳۶۸ -	۴۸۸ - ۴۹۱ - ۴۹۲ - ۴۹۴ -
۳۷۵ - ۳۷۸ - ۳۷۹ - ۳۸۳ -	۵۰۳ - ۵۰۴ - ۵۰۹ - ۵۱۰ -
۳۸۴ - ۳۷۵ - ۳۸۶ - ۳۸۷ -	۵۱۱ - ۵۱۹ - ۵۲۳ - ۵۲۶ -
۳۸۹ - ۳۹۷ - ۳۹۸ - ۳۹۹ -	۵۳۶ - ۵۳۷ - ۵۵۸ - ۵۶۰ -
۴۱۹ - ۴۲۱ - ۴۲۹ - ۴۳۳ -	۵۶۱ - ۵۶۷ - ۵۶۸ - ۵۷۲ -
۴۳۸ - ۴۴۲ - ۴۴۵ - ۴۵۲ -	۵۷۴ - ۵۷۵ - ۵۸۱ - ۵۸۴ -
۴۵۳ - ۴۶۹ - ۴۷۲ - ۴۸۱ -	۵۸۵ - ۵۹۷ - ۵۹۹ - ۶۰۰ -
۴۸۲ - ۴۸۴ - ۴۸۶ - ۴۹۰ -	۶۰۱ - ۶۲۲ - ۸۲۴ - ۸۲۶ -
۴۹۳ - ۴۹۴ - ۴۹۷ - ۵۱۲ -	۸۲۷ - ۸۳۱ - ۹۳۸ - ۹۴۴ -
۵۱۵ - ۵۱۶ - ۵۱۸ - ۵۱۹ -	۹۶۹
۵۲۰ - ۵۲۴ - ۵۲۵ - ۵۲۶ -	پادشاهزاده شاهجهان (یا)
۵۲۷ - ۵۲۹ - ۵۳۶ - ۵۳۷ -	پادشاهزاده ولیعهد شاه

(شف محمد اعظم شاه)	۵۴۴ - ۵۵۵ - ۵۵۷ - ۵۵۸ -
۳۱ - ۳۲ - ۳۸ - ۱۱۳ -	۵۷۹ - ۵۸۱ - ۵۸۳ - ۵۸۴ -
۱۱۷ - ۱۱۸ - ۱۲۸ - ۱۳۱ -	۵۸۷ - ۵۹۲ - ۵۹۷ - ۵۹۹ -
۱۷۲ - ۱۷۵ - ۱۷۶ - ۳۶۳ -	۶۰۰ - ۶۰۱ - ۶۰۶ - ۶۰۶ -
۶۳۸ - ۶۳۷ - ۶۳۳ - ۶۳۸ -	۶۱۴ - ۶۲۰ - ۶۲۵ - ۶۲۶ -
۶۳۹ - ۶۵۱ - ۶۵۴ - ۶۵۶ -	۶۳۶ - ۶۴۳ - ۶۴۶ - ۷۱۷ -
۶۵۷ - ۶۵۸ - ۶۶۱ - ۶۶۲ -	۸۱۸ - ۸۲۱ - ۸۲۴ - ۸۲۷ -
۶۶۹ - ۶۷۱ - ۶۹۳ - ۷۰۷ -	۸۳۰ - ۸۳۷ - ۸۷۵ - ۸۹۶ -
۷۱۸ - ۷۵۹ - ۷۶۶ - ۷۷۹ -	۹۳۳ - ۹۳۴ - ۹۴۱ - ۹۵۷ -
۷۸۰ - ۷۸۱ - ۷۹۳ - ۸۳۲ -	۹۵۸ - ۹۶۰ - ۹۶۳ - ۹۶۴ -
۹۴۵ - ۹۴۹	۹۶۹
پادشاهزاده محمد اورنگ زیب	پادشاهزاده شاه عالم بهادر
(ملقب به خلد مکان شف -	(شف - شاه عالم بهادر)
۲۹ - ۳۰ - ۳۲ - ۳۳ - ۲۸ -	۱۲۲ - ۱۲۱ - ۱۳۶ - ۱۳۷ -
۲۹ - ۳۰ - ۳۲ - ۳۳ - ۳۴ -	۱۳۸ - ۱۷۵ - ۴۴۷ - ۴۴۸ -
۴۷ - ۴۸ - ۴۹ - ۹۸ -	۴۵۱ - ۴۶۹ - ۴۵۷ - ۴۶۰ -
۱۱۵ - ۱۱۸ - ۱۲۱ - ۱۲۲ -	۴۶۲ - ۴۶۶ - ۷۷۶ - ۸۰۸ -
۱۲۳ - ۱۲۴ - ۱۳۱ - ۱۴۰ -	۸۳۹ - ۸۴۰ - ۸۶۶ - ۸۶۸ -
۱۵۴ - ۱۷۲ - ۳۴۴ - ۴۵۳ -	۸۷۵ - ۸۷۶
۴۵۵ - ۴۹۳ - ۴۹۴ - ۴۹۸ -	پادشاهزاده محمد اعظم شاه

۷۵۹ - ۷۵۱ - ۷۴۷ - ۷۱۸	۵۰۴ - ۵۰۲ - ۵۰۱ - ۴۹۹
۷۷۷ - ۷۶۶ - ۷۶۵ - ۷۵۹	۵۰۶ - ۵۰۹ - ۵۱۰ - ۵۱۱
۷۷۹ - ۷۸۰ - ۷۹۴ - ۸۰۱	۵۱۵ - ۵۱۷ - ۵۱۹ - ۵۲۱
۸۰۶ - ۸۲۰ - ۸۲۶ - ۸۲۷	۵۲۲ - ۵۲۴ - ۵۲۶ - ۵۲۷
۸۳۰ - ۸۳۱ - ۸۳۵ - ۸۳۸	۵۲۹ - ۵۳۱ - ۵۳۲ - ۵۳۶
۸۳۹ - ۸۴۲ - ۸۷۵ - ۸۷۶	۵۵۶ - ۵۵۸ - ۵۶۶ - ۵۶۷
۸۸۱ - ۸۹۲ - ۹۱۶ - ۹۳۷	۵۷۳ - ۵۷۲ - ۵۷۵ - ۵۷۳
۹۴۱ - ۹۴۲ - ۹۴۵ - ۹۴۶	۵۸۱ - ۵۸۴ - ۵۸۵ - ۵۸۸
۹۴۷ - ۹۴۸ - ۹۴۹ - ۹۵۱	۵۹۰ - ۵۹۴ - ۵۹۷ - ۶۰۰
۹۶۷ - ۹۶۷	۶۰۱ - ۶۰۵ - ۶۰۶ - ۶۱۰
پادشاهزاده محمد رفیع الشان	۶۱۳ - ۶۱۴ - ۶۲۰ - ۶۲۱
۹۷۲	۶۲۳ - ۶۲۶ - ۶۲۶ - ۶۳۶
پادشاهزاده محمد سلطان (شف)	۶۳۷ - ۶۳۹ - ۶۴۳ - ۶۴۴
شاهزاده محمد سلطان)	۶۵۰ - ۶۵۱ - ۶۵۳ - ۶۵۴
۶۹۴ - ۶۹۴ - ۷۰۴ - ۷۰۹ - ۷۰۰	۶۵۷ - ۶۶۰ - ۶۶۲ - ۶۶۶
۷۰۱ - ۷۰۲ - ۷۰۴ - ۷۰۳	۶۶۸ - ۶۶۹ - ۶۷۰ - ۶۷۴
پادشاهزاده محمد شجاع درمین	۶۷۸ - ۶۸۲ - ۶۸۳ - ۶۸۶
خلف سلطنت (شف	۶۸۷ - ۶۸۹ - ۶۹۱ - ۶۹۲
شاهزاده محمد شجاع ۲۱ -	۶۹۳ - ۶۹۵ - ۶۹۸ - ۷۰۲
۸۵ - ۳۸۴ - ۴۰۴ - ۴۳۹	۷۰۹ - ۷۱۱ - ۷۱۳ - ۷۱۵

۴۵۲ - ۴۷۸ - ۴۸۵ - ۵۳۲	پری بیکر خانم .. ۳۲۹
۵۳۹ - ۵۴۰ - ۵۴۱ - ۵۴۲	پریچیت زمیذدار کوچ هاجو
۵۴۳ - ۵۴۴ - ۵۴۵ - ۵۵۸	(یا) کوچ هاجو ۳۶۵ -
۵۵۹ - ۹۷۰ - ۹۷۱ ۴۵۲
پادشاهزاده محمد معظم شف	پوتی بیگم (زرجه شاهزاده
سلطان محمد معظم ۳۵ -	محمد بیدار بخت) ۶۵۶
۱۵۹ - ۵۶۸ - ۵۸۱ - ۶۰۲	پهلوان گل گر عهس ۱۸۸
۶۰۳ - ۶۱۵ - ۶۶۸ - ۶۸۳	پیران ویسه .. ۵۵۰
۷۰۸ - ۷۱۷ - ۷۷۹ - ۹۳۸	پیر خان پسر قطب الدین
۲۶۶ - ۲۶۵	خوبشگی .. ۱۲۷
پادشاه نواز خان (خطاب	پیر محمد خان ۱۸۴ - ۱۸۵ -
میردیس غازی (شف	۱۸۶ - ۲۶۹ - ۲۷۰ - ۲۷۱ -
میردیس غازی ۷۰۱ - ۴۵۸
۷۰۲ - ۷۰۳	پیریا نایک .. ۶۴۸
پرتاب ارجینیه (یا) پرتاب	پیلای گایکوار .. ۷۶۷
اجنیه ۱۶ - ۴۱۱ - ۴۱۲	پیم نراین زمیذدار کوچ بهار
پرتاب خان افغان .. ۳۲	.. ۵۴۴ - ۵۴۵ - ۵۵۴
پرسوجی برادر کهیلوجی (یا)	
کیلوجی بهوسله ۵۲۰ -	
۵۲۱ - ۵۲۳ - ۵۲۴	تاج خان پسر فتح جنگ خان

* حرف تا *

۷۱۰	تقرب خان شیرازی	۲۶
	تلسی بائی (زن یکی از سرداران)	۹۸۹ - ۳۶۳ - ۱۲	تربیت خان	
۶۶۳	مرهقه	۹۸۹	تربیت خان ایلچی	
	تودرمل (شف - راجه تودرمل)	۳۶۲	تربیت خان بخشی	
۵۲ - ۷۰ - ۱۹۷ - ۲۰۶		۴۳	تربیت خان میر آتش	
۲۱۸ - ۲۲۵ - ۲۲۸ - ۲۳۰		۶۵۲
۹۵۶ - ۹۳۰ - ۴۹۷ - ۲۴۶		۳۰۲	قرخان صاحبقرانی	
۶۵	توران شاه	۲۴۶ - ۲۲۴	قرسون خان	
۱۰۱	تورانیان (طائفه)	۲۵۰
	تورغلتیمور (یا) تغلق تیمور امیر	۹۲۸	قرسون محمد خان	
۳۰۳	لولاجی (یا) لولاجی	۲۱۵	تورقو خان کلان	
۳۱۱	تیمردی (یا) نیمردی	۴۹۳	تورکان (قوم)	
	تور دل خان برادر رحمت	۴۳۶	تورکمان	
۷۸۳	خان	۴۷۵	تغلق شاه	
۵۷	تیموریه (خاندان)	۶۱	تغلقمور خان	
۱۲۷	..		تغلقش خان (یا) تغلقش	
	..		خان (یا) تغلقش خان	
	..	۳۰۲
	تغلق الله خان فوجدار سیکاکول	۶۲۵	تقرب خان حکیم دأرد	
۷۴۶	نیدرغ غایب الله خان	۶۲۶

* حرف ناء *

۳۵۴	جان قلیچ	
۱۹ - ۲۰	جان نثار خان			
۴۹۳ - ۱۴۹ - ۴۷	..	۹۶۷ - ۱۷۵	جابر (یا) جاحو	
۱۴۴	جانوقه	۴۸۲	جادو داس دیوان بیوتات	
۹۰۱	جانوجی بذالکر	۴۴۳ - ۳۹۰ - ۱۶۵	جادو رای	
	جانوجی دسر (گرجی بهونسله)	۳۰۶	جام صلاح الدین	
۸۴۹	مکسدار برار	۳۰۶	جام نیدرز	
۹۲۴ - ۹۰۵	..		جام نظام الدین مشهور	
۳۵۴	جانی بیگ	۳۰۶ - ۳۰۵	جام نندا	
۴۸۵	جانی بیگ حاکم سنده	۴۸۵ - ۳۰۸	جان بابا	
۶۹	جانی قربانی (قوم)	۸۹۱	جانباز خان	
۲۱۰ - ۲۰۸	جباری		جانباز خان خوشگهی برادر زاده	
۱۹۴	جبار خان حبشی		و خویش رحمت خان	
	جبار سنگه بندیل (یا)		متهور خان بهادر خوشگهی	
	جبار سنگه بوندیل	۷۹۲ - ۱۲۶
۲۰ - ۸۸ - ۱۵۳ - ۳۲۲		۹۵۲	جان بهار خان بهادر	
۸۱۷ - ۴۶۱ - ۴۵۴ - ۴۳۵			جان بهار خان دسر سید محمد	
۹۴۲	..	۴۱۳
۵۰۲ - ۱۰۳	جهونت راتهور		جان بهار خان فوجدار بیدر	
۹۴۷ - ۸۱۸ - ۵۰۴	..	۳۹۱

* حرف جیم *

۷۴۲	جگدیور دار جادون	جعفر بیگ قلعه دار کالنه
۲۳۵	جگمال ...	۴۲۰
	جلال الدین پسر ملک محمود	جعفر پسر خوشدار خان میر
۴۳۵	خوشدار ۹۴۵
۳۶۳	جلال الدین خان ...	جعفر خان ۱۵۹ - ۱۶۰
	جلال الدین خلجی راجه دهلی ۵۹۴
۹۱۲ - ۹۱۱	جعفر خان المختار به مرشد
۲۱۰	جلال الدین سور	فای خان مسمی به محمد
۲۳۱	جلال الدین محمد اکبر	هادی صوبه دار بنگاله ۷۵۳
۷۴۴	جلال الدین محمود خان ۷۵۴
۷۸۰	جلال خان افغان ...	جعفر خان صوبه دار لاهور ۸۳۰
۶۴۰	جمال چیلہ ...	جعفر خان صوبه دار مالوہ ۸۲۷
۸۳۸	جمدة الملک ...	جعفر خان وزیر اعظم ۶۱۶
	جمدة الملکی جعفر خان ناظم	جعفر علی خان خراسانی
- ۸۳۰	صوبه دار الخلافہ ۵۰۶
۸۳۲	جگت سیدہ صاهر ۷۵۲
۱۹۱	جہان خان ...	جگت سنگھ پسر مکند سنگھ
۴۳۹	جمشید ۵۱۰
۲۹۹	جمشید خان شیرازی	جگت سنگھ پور راجہ مانسنگھ
- ۱۲۳	جملة الملک اسد خان ۴۳۷

۱۹ - ۲۱ - ۶۶ - ۷۹ - ۸۸	۶۶۹	جملة الملک اسد اللہ خان
- ۲۹۶ - ۱۹۹ - ۹۵ - ۹۰	(یا) جملة الملکی (یا)	
- ۳۲۵ - ۳۲۷ - ۳۲۴ - ۳۲۱	عمدة الملکی ۲۸ -	
- ۳۴۴ - ۳۴۹ - ۳۵۰ - ۳۵۵ ۵۷۴ - ۱۷۱	
- ۳۵۷ - ۳۵۹ - ۳۶۱ - ۳۶۵	جنت اشیائی (یعنی نصیر الدین	
- ۳۷۵ - ۳۷۳ - ۳۷۴ - ۳۷۸	محمد همایون پادشاه)	
- ۳۸۰ - ۳۸۴ - ۳۸۷ - ۳۸۸	۱ - ۴۸ - ۴۹ - ۵۲ - ۵۴	
- ۳۹۶ - ۳۹۹ - ۴۱۱ - ۴۱۵	۶۰ - ۶۲ - ۸۹ - ۱۸۰	
- ۴۲۹ - ۴۳۱ - ۴۳۸ - ۴۴۸	۱۸۱ - ۱۸۶ - ۱۸۷ - ۱۹۰	
- ۴۵۱ - ۴۵۲ - ۴۶۰ - ۴۷۷	۱۹۲ - ۱۹۹ - ۲۰۰ - ۲۰۲	
- ۴۷۹ - ۴۸۳ - ۴۸۶ - ۴۸۷	۲۰۳ - ۲۰۵ - ۲۰۷ - ۲۱۱	
- ۴۸۸ - ۴۹۰ - ۴۹۲ - ۵۸۲	۲۱۴ - ۲۳۱ - ۲۳۳ - ۲۳۴	
- ۵۸۷ - ۵۸۷ - ۸۱۶ - ۸۱۷ - ۸۱۸	۲۳۸ - ۲۳۹ - ۲۵۲ - ۲۵۵	
۹۳۲ - ۸۲۹ - ۸۲۱ ...	۲۶۸ - ۲۷۷ - ۲۹۲ - ۳۰۷	جنید کرانی ... ۲۷۸
	۳۴۴ - ۴۷۵ - ۴۸۸	جوان علی خان پسر محمد
۶۹۱ ...	۸۱۳	مراد خان ... ۶۹۱
جواهر سنگھ جات پسر	جنت مکانی (یعنی نور الدین	
سورجمل (یا) سورجمل	محمد جہانگیر پادشاه	
۸۶۶ جات	۸ - ۱۲ - ۱۳ - ۱۵ - ۱۸	

جهاندار شاه معزالدين ۱۷۵ -	چركس (قوم) ۴۲۰
۱۷۷ - ۱۷۸ - ۹۰۷ - ۹۷۷ -	چغتآ ... ۲۹۹
۷۰۹ - ۷۱۱ - ۷۱۹ - ۷۲۰ -	چغتائي خان ... ۹۱
۷۳۱ - ۷۳۲ - ۷۵۲ - ۷۸۲ -	چذداول ... ۸۷۰
... ۸۷۹ - ۸۰۲ -	چنگز خان قتلغ ۹۱
جهان شاه بن شاه عالم بادشاه	چنگيز خان ۱۹۳ - ۱۹۴ -
... ۱۳۷ - ۱۳۹ -	... ۲۳۷ - ۲۵۹ - ۲۹۳ -
جهانگير بادشاه ۱۹۹ -	چنگيز خان قشليق و باتا (يا)
... ۳۲۴ - ۳۸۰ - ۸۲۸ -	قشلق و پانا ۳۰۲
جهيله رام (يا) چيله رام ناگر	چنگيز مخاطب بمنصور خان ۶
... ۱۷۸ -	چوسا (يا) چوسا ... ۱۸۰
جهيله ... ۱۴۴ -	چی دهج سنگهه (يا) جي
جی آيا سندهه ۷۷۳ -	دهج سنگهه زميندار آشام
... ۸۸۶ - ۸۸۸ - ۸۸۹ -	ملقب به سرکي (يا)
جی سنگهه سوائي ۱۰۷ -	سرکي راجه ۵۴۴ - ۵۴۵ -
... ۱۳۹ -	چين قليچ خان (خطاب نواب
* حرف چه *	
چترنيه (يا) جهترنيه ۱۴۴	نظام الملک آصف خان (
چتور ... ۳۸۶	... ۸۲۸
	چين - ن قليچ خان (که اول
	عبدالرحيم خان ابن خطاب

يافته بود بعده مخاطب به	حامد الله خان پسر مبارز خان
نصير الدوله ملايت جنگ	عماد الملک خواجه محمد
شد) ... ۸۳۵	... ۷۴۹
* حرف حا *	
حاتم بيگ کفايت خان ۵۰۶	حامد خان نايب صوبه دار
حاجي احمد سعيد خان ۱۷۲	گجرات و اردعه عم نواب
حاجي بيگم ۶۰ - ۲۴۰	آصف جاه ... ۸۰۳ -
حاجي خان غلام شير خان	... ۸۷۸ - ۸۰۴ -
افغان ۲۰۷ - ۵۰	حبشيان (قوم) ۹۹۲
حاجي شفيع اصفهاني ۷۵۱	حبشيان عتبري ۴
حاجي شفيع خان ۹۳۵	حبیب علي خان ۲۷۹
حاجي شکرالله تبريزي ۷۵۴	هجاج بن يوسف ۵۶۲
حاجي عبد الله خراساني ديوان	حجة الاسلام امام محمد غزالي
صوبه برار ۷۵۱	... ۹۰۵
حاجي محمد ... ۷۵۵	حز الله خان بهادر صوبه دار
حاجي محمد خان سيستاني	ناندير ... ۸۰۰
... ۵۵	حز الله خان نبيرگ سعد الله
حاجي محمد علي خان ۶۴۳	خان ... ۷۲۶
حافظ محمد امين خان ۶۲۰	حسام الدوله ميرزا شاه نواز
	خان صفوی ۹۴ - ۶۹۳ -
	حسام الدين خان ۶۲۱

۷۰۶	۳۳۰ - ۳۳۱ - ۳۳۴	حسن
۵۱۳	حسین بیگ خان	۷۶	۳۳۴ - ۳۳۱ - ۳۳۴	حسن بیگ بدخشی
۸۳۳	۷۷	...
۳۱۶	حسین بیگ شیخ عمری	۴۳۶	۳۸۵	حسن پسر رستم میرزا
۴	حسین پسر نظام شاہ	۳۸۵	...	حسن خان
۴۳۰ - ۱۲۷	حسین خان	۴۳۰ - ۱۲۷	...	حسن خان پسر فخر الملک
۹۵۷	حسین خان تکریمہ	۹۵۷
۹۵۶	حسین خان چک	۹۵۶	...	حسن خان خورشیدی
۴۴۶	حسین خان شاملو	۴۴۶	...	حسن علی
...	حسینی خان پسر علی مردان	...	۱۳۱ - ۱۳۲	حسن علی خان
۷۴۲	حیدر آبادی	۷۴۲	۱۳۳ - ۱۳۴ - ۱۷۶ - ۹۱-۹	...
...	حسین خان پسر قطب الدین	حسن علی خان بہادر عالمگیر
۱۲۷	خان خورشیدی	۱۲۷	...	شاہی
...	حسین دوست خان عرف چندا	حسن علی خان (خطاب)
...	(یا) نواب چندا صاحب	محمود غلزی (۷۰۴)
...	از رُسای نوابت آرکات	حسن یار خان پسر محمد یار
۸۶۲ - ۸۶۱	خان
۷۷۷	حسین زئی (قوم)	۷۷۷	۳۳۰ - ۳۳۴	حسین
...	حسین علی خان امیر الامرا	حسین بیگ بدخشی
...	مویہ دار اورنگ آباد	حسین برادر محمود غلزی

۸۳۶	۱۳۴ - ۱۴۲ - ۱۷۶ - ۵۰۷	...
...	حفیظ اللہ خان (یا) حفظ اللہ	...	۵۶۶ - ۶۴۵ - ۶۷۷ - ۷۱۲	...
...	خان پسر معزالدرہ حامد	...	۷۱۳ - ۷۱۴ - ۷۴۷ - ۷۴۸	...
...	خان بہادر ملاکت جنگ	...	۷۵۷ - ۷۶۶ - ۷۸۲ - ۸۰۶	...
۷۶۸	۳۲	حسین قلیج خان بہادر
۶۱۸	حسین قلی خان
۴۳۶	۲۳۶ - ۲۰۴	...
۲۶۱	حسین قلی خان ذوالقدر
...	حکیم حمام (حمام بہای ہوز)	حشمت اللہ خان پسر محترم
۳۴۹	خان بہادر میر محمد خان
۶۲۶	(یا) میر محمد جان
۹۵۵ - ۳۷۹
۸۱۱	حشمت جنگ بہادر (خطاب)
۳۷۹	محمد اصغر پسر محمد
۳۴۷ - ۳۱۰	اسلم خان (۶۶۷)
۴۱۷	حفظ اللہ خان فوجدار چنوت
۳۴۳ - ۲۹۸	پنجاب برادر لطف اللہ
۳۴۲
...	حمزہ بیگ ترکمان	حفیظ الدین
...	حمزہ بیگ ذوالقدر مشہور بہ	حفیظ الدین خان بہادر
۲۹۷

۴۳۵	حمزه بیگ لله	حیدر علی ... ۲۷۲
۴۵	حمید الدین خان	حیدر علی خان تعلقه دار
۸۷۲	حمید الدین خان مخاطب به	سری رنگه پٹن : ۸۷۲
خانہ زاد خان پسر میرزا		حیدر قاسم کوہر ۱۹۰
ابوسعید ... ۵۱۵		حیدر قلی خان ۱۳۹ -
حمید خان حبشی غلام		... ۷۶۷ - ۸۳۵
نظام شاہ ... ۹۵۹		حیدر قلی خان خراسانی
حمید خان حبشی وکیل		دیوان دکن ۵۶۶
السلطنة ... ۴		حیدر قلی خان میر آتش
عمرو خانم ... ۲۸		(شف - معزالدوله) ۱۳۸ -
حیات خان ... ۸۳۱		... ۷۴۹
حیات مخاطب بزرگوار خان		حیدر قلی خان ناظم گجرات
برادر فتح جنگ خان ۲۵		... ۸۴۲
حیدر ... ۹۵۵		حیدر قلی دیوان دکن ۸۶۱
حیدر بیگ ... ۷۵۲		حیدر میرزا ۳۰۰ - ۳۰۱

* حرف خا *

۸۶۹	خاقان زمان یعنی شاه عالم
...	پادشاه ... ۴۹۱
...	خان اعظم ۵۹ - ۲۳۲ - ۳۵۹ -

۹۵۷ - ۹۳۱	۲۰ - ۷۸ - ۱۵۳ - ۱۶۵ -
۹۵۲	...	خان اعظم اٹک	۳۲۲ - ۳۷۸ - ۳۹۹ - ۴۰۸ -
...	...	خان اعظم کوک (یا) میرزا کوک	۴۲۰ - ۴۵۳ - ۵۰۰ - ۵۶۹ -
۹۲۸ - ۲۹۵ - ۲۵۸ ۸۱۷ - ۹۶۰ -
۲۱۸	...	خان باقی خان	خانخانان انتظام الدوله ۸۹۳
۲۷۴ - ۳۹۱ -	...	خانچہاں	خانخانان بہادر شاہی ۷۴۴
۶۳۰	خانخانان بیرام خان (شف -
...	...	خانچہاں اعزالدوله بہادر	بیرام خان خانخانان)
...	...	(شف) سپہ سالار خان	۵۰ - ۵۱ - ۱۸۱ - ۱۸۲ -
۹۵۱	...	محمد محسن	۱۸۳ - ۱۸۴ - ۱۸۷ - ۱۸۸ -
...	...	خانچہاں بہادر ۱۰۶ - ۳۶۴ -	۱۸۹ - ۲۰۶ - ۲۰۷ - ۲۰۹ -
۶۸۴ - ۶۴۴	۲۱۰ - ۲۲۱ - ۲۲۲ - ۲۵۵ -
...	...	خانچہاں بہادر شایستہ خان	۲۴۱ - ۳۰۸ - ۳۰۹ - ۳۲۰ -
۶۰۱	۳۲۴ - ۳۳۲ - ۳۳۳ - ۳۵۷ -
...	...	خان جہاں بہادر کوکلتاش	۳۷۳ - ۳۷۴ - ۳۸۵ - ۴۳۶ -
۳۴ - ۶۲۹ - ۹۴۹ - ۹۵۰ -	۴۳۷ - ۸۱۲ - ۸۱۴ - ۸۱۵ -
۹۶۷ ۹۵۲
۲۲۵	...	خان جہاں موبہ دار بنگالہ	خانخانان منعم بیگ ۵۳ -
...	...	خانچہاں لودی ناظم دکن (یا)	۵۵ - ۲۰۴ - ۸۰۹ - ۹۲۸ -
...	...	مناصب موبہ دکن ۱۹ -	خانخانان منعم خان ۱۶۱ -

۲۰۶ - ۲۰۸ - ۲۰۱ - ۶۶۰	۲۲۷ - ۳۷۹ - ۳۸۵ - ۴۴۳
۶۷۳ - ۶۷۴ - ۶۷۵ - ۶۷۶	۴۴۴ - ۵۷۰ - ۵۹۰ - ۶۲۴
خانخانان میرزا عبدالرحیم کوکھ	۶۷۱ - ۷۵۰ - ۹۲۹ - ۹۶۱
۸ - ۳۲۳ - ۳۵۴ - ۳۶۰	خان زمان اماني پسر
... ۹۵۸	مہابت خان خانخانان
خاندوران بہادر (خداب نواب	۳۹۹ - ۴۰۰ - ۴۰۱ - ۴۰۲
نظام الملک آصف جاہ	۴۰۴ - ۴۰۷ - ۴۰۹ - ۵۲۰
صوبہ دار اردہہ و فوجدار	خان زمان بروج علي ۱۸۶
لکھنؤ ۷۱ - ۸۵ - ۸۶	خان زمان پسر منعم خان
۸۸ - ۱۳۳ - ۱۶۳ - ۴۰۵	خانخانان ۷۵۶
۴۴۳ - ۴۴۵ - ۴۵۴ - ۴۵۵	خان زمان شیبانی ۱۱۶۶
۴۸۰ - ۵۷۰ - ۵۷۲ - ۷۴۷	... ۱۸۶ - ۲۰۵ - ۲۹۴
... ۸۹۳ - ۹۴۲	خان زمان شیخ نظام ۶۵۴
خان درزان خواجہ حسین ۷۸۱	خان زمان مکرم خان بن
خان درزان صوبہ دار پورانیپور	خانخانان بہادر شاہی
... ۴۵۴	... ۷۴۴
خان درزان نصرت جنگ ۴۹۰	خاننش خانم ... ۳۳۹
... ۴۹۱ - ۵۸۸	خان عالم .. ۲۸۲
خان زمان ۵۵ - ۸۵ - ۱۵۴	خان فیروز جنگ ناظم صوبہ
۱۸۶ - ۱۹۳ - ۲۰۰ - ۲۰۱	گجرات (اہل بختاب

شہاب الدین خان و ثانی	خانہ زاد خان پسر منعم خان
بخطاب غازی الدین خان	خانخانان .. ۶۷۷
بہادر فیروز جنگ مخاطب	خانہ زاد خان خان زمان ۳۸۷ -
شده) ۴۰ - ۴۱ - ۱۷۴	.. ۴۴۲
۵۰۶ - ۶۷۸ - ۶۸۰ - ۷۳۱	خدا بندہ پسر قریش سلطان
... ۷۶۵ - ۷۶۹	.. ۶۲
خان کلان ۱۴۷ - ۲۱۳	خدا بندہ خان .. ۳۹
... ۲۱۴ - ۲۱۵ - ۲۵۷	خدا داد برلاس .. ۲۲۵
خان محمد خان ۵۹۱	خدا داد خان - رادر علائی
خان میرزا پسر سلطان محمود	رحمت خان و پسر الہ خان
میرزا ... ۲۶۵	خان .. ۷۸۱
خانم (اہلیہ مہابت خان) ۴۰۷	خداوند خان .. ۹۵۸
خانم سلطان ... ۱۹۸	خداوند خان حبشی ۲۹۱ -
خانہ زاد خان ۱۲۴ - ۱۲۵	.. ۳۵۶
.. ۱۷۴ - ۳۶۶	خدایار خان مہتی ۳۱۲
خانہ زاد خان پسر کلان	خدمت خان .. ۳۳
مبارز الملک سر بلند خان	خرم بیگم مشہور بہ دلی نعمت
بہادر دلار جنگ میر محمد	۲۶۹ - ۲۷۱ - ۲۷۲ - ۳۲۹
رفیع .. ۸۰۵	خسر .. ۲۱
	خسر خان چرکس ۳۴۶ -

۳۴۷ - ۴۳۸ - ۴۸۵ - ۴۸۶	۵۸۸ - ۵۹۴ - ۶۰۱ - ۶۰۵
خسرو زمان .. ۵۰۶	۶۰۶ - ۶۲۳ - ۶۲۴ - ۶۲۶
خسرو سلطان بن نذر محمد	۶۳۶ - ۶۳۷ - ۶۳۹ - ۶۴۳
خان .. ۶۳۶	۶۴۴ - ۶۵۰ - ۶۵۱ - ۶۵۳
خسرو شاہ .. ۲۶۵	۶۵۴ - ۶۵۷ - ۶۶۰ - ۶۶۲
خسرو قزوینی .. ۲۸۷	۶۶۶ - ۶۶۸ - ۶۶۹ - ۶۷۰
خسرو ولی ارزبک ۸۸	۶۷۴ - ۶۷۸ - ۶۸۲ - ۶۸۶
خضر خان پنی .. ۶۲۹	۶۹۱ - ۶۹۲ - ۶۹۳ - ۶۹۸
.. .. ۸۶۰ - ۸۶۳	۷۰۲ - ۷۰۹ - ۷۱۱ - ۷۱۳
خضر خواجہ خان ۶۱	۷۱۵ - ۷۱۸ - ۷۴۷ - ۷۵۱
خضر خواجہ میر خداداد ۳۰۲	۷۵۶ - ۷۵۹ - ۷۶۵ - ۷۶۶
خلد مکان (یعنی محمد	۷۷۹ - ۷۸۰ - ۷۹۴ - ۸۰۱
اورنگ زیب عالمگیر بادشاہ -	۸۰۶ - ۸۲۶ - ۸۳۵ - ۸۳۸
شف محمد اورنگ زیب	۸۳۹ - ۸۴۲ - ۸۷۵ - ۸۷۶
(بادشاہ) ۲۹ - ۳۲	۸۸۱ - ۸۹۳ - ۹۱۶ - ۹۴۵
۳۳ - ۳۴ - ۴۷ - ۱۱۸	۹۴۶ - ۹۴۷ - ۹۴۸ - ۹۴۹
۱۲۱ - ۱۲۲ - ۱۲۳ - ۱۳۱	۹۵۱ - ۹۶۷ - ۹۷۱ ..
۱۴۰ - ۱۴۹ - ۱۴۹ - ۵۰۶	خلد منزل (یعنی قطب الدین
۵۲۴ - ۵۲۶ - ۵۲۷ - ۵۲۹	محمد معظم شاہ عالم
۵۵۸ - ۵۶۶ - ۵۷۵ - ۵۸۵	مخاطب بہ بہادر شاہ (

۳۲ - ۳۷ - ۴۷ - ۱۲۱	۱۵۵ - ۴۷۲ - ۴۷۹ - ۵۷۵
خلیل اللہ خان پلنگ حملہ	۱۲۷ - ۱۲۸ - ۱۷۷ - ۵۰۷
خطاب مہتاب خان	۶۰۷ - ۶۴۳ - ۶۵۱ - ۶۵۲
حیدر آبادی ۶۲۸	۶۵۴ - ۶۵۸ - ۶۶۲ - ۶۶۶
.. ۶۲۹ - ۶۳۱ - ۶۴۹	۶۷۰ - ۶۷۲ - ۶۷۷ - ۶۸۰
خلیل اللہ خان میر بخشی	۶۸۶ - ۶۹۳ - ۶۹۴ - ۶۹۸
۵۹۷ - ۵۹۰ - ۸۲۸ - ۸۲۹	۷۰۲ - ۷۰۹ - ۷۳۰ - ۷۵۶
خلیل اللہ خان میر توزک ۴۲۱	۷۵۷ - ۷۶۶ - ۷۸۰ - ۷۸۱
خلیل اللہ ولد میر میران ۳۹۶	۷۹۲ - ۷۹۳ - ۷۹۴ - ۸۰۲
خنجر خان داماد قلیچ خان	۸۰۵ - ۸۳۳ - ۸۳۵ - ۹۵۱
.. .. ۹۱۴ - ۴۹۳	خلیفہ عباسیہ ۴۷۰
خواجہ آقا خان ۲۷۳	خلیفہ اسد اللہ ۱۰۹
خواجہ ابوالحسن ۳۸۸	خلیفہ سید علی مخاطب بہ
.. .. ۴۲۹	خلیفہ سلطان وزیر اعظم
خواجہ ابوالحسن تربتی ۷۲	ایران خلف میر (قیچ الدین
.. ۱۶۶ - ۳۷۳ - ۵۹۹	محمد ۱۰۹ - ۱۱۰
خواجہ احمد مخاطب بہ	۱۱۱ - ۱۱۴ - ۶۴۳ - ۶۷۷
شہادت خان پسر کلان ۶۷۸ - ۶۸۰
مبارز خان عماد الملک ۱۱۷
.. ۶۲۴	خلیل اللہ خان ۱۰۰ - ۱۰۱

۷۴۵	۳۱۹ - ۲۲۵ - ۲۲۴ ..
خواجہ اسد خان پسر مبارز خان	خواجہ شمس الدین صاحب
ناظم حیدر آباد ۶۵۳	دیوان .. ۷۸
خواجہ باتی بالہ سمر قندی	خواجہ عامر مخاطب بہ
۳۲۴	امیر الامرا مصاص الدولہ
خواجہ بہاء الدین قاضی بلدہ	خاندوران ۸۸۰ - ۸۸۳ -
سمرقند برادر نواب عابد	۸۸۸
خان .. ۸۴۲	خواجہ عبدالباری ۲۳۴
خواجہ جہان .. ۳۷۸	خواجہ عبدالخالق ۲۳۳
خواجہ حسن نقشبندی ۲۱۲ -	خواجہ عبدالخالق خوافی ۳۶۹
۲۹۳ - ۴۵۶ - ۴۵۷ - ۴۵۸ -	خواجہ عبدالرحیم خان ۶۶۲
۴۵۹	خواجہ عبدالشہید ۲۳۳
خواجہ حسین ۱۳۳	خواجہ عبدالعلیم (۱۵)
خواجہ حسین علی مخاطب بہ	عبدالعلیم ۲۳۳
خان درزان ۱۳۳	خواجہ عبداللہ ۷۶۴
خواجہ خازند محمود ۲۳۳	خواجہ عبدالواحد خان خواجہ
خواجہ سہیل خان بیجاپوری	ہمت بہادر مخاطب بہ
۳۳۲	امین الدولہ بہادر سیف
خواجہ شاہ منصور رزق ۲۲۵	جنگ نبیرہ میرزا ابوالمعالی
خواجہ شمس الدین خان خوافی	۵۵۹

۲۳۴ خواجہ عبدالہادی	۱۹۹ .. خواجہ ریحی
خواجہ کلان بیگ ۱۸۰ - ۴۸	خواجہ ہادی مشہور بخواجہ
خواجہ کلان مشہور بہ خواجگان	کلان .. ۲۰۵
خواجہ پسر بزرگ خواجہ	خواجگی حاجی محمد ۴۱۳
ناصرالدین عبیداللہ احرار	خواجگی محمد حسین عم ہاشم
(قدس سرہ) ۲۳۲	خان برادر قاسم خان
خواجہ محمد سمیع ۱۸۶	میربکر ۶۲ - ۹۴۱
خواجہ محمد نظام برادر شیخ	خواجگی فتح اللہ ۱۹۸
الاسلام خواجہ عصام الدین	خواص خان ۱۵۲ - ۶۹۸
۲۳۳	خواص خان وکیل مہمات
خواجہ محمد یوسف ۲۳۳	سکندر عادل شاہ ۸۶۳
خواجہ محمد ہروی ۲۸۲	خوافی خان صاحب تاریخ
خواجہ مظفر علی ۲۲۱	منتخب اللباب ۶۸۰
خواجہ معین ۲۳۳ - ۲۲۵ -	خوشگی خان ۱۰۸ -
۲۳۶	۷۷۷ - ۷۷۹
خواجہ مقیم ہروی پدر	خیراللہ خان پسر معزالدولہ
نظام الدین بخش ۲۴۳	حامد خان بہادر ملاپست
۲۵۰	جنگ .. ۷۶۸
خواجہ نظام الدین عبدالہادی	خیریت خان عم رندولہ خان
۲۳۳	۴۰۱

داغ بیگ .. ۲۹۷	
دانشمند خان ۵۱۷ - ۶۱۴	
دانشمند خان میر بخشی	
.. .. ۱۷۱	
دارون .. ۲۲۰	
دارون خان ۸۴۱ - ۸۶۴	
دارون خان پنی نایب موبه دار	
دکن پسر خضر خان پنی	
.. .. ۸۶۰ - ۸۶۱	
دارون خان فریخی موبه دار	
بهار .. ۵۴۱	
دارون خان کرانی ۷۵ -	
۱۶۱ - ۲۰۹ - ۲۱۰	
دار بخش ۱۹ - ۳۹۴	
دنا سیندهیه ۸۶۶ - ۸۹۳	
.. .. ۸۹۴ - ۹۱۹	
دجال .. ۴۴۱	
درانیان (گروز) ۸۹۱ -	
.. .. ۸۹۴ - ۹۱۹	
درجن سنگه هادا ۶۲۳	
داراب خان ۳۲۵ - ۵۸۹	
داراب خان پسر سید محمد	
.. .. ۴۱۳	
دارا شکوه (شف - پادشاهزاده	
دارا شکوه) ۱۷ - ۲۷ -	
۲۸ - ۹۷ - ۹۸ - ۱۰۱ -	
۱۰۳ - ۱۰۴ - ۱۵۳ - ۱۵۴ -	
۱۵۵ - ۱۵۷ - ۱۷۰ - ۲۷۴ -	
۳۸۸ - ۴۹۱ - ۴۹۲ - ۴۹۴ -	
۵۰۳ - ۵۰۴ - ۵۰۹ - ۵۱۰ -	
۵۱۱ - ۵۱۹ - ۵۲۳ - ۵۲۶ -	
۵۳۶ - ۵۳۷ - ۵۵۸ - ۵۶۰ -	
۵۶۱ - ۵۶۷ - ۵۶۸ - ۵۷۲ -	
۵۷۴ - ۵۷۵ - ۵۸۱ - ۵۸۴ -	
۵۸۵ - ۵۹۷ - ۵۹۹ - ۶۰۰ -	
۶۰۱ - ۶۲۲ - ۸۲۴ - ۸۲۶ -	
۸۲۷ - ۸۳۱ - ۹۲۸ - ۹۴۴ -	
.. .. ۹۶۹	

* حرف دال *

دوریش خسرو .. ۲۸۸	
دکنیان (گروز) ۵۳۸ - ۵۷۶	
.. .. ۸۶۳	
دلور خان حبشی ۴۲۱	
دلور خان خضر خواجه احمد	
خان ابن خواجه محمد میارز	
خان عمان الملک ۷۴۵	
دولت برادر راجه سوچ سنگه	
.. .. ۴۴۵	
دلور خان روهیلہ ۱۰۶ - ۱۷۸	
۵۴۱ - ۵۴۳ - ۵۸۰ - ۷۳۲ -	
.. .. ۷۳۷	
درا خان (یا) درا خان ۶۱	
درومت بیگ مغل ۸۲۲	
دروستکام پسر معتمد خان ۴۳۴	
دروست محمد نواسه قطب الدین	
خان خردشگی ۱۰۷	
دروست محمد روهیلہ ۷۳۲	
دھرم راج مرزبان کوه بهوتنت	
.. .. ۵۴۶	
دھرماجی زمیذدار ۸۰۳	
دیا بهادر .. ۷۴۸	
دیانت خان نیردہ امانت خان	
.. .. ۳۷	
دیمل (یا) ایمل زمیذدار	
ولایت جام ۱۰۴	
دین محمد سلطان ۲۹۸	
دیویداس .. ۲۳۵	
* حرف ذال *	
ذاندین .. ۳۱۳	
ذہجرہ .. ۳۳	
* حرف ذال *	
ذوالفقار الدولہ میرزا نجف	
خان .. ۸۰۸	
ذوالفقار خان ۴۹۵ - ۶۷۳ -	
۶۷۴ - ۶۷۷ - ۷۷۹ - ۶۸۶ -	
۶۸۷ - ۷۱۰ - ۷۱۲ - ۷۳۱ -	

۹۷۱ - ۸۰۲	راجہ باسو ۱۴۹ - ۱۴۷ -
ذوالفقار خان صوبہ دار دکن	۹۴۰ - ۵۷۱
پسر اسد خان وزیر ۸۶۰	راجہ برہماتوت (برہمن ساکن
ذوالفقار خان نصرت جنگ	سنکمیر و مختار کل نواب
۱۱۷	آصف جاہ ثانی (۹۲۲ -
ذوالفقار (نام فیل) ۶۲۵	۹۲۴
	راجہ بہارامل کچواہ ۲۰۷
* حرف را *	راجہ بہگوان داس ۳۳۱
رائہور (قوم) ۷۵۵ - ۵۹۸	راجہ بہگونٹ داس ۷۰ -
۹۴۸ - ۷۵۶	۲۸۰ - ۲۷۳
راجپوتانہ (یا) (راجپوتان) (قوم)	راجہ بہویت داس کور (یا)
۱۵ - ۹۸ - ۲۱۵ - ۳۹۲ -	بہویت داس (یا) بیتھل
۳۹۳ - ۳۹۴ - ۳۹۵ - ۳۹۶ -	داس .. ۵۹۳
۳۹۸ - ۴۰۴ - ۴۰۶ - ۴۰۷ -	راجہ بہیم پسر رانا امر
۴۰۸ - ۴۹۵ - ۵۰۰ - ۵۰۱ -	سنگھ .. ۴۲۹
۵۹۱ - ۵۹۹ - ۶۰۱ - ۶۶۳ -	راجہ بیتھل داس (یا) بیتھل
.. ۷۷۰ - ۹۷۰ -	(یا) بیتھل - دیوان اسد
راجو میان دکنی ۸ - ۷	جنگ .. ۴۳۳ - ۸۷۲
راجہ ارچنہ (یا) ارچنہ	راجہ بیدر (یا) بیدرل (شف
(یا) ارچنہ ۳۸۶	بیدر (۱۹۶ - ۲۴۶ - ۶۱۸

راجہ پیام .. ۵۵۳	راجہ رام سنگھ پسر میرزا (راجہ
راجہ تودرمل (شف تودرمل)	چیسنکھ کچواہ ۵۷۷ -
۵۳ - ۷۰ - ۱۹۷ - ۲۰۶ -	۶۳۰
۲۱۸ - ۲۲۵ - ۲۲۸ - ۲۳۰ -	راجہ زار .. ۸۹۴
۲۴۶ - ۴۹۷ - ۹۳۰ - ۹۵۶ -	راجہ رای سنگھ سیسودیہ ۵۹۱
راجہ جسونت سنگھ ۶۵	راجہ رتن چند ۱۳۵ - ۷۴۷ -
راجہ جگت سنگھ پسر راجہ باسو	۷۴۸
۱۷ - ۵۷۱ - ۵۷۲ -	راجہ رخنگ .. ۵۴۳
راجہ چیسنکھ ۴۵ - ۱۰۷ -	راجہ ساہو .. ۵۰۸
۸۷۹ - ۷۵۷ - ۵۸۲ ..	راجہ ساہو بہونسلہ (شف ساہو
راجہ چنتامن برہمن ۲۷۷	بہونسلہ (۸۵ - ۱۵۴ -
راجہ چہیلہ رام ناگر (یا) چہیلہ	۴۰۰ - ۴۰۱ - ۴۰۲ - ۴۰۴ -
رام عم گردھر بہادر ۷۴۸	۴۱۹ - ۴۲۰ - ۴۵۱ - ۴۵۵ -
راجہ رام جات .. ۶۵۷	۵۷۰ - ۸۰۶ - ۹۴۲ - ۹۶۱ -
راجہ رام چند .. ۷۳	راجہ سری نگر .. ۸۲۲
راجہ رام چندر ۹۲۰ - ۹۲۱ -	راجہ سنیہا (یا) سنبہاجی
راجہ رام چندر سین جادون	بہونسلہ (شف سنیہا
.. .. ۸۰۰	بہونسلہ (۳۲ - ۴۱ -
راجہ رام چند مرزبان تہتہ ۲۰۸	۵۸۸ - ۶۲۹ - ۶۵۴ - ۷۵۹ -
راجہ رام ساہ ۵۴ - ۵۵ -	راجہ سورج سنگھ رائہور ۱۵۰ -

۱۵۱ - ۱۵۲ - ۴۴۵	رام داس مخاطب به راجه
راجہ سورجمل (شف سورجمل)	رگھوناتھ داس دیوان مظفر
۳۶۶ - ۸۸۶ - ۸۸۷	جذک ۸۹۷ - ۹۰۰
۸۸۹ - ۸۹۱ - ۸۹۴ ۹۰۱
راجہ علی خان ۱۹۸ - ۳۳۲	رام دیو راجہ دکن مخاطب به
راجہ گچپتی (شف - گچپتی)	رای (ایان) ۹۱۱ - ۹۱۲
۲۷۹ - ۲۲۵	.. ۹۱۳ - ۹۱۴ - ۹۱۵
راجہ گچ سنگھ ۱۵۳ -	رام سنگھ هادا ۵۱۰ ..
۳۲۲ - ۵۹۹	رانا ۵۵ - ۸۸ - ۳۸۷
راجہ گردهر بهادر (یا) راجہ	۳۹۲ - ۳۹۸ - ۴۳۱ - ۶۱۹
گردهر بهادر شف - گردهر ۸۱۲ - ۹۳۳
بهادر (۷۴۸ - ۷۷۱)	رانا ادی سنگھ زمیندار میوار
.. .. ۸۷۹ ۵۰
راجہ مان ۲۴۷	رانا امر سنگھ ۱۲ - ۱۴۹ -
راجہ مان سنگھ کچھو-واہ ۳۵۵ - ۴۲۹
(شف - مان سنگھ) ۵۵ -	رانا پرتاب زمیندار میوار ۳۴۴
۱۴۹ - ۲۹۵ - ۳۲۵	رانا پرتاب عرف کیکار (یا) کتکار
.. .. ۳۷۶ ۲۵۸
راجی خان موبه دار اله آباد	رانا سانکا (یا) سالکا ۱۴۵ -
.. .. ۱۳۲ ۲۶۵

۳۷۷	رای مانسنگھ دیوهره ۲۱۵	رانا سیدسویه ..
۸۶۸ - ۸۶۹	رای میکند .. ۵۱۰	راو بالاجی
۹۲۴	رتن پسر کلان مهیس داس	راو بهار سنگھ هادا
۵۰۱	راآهور .. ۴۴۶	راو دردا چندرارت
۱۶۸ - ۴۵۳ - ۴۵۴	رتن راآهور .. ۴۹۵	راو رتن
۵۱۲	رتن سنگھ چندرارت مخاطب
.. ..	به اسلام خان زمیندار رام پوره	راو رتن هادا مخاطب به
۱۶۳ - ۷۳۱	سرینند رای
۳۶۸ - ۳۸۹ - ۳۹۰	(جمان داد خان جودشگی	۳۹۷ - ۳۶۸ - ۳۸۹ - ۳۹۰
۹۶۰ ۷۷۸ - ۷۷۹
۷۸۷	رحمت خان ..	راو رنبا پسر انند راو جیونمت
۸۰۶ - ۸۰۷	رحمت خان (شف - امیرالامرا
۵۳۵ - ۵۳۷	حسین علی خان ۱۰۸ -	راو ستر سال
۵۹۱ ۱۵۹
۳۷۳	رحیم الله خان بهادر تیمولدار پرگڈه	راو مردان ..
۶۳۱	سیونا مضاف برار مخاطب	رای بندرابن ..
۱۲۴	به منظور الدوله متبرر چنک	راے درک ..
۴۴۰	پسر محمد غیاث خان	رای سال درباری
۱۰۵ - ۱۰۶	بهادر ۷۷۰	رای سنگھ
۱۹۷ ۷۷۱

رحیم داد پسر متهور خان بهادر	جماعه دار .. ۷۷۷
رحمت خان خورشیدی	رستم میرزا ۲۹۷ - ۲۹۸
.. .. ۷۹۱ ۲۹۹
رزق الله .. ۳۸۲	رستم میرزا ۲۹۷ - ۲۹۸
رستم .. ۳۸۲ - ۵۱۰ - ۹۰۵ ۲۹۹
رستم برادر زاده فتح جنگ	رسول برادر زاده ندرج جنگ
خان .. ۲۵	خان .. ۲۵
رستم خان .. ۴۴۹	رسول مختار .. ۴۰۹
رستم خان بیجاوردی ۵۹۱	رشید خان .. ۵۵۴
رستم خان دکنی ۹۴ - ۹۹	رشید خان انصاری شاهجهانی
.. .. ۱۰۱ - ۸۲۰ - ۸۴۱	برادر هادی داد خان
رستم خان صاحب صوبه اندخود	۱۴۰ - ۹۴۱ - ۹۴۲ - ۹۴۳
.. .. ۸۳	رشید خان برادر افراسیاب خان
رستم خان فیروز جنگ ۹۵	مرزا جمیری ۷۵۲
رستم زار عرواده مادنا ۲۲۹ -	رضوی خان .. ۱۲۲
.. .. ۹۳۰	رعد انداز خان ۵۹۸
رستم علی خان برادر شجاعت	رعد انداز خان میرانش ۶۳۶
خان گجراتی ۸۰۴	رفیع الدرجات بن رفیع الشان
رستم علی خان حاکم بندر	بن شاه عالم بادشاه (شف
سورت پسر محمد کاظم	سلطان رفیع الدرجات)

۱۳۶ - ۷۴۷ - ۸۰۳ - ۸۷۶	۹۱۹ - ۹۲۱ - ۹۲۲ - ۹۲۳
.. .. ۸۷۷	۹۲۴ - ۹۲۵ - ۹۲۶ - ۹۲۷
رفیع الشان بن شاه عالم بادشاه	رگهاتمه متصدی مهمات
.. .. ۱۳۶ - ۱۳۸ - ۷۴۹	دیوانی .. ۵۲۸
رفیع الدوله ملقب به شاه جهان	رگهوجی بهرسله (یا) رگهو
ثانی بن رفیع الشان بن	بهونسله ۸۶۹ - ۸۷۳
شاه عالم بادشاه (شف - ۹۰۵
شاه جهان ثانی) ۱۳۶ -	رنبها مرهقه .. ۸۴۰
.. .. ۷۴۷	روح الله برادر زاده مکرمت خان
رفیع خان باذل برادر زاده وزیر ۴۷۰
خان محمد طاهر خراسانی	روح الله بیگ خان (یا) روح الله
.. .. ۹۴۰	نیکدام خان ۹۴۸ -
رکن الدوله دیوان سرکار میر ۹۴۹
نظام علی اسد جنگ ۸۷۴	روح الله خان ۳۸ - ۶۲۴ -
رکن الدوله ناظم اردنگ آباد	۶۲۶ - ۶۴۲ - ۶۸۹ - ۹۵۰
.. .. ۸۹۸ - ۹۰۱ - ۹۰۲	روح الله خان ثانی ۴۱ -
رکبی .. ۴۰۱ ۶۹۳
رگهاتمه زار برادر اعیانی	روح الله میر بخشی ۶۶۱ -
بالاجی زار ۸۶۶ - ۸۷۰ - ۸۰۲ - ۶۶۷
۸۷۱ - ۸۷۲ - ۸۷۳ - ۸۹۲	رز بهانیان (فرقه) ۹۷۱

روشانیان (قوم)	۷۰	زکریا خان	۲۳ - ۲۲
روشن اختر - نام محمد شاه		زمان شاه عباس (یا) زمان	
بادشاه بن جهانشاه بن شاه		بن العباس	۴۰۹
عالم بادشاه (شف - محمد		زمانه بیگ مهابت خان	۳۸۷ -
شاه بادشاه (۱۳۶ - ۱۳۷			۳۸۸
رومیان (قوم)	۸۷	زمانیه دختر فرخ سیر پادشاه	
رومی خان میر آتش شاهی		و زوجه فردوس آرامگاه	
	۴۳۹		۸۸۹
روندوله خان (یا) روندوله خان		زوالی پسر مخلص خان	۴۳۰
بیجاپوری	۴۰۰ -	زین الدین علی خان پسر ملا	
	۴۰۲ - ۴۰۱ - ۴۱۹ - ۴۲۰	یحیی	۵۶۵ - ۵۶۶
	۹۶۵ - ۹۶۱	زین الدین کنجو	۵۸
زوهیله (قوم)	۲۲	زینت النساء بیگم همشیر اعیانی	
زابلی هزاره (قوم)	۶۵	محمد اعظم شاه	۶۶۹
زال	۳۸۳	زین خان (یا) زین الدین خان	
زاهد خان کوک	۲۸	کوک (یا) کوکلتاش	۳۰۰ -
زیر دست خان والا شاهی			۶۳۶ - ۶۱۸ - ۶۹۰ - ۹۶۹
اعلی حضرت	۱۶۸	* حرف سین *	
زربخش جنوه زمیندار پرگنه			
کرجهاک بند	۱۵	ساباجی پسر رگهوجی بهوسله	

۸۱۲	۸۷۳
۱۰۹	۵۱۶ - ۱۸۴
۷۹۲	۷۶۶ - ۷۵۸ - ۷۵۷
۱۰۹	۷۹۱ - ۷۸۳
۴۴۱	۴۳
۴۱۷	۱۳۱ -
۱۸۰	۷۱۲ - ۷۱۰ - ۵۴۴ - ۱۷۵
۲۴۴ - ۲۴۳	۷۱۳ - ۷۱۵ - ۸۴۱ - ۸۶۴
۸۵	۸۷۷
۱۵۴ - ۴۰۲ - ۴۰۱ - ۴۰۰	۱۸۶
۴۵۴ - ۴۰۹ - ۴۱۹ - ۴۵۴	۴۰۹
۴۵۵ - ۸۰۶ - ۵۷۰ - ۹۴۲	۱۸۶
۹۶۱	۴۰۹
۵۱۸	۱۸۶
۵۲۳	۴۰۹
۹۰۶	۱۸۶

۲۷۹	سوي رام	۵۹۸	ست بامي (طائفه)
۱۶۸	سزار خان	۳۲۲	ستر سال (يا) چتر سال
۵۵۷	سزار خان مشهدي	۷۷۲ - ۷۷۱	ستر سال بنديله
	سعادت الله خان فوجدار ناکرتک		ستر سال پسر ريمل (يا) ايمل
۷۳۷	۱۰۴	زميندار رلايت جام
۵۶۶	سعادت الله خان نايته	۹۰۶	سدا سيو
۶۸۳ - ۶۸۴	سعادت خان	۸۶۶	سداسيوار بهار
	سعادت خان قلعه دار کالنه و	۶۰۰	سويديو سيشوديه
۹۴۱	تربنگ		سوربراه خان چيله جلال نام
	سعادت خان فبيره زين خان	۱۷۳
۹۶۸	کوکلتاش	۲۸ - ۷۳۱	سر بلند خان
۹۵ - ۹۴	سعد الله خان	۷۵۹ - ۹۴۷
۱۷۱ - ۳۴۶ - ۴۷۲ - ۵۰۹		سربلند خان ميربخشي
۵۲۹ - ۵۴۷ - ۷۲۶	۹۴۸ - ۶۳۶
	سعد الله خان روهيله پسر علي	۶۰۸	سردار خان
	محمد خان روهله	۷۳۰	سردار خان کوتوال
۷۷۴		سرکي (يا) سرکي راجه (لقب)
۸۹۲ - ۷۷۴	۵۵۱	(راجه آشام)
	سعد الله خان وزير اعظم صاحب		سرمهت افغان
	قران ثاني شاهجهان بادشاه	۹۷۱
	و جد مادري نظام الملک	۲۵۳	سرمهت خان

۳۷۸	۳۸۷	آصف چاه
۹۱۲	سکندر ديو	۱۴۶ - ۲۴۱	شعید خان
۲۶۴	سکندر رومي	۵۹۰ - ۵۷۱ - ۳۴۶
۹۶۳	سکندر عادل شاه	۱۹۵	سعيد خان چغتو
۶۲۹	سکندر والي بيجاپور	۳۲۵ - ۳۲۴
	سکهان (يا) سکيه (ق-وم)	۹۴	سعيد خان ظفر جنگ
۷۵۷ - ۶۶۳ - ۱۲۸ - ۱۲۷	۵۹۴
۸۲۸ - ۸۰۸		سعيد محمد خان نائب اردبسه
	سکينه بانو بيگم همشيره ميرزا		پهر حاجي محمد و
۸۱۵ - ۲۱۷	محمد حکيم		برادرزاده علي وردني خان
۲۰۴ - ۶۹	سلاطين چغتو	۷۵۵
۲۶۴	سلاطين چغتو و اوزبک	۱۹۲	سکندر
۳۰۵	سلاطين دهلي	۸۷	سکندر بيگ
	سلاطين والا دودمان ظيموريه	۲۸۶	سکندر بيگ منشي
۱۶۹		سکندر (خاتم طبقه عادل شاهيه)
۱۴۵ - ۱۴۴	سلطان آدم	۹۱۶
۲۱۱ - ۱۴۸ - ۱۴۷	۲۲۹ - ۲۲۷	سکندر خان اوزبک
	سلطان ابراهيم پسر سلطان		سکندر خان سور والي هند
۷۴۹ - ۱۳۸	رفيع الشان	۱۸۷ - ۵۰
۷۷۱		سکندر دورتاني (يا) دوماني

سلطان ابو سعید خان کاشغری	۵۱۹ - ۵۲۱ - ۵۲۲ - ۵۲۴
.. ۴۸ - ۴۹ - ۶۱	۵۲۶ - ۵۲۷ - ۵۲۹ - ۵۳۱
سلطان ابو سعید گورگان	۵۳۲ - ۵۳۶ - ۵۵۴ - ۵۵۸
سلطان احمد	۵۶۶ - ۵۶۷ - ۵۷۰ - ۵۷۲
سلطان احمد خان المشهر به	۵۷۳ - ۵۷۵ - ۵۸۱ - ۵۸۳
بالا بچه خان .. ۶۱	۵۸۵ - ۵۸۸ - ۵۹۰ - ۵۹۴
سلطان احمد خلف زئی	۵۹۷ - ۶۰۰ - ۶۰۱ - ۶۰۵
سلطان احمد شاه بهمنی دکن	۶۰۶ - ۶۱۰ - ۶۱۳ - ۶۱۴
.. .. ۳۳۶ - ۳۳۷	۶۲۰ - ۶۲۱ - ۶۲۳ - ۶۲۴
سلطان المشایخ .. ۳۲۴	۶۲۶ - ۶۲۷ - ۶۳۹ - ۶۳۹
سلطان اردنگ زیب بهادر	۶۴۳ - ۶۴۴ - ۶۵۰ - ۶۵۱
(شف - محمد اردنگ	۶۵۳ - ۶۵۴ - ۶۵۷ - ۶۶۰
زیب عالمگیر شاه) ۲۳	۶۶۲ - ۶۶۴ - ۶۶۸ - ۶۶۹
۲۸ - ۲۹ - ۳۰ - ۳۲ - ۳۳	۶۷۰ - ۶۷۴ - ۶۷۸ - ۶۸۲
۳۴ - ۳۷ - ۸۸ - ۹۴ - ۹۶	۶۸۳ - ۶۸۶ - ۶۸۷ - ۶۸۹
۹۸ - ۱۱۵ - ۱۱۸ - ۱۲۱	۶۹۱ - ۶۹۲ - ۶۹۳ - ۶۹۵
۱۲۲ - ۱۲۳ - ۱۳۱ - ۱۴۰	۶۹۸ - ۷۰۲ - ۷۰۹ - ۷۱۱
۱۵۳ - ۱۵۴ - ۱۷۲ - ۳۶۲	۷۱۳ - ۷۱۵ - ۷۱۸ - ۷۴۷
۴۵۳ - ۴۵۵ - ۴ - ۵۰۹	۷۵۱ - ۷۵۴ - ۷۵۹ - ۷۶۵
۵۱۰ - ۵۱۱ - ۵۱۵ - ۵۱۷	۷۶۶ - ۷۷۷ - ۷۷۹ - ۷۸۰

سلطان حمزه میرزا	۷۹۴ - ۸۰۱ - ۸۰۶ - ۸۲۰
سلطان حیدر میرزا پسر شاه	۸۲۶ - ۸۲۷ - ۸۳۰ - ۸۳۱
طهماسب صفوی	۸۳۵ - ۸۳۸ - ۸۳۹ - ۸۴۲
سلطان خرم	۸۷۵ - ۹۴۲ - ۹۴۵ - ۹۴۶
سلطان خسرو	۹۴۷ - ۹۴۸ - ۹۴۹ - ۹۵۱
.. .. ۳۵۹	۹۶۷ - ۹۷۱
سلطان دارا شکوه (شف -	سلطان ادریس .. ۲۶۶
محمد دارا شکوه ۱۷	سلطان بایسنقر .. ۸۷
۲۷ - ۲۸ - ۹۷ - ۹۸ - ۱۰۱	سلطان بهادر رالی گجرات
۱۰۳ - ۱۰۴ - ۱۵۳ - ۱۵۴ ۲۰۰ - ۳۰۶
۱۵۵ - ۱۵۷ - ۱۷۰ - ۲۷۳	سلطان بیدار بخت ۴۵۸
۴۸۸ - ۴۹۱ - ۴۹۲ - ۴۹۴	سلطان بیگ .. ۶۶۷
۵۰۳ - ۵۰۴ - ۵۰۹ - ۵۱۰	سلطان پرریز ۱۲ - ۱۹
۵۱۱ - ۵۱۹ - ۵۲۳ - ۵۲۶	۱۶۵ - ۳۸۸ - ۳۸۹ - ۳۹۱
۵۳۶ - ۵۳۷ - ۵۵۸ - ۵۶۰	۴۲۸ - ۴۳۸ - ۵۶۸ - ۹۳۳
۵۶۱ - ۵۶۷ - ۵۶۸ - ۵۷۲	سلطان حسین .. ۳۰۷
۵۷۴ - ۵۷۵ - ۵۸۱ - ۵۸۳	سلطان حسین میرزا ۲۹۶
۵۸۵ - ۵۹۷ - ۵۹۹ - ۶۰۰ ۲۹۷ - ۲۹۹ - ۳۱۱
۶۰۱ - ۶۲۲ - ۸۲۴ - ۸۲۶	سلطان حسین میرزای بایقرا
۸۲۷ - ۸۳۱ - ۹۳۸ - ۹۴۴	(یا) باقرا ۶۹ - ۱۹۲

١٨٣ - ١٨٥ - ١٨٧ - ١٨٨	٤٧٤
١٩٣ - ١٩٤ - ١٩٥ - ١٩٦	٣٩٣ - ٣٩٤	سلطان محمد	
١٩٨ - ٢٠٠ - ٢٠١ - ٢٠٣	٩١٣
٢٠٤ - ٢٠٥ - ٢٠٧ - ٢٠٨		سلطان محمد اعظم شاه (شف)	
٢١٠ - ٢١١ - ٢١٥ - ٢١٧	٣١	محمد اعظم شاه (شف)	
٢١٨ - ٢٢١ - ٢٢٢ - ٢٢٣	٣٢ - ٣٨ - ١١٣ - ١١٧		
٢٢٧ - ٢٢٨ - ٢٣١ - ٢٣٤	١١٨ - ١٢٨ - ١٣١ - ١٧٢		
٢٣٥ - ٢٣٧ - ٢٤١ - ٢٤٣	١٧٥ - ١٧٦ - ٣٦٣ - ٤٢٨		
٢٤٤ - ٢٤٥ - ٢٤٦ - ٢٤٩	٤٣٣ - ٤٣٧ - ٤٣٨ - ٤٣٩		
٢٥٠ - ٢٥١ - ٢٥٤ - ٢٥٥	٤٥١ - ٤٧١ - ٤٩٣ - ٧٠٧		
٢٥٦ - ٢٥٩ - ٢٦٠ - ٢٦١	٧١٨ - ٧٥٦ - ٧٦٦ - ٧٧٩		
٢٦٣ - ٢٧١ - ٢٧٣ - ٢٧٤	٧٨٠ - ٧٨١ - ٧٩٣ - ٨٣٢		
٢٧٦ - ٢٨٠ - ٢٨٣ - ٢٨٥	٩٣٩ - ٩٤٥
٢٨٦ - ٢٨٨ - ٢٩١ - ٢٩٢		سلطان محمد اكبر (شف)	
٢٩٣ - ٢٩٩ - ٣٠٠ - ٣٠١		جلال الدين محمد اكبر	
٣٠٩ - ٣١٤ - ٣١٧ - ٣١٩	١ - ٢	بادشاه (شف)	
٣٢٠ - ٣٢١ - ٣٢٣ - ٣٢٥	٨ - ١٧ - ٤٩ - ٥١ - ٥٢		
٣٢٧ - ٣٣٠ - ٣٣٢ - ٣٣٣	٥٣ - ٥٥ - ٥٧ - ٥٩ - ٦٢		
٣٣٤ - ٣٣٦ - ٣٣٨ - ٣٣٩	٧١ - ٧٢ - ٧٤ - ٧٥ - ٧٨		
٣٤٠ - ٣٤٣ - ٣٤٥ - ٣٥٧	٩٠ - ١٢٦ - ١٨١ - ١٨٢		

٩٦٩	سلطان شمس الدين	٤٧٤
سلطان رفيع الدرجات (شف)			سلطان شهر يار	١٥ - ١٩
رفيع الدرجات	١٣٦	٣٩٥
٧٤٧ - ٨٠٣ - ٨٧٦ - ٨٧٧			سلطان عبد الله قطب شاه والي	
سلطان رفيع الدوله (شف)			حيدر آباد و گولكنده	٥١٧
رفيع الدوله (شف)	١٣٦	٥٣٠ - ٥٣١ - ٥٣٢ - ٥٣٣
..	٧٤٧	٥٣٤ - ٥٨٨ - ٦٢١
سلطان رفيع الشان (شف)			سلطان عظيم الشان	٧٤٦ - ٨٠٢
رفيع الشان (شف)	١٣٦	..	سلطان علاء الدين	٤٧٤
..	١٣٨ - ٧٤٩	..	سلطان علاء الدين برادرزاده و	
سلطان زين الدين كشميري			داماد جلال الدين خلجي	
ملك كد نامي	١٤٤	..	والي دهلي	٩١١ - ٩١٣
سلطان سارنگ	١٤٤ - ١٤٥	..	سلطان علاء الدين مشهور	
..	١٤٧	..	همايون شاه ظالم	٣٢٨
سلطان سعيد خان	٢٦٦	..	سلطان غياث الدين بلبن	
سلطان سليمان شكوه	٩٩	٤٧٤
١٥٥ - ١٥٧ - ٥١٣ - ٥٧٤			سلطان فيروز	٤٧٥
..	٥٧٥	..	سلطان فيروز خلجي	٤٧٥
سلطان شجاع	٤٥٤ - ٤٥٥	..	سلطان فيروز شاه	٣٠٥
٥٧٠ - ٥٧١ - ٥٧٤ - ٥٧٥			سلطان قطب الدين	٢٨١

شاهزاده محمد معظم (۳۵ -	۸۲۷ - ۸۳۰ - ۸۳۱ - ۸۳۵
۱۵۹ - ۵۹۸ - ۵۸۱ - ۶۰۲ -	۸۳۸ - ۸۳۹ - ۸۴۲ - ۸۷۵
۴۰۳ - ۴۱۵ - ۴۶۸ - ۴۸۳ -	۸۷۴ - ۸۸۱ - ۸۹۳ - ۹۱۴
۷۰۸ - ۷۱۷ - ۷۷۹ - ۹۳۸ -	۹۳۷ - ۹۴۱ - ۹۴۲ - ۹۴۵
سلطان محمود (۲۴۰ - ۲۴۱ -	۹۴۶ - ۹۴۷ - ۹۴۸ - ۹۴۹ -
۲۴۲ - ۲۴۳ - ۲۴۹ - ۴۵۰ -	۹۵۱ - ۹۶۱ - ۹۷۱ - ..
.. (۳۰۴ - ۳۲۶ - ۴۴۷ -	سلطان محمد بن تغلق شاه
۲۸۱ - سلطان محمود بیکره	.. (۴۷۵ - ۵۴۹ - ۹۱۵ -
سلطان محمود کولکاش	سلطان محمد تغلق (۳۰۵ -
.. (۲۴۵ - ۳۰۸ -	سلطان محمد خدا بنده دارای
سلطان محمود گجراتی (۶۹ -	ایران والد شاهزاده عباس
.. (۱۹۳ - ۳۰۶ -	میرزا (۲۹۷ - ۴۲۳ -
سلطان محمود لنکا (۳۰۷ -	۴۲۴ - ۴۲۶ - ۴۲۷ - ۴۳۴ -
سلطان مراد (۱۰ - ۱۱ - ۸۱۲ -	سلطان محمد خلف شاهزاده
سلطان مراد بخش (۴۵۵ -	محمد اورنگ زیب (۶۲۱ -
.. (۵۷۱ -	سلطان محمد قطب شاه
سلطان مظفر گجراتی (۵۷ -	برادرزاده محمد قلی قطب
.. (۵۸ - ۷۰ - ۴۴۷ -	شاه .. (۴۱۴ -
سلطان معزالدين (۹۵۰ -	سلطان محمد میرزا (۲۶۴ -
سلطان معظم (۵۳۷ - ۸۳۱ -	سلطان محمد معظم (شف -

۳۷۹ - ۳۸۰ - ۳۸۱ - ۳۸۲ -	۵۲۷ - ۵۲۹ - ۵۳۱ - ۵۳۲ -
۳۷۹ - ۳۸۰ - ۳۸۱ - ۳۸۲ -	۵۳۶ - ۵۳۷ - ۵۳۸ - ۵۳۹ -
۳۵۳ - ۳۵۴ - ۳۵۵ - ۳۵۶ -	۵۶۷ - ۵۶۸ - ۵۶۹ - ۵۷۰ -
۳۸۸ - ۳۸۹ - ۳۹۰ - ۳۹۱ -	۵۷۵ - ۵۷۶ - ۵۷۷ - ۵۷۸ -
۴۵۸ - ۴۵۹ - ۴۶۰ - ۴۶۱ -	۵۸۸ - ۵۸۹ - ۵۹۰ - ۵۹۱ -
۸۱۴ - ۸۱۵ - ۸۱۶ - ۸۱۷ -	۶۰۰ - ۶۰۱ - ۶۰۲ - ۶۰۳ -
۹۲۸ - ۹۲۹ - ۹۳۰ - ۹۳۱ -	۶۱۰ - ۶۱۱ - ۶۱۲ - ۶۱۳ -
۹۵۳ - ۹۵۴ - ۹۵۵ - ۹۵۶ -	۶۲۱ - ۶۲۲ - ۶۲۳ - ۶۲۴ -
.. (۹۵۸ - ۹۵۹ - ۹۶۰ -	۹۶۱ - ۹۶۲ - ۹۶۳ - ۹۶۴ -
سلطان محمد اورنگ زیب	.. (۹۶۵ - ۹۶۶ - ۹۶۷ - ۹۶۸ -
برادر (شف - خلد مکان)	۹۶۹ - ۹۷۰ - ۹۷۱ - ۹۷۲ -
۲۳۱ - ۲۳۲ - ۲۳۳ - ۲۳۴ -	۹۷۳ - ۹۷۴ - ۹۷۵ - ۹۷۶ -
۳۳۳ - ۳۳۴ - ۳۳۵ - ۳۳۶ -	۹۷۷ - ۹۷۸ - ۹۷۹ - ۹۸۰ -
۹۹ - ۱۰۰ - ۱۰۱ - ۱۰۲ -	۹۸۱ - ۹۸۲ - ۹۸۳ - ۹۸۴ -
۱۲۱ - ۱۲۲ - ۱۲۳ - ۱۲۴ -	۹۸۵ - ۹۸۶ - ۹۸۷ - ۹۸۸ -
۱۴۰ - ۱۴۱ - ۱۴۲ - ۱۴۳ -	۹۸۹ - ۹۹۰ - ۹۹۱ - ۹۹۲ -
۳۴۲ - ۳۴۳ - ۳۴۴ - ۳۴۵ -	۹۹۳ - ۹۹۴ - ۹۹۵ - ۹۹۶ -
۴۹۳ - ۴۹۴ - ۴۹۵ - ۴۹۶ -	۷۰۲ - ۷۰۳ - ۷۰۴ - ۷۰۵ -
۵۰۱ - ۵۰۲ - ۵۰۳ - ۵۰۴ -	۷۱۵ - ۷۱۶ - ۷۱۷ - ۷۱۸ -
۵۰۵ - ۵۰۶ - ۵۰۷ - ۵۰۸ -	۷۱۹ - ۷۲۰ - ۷۲۱ - ۷۲۲ -
۵۱۰ - ۵۱۱ - ۵۱۲ - ۵۱۳ -	۷۲۳ - ۷۲۴ - ۷۲۵ - ۷۲۶ -
۵۱۴ - ۵۱۵ - ۵۱۶ - ۵۱۷ -	۷۲۷ - ۷۲۸ - ۷۲۹ - ۷۳۰ -
۵۱۸ - ۵۱۹ - ۵۲۰ - ۵۲۱ -	۷۳۱ - ۷۳۲ - ۷۳۳ - ۷۳۴ -

سلطان ريس كرا .. ۲۷۲	ميرزا ۲۹۷ - ۴۳۴
سليمان .. ۹۲۷ ۴۳۹ - ۴۴۱
سليمان بيگ فدائي خان بخشى	سنگرا ملهار (يا) سنگراجي
لشكر شاهزاده شاه جهان	ملهار مرهقه ۷۸۳ - ۸۴۱
.. .. ۴۳۱	سنگل بيگ ترخان ۳۰۲
سليمان خان .. ۴۲۴	سنيان قزوين (طائفه) ۸۱۳
سليمان خان كراني ۲۷۸	سوجمت و جيتارن (يا) چيتارن
سليمان شكوه ۹۹ - ۱۵۵ - ۱۵۷	(كزوه) .. ۵۹۸
سليمان منگلي .. ۲۰۹	سورج مل (يا) سورجمل جات
سليم شاه ۵۴ - ۱۴۵ - ۱۴۶	۸۶۶ - ۸۸۶ - ۸۸۷ - ۸۸۹
۲۵۲ - ۲۵۴ - ۲۵۵ - ۲۷۸ ۸۹۱ - ۸۹۴
سموگر .. ۹۲۲	سومره (طائفه) ۳۰۵
سنيها بهونسله (يا) سنيهاجي	سوم سنگه برادر پيربا نايك
بهونسله پسر سيواجي ۹۴۸
بهونسله (شف) - (اجه سنيها)	سهراب تركمان .. ۱۹۷
۳۲ - ۴۱۰ - ۵۷۷ - ۹۲۹	ميادوت خان .. ۱۷۰
.. .. ۷۵۹ - ۹۵۴	سيتا زو راجه رامچند ۷۳
هنگا سردار مرهقه ۱۲۴ ۳۸۴
.. .. ۹۵۰	سيد احمد بخاري ۳۲۴
سنگر ميرزا برادر خرد رستم	سيد احمد خان ۵۹۸

سيد الطائفه شيخ جنيد بغدادى	وزير اعظم محمد فرخ سير
.. .. ۸۶۳	بان شاه ۱۳۰ - ۱۳۱
سيد النسا بيگم دختر ميرزا رستم ۱۳۲ - ۱۳۳ - ۱۳۴
پسر مكرم خان ۵۸۶	سيد حسين علي خان امير الامرا
سيد امجد خان .. ۹۰۷	برادر دومين قطب الملك
سيد ارتاد محمد ۱۷۶	سيد عبد الله خان ۱۳۰
سيد بهو - و بخاري مخاطب	۱۳۱ - ۱۳۲ - ۱۳۴ - ۱۳۵
بديندار خان ۴۵۱ ۱۳۶ - ۱۳۷
سيد جعفر پسر كلان مير سيد	سيد حشمت الله خان پسر
جلال .. ۴۵۱	عبيد الله خان متبذاي
سيد جلال بخاري ۲۸۳	مكرم خان مير اسحق ۶۹۸
سيد جميل الدين سچه سالار	سيد خان جهان داره ۱۵۳
.. .. ۸۹۰	۴۰۵ - ۵۴۹ - ۷۴۸ - ۹۴۲
سيد جهانگير مجتبي خان پسر	سيد دلدار علي خان ۱۳۷
مرتضى خان سيد مبارك	۱۴۱ - ۷۱۴ - ۷۷۰ - ۸۳۵
خان .. ۶۱۴ - ۶۱۵ ۸۴۰ - ۸۷۷
سيد حامد خان پسر مرتضى	سيد سلطان كر بلائي ۹۱۹
خان سيد شاه محمد ۵۹۸	سيد شجاع خان ۴۰۵
سيد حسن علي خان نام قطب	سيد شمس الدين .. ۶۱۴
الملك سيد عبد الله خان	سيد شير علي مبارك خان

پسر سید مراد علی مبارک	بہادر یار وفادار ظفر جنگ
خان .. ۶۴۵	(خطاب سید حسن علی
سید صدر جهان صدر الصدور	خان وزیر اعظم محمد
پہانوی ۱۱۲ - ۱۳۲	فرخ سیر بادشاہ) ۱۳۴ -
سید عالم بارہہ ۵۸۵ - ۵۴۴	۷۱۲ - ۷۶۶ - ۷۶۷ - ۸۰۲
سید عالم علی خان برادر زادہ	سید عزت خان ۱۷۳
امیر الامرا سید حسین علی	سید عزت خان بارہہ ۷۴۷ -
خان نائب دکن ۱۳۷ - ۷۴۸
.. .. ۸۷۷ - ۸۴۱	سید عزت خان میر آتش ۱۷۳
سید عبدالغفار نائب صوبہ دار	سید علی اکبر آلہ آبادی قاضی
آلہ آباد - از احفاد سید	لاہور ۱۱۲ - ۱۱۴
صدر جهان صدر الصدور	سید علی اکبر مجتبیٰ خان
پہانوی .. ۱۳۲	پسر سید علی رضا ۶۴۵
سید عبدالکریم شریف خان	سید علی رضا پسر سید جہانگیر
.. .. ۶۰۸ - ۶۰۷	مجتبیٰ خان ۶۴۵
سید عبد اللہ خان ۱۷۸ -	سید علی گیلانی ۱۲۰
.. .. ۲۵۸	سید علی مخاطب بہ رضوی
سید عبد اللہ خان بارہہ ۵۰۷ - ۴۵۱
.. .. ۶۳۱	سید فاضل میر محمد قاسم
سید عبد اللہ خان قطب الملک	نسبہ .. ۴۱۱

سید فاضل ہمشیرہ زادہ قاضی	خان .. ۶۴۵
سید علی اکبر آلہ آبادی قاضی	سید مرتضیٰ امیر الامرا ۸۶ -
لاہور .. ۱۲۳ ۲۹۱
سید قلی اوزبک .. ۵۴۴	سید مرتضیٰ خان ۵۸۴ -
سید مبارک ۹۵۵ - ۹۵۴ ۵۹۸
سید محمد خان .. ۶۴۵	سید مظفر .. ۶۲۸
سید محسن .. ۳۵۰	سید مظفر خان .. ۴۵۳
سید محمد .. ۴۷۸	سید میرک خان ۶۶۶
سید محمد پسر کلان خان دھران	سید میرک شاہ ولد میر
.. .. ۴۵۴	جمال الدین محدث ۹۰
سید محمد جونپوری ۲۵۳	سید نجم الدین علی خان
سید محمد قنوجی ۹۱۰ ۱۳۸ - ۱۳۹
سید محمد گیسو راز ۳۳۷	سید نظام مرتضیٰ خان ۳۵۱
سید محمد ہمشیرہ زادہ	سید نعیم الدین مشہور بہ
محمد امین خان ۶۱۹	نعمت اللہ ثانی ۳۳۹
سید محمود پسر مرتضیٰ خان	سید نقی الدین محمد کرمانی
سید مبارک خان ۶۴۵ ۲۳۳
سید محمود مبارک خان ۶۴۵	سید نور الدین شاہ نعمت اللہ
سید مراد علی مبارک خان	ولی .. ۳۳۵
پسر سید محمود مبارک	سید ولی ہمشیرہ زادہ میر

۷۶۳	احمد خان	۵۷۸ - ۵۹۲ - ۵۹۴ - ۶۰۲
۵۱۹	سید هدایت الله قادری	۸۶۳ - ۶۲۲
	سیده بیگم زوجة آصف جانا	سیدو رام کور برادرزاده راجه
۶۲۵	فتح جنگ	بتهل داس (یا) بیتهل
	سیده مبینة حیدر علی خان	داس .. ۴۲۳
	از نبایر شاه میرزای	
۷۹۲	حیدرآبادی	
۴۴۱	سید یوسف خان رضوی	شادی اوزبک .. ۸۴
۴۰۵	سیدی مرجان قلعه دار	شادی خان ۸۴ - ۷۷۳
۲۵	سیدی مسعود ..	شانعی (مذهب) ۴۱۸
	سیف الدین مغوی خلف میرزا	شاکر خان .. ۱۷۸
	مف شکن کامیاب خان	شاملو (قوم) ۴۲۵ - ۴۲۸
۴۷۹	شاه ابو المعالی قره خدی
۴۴۳	سیف الله پسر قلیچ خان	(متخلص به شهبیدی) ۱ -
۶۵۰	سیف الله خان	۱۸۱ - ۱۸۹ - ۱۹۰ - ۱۹۱
۶۴۷	سیف خان ..	۲۱۲ - ۲۷۰ - ۴۵۶ - ۴۵۷
	سیف خان صوبه دار گجرات	شاه اسمعیل ثانی فرمانروا
۴۵۱	ایوان ۲۶۲ - ۲۷۵
	سید ابهرنسله	.. ۲۹۶ - ۴۱۳ - ۴۳۴
۵۶۲ - ۵۶۳ - ۵۷۵ - ۵۷۷	شاه اسمعیل مغوی دارای ایران	

* حرف شین *

۳۳۸ - ۲۸۱ - ۸۵	..	(شف فردوس آشیانی)
۱۱۷	شاه اسمعیل ماضی	۸ - ۱۰ - ۱۹ - ۲۰
۲۲۹	..	۲۱ - ۲۲ - ۲۶ - ۸۵ - ۱۱۵
۲۶	..	۱۲۱ - ۱۶۴ - ۱۶۸ - ۱۷۱
	شاه برهان الدین غریب (قدس)	۲۹۶ - ۳۰۲ - ۳۲۱ - ۳۲۲
- ۸۵۶ - ۸۴۸ - ۸۴۵	..	۳۶۲ - ۳۶۶ - ۳۶۸ - ۳۷۵
۹۰۵ - ۸۹۶ - ۸۸۱	..	۳۷۸ - ۳۷۹ - ۳۸۳ - ۳۸۴
	شاه بنده نواز (قدس صرة)	۳۸۵ - ۳۸۶ - ۳۸۹ - ۳۹۹
۷۶۸	..	۴۱۹ - ۴۲۱ - ۴۲۹ - ۴۳۳
	شاه بیگ (یا) شاه بیگ	۴۳۸ - ۴۴۲ - ۴۴۵ - ۴۵۲
۲۳۲	..	۴۵۳ - ۴۶۹ - ۴۷۲ - ۴۸۱
۵۰۲ - ۴۳۶	..	۴۸۲ - ۴۸۴ - ۴۸۵ - ۴۸۹
	شاه بیگ خان	۴۹۰ - ۴۹۳ - ۴۹۴ - ۴۹۷
۲۹۹ - ۲۶۵	..	۵۱۲ - ۵۱۵ - ۵۱۶ - ۵۱۸
۳۰۶ - ۳۰۰	..	۵۱۹ - ۵۲۰ - ۵۲۴ - ۵۲۵
	شاه بیگ خان صوبه دار قندهار	۵۲۶ - ۵۲۷ - ۵۲۹ - ۵۳۶
۲۸۷ - ۳۷۲	..	۵۳۷ - ۵۴۴ - ۵۵۵ - ۵۵۷
	شاهجهان بادشاه ملقب به	۵۵۸ - ۵۷۹ - ۵۸۱ - ۵۸۳
	فردوس آشیانی و اعلی	۵۸۴ - ۵۸۷ - ۵۹۲ - ۵۹۷
	حضرت رماحی قران ثانی	۵۹۹ - ۶۰۰ - ۶۰۱ - ۶۰۴

۶۰۹ - ۶۱۴ - ۶۲۰ - ۶۲۵	۸۹۳ - ۸۹۴ - ۹۱۹ - ۹۲۱
۶۲۶ - ۶۳۶ - ۶۴۳ - ۶۴۴	شاه درله (درویش صاحب
۷۱۷ - ۸۱۸ - ۸۲۱ - ۸۲۴	تصرف) .. ۷۲۹
۸۲۷ - ۸۳۰ - ۸۳۷ - ۸۷۵	شاه راجوی فتار (یا) قتال ۹
۸۹۶ - ۹۲۳ - ۹۳۴ - ۹۴۱	شاه رخ میرزا پسر رستم میرزا
۹۵۸ - ۹۶۰ - ۹۶۳ - ۹۶۴	۴۵ - ۳۰۹ - ۳۳۰ - ۳۳۱
۹۶۹	۴۳۶ - ۴۱۰
شاهجهان پسر معنی السنه	شاهزاده اعزالدين ۷۸۱
بن کام بخش بن خلد مکان	شاهزاده اورنگ زیب ۴۴۵
۸۹۳	۴۴۶ - ۴۴۷ - ۵۹۲ - ۸۳۷
شاه جهان ثاني - لقب رفیع	۸۷۵
الدوله بن رفیع الشان بن	شاهزاده بیدار بخش خلف
شاه عالم بادشاه (شف -	محمد اعظم شاه ۳۲
رفیع الدوله) .. ۱۳۶	۴۹ - ۱۷۴ - ۶۶۲ - ۶۹۰
شاه جهانگیر .. ۴۳۱	۹۲۹
شاه حبیب الله ۳۳۸ - ۳۳۷	شاهزاده بیگم همشیره نوازش خان
شاه خلیل الله ۳۳۷ - ۳۳۶	میرزا عبد الکافي و زوجة
شاه دانه .. ۸۱۱	مف شکن پسر میرزا حسن
شاه درانی ۸۳۳ - ۸۶۵	مغربي .. ۸۲۹
۸۶۹ - ۸۹۰ - ۸۹۱ - ۸۹۲	شاهزاده پرویز ۸۱۸ - ۱۴۴

شاهزاده جهاندار شاه ۶۹۴	شاهزاده سلطان مراد ۵۲
شاهزاده دارا شکوه ۴۸۸	۱۶۳ - ۲۹۱ - ۳۲۰ - ۳۲۵
۴۹۱ - ۴۹۲ - ۵۷۲ - ۵۷۴	۳۵۴ - ۳۳۲
.. .. ۵۷۵	شاهزاده شاهجهان (یا) شاهزاده
شاهزاده دانیال ۳۲۰ - ۳۳۱	رئی عهد شاهجهان ۱۹ -
۳۵۷ - ۳۵۸ - ۴۴۵ - ۴۴۶	۱۶۴ - ۱۶۸ - ۲۶۶ - ۳۷۵
۴۶۰ - ۵۵۷ - ۹۰۹ ..	۳۸۳ - ۳۸۹ - ۴۲۹ - ۴۳۳
شاهزاده سلطان پرویز ۱۸ -	۴۳۸ - ۴۸۲
۱۶۴ - ۳۸۰ - ۵۱۴ - ۸۱۸	شاهزاده شجاع (شف
شاهزاده سلطان خرم مخاطب	بادشاهزاده محمد شجاع)
به شاهجهان ۳۰۱ - ۹۵۸	۸۵ - ۳۸۴ - ۴۰۴ - ۴۵۲
شاهزاده سلطان دانیال ۷۰ -	۵۸۴ - ۹۷۰ - ۹۷۱ ..
۲۹۲ - ۳۳۳ - ۴۳۷ ..	شاهزاده عالمگیر بادشاه ۶۴۶
شاهزاده سلطان سلیم ۸ -	شاهزاده عالی گوهر ۸۹۰
۵۷ - ۱۶۳ - ۱۶۵ - ۱۶۹	شاهزاده عظیم الشان ۱۲۸ -
۲۴۳ - ۳۱۹ - ۳۲۵ - ۳۵۹	۶۹۴
۳۷۷ - ۳۸۶	شاهزاده علاء الدین ۲۳۷
شاهزاده سلطان محمد ۵۳۲ -	شاهزاده محمد اعظم شاه (شف
۵۳۳ - ۵۳۴ - ۵۵۹ - ۵۶۸	سلطان محمد اعظم شاه)
۹۷۱ - ۹۷۰	۳۱ - ۳۲ - ۳۸ - ۱۱۳ - ۱۱۷

۱۱۸ - ۱۲۸ - ۱۳۱ - ۱۷۲	بهر محمد اعظم شاه ۹۵۶
۱۷۵ - ۱۷۹ - ۳۹۳ - ۶۲۸ ۹۴۹
۹۳۳ - ۹۳۷ - ۶۳۸ - ۶۳۹	شاهزاده محمد داراشکوه (شف
۹۵۱ - ۹۷۱ - ۶۹۳ - ۷-۷	داراشکوه) ۲۸ - ۲۷ - ۱۷
۷۱۸ - ۷۵۶ - ۷۹۶ - ۷۷۹	۹۷ - ۹۸ - ۱-۱ - ۱-۳
۷۸۰ - ۷۸۱ - ۷۹۳ - ۸۳۲	۱-۴ - ۱-۳ - ۱-۵ - ۱-۵
.. .. ۹۴۵ - ۹۳۹	۱۵۷ - ۱۷۰ - ۲۷۲ - ۴۸۸
شاهزاده محمد اکبر شاه	۴۹۱ - ۴۹۲ - ۴۹۴ - ۵۰۳
۱۸۷ - ۲۰۳ - ۳۶۴ - ۶۴۷	۵۰۴ - ۵۰۹ - ۵۱۰ - ۵۱۱
.. .. ۷۵۶	۵۱۹ - ۵۲۳ - ۵۲۶ - ۵۳۶
شاهزاده محمد از رنگ زیب	۵۳۷ - ۵۵۸ - ۵۶۰ - ۵۶۱
بهادر ۹۴ - ۹۶ - ۳۶۲	۵۶۷ - ۵۷۲ - ۵۶۸ - ۵۷۴
۴۵۳ - ۴۵۵ - ۴۹۳ - ۴۹۴	۵۷۵ - ۵۸۱ - ۵۸۴ - ۵۸۵
۵۰۱ - ۵۰۲ - ۵۰۴ - ۵۰۹	۵۹۷ - ۵۹۹ - ۶۰۰ - ۶۰۱
۵۱۰ - ۵۱۱ - ۵۱۵ - ۵۱۷	۶۲۲ - ۸۲۴ - ۸۲۶ - ۸۲۷
۵۱۹ - ۵۲۱ - ۵۲۲ - ۵۳۱	۸۳۱ - ۹۳۷ - ۹۴۴ - ۹۶۱
۵۲۳ - ۵۳۶ - ۵۵۹ - ۵۸۱	شاهزاده محمد سلطان ۴۹۴
۵۸۸ - ۵۹۰ - ۶۲۱ - ۸۲۰	۵۹۰ - ۵۹۹ - ۶۰۰ - ۶۰۱
.. .. ۸۲۷	۶۴۲ - ۶۴۳
شاهزاده محمد بیدار بخت	شاهزاده محمد شجاع ناظم

بنگاله (شف بادشاهزاده	شاهزاده میران حسین ۲۹۱
محمد شجاع) ۲۱ - ۸۵	شاه سلطان حسین مغربی
۲۸۴ - ۴۰۴ - ۴۳۹ - ۴۵۲	۷۰۱ - ۷۰۲ - ۷۰۳ - ۷۰۵
۴۷۸ - ۴۸۵ - ۵۳۲ - ۵۳۹	شاه سلیمان مغربی ۷۵۹
۵۴۰ - ۵۴۱ - ۵۴۲ - ۵۴۳ ۷۶۰
۵۴۴ - ۵۴۵ - ۵۵۸ - ۵۵۹	شاه شرف پانی پتی ۳۸۱
.. .. ۹۷۱ - ۹۷۰	شاه مغبی ۸۷ - ۱۶۹
شاهزاده محمد معز الدین ۵۷۱
نخستین پور بادشاهزاده	شاه طهماسب مغربی دارای
محمد معظم شاه عالم بهادر	ایران ۱۰۹ - ۱۱۷
شاه) ۱۳۱ - ۱۳۲ - ۱۳۳	۲۶۲ - ۲۹۶ - ۳۲۹ - ۳۴۰
۱۳۴ - ۴۹۹ - ۵۸۶ - ۷۱۷	۳۵۸ - ۴۱۰ - ۴۱۲ - ۴۲۳
شاهزاده محمد معظم (شف ۷۵۳ - ۸۱۳
بادشاهزاده محمد معظم	شاه عالم بهادر (یا) شاه عالم
۳۵ - ۱۵۹ - ۵۶۸ - ۵۸۱	بادشاه ۱۲۲ - ۱۳۱
۶۰۲ - ۶۰۳ - ۶۱۵ - ۶۶۸	۱۳۶ - ۱۳۷ - ۱۳۸ - ۱۷۵
۷۰۸ - ۷۱۷ - ۷۷۹ - ۹۳۸	۴۴۷ - ۴۴۸ - ۴۵۱ - ۴۵۷
شاهزاده مراد بخش ۹۴	۶۶۰ - ۶۶۲ - ۶۶۶ - ۷۷۶
۹۹ - ۱۰۳ - ۴۴۵ - ۵۰۱	۸۰۸ - ۸۳۹ - ۸۶۰ - ۸۶۶
.. .. ۹۶۸ - ۸۱۹ - ۵۱۶ ۸۷۵ - ۸۷۶

شاه عالی گوهر	۹۲۲	شاه قلی خان کوکه	۳۶۶
شاه عباس ثانی راجی ایران		شاه قلی خان محرم	۲۴۶
۱۶۹ - ۳۴۱ - ۵۸۲ - ۶۰۳		شاه لشکر محمد عارف	۱۴۲
.. .. ۸۳۱ - ۷۰۲		شاه محب الله ..	۳۳۷
شاه عباس صفوی (یا) شاه		شاه محمد غوث گوالیاری	۱۴۲
عباس ماضی صفوی ۸۷ -		شاه محمود ..	۴۴۷
۱۱۰ - ۲۸۷ - ۲۹۰ - ۳۲۷		شاه مردان ..	۴۰۷
۳۳۳ - ۳۴۶ - ۳۸۷ - ۴۱۳		شاه منتجب الدین زر بخش ۹	
۴۱۵ - ۴۱۸ - ۴۲۱ - ۴۸۹		شاه منصور دیوان	۶۹
۴۲۶ - ۴۲۷ - ۶۷۷ - ۸۲۹		شاه منصور شیرازی	۹۳۱
شاه علی .. ۷		شاه میرزا	۱۹۲ - ۱۹۳ -
شاه عیسی جند الله ۱۴۱	 ۱۹۵ - ۱۹۷	
شاه غازی خان پسر عم نقیب		شاهم ساریان .. ۱۸۶	
خان میرو غیاث الدین علی		شاه نواز خان صفوی برادر میرزا	
.. .. ۸۱۵		حسن صفوی (یا) شاه نواز	
شاه قلی خان ۲۷۹ - ۳۶۷		خان میرزا پهلوی ۳۷۴ -	
.. .. ۳۶۸		۴۷۸ - ۵۲۲ - ۶۳۳ - ۸۳۴ -	
شاه قلی ملا بت خان چرکس	 ۹۵۸	
.. .. ۲۹۱		شاه نور الله درویش	۱۴۲
شاه قلی سلطان	۲۹۶	شایسته خان امیر الامرا ناظم	

صوبه اکبر آباد	۳۴ -	الک جعفر خان بهادر اسد	
۳۵ - ۱۳۵ - ۴۵۳ - ۵۰۱ -		جنگ و پسر نورالدین	
۵۶۸ - ۵۶۹ - ۶۰۲ - ۶۲۲ -		(از قوم افشار)	۷۵۳
.. .. ۹۳۸ - ۶۳۴		شجاع الملك محمد شریف	
شجاع (شاهزاده) ۲۴ - ۲۵ -		پسر پنجمین برهان الملك	
۱۱۶ - ۱۵۵ - ۲۹۵ - ۵۸۴ -		نواب آصف جاه	۹۰۳
۵۸۵ - ۵۹۷ - ۶۰۱ - ۶۰۲ -		شجاع بیگ مشهور به شاه بیگ	
.. .. ۶۱۵ - ۶۳۶ - ۹۴۴		۳۰۵
شجاع الدوله	۸۶۶ - ۸۹۳	شجاع جنگ از اولاد سید	
شجاع الدوله بهادر دل		محمد قنوجی	۹۱۰
خان ارزنگ آبادی ناظم		شجاع خان	۱۱۵ - ۹۵۳
حیدر آباد .. ۹۲۷		شجاع خان پسر محمد کاظم	
شجاع الدوله خلف ابوالمنصور		جمعه دار .. ۷۶۷	
خان صفدر جنگ ۷۷۵ -		شجاع خان گجراتی	۸۰۳ -
.. .. ۷۷۶		۸۰۴
شجاع الدوله ناظم ارده		شجاع خان محمد بیگ	
.. .. ۸۹۱		صوبه دار احمد آباد	۶۸۸ -
شجاع الدوله (یا) شجاع الدین		۷۶۷
محمد خان بهادر عرف		شجاع خان محمد مقیم	
مرزا دکنی داماد مؤتمن		۶۰

شورزہ خان میدوی	۲۵ - ۲۶	خان پسر کلان نظر بہادر
شریفا ..	۳۸۴	خویشگی .. ۸۲۰
شریف برادر فتح جنگ خان	..	شمس الدین خان مختار خان
.. ..	۲۵	پسر سید محمد ۴۱۳
شریف خان	۳۳ - ۴۳۶ ۶۵۵
شریف خان اتکہ حاکم غزنین	..	شمس الدین محمد خان اتکہ
.. ..	۴۳۶	.. ۵۱ - ۵۶ - ۲۰۵ - ۲۱۱
شریفہ بانو ..	۴۳۱	شمس چک .. ۳۱۴
شکر نسا (یا) شکر النساء بیگم	..	شمس خان خطاب نور خان
.. ..	۳۳۲	پسر پیر خان ۱۲۷ -
شمس الدولہ بہادر مہر جنگ	..	۱۲۸ - ۱۲۹ - ۱۳۰
(یا تہور جنگ)	۱۷۸	شمشیر خان ترین ۶۱۶
شمس الدین خان	۶۴۳	شمشیر خان محمد یعقوب
شمس الدین خان برادر	..	۶۹۵
قطب الدین خان خویشگی	..	شہاب الدین احمد خان موبہ دار
.. ..	۱۰۳	دہلی ۳۳ - ۵۳ - ۷۰ -
شمس الدین خان پھر کلان نظر	..	۱۸۹ - ۱۹۳ - ۲۱۹ - ۳۲۷ -
بہادر خویشگی	۷۷۷ - ۴۶۵
.. ..	۷۷۸	شہامت جنگ .. ۸۹۷
شمس الدین (یا) شمس الدین	..	شہامت خان (خطاب مبارز

خان عماد الملک	۷۳۳	فہامی ۵۲ - ۲۹۱ - ۲۸۸ -
شہباز برادر فتح جنگ خان	..	۳۰۴ - ۳۱۷ - ۳۲۰ - ۳۲۳ -
.. ..	۲۵	.. ۳۳۳ - ۲۵۶
شہباز خان	۱۹۴ - ۲۴۶	شیخ اسحاق فاروقی بہکری
.. ..	۲۴۷ - ۲۵۸ - ۲۸۳ - ۳۱۴ - ۳۲۶
.. ..	۳۲۵ - ۸۱۰ - ۹۳۲	شیخ اسمعیل ظفر - رمند خان
شہباز خان کذبو	۲۳۸ -	قوجدار جامود ۶۶۵
.. ..	۲۷۹ - ۲۹۵ - ۳۳۲ - ۳۵۷ -	شیخ الاسلام شیخ بہاء الدین زکریا
.. ..	۳۷۳ - ۹۳۱ ۹۵ - ۳۱۱
شہباز خان میر تورک	۲۰۸	شیخ بہاء الدین محمد ۶۳۳
شہداد خان یزنہ شمس خان	..	شیخ بہلول .. ۸۹
.. ..	۱۲۹ - ۱۳۰	شیخ حسن .. ۲۵۳
شہر بانو بیگم	..	شیخ حمو .. ۳۸۰
شہربار	۲۱ - ۳۹۴ - ۴۲۹	شیخ سعد الدین حموی ۷۸
شہنشاہ زمان نادر شاہ	۳۱۲	شیخ سلیم فتح پوری کوکلتاش
شہبانی خان اوزبک	۳۰۴	جنت مکانی ۶۶ -
شیبک خان	۳۰۵ ۳۶۵
شیخ ابن حجر مشہور بہ	..	شیخ شہاب الدین مہروردی
مفتی مکہ	۲۵۶	(رحمۃ اللہ علیہ) ۱۲۰ -
شیخ ابوالفضل مبارک علامی ۸۳۷ - ۸۷۵

شیخ عبدالعزیز	۷۳۳	خان بہادر و پسر شیخ
شیخ عبدالعزیز اکبر آبادی	..	محمد جنیدی ۸۶۳ -
..	۱۷۲ - ۳۸ ۸۶۸ - ۸۶۴
شیخ عبدالقادر بدائونی	۲۵۷	شیخ غیاث خواہرزادہ قطب الدین
..	۲۶۳	خان .. ۶۷
شیخ عبدالکریم	۵۱۱	شیخ فرید بخاری ۷۶
شیخ عبداللطیف بھٹائی	..	شیخ فرید بخشی بیگی ۳۰۰ -
..	۵۸۹ ۳۱۷ - ۹۶۱
شیخ عبداللہ نیازی یکی از	..	شیخ فرید پسر سید بہوہ بخاری
خلفای شیخ سلیم چشتی	..	مخاطب بہ دیندار خان
..	۲۵۳ - ۲۵۴ ۴۵۱
شیخ عبدالنبی صدر	۲۵۵ -	شیخ فرید ولد قطب الدین خان
..	۳۴۹ - ۳۴۸ - ۲۵۶	کرکھ .. ۵۹۹
شیخ عزیزان (طائفہ)	۱۲۰	شیخ فیضی .. ۲۶۱
شیخ علامی (شف - شیخ)	..	شیخ گدائی کزیر ۱۸۳
ابوالفضل مبارک علامی	..	شیخ مایل .. ۸۴۸
۲۴۵ - ۲۵۳ - ۲۵۴ - ۲۵۵	..	شیخ مبارک .. ۲۵۴
..	۳۷۲ - ۲۸۴	شیخ محب اللہ آلہ آبادی
شیخ علی خان کلان پندر ۶۰۶
نجیب الدولہ شیخ علی	..	شیخ محمد جنیدی خسر شیخ

منہاج بیجاپوری	۸۶۳ -	شیر خان .. ۲۶۷
..	۸۶۴	شیر خان افغان ۵۰
شیخ محمد ملتانی (قدس	۹۲۲	شیر خان تونور ۴۸۳
سورہ)	..	شیر خان سور ۴۷۵ - ۴۸
شیخ محمدی	۶۰۶	شیر خان فولادی ۱۹۶ - ۱۹۵
شیخ محی الدین عربی	۶۰۶	شیر خواجہ مخاطب بخواجه
شیخ مرتضی خان	۱۸	باقی خان ۳۸۴ - ۳۸۷
شیخ معروف صدر بہر	۷۵	شیر شاہ سور ۱۴۵ - ۲۰۷ -
شیخ منہاج بیجاپوری	۶۲۹ - ۲۷۷ - ۲۵۲
..	۸۶۳ - ۸۶۴	شیر علی اعلان .. ۶۱
شیخ میر	۶۹۵ - ۶۹۶ - ۸۲۶	شیر محمد دیوانہ ۲۲۱
شیخ میر خان	۱۰۱	شیطان لعین .. ۸۶۶
شیخ میر خوافی	۶۴۶ -	
..	۷۷۸	
شیخ نور اللہ	۱۴۰	صاحب بیگم .. ۱۷۶
شیخ یعقوب کشمیری	۹۵۵	صاحب طبقات اکبری ۲۴۵
شیر افغان خان	۴۲۹	صاحب قران ثانی (یعنی
شیر افغان خان	۱۷۸ - ۶۸	محمد شاہجہان بادشاہ
شیر افغان خان استجلو	۶۶	شف محمد شاہجہان
شیر حاجی	۹۳	بادشاہ) ۱۰ - ۱۶ -

* حرف صاد *

۱۹ - ۲۰ - ۲۱ - ۲۲ - ۲۶	۴۶۳ - ۴۶۴ - ۷۱۷ - ۸۱۸
۸۵ - ۱۱۵ - ۱۲۱ - ۱۴۵	۸۲۱ - ۸۲۴ - ۸۲۷ - ۸۳۰
۱۶۸ - ۱۷۱ - ۲۹۶ - ۳۰۲	۸۳۷ - ۸۷۵ - ۸۹۶ - ۹۳۳
۳۲۱ - ۳۲۲ - ۳۶۲ - ۳۶۶	۹۳۴ - ۹۴۱ - ۹۵۸ - ۹۶۰
۳۶۸ - ۳۷۵ - ۳۷۸ - ۳۷۹	۹۶۳ - ۹۶۴ - ۹۶۹
۳۸۳ - ۳۸۴ - ۳۸۵ - ۳۸۶	۹۶۳ - ۹۶۴ - ۹۶۹
۳۸۹ - ۳۹۹ - ۴۱۹ - ۴۲۱	۹۶۳ - ۹۶۴ - ۹۶۹
۴۲۹ - ۴۳۳ - ۴۳۸ - ۴۴۲	۹۶۳ - ۹۶۴ - ۹۶۹
۴۴۵ - ۴۵۲ - ۴۵۳ - ۴۶۹	۹۶۳ - ۹۶۴ - ۹۶۹
۴۷۲ - ۴۸۱ - ۴۸۲ - ۴۸۳	۹۶۳ - ۹۶۴ - ۹۶۹
۴۸۵ - ۴۸۶ - ۴۹۰ - ۴۹۳	۹۶۳ - ۹۶۴ - ۹۶۹
۴۹۴ - ۴۹۷ - ۵۱۲ - ۵۱۵	۹۶۳ - ۹۶۴ - ۹۶۹
۵۱۶ - ۵۱۸ - ۵۱۹ - ۵۲۰	۹۶۳ - ۹۶۴ - ۹۶۹
۵۲۴ - ۵۲۵ - ۵۲۶ - ۵۲۷	۹۶۳ - ۹۶۴ - ۹۶۹
۵۲۹ - ۵۳۴ - ۵۳۷ - ۵۴۴	۹۶۳ - ۹۶۴ - ۹۶۹
۵۵۵ - ۵۵۷ - ۵۵۸ - ۵۷۹	۹۶۳ - ۹۶۴ - ۹۶۹
۵۸۱ - ۵۸۳ - ۵۸۴ - ۵۸۷	۹۶۳ - ۹۶۴ - ۹۶۹
۵۹۲ - ۵۹۷ - ۵۹۹ - ۶۰۰	۹۶۳ - ۹۶۴ - ۹۶۹
۶۰۱ - ۶۰۴ - ۶۰۶ - ۶۱۴	۹۶۳ - ۹۶۴ - ۹۶۹
۶۲۰ - ۶۲۵ - ۶۲۶ - ۶۳۶	۹۶۳ - ۹۶۴ - ۹۶۹

صدر الدين محمد خان مغوي	۷۷۳ - ۷۷۴
خان مخاطب به نوب	۷۷۳ - ۷۷۴
امير الممالك پسر سيومين	۷۷۳ - ۷۷۴
نواب آصف جاه	۷۷۳ - ۷۷۴
۵۶۰ - ۴۴۵ - ۴۶۷ - ۹۰۱	۷۷۳ - ۷۷۴
ملايكت جنگ بهادر	۷۷۳ - ۷۷۴
ملايكت خان (شف اسکندر)	۷۷۳ - ۷۷۴
۲۵ - ۳۳ - ۳۸ - ۱۷۳ - ۹۴۹	۷۷۳ - ۷۷۴
ملاح خلان مخاطب به انور خان	۷۷۳ - ۷۷۴
پسر رزي - ر خان حکيم	۷۷۳ - ۷۷۴
عليم الدين	۷۷۳ - ۷۷۴
مصمص الدوله شاه نواز خان	۷۷۳ - ۷۷۴
اورنگ آبادي	۷۷۳ - ۷۷۴
مذلل خان خواجه سرا	۷۷۳ - ۷۷۴
موفقي صافي ضميمه (لقب)	۷۷۳ - ۷۷۴
محمود غلزي	۷۷۳ - ۷۷۴
صدر الدين محمد خان مغوي	۷۷۳ - ۷۷۴
خان	۷۷۳ - ۷۷۴
مف شکن پسر ميرزا حسن	۷۷۳ - ۷۷۴
مغوي	۷۷۳ - ۷۷۴
مف شکن خان	۷۷۳ - ۷۷۴
مف شکن خان داروغه توپخانه	۷۷۳ - ۷۷۴
عالمگيري	۷۷۳ - ۷۷۴
مف شکن خان محمد طاهر	۷۷۳ - ۷۷۴
مف شکن خان پسر نجيب الدوله	۷۷۳ - ۷۷۴
بهادر ثابت جنگ نجيب	۷۷۳ - ۷۷۴

* حرف صاد *

۱۷	خان تیلودار محالات میان
۱۳۴	..	ظفر جنگ	درآب صوبہ شاہجہان آباد
۸۶۷
۴۷۳	ضیاء الدولہ (ضمیمہ خطاب
			حشمت جنگ محمد اصغر
			پسر محمد اسلام خان (
۶۶۷
			ضیاء الدین برادر زادہ و خویش
			فاضل خان برہان الدین
۳۷ - ۳۶	دیوان دکن
۷۵۲	ضیاء اللہ خان

* حرف طا *

۸۷۷ - ۸۴۰	طالب خان
۱۷۱ - ۱۰۱	طاہر خان
۶۲۳	طاہر خان بلخی
۸۵	طہماسپ بیگ
۳۰۰	طہماسپ میرزا

* حرف ظ *

ظریف مخاطب بہ فدائی خان

۵۷۸ - ۵۸۱ - ۹۵۹ - ۹۶۱	عالمگیر بادشاہ	۳۰ - ۲۸
۹۶۵ - ۹۶۳	..	۵۲۹ - ۵۹۴ - ۶۰۶ - ۶۱۰
۹	عادل شاہیہ (طائفہ)	۶۲۰ - ۶۸۳ - ۶۸۷ - ۶۸۹
۳۰ - ۱۶۵ - ۳۹۰ - ۴۰۰	..	۶۹۱ - ۶۹۵ - ۷۱۸ - ۸۹۳
۴۰۲ - ۴۰۴ - ۴۴۳ - ۴۹۰	..	۹۳۷
۵۲۱ - ۵۲۶ - ۵۸۲ - ۵۹۱	عالمگیر ثانی	۸۹۱ - ۸۹۲
۹۶۱ - ۹۱۶	..	۸۹۳ - ۹۰۰
۴۴۴	عاص	عالی تبار پسر بادشاہزادہ
۸۸۸ - ۸۸۷	عاقبت محمود خان کشمیری	محمد اعظم شاہ ۶۴۰
۸۸۸ - ۸۸۷	..	عالی جاہ خلف نظام الدولہ
۴۸۸	عادل پسر میرزا عیسیٰ ترخان	آصف جاہ ۲۰۲ - ۵۱۸
۱۹۲	عادل حسین میرزا	۵۶۰
۱۷۲	عادل خان	عائشہ بیگم دومین صبیحہ زوجہ اللہ
۱۷۲	عالم شیخ از عظمای اکبر صرغند	بخشی و زوجہ سلطان
۸۳۷ - ۱۲۰	سہروردی	عظیم الشان ۸۰۲
۱۴۱ - ۱۴۲	عالم علی خان	عباد اللہ خان کشمیری
۷۱۴ - ۷۸۳ - ۸۰۶	..	مدارالمہام ۸۹۰
۸۲۵	..	عباس قلی خان شاملو ۷۰۳
۸۲۵	..	عباس میرزا مخاطب بہ شاہ
۸۲۵	..	عباس ۴۲۳

عبد الحی مخاطب به	..	۳۸۸ - ۵۸۳ - ۵۸۶
مصام الملك متخلص به	عبد الرحیم خلف هادی داد	
سازم مصنف این کتاب	خان	۹۴۳ ..
.. ..	عبد الرشید پسر سلطان ابوسعید	۹۷۳ - ۹۷۴
عبد الخالق	..	۳۰۴ ..
عبد الرحمن	..	۱۲۰ ..
عبد الرحمن (شیخ عزیزان)	عبد الرشید خان	۲۳۴
.. ..	عبد الرسول پسر کلان فتح خان	
..	۳۵ - ۴۰ ..
عبد الرحمن خان پسر عبد الرحیم	عبد العزیز	۴۴۴ - ۷۰۳
خان بن اسلام خان مشهدی	عبد الغنی کشمیری دست فرودش	
.. ..	اردو	۷۵۸ ..
عبد الرحیم بیگ تهمانه دار	عبد العزیز خان دالی بخارا	
قصه سازنگینور	۵۱۸ ..
عبد الرحیم پسر نرهان الدین	عبد القادر تیلودار آشتی وغیره	
.. ..	پسر نجیب الدوله شیخ	۳۶ ..
عبد الرحیم پسر شریف خان	علی خان بهادر	۸۹۵
.. ..	عبد القادر معتبر خان خویوش	۹۱۰ ..
عبد الرحیم خان	ملا یحیی	۱۵۹ - ۳۷ - ۵۶۵
.. ..	عبد الکرم خان برادر کلان قریش	۱۷۳ - ۶۹۷
عبد الرحیم خان خانخانی	خان حاکم کاشغر	۶۱

عبد الکرم قراش	۱۶۰
عبد الکرم میانه (از عمده)	عبد الله خان قطب الملک	۲۷
امرای سلاطین بیجاپوری	عبد الله خان متبذای مکرم	
.. ..	خان میر اسحق	۶۹۸
عبد الله	..	۹۵ - ۶۲
عبد الله پسر قباد خان میرا خور	حیدر آباد	۳۶۲ - ۶۱۹
.. ..	عبد الله نبیر مرقتی سید	
عبد الله خان	نظام	۴۸۱ ..
۲۷۶ - ۲۹۹ - ۳۳۱ - ۳۶۷	عبد الله وزیر صاحب قران ثانی	
..	شاهجهان پادشاه	۸۹۶
عبد الله خان ابدالی	عبد الله یمنی شانعی	۳۳۵
عبد الله خان اوزبک دالی توران	عبد المجید خان جسد	
۵۱ - ۲۴۰ - ۲۵۷ - ۲۵۹	عبد الکرم میانه (از عمده)	
۲۷۵ - ۲۹۸ - ۳۳۰ - ۳۴۸	امرای سلاطین بیجاپور	
..	۸۶۰ ..
عبد الله خان پسر محمد امین	عبد المجید خان مخاطب به	
خان	مجد الدوله بهادر	۸۰۷
عبد الله خان صوبه دار بهار	عبد المجید خان نبیر دلیور	
عبد الله خان فیروز جنگ ناظم	خان	۷۳۷ ..
صوبه دار	عبد المعبر خان مخاطب به	۴۱۱ - ۴۶۳

مبارز خان پسر مبارز خان ۱۱۸
عماد الملك خواجه محمد	عرب دست غیب ۳۹۲
.. .. ۷۴۵	عرش آشیانی (خطاب
عبد المقتدر نجیر مرثضی خان	جلال الدین محمد اکبر شاه -
سید نظام .. ۴۸۱	شف جلال الدین محمد
عبد النبی خان فوجدار کریم	اکبر پادشاه (۱ - ۲ -
(یا) کریم .. ۷۳۷	۸ - ۱۷ - ۴۹ - ۵۱ - ۵۲ -
عبد النبی خان میانه ۷۸۲	۵۳ - ۵۵ - ۵۷ - ۵۹ -
عبد الواحد خان پسر میرزا	۴۲ - ۷۱ - ۷۲ - ۷۴ - ۷۵ -
ابو المعالی ۵۵۹	۷۸ - ۹۰ - ۱۴۶ - ۱۸۱ -
عثمان خان پسر کلان اسماعیل	۱۸۲ - ۱۸۳ - ۱۸۵ - ۱۸۷ -
خان حسین زئی ۷۷۸	۱۸۸ - ۱۹۳ - ۱۹۴ - ۱۹۵ -
عثمان خان زهیله ۲۲	۱۹۶ - ۱۹۸ - ۲۰۰ - ۲۰۱ -
عثمان خان لوهانی ۳۸۲	۲۰۳ - ۲۰۴ - ۲۰۵ - ۲۰۷ -
عرب (قوم) ۵۴۲ - ۱۱۸ - ۶	۳۰۸ - ۳۱۰ - ۳۱۴ - ۳۱۵ -
عرب بهادر ۲۲۴ - ۲۲۵ -	۲۱۷ - ۲۱۸ - ۲۲۱ - ۲۲۲ -
.. .. ۸۱۱ - ۸۱۰ - ۲۴۷	۲۲۳ - ۲۲۷ - ۲۲۸ - ۲۳۱ -
عرب خان ۱۱۵ - ۱۱۷ -	۲۳۴ - ۲۳۵ - ۲۳۷ - ۲۴۱ -
.. .. ۱۱۹ - ۱۱۸	۲۴۳ - ۲۴۴ - ۲۴۵ - ۲۴۶ -
عرب خان (خطاب میرزا داراب)	۲۴۹ - ۲۵۰ - ۲۵۱ - ۲۵۴ -

ملقب به عالمگیر ثانی	۲۵۵ - ۲۵۶ - ۲۵۹ - ۲۶۰ -
خلف محمد معز الدین	۲۶۱ - ۲۶۳ - ۲۷۱ - ۲۷۳ -
جهاندار شاه ۱۳۳ -	۲۷۴ - ۲۷۶ - ۲۸۰ - ۲۸۳ -
.. .. ۸۹۰ - ۸۸۹	۲۸۶ - ۲۸۸ - ۲۹۱ -
عزیز بیگ بدخشی ۵۹۵	۲۹۲ - ۲۹۳ - ۲۹۹ - ۳۰۰ -
عزیز محمد کولکاش پسر	۳۰۱ - ۳۰۸ - ۳۰۹ - ۳۱۴ -
خان اعظم انکه ۹۵۳	۳۱۷ - ۳۱۹ - ۳۲۰ - ۳۲۱ -
عسکر خان .. ۵۵۴	۳۲۳ - ۳۲۵ - ۳۲۷ - ۳۳۰ -
عضد الدوله ۸۳۶ - ۳۵۹	۳۳۲ - ۳۳۳ - ۳۴۲ - ۳۴۶ -
عضد الدوله عوض خان بهادر	۳۴۸ - ۳۴۹ - ۳۵۰ - ۳۵۴ -
.. .. ۷۴۲ - ۷۴۱	۳۵۵ - ۳۵۷ - ۳۵۸ - ۳۶۴ -
عطاء الله .. ۱۵	۳۶۵ - ۳۶۶ - ۳۷۹ - ۴۰۰ -
عظمت خان پسر مهابت خان	۴۵۷ - ۴۵۸ - ۴۵۹ - ۴۶۰ -
.. .. ۴۳۰	۴۶۵ - ۴۷۵ - ۴۸۸ - ۴۹۷ -
عظیم الدین خان نایب صوبه دار	۶۱۸ - ۶۱۷ - ۶۵۸ - ۷۵۶ -
مالو پسر عم نواب آصف	۸۰۹ - ۸۱۱ - ۸۱۴ - ۸۱۵ -
جاء .. ۸۷۸	۹۰۶ - ۹۱۸ - ۹۲۸ - ۹۲۹ -
عظیم الشان ۴۶۰ - ۴۵۹	۹۳۲ - ۹۵۲ - ۹۵۳ - ۹۵۵ -
.. .. ۸۳۳	۹۵۷
عظیم الله خان ۶۰۹	عزالدین (یا) عزیز الدین

عقیدت خان .. ۱۶۵ ۵۹۰
علامہ میر عبد الجلیل بلگرامی	علی بن حمزہ .. ۴۱۷
.. .. ۸۳۹ - ۱۴۵	علی بیگ مخاطب بامتمام
علامہ آقا حسین خان سارے	خان پسر مرشد قلی خان
.. .. ۹۳۳ ۴۹۸
علامہ سعد اللہ خان	علی پرورد قطب شاہ ۵۳۵
علامہ شیخ ابو الفضل ۳۲۰	علی خان .. ۱۲۷
علاء الدولہ سرفراز خان بہادر	علی خان پسر قطب الدین
حیدر جنگ مرسوم بہ میرزا	خان خویشگی ۱۲۷
اسد الدین پسر مؤتمن	علی خان چک (یا) پیک
الملك شجاع الدولہ بہادر	مرزبان کشمیر ۹۵۴
اسد خان .. ۷۵۴	علی خان متبذنی عبد المجید
عازمی رضای (یا) غازی	خان .. ۷۳۷
رمائی (یا) علی زئی	علی راعی زمیڈار ۳۴۳
(طائفہ) .. ۵۹۶	علی رئی (قوم) ۷۷۷
علی (کرم اللہ وجہہ) ۱۸۷ -	علی عادل شاہ والی بیجاپور
.. .. ۴۹۹ ۵۶۳
علی (نام مجهول الذهبی کہ	علی قلی ۳۸۵ - ۲۴۳
اردا عادل شاہیہ بفرمانروائی	علی قلی خان خانزمان ۵۰
بیجاپور پر داشتہ بودند)	۵۶ - ۲۱۸ - ۹۲۵ - ۹۵۳

علی قلی خان شاملو حاکم	عماد الملك میر شہاب الدین
ہرات ۴۲۳ - ۴۲۴ - ۴۲۵	مخاطب بہ امیر الامرا
علی محمد خان رھلہ ۷۷۲ -	غازی الدین خان بہادر
.. .. ۷۷۴	فیروز جنگ پسر امیر الامرا
علی مردان حیدر آبادی ۷۴۲	فیروز جنگ بن نواب آصف
علی مردان خان ۵۲۵ - ۵۷۱	جاء (غفر اللہ ذنوبہم)
علی مردان خان امیر الامرا	۸۹۱ - ۸۹۲ - ۸۹۳ - ۸۹۴
.. .. ۱۷۰ - ۱۵۵	عمدۃ الملك .. ۹۰۲
علی مردان خان بہادر ۱۶۹	عمر بن عامی .. ۴۴۴
علی مردان خان زیک حاکم	عمر بن عبد العزیز .. ۴۴۴
قندھار ۹۳ - ۴۹۳	عمر خان بنی عم داؤد خان
علی وردی خان ۷۵۴ - ۷۵۵ ۸۴۱
علی یار سلطان حاکم فراء	عزایت اللہ پسر قاسم خان ۸۰
مضاف خراسان یکی از	عزایت اللہ پسر کلان میرزا
اجداد شجاع الدین محمد	عیسیٰ ترخان ۴۸۷ - ۴۸۸
خان بہادر میرزا دکنی	عزایت اللہ خان ۶۰۹ - ۶۱۰ -
.. .. ۷۵۳	۷۴۴ - ۷۴۶ - ۸۰۷
عماد الدولہ قمر الدین خان	عزایت اللہ خان خسر مبارز
مرحوم .. ۸۸۷	خان عمان الملك ۷۳۷
عمان الملك مبارز خان ۶۷۷	عزایت اللہ خان کشمیر

۷۳۸ .. بدخشی	۲۰ - موبه دار کشمیر
غالب خان پسر رستم خان	۷۹۱ - ۷۹۳
۸۴۱ .. دکنی	۱۷۵ - ۱۷۶ غذایت خان
۶۲۱ غالب خان عادلشاهی	۱۷۸ غذایت خان رافع
۲۹۴ غزالی مشهیدی (شاعر)	۱۷۹ غذایت خان شهید
۴۰۰ .. غضنفر	۸۴۰ .. عوض خان
۱۰۲ .. غضنفر خان	۷۸۴ - ۷۸۵ عوض خان بهادر
۱۹۹ .. غضنفر کوکه	۹۳ - ۹۴ عیدل زمیندار ندهار
۷۷۵ - ۷۷۴ .. غلام علی	۲۵۶ .. عین خان
۷۰۳ - ۷۰۱ (طائفه)	
۷۹۹ .. غنی بیگ	
غیاثا خواهرزاده قطب الدین	غازی الدین خان بهادر فیروز
۶۸ .. خان	جنگ پسر کلان قلیج خان
۹۳۳ غیاث بیگ اعتماد الدوله	خواجه عابد .. ۱۲۳
۶۲۱ غیرت خان بخشی	غازی الدین خان عماد الملک
غیرت خان (یا) عزت خان	۸۶۵ - ۸۶۶
برادرزاده عبد الله خان	غازی خان ۱۸۸ - ۲۲۳
۴۹۳ فیروز جنگ	غازی خان حاکم راجوری ۴۹
غیرت خان همشیر زاده	غالب خان ۴۰۵ - ۷۴۲
حسین علی خان امیر الامرا	غالب خان پسر امیر ابو طالب

• حرف غین •

۷۶۹	۳۸۵ - ۳۸۶ غیور بیگ کابلی
۱۰۷ خان خورشکی	
فتح الله پسر میرزا عیسی	
۴۸۸ - ۴۷۷ .. قرخان	
۴۵۲ .. فتح جنگ	
۲۴ .. فتح جنگ خان	
فتح جنگ خان روهیله فوجدار	
خاندیس پسر زکریا خان	
برادر عثمان خان روهیله	
۵۴۱ - ۲۲	
فتح جنگ خان میانه حسین	
۳۰ .. خان	
فتح خان ۴ - ۵ - ۶ - ۲۳ -	
۶۰ - ۴۰۰ - ۴۰۲ - ۴۰۳ -	
۴۰۴	
فتح خان یقینی (یا) پنی	
۲۷۸	
فتح خان دولت آبادی ۹۳۴	
فتح خان پسر ملک عنبر حبشی	
۹۶۰ - ۴۰۱ - ۴۰۰ - ۳	
فتح الدین علی خان معدوری	
۲۴۹	
۳۸۶ - ۳۸۵	
• حرف قا •	
فاخر خان پسر باقر خان	
۲۶ .. نجم ثانی	
۲۱۶ .. فاضل خان	
فاضل خان آقا افضل خطاب	
اعتماد خان (شف - اعتماد	
خان) ۱۸ - ۱۹ - ۲۰	
فاضل خان دیوان دکن ۳۹۲	
فاضل خان برهان الدین (شف	
برهان الدین) برادرزاده	
فاضل خان ملا علاء الملک	
۳۴ - ۳۵ - ۳۶ تونی	
فاضل خان دیوان دکن ۳۹۲	
فاضل خان علاء الملک ۳۶	
فاضل خان شیخ مخدوم صدر	
۲۲ - ۲۳ میر منشی	
فتح الدین پسر قطب الدین	

جانپاز خان خطاب یافت	۵۰۷
۱۲ - ۱۴ - ۱۵ - ۱۶ - ۱۸	فخر الدین خان پسر متهور خان
فدائی خان میر ظریف ۱۰	بہادر خوشگي رحمت خان
فراسیس .. ۸۹۹	۷۹۲
فرجام خان .. ۵۹۴	فخر الملک پسر یاقوت خان
فرحت خان مہتر سکائی ۱	حبشی مشہور بہ خدادند
۳ - ۲	خان ۹۹۳
فرخ خان .. ۲۱۶	فخر النساء بیگم .. ۱۹۰
فرخ سیر پادشاہ ۳۸ - ۵۰۷	فخر جہان بیگم صبیحہ سلطان
۵۶۶ - ۶۰۸ - ۶۵۲ - ۷۲۰	ابو سعید .. ۲۳۴
۷۷۲ - ۷۸۱ - ۸۸۹	فدائی خان ۷۹ - ۳۹۱
فردوس آرامگا - یعنی محمد	فدائی خان کوکہ معروف بہ
شاہ پادشاہ ۱۷۸ - ۶۴۵	اعظم خان کوکہ (شف -
۷۱۳ - ۷۱۵ - ۷۷۱ - ۷۴۸	اعظم خان کوکہ) ۳۳ -
۷۵۱ - ۷۵۳ - ۷۵۸ - ۷۶۶	۴۵۶ - ۵۴۲ - ۵۴۱ ..
۷۷۰ - ۷۷۴ - ۷۷۵ - ۷۷۶	فدائی خان محمد صالح پسر
۸۰۳ - ۸۰۷ - ۸۳۴ - ۸۶۴	اعظم خان کوکہ ۳۳ - ۳۳
۸۷۷ - ۸۷۸ - ۸۷۹ - ۸۸۱	فدائی خان میر آتش ۵۸۰
۸۸۹	فدائی خان میرزا ہدایت اللہ
فردوس آشیانی (یعنی محمد	بعده جان نثار خان (یا)

۵۵۷ - ۵۵۸ - ۵۷۹ - ۵۸۱	شاہجہان پادشاہ (ماقب بہ
۵۸۳ - ۵۸۴ - ۵۸۷ - ۵۹۲	صاحب قران ثانی و اعلیٰ
۵۹۷ - ۵۹۹ - ۶۰۰ - ۶۰۱	حضرت - شف - اعلیٰ
۶۰۴ - ۶۰۶ - ۶۱۴ - ۶۲۰	حضرت - یا شاہ جہان
۶۲۵ - ۶۲۶ - ۶۳۶ - ۶۶۳	پادشاہ) ۸ - ۱۰ - ۱۶ -
۶۶۴ - ۷۱۸ - ۸۱۸ - ۸۲۱	۱۹ - ۲۰ - ۲۱ - ۲۲ - ۲۶ -
۸۲۴ - ۸۲۷ - ۸۳۰ - ۸۳۷	۸۵ - ۱۱۵ - ۱۲۱ - ۱۶۴ -
۸۷۵ - ۸۹۶ - ۹۳۳ - ۹۳۴	۱۶۸ - ۱۷۱ - ۲۹۶ - ۳۰۲ -
۹۴۱ - ۹۵۸ - ۹۶۰ - ۹۶۳	۳۲۱ - ۳۲۲ - ۳۶۲ - ۳۶۶ -
۹۶۴ - ۹۶۹	۳۶۸ - ۳۷۵ - ۳۷۸ - ۳۷۹ -
فردوس مکانی (لقب بابر پادشاہ	۳۸۳ - ۳۸۴ - ۳۸۵ - ۳۸۶ -
شف بابر پادشاہ) ۶۱ -	۳۸۹ - ۳۹۹ - ۴۱۹ - ۴۲۹ -
۱۴۵ - ۱۷۹ - ۱۸۰ - ۱۹۲	۴۳۳ - ۴۳۸ - ۴۴۲ - ۴۴۵ -
۱۹۹ - ۲۰۲ - ۲۳۹ - ۲۵۲	۴۵۲ - ۴۵۳ - ۴۶۹ - ۴۷۲ -
۲۶۱ - ۳۰۶ - ۴۸۸	۴۸۱ - ۴۸۲ - ۴۸۴ - ۴۸۵ -
۴۹۰	۴۸۶ - ۴۹۰ - ۴۹۳ - ۴۹۴ -
فرزانه بیگم ہمیشہ رو ممتاز	۴۹۷ - ۵۱۲ - ۵۱۵ - ۵۱۶ -
الزمانی و مادر نامدار خان	۵۱۸ - ۵۱۹ - ۵۲۰ - ۵۲۴ -
۸۳۲ - ۸۳۰	۵۴۵ - ۵۴۶ - ۵۴۷ - ۵۴۹ -
۷۹ - ۸۰ - ۸۴	۵۳۶ - ۵۳۷ - ۵۴۴ - ۵۵۵ -

فرنگیان

۲۵۷ - ۸۵۳ - ۸۵۴ - ۸۵۵ -	فضل علي بيگ مخاطب
۹۰۰ - ۹۰۵ - ۹۰۷	بفضل علي خان پسر
فرنگيان انگريز (گودہ) ساکن	دومين مرشد قلي خان
ديوانان پتن ۸۹۲ ۴۹۸ - ۴۹۹
فرنگيان فراسيس (قوم) ساکن	فضل علي خان .. ۸۳۴
بندر بھلچري ۸۵۱ - ۸۵۴	فطرت (تخلص ميروزا معز
فردغی کشميري ۴۷۴	موسوي خان) ۶۳۵
فرهاد خان ۱۶۵ - ۵	فغوری گيلاني .. ۳۴۷
فرهنگ خان .. ۳	فقير الله خان پسر زاده فزع الله
فريدون خان برلاس ۲۰۷	خان .. ۴۳
فصيح الدين خان پسر مير سيد	فقير محمد پسر مذکور خان
محمد چشتي ۶۰۹	قطبي .. ۶۵۵
فضائل خان مير هادي پسر	فيروز خان خواجه سرا ۲۱
کلان وزير خان مير حاجي	فيروز شاه .. ۲۸۳
ديوان پادشاهزاده محمد	فيض الله خان .. ۱۷۲
اعظم شاه .. ۳۸	فيض الله خان پسر زاهد خان
فضل الله خان بخشى دکن	کوکہ .. ۲۸
.. .. ۳۸	
فضل الله خان پسر رحيم الله	
خان بهادر .. ۷۷۱	قانون بزرگ يعنى چنگيز خان

* حرف قاف *

۷۸ - ۵۶۹	جويني	۶۱
۳۱۴	قاسم خان حاکم کشمير	قابل خان مير منشي برادر
محمد	قاسم خان خطاب ثاني	ابو الفتح قابل خان
۹۶ ..	قاسم ..	والا شاهي .. ۳۲
۲۵۸	قاسم خان معرف کاسو	قاچوي بهادر .. ۲۵۸
۱۲۳ -	قاسم خان کرمانی	قادر آقا .. ۸۵
۹۵۰ - ۱۲۵ - ۱۲۴	قادر خان .. ۹۱
قاسم خان محمد قاسم معروف		قادر داد خان بهادر ۱۴۰
بمير آتش مخاطب بهعتمد		قاري (تخلص) ۳۴۷
خان نبيرگ قاسم خان		قاسم ۸۱
مير بحر معروف بمير آبي		قاسم ارسلان .. ۸۱۵
۹۵		قاسم الراسي (يا) الرشدي بن
قاسم خان محمد نيشاپوري		حسن بن ابراهيم طباطبائي
۵۰		حسيني .. ۳۵۸
قاسم خان مرزبان کابل ۷۰		قاسم برلاس .. ۶۳
قاسم خان موجي ۲۰۳		قاسم خان ۶۳ - ۶۴ - ۶۵ -
قاسم خان مير ابو القاسم نمکين		۶۶ - ۷۹ - ۸۰ - ۹۷ - ۹۸ -
۷۴		۱۲۴ - ۱۲۵ - ۳۴۵ - ۳۶۵ -
قاسم خان مير بحر عرش آشياني	 ۹۵۶
معروف به مير آبي		قاسم خان جويني پسر مير مران

خواهرزاده دوست میرزا	۹۵ - ۹۴۰ - ۹۵۷
سليم يکے از اولاد مولانا	۵۹ .. خان
خواجہ کوهي که اول قاضی	۲۴۰ .. کوکھ
کابل بود بعده قاضی آورد	۵۱۸ .. قاضي اسلام
شد ۸۹ - ۹۰ - ۵۱۸	۵۱۸ .. قاضي خان سيفي هسيني (يا)
قاضي محمد عارف کشميري	۵۳۲ .. حسني
۵۳۲ ..	۱۱۰ .. قاضي سلطان موسوي تربتي
قاضي نظامي کمره ردي	۱۱۰ ..
مخاطب به مخلص خان	۹۷۰ .. قاضي شيخ الاسلام
۹۷۰ ..	۱۱۴ .. قاضي عبد الهي قاضي اردو
قاضي نظام بدخشي	۳۲۳ .. قاضي عبد الوهاب کجراتي
قاضي نور الله ۳۱۵ - ۳۱۶	۵۹۴ .. قاضي القضاة
فاتحان (گره) ۲۱۰ -	۲۹۳ - ۲۹۴ - ۲۹۵ - ۴۵۶ -
۲۱۰ -	۴۵۷ - ۴۵۸ - ۹۲۸ - ۹۲۹
قائم خان پسر محمد خان	۳۱۶ ..
بنگش ۷۷۲ - ۷۷۳	قاضي عيسى عم نقيب خان مير
۷۷۳ -	غياث الدين علي ۸۱۵ -
۲۹۶ ..	۸۱۶ ..
۱۷۱ - ۱۰۱ -	قاضي محمد اسلام (يا) قاضي
قباد خان مير آخور (شف)	اسلم (يا) قاضي محمد
نذر محمد خان والي باخ	

عبد الرشيد خان بن سلطان	۹۹ - ۱۰۰ - ..
ابوسعيد خان ۶۱ -	قبيحاق خان امان بيگ شقارل
۶۲ ..	ریش سفيد الوس ۸۲ -
قزاق خان باقي بيگ اوزبک	۸۵ - ۸۴ ..
برادر خسرو ولي اوزبک	۲۵۹ .. قبل خان
فوجدار سيوستان ۸۸	قتلق قدم خان قرادل ۵۲
قزلباش خان افشار مخاطب	قتلوي لوهاني ۵۶ - ۲۹۵ -
باعتماد خان پور طهماسب	۹۳۱ - ۲۷۷ ..
بيگ بن قادر آقا ۸۵ -	قدرت الله خان فوجدار تاليکوته
۸۷ - ۸۶ ..	۳۲ ..
قزلباشيه (يا) قزلباش (قوم)	قدرة الواسلي من زبدة العارفين
۸۵ - ۹۳ - ۹۴ - ۱۰۱ -	حضرت غوث الثقلين (ح)
۲۹۹ - ۳۰۰ - ۴۲۳ - ۴۴۶ -	۴۹۹ ..
۵۰۹ - ۶۰۰ - ۸۲۰ -	قرا بهادر خان پسر مرزا محمود
۴۷۳ ..	۴۹ ..
قطب الدوله محمد انور خان	قرا بهادر خان آموزاده ميرزا
بهادر ۱۴۱ - ۱۴۳	حيدر گورگان .. ۴۸
قطب الدين خان ۵۸ -	قرا بيگ ترکمان ۴۳۶
۵۹ - ۶۷ - ۶۸ - ۱۰۴ -	قرا بيگ کورجائي .. ۲۹۹
۱۰۶ - ۱۲۰ - ۱۲۸ - ۱۲۸ -	قریش سلطان کاشغري بن

۶۶	صوبہ دار پنکالہ	۱۹۹ - ۱۹۵ - ۱۲۹	..
قطب الدین خان برادر خرد	قطب الدین محمد خان اتکہ	۲۲۰ - ۲۱۷
خان کلان	قطب الدین - خان برادر	۱۳۶ - ۱۳۵	..
شمس الدین خان اتکہ	۱۳۷ - ۱۳۸ - ۱۳۹ - ۱۴۰	۱۴۲ - ۱۵۴ - ۳۹۰ - ۵۳۱
قطب الدین خان - خطاب بازید	۵۳۲ - ۵۳۳ - ۵۳۴ - ۶۰۷	۷۲۰ - ۷۴۷ - ۷۴۹ - ۷۷۱
خان پسر قطب الدین خان	خویشگی	۱۲۸ - ۱۲۹
خویشگی	قطب الملک برادر امیر الامرا	۷۸۲
قطب الدین خان خویشگی پھر	۸۴۱	۱۳۰
دوم نظر بہادر	قطب الملک دیوان خالصہ	۱۰۲ -
قطب الدین خان خویشگی	۱۷۸	۸۲۰
عرف بازید (یا) بازید	قطب الملک سید عبداللہ خان
پھر سلطان احمد خلف	حسن علی نام وزیر اعظم
زئی (شف بازید خان)	محمد - قرخ سیر پادشاہ	۱۳۰ - ۱۳۱ - ۱۳۵ - ۱۳۶
.. ..	۱۴۰ - ۱۳۷	۱۲۹ - ۱۰۷
قطب الدین خان شیخ خربن	قطب خان	۲۲۲
دختر زادہ ملیح فتح پوری	قطب شاہ	۴۸۲

۶۹	قلیچ خان اندجانی	قطب شاہ والی تلنگ (شف -	۶۹
۹۲	قلیچ خان تورانی	ابوالحسن قطب شاہ والی	۹۲
۸۱۲	قلیچ خان حاکم گجرات	تلنگ (۶۱۳ - ۶۲۸	۸۱۲
قلیچ خان خواجہ عابد پسر	قطب شاہ والی حیدر آباد	۴۸۲
عالم شیخ بن الہدیان بن	قطب شاہ والی گلکنڈہ	۲۶۳
عبدالرحمن (یا) عبدالرحیم	قطب شاہیہ (گرزہ)	۳۰ - ۹
شیخ عزیزان	قطب عالم	۴۴۷
قلیچ خان ناظم قندھار	قلعہ دار خان میرزا عالی عرب
قلیچ خان متخلص بہ الفتی	خلف عرب خان	۱۱۵ -	۷۲
.. ..	۱۱۶ - ۱۱۷ - ۱۱۹ - ۱۲۰	۳۵۴
قلیچ محمد خان	قاماق	۲۹۵
قلیچ محمد خان (یا) قلیچ	قلندر خان قلعہ دار بیدر	۸۶۳
محمد خان نیباز بیگ	قلیچ اکبری	۸۱۱
.. ..	قلیچ الیہ	۳۵۳
قمر الدین خان بہادر مخاطب	قلیچ خان (یا) قلیچ خان	۷۰ - ۷۱ - ۷۳ - ۷۴
بہ اعتمدان الدولہ وزیر	۹۳ - ۹۴ - ۱۰۰ - ۱۰۱
فردوس آرامگاہ محمد شاہ	۱۲۲ - ۲۲۰ - ۲۲۰ - ۲۴۲
بادشاہ (شف - اعتمدان الدولہ	۸۱۲ - ۸۲۰ - ۸۲۴ - ۹۴۰
قمر الدین خان (۷۴۹ -
۸۸۱ - ۸۳۴ - ۸۰۷

قمر خان پسر مير عبد اللطيف	۵۳ ..	کاکا پندکت ديوان مهابت خان	۴۰۶ ..
قزويني	۳۰۱	کاکر خان عرف خان جهان کاکر	۱۵۳ - ۱۵۲ ..
قندهاري محل	۱۷۲ - ۱۱۴	کاکر علي خان	۱۴۸
قوام الدين خان اصفهاني برادر	۷۰۲ ..	کاکري	۱۲۶ ..
خليفه سلطان	۹۷۸ - ۹۶۱ ..	کاله پياده	۱۲۶ ..
قيا خان کذک (يا) کذک (يا)	۵۶ - ۵۵ - ۵۴	کام بخش بن خلد مکان برادر	۸۹۳ - ۷۸۱ - ۷۵۷ - ۶۸۷
کذک	۵۶ - ۵۵ - ۵۴	خرد محمد اعظم شاه	۶۹۲ - ۶۷۰ - ۶۸۲ - ۶۸۶ -
* حرف کاف *			
کابلي بيگم دختر ميرزا محمد	۳۶۹ ..	کام خان	۳۶۹ ..
حکيم	۳۳۳ ..	کامگار پسر هوشدار خان مير	۹۴۵ ..
کاردی (فرقه)	۸۹۲ ..	هوشدار	۳۵ - ۱۲۴ -
کار طلب خان	۱۵۳ - ۱۵۴	کامگار خان	۱۷۳ - ۱۴۰ - ۱۵۹ ..
کار طلب خان (خطاب مؤتمن	۷۵۱ ..	کامگار خان پسر جمده الملکي	۸۳۲ ..
الملك جعفر خان محمد	۷۵۱ ..	جعفر خان	۷۴۳ ..
هادي	۷۸۰ - ۷۷۹	کانهو بهونسله	۳۴۵ ..
کاظم خان	۷۸۰ - ۷۷۹	کاپتهه (قوم)	۳۴۵ ..
کافري (قوم)	۷۸۰ - ۷۷۹		

کچيتي راجه (يا) کسختي	۲۹۵ - ۳۹۳ ..	ککلا (کمتري گنباکو فروش)	۹۷۳ ..
کچيت خان داروغه قول خانه	۲۲۴ ..	ککلا (قوم)	۵۵۱ ..
کچک بيگم دختر علاء الملک	۱۷۹ ..	کلماتي (يا) کلماتي	۳۱۱ ..
کچک خواجه	۲۲۴ ..	کمال خان گکهر	۱۴۵ - ۱۴۶ - ۱۴۷ - ۱۴۸ -
کد بانو خانم حليله فقيد	۱۷۹ ..		
خان مير غياث الدين علي	۸۱۶ ..		
کره (يا) گرو (يا) گرد	۹۷۳ -		
کردي (يا) کزدي	۹۷۲ ..		
کرم الله (يا) کرم الله خان	۵۱۶ ..		
کشن	۷۳ - ۴۲۲ ..		
کشن سنگه پور جسونت راتهور	۸۱۸ ..		
کشن سنگه راتهور	۱۵۱ - ۱۵۲ ..		
کشور سنگه	۵۱۰ ..		

گفهر حکمت سدا

کوکيا زميندار ديوگده ۵۸۸	پسر کوکيا ۵۸۴ - ۵۴۲
کونداجي عم نيوجي بهونسله	
مني محمد قلي نومسلم	
.. .. ۵۸۰	
کهرتي (قوم) ۹۷۳	گرجيه (قوم) ۷۰۱
کهلوجي (يا) کيلوچي	گردهر .. ۸۷۹
بهونسله ۵۲۰ - ۵۲۱	گردهر بهادر پسر ديا بهادر
کيضمرد خان برادر زاده گرگين	و برادر زاده جهيل رام ناگر
خان .. ۷۰۲	(شف - راجه گردهر بهادر)
کيرت سنگه ۱۵۶ - ۷۴۸ - ۸۷۹
.. .. ۱۵۷ - ۱۵۸	گرگين خان والي گرجستان
کيرت سنگه پسر ميرزا راجه ۷۰۱ - ۷۰۲
جيسنگه کچهوايه ۱۰۷ -	گرد (مقتداي قوم سکهان)
.. .. ۵۷۷ ۱۲۸
کيرت سنگه پسر کوکيا زميندار	کهران (قوم) ۱۴۴
ديوگده ۵۸۸	کلرخ بيگم ۱۹۵ - ۱۹۹
کيقباد .. ۴۱۸	کلرنک بانو بيگم زوجه
کيسر (يا) کيسري (يا) کيسل	مرزا محسن ۶۵۰
سنگه زميندار ديوگده	کنج علي خان عبدالله بيگ

.. .. ۱۵۵	لاهور ۱۱۳ - ۱۵۹ - ۱۷۱
گويند داس بهاتي (يا) بهاني ۱۷۳ - ۱۷۴ - ۱۷۵
.. .. ۱۵۱	لطف علي خان (خطاب مرزا
گويال داس .. ۱۵۱	لطف الله) ۷۵۴
گوچر خان پسر درم قطب الدين	لطيف ميرک .. ۱۶۸
خان .. ۵۹	لکديو راجه درنگل ۹۱۳
	لنگهان (قوم) ۳۰۶
	لوهر چک (يا) گوهر چک
	عم زاده يوسف خان کشميري
 ۹۵۵
	لهراسپ پسر درم مهابت خان
	خان درزان ۴۰۱ - ۴۰۹
	* حرف لام *
لشکر خان ۱۴۷ - ۱ - ۲	
.. .. ۱۶۱ - ۱۶۲ - ۱۶۳ - ۱۶۴	
.. .. ۱۶۷ - ۱۷۰ - ۱۷۲ - ۲۲۸	
.. .. ۳۹۰ - ۳۹۱ - ۴۴۲ - ۵۸۷	
.. .. ۵۹۷	
لشکر خان عرف جان نثار خان	
.. .. ۱۶۸	
لشکر خان ابراهيم مشهدي	
.. .. ۱۶۳	
لطف الله بهاني خان ۳۴۷	
لطف الله خان مارق ۱۷۷	
لطف الله خان نائب صوبه دار	
	* حرف ميم *
	مادنا برادر ايکنا رکيل السلطنة
	تلنگ ۴۲۸ - ۴۳۰ - ۴۳۲
	مادهوجي پسر رکهوجي بهونسله
 ۸۷۳
	مادهوزار پسر بالاچي زار ۸۷۱ -
	۸۷۲ ۹۱۹ - ۹۲۱ - ۹۲۲ -

۹۲۳	ماه ائکه ۹۵۳ - ۳۳۴
مانهر سنگه ۵۰۹ ..	مبارز الملک سر بلند خان
مانهر سنگه کچه واهه پسر راجه	بہادر دلاور جنگ میر محمد
بہگواننداس ۳۲۱	رفیع صوبہ دار گجرات پسر
مانهر سنگه ہادا پسر درم	میرزا افضل مخاطب
راو رتن ہادا ۴۵۳ -	بہ مقتدوی خان ۷۶۷ -
۴۵۵ - ۴۵۴ ..	۷۶۸ - ۸۰۱ - ۸۰۲ - ۸۰۴ -
مالدیو راتھور ۲۳۵	۸۷۹ - ۸۰۵ ..
مالوجی دکنی ۹۳۷	مبارز خان ۱۷۶ - ۱۴۱ -
مالوجی (یا) مانوجی برادر	۴۴۳ - ۴۴۴ - ۵۰۸ - ۵۹۶ -
کھیلوجی (یا) کیلوجی	۷۹۶ - ۷۹۵ - ۷۸۵ ..
بھونسلہ ۵۲۱ - ۵۲۰ -	مبارز خان ر. ہلہ ۳۴۲
۵۲۲ - ۵۲۳ - ۵۲۴ ..	مبارز خان عدلی ۱۴۶
مان سنگه کچه واهه (شف -	مبارز خان عماد الملک خواجہ
راجہ مانھنگہ کچه واهه	محمد امانت خان شہامت
۵۵ - ۱۴۹ - ۱۵۰ - ۲۹۵ -	جنگ ۷۳۰ - ۷۲۹ -
۳۷۶ - ۳۲۵	۷۳۳ - ۷۳۴ - ۷۳۶ - ۷۳۸ -
ماہ بانو (جدہ مادر بی محمد	۷۴۰ - ۷۴۱ - ۷۴۲ - ۷۴۴ -
مراد خان) ۶۸۲	۸۴۶ - ۸۰۶
ماہ جوجک بیگم ۱۹۰	مبارز خان میر کل ۵۹۵

مبارز خان ناظم حیدر آباد	محمد الدولہ بہادر عبد الاحد
۴۰ - ۴۵۲ - ۴۵۳ ..	خان پسر عبد المجید خان
مبارز خان خامہ خیل سلطان	۸۰۸ - ۸۰۷ ..
محمود .. ۲۴۲	محمد الدولہ نایب وزارت ۸۶۷
مبارز خان نیازی پسر زادہ	مجلس رای ۷۸۲ - ۷۶۳
محمد خان نیازی ۵۱۱	مجنون خان قاقشال ۲۰۷ -
متمور خان .. ۸۴۱	۲۰۸ - ۲۰۹ - ۲۱۰ ..
متمور خان بہادر خوشگی -	معامد خان پسر قلیچ خان
رحمت خان نام پسر آلہ	خواجہ عابد .. ۱۲۳
دان خان ۱۰۸ - ۷۷۶ -	معامد خان (خطاب میر احمد
۷۸۱	خان ثانی) ۷۹۰
متمور خان .. ۷۲۷	محب علی خان رھتاسی -
مجاہد خان ۲۴۱ - ۲۴۳ -	معروف بہ میر خلیفہ
۲۴۴	۲۳۸ - ۲۴۰ - ۲۴۱ - ۲۴۲ -
مجاہد خان پسر نصیر الدولہ	۲۴۳ - ۲۴۴ - ۲۴۹ - ۲۵۰ -
ملایت جنگ عبد الرحیم	۲۷۷ - ۲۷۹ - ۲۸۰ - ۲۸۱ -
خان .. ۸۳۷	محترم خان دختر شاہ محمد
مجاہد خان خواجہ محمد	کاشغری ۲۷۲ - ۳۲۹
عارف پسر قلیچ خان	محشم خان ۴۴۸ - ۴۴۹
خواجہ عابد ۱۲۳ - ۵۹۸	محشم خان بہادر میر محمد

جان (یا) میر محمد خان	مصمم الدوله شاه نواز خان
پسر معتمد خان شیخ میر	۸۸۵
.. ..	۷۹۳ محمد ابراهیم سر لشکر
معتمد خان شیخ قاسم فتحپوری	۶۳۰ خلیل الله خان
برادر اسلام خان	۳۵۵ محمد اسد مخاطب به اکرام
.. ..	۳۶۵ خان پسر ملا احمد نایتہ
معتمد خان شیخ میر	۷۹۳
معتمد خان میر ابراهیم	محمد اسلام خان پسر میر
.. ..	۶۴۶ - ۶۶۶ زاهد مریدی
معتوی خان ملا عبد النبی	محمد اشرف برادر معتمد خان
مخاطب به دیندار خان	۴۳۴
۷۲۱ - ۷۶۱ - ۷۶۴	محمد امیر اسم محمد اعظم
محراب خان ..	۹۳ پسر محمد اسلام خان
معلد از خان پسر معلد خان	۶۶۷
چرکس ..	۴۱۹ محمد اعظم پسر محمد اسلام
معلد از خان چرکس	۴۱۹ خان
محمد مصطفی خاتم انبیا	محمد اعظم شاه ملقب به
ملی الله علیہ و سلم ۷۳ -	عالی جاء (شف - شاهزادہ
.. ..	۳۹۰ محمد اعظم شاه) ۳۱ -
محمد ابراهیم خان عم نواب	۳۲ - ۳۸ - ۱۱۳ - ۱۱۷ -

محمد امین خان پسر خواجه	۱۱۸ - ۱۲۸ - ۱۳۱ - ۱۷۲ -
بهاء الدین برادر نواب عابد	۱۷۵ - ۱۷۶ - ۳۶۳ - ۶۳۸ -
خان قاضی بلدہ سمرقند	۶۳۳ - ۶۳۷ - ۶۳۸ - ۶۳۹ -
۸۴۲	۹۵۱ - ۹۵۴ - ۹۵۷ -
محمد امین خان چین بہادر	۶۵۸ - ۶۶۱ - ۶۶۴ - ۶۶۹ -
۱۲۸	۶۷۱ - ۶۹۳ - ۷۰۷ - ۷۱۸ -
محمد امین خان صوبہ دار	۷۵۶ - ۷۶۶ - ۷۷۹ - ۷۸۰ -
گجرات ۶۷۸ - ۶۲۳	۷۸۱ - ۷۹۳ - ۸۳۲ - ۹۳۹ -
محمد امین خان میر بخشی	۹۴۵
۱۰۵ - ۱۰۲	محمد اکبر پسر محمد اسلام
محمد امین خان میر محمد	خان ۶۰۵ - ۶۶۶ - ۶۶۷ -
امین ۶۱۴ - ۶۱۳	محمد امین خان ۶۱۵ -
محمد امین خان ناظم کابل	۶۱۸ - ۶۱۶
۵۹۳	محمد امین خان بہادر ۱۱۸ -
محمد امین خان وزیر الملک	۷۱۳ - ۶۶۸
۱۷۶	محمد امین خان بہادر
محمد انور الله خان ۱۳۲ -	اعتماد الدوله وزیر فردوس
۱۴۳	[رامگاہ (شف اعتماد الدوله
محمد انور خان ۸۰۶	محمد امین خان بہادر)
محمد انور خان برهانپوری	۷۴۹ - ۷۶۷ - ۸۴۱ - ۸۷۷ -

۹۰۵ - ۸۴۰ ..	۶۱۰ - ۶۱۳ - ۶۱۴ - ۶۲۰
محمد اورنگ زیب عالمگیر	۶۲۱ - ۶۲۳ - ۶۲۴ - ۶۲۶
بارشاه (شف - سلطان	۶۳۶ - ۶۳۷ - ۶۳۹ - ۶۴۳
اورنگ زیب بهادر (۲۳ -	۶۴۵ - ۶۵۰ - ۶۵۱ - ۶۵۳
۲۸ - ۲۹ - ۳۰ - ۳۲ - ۳۳	۶۵۴ - ۶۵۷ - ۶۶۰ - ۶۶۲
۳۴ - ۳۷ - ۳۸ - ۳۹ - ۹۴	۶۶۴ - ۶۶۸ - ۶۶۹ - ۶۷۰
۹۸ - ۱۱۵ - ۱۱۸ - ۱۲۱	۶۷۴ - ۶۷۸ - ۶۸۲ - ۶۸۳
۱۲۲ - ۱۲۳ - ۱۳۱ - ۱۴۰	۶۸۶ - ۶۸۷ - ۶۸۹ - ۶۹۱
۱۵۳ - ۱۵۴ - ۱۷۲ - ۳۶۲	۶۹۲ - ۶۹۳ - ۶۹۵ - ۶۹۸
۴۵۳ - ۴۵۵ - ۴۹۳ - ۴۹۴	۷۰۲ - ۷۰۹ - ۷۱۱ - ۷۱۳
۴۹۸ - ۴۹۹ - ۵۰۱ - ۵۰۲	۷۱۵ - ۷۱۸ - ۷۴۷ - ۷۵۱
۵۰۴ - ۵۰۶ - ۵۰۹ - ۵۱۰	۷۵۶ - ۷۵۹ - ۷۶۵ - ۷۶۶
۵۱۱ - ۵۱۵ - ۵۱۷ - ۵۱۹	۷۷۷ - ۷۷۹ - ۷۸۰ - ۷۹۴
۵۲۱ - ۵۲۲ - ۵۲۴ - ۵۲۶	۸۰۱ - ۸۰۶ - ۸۲۰ - ۸۲۶
۵۲۷ - ۵۲۹ - ۵۳۱ - ۵۳۲	۸۲۷ - ۸۳۰ - ۸۳۱ - ۸۳۵
۵۳۶ - ۵۵۸ - ۵۵۹ - ۵۶۶	۸۳۸ - ۸۳۹ - ۸۴۲ - ۸۷۵
۵۶۷ - ۵۷۰ - ۵۷۲ - ۵۷۳	۸۷۶ - ۸۸۱ - ۸۹۳ - ۹۱۶
۵۷۵ - ۵۸۱ - ۵۸۴ - ۵۸۵	۹۳۷ - ۹۴۱ - ۹۴۲ - ۹۴۵
۵۸۸ - ۵۹۰ - ۵۹۴ - ۵۹۷	۹۴۶ - ۹۴۷ - ۹۴۸ - ۹۴۹
۶۰۰ - ۶۰۱ - ۶۰۵ - ۶۰۶	۹۵۱ - ۹۶۷ - ۹۷۱ ..

محمد باقی .. ۲۴۰ - ۳۰۸	محمد خان انور (یا) محمد
محمد بدیع سلطان پور	خان الور صوبه دار برهانپور
خسرو بن نذر محمد خان ۸۷۷
.. .. ۶۳۶	محمد خان بنگش جماعتدار
محمد بیدار بخت ۶۶۲	مخاطب بقایم جنگ ۷۷۱
محمد بیگ .. ۲۹۸	محمد خان پسر کلان قطب الدین
محمد پرست خان پسر	خان خورشیدی ۱۰۶
عبد المجید خان	محمد خان نیازی ۳۷۲ -
محمد الدوله بهادر ۸۰۸	.. ۳۷۳ - ۳۷۵ - ۵۱۱
محمد تقی خان پسر وزیر خان	محمد خلیل عزایت خان ۱۷۵
محمد طاهر خراسانی ۹۳۹	محمد دارا شکوه (شف شاهزاده
محمد تقی سیم باز (یا) سیم	دارا شکوه) ۱۷ - ۲۷ -
ساز مخاطب بشاه تالی خان	۹۷ - ۹۸ - ۱۰۱ - ۱۰۳ -
.. .. ۳۶۶ - ۳۶۷	۱۰۴ - ۱۵۳ - ۱۵۴ - ۱۵۵ -
محمد حسن .. ۶۴۳	۱۵۷ - ۱۷۰ - ۲۷۴ - ۴۸۸ -
محمد حسین ۱۶۱ - ۴۸	۴۹۱ - ۴۹۲ - ۴۹۴ - ۵۰۳ -
محمد حسین میرزا ۲ -	۵۰۴ - ۵۰۹ - ۵۱۰ - ۵۱۱ -
۱۹۳ - ۱۹۴ - ۱۹۵ - ۱۹۶ -	۵۱۹ - ۵۲۳ - ۵۲۴ - ۵۲۶ -
۱۹۷ - ۲۱۷ - ۲۳۷ - ۹۹۶	۵۲۷ - ۵۲۹ - ۵۳۱ - ۵۳۲ -
محمد خان ۴۲ - ۲۷۴	۵۳۶ - ۵۵۸ - ۵۵۹ - ۵۶۶ -

شاه عالم بادشاه (شف -	۵۷۵ - ۵۸۱ - ۵۸۴ - ۵۸۵ -
(روشن اختر) ۱۲۷	۵۹۷ - ۵۹۹ - ۶۰۰ - ۶۰۱ -
محمد شجاع ۱۱۴ - ۱۵۵	۶۲۲ - ۸۲۴ - ۸۲۶ - ۸۲۷ -
محمد شجاع مخاطب به	۸۳۱ - ۹۳۸ - ۹۴۴ - ۹۴۹ -
شجاعت خان پسر دومین	محمد رضا پسر قزلباش خان
میر قوام الدین خان	۸۷
امفہانی ۱۱۴ - ۱۱۵	محمد زمان .. ۳۳۴
محمد شریف مذہبی داروغہ	محمد زمان خان شاملو
دکاک و دارالانشا برادر	قزچی باشی ۷۰۲
ابو الفتح قابل خان ۳۵	محمد زمان طهرانی فوجدار
محمد صادق ۲۹۲	و نیوادار سلامت ۴۵۲
محمد صادق فتح اللہ خان	محمد سعید پسر میر قلیچ
بہادر عالمگیر شاہی ۴۰ -	برادر زادہ قلیچ خان ۷۲
.. .. ۴۱	محمد سعید خان ۱۷۶ -
محمد صالح قرخان دومین ۱۷۷
پسر میرزا عیسیٰ قرخان	محمد سلطان میرزا پسر دس
.. ۴۸۸ - ۵۴۰ - ۵۴۱	میرزا بن بایقر بن منصور
محمد صالح خوافی معتمد	بن بایقرا ۱۹۲ - ۱۹۳
خان ۵۱۰ - ۵۱۱	محمد شاه بادشاه - اقب (روشن
محمد طاهر وزیر خان ۵۲۲ -	اختر بن جهان شاه بن

نظام الملک آصف چاہ پسر	۶۲۱
غنی بیگ ۷۶۹ -	محمد عظیم اشان شاه دومین
.. .. ۷۷۰ - ۸۰۶	خلف خلد منزل بہادر
محمد فائق خان کشمیری	.. ۶۷۱ - ۶۷۸ - ۸۰۵
.. .. ۷۴۲	محمد عظیم پسر شاه عالم
محمد فرخ سیر پسر عظیم اشان ۶۵۹ - ۶۵۷
۳۷ - ۱۳۰ - ۱۳۲ - ۱۳۳ -	محمد علی خان ۱۵۹
۱۳۴ - ۱۳۶ - ۱۳۷ - ۱۴۱ -	محمد علی خان پسر انور الدین
۱۴۲ - ۱۷۷ - ۲۰۷ - ۶۷۷ -	خان گویا موئی ۸۶۱
۶۹۸ - ۷۱۰ - ۷۱۱ - ۷۱۲ -	محمد علی خان خانصا مان
۷۱۳ - ۷۳۳ - ۷۴۶ - ۷۵۲ - ۶۲۵
۷۵۷ - ۸۰۲ - ۸۳۴ - ۸۳۹ -	محمد علی خان محمد علی
۸۴۰ - ۸۴۲ - ۸۶۱ - ۸۷۶ -	بیگ خوش قلیچ خان
محمد قاسم خان بدخشی ۴۸۸
موجی تخلص ۲۰۲	محمد عنایت خان بہادر (یا)
محمد قاسم خان میر آتش	محمد عنایت اللہ خان
شاهجہانی پسر ہاشم خان ۷۳۸ - ۷۳۹
.. .. ۹۴۱	محمد غیاث خان ۸۴۰
محمد قلی ترکمان ۳۴۲	محمد غیاث خان بہادر غیاث
محمد قلی خان ۲۰۶	بیگ داروغہ نویذانبہ

محمد قلي خان بولاس از	محمد محسن پسر کلان منصور
نژاد بونوق ۵۳ - ۱۹۳ -	حاجی بلخی ۹۶۹
.. ۲۰۴ - ۲۰۶ - ۲۰۷	محمد محسن مخاطب به
محمد قلي خان بهونسله	سپه دار خان ناظم آله آباد
نورمسلم (که نام اصلی او	(که اول نصیری خان
فیثوجی بهونسله بود)	خطاب یافته بود) پسر
.. .. ۵۸۰ - ۵۷۷	خانجهان بهادر کورکلاش
محمد قلي خان توبائی	.. ۹۴۹ - ۹۵۱
.. .. ۲۰۴	محمد مراد خان ۲۱۹ -
محمد قلي خان شغالی ۲۶۹	۶۸۵ - ۶۸۶ - ۶۸۷ - ۶۸۸ -
محمد قلي قطب شاه دلی ۶۹۱
تالک .. ۴۱۴	محمد مراد خان بهادر
محمد کاظم خان جد امجد	ارنگ آبادی ۹۲۳ -
بلار اسطه مصنف ۷۱۵	.. ۹۲۴ - ۹۲۵
محمد کاظم جمعه دار (که سابق	محمد مراد خان پسر مرشد
فرکر شجاعت خان محمد	قاي خان محمد حسین
بیگ بود) ۷۶۷ ۶۸۲
محمد کام بخش شاهزاده ۷۳۰	محمد معین مرید خان (یا)
محمد لطیف پسر مکرمت	میر خان خلف همت خان
خان .. ۴۶۹	میر عیسی متخلص

به میرن .. ۹۴۸ ۹۹۸
محمد معزالدين بادشاه	محمدیان (گروه) ۸۵۳
۱۳۲ - ۱۳۳ - ۱۳۴ - ۸۳۹	محمدی راج پسر مهراجه
محمد معصوم خویش	چسونت سنگه ۹۰۴
صف شکن خان ۵۶۱	محمود پسر .. ۲۲۸
محمد معظم .. ۱۵۹	محمود بساخوانی ۲۸۶ -
محمد مقیم هرری پدر خواجه ۲۹۰
نظام الدین بخشی ۲۳۹	محمود خان پسر احمد خان
محمد منصور ۶۳۲ ۷۷۳
محمد منصور پسر منصور	محمود پور میر ریس غازی
حاجی بلخی ۹۶۸ ۷۰۳
محمد منعم اسم منعم خان	محمود خواجه مخاطب به مبارز
خانخانان ۹۶۷	خان خلف ارشد مبارز خان
محمد منعم پسر میرزا خان	عماد الملک خواجه محمد
منوچهر .. ۵۸۹ ۷۴۵
محمد یار .. ۲۲۹	محمود سلطان ۱۹۲
محمد یارخان پسر میرزا	محمود غازی ۷۰۳
بهمن یار اعتقاد خان	محمی الدین قلی خان ۱۷۷
.. .. ۷۰۹ - ۷۰۶	محمی الدین قلی خان وزیر
محمد یارخان ناظم دهایی	نواب امف جاه ۸۷۹

۴۲۹ - ۴۲۸	خان	محمدي السنه بن کام بخش
مخلص خان پسر صف شکن	۸۹۳	بن خلد مکان
۹۴۱	خان	مختار خان ۹۲ - ۹۴۰ -
مخلص خان عبدالله بیگ پسر	۶۶۰ - ۶۵۹ - ۶۵۸	..
منصور حاجی بلخی	مختار خان سید محمد	
۹۷۰ - ۹۶۹	..	سبزواری ۴۰۹ - ۴۱۱ -
مخلص خان قواجدار اکبر نگر	۶۵۰ - ۶۲۰ - ۴۱۲	..
۲۵	..	مختار خان قمر الدین ۶۵۵
مخلص خان قاضی نظاما	مختار خان میر شمس الدین	
کروردی بخشی بلخ	۶۲۳ - ۶۲۲ - ۶۲۰	..
۵۶۶	..	مختار خان ناظم اکبر آباد
مخلص خان مغل بیگ	۶۷۶	۶۵۸
مغمور (تخلص مرشد قاضی خان	مخدوم الملک ملا عبدالله	
بہادر رستم جنگ موسوم	انصاری ولد شیخ شمس الدین	
بہ مرزا لطف اللہ) ۷۵۵	سلطانپوری ۲۵۶ - ۲۵۷	
مدار المہامی سعد اللہ خان	مخدوم شیخ احمد کہنو ۲۸۱	
۸۲۰	..	مختار خان ۳۲۴
مدیکر بذیلہ	۶۰	مخلص خان ۱۵ - ۴۲۰ -
مراد بخش	۹۷ - ۵۲۲ -	۶۴۳ - ۶۴۴
۶۰۰ - ۵۲۳	..	مخلص خان برادر کلان الہ وردی

۴۳۶	مراد پسر رستم میرزا	حاکم مشہد مقدس ۴۲۳ -
۴۳۷	..	۴۲۴ ..
۵۸۳	مراد کام	مرتضی ممالک میر مؤمن
۴۸۵	مراد کام صفوی	استرآبادی خواہرزادہ میر
۴۰۲	مراری پندت	فخر الدین سماکی ۴۱۴
۹۶۲ - ۹۶۱	مراری دت	مرتضی نظام شاہ ۸ -
۴۷۹ - ۴۸۰	مرتضی خان	۳۳۹ - ۲۹۱ ..
۶۵۱	..	مرتضی نظام شاہ ثانی ولد
مرتضی خان سید شاہ محمد	شاہ علی ۷ - ۳	..
۵۹۷	..	مرحمت خان ۸۳۵
مرتضی خان حید میرک خان	مرحمت خان بہادر غضنفر	
۶۴۵ - ۶۴۴	..	جنگ میر ابراہیم پسر امیر
مرتضی خان سید نظام پسر	خان کابلی ۷۱۳ - ۷۱۵	
درم میہران مدر جہان	مرحمت خان پسر معزالدولہ	
۴۰۳	..	حامد خان بہادر ملابت
مرتضی خان شیخ فرید ۷۱	جنگ ۷۶۸ - ۷۶۹	
مرتضی خان میر حسام الدین	مرحمت خان دیندار پسر نامدار	
انجو پسر میر جمال الدین	خان ۸۲۳	..
عضد الدولہ ۳۸۲	مردم سود و چاریچہ (یا) چار	
مرتضی قاضی خان درناک	بچہ ۳۱۲	..

مرزا ابراهیم	۲۳۰ - ۲۷۰	قزلباش خان	۸۷
مرزا افلاطون	..	مرشد قلی	۱۷ - ۱۸
مرزا حیدر	...	مرشد قلی خان	۹۸۳
مرزا (اجه) جیسنکه	۱۰۲	مرشد قلی خان بهادر	
مرزا سلیمان	...	رستم جنگ موسوم به مرزا	
مرزا شاهرخ	...	لطف الله یزنه علاء الدوله	
مرزا صف شکن خان لشکری		سرفراز خان بهادر حیدر	
..	..	جنگ و پسر حاجی	
مرزا عمکری	...	شکر الله تبریزی	۷۵۴
مرزا عمر شیخ	۱۷۹	مرشد قلی خان ترکمان معترف	
مرزا کامران	۴۸ - ۵۲ - ۹۲	به مروت خان	۴۲۱
...	۲۶۷ - ۲۹۸ - ۲۷۲	مرشد قلی خان خراسانی	
مرزا محمد حکیم	۲۷۳ -	۴۹۳ - ۴۹۴ - ۴۹۵ - ۴۹۷	
...	۲۷۶ - ۳۲۵ - ۳۵۸	...	۴۹۸ - ۴۹۹ - ۵۰۲
مرزا محمد علی خان سالار جنگ		مرشد قلی خان خطاب مؤتمن	
سیومین پسر مؤتمن الدوله		الملك صوبه دار بقاله	
...	۷۵۲
مرزا مراد کام صفوی	۳۴۲	مرشد قلی خان شاملو لله	
مرزا مغل	...	استاجار (یا) مرشد قلی	
مرزا دیس بیگ خورش		خان لله استاجار حاکم	

خواف و باخروز	۴۲۴ -	مسعود خان پسر مبارز خان	
۴۲۵ - ۴۲۶ - ۴۲۷ - ۴۲۸		عماد الملک خواجه محمد	
مرشد قلی خان عم مروت خان		...	۷۴۴
...	...	مهیکای کبرانوی سعد الله	
مرشد قلی خان محمد حسین		نام پسر خوانده مقرب	
...	...	خان	۳۸۲
مروغه (قوم)	۴۶ - ۱۵۳ -	مصاحب بیگ ولد خواجه	
۵۵۹ - ۵۶۵ - ۵۹۳ - ۶۵۱ -		کلان بیگ پسر مولانا	
۷۳۴ - ۷۳۸ - ۷۳۹ - ۷۴۰ -		محمد صدرا	۱۷۹ -
۷۴۳ - ۷۴۶ - ۷۵۹ - ۷۶۰ -		...	۱۸۱
۷۶۷ - ۷۶۸ - ۷۷۲ - ۷۷۳ -		مصطفی بیگ ترکمان خان	
۸۰۴ - ۸۰۷ - ۸۴۰ - ۸۴۱ -		...	۳۸۴
۸۴۴ - ۸۴۶ - ۸۴۹ - ۸۶۹ -		مصطفی خان پسر قطب الدین	
۸۷۰ - ۸۷۱ - ۸۷۲ - ۹۵۰ -		خان خورشکی	۱۰۷
مریم مکانی (مادر عرش آشیانی		مصطفی خان خوافی میر احمد	
محمد اکبر شاه پادشاه)		پسر میرزا عرب (یا) میرزا	
...	...	عزت	۵۱۷ - ۵۱۶
مردم و عیسی	۲۵۷	مصطفی خان کاشی	۴۳۷ -
مسعود حسین میرزا	۱۹۲ -	...	۴۳۸
...	...	مطلب خان بن مطلب خان	

بنی مختار	۷۴۴	مظفر خان میر عبد الرزاق
مطلب خان بنی مختار	۷۴۴	معموری ۳۷۶ - ۳۷۸
مطلب خان میرزا مطلب	۳۷۹
۴۵۰ - ۴۵۱ - ۴۵۲ - ۴۵۳	۳۰۵	مظفر میرزا ..
مظفر حسین ۱۹۵ - ۱۹۷	۹۹۲	معتقد خان ..
.. .. ۱۹۸		معتقد خان میرزا مکی (یا)
مظفر حسین میرزا ۲۷۵		بیگی پسر افتخار خان
.. ۲۹۷ - ۲۹۸ - ۲۹۹	۴۸۲ - ۴۸۳ - ۴۸۴ - ۴۸۵	معتقد خان ۵۸۴ - ۶۱۲
مظفر حسین میرزا پسر خردسال	 ۶۳۴
ابراهیم حسین باغی ۹۳۰		معتقد خان - خطاب اول محمد
مظفر خان ۲ - ۲۱۸		قاسم .. ۹۷
۲۲۱ - ۲۲۲ - ۲۲۴ - ۲۲۵		معتقد خان محمد شریف
۲۲۶ - ۲۲۷ - ۲۵۸ - ۲۷۸		۴۳۱ - ۴۳۲ - ۴۳۳ - ۴۳۴
۲۹۳ - ۲۹۴ - ۲۹۵ - ۳۴۲		معزالدوله حامد خان بهادر
.. .. ۵۱۱		ملابت جنگ صوبه دار
مظفر خان تربیتی ۱۶۱		ناندیر عم نواب نظام الملک
.. .. ۲۱۰ - ۲۲۱		آصف جاه ۷۴۵ - ۷۷۷
مظفر خان دیوان اعلیٰ ۹۲۹	 ۷۶۸
مظفر خان صوبه دار بنگاله		معزالدوله حمید خان بهادر
.. .. ۲۳۷ - ۲۲۸		

.. .. ۱۲۳	تربت خراسان ۲۹۲
معزالدوله حیدر قلی خان	معصوم خان کابلی تیولداز پتغه
.. .. ۷۶۷ - ۸۴۳ ۲۳۰
معزالدوله حیدر قلی خان	معصوم خان کابلی اقطاع دار
محمد رضا مخاطب به	بهار ۲۲۶ - ۲۳۷
حیدر قلی خان بهادر ناصر ۲۴۶
جنگ ناظم کجرات ۷۴۶	معصوم کوکه میرزا محمد حکیم
۷۴۸ - ۷۴۹ - ۷۵۰ - ۷۵۱ ۲۷۱ - ۲۵۸
.. .. ۸۷۷ - ۸۷۸	معظم خان خانخانان (یا)
معزالدین کیقباد ۴۷۴	معظم خان میر جمله - میر
معزالملک مشهدی ۲۳۱	محمد سعید اردستانی
معصوم خان ۲۳۸ - ۲۴۷	سپه سالار ۲۴ - ۲۵
۲۴۸ - ۲۹۳ - ۲۹۴ - ۲۹۵	۵۱۷ - ۵۸۱ - ۶۱۳ - ۶۱۴
معصوم خان عامی ۲۹۳	۶۵۳ - ۹۳۸ - ۹۷۰ - ۹۷۱
.. .. ۹۳۱	معظم خان شیخ بایزید ۳۶۵
معصوم خان فرنخودی ۲۴۶	معظم خان فتخپوری ۳۸۶
.. .. ۸۱۰ - ۸۱۱	معمور خان میر ابوالفضل
معصوم خان کابلی ۲۱۰	معموری ۵۰۳ - ۵۰۴
.. .. ۹۲۸ ۵۰۵ - ۵۰۶ - ۸۲۶
معصوم خان کابلی از سادات	معین الدین احمد خان

فرخزادی .. ۲۱۶	مقرب خان شیخ حسن معرفت
معین الدین خان اکبری ۲۴۶	به حسو پسر شیخ بهنیا (یا)
معین الدین تلی خان ۱۷۷	بهنیا ولد شیخ حسن
معین الملک صوبه دار لاهور	پانی پتی ۲۷۹ - ۲۸۰
.. .. ۸۹۰ - ۸۲۴	مقرب خان غلام ترک میر شمشیر
مغل خان .. ۱۵۹ ۴
مغل خان پسر زین خان کوه	مقصود ۲۴۸ - ۲۴۵
قلعہ دار کابل ۴۹۰ -	مقصود بیگ مخاطب به
.. .. ۴۹۱	قدر انداز خان ۹۷۱
مغل خان عرب شیخ ۶۲۳	مکرم خان .. ۶۳۲
مغایه (یا) مغایه (یا) مغل	مکرم خان ملا مرشد شیرازی
(قوم) ۲۰۰ - ۲۹۳ -	۴۶۰ - ۴۶۱ - ۴۶۳ - ۴۶۹ -
۴۰۹ - ۴۳۱ - ۴۹۷ - ۵۰۱ - ۴۷۲
۷۶۵ - ۷۹۲ - ۸۳۷ - ۹۶۶	مکرم خان ۳۶۶ - ۵۸۴ -
مفتخر خان خانزمان عم هوشدار	۵۸۵ - ۵۸۶ - ۶۹۶ - ۶۹۸ -
خان میر هوشدار ۹۴۳ ۷۰۰ - ۹۵۱
مقرب خان ۳۸۰ - ۳۹۴	مکرم خان حاکم بنگاله ۱۶
مقرب خان پسر امین خان	مکرم خان خانزمان بهادر
بهادر .. ۷۹۶	(خطاب نعیم خان پسر
مقرب خان دکنی ۸۸۰	منعم خان خانک — انان)

.. .. ۷۴۲ - ۷۷۷	ملا عبدالصمد نواسه شیخ چاند
مکرم خان میر اسحق ۶۹۵	منجم .. ۳۷۱
مکند سنگه هادا پسر مادمو	ملا عبد الله .. ۲۵۴
سنگه هادا ۴۵۶ -	ملا فاروقی .. ۲۶۲
.. .. ۵۱۰ - ۵۰۹ - ۴۹۵	ملا کمال الدین حسین طبیب
ملا احمد ۲۶۰ - ۲۶۳ ۲۶۲
ملا احمد آفری ۲۶۰	ملا محمد ۱۶۵ - ۳۲۶ - ۳۷۱
ملا احمد نایقه ۵۶۲ -	ملا محمد تهته ۳۵۲ - ۳۶۹
.. .. ۵۶۵ - ۵۶۳	ملا محمد مرفی مازندرانی
ملا احمد ۳۴۸ - ۳۴۷ ۴۵۰
ملا بدر محمد خان شردانی	ملا محمد لاری وکیل السلطنة
.. .. ۱۸۲ ۱۴۴ - ۲۸۹ - ۳۹۰
ملا جیون امیتھی رال ۷۹۴	ملا محمد یوسف ۲۶۹
ملا شیخ الاسلامی ۲۵۵	ملا مخدوم الملک ۲۵۵
ملا علاء الملک تونی (یا) ملا	ملا مرشد .. ۳۴۷ - ۳۴۸
علاء الدین علاء الملک تونی	ملا مصطفی جونپوری ۳۵۱ -
مخاطب بقاقل خان ۵۲۴ ۳۵۲
۵۲۵ - ۵۲۶ - ۵۲۷ - ۵۲۹ -	ملا معین مشهور به واعظ کاشفی
.. .. ۵۳۰	صاحب معارج النبوة ۱۱۷
ملا عبد السلام .. ۵۱۸	ملا میرزا جان .. ۲۶۲

۹۳۴	مولانا خواجه کوهی ۸۹ - ۹۰
مہابت خان حیدر آبادی	۲۵۲
مشہور بہ محمد ابراہیم	۶۲۷
قمار باز	۲۲۳
مہابت خان خانخانا سپہ سالار	زمانہ بیگ پسر غیور بیگ
کابلہ ۳۸۶ - ۳۸۵	۳۸۹ - ۳۹۰ - ۳۹۱ - ۳۹۲
۳۹۳ - ۳۹۴ - ۳۹۵ - ۳۹۶	۳۹۷ - ۳۹۸ - ۳۹۹ - ۴۰۰
۴۰۱ - ۴۰۲ - ۴۰۳ - ۴۰۴	۴۰۵ - ۴۰۶ - ۴۰۷ - ۴۰۸
۴۰۹ - ۴۱۰ - ۴۱۱ - ۴۱۲	۴۱۳ - ۴۱۴ - ۴۱۵ - ۴۱۶
۴۱۷ - ۴۱۸ - ۴۱۹ - ۴۲۰	۴۲۱ - ۴۲۲ - ۴۲۳ - ۴۲۴
۴۲۵ - ۴۲۶ - ۴۲۷ - ۴۲۸	۴۲۹ - ۴۳۰ - ۴۳۱ - ۴۳۲
۴۳۳ - ۴۳۴ - ۴۳۵ - ۴۳۶	۴۳۷ - ۴۳۸ - ۴۳۹ - ۴۴۰
۴۴۱ - ۴۴۲ - ۴۴۳ - ۴۴۴	۴۴۵ - ۴۴۶ - ۴۴۷ - ۴۴۸
۴۴۹ - ۴۵۰ - ۴۵۱ - ۴۵۲	۴۵۳ - ۴۵۴ - ۴۵۵ - ۴۵۶
۴۵۷ - ۴۵۸ - ۴۵۹ - ۴۶۰	۴۶۱ - ۴۶۲ - ۴۶۳ - ۴۶۴
۴۶۵ - ۴۶۶ - ۴۶۷ - ۴۶۸	۴۶۹ - ۴۷۰ - ۴۷۱ - ۴۷۲
۴۷۳ - ۴۷۴ - ۴۷۵ - ۴۷۶	۴۷۷ - ۴۷۸ - ۴۷۹ - ۴۸۰
۴۸۱ - ۴۸۲ - ۴۸۳ - ۴۸۴	۴۸۵ - ۴۸۶ - ۴۸۷ - ۴۸۸
۴۸۹ - ۴۹۰ - ۴۹۱ - ۴۹۲	۴۹۳ - ۴۹۴ - ۴۹۵ - ۴۹۶
۴۹۷ - ۴۹۸ - ۴۹۹ - ۵۰۰	۵۰۱ - ۵۰۲ - ۵۰۳ - ۵۰۴
۵۰۵ - ۵۰۶ - ۵۰۷ - ۵۰۸	۵۰۹ - ۵۱۰ - ۵۱۱ - ۵۱۲
۵۱۳ - ۵۱۴ - ۵۱۵ - ۵۱۶	۵۱۷ - ۵۱۸ - ۵۱۹ - ۵۲۰
۵۲۱ - ۵۲۲ - ۵۲۳ - ۵۲۴	۵۲۵ - ۵۲۶ - ۵۲۷ - ۵۲۸
۵۲۹ - ۵۳۰ - ۵۳۱ - ۵۳۲	۵۳۳ - ۵۳۴ - ۵۳۵ - ۵۳۶
۵۳۷ - ۵۳۸ - ۵۳۹ - ۵۴۰	۵۴۱ - ۵۴۲ - ۵۴۳ - ۵۴۴
۵۴۵ - ۵۴۶ - ۵۴۷ - ۵۴۸	۵۴۹ - ۵۵۰ - ۵۵۱ - ۵۵۲
۵۵۳ - ۵۵۴ - ۵۵۵ - ۵۵۶	۵۵۷ - ۵۵۸ - ۵۵۹ - ۵۶۰
۵۶۱ - ۵۶۲ - ۵۶۳ - ۵۶۴	۵۶۵ - ۵۶۶ - ۵۶۷ - ۵۶۸
۵۶۹ - ۵۷۰ - ۵۷۱ - ۵۷۲	۵۷۳ - ۵۷۴ - ۵۷۵ - ۵۷۶
۵۷۷ - ۵۷۸ - ۵۷۹ - ۵۸۰	۵۸۱ - ۵۸۲ - ۵۸۳ - ۵۸۴
۵۸۵ - ۵۸۶ - ۵۸۷ - ۵۸۸	۵۸۹ - ۵۹۰ - ۵۹۱ - ۵۹۲
۵۹۳ - ۵۹۴ - ۵۹۵ - ۵۹۶	۵۹۷ - ۵۹۸ - ۵۹۹ - ۶۰۰
۶۰۱ - ۶۰۲ - ۶۰۳ - ۶۰۴	۶۰۵ - ۶۰۶ - ۶۰۷ - ۶۰۸
۶۰۹ - ۶۱۰ - ۶۱۱ - ۶۱۲	۶۱۳ - ۶۱۴ - ۶۱۵ - ۶۱۶
۶۱۷ - ۶۱۸ - ۶۱۹ - ۶۲۰	۶۲۱ - ۶۲۲ - ۶۲۳ - ۶۲۴
۶۲۵ - ۶۲۶ - ۶۲۷ - ۶۲۸	۶۲۹ - ۶۳۰ - ۶۳۱ - ۶۳۲
۶۳۳ - ۶۳۴ - ۶۳۵ - ۶۳۶	۶۳۷ - ۶۳۸ - ۶۳۹ - ۶۴۰
۶۴۱ - ۶۴۲ - ۶۴۳ - ۶۴۴	۶۴۵ - ۶۴۶ - ۶۴۷ - ۶۴۸
۶۴۹ - ۶۵۰ - ۶۵۱ - ۶۵۲	۶۵۳ - ۶۵۴ - ۶۵۵ - ۶۵۶
۶۵۷ - ۶۵۸ - ۶۵۹ - ۶۶۰	۶۶۱ - ۶۶۲ - ۶۶۳ - ۶۶۴
۶۶۵ - ۶۶۶ - ۶۶۷ - ۶۶۸	۶۶۹ - ۶۷۰ - ۶۷۱ - ۶۷۲
۶۷۳ - ۶۷۴ - ۶۷۵ - ۶۷۶	۶۷۷ - ۶۷۸ - ۶۷۹ - ۶۸۰
۶۸۱ - ۶۸۲ - ۶۸۳ - ۶۸۴	۶۸۵ - ۶۸۶ - ۶۸۷ - ۶۸۸
۶۸۹ - ۶۹۰ - ۶۹۱ - ۶۹۲	۶۹۳ - ۶۹۴ - ۶۹۵ - ۶۹۶
۶۹۷ - ۶۹۸ - ۶۹۹ - ۷۰۰	۷۰۱ - ۷۰۲ - ۷۰۳ - ۷۰۴
۷۰۵ - ۷۰۶ - ۷۰۷ - ۷۰۸	۷۰۹ - ۷۱۰ - ۷۱۱ - ۷۱۲
۷۱۳ - ۷۱۴ - ۷۱۵ - ۷۱۶	۷۱۷ - ۷۱۸ - ۷۱۹ - ۷۲۰
۷۲۱ - ۷۲۲ - ۷۲۳ - ۷۲۴	۷۲۵ - ۷۲۶ - ۷۲۷ - ۷۲۸
۷۲۹ - ۷۳۰ - ۷۳۱ - ۷۳۲	۷۳۳ - ۷۳۴ - ۷۳۵ - ۷۳۶
۷۳۷ - ۷۳۸ - ۷۳۹ - ۷۴۰	۷۴۱ - ۷۴۲ - ۷۴۳ - ۷۴۴
۷۴۵ - ۷۴۶ - ۷۴۷ - ۷۴۸	۷۴۹ - ۷۵۰ - ۷۵۱ - ۷۵۲
۷۵۳ - ۷۵۴ - ۷۵۵ - ۷۵۶	۷۵۷ - ۷۵۸ - ۷۵۹ - ۷۶۰
۷۶۱ - ۷۶۲ - ۷۶۳ - ۷۶۴	۷۶۵ - ۷۶۶ - ۷۶۷ - ۷۶۸
۷۶۹ - ۷۷۰ - ۷۷۱ - ۷۷۲	۷۷۳ - ۷۷۴ - ۷۷۵ - ۷۷۶
۷۷۷ - ۷۷۸ - ۷۷۹ - ۷۸۰	۷۸۱ - ۷۸۲ - ۷۸۳ - ۷۸۴
۷۸۵ - ۷۸۶ - ۷۸۷ - ۷۸۸	۷۸۹ - ۷۹۰ - ۷۹۱ - ۷۹۲
۷۹۳ - ۷۹۴ - ۷۹۵ - ۷۹۶	۷۹۷ - ۷۹۸ - ۷۹۹ - ۸۰۰
۸۰۱ - ۸۰۲ - ۸۰۳ - ۸۰۴	۸۰۵ - ۸۰۶ - ۸۰۷ - ۸۰۸
۸۰۹ - ۸۱۰ - ۸۱۱ - ۸۱۲	۸۱۳ - ۸۱۴ - ۸۱۵ - ۸۱۶
۸۱۷ - ۸۱۸ - ۸۱۹ - ۸۲۰	۸۲۱ - ۸۲۲ - ۸۲۳ - ۸۲۴
۸۲۵ - ۸۲۶ - ۸۲۷ - ۸۲۸	۸۲۹ - ۸۳۰ - ۸۳۱ - ۸۳۲
۸۳۳ - ۸۳۴ - ۸۳۵ - ۸۳۶	۸۳۷ - ۸۳۸ - ۸۳۹ - ۸۴۰
۸۴۱ - ۸۴۲ - ۸۴۳ - ۸۴۴	۸۴۵ - ۸۴۶ - ۸۴۷ - ۸۴۸
۸۴۹ - ۸۵۰ - ۸۵۱ - ۸۵۲	۸۵۳ - ۸۵۴ - ۸۵۵ - ۸۵۶
۸۵۷ - ۸۵۸ - ۸۵۹ - ۸۶۰	۸۶۱ - ۸۶۲ - ۸۶۳ - ۸۶۴
۸۶۵ - ۸۶۶ - ۸۶۷ - ۸۶۸	۸۶۹ - ۸۷۰ - ۸۷۱ - ۸۷۲
۸۷۳ - ۸۷۴ - ۸۷۵ - ۸۷۶	۸۷۷ - ۸۷۸ - ۸۷۹ - ۸۸۰
۸۸۱ - ۸۸۲ - ۸۸۳ - ۸۸۴	۸۸۵ - ۸۸۶ - ۸۸۷ - ۸۸۸
۸۸۹ - ۸۹۰ - ۸۹۱ - ۸۹۲	۸۹۳ - ۸۹۴ - ۸۹۵ - ۸۹۶
۸۹۷ - ۸۹۸ - ۸۹۹ - ۹۰۰	۹۰۱ - ۹۰۲ - ۹۰۳ - ۹۰۴
۹۰۵ - ۹۰۶ - ۹۰۷ - ۹۰۸	۹۰۹ - ۹۱۰ - ۹۱۱ - ۹۱۲
۹۱۳ - ۹۱۴ - ۹۱۵ - ۹۱۶	۹۱۷ - ۹۱۸ - ۹۱۹ - ۹۲۰
۹۲۱ - ۹۲۲ - ۹۲۳ - ۹۲۴	۹۲۵ - ۹۲۶ - ۹۲۷ - ۹۲۸
۹۲۹ - ۹۳۰ - ۹۳۱ - ۹۳۲	۹۳۳ - ۹۳۴ - ۹۳۵ - ۹۳۶
۹۳۷ - ۹۳۸ - ۹۳۹ - ۹۴۰	۹۴۱ - ۹۴۲ - ۹۴۳ - ۹۴۴
۹۴۵ - ۹۴۶ - ۹۴۷ - ۹۴۸	۹۴۹ - ۹۵۰ - ۹۵۱ - ۹۵۲
۹۵۳ - ۹۵۴ - ۹۵۵ - ۹۵۶	۹۵۷ - ۹۵۸ - ۹۵۹ - ۹۶۰
۹۶۱ - ۹۶۲ - ۹۶۳ - ۹۶۴	۹۶۵ - ۹۶۶ - ۹۶۷ - ۹۶۸
۹۶۹ - ۹۷۰ - ۹۷۱ - ۹۷۲	۹۷۳ - ۹۷۴ - ۹۷۵ - ۹۷۶
۹۷۷ - ۹۷۸ - ۹۷۹ - ۹۸۰	۹۸۱ - ۹۸۲ - ۹۸۳ - ۹۸۴
۹۸۵ - ۹۸۶ - ۹۸۷ - ۹۸۸	۹۸۹ - ۹۹۰ - ۹۹۱ - ۹۹۲
۹۹۳ - ۹۹۴ - ۹۹۵ - ۹۹۶	۹۹۷ - ۹۹۸ - ۹۹۹ - ۱۰۰۰

۹۹۹	۵۹۰ - ۵۹۱	سپہ سالار
مہاراز درمیں پسر مہاراز	۵۹۲ - ۵۹۳ - ۵۹۴	..		
جانوجی جسونت بڈالکر	۵			مہابت خان ناظم دکن
۸۰۷ (یا) بڈالکر				مہابت خان یکی از امرای
مہاراز جانوجی جسونت بڈالکر				صاحب قران ثانی شاہ جہان
پسر راز زنبہا ۸۰۷ - ۸۰۶	۹۱۵	..		پادشاہ
مہا سنگھ ولد جگت سنگھ				مہاراجہ ابھی سنگھ صوبہ دار
۱۵۰ - ۳۴۰ - ۳۴۱				گجرات پسر کلان مہاراجہ
مہندی خان پسر خانہ زاد خان			۷۵۸	اجیت سنگھ رائہور
۸۰۶	۷۵۹	..
مہتر خان انیش ۳۴۴				مہاراجہ اجیت سنگھ رائہور
مہدویہ (طائفہ) ۲۵۳				صوبہ دار گجرات پسر مہاراجہ
۲۵۴	۱۳۵	جسونت سنگھ
مہدی خواجہ داماد			۷۵۷ - ۷۵۸ - ۷۵۹	
فردوس مکانی ۲۳۹				مہاراجہ جسونت سنگھ رائہور
مہدی قاسم خان ۱۴۸			۹۷ - ۹۸ - ۱۲۱	
۱۹۹ - ۲۰۰ - ۲۰۱		
مہدی موعود (علیہ السلام)			۵۰۹ - ۴۹۵ - ۴۴۷ - ۱۵۴	
۲۹۰	۵۱۵ - ۵۲۳ - ۵۴۷ - ۵۷۵	
مہر پسر (حرم محترمہ)			۵۹۲ - ۵۹۷ - ۵۹۹ - ۷۵۵	
			۷۷۸ - ۸۲۵ - ۸۲۷ - ۸۳۱	

۴۲۵	پادشاہزادہ محمد معظم
۷۸۰	میر ابراہیم مرحمت خان بہادر
۷۱۳	غضنفر جنگ	۷۱۳	میر علی برلاس پادشاہ حق شناس
۳۵۴	..	۳۵۴	میر ابوالبقا امیر خان پسر
۲۱۷	میر ابوالقاسم نمکین	۷۷	میر علی خان بلدور
۵۰۷	..	۵۰۷	میر علی کولابی (یا) مہر علی
۷۷	میر ابوالقاسم نمکین	۷۷	خان ساندوز کولابی ۱۹۸ -
۲۸۰	میر ابو تراب کجراتی	۹۳۰	..
۲۸۱ - ۲۸۲ - ۲۸۳ - ۲۸۵	میر احمد خان	۹۷	مہر نسا (یا) مہر النسا بیگم
۶۶۵ - ۶۶۲	میر احمد خان	۶۷	زوجہ شیر افکن خان
۶۶۵	میر احمد خان بہادر مخاطب	۶۷	مہمان بیگم (یا) مہین بیگم
۸۷۴	میر امیر الممالک عالیچاہ	۸۷۴	مبیدہ مؤتمن الملک
۸۷۴	میر کلاں نظام الملک	۸۷۴	شجاع الدولہ بہادر اسدخان
۸۷۴	نظام الدولہ آصف جاہ میر	۸۷۴	عرف مرزا دکنی موسوم
۸۷۴	نظام علی اسد جنگ	۸۷۴	بہ شجاع الدین محمد خان
۷۶۰ - ۷۲۱	میر احمد خان ثانی فوجدار	۷۶۰ - ۷۲۱	و حایلہ مرشد قلی خان
۷۶۰ - ۷۲۱	چکائہ امناباد پسر میر احمد	۷۶۰ - ۷۲۱	بہادر رستم جنگ موسوم
۷۶۰ - ۷۲۱	خان شہید	۷۶۰ - ۷۲۱	بہ مرزا لطف اللہ المتخاص
۷۶۰ - ۷۲۱	..	۷۶۰ - ۷۲۱	بہ مخمور ..
۷۶۰ - ۷۲۱	میر احمد خان شہید صوبہ دار	۷۶۰ - ۷۲۱	مہیس داس رائہرز پسر دلپت

۷۶۰	..	۷۶۰	میر امین الدین
۳۸۲	..	۳۸۲	میر احمد داماد قطب شاہ
۹۲۲	..	۹۲۲	میر اولاد محمد ذکا
۹۲۷	..	۹۲۷	میر احمد عرب
۳۵۱	میر بدر عالم منزوی	۳۵۱	میر احمد مخاطب بہ نواب
۳۵۱	میر بدیع الزمان ہمشیرہ زادہ	۳۵۱	نظام الدولہ ناصر جنگ
۵۱۸	و متبنای مصطفیٰ خان	۵۱۸	دومین پسر نواب آصف جاہ
۵۱۸	..	۵۱۸	..
۳۲۸	میر بزرگ	۳۲۸	میر احمد مصطفیٰ خان ثانی
۳۲۸	میر جعفر ہمشیرہ زادہ	۳۲۸	پسر مصطفیٰ خان خوافی
۱۱۱	علی مخاطب بہ خلیفہ	۱۱۱	..
۱۱۱	سلطان	۱۱۱	میر اسد اللہ شہید
۲۵۱	میر جلال الدین حسین ملائی	۲۵۱	میر اسد اللہ عرف میر میوان
۳۵۸	تخاص برادر میر محمد	۳۵۸	(شف - میر میوان)
۳۵۸	امین	۳۵۸	..
۳۵۸	میر جلال الدین مسعود	۳۵۸	میر اکبر علی خان عرف میر
۳۵۸	میر جمال الدین	۳۵۸	فرلان خان پسر دوم
۳۵۸	میر جمال الدین انجو	۳۵۸	نظام الملک نظام الدولہ
۳۵۹	..	۳۵۹	آصف جاہ میر نظام علی
۹۰	میر جمال الدین محدث	۸۷۴	اسد جنگ

میر جملہ	۴۳۳ - ۶۱۵	میر خلیفہ	۲۳۹ ..
.. ..	۷۴۶ - ۸۰۳	میر خلیل اللہ	۳۳۹ -
میر جملہ خانخانان معظم خان	۳۴۰ - ۳۴۱
بہادر مظفر جنگ (خطاب	میر خلیل اللہ یزدی جد ماجد
میر جملہ خانخانان	نوازش خان میروزا
عبد اللہ)	۷۱۱ - ۷۱۲	عبد الکافی	۳۳۵ - ۸۲۸ -
میر حاج	۱۲۱	۸۲۹ ..
میر حسام الدین	۳۲۳	میر خنجر	۳۵۹ ..
میر حسام الدین انجو	۴۷۹	میر ذوالنون بیگ ارغون	۳۰۴ -
میر حسام الدین مرتضیٰ خان	میر رحمت اللہ	۳۶۴ -
.. ..	۳۶۰	میر رفیع الدین محمد پسر
میر حسن خاں امانت خان	میر شجاع الدین محمد
میر حسین	۹۹۲	۱۱۰ ..
میر حسن علی پسر گلان محمد	میر زاہد ہروی	۶۶۶ -
کاظم خان والد مصنف	میر زاید اللہ پسر میر ابوالقاسم
.. ..	۷۲۱	نمکین	۷۸ ..
میر حسن علی خان امیر الامرا	میر زین الدین علی مخاطب بہ
صاحب صوبہ دکن	۳۷	سیادت خان برادر اسلام خان
میر حسین علی خان امیر الامرا	۴۵۲ -
.. ..	۳۸	میر سلطان حسین افتخا خان

.. ..	۶۱۱	۹۰۲ - ۹۰۳ - ۹۰۵ - ۹۰۶ -
میر سید ابراہیم ساکن یزد	۹۰۷ - ۹۱۰ - ۹۱۴ - ۹۱۹ -
.. ..	۱۱۶	۹۲۱ - ۹۲۲ - ۹۷۴
میر سید احمد کاشی	۲۸۸	میر سید محمود پسر میر احمد
میر سید بخاری رضوی	۴۴۷ خان
میر سید جلال صدر پسر میر	میر شاہ ابوالمعالی
سید بخاری رضوی	۴۴۷	۱۸۶
میر سید جلال مخدوم جہانیاں	میر شاہ ابوقرباب
رضائی تخلص	۴۴۷ -	۳۵۸ ..
.. ..	۴۴۸ - ۴۵۱	میر شاہ محمود
میر سید شریف ولد میر سید	میر شجاع الدین محمد خاں
ابراہیم ساکن یزد	۱۱۶	ارشاد سید علی مخاطب
میر سید محمد	۴۴۸	بہ خلیفہ سلطان ونیسہ
میر سید محمد چشتی قزوچی	اسد اللہ
.. ..	۶۰۴	۱۰۹ - ۱۱۰
میر سید محمد خان ملاپت	میر شرف الدین
جنگ مخاطب بہ	۲۸۵ - ۴۱۱
امیر الممالک پسر سومین	میر شریف آملی
نواب آصف جاہ	۸۸۳ -	۲۸۵ -
۸۸۴ - ۸۸۵ - ۸۹۹ - ۹۰۰ -	میر شمس
..	میر شمس الدین اسد اللہ
..	شوستری

میر شمس الدین مختار خان	۶۲۱	میر ظریف مخاطب بغدادی	خان .. ۱۱ - ۱۲
میر شہاب الدین مخاطب بہ	۳۴۲ - ۳۴۱	میر ظہیر الدین	۳۴۲ - ۳۴۱
امیر الامرا غازی الدین خان	۳۴۹	میر عبد الحی میر عدل	۳۴۹
بہادر فیروز جنگ پسر میر	۳۴۹	میر عبد الوحیم شریف خان پسر	۳۴۹
محمد امیر الامرا فیروز جنگ	۳۴۹	میر سید محمد چشتی	۳۴۹
بن نواب آفجاء و دختر زاد	۳۴۹	میر سید محمد چشتی	۳۴۹
وزیر الممالک اعتماد الدولہ	۳۴۹	میر عبد الرزاق معموری	۳۴۸
قمر الدین خان بہادر ۸۸۵	۸۸۹ - ۸۸۸ - ۸۸۷ - ۸۸۶	میر عبد الکریم ملتفت خان	۸۸۹
۸۸۹ - ۸۸۸ - ۸۸۷ - ۸۸۶	۸۸۹	میر عبد اللطیف پسر میر	۸۸۹
میر شہاب الدین مخاطب بہ	۸۸۹	یحییٰ حسنی سیفی	۸۸۹
فرزند ارجمند غازی الدین	۸۸۹	خان میر غیاث الدین علی	۸۸۹
خان بہادر فیروز جنگ پسر	۸۸۹	میر عبد اللطیف پسر نقیب	۸۸۹
نواب نظام الملک آصف	۸۸۹	خان میر غیاث الدین علی	۸۸۹
جاء میر قمر الدین	۸۸۹	میر عبد اللطیف قزوینی	۸۸۹
میر مندر جهان مفتی	۸۸۹	میر عبد اللہ	۸۸۹
میر مصام الدولہ	۸۸۹	میر عبد اللہ پسر میر ابوالفضل	۸۸۹
میر ضیاء الدین حسین اسلام	۸۸۹	خان .. ۵ - ۶	۸۸۹

میر عبد کنیی خان پسر نواب	۹۰۵	میر غلام علی آزاد بلگرامی (۲)	۹۰۵
مصم صم الدولہ	۲۴۱	میر غلام آزاد ۱۰۸ - ۸۵۶	۲۴۱
میر عبد الہادی	۲۴۱	میر فخر الدین سماکی	۲۴۱
میر عزیز اللہ داماد شیخ میر	۲۴۱	فضل اللہ بخاری	۲۴۱
۲۴۱	۲۴۱	میر قایماقی تفرشی	۲۴۱
میر عزیز اللہ دیوان	۲۴۱	میر قوام الدین برادر خلیفہ	۲۴۱
میر علاء الدولہ کامی تخلص	۲۴۱	سلطان ۱۱۰ - ۱۱۱ - ۱۱۲	۲۴۱
مولف تذکرہ نفایس المآثر	۲۴۱	میر قوام الدین خان امفہانی	۲۴۱
پسر دوم میر یحییٰ حسنی	۲۴۱	برادر خلیفہ سلطان - وزیر	۲۴۱
سیفی معروف بہ یحییٰ	۲۴۱	اعظم ایران .. ۱۰۹	۲۴۱
معصوم .. ۸۱۳	۲۴۱	میر قوام الدین مشہور بہ میر	۲۴۱
میر علی اکبر موسوی ۲۳۰ -	۲۴۱	بزرگ .. ۱۰۹	۲۴۱
میر عماد الدین مخاطب بہ	۲۴۱	میر کمال الدین	۲۴۱
رحمت خان ۱۱۱	۲۴۱	میر کجراتی پسر دوم مبارز الملک	۲۴۱
میر عنایت الدین پسر اللہ کہ	۲۴۱	سر بلند خان بہادر دلار	۲۴۱
ادرا ہبۃ اللہ نیز گویند	۲۴۱	جنگ میر محمد رفیع ۸۰۶	۲۴۱
مشہور بسید شاہ میر ۲۸۰	۲۴۱	میر گدائی .. ۲۸۵	۲۴۱
میر عیسیٰ خان ۳۶۳	۲۴۱	میر کیسو .. ۲۴۹	۲۴۱
میر غبار .. ۲۹۱	۲۴۱	میر کیسوی بکارل بیگی ۲۴۳ -	۲۴۱

۲۴۶	اسلم واقعہ نویس کابل
۲۴۹	میر گیسوی خراسانی
۲۵۰	میر محمد مشہدی
۲۶۶	میر محمد سعید میر جملہ
۲۸۵	میر محمد خان پسر میر احمد
۲۸۵	خان
۲۸۵	میر محمد اللہ
۲۸۵	میر محمد امین خان پسر میر
۲۸۵	محمد سعید معظم خان
۲۸۵	خانخانان میر جملہ
۲۸۵	میر محمد امین میر جملہ
۲۸۵	شہر ستانی
۲۸۵
۲۸۵	میر محمد خان
۲۸۵	میر محمد خان اتک
۲۸۵	میر محمد خان پسر محقق
۲۸۵	خان
۲۸۵	میر محمد خان مشہور بخان
۲۸۵	کلان
۲۸۵	میر محمد زاهد پسر قاضی

۳۲۶	میر معصوم بہکری	۵۱۸	خان ثانی
۱۱۷	میر معین پسر میر ملا	۵۱۸	میر محمد مخاطب بہ امیر الامرا
۱۱۷	میر مغل مخاطب بہ ناصر الملک	۵۱۸	فیدروز جنگ نواب
۱۱۷	ششمین پسر نواب	۵۱۸	غازی الدین خان بہادر
۱۱۷	آصف جاہ ۸۸۳ - ۹۲۰	۵۱۸	ناظم دکن خلف رشید
۹۲۴	۵۱۸	نواب آصف جاہ (غفران
۸۷۰	میر مقتدر خان	۵۱۸	پناہ) ۸۸۳ - ۸۸۵
۱۱۷	میر ملا	۵۱۸
۲۴	میر ملک حسین کوکہ	۵۱۸	میر مراد
۲۴	میر ملنگ ہمشیرہ زادہ محمد	۵۱۸	میر مراد جوینی
۶۸۲	مراد خان	۵۱۸	میر مرتضیٰ خان نواسہ میر
۳۹۴	میر منصور بدخشی	۵۱۸	ہادی
۳۳۹ - ۳۴۰	میر میران	۵۱۸	میر مرتضیٰ زمان
۳۹۶ - ۳۴۱	۵۱۸	میر مرتضیٰ سبزواری
۸۲۹	میر میران پسر میر خلیل اللہ	۵۱۸	میر مسعود
۴۷۸	میر یزدی	۵۱۸	میر معز الملک اکبری یکے از
۹۱۶	میر میران یزدی	۵۱۸	سادات موسوی
۱۱۷	میر نجف علی خان قلعه دار	۵۱۸	۲۲۸ - ۲۲۹ - ۲۳۰ - ۲۳۲
۱۱۷	آسیر	۵۱۸	میر معصوم
۱۱۷	میر نظام الدین عبد خلف شاہ	۵۱۸	میر معصوم بدھالی

مفتی الدین پسر امیر	پادشاہ نواز خان (۷۰۱ - ۷۰۳)
غیاث الدین .. ۳۳۸ ۷۰۲ - ۷۰۳
میر نظام الدین علی خلیفہ	میر ہاشم .. ۱۸۸
رکن السلطنت بابر پادشاہ	میر ہاشم خان نیشا پوری
.. .. ۲۳۸	سوانح نویسنہ دیار شوقی
میر نظام علی مخاطب بہ ۸۰۶ - ۸۰۷
نواب آصف جاہ ثانی	میر یحییٰ .. ۳۹۳
چراغین پسر نواب	میر یحییٰ حصنی سیفی
آصف جاہ ۸۸۳ -	مخاطب بہ یحییٰ معصوم
۹۰۳ - ۹۰۴ - ۹۰۵ - ۹۰۶ -	مولف لب التواضع جن
۹۰۷ - ۹۱۹ - ۹۲۱ - ۹۲۲ -	نقیب خان میر غیاث الدین
۹۲۳ - ۹۲۴ - ۹۲۵ - ۹۲۶ -	علی ۸۱۲ - ۸۱۳
.. .. ۹۲۷	میر یحییٰ کاشی ۴۶۶
میر نعمت اللہ ۳۳۹ -	میران ۳۴۸ - ۳۴۹ - ۳۵۰
۳۴۰ - ۳۴۲ - ۳۴۷ - ۳۶۴	میران صدر چراغین بھانی
میر نور اللہ .. ۳۳۷	.. ۳۴۸ - ۳۴۹ - ۳۷۹
میر نور اللہ سید نور خان مشہور	میرک شیخ ہروی برادر زادہ
بہ باگھمار ۳۶۳ - ۳۶۴	قاضی اسلام ۵۱۸
میر رئیس غازی (مخاطب بہ	میرم قلیچ .. ۷۲
پادشاہ نواز خان - (شف	میرزا ابراہیم ۲۶۷ - ۲۶۸ -

۲۶۹ - ۲۷۲ - ۲۷۵ ۵۸۶ - ۸
میرزا ابوالمعالی میرزا خان	میرزا ایرج پسر عنبر حبشی
پسر میرزا دالی جاگیردار ۹۵۸
د فوجدار سیوستان ۴۶۰ -	میرزا بابر خویش عزیز الدین
.. ۵۵۸ - ۵۵۹ - ۵۶۰	برادر عالمگیر ثانی ۸۹۱
میرزا ابوسعید .. ۳۰۴	میرزا بایسنقر ۲۶۴
میرزا ابوسعید نبیرہ اعتماد الدولہ	میرزا بدیع الزمان برادر کلان
برادر زادہ نور چہان بیگم	نجابت خان میرزا شجاع
.. .. ۵۱۳ ۸۲۱
میرزا احمد داماد باقر خان	میرزا بدیع الزمان پسر خواجہ
.. .. ۴۸۴	حسن .. ۴۵۹
میرزا اشرف الدین حسین	میرزا بدیع الزمان مشہور بہ
.. .. ۲۰۴	میرزا فتنہ پوری ۳۳۴
میرزا افراسیاب پسر مہابت	میرزا بہرام پسر خرد یوسف
خان .. ۴۰۹	محمد خان تاشکندی
میرزا افضل مقتدوی خان ۹۶۶
دیوان گولیار ۸۰۱	میرزا بہرام مخاطب بقزلباش
میرزا امتیاز .. ۱۹۹	خان تہانہ دار دیولگانوں
میرزا ایرج شاہنواز خان پسر	پسر قزلباش خان ۸۷
خانخانان عبدالرحیم خان	میرزا بہروز پسر محمد صالح

تیرخان .. ۵۹۲	میرزا قليچ محمد خان
میرزا بهروز پسر مهابت خان .. ۴۰۹	اکبري ۷۴ - ۳۵۱ -
.. ۴۰۹	.. ۳۵۳ - ۳۵۲
میرزا بهمن یار اعتقاد خان ۷۰۹	میرزا حسام الدین پسر میر
میرزا پاینده محمد ۳۰۸	ابوالقاسم نمکین ۷۷
میرزا تقی .. ۴۱۳	میرزا حسن .. ۲۴۰
میرزا تولک .. ۱۸۸	میرزا حسن صفوي پسر سیوم
میرزا جانی بیگ ۳۰۰	میرزا رستم قندهاري
میرزا جانی بیگ ارغون حاکم قهته ۳۰۲ - ۳۰۸ -	.. ۴۷۷ - ۸۲۹
.. ۳۰۹	میرزا حکیم .. ۲۱۷
.. ۳۰۹	میرزا حیدر .. ۳۰۲
میرزا جانی بیگ حاکم سنده .. ۳۷۳ - ۳۷۴	میرزا حیدر درمین پسر میرزا مظفر حسین قندهاري
.. ۱۴۹	.. ۵۵۵
میرزا جمشید بیگ یزدی .. ۴۸	میرزا حیدر گورگان
قزلباش داماد میر معصوم .. ۷۰ - ۹۲۹ - ۹۳۰	میرزا خان
بودسگالي .. ۱۱۷	میرزا خان صوبه دار ایلاچپور
میرزا جوان بخت پسر شاه عالم .. ۹۴۲	..
بادشاه .. ۸۹۶	میرزا خان منوچهر ۵۸۶ -
میرزا چین قليچ خلف ارشد .. ۵۸۷ - ۵۸۸	..

میرزا خان ناظم برار ۵۲۲	۳۲۰ - ۳۷۳ - ۳۷۸ - ۴۳۴ -
میرزا داد .. ۲۳۸	.. ۴۳۵ - ۴۴۰
میرزا داراب پسر آقا افضل ۲۱	میرزا رستم قندهاري ۳۴۲ -
میرزا داراب قلعه دار قندهار .. ۴۷۷ - ۴۸۶ - ۵۵۹ - ۵۸۳ -	.. ۹۴۰
پسر قلعه دار خان میرزا .. ۱۱۷	میرزا رستم مخاطب به غضنفر خان فوجدار سنگمذیر پسر قزلباش خان ۸۷
میرزا دلیر همت پسر مهابت خان .. ۴۰۹	میرزا رضا علي پسر میرزا داراب .. ۱۱۹
میرزا راجه بهادر سنگه پسر راجه مانسنگه ۳۶۰	.. ۱۱۹
میرزا راجه جی سنگه (یا) .. ۳۶۰	میرزا رضي پسر میرزا تقی ر برادر زاده میر جلال الدین حسین .. ۴۱۳
میرزا راجه پسر راجه .. ۴۱۳	میرزا رفیع صدر ۴۱۳ - ۴۱۴
میرزا سنگه ۲۵ - ۱۰۵ -	میرزا روح الله .. ۱۳
۴۵۴ - ۱۵۷ - ۱۵۸ - ۵۹۲ -	میرزا روح الله پسر کلان یوسف .. ۹۹۶
۵۹۳ - ۵۹۴ - ۵۹۵ - ۵۹۸ -	میرزا سکندر بیگ ولد سلطان بایسنقر خورش قزلباش خان .. ۸۷
۵۷۱ - ۵۷۷ - ۵۷۸ - ۶۰۲ -	میرزا رستم پسر مکرم خان ۵۸۶
میرزا رستم صفوي فدائي	میرزا رستم صفوي فدائي
تخلص برادر خرد میرزا مظفر حسین قندهاري	

میرزا سلطان برادر میرزا نونر	۳۰۸
.. ..	۵۵۶	..	میرزا شاہ حسین ارغون والی
میرزا سلطان صفوی	۵۸۱	..	تہتہ
.. ..	۶۹۲ - ۵۸۲	..	میرزا شاہ محمد
میرزا سلطان صفوی نوربکی	۳۸۰	..	میرزا شاہ نواز خان صفوی
.. ..	۶۹۲ - ۶۸۰ - ۶۷۹	..	موسوم بہ صدرالدین محمد
میرزا سلطان علی مکحول	۲۳۴	..	میرزا شجاع نجابت خان
میرزا سلیمان حاکم بدخشان	۱۹۱ - ۲۱۱ - ۲۱۲ - ۲۱۴
.. ..	۲۶۵ - ۲۶۶ - ۲۶۷ - ۲۷۰	..	میرزا شرف الدین حسین
.. ..	۲۷۱ - ۲۷۵ - ۳۳۰ - ۳۳۱	..	احواری پسر خواجه معین
.. ..	۴۵۹ - ۴۵۷ - ۴۵۸	..	ولد خواجه خاند محمد
میرزا سیف اللہ پسر قلیچ خان	۱۸۹ - ۲۲۷ - ۲۳۲ - ۲۳۴
.. ..	۲۳۵ - ۲۳۷
میرزا شاہرخ پھر میرزا ابراہیم	۵۱۶	..	میرزا شمس الدین پسر میرزا
.. ..	۸۴۸	..	عرب
بن میرزا سلیمان والی	۲۷۹ - ۲۷۵	..	میرزا صایب
بدخشان	۳۲۱ - ۳۲۲ - ۳۳۴	..	میرزا صدرالدین محمد خان پسر
.. ..	۹۵۹ - ۸۲۱	..	میرزا سلطان صفوی
میرزا شاہ حسین	۳۰۷	..	میرزا صف شکن مخاطب

بکامیاب خان پسر میرزا	۴۷۷	..	میرزا عزیز کوکھ (یا) میرزا کوکھ
حسن صفوی	۴۷۸	..	ناظم گجرات (شف میرزا
.. ..	۲۱۶ - ۲۳۸ - ۲۴۸ - ۲۹۲	..	کوکھ)
میرزا صفوی خان علی نقی	۲۹۵ - ۳۰۰ - ۹۲۹ - ۹۳۱
.. ..	۱۹۹	..	میرزا عسکری
میرزا طہماسپ پسر مہابیت	۵۹۴	..	میرزا علی بیگ اکبر شاہی
خان میرزا لہراسب	۳۵۵ - ۳۵۶
میرزا عبدالخالق برادر زادہ	۳۷۱	..	میرزا علی خان افتخارالدولہ
خواجه شمس الدین محمد	۲۲۱	..	پسر دومین مؤتمن الدولہ
خوافی	۷۷۶ - ۷۷۵
میرزا عبدالرحیم	۹۲۹	..	میرزا عنایت اللہ دیوان سلطان
میرزا عبدالرحیم پسر محمد	۳۸۲	..	پوریز
نقی خان	۳۰۴	..	میرزا عوض
میرزا عبدالرحیم خان خانان	۲۴۰	..	میرزا عیسیٰ
.. ..	۳۰۴	..	میرزا عیسیٰ ترخان
میرزا عبدالعلی	۹۹۷	..	میرزا عیسیٰ بن عبد العلی
میرزا عبداللہ پھر میرزا روح اللہ	۳۰۷ - ۳۰۸
.. ..	۵۱۶	..	میرزا عیسیٰ ترخان پسر جان
میرزا عرب (یا) میرزا عزت	۴۸۵ - ۴۸۶	..	پاپا
.. ..	۵۱۶

میرزا غازی بیگ ترخان صوبه	میرزا عزیز کوکه (۱۹۵ -
تقیه پسر میرزا جانی بیگ	۱۹۹ - ۲۱۴ - ۲۳۸ - ۲۴۸ -
ترخان	۲۹۲ - ۲۹۵ - ۳۰۰ - ۳۲۹ -
..	۳۷۸ - ۴۳۸ - ۴۸۶ -
میرزا فتح الله خلف میرزا	میرزا گرشاسب داماد الله وردی
عبد الله	خان پسر مهابت خان
میرزا فخر	..
میرزا فرخ فال پسر کوچک	میرزا لاهوری (۳۵۱ - ۳۵۲ -
یمین الدوله آصف جاه	..
..	میرزا لشکری (۳۱۷ -
میرزا فریدون خان برلاس پسر	میرزا لشکری پسر مخلص خان
میرزا محمد قلی خان	..
برلاس	میرزا لطف الله (۱۶۸ -
میرزا فولاد پسر خدا داد برلاس	میرزا لهراسب پسر خانخانیان
۲۵۸ - ۲۵۹ - ۲۶۰ - ۲۶۱ -	..
میرزا کامران	میرزا محسن برادر ابو المنصور
..	خان مقدر جنگ (۷۱۵ -
میرزا کشمیری پسر میر ابوالقاسم	میرزا محسن پسر هدید میرزا
نمکین	..
میرزا کوکه ناظم کجرات (شف	میرزا محمد (۲۰۸ - ۲۸۳ -

میرزا محمد برادر محمد مراد	میرزا محمد هاشم انبیر خلیفه
خان	سلطان ..
میرزا محمد پسر افضل خان	میرزا محمود ..
..	میرزا محمود برادر کلان وزیر خان
میرزا محمد باقر خان	محمد طاهر خراسانی (۹۳۹ -
میرزا محمد حکیم کونلتاش	میرزا مراد التقات خان پسر
برادر علاء عروس آشتیانی	میرزا رستم قندهاری
۵۶ - ۷۴ - ۱۹۰ - ۱۹۱ -	..
۱۹۳ - ۲۱۱ - ۲۱۲ - ۲۴۹ -	میرزا مراد کام پسر عم میرزا
۲۵۶ - ۲۷۰ - ۲۷۱ - ۲۷۵ -	سلطان صفوی (۵۸۱ -
۲۸۹ - ۲۹۳ - ۲۹۴ - ۳۳۰ -	میرزا مسعود ..
۳۳۴ - ۳۵۹ - ۳۸۶ - ۸۱۲ -	میرزا مظفر حسین عسوی پسر
..	سلطان حسین ولد بهرام
میرزا محمد خان نجم الدوله	میرزا بن شاه اسمعیل
بخشی چهارم پسر کلان	مغوی ..
موتمن الدوله	میرزا مظفر حسین قندهاری
..	..
میرزا محمد زمان	میرزا معز ..
میرزا محمد صالح پسر وزیر	میرزا مقیم پسر امیر ذوالذکر
خان هروی	..

[illegible]

میرزا مکرّم خان مغوی موان کام	۵۸۳
میرزا منوچهر	۱۶۵ - ۳۹۱
میرزا می-رک رضوی یکم از
سادات رضوی مشه-دی	۲۱۸
میرزا نجف خان بهادر	۸۶۷ -
..	۸۶۸
میرزا نجف علی فواجدار
بالاپور برادر پسر کلان تزارباش
خان	۸۶
میرزا نودر	۳۰۲
میرزا نودر مغوی خلف میرزا
حیدر درمین پسر میرزا
مظفر حسین قندهاری	۵۵۷ - ۵۵۵
میرزا نودر قندهاری	۵۸۱
میرزا والی پسر خواجه حسن
نقشبندی	۴۵۶ - ۴۶۰
..	۵۵۹ - ۵۵۷
میرزا هاشم پسر قزلباش خان	۸۷
میرزا هدایت الله رکه اول خطاب
فدائی خان یافته بود بعده
مخاطب بجان نثار خان
(یا) جان باز خان گشت)	۱۷
میرزا هذال	۲۶۶
میرزا یار علی	۷۳۰
میرزا یار علی بیگ	۶۰۸ -
..	۶۶۰ - ۶۶۲
میرزا یوسف خان رضوی	۳۱۴ -
..	۳۱۵ - ۳۱۷ - ۳۱۹ - ۳۴۲
..	۸۱۷
میرزاده علی خان پسر محترم
بیگ یکی از امرای عهد
عرش آشیانی	۲۵۷
میکرال	۱۴۴
مینان (یا) میراتیان	۱۵۶

۸۶۶	۸۶۲ - ۸۹۷ - ۸۹۹ - ۹۰۰
نجیب النساء بیگم یا فخر النساء	نصرت جنگ ۶۵۱
بیگم خواهر میرزا محمد	نصرت خان خاندوران ۳۸۳
حکیم .. ۴۵۷	نصیب یادر خان ۸۹۰ -
نجیبه بیگم خاتمه خلد مکان ۶۸۲ ۸۶۱
فخر محمد خان داهی بلخ	نصیرالدوله ملا بخت جنگ
و بدخشان ۸۲ - ۸۲	صوبه دار بهراندور مشهور
۹۹ - ۱۶۶ - ۴۴۵ - ۴۴۶	به عبدالرحیم خان برادر
۴۵۳ - ۴۵۵ - ۵۶۹ - ۵۷۲	مایندری خان فیروز جنگ
.. .. ۹۶۸ - ۹۵۸ ۸۳۵
نذر (یا) نظر بهادر خویشتگی	نصیرالدوله عبدالرحیم خان
.. .. ۸۱۹ - ۸۱۸	بهادر .. ۱۲۳
نراین (نام بست) ۵۴۶	نصیر خان فاردقی زای بهراندور
نراین راد برادر مادهوراد پسر ۹۱۷ - ۹۱۸
والاجی راد ۸۷۲ - ۸۷۳	نصیری خان خاندوران ۵۱۲ -
نصارا (یا) نصاری انگریز ۸۱۹
۸۰ - ۸۵۲ - ۸۵۵ - ۸۹۷	نصیری خان مخاطب بذاور
۸۹۸ - ۸۹۹ - ۹۰۰ - ۹۰۱	خان صوبه دار کابل پسر
نصاری بهلچری ۸۹۵	ناصر خان محمد امان
نصاری فراسیس ۸۵۲ - ۸۳۴

خان وزیر اعظم صاحب قران	نظام الدوله اسف جاه میر نظام
ثانی شاهجهان بادشاه و جد	علی مختط به اسدجنگ
پدری او عابد خان و پدرش	پسر نواب نظام الملک
عالم شیخ یکی از اعظم اکابر	آصف جاه ۵۱۸ -
سمرقند و از احفاد شیخ	.. ۶۶۷ - ۸۶۸ - ۸۷۵
شهاب الدین شهرودی	نظام الدین ۱۰۹ - ۱۱۴
(حمة الله علیه می باشد)	نظام الدین احمد هروی ۳۲۶
۱۴۱ - ۵۱۸ - ۵۵۹ - ۶۴۵ -	نظام الدین پسر قطب الدین
۶۴۶ - ۶۶۷ - ۶۵۵ - ۶۷۷ -	خان خویشتگی ۱۰۷
۷۱۴ - ۷۴۲ - ۷۴۷ - ۷۴۹ -	نظام الدین عرف میرزا بیگ
۷۵۰ - ۷۵۵ - ۷۶۶ - ۷۶۷ - ۱۱۳ - ۱۱۴
۷۶۸ - ۷۶۹ - ۷۷۰ - ۷۹۶ -	نظام الملک ۴ - ۳۹۰ -
۷۹۸ - ۷۹۹ - ۸۰۳ - ۸۰۶ -	.. ۴۰۳ - ۴۰۴ - ۴۳۴
۸۳۵ - ۸۳۶ - ۸۳۷ - ۸۶۴ -	نظام الملک دکنی ۱۵۳ -
نظام شاهیه (گروه) ۳ -	.. ۲۲۲ - ۵۶۹ - ۸۱۷
۴۰۲ - ۴۰۴ - ۴۱۹ - ۴۲۱ -	نظام الملک فتح جنگ بهادر
۴۴۳ - ۴۶۲ - ۴۸۰ - ۴۹۰ -	نظام دکن ۱۴۲ - ۸۳۹ -
۵۰۰ - ۵۲۰ - ۵۲۱ - ۵۷۵ - ۸۴۱ - ۸۴۲
۹۰۶ - ۹۱۵ - ۹۵۹ - ۹۶۰ -	نظام الملک نواب آصفجاه بهادر
نظام شاه ۵۰۴ - ۵۰۶ -	که جد مادرش او سعدالله

۹۶۰ - ۹۵۹ - ۳۹۸ ..	و دختر یونس خان ۶۱
نظر بہادر ۱۰۲ - ۱۰۷ - ۱۲۶	نواب آصف جاہ (کہ جد مادری
نظر بہادر خورشیدی ۷۷۷	او نواب سعد اللہ خان وزیر
نعمت اللہ .. ۳۳۸	اعظم شاہجہان بادشاہ -
نعمت خان عالی معروف بہ	وجد پدری ارعابد خان
نعمت خان حاجی (یا)	از احفاد شیخ شہاب الدین
نعمت خان میرزا محمد	سہروردی میباشد) - شف -
ہاجی ۱۴۰ - ۶۲۷ -	نظام الملک نواب آصف
۶۶۰ - ۶۵۱	جاہ) ۴۰ - ۱۱۸ -
نعیم خان پسر منعیم خان	۱۱۹ - ۱۴۳ - ۳۶۵ - ۶۱۰ -
خانخانان .. ۶۷۷	۶۵۲ - ۶۵۳ - ۶۹۸ - ۷۲۲ -
نقیب خان میر غیاث الدین	۷۲۳ - ۷۲۶ - ۷۲۷ - ۷۳۴ -
علی خلف رشید میر	۷۳۵ - ۸۷۵
عبدالمطیف بن میر یحیی	نواب آصف جاہ ثانی میر
حسنی سیفی مخاطب	نظام علی چہارمین پسر
بہ یحیی معصوم ۸۱۲ -	نواب آصف جاہ ۹۰۴ -
۸۱۵ - ۸۱۶	۹۰۵ - ۹۰۶ - ۹۰۷ ..
نک کتی رانی لقب زوجہ	نواب آصف جاہ چین قلیچ
(راجہ سرب نگر ۸۲۲	خان خاندوران امیرالامرا
نگار خانم مادر فردوس مکانی	نظام الملک بہادر فتح جنگ

میر قمر الدین المتخلص بہ	عرف نواب چندا صاحب
آصف وزیر فردوس آرامگاہ	۸۹۷ - ۸۹۶ ..
محمد شاہ پادشاہ و ناظم	نواب سعد اللہ خان وزیر
دکن پسر نواب میر	شاہجہان پادشاہ ۸۷۵
شہاب الدین مخاطب بہ	نواب ملاحت جنگ میر سید
فرزند ارجمند غازی الدین	محمد خان پسر نواب
خان بہادر فیروز جنگ	نظام الملک آصف جاہ
۸۷۷ - ۸۷۸ - ۸۷۹ -	۸۵۹ - ۸۶۴ - ۸۶۸ - ۹۶۹ -
۸۸۰ - ۸۸۱ - ۸۸۳ - ۸۸۴ -	۸۷۰
۸۸۵ - ۸۸۶ - ۸۹۴ - ۸۹۶ -	نواب مصم الدولہ ۹۰۱ -
۸۹۷ - ۸۹۸ - ۹۰۰ - ۹۰۱ -	۹۰۲ - ۹۰۴ - ۹۰۵ ..
۹۰۹ - ۹۲۰ - ۹۲۴ ..	نواب عابد خان مخاطب بہ
نواب آصف جاہ فتح جنگ	قلیچ خان صدر پسر عالم
(شف - نظام الملک فتح	شیخ ۸۳۷ - ۸۳۸ - ۸۴۲
جنگ) ۷۳۵ - ۷۳۶ -	نواب علیہ زینت النساء بیگم
۷۳۷ - ۷۳۸ - ۷۳۹ - ۷۴۰ -	خواہر اعیانی اعظم شاہ
۷۴۱ - ۷۴۴ - ۷۹۵ ..	۷۹۳ - ۷۹۴ ..
نواب بیگم صاحب ۲۸	نواب مبارز خان ناظم حیدرآباد
نواب پرهیز بانو بیگم ۳۰۱	۸۷۸ - ۸۴۳ ..
نواب حسین دوست خان	نواب میر شہاب الدین غازی

۸۸ - ۱۳۳ - ۱۳۶ - ۱۳۷	الدین خان خلیف نواب
۱۴۱ - ۱۶۳ - ۱۷۲ - ۴۰۵	عابد خان و پسر نواب
۴۴۴ - ۴۶۵ - ۴۵۴ - ۴۵۵	نظام الملک آصف جاہ
۴۸۰ - ۵۱۸ - ۵۵۹ - ۵۷۰ ۸۳۸
۵۷۲ - ۶۱۵ - ۶۴۶ - ۶۵۵	نواب نظام الدولہ بہادر ناصر
۶۶۷ - ۶۷۷ - ۷۱۴ - ۷۳۲	جنگ شہید میر احمد نام
۷۴۵ - ۷۴۶ - ۷۶۷ - ۷۶۹	خلف نواب نظام الملک
۷۵۰ - ۷۵۵ - ۷۶۶ - ۷۶۷	آصف جاہ ۷۲۲ - ۷۸۶
۷۶۸ - ۷۶۹ - ۷۷۰ - ۷۹۶	۸۴۴ - ۸۴۵ - ۸۴۶ - ۸۴۸
۷۹۸ - ۷۹۹ - ۸۰۳ - ۸۰۶	۸۴۹ - ۸۵۰ - ۸۵۱ - ۸۵۲
۸۳۵ - ۸۳۶ - ۸۳۷ - ۸۴۵	۸۵۹ - ۸۵۸ - ۸۵۷ - ۸۵۹
۸۵۰ - ۸۵۱ - ۸۵۶ - ۸۶۴	۸۶۰ - ۸۶۱ - ۸۶۲ - ۸۷۹
۸۹۳ - ۸۹۷ - ۹۴۲ - ۹۶۷	۸۸۰ - ۸۸۱ - ۸۸۵ - ۸۹۴
نواب نظام الملک آصف جاہ	۸۹۵ - ۸۹۶ - ۸۹۷ - ۸۹۹
میر قمر الدین خلیف ۹۷۴
نواب میر شہاب الدین	نواب نظام الملک آصف جاہ
مخاطب بہ غازی الدین	ملقب بہ خان دران بہادر
خان ۸۳۸ - ۸۳۹ - ۸۴۰	مربہ دار اودھ و فوجدار
۸۴۴ - ۸۴۶ - ۸۴۷ - ۸۴۸	لکھنؤ (شف - آصف جاہ
.. .. ۱۴۹ ۸۶۸	نظام الملک ۷۱ - ۸۵ - ۸۶

۲۷ - ۲۹	نوازش خان
۳۸۷ - ۳۹۵ - ۳۹۷ - ۵۱۳	نوازش خان میرزا عبد الکافی
فوجدار ماندو برادر علانی	فوجدار درآبہ پتہ جالندھر
اصالت خان و خلیل اللہ	پسر پیر خان ۱۲۷ - ۱۲۸
خان میر بخش ۴۷۸ -	نور قلیچ (یا) نور قلیچ (یا)
.. ۸۲۸ - ۸۲۹ - ۸۳۰	نور قلیچ پسر التون قلیچ
نواہٹ (یا) نواہٹ ارکات	خان از قراہتیاں قلیچ اکبری
(قوم) ۵۶۲ - ۸۴۶	.. ۸۱۱ - ۸۱۲
.. ۸۵۱ - ۸۸۰ - ۸۹۶	نور محمد خان ۱۱۸
نواہٹ خان .. ۱۸۹	نورنگ خان پسر اول قطب الدین
نور الدین (از قوم اشار) ۷۵۳	خان .. ۵۹ - ۱۹۶
نور الدین علی خان برادر	نول راجی ۷۷۲ - ۷۷۳
سیو میں قطب الملک سید	نیاہٹ خان .. ۲۴۷
عبد اللہ خان ۱۳۱ - ۱۷۶	نیاہٹ خان عرب پسر میر
نور الدین قای کوتوال	ہاشم خان نیشاپوری
مستقر الخلافہ ۸۱۷ - ۸۱۸	.. ۸۰۹ - ۸۱۰ - ۸۱۱
نور الدین محمد جہانگیر	نیتوجی بہونسلہ (نام محمد
پادشاہ .. ۷۹	قای خان نومسلم) ۵۷۷ -
نور النساء بیگم .. ۱۹۹ ۵۷۸ - ۵۷۹
نور جہان بیگم ۱۵ - ۷۹	نیک نام عم بہادر خان روہلہ

هانی داد خان برادر رشید خان	قلعه دار بیدر ۸۶۳ - ۸۶۴
انصاری صوبه دار قلنگانہ	وزیر جمیل .. ۹۲۸
.. ۵۲۲ - ۵۸۸ - ۹۴۱	وزیر خان ۵ - ۱۹۷ - ۲۴۸

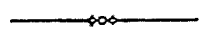
اسلام خان بدخشی ۹۴۶ -	خان مشهور - یاقوت
۹۴۸ - ۹۴۷	خداوند خان ۳۹۷ -
هنود (قوم) ۴۲۲ - ۴۲۳ -	۳۹۱ - ۴۰۲ - ۵۲۰ - ۹۵۸ -
۷۶۱ - ۷۶۲ - ۷۶۳ ..	۹۵۹ - ۹۶۰ - ۹۶۱ - ۹۶۲ -
هوش دار خان ۹۲۲	۹۶۳
هوشدار خان میو هوشدار پسر	یتماچی زمیندار کچه ۱۰۴
ملفت خان مخاطب به	یحیی خان پسر مرشد قلی
اعظم خان عالمگیری	خان بهادر (ستم جنگ
۹۴۳ - ۵۰۳	مرزا لطف الله ۷۵۵
هولکر مرهتہ ۸۸۶ - ۸۸۴ -	یسین خان .. ۲۲
۸۸۹ - ۸۸۸ - ۸۹۳ - ۹۰۱	حضرت یعقوب علیه السلام
هیدچہ (یا) سمیچہ (قوم)	۷۲۹
۸۸	یعقوب .. ۲۲۲
۵۴ - ۵۰	یعقوب خان امیر الامرا ۳۴۰
	یعقوب خان بدخشی ۳۷۴ -
	۹۵۸
یادگار بیگ .. ۱۶۸	یعقوب خان پسر یوسف خان
یادو راز ۹۰۷ - ۹۰۹ - ۹۱۸ -	کشمیری (یا) یوسف خان
۹۱۹ - ۹۲۱ - ۹۲۷ ..	چک حاکم کشمیر ۴۴ -
یاقوت خان حبشی غلام خداوند	۹۵۷ - ۹۵۴ - ۹۵۵ ..

* حرف یا *

یکتاش خان افشار پسر ولی خان	یوسف خان چک ۴۴
قورچی باشی ۳۴۰	یوسف خان کشمیری پسر
یکه تاز خان عبدالله بیگ پسر	علی خان چک (یا) پیک
مغفور حاجی بلخی	مرزبان کشمیر ۹۵۵ -
۹۶۸ - ۹۶۹ - ۹۷۰ - ۹۷۱ ۹۵۴
یلنگتوش اوزبک سپه سالار	یوسف خان ولد حسین خان
ندر محمد خان والی بلخ	تکریه .. ۹۵۷
.. .. ۴۴۲	یوسف زئی (طائفه از قوم
یلنگتوش خان بهادر (یا)	انغان) ۱۰۲ - ۱۰۵ -
یلنگتوش خان ۹۷۱ ۹۱۶
یمین الدوله ۴۲۹ - ۴۴۲ -	یوسف عادل شاه ۹۱۶
۵۷۰ - ۸۲۱ - ۹۰۵ - ۹۳۵	یوسف متی .. ۲۷۹
یمین الدوله آصف جاهی	یوسف محمد خان تاشکندی
.. .. ۳۷۰ ۹۶۵ - ۹۶۳
یمین الدوله آصف خان	یوسف محمد خان کولتاش
خانخانان ۵۱۵ - ۸۲۹	پسر کلان خان اعظم انکه
.. .. ۹۶۵ ۹۵۳ - ۹۵۲
یمین الدوله عبدالله خان ۱۴۰	یونس خان ۹۱
یوسف ۳۱۸ - ۵۶۲	
یوسف ترکش درز ۲۸۷	

منظر دوم در اسمای مواضع و قلعات

و آبها و کوهها و غیره



آذر بایجان		* حرف الف *	
۸۱۳	..	۶۱۲	..
- ۸۵۲ - ۸۵۱ - ۵۶۶	آرکات	۳۶۹	..
- ۸۶۱ - ۸۵۸ - ۸۵۴ - ۸۵۳	..	۱۸۷	..
- ۸۶۶ - ۸۶۵ - ۸۸۰ - ۸۶۳	..	۷۴۰	..
۸۹۹ - ۸۹۷	..	۶۱۴ - ۲۰۳	..
۴۱۱	..	۸۰	..
..	آستلنه بلخ	۵۵۰	..
۱۶۷	..	۶۰۰	..
- ۹۱۶ - ۹۴۳ - ۱۹۸	آسیر	۲۴۷	..
۹۴۱ - ۹۱۸	..	۴۵۷	..
- ۵۴۵ - ۵۴۴ - ۴۵۲	آشام	۱۹۱	..
۵۵۰ - ۵۴۸ - ۵۴۶	..	۳۸۳ - ۱۹۴	..
۸۶۵	آشتی و غیره دیهات برگنه	۲۹۶	..
۷۲ - ۴۸ - ۴۷ - ۲۰	آگره	۹۶۴	..
- ۱۷۹ - ۱۶۴ - ۹۰ - ۷۹	پاتهری موبه دراز		
	آخعی		

۱۸۹ - ۱۹۵ - ۱۹۶ - ۲۰۰	۵۹۸ - ۶۰۵ - ۶۰۷ - ۶۱۵
۲۱۶ - ۲۳۵ - ۲۳۶ - ۳۲۰	۶۲۲ - ۶۲۴ - ۶۲۶ - ۶۹۷
۳۵۸ - ۴۰۰ - ۴۰۲ - ۴۲۱	۶۵۰ - ۷۵۴ - ۸۱۲ - ۸۱۷
۴۳۹ - ۴۴۰ - ۴۴۹ - ۴۷۵	۹۴۵ - ۹۴۵
۵۶۹ - ۶۵۴ - ۶۵۸ - ۶۹۲	اجین .. ۵۲۳
۸۱۴ - ۸۲۷ - ۹۲۹ - ۹۳۸	اچھہ .. ۳۱۲
.. .. ۹۴۵ - ۹۵۳	احمد آباد (یا) احمد آباد
امیر خاندیس (یا) آنبیر	گجرات ۲ - ۵۷ - ۹۷ -
.. .. ۷۴۵	۱۹۳ - ۱۹۴ - ۱۹۵ - ۱۹۶ -
ایڈاچک .. ۳۴۳	۱۹۸ - ۱۹۹ - ۲۰۰ - ۲۵۶ -
اترکول ۵۵۰ - ۵۵۴	۲۸۱ - ۲۸۳ - ۲۸۵ - ۳۷۸ -
آزارہ .. ۸۵۴	۴۵۰ - ۴۵۷ - ۴۵۸ - ۴۸۳ -
اتک (یا) اتک بنارس ۲۵۴ -	۴۶۸ - ۴۹۲ - ۵۰۷ - ۶۰۲ -
.. .. ۸۲۰ - ۳۹۶	۶۱۵ - ۶۱۹ - ۶۶۰ - ۶۵۷ -
اجمیر ۳۵ - ۵۰ - ۱۰۴ -	۶۷۸ - ۶۸۸ - ۷۳۱ - ۷۴۷ -
۱۱۴ - ۱۱۶ - ۱۲۱ - ۱۳۲ -	۷۵۰ - ۷۵۷ - ۷۵۸ - ۷۶۷ -
۱۵۱ - ۱۵۹ - ۱۹۹ - ۲۳۴ - ۸۹۳ - ۸۳۵ - ۹۳۰ -
۲۳۵ - ۲۸۹ - ۳۸۸ - ۳۹۷ -	احمد نگر ۳ - ۷ - ۸۶ -
۳۹۹ - ۴۱۲ - ۴۷۵ - ۴۸۳ -	۸۷ - ۱۶۵ - ۲۹۱ - ۲۹۲ -
۵۱۵ - ۵۶۹ - ۵۷۲ - ۵۷۵ -	۳۲۰ - ۳۳۲ - ۳۳۳ - ۳۵۶ -

۴۳۷ - ۵۰۲ - ۵۴۴ - ۵۷۰	اگر آباد (یا) اعزل آباد ۷۰۹
۵۸۷ - ۵۸۹ - ۶۲۸ - ۶۵۷	افغانستان .. ۷۱
.. ۹۰۶ - ۹۱۰ - ۹۲۳	اقالیم سیعہ .. ۴۷۳
.. ۷۳۵ - ۸۵۰	اقلیم پنجم .. ۹۶۳
.. ۵۳۰	اقلیم دوم .. ۴۷۴
ارک خجستہ بنیان ۹۴۹	اقلیم چہارم .. ۴۱۷
.. ۷۲۰	اقلیم سیم .. ۴۷۴ - ۴۱۷
.. ۳۰۳	اکبر آباد (یا) مستقر الخلافة
.. ۱۱۷ - ۲۸۸	اکبر آباد ۲۷ - ۲۴ -
.. ۲۸۹	اسرخاندیس .. ۳۸ - ۸۹ - ۱۳۳ - ۱۳۷ -
.. ۹۶۴	۱۵۹ - ۳۴۴ - ۴۰۶ - ۴۲۳ -
.. ۴۱	اسلام پوری .. ۴۶۱ - ۵۱۵ - ۵۲۶ - ۵۴۳ -
.. ۱۰۵	اسلام نگر .. ۵۴۸ - ۵۹۹ - ۵۹۳ - ۵۷۹ -
.. ۵۴۸	اسمعیل چوکی .. ۶۰۴ - ۶۰۹ - ۶۱۲ -
.. ۴۳۴	اشرف آباد .. ۶۳۶ - ۶۴۷ - ۶۵۴ - ۶۵۶ -
.. ۳۳۳ - ۳۲۸	اسفہان .. ۴۵۸ - ۴۵۹ - ۶۶۷ - ۶۷۲ -
.. ۴۱۷ - ۴۱۵ - ۴۱۳ - ۴۱۷	۷۰۸ - ۷۴۷ - ۷۴۸ - ۷۵۲ -
.. ۷۰۴ - ۶۳۳ - ۶۴۹ - ۷۰۴	۷۷۲ - ۸۰۱ - ۸۳۳ - ۸۴۴ -
.. ۷۰۵	۸۶۷ - ۸۷۹ - ۸۹۲ - ۹۳۵ -
اعظم پور سرکار سنبھل ۱۹۲ ۹۳۸

۷۹۴	امیتھی (یا) امتیہی	۴۷۲	اکبر آبادی محل
۴۹۵	انڈیا چک پور حسین (یا) انڈیا چک	..	اکبر پور
۳۴۳	پور حسین چک	۲۴ - ۲۵ - ۳۶۷	اکبرنگر
۵۷۱	انڈیا (یا) انڈیا	۵۴۰ - ۵۴۱ - ۵۴۲	..
۸۹۱	..	۹۷۱ - ۵۸۵ - ۵۶۸	..
۹۱۷	انڈور (یا) رنڈور	۳۵۹ - ۳۵۶	اکھارہ
۹۶۳ - ۲۲۲	انڈجان	۹۲ - ۶۶ - ۶۰	آلہ آباد
۹۵ - ۸۳	انڈخون	۱۳۲ - ۱۳۳ - ۱۴۴	..
۲۶۷	..	۳۸۶ - ۳۸۸ - ۳۸۹	..
۴۷۴	انڈریت دھلی قدیم	۴۸۴ - ۴۳۹ - ۴۳۸	..
۵۳۴	..	۵۸۵ - ۵۸۶ - ۵۸۷	..
۱۶۸	انڈی ٹنکی دکن	۷۱۵ - ۷۱۸ - ۷۱۳	..
۶۵۰	..	۸۶۷ - ۹۵۰ - ۹۵۱	..
۱۸۴	..	۹۶۳	المالین
۸۳۳	..	۴۶۵	امتیاز محل
۷۷۹	..	۳۱۲	امروکوت
۷۱۰	اورنگ پور (یا) رائے پور	۴۸۵	امروسر
۲۱۹ - ۹۸ - ۹۷	اورنگ پور	..	امن آباد (یا) امن آباد مضاف
۵۰۲ - ۴۹۵ - ۴۶۰	..	۵۹۴	مربہ پنجاب
۷۳۸ - ۷۳۲ - ۷۳۱	..	۷۶۰	..

۵۸۳ - ۵۸۱ - ۵۷۹	..	۹۷۰	..
۶۲۸ - ۶۲۲ - ۶۰۳	..	۹۰۷	اورنگ پور
۶۹۱ - ۶۸۷ - ۶۴۳	..	۲۰۵ - ۲۴۶ - ۳۱۴	اورنگ پور
۷۳۴ - ۷۳۰ - ۷۲۲	..	۵۸۵ - ۷۷۳ - ۷۷۶	..
۸۴۵ - ۸۴۳ - ۸۲۵	..	۸۱۰ - ۸۳۳ - ۸۳۹	..
۸۵۰ - ۸۴۹ - ۸۴۷	..	۸۷۸ - ۸۹۱ - ۸۹۲	..
۸۸۴ - ۸۸۲ - ۸۸۰	..	۹۵۰	..
۹۰۰ - ۸۹۸ - ۸۹۵	..	۶۱۹ - ۶۲۴	اورنگ پور
۹۰۴ - ۹۰۳ - ۹۰۲	..	۹۴۸ - ۹۹۷	..
۹۲۶ - ۹۲۵ - ۹۲۳	..	۲۷ - ۵۵ - ۵۶	اورنگ پور
۹۵۱ - ۹۳۹ - ۹۳۸	..	۱۰۲ - ۲۰۶ - ۲۰۹	..
۵۱۲	اورنگ (یا) اورنگ پور	۲۹۳ - ۳۲۵ - ۳۶۷	..
۹۶۴	..	۴۸۴ - ۵۰۷ - ۵۰۸	..
۸۴۵	..	۷۵۴ - ۷۵۵ - ۷۵۶	..
اورنگ پور (یا) اورنگ پور	..	۹۴۱	..
۷۳۸	باسم بالا گھاٹ برار	۳۷ - ۳۱ - ۹	اورنگ آباد
۶۱۶	..	۱۰۷ - ۱۱۶ - ۱۱۸	..
ایران (یا) ایران دیار (یا)	..	۱۴۲ - ۱۷۴ - ۴۹۴	..
ایران زمین	۱۷ - ۳۴	۵۱۶ - ۵۲۴ - ۵۲۶	..
۸۷ - ۸۶ - ۸۵	..	۵۳۷ - ۵۶۶ - ۵۶۵	..

ایلكندل مضاف صوبه حیدرآباد	۹۳ - ۱۱۰ - ۱۱۴ - ۱۵۳
ایلكندل مضاف صوبه	۱۶۹ - ۲۹۲ - ۲۸۵ - ۲۸۷
ایلكندل مضاف صوبه	۲۸۸ - ۲۹۹ - ۲۹۷ - ۲۹۹
فرخنده بنیاد	۳۰۱ - ۳۲۷ - ۳۳۳ - ۳۴۷
ایلور (یا) الور	۳۵۸ - ۴۱۱ - ۴۱۳ - ۴۱۴
ایلور	۴۱۶ - ۴۱۷ - ۴۲۱ - ۴۲۳
	۴۳۱ - ۴۳۴ - ۴۴۱ - ۴۵۰
	۵۲۴ - ۵۳۰ - ۶۰۳ - ۶۷۶
باغروز	۶۷۸ - ۶۷۹ - ۶۸۲ - ۶۸۹
بادلی (یا) بولی دوازه کردھی	۶۹۰ - ۷۰۲ - ۷۵۱ - ۷۵۴
دار الخلافه	۷۵۹ - ۷۶۰ - ۸۰۱ - ۸۰۵
بارہ	۸۱۲ - ۸۱۳ - ۸۱۵ - ۸۲۹
	۸۳۱ - ۸۴۱ - ۸۴۷ - ۸۷۷
باریک آب	۸۸۹ - ۸۹۰ - ۹۰۲ - ۹۹۰
بازار انکه خان	۹۹۲ - ۱۰۰۲ - ۱۰۱۰ - ۱۰۱۴
باغ اغراباد دهلی مشهور	۱۰۱۲ - ۱۰۱۳ - ۱۰۱۵ - ۱۰۱۶
بشالہ مار	۱۰۱۷ - ۱۰۱۸ - ۱۰۲۰ - ۱۰۲۱
باغ حیات بخش	۱۰۲۲ - ۱۰۲۳ - ۱۰۲۵ - ۱۰۲۶
باغ دہر آرا	۱۰۲۷ - ۱۰۲۸ - ۱۰۳۰ - ۱۰۳۱
باغ دہرہ موسو بہ نور منزل	۱۰۳۲ - ۱۰۳۳ - ۱۰۳۵ - ۱۰۳۶

* حرف با *

بجوارہ مضاف صوبه گجرات	۷۹ - ۸۰ - ۸۱ - ۸۲
باغ قلعه ارک	۹۲۵ - ۹۲۶ - ۹۲۸ - ۹۲۹
باغ گلشن	۹۳۱ - ۹۳۲ - ۹۳۴ - ۹۳۵
باغ نور منزل	۹۳۶ - ۹۳۷ - ۹۳۹ - ۹۴۰
باقر پور	۹۴۱ - ۹۴۲ - ۹۴۴ - ۹۴۵
بالا کھات	۹۴۶ - ۹۴۷ - ۹۴۹ - ۹۵۰
	۹۵۱ - ۹۵۲ - ۹۵۴ - ۹۵۵
بدخشان	۹۵۶ - ۹۵۷ - ۹۵۹ - ۹۶۰
بالاکھات ہراز	۹۶۱ - ۹۶۲ - ۹۶۴ - ۹۶۵
	۹۶۶ - ۹۶۷ - ۹۶۹ - ۹۷۰
بالاکھات دکن	۹۷۱ - ۹۷۲ - ۹۷۴ - ۹۷۵
	۹۷۶ - ۹۷۷ - ۹۷۹ - ۹۸۰
بالاکھات کرناٹک	۹۸۱ - ۹۸۲ - ۹۸۴ - ۹۸۵
بالکھات	۹۸۶ - ۹۸۷ - ۹۸۹ - ۹۹۰
بانس برلہ	۹۹۱ - ۹۹۲ - ۹۹۴ - ۹۹۵
بانس بریابی	۹۹۶ - ۹۹۷ - ۹۹۹ - ۱۰۰۰
بانکی مشہور بہ اترار (یا) اترار	۱۰۰۱ - ۱۰۰۲ - ۱۰۰۴ - ۱۰۰۵
	۱۰۰۶ - ۱۰۰۷ - ۱۰۰۹ - ۱۰۱۰
باهر بند	۱۰۱۱ - ۱۰۱۲ - ۱۰۱۴ - ۱۰۱۵
بتخانہ کوپنہا	۱۰۱۶ - ۱۰۱۷ - ۱۰۱۹ - ۱۰۲۰

۱۷۵ - ۱۷۷ - ۱۸۴ - ۱۸۵	۶۹۷ بدھنور متعلقہ چیٹور
۲۹۲ - ۳۱۰ - ۳۲۰ - ۳۳۳	برار ۸۶ - ۹۷ - ۱۰۷ - ۲۹۱
۳۴۶ - ۳۶۷ - ۳۶۹ - ۳۷۸	۲۹۲ - ۵۲۲ - ۵۲۰ - ۵۲۴
۳۸۳ - ۳۸۸ - ۳۸۹ - ۳۹۱	۶۱۰ - ۶۳۲ - ۶۵۵ - ۷۲۲
۳۹۲ - ۴۰۰ - ۴۰۳ - ۴۰۴	۷۷۰ - ۸۴۱ - ۸۶۵ - ۸۶۸
۴۰۶ - ۴۰۷ - ۴۰۸ - ۴۱۶	۸۶۹ - ۸۷۱ - ۸۷۳ - ۹۰۳
۴۳۷ - ۴۵۴ - ۴۵۵ - ۴۸۰	۹۰۵ - ۹۰۹ - ۹۲۴ - ۹۲۶
۴۹۴ - ۵۰۱ - ۵۰۲ - ۵۱۲	۹۷۴
۵۷۷ - ۶۰۸ - ۶۱۳ - ۶۲۲	برج طلا (امگاہ معروف ۴۵۵
۶۶۳ - ۶۶۴ - ۶۶۷ - ۷۱۵	برج قاسم برلا .. ۶۳
۷۵۳ - ۷۶۰ - ۷۷۰ - ۷۸۶	برج قلعه .. ۱۸۶
۸۰۶ - ۸۳۵ - ۸۳۶ - ۸۳۷	پردوان بنگالہ ۶۶ - ۹۷
۸۴۰ - ۸۴۱ - ۸۴۵ - ۸۴۷	۶۸
۸۵۰ - ۸۶۹ - ۸۷۳ - ۸۷۷	برم پوزی (یا) برہم پوزی
۸۸۱ - ۸۸۳ - ۹۰۵ - ۹۱۷	(یا) برہمن پوزی مسمی
۹۳۴ - ۹۳۵ - ۹۳۸ - ۹۴۴	بہ اسلام پوزی ۷۱۶
۹۵۹ - ۹۶۵	برہانپور ۵ - ۹ - ۲۰
۵۸۹	برہانپور ۲۱ - ۲۴ - ۲۶ - ۳۶
۳۷۳ برہم پوترا (یا) برہم پوترا	۸۵ - ۱۱۶ - ۱۳۷ - ۱۴۲
۳۱۱	برہمن آباد ۱۵۸ - ۱۶۴ - ۱۶۶ - ۱۶۸

۲۱ بوردہ عوبہ گجرات	۳۳۳
۳۳ - ۴۲۲	۱۴۲ بوردہ برہانپور
۲۹۰	۱۲۳ بوردہ پتھنہ
۳۳۳ - ۱۱	۲۱۷ بوردہ جنت آباد کور
۴۶۹ - ۱۱ - ۱۰	۷۵۸ - بوردہ دارالنجیر اجمیر
۱۳۱ - بکلاہ - صوبہ خاندیس	۷۵۹
۱۹۹ - ۲۲۰ - ۲۳۷ - ۳۹۸	۳۲۸ بوردہ سکھر
۷۵۲ - ۷۱۵ - ۷۷۰ - ۹۱۷	۵۹۴ - ۵۹۵
۹۲۶ - ۹۳۷	۹۷۰ بیل کتھہ (یا) بیل کتھہ
۵۴۳	۷۰۶ بلوچستان
۶۲ - ۸۲ - ۸۳ - ۹۴	۹۴۹ - ۵۵۸ - ۳۵۱ بنارس
۹۵ - ۹۹ - ۱۶۶ - ۱۶۷	۱۹۴ بندر جھجار خان حبشی
۲۶۹ - ۳۳۸ - ۳۶۲ - ۴۴۲	۲۰۰ بندر دیپ
۴۴۵ - ۴۴۶ - ۴۵۳ - ۴۵۵	۸۰ بندر ساکنون
۴۵۸ - ۴۶۳ - ۵۰۱ - ۵۱۸	۵۰۸ - ۱۱۱ بندر سورت
۵۲۵ - ۵۶۷ - ۵۶۹ - ۵۷۲	۶۷۷ - ۶۳۸ - ۵۹۳
۷۲۹ - ۸۱۹ - ۹۵۸ - ۹۶۸	بندر کنبھایت (یا) کنبھایت
۹۶۹	۲۲۶
۲۷۲ بوردہ احمد آباد	۳۰۹ - ۱۰ بندر لاہری
	۸۰ بندر ہوگلی

(فهرست جلد سیوم) (۱۶۰) (متأثر الامرا)

بغدیله .. ۴۶۱	۸۵۲ - ۸۹۹ - ۹۲۸ - ۹۳۱
بنکاپور توابع کرناتک - ۶۲۹	۹۲۳ - ۹۵۱ - ۹۵۷ - ۹۶۹
.. .. ۸۶۰	۹۷۰
بنک و بهار .. ۲۰۹	بنگاه هزاره .. ۶۵
بنگالہ (یا) بنک ۱۶ - ۲۱ -	بنکش .. ۳۰۹ - ۵۱۳
۲۵ - ۳۳ - ۳۷ - ۵۲ - ۵۳	بودانه .. ۸۹۰
۵۵ - ۶۶ - ۷۸ - ۸۰ - ۹۲ -	بویاس (یا) پولیس ۹۵۶
۱۰۰ - ۱۶۱ - ۲۱۸ - ۲۲۰ -	بوندی .. ۶۲۴
۲۲۵ - ۲۲۹ - ۲۳۸ - ۲۴۶ -	بهاتوری .. ۱۶۵
۲۵۳ - ۲۷۴ - ۲۷۷ - ۲۷۸ -	بهاتوری احمد نگر ۵۶۹
۲۷۹ - ۲۸۰ - ۲۸۹ - ۲۹۰ -	بهادر پور .. ۶۶۴
۲۹۳ - ۳۱۴ - ۳۶۵ - ۳۶۷ -	بهادر گڑھ ۶۹۲ - ۶۹۳
۳۷۳ - ۳۷۶ - ۳۷۷ - ۳۸۹ -	بهار ۱۶ - ۶۶ - ۱۶۱ - ۱۷۱
۳۹۱ - ۴۱۱ - ۴۲۹ - ۴۳۴ -	۴۲۶ - ۴۸۹ - ۴۱۴ - ۴۳۹
۴۳۸ - ۴۵۲ - ۴۵۳ - ۴۵۹ -	۴۳۸ - ۵۴۱ - ۵۴۴ - ۶۵۷
۴۷۸ - ۴۸۲ - ۵۳۲ - ۵۴۰ -	.. ۷۵۴ - ۸۳۰ - ۹۵۷
۵۴۳ - ۵۴۶ - ۵۴۹ - ۵۵۳ -	بهار و بنگالہ ۲۰۵ - ۲۲۵
۵۵۴ - ۵۵۸ - ۵۶۸ - ۵۸۴ -	بھاگپرتی ۵۴۱ - ۵۴۲
۶۱۵ - ۶۵۷ - ۶۸۲ - ۷۵۲ -	بھت (یا) دریای بھت ۱۴
۷۵۳ - ۷۵۴ - ۸۰۲ - ۸۰۹ -	۲۲ - ۷۴ - ۱۴۴ - ۳۹۲

(متأثر الامرا) (۱۶۱) (فهرست جلد سیوم)

.. ۳۹۳ - ۳۹۶ - ۴۳۲	بهوپال توابع صوبه مالوه ۸۴۴
بھت آباد مکندره ۳۲۱	.. ۸۷۹ - ۸۸۰
بھدرک .. ۱۵۰	بھوجپور .. ۱۶
بھرام پور .. ۱۲۹	بھیتربند .. ۵۴۶
بھرانج .. ۵۹۰	بھڑه .. ۷۴
بھرانج مضاف صوبه اردھه	بھیلان .. ۳۹۸
.. .. ۵۵۶	بیانہ ۲۵۳ - ۲۵۴ - ۵۹۰
بھرت پور .. ۸۸۶	بیاسا .. ۲۸۱ - ۲۹۰
بھرنج (یا) برنج	بیت الله .. ۲۵۳
بھره متعلقہ درآبہ سندھ ساگر	بیت المقدس ۴۱۷
.. .. ۹۴	بیجاپور ۵ - ۲۵ - ۳۰ - ۳۱
بھکر ۷۵ - ۷۷ - ۱۸۹ -	۳۲ - ۳۸ - ۸۵ - ۹۲
۲۴۰ - ۲۴۱ - ۲۴۲ - ۲۴۴ -	۱۰۲ - ۱۲۲ - ۱۲۴ - ۱۵۸
۳۰۶ - ۳۰۷ - ۳۰۸ - ۳۰۹ -	۱۶۴ - ۱۶۵ - ۱۷۴ - ۲۹۱
۳۱۰ - ۳۱۲ - ۳۲۶ - ۳۲۷ -	۳۵۹ - ۴۰۱ - ۴۰۲ - ۴۰۴
۳۲۸ - ۳۴۶ - ۷۱۷ - ۹۶۶	۴۱۴ - ۵۰۶ - ۵۳۶ - ۵۶۳
بھکر نام قلعه ایست از ابنیه	۵۶۴ - ۵۶۷ - ۵۶۹ - ۵۷۶
قدیم .. ۲۴۵	۵۷۸ - ۵۹۰ - ۵۹۱ - ۵۹۲
بھکر و سوری .. ۳۱۰	۶۲۸ - ۶۲۹ - ۶۳۲ - ۶۴۲
بھندیہ .. ۱۸۴	۶۵۶ - ۶۷۰ - ۶۸۴ - ۶۸۷

۷۰۸ - ۷۱۶ - ۷۴۶ - ۷۶۶	
۸۳۳ - ۸۶۰ - ۸۷۵ - ۸۷۶	
۸۹۶ - ۹۰۳ - ۹۰۶ - ۹۰۹	
۹۱۵ - ۹۱۶ - ۹۵۰ - ۹۶۱	پاتھری مضاف برار ۸۶
۹۶۵	پاسن شہر .. ۳۵۶
بیجا گدھہ گذار نرید ۵۰۷	پانی پت .. ۱۷۷
بیدر ۳۶۳ - ۸۶۴ - ۸۷۰	پایان گھاٹ .. ۴۹۴
۸۷۱ - ۸۷۲ - ۹۰۹ - ۹۲۱	پایان گھاٹ برار ۱۷۱
۹۲۴	پایان گھاٹ دکن یعنی صوبہ
بید گانو ۹۲۴	خاندیس و نصف صوبہ برار
بیر ۳۹۱ - ۴۹۴ - ۵۸۰ ۵۰۲
بیرونی یاری .. ۱۶۸	بای درشن اکبر آباد ۳۵۳
بیسوا پتن .. ۱۲۴	یائین گھاٹ (یا) پایان گھاٹ
بیسوارہ ۴۸۱ - ۵۶۲ ۴۴۴
.. ۵۸۴ - ۷۸۱ - ۷۹۱	پتھری (یا) پاتھری ۸۹ -
بیضاپور (بیست و چار کردہی ۳۵۶
ارنگ آباد (۴۱۹ - ۷۳۰	پتن (یا) پتن گجرات ۵۸ -
بیکانیر ۱۷۰ - ۲۲۱ - ۳۱۰	۱۰۳ - ۱۹۵ - ۳۳۴ - ۳۳۵ -
.. .. ۲۵۸ - ۴۹۲ ۴۹۲
پتھہ ۶۰ - ۱۴۹ - ۲۱۷	

* حرف پے *

۲۲۳ - ۴۱۱ - ۴۲۸ - ۵۵۶	پرگنہ پرسرور .. ۲۲۱
۵۵۷ - ۵۵۸ - ۵۸۳ - ۵۸۵	پرگنہ پڑودہ مضاف گجرات
۶۳۴ - ۶۵۸ - ۷۱۱ - ۷۱۲ ۴۹۲
۷۱۵ - ۷۱۳	پرگنہ پھانی .. ۴۸۱
پتھان (یا) پتھان ۱۴۹ -	پرگنہ تانکوالہ .. ۲۵۵
۸۲۳ - ۸۳۷	پرگنہ جالور ۴۴۵ - ۴۴۶
پتھہ ۳۱۴	پرگنہ جامیرہ خاندیس (یا)
پتھالہ ۸۰۸	جامیڈا .. ۲۶
پرگنات بلوچستان ۴۳۶	پرگنہ چار تھانہ ۷۳۹
پرگنات خاندیس ۳۶۴	پرگنہ حال کلیانہ ۵۷۳
پرگنات متعلہ چاندہ ۵۰۸	پرگنہ خضر آباد ۴۴۵ - ۴۶۶
پرگنہ آرب .. ۲۳۰	پرگنہ دیبال پور ۱۸۸
پرگنہ آشتی برار ۳۷۶	پرگنہ سرم (یا) سیرم مضاف
پرگنہ انہل مالوہ ۵۵۹	صوبہ بدر .. ۶۳۰
پرگنہ انہل مضاف ارجی—ن	پرگنہ سفیدون ۴۶۵ - ۴۶۶
.. .. ۴۶۰	پرگنہ سہور متصل سررنج ۷۳۸
پرگنہ بہرائچ .. ۳۶۰	پرگنہ جیونا مضاف برار ۷۷۰
پرگنہ بیر (یا) نیر سرکار کالہ	پرگنہ کوی پارا ۵۴۴
.. .. ۳۶۴	پرگنہ کوہیر (یا) کولہیر (یا)
پرگنہ پاتھری صوبہ برار ۸۶۵	کوشیر .. ۶۳۰

پرگنہ مالکندہ (یا) پرگنہ بالکندہ	پنجاب	۵۶ - ۷۱ - ۹۴
بغیر نقطہ حروف اول		۱۰۶ - ۱۱۳ - ۱۴۷ - ۱۹۵
۷۶۹		۲۱۱ - ۲۱۲ - ۲۱۳ - ۲۲۱
پرگنہ مظفر آباد		۲۴۶ - ۲۵۴ - ۲۷۱ - ۲۷۴
پرگنہ ندیہ ..		۲۷۵ - ۴۵۷ - ۵۵۸ - ۵۹۴
پرگنہ نیم کھار بیسوارہ		۶۲۶ - ۶۳۲ - ۶۴۸ - ۷۱۳
پرنالہ		۷۱۹ - ۷۲۹ - ۷۵۷ - ۷۶۰
پرنالہ		۸۱۴ - ۸۳۴ - ۸۴۸ - ۸۸۹
پرنالہ مضاف دکن		۹۲۹ - ۹۳۳ - ۹۳۵ - ۹۴۴
پرینڈہ (یا) پرینڈا		۹۵۲ - ۹۵۵
۷۴۶ - ۴۰۷ - ۴۰۶ ..		
پڑودہ توابع احمد آباد	پنج (تن)	۵۴۷ ..
پشار (یا) پیدشار	پنج شیر (یا) پنج پیر	۶۵
۱۳۱ - ۲۷۶ - ۳۲۲ - ۴۵۷	پنج شہان پور (یا) پنہتہ	
۵۹ - ۵۹۶ - ۶۱۲ - ۶۱۷	(یا) پنہتہ	۵۹۱
۶۱۸ - ۶۴۷ - ۶۶۹ - ۷۱۸	پورندہر گدھ متعلقہ صوبہ	
۷۸۰ - ۸۲۰ - ۸۳۴ ..	اورنگ آباد	۵۷۵
پکھلی (یا) پکھلی	پورہ پرسوجی	۵۲۴ ..
۹۵۶	پوکون	۳۹۸ ..
پل شاہ دولہ ..	پول کرنی	۷۰۵ ..
پلور ..	پونار متعلقہ صوبہ ہزار	۶۹۲

پونہ (یا) دارالحرب پونہ	قالب کانگریہ	۴۸۳ ..
۱۰۲ - ۸۷۱ - ۸۹۸ - ۹۰۰	قالب کوٹہ	۳۲ ..
۹۰۷ - ۹۱۹ - ۹۲۱ - ۹۲۲	قامروپ (یا) قامروت	۵۵۳
۹۲۷ - ۹۲۳	تانکلی ہزار	۱۰۷ ..
پوہکر (یا) پوہکر	تبت	۲۴۳ ..
پہانی ..	تبریز	۲۲۸ ..
پہلچری (یا) پہلچری	تتار	۱۴۵ ..
پہلچری (یا) پہلچری	تربت	۴۲۴ - ۸۷۲
(یا) پہلچری	تربنگ	۱۱۵ - ۹۴۱
۸۰۷ - ۸۵۱ - ۸۵۲ - ۸۵۶	ترچنابلی	۸۳۶ - ۸۶۲
۸۵۸ - ۸۶۲ - ۸۹۵ - ۸۹۶	ترکستان	۹۴۴ ..
۸۹۷ - ۸۹۹ - ۹۰۰	ترمز	۳۲۶ - ۹۶۸ ..
پہلچری ..	ترہت مضاف صوبہ بہار	۳۴ -
۵۸۲	۵۵۷ ..
پہتہ (یا) پنہتہ	تعلقہ سہرند	۸۰۸ ..
۵۶۹	تعلقہ نظام الملک دکن	۳۲۲
* حرف تے *		
تارا گدھ		۸۱۹ - ۸۲۴
تاشکند		۲۳۲ - ۲۷۵ - ۹۶۳
تالاب بہکر		۱۵۱
۵۱۲ - ۵۲۲ - ۵۸۸ - ۶۱۳	تعلق آباد	۴۷۵ ..
۷ -	تلنگ (یا) تلنگانہ	۷ -
۹۲ - ۳۸۹ - ۴۱۳ - ۴۲۹		

۹۷۰ - ۹۳۰
۸۳۶	...	تماشا منزل
۲۵۹	...	توران (یا) توران دیار
۲۶۳ - ۲۷۵ - ۲۹۸
۳۳۰
۳۳۱ - ۳۴۸ - ۳۴۹
۵۱۷ - ۷۱۱ - ۹۹۶
۹۷۰	...	تومان ایسا و بکرا (یا) ایسا
۱۷۱ - ۲۴۰ - ۲۴۱	...	بکراز (یا) ایسا بخـران
۲۴۵ - ۲۶۲ - ۳۰۶
۳۱۱ - ۳۱۲ - ۳۴۵
۳۴۸ - ۳۵۴ - ۳۷۰
۳۸۴ - ۳۹۷ - ۴۳۸
۴۹۱ - ۵۱۵ - ۵۴۰
۹۶۵
۳۸۹ - ۳۹۹
۵۲	...	تھاسره مضاف صوبہ احمد آباد
۶۸۷ - ۶۸۶
۲۶۵	...	تھالذیر
۳۲۲	...	تھانڈ لنگر
۷۵۰ - ۷۵۰	...	تیراہ

* حرف جیم *

۵۲	...	جاپانیر (یا) جاپانیر
۲۹۱	...	جاگیر آباد
۲۵۶ - ۱۴۶	...	جالندھر
...	...	جالندھ (یا) جالندھ
۸۸۴	...	اورنگ آباد

۹۱۴ - ۹۰۲
۱۸۹ - ۸۸	...	جالور
۳۷۸ - ۳۹۸ - ۴۲۰	...	جالندھ پور (یا) جالندھ پور
۴۸۳ - ۷۴۸ - ۹۳۴	...	خجستہ بنیان
۲۸۲	...	جوتانہ
۶۰۲ - ۶۰۰	...	جودھ پور
۷۵۸ - ۷۵۶
۳۵۳ - ۴۲۲ - ۴۶۲	...	جون
۴۶۵ - ۴۷۴ - ۴۷۵
۸۷۹
۱۹۳ - ۷۳۰ - ۱۶	...	جونپور
۲۰۰ - ۲۱۸ - ۲۲۸
۲۳۶ - ۲۴۶ - ۲۴۸
۳۲۰ - ۳۴۲ - ۳۵۱
۴۸۵ - ۴۸۷ - ۵۸۴
۷۸۶ - ۷۸۶ - ۸۳۵
۹۰۱
۱۲۸ - ۱۱۲	...	جوتانہ کتھہ (یا) جوتا کتھہ
۶۶۸	...	جوتانہ کتھہ (یا) جوتا کتھہ
۸۰۹
۳	...	جوتانہ کتھہ (یا) جوتا کتھہ

* حرف جیم *

۸۶۶	...	جمن دریا
۸۶۶	...	جمن دریا
۱۲۸ - ۱۱۲	...	جمن دریا
۶۶۸	...	جمن دریا
۸۰۹	...	جمن دریا
۳	...	جمن دریا

چونين داخل ولايت بيهق ۷۸	چاندور (يا) چاندور ۲۶۳ -
جهانپوه (يا) جهانپوه ۸۷۸ ۸۹۳
جهانپوه .. ۷۵۰	چانده .. ۵۸۰
جهانپوه ۲۷۷	چتلدرک (يا) چتلدرک
جهانسي .. ۴۷۵	(يا) چتلدرک و حلددرک
جهان نما .. ۴۷۵ ۷۸۲
جهاننگير نگر عرف دهاکه ۲۴ -	چتور (يا) چيتور ۲۰۸ -
.. ۷۱۱ - ۵۴۵ - ۵۴۳ ۴۴۷ - ۴۹۷
جهجر .. ۱۸۹	چراکه .. ۸۴۵
جهجرانه موضع (يا) جهجرانه	چکنا (يا) چکنا ۸۱۹ - ۸۲۴
.. .. ۱۰۱	چکله متهرا .. ۹۹
جهنجهتون .. ۱۸۹	چناب .. ۴۲۴
جيت پور .. ۱۳	چناده گدهه .. ۹۴۴
جيچکتو (يا) جيچکتو ۸۲ -	چنجي (يا) چينجي ۸۵۴
.. .. ۸۳	چيدن موموم بمفتاح ۴۴
جيسلمير ۳۹۸ - ۳۹۷ - ۳۹۱	چوڙه .. ۲۳
جيه سنگه پوره .. ۵۸۳	چوک سعدالله خان ۴۷۳
* حرف چه *	
چاندني چوک ۴۷۳	چوکي خاص .. ۱۷۳
	چوکئي کپته .. ۵۴۷
	چونا گدهه .. ۴۸۷

چهارني جنت آباد گور ۸۰۹ ۹۴۷
چيتور .. ۶۱۹	حسن پور سرکار هندپه ۱۳۸ -
چيناپتن .. ۳۶ ۸۴۰
* حرف حا *	
حاجو (ده گروهی اکبر آباد) ۱۱۱
.. .. ۶۷۱	حسين ساگر ۵۳۳ - ۵۳۴
حاجي پور ۶۲ - ۲۲۴ -	حصار ۱۷۰ - ۲۱۷ - ۸۹۰
.. .. ۲۲۸	حصار استوار آسير ۳۸۳
حجاز ۵۸ - ۶۰ - ۶۲ -	حصار پتله .. ۴۲۹
۸۸ - ۱۴۸ - ۱۸۳ - ۱۸۹ -	حصار شهر پناه برهانپور ۸۸۲
۲۰۱ - ۲۳۶ - ۲۳۷ - ۲۵۳ -	حصار فيروزه .. ۱۸۹
۲۵۵ - ۲۷۳ - ۲۷۵ - ۲۸۳ -	حصار ماندور .. ۳۶۷
۳۰۱ - ۳۳۰ - ۳۳۳ - ۴۴۴ -	حصار هو .. ۵۷۱
حدرد اندر آب ۲۶۷	حصار نغور (يا) انغور ۸۲۳
حدرد اراس .. ۱۸۴	حصار هرات .. ۴۲۴
حرمين شريفين ۹۱ - ۱۲۱ -	حصن آسير قلعه آسير ۹۱۷
.. .. ۲۶۲	حصون تسعه دولت آباد ۴۷۹
حسن ابدال ۱۱۲ - ۱۷۲ -	حوض قتلغ .. ۵۲
۵۹۳ - ۴۳۳ - ۴۴۷ - ۴۹۵ -	حويلي احمد آباد ۲۲۳

۴۶۴	..	خاکدیز	۹۰۹	حزینلی هرسول
- ۲۶ - ۲۳ - ۲۲	خاندیس	- ۳۶۲ - ۳۰	حیدر آباد	
- ۱۹۸ - ۱۹۴ - ۱۸۴	۷۱	- ۵۱۷ - ۵۰۸ - ۵۰۶	۴۸۲	
- ۲۶۴ - ۲۳۲ - ۲۳۷	۲۱۹	- ۵۵۹ - ۵۵۵ - ۵۳۳	۵۳۲	
- ۶۶۲ - ۶۴۴ - ۵۳۹	۵۲۰	- ۶۳۱ - ۶۱۹ - ۶۱۳	۶۰۸	
- ۸۸۴ - ۷۴۵ - ۷۱۵	۶۹۲	- ۶۵۳ - ۶۵۲ - ۶۴۳	۶۳۲	
- ۹۳۹ - ۹۳۸ - ۹۱۷	۹۰۲	- ۷۳۳ - ۶۸۹ - ۶۸۷	۶۸۶	
۹۴۵	..	- ۷۵۲ - ۷۴۵ - ۷۳۷	۷۳۴	
خجسته بقیان (یا) خجسته		- ۸۴۳ - ۸۳۸ - ۸۹۶	۷۵۵	
- ۹	بنیان اوزنگ آباد	- ۸۶۱ - ۸۵۸ - ۸۴۹	۸۴۷	
- ۹۴۷ - ۹۳۸ - ۹۱۰	۴۳	- ۸۷۱ - ۸۷۰ - ۸۶۹	۸۶۵	
۷۳۰ - ۷۲۲ - ۷۱۶	۶۵۳	- ۸۸۲ - ۸۸۰ - ۸۷۸	۸۷۲	
- ۷۴۵ - ۷۳۹ - ۷۳۸	۷۳۴	- ۸۹۷ - ۸۹۶ - ۸۸۵	۸۸۴	
- ۸۳۵ - ۷۸۶ - ۷۸۳	۷۷۰	- ۹۰۵ - ۹۰۴ - ۹۰۲	۹۰۱	
- ۸۵۲ - ۸۴۷ - ۸۴۱	۸۳۶	۹۲۷ - ۹۲۶ - ۹۰۹	۹۰۶	
- ۸۷۱ - ۸۶۸ - ۸۶۳	۸۵۶	* حرف خا *		
- ۹۳۹ - ۹۳۱ - ۹۰۹	۸۷۳			
۹۷۴ - ۹۴۹	..	۸۳	خاریاب (یا) فاریاب	
- ۱۹۲ - ۱۱۷	خراسان	۶۴۲	خاص پور	
- ۳۰۴ - ۲۹۸ - ۲۹۵	۲۵۹	۱۷۴	خاص چوکي	

- ۳۶ - ۲۷ - ۲۱	دار الخلافه	- ۴۰۹ - ۴۱۰ - ۴۲۳	۴۲۴
- ۲۷۶ - ۲۰۳ - ۱۷۸	۵۰	- ۵۱۸ - ۴۳۵ - ۴۲۸	۴۲۵
- ۷۵۰ - ۷۲۰ - ۵۰۷	۴۸۳	۸۸۲ - ۷۵۳ - ۷۰۵	۷۰۴
- ۷۸۱ - ۷۷۴ - ۷۶۵	۷۶۲	۴۷۵	..
- ۸۳۱ - ۸۳۰ - ۸۰۵	۷۹۵	۵۵۴	..
- ۸۷۷ - ۸۶۷ - ۸۶۶	۸۶۵	۸۳۶	..
- ۸۸۷ - ۸۸۶ - ۸۷۹	۸۷۸	۸۰	..
۸۹۲ - ۸۸۹ - ۸۸۸	..	۵۲۹	..
- ۵۵ - ۵۴	دار الخلافه آکرو	۵۱۶ - ۴۲۳ - ۴۲۳	خواف
- ۲۱۴ - ۱۴۹ - ۷۱	۶۳	۸۸۸ - ۸۸۷	..
۴۸۷ - ۳۴۴ - ۲۸۳	۲۴۸	۷۳۰	..
- ۵۳۹	دار الخلافه دهلي	۸۳	..
۸۴۹ - ۸۴۸ - ۶۸۱	..	- ۶۰	خیر آباد صوبه اردن
- ۳۵	دار الخلافه شاهجهان آباد	۴۸۱ - ۴۷۵ - ۲۲۹	..
- ۵۷۵ - ۵۷۳ - ۵۳۵	۱۵۶	۱۵۵	..
- ۸۴۳ - ۸۴۲ - ۸۴۰	۸۳۹		خیر
۹۴۴ - ۸۴۵ - ۸۴۴	..	* حرف دال *	
- ۱۵۷	دارالخیر اجمیر		
- ۶۱۹ - ۳۵۷ - ۳۵۲	۳۱۴	- ۹۰۷ - ۷۸۰	دار الحرب یونہ
۸۱۶	..	۹۲۶ - ۹۲۰	..

دارالسلطنة تزدین	۴۲۶ -	قلعه قندهار	۴۸
...	۴۲۷	دروازه کلال	۳۹۴
دارالسلطنة لاهور	۷۰ - ۲۱	دره خیبر	۵۹۳
۱۱۲ - ۳۴۱ - ۵۸۲ - ۶۶۹		دریای اتک	۶۱۲
...	۷۱۶	دریای برهماپتر	۵۴۶ -
دارالملک کابل	۱۵۵	...	۵۵۰ - ۵۴۸
داسته (یا) داسنه	۸۸۷	دریای بهیموا	۱۷۱
دامغان	۴۲۶	دریای پنجاب	۷۷ - ۳۰۷ -
دامن کوه کانگوه	۵۸۷ - ۸۲۲	...	۳۲۸
دامن کوهستان	۱۸۷	دریای تبتی	۶۹
دبیل	۳۱۱	دریای تبت	۱۰۱
دبیه (یا) دبیه (یا) دبیه		دریای جمن	۸۴۴ - ۸۸۸ -
...	۴۶۱	...	۸۹۱
دجله	۴۷۰	دریای جون (یا) جمن	
درهنگه صوبه بهار	۳۴ -	...	۱۳۳
...	۵۵۹	دریای جون	۱۵۷ - ۶۳ -
در دانگده موسوم به صادق گدده		...	۲۳۱ - ۲۳۲
...	۴۴	دریای چناب	۷۶
درنگل	۹۱۳	دریای خیل	۸۷۹
دروازه اریس قرن نام دروازه		دریای رادی	۵۲۵

دریای سنده	۳۳۱	...	۴۶ - ۵۲ - ۷۸ - ۸۵ - ۸۷ -
دریای سیحون مشهور به آب		...	۸۸ - ۹۸ - ۱۰۲ - ۱۰۵ -
خجند	۹۶۴	...	۱۰۴ - ۱۰۸ - ۱۱۶ - ۱۱۸ -
دریای شور	۵۷ - ۶۹ - ۸۰ -	...	۱۲۰ - ۱۲۱ - ۱۲۲ - ۱۳۵ -
...	۲۸۲ - ۳۱۱ - ۴۴۸	...	۴۳۷ - ۴۴۱ - ۴۴۲ - ۱۴۹ -
دریای کشنا	۹۴۹	...	۱۵۳ - ۱۵۴ - ۱۵۸ - ۱۶۳ -
دریای گنگ	۲۱۸	...	۱۶۴ - ۱۶۵ - ۱۶۸ - ۱۷۶ -
دریای گنگ و جون	۲۵۰	...	۱۷۷ - ۱۹۵ - ۱۹۶ - ۱۹۷ -
دریای مانجرا	۶۰۸	...	۲۰۱ - ۲۳۷ - ۲۵۴ - ۲۶۳ -
دریای مهتی	۷۶۷	...	۲۹۰ - ۲۹۱ - ۳۲۰ - ۳۲۲ -
دریای مهبی	۸۰۴	...	۳۲۳ - ۳۲۲ - ۳۲۹ - ۳۳۳ -
دریای نریدا	۱۳۷ - ۵۸۰ -	...	۳۳۴ - ۳۳۷ - ۳۳۸ - ۳۵۶ -
...	۷۹۴ - ۸۴۰ - ۸۵۱	...	۳۵۷ - ۳۵۸ - ۳۶۰ - ۳۶۱ -
دریای نیوا	۳۱	...	۳۶۷ - ۳۷۴ - ۳۷۵ - ۳۷۶ -
دریای نیلاب	۴۵۹	...	۳۷۵ - ۳۸۷ - ۳۸۹ - ۳۹۰ -
دریای دره	۳۷۶	...	۳۹۱ - ۳۹۲ - ۳۹۷ - ۳۹۸ -
دشت	۴۱۸	...	۳۹۹ - ۴۰۰ - ۴۰۲ - ۴۰۴ -
دشت خطا	۵۵۰	...	۴۰۵ - ۴۰۶ - ۴۰۹ - ۴۱۰ -
دکن	۵ - ۹ - ۱۹ - ۲۱ -	...	۴۱۱ - ۴۱۳ - ۴۱۷ - ۴۱۸ -
...	۲۲ - ۲۳ - ۲۵ - ۲۶ - ۳۰ -	...	۴۵۲ - ۴۵۴ - ۴۷۹ - ۴۸۲ -

- ۴۹۳ - ۴۹۱ - ۴۸۷ - ۴۸۶	- ۷۴۹ - ۷۴۶ - ۷۴۱ - ۷۳۹
- ۵۰۰ - ۴۹۹ - ۴۹۸ - ۴۹۶	- ۷۵۴ - ۷۵۲ - ۷۵۱ - ۷۵۰
- ۵۰۷ - ۵۰۳ - ۵۰۲ - ۵۰۱	- ۷۶۶ - ۷۵۹ - ۷۵۷ - ۷۵۵
- ۵۱۴ - ۵۱۱ - ۵۱۰ - ۵۰۸	- ۷۸۳ - ۷۸۲ - ۷۷۰ - ۷۶۷
- ۵۲۱ - ۵۲۰ - ۵۱۷ - ۵۱۶	- ۷۹۵ - ۷۹۴ - ۷۹۳ - ۷۹۲
- ۵۳۵ - ۵۳۱ - ۵۲۳ - ۵۲۲	- ۸۰۶ - ۸۰۰ - ۷۹۷ - ۷۹۶
- ۵۵۹ - ۵۵۵ - ۵۵۰ - ۵۴۹	- ۸۳۱ - ۸۲۵ - ۸۱۷ - ۸۰۷
- ۵۶۶ - ۵۶۵ - ۵۶۳ - ۵۶۲	- ۸۳۹ - ۸۳۶ - ۸۳۵ - ۸۳۳
- ۵۷۰ - ۵۶۹ - ۵۶۸ - ۵۶۷	- ۸۴۳ - ۸۴۲ - ۸۴۱ - ۸۴۰
- ۵۷۶ - ۵۷۵ - ۵۷۲ - ۵۷۱	- ۸۴۸ - ۸۴۷ - ۸۴۵ - ۸۴۴
- ۵۸۶ - ۵۸۳ - ۵۸۲ - ۵۸۱	- ۸۶۰ - ۸۵۲ - ۸۵۰ - ۸۴۹
- ۵۹۳ - ۵۹۰ - ۵۸۹ - ۵۸۸	- ۸۷۱ - ۸۶۶ - ۸۶۵ - ۸۶۱
- ۶۰۳ - ۶۰۲ - ۶۰۰ - ۵۹۷	- ۸۷۸ - ۸۷۷ - ۸۷۶ - ۸۷۴
- ۶۲۱ - ۶۲۰ - ۶۱۰ - ۶۰۸	- ۸۸۲ - ۸۸۱ - ۸۸۰ - ۸۷۹
- ۶۳۵ - ۶۲۸ - ۶۲۵ - ۶۲۴	- ۸۸۶ - ۸۸۵ - ۸۸۴ - ۸۸۳
- ۶۶۳ - ۶۵۹ - ۶۵۵ - ۶۵۴	- ۸۹۹ - ۸۹۶ - ۸۹۴ - ۷۹۳
- ۶۷۹ - ۶۷۷ - ۶۷۰ - ۶۶۷	- ۹۰۹ - ۹۰۷ - ۹۰۴ - ۹۰۱
- ۷۱۲ - ۷۰۷ - ۷۸۳ - ۷۸۲	- ۹۱۳ - ۹۱۲ - ۹۱۱ - ۹۱۰
- ۷۳۴ - ۷۲۳ - ۷۲۲ - ۷۱۴	- ۹۲۲ - ۹۲۰ - ۹۱۹ - ۹۱۴
- ۷۳۸ - ۷۳۷ - ۷۳۶ - ۷۳۵	- ۹۳۵ - ۹۳۳ - ۹۳۰ - ۹۲۷

- ۹۴۲ - ۹۴۱ - ۹۳۸ - ۹۳۷	- ۲۱ - ۵۲ - ۱۰۷ - ۳۵۶
- ۹۵۸ - ۹۵۷ - ۹۵۱ - ۹۴۳	- ۳۹۱ - ۴۰۳ - ۴۰۲ - ۴۲۱
- ۹۶۹ - ۹۶۵ - ۹۶۳ - ۹۶۰	- ۴۴۳ - ۴۴۴ - ۴۵۴ - ۴۹۰
۹۷۴ - ۹۷۰	- ۵۷۰ - ۵۸۷ - ۵۹۰ - ۶۴۴
۴۶۸ دلبدل	- ۸۱۸ - ۹۱۰ - ۹۱۱ - ۹۱۲
۴۸۱ دلمو (یا) دلمو	۹۶۰ - ۹۳۸
۴۳۱ دمتور (یا) دهمتور	دهارور ۱۱۶ - ۱۱۷
دنجور (یا) دنچور (دریا)	۳۲۱ - ۸۴۹ - ۹۰۷ - ۹۰۸
دندرانہ	دهارده مرشد قلي خان ۴۹۸
دندیری (یا) دنهیری ۱۲۵	ده سنج بیرون تندهار ۷۰۲
دراب (یا) درابه ۱۴۹	دهلی ۳۸ - ۵۴ - ۹۲
۸۶۷ - ۸۶۶ - ۴۷۰ - ۲۵۰	- ۱۲۷ - ۱۳۵ - ۱۳۴ - ۱۳۷
دراب مریه شاهجهان آباد	- ۱۳۸ - ۱۶۷ - ۱۷۷ - ۱۸۱
۸۶۷	- ۱۹۳ - ۲۰۷ - ۲۱۱ - ۲۴۵
در آبه باری	- ۲۵۰ - ۲۸۳ - ۳۰۶ - ۳۲۳
در آبه بهته جالندهر (یا) پنده	- ۳۲۴ - ۳۴۵ - ۳۹۹ - ۴۰۷
۱۲۷	- ۴۰۸ - ۴۱۱ - ۴۶۲ - ۴۶۳
دراغه سنده ساگر ۹۴ - ۷۴	- ۴۶۴ - ۴۹۸ - ۷۱۱ - ۷۲۱
درکاری (یا) دهکاری ۵۴۲	- ۷۷۳ - ۷۸۱ - ۸۱۴ - ۸۲۶
دولت آباد ۹ - ۷ - ۵۰ - ۳	- ۸۲۴ - ۸۴۴ - ۸۶۶ - ۸۸۳

زمانيه	۲۳۲	۴۷۵
زمین دادر (یا) زمیندور	۹۳ -	ستیا سر (نام عمارت)	۳۲۸
۲۹۷ - ۲۹۸ - ۴۲۵ - ۴۳۵	..	مدحت	۵۲ -
۷۰۳ - ۷۰۱	..	سرا	۷۸۲ - ۱۲۴
زنده روزن مشهور به زاینده روزن	۳۹۲	سرائی بهاری
۴۱۸	..	سرائی روزبهانی	۱۳۳
* حرف سین *					
ساتکام (یا) ساتکانون	۵۳ -	سرکار اردش	۴۰۹
۲۰۹	..	سرکار بهرام	۵۸۷
ساده ورا (یا) شاه دهورا	۵۷	سرکار بهروز
(یا) شاه دره مضاف	۳۲۱	سرکار بهکر
سرهند	۷۱۹	سرکار یقن که شهرست قدیم
سارنگ پور	۵۱ - ۶۷	موسوم به نهرواره	۲۱۵
سارنگپور مالوه	۳۹۱ - ۲۲۳	سرکار چیتور	۴۳۷
سانبهر	۹۰۸ - ۹۲۳	سرکار حصار	۴۸۸
ساندی و دالی	۸۹۲	سرکار زیواری	۴۷۵
سبزار	۴۱۰ - ۴۱۱	سرکار سفیل	۲۱۱۴
ستاره	۹۰۹	سرکار سهارنپور (یا) سارنگ پور
ستارا موسوم به نورس تارا	۴۲	۱۵۷

سرکار سیوستان	۳۰۹ - ۳۱۳	۵۸۷ - ۸۲۲ - ۸۲۳ - ۹۵۷
سرکار فوج	۱۹۸	سری رنگ پتن (یا) سریریک
سرکار کانه	۴۱۹	پتن (یا) سری نگر پتن
سرکار لکهنو	۲۰۲	..	۷۸۲ - ۸۷۲ ۸۵۰
سرکار گورکھپور	۴۲۹ - ۴۴۰	سکھر	۲۴۵
سرکار ماندر	۴۴۰	سکندره	۸۸۷
سرکار مورنگیر	۴۲۰	سلطان پور	۱۲۷ - ۱۳۱ -
سرکار هندیه	۷۷۰	..	۱۴۱ - ۲۵۲ - ۲۲۰ - ۷۷۸ -
سرم (یا) برگنه سیرم مضاف	۹۱۴
سویه بدر	۹۳۰	سلطان پور بلهاری	۲۴۷
سرمور	۸۲۳	سلطان پور نذر بار	۹۴۴
سوندیپ	۸۰	سلطان گنج اورنگ آباد	۹۳۹
سرونیج متعلقه سویه مالوه	..	سلهت	۴۵۲
..	۷۳۸ - ۷۱۴ - ۱۳۶	سلیم گنده	۷۶۶
سرهی	۲۱۵	سمرقند	۱۲۰ - ۱۲۱ - ۲۳۲ -
سرهند	۱۴۷ - ۱۴۸ -	۲۳۳ - ۲۶۴ - ۳۲۴ - ۸۳۷ -
۴۳۷ - ۶۶۹ - ۷۱۹ - ۷۹۵	۸۴۲ - ۸۷۵ - ۹۶۳ -
سری	۴۷۴	سموگر (یا) سموگر	۲۷ -
سری نگر دارالملک کشمیر	۵۱۱ - ۹۱۴ - ۸۳۱ -
۹۴ - ۹۶ - ۳۱۸ - ۵۹۷	..	سفیل (یا) سفیل	۷۰ -

۹۹ - ۲۱۴ - ۸۱۱ - ۸۱۸	۱۹۳ - ۱۹۵ - ۱۹۹ - ۲۸۰
۸۲۴	۵۹۰ - ۷۳۱ - ۷۴۷ - ۷۴۹
سنبل (یا) سنبل مراد آباد	۷۵۴ - ۷۶۷ - ۸۰۴ - ۸۵۲
۲۹	۹۱۳ - ۹۴۹
سندھ ۷۴ - ۱۴۴ - ۱۸۱	سورن (یا) سورن (یا) سورن
۲۴۵ - ۲۶۲ - ۳۰۵ - ۳۰۹	(کڈار گنگ بھاگیرتی)
۳۲۷ - ۳۶۸ - ۴۸۵	۷۳۸
سندھ کپور ۹۰۳ - ۹۰۴	سولی .. ۲۴
سنسٹی تعلقہ (اجا) رام جات	سہارنپور .. ۸۲۲
مفسد .. ۹۵۷	سہرند .. ۲۵۴ - ۱
سنکھیر (یا) سنکھیز ۸۷	سیالکوٹ .. ۱۸۱
۳۶۳ - ۵۰۷ - ۷۳۰ - ۸۸۴	سیرپ .. ۷۹۷
۹۲۲ - ۹۰۳	سیستان ۹۳ - ۹۴ - ۲۹۸
سواحل بحر ہند موسم بکوکن	۴۳۴ - ۴۳۵ - ۷۰۲ ..
متعلق رلایت دکن ۵۴۳	سیکاگول (یا) سیکاگل و سکاگول
سوان .. ۷۵	۷۳۶ - ۷۴۶ - ۸۹۷ - ۸۹۹
سودھری .. ۸۳۳	سیوا .. ۱۵۸
سودھری (یا) سورندہ پور	سیوستان ۸۸ - ۲۰۶ -
۷۶	۳۰۹ - ۳۱۱ - ۳۱۲ - ۳۲۶
سورت (یا) سورتھہ ۱۰۳	۳۷۳ - ۵۵۷ - ۵۶۰ - ۷۱۷

- ۸۷۶ - ۸۶۷ - ۸۶۶ - ۸۶۷	۹۶۶
۸۹۴ - ۸۸۵	۳۱۱	...	سیوی
شاہ دھورا (یا) شاہ درہ	<hr/> * حرف شین *		
۹۷۲			
۹۵۷ .. شاہزاد پور	۴۵۹	...	شادمان
۸۵ .. شاہ گدھہ			شاش (یا) شایش مشہور بہ
۴۶۵ .. شاہ محل			نیاکت معروف بہ تاشکند
۴۴۵ شش دریای شمالی			و تاشکیت یا تاسکیت
شکر کھیرلہ (یا) سکر کھیرلہ	۹۶۰ - ۶۱		و تاشکیت
۷۴۱ (یا) شکر کھیرلہ	۴۷۰	...	شام
شکر کھیرلہ سکر کھیرلہ (یا) کھیرلہ	۳۹۳	...	شاہ آباد
(یا) سکر کھیرلہ شصت کردہ	۶۵۳		شاہ پور مضاف کوپاک
۸۴۳ از اد رنگ آباد			شاہ پور آباد (یا) دار الخلافہ
۸۷۸	۱۳۳ -		شاہ پور آباد
۸۹۴ - ۸۹۳ - ۸۶۶ شکر تال	۱۳۹ - ۱۴۰ - ۱۵۷ - ۱۵۹		
۴۰ شمسی مشہور بکالا بہار	۱۷۷ - ۲۶۲ - ۴۶۹ - ۴۷۳		
۳۱۰	۴۷۶ - ۵۲۳ - ۵۲۹ - ۶۰۱		
۷۷۳۰	۶۰۶ - ۶۰۷ - ۶۱۴ - ۶۹۰		
۶۵۶ - ۶۲۸ - ۱۲۲ شولا پور	۷۰۸ - ۷۱۰ - ۷۵۰ - ۷۶۶		
۴۶۵	۷۷۴ - ۷۷۶ - ۸۰۶ - ۸۳۴		

صوبہ خاندیس ۱۴۱ - ۴۹۷	صوبہ ملتان ۹۲ - ۱۲۱
.. ۵۰۲ - ۷۷۰ - ۹۲۱	۲۹۹ - ۳۰۹ - ۳۴۶ - ۴۸۹
صوبہ خجستہ بنیاد ۱۴۱ -	.. ۴۹۹ - ۵۹۷
.. ۷۷۰	..

* حرف طاء *

صوبہ دار الخلافہ ۵۹۷ ..	طالقان .. ۲۷۵
صوبہ دکن ۱۱۵ - ۳۷	طبرستان .. ۱۰۹
.. ۳۶۲ - ۳۵۸	طرف آب .. ۲۴۴
صوبہ کابل ۱۶۷ - ۱۶۳	طرفان .. ۶۲ - ۹۱
.. ۶۶۶ - ۵۹۵	طهران .. ۷۰۵

* حرف ظاء *

صوبہ کشمیر ۳۵ ..	ظفر آباد .. ۸۳۳
صوبہ گجرات ۵۹ - ۲۱	ظفر آباد بدر .. ۶۲۲
۴۹ - ۲۲۰ - ۳۲۰ - ۳۸۰	ظفر آباد بیدر .. ۱۲۲
.. ۶۶۲ - ۴۸۹	ظفر نگر ۶ - ۳۸۵ - ۴۰۱
صوبہ لاہور .. ۶۹۷	.. ۴۰۳ - ۴۴۳ - ۷۳۹
صوبہ مالوہ ۱۱۴ - ۵۹ - ۵۰	ظفر نگر بالا گھاٹ برار ۸۶
۲۱۹ - ۲۲۰ - ۵۰۹ - ۵۵۹	..
۵۶۹ - ۶۲۲ - ۶۵۶ - ۷۱۳	..
۷۱۴ - ۷۶۹ - ۷۷۱ - ۷۹۴	..

* حرف عین *

صوبہ محمد آباد بدر ۴۲۹	عراق ۲۶ - ۲۰۲ - ۲۳۳
.. ۴۹۰	..

شہر بڈ گاندہ ۲۲۷	۵۵۴ - ۵۸۷ - ۵۹۰ - ۶۰۴
شہر جام موسوم بہ اسلام نگر ۳۸۴	صوبہ ارکیسہ ..
.. ۱۰۵ - ۱۰۴	صوبہ بدر .. ۶۳۰
شہر جلیسر ۲۲۰	صوبہ برار ۵۰۲ - ۵۰۸ - ۵۱۲
.. ۴۱۳	.. ۸۰۱ - ۹۹۲
شیراز ۲۹۲ - ۲۸۰ - ۳۳۳	صوبہ بنگالہ ۷۹ - ۲۰۴
۳۵۷ - ۳۸۶ - ۷۰۵ - ۷۰۶	۳۴۲ - ۳۴۵ - ۳۵۴ - ۴۷۷
شیرپور ۳۷۷	.. ۵۰۱ - ۵۰۸ - ۷۱۱
شیرگدھہ ۸۲۲	صوبہ بنگ و نہار ۲۳۲
	صوبہ بہار ۲ - ۲۴ - ۱۱۱
	۱۷۱ - ۲۲۹ - ۲۴۱ - ۲۳۷
	۲۷۹ - ۲۹۳ - ۳۵۹ - ۴۱۱
	۴۲۰ - ۴۷۷ - ۵۵۷ - ۵۵۸
	.. ۵۸۴ - ۸۰۹ - ۹۳۱
	صوبہ پٹنہ ۵۳ - ۴۲۹
	صوبہ پنجاب ۱۸ - ۷۴
	.. ۱۸۷
	صوبہ تلنگانہ ۹۴۲
	صوبہ تٹہہ ۳۱۲ - ۳۷۸
	.. ۴۸۲ - ۴۸۷ - ۴۸۹

* حرف صاد *

صحرای ہانسی و حصار ۸۹۰	
صفامان ۸۱۳ - ۱۰۹	
صفہ صفا ۷۷	
صوبہ اکبرہ ۳۸۰	
صوبہ احمد آباد ۶۸۶ - ۱۴۸	
صوبہ احمد آباد گجرات ۶۵۵	
صوبہ احمد نگر ۳۲۱	
صوبہ الہ آباد ۷۰ - ۴۵۴	
صوبہ اردہہ ۴۰ - ۳۵۷	

۲۵۹ - ۲۶۲ - ۲۵۷ - ۲۶۳	غزنین	۵۶ - ۱۴۴ - ۱۸۰ -
۲۶۷ - ۳۳۸ - ۳۴۴ - ۳۴۶	..	۲۹۶ - ۳۰۹ - ۳۴۳ -
۴۰۹ - ۴۲۰ - ۴۱۴ - ۴۱۵	غوث گدھے	۸۶۷ ..
۴۱۷ - ۴۲۴ - ۴۲۶ - ۷۰۵	غور بند	۱۸۸ - ۴۵۸ ..
۸۸۲ - ۸۱۴ - ۸۱۳
عراق عجم	۲۷۵
عراق عرب	۲۶۲
عرب	۱۰ - ۷۳ - ۹۱ - ۸۸۲	۳۳۸ - ۳۴۰ - ۳۵۸ ..
عظیم آباد پتھنہ	۱۳۲ - ۷۱۱ -	۲۲۰ ..
..	۸۰۳ ..	فتح آباد دھارور ۱۱۶ -
عقابین	۶۲ ..	۵۷۹ ..
علی مسجد	۳۲۲ ..	فتح پور ۱۳۷ - ۱۴۶
عنبر کوت	۴۰۱ - ۴۴۵ -	فتح پور بیانه ۴۷۸ ..
..	۸۱۸ - ۹۶۱	فتح پور سیکری ۶۸ - ۱۳۶ -
..	..	۲۶۳ ..
فتح پور ہنسوة	۹۳۲
غازیپور	۵۹ - ۲۴۶ - ۳۴۳ -	فراہ مضاف خراسان ۴۳۵ -
..	۹۱۲ ..	۷۰۳ - ۷۵۳ ..
غرجستان	۸۳ ..	فرخ آباد ۷۷۲ - ۷۷۳ -
غریب خانہ	۷۷۸ ..	۷۳۵ - ۸۶۶ - ۸۹۱ - ۸۹۲

* حرف غین *

۷۵۳ - ۵۳۰	فروغندہ بنیاد	۵۱۲ ..
۸۶۹	قصیدہ آشتی ۲۳۰ ..
۷۳۵ - ۲۶	فردا پور	۲۴۷ ..
۶۲ ..	فرغر	قصیدہ بہان (اجن) ۲۱۴ ..
۸۰ - ۸۱ - ۹۰۵ -	فرنگ	قصیدہ بہیہ ۸۱۰ ..
۹۱۸ - ۹۰۷	..	قصیدہ بیر ۳۳۷ ..
فذاکت مشہور بہ شاہرخیہ	قصیدہ پاتم از اعظم قصبات ہزار	۹۰۵ ..
۹۶۴
۴۷۵ ..	فیروز آباد	قصیدہ پتن ۳۵۶ ..
۱۵۷ ..	فیض آباد	قصیدہ پتن مویہ خجستہ بنیاد
..	..	۸۷۱ ..
..	..	قصیدہ پریندہ ۵۷۰ - ۵۶۹
..	..	قصیدہ تبوہ ۴۴۷ ..
۸۲ -	قبچاق حوالی بلخ	..
۲۷۲ - ۴۸۲	..	قصیدہ تمرنی موسوم بہ ظفرنگر
۴۵۸ ..	قرا باغ	۴۳۷ ..
۲۶۲ - ۷۰۵ - ۸۱۲ -	قرزین	قصیدہ توساری ۹۱۳ ..
۸۱۳	قصیدہ تیالی (یا) تیالی
قصور (یا) قصور قصہ ایست	..	(یا) بیتالی مشہور بہ
۸۱۸	از درابہ باری	نعمت آباد ۴۱۹
۴ ..	قصیدہ آره	قصیدہ جانی گانون ۱۴۱۰

* حرف قاف *

قصبة جہوسی مقابل آلہ آباد	پنجاب مشہور بہ کھار
۴۳۹	مانری ۷۷ - ۲۴۴
قصبة چاندو .. ۳۱۰	قصبة ماہان (یا) باغان ۳۳۶
قصبة چنوت ۹۳۵ - ۹۳۳	قصبة محمد پور ۲۴۸
قصبة رادیر (یا) رادیر ۹۶۴	قصبة مندل پور ۲۰۶
قصبة مارنگپور ۷۳۲	قصبة منکپور .. ۲۶
قصبة سالی ۷۷۳ ۷۷۶	قصبة مونگیر ۵۵۸ - ۵۳۹
قصبة سانہر .. ۴۸۸	قصبة میدک .. ۸۷۰
قصبة سرنال (یا) سرتال	قصبة میرٹھہ .. ۲۵۱
.. ۳۲۱ - ۱۴۸	قصبة ہیلان (یا) بھیلان ۱۴۷
قصبة سہاور ۷۷۴ - ۷۷۶	قصبات بارہہ .. ۸۹۳
قصبة سیکری (یا) سنکری	قصبات تلنگانہ ۵۵۵
.. .. ۸۱۵	قطب پورہ ۱۰۷ - ۱۰۸
قصبة کرہ ۱۴۶ - ۵۳۹	قلعہ آسیر ۱۲۷ - ۳۵۸
.. .. ۸۱۰	۴۲۱ - ۸۴۰ - ۸۷۷ - ۹۰۹
قصبة کوراء .. ۲	قلعہ آگرہ ۴۳ - ۱۳۶ - ۳۲۸
قصبة کوہ مار .. ۳۱۱	قلعہ اتک .. ۳۹۵
قصبة کھڑکی .. ۳۹۰	قلعہ احمد نگر ۷۶ - ۷
قصبة کیرانہ .. ۳۸۱	۳۵۷ - ۸۶۹ - ۹۰۶ - ۹۰۹
قصبة لوہری متصل دریائے	قلعہ ارک بیجاپور ۳۶۸ -

.. ۹۱۶ - ۹۲۵	قلعہ بڈر سورت ۵۰۷ - ۸۹۹
قلعہ اسفرار .. ۷۰۳	قلعہ بورندھر (یا) پورندھر
قلعہ مستقر الخلافہ اکبر آباد	ملجار .. ۱۵۸
.. ۴۶۴ - ۴۷۲ - ۷۴۸	قلعہ بہرونیچ .. ۵۸
قلعہ آلہ آباد .. ۷۴۸	قلعہ بھکر ۷۷ - ۲۴۹ - ۳۰۷
قلعہ اندر پت دین پٹا ۴۷۵	قلعہ بیجوپور .. ۴۱۲
قلعہ ارجین .. ۲۲۰	قلعہ بیانہ ۱۸۳ - ۱۸۹
قلعہ اودگیر مضاف صوبہ ۱۹۳
محمد آباد بدر ۴۹۰ -	قلعہ بیجاپور .. ۹۰۹
.. ۵۱۲ - ۶۲۱	قلعہ بیجا گدھہ ۱۸۵
قلعہ اردیسہ .. ۹۰۸	قلعہ (یا) قلاع بیدر ۹۰۹ -
قلعہ ارسا (یا) ارسہ ۷ - ۸۷۱ ۹۱۹ - ۹۲۲
قلعہ بالکنڈہ توابع حیدر آباد	قلعہ پتھورا .. ۴۷۴
.. ۷۹۷ - ۸۴۷ - ۸۸۰	قلعہ پرلی .. ۴۲
قلعہ بدر .. ۵۳۶	قلعہ پرناہ ۵۷۸ - ۶۸۸
قلعہ بدر و کلیان ۲۴	.. ۶۹۷ - ۷۳۰ - ۹۵۰
قلعہ بریلی .. ۸۱۱	قلعہ پریندہ (یا) پریندہ ۱
قلعہ بست ۹۳ - ۹۶۶	.. ۴۰۴ - ۵۳۶ - ۶۲۱
قلعہ بغداد .. ۱۱	قلعہ پورندھر ۵۶۴ - ۵۷۶
قلعہ بلخ .. ۴۵۵	قلعہ تارا گدھہ .. ۱۷

قلعہ تربنگ	۹۴۱	۹۷۴
قلعہ ترچنان پلي (يا) قلعہ	...	قلعہ ديوكو	...	۹۱۱
ترچناپلي	۷۹۴ - ۸۴۶	قلعہ رام كيسو	...	۹۴۴
...	۸۹۱ - ۸۹۲ - ۸۸۰	قلعہ رازير	...	۹۹۵
قلعہ ترمذ	۹۹۸	قلعہ راهوتريه	...	۳۵۶
قلعہ ترهذه	۲۲۱	قلعہ رنندبهر	۲۰۱ - ۳۴۳	...
قلعہ جانپانير	۱۹۴	قلعہ روهتاس	۲ - ۱۴۵	...
قلعہ جهانسي	۴۶۱	قلعہ سانتر	...	۹۶
قلعہ چنور (يا) چيتور	۱۹۳	قلعہ سقارا	...	۴۱
...	۵۰۹ - ۵۴۷ - ۵۷۴	قلعہ سورت	۵۹ - ۶۹	...
قلعہ چمدره	۵۴۹	...	۲۲۳ - ۲۳۷	...
قلعہ چينجي (يا) چنجي	...	قلعہ (يا) قلاع سنگمير (يا)
...	۸۵۵ - ۸۵۶	سنگميز	...	۱۱۵
قلعہ خزانده	۳۰۰	قلعہ سيمله	۵۴۸ - ۵۴۹	...
قلعہ دار الخلافه	۸۴۱	قلعہ ميرو	...	۳۰۵
قلعہ دکن	۱۴۱	قلعہ شاهجهان آباد	...	۴۷۰
قلعہ دولت آباد	۳۸	قلعہ شير گنده	...	۲۷۹
...	۱۴۵ - ۳۸۵ - ۴۰۰ - ۴۰۳	قلعہ ظفر	۲۶۶ - ۲۶۷	...
...	۴۱۹ - ۵۲۰ - ۵۳۸ - ۵۸۳	۲۶۸
...	۸۸۱ - ۹۰۹ - ۹۲۴ - ۹۳۴	قلعہ ظفرنگر مضاف بالا کھات

بوار	...	۵۱۶	قلعہ گانگندہ (يا) گولگندہ
قلعہ غوري	۹۹ - ۱۰۰	...	حیدر آباد پاي تخت
قلعہ فراه	...	۷۰۳	سلاطين تلنگ ۱۲۲ -
قلعہ قلات	...	۲۹۷	۳۶۳ - ۵۳۳ - ۹۴۱ - ۸۳۷ -
قلعہ قندهار	۹۳ - ۱۵۳	...	۸۷۵ - ۹۰۴ - ۹۴۳
...	۲۶۷ - ۲۹۴ - ۳۴۶ - ۳۴۷	...	قلعہ گواليار ۷ - ۲۰ - ۵۴ -
...	۵۰۹ - ۵۱۲ - ۵۷۱ - ۹۶۶
قلعہ کابل	۶۲ - ۲۰۳	...	قلعہ للنگ (يا) النگ ۱۹۸
قلعہ کالنجر	...	۲۰۷	قلعہ لوهگندہ دولت آباد ۳۵۶
قلعہ کاني	...	۸۲۳	قلعہ ماتيهاه (يا) ماتيله ۲۴۲
قلعہ کاريل	...	۲۹۲	قلعہ ماندر ۱۳
قلعہ کجلي	...	۵۴۷	قلعہ محمد نگر عرف گولگندہ
قلعہ کليان	۵۳۶ - ۵۹۱
...	۸۰۱ - ۸۷۳	...	قلعہ مريچ ۸۷۳
قلعہ کنجاہ (يا) کنجاہ	۲۴۳	...	قلعہ مرغزن ۴۷۴
قلعہ کندانه	...	۹۹۳	قلعہ ملهیر ۸۴۵ - ۹۳۷
قلعہ کهمرد	...	۱۰۰	قلعہ منگل بيره (يا) منگل
قلعہ کهيلنه (يا) کهيلنا	۴۴ -	...	د بيره ۵۷۸
...	...	۵۷۹	قلعہ مو ۸۱۹ - ۹۴۰
قلعہ گلبرگه	...	۸۷۰	قلعہ مہاکوت ۸۱۹

۲۳۵	..	قلعہ میرٹھہ	۴۸۶ - ۴۹۱ - ۴۹۳ - ۵۰۱
۲۳۵	..	قلعہ نصرت گڑھ چنچی (یا)	۵۰۹ - ۵۱۰ - ۵۱۴ - ۵۵۹
۸۵۴	..	چینچی باے تخت الکٹ	۵۶۷ - ۵۷۲ - ۵۷۳ - ۵۷۴
۸۵۴	..	کرناٹک	۵۹۰ - ۵۹۹ - ۶۰۰ - ۷۰۱
۸۶۴	..	قلعہ نلدرک	۷۰۲ - ۷۰۳ - ۷۰۴ - ۷۰۶
۸۳۸	..	قلعہ واکنڈیرہ	۷۶۰ - ۸۲۰ - ۸۲۴ - ۸۹۰
۲۰۷	تزوج	قلعہ ہندوستان	۵۵ - ۱۹۸ - ۳۵۰
۷۵۸	..	قلعہ ہڈای ۶۰۳
۶۱	..	قلماق	۷۴۵ .. قوال
۷۰۵ - ۶۳۳	..	قم	
۸۱	..	قندق کلیسیا (یا) کلیاں	
۸۷۲	..	قمرنگر کرنل	
۸۳ - ۴۸ - ۱۷	..	قندھار	۱۷ - ۴۶ - ۴۷ - ۵۶
۸۴ - ۹۴ - ۹۶ - ۱۰۱	..		۷۰ - ۷۱ - ۷۶ - ۸۹ - ۹۱
۱۱۷ - ۱۱۸ - ۱۶۹ - ۱۷۰	..		۹۲ - ۹۴ - ۹۹ - ۱۰۰
۱۸۰ - ۲۰۱ - ۲۶۵ - ۲۷۵	..		۱۲۱ - ۱۲۴ - ۱۴۳ - ۱۶۶
۲۹۶ - ۲۹۷ - ۲۹۸ - ۲۹۹	..		۱۴۷ - ۱۸۰ - ۱۸۶ - ۱۸۸
۳۰۰ - ۳۰۶ - ۳۱۱ - ۳۲۶	..		۱۹۰ - ۱۹۱ - ۱۹۳ - ۲۰۲
۳۲۹ - ۳۹۰ - ۴۳۴ - ۴۳۵	..		۲۰۵ - ۲۱۲ - ۲۱۳ - ۲۱۶
۴۳۶ - ۴۴۵ - ۴۴۷ - ۴۴۹	..		۲۱۷ - ۲۳۳ - ۲۶۵ - ۲۶۶
۴۶۶ - ۴۶۹ - ۴۶۸ - ۴۷۰	..		

* حرف کاف *

۲۷۱ - ۲۷۲ - ۲۷۳ - ۲۷۵	..	کالا کورت	۴۰۲
۲۷۶ - ۲۸۹ - ۳۰۶ - ۳۲۵	..	کالپی	۸۷۹ - ۹۰
۲۳۰ - ۳۳۱ - ۳۴۲ - ۳۴۹	..	کالہ	۱۱۷ - ۱۴۲ - ۹۴۱
۳۸۶ - ۳۸۷ - ۳۸۸ - ۳۹۱	..	کاما پھاری (یا) کامان پھاری	
۳۹۲ - ۴۳۴ - ۴۴۲ - ۴۴۴	۱۵۶ - ۵۷۳
۴۵۵ - ۴۵۶ - ۴۵۷ - ۴۵۸	..	کانگرہ	۳۶۶ - ۹۶۷
۴۵۹ - ۴۹۰ - ۵۱۳ - ۵۶۷	..	کانوہ (شکار گاہ)	۱۰۰
۵۷۱ - ۵۷۴ - ۵۸۰ - ۵۸۲	..	کپرتلہ	۹۰۱ - ۹۰۲
۵۹۰ - ۵۹۲ - ۵۹۳ - ۵۹۵	..	کتکھ	۲۰۰
۵۹۶ - ۶۰۰ - ۶۰۳ - ۶۱۶	..	کتل احمد نگر	۹۲۶
۶۱۷ - ۶۶۹ - ۷۳۶ - ۷۷۸	..	کتل بہلباس	۴۳۲
۷۷۹ - ۸۰۳ - ۸۳۰ - ۸۳۱	..	کتل پیر پنگال	۴۳۱
۸۳۳ - ۸۳۳ - ۸۴۷ - ۹۴۰	..	کتل خالوش (یا) خابوش (یا)	
۹۵۷ - ۹۶۶	..	جانوش	۶۹۵
۳۱۲	..	کارہ	۶۱۷
۳۳۳ - ۳۴۸ - ۶۱	..	کاشغر	۳۶۷
۲۳۴ - ۲۳۵ - ۲۶۶ - ۲۷۲	..	کتل فردا پور	۷۳۵ - ۸۸۲
۲۷۳ - ۲۷۳	..	کتل کھری	۳۰۰
۴۰۱ - ۴۰۲	..	کتل ہندو کوہ	۴۵۸
۲۰۹ - ۲۹۳	..	کتنگہ	۲۱۹
۲۰۹ - ۲۹۳	..	کالا پھار	

۲۲۷	کترہ میان (فیق)	بیجا پوری	۱۱۷ -
۵۰۷	کٹک	۱۲۴ - ۵۳۰ - ۵۶۶ - ۷۳۸ -	
۵۵۴	کجالی	۷۶۸ - ۸۴۶ - ۸۵۴ - ۸۶۰ -	
۵۴۷	کجالی بن	۸۷۲ - ۸۸۰ - ۸۹۵ - ۹۱۴ -	
۱۰۴ -	کچ (یا) کچھ	کرنول	۷۳۷ - ۸۶۱ -
۳۱۰ - ۳۱۲ - ۴۸۶	کرہ	مضاف الہ آباد (یا) کرہ	
۲۸۰	کچواہ	صوبہ الہ آباد	۱۷۸ -
۵۷۰	کر		۸۰۲ -
۴۱۸	کران	کرہ مانکپور	۳۴۴ - ۹۲۹ -
۱۱۰ - ۱۴۰	کربلائی معلی	کشک	۳۸۶ -
۷۳۷	کرپہ (یا) کرپہ	کستم	۲۷۶ -
	کرچھاک بند (یا) کرخاکھا	کشمیر	۱۱ - ۴۸ - ۴۹ -
۱۵	بیدنے		۷۰ - ۹۵ - ۱۱۲ -
۷۷۲	کردہ		۱۴۴ - ۱۶۳ - ۱۷۰ - ۱۸۸ -
	کرہ گانون (یا) کر گانون دارالملک		۲۵۸ - ۲۷۶ - ۲۸۰ - ۳۱۴ -
	آشام		۳۱۷ - ۳۱۹ - ۳۲۲ - ۳۴۲ -
۵۵۰ - ۵۵۱ - ۵۵۲			۴۳۱ - ۴۳۲ - ۴۳۳ -
۳۳۵ - ۳۳۶ - ۳۳۸	کرمان		۴۶۱ - ۴۶۶ - ۵۱۶ - ۵۲۸ -
۷۰۵ - ۷۰۴ - ۳۴۰			۵۹۶ - ۶۶۷ - ۷۲۱ - ۷۳۰ -
	کرناٹک (یا) کرناٹک		۷۶۱ - ۷۶۴ - ۸۰۷ - ۹۴۱ -

۹۴۴ - ۹۵۴ - ۹۵۷	کوٹوالی چٹوڑہ	۴۷۱	..
۸۷۲ - ۸۷۰ - ۸۶۹	کوٹھہ بیلاٹھہ	۴۵۴	..
۱۵۲	کوچ	۴۷۸	..
۲۵۶ - ۲۲۳	کوچ بہار موسوم بہ عالمگیرنگر		
۳۵۹	کوچ	۵۴۵ - ۵۴۶ - ۵۵۴ -	..
۵۹۸	کوچ ہاجو (یا) کوچ ہاجو		
۸۷۹	کمن پور	۳۶۵ - ۴۵۲	..
	کنار مہندری کہ متصل قصبہ		
۱۹۴	سرنال است	۶۸۷ - ۶۸۶	
۲۹۷	کنار ہیرمند	۶۹۱	کوڈرہ و تھاسرہ
	کنبایت (یا) کنبہایت	۴۲۲	..
۱۹۶ - ۲۸۲ - ۳۸۰ - ۴۴۸ -	کوشک	۴۱۸	..
۸۵۲	کوکن	۵۳۶ - ۵۶۵	..
	کونڈہ تعلقہ رانا	۸۱۲	
۵۷۲ - ۵۳۰ - ۵۱۷	کول	۸۲۱	..
۸۸۶	کولاب	۲۷۵ - ۳۳۱	..
	کول جلالی	۵۴	..
۴۵۶ - ۳۲۶	کول جلیسر	۷۷۳	..
۵۴۴ - ۵۴۷ - ۵۴۸ -	کوندراٹھ	۹۵۸	..
۵۵۴ - ۵۵۰	کودہ برنی	۱۲۹	..

کوه بهرتنت	۵۴۵	۵۵۰
کوه چلرنیه (یا) کوه چلپرنیه	۱۴۷	کوهستان کشمیر
...	۵۵۶	۲۲۷
کوه دامان شمالی	۱۵۷	کهاپروت	۳۲۶
کوه سرمرز	۱۵۷	کهاچورد (یا) کانچورد	۹۷
کوه سلیمان	۲۸۰	کهنداون (یا) کهندانون	۴۴
کوه سواک	۱۴۴	۶۹۷ - ۱۷۳
کوه کانگره	۱۵ - ۱۶۸ - ۴۹۳	کهاجوه	۵۸۵ - ۱۳۳ - ۲۴
کوه کنارون	۴۷۵	۹۷۰ - ۷۸۱
کوه مداریه	۷۷۴	کهر	۳۱۱
کوه نمکسار مضاف صوبه پنجاب	۴۰۱	کهرکی	۳۷۳ - ۹
...	۷۴	کهری گجرات	۶۵۲
کوههای مغلستان	۶۱	کهاپار سرحد کابل	۷۷۹
کوهسار بدخشان	۴۵۹	کهورزیره (یا) کورزیره	۹۵۰
کوهستان بکلانه	۳۴۴	کهوره مجاهد	۱۵۶
کوهستان قلمروپ (یا) قاصروت	۵۵۴	کهلینا	۱۷۴ - ۶۶۷ - ۶۴۹
...	...	کیرانه	۳۸۲
کوهستان سری نگر	۹۹	کیرانه پرگنه از مضافات
کوهستان کابل	۵۹۳	سوارنپور صوبه دهلی
کوهستان کامروپ	۵۴۹	۲۸۱

کیلا گرهی	۸۲۲	۷۳۳ - ۷۳۶ - ۷۴۷ - ۷۴۹
کیلا نات	۸۱۳	۷۵۰ - ۷۵۷ - ۷۵۹ - ۷۶۷
کیلو گرهی	۴۷۴	۷۶۸ - ۸۰۲ - ۸۰۳ - ۸۰۴

* حرف کاف فارسی *

گجرات	۷ - ۶ - ۲۰ - ۵۰	۹۶۹ - ۹۳۷ - ۹۳۰ - ۹۲۹
...	۵۳ - ۵۷ - ۵۹ - ۷۰	گدده (یا) گدهی ۳۴
...	۷۱ - ۷۶ - ۷۷ - ۸۸	۲۲۴ - ۱۴۸ - ۴۰
...	۹۷ - ۱۰۱ - ۱۰۳ - ۱۸۳	گدده بتلی (یا) گدده بتیلی
...	۱۸۴ - ۱۸۹ - ۱۹۳ - ۱۹۴	(یا) گدده بتیلی ۷۵۱
...	۱۹۶ - ۱۹۷ - ۱۹۹ - ۲۰۴	گدده نمونه (یا) کره نمونه
...	۲۰۸ - ۲۱۴ - ۲۱۷ - ۲۱۹	مضاف دکن ۸۳۳
...	۲۵۷ - ۲۸۱ - ۲۸۲ - ۲۸۵	گدهی بهولچری ۷۴۲ - ۷۳۷
...	۳۰۹ - ۳۱۰ - ۳۱۲ - ۳۲۶	گذر چوشا (یا) چومه ۲۲۴
...	۳۷۸ - ۳۹۸ - ۳۹۹ - ۴۰۰	گذردان .. ۸۳
...	۴۳۴ - ۴۴۷ - ۴۴۸ - ۴۵۱	گرجستان .. ۷۰۱
...	۴۶۶ - ۴۸۶ - ۴۸۷ - ۴۹۱	گردیز (یا) گردیر ۱۸۰
...	۴۹۲ - ۵۹۲ - ۶۰۲ - ۶۵۵	گریوه .. ۳۱۶ - ۳۱۸
...	۶۵۸ - ۶۷۰ - ۶۷۸ - ۶۹۰	گلبار (یا) گلزار ۱۰۹
...	۶۹۲ - ۷۲۰ - ۷۲۹ - ۷۳۱	گلبرگه ۵۳۶ - ۵۹۱ - ۸۶۳

۷۶۸	گھات کاغذی وارہ	۹۶۱
۱۷۳	-	۲۰۹ - ۲۱۰	گھوڑہ گھات	-
۲۶۳	-	۵۲۳ - ۵۲۰	..	۵۴۶ - ۵۴۴
۵۸۸	-	۵۹۵ - ۶۲۱	..	۶۲۷
۶۸۵	-	۶۸۴ - ۶۶۱	..	۶۸۵
گنبد متصل بدروازہ سمیت			لاہری (یا) لاری بندر	۱۲
غریبی روضہ شاہ عالم	۴۴۸		لاہور	۱ - ۱۱۶ - ۱۸
گنگ (یا) گنگا	۷۳			۱۹ - ۲۷ - ۳۶ - ۴۷
۸۰	-	۲۱۹ - ۳۵۴		۴۸ - ۷۱ - ۵۹ - ۷۲
۴۳۹	-	۴۷۵ - ۵۲۱		۷۸ - ۹۵ - ۱۱۲ - ۱۱۳
۷۳۸	-	۸۲۳ - ۸۶۷		۱۱۴ - ۱۲۷ - ۱۳۱ - ۱۷۲
۸۹۱	-	۸۹۲ - ۹۲۰		۱۸۰ - ۱۸۸ - ۱۹۳ - ۲۱۳
۹۵۳		۲۵۶ - ۲۶۱ - ۲۷۷ - ۳۰۸
گنگ بہاگیرتی	۷۳۸	..		۳۰۹ - ۳۱۷ - ۳۱۸ - ۳۳۱
گوالیار مضاف اکبر آباد	۶			۳۴۳ - ۳۴۸ - ۳۵۳ - ۳۹۶
۳۴	-	۵۴ - ۱۴۲		۴۳۶ - ۴۵۷ - ۴۵۰ - ۴۵۹
۸۰۱		۴۷۱ - ۴۹۳ - ۴۹۹ - ۵۰۰
گرد آوری	۳۵۶	..		۵۱۰ - ۵۱۸ - ۵۲۵ - ۵۶۸
گورکھ پور	۲۰۹	-	۱۶ - ۱۷	۵۷۲ - ۵۷۵ - ۵۹۹ - ۶۰۳
۵۵۹	-	۹۵۰	..	۶۱۲ - ۶۱۶ - ۶۳۴ - ۶۶۶

* حرف لام *

۷۶۸	گھات کاغذی وارہ	۹۶۱
۱۷۳	-	۲۰۹ - ۲۱۰	گھوڑہ گھات	-
۲۶۳	-	۵۲۳ - ۵۲۰	..	۵۴۶ - ۵۴۴
۵۸۸	-	۵۹۵ - ۶۲۱	..	۶۲۷
۶۸۵	-	۶۸۴ - ۶۶۱	..	۶۸۵
گنبد متصل بدروازہ سمیت			لاہری (یا) لاری بندر	۱۲
غریبی روضہ شاہ عالم	۴۴۸		لاہور	۱ - ۱۱۶ - ۱۸
گنگ (یا) گنگا	۷۳			۱۹ - ۲۷ - ۳۶ - ۴۷
۸۰	-	۲۱۹ - ۳۵۴		۴۸ - ۷۱ - ۵۹ - ۷۲
۴۳۹	-	۴۷۵ - ۵۲۱		۷۸ - ۹۵ - ۱۱۲ - ۱۱۳
۷۳۸	-	۸۲۳ - ۸۶۷		۱۱۴ - ۱۲۷ - ۱۳۱ - ۱۷۲
۸۹۱	-	۸۹۲ - ۹۲۰		۱۸۰ - ۱۸۸ - ۱۹۳ - ۲۱۳
۹۵۳		۲۵۶ - ۲۶۱ - ۲۷۷ - ۳۰۸
گنگ بہاگیرتی	۷۳۸	..		۳۰۹ - ۳۱۷ - ۳۱۸ - ۳۳۱
گوالیار مضاف اکبر آباد	۶			۳۴۳ - ۳۴۸ - ۳۵۳ - ۳۹۶
۳۴	-	۵۴ - ۱۴۲		۴۳۶ - ۴۵۷ - ۴۵۰ - ۴۵۹
۸۰۱		۴۷۱ - ۴۹۳ - ۴۹۹ - ۵۰۰
گرد آوری	۳۵۶	..		۵۱۰ - ۵۱۸ - ۵۲۵ - ۵۶۸
گورکھ پور	۲۰۹	-	۱۶ - ۱۷	۵۷۲ - ۵۷۵ - ۵۹۹ - ۶۰۳
۵۵۹	-	۹۵۰	..	۶۱۲ - ۶۱۶ - ۶۳۴ - ۶۶۶

۷۶۸	گھات کاغذی وارہ	۹۶۱
۱۷۳	-	۲۰۹ - ۲۱۰	گھوڑہ گھات	-
۲۶۳	-	۵۲۳ - ۵۲۰	..	۵۴۶ - ۵۴۴
۵۸۸	-	۵۹۵ - ۶۲۱	..	۶۲۷
۶۸۵	-	۶۸۴ - ۶۶۱	..	۶۸۵
گنبد متصل بدروازہ سمیت			لاہری (یا) لاری بندر	۱۲
غریبی روضہ شاہ عالم	۴۴۸		لاہور	۱ - ۱۱۶ - ۱۸
گنگ (یا) گنگا	۷۳			۱۹ - ۲۷ - ۳۶ - ۴۷
۸۰	-	۲۱۹ - ۳۵۴		۴۸ - ۷۱ - ۵۹ - ۷۲
۴۳۹	-	۴۷۵ - ۵۲۱		۷۸ - ۹۵ - ۱۱۲ - ۱۱۳
۷۳۸	-	۸۲۳ - ۸۶۷		۱۱۴ - ۱۲۷ - ۱۳۱ - ۱۷۲
۸۹۱	-	۸۹۲ - ۹۲۰		۱۸۰ - ۱۸۸ - ۱۹۳ - ۲۱۳
۹۵۳		۲۵۶ - ۲۶۱ - ۲۷۷ - ۳۰۸
گنگ بہاگیرتی	۷۳۸	..		۳۰۹ - ۳۱۷ - ۳۱۸ - ۳۳۱
گوالیار مضاف اکبر آباد	۶			۳۴۳ - ۳۴۸ - ۳۵۳ - ۳۹۶
۳۴	-	۵۴ - ۱۴۲		۴۳۶ - ۴۵۷ - ۴۵۰ - ۴۵۹
۸۰۱		۴۷۱ - ۴۹۳ - ۴۹۹ - ۵۰۰
گرد آوری	۳۵۶	..		۵۱۰ - ۵۱۸ - ۵۲۵ - ۵۶۸
گورکھ پور	۲۰۹	-	۱۶ - ۱۷	۵۷۲ - ۵۷۵ - ۵۹۹ - ۶۰۳
۵۵۹	-	۹۵۰	..	۶۱۲ - ۶۱۶ - ۶۳۴ - ۶۶۶

* حرف میم *

۷۶۸	گھات کاغذی وارہ	۹۶۱
۱۷۳	-	۲۰۹ - ۲۱۰	گھوڑہ گھات	-
۲۶۳	-	۵۲۳ - ۵۲۰	..	۵۴۶ - ۵۴۴
۵۸۸	-	۵۹۵ - ۶۲۱	..	۶۲۷
۶۸۵	-	۶۸۴ - ۶۶۱	..	۶۸۵
گنبد متصل بدروازہ سمیت			لاہری (یا) لاری بندر	۱۲
غریبی روضہ شاہ عالم	۴۴۸		لاہور	۱ - ۱۱۶ - ۱۸
گنگ (یا) گنگا	۷۳			۱۹ - ۲۷ - ۳۶ - ۴۷
۸۰	-	۲۱۹ - ۳۵۴		۴۸ - ۷۱ - ۵۹ - ۷۲
۴۳۹	-	۴۷۵ - ۵۲۱		۷۸ - ۹۵ - ۱۱۲ - ۱۱۳
۷۳۸	-	۸۲۳ - ۸۶۷		۱۱۴ - ۱۲۷ - ۱۳۱ - ۱۷۲
۸۹۱	-	۸۹۲ - ۹۲۰		۱۸۰ - ۱۸۸ - ۱۹۳ - ۲۱۳
۹۵۳		۲۵۶ - ۲۶۱ - ۲۷۷ - ۳۰۸
گنگ بہاگیرتی	۷۳۸	..		۳۰۹ - ۳۱۷ - ۳۱۸ - ۳۳۱
گوالیار مضاف اکبر آباد	۶			۳۴۳ - ۳۴۸ - ۳۵۳ - ۳۹۶
۳۴	-	۵۴ - ۱۴۲		۴۳۶ - ۴۵۷ - ۴۵۰ - ۴۵۹
۸۰۱		۴۷۱ - ۴۹۳ - ۴۹۹ - ۵۰۰
گرد آوری	۳۵۶	..		۵۱۰ - ۵۱۸ - ۵۲۵ - ۵۶۸
گورکھ پور	۲۰۹	-	۱۶ - ۱۷	۵۷۲ - ۵۷۵ - ۵۹۹ - ۶۰۳
۵۵۹	-	۹۵۰	..	۶۱۲ - ۶۱۶ - ۶۳۴ - ۶۶۶

۷۵۰ - ۷۶۶ - ۸۰۶ - ۸۲۷	فرخنده بختیان ۷۳۷ - ۸۶۹
۸۳۰ - ۸۳۵ - ۸۴۰ - ۸۴۳	محلہ جَدی ملی (یا)
۸۴۴ - ۸۴۹ - ۸۷۶ - ۸۷۷	چَدی ملی (نام یکی از محلہ های کشمیر) ۷۶۳ -
۸۷۸ - ۸۷۹ - ۸۸۰ - ۸۸۶ ۷۹۵
۹۳۹ - ۹۴۹ - ۹۶۹	محلہ حسن آباد (نام یکی از محلہ های کشمیر)
۱۰۱ - ۱۹۳ - ۱۹۹ - ۳۲۹ ۷۹۵
۳۷۸ - ۳۷۹ - ۳۸۳ - ۳۸۸	محمّد آباد بدر ۳۳۷
۵۵۶ - ۵۸۷ - ۷۱۳ - ۸۳۰	محمّد آباد .. ۵۴۳
۹۶۹ - ۹۷۵	محمّد پورہ بیرون شهر ادرنگ
ماندها .. ۹۵	آباد .. ۹۳۹
مانکپور ۲۰۷ - ۲۳۰	محمّد عراقی (نام جا)
مانکوت .. ۱۴۶ ۵۹۵
مارزاء النهر ۲۶۴ - ۳۰۳	مخلص پور .. ۱۵۷
متھرا ۷۳ - ۱۰۳ - ۴۲۱	مدکل مابین ظفر آباد و
۴۲۲ - ۴۶۲ - ۴۸۷ - ۵۹۷	حیدر آباد ۸۳۳
.. .. ۶۰۰ - ۸۸۸	مدینة السلام بغداد ۴۷۰
مثنی بغدادی ۴۶۴ - ۴۷۱	مدینة طیبہ ۵۹۳ - ۳۳۳
مچھلی بندر موبہ	مراد آباد ۷۰۸ - ۹۹

۷۶۵ - ۷۶۹ - ۸۳۱ - ۸۳۹	۱۵۶ - ۵۵۷ - ۵۷۳ - ۵۷۵
.. ۸۴۳ - ۸۷۶ - ۸۷۸	۹۲۲ - ۹۴۳ - ۹۴۴ - ۹۴۷
مرقضى آباد مرج (قصبه)	مسجد جامع آگرہ ۸۲ - ۲۲۷
مضاف بیجاپور ۶۴۲	مسجد جامع فتح پور ۳۲۸
مرقضى پور موبہ برار ۹۵ -	مسجد جامع موسوم بمسجد
.. .. ۶۵۵	جهان نما مسجد شاه جهان
مرراج و کامراج یعنی بالا ر ۴۷۲
پانین ریزہ آب بہت ۳۱۴	مسجد عالی قصبہ سکھر (یا)
مرشد آباد ۷۵۲ - ۷۵۳	سکھرا .. ۷۵
مرغزار .. ۷۷۹	مہقط .. ۷۵۹ - ۷۶۰
مرغیان .. ۹۶۴	مشہد .. ۳۲۰
مروگنہ حال کلیان ۱۵۶	مشہد مقدس ۲۲۷ - ۲۶۲ -
مرد .. ۳۴۳	۳۱۴ - ۴۲۳ - ۴۲۴ - ۴۲۵
مزار پیر بقمہ .. ۳۱۱ ۴۴۱
مزار سلطان المشایخ ۳۲۴	مشہد مقدس رضویہ ۹۳۶
مستقر الخلافہ ۳۹۴ - ۵۰۴	مشہد منور مرتضویہ علیہ السلام
۵۵۸ - ۵۶۷ - ۶۶۹ - ۸۱۷ ۴۰۹
.. .. ۸۳۱ - ۹۶۹	مصر .. ۴۷۰
مستقر الخلافہ آگرہ ۹۴۷	مصر جامع .. ۴۷۳
مستقر الخلافہ اکبر آباد	معمور آباد کہ موضع ست

فهرست جلد سیوم (۲۰۰) (مآثر الامرا)

از نجف اشرف	۳۷۶	..	۸۲۶ - ۸۶۸ - ۹۶۶
معموره بنگاله	۲۰۹ - ۲۰۶	ملجار	۸۱۸
مغل پوره واقع خجسته بنیاد	..	ملک آرکات	۸۴۶
..	۷۷۰	ملک آشام	۳۵۵
مقازیر	۸۷	ملک اداس	۳۶۴
مقام پور مندل	۱۲	ملک بندیلہ	۸۷۹
مقصود آباد (نام قلاب)	..	ملک جات	۸۸۶
..	۸۹۲	ملک چاندا (یا) چانده	..
مکوان	۴۸۶ - ۳۱۰	..	۴۵۴
مکینپور	۸۴۴	ملک سندھ	۳۰۹
مکہ معظمہ	۱۲۱ - ۹۱	ملک عارلخانیه	۸۵
..	۷۰۱ - ۲۵۲	ملک کوکن	۹۲۷
ملتان	۵۱ - ۹۴ - ۹۵	ملک گد	۲۱۹
۱۰۱ - ۱۳۱ - ۲۲ - ۱۷۰	..	ملکا پور صوبہ برار	۷۱۸ -
۱۷۱ - ۱۹۵ - ۲۰۵ - ۲۴۱	۸۰۱
۲۵۲ - ۲۸۰ - ۳۰۶ - ۳۰۷	تل کھیر (یا) بل کھیر	۱۰۶	..
۳۰۹ - ۳۱۲ - ۳۲۵ - ۳۲۹	ممالک شرقی	۲۱۶	..
۳۴۵ - ۳۴۶ - ۳۳۷ - ۵۶۸	مملکت کابل	۲۱۲	..
۵۷۵ - ۵۸۵ - ۶۹۷ - ۷۱۷	مملکت گجرات	۲۱۵	..
۷۱۸ - ۷۲۰ - ۸۲۱ - ۸۲۳	مندر (یا) مندله	۷۷۸	..

(مآثر الامرا) (۲۰۱) (فهرست جلد سیوم)

مندن موسوم بمفتوح	۴۴	مونکی پتن	۵۱۶
مندو	۵۰ - ۲۲۰	مونگیر	۴۱۱
منزل توره	۸۴۱	موهان پرگنه لکهنو	۲۸۹
منزل جهاپوه (یا) جهاپوه	..	موهن ناله	۴۰۷
..	۸۴۲	مہابن (پرگنه ایست از سرکار	..
مو	۱۴۹ - ۴۳۷ - ۸۲۴	آگرہ (۴۲۱ - ۴۶۲ - ۵۶۹	..
مورنگ	۵۵۹	مہاچین (یا) ماچین	۵۵۰
موصل	۱۱۰ - ۱۰	مہارپور	۸۹۳
موضع اندازہ	۱۴۱	مہاکوت	۴۰۱ - ۴۰۲
موضع بوی تپہ (یا) بڑی	۶۴۵
تپہ (یا) بڑی تپہ	۵۴۵	مہاندي	۵۴۳
موضع پی بڑی	۲۶	مہکر	۲۹۲ - ۳۵۶
موضع چاری کاران	۱۹۱	مہکر بالا گھاٹ برار	۳۲
موضع حسن پور سرکار ہندیه	..	میدان تھالکی	۹۰۱
..	۷۷۰ - ۸۷۷	میدان ساندي و پالي	۸۹۲
موضع درسین	۲۳۲	میدان شاه گدھ	۹۱۹
موضع درحد	۸۰۴	میدک مضاف صوبہ حیدر آباد	..
موضع ہولی	۵۴۰ - ۵۴۲	..	۴۰
موضع کھرکی موسوم بہ اردنگ	..	میرتھہ	۲۵۰ - ۵۹۸
آباد	۴۴۳	..	۸۲۲

میر داد پور .. ۵۴۳ ۷۷۸ - ۹۱۴
میسور .. ۸۵۰ - ۳۰۶	نربدا (یا) فردا (دریا)
میواب .. ۷۱۵ - ۵۹۸	۵۷ - ۱۴۲ - ۱۸۵ - ۲۲۰ -
میوات ۹۴۷ - ۱۵۸ - ۱۵۷	۳۲۰ - ۳۳۳ - ۴۹۱ - ۴۹۵ -
میوار .. ۳۴۴ - ۵۰	۵۰۴ - ۵۰۷ - ۸۰۶ - ۸۷۳ -
* حرف نرن *	
نار نول ۸۸۹ - ۲۰۷	نربد گندهک (یا) گندک ۲۲۴
ناسک ۳۹۷ - ۳۹۸ - ۳۹۹	نرد (یا) نردار ۴۲۹ - ۲۰
.. ۹۴۱ - ۹۲۳	نصر دور .. ۳۱۲
ناکپور .. ۸۷۳	نظام آباد بالائے کتل فردا پور
ناگور ۵۰ - ۱۹۵ - ۲۰۵ ۸۸۲
۲۱۴ - ۲۳۵ - ۲۳۵ - ۸۸۹	نعمت آباد .. ۳۳۷
ناندگیر موسوم به گپور ۱۴۴	نقب شیر حاجی مهاکوت
ناندیر (یا) ناندیر دکن ۸ ۴۰۲
۴۲۹ - ۴۴۵ - ۹۲۲ - ۷۳۸	نکر کوت .. ۱۹۵
۷۶۸ - ۷۸۴ - ۷۸۵ - ۸۰۰	نلدرك .. ۹۴۸
.. ۹۴۳ - ۹۴۲	نور پور .. ۸۲۴
نجف اشرف .. ۴۱۰	نورس تارا .. ۴۳
نذر بار (یا) نذر بار ۱۳۱	نور گدهه .. ۴۹۳
	نوشهره .. ۱۸۸

نهر بهشت (یا) بهشت (نام	ولایت بکلانه .. ۵۲۲
نهر بهشت (۱۰۰ -	ولایت بهاتی ۲۹۵
.. .. ۵۲۹ - ۴۶۶	ولایت بهار ۳۸۰ - ۲۴۶
نهر پت پر گنج ۱۴۰	ولایت بهاره مضاف گجرات
نهر شاهجهانی ۱۲۰ ۴۸۶
نهر لاهور .. ۵۲۵	ولایت بیجاپور .. ۱۵۸
نهر هرسل .. ۸۸۲	ولایت بیل تلی (یا) سل تلی
نیلاب ۱۴۴ - ۲۱۱ - ۲۶۸ - ۵۵۴
.. ۲۷۳ - ۲۷۱	ولایت بیبق .. ۷۸
نیلنکه (یا) نلیکه ۲۴	ولایت پنجاب .. ۳۰۸
نیمدت (یا نیمه) ۷۰۹	ولایت جام .. ۱۰۴
* حرف واو *	
واکفکوره (یا) واکفکوره ۶۳۹ -	ولایت ختن .. ۵۵۰
۶۳۸ - ۶۵۱ - ۶۹۳ - ۸۵۰	ولایت دهنده .. ۴۳۳
وزیر آباد (نزدیک لاهور) ۹۳۵	ولایت سردار .. ۲۲۸
ولایت .. ۸۹۲ - ۱۸۰	ولایت هندهه ۳۱۰ - ۳۱۲
ولایت اودیسه ۲۹۵	ولایت سورتیه ۴۸۷ - ۴۸۸ -
ولایت بالا گهاٹ کرناٹک ۵۱۷ ۴۹۲
	ولایت هیوا .. ۱۵۸
	ولایت فارس .. ۳۴۰
	ولایت فرغانه (که از اقلیم پنجم

- ۷۵۴ - ۷۵۳ - ۷۴۴ - ۷۴۰	- ۲۶۸ - ۲۶۷ - ۲۶۶ - ۲۶۵
- ۷۷۵ - ۷۷۴ - ۷۶۶ - ۷۶۲	- ۲۸۵ - ۲۷۶ - ۲۷۳ - ۲۷۱
- ۸۱۳ - ۸۰۱ - ۷۹۴ - ۷۸۶	- ۳۰۲ - ۳۰۱ - ۲۹۹ - ۲۸۸
- ۸۲۷ - ۸۲۱ - ۸۱۵ - ۸۱۴	- ۳۲۷ - ۳۲۳ - ۳۱۶ - ۳۱۴
- ۸۵۰ - ۸۳۷ - ۸۳۴ - ۸۲۹	- ۳۴۱ - ۳۳۱ - ۳۳۰ - ۳۲۸
۸۸۲ - ۸۸۱ - ۸۷۵ - ۸۵۱	- ۳۵۵ - ۳۴۷ - ۳۴۶ - ۳۴۲
- ۹۱۱ - ۹۰۶ - ۸۹۵ - ۸۹۲	- ۳۷۹ - ۳۷۶ - ۳۷۰ - ۳۶۱
- ۹۱۸ - ۹۱۵ - ۹۱۳ - ۹۱۲	- ۴۰۱ - ۴۱۱ - ۴۰۷ - ۴۰۰
- ۹۶۴ - ۹۳۸ - ۹۳۶ - ۹۱۹	- ۴۵۰ - ۴۴۹ - ۴۳۶ - ۴۳۲
۹۶۶	- ۴۷۶ - ۴۷۴ - ۴۶۰ - ۴۵۱
۲۷۵ .. هندو کوه	- ۵۱۶ - ۴۹۷ - ۴۹۶ - ۴۷۷
۲۵۵ .. هندیه	- ۵۳۸ - ۵۲۴ - ۵۱۹ - ۵۱۸
۲۰ .. هندیه نوبدا	- ۵۵۲ - ۵۵۱ - ۵۴۶ - ۵۴۶
۸۷۷ - ۸۴۰ هندیه	- ۵۸۹ - ۵۸۲ - ۵۸۱ - ۵۵۵
۱۴۶ .. هندسه	- ۶۰۴ - ۶۰۳ - ۵۹۷ - ۵۹۵
۸۱ - ۷۹ .. هوگلی	- ۶۵۴ - ۶۵۳ - ۶۳۶ - ۶۳۳
هولنگی از معالات بیجاپور	- ۶۷۶ - ۶۷۰ - ۶۶۷ - ۶۵۹
۶۵۶	- ۷۰۲ - ۶۸۷ - ۶۸۲ - ۶۷۷
۳۱۸ .. هیرا پور	- ۷۲۹ - ۷۱۹ - ۷۱۱ - ۷۱۰

۷۰۴ - ۷۰۳ ..	۹۶۳ .. (است)
۸۲۳ ..	ولایت کامروپ یعنی هاجو و
۹۰۹ ..	کواهنٹی و توابع آن ۵۴۴ -
۴۸۶ ..	هرمز ۵۵۴
هرنگانوں و چویره - مضاف صوبه	۲۳۷ ولایت گجرات
۲۶۲ خاندیس	۲۱۱ ولایت گهر ..
۱۱۵ ..	ولایت گنده ۲۰۰ ..
۴۵۹ ..	ولایت مہمتی ۲۴۸
هندوستان (۱) هذ ۸ -	ولایت میان در آب ۷۶
- ۵۴ - ۲۴ - ۲۰ - ۱۸ - ۱۱	ولایت درنگ ۵۵۴ ..
- ۸۶ - ۸۵ - ۸۳ - ۸۲ - ۶۲	
- ۱۳۱ - ۱۲۱ - ۱۱۱ - ۹۰	
- ۱۵۳ - ۱۴۸ - ۱۴۷ - ۱۴۵	
- ۱۶۹ - ۱۶۸ - ۱۶۳ - ۱۵۳	۵۴۴ .. هاجو
- ۱۷۹ - ۱۷۸ - ۱۷۵ - ۱۷۱	۸۹۰ .. هانہی
- ۲۰۲ - ۱۸۸ - ۱۸۷ - ۱۸۰	۸۹۰ هانسی و حصار
- ۲۱۵ - ۲۱۲ - ۲۰۵ - ۲۰۳	۹۳۵ .. هتیا پور
- ۲۲۴ - ۲۲۳ - ۲۲۳ - ۲۱۶	۸۱ .. هجای
- ۲۵۵ - ۲۵۲ - ۲۴۱ - ۲۳۵	هرات ۸۹ - ۲۷۵ - ۲۴۶ -
- ۲۶۰ - ۲۵۹ - ۲۵۷ - ۲۵۶	۴۲۶ - ۴۲۴ - ۴۲۳ - ۴۱۰

* حرف ها *

(فهرست جلد سیوم) (۲۰۶) (متأثر الامرا)

۷۰۵ ۳۴۱ ۳۴۰ ..

* حرف یا *

یزد ۱۱۶ - ۲۶۲ - ۳۳۸ - یهودیه نام اول اصفهان ۴۱۷

تمام شد

فهرست اسمای مواضع واقعه در جلد سیوم متأثر الامرا

فہرست کتبہا کہ ہواي فروخت موجود است

نام کتاب	روپیہ -	آنہ
انتان فی علوم القرآن جز ۷ و ۱۰	۴ - *	—
امابہ فی تمکیز الصحابہ ۵۱ جز	۳۸ -	—
فتوح الشام ازدي ۴ جز	۱ -	—
فتوح الشام واقدي ۹ جز	۳ -	—
فہرست طوسي و ضد الايضاح ۴ جز	۳ - *	—
مغازي الرسول للواقدي ۵ جز	۱ -	—
نخبۃ التکر ۱ جز	* -	—

کتب فارسي

آئين کبيري ۲۲ جز	۲۲ - *	—
اقبال نامہ جہانگيري ۳ جز	۱ -	—
اکبر نامہ ۲۷ جز	۳۷ - *	—
بادشاہنامہ ۱۹ جز	۷ -	—
تاريخ فيروز شاهي تصنيف شمس سراج عفيف ۶ جز	۲ -	—
تاريخ بدھتم ۹ جز	۳ -	—
تاريخ فيروز شاهي تصنيف ضياء برني ۷ جز	۲ -	—
خبر نامہ استفندي ۲ جز	۱ -	—
رياض السلاطين ۴ جز	۱ -	—
طبقات ناصري ۵ جز	۱ -	—
ظفر نامہ جلد اول ۹ جز - جلد دوم ۸ جز	۶ -	—
شامگیر نامہ ۱۳ جز	۴ -	—
فرہنگ رشیدی ۱۴ جز	۱۴ - *	—
فہرست کتب فارسيہ ايشداتک سوسائيتي بنگالہ ۲ جز	۲ - *	—
مآثر الامرا جلد اول ۱۱ جز جلد دوم ۹ جز جلد سوم ۱۲ جز	۱۲ - *	—
مآثر عالمگيري ۶ جز	۲ -	—
مثنوي و ايس و رامين ۵ جز	۱ -	—
مقتضب التواريخ ۱۵ جز	۵ -	—
مقتضب اللباب ۱۹ جز	۷ -	—
هفت آسمان ۱ جز	* -	—

ترجمہ در انگريزي

آئين کبيري جلد اول ۷ جز جلد دوم ۵ جز	۲۹ -	۱۲ -
طبقات ناصري ۱۴ جز	۱۰ -	۸ -

MAASIRU-L-UMARA

VOL. III

BY

NAWAB SAMSAMU-D-DAULAH
SHAH NWAZ KHAN.

EDITED FOR

THE ASIATIC SOCIETY OF BENGAL

BY

MAULAVI MIRZA ASHRAF 'ALI
FIRST PERSIAN TEACHER,
CALCUTTA MADRASAH.

PRINTED BY MUNSHI MAULA BAKHSH AT THE URDU GIUDH PRESS
AND PUBLISHED BY THE ASIATIC SOCIETY OF BENGAL

57 Park Street.

CALCUTTA.

1891.